※ جلد اول اشعة اللمعات فی شرح المشکوة ※

※ تصنیف شیخ عبد الحق دهلوی ※

※ رحمه الله الغنی القوی ※

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله اكمل الحمد على كل حال وفي كل حين والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعين هداة طريق الحق ومحيي علوم الدين اما بعد بندهٔ مسكين عبد الحق بن سيف الدين الدهلوي المتوطن البخاري الاصل را بعد از رجوع از حرمين شريفين زادهما الله تشريفا وتعظيما وحصول اجازت روايت حديث از مشائخ آن ديار شريف چون توفيق وتاييد الهي تعالى دستگيري كرد در خدمت اين علم شريف در مقام استقامت بنشاند خواست كه كتاب مشكوة المصابيح را كه درين روزگار بسمت تداول واشتهار موسوم است شرح كند واز فوائد آنچه كه در كتب قوم ديده واز مشائخ وقت شنيده يا بخاطر فاتر رسيده بطالبان برساند بعضي از اجلهٔ اصحاب صفوت وارباب محبت فرمودند كه اگر شرح آن بزبان فارسي واقع شود هرآينه نفع آن اعم واشمل باشد وچون شروع كرده دران در اثناى مطالعه ان سخنان روى مينمود كه درج آن در شرح فارسي مناسب نباشد واز دست دادن آن سخنان را نيز گنجايش نديد پس در شرح آن بلسان عربي نيز شروع نمود تا چندگاه هردو شرح فارسي وعربي معا تسويد مي يافت آخر چنان گشت كه عربي چون اسپ تازى بيشتر رفت وتمام شد وفارسي در نيمهٔ راه ماند چون بامرار نظر ثاني بران مقيد شد وتبييض نمود وزماني مديد بران گذشت ومسودهٔ فارسي حكم نسيا منسيا گرفت باز امر شد كه فارسي نيز تمام كرده از سواد به بياض رسد وبروى كار آيد بحكم المامور معذور آن قدر كه تسويد يافته بود به بياض آورده واتمام آنچه باقي مانده بود شروع كرد وبالله التوفيق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير وانت الغفور الرحيم

وپيش از شروع در شرح كتاب مقدمهٔ مختصر در بيان بعضي از مصطلحات علم حديث شريف بقدر كفايت نيز نوشت * مقدمه *

بدانكه حديث در اصطلاح محدثين قول وفعل وتقرير رسول را گويند صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم ومعني تقرير آنست كه مثلا شخصي در حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم كارى كرد يا سخني گفت ووى صلى الله عليه وسلم بران مطلع شد واز ان نهي نكرد وانكار نه نمود وسكوت ورزيد وآنرا مقرر داشت اين را تقرير گويند واين نيز داخل حديث است ونزد بعض قول وفعل وتقرير صحابه وتابعين را رضوان الله عليهم اجمعين نيز حديث گويند پس آنچه منتهي بحضرت نبوت صلى الله عليه وآله وسلم گردد آنرا حديث مرفوع خوانند چنانكه گويند گفت يا كرد يا تقرير نمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يا گويند از ابن عباس آمده مرفوعا يا گويند رفع كرده ابن را ابن عباس وآنچه منتهي به صحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانكه گويند گفت يا كرد يا تقرير نمود ابن عباس ويا گويند از ابن عباس آمده موقوفا يا موقوف است بابن عباس مثلا وآنچه منتهي بتابعين است آنرا مقطوع گويند ومشهور آنست كه موقوف ومقطوع را اثر گويند چنانكه ميگويند در آثار چنين آمده است وبعض اثر بر حديث مر

الاثر

کنند چنانکه گویند در ادعیهٔ مأثوره و در دعای مأثور چنین آمده است وخبر وحدیث بیک معنی است وبعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه وتابعین داند وخبر را باخبار ملوک وسلاطین وایام ماضیه استعمال کنند ورفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شد وگاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه وتابعین کاری وسخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد وفکر وقیاس عقل نتوان گفت وکرد وجز بسماع ونقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت واخبار ماضیه و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد واگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین می کردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع است وبعض گویند سنت صحابه وخلفای راشدین نیز احتمال دارد * وصـــــل *

سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند واسناد نیز بمعنی سند آید وگاهی بمعنی ذکر سند واظهار آن نیز آید ومتن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از راویان حدیث از میان ساقط نگردد واسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند واین عدم سقوط را اتصال واگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند واین سقوط را انقطاع واگر سقوط از مبادی سند واوائل آن است آنرا معلّق خوانند واین اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر وگاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین است وتعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است وهمهٔ آن صحیح است وحکم اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد وبعضی از آنها را در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است واگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند واین فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد بعض محدثین مرسل ومنقطع بیک معنی آید واصطلاح اول اشهر است نزد فقها ومحدثین وحکم مرسل توقف است نزد جمهور علما چه نمیتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است ودر تابعین ثقه بوده اند وغیر ثقه ونزد امام ابوحنیفه ومالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا وایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق واعتماد است زیرا که کلام در ثقه است واگر نزد وی صحیح نمیبود ارسال نمی نمود وقال رسول الله نمی گفت ونزد امام شافعی رحمه الله اگر حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است واز امام احمد دو قول است بقولی قبول وبقولی توقف واگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط دو راوی باشد متوالی وپیهم آنرا معضَل خوانند بضم میم وسکون عین وفتح ضاد معجمه واگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیهم بلکه از دو جا یا سه جا آنرا منقطع گویند ومنقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد وقسمی از منقطع است که آنرا مدلَّس گویند بضم میم وفتح لام مشدده وفعل آنرا تدلیس خوانند وفاعل آنرا مدلِّس بکسر لام وصورتش آن است که راوی نام شیخ خودرا نبرد واز شیخی که فوق اواست روایت کند و لفظی که موهم سماع است بیارد وحال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان وقال فلان وتدلیس مذموم ومکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمی کند مگر از ثقه ودران غرض فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن وعدم جاه وشهرت وستر حال که سبب طعن گردد وتدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است وبمعنی اختلاط واشتداد ظلام نیز آید وبعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث واستغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد واگر در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیادت یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی وامثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند واگر راوی کلام خود را درمیان حدیث آورده بجهت غرضی ومصلحتی آنرا مدرج گویند

* تنبیـــه * این کلام منجر میگردد بکلام در روایت حدیث ونقل آن بالمعنی ودرینجا اختلاف است اکثر برانند که جائز است اما از کسی که عالم باشد بعربیت وماهر باشد در اسالیب کلام وعارف بود بخواص عبارات ومفهومات خطابات تا خطا نکند بزیادت ونقصان والا نیابد وعنعنه روایت حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان ومعنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق وعنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه والتباس مذکور وحدیث که مرفوع بود وسند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است وبعض متصل را مطلقا مسند نامند هرچند موقوف ومقطوع بود وبعض مرفوع را مسند گویند هرچند مرسل ومعضل ومنقطع بود والاول * وصـــــل * واز اقسام حدیث شاذ ومنکر ومعلَّل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان

جماعت بیرون افتد ودر اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف انچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی
آن ثقه نیست مردود است واگر ثقه است سبیل درینجا ترجیح است بمزید حفظ وضبط یا کثرت عدد ودیگر وجوه ترجیحات
پس آنرا که راجح است محفوظ خوانند ومرجوح را شاذ ومنکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی
کمتر بود ومقابل منکر معروف است پس در منکر ومعروف هردو راوی ضعیف اند یکی ضعیف‌تر از دیگری ودر شاذ ومحفوظ هردو
راوی قوی یکی قوی‌تر از دیگری وشاذ ومنکر هردو مرجوح ومحفوظ ومعروف هردو راجح وبعضی در شاذ ومنکر قید مخالفت راوی
دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند وگفته اند که شاذ هرچه روایت کند ثقه ومنفرد بود بدان وازهیچ جانب اصلی موافق ومعاضد
آن نیابد وبعضی نه ثقه اعتبار کنند ونه مخالفت وهمچنان منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندارند وحدیث مطعون بفسق
ویفرط غفلت وکثرت غلط را منکر گویند وهذه اصطلاحات لا مشاحة فیها ومعلل بصیغهٔ اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که
دروی علل واسباب باشد که قادح است در صحت آن ودر می یابند آنرا اهل مهارت وحذاقت در علم حدیث واگر حدیثی
روایت کرده اند وراوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آنحدیث خوانند بصیغهٔ اسم فاعل این
است معنی آنکه محدثان میگویند تابعه فلان وله متابعات ومتابعت موجب تقویت وتائید است ولازم نیست که متابع مساوی
اصل بود در مرتبه اگر کمتر از ان باشد در مرتبه نیز متابعت را می شاید ومتابع اگر موافق اصل بود در لفظ ومعنی اطلاق مثله کنند
واگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند ودر متابعت شرط است که هردو حدیث از یک صحابی باشد واگر از دو صحابی
باشد اورا شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد ویشهد به حدیث فلان وتتبع طرق واسانید را بقصد معرفت متابع و
شاهد وپیدا کردن آن اعتبار خوانند * وصـــــل * حدیث سه قسم است صحیح وحسن وضعیف صحیح مرتبهٔ
اعلی است وضعیف مرتبهٔ ادنی وحسن متوسط حدیث صحیح آن است که بنقل عدل تام الضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده
باشد اگر این صفات بروجه کمال وتمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند واگر نوعی از قصور ونقصان بدان راه دارد و
کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند واگر جبر نقصان نشد آنرا حسن لذاته نام است واگر در حدیث ضعیف
تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آنرا حسن لغیره گویند وظاهر کلام قوم در انست که در حسن نقصان در همه صفات
مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف ونقصان در ضبط است فقط وباقی صفات بحال خود است ودر ضعیف
وحسن لغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت وضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد
بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل وباعث گردد اورا بر ملازمت تقوی ومروت ومراد بتقوی اجتناب اعمال
سیئه است از شرک وفسق وبدعت ودر اجتناب از صغیره اختلاف است ومختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است
مگر اصرار رود وام بر ان که آن نیز از قبیل کبیره است ومراد بمروت تنزه از بعض خسائس ونقائص است که نه مقتضای همت و
مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل وشرب در بازار وبول در شارع عام ومانند آن وباید دانست که عدل
روایت عامتر است از عدل شهادت وشامل است مرعبد را وعدل شهادت مخصوص است بحر ومراد بضبط حفظ وتثبیت
مسموع ومروی است از فوات واختلال بحیثیتی که متمکن وقادر گردد بر استحضار آن وآن دو قسم است ضبط صدر وضبط
کتاب ضبط صدر بیاد داشت وحفظ قلب است وضبط کتاب بنگاهداشت وصیانت آن نزد خود تا وقت ادا * وصـــــل *
وجوه طعن متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت
پنجم بدعت ومراد بکذب راوی این است که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وحدیثی
را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند وهرکه ثابت شد ازوی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام
عمر یکبار بود واگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا ومراد بحدیث
موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع وکذب در خصوص این حدیث وحکم به

بیقین

ظن غالب است وقطع ویقین را بدان راه نیست فان الکذوب قد یصدق واما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور ومعروف شده باشد
بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از وی ثابت نشده وروایت مخالف بقواعد
معلومهٔ ضروریهٔ شرع نیز همین حکم دارد واین قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث
واینچنین کسی اگر توبه کند وتوبه وی صحیح شود وامارات صدق وسیمای صلاح در ناصیهٔ حال وی لائح گردد حدیث از
وی میتوان شنید وآنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت است
اما در تسمیه حدیث وی بموضوع ومتروک تاثیر ندارد واما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آنرا داخل
بدعت دارند واکثر استعمال بدعت در اعتقاد داشت وکذب نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت طعن در وی و
تباین حکم ورا جدا شمرده اند واما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال
وی نیز معلوم نخواهد بود ونتوان دانست که ثقه هست یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ وآنرا مبهم خوانند
وحدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که آنها همه عدل اند واگر مبهم بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل
او اخبرنی ثقة اینجا اختلاف است وصحیح آن است که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد ودر
نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است واگر امام حاذق بگوید مقبول است واما بدعت مراد بدان
اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف ومعلوم است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه و
تاویل نه بطریق جحود وعناد که آن کفر است وحدیث مبتدع مردود است نزد بعض واگر متصف باشد بصدق لهجه وصیانت
لسان مقبول است وبعض گفته اند که هرکه منکر امر متواتر از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود
است وهرکه نه باین صفت بود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است بانضمام ضبط وورع وتقوی واحتیاط
ومختار آن است که اگر داعی باشد ببدعت خود ودر مقام ترویج وتزیین آن بوده قبول نکنند واگرنه اینچنین بود
قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود است وبالجمله علمای حدیث مختلف
اند در اخذ حدیث از اهل بدع واهوا وارباب مذاهب زائغه در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعه از ائمهٔ
حدیث از فرقهٔ خوارج وازانها که منسوب اند بقدر وتشیع ورفض ودیگر اصحاب بدع واهوا وجماعهٔ دیگر احتیاط کرده
اند وتورع نموده اند از اخذ حدیث ازین فرق وهرکدام را نیاتی است انتهی وشک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها
بعد از تحری صدق وصواب خواهد بود وباوجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه به ثبوت رسیده است که این مردم وضع
احادیث برای ترویج مذاهب خود میکردند وبعد از توبه ورجوع اقرار باین میکردند والله اعلم * وصـــــــل *
وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول ازجهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ
اما فرط غفلت وکثرت غلط نزدیک بیکدیگراند غفلت در سماع وتحمل حدیث وغلط در اسماع واداء آن ومخالفت ثقات در
اسناد یا در متن برانواع متعدده است وآن موجب شذوذ حدیث است واعتبار روی ازوجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن
باشد که باعث برمخالفت ثقات عدم ضبط وحفظ وعدم صیانت از تغییر وتبدیل خواهد بود واما طعن بجهت وهم ونسیان
راوی که بدان خطا کرده وروایت برسبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود بر توهم وی بقرائن داله برآن ودریافت علل و
اسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند واین اغمض علوم حدیث وادق آن است وقیام نتوانند نمود بآن مگر کسی که داده
شده است او را فهم ثاقب وحفظ واسع ومعرفت تام بمراتب رواة واحوال اسانید ومتون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند
تا دارقطنی که میگویند که بعد ازوی مثل وی درین باب نیامده وگاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود
وتنقیح وتعیین علت نتوانند کرد برمثال صیرفی در نقد درهم ودینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت او غالب
برخطا وحفظ وایقان اکثر از سهو ونسیان نبود یعنی اگر خطا ونسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب وایقان این مردود

صورت داخل درسوء حفظ است ومعتبر غلبه وکثرت صواب وایقان است وسوء حفظ اگرلازم حال درجمیع اوقات عمرکسی گردد حدیث وی معتبرنبود واین قسم رانیز شاذ گویند برای بعض محدثین واگرطاری وعارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبرسن یا ذهاب بصریا فوات کتب این قسم را مختلط نامند واگرچیزی را که پیش از اختلاط واختلال حدیث کرد جدا وتمیز کرده باشد است ازانچه بعد ازوی کرده قبول کرده شود واگرتمیز نکرده وجدا نساخته توقف کنند واگراشتباه بود نیز همین حکم دارد واگر اینقسم رامتابعات وشواهد پیدا شود ترقی کند ازدرجهٔ رد وتوقف بمرتبهٔ قبول ورجحان وهمین است حکم احادیث مستور ومدلس ومرسل * وصـــــــــــل * حدیث صحیح اگرراوی وی یکی است آنرا غریب نامند واگر دوبود عزیزگویند واگرزیاده ازدوبود مشهور ومستفیض خوانند واگرکثرت رواة بحدی رسد که تواطؤ ایشان برکذب محال نتوان کرد متواتر گویند وغریب رافرد نیزگویند ومراد بآنکه راوی یکی بود آن است که اگردریک موضع هم اینچنین افتد غریب است ولیکن آنرافرد نسبی خوانند واگرهمه جا همچنین آمد فرد مطلق بود ومراد بآنکه ازدوکس روایت آید آن است که همه جاهمچنین آمد واگر یک جایکی آید آن عزیزنبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد وبرهمین قیاس اعتبار زیادت بردود رمشهور واین است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم براکثراست فافهم وازینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد وحدیث غریب صحیح میتواند بود چنانکه هریکی ازرجال وی ثقات باشد وغریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید ازشذوذ که ازاقسام طعن درحدیث است واین است مراد صاحب مصابیح که دربعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب وبعض شاذ رانیز بمفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات وگفته اند صحیح شاذ است وغیرشاذ بمعنی نزد ثقه وآنکه درمقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات است * وصـــــــــــل * حدیث ضعیف آنست که یکی ازین شرائط معتبره درصحت وحسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد وراوی بعدم عدالت یا عدم ضبط واسناد او با نقطاع متهم بود وبشذوذ ونکارت وعلت موسوم گردد وباین اعتبار اقسام ضعیف متعدد ومتکثر گردد افرادا وترکیبا ومراتب صحیح وحسن لذاتهما ولغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت مراتب ودرجات این صفات با وجود اشتراک دراصل صحت وحسن واین قوم مراتب صحت راضبط کرده وتعیین نموده اند وامثلهٔ آنرا ازاسانید ذکر کرده وگفته که اسم عدالت وضبط همه رجال این اسانید راشامل است ولیکن بعضی ازان فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید برسندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است وبعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین ازپدرش ازجدش وبعض مالک را ازنافع ازابن عمرو بعض گفته اند زهری ازسالم ازپدرش ابن عمر وصواب آن است که حکم براسنادی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه درینجا مرتبهٔ اعلااست وعدتی ازاسانید درانجا داخل اند واگر مقید بقید کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید درفلان باب یا درفلان مسئله درست است والله اعلم * تنبیه * عادت ترمذی است که درکتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح وحدیث غریب حسن وحدیث غریب حسن صحیح اجتماع درحسن وصحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد وصحیح لغیره چنانکه گذشت امادر اجتماع غریب وحسن اشکال می آرند که ترمذی درحسن تعدد طرق اعتبار کرده است وآن با غرابت منافات دارد وجواب میگویند که اعتبار تعدد طرق درحسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه درقسمی ازواست وانیجا که حسن رابا غریب جمع کرده مراد قسم دیگراست وبعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب است ونزد بعض حسن یا واو بمعنی او است که شک وتردد دارد درانکه غریب است یا حسن وقول بانکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است * وصـــــــــــل * احتجاج دراحکام بخبر صحیح لانه مجمع علیه است وهم چنین حسن لذاته نزد عامهٔ علما وآن ملحق بصحیح است دراحتجاج اگرچه دررتبه کمتراست وچون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن برسد آن نیز محتج به است وآنکه مشهوراست که حدیث ضعیف درفضائل اعمال معتبراست نه درغیرآن مفرد اتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الایمة وبعض گفته اند اگرضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق ودیانت منجبر میگردد بتعدد طرق واگرازجهت اتهام کذب راوی یا بشذوذ وفحش خطا بود

اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد وحدیث محکوم بضعف باشد ودر فضائل اعمال معمول وشاید که بدین صورت محمول
خواهد بود آنچه بعض گفته اند که لحوق ضعف بضعف افاده نمی کند قوت را والا این سخن ظاهر الفساد است فتدبر * وصـــــل *
چون مراتب صحیح متفاوت است وصحاح بعض اصح از بعض است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری
مقدم است بر سائر کتب مصنفه تا گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری وبعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم
را بر صحیح بخاری وجمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث وجودت وضع وترتیب است ومانند آن وهیچ
کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع وترتیب ورعایت دقائق اشارات ومحاسن نکات در ذکر اسانید نیست واین خارج
مبحث است سخن در صحت وقوت وآنچه متعلق است بدان میرود ودر صحت وقوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل
وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی وبعض توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری ومشهور نزد جمهور ترجیح
صحیح بخاری است بر صحیح مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم وحدیثی را که جمع شوند بخاری ومسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه
خوانند یا اخرجه الشیخان گویند وگفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار وسه صد وبیست وشش است وبالجمله
مذهب جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پستر آنچه منفرد است بآن بخاری پستر آنچه
منفرد است بآن مسلم پستر آنچه بر شرط بخاری ومسلم باشد پستر آنچه بر شرط بخاری بود پستر آنچه بر شرط مسلم بود پستر آنچه بر
شرط غیر مسلم وبخاری بود از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده وتصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند ومراد
بشرط بخاری وبشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری ومسلم از ضبط و
عدالت وعدم شذوذ ونکارت وعلت ودر بیان معنی شرط کلام زیاده برین است که در مقدمهٔ شرح سفر السعادة گفته است والله
اعلم * وصـــــل * احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری ومسلم وایشان استیعاب نکرده اند تمامهٔ صحاح
را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح * بخاری گفت که نیاورده ام درین
کتاب مگر آنچه صحیح است وترک کردم بسی از صحاح را ومسلم گفت که هرچه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است و
نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است ولابد درین ترک واتیان وجه تخصیص وترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت
یا از جهت مقاصد دیگر وحاکم ابوعبدالله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در
بخاری ومسلم از احادیث صحاح فرو گذاشته شده است آنرا تلافی واستدراک نموده ودرین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین
وبعض بر شرط یکی از ایشان وبعض بر غیر شرط ایشان وگفته است که ایشان یعنی بخاری ومسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث
غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب وگفته که درین عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمهٔ دین
کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار ومانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح
صد هزار حدیث واز غیر صحاح دویست هزار وظاهر این است که صحیح بشرط خود را میگفته باشد ومبلغ آنچه از احادیث درین کتاب
آورده با تکرار هفت هزار ودویست وهفتاد وپنج حدیث است وبعد از حذف تکرار چهار هزار وائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف
کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند او شیخ ابن حبان است وابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی
زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را ویاد دارد الفاظ صحیحه او را وزیادت آنرا غیر وی گویا که سنن واحادیث همه
پیش چشم او است ومثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود وحاکم در شان او گفته است که بود وی
از اوعیهٔ علم در فقه ولغت وحدیث ووعظ واز عقلای رجال بود ومثل صحیح حاکم ابوعبدالله نیشاپوری الحافظ الثقة که مستدرک
نام دارد وبعض گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز راه یافته است وگفته اند که ابن خزیمه وابن حبان امکن واقوی اند از
حاکم وبهتر ولطیف تر اند از روی اسانید ومتون وچنانکه مختارهٔ حافظ ضیاء مقدسی ووی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده
گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک وچنانکه صحیح ابوعوانه وابن السکین ومنتقی ابن جارود واین کتب همه مخصوص بصحاح

اند ولیکن جماعه براینها انتقاد کرده وبراه تعصب یا انصاف رفته اند وفوق کل ذی علم علیم والله اعلم * وصـــــل *
کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری ومسلم وجامع ترمذی وسنن ابی داود ونسائي وابن ماجه ونزد بعض
موطا است بدل ابن ماجه وصاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده ودرین کتب سته اقسام احادیث از صحاح وحسان وضعاف
همه موجود است وتسمیهٔ آن بصحاح بطریق تغلیب است وصاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری ومسلم راحسان نام کرده است
قریب باین وجه است ودرحقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح وبعض گفته اند که کتاب دارمي سزاوارتر است
بگردانیدن وی سادس کتب زیراکه رجال وی ضعف کمتر اند ووجود احادیث منکره وشاذ دروی نادر است این مذکورات
مشاهیر کتب اند وسیوطي در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است مشتمل بر صحاح وحسان و
ضعاف وگفته که در وی حدیثي نیاورده که موسوم بوضع باشد وباتفاق محدثین متروک ومردود بود والله اعلم ومؤلف در
دیباچهٔ کتاب ذکر جماعهٔ از ائمهٔ حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبي که وی نهاده ذکر کرده یم وذکر امام اجل اعظم اکرم
ابوحنیفهٔ کوفي درین کتاب متروک گشت ودر کتاب اسماء الرجال آنرا بروجه اتم واکمل ذکر کرده ایم وبالله التوفیق

* احوال بخاری * کنیت او ابوعبدالله است ونام او محمد ونام جد رشد اسمعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بفتح موحده و
سکون را وکسر دال مهمله وسکون زاء وفتح موحده ویرا بخاری گویند زیراکه تولد او در بخارا شده وبخاری بمنزلهٔ علم او وکتاب
او گشته واورا جعفي بضم جیم وسکون عین مهمله وبفا نیز گویند زیراکه مغیره که جد اواست مجوسي بوده وبردست یمان جعفي
که دران زمان والی بخارا بود مسلمان گشته وبخاری را نیز نسبت بوی جعفي گفتند چنانکه نسبت بشافع شافعي گویند وبخاری
پیشوا ومقتدای فن حدیث واهل آن بوده واورا درمیان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث وناصر الاحادیث النبویه وناشر
المواریث المحمدیه القاب است وعلمای زمان اورا مدایح وتعظیم بیحد وبی اند ازه کرده اند ومسلم صاحب الصحیح چون نزد او
می درآمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم در پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ الاستاذین یا سید المحدثین وترمذی میگفت ندیدم
مانند او وگردانیده است خدای تعالی اورا زینت این امت وابن مدیني گفته که وی ندید یک امت مثل خود وابن خزیمه گفته نیست
زیر کبودی آسمان داناتر بحدیث وحافظ تر از وی وبعضي از علمای درشان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است که به روی
زمین میرود وگفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث وایقان آن وفهم معاني کتاب وسنت وحدت ذهن وجودت
قریحت ووفور فقه وکمال زهد وغایت ورع وکثرت اطلاع برطرق حدیث وعلل آن ودقت نظر وقوت اجتهاد واستنباط فروع
از اصول نظیری نداشت ویدروی از ابرار واخیار واز اهل روایت بوده وبا ابن مبارک صحبت داشته ووی روایت حدیث
از اصحاب مالك وطبقهٔ ایشان دارد وبود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها می گفت که خداوندا دعای
مرا همه در دنیا مستجاب مگردان وچیزی برای آخرت نگاه دار ومادر وی نیز مستجاب الدعوات بوده آورده اند که بخاری در
صغرسن نابینا گشت واطبا از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه
السلام در خواب دید که با او میگفت حق سبحانه وتعالی بصر پسر ترا باز با زگردانید بسبب کثرت دعا وبکای تو ووی در صباح آن
بینا برخاست وآورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث ودر یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد ودر سن شانزده سالگی
کتب ابن مبارک ووکیع حفظ کرد وبرکتب اصحاب وی اطلاع یافت انگاه بدر او مع والده وبرادر او اورا بحج برد ودر سن هزده
سالگي کتاب قضایای صحابه وتابعین را تصنیف کرد بعد ازان در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تاریخ کبیر تالیف نمود
ودر شب های ماهتاب مینوشت پس برای سماع وقرأت حدیث رحلات متعدده ببلاد اسلام نموده منقول است از وی که گفت
دوبار بمصر وشام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم وچهار بار به بصره درآمدم ودر حجاز شش سال اقامت نمودم واحصا
نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه وبغداد درآمدم وگفت از هزار وهشتاد شخص روایت حدیث دارم وکتابت حدیث
از ایشان کرده ام ودرین علم غیر از صاحب حدیث نبود ومشایخ او بر پنج طبقه اند تبع تابعین واتباع تبع واقران واصحاب

او و بعض تلامذهٔ او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرد روایت کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لایکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت تمول بود بمالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار می کرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو یا دو یا سه بادام میکذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن عارض شده پس بمبالغه شربتی با نان اختیار کرد مرویست که نوبتی در نماز بود و زنبوری شانزده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قراءة خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب وحدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فوائد * ذکر باعثه بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را * پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائرهٔ حفظ ایشان بواسطهٔ برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف کردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقران مخلوط شود و در بادی النظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف کشتند و تصنیف هر بابی علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقهٔ ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوای تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بجیمین اول مضموم و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ کدام ازین مؤلفات صحیح حدیث را از ضعیف تمییز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث کشت او را بر جمع صحیح و از وی مرویست که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و من در مقابل آنحضرت استاده و مروحه بر دست من است و آن هرور را باد میکنم و مکس را از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و مؤکد شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و بثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت در نیاوردم درین کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز کزارد و بروایتی آمده که غسل بآب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میکزارد و هرچه نزد وی صحت آن بیقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرد که بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که

می‌نوشت و دو رکعت نماز میگزارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته اند که مسودهٔ کتاب در مسجد الحرام کرده باشد
و در مدینهٔ مطهره آنرا به بیاض برده و از وی منقول است که کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بران گذشته و تنقیح نموده به
بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که
احادیث را بران حضرت عرض میکرد و بهرچه او را یقین میشد و از حضرت وی صلی الله علیه وسلم در واقعه یا بالهام مجاز و مرخص
میگشت می‌نوشت والله اعلم و ابو زید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری
و از بعض علمای عظام آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفت و هر قدم که آنحضرت
بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می‌نهاد و جمهور علما برانند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در
حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که
جملهٔ احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواهد والتابعات مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط
مکررات احادیث مرفوعهٔ آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و درینجا میان علمای اصول حدیث و شراح
بخاری اختلافی نیز هست والله اعلم * انتهی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشائخ و علمای ثقات
از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق
و شدائد خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث
بمرتبهٔ شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاذ خود سید اصیل الدین رحمة الله علیه نقل کرده که گفت قریب
صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل
شده و مهم بکفایت انجامیده است و میان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند
الا که نجات و گشاد ازان شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاه داشته
و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده * ذکر قصهٔ وفات بخاری
رحمة الله علیه * آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشائخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد
او بود بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام دران یکفرسنگ برای او
زدند و دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بود و بیشتر باحادیث و افادهٔ علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب
غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب
از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستادهٔ او را گفت من خوار نمی گردانم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست
بچیزی از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری
که مجلس خاص با اولاد او معین سازد که دران مجلس غیر ایشان نباشد و اسماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد
که من نمی توانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا
و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد ولیکن چون وقت در رسیده بود
و بی سبب تشویش وقت او دادند بر والی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که یاری درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و
گفت اللهم ارهم ما قصدوني به في انفسهم واولادهم واهاليهم خداوندا بنمای ایشان را جزای آنچه قصد کردند مرا بدان در ذاتهای
ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او را در شان آن جماعه قبول کرد ماهی ازین امر نگذشته بود که از دار الخلافة فرمان صادر
شد بعزل والی و با آنکه ویرا بر دراز گوش ماده نشاندند و گرد شهر گردانیدند ندا میکردند که سزای بدکار اینست و در زندان حبس

کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که بأوی موافقت کرده بودند هر یکی به‌بلائی گرفتار شدند که مادهٔ عبرت خلائق گشتند * شعر * لله قوم اذا حلوا بمنزلة * حل الرضا ویسیر الجود ان ساروا * نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی با و نوشتند و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریهٔ خرتنک رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی در ان بلده در انجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد شبی از ملاحظهٔ اختلاط خلائق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنهٔ ایشان که منجر بدین کردد ملول و دلتنک شد و بعد از نماز تهجد دست بدعا بر داشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنک آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بردار مرا و بکش سوی خود پس در رمضان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائة ببلدهٔ بخارا و وفات وی شب شنبه غرهٔ شوال سنة ست و خمسین و مائتین بود رحمه الله و خطیب ابوبکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طراویسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظر محمد ابن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نقل است که چون ویرا دفن کردند رائحهٔ طیبه از مشک از قبر او میدمید و این رائحه مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند چنانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجرهٔ از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پنجره می بردند و همان رائحه می شنیدند و تا مدتهای مدید آن رائحه باقی بود * نظم * مرحبا که تو بکذری و بر داری پی * کل روید و لاله روید اندر ته وی * کالی بهمنشین در من اثر کرد * وکرنه من همان خاکم که هستم *

احوال مسلم * ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و نیشاپوری وطنا و مسکنا یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن و یکی از متقنان و مبرزان این علم شریف بوده و قدوه و عمده را وستاذ نزد اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث با قطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و غیرهما و در ری از محمد بن مهران جمال و از ابی غسان مسمعی و غیرهما و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمه قعنبی و غیرهما و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیرهما و در مصر از عمرو بن سواد و حرملة بن یحیی و غیرهما و همچنین روایت حدیث دارد از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده اند و رحلت کرده بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طائفه از مشائخ و علما و حفاظ عصر او که در درجهٔ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابو بکر بن خزیمه و غیرهم و خلائق بسیار که حصر و احصای ایشان متعسر است و در صحیح مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آوردم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشاپوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعلم است گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز مکرر گفتم وی همین کلمه گفت پس تر گفت یا ابا عمرو گاهی غلط می کند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای بکی از انها را بکنیت و ذکر میکند در جای دیکر بنام پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع می شود او را غلط و خطیب ابوبکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وی و راه وی میرود برابر با وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی بشتافت و بسیار آمد و رفت کرد بر وی و دارقطنی گفته که اگر بخاری نمی بود نمیرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و خوشه‌چینان انوار او است و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث کتاب از در کتاب خود

متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که باو منسوب نساخت و در صحیح خویش از و روایت نکرده والله اعلم و اعلی اسانید مسلم آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب اوهام محدثین و کتاب تمییز و کتاب من لیس له الا راو واحد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مخضرمین و شیخ محیی الدین نووی در مقدمهٔ شرح مسلم خویش آورده که هر که از سر تحقیق و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر تدقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایت و تلخیص و اختصار طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتدای این فن است که هیچ لاحق بعد از وی بدو نرسیده و کسی که مساوی بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اعلام تصریح با صحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفاتی که صحت بر ان دائر است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در ان صفات اقوی و اشد ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبهٔ بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یك و مدفن او در ظاهر بلدهٔ نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه * احوال مالك * ابو عبد الله مالك بن انس بن مالك بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجرة یعنی مدینة مطهره بوده کان ثقة مامونا ورعا فقيها محدثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعهٔ دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جملهٔ تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعد و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلائق بیشمار و طوائف علما از وی سماع نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالك و ابن عیینة لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالك النجم و در تعریف کتاب او که موطا است گفته ما تحت ادیم السماء اصح من موطاء مالك و در ان زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم امین تر از مالك نیست و از امام مالك منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باقصی الغاية میکوشید و چون شخصی بطلب علم بدر سرای مالك آمدی جاریهٔ خود را گفتی که برو و بپرس ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالك بیرون آمدی و جواب فتوای او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه برآوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظف ساختی و وساده بنهادی و بربالای وساده باهیبت و وقار به نشستی آنگاه دستوری دادی تا آن شخص درآمدی و ورا حدیث شنوانیدی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مالك بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالك خواست که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرمایید و هر روز نزدیك ما حاضر آیید و فرزندان ما امین و مامون از و سماع حدیث کنند منت از و بر ما است مالك بکراهیت در روی نگریست و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تضع فی عزة شئ رفعه الله العلم یؤتی ولا یاتی یعنی بکذا روی پست مکردان عزت چیزی را که بلند کردانید آنرا حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب کسی برود و بروایتی آنکه اعزك الله علم از پیغمبر که اصل و قبیلهٔ شما است ناشی و پیدا شده برشما است که آنرا عزیز دارید هارون با نصاف در آمد و گفت صدقت ایها

الشيخ كان هذا عقوة متي فاستر ها علي واعت كفتي اي پيرا اين سهوي ولغزشي بود كه از من صادر شد بپوش آنرا بر من وبكذار آنرا از من
پس امين و مامون رابد رسراي مالك فرستادي و مالك ايشانرا انكاه بار دادي كه ديكر طالب علمان را وهمه ران صف نشانيدي كه
ديكران را آورده اند كه هارون بر مالك زري فرستاد مالك بخدمتكاران خود كفت كه اين مال رانكاه داريد وخرج نكنيد بعد ازان
هارون بمالك كفت كه اكر تو با ما موافقت كني بود در صحبت ما باشي كتاب ترا مشهور كردانيم ورواج دهيم وهمه رابمذهب تو وموافق كتاب
تو بياريم مالك كفت حاشا اين كتابي است كه من براندازه علم ودانش خود جمع كرده وفراهم آورده ام وشايد كه درانجا خطاها كرده
باشم وذكري داناتر ازمن باشد كه ديكران رابمذهب من آوردن چه معني دارد اما آن مبلغ كه امير المؤمنين فرستاده تيار است واما نت
نهاده پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد هارون اعتذار نمود ومبلغ نكرفت شافعي كويد ديدم بردر سراي مالك اسپي چند از
اسپان خراساني وبغله چند ازبغال مصري بسته كه ثلث به بودم هركز بهتر ازانها وبرسبيل تعجب باوي كفتم چه نيكو مي نمايند اين
افراس وبغال كفت يا ابا عبد الله اين هديه است ازمن بسوي تو قبول كن آنرا كفتم پس ازينها يك دابه براي خود نكاه دار تا سواري
كني بران كفت من شرم ميدارم ازخداوند تعالى كه برزميني كه تربت رسول صلى الله عليه وسلم دران باشد سوار براي روم ومالك
در تعظيم وصحبت مدينه رسول صلى الله عليه وسلم باقصى الغايت كوشيدي وهركز از مدينه بيرون نرفت الا يك بار براي حج ومدت
عمر در مسجد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ودر روضه شريف درس كفت رحمه الله ولادت وي سنه خمس وتسعين از هجرت تا احدي و
تسعين يا اربع وتسعين وياسبع وتسعين ووفاتش در سال صد وهشتاد ونه بود والله اعلم بالصواب * احوال شافعي * هو ابو عبد الله محمد بن
ادريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبيد بن عبد يزيد بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف القرشي المطلبي ويرا مطلبي
براي آن كويند كه جد اعلاي او چنانكه معلوم شد مطلب بن عبد مناف است برادر هاشم بن عبد مناف كه جد پيغمبر است صلى الله
عليه وسلم واورا نسبت بجد او شافع كرده شافعي كفتند ونسبت بوي بدين لفظ كنند وكويند كه مادر عبد يزيد بن هاشم دختر هاشم
بن عبد مناف است كه جد آن حضرت است صلى الله عليه وسلم ومادر شافع خلده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد
كه والده امير المؤمنين علي است رضي الله عنه وكويند كه مادر شافعي ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن يزيد بن الحسن بن علي ابن ابي
طالب پس امام شافعي را باين جهات نسبت به بيت نبوت ثابت باشد وآورده اند كه شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت كرده در
حاليكه جواني رسيده بالبده بود وپدر اورا در روز بدر صاحب رايت بني هاشم بود ازجانب اهل مكه اسير مسلمانان شد وفديه
خويش داد ومسلمان كشت وولادت شافعي در غزه بود وبقولي در عسقلان بود وبقولي در مني واورا بمكه بردند ونشو ونما درانجا
يافت وي هفت ساله بود كه حفظ قرآن كرد وچون ده ساله شد موطاي مالك يادداشت وتفقه بر مسلم بن خالد كه دران زمان مفتي مكه
بود خواند وچون پانزده ساله كشت علماي عصر اورا اذن فتوي دادند بعد ازان رحلت بمدينه كرد وملازمت مالك نمود وازشافعي
منقول است كه در ابتداي امر مرا ميل بسيار بود بشعر وبسيار مي ورزيدم آنرا تا رسيدم بپايه كه بر نيايد بمثل آن بايه مكر ذروحظ
عظيم روزي در سايه خانه كعبه نشسته بودم وهيچكس نزد من نبود از عقب خود شنيدم كه كوينده مي كفت يا محمد عليك بالفقه
ودع الشعر وهم ازوي منقول است كه پيش از اوان بلوغ پيغمبر را صلى الله عليه وسلم در خواب ديدم كه با من فرمود يا صبي كفتم
لبيك يا رسول الله فرمود ازكدام قومي تو كفتم از قوم تو فرمود نزديك من آي ودهن بكشاي چنان كردم پس آب دهن مبارك خود
را بركرفت وبردهان وزبان ولب من فرو كشيد وفرمود امض بارك الله فيك ديكر بعد ازين واقعه درمن لحني وخطاي
در حديث ودر كلام عرب واقع نشد وكفت چون نزديك مالك رفتم مالك كلام مرا شنيد ساعتي نظر بجانب من نمود ومالك فراسي
بود پرسيد كه نام تو چيست كفتم محمد كفت يا محمد بپرهيز وبترس از خداي تعالى واز معاصي مجتنب ومحترز باش كه زود باشد كه ترا شاني
عظيم دست دهد درميان امت محمد صلى الله عليه وسلم پس مدتي ملازمت كردم اورا تا از تحصيل علمي كه نزد او بود فراغ حاصل
كردم وچون اجازت سفر ازو خواستم در حال وداع با من كفت اي جوان بدرستي كه خداي تعالى در دل تو نوري القا فرموده است
پس اطفا مكن آن نور را به ظلمت معصيت وشافعي روايت دارد از مالك وسفيان بن عيينه وعبد العزيز دراوردي وغيرهم خلق

کثیر روایت کرده از وی احمد بن حنبل و ابوثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بر وی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد از آن بمکه بازگشت پس نوبتی دیگر ببغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در آنجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد حنبل منقول است که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی الله علیه وسلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز بر شافعی در نیامدم الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نمازها می گفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است مر روز را و مانند عافیت است مر مردم را و گفت سی سال است که شب نگذرانیده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر یمین بغله شافعی میروی احمد گفت اگر درست میداشتی تو علم و نفع را تو نیز پیاده میرفتی بر یسار بغله او * بیت * هر که دانش نباشدش روزی * ننگ دارد ز دانش آموزی *
و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابوحنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یکشبانروز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بر وی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجه کمال داشت و از ابومحمد خواهرزاده شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار مکرر میفرمود تا جاریه وی برای او چراغ روشن میساخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه می خواست بعد از آن می گفت چراغ بردار پس به تذکر و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابومحمد پرسیدند که از رد مصباح چه اراده میکرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا علی الکلام بالصمت و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظ علانیة فقد فضحه و شانه و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس وی را در آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا بکاه می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و حسم ماده طمع در موائد احباب هارون گفت هذا بیت القصیدة و او گفته آنچه علما را زینت دهد فقر است با قناعت و خوشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهال اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب وی گفت صباح کردم در صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و در صدد آشامیدن جام موت و به بد بهای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیاتی چند می خواند در رجای عفو و مغفرت الهی و جان داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار روز در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافه مصر و قبره بها مشهور یزار و یتبرک به رحمة الله علیه * احوال امام احمد بن حنبل *
ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و در شناختن صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده بعد از آنکه از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار * و روایت دارند از و مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابوزرعه و ابوداود سجستانی

و غیر ایشان و اسحق بن راهویه در حق او گفته احمد بن حنبل حجت است میان خدا و بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان
او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که افضل و اورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی
گوید من ندیدم هیچ جوان را که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم
مشهور و معروف است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اطول و ارفع و اجمع کتب بوده و روایت
کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده ام از زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابوداود سجستانی منقول است
که گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودی آورده اند که احمد بن حنبل
فقر اختیار کرد و شصت سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث
او صد هزار دینار زر سرخ بار کرده ببغداد فرستادند وی از آنجمله سه کیسهٔ زر که هر یکی هزار دینار در آن داشت برای احمد بن حنبل
فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن رسیده است بگیر آنها را و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی
نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد * شعر * گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم * گر باب چشمهٔ خورشید دامن ترکنم *
و از وی در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر
وصول او بدرجهٔ علیا و مرتبهٔ قصوی در این باب رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة * رباعی * دست و دل ما ار چه تهی ترخوشتر *
و آزادی ما ز هرچه خوشتر خوشتر * عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن * از عشرت صد هزار قیصر خوشتر * از ابوداود سجستانی
منقول است که گفت دویست شخص را از کبار مشائخ حدیث دیده باشم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابوزرعهٔ رازی
منقول است که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع
نیکوئیها * علی بن المدینی گوید در اصحاب ما مر احادیث پیغمبر را صلی الله علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست * عبد الله بن
احمد گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده اید که دانا شوید و حال آنکه
در میان شما فقیهی نیست و در ایستاد و مذمت ایشان می نمود گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند
همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق که آن مرد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نگریست
و او را دید گفت بلند رو بالا نشین گفت مکروه میدارم که پا بر گردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جملهٔ ثقه او یکی است
آنگاه گفت کشاده سازید برای او مجلس را پس کشاده ساختند و او را در برابر خود نشاندند و بر وی مسئله القا کرد و وی در زمان
جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائلش میگفت ابو عاصم گفت این از آن مردان
است که بر روی دریا میروند نه از آنانکه بر روی زمین میروند و از اقوی حجج و اسنای براهین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ قدوة الاولیا قطب الاقطاب فرد الاحباب غوث اعظم شیخ محیی الدین عبد القادر
رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او است و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی
و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر می شود که آن حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی ازین دو مذهب و مشهور و مقرر
آن است که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در هند بلند واقع و ثابت است والله اعلم ولادت وی رحمه الله در بغداد در اربع
وستین ومائة و وفات او هم در بغداد در احدی و اربعین و مائتین مات رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر

* احوال ابوداود سجستانی * ابوداود سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر سجستانی یکی از آنجمله است که رحلت کرده در طلب علم
از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشائخ عراق و خراسان و شام و مصر
و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشائخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم
بن ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیرهم و روایت کرده اند از وی پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی
و احمد بن محمد بن خلال و غیرهم و ابوداود در بصره ساکن بوده و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد هم

کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از و نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استحسان نمود * از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط و حیطهٔ کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار بیرون آورده ام و درآن کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و آدمی را از جملهٔ این احادیث که درین کتاب آورده ام چهار حدیث کافی است * اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لایکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال بین وان الحرام بین وبینهما مشتبهات الحدیث و ابو بکر خلال در شان او گفته که ابو داود پیشوا بود در عصر خود مقدم بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داود منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر ترک آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا مصحف بعد از آن کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف که تمتع می کردند بآن و مخالفت نمی کردند آنرا و موسی بن هارون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که ابو داود یکی از مقتدایان روزگار است در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بوده * احوال ترمذی * ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه بوده و مهارت در حدیث و فقه ید طولیٰ است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او و درین فن مثل آن کتاب درین باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و صحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدین و در شان کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدور از مشایخ مثل قتیبة بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث کرده اند از وی خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است که یأتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابو داود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا بر علمای حجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبی تصنیف او است و آن از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود والله اعلم * احوال نسائی * ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و قدوه بود بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی ساخته بمجتبی بنون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود و چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابو داود و جامع ترمذی و مجتبای نسائی خواهند حاکم ابو عبد الله نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی برد و نیز از حاکم منقول است که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دار قطنی بیش از یکبار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث و بر جرح و تعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع نمی بینی که در سنن

خویش را روایت از حارث بن مسکین باینطریق می‌کند که قرئ علیه وانا اسمع ودر روایت از وی نمی‌گوید حدثنا واخبرنا چنانکه
در روایت دیگری از مشائخ خود میگوید وگفته اند سبب اینطریقه روایت کردن از وآن است که میان حارث ونسائی خشونتی
واقع شد دیگر بعد از ان بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان میشد چنانکه حارث
او را نمیدید لیکن آواز او را می شنید واز وی استماع حدیث مینمود وابن حارث عالمی صالح وقاضی مصر بود ونسائی روایت
حدیث دارد از کبار مشائخ مثل قتیبه بن سعید واسحاق بن راهویه وعلی بن خشرم ومحمود بن غیلان وابوداود سجستانی وروایت
حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند ابوجعفر طحاوی وابوبکر بن السنی وابوالقاسم طبرانی ومیر جمال الدین محدث
میگویند از شیخ عبد الله یافعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب مصنفات
ومقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت وتصانیف او دران دیار منتشر است ومردم بسیار از وا خذ وتحمل حدیث کرده اند
پس از مصر بدمشق آمد واهل آن ناحیه نوبتی در مسجد با او گفتند چه می‌گوئی در حق معاویه وچه چیز در فضل او وارد شده
او در جواب سائل گفت امایرضی معاویة ان یخرج رأسا برأس حتی یفضل ودر روایتی آنکه گفت نمی‌شناسم او را هیچ فضیلتی الا لااشبع الله
بطنه پس مردم برخاستند ودر روی پیچیدند وبیحرمتیها کردند وچندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند واو را برمله
بردند از ان جهت بیمار شد ودران بیماری برفت از دنیا ودر روایتی آنکه بمکه بردندش واز ان جهت بیمار شد ودر مکه وفات یافت
ومیان صفا ومروه مدفون گشت وهم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی واهل البیت علیهم التحیة والسلام
تصنیف کرد تا او را گفتند چرا در فضائل صحابهٔ دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر ان تصنیف آن بود که چون در دمشق در آمدم
مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشانرا براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را
تالیف کردم واو یک روز روزه میداشت ویکروز افطار می‌کرد وموصوف بود بکثرت جماع وچهار زوجه داشت ومیان ایشان
قسم می‌کرد ووراء آن سراری نیز میداشت ولادت نسائی در سال دویست وپانزده از هجرت ووفاتش در سال سه صد وسه

* احوال ابن ماجه * ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان وحافظان احادیث وثقه
ومحتج به است وصاحب سنن از اصحاب مالک ولیث سماع حدیث کرد ورحلت نمود در طلب حدیث ببلاد وکتاب او یکی از
کتب اسلامیه است که بین العلما باصول سته وکتب سته مشهور شده وبصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری وصحیح مسلم وسنن
ابی داود وجامع ترمذی وسنن نسائی وسنن ابن ماجه وچون محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این است که این شش تن
در این شش کتاب روایت کرده اند وچون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری ومسلم وابن ماجه راچند حدیث ثلاثی
هست ووی در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده وبروی وبرکتاب وی از ینجهت طعن وعیب کرده اند از ان
حیثیت که آن حدیثی است منکر بل موضوع ودر فضل قزوین احادیث بسیار آمده ونزد محدثان آن همه موضوع است ومیسرة شخصی بود
از وضاعان که آنها را وضع کرده ولادت ابن ماجه در سال دویست ونه ووفات او در سال دویست وهفتاد وسه بود * احوال دارمی * ابو محمد
عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ حدیث واز علمای اعلام دین وشیخ الحفاظ والمسندین
است بزهد وورع ودیانت وصیانت موصوف وکتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن ماجه وحبان بن هلال والنضر
بن شمیل وحیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم وترمذی وقرمانی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد
بن حنبل را از ابوالمنذر در جواب گفت نمی‌شناسم او را بتحقیق که درورد راز کشید غیبت برادران ما از ما امام فرا گیرید عبد الله بن عبد
الرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک السید علیک بذاک السید بندار گوید حفاظ دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا
وابوزرعه در ری ومسلم بن الحجاج در نیشاپور وعبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند واعلی واقرب اسانید او آنست که میان پیغمبر
صلی الله علیه وسلم واو سه واسطه باشد وپانزده حدیث در کتاب او باینطریق مروی گشته ولادت او در سال صد ونود وشش ووفاتش
در سال دویست وپنجاه وپنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن

زاری میکرد و بعد ساعتی سپیدی در او و ریش انداخته اند گفت مرا بوی آورد و کلمهٔ استرجاع گفت و آب چشم بر رخسارهای او روان گردید رحمة الله علیهما * احوال دارقطنی * ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامهٔ مشهور فاضل و محدث کامل و عالم متفرد بود در عصر و وحید دهر خویش بود در علم حدیث و معرفت علل آن و اسماء رجال و رواة حدیث بیعدیل بود با صدق و دیانت و ثقت و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که بعد از وی در این باب کسی نیامد و این فن بروی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفقه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از وی و از خلائق بسیار دارد و روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابوبکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیدند که مثل دارقطنی دیده؟ گفت او خود را مثل ندیده من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سه صد و پنج یا شش و وفاتش هم در آنجا روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هشتاد و پنج * احوال بیهقی * ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف بیشمار کرده و گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته اند یعنی از متاخران یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی مصری چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمرو بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابوبکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابوبکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل صعلوکی حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را پایهٔ آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم بدرجه یعنی بی اسناد و بی اجازت او و بی اعتماد و بی مهارت تصرف کردی و او روایت حدیث از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب الایمان و کتاب خلافیات است ولادت او در خسروجرد که قریه ایست از قرای بیهق واقع شد در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشاپور در سال چهار صد و پنجاه و هشت بود و جنازهٔ او را از آنجا بار کرده بوطن خودش باز آوردند و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت * احوال رزین * ابو الحسین رزین بن معویة العبدری صاحب کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بیست بوده و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه * احوال امام نووی * لقب وی محیی الدین و کنیت وی ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحای مهملهٔ مکسوره و بزا نسبت است بحزام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در عشرهٔ اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائة در نوی از شام که از اعمال دمشق است و نسبت بوی نواوی نیز گویند قراءت کرد قرآن مجید را بعد از آن در آورد بدمشق در سنه تسع و اربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیهٔ سال و مکث کرد دو سال چنانکه پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده درس بر مشائخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشائخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و مهذب و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی والآن مدار مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از علم و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه دمشق که اکثر قوت اهل آنجا ازان است بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد مگر یکبار نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان است و اختیار تجرد کرد و انقطاع را و اتفاق نیفتاد مر او را تزوج و بسیار می کرد بیداری در عبادت و تصنیف می کرد و امر معروف و نهی منکر می کرد بملوک و امرا و غیرهم و راه نمیداد مداهنت را در دین کار و با ریاضت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه

دمش وستيلي نكرفت از وظائف وى چيزى تا رفت از عالم ونبود در لحيهٔ مبارک وى مگر چند موى سفيد وغالب بود بر وى سكينه ووقار در بحث ودر جميع احوال ومنزه بود از تعصب شافعيت ومنصف بود بانصاف ونقل ميكرد در كتب خود از اقوال اصحاب ابو حنيفه ومتصف بود بتصوف واعتقاد مشائخ بعد از ان مسافرت كرد ببلد خود وزيارت كرد قدس خليل را باز بوطن آمد وبيمار افتاد نزد والدين خود پس وفات يافت در شب چهارشنبه چهارم دهم شهر رجب سنه ست وسبعين وستمائة ودفن در شهر خود نوى كشت رحمة الله عليه وعلى جميع عباد الله الصالحين ❊ احوال ابن جوزى ❊ كنيت وى ابو الفرج است ونام وى عبد الرحمن بن على البغدادى الحنبلى الصديقي مشهور بابن جوزى وجوزى نسبت است بموضعى كه آنرا فرجة الجوزى گويند ومى گويند پدر وى كار ورثينه كرى عالم بود وفاضل وفقيه ومحدث وفصيح وبليغ صاحب تصانيف در تفسير وحديث وفقه وسير وتواريخ واخبار ومواعظ وممتاز بود از اهل عصر خود در اين ابواب ومشغول بود بوعظ وتذكير وقصص وحكايات وجواب ميداد سؤالات مردم را بر سر منبر واز جملهٔ حكايات وى يكى آن است كه روزى نزاع بود ميان اهل سنت وتشيع در تفضيل ابو بكر وعلي رضي الله عنهما وبسيار جدال ونزاع نمودند در ان پس راضي شدند بحكم ابن جوزى ووى بر منبر وعظ مي گفت پس پرسيدند ازوى من افضل الصحابة پس رعايت جانبين كرده وترس اصابت مكروه نموده گفت افضل صحابة رسول الله صلى الله عليه وسلم الذى بنته فى بيته اين سخن گفت وبلد رفت تا كشف سر نمايند اينچنين ذكر كرد اين حكايت را امام يافعي در تاريخ خود وسيوطى در تاريخ الخلفا گفته كه الناصر لدين الله كه از خلفاى عباسيه بود وميلى بمذهب اماميه پيدا كرده بود برخلاف روش پدران خود از ابن جوزى پرسيد من افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم پس ابن جوزى در جواب او اين كلام گفت وابن جوزى را كتابيست در موضوعات حديث كه افراط كرده است در انجا در نسبت وضع باحاديث وحكم كرده است در وى بر بسيارى از احاديث بمجرد توهم ومخالفت انچه نزد وى بود از علم وشيخ ابن حجر عسقلاني در بسيارى از مواضع بروى بحث كرده وگفته اعتماد نيست بروى در نسبت وضع باحاديث ولادت ابن جوزى در سنه عشر وخمسمائة ووفات او در سنه سبع وتسعين وخمسمائة در عهد دولت الناصر لدين الله وابن جوزى را كتابيست مشهور مسمى بتلبيس ابليس بيان كرده است در وى طريقهاى كه راه يافته است شيطان بطوائف مردم وواقع شده اند در بدعت وخلاف سنت خصوصا بر طائفهٔ صوفيه ومبالغه كرده در رد وانكار بر ايشان ودر انچه منقول است از اين قوم از حكايات بغلبهٔ حال وطفح سكر ونسبت كرده بزرگان اين طائفهٔ عليه را بجهل وجنون وحماقت باوجود آنكه كتابهاى خود را مطرز ساخته است بكلمات غريب وحكايات عجيب ايشان وبحقيقت اين نيز از تلبيس ابليس است كه بروى از اين راه درآمده ومغرور ساخته ووى اگرچه سوگند مى خورد كه غرض من اظهار علم وتائيد سنت است تا اتباع آن كنند نه تشنيع عباد الله الصالحين وليكن افراط وتجاوز وى از حد اعتدال در رد وتشنيع دلالت برخلاف آن دارد وظاهر ميشود كه وى از منكران اين طائفهٔ عليه است ونزاع حقيقى دارد با ايشان وسيدى احمد زروق گفته است كه تحذير كرده اند ناصحان از اين كتاب وى كه مورث سوء ظن است بر كبار مشائخ وگفته كه ولي را لغزشها وزلتها مي باشد از جهت عدم عصمت وغلبهٔ حال وما بقهٔ تقدير ولازم است ستر زلات ايمه وهفوات كبار واگر بنا كها در مقام نصيحت وتذكير تنبيه بران مصلحت افتد بايد كه تعرض بر قول كند بى تعيين بر قائل زيرا كه ستر زلل ايمه واجب است وانصاف در حق لازم ود يا تنى كه مصاحب ومشوب بهواى نفس باشد معلول واين طريق اسلم است واسلم تسلم وبتحقيق جواب داده اند از انچه گفته است ابن جوزى وافراط كرده است در شان اين طائفه وانكار كرده است ايشانرا بجوابهاى شافى از جانب قوم بدانچه جمع ميكند ميان طريقين واصلاح ميدهد بين الفريقين وتقرير وتحرير نموده است آنرا شيخ امام اجل عفيف الدين عبد الله يافعي در تواليف خود وسيدى احمد بن زروق را كتابيست دقيق متين مبين مسمى بقواعد الطريقه فى الجمع بين الشريعة والحقيقة كه سلوك كرده است در وى طريق انصاف وبيان كرده است حق را بي تكلف واعتساف كاتب حروف را تعليم كرد آن كتاب واجازت داد بروايت آن سيدى الشيخ القطب الامام عبد الوهاب متقي وترجمه كردم من بعض مسائل آنرا در رسائل

خود خصوصا در رسالهٔ مرج البحرين في الجمع بين الطريقين وبالله التوفيق وبالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل ولكن مغرور شده بعلم وفضل وجواني خود وبود متعسف غليظ خشن عافاه الله وبعيد بود از طريقهٔ قوم ومحبت وا عتقاد ايشان وسخت تر از همه آنكه در بغداد بوده درزمان كرامت نشان شيخ محي الدين عبد القادر جيلاني ومحروم بود از بركات صحبت وحسن عقيدت بايشان وسلوك مي كرد بآن حضرت طريقهٔ اجتناب وانكار را اعاذنا الله من ذلك تا آنكه بود كه تصنيف ميكرد كتاب در ذكر زهاد وعباد زمان خود از بغداد وغيران از بلاد وتوشيح وتكميل نميكرد آنرا بتجميل ذكر حضرت شيخ وشمرده شده است اين حال از وی جهل وغرور بظاهر علم وفضل وشيخ عالم عارف كامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه وافاض على المستفيدين فيوضه وفتوحه در فصول سته كه از تصانيف ايشان است در ذكر ابن جوزی بتقريب فرموده اند كه هو الشيخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد بن علي البكري البغدادي المعروف بابن الجوزي بود امام حافظ فصيح متبحر مصنف در اقسام علوم دويست وپنجاه تصنيف كرده وبود مرا ورا قبول تام نزد خاص وعام وبود ولادت او ببغداد در سنه ثمان وخمسمائه ووفات يافت در رمضان سنة سبع وتسعين وخمسمائه وبيرون آورده شد از زندان واسط وپنهان ماند در نهانخانه پنج سال بسبب انكار وی بر شيخ عبد القادر قطب الاوليا وتاج المفاخر وبتهمت انكار ابن جوزی مذكور بر شيخ وبر غير وی از شيوخ اهل المعارف وبود اين انكار وی از جملهٔ خذلان وتلبيس شيطان وغرور وعجب از وی در انكار وی بر ايشان وحال آنكه بمحاسن كلمات وذكر مقامات وحالات ايشان مطرز ميكرد اند كلام خودرا واكر سلامت ميماند ابن جوزی از طعن وانكار وی بر مشائخ وعلماي باطن پاينده وسلامت ميماند متلبس ومتحلي بحلل محاسن وبود پسر وی محي الدين يوسف محتسب بغداد ومتولي شد تدريس مدرسهٔ مستنصريه را مر طائفهٔ از حنابله را تا اينجا كلام خواجه محمد پارسا است بلفظه رحمة الله عليه رحمة واسعة وكاتب حروف كويد اصلح الله شانه وصانه عما شانه كه ديدم من در حرم شريف مكه زاد ها الله تشريفا وتعظيما رساله راكه بوده در روی ذكر ابن جوزی وانكار او بر شيخ محي الدين عبد القادر جيلاني مؤلف آن رساله ميكويد برداشته بردند او را بعض مشائخ وعلما در حضرت شيخ عبد القادر وطلب كردند از شيخ عفو وصفح وتجاوز از وی پس عفو كرد شيخ عبد القادر رضي الله عنه از وی ودر كذشت از جريمهٔ وی پس رفتم من بر سيدی الشيخ عبد الوهاب وذكر كردم قصهٔ اين كتاب را ونقل كردم حكايت عفو حضرت شيخ را از ابن جوزی پس كفت شيخ عبد الوهاب الحمد لله على ذلك وفرمود وی مردی عالم محدث كبير است الحمد لله نجات يافت ازين ورطه وكفت يا فلان شيخ عبد القادر بزرك است وشان او عظيم است وانكار ايشان زهر قاتل است خدای تعالی نكاهدارد ازان وفرمود حق سبحانه داده است اورا از فضل وكرامت آنچه نداده است غير اورا از مشائخ نسأل الله العافية والعاقبة بالخير اكنون وقت آن شد كه شروع كنم در شرح كتاب وبالله التوفيق وبكويم الحمد لله تمامهٔ افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی كه باشد در برابر هر نعمت وبر هر صفت كمال بهر معني وبهر وجه در هر وقت وهر مكان از ازل تا ابد بر وجه دوام واتصال ثابت است مر خدای را وراجع وآئل است بوی ومخصوص است بذات اقدس وی كه بخشندهٔ جميع نعم وپرودكار تمام عالم وخالق همه كاينات ومتصف بجميع كمالات ومفيض كل خيرات است وخالق افعال بندكان وتوفيق دهندهٔ ايشان واقتدار بخشندهٔ سكنان اوست وبا قطع نظر از وجود حمد كويندكان وستايش كنندكان حمد وی سبحانه بر ذات كامل الصفات خودش در كلام قديم وبه ثبت آيات واظهار كمالات وافاضهٔ آلاء واسباغ نعماى عظيم باقی وثابت است وبا وجود آن چون امر كرد بندكانرا به ثنا وتحميد ذات مجيد وشكر نعم غير عديد خود واجب شد امتثال اين امر نمودن وزبان بحمد وثنای حضرت وی كشودن پس كفت مصنف نحمده ونستعينه ونستغفره حمد مي كويم با مجموع افراد انساني بلكه تمامهٔ مخلوقات جسماني وروحاني بزبان قال وحال آن كريم ذی الانعام والافضال را وچون حصول اين شان وتتميم وتكميل آن بغايت عظيم وخطير است ياری ميجوئيم ومدد كاری ميخواهيم از حضرت وی وتبری می نمائيم از حول وقوت خود وطلب آمرزش ميكنيم از وجود نقصان وتقصير در تحرير وتقرير آن واداى حق آن بر وجه صدق واخلاص چنانكه بايد ودركاه صمديت حق را شايد * نظم * اكر ز اول وآخر تمام جمع آيند * كه راه شكر خداى عزاسمه پويند * باتفاق در جستجوی آن بزنند * باجتماع ره

گفت وگوی آن جویند * بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست * که حمد و شکر چنین نعمت خدا گویند * ونعوذ بالله من شرور
انفسنا و پناه میگیریم بخدا از بدیهای نفسهای خود ومن سیئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس است
بآشوب ریا و طمعهٔ خلق و اثبات حول وقوت نفس یا تکلم و اشتغال بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی با تواتر آلا و دوام نعما
یا تصدی برای تصنیف حدیث یا قصور در تصحیح نیت و اخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری
یا تکلم بباطل ولایعنی وغفلت از ذکر حق تعالی یا تهاون در عبادات وطاعات و ارتکاب محرمات ومکروهات مطلقا من یهده الله
فلامضل له هرکه راه نماید اورا خدای تعالی نیست هیچ گمراه کننده مر اورا ومن یضلله فلاهادی له وهرکه گمراه کرد اورا وی
تعالی نیست هیچ راه نماینده مر اورا واین کلام اگرچه خبر است از بیان واقع واثبات توحید و تفرد حق در هدایت واضلال در معنی
طلب وسوال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه کننده و جز تو کسی نه پس
عطا کن مارا هدایت ونگاه دار از ضلالت که تو قادری بر هرچه خواهی وتحقیق آن است که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن
بمعنی بیان کردن راه ونشانهای آنرا واین را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه وسلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت
را بشیطان و اصنام دوم راه نمودن بمعنی بردن بمقصد ورسانیدن بآن واین کار حضرت حق سبحانه است و از غیر وی نیاید
وچون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة و بیفائده آورد مصنف
شهادتین را وگفت واشهد ان لا اله الا الله وگواهی میدهم واخبار میمنایم برسبیل جزم وقطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش
غیر آن یک ذات که متصف است بجمیع صفات کمال ومنزه است از سمات نقص وزوال وحده لاشریک له دران حال که تنها است
ونیست انباز مر اورا شهادة تکون للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را از آتش دوزخ واز عذاب بعد وسخط
خدا وند تعالی سبب ودستاویز ولرفع الدرجات کفیلة ومر بلند گردانیدن پایهای بهشت وقرب ورضای مولی تعالی را ضامن
وپذیرفتار وآن شهادتی است که بصدق واخلاص ومواطات قلب وموافقت ظاهر وباطن باشد با ضمیمهٔ استقامت بران تا روز
آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا وآوردن صیغهٔ جمع در حمد واستعانت واستغفار و
لفظ واحد در شهادت بجهت آنست که درانجا ملاحظهٔ کثرت ورؤیت آلاء وتقصیرات وذنوب وکشف صفات است واینجا محل
مشاهدهٔ وحدت ذات وسقوط ما سوی الله پس اول مقام فرق است وثانی مرتبهٔ جمع ونیز گفته اند چون شهادت اخبار راست
برسبیل جزم وقطع از امری بروجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف اینمعنی را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف
حمد تا موافق ومطابق بود بکلمهٔ ایمان واشهد ان محمدا عبده ورسوله وگواهی میدهم برسبیل جزم ویقین که محمد بندهٔ خدا و فرستادهٔ
اوست لخلق الذی بعثه وطرق الایمان قد عفت آثارها آن محمد که صفت او اینست که برانگیخت وفرستاد اورا الله تعالی در حالی که راههای
ایمان ناپدید ونیست شده بود نشانهای آن وخبت انوارها وفرو نشسته بود روشنیهای آن ووهنت ارکانها وسست وبی بنیاد گشته
بود کرانهای قوی آن ورکن بضم کرانهٔ قوی هر چیزی کذا فی الصراح وجهل مکانها وناداسته وپوشیده شده بود جای آن ومراد از طرق
ایمان توانند که انبیا ورسل باشند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وآنانکه پیروان ومتابعان ایشانند از علمای دین وسالکان طریق
یقین ومراد به ناپید اشدن آثار وفرو نشستن انوار وسست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بانچه ایشان خلق را تشریع نموده
وحکم فرموده وواضح وروشن گردانیده اند از اعمال واخلاق وآداب وعلوم ومعارف وترک تعلم وتخلق وتادب وتحقیق بدان
ومراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت ومنزلت وناشناسائی حق ایشان واحتمال دارد که مراد بطرق ایمان علوم
واعمال وآداب وریاضات وتحصیل صفات مرضیه وتکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبهٔ ایمان کامل که مقصد ومقصود
سالکان طریق حق است توان رسید ومراد از عفای آثار وخبو انوار ووهن ارکان وجهل مکان عدم سلوک اینطرق ورعایت
واهتمام بتحصیل وتکمیل آن فشید صلوات الله وسلامه علیه من معالمها ما عفا پس برافراشت وبلند گردانید آنحضرت صلی الله
علیه وسلم رحمتهای خدای تعالی وسلام او نازل باد بروی از محلهای نشانهٔ طرق ایمان آنچه پست ونیست شده بود وبرنا ظران

وسالکان را پوشیده گشته اگرچه کورچشمان باطن آن را تبصر نمودند وبدان نرسیدند باوجود غایت ظهور وکمال وضوح آن وشفی من العلیل فی تایید کلمة التوحید من کان علی شفا وتند رستی دادبرهانید وی صلی الله علیه وسلم از علت جهل وشک در قوت دادن کلمهٔ توحید کسی را که بود مشرف برموت وهلاک یا بود برگوشه وکرانه از راه راست وسلوک نمی کرد طریق مستقیم را یا بود برکنار حفرهٔ آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی وکنتم علی شفا حفرة من النار ومراد بکلمهٔ توحید کلمهٔ ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است وعلیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار ومراد بدان جنس بیمار این است ومن بیانیه است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است ومیرجمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع ما وجمیع نسخ حاضر از کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه مصحح شده بمعنی بیمار ومعنی آنست که گفته شد وروا است که بغین معجمه خوانند وبراین تقدیر می تواند بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلل بروزن خلل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی سوزش وتشنگی است ومراد جماعتی باشند که کینه وران اهل ایمان بودند ومانند تشنگان در تیه جهالت وضلالت حیران وسرگردان گشتند والله اعلم بالصواب انتهی * گفتم من وبشنید توفیق غلیل مصدر بمعنی تشنگی یا سستی آن زبمعنی سوزش سینه آمده است کما قال الشاعر * ع * یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا * پس اگر باین معنی باشد ومتعلق بشفی کردد نیز وجهی دارد ومعنی آن ظاهر تراست کما لا یخفی واوضح سبیل الهدایة لمن اراد ان یسلکها وروشن کردانید راه هدایت وایمان را برای کسی که خواهد بر رود دران راه واظهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها وهویدا وپیدا ساخت گنجهای سعادت ونیکبختی را برای کسی که قصد وآهنگ آن داشته باشد که مالک کردد آن گنجها را ومراد بگنجهای سعادت اسلام وایمان واحسان وطاعات وعبادات وتوجهات که مقتضای این مقامات است وعلوم ومعارف وانوار واسرار که نتائج ومواهب این مکاسب اند وهرکه این کنوز وذخائر را کرد آرد سعادت ابدی از نعیم جنت ورضای حضرت عزت ودیدار وی تعالی وتقدس نصیب وی کردد ولا حول ولا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا ولله در من قال * بیت * اسیر لذت تن مانده وکرنه ترا * چه گنجها است که در ملک جان مهیا نیست * اگر گویند بیان وایضاح راه هدایت واظهار وابراز گنج سعادت که عبارت از بیان شریعت وتعلیم دین است برای همه کسان است خواه ارادهٔ سلوک وقصد تملک آن نمایند وخواه نه نمایند جوابش آنکه چون منتفع بآن ایضاح واظهار ایشان اند وفائده ونفع آن بایشان عائد میشود گویا آن ایضاح واظهار برای ایشان است وبس چنانکه در تفسیر کریمهٔ هدی للمتقین گفته اند اما بعد فان التمسک بهدیه لا یستتب اما بعد کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند براسلوبی وخواهد که اسلوبی دیگر بیارد گوید اما بعد واختلاف است ارباب تواریخ واخبار را که اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست ومشهور آن است که اول کسی که تکلم باین کلمه نموده داؤد پیغمبر است علیه السلام واقوال دیگر نیز در شرح مذکور است والله اعلم وتقدیر کلام آن است که امابعد حمد وصلوة وتشهد مذکور می شود که بدرستی چنگ درزدن بسیرت وطریقه وعادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تمام نمی شود وراست نمی آید واستوار نمی کردد الا بالاقتفاء لما صدر من مشکوته مگر به پیروی کردن هر چیزیرا که صادر شده وپیدا گشته است از مشکوة آن حضرت صلی الله علیه وسلم مشکوة روزنی در دیوار که کذاره ندارد وچراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده سینهٔ مبارک آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بطاقی که در ان چراغ باشد وافاضهٔ نور مقتبس از دل مستنیر که بمنزلهٔ چراغ است بخلق مینماید یا قلب شریف بمنزلهٔ زجاجه است مانند کوکب درخشان ولطیفهٔ قدسیهٔ منوره در دل مطهر وبمثابهٔ چراغ تا موافق افتد بکریمهٔ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة والاعتصام بحبل الله لا یتم الا ببیان کشفه اعتصام چنگ درزدن حبل رسن بیان سخن پیدا وکشاده گفتن کشف کشاده وبرهنه کردن یعنی تمسک جستن وچنگ درزدن بحبل خدا که سبب ووسیلهٔ وصول بجناب قرب وی کردد تمام نمی شود مگر به بیان کردن وآشکارا ساختن وظاهر کردانیدن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ومراد بحبل الله یا عهد وپیمانی است که خداوند سبحانه وتعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده وآن ایمان وتوحید واقرار بربوبیت والتزام طاعت وعبادت اوست ودر روز الست

ایشان آن عهد را بربسته وقبول کرده وایشان این عهد را بواسطهٔ تعلق ارواح بابدان وسبب طریان کدورات بر ارواح بجهت این تعلق وارتکاب قبائح ومعاصي که پیدا شده فراموش کردند وپیغمبران صلوات الله وسلامه علیهم آن عهد را بیاد مردم میدهند خصوص عهد رسل علیه وعلی آله من الصلوة افضلها واکملها به بیانی فصیح وکشفی صریح آنرا ظاهر مي سازد وبآیات بینه ومعجزات باهره تاکید واثبات میکند ومیکوید که آن عهد را بجای آرید تا بجای آرم وفوا بعهدی اوف بعهدکم حق سبحانه وتعالی نیز عهدی ووعدی که بنعیم مقیم ورضا وقرب ورؤیت وجه کریم خود کرده وفا نماید * نظم * چون که در عهد خدا کردی وفا * از کرم عهد ترا نکهدارد خدا * یکزمان اوفوا بعهدی کوش دار * تاکه اوف عهدکم آید زیار * انجماعت را که وافی بوده اند * بر همه اصناف شان افزوده اند * تو یک عهد خود کر بجا آوری * سر نه فلک نیز بر پا آوری * وتوانند که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن حبل الله الممدود من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خدا است فرو هشته از اسمان تا زمین ودر باب فضائل القرآن این حدیث ومانند آن بیاید انشاء الله تعالی وهم چنانکه رسن سبب رسیدن بآب چاه که سبب زندگانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول بآب علم ومعرفت که وسیلهٔ حیات جاودانی است مي کردد یا چنانکه چنگ در زدن برسن سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج بآب آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات وخلاص از درکات جهنم میکردد وشک نیست که وصول بحقیقت معاني قرآن وفهم مقاصد آن میسر نیست مکر به بیان وکشف آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از احادیث معلوم میشود وکان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام وبود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده اورا پیشوا ومقتدای عصر خود وتصنیف کونه کونه کردن چیزیرا وجدا کردن بعض از بعضی مشتق از صنف بکسر صاد وبفتح نیز آمده بمعني کونه واصناف جمع اوست محیي السنة زنده کردانندهٔ سنت وسنت در لغت روش وطریقه ودر شرع حدیث رسول را کویند صلی الله علیه وسلم اعم از قول وفعل وتقریر چنانکه در مقدمه کذشت وانچه آن حضرت بر ان مواظبت کرده ودلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت کویند وبعض با مواظبت مع ترک او احیانا نیز اعتبار نموده اند قامع البدعة قهر کنندهٔ وخوار کردانندهٔ بدعت وبدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین وحقیقت مفهوم آن در شرع وبیان اقسام وانواع آن در باب اعتصام بکتاب وسنت کفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد کنیت امام است الحسین نام شریف وی بن مسعود نام پدر بزرکوار وی الفراء بفتح فا وتشدید را پوستین دوز صفت پدر شیخ است که اینکار میکرد البغوی منسوب به بغشور که دیهی است میان هرات ومرو ودر قاموس کفته که بغشور بفتح بلدهٔ ایست میان هرات وسرخس ونسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور ومحیي السنة ابو محمد الحسین بن الفراء منسوب باوست وغالب در اسم مرکب مزجي نسبت بجزو ثاني افتد وکاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی کویند در نسبت بمعدیکرب وبعلي در نسبت به بعلبک وآن قریه رابغ نیز کویند واین هنکام احتیاج باعتذار نبود ودر نسبت واو را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدهلي دهلوی کویند ودر نسبت بغزنه غزنوی وآنرا در علم صرف قاعدهٔ قرار داده اند رفع الله درجته بلند کرداند خدای تعالی پایهٔ آن امام را ومجمل احوال امام محي السنة آن است که وی پیشوای زمان ومقتدای عصر وا وان خود بوده مفتي اهل اسلام وقدوهٔ ارباب تفسیر واسوهٔ اصحاب حدیث حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام وصاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل ومصنف کتاب شرح السنة واورا فتاوی است در مذهب شافعي مشهور بفتاوای بغوی ودر مؤلفی دیکر فتاوای شیخ خود را قاضي حسین نیز جمع کرده ودر زمان خود بغایت بزرک ومقتدا وپیشوا وفقیه ومحدث ومفسر بوده ودر علم قرأت مهارتی تمام داشته وبه بی تکلفي وخشونت عیش وفقر می کذرانید در اول حال پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کردی چون اصحاب وتلامذهٔ وی تکلیف کردند وکفتند که نان خشک خوردن مورث ضعف بدن است قدری از زیت وبروایتی زبیب نان خورش میساخت ووی جامع بود میان علم وعمل وموفق بسلوک طریقهٔ سلف صالحین ودر وجه تلقب او بمحیي السنة آورده اند که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتي زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه زنده داشتي تو سنت مرا ووی تفقه را بر قاضي حسین که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده ودر روایت حدیث از مشائخ اعلام که در زمان وی بودند داشته وجماعهٔ از مشائخ وعلما روایت حدیث

از وی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و بعض وی از مشتاد
تیا و زنموده قبر وی در دار اقامت وی در مرو و نزد قبر استاذ وی قاضی حسین واقع شده رحمهما الله تعالی رحمة واسعة اجمع کتاب
صنف فی بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شده در باب خود یعنی در باب عملیات از عبادات
و احکام ایمان و اسلام و ما تا که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابها هست در حدیث که جامع تر از آن است
یا مراد مبالغه است در مدح کتاب و این نوع مبالغه در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت تجواز دارد یا آنکه
احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت است
اگر چه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد والله اعلم و اضبط شوارد الاحادیث و اوابد ها و بود کتاب مصابیح نگاه
دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آنرا شوارد جمع شارده بو شرود رمیدن شتر و اوابد جمع آبده بهیمة متوحشه
و فی الصراح ابد رمیدن و نا آمیختن ستور با مردم اوابد رمند کان میر جمال الدین محدث فرموده که مراد بشوارد احادیثی است
که مخرج است در کتب اصول و مواضع ایراد آنها در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان
رمیده و گریخته و مراد باوابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است پس گویا که متوحش اند
از طلاب و بایراد محیی السنة در بابی که مناسب و لائق است در مصابیح از وصف شرود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط
مجموع شده و مانوس گشته و لما سلک رضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلم فیه بعض النقاد و چون رفته است شیخ
خوشنود با د خدای تعالی از وی در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند
در آن و اعتراض نموده اند بر آن بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنندگان و تمییز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح
زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر می‌شود حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد
و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی را بچیزی و برداشتن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق
متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن
حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن اسناد مذکور می‌گردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک
ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف در مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیثی
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است
و ذکر رجال باجمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه خواهد گفت که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا
نسبت کردم بآن حضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج
در عرف ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا خرجه الشیخان و از آن این خواهند
که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسنادش آورده اند پس مؤلف می‌گوید بعض نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب
مصابیح سخن کرده اند و ان کان نقله و انه من الثقات کالاسناد و اگر چه هست نقل شیخ حال آنکه وی بتحقیق از ثقات است
مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقة است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن
و استوار داشتن است پس از آن اطلاق میکنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس مافیه اعلام کالاغفال
اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود لیکن نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد
مانند آنچه در آن نشانها و علامت ها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند
بر وجود چیزی و اغفال نیز برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی زمینی که در آن اثر عمارت نبود و آنرا
هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بر لفظ مصدر نیز روا است فاستخرت الله تعالی و استوفقت منه پس طلب خیر
کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب

توفیق نشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح آن را بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول الله صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و ذکر مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح وحسان نهاده است مجملا معلوم می شود که در قسم اول حدیث شیخین است هردو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت کرده آنرا در مصنفات خود امامان که استوار کنند کار اند و معتمدان و استوار داشته شد کار که ثابت و استوار و پایدار اند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری و ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالک بن انس الاصبحی و ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی و ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی و ابی داؤد سلیمان بن الاشعث السجستانی و ابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی و ابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن رزین بن معاویة العبدری این سیزده تن اند از ایمهٔ حدیث که احادیث را باسانید که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را با یشان نسبت کرده و اندکی است که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بذکر یکی ازین مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید وانی اذا نسبت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی صلی الله علیه وسلم و بدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمه گویا که من اسناد کردم و بر داشتم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زیرا که این ایمه بتحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و فارغ و بی نیاز گردانیده اند مارا از آوردن اسناد وسردت الکتب والابواب کما سردها و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و بابها را چنانکه آورد محیی السنه در مصابیح واقتفیت اثره فیها و پیروی کردم و برگزیدم پی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سرد کاری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اقتفا از پی فرا شدن و برگزیدن و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین نشان پای یعنی چون وی کتب و ابواب را بترتیب نیک ذکر کرده و تراجم و عنوانات آنرا بر وجه لائق و طریق صواب آورده من نیز همچنان بی تبدیل و تغییر و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی او نمودم و عادت است مر مصنفان را که مبحث تمام بمنزلهٔ جنس عام و شامل انواع مطالب را کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر هر نوعی از آن جنس چنانکه کتاب الطهارة گویند و در وی از وضو بابی نهند و از غسل بابی دیگر و از تیمم بابی دیگر و باز در هر بابی فصلی نهند در بیان صنفی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلا لیکن مصنف درینجا ابواب را منحصر در فصول ساخت و در باب جز آنچه در فصول است چیزی ذکر نکرد چنانکه ما تصویر کردیم فتدبر چنانکه گفته وقسمت کل باب غالبا علی ثلثة فصول و بخش کردم هر بابی را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بابی از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اولها ما اخرجه الشیخان او احدهما اول آن فصول احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده اند آنرا هردو شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکی از آن دو واکتفیت بهما و بسنده کردم بذکر شیخین وان اشترک فیه الغیر و اگرچه انباز شده اند در آن احادیث غیر شیخین و روایت کرده اند آنرا ائمهٔ دیگر غیر ایشان لعلو درجتهما فی الروایة از جهت بلندی پایهٔ شیخین در روایت و رفعت شان ایشان در آنکه با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد بر روایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در تائید و تاکید دخل دارد با حصول اختصار و بدانکه حدیثی را که بخاری و مسلم هردو روایت کرده اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هردو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر آنرا در اصطلاح متفق علیه نخوانند صرح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبة الفکر وثانیها ما اورده غیرهما من الائمة المذکورین و فصل دوم از آن سه فصل

احادیثی است که آورده اند آنرا غیر شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند وثالثها ما اشتمل علی معنی الباب وفصل سوم از فصول ثلثه چیزهائیست که در گیرنده وفرا رسنده است بر معنی که مقصود است از باب وعقد کرده شده است باب از برای آن من ملحقات بمناسبة از چیزهای که رسانیده وچسپانیده ورده آورده شده است که مناسب ومشاکل وموافق ومشابه است مقصود را من ذکر مع محافظة علی الشریطة با نگاهداشت ورعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر راوی وبیان مخرج است در هر حدیثی وان کان ماثورا عن السلف والخلف واگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است ماثور ومنقول باشد از جماعهٔ که پیش گذشته اند وطائفهٔ که پس ایشان آمده یعنی متقدمان ومتاخران یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال وافعال وتقریرات صحابه ومن بعدهم که مناسب باب باشد نیز آورده ام ودر مقدمه معلوم شد که آنرا در اصطلاح نیز حدیث می نامند واین فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست ودر مصابیح همان دو قسم اول وثانی آورده وآنها را نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی معنون کردانیده بقول خود من الصحاح وثانی را که احادیث غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان وتسمیه این بحسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح والا در اینجا احادیث صحاح وضعاف نیز هست یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته والله اعلم وصاحب مشکوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول والفصل الثانی وفصل ثالث از پیش خود آورده واز کتب مذکوره احادیث التقاط نموده چه از شیخین وچه از غیر آن وبعضی از اقوال واثار سلف نیز بان ضم کرده ودر اینجا نیز ذکر راوی از صحابه وغیرهم وذکر مخرج از ائمهٔ مذکورین التزام نموده است ثم انک ان فقدت حدیثا فی باب پس تو بعد از دانستن مقدمات مذکوره بدانکه بدرستی که تو اگر گم کنی ونیابی حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب در حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را دران باب آورده باشد فذلک عن تکریر اسقطه پس آن گم کردن ونیافتن از جهت مکرر آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ساقط نموده واندا ختهام وان وجدت آخر بعضه متروکا علی اختصاره واگر بیابی تو بعض دیگر را از احادیث گذاشته شده بر اختصار خود او مضموما الیه تمامه یا فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام وباقی آن فعن داعی اهتمام اترکه والحقه پس از جهت داعی وباعث اهتمام واعتنا می گذارم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم ومیرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک والحاق اما باعث بر ترک آن بر اختصار آن باشد که پاره ایست از حدیث در از مناسب باب وپارهٔ دیگر نه یا پارهٔ مناسب این باب وپارهٔ دیگر مناسب به باب دیگر پس اگر حدیث باین وصفت ایست آنرا اختصار کردم واگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم وبرعایت این مناسبت آنرا بر اختصار گذاشتم وهر حدیث که نه باین وصفت یافتم تتمهٔ آنرا بوی ملحق کردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد وتواند که باعث وداعی بر ترک والحاق غیر این معنی نیز باشد فافهم وان عثرت علی اختلاف فی الفصلین واگر اطلاع یابی ودیده ورشوی بر اختلاف در دو فصل اول وثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول وآن اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول وذکرهما فی الثانیه وذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقراری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری ومسلم است وانچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری ومسلم بزعم او ومن بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری ومسلم نسبت کرده ام وائمهٔ دیگر را دران ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء ودر فصل اول از باب فضائل القرآن ودر فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب وجز آن وبعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری ومسلم داده وذکر ایشان دران کرده چنانکه در فصل ثانی از باب ما یقرأ بعد التکبیر وغیر آن واز اینجا نسبت قصور ونقصان به تتبع واستقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتابی الجمع بین الصحیحین للحمیدی وجامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت ودلیل مرا برین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن وتتبع وتفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری ومسلم واحادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی هر شش کتاب را یکجا جمع کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین

ومتنیهما اعتماد نمودم وتکیه کردم بر صحیح بخاری وصحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و تواند که مراد بمتن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین وجامع الاصول که بمنزلهٔ شروح آنها اند یعنی مظان ومحال وجود احادیث شیخین صحیحین الحمدی اینجا بود و کتاب مذکور را اگر درینها یافتم نسبت بایشان کردم اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر درینها نیافتم نکردم اگرچه شیخ کرده باشد و اکتفا بجمع بین الصحیحین وجامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که گویندهٔ میگفت شاید که در صحیحین ومتن ایشان باشد و اگر اکتفا بصحیحین ومتن آنها میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین وجامع الاصول باشد پس هرچها ر کتاب را تتبع وتفحص نمودم تا وثوق واعتماد شود وظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام وبعدم صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین ومتون آنها وجمع بین الصحیحین وجامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع وتصفح کتب وسنن غیر شیخین باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده ونسبت به شیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی ومصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهت ظهور مراد ووضوح آن فتدبر وبالله التوفیق وان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث واگر به بینی وبدانی اختلاف میان من وصاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی آورده ومن بلفظ دیگر فذلك من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب وتفرق وکثرت وپراکندگی اسانید احادیث است که راههای رسیدن حدیث اند در طریقی واسنادی حدیث باین لفظ آمده ودر طریقی دیگر واسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده ولعلی ما اطلعت علی تلك الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله عنه وشاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا وآن لفظ بآن طریق یافته وقلیلا ما تجد اقول واند کیست که می یابی تو که می گویم من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل ومدار روایات اند واعتماد درین باب بر انها است او وجدت خلافها فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقفت علیه پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصور الی لقلة الدرایة پس نسبت کن قصور وکوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش ودریافت من لا الی جناب الشیخ نه بسوی درگاه شیخ ودر ذکر این کلمه تعظیم واحترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد مگر نام درگاه او وبرهمین قیاس است ذکر حضرت ومجلس وخدام ونواب وملازمان که در امثال اینمقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خدای تعالی بزرگی وعظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلك منزه است شیخ از نسبت قصور واین منزه بودن او از جهت خدا است واین لفظ را تحقیقی وبیانی است که در شرح ذکر کرده شد است رحم الله من اذا وقف علی ذلك ببخشاد ومهربانی کناد خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده ومن نیافته ام در کتب اصول نبهنا علیه بید ارسازد وآگاه گرداند مارا بران وارشدنا طریق الصواب وبنماید مارا راه راستی دریافت حق تنبیه وارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند مخصوص بزمان حیات مؤلف خواهد بود والا مراد راست کردن کتاب است بر طریق محو واثبات وتبدیل وتغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب واشارت بدان وتنبیه کردن بران ولم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش وتقصیر نکردم در کوشش وتوانائی در بازکاویدن وجستن وتفحص کردن وتصفح نمودن احادیث وروایات مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع والطاقة برانداز هٔ توانائی ورسائی تنقیر وتفتیش بیك معنی است چنانکه وسع وطاقت وآوردن الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف ونقلت ذلك الاختلاف کما وجدت ونقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم وبیش وبی تغییر وتبدیل وما اشار الیه رضی الله عنه من غریب اوضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا وآنچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدا ازوی از حدیث غریب یا ضعیف یا غیر غریب وضعیف مثل شاذ ومنکر ومعلل بیان کردم وجه آنرا بیشتر واندکی است که بیان نکردم وجه آنرا بجهت نایافت وجه یا امری دیگر والله اعلم وما لم یشر الیه مما فی الاصول وآنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است ونگفت غریب او ضعیف مثلا نقل تفیته فی ترکه پس تحقیق تتبع وپیروی کردم او را در ترك اشارت ومتعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و

حسن و ضعف و غرابت و جز آن الا در مواضع لغزش میکرد و موضعی چند از کتاب که پی روی نکردم و با وجود که وی اشارت بحال حدیث نکرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آن است که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا توهم آنها باطل گردد و غرض دیگر آنکه محیی السنه در دیباچهٔ مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث منکره هست پس مصنف بیان میکند آنرا بجهت اظهار حق کذا قال الطیبی و ربما تجد مواضع مهملة و کم است یا بسا است که می یابی جاها را از کتاب من که مشکوة است که بیان کرده نشده است در آن مواضع راوی آن از ائمهٔ مذکورین و ذلک حیث لم اطلع علی راویه واین اهمال و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر راوی آن فترکت البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب فان عثرت علیه فالحقه به پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب بروایتی از کتابی من بعد لاحق و پیوسته کردان آنرا با آنجا و بنویس در موضع بیاض نام راوی را احسن الله جزاک نیک گرداند خداوند تعالی جزای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ شمس الدین محمد جزری و غیره ی تبیین مواضع مهمله نموده اند و بر کنار کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم گردد که تبیین آن از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میگردد وسمیت الکتاب ونام نهادم این کتاب را بمشکوة المصابیح وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچهٔ که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث را تشبیه کرده بچراغ که روشنائی می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب محیی السنه است در جوف او است و این کتاب مشتمل است بران چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ واسأل الله التوفیق و میخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و اتمام آن بلکه در سائر امور و احوال و توفیق دست دادن است کسی را بکاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده والاعانة والهداية والصيانة و میخواهم از وی تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاهداشتن از خطا درین کتاب وغیره وتيسير ما اقصده و میخواهم از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم آنرا وان ینفعنی فی الحیوة وبعد الممات وسوال میکنم از خداوند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن به عطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است وجمیع المسلمین والمسلمات و همه مسلمانانرا از مرد و زن حسبی الله ونعم الوکیل بس است مرا خدای وی تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با و بگذارند * شعر * کار خود را بخدا باز گذار * کت نمی بینم ازین بهتر کار * ولا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم ونیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است و حکیم ومعنی عزیز و حکیم در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبهٔ کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم وبالله التوفیق ومنه التیسیر و بدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهت تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبهٔ اعراض و اعواض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بسوی خدا و رسول خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است درینجا نیز باید و همبرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که هر گروه اینطایفه است نیز کرده خطابی گفته که متقدمین مشائخ ما مستحسن می داشتند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا می کردند از امور دین و ائمهٔ حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیت اصل اعمال قلبی و اصل آن است و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند نیز گنجایش

دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و همانا که مقصود وی رحمه الله ازین عبارت تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر ازین ابواب داخل است چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لاتعد و لاتحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علمای دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعض آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردارها و قبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن اینچنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمهٔ انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود و مراد از همهٔ این عبارات یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و سکون و حرکت و قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثوابی بدان مترتب نگردد غایت آنکه اعمال دو قسم اند بعض مقصود لذاته چنانکه نماز مثلا درین قسم چنانکه ثواب نباشد صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیلهٔ عملی دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت است و لیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضوی بی نیت درست گردد مذهب امام ابو حنیفه اینچنین است و نزد ائمهٔ دیگر وضو بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نه و مراد بنیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضا نیت در دل حاصل گردد و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود و بر زبان بکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجهر گفتن آن نامشروع است که تلفظ بنیت شرط صحت نماز است یا نه صحیح آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خطا است و لیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر است و مستحب تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محققان گویند که در هیچ حدیث روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده است که چون بنماز بر خاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر خوانده بودی هر آئنه روایت نمودندی پس طریقهٔ سنت و اتباع آن آنست که هم بر نیت بدل اقتصار کنند و اتباع چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد مبتدع بود کذا قال المحققون و انما لامرئ ما نوی و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و اینجمله مؤکد و مقرر کلام سابق است و مؤدی و مآل هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد که ثواب متعدده درون توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش اواست چیزی بدهد اگر بنیت تقرب بدهد و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صلهٔ رحم و اگر نیت قرابت کند نه فقر ثواب صلهٔ رحم خود یابد نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر بثوابهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که در آن دارد برسد مثلا نشستن در مسجد یک عمل است و لیکن در وی ثواب متعدده مندرج و بهر نیتی ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می درآید گویا بزیارت و دریافت خداوند تعالی و تقدس می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار می برد میگزارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واقع شده است نزد بعض مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سائر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد ازان محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد درآید باید

که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دریابد وباین فضل مخصوص گردد واین عبادتیست
که حصول آن آسانست ومردم از تحصیل آن غافل وذاهل اند پنجم فضل صلوة وسلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و
ادعیهٔ دیگر که در درآمدن وبرآمدن مسجد مسنون ومأثور است وفضیلت وثواب بیشمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند
عز وعلا وتلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر وترغیب مردم بران ودر اخبار آمده که هرکه برود بامداد در مسجد
برای ذکر وتذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل الله ونیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند وتلاوت قرآن ومدارسهٔ آن
ننمایند مگر آنکه گرد کنند ایشان را ملائکه وبپوشد ایشانرا رحمت هفتم فضل ادراک ثواب حج وعمرة چنانکه وارد شده که هرکه وضو
کند وبمسجد رود ونماز بگزارد باشد اورا ثواب حج وعمرة خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم فضل افاده واستفادهٔ
علم وامر معروف ونهي منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل ومیسر میگردد نهم فضل زیارت برادر دیني که در راه
خدا آمده کند دهم فضل سلام ورد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در وی درآید یازدهم تفکر ومراقبه وصرف قوت فکریه در امور
آخرت واستغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ وجمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن وآرام دل
واتصال بمشاهدهٔ حق واستغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق ونورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلي است و
بمقتضای یای اضافت بیتي حاصل است مشرف گردد ودخول در مسجد خود از اعمال آخرت ومحال عبادت است اگر در اعمال طبعي
شهواني نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت وقصد تعظیم مسجد ودفع روائح کریههٔ موذیه از خود واز غیر خود وترویح
همسایگان وهمنشینان از ملائکه وبني آدم وقصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت
نیفتد وقصد معالجهٔ دماغ تا تازه گردد وفطنت وذکا زیاده شود ودرک علوم ومعارف نماید وجز این مذکورات اما اگر برای مجرد
لذات جسماني وشهوات نفساني وخودنمائي کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت وعتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و
حصول ثواب برنیت است وچون این معني را بطریق اجمال وکلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا وبیان کرد در مثال جزئي وفرمود
فمن کانت هجرته الی الله والی رسوله پس کسی که باشد برآمدن او از وطن بسوی خدا ورسول وی ونیت طلب رضا وامتثال
امر ایشان فهجرته الی الله والی رسوله پس هجرت او بسوی خدا ورسول او است یعني مقبول است وثواب عظیم بران
مترتب ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها وفی روایتی لدنیا وکسی که هست هجرت او بسوی دنیا وبرای تحصیل آن که برسد بدان
او امرأة ینکحها یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضاء خدا ورسول خدا وامتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه
پس هجرت او بسوی چیزی باشد که هجرت کرده است بسوی آن یعني رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن وبصریح ذکر نکرد آنرا
چنانچه در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهت تکرار ذکر دنیا وزن وتکرار آن در اولی بجهت استلذاذ واستحلای ذکر خدا ورسول است
ونیز مجمل ذکر کرد تا شامل باشد هر چیزی را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت وعموم وتا شامل گردد صورتی را که نیت در آن
مشوب وممزوج باشد که هم قصد رضای حق وامتثال امر کند وهم حصول دنیا وتزوج امرأة وبرین تقدیر نیز از حصول ثواب
خالي نبود وبقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار وبعض گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود وظاهر احادیث همدرین
است یارب مگر نیت حق غالب بود والله اعلم ووجه تخصیص ذکر امرأة تشریف است زیرا که وی از دنیا است چه مراد بدنیا اینجا
هرچه ماسوای حق وشاغل از ذکر او است یا از جهت زیادت تحذیر وتخویف است زیرا که ابتلا وافتتان مردم بزنان بیشتر وسخت تر
است از ذکر حق واز سلوک طریق دین مانع تر وشاغل تر ونیز می گویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زني
که او را ام قیس مي گفتند ومعتنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس
این حدیث فرمود وبعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند وبعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة
بذکر آن است که عرب نمي دادند بموالي یعني بعجمان نساء عربیه را ورعایت مي کردند کفاءت را در نسب وچون نوبت

اسلام رسید وعصبیت عرب کمتر شد ومسلمانان همه برابر شدند در منا کحت هجرت کردند بعضی از مردم بمدینه بطمع تزوج زنان پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود واین وجه اقرب واوجه است ودر صحت قصه مهاجر ام قیس سخن است چنانکه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد والله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید ودر عرف شرع برآمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل وعلا وهجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند و چنانکه بعضی از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم واستقرار امر اسلام وثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام واین بعد از تمکن واستقرار آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود در مدینه وهجرت نمودن مسلمانان از مکه وغیر آن بمدینه بود وهجرت در ان وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان فتح مکه وبعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص وآنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد وهجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هر گاه بران قدرت بود باقی ماند تا روز قیامت واینست مراد بقول آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمی شود هجرت وبرطرف نمی گردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد درهای آن یعنی تا روز قیامت ومراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا جز آن برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا والمرأة را نیز شامل باشد وهجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است وآن برآمدن است از موطن طبیعت وترک کردن انچه نهی کرده شارع ازان ومکروه داشته آنرا واین در حدیث آمده که المهاجر من هجر مانهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که گذاشته است چیزیرا که نهی کرده است الله تعالی ازان چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری ومسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند وحدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمهٔ حدیث که مشهور اند بلکه همهٔ ایشان روایت کرده وباتفاق همه ائمه صحیح است واگرچه در اول تا دو سه مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده ازان رسیده وبعض گفته اند که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست وپنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده وبعض تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم * فائده * در اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله واین حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده ودر توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت است واجر وثواب بران مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن وترتب ثواب بران موقوف بر نیت است ودر حدیث آمده است که بمجرد قصد ونیت حسنه حسنهٔ کامله می نویسند ونیز آمده که هر که بخواب رود ونیت وی آن باشد که برخیزد ونماز تهجد بگزارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد اگرچه بغلبهٔ خواب تا صبح در خواب باشد وتهجد از وی فوت گردد وحکایات واخبار درین باب بسیار است وجه ثانی آنکه محل نیت دل است ودل مکان معرفت لاجرم انچه از محل معرفت زاید وازین معدن برآید فاضلتر وشریفتر خواهد بود از انچه از غیر آن حاصل شود از سهل بن عبد الله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بندهٔ مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را گرامیتر نفرمود عزیزتر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها بعزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر ازان معرفت خود را دران نهادی وفرمود خسیس ترین همت بنده آنکه عزیزترین مکانها را نزد حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند وبی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاند دیگر کند وبجای آن دیگر برا بنشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پاینده است وپاینده تا قیامت وعمل ناپاینده وفانی وخلود ودوام بهشتیان ودوزخیان در بهشت ودوزخ بموجب نیت است که دائمی است واگر بقدر عمل بودی همان قدر از زمان بودی که عمل کردند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود وبدان معلول وقاصر گردد بخلاف نیت خیر که در باطن است وریا بدان راه ندارد ودر آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان بآسمان می برند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید القِ تلک الصحیفة القِ تلک الصحیفة بیندازان صحیفه را بیندازان صحیفه

از آن ملک میگوید بار خدایا بندهٔ تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آنرا ببینند از ثم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواسته آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعض دیگر را از ملائکه ثم آید اکتبوا لفلان کذا وکذا انه نوی این بنویسید در نامهٔ اعمال فلان بنده عمل خیر را ملائکه گویند خداوندا این بنده کار نکرده چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت این کرده بود و قصد کرده است و وجه خاص آنکه اعمال خیر بنیت و اخلاص است و نیت مؤمن بهمه متعلق است و میتواند بود که همه را بوجود آرد اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب نیت را حاصل نیست و خیرات و طاعات در نیت او متحقق و نیز مستظهر انه ازین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت تمامهٔ معاصی دارد اما عملش محدود و مختصر در بعضی از آن است کذا قال بعض المشائخ الصوفیة * چون نباشد پاک اعمال از ریا * هست بیحاصل چو نقش بوریا * هر کرا اندر عمل اخلاص نیست * در جهان از بندگان خاص نیست * هر کرا کار از برای حق بود * کار او پیوسته با رونق بود * پاک گردانی عمل را از ریا * شمع ایمان گردد ازان شب ضیا * وبالله التوفیق * کتاب الایمان * ایمان در شرع عبارت است از گرویدن و اعتقاد آوردن بدانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده و به تبلیغ رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بروجه اجمال بود چنانکه گویند هرچه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه اجمال ایمان آرد بحکمی که کرده و بهر چیزیکه آورده ایمان آورد و بگروید و ایمان اجمالی در حصول اتصاف بایمان کافی است ولیکن درجهٔ ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبهٔ تصدیق که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن بدان قرار و آرام نگیرد تا حالی اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته براه جحود و انکار میرفتند و با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار بزبان شرط اجرای احکام است اگر مانعی ازان نباشد مثل گنگی و اکراه یا یکی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و در اینجا قسمی دیگر است که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجدهٔ صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر است اگرچه فرضا تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال او است و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را مؤمن فاسق خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت این است و صحابه و سلف همبرین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگفتند و احکام اسلام بروی اجرا مینمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و بر همین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم بخلاف این است و بعضی از علمای متکلمین نیز قول مذکور را از سلف بر ظاهر حمل کرده و نسبت این قول را بسلف و محدثین کرده اند چنانکه صاحب مواقف وغیره و تحقیق همان است که گفته شد فتدبر و بالله التوفیق و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و معتزله نه کافر گویند و نه مؤمن و واسطه میان ایمان و کفر اثبات کنند و این اول بدعتی است که در عقائد پیدا شده و ببعض آیات و احادیث که ظاهر در آن است تمسک کنند و آیات و احادیث دیگر را که نص در مذهب اهل سنت و جماعت است تاویل کنند و در حقیقت مراد بآیات و احادیث همان است که سلف اوائل که زبان دان دین و مرادشناس شریعت اند از آن فهمیده اند از جهت علم ایشان بقرائن و موارد اگرچه بظاهر خلاف آن در فهم در آید و این اصلی عظیم است در باب فهم نصوص و تعیین مراد آن و وجود زیغ و زلل مبتدع از اینجا است و من الله العصمة والتوفیق و بدانکه مؤلف چنانکه در اول کتاب حدیث انما الاعمال بالنیات آورده که مبنای تمامهٔ طاعات و عبادات است در اول کتاب الایمان حدیثی آورده که مشتمل بر اصول و فروع دین است و این را حدیث جبرئیل گویند از جهت آنکه سائل آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وی بود و ام الاحادیث و ام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جملهٔ علوم است که از احادیث معلوم میگردد چنانکه فاتحة الکتاب را ام القرآن و ام الکتاب خوانند

باعتبار تضمن این سورهٔ کریمه تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و ائمهٔ حدیث اتفاق دارند بر صحت این حدیث و بخاری و مسلم و ائمهٔ دیگر این حدیث را بطرق مختلفه از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خود روایت کرده اند و صاحب مشکوٰة از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده و گفته * الفصل الاول * عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال * روایت است از عمر بن الخطاب رض که گفت * بینما نحن عند رسول الله * در اثنای آنکه ما یعنی جمعی از صحابه نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * بودیم * ذات یوم * یکروز * اذ طلع علینا رجل * ناگاه پیدا گشت و ظاهر شد در غایت ابهت و جلالت چنانکه آفتاب یا ماه بر آید بر ما مردی * شدید بیاض الثیاب * سخت سفید جامها * شدید سواد الشعر * سخت سیاه موی و شعر بسکون عین و فتح آن مرد و آمده * لا یری علیه اثر السفر * دیده نمیشد بر وی نشان سفر مثل غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ روی و سستی و ماندگی گویا مردی است از همین شهر آمده * ولا یعرفه منا احد * و حال آنکه نمی شناخت او را از ما هیچ یکی یعنی از بیرون شهر هم نیست و اگر از اینجا میبود می شناختیم او را * حتی جلس الی النبی صلی الله علیه وسلم * تا آنکه نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت مائل و متوجه بسوی وی چنانکه متعلم پیش معلم نشیند * فاسند رکبتیه الی رکبتیه * پس تکیه داد و متصل گردانید مرد و زانوی خود را بهر دو زانوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وی تا آسان گردد استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد و موانست که میان ایشان بود * و وضع کفیه علی فخذیه * و بنهاد آن مرد مرد و کف دست خود را بر دو ران آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای تمکین و تثبیت وی صلی الله علیه وسلم تا در اصغای کلام و فهم و افهام آن حاضر و ثابت باشد یا بنهاد مرد و کف دست خود را بر رانهای خود چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان است و این بظاهر مناسب تر است با آمدن جبرئیل و تقرب وی با آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نشستن در پیش وی بر صورت متعلم ولیکن وجه اول راجح تر است زیرا که در روایت نسائی صریح آمده است حتی وضع یدیه علی رکبتی النبی صلی الله علیه وسلم و جبرئیل اگرچه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود ولیکن بحقیقت معلم و ملقی علم بود بوان حضرت صلی الله علیه وسلم از جانب حق و آمدن وی برای تعلیم و اسماع احکام دین بود مر حاضران را چنانکه از آخر حدیث معلوم میگردد و اسناد تعلیم بجبرئیل در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که فرمود علمه شدید القوی ذو مرة و الله اعلم * وقال یا محمد اخبرنی عن الاسلام * و گفت آن مرد ای محمد خبر ده مرا از حقیقت اسلام که چیست * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن مرد * الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله * حقیقت اسلام اینست که گواهی دهی که نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و گواهی دهی که بتحقیق محمد فرستادهٔ خدا است بسوی خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی و اعراض و در شرع عبارت است از انقیاد و اطاعت احکام الهی و بجا آوردن ارکان خمسهٔ دین مسلمانی که مذکور شوند پس اسلام اسم ظاهر اعمال است و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان است و آنکه در عقائد مذکور است که اسلام و ایمان یکی است بآن معنی است که هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن و نفی یکی از این دو اسم از مسلمان نتوان کرد و بحقیقت اسلام ثمرهٔ ایمان و فرع آن است و علما را درین مسئله کلام بسیار است و تحقیق این است که گفته شد پس اول ارکان اسلام گواهی دادن است بوحدانیت حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم میشود که تکلم بلفظ شهادت شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجای اشهد اعلم آرد مسلمان نه شود ولیکن بضرورت از دین معلوم شده است که اگر بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله گوید مسلمان است و لابد چون صیغهٔ اشهد در احادیث واقع شده است تلفظ بآن اولی و اصوب باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز است چنانکه فرمود * وتقیم الصلوٰة * و بر پایداری نماز را و مراد باقامت صلوٰة گزاردن او است راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت شرائط و رعایت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکه گویند اقام العود راست ساخت چوب را که کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بر آن است و جد و جهد نمودن در آن مشتق از اقامت بمعنی مقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رائج و گرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام بر آوردن زکوٰة مال است چنانکه فرمود * وتؤتی الزکوٰة * و بدهی زکوٰة را و زکوٰة در لغت بمعنی نما و تطهیر است و دادن زکوٰة سبب نما و زیادت مال

و برکت در آن و موجب طهارت مال و طهارت صاحب او است از رذیلهٔ بخل و اما کسانی اشتقاق از تزکیهٔ شهود نیز احتمال دارد گویا گواهی میدهد به صحت ایمان و صدق دعوی محبت پروردگار تعالی چهارم روزهٔ رمضان داشتن است چنانکه گفت * وتصوم رمضان * و روزه داری ماه رمضان را و صوم در لغت بمعنی امساک یعنی نگاهداشتن است و در شرع عبارت از نگاهداشتن نفس از طعام و شراب و جماع و نزد بعضی علما و سفیان ثوری از ایشان است نگاهداشتن زبان از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان شکننده صوم است و روزهٔ کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از نافرمودهٔ شرع باز دارد و لفظ رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن و سوختن و چون در روزه سوختن و گداختن نفس است بآیین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این توجیه بر تقدیر درست است که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که تعیین اسماء شهور مینمودند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان والله اعلم * وتحج البيت * پنجم از ارکان اسلام اینست که قصد کنی خانهٔ کعبه را و بگزاری مناسک حج را * ان استطعت اليه سبيلا * اگر میتوانی رفتن و راه یافتن بسوی وی و مراد با استطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشینند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است که افضل شهدا کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان بی واسطهٔ ملک میکند * قال * چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد * صدقت * راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی * فعجبنا له يسأله ويصدقه * عمر رضي الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تصدیق میکند او را چه پرسیدن بظاهر دلالت بر جهل و نادانی دارد و تصدیق بآیین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که وی جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آنحضرت بپرسد و وی صلی الله علیه وسلم بیان کند و صحابه بشنوند و بچینند آنرا یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود * قال فاخبرني عن الايمان * گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ان تؤمن بالله * حقیقت ایمان اینست که بگروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیهٔ وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث * وملائكته * و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و باقی صفات ایشان از کتاب و سنت واقع شده است * وكتبه * و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او یند مجرد از حرف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران شود بانچه بحروف و اصوات در الواح یا بر السنهٔ ملائکه یا بی واسطهٔ ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیثیت فصاحت و جامعیت و گفته اند که مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان والله اعلم * ورسله * و ایمان آری به پیغامبران وی تعالی که فرستاده است ایشانرا بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و موید گردانیده بمعجزات و آیات و واجب است ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب او است و بمالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد به بندهٔ خود هرچه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند گفت و اینجا ادبیست که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت ببعض انبیا که مقربان درگاه اند

عتابی و خطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اویند تواضعی و ذلتی و انکسار حالی صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که دران دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه وسلم آن است که هر چه جز مرتبهٔ الوهیت و صفات او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل * والیوم الآخر * و ایمان آری بروز پسین که آخر ازمنهٔ محدوده است و آن عبارت است از مدت ممتد از ما بعد موت تا قیام قیامت یا درآمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است * وتؤمن بالقدر خيره وشره * و ایمان آری بآنکه حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هرچه در کائنات واقع شده و می شود همه بقضا و قدر و ارادت او است چنانکه فرموده إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل کسب دخلی داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هرچه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که اصل مسائل آنرا بی قیل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد و آنچه ضروری است ازان در رسالهٔ تکمیل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم وبالله التوفیق و بدانکه در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمده بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقهٔ ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبهٔ تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود * قال صدقت قال فاخبرني عن الاحسان * گفت آنمرد با آنحضرت راست گفتی بس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا درجهٔ عالی نهاده و مرتبهٔ کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام ارکان مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بمردم بانعام و اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود در خلاف این صورت ظلم است برنفس و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان * ان تعبد الله كانك تراه * احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنان که گویا می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و حضور و فروتر ازان مرتبهٔ مراقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود * فان لم تكن تراه فانه يراك * پس اگر نیستی تو بان حال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی از این که می بیند وی ترا در این صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات به یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت بادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال او است ایستاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بروی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال بادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم وجعلت قرة عيني في الصلوة در مقام اول است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامهٔ عابدان است ثم ثم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه همان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نگردد دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه آن است که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است محاذاتی معنوی بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است

که باطن بنور انیت آن متنور می گردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله وازین حدیث امکان رؤیت حق تعالی در آخرت
استنباط میتوان نمود که در دنیا به تراکم حجب جسمانی ازان محروم ومحجوب است وچون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه گردد
چنانکه در آخرت واقع شد سترون ربکم یوم القیامة الحدیث ولهذا در حدیث رؤیت وصیت کرده اند بمحافظت برادای نماز در اول روز
و آخر آن که میقات رؤیت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملکهٔ شهود ذات بهم رسد ومتهی ومستعد رؤیت بصر ما گردد که
قوت بصیرت در وی دران نشأت ابداع خواهد یافت * قال صدقت * گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کرده
بدانکه مبنای دین وکمال آن برفقه وکلام وتصوف است واین حدیث شریف بیان این هرسه مقام کرده اسلام اشارت بفقه است که
متضمن بیان اعمال واحکام شرعیهٔ فرعیه است وایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند واحسان اشارت باصل تصوف که
عبارت از صدق توجه الی الله است وجمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است وفقه وتصوف
وکلام لازم یکدیگراند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نه پذیرد وصورت نه بندد وتصوف بی فقه صورت نه بندد زیرا که احکام الهی بی فقه
شناخته نشود وفقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی نپذیرد وهر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح وجسد
که هیچکدام بی دیگری وجود نگیرد وکمال نپذیرد وازینجا فرموده امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم
یتصوف فقد تفسق ومن جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این است باقی همه زیغ وضلال والتوفیق من الله الکریم المتعال وچون احکام
دین ومقامات قرب ویقین همه مبین گشت اشارت بقیام قیامت ووجود علامات وامارات کرد تا تنبیه کرده وباعث شود بر التزام عبادت
وتحصیل کمال چنانکه فرمود * قال فاخبرنی عن الساعة * گفت آنمرد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازانکه بیان کردی اسلام
وایمان واحسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد وقیامت را ساعت با وجود طول زمان آن گویند که قیام
او یکبارگی شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود اینهمه طول وامتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد وساعت در لغت بمعنی
پارهٔ از زمان غیر معین ومحدود ودر اصطلاح اهل حساب نجوم یکجز وازبیست وچهار جزو از روز وشب * قال * گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم * ما المسؤل عنها باعلم من السائل * نیست آنکس که پرسیده شده اورا از وقت قیام ساعت داناتر از کسی که
پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان یعنی من وتو هر دو برابریم در ندانستن آن بلکه هر سائل ومسئول همین حال
دارد که آنرا جز خداوند تعالی کسی نداند ووی تعالی هیچکس را از ملائکه ورسل بران اطلاع نداده * قال فاخبرنی عن
اماراتها * گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت ونشانهای او * قال ان تلد الامة ربتها * گفت
آنحضرت یکی از نشانهای قیامت اینست که بزاید داه مالک ومربی خود را در تاویل وبیان مراد ازین عبارت شراح را اقوال است
اکثر برانند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری است وپیدا آمدن داه زادگان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی
وسید اند وحکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر وراجع باولاد است ویا باعتبار تصرف اولاد
در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف وعادت وعلامت بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه
وتنعم وخروج از دائرهٔ توسط واعتدال در اسباب وآلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال وفساد واختلال است
یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد وبسیاری بند آوردن واسیر ساختن ایشان وشاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را
بند کرده واسیر ساخته بیارند ومالک آنها شوند واگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود داشتم ومستمر بر ملک باشند واگر ظاهر گردد بعد از
مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر وغلبه وقوت اسلام وکمال اوست وچون هر کمالی را
زوالی در پی است مخبر ومنذر بانتها وانقطاع دور دولت اسلام گردد که علامت قیام قیامت است ویا بجهت استلزام سوء ادب اولاد
با امهات وعقوق آنها ومعاملت کردن ایشان مثل معاملهٔ ملاک وسادات اگر گویند که کثرت جهاد واستیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار
بود وظاهر آن است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است بنسبت آنچه گذشته و
اگر دران وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد ونیز شاید که در آخر زمان جهاد واستیلا بیشتر از پیشتر گردد والله اعلم

وبعض گويند که اين اخبار است به بيع امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعايت احکام و اختلاط حلال وحرام و شايد که بکثرت تداول ايدى وترداد مشتريان بدست فرزندان افتد ومضمون تلد الامة ربتها صادق آيد وبعض گويند که اين کنايت است از ذوالنيل وذات اماء ملوک وامرا راکه چون ملوک وحکام شوند مادران ايشان داخل رعاياى ايشان باشند وايشان ملاک وسادات شوند نسبت بآنها واين نيز در آخر زمان پيدا شد خصوصا در اثناى دولت بني عباس ورؤسا واکابر اگر گفته شود که ربتها بتا که براى تانيث است بچه جهت گفت نه ربها حال آنکه تصوير آنچه کرده شد شامل ذکور واناث است جوابش آنکه موصوفش نفس يا نسمه است که لفظش مونث است ومعنى اوشامل ذکور واناث است ونيز رب بگفت از جهت تعظيم واجلال شان حضرت پروردگار تعالى اگرچه اطلاق رب باضافت بغير وى سبحانه آمده يا مراد بنت است وچون حکم دروى اينچنين است در ابن بطريق اولى خواهد بود ودر روايتى بعلها آمده بجاى ربتها وبعل نيز بمعنى رب وسيد است واگر بمعنى زوج بود نيز به بعض توجيهات مذکوره صادق است چنانکه کسى کنيزى در بند کنار آورده واورا مادر خود ندانسته تزوج نمايد ووطى کند يا در صدر زوال ابا واستنکاف داشتند از وطي اماء ورغبت ميکردند در حرائر والله اعلم * وان ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء * ديگر از علامات قيامت آن است که به بيني تواى مخاطب برهنه پايان برهنه تنان فقرا چرانندگان گوسفندان را يعني به بيني مردم فقير بينوا را باين صفت که * يتطاولون في البنيان * تفاخر وتکبر کنند بر يکديگر در بناها وخانها يعني فقرا باديه نشينان که هميشه بفقر وفاقه ومذلت در بيابانها مي گذرانيدند وگوسپندان که احقر اموال عرب است ميچرانيدند معزز ومعتبر گردند ودر شهرها ساکن شوند وخانها بلند بنا کنند وبيکديگر بنا تفاخر نمايند اين نيز علامت قيامت ونشان آخر زمان است که موجب اختلال وبى انتظامى مهمات عالم وباعث عزت وبزرگى اراذل واسافل وجهال و سبب حقارت واهانت اعالي واکابر وعلما است آورده اند که ذوالقرنين در عهد دولت خود همه را بر حرفتها وصنعتها وکارها که اباعن جد موروث بود ومناسب حال هر طائفه بود ميداشت وتغيير وتبديل را بدان راه نميداد باعث امن وامان وسلامت وانتظام کارخانه دولت او اين بود ودر حديث آمده است که قائم نشود قيامت تا آنکه باشند بهره ور وبختمند ترين مردم در دنيا لئيمان وبيخردان ونيز آمده است که از علامات قيامت است که نيکان پست وزبون باشند وبدان بلند وغالب پوشيده نماند که علامات قيامت از صغرى وکبرى بسيار اند چنانکه در باب اشراط الساعة بيايد انشاء الله تعالى وليکن اقتصار فرمود بر ذکر اين دو چيز که مذکور شد مگر مقام اقتضاى آن کرده باشد والله اعلم * قال * گفت عمر بن الخطاب * ثم انطلق * اين سوال کرد آن مرد وجوابها شنيد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس ترور وان شد * فلبثت مليا * پس درنگ کردم من زمانى دراز يعني نپرسيدم از آن حضرت صلى الله عليه وسلم که آن مرد که بود توربشتي گفته که مراد بمليا همين طويلى است يعني درازى وکوتاهي امر نسبي است درمثل اين قصه عجيب وغريب باقتضاى حالى ومقتضاى طبيعت استعجال در استفسار وسوال وقت بود وصبر زمانى تصير وتقليل در وى کثير وطويل بود ودر روايت ابوهريرة آمده که پشت داد آن مرد پس فرمود آن حضرت صلى الله عليه وسلم بازگردانيد بياريد اورا پس رفتند تا باز گردانند پس نديدند چيزى را * ثم قال لي * پس ترکيبت آن حضرت مرا يا عمر * اتدرى من السائل * اى عمر آيا در مي يابي که بود اين مرد سوال کننده * قلت * گفتم من * الله ورسوله اعلم * خدا ورسول خدا داناتر اند بدان واين داب صحابه بود رضي الله عنهم اجمعين که چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ايشان استفهام واستعلام ميکرد اينکلمه ميگفتند وداد ادب ودانش بدان ميدادند * قال فانه جبريل * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين سوال کننده جبرئيل بود وجبرئيل اسم سريانيست معني او عبدالله * اتاکم يعلمکم دينکم * آمد شما را در حالى که تعليم ميکند شما را دين شما را وقواعد واحکام آنرا واسناد تعليم در اينجا بجبرئيل بجهت باعثيت اوست بسوال بر بيان آنحضرت جواب آنرا وشنوانيدن آن به صحابه واگر واقع شود که جبرئيل حامل وحي ومبلغ علم است نسبت تعليم بوى حکم حقيقت دارد غايتش در اينجا اين احکام معلوم بودند ومقصود ترکين وتسجيل بدان علم بآن بود واز اينجا معلوم شد که دين عبارت از مجموع اسلام وايمان واحسان است وشريعت نام اين مجموع است وگاهى اد دين بر اسلام بخصوصه نيز اطلاق مي نمايند چنانکه ان الدين عند الله الاسلام وشريعت نيز باحکام فرعيه فقهيه تخصيص مي يابد چنانکه شريعت وطريقت وحقيقت گويند اين در سه نيز شعبه واجزاء دين اند وحقيقت حقيقه

شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند بحقیقت آن برسند وآنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغایر آن وبالجمله دین یکی است ودو نمیشود هرکه غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب * رواه مسلم * روایت کرد این حدیث را مسلم واگرچه بخاری نیز آنرا روایت کرده است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد وبخاری ومسلم هردو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت * ورواه ابو هریره رض مع اختلاف * وروایت کرد این حدیث را ابوهریره با مخالفتی ومغایرتی که با حدیث عمر دارد * وفیه * ودر حدیثی که ابوهریره روایت کرده است اینچنین آمده که * واذا رأیت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض * ونشان قرب قیامت آن است که چون به بینی تو برهنه پایان برهنه تنان کران کنگان یعنی نادان وخردان را صاحب ملك وجاه وحاکم * فی خمس لایعلمهن الا الله * علم قیامت ووقت برپا شدن وی داخل است دران پنج چیز که نمیداند آنهارا هیچ یکی مگر خدای تعالی * ثم قرأ * پس ترخواند آنحضرت از برای بیان وتعیین آن پنج چیز که آنرا جز خدا اندانند این آیت را که * ان الله عنده علم الساعة * بدرستی که خدای تعالی نزد اوست نه نزد غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید * وینزل الغیث الآیة * وینزد او است علم باران که کی خواهد فرستاد تا آخر آیت که * ویعلم مافی الارحام * میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زن حامله پسر یا دختر * وماتدری نفس ماذا تکسب غدا * ونمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا * وماتدری نفس بای ارض تموت * ونمیداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد ومراد آن است که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینهارا ندانند وانها از امور غیب اند که جز خدا کسی آنرا ندانند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بدانا نند بوحی والهام * متفق علیه * وعن ابن عمر رضی الله عنهما * ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن وبعض گفته اند پیش از وی آورده واین صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن ودر حضور احد را اختلاف است وبود وی رضی الله عنه از اهل ورع وزهد وسخت احتیاط وبرتری وتقوی در فتوی وقوی ومستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * بنی الاسلام علی خمس * برآورده شده است خانهٔ مسلمانی بر پنج چیز * شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله * اول گواهی دادن بخدائی خداتعالی وتقدس وبه پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم * واقام الصلوة * دوم برپا کردن نماز وگزاردن آن راست ودرست * وایتاء الزکوة * سوم دادن زکوة مال * والحج * چهارم حج کردن * وصوم رمضان * پنجم روزه ماه رمضان داشتن تشبیه کرده مسلمانی را بخانهٔ که این پنج چیز قواعد ودعائم وارکان آنند واین خانه باینها برپا است * متفق علیه * وعن ابی هریرة رضی الله عنه * در نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبدالرحمن است وعبدالله نیز گفته اند ودر جاهلیت نام او عبدالشمس بود یا عبد عمرو شالب آمده بروی کنیت بجهت نگاهداشتن وی گربهٔ صغیره را از بلاد دوس است اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم است از هجرت وحاضر شد آنرا با آنحضرت بعد ازان ملازمت کرد ومواظبت نمود بر طلب علم وقانع شد به سیری شکم وبود از احفظ صحابه وبود حافظ متین منبت ذکی متقن صاحب صیام وقیام وذکر وتسبیح وتهلیل رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * الایمان بضع وسبعون شعبة * ایمان هفتاد وچند شاخ است بضع بکسر با وبفتح نیز آمده نام عددیست از سه تا نه که بفارسی ازوی بلفظ چند یا اند تعبیر کنند بوسیله نمائید که شعبهای ایمان از اخلاق واعمال وواجبات وسنن ومستحبات وآداب بیرون از حد حصر واحصا است وتعیین عدد مفوض بعلم شارع است شاید که اصول احکام وقواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است ودر بعض روایات شصت وچند نیز آمده واختلاف این روایت شاید که بجهت آن باشد که ارجاع آن شعب بهردو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده وگاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد ووقتی دیگر بعض احکام دیگر بران افزوده شد وبعض گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر وتعیین نیست مراد بیان تعدد وتکثر است واین توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در ستین یا آنکه

ذكر بضع زائد در سبعين نيز خالي از منافاتي باين معني نيست مگر آنكه مقصود مبالغه در تكثير باشد و بعض از علما از براي بيان شعب ايمان بعدد معين متصدي گشته و اين خالي از تكلفي نيست چه بسياري از انواع و افراد آن از حيطهٔ بيان ايشان بيرون افتاده و مجمل شعب ايمان با وجود تجاوز از حد حصر و احصا راجع است باصل واحد كه تكميل نفس و تحصيل سعادت اوست در مبدأ و معاد بتحصيل كمال علمي و عملي و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانكه در قرآن مجيد فرموده إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا و در حديث آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آن حضرت صلى الله عليه وسلم مبدأ و منتهاى آنرا بيان فرمود بقول خود * فافضلها قول لا اله الا الله * پس فاضل ترين و سابق ترين شعبهاى ايمان گفتن كلمهٔ طيب است و ايمان آوردن است بدان * وادناها اماطة الاذى عن الطريق * و فروترين و پست ترين آن شعبها دور كردن آنچه ايذا كند مردم را مثل خار و سنگ و پليدي از راه و ظاهر از دور كردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول نيندازند و راه را پاك بدارند نيز حكم دور كردن دارد بلكه مراد مطلق ترك ايذاى مردم و آزار ايشان است بناحق و بحقيقت اين رمزيست بترك وجود و دعوى هستي كه مبدأ همه شر و رو قبائح است * شعر * بردار خار و سنگ ز ره اين چه رمز بود * يعني وجود خود همه بردار از ميان * والحياء شعبة من الايمان * و شرم داشتن از ارتكاب مناهي و ناشايستنيها شعبهٔ عظمي است از ايمان و عمده است در كار دين و لهذا او را جدا آورد و بتخصيص ذكر كرد حيا در لغت تغير و انكساري است كه عارض ميشود آدمي را از ترس كاري كه عيب كرده شود بدان و در شرع مراد بدان سيرتي است كه باعث ميگردد بر پرهيز كردن از نا فرموده و مانع مي آيد از تقصير در حق و حيا اگرچه بحكم طبيعت و جبلت پيدا آيد وليكن در وجود حياى شرعي اختيار بند؛ و رياضت او را دخلي هست چنانكه در سائر اخلاق و تهذيب آن سيد الطائفه جنيد بغدادي قدس الله سره العزيز فرموده الحياء حالة تتولد من رؤية الآلاء و رؤية التقصير چون بنده نعمتهاى حق در خود بي اندازه مي بيند و بر اداى حق شكر آن تقصير مشاهده مينمايد پيدا مي آيد از وى شرم * متفق عليه * وعن عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما * عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمي منسوب بسهم ابن عمرو بطني است از قريش عابد عالم صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خرد تر بود و كاتب احاديث نبوى بود ابوهريره گفت كه فرق ميان من و وى همين بود كه وى احاديث مي نوشت و من نمي نوشتم و محب اهل بيت بود اگرچه بجهت رضاى پدر كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را بدان وصيت كرده بود در صحبت معاويه و پدر رمي بود نام او در اصل نام جدا و بود عاص آنحضرت صلي الله عليه وسلم عبد الله نام كرد * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت عبد الله بن عمرو بن العاص كه گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده * مسلمان كامل كسي است كه سلامت مانند مسلمانان از زبان وى و دست وى تا بزبان دشنام ندهد و غيبت نكند و ناسزا نگويد و بدست نزند و نرنجاند و غصب نكند و تخصيص بدست و زبان بجهت آن است كه اكثر انواع ايذا باين دو عضو ميباشد و زبان معبر است از آنچه در نفس انسان است و بيشتر كارها از دست مي آيد و تقديم لسان بجهت آنكه ايذا بزبان غالب تر و سخت تر بود و در كل شبكان و اهل زمان و پس آيندگان در افتد و ايذاى دست جز بحاضران نبود و كتابت در حكم زبان است بلكه در وى بدست و زبان هر دو ايذا است و تخصيص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا كافران كه ذمي و مطيع الاسلام باشند درين حكم داخل اند و در روايت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و اين عامتر است كذا ذكر السيوطي و بر هر تقدير مراد ايذا بناحق است والا بحكم شرع هرچه آيد از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع واجب گردد * بيت * به بي حكم شرع آب خوردن خطا است * وگر خون بفتوى بريزى رواست * و مراد آن است كه مسلمانرا صفتش اينست كه مردم را ايذا نكند و مسلمان بايد كه برين صفت باشد و هركه نه باين صفت باشد گويا مسلمان نيست نه آنكه هركه اين صفت دارد تنها مسلمان كامل است اگرچه در باقي احكام و اركان دين تقصير كند چنانكه ملحدان گويند * شعر * مباش در پى آزار و هرچه خواهي كن * كه در شريعت ما غير ازين گناهى نيست * و حقيقة مراد اينست كه هركه باداى حقوق پروردگار تعالى حقوق خلق بجاى آرد مسلمان كامل اوست * والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه * و هجرت كننده كسي است كه ترك كند چيزيرا كه نهي كرده و باز داشته است خداي تعالى از ان بدانكه هجرت در شرع بمعني بيرون آمدن از دار كفر بدار اسلام و گريختن از فتنهٔ دين است و اين را هجرت ظاهره گويند و هجرت باطنه آنكه از موطن

طبیعت برآید را زانچه نفس وشیطان بدان داعی است بگریزد وترک دهد وبحقیقت شرعیت هجرت برای این غرض است وهرکه از وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجر است اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت وظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانان را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن ومقصود از این حدیث حث وترغیب مهاجران است بر ترک مناهی تا بمجرد اسم وصورت اکتفا نکنند وبدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آنرا در نیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات * هذا لفظ البخاری * این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده وبا روایت مسلم تلازم مغایرتی ومخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت * ولمسلم ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم * ومر مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ای المسلمین خیر * کدام یکی از مسلمانان بهتر است * قال * گفت پیغمبر خدا در جواب سائل * من سلم المسلمون من لسانه ویده * ودر مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه نیست وظاهر عبارت مؤلف موهم است که باشد فافهم * وعن انس * بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال ودرآمد در خدمت وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی ووی آخر صحابی است که مرد ببصره سنة احدی وتسعین ماقب او بسیار است رضی الله عنه وآن حضرت صلی الله علیه وسلم او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا ودین در دین چگوید اما در دنیا عمر او بصد رسید واولاد او از صد متجاوز شد ونخلستان او در سال دو بار میوه میداد * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه * ایمان نمی آرد یکی از شما ونمی گردد مؤمن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر بسوی وی * من والده وولده والناس اجمعین * از پدرش وفرزندانش ومردم همه * متفق علیه * نشان ایمان مؤمن کامل آن است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر ومعظم تر از همه چیز وهمه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر وفرزند که بحکم طبیعت وجبلت محبوب ومرغوب اند وچه سائر مردم که بایشان علاقه های محبت ومودت در میان دارد چه بجبلت وچه باختیار وباید دانست که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است وبحکم طبیعت وجبلت بی اختیار با تنها انجذابی دارد واین قسم خارج مبحث است چه سخن در ایمان است که تکلیف شرع در تحصیل وتکمیل آن میرود پس مراد بمحبت در اینجا محبتی خواهد بود که اختیار را در آن مدخلی باشد وتکلیف در آن جاری گردد پس مراد بالمحبت اینجا ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در ادای حق بالتزام دین واتباع سنت ورعایت ادب وایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم بر هرکه وهرچه غیر او است از نفس وولد ووالد واهل ومال ومنال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود ونقلان هر محبوب نه فوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود وذکر نفس در اینجا نکرد چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل وعلا را درخواسته است وفرموده اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی ومالی وولدی زیرا که در محبت ولد ووالد اختیار را مدخلی هست بخلاف محبت نفس ودر تکلیف کردن امت بدان در احبیت خود شفقتی وفرجی یافت پس تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل وعلا را ولهذا در بعض روایات ومن الماء البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست یا آنکه تدریج بترتیب زاد در تعلیم وتربیت رعایت کرده تا اینمرتبه را که احبیت نسبت بوالد وولد حاصل کند پس از آن نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست مارا دوست میداری وبس یا غیر مارا نیز شریک میگردانی گفت که محبت مشترک است شما را دوست میدارم ونفس وفرزندان ومال ومنال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم دستی بر سینه عمر زد وتصرفی کرد وپرسید اکنون حال چیست وچگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل ومال واما محبت نفس هنوز باقیست باز دیگر دست بر سینه عمر زد وپرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد رتبت الا محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم * رباعی *
عمرم همه صرف در وفایت بادا * جان ودل ودین من فدایت بادا * محبوب من از جان ودل وعمر تویی * هرچیز من بجستها بر تو بادا * وبدانکه منشای محبت وعلت دوست حسن است یا احسان وآن هرچه صفت از صفات یکی از تمام ملیحه است

در ذات سيد كائنات كه اجمل واكمل خلق است صلى الله عليه وسلم ودر حقيقت منحصر ومقصور است در ذات كامل الصفات حضرت واهب العطيات جل جلاله وآن حضرت مرآت جمال وكمال اواست پس احبيت را خواه نسبت بحضرت عزت كنند يا بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم دارند هر دو صحيح است وبتحقيقت هر دو يكى است * رباعي * هم حسن وجمال بى نهايت دارى * هم جود وكرم بحد غايت دارى * هم حسن ترا مسلم وهم احسان * محبوب توئي كه هر دو آيت دارى * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * وهم ازانس روايت است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود * ثلث من كن فيه * سه خصلت است كه هركه باشد آن سه خصلت در وى * وجد بهن حلاوة الايمان * مي يابد بسبب اين سه خصلت شيريني ايمان را وذوق ميگيرد بدان * من كان الله ورسوله احب اليه مما سواهما * اول آنكه باشد خدا ورسول خدا نزد وى دوست داشته تر از هرچه غير خدا ورسول اواست * ومن احب عبدا لا يحبه الا لله * دوم آنكه چون دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر براى خدا وطلب رضاء او * ومن يكره ان يعود في الكفر * سوم آنكه ناخوش دارد كه باز در آيد در كفر * بعد ان انقذه الله منه * بعد ازانكه برهانيد وبيرون آورد اورا خداى تعالى از كفر * كما يكره ان يلقى في النار * چنانكه ناخوش ميدارد كه انداخته شود در آتش دوزخ * متفق عليه * وعن العباس بن عبد المطلب * عم رسول الله صلى الله عليه وسلم كنيت او ابوالفضل بود وكلان تر بود ازان حضرت صلى الله عليه وسلم بسه سال وبعض گفته اند بدو سال وبود ولادت او بيش ازعام الفيل رئيس بود در جاهليت وعمارت مسجد حرام وسقاية آن بوى حواله بود قديم الاسلام بود وليكن پنهان ميداشت از اهل مكه و برآمدن او بغزوهٔ بدر همراه مشركان بكره وجبر بود عمر او هشتاد وهشت وآزاد كرد پيش از موت خود هشتاد بنده مناقب او بسيار است رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * ذاق طعم الايمان * چشيد مزهٔ ايمان را * من رضي بالله ربا * كسى كه خوشنود شد بخدا وگرفت اورا پروردگار خود وراضي شد بقضاء او وبندگي كرد اورا * وبالاسلام دينا * وراضي شد باسلام وگرفت اورا دين خود وعمل كرد بانچه در رواست * وبمحمد رسولا * وراضي شد بمحمد صلى الله عليه وسلم وگرفت او را پيغمبر خود وسلوك كرد طريق اتباع اورا * رواه مسلم * ودرينجا اشارت است بآنكه دلهاى سليم از امراض غفلت وهوا ذوق ميگيرد وتنعم ميكند بلذائذ معاني چنانكه تنعم ميكنند نفوس بلذائذ اطعمه وسلامت قلب وعافيت ازين امراض باين سه چيز بود وهركه نه اينچنين بود حلاوت ايمان را درنيابد وبدان ذوق ولذت نگيرد بلكه كار بعكس بود وازان نفرت گيرد چنانكه بيمار شكر را تلخ يابد * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابي هريرة كه گفت گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * والذى نفس محمد بيده * سوگند بخداى كه بقاى ذات محمد در دست قدرت اواست * لا يسمع بي احد من هذه الامة * نشنود مرا هيچ يكى ازين امت ونرسد خبر رسالت من بوى وامت جماعة را گويند كه فرستاده شده است بايشان پيغمبرى وگروه از هرجنس را گويند * يهودي ولا نصراني * يهودي باشد آنكس يعني ازقوم موسى عليه السلام يا نصراني ازقوم عيسى عليه السلام * ثم يموت ولم يؤمن بالذى ارسلت به * پس بميرد آنكس وحال آنكه ايمان نياورد بدين وشريعتي كه فرستاده شده ام من بآن * الا كان من اصحاب النار * مگر آنكه باشد آنكس از اهل دوزخ يعني هركه خبر رسالت مرا شنيد وثابت شد نزد وى معجزهٔ من وانكار كرد بدين من كافر است ودائم در دوزخ بود اگرچه از اهل كتاب باشد * رواه مسلم * وعن ابي موسى الاشعري * صحابي جليل كبير است نام او عبدالله بن قيس و اشعري نسبت بيكى از اجداد اواست اول از يمن بمكه آمد ومسلمان شد وهجرت حبشه كرد بعد ازان در فتح خيبر بملازمت آنحضرت صلى الله عليه وسلم آمد وبانعام واكرام ومدايح وثناى وى صلى الله عليه وسلم مشرف شد مناقب او كثير است رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لهم اجران * سه كس اند از مردم كه مرايشانرا دو اجر است وثواب ايشان مضاعف است * رجل من اهل الكتاب * يكى ازان سه كس مرديست از اهل كتاب يهودي يا نصراني كه * آمن بنبيه وآمن بمحمد * ايمان آورده به پيغمبر خود موسى يا عيسى وبا وجود آن ايمان آورد بمحمد صلى الله عليه وسلم * والعبد المملوك اذا ادى حق الله وحق مواليه * دوم ازان سه كس بندهٔ كه مملوك كسى است چون ادا كند حق خدا را از واجبات كه فرموده وادا كند حق مالكان خود را از خدمات كه فرمايند * ورجل كانت عنده امة يطأها * سوم مرديست كه بود نزد وى داهي كه وطي ميكرد اورا بحكم ملكي كه داشت چنانكه عادت است * فادبها فاحسن

تادیبها * پس ادب کرد آن داه را و بیاموخت اورا آداب متعلق باحوال واخلاق ونیک کرد تادیب اورا * وعلمها فاحسن تعلیمها * وآموخت اورا علم متعلق بمسائل واحکام پس نیک کرد تعلیم او را ونیک کردن تادیب وتعلیم آن است که بر وجهی کرد که می باید کرد وبقدر کفایت کرد نه کم ازان وبه لطف ونرمی کرد نه بعنف ودرشتی * ثم اعتقها فتزوجها * پستر آزاد کرد آن داه را پس نکاح کرد باوی * فله اجران * پس این مرد راد واجراست تکرار بجهت تاکید ومبالغه است در ثبوت دو اجر مر این مرد پسین را وثبوت دو اجر مر مرد کتابی وعبد مملوک را ظاهراست که دو عمل کردند واما آن مرد را که داه داشت وثبوت اجر این مرد را دربرابر اعتاق وتزوج است واما تادیب وتعلیم عام و شامل است همه مردم را وخصوصیت باینجا ندارد وابنجا نیز توطیۀ استحقاق واستیهال اعتاق وتزوج است * متفق علیه * مانند آنکه میکویند که تعدد اجر بتعدد عمل جدا بی است وغرابتی ندارد واجر بمقابلۀ عمل هرچند باشد وهرکه بکند فضل وزیادت ثابت است وزیادتی که مراین سه کس راست کدام است که مخصوص وممتاز کردانید ایشانرا بدان جواب میکویند که مراد ثبوت دو اجر ومضاعف اواست در تمامۀ اعمال مثل نماز وروزه وجز آن مثلا آکر دیکرانرا ده حسنه است ایشان را بیست باشد وهر ثوابی که دیکرانرا براعمال بد مثل ایشان را دوچندان عطا کنند وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم * وعن ابن عمر رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس * امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را * حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله * تا آنکه کواهی بدهند که خدا یکی است ومحمد فرستادۀ اواست مراد بشهادت اینجا اقرار باین کلمه است یا انچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن وصلح نمودن ودر امان درآمدن یا آنکه صدور این قول پیش از مشروعیت این احکام بود * ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة * وتا آنکه برپا دارند نماز را وبدهند زکوة را ووجوب قتال منتهی بشهادت است وذکر عبادات اشارت بتمام وکمال اواست باتیان ارکان اسلام وبعض کفته اند که بترک واجبات وفرائض واصرار بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت کردد چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه بمنع کنندکان زکوة کرد بلکه کفته اند که آکر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان وختان قومی ترک دهند وبران مصر ودائم باشند امام را میرسد که بایشان قتال کند وتخصیص صلوة وزکوة بذکر بجهت بودن اینها است اصل عبادات یا اشارت است بعبادات بدنیه ومالیه ودر قرآن مجید نیز هردو باهم مذکوراند وشاید که درانوقت جز این دو عبادت فرض نشده باشد * فاذا فعلوا ذلک * پس چون بکنند ایشان شهادت ونماز وزکوة را * عصموا منی دماءهم واموالهم * بازداشتند ازمن خونهای خود را ومالهای خود را * الا بحق الاسلام * مکر بحق مسلمانی وحکم شریعت چنانکه یکی دیکری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص وحد باید کشت یا مالی که بروی واجب است ندهد مال او باید کرفت * وحسابهم علی الله * وحساب ایشان درآخرت برخدا است عزوجل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم وخون ومال او را معصوم میداریم واکر کفر ومعصیت پنهان دارد خدای تعالی دانا است بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد * متفق علیه * این حدیث روایت بخاری ومسلم هردو است * الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام * مکر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکرده است واین حدیث دلیل است بر قبول توبۀ ملحدان وزندیقان که اکر بیایند وبظاهر توبه کنند قبول کنیم وازریختن خون ایشان بکذریم وباطن حال بخدا بکذاریم وعلما را درین مسئله اقوال است که طیبی آنرا ذکر کرده واصح اقوال قبول است واظهر اقوال آنکه اکر یکی الحادی کرد وبناسزای کفت وزود ازان برکشت وبرغبت توبه کرد قبول کرده شود واکر مصر است ومتمرد وازترس جان ومدافعۀ وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم وآنها که کویند توبۀ ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشانرا البته میکشیم اما اکر درواقع توبۀ وی صحیح است درآخرت سود خواهد کرد * وعن انس * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا * کسی که بکزارد نماز مارا یعنی نمازی که در دین اسلام است * واستقبل قبلتنا * وروی می آرد بقبلۀ ما که کعبه است * واکل ذبیحتنا * وبخورد ذبح کردۀ شدۀ مارا * فذلک المسلم الذی له ذمة الله * پس آنکس مسلمانی است که مراورا هست عهد وامان وضمانیت خدا وذمه وذمام بکسر ذال معجمه بمعنی عهد وامان وضمان وحرمت وحق آید واین همه معانی نزدیک بیکدیکر اند واهل ذمه و ذمی که میکویند هم ازینجهت است که درعهد وامان وضمانیت مسلمانان درآمده اند * فلا تخفروا الله فی ذمته * پس غدر

وعهد شكني مكنيد خدا را در ذمهٔ او سبحانه وتخفروا بضم تا وسكون خا وكسر فا است از اخفار بمعني غدر و عهد شكني كردن
واكتفا بذكر اين سه چيز كردن نه ذكر اركان اسلام از شهادتين وغير آن بجهت آنست كه اين سه چيز نشانهاى درست است
بر اسلام وتميز مسلمان از غير مسلمان چه هر كه نماز بگزارد چنانكه مسلمانان ميگزارند دلالت دارد بر اعتراف وى به نبوت محمد
صلى الله عليه وسلم وقبول آنچه آورده از نزد خدا وجدا كردن ذكر استقبال قبله با آنكه شرط نماز است وچون ذكر نماز كرد گويا
او را نيز ذكر كرد بجهت آنست كه امر قبله مشهور است ومخصوص بنماز بخلاف قيام وقراءت كه ديگران از اهل كتاب نيز دارند و
اكل ذبيحهٔ ما نيز مخصوص باهل اسلام است ويهود ذبيحهٔ ما را نميخورند * رواه البخارى * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه
* قال اتى اعرابي النبي * آمد باديه نشيني پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آن اعرابي با آنحضرت * دلني على عمل *
راه نما مرا ومطلع كردان بر كارى كه * اذا عملته دخلت الجنة * چون بكنم آن كار را درآيم به بهشت را * قال * گفت آن حضرت
صلى الله عليه وسلم درجواب آن اعرابي * تعبد الله ولا تشرك به شيئا * پرستش ميكني خدا را وشريك نميكردانى باوى چيزى را
اينجا شهادتين ذكر نكرد ازجهت شهرت آن يا سؤال از عملي است كه بعد از شهادت است ومراد باشراك يا پرستش بتان است يا آنكه
دروى نيز شريك ميكردانند خلق را بخدا ولهذا در احاديث آنرا شرك اصغر خوانده اند وظاهر درين حديث اينمعني است بعد
از آن بيان كرد عبادت را بقول خود * وتقيم الصلوة المكتوبة * وبرپا ميدارى نماز فرض را كه نوشته شده وحكم كرده شده
است بدان * وتؤدى الزكوة المفروضة * وميدهي زكوتي را كه فرض كرده شده است زكوة نام همين فريضه است ومراد بزكوة
اينجا صدقه است * وتصوم رمضان * وروزه ميدارى ماه رمضان را تخصيص كرد بذكر فرائض را زيرا كه آن در اصل نجات از آتش
دوزخ ودرآمدن در بهشت كافيست وشايد كه فرائض درانوقت زياده برين نبود وچون آن مرد طالب اصل درآمدن در بهشت
بود * قال * گفت * والذى نفسي بيده * سوگند بآن خدا كه بقاى ذات من در دست قدرت او است * لا ازيد على هذا شيئا ولا
انقص منه * زياده نكنم برين عبادات كه فرمودى چيزيرا از نوافل ونقصان نكنم ازين فرائض چيزيرا وصاحب اين حال ناجي است
بي شبه اگرچه بترك سنن مسيء بود وبترك نوافل خيرات از مراتب ودرجات محروم يا مراد زيادت برحد مشروع است ونقصان
از ان مثل زيادت ركعت ونقصان آن يا مراد آنست كه زياده نميكنم در سؤال ونقصان نكنم در قبول يا اين سائل رسول قومي بود پس
سوگند خورد كه زيادت ونقصان نكنم در رسانيدن احكام بقوم خود يا اين كلام كنايت است از مبالغه وشدت در اخذ واهتمام بامر شارع
وحقيقت كلام مراد نيست * فلما ولى * پس هرگاه كه روى گردانيد آن اعرابي وپشت داد وبرفت * قال النبي * گفت پيغمبر
صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى رجل من اهل الجنة * كسي كه شاد ميكرداند او را نظر كردن بسوى مردى از اهل بهشت يعني هر كه
ميخواهد كه بهشتي را به بيند * فلينظر الى هذا * پس بايد كه نظر كند بسوى اين مرد وبه بيند او را چون آن حضرت صدق ويقين
وعقيدت او را با حكام دين مشاهده فرمود بشارت داد او را به بهشت * متفق عليه * وعن سفيان بن عبد الله الثقفي قال قلت *
سفيان بن عبد الله ثقفي طائفي كه صحابيست عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضي الله عنهما گفت گفتم * يا رسول الله قل لي في الاسلام
قولا * بگو براى من در باب اسلام وايمان سخني كه * لا اسأل عنه احدا بعدك * محتاج نشوم كه بپرسم از آن سخن هيچ يكي را بعد از
تو يعني جز تو يا بعد از رفتن تو از عالم * وفي رواية غيرك * ودر روايتي بجاى بعدك غيرك آمده واين روايت مبين معني اول است
* قال * گفت آنحضرت درجواب وى * قل آمنت بالله ثم استقم * بگو ايمان آوردم بخدا پس بر استقامت زو زبران يعني گواهي ده بوحدانيت
حق با اسماء وصفات وافعال او وتصديق كن او را در آنچه خبر داده وقبول كن امر ونهي او را واين شامل است تمامي آن چيزها را كه بآن
ايمان بايد آورد پس از ان التزام كن كه بحق آن قيام نمائي وبر ان استقامت ورزى واستقامت ملازمت كردن انسان است
راه راست را وبر راست ايستادن ومراد اينجا آوردن است جميع اوامر ونواهي را بروجه دوام وثبات واعتدال بي زيغ
وفتور در قاموس گفته استقام الامر اعتدل ودر شرح حكم گفته كه استقامت استواريست در اتباع حق بر منهاج اعتدال بي افراط و
تفريط واز درقوت الطريقه فرموده كه استقامت برداشتن نفس است براخلاق كتاب وسنت ومرتاض ومعتاد ساختن او است

بتحصیل ملکات راسخه دوری از فضائل * رواه مسلم * وعن طلحة بن عبید الله * رضی الله عنه * قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اهل نجد * روایت است از طلحه که از عشره مبشره است وبرادرزادهٔ ابوبکر صدیق رضی الله عنهما ومناقب او در آخر
کتاب مذکور کرده انشاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون وسکون جیم نام بلاد
عرب است از تهامه تا زمین عراق مقابل غور ونجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را * ثائر الراس *
پراکنده موی سر * نسمع دوی صوته * در حالی که میشنویم آواز پست او را ونغمهٔ آنرا دوی بفتح دال وضم آن وکسر واو وشدت یای
تحتیه آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد ومانند آن * ولا نفقه ما یقول * ونمی فهمیم چیزی را که میگوید آن
مرد ونسمع ونفقه بفتح نون است بر صیغهٔ معلوم وبیای تحتیهٔ مضمومه بر صیغهٔ مجهول نیز روایت است وبر تقدیر اول دوی منصوب
است وبر ثانی مرفوع * حتی دنا من رسول الله * تا آنکه نزدیک شد آنمرد از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فاذا هو یسأل عن الاسلام *
پس ناگاه آن مرد می پرسد از احکام اسلام وفرائض وی وتواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد وعدم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن وعلم
بدان باشد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم خمس صلوات فی الیوم واللیلة * پنج نماز است در روز وشب * فقال *
پس گفت آن مرد * هل علی غیرهن * آیا هست بر من از نماز ها جز این پنج نماز در روز وشب * فقال لا الا ان تطوع * پس گفت آن
حضرت نیست بر تو جز این پنج نماز ها مگر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه فریضه باشد * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله
علیه وسلم وصیام شهر رمضان * ودیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است * فقال هل علی غیره * پس گفت آن مرد آیا هست
بر من جز روزهٔ رمضان * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * لا الا ان تطوع * نیست بر تو جز روزهٔ رمضان مگر آنکه
روزه نفل داری * قال * گفت طلحة بن عبید الله که راوی حدیث است * وذکر له رسول الله * وذکر کرد برای آنمرد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم * الزکوة * زکوة را * فقال هل علی غیرها * پس گفت آنمرد آیا هست بر من جز زکوة * فقال لا الا ان تطوع *
پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقهٔ نفل دهی * قال * گفت طلحه * فادبر الرجل * پس پشت داد وبرفت
آنمرد * وهو یقول * وحال آنکه وی میگوید * والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه * بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این فرائض ونه کم میکنم
از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق * رستگاری
وپیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید وعمل بدان میکند یا در این رغبت واهتمام که از کلام وی مفهوم می شود راست گو است پس
فوز وفلاح بر تقدیر صدق این نیت است وان صدق بفتح همزه نیز روایت است * متفق علیه * چون سوال آن مرد از فرائض
اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا برای وی ومانا که در آنوقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود ووتر نیز
در آنوقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی نبود ذکر نکرد بالجمله مراد نفی فرضیت نماز وروزه وزکوة بود جز آنچه فرمود واز ینجا
لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه در ذبح وامثال آن از آنچه
طیبی ذکر کرده چیزی نباشد * وعن ابن عباس رضی الله عنهما * مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد وتولد او پیش از هجرت بسه
سال بود ودر وقت رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آنست وجبرئیل را دوبار دید ودر
دیدار اجمل الناس ودر گفتار افصح الناس ودر حدیث اعلم الناس بود ولقب او ترجمان القرآن وسلطان المفسرین ووی تلمیذ امیر المؤمنین علی
ابن ابیطالب بود وبود عاقل حلیم صبور بود طویل القامة ودر مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است وعباس از وی دراز
تر وعبد المطلب از وی وبود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان وستین بود عمر وی هفتاد ویک
سال رضی الله عنه * قال * گفت ابن عباس * ان وفد عبد القیس * بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه ودر اصل
این نام پدر بزرگان ایشان است که ایشان را بنام وی می خوانند واکثر نامهای قبائل اینچنین است که بنام پدران میخوانند * لما اتوا
النبی * چون آمدند پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من القوم * کیست این
قوم * او من الوفد * یا فرمود کیست این جماعهٔ رسولان شک راوی است * قالوا ربیعة * گفتند اینقوم ربیعه اند * قال * گفت

آنحضرت * مرحبا بالقوم او بالوفد * مرحبا مر این قوم را و با این وفد را مرحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام و استیناس
درآینده گویند یعنی درآمدی جای فراخ را و گاهی کلمهٔ اهلا و سهلا نیز با آن ضم کنند یعنی درآمدی تو اهل خانهٔ خود را و جای نرم و ملائم
را * غیر خزایا ولا ندامی * آمدید درحالیکه رسوا و فضیحت نه شوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعای خیر است از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را * قالوا * گفتند وفد * یا رسول الله انا لا نستطیع ان نأتیک * بدرستی که ما نمی توانیم
که بیائیم ترا * الا فی الشهر الحرام * مگر در ماههای حرام مراد بآن ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب است که عرب دران بایکدیگر
جنگ نمیکردند و محاربه را درین ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و ایمن گردانیدن زائران بیت الله را پس
درین اوقات ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها * وبیننا وبینک هذا الحی من کفار مضر * و حائل است میان ما و میان تو این قبیله
از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز نام قبیله ایست مقابل ربیعه اولاد مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت
و محاربت بودی * فمرنا بامر فصل * پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد و از شرائع پرسید امر کن ما را بحکم محکم واضح که نیست
درو اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل * نخبر به من وراءنا * تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم
خود را که ایشانرا گذاشته آمده ایم * وندخل به الجنة * و درآئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هردو
روایت است * وسألوه عن الاشربة * و پرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از اشربه در ظروف مخصوصهٔ
ممنوعه که ذکر آنها بیاید * فامرهم باربع ونهاهم عن اربع * پس فرمود آنحضرت ایشانرا بچهار خصلت و باز داشت ایشانرا از چهار
خصلت * امرهم بالایمان بالله وحده * امر کرد ایشانرا بایمان آوردن بخدا تنها * قال * گفت آن حضرت * اتدرون ما الایمان بالله
وحده * آیا میدانید چیست ایمان بخدا تنها * قالوا الله ورسوله اعلم * گفتند خدا و رسول خدا داناتر است این ادب صحابه بود
در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم که چون چیزی پرسیدی در برابر آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی * قال *
گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا * شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله * گواهی دادن است بالوهیت خدای تعالی
و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم * واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان * و چهار چیز که امر کرد بدان اینها است و آنکه حج
ذکر نکرد وجه آن مگر گذشت و ایمان بخدا را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا اسلام است و قول او * وان تعطوا
الخمس من المغنم * و امر کرد باین که بدهید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بران جهاد بجهت اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل
جهاد بوده اند و محاربه میکردند بکفار مضر و بعضی گفته اند نخستین آن چهار اقامت صلوة است که باعطای خمس چهار میشود
و ذکر شهادت برای تبرک است زیرا که قوم مؤمن بوده اند و مقر بدان و برین وجه اعطای خمس داخل ایمان بالله وحده باشد
* ونهاهم عن اربع * جواب است از سؤال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه است پس نهی کرد از چهار ظروف
چنانکه فرمود * عن الحنتم * نهی کرد از حنتم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فوقانیه کوزهٔ سبز * والدباء * و نهی کرد از دبا بضم
دال و تشدید بای موحدهٔ ممدوده کدو و وی نیز از ظروف خمر است یا کدو بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسازند * والنقیر *
و نهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی است که بکاوند و در وی شراب بیندازند * والمزفت * و نهی کرد از
مزفت بضم میم و فتح زا و فای مشدده بزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زای معجمه و سکون فا چیزی است که بکشتی و مانند آن
بمالند تا آب نه درآید و آنرا قار و قیر نیز گویند * وقال احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم * و گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یاد
دارید این احکام را یا این کلمات یا این اشیا را و خبر دهید باینها کسانی را که پس شما اند * متفق علیه ولفظه للبخاری * بدانکه
مراد نهی ازین ظروف یا نهی از استعمال اینها است مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبه بشاربان خمر و یا نهی آن با
نهی است از نقیع و نبیذ انداختن در آن زیرا که شدت و اسکار در اینها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده است که انتباذ
در مشکها بکنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن دیر می کشد و کمتر می آید و با وجود آن جمهور برآنند که حرمت این در
ابتدای اسلام بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن بیشتر بود بعد از آن این حکم نسخ شد

وعن عبادة بن الصامت رضي الله عنه بضم عين وتخفيف موحده از نقباى انصار بود حاضر شده عقبه اولى وثانيه را
وبدر را طويل جسيم جميل بود ويكى از آنها كه جمع كردند قرآن را فرستاد اورا عمر رضي الله عنه بشام قاضي ومعلم وذكر
او در آخر كتاب در اسامي اهل بدر بيايد* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم* روايت است از عبادة بن صامت كه گفت
گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم* وحوله عصابة من اصحابه* وگرد آن حضرت جماعه بودند از ياران وى عصابه بكسر عين
جماعت از ده تا چهل* بايعوني على ان لا تشركوا بالله شيئا* مبايعت كنيد وعهد كنيد مرا وعقد بنديد با من واصل مبايعت از بيع
است گويا هر كه عهد مى بندد با كسى ميفروشد ذات خود را بدست وى چنانكه در بيع دست بر دست مى زنند در معاهدت
نيز عادت بران جارى شده پس ميفرمايد بيعت كنيد بر آنكه شريك نكردانيد بخدا چيزيرا مراد باشراك بت پرستي است
يا ريا در عمل* ولا تسرقوا* ودزدى نكنيد* ولا تزنوا* وزنا نكنيد* ولا تقتلوا اولادكم* ونكشيد اولاد خود را چنانكه عادت
جاهليت بود كه اولاد را از خوف فقر مى كشتند* ولا تاتوا ببهتان تفترونه* ونياريد ونگوئيد دروغى را كه پيدا مى كنيد اورا
* بين ايديكم وارجلكم* ميان دستهاى خود وپايهاى خود يعني از ذاتهاى خود ودست وپا را كنايت از ذات دارند چه بهتان وافترا
همان باشد كه از پيش خود پيدا كنند ومردم را زنان پاك ومبرا را يا شنيد يا پيدا مي كنند از دل ها و ضمائر شود بنا بر آنكه جاى فاسد دل
آدمي چون در سينه است ميان دستها وپاها است يا آنكه نسبت افترا بدست وپا بجهت آن است كه اكثر كار وبار بدست وپا مي شود
اگرچه جميع اعضا در ان دخل دارند واين هر سه وجه در اصل مقصود يكى است يا معني پيدا كردن ميان دستها وپاهاى خود
آنست كه آشكارا برروى مردم مى گويند وداد بيحيائي وبيمروتي ميدهند* ولا تعصوا في معروف* وبيفرماني نكنيد در امريكه شناخته
مي شود در شرع وجود او يعني در امر مشروع ومقابل آن منكر است كه شناخته نمي شود در شرع وجود او يعني امر نامشروع
فمن وفى منكم فاجره على الله پس كسى كه وفا كند باين مبايعت پس مزد او لازم است برخدا كه بفضل خود ثواب بران دهد* ومن
اصاب من ذلك شيئا* وكسى كه برسد وبكند ازين گناهان مذكوره غير اشراك چيزيرا* فعوقب في الدنيا* پس عقاب كرده شود
بسبب وى در دنيا چنانكه حد زده شود وسزا داده شود بران* فهو كفارة له* پس آن عقاب كردن كفارت است مر اورا وسبب
محو وعفو آن گناه شود ودر آخرت بران عقابى نه بيند* ومن اصاب من ذلك شيئا* وكسى كه كرد چيزى ازان گناهان* ثم ستره الله
عليه* پس ستر پوشيد اورا خداى تعالى بروى يعني ظاهر نشد گناه وى وحد زده نشد بران* فهو الى الله* پس وى يعني كار وى تفويض
است بسوى خدا* ان شاء عفا عنه* اگر خواهد خداى تعالى درگذرد از وى وعقاب نكند* وان شاء عاقبه* واگر خواهد عقاب كند
اورا واين مذهب اهل سنت وجماعت است ونزد معتزله واجب است عقاب عاصي وعفو ومغفرت نمى باشد واين حديث
حجت است برايشان* فبايعناه على ذلك* پس بيعت كرديم وعهد بستيم با آن حضرت برين شرط كه مذكور شد* متفق عليه

* وعن ابي سعيد الخدري* رضي الله عنه صحابي مشهور است از اصحاب شجره از بني خدره بضم خاء معجمه بطني است از انصار
اول مشاهد او خندق است ودر دوازده غزوه همراه آن حضرت غزا كرده نام او سعد بن مالك بن سنان است ووالد او نيز
صحابي است* قال خرج رسول الله* گفت ابوسعيد خدري بيرون آمد پيغمبر خدا* صلى الله عليه وسلم في اضحى* در روز عيد قربان اضحى
بفتح همزه وسكون ضاد جمع اضحاة است ووى در اصل نام گوسفندى است كه قرباني كرده شود وبر روز نحر نيز اطلاق مي كنند* او فطر* شك
راوي است كه در روز عيد اضحى يا عيد فطر برآمد* الى المصلى* بسوى عيدگاه* فمر على النساء* پس بگذشت آنحضرت صلى الله
عليه وسلم بر جماعه زنان وزنان نيز در عهد رسالت بامر شريف بعيدگاه ميرفتند ودر گوشه مى نشستند تا از دعاى مسلمانان
محروم نمانند* فقال* پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم* يا معشر النساء* اى گروه زنان* تصدقن* تصدق كنيد وبدهيد چيزى
در راه خدا* فاني اريتكن اكثر اهل النار* زيرا كه بدرستي كه من نموده شده ام يعني دانانيده شده ام باخبار وحي يا بكشف وعيان كه
شما بيشترين اهل دوزخ ايد يعني بيشتر در دوزخ طائفه زنان باشند ومردان كمتر* فقلن وبم يا رسول الله* پس گفتند زنان وبچه چيز
وچه سبب زنان بيشترين اهل دوزخ اند* قال تكثرن اللعن* گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم بسبب آنكه بسيار مي كنيد شما اى زنان

لعنت را یعني در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار میرود و معني لعنت راندن و دور انداختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت خود واین مخصوص کافران است و بر هیچکس مشخص حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان ازعالم رود مگر آنکه بیقین معلوم کرده موت او بر کفر واین جز بخبر شارع معلوم نکردد چنانکه با یمان رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان میتوان لعنت کرد چنانکه گوید لعنة الله علی الکافرین ولعن الله الیهود والنصاری ولعنت گاهی بمعني ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید واین نه مخصوص بکافراست واطلاق آن برغیر کافر نیز بقصد تغلیظ وتشدید آمده وبالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است واگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد * وتکفرن العشیر * و کفران نعمت مي کنید شوهرانرا زن اگر صد ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روي نیکي ندیده ام کذا جاء في الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعني قریب وصدیق و زوج آمده و ظاهر آنست که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا * مارایت من ناقصات عقل و دین * ندیده ام هیچ یکی از ناقصات عقل ودین را * اذهب للب الرجل الحازم * بحای مهمله وبزای معجمه * من احدکن * برنده تر و رباینده تر مرعقل مرد دانا را که ضابط و هشیار است در کار و بار خود از یکی از شما * قلن وما نقصان دیننا وعقلنا * گفتند زنان وچیست نقصان دین ما وعقل ما که چه معلوم توان کرد آنرا یا رسول الله قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل * گفت آیا نیست گواهي زن در شرع همچو نیمهٔ گواهي مرد چه گواهي دو زن بجای گواهي یکمرد است * قلن بلی * گفتند آری گواهي زن همچو نصف گواهي مرد است * قال فذلك من نقصان عقلها * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهي زن نسبت بگواهي مرد از نقصان عقل زن است که آن مقل ارثقة و تحفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد * قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض مي آرد زن نماز نمیکند و روزه نمي دارد * قلن بلی قال فذلك من نقصان دینها * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از جملهٔ نقصان دین زن است اگرچه آن به محض پیدایش خدای تعالی است و زنرا در بنجا اختیاری نیست ولیکن همین پیدا کردن زنان برین وجه ومنع کردن وی از عبادات نه مردان را نقصان کردن است درجهٔ زنان را از درجهٔ مردان * متفق علیه * وازینجا معلوم می شود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد مانند آنکه ایا حائض را ثواب نمازها که از و بعذر فوت می کردد هست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی فوت می کردد مینویسند و ظاهر حدیث اینست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند واهل آن هستند بخلاف حائض که نه از اهل نیت است کذا قال الطیبی

* وعن ابی هریرة * رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبني ابن آدم * گفت خدای تعالی نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم * ولم یکن له ذلك * و روا نیست ونمیرسد اورا که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالم از جهت بودن آن مخالف برهان ومنافي مرتبهٔ عبودیت * وشتمني ولم یکن له ذلك * ودشنام کرد مرا ونمیرسد اورا که دشنام کند مرا * فاما تکذیبه ایای * اما نسبت بدروغ کردن اومرا * فقوله لن یعیدني کما بدأني * پس گفتن آدمیست که هرگز بازنمی انگیزد مرا خدای تعالی چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تکذیب درین قول راجع باخبار الهي است تعالی شانه بدان یا بسبب تضمن ابداع اعادت را چنانکه فرمود * ولیس اول الخلق باهون علي من اعادته * ونیست نخست پیدا کردن واز عدم صرف بوجود آوردن آسان تر بر من از باز بر انگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعادة اسان تر از ابدا است چه همه دانند که شکسته را بازبهم بربستن آسان تر است از اختراع کردن واز محض عدم بوجود آوردن واین حکایت نسبت با دمیان است والا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشد آنجا آسان ومشکل نمیباشد واین قول آدمي است که قائل است بابدا و اگر نیز نباشد ممکن است اورا که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید * واما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا * واما دشنام کردن آدمي مرا پس گفتن او است که گرفت خدا فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند ویهود عزیر را علیهما السلام ومشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوند اند وبودن این قول شتم بجهت آن است که این قول بمماثلت ولد است مرالله تعالی را در ماهیت واستخلاف او مرا ورا چنانکه عادت است وچندین نقائص وعیوب دیگر مضادهٔ صفات کمال که ازین لازم می آید چنانکه فرمود * وانا الاحد الصمد الذي لم الد ولم اولد * ومنم یگانه در ذات وصفات غیر محتاج

یکسی وهمه محتاج من اند که نه زایم ونه زائیده شده ام * ولم یکن لی کفوا احد * ونیست مرا مثل ومانند هیچ یکی واین نفی زوجه است
که مثل زوج می باشد تا ولد از میان بر آید یا ولد را نیز شامل است چه وی نیز مثل پدر می باشد * وفی روایة ابن عباس *
ودر روایت ابن عباس اینچنین آمده که * واما شتمه ایای * واما دشنام دادن آدمی مرا * فقوله لی ولد * پس گفتن اوست که مرا
ولد است * وسبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا * وپاک ومنزه ام من از این که بگیرم زنی را یا فرزندی را ودر بعض روایات
دوا واست بجای او * رواه البخاری * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی * گفت
خدای تعالی * یؤذینی ابن آدم * میرنجاند مرا فرزند آدم ومیکند چیزی را که مکروه است نزد من وراضی نیستم من از ان
زیرا که * یسب الدهر * دشنام میکند ابن آدم روزگار را وزمانه را چنانکه نزد محنت ونزول بلا شکایت از زمانه وروزگار
کنند وبد گویند * وانا الدهر * وحال آنکه منم دهر یعنی فاعل ومدبر ومتصرف چون سب کردن دهر را مشعر یا معتقد
فاعلیت وتصرف اوست گویا دهر نام فاعل ومتصرف شد پس فرمود منم دهر یعنی دهر را که فاعل ومتصرف اعتقاد میکنید آن
فاعل ومتصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر وکرمانی گفته مراد بانا الدهر انا الدهر است ای مقلبه وبعض گفته اند
دهر از اسمای حسنی الهی است تعالی شانه وخطابی آنرا منکر شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میگردد وباقطع نظر ازان درین
مقام جودت معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل ومتصرف دارند وانا الدهر بنصب نیز روایت است ووجود ادب در سب دهر جهت
آنست که ذم وسب وی مشعر نسبت تصرف باوست یا بجهت آنکه این ذم وسب راجع بجناب الهی میگردد زیرا که چون فاعل
حقیقی اوست سب بروی واقع می شود کما قالوا * بیدی الامر * بدست قدرت من است کار وبیدی بتشدید نیز روایت است
* اقلب اللیل والنهار * میگردانم شب را وروز را وپیدا می آرم اینها را * بیت * چرخ را دور شبانروزی دهم * شب برم روز آورم
روزی دهم * متفق علیه * وعن ابی موسی الاشعری * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی
یسمعه من الله * نیست هیچ یکی صابرتر از خدا بر مکروهی که می شنود آنرا * یدعون له الولد * میخوانند برای وی فرزند واثبات می کنند
برای وی انچه ناشایسته بجناب قدس اوست * ثم یعافیهم ویرزقهم * پستر تندرستی وسلامت میدارد ایشانرا از بلایا وآفات وروزی میرساند
ایشانرا بانواع نعم وحقیقت صبر نگاهداشتن نفس است بر مکروه وضد وی جزع است ومراد بصبور در شان حق تعالی عدم تعجیل
است بانتقام از گناهکاران بعفو یا بتاخیر وصبور یکی از اسمای حسنی الهی است تعالی وتقدس وحلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن
گناهکار از صبور ایمن نبود شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد ودر حلیم ایمن است * متفق علیه * وعن معاذ * رضی الله عنه از اکابر صحابه و
عظمای ایشان است مناقب او خارج از حد حصر واحصا است در آخر کتاب چیزی ازان مذکور کرده درین * قال * گفت معاذ بن جبل * کنت
ردف النبی * بودم من ردیف پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم علی حمار * بر خر که آن حضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت
تواضع وعدم تکلف برین مرکب سوار شده است پس معاذ می گوید که من نیز در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم
در حالی که * لیس بینی وبینه الا مؤخرة الرحل * نبود میان من ومیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبی که پس پالان
میباشد وسوار بدان تکیه می کند ومؤخره بضم میم وسکون همزه وخای معجمه مکسوره است وبهمزه مفتوحه وتشدید خای مفتوحه نیز
آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلی الله علیه وسلم وفهم وضبط کردن کلام شریف وی * فقال * پس گفت
آنحضرت * یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده * ای معاذ می دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان
خود بحکم عبودیت وامر شریعت * وما حق العباد علی الله * وچیست حق بندگان بر خدا که لازم گردانیده است وی تعالی بر خود بفضل
وکرم خود * قلت الله ورسوله اعلم * گفتم خدا ورسول خدا داناتر است * قال فان حق الله علی العباد * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس بدرستی حق خدا بر بندگان * ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا * اینست که پرستند او را وشریک نگردانند با وی چیزیرا یعنی
بت پرستی نکنند یا بآن معنی که ریا نکنند واخلاص ورزند در عبادت * وحق العباد علی الله ان لا یعذب * وحق بندگان بر خدا
اینست که عذاب نکند * من لا یشرک به شیئا * کسی را که شریک نگرداند با وی چیزیرا اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آن است که

عذاب نكند مثل عذاب كافران واكر ريا امت عذابش اصلا نخواهد بود * نقلت * پس كفتم من * يا رسول الله افلا أبشر به الناس * ايا پس بشارت دهم باين معني مردم را وبشارت بكسر با وفتح وضم نيز آمده خبر خوش رسانيدن كسي را مشتق از بشره امت واثر خبر خوش شنيدن بيشتر در بشره ظاهر ميشود * قال لا تبشرهم فيتكلوا * فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باين خبر تا اعتماد نكنند بران وترك ندهند عمل را فيتكلوا بتاى فوقانيه مشدده وكسر كاف از اتكال بمعني اعتماد فينكلوا بفتح تحتانيه وسكون نون وضم كاف نيز روايت است از نكول بمعني باز ايستادن از چيزي * متفق عليه * اكر كويند پس چرا خبر داد معاذ باين حديث با آنكه نهي كرد آن حضرت ازان جوابش آنكه معاذ رضي الله عنه دانست كه نهي مخصوص باهل آن زمان است كه نو عهد بمسلماني بودند ومعتاد بتكاليف شرعيه نشده پس ازان چون شرائع وتكليفات ثابت شد وقضيه امر ونهي استقامت كرفت خبر داد ديار وايت كرد آنرا بعد از امر بوجوب تبليغ وورود وعيد بر كتمان علم يا نهي از تبشير نسبت بجماعه مخصوص بود كه اتكال كنند چنانكه از حديث آينده معلوم كردد ور وايت كرد با آنها كه نه باين صفت بودند * وعن انس * رضي الله عنه * ان النبي صلي الله عليه وسلم ومعاذ رديفه علي الرحل قال * روايت است از انس كه آن حضرت دران حال كه معاذ رديف او بود كفت * يا معاذ قال * كفت معاذ * لبيك يا رسول الله وسعديك * ايستاده كي دارم در خدمت وفرمان برداري تواي رسول خدا صلي الله عليه وسلم وياري ميدهم ترا * قال * كفت آنحضرت بار ديكر * يا معاذ قال * كفت معاذ * لبيك يا رسول الله وسعديك قال * باز كفت آنحضرت صلي الله عليه وسلم * يا معاذ قال * كفت معاذ * لبيك يا رسول الله وسعديك ثلثا * سه بار ندا كرد آنحضرت معاذ را ومعاذ اين كلمه كفت ودر وي تاكيد ومبالغه است در القاي اين كلام وبيدار وهوشيار كردن معاذ براي استماع آن ومعني لبيك اجابت وفرمان برداري است ومعني سعديك ياري دادن وموافقت كردن است يعني استاده ام بخدمت وطاعت وموافقت تو بهر ما چه ميفرمائي * قال * كفت آنحضرت * ما من احد يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله * نيست هيچ يكي كه كواهي دهد وبكرود با آنكه خدا يكي است ومحمد فرستاده اوست * صدقا من قلبه * از روي صدق واخلاص ناشي از دل معرا از شائبه كذب ونفاق * الا حرمه الله علي النار * مكر آنكه حرام ميكرداند خداي تعالي آن كواهي دهنده را بر آتش دوزخ كه براي كافران ساخته شده است يا حرام ميكرداند بروي خلود در نار وابن المسيب ميكويد كه اين حكم پيش از نزول فرائض واوامر ونواهي بود وحسن بصري كفته كه مراد كفتن اين كلمه است باداي حق وفريضه آن وبعض كفته اند مراد آن است كه نزد ندم وتوبه كفت وهمبران مرد * قال * كفت معاذ * يا رسول الله افلا اخبر به الناس * آيا پس نرسانم اين خبر خوش مردم را * فيستبشروا * پس بشارت يابند بآن وخوش دل شوند بدان * قال * كفت آنحضرت * اذا يتكلوا * اكنون كه خبر دهي مردم را بدان اعتماد ميكنند بران وترك ميدهند عمل را * فاخبر بها معاذ عند موته * پس خبر داد باين قصه ويا باين كلمات معاذ نزد موت خود * تاثما * از جهت احتراز كردن وباز ايستادن از بزه در كتمان علم وترك تبليغ از بن كلام ظاهر مفهوم ميكردد كه نهي از اخبار پيش از نهي از كتمان علم بود * متفق عليه * وعن ابي ذر * از زهاد صحابه وصادقان ايشان است ومذهب او ترك ادخار مال است اكرچه حق آن ادا كرده باشند مناقب او بسيار است در آخر كتاب بيايد انشاء الله تعالي رضي الله عنه * قال * كفت * اتيت النبي * آمدم پيغمبر را * صلي الله عليه وسلم وعليه ثوب ابيض * وحال آنكه بود بران حضرت جامه سفيد * وهو نائم * وآن حضرت درخواب بود * ثم اتيته وقد استيقظ * پستر باز آمدم وحال آنكه بتحقيق بيدار شده بود وذكر اين احوال از براي تحقيق وتثبيت مزيد اطلاع خود بر احوال شريف ميكند تا بدانند كه روايت از روي تثبت وتيقظ ميكند يا آنكه ذكر احوال محبوب باقطع نظر ازان شيرين ولذيذ است وغالبا اين وحي در همين منام شد پس ذكر آن ازين جهت نيز تواند بود والله اعلم * ثقال * پس كفت آنحضرت * ما من عبد قال * نيست هيچ بنده كه كفت * لا اله الا الله ثم مات علي ذلك * پستر مرد بر اعتقاد اين كلمه وهيچ منافي آن نكفت ونكرد * الا دخل الجنة * مكر آنكه مي درآيد آن بنده بهشت را ابو ذر ميكويد * قلت * كفتم من * وان زني وان سرق * ايا مي درآيد بهشت را اكرچه زنا كرده باشد آن بنده ودزدي كرده باشد * قال * كفت آن حضرت * وان زني وان سرق * مي درآيد اكرچه زنا كرده باشد ودزدي كرده باشد وچون اين حكم مستبعد ومستغرب نمود ابو ذر باز اعاده كرد از براي تحقيق وتثبيت وتواند كه تكرار واعاده از جهت كمال سرور برحمت حق وشكر كزاري نعمت وي عز وجل وعلا باشد باز ميكويد * قلت * كفتم * وان زني وان سرق قال * كفت

آنحضرت * وان زنی وان سرق قلت * باز گفتم * وان زنی وان سرق قال * گفت آنحضرت * وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر *
می در آید بهشت را بر رغم انف ابی ذر رغم یعنی بخاک مالیدن مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک ومراد برغم انف در ینجا خواری وانقیاد
است باکراه است چون ابو ذر استبعاد کرد واستغراب نمود این حکم را گویا مطبوع ومحبوب نزد وی خلاف آن نمود پس حکم کردن با آن
موجب خواری وشکست او است واورا باکراه وجبر بران آوردن است اینکه مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت اینمعنی دارد
* وکان ابو ذر اذا حدث بهذا * وبود ابو ذر وقتی که تحدیث میکرد باین حدیث * قال * میگفت این کلمه را که * وان رغم انف ابی ذر *
چنانکه شنیده بود از حضرت در حق خود برای تلذذ کار آن حال وتاکید وتحقیق آن والتذاذ بدان * بیت * کرد دشنام من آن محبوب جانی
یکشبی * عمر بگذشت وهنوزم لذت آن در دل است * متفق علیه * بدانکه این حدیث وامثال آن دلالت دارند بر آنکه مومن اگرچه
فاسق باشد ومرتکب کبیره می در آید بهشت را یا بعفو ومغفرت پروردگار تعالی بفضل وکرم او یا به شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم یا بعد
از تعذیب ودر آوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن از بر نار تاویل او آن است که در حدیث معاذ گفته شد ومذهب اهل سنت
وجماعت این است که فاسق مومن است ومآل مومن آخر بهشت است واحادیث صحیحه درین باب بسیار است واجماع سلف از صحابه وتابعین
همبرین بود واعتقاد امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله وغیر ایشان همین بود ومذهب ایشان آنست که فاسق مومن نیست ومخلد
است در نار وعمل داخل است در حقیقت ایمان وایشان میگویند که اگر میگوئیم بنده بمجرد لا اله الا الله به بهشت در آید باعث میگردد
او را بر اعتماد وغرور وارتکاب معاصی وفسق وفجور ومیگویند که این اعتقاد مردم را از ربقهٔ ملت وقید شریعت می بر آرد ونه چنین
است که ایشان میگویند چه تهدیدات ووعیدات در شان عصاة که ورود یافته بسیار است وآن کافی است در انذار وانزجار واگر خواهند
بریک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصر واحصا باشد ونیز آمده است که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناهکار مدت عمر دنیا باشد
که هفت هزار سال است ودر بعض روایات هفتاد هزار سال آمده وصدور این کلمه بصدق واخلاص وثبات ودوام بران بی عروض
منافی ومخالف از شک وتردد کاری آسان نیست خصوصا از اهل فسق وفجور که دلهای ایشان مملو ومحشو است به تراکم ظلمات و
شبهات وواقع اند در ورطهٔ استخفاف واستحلال وبا وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد وبغلبهٔ شهوت ونفس معصیتی
صادر گردد وخوف وجزع وفزع وعزم بر توبه با آن مقارن باشد بمقتضای وعدهٔ کرم امیدواری هست که ببخشد وبعد از جزا و
سزا دادن وعذاب وعتاب کردن آخر به بهشت در آرد یحکم الله ما یشاء ویفعل ما یرید وهو العزیز الحکیم * وعن عبادة بن الصامت *
رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی
عبد الله ورسوله * کسی که گواهی دهد که خدا یکیست ومحمد بر حق وگواهی دهد که عیسی بندهٔ خدا است ورسول او است
در اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند ودر شهادت بر رسالت وی رد است بر یهود که منکر
رسالت اویند * وابن امته * وگواهی دهد که عیسی پسر دادهٔ خدای تعالی است که مریم باشد وچون مرد را عبد الله میگویند
زن را امة الله میخوانند وزن ومرد همه غلام وداه وبندگان پروردگار تعالی اند وظاهر آن است که این رد بر نصاری است
وتاکید او است وطیبی گفته که رد بر یهود نیز تواند بود ومراد براءت ساحت او است از نسبت قذف وشتم که یهود او را میکردند
* وکلمته القاها الی مریم * وعیسی کلمهٔ حق تعالی است که افگند وفرستاد او را بسوی مریم عیسی را کلمة الله ازین جهت گویند که بمجرد
کلمهٔ کن پیدا شده بی وساطت پدر واسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرده در گهواره وقت صغر سن پس مظهر کامل
اسم المتکلم باشد * وروح منه * وعیسی روحیست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیای اموات کرده یا دلهای
مرده را بحیات معنوی زنده گردانیده یا مراد خداوند روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل وماده * والجنة حق والنار حق *
وگواهی دهد که بهشت حق است وآتش دوزخ حق است * ادخله الله الجنة * می در آرد او را خدای تعالی در بهشت ابتدا یا
بعد از عذاب * علی ما کان علیه من العمل * بر انچه دارد وی از عمل نیک یا بد واین حدیث صریح است در مذهب اهل سنت
وجماعت * متفق علیه * وعن عمرو بن العاص * رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است از عقلای قریش واهل دهاء است احوال وی در کتاب

جامع المناقب بیاید * قال * گفت عمرو بن العاص * اتیت النبی * آمدم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فقلت ابسط یمینک فلابایعک *
پس گفتم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا ولابایعک را بکسر لام ونصب عین وفتح
لام ورفع عین هر دو خوانده اند * فبسط یمینه * پس فراخ کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را * فقبضت یدی *
پس کشیدم من دست خود را * فقال * پس گفت آن حضرت * مالک یاعمرو * چه شد ترا وچه کار میکنی وچرا دست کشیدی
ای عمرو * قلت اردت ان اشترط * گفتم من میخواهم که شرط کنم * قال تشترط ماذا * گفت شرط میکنی چه شرط میکنی * قلت
ان یغفرلی * گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که بیش ازین کرده ام * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
* اماعلمت یاعمرو ان الاسلام یهدم ماکان قبله * ایا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدان که اسلام آوردن می افکند وبرطرف میکرداند
هر گناهی را که پیش از آن بوده مظالم وغیر مظالم * وان الهجرة تهدم ماکان قبلها * ونمیدانی که هجرت وگریختن از دار حرب
بدار اسلام هدم میکند گناهانرا که پیش از وبوده * وان الحج یهدم ماکان قبله * ونمیدانی که حج هدم میکند چیزیرا که پیش از ان
بود از گناهان هدم هجرت وحج مخصوص است بغیر مظالم ودر حج قولی بهدم مظالم نیز آمده وحدیثی نیز درین باب وارد یافته
والله اعلم * رواه مسلم * ودر صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت موت قلق واضطراب بسیار مینمود وبیتابی میکرد
پسروی عبد الله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر امید وار باش که صحبت با رسول خدا داشتهٔ ودر خدمت
وی کارها کردهٔ گفت مارا در عمر سه حالت پیش آمده است تا آخرچه آید اولا دشمن ترین مردم پیش ما رسول الله بود وباوی
کارزارها کرده وکمر بعداوت او بسته بودیم ثانیا دوسترین مردم نزد ما آنحضرت شده ودر خدمت او بوده وفرمان بردار او گشته
بودیم ثالثا بعد از حضرت امارتها وحکومتها وواقعهای غریب پیش آمده ودر انجا افراطها وتفریطها رفته وچیزها واقع شده
است تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم * والحدیثان المرویان عن ابی هریرة * ودو حدیثی که روایت کرده شده اند از ابی هریرة در
مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است * قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک والآخر *
وحدیث دیگر که در اول او این لفظ ست * الکبریاء ردائی * سنذکرهما * سرانجام است که ذکر کنیم آن دو حدیث را * فی باب الریاء
والکبر ان شاء الله تعالی *

* الفصل الثانی *

* عن معاذ قال قلت * گفت معاذ بن جبل گفتم * یارسول الله اخبرنی بعمل
یدخلنی الجنة ویباعدنی من النار * خبر ده مرا بعملی که درآرد مرا در بهشت ودور کرداند مرا از آتش دوزخ * قال * گفت آن حضرت
* لقد سألت عن عظیم * بتحقیق برسیدی از کاری بس بزرگ * وانه لیسیر علی من یسره الله علیه * وبدرستی وراستی این کار هر آئینه
آسان است برکسی که آسان کرداند آنرا خدای تعالی بروانکس بعد ازان بیان آن کار را امر کرد بقول خود * تعبد الله ولا تشرک به شیئا *
عبادت کن خدا را وشریک مکن با وی چیزیرا * وتقیم الصلوة * وبرپا دار نماز را * وتؤتی الزکوة * وبده زکوة را * وتصوم رمضان *
وروزه دار ماه رمضان را * وتحج البیت * وقصد کن زیارت خانهٔ کعبه را * ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر * پستر گفت آنحضرت راه
نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از آنها می درآید پس بیان کرد آنها را بقول خود * الصوم جنة * روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع
می آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات وبسته شدن راه شیطان * والصدقة تطفیء الخطیئة * وعطا کردن بفقیر سرد میکرداند
ومحو میکند آتش گناه را * کما یطفیء الماء النار * چنانچه سرد میکرداند آب آتش را اگرچه نیکی مطلقا میبرد ومحو میکرداند بدی را بحکم
ان الحسنات یذهبن السیئات ولیکن در صدقه بیشتر است که سبب وصول نفع بغیر است ودلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان ومحبت
مولی تعالی * وصلوة الرجل فی جوف اللیل * ونماز کردن مرد درمیان شب نیز از ابواب خیر وراه درآمد فیوض وانوار وسبب اطفاء
نار خطیئات است * بیت * کر روزنیا بیش زغوغاء عرب * شب محرم عاشقانست شبهاش طلب * ثم تلا * پستر خواند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بر فضیلت نماز شب وصدقه این آیت را که * تتجافی جنوبهم عن المضاجع حتی بلغ یعملون *
تا آنکه رسید آخر آیت را که تا جزاء بما کانوا یعملون است وحاصل معنی این کریمه آن است که پروردگار عالم تعالی وتقدس ستایش میکند
شب خیزان وپهلو از بستر راحت دوردارندگان را وازآنچه مولی کریم عز وعلا ایشانرا از نعمت ها داده انفاق کنندگان را ومیفرماید که

نمیداند هیچکس آنچه پنهان داشته شده است ایشان را در دار آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سرور چشم ایشان گردد از نعمتهای بهشت
و دیدار مولی تعالی در جزای آنچه عمل میکردند و میگزاردند نماز شب را و میدادند از اموال * بیت * شرف مرد بجود است و کرامت بسجود *
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود * ثم قال * پستر انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین و شعار ملت افضل و خلاصهٔ
آنرا و گفت * الا ادلك براس الامر * آیا راه نمایم ترا باصل و سر همه کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد * وعموده *
و راه نمایم ترا بستون دین که بدان دین برپا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون * وذروة سنامه * و راه نمایم ترا به بلندی کوهان
دین که دین از آن علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل پشتهٔ کوه را گویند و سنام بفتح سین
کوهان شتر * قلت بلی * چون رغبت و شوق سائل بر استماع و دریافت آن امر عظیم درین مرتبه باستماع صفات عظیمهٔ وی بیشتر
شد گفت بلی بگو و راه نما مرا بدان * یا رسول الله * صلی الله علیه وسلم * قال * فرمود * رأس الامر الاسلام * سر تمامهٔ ارکان دین اسلام
است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میگردد بدان اصل دین * وعموده الصلوة * و ستون دین نماز است که قوت می یابد بدان
بنای دین مسلمانی * وذروة سنامه الجهاد * و بلندی کوهان دین کارزار کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد
و چون جهاد و کارزار کردن غالب سواره میباشد در صورت نیز بلندی دارد * ثم قال الا اخبرك بملاك ذلك كله * پستر گفت آنحضرت
خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام این همه چیزها است که مذکور شدند یا ذلك اشارت باسلام است و تاکید باعتبار اجزا و ارکان او است
و ملاک آنچه شیء بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده تور پشتي گوید که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت
حدیث بکسر میم است * قلت بلی * گفتم آری خبر ده مرا بدان * یا نبي الله * صلی الله علیه وسلم * فاخذ بلسانه * پس گرفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان * وقال * و گفت * كف علیك هذا * باز دار بر نفس خود و نگاهدار این را یعني
زبان را * فقلت * پس گفتم من بطریق تعجب و استفهام * یا نبي الله وانا لمؤاخذون بما نتكلم به * ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ما گرفت و گیر کرده میشویم بچیزی که تکلم میکنیم بآن * قال ثكلتك امك * بگرید ترا مادر تو * یا معاذ * ثکل بضم موت و ملاک و فقدان
حبیب و ولد و اصل این دعا است بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین ورطه که در وافتادهٔ و گفته اند که این لفظی
است که بجریان عادت بر زبان میرود و معني آن مراد نیست غرض تعجب از انکار مخاطب است * وهل یکب الناس فی النار * آیا می اندازد
مردم را در آتش دوزخ * علی وجوههم * بر رو های ایشان * او علی مناخرهم * شک راویست که علی وجوههم گفت یا علی مناخرهم گفت
و مناخر جمع منخر است بفتح میم و سکون نون و فتح خای معجمه یا کسر وی در اصل بمعني سوراخ بیني آمده و اینجا مراد بیني است چه هر که
بر رو افتد نخست بر بیني افتد که بلند ترین اجزای رو است یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد * الا حصائد السنتهم * مگر محصولهای
ایشان که هرچه بر زبان آید بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک را از بد نشناسند و ما یعنی را از ما لا یعني تمیز نکنند و حصائد جمع حصیده
است بمعني آنچه درو کرده شود از کشت بداس و درو کردن تمیز کرده نشود میان خشک و تر و نیک و بد نشبیه کرد سخنان بی صرفه
گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب است چه هرچه بآدمي زاد برسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از ره گذر زبان برسد
* نظم * هرچه بر آدمي رسد ز زبان * همه از آفت زبان برسد * هرچه آمد بزبانت گفتی * آنچه آمد بدهانت خوردی *
دیگر چه گناه است که تو * خویش را خویش بدوزخ بردی * رواه احمد والترمذی وابن ماجة * وعن ابي امامة * رضي الله عنه
اسم او صدی است بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا باهلی صحابیست اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای او باتفاق بر کنیت
وی ساکن شد مصر را بعد از آن انتقال کرده بحمص و وفات یافت در آن کثیر الروایة است و اکثر حدیث وی نزد شامیین مات سنة
ست وثمانین او احدی وثمانین وله احد وتسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اکثر * قال قال رسول صلی الله
علیه وسلم من احب لله وابغض لله * کسی که دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای خدا * واعطی لله ومنع لله *
و بدهد برای خدا و منع کند برای خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود و هرچه کند بطلب رضای حق و ارادهٔ وجه الله کند * بیت * وطن
برای تو گیرم سفر برای تو جویم * خمش برای تو باشم سخن برای تو گویم * فقد استكمل الایمان * پس تحقیق کامل گردانید ایمان

خود را چه کمال این در ایمان اخلاص است که مقام کمل صدیقان است رزقنا الله * رواه ابو داود * روایت کرد این حدیث را ابو داود * ورواه الترمذی عن معاذ بن انس * و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس * مع تقدیم و تاخیر * باتقدیم وتاخیر بعض فقرها بر بعض و لفظ مصابیح همان اول است * و فیه * و در حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان * فقد استکمل ایمانه * آمده

* وعن ابی ذر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله * فاضل ترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا * رواه ابو داود * معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است وبودن این عمل فاضلتر از اعمال دیگر بجهت آن است که باعث ومبنای جمیع خیرات محبت خدا است وچون محبت غلبه کرد چنانکه هیچکس وهیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا البته باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر وانتها از جمیع نواهی وامثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام وایمان واحسان ومتضمن تمامهٔ احکام شریعت وآداب طریقت واسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر یکی طباخی را دوست دارد که طعام خوب می پزد و بفقرا و صلحا میخوراند این دوستی از جهت خدا است واگر یکی استاذ را دوست دارد تا علم از وی آموزد وآنرا وسیلهٔ دنیا سازد این دوستی نه از جهت خدا است * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده * مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی ودست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت * والمؤمن من امنه الناس علی دمائهم واموالهم * ومؤمن کامل کسی است که امین گیرند مردم او را بر خونهای خود ومالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که تصرفی در خون ومال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد ظاهر حدیث موهم است بتغایر اسلام وایمان ومسلم ومؤمن واختلاف احکام ایشان ولیکن اینجا مراد باسلام وایمان یکی است وفقرهٔ ثانیه تاکید وتقریر اولی است وبر اسلام سلامت مردم را مترتب ساخت وبر ایمان امن مردم را از جهت تفنن ورعایت مناسبت ودر ثانی بر کناهان دست اقتصار نمود وکناهان زبانرا تکرار نکرد زیرا که آفت زبان ظاهر وشائع است حاجت بتکرار ندارد وآفت دست محتاج به بیان وتقریر است کذا ذکر الطیبی ومیتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است وعمل قلب قوی وکاملتر از اسلام است که عبارت از انقیاد واستسلام ظاهر است تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت عدم اصابت ضرر است با وجود توهم اصابت واحتمال آن ودر امن قطع این توهم واحتمال است مطلقا ونیز امن وخوف در دما واموال مخصوص بدست نیست زیرا زبانرا نیز دخلی تواند بود بسعایت ونمیمه وجز آن وعدم ذکر اعراض بجهت اکتفا بدما است ودر حکم آن است فافهم وبالله التوفیق * رواه الترمذی والنسائی * روایت کرد این حدیث را ترمذی ونسائی * وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة * وزیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضاله بفتح فا که از موالی آن حضرت است صلی الله علیه وسلم این عبارت راکه * والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله * ومجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس او را بامی آرد وتمرد می ورزد از طاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند واسیر میکرداند ومیکشد اورا * بیت * سهل شیری دان که صفها بشکند * شیر آن باشد که خود را بشکند * والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب * وهمچنین مهاجر حقیقی آنکسی است که ترک میدهد ومیگذارد گناهانرا از صغائر وکبائر وعمد وخطا وتحقیق این نیز در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت * وعن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از انس رض که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما * الا قال * مگر آنکه میگفت این کلمه را ووصیت میکرد بعمل بدان * لا ایمان لمن لا امانة له * نیست ایمان مرکسی را که نیست امانت مر او را * ولا دین لمن لا عهد له * ونیست دین مرکسی را که نیست عهد وپیمان مر او را * رواه البیهقی فی شعب الایمان * بدانکه ظاهر آن است که مراد بامانت معنی متعارف او است که حفظ اموال ومجالس مردم است وترک خیانت در آن وبعهد نگاه داشت پیمانی که با یکدیگر به بندند پس نفی ایمان ودین برای تغلیظ وتشدید باشد ومراد دین وایمان کامل است واگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمهٔ انا عرضنا الامانة است وبعهد میثاقی که در روز الست

پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن شامل تمامهٔ دین وایمان است فروعا واصولا وبرین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق وتقریر والله اعلم * الفصل الثالث * عن عبادة بن الصامت * رضی الله عنه عبادة بضم عین وتخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار ونقبای ایشان است * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم * یقول * میگفت * من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار * کسی که باین کلمه بصدق و یقین بگزود و اقرار کند حرام میگرداند الله تعالی بروی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت * رواه مسلم * وعن عثمان * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله * کسی که بمیرد وحال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت حق ورسالت پیغمبر * دخل الجنة * در می آید بهشت را اگرچه در مقابلهٔ گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید وعذاب بیند یا تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گذرند از گناهان او و در نیارند او را در دوزخ * رواه مسلم * وعن جابر * رضی الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه واکابر ایشان است کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر او بیعة ثانیه را وحاضر شد بدر را واصح آن است که حاضر نشد وحاضر شد بعد از وی هژده مشهد را همراه آنحضرت و وی از نقبای انصار است در آخر عمر اعمی شد وامام محمد باقر سلام الله علیه وعلی آبائه از وی روایت دارد وخلق کثیر جز وی مات بالمدینة سنة اربع وسبعین وقیل غیر ذلک * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان * فرمود دو خصلت واجب گردانندهٔ اند جزای خود را * قال رجل * گفت مردی * یا رسول الله ما الموجبتان * چیست معنی موجبتان وکدام اند آن دو خصلت که واجب گردانندهٔ اند جزای خود را * قال من مات یشرک بالله شیئا * کسی که بمیرد در حالتی که شریک میگرداند بخدا چیزی را وکفر می ورزد بوی * دخل النار * در می آید البته دوزخ را وهمیشه میباشد در آن * ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة * وکسی که بمیرد در حالتی که شریک نمیگرداند بخدا چیزی را می در آید البته در بهشت در حال یا در مآل * رواه مسلم * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال کنا قعودا حول رسول الله * گفت ابو هریرة بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم معنا ابو بکر وعمر * در حالی که بودند باما ابوبکر وعمر * فی نفر * در ضمن جماعتی که بودند ونفر جماعت از مردان از سه تا ده و بمعنی مطلق قوم وجماعت نیز آید * فقام رسول الله * پس بایستاد وبیرون رفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا * از میان ما اظهر بفتح همزه وسکون ظا وضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت چون هرکه در میان قومی است میان پشتهای ایشان است زیرا که پشت هریکی در جانبی است از وی ونیز در ظهر معنی استظهار واستناد است وهرکه در میان قومی است مستظهر ومستند است بایشان این لفظ را مقحم می آرند و زیاده میکنند وبظاهر معنی لفظ این میشود که برآمد از میان پشتهای ما یعنی از میان ما این لفظ همچنین شائع است در زبان عرب * فابطأ علینا * پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما در باز آمدن و زمانی بگذشت که باز نیامد * وخشینا ان یقتطع دوننا * وترسیدیم ما که تنها یافته شود آنحضرت وگرفته شود ورسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی یا جدا کرده شود از ما فی الصراح اقتطاع پارهٔ از چیزی جدا کردن * وفزعنا * وخشیت وفزع هر دو بمعنی ترسیدن است غالبا بخشیت ترسیدن در دل ومتوهم شدن مراد است وبفزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن ونگران شدن ولهذا گفت * فقمنا * پس استادیم ما همه جماعه ونگران شدیم * بیت * نشست آن دلبری جانی بجانم همچو جان در تن * اگر یکدم جدا افتاد جان از تن برون آید * فکنت اول من فزع * پس بودم من نخستین کسی که ترسید وبایستاد ازینجا زیادت محبتی والتجای نسبت بسرور کاینات صلی الله علیه وسلم از ابو هریرة مفهوم میشود ودر واقع چون نباشد که آن غریب نامراد را غیر از جناب وی ولطف وکرم او پشت وپناهی وملجائی نبود * بیت * جز آستان توام در جهان پناهی نیست * سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست * فخرجت ابتغی رسول الله * پس بیرون آمدم در حالیکه میجویم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم حتی اتیت حائطا للانصار * تا آمدم بستانی را که مریکی از انصار را بود * لبنی النجار * مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار وحائط در اصل بمعنی دیوار است که محیط است به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند وگویا که ابو هریرة بقیاس وقرینه دریافت که آنحضرت

درین بستان خواهد بود بلکه بمشام محبت وی بوی از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت * بیت * رفت بر بوی سر زلف تو حقی بچمن *
ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض * فدرت به هل اجد له بابا * پس کردیدم کرد آن بستان شاید که بیابم مر آن را دری ود رآیم دران
بستان * فلم اجد * پس نیافتم دری مر آن بستان را کویا درآنرا بسته بودند یا ابوهریره بجهت قلق و اضطرابی که در انوقت داشت نیافت
* فاذا ربیع یدخل فی جوف حائط * پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار * من بیر خارجة * از چاهی که بیرون آن
بستان بود و بعض کویند خارجه نام مردی بود که آن چاه ازان او بود و بر معنی اول بیر و خارجه را بتنوین باید خواند و برثانی بیر بجر بی
تنوین و خارجه بفتح * والربیع الجدول * و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوی خرد این تفسیر از راوی است * قال * کفت ابوهریره
* فاحتفزت * پس کرد آوردم دست و پای خود را تا بکنجانم خود را در ان جدول و در ایم فی الصراح احتفار بفا و زای معجمه خود را کرد
آوردن و بر سر پای نشستن و خویشتن در چیدن * فدخلت علی رسول الله * پس درآمدم بر پیغمبر خدای * صلی الله علیه وسلم فقال *
پس کفت آنحضرت بطریق تعجب واستفهام * ابوهریرة * تو ابوهریرة عجب داشت آن حضرت از درآمدن وی در بستان با وجود
آن که راه بسته بود یا آنحضرت در انوقت بجهت استغراق وغیبتی که از ورود وحی داشت و از خود غائب بود او را نشناخت * فقلت نعم *
پس کفتم آری منم ابوهریرة * یا رسول الله قال ماشانک * فرمود چیست حال تو وچه کار میکنی و چون آمدی * قلت کنت بین اظهرنا فقمت
فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت هذا الحائط * ابوهریره بالتمام قصه را بخواند وصورت حال را نمود
وکفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی و دیر کردی بر ما پس ترسیدیم ما که مکروهی رسانید شود ترا بی ما پس برخاستیم
ما پس بودم من نخستین کسیکه ترسید پس آمدم من این بستان را * فاحتفزت * پس درآمدم من در جدول * کما یحتفز الثعلب * چنانکه
در می آید روباه در سوراخ خود و در تمام قصه پر خواندن ابوهریره و شکایت الم جدائی و ترس از اصابت مکروه نمودن اظهار کمال محبت
و دوستی است و اعتذار از درآمدن در خلوت و کستاخی دادن را نیز متضمن است * وهؤلاء الناس ورائی * واین مردم می درآیند در پس
من * فقال * پس کفت آنحضرت * یا اباهریرة واعطانی نعلیه * و داد مرا نعلین خود را تا نشان آن باشد که از پیش حضرت وی می آیم
وتخصیص نعلین بجهت آن باشد که از ین جنس دیکر حاضر نبود که بدهند و بعض مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده اند که دادن نعلین
که سبب سهولت وآسانی مشی است اشارت است با آنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر وتسهیل امت وآسانی کار ایشان
است و نیز بشارت است به ثبات قدم واستقامت بعد از شهادت چنانکه فرموده آمنت بالله ثم استقم * فقال اذهب بنعلی هاتین * پس کفت
ببر این نعلین مرا * فمن لقیک من وراء هذا الحائط * پس هرکه پیش آید ترا از پس این بستان * یشهد ان لا اله الا الله * درحالیکه کواهی
میدهد یالوهیت حق ونبوت پیغمبر * مستیقنا بها قلبه * درحالیکه یقین کننده است باین شهادت دل وی * فبشره بالجنة * پس
بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که هرکرا این صفت است بهشتی است * فکان اول من لقیت عمر * پس بود نخستین کسی که
پیش آمدم من او را عمر * فقال * پس کفت عمر * ما هاتان النعلان * چیست این نعلین * یا اباهریرة قلت هاتان نعلا رسول الله * کفتم
این نعلین پیغمبر خدا اند * صلی الله علیه وسلم بعثنی بهما * فرستاده است مرا باینها برای اینکه * من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا
بها قلبه * هرکرا ملاقات کنم که کواهی میدهد باین کلمه بیقین دل خود * بشرته بالجنة * بشارت دهم من او را به بهشت * فضرب عمر
بین ثدیی * پس زد عمر میان دو پستان من * فخررت لاستی * پس بر زمین افتادم بر مقعد خود * فقال ارجع * پس کفت عمر باز کرد
یا اباهریرة فرجعت الی رسول الله * پس باز برکشتم بسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فاجهشت بالبکاء * پس زاریدم و پناه جستم
با آن حضرت وجهش واجهاش پناه بردن آدمی بکسی با ارادهٔ بکا چنانکه کودک پیش مادر خود میرود فی الصراح جهش زاریدن بکسی
و آماده کشتن کریستن را و اجهشت وجهشت هر دو روایت است * ورکبنی عمر * و رسید و آمد بالای من عمر * فاذا هو علی اثری * پس
نکاه کردم ناکاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه وسکون مثلثه وبفتحتین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است * فقال رسول الله *
پس کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم مالک یا اباهریرة * چیست ترا وچکار میکنی وچرا میکریی ای ابوهریره * قلت * کفتم من
که * لقیت عمر * پیش آمدم عمر را * فاخبرته بالذی بعثتنی به * پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستاده بودی مرا بدان حکم

یعنی بشارت دادن ببهشت هرکسی را که گواهی دهد بلا اله الا الله * فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی * پس زد عمر در میان دو پستان
من زدنی سخت که افتادم بر مقعد خود * فقال ارجع * پس گفت عمر باز گرد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم یا عمر ما حملك علی ما فعلت * ای عمر چه داشت ترا برانچه کردی تو یعنی چرا زدی ابوهریره را و باز گردانیدی او را * قال * گفت
عمر * یا رسول الله بابی انت وامی * مادر و پدر من فدای تو باد * ابعثت اباهریرة بنعلیك * آیا برانگیختی و فرستادی ابوهریره را با نعلین
خود و حکم کردی که * من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آری فرستاده
ام او را که این بشارت دهد * قال فلا تفعل * گفت عمر پس مکن این حکم را * فانی اخشی ان یتکل الناس علیها * زیرا که من می ترسم
که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمهٔ مجرد و عمل نکنند * فخلهم یعملون * پس بگذار مردم را که عمل کنند * فقال رسول الله * پس
گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فخلهم * پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مده اگر گویند چون
روا باشد عمر را که منع کند از امری که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گرداند ابوهریره را و نگذارد که
بشارت دهد جوابش آن است که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت از
برای تطییب قلوب مؤمنان است و اگر ایشان می شنوند اعتماد میکنند بران چنانکه خود بعد ازین فرمود اذا یتکلوا ولیکن غایت رحمت
و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بران داشت و چون بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد
گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم وبالله التوفیق * رواه
مسلم * وعن معاذ بن جبل * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله *
کلیدهای بهشت گواهی دادن است باین کلمهٔ طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد و افراد مؤمنان است یا باعتبار تعدد جنات
یا برای مبالغه است گویا هر جزوی ازوی مفتاح است چنانکه طیبی گفته است * رواه احمد * وعن عثمان * رضی الله عنه ذکر
مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه * قال * روایت است از عثمان که گفت * ان رجالا من اصحاب
النبی * بدرستی که مردانی از یاران پیغمبر * صلی الله علیه وسلم حین توفی * در هنگامی که میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
* حزنوا علیه * اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * حتی کاد بعضهم یوسوس * تا آنکه نزدیک بود بعضی از
ایشان که در وسواس و شبهه افتد و وسوسه حدیث نفس را گویند و در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در ان سودی
و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر را واست و بفتح خطا است و بمعنی در وسوسه افتاد و در وسوسه افکند نیز هر دو آمده است * قال عثمان
وکنت منهم * گفت عثمان و بودم من از ان مردان که نزدیک بودند که در وسواس افتند * فبینا انا جالس مر علی عمر * پس در اثنای
آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر * وسلم * وسلام داد عمر * فلم اشعر به * پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام
وی * فاشتکی عمر الی ابی بکر * پس گله برد عمر بسوی ابوبکر رضی الله عنهما * ثم اقبلا حتی سلما علی جمیعا * پس روی
آوردند ابوبکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو * فقال ابوبکر ما حملك علی ان لا ترد علی اخیك عمر سلامه * چه داشت ترا
برین که رد نکردی برادر تو که عمر است سلام او را یعنی جواب سلام وی نگفتی * قلت ما فعلت * گفتم من نکرده ام این کار را
که ترک رد سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام * فقال عمر بلی والله لقد فعلت * پس گفت عمر بلی بخدا سوگند هر آینه بتحقیق
کردهٔ تو آنرا * قال * گفت عثمان بعمر * قلت * گفتم * والله ما شعرت انك مررت * بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشتهٔ * ولا سلمت *
و نه آگاه شدم که سلام کردهٔ تو * قال ابوبکر صدق عثمان * گفت ابوبکر بعمر بتفرس حال عثمان و بوثوق بر صدق وی راست
گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بمن و خطاب کرد و گفت * قد شغلك عن ذلك امر * بتحقیق باز داشت ترا از آگاه شدن بمرور
عمر و سلام وی امری عظیم * فقلت اجل * پس گفتم من آری اینچنین است که گفتی باز داشت مرا از ان امری * قال * گفت ابوبکر
* ما هو * چه چیز است آن امر * قلت * گفتم من * توفی الله تعالی نبیه * میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را * صلی الله علیه وسلم
قبل ان نسئله عن نجاة هذا الامر * پیش از انکه بپرسیم ما آن حضرت را از رستگاری این امر * قال ابوبکر قد سئلته عن ذلك * گفت ابوبکر

بتحقیق پرسیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات این امر * فقمت الیه * پس ایستادم بسوی ابوبکر و رفتم بجانب او * قلت له بابي انت وامي * وگفتم مرا و را پدر و مادر من فدای تو باد * انت احق بها * توسزاوارتری باین نجات و باین خصلت و پرسیدن ازان از جهت کمال قرب تو اوران حضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم و مخصوص بودن تو بمحرمیت اسرار * قال ابوبکر * گفت ابوبکر * قلت * گفتم * یا رسول الله ما نجاة هذا الامر * چیست نجات این کار * فقال * پس گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم من قبل مني الكلمة التي عرضت على عمي * کسی که قبول کند از من کلمهٔ را که ظاهر کردم بر عم خود که ابوطالب است * فردها * پس قبول نکرد عم من آن کلمه را * فهي له نجاة * پس آن کلمه مر آنکس را نجات است * رواه احمد * بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جائز است که مراد باین امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص ازان بچه چیز است یا مراد با مر آنچه اکثر مردم دران افتاده اند از فریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شهوات و ارتکاب معاصي سبب نجات ازان چیست فرمود این کلمه ایست که تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت وی موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشیده نماند که در وجه اول ازین دو وجه نظر است زیرا که عثمان رضي الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله را مي در آید بهشت را پس چون گوید که نپرسیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون روا بود که این علم که اول اوائل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرد وی رضي الله عنه آنرا از دهشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آن است که مراد نجات از وسوسهٔ شیطان است چنانکه سوق حدیث دران ناظر است و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام بر برادر خود گفت عثمان بخدا سوگند نه شنیدم من آنرا و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث مي کردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در نفس من چیزها را که درست ندارم که بر زبان آرم آنرا اگرچند تمام آنچه بر روی زمین است مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میدهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما گفت ابوبکر بدرستي که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پرسیدم از آنچه نجات دهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد شما را ازان حدیث این که بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواه ابو يعلى في مسنده وقال البوصيري في زوائد العشرة سنده حسن كذا في جمع الجوامع للسيوطي و شیخ مشائخ حدیث ما شیخ ابن حجر مکي در شرح قول وی بوسوس گفته که مراد بوسوسه اینجا که نزدیک بود که مردم دران بیفتند انقضای دین و انطفای انوار و انقطاع سلسلهٔ آن بود فتدبر * وعن المقداد انه سمع رسول الله * روایت است از مقداد بن الاسود که از فضلا و نجبای اصحاب است قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیر المؤمنین علي بن ابي طالب رض و نسبت او باسود از جهت آنکه حلیف او یا ربیب او بود در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبة کندی است ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید انشاء الله تعالی روایت میکند که وی شنید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * لا يبقى على ظهر الارض * نمی ماند بر پشت زمین * بيت مدر ولا وبر * خانهٔ خشت و کلوخ و نه خانهٔ پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعني خیمه و مراد به بیت مدر شهرها و قریها است و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در انجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب است پس میفرماید هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا * الا ادخله كلمة الاسلام * مگر آنکه می درآرد خدای تعالی دران خانه کلمهٔ اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بذکر جلاله نیز آمده * بعز عزيز وذل ذليل * مید رآرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میگردد بسبب آن کلمه چنانکه فرمود * اما يعزهم الله * یا آنکه عزیز و غالب میگرداند خدای تعالی اهل اینخانها را * فيجعلهم من اهلها * پس میگرداند خدای تعالی ایشانرا از اهل آن و گروندهٔ بدان * او يذلهم * یا خوار و زبون میگرداند ایشان را * فيدينون لها * پس مطیع و منقاد میشوند

مرآن کلمه را بقبول ذمه وجزیه پس چون این کلمه درهمه خانها میدرآید* قلت* مقداد میگوید گفتم من* نیکون الدین کله لله* پس
میباشد دین همه مرخدا را وغالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها* رواه احمد* وعن وهب بن منبه* بضم میم وفتح نون وتشدید
موحدهٔ مکسوره از صنعاء یمن است وتابعي ثقه است وقاضي یمن بود مات سنة اربع عشر ومائة* قیل له* گفته شد مروهب ابن منبه
را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل وتهدید کرد بر ترک آن ومبالغه نمود در ان* الیس* آیا نیست* لا اله الا الله مفتاح الجنة* کلید
بهشت که کشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل چه شرط است باشد یا نباشد* قال بلی* گفت وهب
بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت است* ولکن لیس مفتاح الاوله اسنان* ولیکن نیست هیچ کلیدی که کشاده شود بدان در مگر آنکه
مر او را دندانها است* فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لك* پس اگر میآری تو کلیدی را که مر او را دندانها است کشاده میشود برای تو
* والالم یفتح لك* واگرنه کشاده نمیشود برای تو دندان را کنایت از اعمال نیک داشت تا یقین شود بحکم وعدهٔ کریم در آمدن بهشت باسابقان
ومقربان وفوز بمراتب ودرجات مقربان مقصود مبالغه در اتیان عمل است* رواه البخاري في ترجمة باب* روایت کرده است این
حدیث را بخاری در ترجمهٔ بابی واز تعلیقات او است ومعني تعلیق در مقدمه معلوم شد* وعن ابي هریرة* رضي الله عنه* قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه* چون نیک کرد یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق واخلاص اسلام
آورد* فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها* پس هر کاری نیک که میکند آنرا نوشته میشود بده مانند آن* الی سبعمائة ضعف*
تا هفصد چند وضعف بکسر ضاد بمعني مثل است* وکل سیئة یعملها تکتب بمثلها* وهر کاری بد که میکند نوشته میشود بمانند آن
حاصل که جزای نیکی یکی بده است تا هفصد بر اندازهٔ صدق واخلاص ودیگر صفات وجزای بدی یکی بیکی* حتی لقي الله* تا آنکه
ملاقات کند وپیش آید خدای تعالی را یعني تادم مرگ ولقای خدا کنایت از موت است* متفق علیه* وعن ابي امامة* رضي الله
عنه* ان رجلا سأل رسول الله* روایت است از ابي امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را* صلی الله علیه وسلم ماالایمان* چیست
نشان صحت ودرستي ایمان* قال* گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم* اذا سرتك حسنتك* چون شاد وخوشحال گرداند ترا عمل
نیکي که صادر شود از تو بشکرانهٔ توفیق واعانت حق وامید قرب درگاه وی تعالی* وساءتك سیئتك* واندوهگین وبدحال گرداند ترا بدی
که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب وکراهت بعد وحجاب* فانت مؤمن* پس تو مؤمن درست ایماني زیرا که این علامت وجود
تصدیق ویقین بخدا واحکام وی ونشان ایمان بروز آخرت وجزای اعمال است ویکی از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در ان
یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقي المکي قدس الله روحه واوصل الینا فتوحه در رسالهٔ حبل المتین في تقویة
الیقین فرموده است چهار چیز است که سالك این راه را ازیقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکی است بجمیع صفات
کمال موصوف وهرچه در عالم زود از نفع وضر وخیر وشر ومنع وعطا جمله بحکم وتقدیر اواست وفائدهٔ آن عدم التفات است بسوی مخلوقات از
ضرر ونفع ووجود وعدم ایشان دوم توکل کردن واستوار داشتن ضمانیت خدای تعالی را در رسانیدن رزق وفائدهٔ آن اجمال در طلب
وعدم تردد واضطراب نزد فقد اسباب سیوم یقین کردن درجزای اعمال ثواب وعقاب وفائدهٔ آن اقدام نمودن است بر طاعت ودور
بودن ازمعصیت چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی براحوال بنده در همه حال وفائدهٔ آن سعي کردن در اصلاح ظاهر وباطن
ومبالغه در ان شیخ ابن عطاء الله اسکندری درکتاب حکم میفرماید نشان موت قلب نا اندوهگین شدن است برفوت طاعات وپشیمان
نابودن ازوجود زلات* قال* گفت آن مرد* یارسول الله فما الاثم* پس چیست بزه ونشان دانستن آن که درین کار بزه کاریست* قال*
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم* اذا حاك في نفسك شيء* چون بخلد در ذات تو چیزی وتاثیر کند در تو ومتردد سازد ترا و
اطمینان وقرار نگیرد دل تو ومنشرح نگردد بدان سینه تو* فدعه* پس بگذار آن کار را که این نشان آنست که در وی بزه است و
این است معني استفت قلبك فتوی طلب کن ازدل خود اما مراد قلب قدسي است متحلی بحلیهٔ تقوی ومتنور بنور ایمان وصافي
بصفای یقین اینچنین دلی اگر در کردن کاری متردد گردد وخلجان پیدا شود علامت آن است که درین کار چیزی هست از بزه نه دل
عامهٔ مومنان که مشوش است به ظلمت معصیت وکدورت که نیک را بد پندارد وبد را نیک انگارد ونیز باید دانست که فتوای قلب

درجای معتبر است که دلائل شرعي دران مفقود ومتعارض باشند چنانکه نص قرآن وحديث واجماع يافته نه شود واقوال علما درانجا متعارض ومتخالف باشند آنجا براى ترجيح قولى برقولى شرح صدر وفتواى قلب معتبر است فافهم وبالله التوفيق * رواه احمد * وعن عمرو بن عبسة * بفتحات صحابي جليل است سيوم يا چهارم در اسلام قصهٔ آمدن وى بملازمت شريف واسلام آوردن ورخصت شدن خالي از غرابتى وجلالتى نيست در بعض مواضع ذكر كرده شده است رضي الله عنه * قال * گفت * اتيت رسول الله * آمدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * در وقتى كه آنحضرت در مكه بود در ابتداى اسلام * فقلت * پس گفتم * يارسول الله من معك في هذا الامر * كيست با تو يعني موافق تو در دين اسلام * قال حر وعبد * گفت آنحضرت موافق است با من درين امر آزاد وبنده مراد بآن ابوبكر وبلال است وبعض گفته اند مراد بعبد زيد بن حارثه است وقول اول اصح است زيراكه در روايتى از مسلم آمده كه ومعه ابوبكر وبلال وآنكه گفته اند كه مراد كل ناس است از حر وعبد مراد بآن خبر از استقبال خواهد بود بعد از شيوع امر اسلام وفراوان گويا كه گفت كه موافقت خواهد كرد ترا درين امر فرمود تمامهٔ مردم از آزاد وبنده * قلت ما الاسلام * گفتم چيست علامات اسلام وخصال آن * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * طيب الكلام واطعام الطعام * خوبي ونرمي كردن در سخن وطعام خورانيدن بمردم غالبا مقصود ذكر مكارم اخلاق ومحامد صفات است ليكن اكتفا كردن از جملهٔ آنها بذكر اين دو صفت كه تواضع وسخاوت است واصل است اثر آنها بخلق الله يا اين دو صفت ادخل واصلح بود بحال سائل ولهذا در احاديث درجواب اين سوال صفات مختلفه ورود يافته است ونسبت بهركسى صفاتى ذكر كرد كه مناسب وملايم بحال او است وهمچنين اسب كلام در قول او * قلت ما الايمان * گفتم چيست ايمان وخصال وشعب آن * قال * فرمود * الصبر والسماحة * گفته اند محصل تمامهٔ خصال ايمان صبر وسماحت است اول اشارت است بترك منهيات وثاني بفعل مامورات چنانكه تفسير كرده است اين را امام حسن بصرى رضي الله عنه بقول خود الصبر عن معصية الله والسماحة على اداء فرائض الله * قال * گفت عمرو بن عبسه * قلت * گفتم * اى الاسلام افضل * كدام اسلام يعنى كدام يكى از اخلاق وصفات اسلام فاضلتر است واز مسلمانان كدام فاضلتر است * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * من سلم المسلمون من لسانه ويده * كسى كه سلامت مانند مسلمانان از زبان وى ودست وى * قال * گفت عمرو بن عبسه * قلت * گفتم * اى الايمان افضل * كدام ايمان يعنى كدام يكى از خصال وشعب ايمان فاضلتر است * قال خلق حسن * گفت فاضلترين شعب ايمان خلق خوش است كه اصل اعمال واصعب آنها است بر نفس وانفع بخلق * قال قلت اى الصلوة افضل * كدام نماز يعني كدام يكى از اركان وافعال نماز فاضلتر است * قال طول القنوت * گفت درازى قيام قنوت بمعاني متعدده آمده طاعت وخشوع وصلوة ودعا وقيام وسكوت ومراد اينجا قيام است وعلما را اختلاف است كه طول قيام افضل است يا درازى سجده بعض برانند كه طول قيام افضل است وبعض گويند درازى سجده وبعض برانند كه در نماز شب طول قيام افضل است ودر روز سجده ودلائل همه در شرح سفر السعادة مذكور ساخته ايم وبعض برانند كه اين هردو ركن مساوى اند در فضل فضيلت قيام بقراءت قرآن است وفضيلت سجود به هيئت تذلل وخشوع ومذهب حنفيه افضليت قيام است كه مشقت دروى بيشتر وخدمت زياده تر است * قال قلت اى الهجرة افضل * گفت گفتم كدام هجرت فاضلتر است * قال ان تهجر ما كره ربك * گفت ترك دادن تو چيزيراكه مكروه دارد آنرا پروردگار تو وراضي نيست از ان وكلام درين معني سابقا كذشته است * قال فقلت * گفت عمرو بن عبسه چون ازين همه احكام واركان اسلام پرسيدم وجواب آن شنيدم آخر از جهاد كه اعلى وارفع اركان دين است پرسيدم پس گفتم * فاى الجهاد افضل * پس كدام جهاد فاضلتر است * قال من عقر جواده واهريق دمه * گفت جهاد كسى كه پى كرده شده اسپ نيك دووى وريخته شده خون اويعنى اسپ وسوار هردو بكار رفت ولابد غايت سعي واجتهاد در مردانگي وجهاد كرده باشد كه باين مرتبه رسيده ونيز محض ثواب آخرت رابرده واز غنيمت ومال دنيا پاك رفته وحد نيابدين نخورده وچون از افضل اركان نماز پرسيد افضل اوقات ونيز تحقيق كرد وغالبا مقصودش سوال از نماز شب وقيام آن بود * قال قلت اى الساعات افضل * گفت گفتم كدام يكى از اوقات يا كدام يكى از ساعتهاى شب براى قيام فاضلتر است * قال جوف الليل الآخر * گفت ميان شب كه در

جانب آخر است که آن دانک چهارم است یا پنجم واکر ششم رانیز داخل دارند شامل کرد دس اخیر رانیز * رواه احمد
* وعن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله * کفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میکفت * من لقی الله * کسی که ملاقات کند خدا را و پیش آید جناب عزت اورا * لایشرک به شیئا * در حالیکه شریک نمیکرداند باوی هیچ چیز را * ویصلی الخمس * و بکزارد نمازهای پنجکانه را * ویصوم رمضان * وروزه دارد ماه رمضان را * غفر له * آمرزیده شود مر اورا کنامان او را واقتصار بر ذکر نماز وروزه بجهت افضلیت واشهریت واعمیت آنها است یا زکوة وحج درینوقت فرض نشده باشد یا نماز وروزه را در جناب فضل وکرم الهی آن قدر شرف وعزت است که اکرچه کنامان کرده وترک فرائض دیکر نموده باشد ببرکت این دو عبادت می بخشند این خاصیت است وهنوز مشیت باقیست والله اعلم * قلت * کفتم * افلا ابشرهم * آیا پس بشارت ندهم مردم را * یا رسول الله قال دعهم یعملوا * فرمود بکذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا کذشته است * رواه احمد * وعنه انه سأل النبي * وهم از معاذ روایت است که وی پرسید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم عن افضل الایمان * از فاضل ترین افراد ایمان وخصال وی * قال ان تحب لله * کفت افضل صفات ایمان این است که هرکرا دوست داری برای خدا دوست داری * وتبغض لله * وهرکرا دشمن داری برای خدا داری * وتعمل لسانک فی ذکر الله * ودرکار داری زبان خود را در یاد خدا * قال * کفت معاذ * وماذا * وبعد ازان چه کنم یا بعد ازان چه میفرمائی بادیکر افضل الایمان چیست * یا رسول الله قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک * کفت اینکه دوست داری مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را * وتکره لهم ما تکره لنفسک * وناخوش داری مر ایشان را چیزیرا که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی خیرخواه همه باشی وبهیچ کس بد نیندیشی * رواه احمد *

* باب الکبائر وعلامات النفاق *

باب در بیان کناهان کبیره ونشانهای نفاق وکناه کبیره آنکه درشرع بروی حدی تعیین یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی از ان بدلیل قطعی ورود یافته وموجب هتک حرمت دین کشته وهرچه نه اینچنین بود صغیره است ومراتب کبیره متفاوت است بعض بزرک تر وشنیع تر از بعض وعددی چند ازان در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید ومنحصر نیست در ان بلکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم انچه بر روحی شد بتقریب حاضران وسائلان بعضی ازان ذکر کرده وذکر باقی بروقت دیکر کذاشته ومولانا جلال الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر اینست خون بناحق ریختن وزنا ولواطت کردن ودزدی کردن وخمر وهر مسکری که در حکم خمر است خوردن وکوشت خوک تناول کردن ومال کسی بغصب کرفتن وکسی را بزنا دشنام کردن وکواهی دروغ دادن وربوا خوردن وروزه ماه رمضان عمدا بیعذر شکستن وسوکند دروغ خوردن وقطع رحم کردن ومادر وپدر مسلمان را بناحق رنجانیدن واز جنک کافران کریختن ومال یتیمان خوردن ودر وزن وکیل خیانت کردن ونماز پیش از وقت کزاردن واز وقت درکذرانیدن وزکوة منع نمودن وبا مسلمانان ناحق جنک کردن ودروغ برحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بربستن وصحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن وکواهی بیعنی رپوشیدن ورشوت کرفتن ومیان مرد وزن جنک انداختن وسعایت نزد سلطان نمودن وامر معروف ونهی منکر عند القدرة ترک دادن وقرآن بعد از تعلم فراموش کردن وحیوانات را سوختن وزن را بمرد بی سبب تن دردادن واز رحمت خدا ناامید بودن واز عذاب وی ایمن شدن واهانت اهل علم وحاملان قرآن کردن وبا زن ظهار کردن اینقدر ذکر کرده وبتفسیری که ذکر کرده شد بیشتر ازین است وشیخ ابن حجر مکی در ان کتابی نیک تصنیف کرده مسمی بزواجر نسأل الله العافیة *

الفصل الاول * عن عبد الله بن مسعود * روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی افزون ازشمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه * قال قال رجل * کفت عبد الله بن مسعود که کفت مردی * یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله * کدام کناه بزرکتر وبدتر است نزد خداوند تعالی * قال ان تدعو لله ندا وهو خلقک * فرمود بزرکترین کناهان که بالاتر ازو کناهی نیست این است که بکردانی پروردکار عالم را مانند وهمتا وحال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا واکر نمیدانی فکر کن وبدان که پیدا کننده جزیک ذات نشاید تعالی کبریاوه وند بکسر نون مانند شخص در ذات وصفات که مخالف بود اورا در افعال واحکام وضد مخالف غیر مانند وحق تعالی را نه ضد است ونه ند وبت پرستان اکرچه بتان را مانند خدا ومخالف او تعالی

نمیدانند ونمیکویند ولیکن چون آنها را می پرستند وتعظیم میکنند کو یا مثل ومانند او میدانند و اعتقاد دارند که ایشان را از عذاب خدا وامي رهانند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود ودر خالقیت و در عبادت * قال ثم اي * کفت آن مرد پستر بعد از کفر کدام کناه بزرکتراست * قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک * فرمود کناه بزرکتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعني از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند وبخوف فقر وعار اولاد صغار را می کشتند وقتل نفس مطلقا کبیره است ولیکن قتل اولاد باز بجهت خوف فقر که منافي توکل واعتقاد خالقیت پرودکار تعالی است کبیره تر و بدتر این قید از ین جهت کردیا بملاحظه خصوص حال سائل اینچنین فرمود * قال ثم اي * کفت پستر کدام کناه بعد از قتل بزرک تراست * قال ان تزاني حلیلة جارک * فرمود زنا کردن تست با زن همسایه تو معني تقیید بر همان قیاس است که در قتل معلوم شد * فانزل الله تصدیقها * پس فرو فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالی بدان مدح بندکان خاص خود میکند ومیفرماید * والذین لایدعون مع الله الها آخر * وآنکسانیکه نمی خوانند با خدای تعالی خدای دیکر را * ولایقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق * وآنانکه نمی کشند ذاتی را که حرام کردانیده است خدای تعالی کشتن آن را مکر بحق شرع چنانکه حد وقصاص * ولا یزنون * وزنا نمی کنند * الآیة * تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب بران می کند و ازین آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث بیان مطلق قتل وزنا است و آن قید مابرای تصدیق زیادت تشنیع وتقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه کفته شد * متفق علیه * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم الکبائر * کناهان کبیره این کناهانند * الاشراک بالله * شریک کردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت ومراد بشرک کفراست بهر نوع که باشد وذکر شرک بجهت آن است که کفار مکه مشرک بودند وبتان را مي پرستیدند ودر بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد ریا است یا نهي است از ارتداد * وعقوق الوالدین * دیکر رنجانیدن مادر وپدر مسلمانرا بنا حق شرعي وظاهر حدیث دران است که رنجانیدن مادر وپدر علی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همان است که کفته شد بقرینهٔ احادیث دیکر ورنجانیدن پدر ومادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر کردد درست نیست ورفق ومهربانی نمودن لازم است اسما بنت ابي بکر رضي الله عنهما بحضرت رسالت آمد وکفت یارسول الله مادر من نزد من آمده است وری مشرکه ومعرضه است از ایمان صلهٔ رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید * وقتل النفس * دیکر کشتن کسی را بناحق * والیمین الغموس * دیکر از کناهان کبیره سوکند دروغ خوردن برچیزیکه کذشته است چنانکه کوید چنین کردم وکفتم ودر واقع نکرده است ونکفته یمین غموس بفتح غین معجمه این چنین سوکند را کویند وغمس بمعني غوطه دادن است واین شنیعه غوطه می دهد صاحبش را در کناه ودر آتش دوزخ وبعض کویند یمین غموس آنکه بدروغ سوکند خورد تا مال مسلمانی را ببرد و قید کذشته برای آن کرده شد که اکر بر کار آینده سوکند خورد که چنین خواهم کرد ونکرد آنرا کفارت است کفارت بدهد وازبزه آن خلاص شود * رواه البخاري وفي روایة انس وشهادة الزور بدل الیمین الغموس * ودر روایت انس وشهادة الزور یعني کواهي دادن بدروغ واقع شده بجای الیمین الغموس * متفق علیه * پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی والیمین الغموس مذکور است از افراد بخاري است و بروایت انس که دران بجای والیمین الغموس وشهادة الزور واست متفق علیه است * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات * یکسو شوید وترک دهید هفت خصلت را که هلاک کنندکانند * قالوا * کفتند صحابه * یا رسول الله وما هن * وچه چیزاند وکدام اند آن هفت خصلت * قال * کفت آن حضرت صلى الله علیه وسلم * الشرک بالله * شرک آوردن بخدا * والسحر * وجادو کردن وتعلیم وتعلم سحر نیز همین حکم دارد وبعض کویند که آموختن او رواست تا دفع سحر از خود تواند کرد وخیالي در حاشیهٔ شرح عقائد کفته که سحر کردن کفراست باتفاق وجماعهٔ از صحابه وغیرایشان بر انند که ساحر را باید کشت و بعض می کویند که اکر سحر بموجبات کفر باشد باید کشت اکر ازان توبه نکند وکهانت وتنجیم وپرسیدن کاهن ومنجم ورمل وشعبده وتعلیم کردن ومزد کرفتن بران همه حرام است * وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق * وکشتن ذاتي که حرام کردانیده است خدای تعالی مکر بحق * واکل الربوا * وخوردن ربا * واکل مال الیتیم * وخوردن مال یتیم * والتولي یوم الزحف * وپشت دادن وروی کردانیدن

روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن بر مقعد چنانکه کودک رود و نام لشکر اند که بطرف دشمن که در رفتن بمشقت و ازدحام مشابه بزحف است و گریختن و پشت دادن یک مسلمان از ده کافر کبیره است و از زیاده بر این حرام نیست و در ابتدای اسلام گریختن یک مسلمان از ده کافر حرام بود بعد ازان تخفیفی واقع شد و بر دو قرار یافت * وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات * و از کبائر است دشنام دادن بزنا بزنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری و حد قذف هشتاد تازیانه است و این مسئله در فقه بتفصیل مذکور است از آنجا باید جست * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله * و هم از ابی هریره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن * زنا نمی کند زنا کننده در ان هنگام که زنا میکند وحال آنکه مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است بر ارتکاب زنا و مبالغه است در نهی ازان * ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن * و دزدی نمی کند دزدی کننده هنگامیکه دزدی میکند وحال آنکه او مؤمن است * ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن * و نمی نوشد شراب را کسی هنگامی که می نوشد وحال آنکه او مؤمن است * ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن * و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که برمیدارند مردم بسوی غارت کننده در ان غارت کردن چشمهای خود را و نگران می مانند در ان یعنی آشکارا غارت میکنند چنانکه مردم در وی می نگرند و می نالند و قدرت بر دفع آن ندارند وحال آنکه وی مؤمن است غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصا باین صفت و بر این حالت و نهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن و بضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است * ولا یغل احدکم حین یغل وهو مؤمن * وخیانت نمی کند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند وحال آنکه او مؤمن است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن ازان پیش از قسمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده و سابقا در حدیث گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له * فایاکم ایاکم * پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناهان مذکور * متفق علیه و فی روایة ابن عباس * و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده * ولا یقتل حین یقتل وهو مؤمن * و نمی کشد هیچکس هنگامی که میکشد وحال آنکه او مؤمن است * قال عکرمة قلت لابن عباس * گفت عکرمه که خادم و مولی و کاتب ابن عباس بود و راوی از واست گفتم مر ابن عباس را * کیف ینزع الایمان منه * چگونه کشیده میشود ایمان ازین شخص * قال هکذا * گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود * وشبک بین اصابعه ثم اخرجها * پس تشبیک کرد ابن عباس میان انگشتان خود یعنی دیگر در آورد انگشتان را پستر بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت برکشیدن ایمان که نخست مخلوط ممزوج بود باذات آدمی پس ازان برآمد * فان تاب عاد الیه * پس اگر توبه کرد و برگشت ازان معصیت بازمیگردد ایمان بسوی وی * وشبک بین اصابعه * و باز دیگر در آورد انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاهر این حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی باشد که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریرة بیاید که چون بیرون آید ازان عمل بازمی آید ایمان * وقال ابو عبد الله * وگفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة * لا یکون هذا مؤمنا تاما * نمی باشد این شخص گناه کار مسلمان کامل * ولا یکون له نور الایمان * و نمی باشد مر او را در این حالت نور ایمان که مراد بدان کمال اوست * هذا لفظ البخاری * این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری است و باین معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان می برند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و باین عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن

زاید در مواضع دیگر مشرح تر و مدلل تر ازین گفته ایم * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث * نشان منافق سه خصلت است * زاد مسلم * زیاده کرده است مسلم این عبارت را * وان صام وصلی وزعم انه مسلم * و اگرچه روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان میبرد و میگوید که من مسلمانم * ثم اتفقا * پستر بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند در روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته است * اذا حدث کذب * چون سخن گوید دروغ گوید * واذا وعد اخلف * و چون وعده کند خلاف کند و وفا نکند بانچه

وعده کرده است مگر بجهت ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این نزد تقلید بزرگ است که وعده کند به نیت خلاف و وفای وعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد بیاید * واذا اؤتمن خان * وچون با مانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند این سه خصلت را نشان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر همه تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لایق منافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آنست که از اینها پاک و مبرا باشند چه در اینها باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بر آن نباشد تا مبادا بدان خو گیرد و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و بحقیقت مراد انذار و تحذیر مؤمنان است از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آنکسانی که این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان اسما نکرد تا فضیحت نه شوند و باعث هیجان شر نگردد از اینجا معلوم میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهرتر است * متفق علیه * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه * چهار خصلت اند که هر کس که باشند این چهار خصلت در وی * کان منافقا خالصا * باشد آنکس منافق ساده بی آمیزش ایمان * ومن کانت فیه خصلة منهن * و هر که باشد در وی یک خصلت از این چهار خصلت * کانت فیه خصلة من النفاق * باشد در وی یک خصلت از نفاق و بهمین قیاس دو و سه * حتی یدعها * تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت این است * اذا اؤتمن خان * چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند * واذا حدث کذب * وچون سخن کند دروغ گوید * واذا عاهد غدر * وچون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن است و فردی خاص از و است * واذا خاصم فجر * وچون جدال کند و پیکار کند با هم دروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند * متفق علیه * وعن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق کالشاة العائرة بین الغنمین * حال منافق و مثال او مانند گوسپندی است مائل و متردد میان دو گله گوسفند * تعیر الی هذه مرة * تردد میکند و میرود بسوی این گله یکبار * والی هذه مرة * و بسوی این گله دیگر باری دیگر چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه می آید و گاهی بجانب طائفهٔ دیگر میرود و در دو روئی میکند و در اصل عائره مادهٔ شتر را میگویند که میگردد تا نری یابد که بروی برجهد * رواه مسلم *

* الفصل الثاني *

عن صفوان بن عسال * بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است دوازده غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه * قال قال یهودی لصاحبه * گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را * اذهب بنا الی هذا النبی * ببر ما را بسوی این مردی که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند * فقال له صاحبه * پس گفت مر او را یار او * لاتقل نبی * مگو که پیغمبر است * انه لو سمعک * بدرستی که وی اگر بشنود این کلمهٔ ترا * لکان له اربع اعین * هر آئینه باشد مر او را چهار چشم کنایت است از غایت سرور و خوش حالی چه سرور و شادی در قوت باصره بیفزاید و چون غم و محنت برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید اینچنین گفته اند در شرح این کلام و ممکن است که گفته شود والله اعلم که مراد آن است که اگر این کلمه را می شنود منتظر و امیدوار ظهور امر و وجود اتباع میگردد چه هر که انتظار دارد نگران میباشد چنانکه گوید چشم من در راه انتظار تو چهار است * فاتیا رسول الله * پس آمدند آن هر دو یهودی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات * پس پرسیدند آن حضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر و پیدا آنچه متبادر بفهم میرسد آنست که مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرمود ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آن که در تفاسیر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان مذکور است احکام اند که همه ادیان و ملل را شامل اند پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین کنید که اتم و اهم است و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مفسر گشته

است و بعض گويند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از ذكر معجزات كه جواب آنها شود احكام دين نيز زياده كرد براى افاده و ارشاد و را وى آن را بجهت شهرت ذكر نكرد و بعض گويند مراد بآيات بينات همين احكام است چه احكام شرع علامت و نشانها بر سعادت كسى كه بدان عمل كند و شقاوت آنكه عمل نكند و اين احكام ظاهر و مبين و مشهور اند در جميع ملل * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا تشركوا بالله شيئا * شريك نكردانيد بخدا چيزيرا * ولا تسرقوا * و دزدى نكنيد * ولا تزنوا * و زنا نكنيد * ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق * و نكشيد ذاتى را كه حرام گردانيده است خداى تعالى كشتن او را مگر بحق شرع * ولا تمشوا ببرئ * و نبريد شخصى را كه پاك و بيزار است از آنچه تهمت ميكنيد او را و نرسانيد تهمت او را بدروغ * الى ذى سلطان * بسوى كسى كه خداوند سلطنت و قوت و زور است * ليقتله * تا بكشد او را بيگناه و آزار برساند و ظلم كند چنانكه نزد سلاطين يكى را ميگيرانند و بكشتن و مصادره ميدهند * ولا تسحروا * و سحر نكنيد * ولا تأكلوا الربوا * و ربوا نخوريد * ولا تقذفوا محصنة * و دشنام بزنا نكنيد زن پاک پارسا را * ولا تولوا الفرار يوم الزحف * و پشت ندهيد و روى نگردانيد از براى گريختن روز جنگ كافران تا اينجا اين نه حكم كه همه ملتها را شامل است تمام شد بعد از بيان آن حكمى ديگر زياده كرد كه مخصوص به يهود است و فرمود * وعليكم خاصة اليهود * و واجب است بر شما كه يهوديد بخصوص * ان لا تعتدوا في السبت * كه تجاوز از حد نكنيد و بيفرمانى ننورزيد در شكار كردن روز شنبه كه نهى كرده اند شما را از آن و گويند كه سائلان ده حكم براى سوال مهيا ساخته بودند و دهم را كه مخصوص بايشان است در دل مضمر داشته آمدند و از نه حكم بصريح سوال كردند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن نه را ذكر كرد و دهم را كه مضمر داشته بودند باين عبارت جدا كشف فرمود از اين جهت بوسه بر دست و پاى شريف دادند * قال * گفت صفوان * فقبلا يديه و رجليه * پس بوسه دادند آن دو يهودى هر دو دست و هر دو پاى آن حضرت را صلى الله عليه وسلم * و قالا نشهد انك نبي * و گفتند گواهى ميدهيم كه تو پيغمبرى صلى الله عليه وسلم يعنى دانستيم و شناختيم ترا به پيغمبرى چنانكه يهود ميدانستند و اين شهادت ايمانى نيست كه اذعان و قبول با وى باشد بلكه اظهار علم و معرفت است كه داشتند و ايمان تنها معرفت نيست بلكه تصديق بايد چنانكه در محل خود تحقيق يافته است و از اينجهت * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * فما يمنعكم ان تتبعوني * پس چه باز ميدارد شما را از اين كه اذعان و قبول نمائيد و متابعت كنيد مرا * قالا ان داؤد * گفتند آن دو مرد كه داؤد پيغمبر * عليه السلام دعا ربه ان لا يزال من ذريته نبي * دعا كرد پروردگار خود را كه هميشه خواهد بود از فرزندان وى پيغمبرى تا روز قيامت و لابد دعاى وى مستجاب شده باشد پس البته پيغمبرى از فرزندان داؤد مبعوث خواهد شد و يهود تابع وى خواهند شد و مر ايشانرا غلبه و شوكت خواهد بود * وانا نخاف ان تبعناك ان تقتلنا اليهود * و ما مى ترسيم كه اگر متابعت بكنيم ترا و بگذاريم دين يهود را بكشند ما را يهود و اين افتراى محض است از يهود نابهبود كه كذب و افترا شيمة مستمرة ايشان است و هرگز داؤد عليه السلام اين دعا نكرده است و در نخواسته و چگونه درخواهد و وى در توريت و زبور خوانده است كه محمد صلوات الله وسلامه عليه خاتم النبيين است و دين وى ناسخ تمامة اديان و بعض گويند كه يهود قائل بودند به نبوت آن حضرت صلى الله عليه وسلم بعرب خصوصا و آن حضرت را نبي الاميين ميخواندند و در اينجا نيز ملزم ميشوند چه دروغ بر پيغمبر روا نباشد و آن حضرت صلى الله عليه وسلم خود دعوى كرد كه من فرستاده شده ام بكافة ناس پس لازم آمد تصديق وى در آن * رواه الترمذى و ابوداؤد والنسائي * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث من اصل الايمان * سه خصلت است از جملهٔ اصول ايمان و قواعد آن كه اگر نباشند بناى ايمان از پا درافتد و از بيخ بركنده شود * الكف عمن قال * يكى از آن سه چيز باز ايستادن از كسى كه گفت * لا اله الا الله لا تكفره بذنب * بيان كف است يعنى كافر مدان و مگو آنرا كه اين كلمه گويد بسبب گناهى كه صادر گردد از وى اگرچه كبيره باشد و در اين رد است مر قول خوارج را كه گويند مؤمن بارتكاب معصيت اگرچه صغيره بود كافر گردد * ولا تخرجه من الاسلام بعمل * و بيرون ميار و حكم مكن به برآمدن او از مسلمانى بهر عمل بد كه بكند و در اين رد است مر قول معتزله را كه گويند بنده بارتكاب كبيره بيرون مى آيد از اسلام اگرچه در نمى آيد در كفر و ايشان واسطه اثبات كنند در ايمان و كفر و گويند كه مرتكب كبيره نه مؤمن است و نه كافر و فاسق را قسمى ثالث دارند غير مؤمن و كافر * والجهاد ماض مذ بعثني الله * ديگر از اصول

دین است که کارزار کردن بکفار دائم ومستمر است از آنگاه که برانگیخته وفرستاده است مرا خدای تعالی وامر کرده است بجهاد * الى ان يقاتل آخر هذه الامة الدجال * تا آنکه کارزار کنند آخرین این امت در آخر زمان دجال را وبعد از خروج دجال یاجوج ماجوج بر آیند ومجال کارزار با ایشان تنگ کردد وبی احتیاج بکارزار نانی شوند وبعد از فنای ایشان هیچ کافری بر روی زمین نماند وشریعت جهاد منتهی کردد * لا يبطله جور جائر ولا عدل عادل * باطل نمیکرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر وعدل سلطان عادل یعنی جایز نیست ترک جهاد اکرچه بادشاه ظالم وفاسق باشد وبهرحال واجب است موافقت وی وبرآمدن باوی از برای جهاد واکر کفته شود که جور جائر محل آن است که مبطل کردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آن است که مقصود استوای هر دو حالت است یعنی همچنانکه عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن وامان وعدم خوف از کفار وعدم احتیاج بغنائم است جای آن است که از جهاد بنشینند ومحتاج بدان نشوند ازینجهت فرمود ولا عدل عادل فافهم * والايمان بالاقدار * سوم اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الٰهی واعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا وقدر او است تعالی * رواه ابو داؤد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا زنى العبد خرج منه الايمان * چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وی ایمان * فكان فوق راسه كالظلة * پس می باشد ایمان بالای سر وی مانند سایبان وظله بضم ظای معجمه هرچه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف ومانند آن واین صورت مثالی است مر ایمان را وهر چیز را دران عالم مثالی است چنانچه از اجسام لبن مثال علم است وکوسفند مثال موت وظله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده واحادیث وارده دران آورده جمله ازان در شرح ذکر کرده شده است ودر تمثیل ایمان بدان اشارت است که اکرچه بنده بجهت کناه از حکم ایمان ونورانیت وی برآمده است ولیکن هنوز در پناه وسایهٔ حمایت اوست ومطلقا از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانکه فرمود * فاذا خرج من ذلك العمل * پس چون بیرون می آید بنده وفارغ میکردد ازان عمل زشت که زنا است ودر تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا وچه غیر زنا * رجع اليه الايمان * باز میکردد ومی آید بسوی بنده ایمان * رواه الترمذی وابو داؤد *

الفصل الثالث * عن معاذ قال اوصاني رسول الله * کفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بعشر كلمات * بده سخن * قال لا تشرك بالله شيئا * کفت انباز مکردان بخدا چیزی را ومکو کلمهٔ کفر را * وان قتلت وحرقت * اکرچه کشته شوی وسوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت ومبالغه فرمود دران ودیکرانرا برخصت نیز اذن کرد * ولا تعقن والديك * ومرنجان پدر ومادر خود را ومکن خلاف فرمودهٔ ایشان ما دام که آن فعل مباح باشد * وان امراك ان تخرج من اهلك ومالك * اکرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن وفرزند ومال وکفته اند این مبالغه وتاکید است درین باب وواجب نیست بیرون آمدن ازان از جهت حرج * ولا تتركن صلوة مكتوبة متعمدا * وترک مکن نماز فرض را دیده ودانسته * فان من ترك صلوة مكتوبة متعمدا * زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را بعمد * فقد برئت منه ذمة الله * پس بتحقیق بیزار شد ودور شد از وی عهد خدا که بامن وامان مومنان ثابت شده است وظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است وهمین است مذهب شافعی وبعض ائمهٔ دیکر ودر مذهب حنفیه ومالکیه او را باید زد وتعزیر کرد وبند وزندان فرمود وکفته اند که صحابه هیچ کناه کار را متهم بکفر نمیداشتند مکر تارک صلوة را * ولا تشربن خمرا * والبته منوش خمر را * فانه راس كل فاحشة * پس بدرستی که شراب خوردن سر هر کناه وبد کاریست چه مدار ایمان وطاعت بر عقل است چون عقل رخت همه رفت نعوذ بالله من ذلك * واياك والمعصية * ودور دار خود را از کناه وبپرهیز ازان * فان بالمعصية حل سخط الله * زیرا که بکناه کاری فرود می آید خشم وبی رضای الٰهی * واياك والفرار من الزحف * ودور دار خود را از کریختن از جنگ کافران * وان هلك الناس * اکرچه هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است وقاعده همان است که سابقا کفته شد که یک مسلمان از پیش دو کافر نکریزد * واذا اصاب الناس موت وانت فيهم * وچون برسد مردم را مرک از وبا وطاعون وحال آنکه تو درایشانی * فاثبت * پس برجای خود باش وبیرون مرو وحکم آن است که در شهری که وبا پیدا کردد ازانجا بیرون نباید رفت واز جای دیکر بآن شهر هم نباید شد وکریختن از طاعون معصیت است ودر حکم فرار از زحف است واکر اعتقاد کند که اکر نکریزد البته می میرد واکر بکریزد البته بسلامت میماند کافر کردد نعوذ بالله من ذلك * وانفق على عيالك من طولك * وصرف

کن بر عیال خود از زیادتی مال خود با لای نفقهٔ واجب که برکردن تست * ولا ترفع عنهم عصاک ادبا * و بر مدار از ایشان عصای
خود را وبزن ایشان را برای ادب * واخفهم فی الله * وبترسان ایشانرا از جهت حق خدا * رواه احمد * وعن حذیفة قال انما النفاق
کان علی عهد رسول الله * حذیفة بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد او بود علم منافقین
رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم واما الیوم * اما امروز در زمان ما * فانما هو الکفر او الایمان *
پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند مؤمن وکافر ومنافق وحکم شریعت در ان زمان آن
بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند وستر حال ایشان می نمودند وتعرض بحال ایشان نمی کردند از جهت حکمتها ومصلحتها که
دران بود اما الآن آن حکم نماند واگر فرضا ظاهر شود وثابت گردد که یکی نفاق میکند وپنهان کفر می ورزد او را قتل میکنیم واحکام کفر
بروی اجرا مینمائیم * رواه البخاری *

باب فی الوسوسة

وسوسه در اصل لغت آواز نرم وآواز پیرایهٔ زنان مثل خلخال وجز آن
واندیشهٔ بد ومراد اینجا حدیث نفس وشیطان است از افکار فاسده وخواطر ردیه که باعث گردد بر کفر ومعصیت وانچه باعث بر ایمان
وطاعت گردد آنرا الهام خوانند ووسواس بفتح واو وکسر نیز هم باین معنی است وبمعنی شیطان نیز آمده وکریمهٔ من شر الوسواس را بعض بدان
تفسیر کرده اند *

الفصل الاول

* عن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن
امتی * بدرستی که خدای تعالی درگذرانیده است از امت من * ما وسوست به صدورها * چیزیکه وسوسه کرد بدان چیز سینهای ایشان
* ما لم تعمل به * مادام که عمل نکرده بدان چیز * او تتکلم * یا نگفته یعنی عملی که نباید کرد نفس وشیطان بدان وسواس میدهد و
درخواطر میکنند تا او را بکنند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس میکنند تا نگویند نمی نویسند وبران مواخذه نمیکنند واین از
خواص این امت مرحومهٔ محمدیه صلی الله علیه وسلم است وامم دیگران بدان ماخوذ ومعاقب بودند * متفق علیه * وظاهر این حدیث
آن است که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود وباین رفته اند بعضی از علما وصواب آنست که بنده بر عزم معصیت ماخوذ است وتفصیل
مقام آن است که انچه در نفس یکایک افتاد بی اختیار وآنرا هاجس نامند عفو است از همه امتها از جهت عدم اختیار وچون در دل
افتاد وباقی ماند ودر ساحت سینه جولان کرد آنرا خاطر خوانند این قسم هم عفو است ازین امت واین فضل ورحمت مخصوص است
بایشان برقیاس سهو ونسیان که آن نیز مرفوع است ازین امت وبعد از جولان چون محبت ولذت آن بیدا آمد وخواهش حصول آن و
وصول بدان حادث گشت آنرا همّ گویند این امت را برین نیز مواخذه نیست وتا بعمل نیارند در نامهٔ اعمال نمی نویسند بلکه اگر قصد
کرد پس تر باز داشت نفس را حسنه در برابر آن می نویسند واینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است وآن قرار داد نفس است بر معصیت
وجد وجزم بران چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا نیست واگر مهیا گردد میکند البته برین قسم
مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد واخلاق ذمیمه وبنده ماخوذ است بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح
اما باید دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بران عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است وبنده بران ماخوذ ولیکن زنا
نیست ومواخذه بران مثل مواخذهٔ زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت است فروتر از پایهٔ زنا * وعنه قال * وهم از ابی هریرة روایت
است که گفت * جاء ناس من اصحاب رسول الله * آمدند جماعهٔ از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم * الی النبی * بسوی پیغمبر
* صلی الله علیه وسلم فسألوه * پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم * انا نجد فی انفسنا * بدرستی که ما می یابیم در ذاتها
های خود از وساوس وخواطر * ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به * چیزیکه سخت بزرگ وبس گران ومکروه میدارد یکی از ما که بگوید
وبر زبان آرد آنرا * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * او قد وجدتموه * آیا بتحقیق یافتید شما کراهیت وگرانی بر زبان
آوردن آن چیز را در نفسهای خود * قالوا نعم * گفتند آری یافتیم * قال ذاک صریح الایمان * فرمود این گران یافتن ومکروه
پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان وقبح او وخوف وخشیت حق وتعظیم امر او است واین همه از آثار
نتائج ایمان است چه قبح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان است * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم * می آید شیطان یکی از شمارا این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود واعوان

اوینه بلکه اگر عام تر از شیطان جن وانس دارند نیز میشود چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه و اضلال مفوض بابلیس است و مرجع و مدار این کار او است * فیقول * پس می گوید شیطان و وسوسه میدهد * من خلق کذا من خلق کذا * که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را و لا بد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من * حتی یقول * تا باینجا میرسد که میگوید شیطان * من خلق ربک * که پیدا کرد پروردگار ترا * فاذا بلغه * پس چون برسد شیطان این قول را * فلیستعذ بالله * پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان * ولینته * و باید که باز آید ازین وسوسه و گفتگوی شیطان و از بحث و مجادله باوی و برخاستن از مجلس و تغییر حالت نیز مؤثر است در ان چنانکه در حالت غضب برای دفع و فرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و محاجه بشیطان فتح باب وساوس و مزید اثارت شر او است و تواند که آن لعین بشبهات و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر از وی و گریختن از اسم المضل باسم الهادی سبیل نبود و اعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت و تزکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیهٔ قلب از نقوش اغیار است و مجرد استعاذه بزبان کافی نیست ولیکن این نیز ممد آن کار است پوشیده نماند که سوال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است و مستلزم تناقض است زیرا که هرچه موصوف به مخلوقیت است در تحت الله خلق الخلق در آمد بعد از ان نسبت خلق بالله تعالی و گفتن که من خلق الله نامعقول و متناقض است فافهم * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس یتساءلون * همیشه هستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجه مجادلت و محاجت یا با نفس و شیطان بر طریق وسوسه و خواطر * حتی یقال هذا * تا آنکه گفته میشود این قول که * خلق الله الخلق * پیدا کرد خدا خلق را * فمن خلق الله * پس که پیدا کرد خدا را * فمن وجد من ذلک شیئا * پس کسی که یابد ازین قول و ازین وساوس چیزی را * فلیقل آمنت بالله و رسله * پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه است از ان و ایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه و انتها است که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع راه مجادله و وساوس و طیبی گفته که آن کلمهٔ کفر است پس واجب گردد تدارک آن بکلمهٔ ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما اگر بر طریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور و وسوسه با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آن است که سخن بر وجه تردید کرده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول وی آمنت بالله و رسله تجدید ایمان است و اگر بطریق خطور و وسوسه است از برای دفع وساوس و رفع خلجان است و ظاهر شق اخیر است فافهم * متفق علیه *

وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن * نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است بر وی قرین و مصاحب وی از جنیان * وقرینه من الملائکة * و قرین و مصاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد میفرماید و در وسوسه می افگند او را بشر دیگر فرشته که بکار نیک امر میکند و الهام می نماید بخیر و در بعض روایات آمده است که زائیده نمیشود آدمی زاد را فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن مانند آن و وی را همزاد وی میگویند * قالوا وایاک * گفتند صحابه و خود را نیز اراده میکنی و داخل می داری درین عموم و ترا نیز قرین از جن است * یارسول الله قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * وایای * و خود را نیز داخل این حکم میدارم و مرا نیز قرینی از جن هست * ولکن الله اعانني علیه * ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بر وی * فاسلم * این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بر صیغهٔ مضارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سبحانه و تعالی بر قرین من از جن پس بسلامت می مانم از شر وی و از آفت وساوس وی ایمنم و وی منقاد و مسخر من است دوم بفتح میم بر لفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام بمعنی استسلام و انقیاد و فرمان برداری است و این معنی راجع بوجه اول است و در بعض روایات بصریح فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان است یعنی مسلمان شد و ایمان آورد قرین من از جن و هیچ محل استبعاد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب

نمی‌گفته که حدیث کان شیطان آدم کافرا و شیطانی مسلما شامل اینمعنی است * فلا یامرنی الا بخیر * پس امر نمیکند مرا بهیچ
چیز و در هیچ حال مگر به نیکی و طاعت * رواه مسلم * وعن انس * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
الشیطان یجری من الانسان * بدرستی که شیطان میرود در آدمی * مجری الدم * مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان
وساوس وی در آدمی و بیان تصرف و تمکن او است بر اغوا او و زراه بردن او و غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی
بذات خود در بدن آدمی میرود نیز دور نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که سریان او در اجسام کسیفه ممکن است چنانکه
آتش وهوا و ظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است و الله اعلم * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما من بنی آدم مولود * نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده * الا یمسه الشیطان حین یولد * مگر آنکه میساید بدست
او را شیطان و می خلاند در هنگامی که زائیده می شود چنانکه ایذا میکند و درد ناک میکرداند او را * فیستهل صارخا * پس آواز
میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند و می نالد و گریه میکند * من مس الشیطان * از دست سودن شیطان یعنی این
گریه که میکند بچه در هنگام زائیده شدن باین سبب است و غرض آن لعین ازین مس تباه کردانیدن فرزند است از فطرت اسلام
ودر آوردن اندر ضلالت و فساد در وجود وی * غیر مریم وابنها * جز مریم و پسر وی که عیسی علیه السلام است که این هردو تن
ازمس شیطان وافساد منزه ومطهر بودند از جهت دعای مادر مریم او را و ذریت او را از شر شیطان وقبول کردن پروردگار تعالی وتقدس
دعای او را که گفت وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم وتفرد عیسی ومادر وی بعصمت ازین مس دلالت نمی کند بر فضل
ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم چه مر آنحضرت را فضائل ومعجزات وکرامات است که هیچ یکی از انبیا را نیست وتواند
که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود گفت بنده ضعیف محرر این سطور
صواب آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز
خود ومقام او در طهارت ارفع واعلی است از انکه شیطان را در هنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی از شارحان گفته اند که متکلم
از عموم کلامی که میکوید در محاورات خارج می باشد و ذوق وحال قرینه است بر ان، این سخن مؤید آنست که گفتم والله اعلم * بیت * دامن
اجلال آن نازک نهال باغ دین * برتر آمد زین که بروی دست نامحرم رسد * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم *
وهم روایت از ابی هریرة است رضی الله عنه که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان * آواز
کردن ونالیدن فرزند هنگامی که بیرون می افتد از شکم مادر خلانیدنی است از شیطان ونزغه بفتح نون وسکون زای وبغین معجمه خلانیدن
نیزه و در رخستن بچوب آید و بمعنی فساد واغوا نیز آید * متفق علیه * وعن جابر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان ابلیس یضع عرشه علی الماء * بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر وتجبر وشوکت وسطوت اگر مراد نهادن
تخت است بر روی آب پس نگاهداشتن حق تعالی آن را از باب مکر واستدراج است و اگر برکنار آب است فلا اشکال * ثم یبعث سرایاه
یفتنون الناس * پس تر می انگیزد ومیفرستد ابلیس فوجهای خود را که در بلا وفتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله وکسر را
وتشدید یا پاره از لشکر که بنبرد دشمن بفرستند از پنج تن تا سه صد یا چهار صد وفتنه بمعنی امتحان وآزمایش ودر اصل بمعنی گداختن نقره وطلا است
تا خالص کردد از آلایش ومال وفرزند ومحنت وراحت وگناه وعذاب وجز آنرا فتنه از ان گویند که همه محل امتحان وآزمایش اند * فادناهم
منه منزلة اعظمهم فتنة * پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وی از روی قرب ومرتبه بزرگ ترین ایشان است از روی فتنه وکم
کردانیدن ودر محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیز تر نزد وی مقرب تر ومعتبر تر * یجیء احدهم فیقول * می آید یکی از ان شیاطین بع
نزد ابلیس پس میکوید * فعلت کذا وکذا * کردم من چنین وچنین کاری وفتنه * فیقول ما صنعت شیئا * پس می گوید ابلیس نکردی
چیزی را ونساختی تو کاری را * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * ثم یجیء احدهم
فیقول * پس تر می آید یکی از لشکریان او پس میکوید * ماترکته حتی فرقت بینه وبین امرأته * نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی
افکندم میان وی ومیان زن وی * قال فیدنیه منه * پس نزدیک می کرداند ابلیس آن لشکر خود را از خود * ویقول نعم انت * ومیکوید

نيكويار وملد كار منى تو * قال الاعمش * كفت اعمش كه راوى اين حديث است از جابر * اراه قال * كان مى برم من جابر را كه كفت اين لفظ را كه * فيلتزمه * پس در كنار ميكيرد ابليس آن لشكرى خودرا و اين لفظ را جابر زياده بر نبد نيه كفت يا بجاى او كفت هردو احتمال دارد * رواه مسلم * اكنون در معني تفريق ميان مرد وزن و وجه تحسين ابليس مرآن را كفته اند كه مراد بتفريق جدائي انداختن بطلاق بائنه است تا زن برشوى حرام كردد و وطي كه كند حرام افتد و فرزندى كه بزايد حرام زاده باشد پس زنا و اولاد زنا بر روى زمين بيشتر شوند و فساد كنند و معصيتها ورزند وباعث خرابي عالم وخوارى بني آدم كردد در دنيا وآخرت اين چنين كفته اند در توجيه اين كلام وممكن است كه كفته شود مراد به تفريق ايقاع عداوت وخصومت وجنك وجدال باشد ميان زنان ومردان تا از يكديكر جدائي ورزند وجماع نكنند وفرزندان بسيار نيابند وموجب قطع نسل باقلت اولاد آدم كردد والله اعلم * وعنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان قد ايس من ان يعبده المصلون في جزيرة العرب * بدرستي كه شيطان نااميد شد ازين كه پرستند او را نمازكزارندكان در جزيرهٔ عرب و زمين وى حد زمين عرب در طول وعرض در شرح بتفصيل واختلافي كه در واست نقل كرده ايم و زمين عرب را جزيره بآنجهت خوانند كه محيط است بوى درياى فارس و روم ونيل ودجله وفرات * ولكن في التحريش بينهم * وليكن شيطان در مقام برغلانيدن وجنك وخصومت انداختن است ميان اهل جزيرهٔ عرب وطمع واميد دارد دران چنانكه بعد ازان حضرت صلى الله عليه وسلم درميان امت حروب ووقائع افتاد * رواه مسلم * ماند آنكه معني عبادت شيطان چيست ومراد بمصلين كيست تورپشتي كفته كه معني عبادت شيطان كفر وارتداد است ومراد بمصلين مؤمنان كه نماز برپا ميدارند بعد ازان اشكال آورده كه بعضى از مؤمنان بعد ازان حضرت صلى الله عليه وسلم مرتد كشتند وتابع مسيلمهٔ كذاب شدند وبراه كفر وعناد رفتند وجواب داده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نفرمود كه ايشان كفر وارتداد نورزند بلكه خبر داد از نااميد شدن شيطان ازان بجهت آنچه دريافت از شوكت وعزت واجتماع وكثرت مؤمنان وليكن باوجود نااميدى وى واقع شد پس منافاتى ميان اين حديث وآن قضيه نباشد يعني مقصود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اخبار است از آنكه دولت وشوكت اسلام بجاى رسيد كه شيطان نااميد كردد كه بعد ازوى ارتدادى واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا واين تقرير خالي از بعدى نيست چه ظاهر ومتبادر از نااميد شدن شيطان عدم وقوع آنست وكنايت است ازان وطيبى كفته كه مراد بمصلين مؤمنانند ومراد بعبادت شيطان عبادت اصنام واكرچه اصحاب مسيلمه ومانعي الزكوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نكردند انتهى وممكن است كه كفته شود معني اين حديث اخبار است بعدم تبدل دين وانهدام قاعدهٔ اسلام وعود بملت كفر واشراك برسبيل استمرار ودوام چنانچه قبل از بعثت بود واين منافات ندارد با ارتداد كسى كه مرتد كشت بلكه اكر عبادت اصنام كند نيز منافات ندارد والله اعلم

الفصل الثاني

* عن ابن عباس * رضي الله عنهما * ان النبي * روايت است از ابن عباس بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم جاءه رجل * آمد او را مردى * فقال * پس كفت آن مرد * اني احدث نفسي بالشيء * بدرستي كه من سخن ميكويم نفس خود را بچيزى از وسوسه * لان اكون حممة احب الي * هرآينه اين كه من انكشت شوم دوست داشته شده تر است بسوى من * من ان اتكلم به * از تكلم كردن من بدان چيز كه حديث ميكنم بانفس وبرزبان آوردن آنرا حممه بضم حا وفتح هرد وميم انكشت وحمم جمع وى يعني اكر من بسوزم وماننده انكشت خاكستر وسياه ونابود شوم به كه آن سخن زشت كه در ضمير دارم برزبان آرم * قال * كفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * الحمد لله الذى رد امره الى الوسوسة * حمد مر خدائى را كه بازكردانيد امر آن مرد را يا امر شيطان را كه در نفس وى انداخته بود بسوى وسوسه يعني بوسوسه آورد وبهمين قدر ردكرد نيد ونكذاشت كه عمل كند بدان وبرزبان آرد آنرا ناموا خذه ميشد ازو بران * رواه ابوداود * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان للشيطان لمة بابن آدم * بدرستي كه مر شيطان را لمة است بفرزند آدم * وللملك لمة * ومر فرشته را نيز لمه ايست بوى ولمه بفتح لام وتشديد ميم از المام است بمعني فرود آمدن ونزديك شدن ورسيدن يعني هم شيطان باو واست وهم فرشته وهردو را باو كار است * فاما لمة الشيطان فايعاد بالشر * فاما كار شيطان ترسانيدن است بيدى وكفتن كه اكر اين كار خير كردى ببدى كرفتار

خواهي آمد چنانکه اگر توکل بر خدا کردمی و خود را بعبادت وی کذاشتي بفقر وخوارى مبتلا خواهي شد * وتكذيب بالحق * ونسبت بدروغ کردن بحق است * واما لمة الملك فايعاد بالخير وتصديق بالحق * واما کار فرشته نوید دادن است به نیکي و نسبت راستي کردن است بحق واندا ختن یقین است در دل مشهور آن است که در نیکي وعده میکویند و در بدى وعید اما بحسب اصل لغت فرقي نیست مریکی را در دیکرى اطلاق میکنند ونیز تخصیص بر تقدیرى است که کلمهٔ خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر مردو برابراند * فمن وجد ذلك * پس کسی که بیابد آنرا یعني وعدهٔ خیر را که لمهٔ ملك است * فليعلم انه من الله * پس باید که بداند که آن از خدا است یعني صادر است ازجناب رحمت ولطف وى * فليحمد الله * پس باید که شکر کوید وثنا کند خداتعالى شانه * ومن وجد الاخرى * وکسی که بیابد لمهٔ دیکر را که از شیطان است * فليتعوذ بالله من الشيطان * پس باید که پناه جوید بخدا ازوسوسهٔ شیطان * ثم قرأ * پستر خواند آن حضرت صلى الله عليه وسلم موافق مضمون این حدیث وموید آن این آیت را * الشيطان يعدكم الفقر * شیطان وعده میکند شمارا بفقر یعني میکوید اکر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید * ويأمركم بالفحشاء * وامر میکند به بخل وعرب بخل را فحشاء خوانند یا مطلق معاصي مراد است کذا قال البيضاوى وآخر آیت اینست والله يعدكم مغفرة منه وفضلا وخداتعالى نوید میدهد شمارا در انفاق آمرزیدن کناهان را و زیاده بران یعني ثواب برانفاق میدهد زیاده برانچه انفاق کرده اید در دنیا وآخرت وموافقت آیت بحدیث بجهت آنست که چون لمهٔ ملك منسوب بجناب حق است پس وعدهٔ مغفرت وفضل ازوى تعالى درمعني لمهٔ ملك است * رواه الترمذى وقال * وروایت کرد این حدیث را ترمذى وکفت * هذا حديث غريب * این حدیث غریب است ومعني حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث اشارت است بعلم خواطر واین علم از دقائق علوم قوم است ومیسر نیست تمییز خواطر مکر بعد از کمال تقوى وتصفیهٔ قلب وتنویر آن بنور یقین ومشهور میان قوم آن استکه خواطر چهار قسم است حقاني ونفساني وملکاني وشیطاني ووجوه تمییز میان اینها مذکور است در کتب قوم وبسی دقیق است وبعضی ازمتاخرین مشائخ کفته اند که خاطر اکر در شهوات مباحه است نفساني است واکر در محرمات است شیطاني است واکر در طاعات است ملکي واکر در قطع ازماسوى الله است حقاني وحضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقي را قدس سره رساله ایست مسمى بمفاتيح الغيوب في معرفة خواطر القلوب بسی نافع ومفید در شرح چیزى ازان نقل کرده ایم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * ان رسول الله * روایت است ازابي هریره که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * کفت * لايزال الناس يتساءلون حتى يقال هذا * همیشه اند مردم که میپرسند از یکدیکر تا آنکه کفته میشود این سخن را * خلق الله الخلق فمن خلق الله * پیدا کرد خداى تعالى خلق را پس که پیدا کرد خدا را عز وجل وتعالى وتقدس * فاذا قالوا ذلك * پس چون بکویند ایشان این قول را * فقولوا * بکوئید شما اى سامعان براى رد وابطال این سوال ودفع این وسوسه وخاطر * الله احد * خدا یکانه استدر ذات وصفات خود وبی همتا است * الله الصمد * خدای سید یست که محتاج است بوى هرکه غیر او است وهمه در حوائج ومقاصد قصد بدرکاه او دارند * لم يلد ولم يولد * نزاده او هیچکس را و زائیده نشد از هیچکس * ولم يكن له كفوا احد * ونیست مراو را همتا ومانند هیچ یکی و این صفات منافي مخلوقیت است وجز خالق را نشاید * ثم ليتفل عن يساره ثلثا * پستر باید که بعد از ذکر این صفات تفل کند ازجانب چپ خود سه بار کسی که بشنود آن کلمات را وتفل دم کردنیست که با وى اندکی از آب دهن آید واین تفل از براى استکراه واستقذار وخوار داشتن شیطان است واورا تاثیر یست در دفع شیطان وشرّ او وتخصیص جانب یسار بجهت آنکه شیطان در آنجانب میباشد * وليستعذ بالله من الشيطان الرجيم * وباید که استعاذه جوید بخدا ازان دور رانده شده * رواه ابوداؤد * وسنذكر حديث عمرو بن الاحوص في باب خطبة يوم النحر * وسر انجام است که ذکرکنیم حدیث عمرو بن الاحوص را که در مصابیح درین باب ذکر کرده است در باب خطبهٔ روز نحر بجهت آنکه مناسبت وى بآن باب ظاهرتر وبیشتر است * ان شاء الله تعالى *

الفصل الثالث * عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن يبرح الناس يتساءلون حتى يقولوا هذا * همیشه اند مردم که سوالها میکنند از یکدیکر تا آنکه میکویند این قول را * الله خلق كل شيء * خداى تعالى پیدا کرد هر چیز را * فمن خلق الله عز وجل * پس که پیدا کرد خدارا * رواه البخارى * روایت کرد این حدیث را بخارى باین لفظ که مذکور شد * ولمسلم * ومر مسلم را روایت باین لفظ

است كه * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * قال الله * گفت خدای * عز وجل ان امتك لايزالون يقولون * بدرستي كه امت تو هميشه ميگويند * ما كذا ما كذا * اين چيست اين چيست يعني سوال ميكنند از حقائق اشيا و كاوش مينمايند از احوال آن * حتى يقولوا هذا * تا آنكه ميگويند اين قول را * الله خلق الخلق فمن خلق الله عز وجل * وعن عثمان بن ابي العاص * قال * ثقفي است عامل كردانيد او را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بر طائف و همبراه بود در حيات آن حضرت صلى الله عليه وسلم و خلافت ابي بكر و دو سال از خلافت عمر رضي الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون ثقيف عزم ردت كردند وي گفت اى گروه ثقيف بوديد شما آخر مردم در اسلام پس نباشيد اول در ردت پس بگفته او بازماندند و مرتد نگشتند روايت كرده اند از وي حسن بصري و سعيد بن المسيب و مادر او گفت چون آمنه پيغمبر را صلى الله عليه وسلم زائيد من حاضر بودم و روايت است از عثمان بن ابي العاص كه گفت * قلت * گفتم * يارسول الله ان الشيطان قد حال بيني وبين صلوتي وبين قرأتي * بدرستي كه شيطان حائل ميگردد و مانع مي آيد ميان من و ميان نماز من و ميان قرأت من * يلبسها علي * تخليط ميكند قرأت را بر من و در شك مي اندازد مراد از ان و در وسواس مي افكند مرا * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ذاك شيطان * آنكه حائل ميشود ميان تو و ميان نماز تو و تلبيس ميكند قرأت را بر تو شيطاني است كه * يقال له خنزب * گفته ميشود مر او را خنزب بكسر خاء و زاى و بفتح هردو و بضم اولى و فتح ثانيه و بكسر اولى و فتح ثانيه و بر هر وجه نون ساكن است و اين لقب آن شيطان است كه در نماز وسوسه مي اندازد و خنزب در اصل بمعنى گوشت پارۀ گنده را گويند * فاذا احسسته * بدرستين اولى مفتوح و ثانيه ساكن پس چون دريابي اين وسواس را * فتعوذ بالله منه * پس پناه جوى بخدا از ان شيطان * واتفل على يسارك ثلثا * و تفل كن بر جانب چپ خود سه بار و معنى تفل در حديث ابو هريرة معلوم شد * ففعلت ذلك * پس كردم من آنرا * فاذهبه الله عني * پس دور كردانيد او را خداى تعالى از من * رواه مسلم * وعن القاسم بن محمد * روايت است از قاسم بن محمد بن ابي بكر صديق رضوان الله عليهم اجمعين كه از عظماى تابعين و فقهاى سبعۀ مدينه است و افضل اهل زمان خود است ثقه بود و رفيع القدر و عالم فقيه امام و رع كثير الحديث بعد از قتل پدرش محمد بن ابي بكر يتيم ماند در كنار عايشۀ صديقه و وي ابن خالۀ امام زين العابدين است و صهر امام محمد باقر و جد مادرى امام جعفر صادق مات سنة احدى او اثنتين ومائة و عمر وى هفتاد يا هفتاد و دو بود رضي الله عنه * ان رجلا سأله * كه مردى پرسيد او را * فقال * پس گفت آن مرد * اني اهم في صلوتي * من وهم ميكنم در نماز خود و مي رود خاطر من بجانب ديگر و وسوسه ميكند مرا شيطان كه تو نماز تمام و درست نكردۀ و ركعتى از نماز تو افتاده است و وهم رفتن دل بسوى چيزى بى قصد آن در نگاه داشتن حساب و جز آن * فيكثر ذلك علي * پس بسيار مي شود آن وهم بر من و در روايتى فيكبر بباى موحده و اين صحيح تر است يعني بزرگ و گران مي نمايد اين حال بر من * فقال له * پس گفت قاسم بن محمد مر آن مرد را * امض في صلوتك * بگذر در نماز خود و تمام كن نماز را و گوش منه بگفتۀ شيطان و اعتبار مكن وسوسۀ او را * فانه لن يذهب ذلك عنك * پس بدرستي كه هرگز نمي رود آن وهم و وسواس از تو * حتى تنصرف * تا آنكه باز ميگردى تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن * وانت تقول * و حال آنكه تو ميگوئي يعني بشيطان * ما اتممت صلوتي * آرى تمام نكردۀ ام من نماز را چنانكه تو ميگوئي ليكن قبول نميكنم سخن ترا و اعاده نميكنم آنرا برغم تو و شكست كار تو و اين اصلى عظيم است در دفع وسواس كه بوسوسۀ شيطان كار نكند و بر گفتۀ او نرود * رواه مالك * در حكايات مشائخ آورده اند كه بزرگى بود كه شيطان در نماز وى آمد و گفت كه باز گردان اين نماز را كه خوب نگزاردۀ گفت باز نمي گردانم گزاردم چنانكه از دست من آمد و عذر ميكنم از تقصير خود بدرگاه حق شيطان گفت مسامله مكن در نماز باز گردان كه نماز جاى مسامله نيست گفت باز نمي گردانيم شد هرچه شد پس الحاح كرد شيطان و گفت من ترا از ناصحانم و خير خواه تو ام نماز عبادتي عظيم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالى شانه رفيع مواجهت مكن حضرت خداوند تعالى را با اينچنين نمازى گفت اعاده نمي كنم و راضي شدم به پستي مقام خود گفت خدا قبول نميكند اينچنين نمازى را گفت پروردگار من كريم است قبول ميكند بفضل و كرم خود اين عمل ناقص مرا و زياده بزين از دست من نمي آيد تو برو و من هرگز آنرا اعاده نكنم پس شيطان مخذول شد و برفت و بايد دانست كه غرض ازين مبالغه رد و نكونسارى شيطان و دفع وسوسه و بستن راه آنست نه كه عمل نادرست انجام كند و بمسامله در ان راضي باشد به تسويل نفس و بهانۀ اعتماد بر كرم حق كه هرچه كند كفايت است كريم است مى بخشد

وبدانکه اصل وسواس از خلل عقل وتباهی امرست که بزور وهم که شیطان عالم انفس است وبسبب وسوسه که شیطان عالم آفاق است بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزی مؤثر در دفع آن جز تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطان نیست بزرگی را دید که طهارت مکان نماز وسواس را دیافت پس هرجا که در طهارت مکان شک و شبهه می‌بود همانجا نماز می‌کرد از برای دفع وسواس *

* باب الایمان بالقدر *

فی القاموس قدر بفتح یک قضا و حکم و فی النهایه قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده الهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده و لیلة القدر شبی که تقدیر کرده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان و در صراح گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کردهٔ خدای بر بنده از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر بیک معنی است و گاهی فرق نهند و گویند که قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لایزال و باین معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرمود یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ محو و اثبات عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشارت بقضا و برعکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرمود فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ ای خلقهن و باین معنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ عبارت از قضا و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق است وی سبحانه مسبب همه اسباب است مجمل و مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل وضع اسباب را تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم او است و قائم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات متناسبهٔ آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمی‌گردد تا وقتی که اجل آن در رسد قضا است و متوجه گردانیدن این اسباب باحوال و حرکات متناسبهٔ محدودهٔ مقدرهٔ محسوبه بجانب مسببات و حادث گشتن آن لحظه بلحظه قدر است پس حکم تدبیر اولی کلی او امر او است کلمح البصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیهٔ دائمه را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده بعدد معین که زیادت و نقصان نگردد و ازینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر وی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نه پذیرد تعالی شانه و مراد با یمان بقدر آنست که ایمان آریم که هرچه در عالم واقع میشود از خیر و شر از کردار بندگان و جز آن همه بتقدیر الهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه بخلق او است و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کردار خود اختیاری هست که ثواب و عقاب بران مترتب گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیهٔ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بران اشکالی و صعوبتی تمام دارد در کتب کلامیه تحقیق آن کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را اختیار خوانند که دیده و دانسته بداعیهٔ شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر دیگری ترجیح میکند برخلاف حرکت مرتعش که اصلا در آن اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد و این خود بمشاهده معلوم است و بخبر کتاب و سنت معلوم شد که همه چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن او است پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت حال میان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام فرمود لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن همه بخلق و ایجاد او است و لیکن بمدخلیت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار او سبب است مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کنندهٔ همه او ست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات همه در حیطهٔ قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است در ملک خود یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیدُ وَلَا یُسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْأَلُونَ و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب معلوم گردد و گفته اند که این سری است که هیچیکی از انبیا و اولیا بران اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود اینچنین گفته اند و ظاهر آنست

که سرور انبیا وخلاصهٔ اهل اصطفا صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین وآخرین اورا داده وحقائق اشیا کما هی نموده اند والله اعلم وعلمه احکم *

الفصل الاول *

عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله * گفت عبد الله بن عمرو که گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کتب الله مقادیر الخلائق * نوشت خدای تعالی اندازه احکام خلقان را یعنی ثابت گردانید آنرا در لوح محفوظ باجرای قلم بران یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن وبعض گویند مراد بنوشتن تقدیر وتعیین آنها است چنانکه خلاف آن نرود واین تاویل است وظاهر از نوشتن اثبات نقوش وحروف است در لوح ومانند آن * قبل ان یخلق السموات والارض * پیش از پیدا کردن آسمانها وزمینها * بخمسین الف سنة * بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت ومبالغه در تمادی است میان تقدیر وخلق سموات وارض نه تعیین وتحدید این عدد مخصوص زیرا که تقدیر وتعیین مقادیر خلق در ازل است پس تعیین سبق آن بعددی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا واین سخن مبنی بر تاویل کتابت بتقدیر وتعیین واگر کتابت را برحقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد وکتابت مقادیر در لایزال بود پیش از پیدایش آسمان وزمین بمدت مذکوره کما لا یخفی ودرینجا کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است * قال وکان عرشه علی الماء * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم وبود عرش وی سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان وزمین عرش برآب بود وحائلی میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده ومتصل بدان بوده وباین استدلال کرده اند بر آنکه اول حادث از اجرام این عالم که بوجود آمد آب است وبعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی وصاحب کشاف گفته که درین آیت دلیل است که عرش وآب مخلوق اند پیش از خلق سموات وارض وشیخ ابن حجر گفته که مراد بآب آب دریا نیست بلکه این آبیست زیر عرش چنانکه وی سبحانه وتعالی خواسته ویحتمل که مراد آب دریا باشد بمعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند انتهی وبعض گفته اند که بودن عرش برآب کنایت از قدرت است والله اعلم * رواه مسلم *

وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر * هر چیز که در عالم است بقضا وقدر الهی است * حتی العجز والکیس * تا آنکه عجز وکیس که از صفات آدمیان است نیز بتقدیر اوست ومراد بعجز ناتوانی وبیچارگی در امضای امور بضعف رای وقلت عقل وتجربه ومراد بکیس توانائی وجلدی در گذرانیدن کارها بقوت رای وتصمیم عزم وکیس بفتح کاف وسکون تحتانیه ضد حمق * رواه مسلم *

وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احتج آدم وموسی عند ربهما * خصومت کردند واحتجاج نمودند بیکدیگر آدم وموسی علیهما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم که عالم علوی روحانی وعالم حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بزنده کردانیدن در عالم برزخ یا بزنده کردانیدن آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا * فحج آدم موسی * پس غالب آمد بحجت آدم بر موسی تفصیل این قصه اینست که * قال موسی * گفت موسی آدم را * انت آدم الذی خلقک الله بیده * تو آن آدمی که پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود * ونفخ فیک من روحه * ودمید در تو از روح که مخصوص گردانید اورا بتشریف خود * واسجد لک ملائکته * وساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را * واسکنک فی جنته * وسکونت داد ترا در بهشت خاص خود * ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی الارض * پستر فرود افکندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بر زمین گویا اگر این خطیئه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی ودر همانجا اولاد می آوردی پس بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر ومرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کرد مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد * فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک الله برسالته وبکلامه * پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی که برگزید ترا خدای تعالی به پیغمبری خود وبکلام خود بیواسطه * واعطاک الالواح * وداد ترا الواح * فیها تبیان کل شیء * دران الواح بیان هر چیزیست از احکام دین که کفایت کند امت ترا ومراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که توریت دران نوشته فرود آمد وگویند که ضخامت توریت هفتاد شتر بار بود وقرأت جزوی از وی در سالی تمام می شد * وقربک نجیا * ونزدیک گردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده وراز گوینده * فبکم وجدت الله کتب

التوریة قبل ان اخلق * پس بازگو که چند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توریت را پیش ازانکه پیدا کرده شوم من * قال موسی باربعین عاما * گفت موسی نوشته شد توریت پیش از پیدا شدن تو بچهل سال توریت خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد و مراد بسال سال این عالم است یا سالی که نزد خداست که هزار سال باشد * قال آدم فهل وجدت فیها * گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را که * وعصی آدم ربه فغوی * و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را * قال نعم * گفت موسی آری یافتم درو اینمعنی را * قال افتلومنی علی ان عملت عملا * گفت آدم آیا پس ملامت می کنی مرا برین که کردم من کاری راکه * کتبه الله علی ان اعمله * نوشته است خدای تعالی برمن و تقدیر کرده که بکنم آنرا * قبل ان یخلقنی باربعین سنة * پیش ازانکه پیدا کند مرا بچهل سال * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی * پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت * رواه مسلم * پوشیده نماند که وجود اسباب و شرائط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقهٔ قضا و قدر نیست و هردو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی تکلم کرد و آدم علیه السلام نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هردو برحق اند زیرا که این محاجه و مناظرهٔ ایشان در عالم حقیقت بود بعد از ارتفاع مواجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع نظر از وسائط در ان جائز نباشد و لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا وازین تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام انسب است تا موسی علیه السلام در عالم ظاهر بود و آدم علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم * وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله * گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم وهو الصادق المصدوق * و اوست راست گوینده که خبر داد امت را براستی و راست گفته شده که خبر داد خدای تعالی او را براستی حدیث این است که * ان خلق احدکم * بدرستی که مادهٔ پیدایش یکی از شما که آب منی است * یجمع فی بطن امه * فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادرش و رحم وی * اربعین یوما نطفة * چهل روز بصورت نطفه یا تغییری که در وی میرود از تاثیر حرارت رحم * ثم یکون علقة مثل ذلک * پس ترمیگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر * ثم یکون مضغة مثل ذلک * پستر میگردد گوشت پارهٔ چهل روز دیگر * ثم یبعث الله الیه ملکا * پستر میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث درانست که فرستادن فرشته بسوی مضغه است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا وسلفتن او بصورت آدمی چنانکه از آیت قرانی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پارهٔ ازان در شرح ذکر کرده شده است و اینجا نکتهٔ ایست که ذکر آن درین ترجمه مناسب است وآن اینست که پروردگار تعالی شانه قادر است که در یک لمحه بصورت آدمی در[illegible] آفریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت است حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات بران قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان است در رعایت تانی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند که این نکته تنبیه و اعلام است مر انسان را با آنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظیر حصول کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه بدرجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد فسبحان الرب القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویهٔ بدن میفرستد حق تعالی فرشتهٔ را که موکل است بر ارحام و امر میکند وی تعالی فرشته را * باربع کلمات * بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سموات و ارض است سنت الهی برین جاری شده که از برای تاکید و تقریر تقدیر سابق درینوقت نیز بنویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن میان دو چشم است و سر نوشت عبارت ازانست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند * فیکتب عمله * پس می نویسد آن فرشته عمل بنده را که چه کارها خواهد کرد از نیکی و بدی * واجله * و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری به نهند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جزو اخیر و باین وجه اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید * ورزقه * و می نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق * وشقی

او سعيد * ومی نویسد که بد بخت است وی یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثر و مضجع و مصائب نیز آمده یعنی کجا ها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید و ما ناکه این زیادتها بعد از ان وحی شده باشد والله اعلم * ثم ینفخ فیه الروح * پستر دمیده میشود در وی روح * ظاهر حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت است والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت باوجود نوشتن عمل خفای داشت بیان آن کرد و فرمود * فوالذی لا اله غیره * پس سوگند آنکسی است که نیست هیچ خدا غیر وی * ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة * بدرستی و راستی که یکی از شما هر آینه کار می کند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح * حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع * تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یکدست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن به بهشت * فیسبق علیه الکتاب * پس سبقت میکند و پیشی می نماید بر وی سرنوشت وی که در تقدیر رفته و در شکم نوشته شده است از شقاوت * فیعمل بعمل اهل النار * پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد * فیدخلها * پس می در آید در دوزخ * وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار * و بدرستیکه یکی از شما هر آینه عمل میکند بعمل دوزخیان * حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع * تا آنکه نمیباشد میان او و میان دوزخ مگر یکدست * فیسبق علیه الکتاب * پس سبقت میکند بر وی سرنوشت * فیعمل بعمل اهل الجنة * پس عمل میکند بعمل بهشتیان * فیدخلها * پس می در آید در بهشت و مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت اینچنین هم واقع میشود ولیکن غلبهٔ لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بسیار آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلك * متفق علیه * و این حدیث دلالت کرد بران که اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آید ولنعم من قال * بیت * حکم مستوری و مستی همه برخاتمت است * کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد * و باید دانست که درین حدیث حث و ترغیب است بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر کردد و این سخنی خوب است بر رغم بعض مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا و قدر راست و هرچه سرنوشت است شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید و هرکس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن قضیهٔ قضا و قدر وجهی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد درینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بنده را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگرچه کنه این سر غامض است بکنه آن نتوان رسید و بسا اسرار که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالك الملك است و هرکه در ملك خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین درین مقام باین است که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و محققان ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت و عهد عبودیت است و فائده آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقایق بواطن بنده گانست تا پیدا گردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقائق الامور * وعن سهل بن سعد * کنیت وی ابو العباس و بعض گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالك ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی او را و پدر او را صحبت است و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پانزده ساله بود وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی است که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار * بدرستی که بنده هر آینه می کند بالفعل کار دوزخیانرا * وانه من اهل الجنة * و حال آنکه وی در واقع بموجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است * ویعمل عمل اهل الجنة وانه

من اهل النار * وکاری میکند کار بهشتیان را وحال آنکه در واقع از دوزخیان است * وانما الاعمال بالخواتیم * ونیست اعتبار اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عمل است همان اعتبار دارد چنانکه گذشت وخواتیم بروزن مساجد وخواتیم بروزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است * متفق علیه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت دعي رسول الله * گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبي من الانصار * بسوی جنازهٔ کودکی از قبیلهٔ انصار تا نماز بگزارد وجنازه بکسر جیم وفتح هر دو آمده وبعض فرقی نیزنهاده اند که بکسر بمعني میت وبفتح بمعني سریر یا عکس یا بکسر سریر با میت * فقلت * پس گفتم من * یا رسول الله طوبی لهذا * خوشي ونیکي باد مراین کودک را * عصفور من عصافیر الجنة * گنجشکي است از گنجشکان بهشت گنجشک خواند ش بسبب خرد سالی اوست واز گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتي بودن او دراعتقاد وی * لم یعمل السوء * نکرده است بدی را * ولم یدرکه * ودرنیافته است آنرا * فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * اوغیر ذلك * این کلمه را بفتح واو وسکون آن هر دو خوانده اند ومعني این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تومیگوئي که وی بهشتي است وحال آنکه غیر انچه تومیگوئي که وی بهشتي نباشد واقع است وبر تقدیر سکون معني اینست که ایا واقع آنست که تومیگوئي یاغیر آنکه تومیگوئي ونیز توان که او بمعني بل بود ومعني آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تومیگوئي ومقصود آنست که جزم نمیتوان کرد که وی بهشتي است بعد از ان بیان کرد وجه آنرا وفرمود * یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا * ای عایشه بدرستي که خدای تعالی پیدا کرد برای بهشت جماعه را مستحق وسزاوار بدان * خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم * پیدا کرد ایشانرا برای بهشت وحال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند * وخلق للنار اهلا * وپیدا کرد جماعه رابرای آتش اهل وسزاوار * خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم * پیدا کرد ایشانرا برای آتش وحال آنکه ایشان درصلبهای پدران خود بودند * رواه مسلم * ظاهر این حدیث آنست که درآمدن بهشت ودوزخ منوط ومربوط بعمل نیک وبد نیست بلکه بمحض تقدیر وقضای الهي است ووی تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت آفریده خواه عمل نیک کند یانه وبعض را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کند یانه پس این صبي اگر برای دوزخ آفریده شده است می درآید آنرا اگر چه عمل بد نکرده پس توجزم چون میکني ای عائشه که وی بهشتي است اما انچه از ضروریات دین بنص کتاب وسنت معلوم شده واجماع اهل دین بران منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان دربهشت اند ودر اطفال کافران سه قول است اول درآمدن در آتش دوم توقف سوم درآمدن دربهشت واین قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی بیگناه هیچکس را عذاب نکند وبعض گفته اند که عدم ارتضای آن حضرت صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضي الله عنها بجهت آن بود که دروی حکم به غیب بود وجزم بایمان ابوین این صبي چه صبي تابع ابوین است درحکم بایمان وصواب آنست که صدور این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحي بود بآنکه اطفال مشرکین دربهشت اند وبعد از ان وحي آمد که ایشان دربهشت خواهند بود وپدران ومادران را که مسلمان اند دربهشت خواهند درآورد چنانکه درحدیث آمده است والله اعلم * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد * نیست از شما هیچ یکی * الا وقد کتب مقعده من النار * مگر آنکه حال آنست که بتحقیق نوشته شده ومتعین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ * ومقعده من الجنة * ونوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخي کیست وبهشتي کدام است * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا * ایا پس تکیه نکنیم نوشته شده وتعیین کرده شده است جای هریک از مادر بهشت ودوزخ اعتماد نکنیم برین نوشتهٔ خود * وندع العمل * وترک نکنیم عمل را زیرا که چون درآمدن در بهشت ودوزخ پیش از عمل متعین شد عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * اعملوا فکل میسر لما خلق له * عمل کنید پس هرکس موفق ومهیا کردانیده شده است مرچیزیراکه پیدا کرده شده است آنکس برای آنچیز * اما من کان من اهل السعادة * اما کسی که هست از اهل سعادت ودر تقدیر الهي بسعادت نامزد شده * فییسر لعمل السعادة * پس موفق ومهیا کردانیده شده است مرعمل سعادت را * واما من کان من اهل الشقاوة فسییسر لعمل الشقاوة * واما کسی که هست درسابقهٔ تقدیر از اهل شقاوت مهیا کردانیده میشود مرعمل شقاوت را یعني وجود ذکر ابقهٔ

قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر ونهي کرده وبر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال
آن لازم شده وعمل را علامت سعادت وشقاوت گردانیده است واین نیز داخل قضا وقدر است وبر هرکسی که تقدیر نموده که عمل
خواهد کرد میکند وبر شرکه تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند وثواب وعقاب تصرفیست که در ملك خود میکند برهر تقدیر این سخن
شما که چون قضا وقدر است عمل برای چه کنیم در برابر نیست * ثم قرأ * پس برخواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای تایید
وانبات این قول این آیت را که * فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی * اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را وپرهیز
کرد از زنا فرمودهٔ حق وتصدیق کرد کلمهٔ را که نیکتر از همه کلمات است یعني کلمهٔ توحید یاملتی را که نیکتر از همه ملتها است یعني
ملت اسلام * الآية * تاتمام آیت که اینست فسنیسره للیسری پس نزدیک است که مهیا گردانیم اورا برای اعمالی که مؤدی ومفضي
بآسانی است که درآمدن بهشت است واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری واما کسی که بخل ورزید بمال باباداء
هرچه امر کرده شده بآن وبی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی وتقوی نورزید وتکذیب کرد بکلمهٔ توحید وملت اسلام پس نزدیک
است که مهیا گردانیم اورا برای اعمالی که مؤدی است بدشواری که درآمدن درآتش دوزخ است * متفق علیه * وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم * بدرستیکه خدای تعالی نوشته وتقدیر کرده است برآدمی * حظه من الزنا *
نصیب اورا از زنا * ادرک ذلك لامحالة * درمی یابد آن نصیب خودرا از زنا البته ومحاله بفتح میم وتخفیف لام بمعني تغییر
وحولان یعني گردیدن ازحالی بحالی ومعني لامحاله لابد والبته یعني این سخن را تغییر وگردیدن نبود ومعني حدیث بران وجه
که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمي را نصیبي از زنا اثبات کرده بخلق حواس وقوی که بدان لذت مي یابد وبابداع وترکیب
شهوت ومیل بنسا والبته آن نصیب از زنا بوی میرسد ودرمی یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از ان کسی راکه میخواهد ومیگذارد
بعض را از حقیقت زنا که ادخال فرج درفرج است ومی اندازد در زنای مجازی که نظر حرام وکلام حرام است چنانکه فرمود
* فزنی العین النظر * پس زنای چشم نظر حرام است * وزنی اللسان المنطق * وزنای زبان سخن حرام وبهمین قیاس زنای گوش ودست
وپا ودل * والنفس تمنی وتشتهي * نفس آدمی آرزو میکند ومیخواهد * والفرج یصدق ذلك ویکذبه * وعورت مرد وزن گاهی
تصدیق میکند وراست میگرداند آرزوی نفس وشهوت ویرا اطاعت میکند اورا ودرزنا می افتد وگاهی تکذیب میکند ودروغ
میگرداند اورا واطاعت نمیکند وابا میآرد از زنا * متفق علیه * این حدیث را بخاری ومسلم هردو روایت کرده اند ودران
اتفاق دارند * وفي رواية لمسلم * ودر روایتی مرمسلم را که متفرد است بدان اینچنین آمده که * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم * کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی * نوشته شده برآدمي نصیب وی از زنا * مدرك ذلك لا محالة * دریابنده است آدمی
آنرا البته * العینان زناهما النظر * چشمها زنای ایشان نظر حرام است * والاذنان زناهما الاستماع * وگوشها زنای ایشان شنیدن
سخنان حرام است * واللسان زناه الکلام * وزبان زنای او کلام حرام است * والید زناها البطش * ودست زنای وی گرفتن
است وفي الصراح بطش حمله کردن وسخت گرفتن * والرجل زناها الخطی * وپا زنای وی گامها زدن ورفتن است بجانب
آن * والقلب یهوی ویتمنی * ودل دوست میدارد وآرزو میکند * ویصدق ذلك الفرج ویکذبه * وتصدیق میکند آن را
فرج وتکذیب میکند آنرا * وعن عمران بن حصین * رضي الله عنه بضم حا وفتح صاد مهملتین وسکون تحتانیه صحابي مشهور
است اسلام آورد درخیبر همراه ابوهریره تاسی سال بر بستر بیماری افتاده بود ملائکه سلام میکردند بروی یکباری داغ
کرد پس ملائکه پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم اقدم وافضل از عمران بن حصین رضي الله عنه روایت میکند * ان رجلین من مزینة قالا * که دو مرد از قبیلهٔ مزینه بضم
میم وفتح زای وسکون یا وبنون گفتند * یارسول الله ارأیت مایعمل الناس الیوم * خبرده مرا که آنچه عمل می کنند مردم امروز یعني
در دنیا که دار تکلیف است * ویکدحون فیه * وکوشش می نمایند وسعي می کنند دران * اشئ قضي علیهم * آیا چیزی است که
انهاء کرده شده است برایشان وحکم کرده شده * ومضی فیهم * وگذشته است درایشان * من قدر سبق * از تقدیر الهي که پیش رفته

است در ازل * اوفيما يستقبلون به * يا واقع است در چیزی که استقبال میکنند بدان چیز و پیش می آیند در زمان آینده یعنی میکنند
بقدرت و اختیار خود بی آنکه چیزی گذشته باشد پیش ازین از قضا و قدر * مما اتاهم به نبيهم * از آن چیزی که آورده است ایشان را
آنرا پیغمبر ایشان * و ثبتت الحجة عليهم * و ثابت شده است حجت و برهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا و قدر
سابق نیست پیغمبران آمده و امر و نهی کرده اند و مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکه
مذهب قدریه است * فقال لا * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل * بل شيء قضي عليهم ومضي فيهم * بلکه
حکم کرده شده است بر آدمیان و گذشته است در ازل در باب ایشان * و تصديق ذلك في كتاب الله عز وجل * و تصدیق آن و دلیل صدق
بران در کتاب خدا است که فرمود * ونفس وما سواها فالهمها فجورها وتقواها * تسویه نفس عبارت از پیدا کردن او بر وجه سویت
و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت بترکیب قوی و آلات که بدان مستعد فهم و افهام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام فجور
بامور جبلیه و قضایای طبیعیه بود بترکیب حب شهوات حسیه در وی و الهام تقوی بنصوص شرعیه و ادلهٔ عقلیه بتلقین علم مقدمات یقینیه
و تصدیق حدیث در قول وی سبحانه است فسویها که دلالت دارد که آن همه بخلق و تقدیر او است * رواه مسلم * وعن ابي هريرة *
رضی الله عنه * قال قلت * گفت ابوهریره گفتم * يا رسول الله اني رجل شاب * من مردی جوانم * وانا اخاف على نفسي العنت * و من
می ترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتین بمعنی فساد و اثم و هلاک و مشقت و زنا آید * ولا اجد ما اتزوج به النساء * و نمی یابم از مال چیزی
که بزنی بگیرم بدان زنان را * كأنه يستاذنه في الاختصاء * راوی میگوید گویا ابوهریره باین سخن دستوری میخواست از آن حضرت صلی الله
علیه وسلم در خصی شدن * قال فسكت عني * گفت ابوهریره پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی گردانیده از من
* ثم قلت مثل ذلك * پس تر گفتم من مانند آن سخن یعنی تکرار کردم آن سخن را * فسكت عني ثم قلت مثل ذلك فسكت عني
ثم قلت مثل ذلك فقال النبي * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة جف القلم بما انت لاق * ای ابوهریره خشک
شد قلم بچیزی که پیش آینده تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از کتابت آن * فاختص على ذلك او ذر * پس خصی شو
بر علم باآنکه هرچه قضا رفته است شدنی است و درین تهدید است بر و بسبب تدبیر در مقابلهٔ تقدیر و گریختن از آن یا بگذار اختصا
را و راضی شو بقضا یعنی هرچه از خیر و شر شدنی است و در ازل تقدیر آن رفته خواهد شد اختصا کن یا مکن و این اذن در اختصا
نیست بلکه توبیخ و ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بیفائده و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از
اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هرچه مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاه کن بران و تسلیم شو
و ترک اعتراض کن یا بگذار اختصار و تسلیم را و هرچه خواهی بگو و تهدید بر نسخهٔ اول در امر اول است و بر ثانی در ثانی فافهم
* رواه البخاري * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قلوب بني آدم كلها * بدرستی که دلهای فرزندان
آدم همه * بين اصبعين من اصابع الرحمن * میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی * كقلب واحد * این دلها در دو انگشت وی
مانند یک دل است که * يصرفه كيف يشاء * میگرداند آن یک دل را چنانکه میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع
اشیا بیکدفعه یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان تر و سبکتر است از تصرف در اشیای
متعدده و الا بر حضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق
از متشابهات است و در متشابهات دو مذهب است بعض توقف کنند و علم آن را بحضرت حق حواله نمایند و بعض آنرا بر وجه مناسبت
حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و لطف است که باول تقلیب و تصریف بجانب طاعت مینماید
و بثانی بسوی معصیت و اشارت است باآنکه این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر است و اضافت برحمان از
جهت سعت رحمت و غلبهٔ اوست بر غضب باآنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارت بهر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی
* ثم قال رسول الله * پس تر گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از برای تعلیم امت و تادب بحضرت صمدیت عز وجل * اللهم مصرف
القلوب * ای بار خدای گردانندهٔ دلها بسوی طاعت و معصیت * صرف قلوبنا على طاعتك * بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود

وثابت و مستقيم دار بران وظاهر آنست كه صيغۀ جمع ازبراى شمول امت است بلكه در حقيقت دعا براى ايشانست آنجا خود نهايت
اعتدال و استقامت است تصريف و تقليب چه باشد* رواه مسلم* وعن ابي هريرة *رضي الله عنه*قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما من مولود الا يولد على الفطرة * نيست هيچ زائيده شده مگر آنكه زائيده ميشود بر فطرت فطر در لغت بمعني شكافتن و نو پيدا
كردن و آفريدن آيد ومعني فطرت اينجا خلقت مولود است كه زائيده ميشود بران و مراد بآن حالتي و هيئتي است كه ساخته كننده
و آماده كننده است اورا براى معرفت خالق وقبول حق واختيار دين اسلام و تميز ميان حق و باطل بابداع صفت عقل وتركيب آن
درجوهر ذات وى كه متمكن گردد بدان بر هدايت وقبول حق اگر فكر كند ونظر صحيح كار فرمايد وعوارض وموانع طارى نگردد كه از
نظر صحيح كردن وبر دين اسلام ثابت بودن برآرد واشارت كرد بآن عوارض بقول خود* فابواه يهودانه* پس پدر و مادر وى
يهودى ميگردانند اورا* او ينصرانه* يا نصراني ميكنند اورا* او يمجسانه* يا مجوسي ميسازند اورا يا بمتابعت و مطاوعت و تقليد
وى مر ايشانرا وعدم استعمال نظر كه بدان در يابد حق را و تميز كند ميان حق و باطل يا بجبر و قهر اورا در دين خود ميدارند و باوجود
نظر صحيح و دريافت حق متابعت ايشان ميكند واختيار دين اسلام نمي نمايد والف بمحسوسات و موهومات وانهماك در لذات و
شهوات جسماني مانع از نظر صحيح و دريافت حق نيز در حكم تهويد وتنصير ابوين است كه باعث است بر تقليد واتباع ايشان واين است مراد
بقول حق سبحانه وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله چنانكه در آخر حديث مذكور گردد اگر گفته شود كه پس
اين صفت خود تبديل مي يابد بتهويد وتنصير ابوين پس لا تبديل لخلق الله چون درست آيد جوابش آنكه اين استعداد و تهيؤ دريافت
حق صفتي است كه قطعا زوال نپذيرد و ممكن نيست تبديل و ازالۀ آن چه استعداد و تهيؤ هرگز متبدل نگردد و اگر فرضا بر خلاف مقتضاى
آن رود و نظر صحيح نكند و اثر آن بظهور نرسد اين استعداد بحال خود است وحجت است بروى واگر مانعي از ظهور اثر آن بوجود نمي آيد
دائم و مستمر ميماند آدمي زاده بر مقتضاى آن واختيار نمي كند جز دين اسلام را كه حسن وى ظاهر است نزد ارباب عقول سليمه و
انظار صحيحه چنانچه مولود است بر محبت شير خوارگي كه تا بازنداشته اند دائم ميماند بر محبت آن و از اينجا گفته اند بعضي از فضلا كه فطرت
سليمه مجبول است بر اختيار دين اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نيست كه مولود است بحقيقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از آن
پدر و مادر كافر مي سازند بابه تبعيت ايشان محكوم بكفر است چه اتصاف مولود بحقيقت اسلام كه از مكاسب است معقوليت ندارد و نيز
مستلزم تبديل پذير است مگر آنكه به لا تبديل لخلق الله آن مراد دارند كه نمي بايد كه تبديل كنند واگرچه در بعض روايات على فطرة
الاسلام يا على الملة كه عبارت از دين اسلام است آمده اما مراد همان است كه گفته شد يعني مستعد و متهيئ اسلام زائيده شد اگر آفتي از خارج
پيش نمي آمد اختيار ميكرد آنرا و در شرح زياده برين سخن كرده شده ووجوه ديگر ايراد نموده شده است اينجا اينقدر كفايت است بعد از ان
تشبيه كرد ولادت مولود را بر فطرت سليم وعدل قويم وعروض آفت واعوجاج از خارج بزائيدن بهيمه بسلامت وعروض نقصان پس از ان
بقول خود* كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء* چنانكه زايانيده ميشود چارپايه را چارپايه تام كامل سليم الاعضا وتنتج بلفظ مجهول است از نتج بمعني
زائيدن و نتاج آنكه بزايانيد ناقه را و متولي امر نتاج گردد چنانكه دايه در آدمي وتحقيق اين لفظ در شرح بيشتر ازين واقع شده* هل تحسون
فيها من جدعاء* ايا احساس ميكنيد و مي بينيد شما در ان بهايم زائيده شده بهيچ بهيمه بيني يا گوش يا دست يا لب بريده را واگر از
خارج آفتي بحال وى متعرض نميشد همچنان مي ماند كه بود* ثم يقول* پس تر گفت و خواند آن حضرت صلى الله عليه وسلم اين ايت را
* فطرة الله التي فطر الناس عليها* لازم گيريد خلقت خدا را كه پيدا كرده آدميان را بران ودائم باشيد بر مقتضاى آن *لا تبديل لخلق الله*
نيست تبديل و تغيير مر پديد آوردن خدا را ونبايد تغيير وتبديل داد آنرا* ذلك الدين القيم* آن يعني موجب فطرت ومقتضاى وى دين راست
ودرست است * متفق عليه* وعن ابي موسى الاشعري *رضي الله عنه* قال قام فينا رسول الله * ابو موسى اشعري گفت كه ايستاد
ميان ما بخطبه خواندن براى وعظ وتذكير ما واهتمام نمود بحال ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بخمس كلمات* به پنج سخن* فقال*
پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * ان الله تعالى لا ينام* بدرستي كه خداى تعالى خواب نميكند وغافل نميشود از حال بندگان
واحوال تمامۀ كائنات اين نخستين كلمه است از ان پنج كلمه چنانكه شارحان گفته اند وكلمۀ دوم* ولا ينبغي له ان ينام* ونمي آيد از وى

و نمی سزد او را که خواب کند یعنی محال است بر وی خواب و باین جهت مغایر شد این کلمه کلمهٔ نخستین را چه از خواب نا کردن نا ممکن
بودن خواب لازم نیاید کلمهٔ سوم * یخفض القسط و یرفعه * پست میکند قسط را و بالا می برد آنرا قسط بکسر قاف و سکون سین مهمله بمعنی
رزق آید پس در معنی آن آیت بود که یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی فراخ میکند الله تعالی رزق را مر هر کرا میخواهد و تنگ میگرداند
بر هر که میخواهد و قسط بمعنی میزان نیز آید و این معنی ظاهر تر و مناسب تر است بحدیث آینده که گفت بیده المیزان یخفض و یرفع و معنی
خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان که نازل است از جناب تقدیر و اعمال ایشان که صاعد است بدرگاه عزت وی تعالی و دانا ایدن
مقادیر آنها مر فرشتگانرا که موکل اند بران یا اشارتیست بقول حق سبحانه و تعالی کل یوم هو فی شان و با آنکه وی تعالی حکم میکند در خلق خود
بمیزان عدل و باین وجه این کلمه موکد و مقرر کلمهٔ دوم گردد که لا ینبغی له ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تصرف وی
دائم و مستمر باشد خواب کردن و غافل بودن او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمهٔ چهارم * یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار * برداشته
میشود و بالا برده میشود بسوی درگاه وی عملهای بندگان که در شب میکنند پیش از عملهای که در روز میکنند * و عمل النهار قبل عمل
اللیل * و برداشته میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی هنوز روز نشده و عملی در ان واقع نشده که عمل شب بالا میبرند و شب
نرسیده که عمل روز ببرند و درین مبالغه است در مسارعت ملائکه موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان
بمحال عرض و مصاعد سموات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چه فرق میان روز و شب جز آنی و جزو لا یتجزی نبود
یا مراد آن باشد که بر داشته میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و هر یک را جدا
جدا بدرگاه میبرند و عرض مینمایند و این معنی از عبارت ظاهر تر است و لیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمه
نیز موکد لا ینبغی له ان ینام است کلمهٔ پنجم * حجابه النور * پردهٔ حق سبحانه و تعالی و تقدس نور است یعنی انوار جلال و اشعهٔ
عظمت و کبریای او که مدهوش و متحیر میگردد نزد ملاحظه و مشاهدهٔ آن عقول و بصائر و این پرده بحقیقت راجع بخلق است که محجوب
ایشانند نه حق سبحانه بر مثال دیدهٔ کور نسبت بآفتاب و حق سبحانه تعالی را محجوب نتوان گفت که محجوب مغلوب و مقهور حاجب
بود بلکه محتجب گویند که مستتر است بذات خود از جهت تعزز و تمنع بعظمت و جلال و کبریای او تواند که معنی وی آن باشد که وی
سبحانه محتجب است از جهت شدت ظهور و غایت بروز چنانکه در محسوسات آفتاب که چون بسیار بتابد دیده را خیره و تیره
گرداند و در حقیقت صفات که انوار ذاتند پردهٔ اویند و ذات را جز در پردهٔ صفات مشاهده نتوان کرد و ادراک ذات بحقیقت ممکن
نباشد و هر چه در ادراک در آید و مشهود گردد نور صفات است حق تعالی وراء آن است * بیت * هر چه اندیشی پذیرای فنا است *
و انچه در اندیشه ناید آن خدا است * و اگر پردهٔ صفات از میان بر افتد و ذات بتجلی نماید کائنات همه در احدیت ذات مستهلک
و مضمحل گردند چنانکه فرمود * لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه * اگر بر داشتی این پرده را هر آینه
بسوختی انوار ذات وی هر چیزی را که بنهایت رسیده است بسوی آن چیز بصر وی تعالی که خلق وی باشد چه بصر الله تعالی محیط
است بتمامهٔ کائنات و رسیده است بنهایات آن * بیت * هست از پس پرده گفت و گوی من و تو * چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من *
و سبحات بضمتین جمع سبحه است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور وجه او ست در قاموس گفته سبحات وجه الله انوار او
انوار را سبحه از ان خوانند که بینندگان و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و به تنزیه و تقدیس یاد کنند حق تعالی را بجهت هیبت و
دهشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه * رواه مسلم * و عن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ید الله ملای * دست جود و کرم الله تعالی پر است کنایت است از غایت زیادت غنی و کمال وسعت و نهایت جود عطای جل جلاله و عم
نواله * لا تغیضها نفقة * ناقص و تهی نمیسازد او را هیچ نفقه و عطا * سحاء اللیل و النهار * ریزنده و سیل کننده است دست وی شب
و روز یعنی دائم و باقیست عطای او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا مطر سحاح بتشدید باران سخت بارنده * ارایتم ما انفق
مذ خلق السماء و الارض * خبر دهید مرا که چه مقدار را انفاق و اعطا کرده است وی تعالی از ان باز که پیدا کرده است آسمان
و زمین را * فانه لم یغض ما فی یده * پس بدرستی که اعطا و انفاق او کم نساخت چیزیرا که در دست او بود * و کان عرشه علی الماء

وبود در وقت پيدا كردن آسمان و زمين عرش او بر آب شرح اين كلمه در حديث اول ازين فصل گذشت * وبيده الميزان وبدست قدرت وحكمت اوست ترازو * يخفض ويرفع * پست مي كند وبر ميدارد ترازو را شرح اين نيز گذشت * متفق عليه وفي رواية لمسلم * ودر روايتي مر مسلم را اينچنين آمده كه * يمين الله ملأى * دست راست خدا پر است چون عطا غالب بدست راست ميباشد بخصوص يمين را ذكر كرده * قال ابن نمير * بضم نون گفت ابن نمير كه شيخ مسلم است حديث را باين لفظ * ملآن سحاء لا يغيضها شيء الليل والنهار * يعني نمير در حديث خود بجاي ملأى ملآن گفت وانچه موافق لغت است ملأى است نه ملآن چه يد مؤنث سماعي است وملآن لفظ مذكر اما اگر روايت آن صحيح باشد بايد را تاويل بجود واحسان ميتوان كرد ونيز بجاي نفقه شيء آورد ودر بعض الفاظ تقديم وتاخيري نيز كرد والله اعلم * وعنه قال سئل رسول الله * وهم از ابي هريره روايت است كه گفت پرسيده شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن ذراري المشركين * از اطفال مشركان كه حال ايشان چيست در بهشت اند يا در دوزخ ذراري جمع ذريت است وآن نسل جن وانس را گويند صغار يا كبار ومراد اينجا صغار اند * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم در جواب سائل * الله اعلم بما كانوا عاملين * خداي تعالى داناتر است بچيزي كه بودند ايشان عمل كنندگان * متفق عليه * ظاهر معني حديث اين مينمايد كه معلق كردانيد امر اطفال مشركين را بانچه دانسته است پروردگار تعالى عاقبت كار ايشانرا كه اگر زنده مي ماندند وببلوغ ميرسيدند چه عمل ميكردند پس آنرا كه دانسته است خداي تعالى كه بتقدير رسيدن ببلوغ بايمان مي مردي در آرد به بهشت وآنرا كه دانسته است كه كافر مي مردي در آرد در آتش واين سخن مشكل است يكي ازين جهت كه چون طفل مرد معلوم شد كه علم حق تعالى متعلق بود بمردن او در طفوليت پس رسيدن او بحد بلوغ ومردن بايمان يا بر كفر چه معني دارد وفرض آن چه فائده كند و نيز از اصول دين ومنهاج شريعت معلوم شده است كه مواخذه گناهكاران بر گناهان كه بر تقدير طول عمر از ايشان بصدور مي آيد منتفي است واز اطفال كه ضعيف ترود رقوت كمتر اند احق واولى باشد وبضرورت دين معلوم است كه حق تعالى بر گناه ناكرده كسي را نگيرد وبعض گفته اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزد اين سوال آگاهانيده نشد از حقيقت امر اطفال مشركين ووحي كرده نشد چيزي بسوي او درين باب پس توقف كرد در ان باد انست واز حضرت حق اذن در كشف واظهار آن نيافت بجهت مصلحتي كه در ان باشد پس جواب داد بانچه داد ومعني حديث آنست كه خدا داناتر است بانچه باز گشت ايشان بدانست وبانچه خواهند بود مآل حال ايشان كه در بهشت در آيند يا در آتش يا در جاي ديگر جز بهشت ودوزخ كه نه معذب شوند ونه منعم والله اعلم ومذهب علماء در اطفال مشركين مختلف است بعض سكوت كرده توقف ورزيده اند وبعض بعلم الهي معلق داشته چنانكه گذشت وبعض گفته كه ايشان با پدران وما دران خود باشند در آتش چنانكه در دنيا تابع اند ايشانرا در احكام كفر وبعض گفته اند كه مولود چون پيش از تكليف واختيار مرد ولايت ابوين از وي زائل شد ورجوع كرد باصل فطرت وگشت از اهل جنت وبعض گفته اند كه در بهشت در آيند وليكن نه بر سبيل استقلال بلكه تابع بهشتيان باشند مثل خدام ملوك در قصور منازل ايشان وبعض گويند كه در جاي ديگر باشند ميان بهشت ودوزخ نه منعم ونه معذب وصواب آن است كه توقف نموده شود در شان ايشان وجزم كرده نشود بهيچ جانب وبهيچ قول زيرا كه جزم درين باب بي وصول خبر از جانب رسول الله صلى الله عليه وسلم بنقل صحيح قطعي درست نباشد وچون خود يافته نشده وحديثي قطعي درين باب ورود نيافته وهرچه گفته اند براي وقياس خود گفته اند يا از اخبار ضعيفة واهيه گرفته اند پس واجب شد توقف كذا قال التوريشتي والله اعلم *

* الفصل الثاني *

عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله * گفت عبادة بن الصامت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اول ما خلق الله القلم * بدرستي كه نخستين چيزيكه پيدا كرد خداي تعالى قلم است * فقال له اكتب * پس گفت مر او را بنويس * قال ما اكتب * گفت چه نويسم * قال * گفت خداي تعالى * اكتب القدر * بنويس هر چيزيرا كه تقدير كرده شده است * فكتب ما كان وما هو كائن الى الابد * پس نوشت قلم انچه بود وانچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود كه تعيين مقادير وكتابت آن در ازل بود ونسبت بازل زمان ماضي نبود پس كتابت ما كان چه معني دارد جوابش آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما كان وما يكون يعني انچه پيش از ما بود وبعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدير وكتابت .

يا گويم كه سابقا در حديث اول از فصل اول معلوم شد كه كتابت مقادير پيش از خلق سموات وارض بود به پنجاه هزار سال وبود عرش الهي در ان زمان بر آب وگفتم كه تواند كه كتابت محمول بر حقيقت خود باشد ودر لايزال بود چنانچه ظاهر تعيين غك دلالت دارد بر ان نه بمعني تقدير وتعيين مقادير وخلق قلم نيز در لايزال است چنانچه اوليت خلق او دلالت بران دارد وچون كتابت مقادير در لايزال بود ماكان بلفظ ماضي درست آمد* رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب اسنادا* روايت كرد اين حديث را ترمذي وگفت اين حديث غريب است از روي اسناد ودر مقدمه معلوم شد كه غرابت منافي صحت نيست مگر آنكه مراد بوي شاذ بود چنانكه اين نيز معلوم شد *وعن مسلم بن يسار قال سئل عمر بن الخطاب* رضي الله عنه* عن هذه الآية* روايت است از مسلم بن يسار كه از كبار تابعين است وثقه وفاضل وعابد وورع بود واز اولياي خدا بود وهيچكس را در زمان وي بر وي فضيلت نمي نهادند توفي سنة مائة رض گفت پرسيده شد عمر بن الخطاب از تفسير اين آيت كه* واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم الآية* وچون گرفت وبرآورد پروردگار تو اي محمد از پشتهاي بني آدم اولاد ايشانرا چنانكه از پشت آدم ذريت بيواسطهٔ او برآورد واز پشت هر كدام از ذريت ذريت او را برآورد وهمچنين تا قيامت چنانكه بطريق توالد وتناسل خواهد بود وليكن در آيت ذكر آدم وبرآوردن ذريت از پشت وي نكرد از جهت ظهور آنكه وي ابو البشر واصل همه است واز جهت آنكه مقصود احتجاج والزام اولاد آدم است از يهود وغيرهم بنقض عهدي كه روز ميثاق بستند وتمام آيت اينست واشهدهم على انفسهم وگواه كردانيد ايشانرا بر ذاتهاي ايشان قال گفت پروردگار تعالى بايشان الست بربكم آيا نيستم من پروردگار شما قالوا بلى شهدنا گفتند آري تو پروردگار مائي گواهي داديم بر ربوبيت تو ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين اين گواه كرفتن ايشانرا بر ذاتهاي ايشان بجهت آن بود كه مبادا بگويند روز قيامت كه بوديم ما از اين غافل پس چون پرسيده شد عمر بن الخطاب از اين آيه* قال عمر* گفت عمر در جواب اين سوال* سمعت رسول الله* شنيدم پيغمبر خدا را* صلى الله عليه وسلم يسأل عنها* پرسيده مي شد از تفسير اين آيت *فقال* پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم *ان الله خلق آدم* بدرستيكه خداي تعالى پيدا كرد آدم را* ثم مسح ظهره بيمينه* پس تر ماليد وي تعالى پشت آدم را بدست راست خود اسناد مسح بحضرت حق تعالى بطريق مجاز است باعتبار امر كردن ملكي را بدان چنانكه گويند بادشاه شهري بنا كرد بنا كنندگان ديگرانند وچون بامر بادشاه كردند گويا پادشاه خود بنا كرد وتخصيص يمين بجهت تشريف واكرام آدم وذريت اوست ودر حديث آمده است كه هر دو دست خداوند تعالى يمين است وبالجمله اين از قبيل متشابهات است علم بحقيقت آن مفوض بعلم الهي است عز شانه *فاستخرج منه ذرية* پس بيرون آورد حق تعالى از پشت آدم بر وجهي كه گفته شد ذريتي را *فقال خلقت هؤلاء للجنة* پس گفت خداي تعالى در شان ايشان پيدا كردم اين جماعه را براي بهشت* وبعمل اهل الجنة يعملون* وبعمل اهل بهشت عمل ميكنند *ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية* پستر باز بماليد پشت آدم را پس بيرون آورد از ان جماعهٔ ديگر را از ذريت *فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون* پس گفت پيدا كردم اينها را براي آتش وبعمل اهل آتش عمل ميكنند *فقال رجل ففيم العمل* پس گفت مردي از صحابه پس بجهت چيست عمل وتكليف بدان ودر چه چيز فائده ميكند عمل* يا رسول الله فقال رسول الله* پس گفت پيغمبر خدا* صلى الله عليه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة* بدرستيكه خداي تعالى چون پيدا كند بندهٔ را براي بهشت در كار ميدارد او را بكار بهشتيان* حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة* تا آنكه مي ميرد بر كاري از كارهاي بهشتيان* فيدخله به الجنة* پس مي درآرد آن بنده را بآن عمل در بهشت* واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النار* وچون پيدا كند بنده را براي آتش در كار مي دارد او را بكارد وزخيان تا آنكه مي ميرد بر كاري از كارهاي دوزخيان پس مي درآرد خداي تعالى آن بنده را بآن عمل در دوزخ يعني در بهشت ودوزخ كه مي درآرد بعمل مي درآرد وعمل علامت بر آنست بعمل امر كرده وعمل نيز تقدير اوست پس عمل براي چه كنيم وفائدهٔ آن چيست وچه معني دارد* رواه مالك والترمذي وابوداود*

وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله* گفت عبد الله بن عمرو بن العاص بيرون آمد يعني از خانه پيغمبر خدا* صلى الله عليه وسلم وفي يديه كتابان* وحال آنكه در هر دو دست آن حضرت صلى الله عليه وسلم دو كتاب بود* فقال* پس گفت آن حضرت

صلى الله عليه وسلم * اتدرون ما هذان الكتابان * آيا مي دريابيد كه چيست اين دو كتاب وچه نوشته اند دران اهل تاويل كويند كه
اين تمثيل وتصوير وتعبير است از معني بصورت ومبالغه است در تحقيق آن وتيقن بدان ومتكلم چون خواهد كه تحقيق قول خود
نمايد وغير خود را تفهيم كند ومعني دقيق خفي را بمشاهدهٔ سامع وانمايد تصوير كند آنرا بصورت واشارت كند بدان اشارت محسوس
اگرچه در خارج وعالم حس نيامده وچون كشف كرده شد بر آن حضرت صلى الله عليه وسلم حقيقت اين امر ومطلع شد بران چنانكه شبهه
وخفاى نماند دران تمثيل وتصوير كرد معني حاصل در قلب شريف را بچيزيكه كويا در دست او ست وحال آنكه در خارج كتابى نيست
ونوشته نه واهل باطن وارباب مكاشفه كويند كه وجود كتاب حق است ومحمول بر حقيقت بى شائبهٔ مجاز وتاويل امام حجة الاسلام
در كيمياى سعادت كفته كه امتياز خواص از عوام بد و چيز است يكي بآنكه انچه حاصل كردد مر عامه را از علوم بكسب وتعلم حاصل ميشود
مر خواص را بى كسب وتعلم از نزد پروردكار عليم حكيم وآنرا علم لدني خوانند ديكر بآنكه انچه عامه در خواب بينند خواص آنرا در
بيدارى مشاهده نمايند وحكايات مشائخ درين باب بسيار است در كتاب الرؤيا بيايد انشاء الله تعالى وچون خواص امت را اين حالت
ورتبه حاصل بود فكيف سيد المرسلين را صلى الله عليه وسلم بلكه ظاهر حديث دلالت ميكند برانست كه صحابه را آن دو كتاب نيز نمود ولكن مضمون
انچه درانها بودند انستند ومشائخ كفته اند هر كه اين اعتقاد ندارد در ايمان بحقيقت نبوت ندارد * قلنا لا * كفتيم ما درنمى يابيم كه چيست
درين دو كتاب * يا رسول الله الا ان تخبرنا * مكر آنكه خبر دهى تو مارا واين التماس است از حضرت وى تا خبر دهد از ان * فقال للذى
فى يده اليمنى * پس كفت آنحضرت عليه السلام در شان آن كتابى كه در دست راست وى بود * هذا كتاب من رب العالمين *
اين كتابيست از پروردكار جهانيان * فيه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم * درين كتاب نامهاى بهشتيان است
ونامهاى پدران ايشان ونامهاى قبيلهاى ايشان بجهت تعيين وتميز * ثم اجمل على آخرهم * پستر اجمال كرده شده است بعد از تفصيل
بر آخر ايشان چنانكه عادت اهل حساب است كه بعد از تفصيل اعداد در اين آخر عدد مجمل بنويسند كه چندين شد * فلا يزاد فيهم *
پس چون چندين مبالغه در ضبط وتعيين كرده شده زياده كرده نميشود در ايشان تا ديكرى كه نوشته نشده است در ايشان در آيد
* ولا ينقص منهم * وكم كرده نميشود از ايشان تا از انها كه نوشته شده است كسى بدر رود * ابدا * هميشه * ثم قال للذى في شماله * پستر
كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم مر آن كتاب را كه در دست چپ وى بود * هذا كتاب من رب العالمين فيه اسماء اهل النار واسماء آبائهم
وقبائلهم ثم اجمل على آخرهم فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم ابدا * ترجمه اين عبارت از ترجمهٔ عبارت اول ظاهر شد * فقال اصحابه
ففيم العمل * پس كفتند ياران آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس براى چيست عمل * يا رسول الله ان كان امر قد فرغ عنه * اكر
هست امرى كه پرداخته شده است از وى * فقال * پس كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم در جواب ايشان * سددوا * بكردانيد عمل
هاى خود را مستقيم بر طريق حق * وقاربوا * وبجوئيد قربت خدا را وطاعت كنيد او را كذا قال الطيبي وبعض كفته اند كه قاربوا تاكيد
سددوا است يعني طلب كنيد با عمال خود سداد واستقامت را وميانه روى كنيد در عمل ودور دور نرويد وافراط وسختي نكنيد
ودر مجمع البحار كفته كه طلب كنيد سداد را يعني صواب را واعتدال را ميان افراط وتفريط واكر ازان عاجز آئيد قريب بآن كنيد ودر
بعض روايات وتقربوا آمده يعني نزديك كردانيد ديكرانرا بعمل صالح حاصل آنكه عمل كنيد واز قضا وقدر ذكر نكنيد * فان صاحب
الجنة يختم له بعمل اهل الجنة * پس بدرستي كه بهشتي ختم كرده ميشود مر او را بعمل بهشتيان * وان عمل اى عمل * واكرچه عمل
كند در مدت عمر هر عملى كه باشد نيك يا بد آخر ختم كار او بر عمل نيك بود * وان صاحب النار يختم له بعمل اهل النار وان عمل اى عمل *
ودوزخي ختم كرده ميشود مر او را بعمل دوزخيان واكرچه عمل كند هر عملى كه باشد * ثم قال رسول الله * پستر اشارت كرد پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم بيديه * بهر دو دست خود وقول بمعني اشارت بسيار آيد ودر احاديث اين لفظ باينمعني بسيار واقع شده قال بيده
وقال برأسه وقال برجله وجز آن * فنبذهما * پس انداخت هر دو كتاب را از هر دو دست پس پشت خود ونبذ انداختن چيز از دست بجانب
پيش يا پس واينجا تفسير به پس كرده اند اشارت بآنكه اين امريست كه پرداخت كرده شده است ازان وانداخته شده است پس پشت
* ثم قال * پستر كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فرغ ربكم من العباد * بپرداخت پروردكار شما از كار بندكان يعني تمام كرد حكم ايشانرا

* فريق في الجنة وفريق في السعير * كروهي در بهشت وكروهي در دوزخ * رواه الترمذي * وعن ابي خزامة * بكسر خاء معجمه وبزاء تابعي است حديث او در رقي است و ابوخزامه صحابي ديكر است حديث او در غير رقي است كذا في جامع الاصول * عن ابيه * روايت ميكند از پدرش * قال قلت * كفت كفتم * يا رسول الله ارايت رقى نسترقيها * اي پيغمبر خدا خبر ده مارا از حال افسونهاي كه افسون كري ميكنيم ما بانها و رقى بضم را و فتح قاف جمع رقيه بضم و سكون بمعني افسون كه بدمند آنرا يا در كلو يا بازو به بندند وحكم او آنست كه اكر بقرآن و ادعيهٔ ماثوره باشد درست است والاحرام و اين معني بتفصيل در كتاب الطب والرقى بيايد * ودواء نتداوي به * و خبر ده از داروهاي كه تداوي ميكنيم بآن * وتقاة نتقيها * و پناهها كه پناه ميجوئيم بدان و پرهيز ميكنيم از آفتها بآن مثل سپر و زره و امثال آن * هل ترد من قدر الله شيئا * ايا بار ميكردانند اينها از قضا و قدر خداي تعالى چيزيرا * قال * كفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * هي من قدر الله * اين چيزها نيز از جملهٔ قضا و قدر الهي اند اكر خواسته است و تقدير رفته كه شفا بخشد و پناه دهد اسباب آنها را نيز ميسر خواهد كردانيد و تقدير منافات باسباب و شرائط ندارد همه داخل تقدير است و تقدير همه را شامل است و محيط و هيچ چيز از احاطهٔ وي بيرون نرود * رواه احمد والترمذي وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال خرج علينا رسول الله * كفت ابو هريره بيرون آمد از خانه بر ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ونحن نتنازع في القدر * و ما بحث و نزاع ميكرديم در مسئلهٔ قضا و قدر كه چون است و چكونه است * فغضب حتى احمر وجهه * پس خشم كرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا آنكه سرخ شد روي مبارك وي * حتى كانما فقئ في وجنتيه حب الرمان * تا آنكه كويا شكسته شده است در هر دو رخسار وي دانهاي انار * فقال ابهذا امرتم * پس كفت ايا باين تنازع امر كرده شده ايد شما * ام بهذا ارسلت اليكم * ايا باين فرستاده شده ام من بسوي شما يعني شمارا امر بطاعت و عبادت كرده اند و مرا براي ابلاغ آن بشما فرستاده بحث كردن در قضا داخل آن نيست آن سر الهي است او را بوي بكذاريد و بعمل مشغول شويد و بقضاي وي راضي باشيد * انما هلك من كان قبلكم حين تنازعوا في هذا الامر * هلاك نشدند كسانيكه بودند پيش از شما مكر هنكاميكه تنازع و بحث مي كردند در شان قضا و قدر * عزمت عليكم عزمت عليكم * سوكند مي خورم بر شما سوكند ميخورم بر شما يا واجب ميكردانم بر شما * ان لاتنازعوا فيه * كه نزاع نه كنيد درين امر * رواه الترمذي * روايت كرد اين حديث را باين لفظ ترمذي * وروى ابن ماجة نحوه عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده * و روايت كرد ابن ماجه مانند آنرا از عمرو بن شعيب از پدرش از جدش محدثان نحوه در جاي مي كويند كه هر دو حديث در معني متحد باشند و در لفظ متغاير و در جاي كه لفظ و معني هر دو موافق باشند مثل كويند چنانكه در مقدمه كذشت * وعن ابي موسى قال سمعت رسول الله * كفت ابو موسى اشعري رضي الله عنه شنيدم پيغمبر خدارا * صلى الله عليه وسلم يقول * ميكفت * ان الله تعالى خلق آدم من قبضة * بدرستيكه خداي تعالى پيدا كرد آدم را از مشتي از خاك في الصراح قبضة بالضم يكمشت از هر چيزي و بفتح نيز آمده و مراد اينجا مشتي از خاك است * قبضها من جميع الارض * كه كرفت آنرا از تمام زمين و هر موضع وي يعني امر كرد ملك را بكرفتن آن * فجاء بنو آدم على قدر الارض * پس آمدند اولاد آدم بر اندازهٔ زمين و تفاوت اجزاي آن مختلف در صورت و سيرت * منهم الاحمر والابيض والاسود وبين ذلك * بعضي از ايشان سرخ و بعض سفيد و بعض سياه و بعض ميان سرخ و سفيد و سياه * والسهل والحزن * و بعض نرم و بعض درشت سهل بفتح سين و سكون ها و كسر آن هر چيز مانند نرمي و زمين نرم ضد حزن بفتح و سكون زمين درشت * والخبيث والطيب * و بعض پليد و بعض پاك و ناخوش و خوش و خبيث از زمين شوره كه نرويانند و طيب ضد وي و اين چهار از صفات باطنه است و چهار اول از ظاهره * رواه احمد والترمذي وابوداود

وعن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله خلق خلقه في ظلمة * بدرستيكه خداي تعالى پيدا كرد خلق خود را در تاريكي * فالقى عليهم من نوره * پس بينداخت بر خلق از نور خود * فمن اصابه من ذلك النور * پس كسيكه رسيد او را از ان نور * اهتدى * راه راست يافت و رسيد بمقام ايمان و طاعت * ومن اخطأه ضل * و كسي كه نرسيد او را از ان نور كمراه شد و نرسيد بآن مقام * فلذلك اقول جف القلم على علم الله * پس ازين جهت ميكويم خشك شد قلم و كذشت تقدير بر آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلائق از هدايت و ضلالت * رواه احمد والترمذي * كفته اند كه مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد كه مختص

با نفس باشد ومراد بظلمت آنچه مجبول اند بران از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک است و مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده وی سبحانه آنرا از آیات بینه و حجج نیره منبثه در انفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه ومراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هرکرا خواست خدای تعالی که هدایت کند و بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گردانید راه راست یافت و هرکرا نخواست که هدایت کند محروم کردانید از آن نور گمراه شد چنانچه فرمود اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا و فرمود افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت وضلالت بمشیت حق و تقدیر اوست جل وعلا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم ایست پس آنجا خود همه مهتدی بودند و همه اقرار کردند بر ربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت و خروج از بطون امهات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه در روز الست که اقرار کردند بر ربوبیت حق بعض برغبت کردند و بعض بکره از جهت غلبهٔ سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند القا کرد برایشان نور هدایت را و اصابت کردند آنرا و آنها که بکره کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بفطرت که مولود اند بران تهیؤ و تمکن از اصابت حق است نزد نظر صحیح و این منافات ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت متهیی رشد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت متهیی غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت حق والقای نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور ورطهٔ ظلمات و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه وراء فطرت است و این حدیث اشاره بسابقهٔ تقدیر و علم و ارادت الهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم وبالله التوفيق * وعن انس * رضي الله عنه * قال كان رسول الله * گفت انس بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم يكثر ان يقول * بسیار میکرد گفتن این قول را * يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك * ای گردانندهٔ دلها از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بظاهر اضافت قلب بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعا برای امت است چه وی صلی الله علیه وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تعلیم و تلقین امت است بطریق تعریض و کنایت و لهذا انس گفت * فقلت يا نبي الله آمنا بك * ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آوردیم بتو * وبما جئت به * و بدینی که آوردی تو آنرا * فهل تخاف علينا * پس آیا می ترسی تو بر ما زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان بدان که این دعا میکنی * قال نعم * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آری میترسم بر شما * ان القلوب بين اصبعين من اصابع الله * زیرا که دلها در تصرف و قدرت الهی است * يقلبها كيف يشاء * میگرداند دلها را چنانکه میخواهد * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن ابي موسى * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل القلب * حال و مثال دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی * كريشة بارض فلاة * مانند پری است در زمین دشت که * يقلبها الرياح ظهرا لبطن * میگردانند آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنین دلها را خواطر و حوادث که بقضا و قدر الهی عارض و حادث میشوند میگردانند * رواه احمد * وعن علي قال قال رسول الله * روایت است از علی مرتضی رضي الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لا يؤمن عبد حتى يؤمن باربع * ایمان نمی آرد و مؤمن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد بچهار خصلت * يشهد ان لا اله الا الله واني رسول الله * خصلت اول بدل ایمان آوردن و بزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی و پیغمبری من باینطریق که * بعثني بالحق * برانگیخته و فرستاده است مرا الله تعالی بجانب کافهٔ خلق بحق * ويؤمن بالموت * دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و هلاک او بجمیع اجزا یا مراد آنست که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و فساد مزاج یا مراد عمل است بمقتضای ایمان بموت * والبعث بعد الموت * سیوم ایمان آوردن به برانگیختن حق تعالی بندگان را و زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن * ويؤمن بالقدر * چهارم ایمان آوردن بتقدیر الهی که در ازل همه کائنات را از جواهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کرده و تعیین نموده است * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتي ليس لهما في الاسلام نصيب المرجئة والقدرية * دو قسم اند از امت من که نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبی و آن دو گروه

كدام اند يكى مرجيه وديگرى قدريه * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * مرجئه بهمزه از ارجاء بمعني تاخير است وترك همزه نيز لغتى است طائفه كه قائلند بآنكه ايمان قول بى‌عمل است وتسميهٔ ايشان باين نام بجهت مؤخر كردانيدن وساقط كردن ايشانست عمل را واكثر برانند كه مرجيه نام فرقهٔ جبريه است كه گويند بنده را فعلى نيست واورا مدخلى واختيارى در آن اصلا نه ونسبت فعل بوى بمنزلهٔ نسبت فعل بجمادات است چنانكه گويند آسيا گشت وجوى روان شد وايشانرا مجبره نيز گويند واما قدريه منسوب اند بقدر بجهت انكار ايشان آنرا ومذهب ايشان آنست كه بنده خالق افعال خود است ومستقل است دركار خود وسابقهٔ قضا وقدر نيست وقدريه بفتح دال است وجبريه رانيز بفتح باخوانند بجهت مشاكلت وى واصل در وى سكون با است نسبت بجبر وصاحب كشاف بجهت تعصبى كه در مذهب اعتزال وقدر دارد اهل سنت را مرجيه وجبريه خواند بجهت آنكه عمل را در حقيقت ايمان داخل نميدارند وبنده را خالق افعال نمي گويند واين غلط است زيرا كه اهل سنت وجماعت ايمانرا عبارت از تصديق واقرار دارند وعمل را سبب كمال دارند نه قول بلا عمل ومذهب ايشان توسط است ميان جبر وقدر وليكن امر بين امرين بدانكه اين حديث وامثال آن صريح اند در تكفير قدريه ومرجيه ليكن صواب آنست كه مسارعت نمي بايد كرد بتكفير اهل اهوا كه براه تاويل روند زيرا كه ايشان اختيار كفر نمي كنند وراضي نيستند بدان بلكه بتاويل ميگريزند از كفر وتمسك ميكنند بكتاب وسنت وبذل مجهود مينمايند در اصابت حق وليكن خطا كردند ونيافتند آنرا وفرق است ميان لزوم كفر والتزام آن وقول مختار از علماى امت همين است واحتياط هم درين است وما نهي كرده شده ايم از تكفير اهل قبله وهرچه در شان ايشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر كفر از باب زجر وتشديد ومبالغه در تضليل است ودر صحت اين احاديث نيز نزد بعضى از علماى محدثين سخن است والله اعلم * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال سمعت رسول الله * گفت ابن عمر رضي الله عنهما شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * مي گفت * يكون في امتي * ميباشد در امت من * خسف ومسخ * خسف فروبردن در زمين ومسخ تحويل صورتى بصورتى ديگر بدتر از آن * وذلك في المكذبين بالقدر * وآن خسف ومسخ در تكذيب وانكار كنندگان قدر است واز اينجا معلوم شد كه قدريه نام آن جماعه است كه منكر قدر اند نه آنانكه مثبت قدر اند چنانكه ايشان بما مي گويند كه اين نام بشما مناسب تر واولى تر است خذلهم الله * رواه ابو داود وروى الترمذي نحوه * واز اين حديث معلوم كرده كه درين امت نيز خسف ومسخ واقع شدنى است چنانكه در امم سابقه بود وبتحقيق وارد شده است حديث بوقوع آن در آخر زمان چنانكه در باب ملاحم از كتاب فتن بيايد وبعض گفته اند كه مراد آنست كه اگر درين امت خسف ومسخ واقع ميشد درين فرقه واقع ميشد والله اعلم * وعنه * وهم از ابن عمر است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القدرية مجوس هذه الامة * فرقهٔ قدريه كه انكار قدر ميكنند وميگويند كه بنده خالق افعال خود است مجوس اين امت اند يعنى حال واعتقاد ايشان در ملت اسلام مشابه حال واعتقاد مجوس است كه قائل اند بتعدد آله واثبات ميكنند دو قادر را يزدان واهرمن وميگويند يكى خالق خير وديگرى خالق شر وبعض علما براه مبالغه رفته وگفته اند كه حال ايشان بدتر از حال مجوس است كه اثبات شركاى لا تعد ولا تحصى ميكنند * ان مرضوا فلا تعودوهم * اگر بيمار شوند عيادت نكنيد ايشانرا * وان ماتوا فلا تشهدوا * واگر بميرند حاضر نشويد ايشانرا يعنى نماز نكنيد بر جنازهٔ ايشان بعني رعايت نكنيد در باب ايشان در حقوق اسلام نه در حالت حيات ونه بعد از ممات * رواه احمد وابو داود * وعن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجالسوا اهل القدر * همنشيني نكنيد با اهل قدر * ولا تفاتحوهم * وحاكم نسازيد ايشانرا مشتق از فتح بمعني حكم چنانكه در آيهٔ كريمهٔ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ آمده وحاكم را فاتح گويند ودر تفسير فتاح كه از اسماى حسناى الهي است تعالى گفته اند كشايندهٔ ابواب رزق ورحمت بر بندگان وحاكم ميان ايشان وبعض گفته اند كه مراد بمفاتحت ايشان ابتدا بمجادله ومناظره است با ايشان وبحث ونزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شك وشبهه نگردد واز اينجا معلوم كرده كه ملامت در باب مجادله ومباحثه است با اهل بدع متعصبه كه ضرر ميكند در اعتقاد ومى تواند كه مراد نهي از ابتداى كلام ومباسطت با ايشان باشد واين معني انسب است بقول حضرت لا تجالسوا واشد واغلظ است در ترك مصاحبت واختيار مجانبت

خصوصا از بحث رجال و قيل و قال * رواه ابو داؤد * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت قال رسول الله * گفت عائشه رض
گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم * شش کس اند که لعنت کرده ام من ایشانرا * العنهم الله * لعنت کناد ایشانرا خدای
تعالی پس این جمله دعائیه است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشانرا گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشانرا جواب داد زیرا که
لعنت کرده است ایشانرا خدا و اینچنین کلامی را اهل عربیت استیناف گویند * وکل نبي يجاب * وهر پیغمبر قبول کرده شده است
دعای او و این جمله کلامی است که ذکر کرده شد بجهت تاکید و تقریر لعنت بر ایشان * الزائد في كتاب الله * یکی ازان شش کس آنکس
است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی درآرنده دروی چیزی که نیست ازان یا تحریف کننده لفظ یا معنی او را چنانکه اهل
کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن وغیره و گفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و ارادهٔ حکم از کتاب
درست است و شائع چنانکه کتب بمعنی فرض آمده است * والمكذب بقدر الله * دوم ازان شش کس تکذیب کنندهٔ بتقدیر الهی
است تعالی شانه و انکار کنندهٔ آنرا چنانکه قدریه کنند * والمتسلط بالجبروت * سیوم تسلط و قهر و غلبه نمایندهٔ بر مردم بتعظم و تکبر
* ليعز من اذله الله * تا گرامی و ارجمند گرداند کسی را که خوار گردانیده است او را خدای تعالی * ويذل من اعزه الله * وخوار و بیقدر
گرداند کسی را که عزیز گردانیده است او را خدای تعالی مراد ظلمهٔ سلاطین و امرای جور اند که بهوای نفس و غلبهٔ قهرمان خود کافران
و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان و عالمان را ذلیل گردانند * والمستحل لحرم الله * چهارم استحلال کنندهٔ مر حرم
خدا را که مکه است و آنچه گرد برگرد او است از زمین معین که آنرا حرم خوانند و ورای این زمین را حل گویند بکسر حا و مستحل کسی که
بکند در زمین حرم چیزی که حرام ساخته حق تعالی در ان مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعض نسخ حرم الله بضمتین
ضبط کرده اند جمع حرمة الله یعنی حلال گردانندهٔ چیزیرا که حرام است و توربشتي گفته که این تصحیف است از کسی که نیست او را
مهارت درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود اینچنین ساخته است والله اعلم * والمستحل من عترتي ما حرم الله * پنجم حلال
گرداننده از اولاد و قوم و قبیله و اهل قرابت من چیزیرا که حرام گردانیده است خدای تعالی کردن آن با یشان چنانکه ایذا و ترک
تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگرچه استحلال حرام مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و عترت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن درینجا بیشتر و سخت تر است پس تخصیص بجهت زیادت اهتمام و تاکید
در تحریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طیبي گفته که من در من عترتي بیانیه است
یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را استحلال نماید عتاب و عقاب دران بیشتر است که باوجود شرف فرزندی و قرابت من
ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نسای مطهرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هرکه از شما ای زنان پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی دوچند کرده شود و درینجا تنبیه است مر شرفا و سادات را که گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند
و فتک حرمت سیادت و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ننمایند و بدان مغرور نشوند * بیت * شرمی از روی خوب خویش بدار * که
بدان روی کار زشت کنی * عجب جمیل وجلیلي عجب ملیح وصبیحي * ولی چه سود که قدر جمال خویش ندانی * والتارك لسنتي *
ششم ازان شش کس که لعنت کرده ایشانرا خدا و رسول خدا ترک کنندهٔ سنت من است وارتکاب کنندهٔ بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف
و اهانت و قلت مبالات است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت
و دوری از مقام قرب و عزت است و اگر احیانا ترک شود معصیت نبود و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن و
بالله التوفیق * رواه البيهقي في المدخل ورزين في كتابه * روایت کرد این حدیث را بیهقي در مدخل که نام کتاب اوست و روایت کرد
رزین در کتاب خود * وعن مطر بن عكامس رضي الله عنه * بضم عین و تخفیف کاف و کسر میم و بسین مهمله و مر او را صحبت است
معلوم و داشته در کوفیین همین یک حدیث دارد و بس و بعض گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم * قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض * چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده از بندگان را که بمیرد در زمینی از زمینها
* جعل له اليها حاجة * بگرداند خدای تعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آنکار و آنحاجت دران زمین برود و بمیرد

* بیت * زکویش میروم باصد هزاران حسرت وزاری * نمیدانم که روزی میدواند یا اجل ما را * رواه احمد والترمذی * وعن عائشة قالت
قلت * روایت است از عائشه که گفت گفتم * یا رسول الله ذراری المؤمنین * اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان در بهشت اند
یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است چنانکه برار جمع بریت * قال من آبائهم * فرمود از پدران خود اند یعنی حکم پدران خود دارند
در بهشت اند با ایشان * فقلت * پس گفتم * یا رسول الله بلا عمل * بی عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند چون در
بهشت میروند * قال * فرمود * الله اعلم بما كانوا عاملين * خدا داناتر است بچیزی که بودند این ذراری عمل کنند کان آنرا اشارت بقضا و قدر
است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بیعمل در بهشت چگونه روند فرمود تعجب مکن چه اطفال را اگرچه بالفعل عملی نیست شاید
که در علم الٰهی عمل باشد و تقدیر بر وی چنین رفته * قلت * گفتم * فذراری المشركين * پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست * قال من
آبائهم * فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند * قلت بلا عمل قال الله اعلم بما كانوا عاملين * کلام در ینمقام سابقا
گذشته است فتذکر * رواه ابو داؤد * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوائدة والموؤدة في النار * وائده زن گور
کننده فرزند خود را زنده و اکثر این کار را زنان میکردند و موؤده دختر گور کرده شده * رواه ابو داؤد * و اشکال درین حدیث
آنست که وائده صحیح است بودن او در آتش از جهت کفرش اما موؤده که طفل است و هیچ گناه نکرده و کفر نورزیده چگونه در آتش
باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بتوجیهات متعدده یکی آنکه موؤده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین
است و رفتن او در دوزخ بحکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار صاحب مصابیح این حدیث را درین باب
آورده و آنها که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را بآن که مراد بوائده دایه است و بموؤده مادر است
بمعنی الموؤدة لها زیرا که گور میکرد اطفال را دایه با مر مادر و بعض گفته اند که ورود این حدیث در مادهٔ خاص است بهر که کرده و این
حکم از عالم غیب است و غیر آنرا بران قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم می کند در بندگان خود بهرچه میخواهد و وی ملحق است بقتل
خضر غلام را و تواند که آن موؤده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان
توان کرد و مذهب صحیح همان توقف است والله اعلم *

الفصل الثالث * عن ابی الدرداء * رضي الله عنه * قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل فرغ الى كل عبد من خلقه من خمس * بدرستی که خدا تعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیر او
بسوی هر بنده از بندگان مخلوقات اوست از پنج چیز و چون فراغ محال است بر حق عز و جل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر اوست
و فی الصراح فراغ پرداختن از کاری پس از ان بیان آن پنج چیز کرد بقول خود * من اجله وعمله ومضجعه واثره ورزقه * یعنی فارغ
شده از اجل هر بنده و تعیین کرده که مدت عمر وی چند است و فارغ شده از عمل هر بنده که چه کارها خواهد کرد نیک یا بد و فارغ
شده از مضجع هر بنده یعنی جسم در اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد باثره حرکت یعنی جمیع حرکات
و سکنات وی بندگان معلوم است در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و اثر حرکت او در حالت حیات یا بمضجع اشارت است باقامت و اثر بمعنی
نشان پا است بر روی زمین اشارت بمسافرت و مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق * رواه احمد * وعن عائشة * رضي الله
عنها * قالت سمعت رسول الله * گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * میگفت * من تكلم في شيء من القدر *
کسیکه سخن کند و بحث کند در چیزی از مسائل و احکام قضا و قدر * سئل عنه يوم القيمة * پرسیده میشود از ان سخن کردن روز
قیامت * ومن لم يتكلم فيه لم يسأل عنه * و کسی که سخن نکند دران پرسیده نمی شود از ان مقصود زجر و منع است از خوض
کردن و در افتادن در مسئلهٔ قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در تکلم کردن و در افتادن دران مگر پرسش و عتاب روز قیامت پس بهتر
آنست که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد * رواه ابن ماجة * وعن ابن
الدیلمی قال * روایت است از ابن دیلمی که از تابعین است که گفت * اتيت ابي بن كعب فقلت له * آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه
و اجلهٔ ایشان بود پس گفتم مر او را که * قد وقع في نفسي شيء من القدر * بتحقیق افتاد در دل من چیزی از شک و شبهه از ممکن آنکه
اگر همه بقضا و قدر است امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه را اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه و حکایت نفس بود

* فحدثني * پس حديث يعني بخوان مرا از احاديث آن حضرت صلى الله عليه وسلم يا سخنى بگو از پيش خود * لعل الله ان يذهبه من قلبي *
شايد كه خداى تعالى ببرد آن شك وشبهه را از دل من * فقال * پس گفت ابي بن كعب سخنى كه ازاله كرد شبهۀ مرا واستبعاد مرا تعذيب
ومواخذۀ پروردگار تعالى بندگانرا وبيان كرد كه وى جل وعلا مالك الملك على الاطلاق است وهمه مملوك اويند ميكند هرچه مى خواهد وهر تصرف
كه مالك در مماليك خود كند ظلم نباشد وگفت * لو ان الله عز وجل عذب اهل سمواته واهل ارضه * اگر آنست كه خداى تعالى عذاب ميكرد
تمامۀ آسمانيان وزمينيانرا * عذبهم وهو غير ظالم لهم * عذاب ميكرد وميرسد او را كه عذاب كند ايشانرا وحال آنكه وى تعالى غير ظلم كننده
است مر ايشانرا * ولو رحمهم كانت رحمته خيرا لهم من اعمالهم * واگر رحمت ميكرد ايشانرا ميبود رحمت او بهتر وسودمندتر مر ايشانرا از
عملهاى ايشان پستر اشارت كرد كه ايمان بقدر در جميع كائنات عموما ودر احوال نفس آدمي خصوصا از واجبات است وبرابرى نميكند
باوى هيچ عملى از اعمال اگرچه بسى عظيم باشد بيرون از قدرت بشر وشرط است مر درآمدن بهشت را وگفت * ولو انفقت مثل احد ذهبا
في سبيل الله * واگر خرج كني مانند كوه احد طلا در راه خدا * ما قبله الله منك حتى تؤمن بالقدر * قبول نميكند آن عمل را الله تعالى از تو تا آنكه
ايمان نيارى بقضا وقدر * وتعلم ان ما اصابك لم يكن ليخطئك * وتا آنكه بداني كه آنچه رسيده است ترا نبود براى آنكه بگذرد از تو ونرسد ترا
* وان ما اخطأك لم يكن ليصيبك * وبداني كه آنچه گذشته است از تو ونرسيده است بتو نبود براى آنكه برسد ترا پس چون چيزى برسد بتو
نگوئي كه بسعي وكوشش من رسيد وچون نرسد نگوئي كه اگر سعي ميكردم ميرسيد وبايد كه بداني كه رسيدن ونارسيدن همه بقضا وقدر
الهي است تعالى شانه * ولو مت على غير هذا لدخلت النار * واگر فرضا بميرى بر غير اين حال واعتقاد وايمان بقدر هر آينه درمى آئي
آتش دوزخ را * قال ثم اتيت عبد الله بن مسعود * گفت ابن الديلمي پستر آمدم عبد الله بن مسعود را كه از مخصوصان آن حضرت صلى الله
عليه وسلم بود ودرشان او فرموده است كه راضي شدم براى امت بهرچه وى راضي است * فقال مثل ذلك * پس گفت ابن مسعود مانند
اين سخن كه ابي بن كعب گفته بود * قال ثم اتيت حذيفة بن اليمان * گفت پستر آمدم حذيفة بن اليمان را كه صاحب سر رسول صلى الله
عليه وسلم بود * فقال مثل ذلك * پس گفت حذيفه نيز مانند همان سخن * ثم اتيت زيد بن ثابت * پستر آمدم زيد بن ثابت را كه نيز
از عظما وعلماى صحابه بود * فحدثني عن النبي * پس حديث كرد زيد بن ثابت مرا از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم مثل ذلك * مانند
آن * رواه احمد وابو داود وابن ماجة * ازينجا معلوم شد كه اين حديث پيغمبر بود صلى الله عليه وسلم كه ابي بن كعب وابن مسعود
وحذيفه اسناد نكردند ورفع آن بحضرت صلى الله عليه وسلم ننمودند وزيد بن ثابت رفع نمود * وعن نافع ان رجلا اتى ابن عمر *
روايت است از نافع كه مولاى ابن عمر است وثقه كثير الحديث است ديلمي است وبعض گفته اند كه از عرب است كه مردى آمد ابن عمر را
رضي الله عنهما * فقال * پس گفت آن مرد با بن عمر كه * ان فلانا يقرئ عليك السلام * فلان كس ونام مردى برد كه مذهب قدريه پيدا
كرده بود واين بدعت را درميان آورده ميخواناند بر تو سلام يعني ترا سلام ميرساند ولفظ عربي همچنين است كه ميگويند فلان خوانانيد
مر فلانرا يا بر فلان سلام ومراد همان است كه ميخواناند بر تو سلام چه هرگاه خواند بروى سلام وى نيز ميخواند بروى سلام پس راست
مى آيد كه خوانانيد او را سلام * فقال * پس گفت ابن عمر * انه بلغني انه قد احدث * بتحقيق شان اين است كه رسيده است مرا
كه وى احداث نموده وپيدا كرده است درين چيزى را كه نبوده است يعني تكذيب بقدر وانكار آن * فان كان قد احدث *
پس اگر هست كه بتحقيق احداث كرده است * فلا تقرئه مني السلام * پس مخوانان او را از جانب من سلام * فاني سمعت
رسول الله * پس بدرستي كه من شنيده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * يكون في امتي * مى باشد
در امت من * او في هذه الامة * يا گفت مي باشد درين امت شك راوى است كه اين لفظ فرموده يا آن * خسف ومسخ
او قذف في اهل القدر * در زمين فرو بردن وتبديل صورت كردن يا سنگ از آسمان باريدن در اهل قدر يعني آنها كه منكر اند آنرا
وازينجا معلوم شد كه ظهور اين بدعت وحدوث اين مذهب در آخر زمان صحابه بود رضوان الله عليهم اجمعين * رواه الترمذي
وابو داود وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح غريب * تحقيق اين عبارت وجمع كردن ميان اين صفات در حديث
در مقدمه مبين شده است * وعن علي * رضي الله عنه * قال سألت خديجة * رضي الله عنها روايت است از امير المؤمنين علي گفت

پرسید خدیجه * النبي * پیغمبر را صلی الله علیه وسلم * عن ولدین ما تالها فی الجاهلیة * از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که مردند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم هما فی النار * آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند * قال * گفت علي رضي الله عنه * فلما رای الکراهة فی وجهها قال * پس هر گاه
که دید آن حضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشي را در روی خدیجه گفت * لو رایت مکانهما لابغضتهما * اگر به بیني تو مکان و منزلت
آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الٰهي تعالی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما بیا
بعد از تا از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه همچنین در احادیث بسیار آمده * قالت * گفت خدیجه * یا رسول الله فولدی
منک * پس فرزند من که از تو شد و بمرد حال او چیست و آن عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت او در مبادی
ظهور دین اسلام * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود * فی الجنة * در بهشت است * ثم قال رسول الله *
پستر گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین واولادهم فی الجنة * بدرستي که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت
اند * وان المشرکین واولادهم فی النار * وبدرستي که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند * ثم قرأ رسول الله * پستر خواند پیغمبر
خدا * صلی الله علیه وسلم * از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدرانند نه مادران و از برای دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون
وی مسلمان شد است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیت را که * والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم * وآنکساني که
ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان با یمان و آخر آیت اینست که الحقنا بهم ذریتهم پیوست کردیم با ایشان ذریت
ایشان را * رواه احمد * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره * هرگاه که بیدا کرد خدای
تعالی آدم را بمالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشتهٔ موکل را بر ارحام که بمالد * فسقط عن ظهره کل نسمة * پس بیرون افتاد
از پشت آدم هر آدمي نسم و نسمة بفتح نون و سین مردم * هو خالقها من ذرینه الی یوم القیامة * که خدای تعالی پیدا کنند او ست از اولاد
آدم تا روز قیامت بهمین طریق که درینجا توالد و تناسل خواهد بود و ذرائر ذریات از پشت بني آدم بر آمدند و چون همه از پشت
آدم بود نسبت بوی داد * وجعل بین عیني کل انسان منهم * و گردانید میان دو چشم هر آدمي ازین آدمیان * وبیصا من نور *
بریق و لمعان از نور و بیص بفتح واو و کسر موحده و صاد مهمله درخشش * ثم عرضهم علی آدم * بستر عرض کرد و وا نمود ایشانرا بر آدم
* فقال * پس گفت آدم * ای رب * ای پروردگار من * من هؤلاء * کیستند این کسان * قال ذریتک * گفت پروردگار تعالی ایشان
اولاد تو اند * فرای رجلا منهم * بس دید آدم مردي را از ایشان * فاعجبه وبیص ما بین عینیه * پس خوش آمد آدم را لمعان و درخشش
که میان دو چشم آن مرد بود * فقال ای رب من هذا * پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد * قال داؤد * گفت پروردگار
تعالی این داؤد پیغمبر است بوشید؛ نماند که از خوش آمدن بریق میان دو چشم داؤد آدم را لازم نیاید که بریق وی اکمل و اجمل و ازید
واتم باشد شاید که در انجا آني باشد که در چشم آدم آنرا خوب نمود ند والا یقین است که نور و لمعان سید رسل بیشتر و تمامتر و کامل
تر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلي منافي فضل جزئي نیست * فقال ای رب کم جعلت عمره * پس گفت آدم پروردگار را
چند گردانیدهٔ عمر او را * قال ستین سنة * گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال * قال * چون آدم را داؤد علیهما
السلام خوش نمود و را بطهٔ وداد و محبت پیدا شد گفت آدم * رب زده من عمری اربعین سنة * ای پروردگار من افزون کن مر او را
از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم
الا اربعین سنة * پس هر گاه که کذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقیماند و عمر آدم در انچه مشهور است هزار سال بود * جاءه ملک
الموت * آمد آدم را ملك الموت تا روح پاک او را قبض کند * فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنة * آیا باقي نمانده است از عمر من
چهل سال * فقال * پس گفت ملك الموت با آدم * اولم تعطها ابنک داؤد * آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیهٔ عمر تست پسر تر اکه
داؤد است * فجحد آدم فجحدت ذریته * پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار * ونسي آدم *
وفراموش کرد آدم نبي الله تعالی مر او را از اکل شجره * فاکل من الشجرة * پس خورد از آن شجره * فنسیت ذریته * پس فراموش

کردند اولاد او و پیدا شد در ایشان نیز فراموشی * وخطأ آدم وخطأت ذریته * وخطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بر معین حمل کرد وخطا
کردند ذریت او وخطا بایشان راه یافت یعنی این صفت انکار و نسیان وخطا از اصل آدم بود در اولاد او از انجا سرایت کرد * رواه
الترمذی * ماند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب میگویند که صدور
این انکار بحکم جبلت وطبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آنرا در بشر از حرص عمر نزد پیری وکبر سن چنانکه در حدیث یشیب ابن
آدم وتشیب فیه خصلتان الحدیث آمده است نه بقصد واختیار و بعضی از احکام جبلت در انبیا باقی می گذارند واز ان منزه نیستند
وقد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم * وعن ابی الدرداء عن النبی * و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال *
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * خلق الله آدم حین خلقه * پیدا کرد خدای تعالی آدم را هنگامی که پیدا کرد او را * فضرب کتفه
الیمنی * پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را که بزند شانه راست آدم را * فاخرج ذریة بیضاء * پس بیرون آورد
ذریت سفید را * کانهم الذر * گویا ایشان مورچهای خرد اند و در بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله بمعنی مروارید وبرین
تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرده برتقدیر اول بیان مقدار است * وضرب کتفه الیسری * وزد شانه چپ
او را * فاخرج ذریة سوداء * پس بیرون آورد ذریت سیاه * کانهم الحمم * گویا که ایشان انگشتان اند در سیاهی * فقال للذی فی یمینه * پس
گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند * الی الجنة * اگر خطاب بآن گروه است معنی کلام اینچنین شود که بروید بسوی بهشت
واگر خطاب بملائکه است که سخنی از حال این گروه بایشان می گوید معنی این بود که این گروه میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این
گروه را * ولا ابالی * و باک ندارم از ان که ایشانرا حکم بجنت کردم پیش از صدور عمل ومالک ومتصرف مطلق ام هرچه میخواهم
میکنم * وقال للذی فی کتفه * و در بعض نسخ فی کفه * الیسری الی النار * وگفت مر آن گروه را که در کتف چپ یا در کف چپ
بودند بسوی آتش دوزخ روید * ولا ابالی رواه احمد * وعن ابی نضرة * بفتح نون وسکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر
الحدیث مات سنة سبع ومائة * ان رجلا من اصحاب النبی * روایت است از ابی نضره که مردی از یاران پیغمبر * صلی الله علیه وسلم
یقال له ابو عبد الله * که گفته میشود او را ابو عبد الله * دخل علیه اصحابه * در آمدند بروی یاران او * یعودونه * در حالتی که
بیمارپرسی می کردند او را * وهو یبکی * وحال آنکه او می گریست * فقالوا له ما یبکیک * پس گفتند یاران او مر او را چه چیز میگریاند ترا
* الم یقل لک رسول الله * آیا نگفته است ترا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک * بگیر از موی بروت خود و پست وکوتاه
کن آنرا * ثم اقره حتی تلقانی * پستر برقرار دار آن را بهمین حال ودراز مکن ودائم باش بران تا آنکه ملاقات کنی و پیش آئی مرا بر حوض
یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی وحال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده
ولابد آن بی اسلام نبود * قال بلی * گفت ابو عبد الله آری گفته وبشارت داده است * ولکنی سمعت رسول الله * ولیکن من شنیده ام
پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * ان الله عز وجل قبض بیمینه قبضة * بدرستیکه خدای تعالی گرفت بدست راست قدرت
خود مشتی یعنی جماعه از آدمیان را * واخری بالید الاخری * وگرفت جماعهٔ دیگر را بدست دیگر * وقال * وگفت * هذه لهذه وهذه لهذه *
این قبضه واین جماعه که در دست راست اند مر این راست یعنی بهشت را واین جماعهٔ دیگر که در دست چپ اند مر دوزخ را
است * ولا ابالی * وباک ندارم * ولا ادری فی ای القبضتین انا * ودر نمی یابم ونمیدانم که در کدام یکی ازین دو قبضه ام من یعنی
اگرچه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان ودر آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی بی نیاز است وقادر
مطلق هرچه خواهد بکند وگفته که می در آرم در بهشت هر کرا خواهم ومی افکنم در دوزخ هر کرا خواهم وباک ندارم وهیچکس را
نمیرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود وموجب گریه اینست بعضی از عرفا گفته اند که اگرچه بمقتضای صدق وعده
وبشارت شارع امنی واطمینانی حاصل میشود ولیکن خوف لاابالی از ساحت سینه پا بیرون نمی نهد وبرین حال مبتنی است تمنی
صحابه با وجود بشارت به یالیتنی کذا ویا لیت کذا یکی گفته ای کاش من گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افکندندی
ودیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی وخاک بودمی واین را تحقیقی وبیانی است که در رساله تسلیة المصاب ذکر کرده شده است

* رواه احمد * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * عن النبي * روايت است از ابن عباس از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال اخذ الله الميثاق من ظهر آدم * گرفت خداي تعالى عهد را از ذريتي كه بيرون آورد از پشت آدم * بنعمان * بفتح نون نام وادي ست نزديك بعرفات در ميان مكه وطائف واين است مراد بقول راوي وتفسير كرد نعمان را وگفت * يعني عرفة * از جهت قرب جوار آن وادي از عرفات * فاخرج من صلبه كل ذرية ذرأها * پس بيرون آورد حق تعالى از استخوان پشت آدم هر ذريتي را كه بيدا كرد آنرا * فنثرهم * بثاي مثلثه * بين يديه * پس پراگنده كرد ايشان را در پيش آدم * كالذر * مانند مورچهاي خرد * ثم كلمهم قبلا * پستر كلام كرد با ايشان روبرو قبلا بضمتين بمعني مواجهت وروبرو * قال الست بربكم * گفت پروردگار تعالى آيا نيستم من پروردگار شما * قالوا بلى * گفتند آري هستي تو پروردگار ما * شهدنا * گواهي داديم بربوبيت تو وسخن كردن اين ذراري مثل سخن كردن نملهٔ سليمان است وهو على كل شيئ قدير * ان تقولوا يوم لقيمة انا كنا عن هذا غافلين * تانگوئيد روز قيامت بدرستي كه ما بوديم ازين حال غافل * اوتقولوا انما اشرك اباؤنا من قبل * يا نگوئيد روز قيامت كه شرك نياوردند مگر پدران ما پيش از ما * وكنا ذرية من بعدهم * وبوديم ما ذريت بعد از ايشان پس اقتدا واتباع كرديم ايشان را * افتهلكنا بما فعل المبطلون * آيا پس هلاك ميكرداني ما را بكردار اهل بطالت واين سخن از ايشان عذر نشود زيرا كه اخذ ميثاق بتوحيد الٰهي بر مراحل از ذريت واقع شد؛ وپيغمبران باخبار صادقه خبر بدان دادند وتذكار نمودند * رواه احمد * عارفان گويند كه اين ياد دادن عهد الست براي غافلان وبيخبران بود والا هوشمندان بيدار دل هنوز بگوش هوش آن سوال وجواب ميشنوند * بيت * الست از ازل همچنان شان بگوش * بفرياد تا لوا بلى در خروش * على بن سهل اصفهاني را گفتند كه روز بلى را ياد داري گفت چنان ياد دارم كه گوئي ديروز بود پير هروي قدس سره گويد كه درين سخن نقص است صوفي را دي وفردا چه بود آن روز را هنوز شب در نيامده وصوفي در همان روز است انتهى ومحققان گويند كه در عالم آلهٔ ماضي ومستقبل نبود آنجا همه حال است ليس عند الله صباح ولا مساء * بيت * آنكه از حق نيست غافل يك نفس * ماضي ومستقبلش حال است وبس * سر وانبيا صلوات الله عليه وسلامه فرمود موسى را مي بينم كه با هفتاد هزار نفر بني اسرائيل به حج مي آيد وبتحقيق در همان زمان مي بينند كه موسى در حيات خود مي آمد نه آنكه از ماضي خبر ميدهد واين كلام را تحقيقي است در مقام خود مذكور * وعن ابي بن كعب * انصاري است حاضر شد عقبهٔ اولى را وبدر را كاتب وحي واقرأ صحابه وملقب بسيد القراء وآن حضرت صلى الله عليه وسلم مامور شد كه سورهٔ لم يكن الذين كفروا بروي بخواند بسياري از صحابه وتابعين ازوي روايت دارند رضي الله عنه واحوال وي در بسياري از مواضع مذكور است * في قول الله * روايت است از ابي بن كعب در تفسير قول خدا * عز وجل واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم * واين تفسير را اگرچه ابي بن كعب رفع بحضرت صلى الله عليه وسلم نكرده وليكن درحكم مرفوع است چه امثال اين اخبار بي سماع از سيد ابرار صلى الله عليه وسلم ممكن نباشد چنانكه در مقدمه گذشت * قال * گفت ابي ابن كعب * جمعهم * فراهم آورد پروردگار ايشانرا * فجعلهم ازواجا * پس خواست كه بگرداند ايشانرا اصناف پس گردانيد * ثم صورهم * پستر صورت بخشيد ايشانرا * فاستنطقهم * پس گويا گردانيد ايشانرا * فتكلموا * پس سخن كردند ايشان * ثم اخذ عليهم العهد والميثاق * پستر گرفت برايشان عهد وپيمانرا * واشهدهم على انفسهم * وگواه كردانيد ايشانرا بر ذاتهاي ايشان * الست بربكم * گفت آيا نيستم من پروردگار شما * قالوا بلى * گفتند آري تو پروردگار مائي * قال فاني اشهد عليكم السموات السبع والارضين السبع * گفت پروردگار تعالى پس بدرستي كه من گواه ميگيرم بر شما هفت آسمان وهفت زمين را * واشهد عليكم آباءكم آدم * وگواه ميگيرم بر شما پدر شما را كه آدم است تا اگر انكار كنيد اين استشهاد واقرار را گواهي دهند ايشان بر شما وثابت گردانند بر شما آنرا گفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقليه وثاني به بعث رسل كه ياد دهند ايشانرا بخطابات سمعيه * ان تقولوا يوم القيمة لم نعلم بهذا * تا نگوئيد بروز قيامت دانا نبوديم ما باين قضيه * اعلموا انه لا اله غيري * بدانيد كه بدرستي وراستي كه شان اينست كه نيست هيچ معبود بحق جز من * ولا رب غيري * ونيست پروردگار جز من * ولا تشركوا بي شيئا * وشريك نكردانيد بمن چيزي را * اني سأرسل اليكم رسلي * بدرستي كه من سرانجام است كه بفرستم بسوي شما پيغمبران خود را * يذكرونكم عهدي وميثاقي * كه ياد دهند شما را عهد مرا وپيمان مرا * وانزل عليكم كتبي * وفرود آرم

برشما كتابهای خودرا * قالوا اشهدنا بانک ربنا والهنا * گفتند ایشان گواهي داديم ما باین که تو پروردگار مائي ومعبود مائي * لا رب لنا
غيرک ولا آله لنا غيرک * نيست پروردگار ماراجز تو ونيست معبود ماراجز تو * فاقروا بذلك * پس اقرار كردند بآن * ورفع عليهم آدم *
وبرداشته شد ومشرف ومطلع كردانيده شد بر ايشان آدم عليه السلام * ينظر اليهم * در حالي كه نگاه ميكند بجانب ايشان * فرأى الغني
والفقير * پس ديد آدم توانگر را ومحتاج را * وحسن الصورة ودون ذلك * وديد نيكوصورت را وپايان تر وكمتر ازان در نيكوصورتي يعني
همه را يكسان نيافت بعض غني وبعض فقير وبعض خوبصورت وبعض بدصورت وجز آن مختلف در اشكال وصفات واحوال * فقال رب
لولا سويت بين عبادك * پس گفت آدم اي پروردگار من چرا برابري نكردي ميان ايشان باآنكه همه بندگان تواند * مصرع * بندگانيم اين
يكي مقبول وآن مردود چيست * قال اني احببت ان اشكر * گفت پروردگار تعالى از جهت آن سويت نكردم زيرا كه من دوست ميدارم كه
شكر كرده شوم اگر همه را يكسان برابر حال وبريك صفت مي آفريدمي حقيقت شكر بوجود نيامدي و در هريكي چيزي بنهاده ام كه در ديگري
نيست وچون دريابد شكر كويد مثلا در فقر تقوى وفراغ وقت وسلامت از آفات نسبت كه در غني نيست وهكذا * ورأى الانبياء فيهم
مثل السرج عليهم النور * وديد آدم پيغمبران را در ميان ذريت خود مانند چراغها كه ميتابد بر ايشان روشني * خصوا بميثاق آخر
في الرسالة والنبوة * مخصوص كردانيده شدند پيغمبران بعهد وپيمان ديگر زياده بر عهد الوهيت وربوبيت در رسالت ونبوت تا حق آنها
ادا كنند وازعهده آن بيرون برآيند واحكام وشرائع آلهي بخلق برسانند از ينجا معلوم شد كه در ميان نبوت ورسالت فرقي هست چنانكه
در كتب كلاميه مذكور است * وهو قوله * واين عهد رسالت ونبوت مذكور است در قول حق * تبارک وتعالى واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم *
وچون گرفتيم ما كه پروردگارجهانيانيم از پيغمبران پيمان ايشانرا در رسالت ونبوت * الى قوله * تا قول وي تعالى * وعيسى بن مريم *
تمام اين آيت اينچنين است واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنک ومن نوح وابراهيم وموسى وعيسى بن مريم * كان في تلك الارواح *
بود عيسى بن مريم در ميان ارواح آن ذريات نه در ميان اجسام ايشان چون بر عيسى عليه السلام روحانيت غالب بود ومسمى بروح
الله بود اورا مصور بجسم نساخت وهم در ميان ارواح گذاشت * فارسله الى مريم * پس فرستاد حق تعالى عيسى را كه روح بود در ميان
ارواح بسوى مريم * عليها السلام فحدث عن ابي انه دخل من فيها * پس حديث كرده شد از ابي بن كعب كه عيسى درآمد در مريم از راه
دهان وي * رواه احمد * وعن ابي الدرداء * رضي الله عنه * قال بينما نحن عند رسول الله * گفت ابو الدرداء در اثنائي آنكه بوديم
ما نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نتذاكر ما يكون * مذاكره وگفت وگو ميكرديم چيزيرا كه پيدا ميشود وحادث ميگردد يعني ميگفتيم
كه بسابقه قضا وقدر راست ويا از سرنو پيدا ميشود بي آن سابقه از ينجا ظاهر ميشود كه مذاكره قضا كه نه بطريق نزاع وجدال بود ممنوع نيست و
لهذا آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايشانرا ازان منع نكرد وزجر ننمود بلكه جواب داد وتعليم كرد * اذ قال رسول الله * ناگاه جواب داد وگفت
پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه اين همه مقضي ومقدر راست وآنچه مقدر است قطعا متغير نميگردد وذكر كرد مثالي ازان وآن خلق مردم
است بضم خا بمعني سيرت باطن او كه قابل زوال وتغيير نيست بخلاف خلق وي بفتح خا بمعني صورت ظاهر كه متغير ميشود بحسب ظاهر
پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * اذا سمعتم بجبل زال عن مكانه فصدقوه * چون بشنويد كوهي را كه جنبيد ودور شد از جاي
خود پس تصديق كنيد وباور داريد آنرا كه ممكن است * واذا سمعتم برجل تغير عن خلقه * وچون بشنويد مردي را كه متغير شد و
جدا شد از خوي وخصلت خود * فلا تصدقوا به * پس تصديق مكنيد بدان وباور مداريد آنرا * فانه يصير الى ما جبل عليه * زيرا كه
بدرستي آن مرد مي گردد وباز مي آيد بسوى صفتي كه مجبول ومخلوق شده است بران صفت ومقدر گشته بروي پس آنكه اورا كيس و
دانا وزيرک آفريده اند وتقدير الهي بران رفته كه چنين باشد هرگز احمق ونادان وكول نميگردد وبرعكس نيز نه واما آنكه در ظاهر بحسب
عادت يا مصاحبت ومخالطت دانا وزيرک نمايد وبعوارض وحوادث كول ونادان رنگ گردد يا كول است كه بعوارض رياضت وتجربه
دانا صفت شود آن نه از ينقبيل است سخن در ان كسي است كه مجبول ومخلوق برخلقي افتاده وقضا وقدر الهي در حق وي چنين
رفته اين قسم هرگز تغيير وتبديل پذير نبود ورياضت ومجاهدت وسعي وطلب در ان قسم دركار نمي رود نه در ين * رواه احمد *
وعن ام سلمة * رضي الله عنها * قالت * روايت است از ام سلمه كه گفت * يا رسول الله لا نزال يصيبک في كل عام وجع * هميشه

مستي تو كه ميرسد ترا در هر سال درد * من الشاة المسمومة التي اكلت * از آن گوسفند زهردار كه خورده بودي يعني در
خيبر * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * ما اصابني شيء منها * نرسيد مرا چيزي از درد از آن گوسفند * الا وهو
مكتوب علي * مگر كه آن چيز نوشته شده و تقدير كرده شده بر من * وآدم في طينته * و حال آنكه آدم در طينت خود بود كنايت
است از تقدير ازلي و طينت بمعني پارهٔ گل و خلقت و جبلت آيد چون ام سلمه تكلم بظاهر و مجاز كرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زهردار
كرد حضرت صلى الله عليه وسلم او را بحقيقت برد و فرمود كه اين همه بتقدير الهي است كه در ازل رفته * رواه ابن ماجة *

باب اثبات عذاب القبر * چون قومي از مبتدعه و اهل اهوا كه اكثر معتزله و بعض روافض باشند انكار كرده اند عذاب قبر را و احاديث
مشهوره كه قدر مشترك از آن بحد تواتر رسيده در آن ورود يافته است و سلف صالح پيش از ظهور اهل بدعت و انكار ايشان همه اتفاق
داشته اند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله عليه كه اثبات كند آنرا و ذكر كند احاديث وارده در اين باب و عذاب مشتق است از
عذب بمعني ردع و منع زيرا كه منع مي كند و باز ميدارد شخص را از مخالفت امر و نهي يا مشتق است از عذاب بمعني خس و خاشاك كه در
آب افتد و چنانكه افتادن خس و خاشاك آب را كدر و تيره كرداند عذاب نيز عيش شخص را منغص و مكدر سازد و بعض گويند مشتق
از عذب است بمعني آب شيرين و عذاب شخص دشمن و بدخواه او را شيرين نمايد و باين علاقه عذاب نام كردند و مراد بقبر عالم برزخ
است كه واسطه است ميان دنيا و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام نه آن گوري كه مرده را در گور كنند چه بسا مردگان كه در آب غرق شوند
و در آتش سوخته كردند و در شكم جانوران بتحليل روند الا جزوي از آن كه آنرا جزو اصلي خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقي
مانده و پروردگار تعالى و تقدس بقدرت خود آنرا نگاه دارد و هيچ چيز از علم و قدرت وي بيرون نرود و اگر خواهند هم بدان جزو
روح را متعلق سازد و جاني بخشد و عذاب كند و نعمت دهد پروردگار تعالى بر همه چيز قادر است و كسي كه در عجائب قدرت وي در ملك
و ملكوت نگاه كند و بديدهٔ بصيرت در آن نگرد هيچ چيز را از عجائب و غرائب منكر نگردد * بيت * كند هر چه خواهد برو حكم نيست *
كه پيدا و پنهان بنزدش يكيست * و در تصديق بعذاب قبر و امثال آن مقامات است اصح و اسلم و اقوي آنست كه ايمان بيارند كه
ملائكه و مار و كژدم و گزيدن ايشان كه در احاديث واقع شده است همه بحكم واقع موجود اند نه محض مثال و خيال و آنكه ما نه بينيم
و نه دريابيم در وجود آن زيان ندارد زيرا كه عالم ملكوت را بچشم سر نتوان ديد آنرا چشمي ديگر است كه بآن توان ديد و اگر بچشم سر بينند
بآن تيز توان ديد نمي بيني كه جبرئيل نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم مي آمد و مي نشست و حكايت مي كرد و پيام حق ميگذارانيد و صحابه
در مجلس همه نشسته مي بودند و نمي ديدند و بدان ايمان مي آوردند و اگر در اينجا تردد دست دهد ايمان به از اين بايد كرد چون
نور ايمان در دل در آمد و سينه بآن نور كشاده شد ديگر هيچ مشكل نيست حق تعالى از خيرگي عقل و تيرگي فلسفه نگاهدارد والله الهادي و اختلاف
كرده اند كه عذاب در قبر بر بدن كنند يا بدن ميت است يا در مقابله داشتن روح با وي يا بنوعي ديگر كه پروردگار تعالى خواهد و ما را
بدريافت كنه حقيقت آن راه نباشد و حق آنست كه باحيا است چنانكه ظاهر احاديث دال است بر آن و نيز گفته اند كه حيات را در تمام
بدن وي در آرند چنانكه در دنيا بود يا بجزوي از اجزاي وي متعلق سازند حكيمي كه از علماي شافعيه است گفته است كه اگر اين قول صحيح
است بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمي نباشد كه ينبوع حيات و محل ادراك است و اگر همين قدر بدانند كه پروردگار تعالى در مرده عالتي (حالتي)
پيدا كند كه بدان چيزي از الم و راحت دريابد در اعتقاد صحيح كفايت است والله اعلم بحقيقة الحال

* الفصل الاول

* عن البراء بن عازب * صحابي است اول مشاهد او خندق است و پيش از آن صغير شمردند او را حاضر شد احد را و غزا كرد همراه آنحضرت
پانزده غزوه را و نزول كرد كوفه را و فتح كرد ري را و حاضر بود با علي رض در جمل و صفين و نهروان رضي الله عنه * عن النبي * روايت
ميكند از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال المسلم اذا سئل في القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله * فرمود مسلمان در وقتيكه پرسيده
شود در قبر گواهي ميدهد بالوهيت حق و رسالت محمد صلى الله عليه وسلم * فذلك قوله * پس آن گواهي دادن مراد است بقول خداي تعالى
كه فرموده است * يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة * ثابت و برجاي ميدارد خداي تعالى مؤمنانرا بقول
ثابت در دنيا و در آخرت يعني اين تثبيت مؤمنان بر قول ثابت كه در اين آيت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب سوالي است كه مؤمن

در قبر پرسيده ميشود كه كيست پروردگار تو وكيست پيغمبر تو وچيست دين تو وشهادتين جواب از هر سه چيز است چه دين اسلام همين است * وفي رواية * ودر روايتي ديگر لفظ حديث اينچنين آمده است كه * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال * فرمود اين آيت كه * يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت نزلت في عذاب القبر * فرود آمده است در شان عذاب قبر * يقال له من ربك * گفته ميشود مر او را كيست پروردگار تو * فيقول ربي الله * پس ميگويد پروردگار من خدا است * ونبيي محمد * وپيغمبر من محمد است * صلى الله عليه وسلم * متفق عليه * لفظ مصابيح اينچنين است اذا قيل له من ربك وما دينك ومن نبيك چون گفته ميشود مر او را كيست پروردگار تو وچيست دين تو وكيست پيغمبر تو فيقول ربي الله وديني الاسلام ونبيي محمد پس ميگويد پروردگار من خدا است ودين من اسلام است وپيغمبر من محمد است صلى الله عليه وسلم واين لفظ اتم واظهر است * وعن انس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا وضع في قبره * بدرستي كه بنده چون نهاده شود در گورش * وتولى عنه اصحابه * وروي بگردانند از وي ياران وي * انه ليسمع قرع نعالهم * بدرستي كه وي بتحقيق مى شنود كوفتن نعال اصحاب را يعني آواز پاهاي ايشان را كه بر زمين ميروند * اتاه ملكان * مى آيند او را دو فرشته * فيقعدانه * پس مى نشانند آن دو فرشته او را * فيقولان ما كنت تقول في هذا الرجل * پس ميگويند آن دو فرشته چه ميگفتي تو در حق اين مرد * لمحمد * يعني هذا الرجل كه ميگويند آنحضرت را ميخواهند * صلى الله عليه وسلم * واشارت بهذا بآن حضرت صلى الله عليه وسلم يا از جهت شهرت امر وحضور اوست در اذهان ما اگرچه غائب است يا با حضار ذات شريف وي در عيان باينطريق كه در قبر مثالي از حضرت وي صلى الله عليه وسلم حاضر مى ساخته باشند تا بمشاهده جمال جان افزاي او عقدهٔ اشكال كه در كار افتاده گشاده شود وظلمت فراق بنور لقاي دلكشاي او روشن گردد ودرينجا بشارتيست مر مشتاقان غمزده را كه اگر بر اميد اين شادي جان دهند وزنده در گور روند جاي آن دارد * شعر * در ظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم * غم نيست اگر زمانه رخت بر توي فتد * شب عاشقان بيدل چه شب دراز باشد * تو بيا كز اول شب در صبح باز باشد * فاما المؤمن فيقول * اما مؤمن كه مصدق نقل وكمال ودلدادهٔ حسن وجمال او است ميگويد * اشهد انه عبد الله ورسوله * گواهي ميدهم وبدل وجان ميگويم كه وي بندهٔ خاص خدا وفرستاده برحق اوست * فيقال له انظر الى مقعدك من النار * پس گفته ميشود مر مؤمن را كه نگاه كن بجاي نشست خود از آتش دوزخ كه براي تو آماده وساخته بودند * قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة * بتحقيق بدل كرده است براي تو خداي تعالى بجاي نشست تو كه در دوزخ بود جاي نشستني از بهشت * فيراهما جميعا * پس ميبيند آن مؤمن هر دو جاي را كه از دوزخ است و بهشت وحكمت در نمودن هر دو جاي آنست كه فرح وسرور وي بيفزايد يكي بجهت خلاص شدن از بليهٔ دوزخ ودوم اختصاص يافتن بعطيهٔ بهشت وكافر را حال برعكس اين خواهد بود * واما المنافق والكافر فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل * اما منافق وكافر پس گفته مى شود هريك را چه مى گفتي تو در حق اين مرد يعني محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم * فيقول لا ادري * پس ميگويد منافق وكافر نميدانم ودر نمي يابم * كنت اقول ما يقول الناس * بودم من كه ميگفتم در شان وي آنچه ميگفتند مردم ودر نيافتم حقيقت حال را * فيقال له لا دريت ولا تليت * پس گفته ميشود مر او را در نيافتي تو به عقل خود ونخواندي تو قرآن را يا تبعيت نكردي اهل حق را واصل تليت تلوت بود واو را بيا بدل كردند ودر تحقيق تليت وجوه بسيار است كه در شرح آنرا ذكر كرده ايم * ويضرب بمطارق من حديد * وزده مى شود هريك از منافق وكافر بمطارق از آهن ومطارق جمع مطرقه بكسر ميم وسكون طا خايسك آهنگران * ضربة * زدني عظيم شديد * فيصيح صيحة يسمعها من يليه غير الثقلين * پس فرياد ميكند كافر فرياد كردني كه مى شنود آنرا هر كه نزديك اوست جز آدميان وپريان كه ايشان نمى شنوانند تا قاعدهٔ ابتلا وتكليف بجاي ماند وايمان بغيب باشد وضروري عياني نگردد ونيز تا موجب انقطاع سلسلهٔ معيشت نگردد وثقلين نام جن وانس است وثقل بفتحتين در اصل رخت مسافر وحشم وي وهر چيز نفيس مصون را نيز گويند چنانكه فرمود اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي كذا في القاموس * متفق عليه ولفظه للبخاري * اين حديث را بخاري ومسلم هردو روايت كرده اند وليكن لفظ وي مر بخاري را است * تنبيه * در احاديث صحيحه آنچه مذكور شد همين نجات مؤمن وعذاب كافر ومنافق است واين حال مؤمن مطيع خواهد بود ومذكور نشد كه حال مؤمن فاسق چيست آيا او را عذابي هست يا نيست

پس کفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب شریک مؤمن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن یا در اینها
نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر یا توان که نوعی از عذاب نیز کنند مکر آنکه فاسقی باشد که نخواسته است خدا مغفرت اورا
والله اعلم * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده * بدرستی که
یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده می شود بروی و نموده میشود او را نشستنگاه وی * بالغداة والعشی * در بامداد و شبانگاه * ان کان
من اهل الجنة فمن اهل الجنة * اکر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستنگاه وی از نشستگاه بهشتیان * وان کان من اهل النار فمن
اهل النار * واکر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستنگاه وی از نشستگاه دوزخیان * فیقال هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم
القیمة * پس کفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن آنرا تا آن وقت که برانکیزد ترا خدای تعالی بسوی آن
جای یا بسوی خود روز قیامت * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها * روایت است از عائشه که یهودی زنی
در آمد بروی * فذکرت عذاب القبر * پس یاد کرد آن زن قضیهٔ عذاب قبر را * فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر * پس کفت آن زن
یهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدای تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضی الله عنها قضیهٔ عذاب قبر را ندانسته بود و نام آنرا هرکز
نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آنرا * فسألت عائشة رسول الله * پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را * صلی الله علیه
وسلم عن عذاب القبر * از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد * فقال نعم عذاب القبر حق * پس فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است * قالت عائشة فما رأیت رسول الله * کفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر
خدا را * صلی الله علیه وسلم بعد * بعد ازین حکایت * صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر * که کزارد هیچ نمازی را مکر آنکه استعاذه
کرد و پناه جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از کفتن یهودیه عذاب قبر را ندانسته است و وحی
بدان نیامده بود پس از آن وحی آمد که عذاب در قبر می باشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از
نماز ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود لیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یهودیه اتفاق افتاد
یا تعوذ نیز می کرد و عائشه از آن خبر دار نبود و بعد از پرسیدن وی تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تاکید کرده باشد او را و این اولی و اظهر احتمالات
است والله اعلم * متفق علیه * وعن زید بن ثابت * انصاری مدنی کاتب وحی از اجلهٔ فقها قائم بفرائض چون هجرت کرد آن حضرت
یازده ساله بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاهد را که بعد از وی بود و وی نیز یکی از آن کسانی است که جمع
کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض * قال بینا رسول الله * کفت زید بن ثابت در اثنای
آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار * بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار * علی بغلة له *
سوار بر استری که مر آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بود * ونحن معه * و بودیم ما با آن حضرت صلی الله علیه وسلم * اذ حادت به ناکاه
برمید و رم کردانید آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید بفتح مهمله خمیدن و میل کردن * فکادت تلقیه * پس نزدیک
بود که بیندازد آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین * واذا اقبر ستة او خمسة * وناکاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج * فقال من یعرف
اصحاب هذه الاقبر * پس کفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که می شناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن * قال رجل انا *
کفت مردی که من می شناسم * قال فمتی ماتوا * کفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بکو که کی مرده اند و در کدام زمان از عالم رفته اند
* قال فی الشرک * کفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند * فقال * پس کفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * ان هذه
الامة تبتلی فی قبورها * این امت یعنی کروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در کورهای خود * فلولا ان لا تدافنوا *
پس اکر نمی بود ترس و ملاحظهٔ آنکه کور نکنید شما مرده های خود را و رسم کور کردن برنیفتد از عالم * لدعوت الله ان یسمعکم * هر آینه
دعا میکردم خدای تعالی را که بشنواند شما را * من عذاب القبر الذی اسمع منه * چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اکر بشنوید
شما آواز عذاب را دیکر مرده های خود را در کور نمی نهید در اینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان کفته شد موقوف بر دفن
کردن نیست و خدای تعالی اکر خواهد عذاب میکند مرده را اکرچه باشد در صحرا یا در شکم ماهی وجز آن و نیز امر کرده شده اند مؤمنان

بدفن اموات ترک آن از ایشان بجهت این ترس چه گنجایش دارد وتوجیه کرده اند ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی ودهشتی عارض میشود شمارا که بیهوش وبی عقل میکرداند وقوت وفرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان نلشنیدن ثقلین صیحهٔ میت را گذشت که اگر بشنوند کارخانهٔ معیشت معطل ومنقطع گردد پس ترک دفن نه از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل وپریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردها را دهشت ووحشتی حاصل میکرد شمارا ازمشاهدهٔ اموات بحدیکه نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجهیز وتکفین کنید ودفن نمائید ووجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود ودرشریعت نیزامر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر ومقابر محل حضور مردم واجتماع ایشا نست پس در صحرا های بعید بیند ازند تا کسی آنجا نرود ونشنود عذاب ایشانرا ومطلع نگردد برعیبهای ایشان والله اعلم * ثم اقبل علینا بوجهه فقال * پستر توجه آورد آن حضرت صلی الله علیه وسلم برمابروی مبارک خود پس گفت * تعوذوا بالله من عذاب النار * پناه جوئید بخدا از عذاب آتش * قالوا * گفتند صحابه * نعوذ بالله من عذاب النار * پناه میجوئیم بخدا ازعذاب آتش * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * تعوذوا بالله من عذاب القبر * پناه جوئید بخدا ازعذاب قبر * قالوا * گفتند صحابه * نعوذ بالله من عذاب القبر * پناه میجوئیم بخدا ازعذاب قبر * قال * فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم * تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن * پناه جوئید بخدا ازفتنها از آنچه آشکا راست از فتنها که بجسد تعلق دارد واز آنچه پوشیده است که بدل تعلق دارد یا آنچه ظاهراست برشما ومیدانید شما آنرا وآنچه پوشیده است بر شما ونمیدانید آنرا * قالوا * گفتند صحابه * نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن * قال * فرمود * تعوذوا بالله من فتنة الدجال * پناه جوئید بخدا ازفتنهٔ دجال * قالوا * گفتند صحابه * نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم

* الفصل الثاني

عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قبر الميت اتاه ملكان اسودان ازرقان * چون گور کرده میشود مرده می آیند اورا دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا محمول است برحقیقت چه در سیاهی وحشتی ودهشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر وبشناعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیز نگاه کردن وچشم گردانیدن داشته اند چنانکه دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم برگردد وسیاهی پوشیده شود وسفیدی بنماید وبعض گفته اند که عرب دشمن را بکبود چشمی ازان وصف کنند که روم دشمنان عرب اند وایشان کبود چشم میباشند * يقال لاحدهما المنكر وللآخر النكير * گفته میشود ونام کرده میشود مریکی ازان دو فرشته رامنکر بفتح کاف ومر دیگر را نکیر هر دو بمعنی نا آشنا وموحش اند مشتق از نکرت ضد معرفت وظاهر آنست که منکر ونکیر نام دو شخص است که برسر هر میت بتمثل حاضر آیند وبعض گفته اند که نام دو گروه است وهر کدام ازین دو گروه را افراد بیشمار است ونیزگفته اند که منکر ونکیر نام فرشتگان عاصیان است وفرشتگان مطیعان را نام مبشر وبشیراست والله اعلم * فيقولان ما كنت تقول في هذا الرجل * پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در شان این مرد * فيقول * پس میگوید میت درجواب این سوال * هو عبد الله ورسوله * وی بندهٔ خدا است وفرستادهٔ او * واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فيقولان قد كنا نعلم انك تقول هذا * پس میگویند آن دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب رایعنی سیمای ایمان در ناصیهٔ حال تو دیده بودیم * ثم يفسح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين * پستر کشاده کرده می شود مر میت را در قبرش هفتاد در هفتاد گز کنایت است از فسحت ومبالغه در ان نه عدد معین * ثم ينور له فيه * پستر روشن گردانیده میشود مرمیت را در قبرش * ثم يقال له نم * بسترگفته میشود میت را خواب واستراحت کن * فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم * پس میگوید میت باز برگردم وبروم بسوی اهل خانهٔ خود پس خبر دهم ایشانرا ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر غریب راحتی یابد وخوقتی بیند گوید کاشکی بروم وکسان خود را ببینم وحال خوش خود را بایشان بنمایم * فيقولان نم كنومة العروس * بسترگفته میشود مرمیت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوکدخدا است وعروس مرد وزن هر دو را گویند * الذي لا يوقظه الا احب اهله اليه * آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل خانهٔ وی نزد وی چه بیدار کردانیدن از هر کس خوش نمی آید وموجب وحشت میگردد ونمیتوان هر کس بیدار کردن مگر محبوب بیاید وبیدار کرداند * حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك * تا آنکه می برانگیزد اورا خدای تعالی ازین خوابگاه وی * وان

كان منافقا قال * واگر باشد میت منافق و کافر میگوید * سمعت الناس يقولون قولا * شنیدم من مردم را که میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فقلت مثله * پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را * لا ادری * در نمی یابم حقیقت حال را * فيقولان قد كنا نعلم انك تقول ذلك * پس میگویند فرشتگان بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی آنرا یعنی نشان کفر در روی تو یافته بودیم * فيقال للارض التئمي عليه * پس گفته میشود مر زمین را بهم بر آی بروی و برپیچ او را * فتلتئم عليه * پس بهم بر می آید و می پیچد زمین بروی * فتختلف اضلاعه * پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوی راست بجانب چپ می آید و پهلوی چپ بجانب راست * فلا يزال فيها معذبا * پس همیشه هست وی در زمین عذاب کرده شده * حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك * تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از آن خوابگاه وی * رواه الترمذی * وعن البراء بن عازب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * يأتيه ملكان فيجلسانه * می آیند مؤمن را در قبر دو فرشته پس می نشانند او را * فيقولان له من ربك * پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو * فيقول ربي الله * پس میگوید مؤمن پروردگار من خداست * فيقولان له ما دينك * پس میگویند مر او را چیست دین تو * فيقول ديني الاسلام * پس میگوید دین من اسلام است * فيقولان ما هذا الرجل الذي بعث فيكم * پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است در میان شما * فيقول هو رسول الله * صلی الله علیه وسلم پس میگوید مؤمن وی فرستادهٔ خداست * فيقولان له وما يدريك * پس میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خدا است * فيقول قرأت كتاب الله فآمنت به وصدقت * پس میگوید مؤمن خواندم کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم * فذلك قوله * پس آنست مراد بقول خداوند تعالی * يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الآية * یعنی مراد بتثبیت درین قول جواب فرشتگان است در قبر بران وجه که مذکور شد * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فينادي مناد من السماء ان صدق عبدي * پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بندهٔ من ظاهر لفظ آنست که آواز دهنده حق جل وعلا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از جانب وی تعالی * فافرشوه من الجنة * پس بگسترانید و بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت و افرشوا روایت بفتح همزه است از افراش * والبسوه من الجنة * و بپوشانید او را از پوششهای بهشت * وافتحوا له بابا الى الجنة * و بگشائید برای او دری بسوی بهشت * فيفتح * پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فيأتيه من روحها وطيبها * پس می آید مؤمن را از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن * ويفسح له فيها مد بصره * و فراخ کرده میشود مر مؤمن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا غایتی که میرسد نظر وی در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مؤمن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و مد بصر نیز مبالغه است نه تحدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الٰهی تعالی * وان الكافر فذكر موته * و اما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصهٔ موت او را * قال * فرمود * ويعاد روحه في جسده * و باز آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بتحقیق چنانکه در دنیا مگر آنکه گفته شود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و بیشتر جسد آنرا والله اعلم * ويأتيه ملكان فيجلسانه * و می آیند کافر را دو فرشته پس مینشانند او را * فيقولان من ربك * پس میگویند و میپرسند کیست پروردگار تو * فيقول * پس میگوید * هاه هاه * واین کلمه ایست که حیران و دهشت زده و درد ناک گوید چنانکه آه آه و وای وای * لا ادری * نمیدانم و در نمی یابم * فيقولان له ما دينك * پس میگویند مر او را چیست دین تو * فيقول * پس میگوید * هاه هاه لا ادری فيقولان ما هذا الرجل الذي بعث فيكم * پس میگویند چیست حال این مردیکه برانگیخته شده است در میان شما * فيقول هاه هاه لا ادری فينادي مناد من السماء ان كذب * پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که نمیدانم چه آوازهٔ دین اسلام و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود ندانستن چه معنی دارد بدانکه در مؤمن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت و به تشریف و اکرام اضافت بنواخت نه در کافر اگرچه مؤمن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص بمؤمنان است * فافرشوه من النار والبسوه

من النار وافتحوا له بابا الى النار * پس بگسترانيد براى او فرشي از آتش و به پوشانيد او را پوششى از آتش و بگشائيد براى او درى
بسوى آتش * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * فيأتيه من حرها وسمومها * پس مى آيد كافر را از گرمى و تاب آتش
و باد گرم آن كه مزاج زهر دارد * قال * گفت * ويضيق عليه قبره * و تنگ كرده مى شود بر كافر گور او * حتى تختلف فيه
اضلاعه * تا آنكه مختلف و متبدل ميگردد در قبر استخوانهاى پهلوى او * ثم يقيض له اعمى اصم * پستر مسلط كردانيده ميشود بر وى
فرشتهٔ كه كور و كر است كنايت است از بى مهرى و بى شفقتى و بى رقتى كه تغافل ميزند از ديدن حال پريشان وى و نمى شنود
و گوش نمى نهد بفرياد و نالهٔ وى و رحم نمى كند بر وى * معه مرزبة من حديد * با وى كلوخ كوبيست از آهن و مرزبه بكسر ميم و سكون را و فتح
زاى معجمه بتشديد با و تخفيف آن نيز خوانده اند * لو ضرب بها جبل لصار ترابا * اينچنين مرزبهٔ سخت و بزرگ كه اگر زده شود بوى كوهى
را هر آينه مى گردد خاک * فيضربه بها ضربة * پس ميزند آن فرشته كافر را بآن مرزبه زدنى * فيصيح صيحة * پس فرياد كند آن
غريو كردنى كه * يسمعها ما بين المشرق والمغرب * مى شنود آواز آن زدن را هرچه در ميان مشرق و مغرب است از حيوانات بلكه
نباتات و جمادات نيز * الا الثقلين * مگر جن و انس كه ايشان را نمى شنوانند بجهت حكمتى كه در فصل اول در حديث انس گذشت
* فيصير ترابا * پس كافر ميگردد خاک و نابود * ثم يعاد فيه الروح * بستر باز آورده ميشود در بدن وى جان پس اعادهٔ روح و زنده
گردانيدن كافر در قبر مكرر مى كنند از براى تشديد عذاب و مبالغه در آنست و جزاى انكار او است بعث و اعادهٔ روح را طيبى گفته
كه برين تعدد در قبر در احيا باشد و در اماتت چنانكه بعض در تفسير كريمهٔ ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين گفته اند و باين حديث
تمسک كرده و بعض باماتت اولى همين ميرانيدن متعارف كه در دنيا است اراده نموده اند و احياى اولى در قبر و اماتت دوم ميرانيدن
بعد از جواب سوال ملكين و احياى دوم ببعث و نشور و بر هر تقدير از اقوال ايشان ظاهر مى شود كه مرده را بعد از سوال و جواب
و نمودن جاى نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب بآن ميميرانند و در وقت بعث زنده مى گردانند و از احاديث كه مذكور شدند
معلوم مى گردد كه مرده تا قيامت در گور در عذاب يا نعمت و رنج و راحت ميباشد و اين مگر روح او را باشد با وجود موت و عدم
تعلق روح ببدن چنانكه شعور و ادراک زائران و شناختن او ايشان را نيز روح او را است فتدبر والله اعلم * رواه احمد وابو داود *

وعن عثمان * رضي الله عنه * انه كان اذا وقف على قبر بكى * روايت است از عثمان كه بود وى رضي الله عنه چون مى ايستاد بر سر گورى
ميگريست و بسيار ميگريست * حتى يبل لحيته * تا آنكه تر ميساخت ريش خود را باشک * فقيل له تذكر الجنة والنار فلا تبكي *
پس گفته شد مر عثمان را ذكر ميكنى و ياد مى آرى بهشت و دوزخ را و نميگريى * وتبكي من هذا * و ميگريى از ين يعنى از ايستادن
بر سر قبر و نگريستن و ياد كردن عذاب آن * فقال ان رسول الله * پس گفت عثمان كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته
است * ان القبر اول منزل من منازل الآخرة * بدرستى و راستى كه قبر نخستين منزلى است از منزلهاى آخرت * فان نجا منه *
پس اگر برست كسى از عذاب قبر و محنت آن * فما بعده ايسر منه * پس چيزى كه پس از وست از منازل ديگر و عقبهاى ديگر
آسان تر است از آن * وان لم ينج منه فما بعده اشد منه * و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از وست سخت تر است از آن چنانكه
در عالم ظاهر گناهگارى را كه در حضرت سلطان بيارند اگر در اول آمدن لطف كردند و آسان گرفتند بعد از وى آسان تر مى شود و
اگر هم از اول بسختى نيد كار سخت تر مى افتد * قال * گفت عثمان * وقال رسول الله * و گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما رايت
منظرا قط * نديده ام من هيچ نظرگاهى زشت و ناخوش را هرگز * الا والقبر افظع منه * مگر آنكه ديدن گور زشت تر از نست كه
محنت و شدت را ياد دهد و عيش را منغص گرداند * رواه الترمذى وابن ماجة وقال الترمذى هذا حديث غريب * وعنه قال كان
النبي * و هم از عثمان است رضي الله عنه كه گفت بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت وقف عليه * چون
مى پرداخت از گور كردن مرده مى ايستاد بر وى * فقال * پس ميگفت * استغفروا لاخيكم * طلب آمرزش كنيد مر برادر خود را
* ثم سلوا له بالتثبيت * پستر بطلبيد و درخواهيد براى وى از خدا آنكه ثابت دارد او را در جواب سوال ملكين * فانه الآن يسأل * پس
بدرستى كه وى اكنون پرسيده مى شود * رواه ابو داود * و درين حديث دليل است كه دعاى زندگان سود كننده است مردها را

واستغفار وطلب آمرزش مرايشان راسبب رحمت است وهمين است مذهب مشائخ اهل سنت وجماعت رضوان الله عليهم اجمعين درعقائد نوشته اند وفي دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم واين دعا وطلب تثبيت غير تلقين ميت است كه بعد از دفن كنند ومستحب است نزد بسيارى از شافعيه وبعضى از حنفيه وحديثي از ابي امامه رضي الله عنه آمده كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم چون مرد يكى از برادران شما ودفن كرديد اورا وراست كنيد بروى خاك بايد كه بايستد مردى از شما نزد سروى وبگويد يا فلان بن فلانة وى يعني ميت مى شنود آنرا وليكن جواب نميدهد پس بگويد يا فلان بن فلانة چون اين بار بشنود برمى نشيند در قبر پس بگويد يافلان بن فلانة درين نوبت ميگويد ارشاد كن مرا رحمت كند خداى تعالى ترا وليكن شما نمى شنويد پس بگويد يادكن اى فلان آن كلمه راكه برآمدۀ توبران از دنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنكه راضي شدۀ كه خداى تعالى پروردگار تست ومحمد صلى الله عليه وسلم پيغمبر تست واسلام دين تست وقرآن امام تو چون گفت اين راميگيرد يكى از منكر ونكير دست ديگريرا وميگويد بيرون آئيد از پيش اين بنده چه كار داريم ما باوى اكنون كه حق سبحانه وتعالى تلقين كرد او را حجت او را مردى گفت يا رسول الله اگر نام مادر ميت ندانيم چگوئيم وبكه نسبت كنيم او را فرمود نسبت كن بسوى حوا كه مادر همه است انتهى وخواندن اول سورۀ بقره تا مفلحون وآخر آن از آمن الرسول نيز آمده است واگر ختم قرآن كنند اولى وافضل باشد واز بعض علما شنيده شده است كه اگر مسئلۀ از مسائل فقه ذكر كنند نيز فضيلت دارد وباعث نزول رحمت است ومناسب حال ذكر مسئلۀ فرائض است ومختار آنست كه خواندن قرآن بر سر قبر مكروه نيست خلافا لبعضهم كذا قال الشيخ ابن الهمام * وعن ابي سعيد رضي الله عنه * قال قال رسول الله * گفت ابو سعيد خدري گفت پيغمبر خداى صلى الله عليه وسلم ليسلطن على الكافر في قبره * هرآينه بر گماشته مي شود بر كافر در گور او * تسعة وتسعون تنينا * نود ونه اژدها * تنهسه وتلدغه حتى تقوم الساعة * مى گزند كافر را تاآنكه برپا مي شود قيامت تنين بكسر فوقانيه وكسر نون اولى وتشديد آن مار بزرگ كه آنرا اژدها گويند لدغ گزيدن است ونهس بفتح نون وسكون ها وبا سين مهمله گرفتن بدندانهاى پيش وآن نيز گزيدن است ومقصود از ذكر هردو تاكيد است * لوان تنينا منها نفخ في الارض * اگر اژدهاى ازان اژدها دم زند در زمين * ما انبتت خضرا * نمى روياند زمين هيچ سبزه را يعني همه از گرمي دم وى سوخته ميشود وخضر بفتح خا وكسر ضاد وبفتح خا وسكون ضاد وبالف ممدوده هردو روايت است * رواه الدارمي * روايت كرد اين حديث را باين لفظ دارمي * وروى الترمذي نحوه * وروايت كرد ترمذى مانند آن يعني هردو درمعني يكى است ودرلفظ مختلف * وقال سبعون بدل تسعة وتسعون * وگفت ترمذى هفتاد بجاى نود ونه كه در روايت دارمي واقع شده است ومراد بهردو مبالغه است وعلم قطعي باين عدد موكول بشارع است وبعض علما وجه مناسبتي ذكر كرده اند چنانكه طيبي آنرا نقل كرده وگفته است كه درحديث آمده است كه حضرت حق سبحانه وتعالى صد رحمت آفريده كه يكى را درين دنيا فرو فرستاده است كه هرمهرباني كه درعالم هست اثر اوست ونود ونه را براى آن جهان نگاهداشته وكافر چون تكذيب احكام الهي كرده وحق عبوديت او ادا ننموده است بجاى هررحمتى اژدهاى براى او آماده كرده شده است يا گويم الله تعالى را نود ونه اسم است كه بهريكى ازان ايمان بايد آورد وكافر چون انكار آن كرده دربرابر هرعددى اژدهاى بروى گماشته شد انتهى واقرب آنست كه اين مار وكژدم تمثل صفات ذميمه واخلاق نكوهيده است وشايد كه اصول اخلاق درعلم شارع باين عدد باشد وبوجهى نود ونه توان گفت وباعتبارى بهفتاد ارجاع توان نمود كذا قيل والله اعلم *

* الفصل الثالث * عن جابر رضي الله عنه * قال خرجنا مع رسول الله * گفت جابر بيرون آمديم ما با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الى سعد بن معاذ حين توفي * بسوى سعد بن معاذ كه از اكابر نقباى انصار بود رضي الله عنه هنگامى كه وفات يافت يعني برجنازۀ او رفتيم * فلما صلى عليه رسول الله * پس هرگاه كه نماز گزارد بروى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ووضع في قبره * ونهاده شد معاذ در قبرش * وسوي عليه * وبرابر كرده شد خاك بروى * سبح رسول الله * تسبيح كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وگفت سبحان الله * فسبحنا * پس تسبيح كرديم ما نيز * طويلا * تسبيح درازى يازمان دراز * ثم كبر فكبرنا * پس تكبير برآورد آنحضرت صلى الله عليه وسلم وگفت الله اكبر پس تكبير برآورديم ما نيز * فقيل * پس گفته شده وپرسيده شد * يا رسول الله لم سبحت ثم كبرت * براى چه تسبيح كردى وتكبير برآوردى * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * لقد تضايق على هذا العبد

الصالح قبره * يعني تسبيح و تكبير ازان جهت گفتم كه بتحقيق تنگ كرديد برين بندهٔ صالح قبر وى * حتى فرجه الله عنه * تا آنكه كشاده داد و بيرون آورد او را خداى تعالى ازين تنگي و دشوارى و تسبيح و تكبير براى استخلاص وى بود ازين شدت يا بجهت تعجب و استغراب از مشاهدهٔ اين حالت * رواه احمد * ازين حديث معلوم كرده كه تنگي قبر و ضغطهٔ آن ميباشد اگرچه ميت مردى صالح بود در غايت صلاح و چه مرد صالح كه سعد بن معاذ بود كه بجهت موت وى عرش جنبيد و درهاى آسمان براى وى كشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازهٔ وى حاضر كرديد و اين يا بجهت تقصيرى كه در حضرت قرب از وى واقع شد يا سنت الهي برين جارى شده مثل ورود جهنم مر هريكي را والله اعلم * وعن ابن عمر قال قال رسول الله * و روايت است از ابن عمر كه گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * در حق سعد بن معاذ بعد از دفن وى * هذا الذى تحرك له العرش * اين آنكسي است كه جنبيد بجهت وى عرش و در روايتي آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روايتي عرش الرحمن و در بيان معني اين كلام اقوال است يكي آنكه تحرك و اهتزاز كنايت از ارتياح و نشاط است يعني نشاط و فرح نمودند اهل عرش بجهت صعود روح پاك او و استبشار نمودند بقدوم شريف وى از جهت عظمت وكرامت او نزد پروردگار تعالى شانه يا كنايت است از عظم شان موت وشدت اين حادثه چنانكه ميگويند بموت فلاني زمين تاريك شد و قيامت برخاست يا از تحسر و تحزن از فقدان وجود شريف و صعود اعمال زكيهٔ وى چنانكه آمده است كه زمين و آسمان ميگريند بر موت صالحان از زمين مكاني كه عمل ميكرد بر وى و از آسمان محلي كه صعود ميكرد عمل او بران و مشرف و مبارك ميگردانيد آنها را و توجيه و تعليل بفرح و سرور چنانكه در وجه اول مذكور شد موافق است بانچه در حديث ديگر آمده است كه جبرئيل نزد آن حضرت صلى الله عليه وسلم آمد و گفت كيست از امت تو كه امشب مرد و ساكنان سموات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين نباشد مگر سعد بن معاذ و قصهٔ موت وى در غزوهٔ خندق مذكور است * وفتحت له ابواب السماء * و كشاده شد براى وى درهاى آسمان بجهت نزول رحمت بر وى از ان يا براى صعود روح پاك وى بران * وشهده سبعون الفا من الملائكة * و حاضر كرديد او را يعني بر جنازهٔ او هفتاد هزار فرشتگان * لقد ضم ضمة ثم فرج عنه * بتحقيق تنگ كرده شده و قبض كرده شده قبض كردني سخت بعد از آسان كرده شد از وى اين دشوارى * رواه النسائي * وعن اسماء بنت ابي بكر * رضي الله عنهما * قالت قام رسول الله صلى الله عليه وسلم خطيبا * گفت اسما دختر ابي بكر صديق ايستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در حالتيكه خطبه خواننده است * فذكر فتنة القبر التي يفتن فيه المرء * پس ياد كرد فتنهٔ قبر را كه آزمايش كرده مى شود در وى مرد * فلما ذكر ذلك ضج المسلمون ضجة * پس هرگاه كه ياد كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا بناليدند و فرياد بر آوردند از ترس و هيبت آن مسلمانان ناليدني عظيم * رواه البخاري هكذا * روايت كرد اين حديث را بخاري اينچنين و همين قدر * وزاد النسائي * و زيادة كرده است نسائي اين عبارت را كه اسما گفت * حالت بيني وبين ان افهم كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم * ناليدن و فرياد كردني كه مانع شد و حائل كرديد و درميان آمد ميان من و ميان فهم كردن من سخن آنحضرت صلى الله عليه وسلم را يعني چنان فرياد و ناله از مردم برآمد كه سخن آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه ميفرمود من نشنيدم و نفهميدم * فلما سكنت ضجتهم * پس هرگاه كه نشست و آرام يافت ناله و فرياد ايشان * قلت لرجل قريب مني * گفتم من مر مردى را كه نزديك بود بمن * اى بارك الله فيك * اى مرد بركت كند در كار تو خداى تعالى * ماذا قال رسول الله * چه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في آخر قوله * در آخر كلام خود * قال قال * گفت آنمرد گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * قد اوحي الي انكم تفتنون في القبور * بتحقيق وحي كرده شده است بسوى من كه شما در فتنه انداخته ميشويد و آزمايش كرده ميشويد در قبرها * قريبا من فتنة الدجال * فتنهٔ كه نزديك بفتنهٔ دجال است در غايت شدت و نهايت محنت و نيز دجال دعوى ربوبيت كند و مردم بجهت عجز و اضطرار باقرار ربوبيت وى مفتون شوند ميت نيز احتمال دارد كه بحكم حالت اضطرار چون هيبت و فظاعت و دهشت فرشتها را به بيند در فتنه افتد و چون از وى پرسند كيست پروردگار تو يا پيغمبر تو از ترس چيزى بگويد كه نبايد گفت نعوذ بالله من ذلك * وعن جابر * رضي الله عنه * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا ادخل الميت القبر * روايت كند جابر از پيغمبر خدا چون درآورده ميشود مرده در گور * مثلت له الشمس عند غروبها * ممثل ساخته ميشود و نموده ميشود

مراورا آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد وکم تاب * فیجلس یمسح عینیه * پس می نشیند میت درحالی که می مالد مر دو چشم
خود را * ویقول دعوني اصلي * ومیکوید با خود بکذارید مرا که نماز شام بکزارم یا بآن فرشتکان میکوید که بکزارید مرا که نماز بکذارم
پس ازان هرچه خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میکوید وخیال میکند که در اهل خانهٔ خود نشسته است واین دلالت
بر رفاهیت حال وی میکند کویا هنوز در دنیا است و بخواب رفته بود و دلالت دارد بر رسوخ وی در اداء فرائض ومداومت ومواظبت وی
بران در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت وتنهائي اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان میکویند
وغریب بوقت شام چون در شهر بیکانه درآید حیران کردد که کجا نشیند وچه کار کند * نظم * تو زلف را شکستی تاریک شد جهان * اکنون
نماز شام غریبان کجا روند * نماز شام غریبان چو کریه آغازم * بمویه های غریبانه قصه پردازم * رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة *
عن النبي صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر * بدرستي که میت باز میکردد ومیرود بسوی قبر * فیجلس الرجل في قبره * پس
می نشیند یا نشانده میشود مرد یعني مرد صالح در کور خود * غیر فزع ولا مشغوب * در حالتی که نه ترسنده است ونه مفتون یعني ایمن
وخوشحال وفارغ البال واصل شغب بفتح شین وفتح غین معجمتین وسکون آن بر انکیختن شر وفتنه وتباهي * ثم یقال فیم کنت * پستر
کفته میشود و پرسیده میشود مراورا که درچه دین وملت بودهٔ تو در دنیا * فیقول * پس میکوید * کنت في الاسلام * بودم در دین
اسلام * فیقال ما هذا الرجل * پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد وچه کونه است اعتقاد تو بوی * فیقول محمد رسول الله *
پس میکوید وی محمد فرستادهٔ خدا است * جاءنا بالبینات من عند الله * آورد مارا معجزات ظاهر وهویدا از نزد خدا * فصدقناه *
پس تصدیق کردیم ما اورا و راست کو دانستیم * فیقال له هل رایت الله * چون کفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش
خدا آورده کفته می شود اورا آیا دیدهٔ تو خدا را که میکوئي از پیش خدا آورده بچه دلیل میکوئي ودرین امتحان او است در تصدیق
بآنکه او فرستادهٔ خدا است * فیقول ما ینبغي لاحد ان یری الله * پس میکوید نمی رسد ونمي سزد مر هیچ یکي را که ببیند
خدای تعالی وتقدس را در دنیا ولیکن من بدلیل ظهور صدق او میکویم بمعجزات بینات * فیفرج له فرجة قبل النار * پس کشاده
می شود مراورا شکافی بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف راست وبتشدید نیز آمده است وقبل بکسر قاف وفتح با بمعني جانب
وجهت وهمچنین در همه جا * فینظر الیها یحطم بعضها بعضا * پس نکاه می کند بجانب آتش وقبح وی ومی بیند اورا که می شکند
و پایمال میکند بعض وی بعض را این کنایت است از ازدحام وشدت زبانهای آتش ودرهم وبرهم افتادن آنها در یکدیکر * فیقال له
انظر الی ما وقاک الله * پس کفته می شود مرآن مرد را که بنکر بجانب چیزی که نکاه داشته است ترا خدای تعالی ازان ودر بعض
نسخ منه مذکور است * ثم یفرج له فرجة قبل الجنة * پستر کشاده میشود مراورا شکافی بجانب بهشت * فینظر الی زهرتها وما فیها *
پس نکاه می کند بي آنکه امر کنند اورا بنکاه کردن بسوی خوبي وتازکي وخوشي بهشت وآنچه در بهشت است * فیقال له هذا مقعدک *
این جای نشست تست * علی الیقین کنت * زیرا که بر یقین وایمان بودهٔ تو در حیات دنیا * وعلیه مت * وهمبرین یقین وایمان
مردی تو ومت بضم میم وکسر آن هردو صحیح است * وعلیه تبعث * وهم بر ایمان ویقین برانکیخته میشوی از قبر روز قیامت * ان شاء الله
تعالی * اکرخواسته است خدای تعالی واین کلمه از برای تبرک وتحقیق واظهار شوق ورغبت است چنانکه بیماری رایا مبتلای را
کویند خاطر جمع دار به میشوی وخلاص میشوی انشاء الله تعالی * ویجلس الرجل السوء في قبره * ونشانده مي شود مرد بد در قبرش وسوء
بفتح سین وضم هردو لغت است * فزعا مشغوبا * ترسناک مفتون تباه * فیقال له فیم کنت * پس کفته میشود مراورا درچه حال
وکدام دین بودهٔ تو * فیقول * پس میکوید * لا ادری * نمیدانم ودر نمي یابم * فیقال له ما هذا الرجل * پس کفته مي شود
مراورا چیست وصف این مرد * فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته * پس میکوید شنیدم مردم را میکفتند سخني را پس
کفتم من نیز آنرا * فیفرج له فرجة قبل الجنة * پس کشاده میشود مراورا شکافی بجانب بهشت * فینظر الی زهرتها وما فیها * پس
نظر می کند بسوی خوبي وتازکي بهشت وچیزیکه در بهشت است * فیقال له انظر الی ما صرف الله عنک * پس کفته میشود مراورا
نکاه کن بسوی چیزی که باز کردانیده است خدای تعالی از تو * ثم یفرج له فرجة الی النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا * پستر کشاده

مي شود مرا و را شكافى بسوى آتش دوزخ پس نظر مى كند بسوى او و مي بيند كه مي شكند بعض او بعض را * فيقال له هذا مقعدك * پس گفته ميشود مرا و را اين جاى نشست تست * على الشك كنت * بر شك بودۀ تو * وعليه مت * و بر شك مردۀ تو * وعليه تبعث ان شاء الله تعالى * و بر شك برانگيخته ميشوى اگر خواسته است خدا * رواه ابن ماجة * * باب الاعتصام بالكتاب والسنة *

فى الصراح الاعتصام چنگ در زدن وچنگ در زدن بكتاب وسنت اعتقاد آوردن بحقيت آن وعمل كردن است بانچه دران واقع شده و دور بودن از بدعت ومذاهب اهل اهوا ومراد بكتاب قرآن مجيد است وسنت بمعني سيرت وطريقۀ مسلوكه در دين آمده وبمعني انچه مواظبت كرده بر آن حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم بى وجوب ومراد اينجا انچه امر و نهي كرده شده است بدان در غير كتاب بقرينۀ مقابلت * الفصل الاول * عن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله * گفت عائشه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من احدث في امرنا هذا * كسى كه نو پيدا كرد در دين ما كه اين دين روشن وهويدا است * ماليس منه * چيزيرا كه نيست از اين دين يعني احداث كرد چيزى كه نيست در كتاب وسنت صريحا ونه مستنبط از وى ونه حكم كرد بصحت وى كتاب بس شامل شد اجماع وقياس را ومراد چيزيست كه مخالف ومغير آن باشد * فهو رد * پس آن چيز يا آن كس باطل ومردود است * متفق عليه * * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت جابر گفت پيغمبر خدا يعني درخطبه بعد از حمد وصلوة چنانكه سنت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود اما بعد فان خير الحديث كتاب الله بهترين سخنان كتاب خدا است كه فرقان مجيد است * وخير الهدى هدى محمد * وبهترين طريقها وسيرتهاى نيك طريقه وسيرت محمد است صلى الله عليه وسلم * وشر الامور محدثاتها * وبدترين چيزها چيزيست كه نو پيدا كرده شده است در دين كه بدعت عبارت از انست * وكل بدعة ضلالة * وهر بدعت سبب گمراهي است * رواه مسلم * بدانكه هرچه پيدا شده بعد از پيغمبر صلى الله عليه وسلم بدعت است واز انچه موافق اصول وقواعد سنت اوست وقياس كرده شده است بران آنرا بدعت حسنه گويند وانچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند وكليت كل بدعة ضلالة محمول برين است وبعض بدعتها است كه واجب است چنانچه تعلم وتعليم صرف ونحو كه بدان معرفت آيات واحاديث حاصل گردد وحفظ غرائب كتاب وسنت وديگر چيزهائيكه حفظ دين وملت بران موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بناى رباطها ومدرسها وبعض مكروه مانند نقش ونگار كردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخي در طعامهاى لذيذه ولباسهاى فاخره بشرطيكه حلال باشند وباعث طغيان وتكبر ومفاخرت نشوند ومباحات ديگر كه درزمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نبودند چنانكه بيرى وغربال ومانند آن وبعض حرام چنانكه مذاهب اهل بدع واهوا برخلاف سنت وجماعت وانچه خلفاى راشدين كرده باشند اگرچه بآن معني كه درزمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نبوده بدعت است وليكن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلكه در حقيقت سنت است زيراكه آنحضرت فرموده است بر شما باد كه لازم گيريد سنت مرا و سنت خلفاى راشدين را رضي الله عنهم اجمعين * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابغض الناس الى الله ثلثة * دشمن داشته شده ترين مردم از گروه مسلمانان بسوى خدا سه كس اند * ملحد في الحرم * اول الحاد كننده در زمين حرم والحاد در لغت بمعني ميل است وبااين معني لحد گويند آن حفرۀ را كه در يك جانب قبر بكنند ودر شرع ميل كردن از حق بباطل ومراد بالحاد در حرم ارتكاب كردن چيزيرا كه نهي كرده شده است ازان در زمين حرم چنانچه كشتن وجنگ كردن وشكار كردن يا مطلق گناهان چنانكه مذهب ابن عباس است كه همچنانكه طاعت درين زمين مضاعف ميشود معصيت نيز همين حكم دارد زيراكه اساءت ادب در مقام قرب شنيع تر وقبيح تر است ولهذا اوى رضي الله عنه اقامت مكه را مكروه داشته از جهت نگاهداشت حرمت وتعظيم اين مكان شريف پس رفت ورد لطائف سكونت ورزيد * ومبتغ في الاسلام سنة الجاهلية * دوم طلب كننده در اسلام طريقۀ جاهليت را وشعار آنرا چنانكه نوحه كردن وبر روى زدن وگريبان چاك كردن بر سر مرده وفال بد گرفتن از طيور وامثال آن * ومطلب دم امرء بغير حق * سيوم طلب كنندۀ خون مردى را بنا حق * ليهريق دمه * براى مجرد آنكه بريزد خون او ورا نه براى غرضى ديگر اگرچه خون ريختن مطلقا مذموم وممنوع است وليكن بقصد مجرد خونريزى مذموم تر وقبيح تر است گويا مقصود نفس

معصيت وزنا او است وبآيد دريافت كه چون طلب كنند وخواهند معصيت را اين حال امت حال فاعل آن چه خواهد بود
* رواه البخاري * وعن ابي هريرة رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل امتي يدخلون الجنة * همه امت من مي در آيند
بهشت را * الا من ابى * مگر كسي كه سركشي كرد * قيل ومن ابى * گفته شد وپرسيده شد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه سركشي كرد يعني
مراد آنكه سركشي كرد كيست پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم درجواب آنكه سركشي كرد وآنكه نكرده ردو قسم را ذكر كرد از براى زيادت
ايضاح وبيان * قال * گفت * من اطاعني دخل الجنة * كسيكه فرمان بردارى كند مرا و چنگ در زند بكتاب وسنت در آيد بهشت را * ومن
عصاني فقد ابى * وكسيكه بيفرماني كند وبدعت ورزد وتابع هواى نفس گردد پس بتحقيق سركشي كرد و درنيايد بهشت را * رواه البخاري *
* وعن جابر * رضي الله عنه * قال جاءت ملائكة الى النبي * گفت جابر بعماع از انحضرت كه آمدند جماعة از فرشتگان بسوى
پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وهو نائم * وحال آنكه آنحضرت خوابيده بود * فقالوا * پس گفتند آن فرشتگان بيك يكر * ان لصاحبكم
هذا مثلا * بدرستيكه مر يار شما را كه اينست يعني ذات عظيم الشان آنحضرت را صلى الله عليه وسلم قصه وحال عجيبي است واطلاق صاحب
بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم نسبت بملائكه باعتبار صحبتى است كه الآن حاصل است * فاضربوا له مثلا * پس ذكر كنيد وبيان
نمائيد مر او را آن قصه وحال را تا بدانند وامت را بدان خبر دهد * قال بعضهم انه نائم * گفتند بعضي از ان فرشتگان كه وى درخواب
است بيان كردن مر او را چه فائده كند كه نمي شنود * وقال بعضهم ان العين نائمة والقلب يقظان * وگفتند بعضي از انها كه چشم
او در خواب است وليكن دل بيدار است واين حال دائمي آن حضرت صلى الله عليه وسلم بود كه درخواب چشم مبارك وى
بسته بودى وآنچه بچشم توان درك كرد درنيافتى وليكن قلب شريف وى بيدار بودى وآنچه در حضرت وى صلى الله عليه وسلم
مذكور شدى بشنيدى چنانكه درحديث آمده است كه تنام عيناي ولاينام قلبي * فقالوا * پس ذكر كردند آن قصه وحال
عجيب را وگفتند * مثله كمثل رجل بنى دارا * قصه وحال عجيب آنحضرت صلى الله عليه وسلم مانند اين قصه وحال عجيبه
است كه مردى برآورد سرائى را * وجعل فيها مأدبة * وساخت در ان سرا مأدبه را ومأدبه بهمزه وضم دال مهمله طعامى
است كه مردم را بران بخوانند وفتح دال نيز آمده است ودرحديث آمده است كه القرآن مأدبة الله * وبعث داعيا * وبفرستاد آن مرد
كسي را كه بخواند مردم را بران طعام * فمن اجاب الداعي دخل الدار واكل من المأدبة * پس كسي كه پاسخ داد آن خواننده
را درآمد در سرا وخورد ازان طعام * ومن لم يجب الداعي لم يدخل الدار ولم يأكل من المأدبة * وكسي كه اجابت نكرد آن خواننده را
درنيامد سرا را ونخورد ازان طعام * فقالوا اولوها له يفقهها * پس گفتند آن فرشتگان بيان كنيد حقيقت اين قصه واين مثل را
براى وى تا بفهمد كه مراد چيست * فقال بعضهم انه نائم * دريند مرتبه نيز گفتند بعضي از ايشان كه وى در خواب است * وقال بعضهم ان العين
نائمة والقلب يقظان * وگفتند بعضى كه چشم درخواب ودل بيدار است * فقالوا * پس بيان كردند تاويل آنرا وگفتند * الدار الجنة *
مراد بسراى كه بنا كرده شده بهشت است * والداعي محمد * وخواننده مردم را بآن طعام محمد است صلى الله عليه وسلم وطعامى را كه ساخته
شد ومردم را بدان خوانده شد كه ان نعمتهاى بهشت است ذكر نكرد از جهت ظهور آن ومردى را كه بنا كرد سرا وى را نيز ذكر نكرد
از جهت سوء ادب باطلاق مرد بر حق تعالى وتقدس اگرچه بطريق تشبيه است * فمن اطاع محمدا * وچون محمد بفرموده خداى تعالى
ميخواند پس كسيكه فرمان بردارى بكند محمد را صلى الله عليه وسلم * فقد اطاع الله * پس بتحقيق فرمان بردارى ميكند خدا را
* ومن عصى محمدا فقد عصى الله * وكسيكه بيفرماني كند محمد را صلى الله عليه وسلم بيفرماني ميكند خدا را * ومحمد * صلى الله عليه وسلم * فرق
بين الناس * ومحمد فرق وتمييز كننده است ميان مردم كافر ومؤمن وعاصي ومطيع هركه تصديق وى كرد مؤمن شد وهركه تكذيب وى
نمود كافر گشت وهركه عمل كند بفرموده وى مطيع باشد وهركه عمل نكند عاصي وفرق بفتح فا وسكون را بمعني فارق وبعض تشديد را
بلفظ ماضي از تفريق نيز ضبط كرده اند ويكى از نامهاى آنحضرت صلى الله عليه وسلم در توريت فارق نيطا است يعني فرق كننده ميان حق و
باطل ابن جوزى در كتاب الوفا باخبار المصطفى ذكر كرده كه ابن تيمية روايت كرده است كه مسيح مر حواريين را گفت كه من ميروم وبعد
از من فارقليط مى آيد كه روح حق است كه تكلم نميكند از نزد نفس خود ونميگويد مگر آنچه گفته ميشود بوى ووى گواهى ميدهد بر صدق

من وهرچه آماده كردانيده است خداوند تعالى براى شما خبر ميدهد شمارا بدان ودر حكايت يوحنا كه يكى از حواريين است آمده كه مسيح كفت فارقليط نمى آيد شما را تا آنكه نميروم من وچون مى آيد توبيخ ميكند عالم را بر كناهان ونميكويد سخن را از پيش خود وسياست ميكند شما را بحق وخبر ميدهد شما را بحوادث وغيوب كه مى آيد شما را باسرار وبيان ميكند شما را هرچيز را وروى كواهى ميدهد براى من چنانكه كواهى ميدهم من براى او ومى آرم من براى شما مثلها را ومى آرد وى تاويل وتفسير آنرا * رواه البخارى * وعن انس قال جاء ثلثة رهط الى ازواج النبي * كفت انس رض آمدند سه تن از صحابه بسوى زنان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يسألون عن عبادة النبي * درحاليكه مى پرسند ايشانرا از عبادت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * كه چه مقدار بود * فلما اخبروا بها * پس چون خبرداده شدند بعبادت آنحضرت صلى الله عليه وسلم وبيان كردند ازواج مطهره كه عبادت ايشان اينقدر بود * كانهم تقالوها * بتشديد لام كويا كه اين سه تن كم پنداشتند آن عبادت را وكمان ايشان آن بود كه چون قدر ومرتبهٔ آنحضرت صلى الله عليه وسلم بزركتر وبلندتر است طاعت وعبادت او بيشتر خواهد بود وليكن ادب ورزيدند وجناب عزت او را منسوب بتقصير نداشتند * فقالوا * پس كفتند * اين نحن من النبي * كجائيم ما از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * يعنى ما را بجناب وى چه نسبت اكر عبادت كم كند او راميرسد * وقد غفر الله له ماتقدم من ذنبه وماتاخر * وحال آنكه بتحقيق آمرزيده است خداى تعالى مر او را آنچه پيش كذشته است از كناهان او وآنچه پس آمده او را كنجايش دارد كه كم كند عبادت بخلاف ما كه محتاجيم بآمرزيده شدن كناهان وندانستند آن عزيزان ونيك ننكريستند كه اندك عبادت ازحضرت وى صلى الله عليه وسلم بيشتر از هر بيش است از جهت كمال معرفت ووقوف حضور وتمام احسان وى در عبادت ونيز آن از جهت وفور رحمت وكمال شفقت اوست برامت در روى تعليم رعايت حقوق نفس واهل وعيال است ونيز استقامت در رعايت اعتدال وادامت عمل است وبسا باشد كه تكثير وافراط در عمل مفضى بفتور وملال كردد ودر توجيه غفران ذنوب آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه قرآن مجيد بدان ناطق است اقوال است بهترين اقوال آنست كه اين كلمهٔ تشريف است مر آنحضرت را از جانب مولى تعالى بى آنكه ذنب وجود داشته باشد چنانكه صاحب مربندهٔ خود را بكويد كه كناهان ترا بخشيدم تو فارغ البال باش وهيچ انديشه مكن اكرچه آن بنده كناه نداشته باشد وتوجيه مشهور اينست كه حسنات الابرار سيئات المقربين * فقال احدهم اما انا فاصلي الليل * پس كفت يكى ازان سه كس اما من پس عهد كردم كه نماز بكزارم درشب * ابدا * هميشه يعنى تمام عمر يا تمام شب * وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا * وكفت ديكرى من روزه ميدارم روز هميشه * ولا افطر * ونمى كشايم روزه را * وقال الآخر انا اعتزل النساء * وكفت ديكرى من كوشه ميكيرم از زنان * فلا اتزوج ابدا * پس نكاح نمى كنم هميشه اكر اين مرد زنى نداشته است مراد ظاهر است واكر داشته باشد مراد از اعتزال طلاق بود وترك نكاح بعد ازان * فجاء النبي صلى الله عليه وسلم اليهم فقال * پس آمد آن حضرت بسوى ايشان پس كفت * انتم الذين قلتم كذا وكذا * شمائيد كه مبكفتيد چنين وچنين * اما والله انى لاخشاكم لله * آكاه باشيد بخدا سوكند بدرستى كه من بتحقيق ترسكارترين شما ام مرخدا را * واتقاكم له * وپرهيزكارترين شما ام مرخداى تعالى را * لكنى اصوم وافطر * وليكن من روزه ميدارم ومى كشايم نيز روزه را يعنى كاهى ميدارم وكاهى نميدارم * واصلي وارقد * ونماز ميكنم وخواب نيز ميكنم * واتزوج النساء * ونكاح ميكنم زنانرا وجماع ميكنم با ايشان * فمن رغب عن سنتي فليس مني * پس كسيكه اعراض كند از سنت من پس نيست آنكس از تابعان من * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت صنع رسول الله * كفت عائشه كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم شيئا * عملى را * فرخص فيه * پس آسانى كرد در وى ومساهله نمود يعنى عمل برخصت كرد يا عمل برخصت فرمود مر امت را ورخصت در لغت آسانى وتراخى در كار وترخيص رخصت دادن وآسانى كردن * فتنزه عنه قوم * پس تنزه كردند ودورى جستند ازان عمل كروهى يعنى نيك ندانستند كه برخصت عمل كنند * فبلغ ذلك رسول الله * پس رسيد اين خبر پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فخطب فحمد الله ثم قال * پس خطبه خواند پس ثنا كرد خدا را بستر كفت * ما بال اقوام يتنزهون عن الشيء اصنعه * چيست حال قومهاى كه تنزه ميكنند از عملى كه ميكنم من آنرا وميفرمايم بآن * فوالله انى لاعلمهم بالله * پس بخدا سوكند بدرستى كه من هر آينه داناترين ايشانم بخدا * واشدهم له خشية * وسخت ترين ايشانم از روى ترسيدن مرخدا را يعنى من باوجود كمال تقوى وترسكارى برخصت عمل ميكنم ايشان كيانند وچه كس باشند كه نكنند ودر حقيقت عمل برخصت متضمن حكمتها است از ترفيه

نفس واظهار عجز وضعف بشريت ومشاهدهٔ تخفيف وترخيص پروردگار كه بانضمام نيست آن حكم عزيمت گيرد ولهذا فرموده اند
كه خداى تعالى دوست ميدارد كه عمل كرده شود برخصتهاى او چنانكه دوست ميدارد كه عمل كرده شود بعزيمتهاى او * متفق عليه

* وعن رافع بن خديج * بروزن كريم صحابي انصارى است حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن حاضر شد احد وخندق را وسائر مشاهد
را ورسيد او را تير وگفت آنحضرت گواهي ميدهم من ترا روز قيامت وشكست جراحت وى در زمان عبد الملك بن مروان سنة ثلث
وسبعين وبود عمر وى هشتاد وشش وبعض گفته اند در زمان معاويه وفات يافت * قال قدم نبي الله صلى الله عليه وسلم المدينة * گفت
قدوم آورد آنحضرت صلى الله عليه وسلم مدينه را * وهم يأبرون النخل * وحال آنكه اهل مدينه كشنى ميدادند خرمارا واصلاح
ميكردند وآبستن ميكردانيدند آنرا وآن چنين باشد كه شكوفهٔ نر را در شكوفهٔ ماده در آرند تا باذن خدا آبستن گردد ويأبرون بفتح ياو
سكون همزه وكسر با وضم او است وبضم يا وفتح همزه وكسر باى مشدده نيز روايت است * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم
بطريق استفهام انكار * ما تصنعون * براى چه ميكنيد شما اين عمل را * قالوا كنا نصنعه * گفتند بوديم ما از قديم وعادت داشتيم كه
ميكرديم اين عمل را واين عمل بارورتر ميكردانيد خرمارا * قال * فرمود * لعلكم لو لم تفعلوا كان خيرا * شايد كه اگر نكنيد شما اين كار را
باشد بهتر چون عمل جاهليت است ومرا آنرا تاثيرى ظاهر نيست تا كردن اولى باشد * فتركوه * پس گذاشتند آن كار را * فنفضت *
پس كم آورد خرمابار را يا كم شد بار خرما * قال * گفت راوى * فذكروا ذلك له * پس گفتند اين واقعه مر آنحضرت صلى الله عليه وسلم
را * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * انما انا بشر * نيستم من مگر بشر * اذا امرتكم بشيء من امر دينكم * چون بفرمايم
شما را بكارى از كارهاى دين شما * فخذوا به * پس بگيريد آن فرموده را وكار بنديد آنرا * واذا امرتكم بشيء من رأيي * وچون بفرمايم
شما را چيزى از راى واجتهاد خود * فانما انا بشر * پس نيستم من مگر بشر شايد كه خطا نيز بكنم همچنين آمده است صريحا در روايت احمد
حاصل آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم باجتهاد خود از ان منع كرده بود بى آنكه وحي كرده شود بسوى وى درين باب چيزى زيراكه
ديد آنرا از امور جاهليت وعادات آن وتاثير آنرا در زيادت ونقصان معقول نيافت بى آنكه نظر فرمايند دران يا آنكه شايد آنرا خاصيت
باشد در ان بجريان عادت الهي تعالى ولهذا جزم نكرد بمنع بلكه فرمود اگر نكنيد بهتر باشد ودر حديث دلالت است بر آنكه مر آنحضرت
را صلى الله عليه وسلم التفاتى نبود بامثال اين از امور دنياويه ومتعلق نبود غرض وى بدان از جهت عدم تعلق سعادت دنيا وآخرت
بدان واهتمام وى نبود مگر به بيان امور متعلق بدين وچون ديد كه مر آنرا خاصيتى هست بجريان عادت الهي ومنعي نيز درين باب
وارد نشده سكوت فرمود واغماض نمود واين است معني آنچه در بعض روايات همدرين قضيه آمده كه فرمود انتم اعلم بامور
دنياكم شما داناتريد بكارهاى دنياى خود يعني مرا كارى والتفاتى بدان نيست والا آنحضرت صلى الله عليه وسلم داناتر است از همه
در همه كارهاى دنيا وآخرت * رواه مسلم * وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مثلي ومثل ما بعثني
الله به * جز اين نيست كه قصه وحال من وقصه وحال چيزى كه فرستاده است مرا پروردگار تعالى بدان چيز از دين
وشريعت وآنچه خبر ميدهم از عذاب دنيا وآخرت بر عدم ايمان وطاعت * كمثل رجل اتى قوما فقال * مانند قصه وحال مردى است
كه آمد قومي را پس گفت آنمرد * يا قوم اني رأيت الجيش بعيني * اى قوم بدرستي كه من ديده ام لشكر را بدو چشم خود
* واني انا النذير العريان * وبدرستى كه من خبر خوف رساننده برهنه ام معني اين سخن آنست كه عادت عرب بود كه چون
يكى لشكرى را ميديد كه بغارت مى آيد برهنه ميشد وجامه را بدست مي گرفت وبلند برميداشت وگرد سر خود ميكردانيد وبر قوم
خود مي آمد واعلام ميكرد كه لشكرى بغارت مى آيد يا ديدبان كه براى خبردارى دشمن ميگذاشتند چون دشمن را مي ديد جامه را
از بدن مي كشيد وبلند ميكردانيد بااين جهت برهنه مى ماند بعد ازان مثل شد در امر ناگهاني كه ترسيده ميشود ازان وشبهه
نيست دران واين هر دو معني دراند از آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر وجه اتم پيدا وهويدا است از جهت ظهور صدق در خبر وى
ووجود كمال خوف از وقوع عذاب كه خبر ميدهد بدان * فالنجاء النجاء * بمد وقصر هر دو آمده ومعني وى شتابى كنيد شتابى
كنيد وبگريزيد تا نجات يابيد از قتل وغارت * فاطاعه طائفة من قومه * پس فرمان بردارى كردند وباور داشتند خبر آنمرد را

بیمی از قوم او * فادلجوا * پس رفتند و کوچ کردند شباشب وادلجوا بفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید دال بهر دو وجه خوانده اند و اول بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اوکد است * فانطلقوا علی مهلهم * پس رفتند برآهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بسکون ها نیز روایت است و طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و سکون ها و تا بعد از لام نیز روایت کرده * فنجوا * پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند * وکذبت طائفة منهم * و تکذیب کردند آن مرد خبر رساننده را و باور نداشتند خبر او را طائفهٔ دیگر از قوم وی * فاصبحوا مکانهم * پس صبح کردند و بایستادند بجای خود و نگریختند * فصبحهم الجیش * پس صبح کرد ایشانرا لشکر و درآمد برسر ایشان در وقت صبح * فاهلکهم واجتاحهم * پس هلاک گردانید ایشانرا آن لشکر و غارت کرد و از بیخ برکند ایشانرا * فذلک مثل من اطاعنی * پس آن قصه و حال کسی است که فرمان برداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا * فاتبع ما جئت به * پس پیروی کرد چیزیرا که آورده ام من آنرا از دین و شریعت * ومثل من عصانی وکذب ما جئت به من الحق * و حال کسی که بیفرمانی کرد مرا و دروغ دانست چیزیرا که آورده ام من آنرا از حق * متفق علیه * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا * حال من همچو حال مردی است که افروخت آتشی را * فلما اضاءت ما حولها * پس هرگاه که روشن شد آتش در مکانهائیکه گرد او است یا روشن کرد آتش آن مکانها را که گرد او ست یا روشن شدند مکانها که گرد آتش اند و در روایت بخاری حوله آمده پس ضمیر راجع برجل است * جعل الفراش وهذه الدواب التی تقع فی النار * در ایستادند پروانها و این جنبندها و کرمها که عادت ایشان است که می افتند در آتش * یقعن فیها * می افتند دران آتش که افروخته است آنمرد * وجعل یحجزهن * و در ایستاد آنمرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش * ویغلبنه * و چیره می شوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از افتادن در آتش * فیتقحمن فیها * بفتح یا و تا و قاف و حای مهملهٔ مشدده پس ازدحام می کنند و می افتند آن دواب در آتش بی فکر و اندیشهٔ هلاک * فانا آخذ بحجزکم عن النار * پس من گیرنده ام جای بند ازار شما را و باز دارنده ام شما را از آتش * وانتم تقحمون فیها * و شما ازدحام میکنید و می افتید دران و حجز بضم حا و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند و زا در آخر جمع حجزه بضم و سکون جای بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چه هر که خواهد که یکی را باز دارد از حرکت چنگ در زند در وی و بگیرد جامهٔ او را خصوصا چون بند ازار را بگیرد مجال جنبیدن بر وی تنگ کرد داز جهت خوف کشاده شدن بند ازار و انکشاف عورت * هذه رواية البخاری * این روایت بخاری است * ولمسلم نحوها * و مر مسلم را مانند او است باختلاف در بعض الفاظ * وقال فی آخرها * و گفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت را که * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فذلک مثلی ومثلکم * پس آن مثل و حال من و حال شما است که حدود الهی را که محارم و نواهی اند اجتناب باید کرد و دور باید بود ازانها روشن و واضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش افروزد و شما در وی می افتید و باز میدارم من شما را ازان چنانکه فرمود * انا آخذ بحجزکم عن النار * من گیرنده ام جای بندهای ازار شما را از آتش و مکرر میگویم * هلم عن النار هلم عن النار * بیائید بسوی من و دور شوید از آتش * فتغلبونی * پس غالب می آئید مرا و چیره می شوید بر من * وتقحمون فیها * و می افتید در آتش و تغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعدهٔ نحو هر دو درست است ولیکن روایت بتشدید نون است * متفق علیه * وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم * مثل چیزی که فرستاده است مرا خدا با آن چیز که هدایت و علم است * کمثل الغیث الکثیر * همچو مثل باران بسیار است که * اصاب ارضا * رسید آن باران زمینی را * فکانت منها طائفة طیبة * پس بود از ان زمین قطعهٔ نظیف و پاک و طیب از ارض آنچه برویاند گیاه را ضد خبیث و طائفة و طیبة هر دو برفع اند در روایت * قبلت الماء * پذیرفت آن قطعهٔ زمین و فرو برد آب را * فانبتت الکلأ والعشب الکثیر * پس برویانید گیاه بسیار را و کلأ بهمزهٔ مقصوره بر وزن ملأ گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر * وکانت منها اجادب * و بود بعضی از ان زمین زمین سخت که نگاه دارد آب را و زود فرو نبرد آنرا و نرویاند واجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب و همین است صحیح از روی روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفته همچنین روایت کرده شده ایم ما در صحیحین بی خلاف و در قاموس آورده است این لفظ را از حدیث در مادهٔ جیم و دال مهمله و بعض این لفظ را اجاذب

بذال معجمه و اجازب بحاء مهمله و زای و اجارد براء و دال روایت کرده اند و بعض اخاذات بکسر همزه و خای معجمه مخففه و ذال معجمه مخففه در آخر تاء جمع مؤنث نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح مبین شده است و صحیح همان اول است والله اعلم * امسکت الماء * نگاه داشت آن زمین آب را * فنفع الله بها الناس * پس سود مند گردانید خدای تعالی بآن زمین بسبب آبی که نگاه داشت مردم را و در بعض نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد بآبی که در آن زمین ایستاد * فشربوا * پس نوشیدند مردم * وسقوا * و نوشانیدند آن آب را * وزرعوا * و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات بجای زرعوا رعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن * واصاب منها طائفة اخری * و رسید آن باران طائفهٔ دیگر را از زمین * انما هی قیعان * نیست آن طائفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمین ریگ دار که نرویاند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرمود * لاتمسک ماء ولاتنبت کلأ * فذلك مثل من فقه في دين الله * پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه و عالم و دانا و زیرک شد در دین خدا * ونفعه ما بعثني الله به * و نفع کرد او را چیزی که فرستاد مرا خدای تعالی بدان چیز * فعلم وعلم * پس دانست دین را و دانانید دیگران را و فقه در لغت بمعنی فهم و ماضی وی فقه بکسر قاف آید و در شرع بمعنی علم دین و ماضی وی فقه بضم قاف و در حدیث بهر دو وجه روایت آمده و ثانی اکثر واشهر است * ومثل من لم يرفع بذلك رأسا * و حال کسیکه سر بر نداشت بآنچه فرستاده است مرا خدای تعالی بآن کنایت است از تکبر و عدم توجه و اقبال بدان * ولم يقبل هدى الله الذي ارسلت به * و نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن * متفق علیه *

بدانکه از آدمیان دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب و غیر منتفع بدان و منتفع نیز دو قسم آمد منبت و غیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد متفقه معلم بر مثال زمین پاک که خورد از آب و سودمند گردید از آن در ذات خود و برویانید گیاه را و سودمند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل و زیادات عمل نکرد و در آنچه جمع کرد از علم تفقه نورزید بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعا نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم ننمود خواه در دین در آمد یا نه در آمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آنرا و نرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط کرد از آن معانی نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آنرا چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقنین و محققین مثل گیاهها که از زمین بر آید و ثمرات و نتائج بر آرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آنرا و بجنس این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث و رواة آن والله اعلم

* وعن عائشة رضي الله عنها قالت تلا رسول الله * گفت عائشه خواند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * این آیت را * هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات وقرأ الی * و خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است * وما يذكر الا اولوا الالباب * و حاصل معنی آیت اینست که آن خدای که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست محکم که واضح است معانی آن بی شک و شبهه در لفظ و در معنی هن ام الكتاب این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنهاست واخر متشابهات و آیتهای دیگر است متشابهات بر خلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکال و اشتباهی هست و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی مبین و محکم و قسمی دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه برین قسم افتد فاما الذين في قلوبهم زيغ پس آن کسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فيتبعون ما تشابه منه پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب و بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبهه بیفکنند و نیز از برای طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن وما يعلم تأويله الا الله و نمیدانند حقیقت معنی آنرا که مآل و باز گشت بآن است مگر خدا والراسخون في العلم يقولون آمنا به و آنهائیکه قوی و استوار اند در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هرچه مراد حق تعالی است حق است اگرچه

فهم ما يذكر آن نرسد كل من عند ربنا همه از نزد پروردگار ما است چه محكم وچه متشابه ونفهم محكم ما را وداده الله نه بمتشابه وازرا
درين حكمتها است كه عمده آن اظهار عجز وشكستگي علما است كه كمال معرض دارند بر حصول علم ودرك حقائق اشيا وما يذكر الا اولوا الالباب
وپند پذير نمي شوند مگر خداوندان عقل خالص * قالت قال رسول الله * گفت عائشه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاذا رأيت *
در بعض روايات بكسر تا آمده خطاب بعائشه يعني چون ببيني تواي عائشه وليكن در اكثر روايات بفتح تا است بلفظ خطاب عام يعني چون ببيني
تواي مخاطب ومؤيد اين روايت است انچه گفت كه * وعند مسلم رأيتم * ونزد مسلم رأيتم آمده بر صيغه جمع يعني چون ببينيد شما اي مسلمانان
* الذين يتبعون ماتشابه منه * آنكساني را كه پيروي ميكنند چيزيرا كه متشابه است از كتاب * فاولئك الذين سماهم الله * پس آنكسان آنانند
كه نام برده وذكر كرده است ايشانرا خداي تعالى در قرآن بقول خود فاما الذين في قلوبهم زيغ چنانكه در تفسير آيت معلوم شد * فاحذروهم *
پس پرهيز كنيد از ايشان وصحبت مداريد با ايشان ونيز بر باشيد از راه وروش ايشان * متفق عليه * وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما * عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نيمروز وقت سختي گرما بسوي آن حضرت صلى الله عليه وسلم
روزي * قال * گفت عبد الله * فسمع اصوات رجلين اختلفا في آية * پس شنيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آوازهاي دو مرد كه اختلاف
ميكردند وجدال ونزاع مينمودند در آيتي از آيات قرآن * فخرج علينا رسول الله * پس بيرون آمد برما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
يعرف في وجهه الغضب * درحاليكه شناخته ميشود در روي مبارك وي خشم * فقال * پس فرمود * انما هلك من كان قبلكم باختلافهم
في الكتاب * هلاك نشدند كساني كه پيش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ايشان در كتاب مراد اختلافيست كه در شك وشبهه افكند و
بفتنه وخصومت كشد ومؤدي گردد بكفر وبدعت مثل اختلاف در نفس قرآن يا در معنيي كه جائز نيست در وي اجتهاد نه اختلاف علما
در استنباط احكام يا در علومي كه مبادي ومقدمات آن باشد زيرا كه اين اختلاف رحمت است وباعث توسيع دائرهٔ دين وملت وهميشه
بودند سلف بران ونهي كرده نشده اند ازان بلكه مامور اند بدان * رواه مسلم * وعن سعد بن ابي وقاص * رضي الله عنه يكي از عشرهٔ
مبشره است جمله از احوال وي در اسماي اهل بدر در آخر كتاب بيايد ان شاء الله تعالى * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اعظم
المسلمين في المسلمين جرما * بدرستيكه بزرگترين مسلمانان در ميان مسلمانان از روي گناه * من سأل عن شيء لم يحرم على الناس *
كسي است كه پرسيد از شارع از چيزي كه حرام كرده نشده است بر مردم * فحرم من اجل مسألته * پس حرام كرده شد آن چيز از جهت
پرسيدن وي اين تشديد وتغليظ است از جهت بودن ضرر آن عام وباقي تا روز قيامت ومراد از سوال بي حاجت است وآنكه بطريق
تكلف وتعنت باشد والا اگر محتاج بسوال گردد وبطريق تعلم واستفاده بود پس اين حكم ندارد * متفق عليه * وعن ابي هريرة * رضي الله
عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر الزمان دجالون كذابون * ميباشند در آخر زمان تلبيس كنندگان دروغ گويان
يعني جماعهٔ باشند كه خود را بمكر وتلبيس در صورت علما ومشائخ وصلحا از اهل نصيحت وصلاح نمايند تا دروغهاي خود را ترويج دهند
ومردم را بمذاهب باطله وآراي فاسده بخوانند ودجال مشتق از دجل است بمعني خلط وتلبيس * يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا
انتم ولا آباؤكم * مي آرند شما را از احاديث انچه نشنيده ايد شما ونه پدران شما يعني به بهتان وافترا ومراد باحاديث يا احاديث
پيغمبر است صلى الله عليه وسلم يا عامتر ازان شامل اخبار مردم نيز * فاياكم واياهم * پس دور داريد خود را از ايشان ودور داريد ايشانرا
از خود * لا يضلونكم ولا يفتنونكم * تا گمراه نگردانند ايشان شمارا ودر فتنه وبلا نيفكنند شمارا مقصود تحفظ واحتياط است در گرفتن
دين واحتراز وپرهيز از صحبت ارباب بدعت ومخالطت ايشان خصوصا آنها كه دعوت كنند وتلبيس نمايند * مثنوي * چون بسي
ابليس آدم روي هست * پس بهر دستي نشايد داد دست * حرف درويشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سليمي آن فسون *
زانكه صياد آورد بانگ صفير * تا فريبد مرغ را آن مرغ گير * كار مردان روشني وگرمي است * كار دونان حيله وبيشرمي است * رواه مسلم *
* وعنه * وهم از ابوهريره روايت است * قال * گفت * كان اهل الكتاب يقرؤن التورية بالعبرانية * بودند اهل كتاب كه ميخواندند
توريت را بزبان عبراني كه لغت يهود بود * ويفسرونها بالعربية لاهل الاسلام * وبيان ميكردند معني آنرا بزبان عربي براي مسلمانان
* فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب * تصديق مكنيد اهل كتاب را در همه چيز شايد

که تحریف وخیانت کرده باشند * ولا تکذبوهم * و تکذیب نیز مکنید ایشان را در همه چیز شاید که راست میگفته باشند زیرا که توریت بر اصل خود حق و صدق است ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هر چه نقل کنند صدق و کذب هر دو محتمل است * وقولوا آمنا بالله وما انزل الینا * و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوی ما * الآیة * یا آخر آیت تا آنجا که فرموده است وما اوتي موسی وعیسی * رواه البخاري * وعنه * و هم از ابو هریره است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا * بس است مرد را از روی دروغ گفتن * ان یحدث بکل ما سمع * اینکه حدیث کند و بگوید هر چیزی را که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید ولیکن هر چه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن وی زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آن است که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزی که معلوم نیست صدق آن * رواه مسلم * و در بعض نسخ رواه البخاري و در جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده والله اعلم * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبي بعثه الله في امة قبلي * نیست هیچ پیغمبری که برانگیخته است او را خدای تعالی در امتی پیش از من و در بعض روایات في امة بتنوین * الا کان له من امته حواریون * مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان * واصحاب یأخذون بسنته ویقتدون بامره * و بودند او را یاران که اخذ می کردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی می کردند بحکم وی و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی را علیه السلام که حواری گویند نیز بهمین معنی است و اکثر بر آنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی عم اند که حرفت ایشان کازری بود و کازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک می کند جامه را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی عم ممتاز بودند و مشتهر بحواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی عم بحواریین بجهت آن است که ایشان پاک می کردند نفوس خود را و نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت بعلم و طاعت پس از ان غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هر که باین صفت است برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فافهم * ثم انها تخلف من بعدهم خلوف * بعد ازان بدرستی که قصه این است که پیدا میشوند بعد از رفتن و در گذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعة دیگر که نه بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود ولیکن غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانی خلف سوء پس میفرماید که هر پیغمبر را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین بعد از ایشان جماعة می آیند خلوف که صفت ایشان اینست که * یقولون ما لا یفعلون * میگویند بمردم چیزی که خود نمی کنند * ویفعلون ما لا یؤمرون * و می کنند چیزی را که امر کرده نشده اند چنانچه صفت علمای سوء و امرای سوء است اعاذنا الله من ذلک * فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن * پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر دهد و در هم شکند کارخانه ظلم و فساد ایشان را پس وی مؤمن کامل است * ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن * و کسی که کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بد گوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن است که حصهٔ از کمال دارد * ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن * و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متالم و متغیر شود دل وی بمشاهدهٔ افعال و احوال ایشان او نیز مؤمن است در درجهٔ پایان از ایمان * ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل * و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار دانهٔ خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که و ذلک اضعف الایمان و این مرتبه ضعیف تر و سست تر از مراتب ایمان است * رواه مسلم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی * کسی که بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول * کان له من الاجر مثل اجور من تبعه * باشد مر او را

از مرد وثواب مقدار مزدها وثوابهاي كسانيكه پيروي ميكنند او را وعمل ميكنند بهدايت او * لاينقص ذلك من اجورهم شيئا * كم نميكند آن معني ثبوت اجر مر او را از اجرهاى ايشان چيزيرا يعني با وجود آنكه آن كسانرا اجرها وثوابها بتمام وكمال حاصل ميشود اين شخص دعوت كننده رانيز ثابت ميكردد زيرا كه اجرهاى ايشان بسبب عمل وكسب ايشانست واجرهائيكه اين داعي را ثابت مى گردد بسبب دعوت وارشاد اوست كه عمل اوست * ومن دعا الى ضلالة كان عليه من الاثم مثل آثام من تبعه * وكسى كه بخواند كسى را بگمراهي بشد بروى از بزه بجهت كمراه كردانيدن او ايشانرا مقدار بزه هاى كسانيكه پيروي كنند او را وكمراه شوند بگفته او * لا ينقص ذلك من آثامهم شيئا * كم نميكند آن ثبوت آثام مر او را از آثام ايشان چيزيرا * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بدأ الاسلام غريبا * پيدا شد دين اسلام در آغاز غريب يعني تنها وبيكس * وسيعود كما بدأ * وسرانجام است كه باز كردد غريب وتنها همچنان شود كه در ابتداى حال بود درشرح اين كلام دو وجه است يكي آنكه مراد باسلام حقيقت اوست كه دين وملت است وبرين تقدير مقصود تشبيه اوست بغريبا كه دور شهر بيكانه باشند تنها ودور از اهل واصحاب خود از جهت كمي مسلمانان كه اعوان وانصار او باشند يا مراد باسلام مسلمانان باشند بطريق مجاز وبرين تقدير مراد غربت وقلت مسلمانان باشد در ابتداى اسلام كه از اوطان برآمدند وهجرت نمودند وجز تني چند معدود نبودند وباز كشتن ايشان در آخر غريب وقليل همچنانكه در ابتدا بودند وظاهر قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه فرمود * فطوبى للغرباء * ناظر در معني ثانيست ميفرمايد خوشي وخوبي باد مرغريبانرا كه در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند وتمسك بكتاب وسنت نمايند چنانكه در فصل ثاني از حديث عمرو بن عوف بيايد * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الايمان ليأرز * بهمزه و تقديم را بر زاى * الى المدينة * بدرستي كه ايمان هر آينه كرد مى آيد وهمچنيز دو بازمى كردد بسوى مدينه كه مواطن اصلي اوست ودر حديث ديكر كه در فصل ثاني بيايد بسوى حجاز كفته كه شامل مكه ومدينه است وتوجيه آن همانجا بكنيم * كما تأرز الحية الى جحرها * چنانكه باز ميكردد وميرود مار بسوى سوراخ خود وجحر بتقديم جيم مضموم بر حاى مهمله ساكنه سوراخ مار ومانند آن وتخصيص مار بتشبيه بجهت آنست كه اين دابه در كردآمدن وفراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار ديگر دواب ونيز برآوردن وى بعد درآمدن در سوراخ دشوار است همچنين دين مسلماني بعد از هجرت ميكردد بجانب مدينه ومي درآيد وقرار ميكيرد دران چنانكه برآوردن وى ازان ممكن نباشد وبعض كفته اند كه اين اشارت است از احوال آخر زمان كه دين مسلماني ووجود مسلمانان كمتر شود وجز در مدينه وجود آن نادر باشد واصح آنست كه اين اخبار است از زمان خروج دجال كه جز در مدينه مطهره علم ودين دران زمان موجود نباشد چنانكه از احاديث مفهوم ميكردد * متفق عليه وسنذكر حديث ابي هريرة * وسرانجام است كه ذكر كنيم حديث ابي هريرة را كه اولش اينست * ذروني ماتركتكم في كتاب المناسك * در كتاب مناسك حج * وحديثي معاوية وجابر * وذكر كنيم دو حديث معاويه وجابر را كه در اول يك حديث اينست لايزال من امتي * و الآخر * وحديث ديگر كه در اول او * ولايزال طائفة من امتي * است * في باب ثواب هذه الامة * در باب ثواب اين امت كه در آخر كتاب مذكور است * ان شاء الله تعالى * پوشيده نماند كه آنچه مذكور كرده است در اين باب جز حديث معاويه نيست وحديث جابر مذكور نشده *

الفصل الثاني

* عن ربيعة الجرشي * بضم جيم وفتح راو شين معجمه دمشقي اختلاف است در صحبت وى وبود فقيه ناسك در زمن معاويه روايت ميكند از عائشه وسعد وابي هريرة وروايت ميكند از وى پسر وى ابوهشام وعطية بن قيس وجز ايشان * قال اتي نبي الله * كفت آمده شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني آمد او را فرشته * فقيل له * پس كفته شد مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بر زبان فرشته * لتنم عينك * بايد كه خواب كند ديده تو * ولتسمع اذنك * وبايد كه بشنود كوش تو * وليعقل قلبك * وبايد كه بداند دل تو مضمون اين حديث همان مضمون حديث جابر است كه در فصل اول كذشت پس حاصل معني آن شود كه چشم اگرچه درخواب است ليكن كوش شنواست ودل بيدار پس بيان كنند براى وى مثل كه مى شنود ومى فهمد * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فنامت عيني وسمعت اذناي وعقل قلبي * پس خواب كرد چشم من وشنيدند هر دو كوش من ودريافت دل من * قال فقيل لي سيد بني دارا * پس بيان كرده شد مثل وكفته شد مرا كه مهتري بنا كرد سراى را * فصنع مأدبة * پس ساخت طعامى را براى مردمان * وارسل داعيا * وفرستاد آن سيد كسى را كه بخواند مردم را براى طعام * فمن اجاب الداعي دخل الدار * پس كسي كه پاسخ

داد وبذیرفت کفتهٔ خواننده را در آمد سرای را * واکل من المأدبة وخورد ازان طعام که ساخته شده بود * ورضي عنه السيد * وخوشنود شد
ازوی آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را باوجود آنکه دعوت محض از برای فائدهٔ آنکس است وسید را دران نفعی وغرضی نه * ومن
لم یجب الداعي * وکسی که اجابت نکرد داعی را * لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة * در نیامد سرا را ونخورد ازان طعام * وسخط علیه السید *
وخشم کرد وناراض شد ازوی سید * قال * کفت آن فرشته یا راوی * فالله هو السید * پس خدای تعالی بمنزلهٔ آن سید است که بنا کرد دار را
* ومحمد الداعي * ومحمد صلی الله علیه وسلم بمثابهٔ آنکس است که مردم را بطعام میخواند * والدار الاسلام * وسرا که بنا کرده شده مشبه
باسلام است * والمأدبة الجنة * وطعام که ساخته شده بهشت ونعیم اوست در حدیث سابق دار بهشت را کفت ومأدبه نعیم او وچون اسلام
سبب در آمدن بهشت است اینجا او را مشبه بدار ساخت ومأدبه خود هر دو جا نعیم بهشت است فافهم * رواه الدارمي * وعن ابي رافع *
مولای آنحضرت اول مر عباس را بود پس بخشید او را بآن حضرت وچون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آن حضرت صلی الله علیه
وسلم حاضر شد احد را وخندق را ومشاهد دیکر را که بعد ازان بود وحاضر نشد بدر را اکرچه بود اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود بر قول
مشهور وغالب آمد بروی کنیت او ومات في خلافة علي رض * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا الفین * بضم همزه وسکون لام وکسر فا * احدکم
متکئا علی اریکته * باید که نیابم من هیچ یکی شما را تکیه کننده بر تخت آراستهٔ خود کنایت است از تکبر وسلطنت وآسایش وفراغت وبیرون
نیامدن بطلب علم وحدیث * یأتیه الامر من امري * دران حال که می آید یکی از شما را حکمی از احکام من * مما امرت به او نهیت عنه *
از انچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده ام ازان * فیقول لا ادري * پس میکوید آن یکی نمیدانم غیر قرآن را ومتابعت نمیکنم جز آنرا
* ما وجدنا في کتاب الله اتبعناه * چیزیکه می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آنرا خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال
بعضی از اهل جهل وفراغت وتکبر که متفاخرند ومتکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمی که یافته نمیشود در قرآن وکمان میبرند که احکام
شرع منحصر اند در قرآن وجاهل اند بآنکه در احادیث بسی احکام است که در قرآن مجید نیست وهمچنانکه قرآن حجت است حدیث
پیغمبر نیز حجت است وچنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند وهر دو وحي است چنانکه در
حدیث آینده بیاید * رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجة والبیهقي في دلائل النبوة * وعن المقدام بن معد یکرب * بکسر را صحابي کندی
نزول کرد حمص را آمده در وفد کنده شمار کرده میشود او را در اهل شام حدیث وی در ایشانست مات بالشام سنة سبع وثمانین وله احدی
وتسعون سنة * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اني اوتیت القرآن * دانا وآکاه باشید بدرستیکه من داده شده است مرا قرآن
* ومثله معه * وداده شده است مرا مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد ومماثلت در بودن اوست از وحي چنانکه قرآن وحي است منزل
از جناب قدس الهي همچنین احادیث نیز وحي است وارد از جانب حق غایت آنکه وحي جلي است وخفي متلو وغیر متلو متلو آنکه بالفاظ
وعبارات وی نیز احکام متعلق باشد چنانکه صحت نماز وحرمت مس محدث وجنب واعجاز نظم وآن قرآن است وغیر متلو آنکه نه
اینچنین باشد وآن احادیث است وتواند که مراد مماثلت در عدد ومقدار باشد چنانکه از حدیث آینده معلوم شود * الا یوشک رجل
شبعان علی اریکته یقول * آکاه باشید که نزدیک است که مردی سیر ومستغنی بر تخت خود بفراغت افتاده میکوید * علیکم بهذا القرآن *
لازم کیرید بر خود این قرآن را * فما وجدتم فیه من حلال فاحلوه * پس چیزیکه بیابید در قرآن از حلال پس حلال کردانید آنرا
وبکنید * وما وجدتم فیه من حرام فحرموه * وچیزیکه بیابید در وی از حرام پس حرام کردانید آنرا ومکنید ووصف شبعان کنایت از بلادت
وسوء فهم است که شبع وشره طعام سبب آنست یا از تکبر وحماقت که تنعم وترفه موجب آن میکردد * وان ما حرم رسول الله کما حرم الله *
وبدرستی چیزیکه حرام کردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام کردانیده است خدا ودر بعض نسخ
انما است که معنی ما والا است بعد ازان مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده بسنت رسول الله مذکور نیست در کتاب الله وفرمود
* الا لا یحل لکم الحمار الاهلي * آکاه باشید حلال نیست مر شما را کوشت خر اهلي که در خانها میباشد احتراز کرد از خر وحشي که
آنرا کورخر کویند که آن حلال است * ولا کل ذي ناب من السباع * وحلال نیست هر خداوند یشک از درندها مثل شیر وکرک وسک
ومانند آن * ولا لقطة معاهد * وحلال نیست لقطهٔ معاهد لقطه بضم لام وفتح قاف مال برداشته شده از زمین وبسکون قاف نیز آمده وفتح

اند واكثر است ومعاهد بكسر وفتح هاء هر دو جائز است كسي كه ميان تو وميان او عهد بود ومراد بوى درحديث ذمي است پس ميفرمايد
كه مال ذمي كه در راه افتاده يا يافته شده باشد حلال نيست زيرا كه وى ومال وى معصوم است چنانكه حكم مال مسلمانان است * الا ان
يستغني عنها صاحبها * مكر آنكه بي نياز باشد ازان لقطه مالك او كه معاهد است اين را دو معني كفته اند يكي آنكه مالك بكذارد آنرا و
ببخشد مركسي را كه يافته است دوم آنكه شئ قليل خسيس باشد كه در عادت نياز مندى بآن نباشد و كفته اند كه چون لقطه چيزى حقير
باشد تصرف لاقط دران اكر محتاج باشد جائز است و احكام لقطه بتفصيل در باب وى بيايد انشاء الله تعالى * ومن نزل بقوم فعليهم
ان يقروه * ويكي از احكام كه بحديث ثابت شده در كتاب الله ذكر آن نيست اينست كه كسي كه نزول كند بر قومي و فرود آيد بر ايشان
پس لازم است بر آن قوم كه مهماني كنند آنكس را و اين بطريق سنت واستحباب است نه بر سبيل فرضيت وايجاب زيرا كه مهماني
كردن واجب نيست بلكه سنت از باب مروت وسيرت اهل ايمان است ولهذا اين حكم را در صورت نهي نيارد و نكفت حلال نيست مر قوم را كه
مهماني نكنند مركسي را كه نزول كند بر ايشان چنانكه در قراين از كفت * فان لم يقروه فله ان يعقبهم * بضم ياء وسكون عين وكسر قاف * بمثل قراه *
پس اكر مهماني نكنند اين قوم مر آنكس را پس ميرسد مر او را كه جزاى فعل ايشان دهد بمقدار مهماني خود وبكيرد از ايشان بدل آنچه فوت
شد او را يعني جاى آن دارد كه بكيرد و ايشان مستحق ومستاهل آن شده اند كه تاوان كرفت اكرچه واجب نيست قرا بكسر قاف و برا مقصور و بظاهر
اين كلام ناظر در وجوب ضيافت است پس بعض كويند كه اين حكم در كسي است كه مضطر است واكر نكيرد خوف هلاك دارد چنانكه در حالت مخمصه
ميباشد و بعض كفته اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم لشكرى ميفرستاد وسكان بوادى ومفاوز بازارى برپا نميكردند كه از انجا چيزى
بخرند و بخورند پس سخت كرفته شد كار بر اهل قرى كه براى غازيان مهماني كنند واكر نكنند عقوبت ايشان اين باشد كه بكيرند از ايشان
بازيان مقدار ضيافت خود بر سبيل زجر چنانكه حكم بود كه هركه از غنيمت بدزدد متاع او را بسوزند وهركه منع زكوة كند نصف مال او را
بكيرند و بعض كفته اند كه مهماني كردن مركسي را كه نزول كند در ابتداى اسلام واجب بود پس ازان منسوخ كشت بفرضيت زكوة والله
اعلم * رواه ابو داود * روايت كرد اين حديث را ابوداود تا اينجا * وروى الدارمي نحوه وكذا ابن ماجة الى قوله كما حرم الله * وروايت
كرد دارمي وهمچنين روايت كرد ابن ماجة تا قول وى كما حرم الله وايشان اين كلام را كه الا لا يحل الى آخره ذكر نكرده اند * وعن العرباض * بكسر عين
مهمله وسكون را وبموحده وضاد معجمه * بن سارية * بسين مهمله ورا وياى تحتانيه صحابي است از اهل صفه واز كريه كنندكان كه فرود آمده
در باب ايشان آية كريمه ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآية نزول كرد بشام وسكونت بحمص كرد مات سنة خمس وسبعين رضي الله عنه * قال قام
رسول الله * عرباض بن ساريه كفت استاد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني خطبه خواند * فقال * پس كفت آنحضرت * ايحسب
احدكم متكئا على اريكته * آيا كمان ميبرد يكي از شما تكيه زده بر تخت آراسته خود * يظن ان الله لم يحرم شيئا الا ما في هذا القرآن * كمان ميبرد
كه خداى تعالى حرام نكردانيده است چيزيرا مكر چيزيكه درين قرآن است * الا واني والله قد امرت * آكاه باشيد و بدرستيكه من بخدا
سوكند بتحقيق امر كرده ام * ووعظت * وپند كرده ام * ونهيت عن اشياء * وباز داشته ام مردم را از چيزها * انها لمثل القرآن * بدرستيكه
آنچه امر ونهي ووعظ كرده ام من هر آينه مقدار قرآنست * او اكثر * بلكه بيشتر است ازان پس ازان بيان كرد آن حضرت صلى الله عليه وسلم
احكامي چند از آنچه نهي كرده است ودر قرآن نيست بقول خود * وان الله لم يحل لكم ان تدخلوا بيوت اهل الكتاب الا باذن * وبدرستيكه
خداى تعالى حلال نكردانيده است مر شما را كه درآييد خانهاى اهل كتاب را مكر باذن * ولا ضرب نسائهم * وحلال نكردانيده است مر شما
را زدن زنان ايشانرا در كرفتن جزيه وخراج ومانند آن * ولا اكل ثمارهم * وحلال نكردانيده است خوردن ميوهاى ايشانرا * اذا اعطوكم
الذى عليهم * وقتيكه بدهند اهل كتاب شما را چيزيكه بر ايشانست از جزيه وخراج * رواه ابوداود * روايت كرد اين حديث را ابوداود
* وفي اسناده * ودر اسناد وى اين شخص است كه نام وى * اشعث بن شعبة المصيصي * است * قد تكلم فيه * بتحقيق سخن كرده شده
است در وى كه ثقه است يا نه ومصيصي بكسر ميم وتشديد صاد مهمله اولى وبفتح ميم وخفت صاد نيز كفته اند نسبت است بشهرى كه نام
آن مصيصه است ودر قاموس كفته كه مصيصه بر وزن سمينه نام شهرى است بشام وتشديد داده نميشود صاد را * وعنه * وهم از عرباض بن
ساريه روايت است * قال * كفت * صلى بنا رسول الله * نماز كزارد با ما يعني امامت كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ذات يوم *

یکروزی * ثم اقبل علینا بوجهه * پستر توجه کرد برما بروی مبارک خود * فوعظنا موعظة بلیغة * پس پند کرد مارا پند کردنی رسا
رسان ومؤثر وقول بلیغ آنکه مدلول وی بمقصود برسد و بالغ نیکو وسره وبلیغ فصیح که بعبارت خود کنه ضمیر را برساند * ذرفت منها العیون *
اشک ریخت از ان موعظه چشمها ذرف بذال معجمه رفتن اشک از چشم * ووجلت منها القلوب * وترسید از وی دلها * فقال رجل *
پس گفت مردی * یا رسول الله کان هذه موعظة مودع * گویا که این پند کسی است که وداع کنندهٔ است چه شخص در وقت وداع کردن
از پند ونصیحت هرچه کرد نیست چیزی فرونگذارد وهرچه گفتنی است بگوید ودل ما از تصور وداع ورحلت تو گرفته میشود ومحزون
میگردد * فاوصنا * پس وصیت کن مارا یعنی اندرزی بکن نرم وآسان تا دل بیاساید وازجا نرود * فقال اوصیکم بتقوی الله * پس گفت وصیت
میکنم شمارا به پرهیزکاری وترس از خدا * والسمع والطاعة * وبقبول کردن حکم امرا وفرمان برداری ایشان در انچه موافق حکم شرع بود
وبتقوی جمع شود * وان کان عبدا حبشیا * واگرچه فرضا حاکم غلام حبشی بود واین مبالغه است در اطاعت امرا والا بنده امیر نبود
یکی از شرائط امارت آزادی است واین چنانست که در حدیث آمده است که هرکه مسجدی بنا کند اورا در بهشت خانه بنا کنند
اگرچه آن مسجد همچو آشیانهٔ کنجشک بود ومسجد هرگز همچو آشیانهٔ کنجشک نباشد ولیکن مقصود مبالغه است در خردی وتنگی وتواند که
بنده حبشی نائب سلطان کبیر بود برین تقدیر اطاعت وی بفرمودهٔ سلطان واجب گردد پس از ان علت سمع وطاعت امرا بیان فرمود بقول
خود * فانه من یعش منکم بعدی * زیرا که بدرستی که کسی میزید از شما بعد از من * فسیری اختلافا کثیرا * پس سرانجام است که
به بیند اختلاف بسیار را در مردم ودر سمع وطاعت امرا امن است از فتنه که پیدا گردد از اختلاف واشارت کرد بحفظ تقوی بقول
خود * فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین * پس لازم گیرید برخود سنت مرا وسنت خلیفهای مرا که اهل رشد ورشاد اند
یا آنکه اند ورشد ورشاد بسامان وبره بودن خلاف غی ومراد بخلفای راشدین خلفای اربعه داشته اند وهرکه برسیرت ایشان
برود وموافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هرکه بهوای نفس خود بدعتی پیدا کند وبتحقیقت سنت خلفای راشدین رضی الله
عنهم همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهرت نیافته بود وبعد از وی در زمان
ایشان رواج یافته ومشهور گشته ومضاف بایشان شده وچون مظنه آن بود که یکی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد ورد
کند ومنکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد وقیاس ایشان بود موافق
سنت نبوی است واطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکه فرقهٔ زائغه کنند پس از ان مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت وفرمود
* تمسکوا بها * چنگ در زنید به سنت من وسنت خلفای راشدین * وعضوا علیها بالنواجذ * ومحکم بزنید بر سنت دندانها را ومحکم
گیرید آنرا وعض گزیدن ونواجذ چهار دندان اند دراقصای دندانها که آنهارا اضراس علم واضراس عقل گویند وبمعنی انیاب ومطلق
اضراس نیز آید * وایاکم ومحدثات الامور * ودور دارید خود را از کارهای نوپیدا شده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و
زمان خلفای راشدین نبوده اند * فان کل محدثة بدعة * زیرا که هرخصلت احداث کرده شده بدعت است * وکل بدعة
ضلالة * وهربدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است * رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجة * این حدیث را این چهار
کس روایت کرده اند * الا انهما لم یذکرا الصلوة * مگر این است که ترمذی وابن ماجه ذکر نکرده اند قصهٔ نماز گزاردن را یعنی نگفته اند
صلی بنا رسول الله بلکه افتتاح حدیث از وعظنا موعظة کرده اند * وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا * گفت
ابن مسعود کشید آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای تفهیم ما خطی راست تا راه راست را مثال نماید * ثم قال هذا سبیل الله *
پستر گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیدم راه خدا است * ثم خط خطوطا عن یمینه وعن شماله * پستر کشید
خطهای دیگر از جانب راست آن خط واز جانب چپ آن * وقال هذه سبل * وگفت این راهها است * علی کل سبیل منها شیطان یدعوا الیه *
بر سر هر راه ازین راهها شیطانیست که میخواند مردم را بآن راه وبیرون می برد از راه راست * وقرأ * وخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این آیت را * وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیة * پروردگار عالم میفرماید که این راه منست راست که نمودم شمارا پس پیروی کنید
آنرا وآخر آیت این است که وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ وپیروی مکنید راههارا که چپ وراست میروند یعنی ادیان

مختلفه وطرق زائغه تا بریشان نکردانند آن راهها شما را و دور نبرند از راه راست * رواه احمد والنسائی والدارمی * بدانکه درین حدیث و در
احادیث دیگر که درین معنی وارد شده در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامد جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث
روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی مستوی وفرمود این سبیل رشد است و راه خدا است پیروی کنید آنرا و بستر
کشید در هر جانبش خط مائل وفرمود این راهها است بر سر هر راه شیطانیست که میخوانند بسوی آن پس اجتناب کنید ازان و خواند این
آیت را و گفت صاحب مدارک پس تر می کرد هر یکی ازین دوازده را شش را پس میکرد هفتاد و دو راه پوشیده نماند که افتراق امت بهفتاد و
سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن نه باین طریق که در مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است که کبار فرق اسلامیه هشت است
معتزله وشیعه وخوارج ومرجیه ونجاریه وجبریه ومشبهه وناجیه بعد ازان معتزله را بیست فرقه ساخته وشیعه را بیست ودو فرقه وخوارج را بیست
ومرجیه را پنج ونجاریه را سه وجبریه ومشبهه را تفریق نکرده وفرقهٔ ناجیه اهل سنت وجماعت اند ومجموع هفتاد و سه فرقه شد انتهی
اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقهٔ ناجیه اهل سنت وجماعت اند واین راه راست است وراه خدا است ودیگر همه راههای ناراست
وهر فرقه دعوی میکند که بر راه راست است ومذهب وی حق جوابش آنکه این چیزی نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید
وبرهان حقانیت اهل سنت وجماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است ومجرد عقل بآن وافی نیست وبتواتر اخبار معلوم شده
وبه تتبع وتفحص احادیث وآثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه وتابعین باحسان ومن بعدهم همه برین اعتقاد وبرین طریقه بوده اند
واین بدع وهوا در مذاهب واقوال بعد از صدر اول حادث شده واز صحابه وسلف متقدمین هیچکس بران نبوده وایشان متبری بوده
اند ازان وبعد از حدوث آن رابطهٔ صحبت ومحبت که بآن قوم داشتند قطع کرده رد نموده ومحدثین اصحاب کتب ستة وغیرها
از کتب مشهورهٔ معتمده که مبنا ومدار احکام اسلام بر انها افتاده وائمهٔ فقهای ارباب مذاهب اربعه وغیرهم ازانها که در طبقهٔ ایشان
بوده اند همه برین مذهب بوده اند واشاعره وماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده وبدلائل عقلیه آنرا اثبات
کرده وانچه سنت رسول صلی الله علیه وسلم واجماع سلف بران رفته بوده مؤکد ساخته اند ولهذا نام ایشان اهل سنت وجماعت
افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب واعتقاد ایشان قدیم است وطریقهٔ ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم واقتدا
بآثار سلف وحمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة وعدم اعتماد بر عقول وآرا واهوای خود بخلاف دیگران مثل معتزله وشیعه
وآنها که در اعتقادات بر طریقهٔ ایشانند تشبث بفلسفه واسترسال بآرا واوهام ایشان نموده ومشائخ صوفیه از متقدمین ومحققین ایشان
که استادان طریقت وزهاد وعباد ومرتاض ومتورع ومتقی ومتوجه بجناب حق ومتبری از حول وقوت نفس بوده اند همه برین مذهب
بوده اند چنانکه از کتب معتمدهٔ ایشان معلوم گردد ودر تعرف که معتمدترین کتابهای این قوم است وشیخ الشیوخ شهاب الدین
سهروردی در شان او گفته است لولا التعرف ماعرفنا التصوف عقائد صوفیه که اجماع دارند بران آورده که همه عقائد اهل سنت وجماعت
است بی زیادت ونقصان ومصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهای حدیث وتفسیر وکلام وفقه وتصوف وسیر وتواریخ معتبره که
در دیار مشرق ومغرب مشهور ومذکور اند جمع کنند وتفحص نمایند ومخالفان نیز کتابهارا بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال
چیست وبالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت وجماعت است عرف ذلک من اتصف بالانصاف وتجنب عن التعصب

والاعتساف والله یقول الحق وهو یهدی السبیل * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایؤمن احدکم حتی
یکون هواه تبعا لما جئت به * ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع وپیرو مر چیزیرا که آورده ام من آنرا از دین وشریعت
مراد متابعت است در اعتقاد وعمل در عبادات وعادات بر وجه کمال وتسلیم ورضا باحکام وی صلی الله علیه وسلم در وقت معارضهٔ
داعیهٔ حق وباعثهٔ هوی پس مراد نفی ایمان کامل است واگر تبعیت در اختیار دین اسلام واعتقاد حقیت او است مراد نفی اصل
ایمان است وفرمود هوا تابع شود ونگفت منتفی ومنعدم گردد زیرا که انتفا وانعدام آن مطلقا ممکن نیست وکمال نیز نیست وموجب
اجر وثواب نه کمال آنست که هوا باشد وتابع حق ومنقاد امر باشد * رواه فی شرح السنة * روایت کرد این حدیث را محیی السنه در شرح
سنة * وقال النووی فی اربعینه * وگفته است امام نووی در چهل حدیث خود * هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد

صحيح * وعن بلال بن الحارث المزني * بضم ميم وفتح زاى وكسر نون صحابي است آمد بر ان حضرت در وفد مزينه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستين وله ثمانون سنة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احيى سنة من سنتي * كسي كه زنده گرداند و ترويج دهد سنتي از سنتهاى مرا كه * قد اميتت بعدى * بتحقيق ميرانيده شده و ضائع كرده شده است پس از من * فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها * پس بدرستي كه مر آنكس راست از اجر و ثواب مقدار اجرها و ثوابهاى كساني كه كار ميكنند بآن سنت * من غير ان ينقص من اجورهم شيئا * بي آنكه كم كرده شود بسبب ثبوت اجر مر آنكس را از اجرهاى اين كاركنندگان چيزى يعني هم آن عاملان را اجرها بكمال و تمام حاصل ميشود و هم اين احياى سنت كنندة و رواج دهندة را مقدار اجرهاى ايشان ثابت ميگردد * ومن ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله ورسوله * وكسي كه بدعتي بيدا كند بدعت ضلالت كه راضي نيست ازان خدا و رسول خدا بخلاف بدعت حسنه كه در وى مصلحت دين و تقويت و ترويج آن باشد * كان عليه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ينقص ذلك من اوزارهم شيئا * باشد بر ان كس از بزه مقدار بزههاى كسي كه عمل كند بآن بدعت كم نميكند آن از بزههاى ايشان چيزى را شرح اين حديث و سخن دران در آخر فصل اول در حديث ابي هريرة از روايت مسلم گذشت * رواه الترمذى ورواه ابن ماجة عن كثير بن عبد الله بن عمرو عن ابيه عن جده * وعن عمرو بن عوف * انصارى است حاضر شد بدر را و سكونت كرد مدينه را رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدين ليأرز الى الحجاز كما تارز الحية الى جحرها * ترجمة اين عبارت در حديث آخر از فصل اول گذشت الا آنكه آنجا الى المدينة گفت و اينجا الى الحجاز كه شامل مكه و مدينه هردو است چنانكه آنجا نيز بدان اشارت كرده شده اما كه سبب ورود دران مقام بيان فضيلت مدينة مطهرة بود و درينمقام اخبار بفضيلت حرمين زادهما الله تعظيما و تشريفا والله اعلم * وليعقلن الدين من الحجاز * و هر آينه پناه ميجويد دين از زمين حجاز و ميگيرد او را ملجا و مسكن و باز ميگردد بسوى او وقتيكه ظاهر شود فتن و مستولي گردند اهل كفر و فساد يا در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانكه گذشت * معقل الاروية من راس الجبل * همچو پناه جستن بزكوهي از سر كوه و بر آمدن او و آنرا اروية بضم همزه و سكون را و كسر واو و تشديد يا بزكوهي و بعض مخصوص بماده دارند * ان الدين بدأ غريبا و سيعود كما بدأ * بدرستي كه دين بيداشده است غريب و تنها و سر انجام است كه باز گردد چنانكه بود * فطوبى للغرباء * پس خوشي و خنكي باد مر غريبان را * وهم الذين يصلحون ما افسد الناس من بعدى من سنتي * و غربا آنكساني اند كه نيكو ميسازند چيزيرا كه بد ساخته اند مردم بعد از من از سنت من * رواه الترمذى * وعن عبد الله بن عمرو * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليأتين على امتي كما اتى على بني اسرائيل * هر آينه بيايد بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته بر بني اسرائيل * حذو النعل بالنعل * موافق و مطابق بايكديگر و اصل ابن تركيب آن است كه چون نعلين بدوزند طاقات آنها بريكديگر اندازه كرده ببرند تا برابر آيند و گويند حذوت النعل بالنعل و حذو بمعني اندازه كردن و بريدن نعل را و طابق النعل بالنعل نيز گويند پس ازان مثل شد در موافقت دو چيز بيكديگر * حتى ان كان منهم من اتى امه علانية * تا آنكه اگر بود از بني اسرائيل كسي كه آمد مادر خود را يعني جماع كرد با وى آشكارا * لكان في امتي من يصنع ذلك * هر آينه باشد در امت من كسي كه ميكند آن فعل شنيع را و گفته اند كه مگر مراد بمادر زوجة پدر است يعني چه صورت دارد كه كسي با مادر حقيقي خود اين فعل كند كه مانع طبعي با نهي شرعي همراه است اما در زوجة پدر كه نه مادر او است صورت امكاني دارد از جهت عدم مانع طبعي * وان بني اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين ملة * و بدرستي كه بني اسرائيل جدا شدند بر هفتاد و دو مذهب * تفترق امتي على ثلث وسبعين ملة * و جدا مي شوند امت من ازانها كه ايمان آورده اند و روى بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقائد * كلهم في النار * همه ايشان مستحق در آمدن دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد والا بجهت عمل شايد كه فرقة ناجيه نيز در آيند و قول بآنكه ذنوب فرقة ناجيه مطلق مغفور است سخن بي دليل است * الا ملة واحدة * مگر يك اهل ملت * قالوا من هي * گفتند صحابه كيست آن يك اهل ملت * يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي * فرمود اهل ملتى است كه من بر آنم و اصحاب من بر آنند * رواه الترمذى وفي رواية احمد وابي داود عن معاوية * و در روايت امام احمد و ابي داود از معاويه اينچنين آمده است * ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة وهي الجماعة * اهل هفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند و اهل يك ملت در بهشت و آن اهل يك ملت مسمى بجماعت است از جهت اجتماع ايشان بر كلمة حق و بر آنچه اجماع كرده اند بران سلف كه براه

نسخه بوده اند واين عبارت نيز درين روايت آمده است كه * وانه سيخرج في امتي اقوام * وبدرستي كه شان اينست كه بيرون خواهند
آمد در امت من كروهها كه * تتجارى بهم تلك الاهواء * روان ميشود با ايشان يعني سرايت ميكند در رك وپى ايشان آن اهوا كه متفرق
كنند بآنها واهوا جمع هوى بمعني ارادهٔ نفس وشهوت او كه خوانده است ايشانرا بآن مذاهب * كما يتجارى الكلب بصاحبه * چنانكه
سرايت ميكند كلب بر صاحب خود وكلب بفتح لام علتى است كه عارض ميشود آدمي را از كزيدن سك ديوانه ومستولي ميكردد بروى
شبههٔ ماليخوليا وسرايت ميكند ازوى بديكرى ونمي تواند كه بجانب آب نكاه كند واكر بكند فرياد كند وبى طاقتي آرد وبسا كه از تشكي
بميرد ونتواند كه آب بخورد واين علتى است كه ميرسد مادهٔ آن بر تمامهٔ بدن او ومتولد ميكردد ازوى اعراض رديه وسرايت ميكند
در رك وپي چنانكه فرمود * لا يبقى منه عرق ولا مفصل الا دخله * باقي نميماند از صاحبش هيچ ركى وبندى مكر آنكه درمى آيد
آن علت دران وتشبيه اهل اهوا بصاحب اين علت بجهت آنست كه بر صاحبش مستولي كردد واعراض رديه ازوى متولد شود وضرر آن
ازوى بديكرى تجاوز كند چنانكه علت بدعت وهوى در اهل اهوا وچنانكه صاحب علت كلب از آب بكريزد ونتواند آنرا خورد وتشنه
بميرد همچنين اهل اهوا از علم دين بكريزند ونتوانند ازان مستفيد شد ومحروم ازان بميرند ودر باديهٔ جهل وهاويه بدعت جان
دهند نسأل الله العافية * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا يجمع امتي * بدرستي
كه خداى تعالى كرد نمي آرد امت مرا * او قال امة محمد * شك راوى است كه بجاى امتي امت محمد كفت * على ضلالة * بر كمراهي
واين خاصيت ومنقبتي است كه پروردكار تعالى اين امت مرحومه را بدان مخصوص كردانيده است كه هرچه بران اتفاق كنند
حق وصواب نبود * ويد الله على الجماعة * ودست قدرت واحسان الهي بر جماعت است واين كنايت است از حفظ ونصرت
حق تعالى اهل حق را از ايذاى خلق وخوف اعداى دين وتوفيق وى سبحانه مر ايشانرا از براى استنباط احكام واطلاع بر دربافت حق
وچون اختلاف كنند ومتفرق شوند زائل كرداند حفظ وعصمت وسكينه را وبفرستد عذاب را وفاسد كرداند احوال را وبيرون آرد
از انچه آنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب او رضي الله عنهم بران بودند * ومن شذ شذ في النار * وكسي كه تنها افتد از جماعت
وبيرون آيد از سواد اعظم انداخته ميشود در آتش دوزخ شذ اول بر صيغهٔ معلوم است ودوم مجهول وبمعلوم نيز آمده وهمچنين
درحديث آمده * رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله * وهم از ابن عمر روايت است كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم * پيروى كنيد سواد اعظم را سواد در اصل بمعني سياهي است وبمعني جمهور واكثر از مردم نيز بيايد
چنانكه سياهي لشكر كويند كثرت وزيادت آنرا ومراد حث وترغيب است بر اتباع انچه اكثر علما دران جانب اند * فانه من شذ شذ
في النار رواه ابن ماجة من حديث انس * ودر بعض نسخ درينجا بياض است واين عبارت در حاشيه نوشته ودر بعض وابن ابي عاصم
في كتاب السنة نيز زياده كرده * وعن انس قال قال لي رسول الله * كفت انس كه كفت مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا بني ان
قدرت ان تصبح وتمسي * اى پسرك من اكر تواني كه صبح كني وشام كني * ليس في قلبك غش لاحد * وحال آنكه نيست در دل تو كينه
وعداوت مر هيچ يكى را * فافعل * پس بكن كه كارى عظيم است * ثم قال * پستر كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى مدح وترغيب اين كار
* يا بني وذلك من سنتي * اى پسرك من وآن كار از سنت سنيه وطريقهٔ مرضيهٔ منست * ومن احب سنتي فقد احبني * وكسى كه دوست
دارد سنت مرا پس بتحقيق دوست ميدارد مرا چه دوست داشتن طريقه وسيرت كسي را ناشي از محبت او وباعث بران است * ومن احبني كان
معي في الجنة * وكسيكه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت چنانكه وارد شده است كه المرأ مع من احب ودرحديث اشارت است
بآنكه دوست داشتن سنت پيغمبر را صلى الله عليه وسلم مورث محبت آن حضرت ومرافقت اوست صلى الله عليه وسلم چه جاى عمل
بدان رزقنا الله * رواه الترمذي * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تمسك بسنتي عند فساد امتي *
كسي كه چنك درزند وعمل كند به سنت من نزد فساد امت من وبيرون آمدن ايشان از سنت وتقصير كردن دران * فله اجر مائة شهيد *
پس مر او راست مزد ثواب صد شهيد كنايت است از يافتن غايت جهد ومشقت دران وحصول كمال فضيلت وثواب بران
* رواه البيهقي في كتاب الزهد له من حديث ابن عباس * رضي الله عنهما درينجا نيز در بعض نسخ بياض است ودر حاشيه اين عبارت

نوشته * وعن جابر عن النبي * روایت است از جابر از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم حین اتاه عمر * وقتی که آمد آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم را عمر رضی الله عنه * فقال * پس گفت عمر * انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا * بدرستی که ما می شنویم
حدیثها وحکایتها را از یهود که خوش می آید ما را آن احادیث وحکایات * افترى ان نكتب بعضها * آیا می بینی ورای می زنی که
بنویسیم بعضی از ان احادیث را * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر وانکار * امتهوکون انتم * آیا متحیرید
شما در دین اسلام ودر بودن وی دینی تام وکامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرید واستفاده نمائید
* کما تهوکت الیهود والنصاری * چنانکه متحیر شدند یهود ونصاری وافتادند در تیه حیرت ووادی اشتباه * لقد جئتکم بها * بتحقیق
آورده ام من ملت وشریعت را * بیضاء نقیة * سفید وپاک وصاف وروشن وخالص از شک وشبهه ومبرا از اشتباه والتباس * ولو کان
موسی حیا ما وسعه الا اتباعی * واگر می بود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او وتمامه مردم غیر ایشان
زیرا که شرائع همه منسوخ شد بشریعت من * رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان * وعن ابی سعید الخدری * قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا * کسی که بخورد حلال را * وعمل فی سنة * وکارها کند از جهت بودن او سنت اگرچه قلیل باشد
* وامن الناس بوائقه * وایمن باشند مردم از شرهای او یعنی از وی بکسی شری نرسد یعنی گمراه نکرداند وکسی را آزار نبرد گذا قیل وظاهر
آنست که مراد عام تر ازین باشد وبوائق جمع بائقه است بمعنی سختی ودر حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد همسایه
او بوائق او را وتفسیر کرده اند آنرا بظلم وغش وسختی وشر * دخل الجنة * می درآید بهشت را * فقال رجل * پس گفت مردی
* یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس * بدرستی که اینکار امروز در زمان ما بسیار است در مردم بعد ازین چه حال خواهد بود
* قال وسیکون فی قرون بعدی * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری درین زمان بسیار است وسرانجام است که میباشد
در جماعتها که پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نمی شود خیر از امت من مطلقا گرچه تفاوت کند بقلت وکثرت ودر آخر زمان
نیز جماعه خواهند بود که بطریقهٔ تقوی وسنت اقامت خواهند نمود * رواه الترمذی * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به * بدرستیکه شما در زمانی هستید که هرکه ترک کند از
شما ده یک آنچه امر کرده شده است بدان * هلک * هلاک میشود وعقاب کرده میشود او را بران * ثم یأتی زمان من عمل منهم بعشر ما
امر به نجا * پستر می آید زمانی که هرکه بکند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات می یابد از عذاب وثواب داده
می شود بران واین در سنن ونوافل خیرات خواهد بود والا در فرائض وواجبات ترک چه صورت دارد وبعض گفته اند که مراد امر
معروف ونهی منکر است که در زمان نبوت وقریب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود ودولت اسلام قوی وامداد واعانت از مسلمانان
حاصل وامتناع از قبول حق متوقع که باوجود آن در ترک امر ونهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بر نقیض آنست اگر
اندکی از ان هم بوجود اید غنیمت است وموجب اجر گردد * رواه الترمذی * وعن ابی امامة * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل
قوم بعد هدی کانوا علیه * گمراه نشدند هیچ قومی پس از هدایتی که بودند بران * الا اوتوا الجدل * مگر آنکه داده شدند جدل را وجدل
بفتحتین شدت در خصومت وعناد وستیزه وتعصب تا ترویج کنند مذهب باطل را وبر انداز ند بنای حق را * ثم قرأ رسول الله * پستر خواند
پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم هذه الآیة * این آیت را که در بیان جدل وخصومت کافران وارد است * ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم
خصمون رواه احمد والترمذی وابن ماجة * وسبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد قول خدا تعالی انکم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم بتحقیق شما وچیزیکه می پرستید شما جز حق هیمهٔ دوزخند مشرکان خوشحال شدند وفریاد بر آوردند وگفتند بتان
ما بهتر از عیسی عم نیستند واگر عیسی عم که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان ما نیز با وی باشند اینجا
میفرماید که ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل وخصومت چه ما تعبدون
شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که کلمهٔ ما عبارت از غیر عقلا میباشد بمعنی چیز چنانکه من برای عقلا است بمعنی کس وایشان میدانند
که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بمحض جنگ وجدل وتعصب این سخن میگویند وآورده اند که ابن زبعری بکسر زای وفتح با و

نون بعين وفتح را در آخر الف که یکی از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وای بر تو چه خوش جاهل بوده
گویز بان قوم خود * وعن انس * ان رسول الله * و روایت است از انس بدرستیکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کان یقول * بود
که میگفت * لاتشددوا علی انفسکم * سخت نگیرید بر نفسهای خود بارتکاب ریاضات ومجاهدات شاقه که نفس طاقت آن ندارد والتزام
آن بر نفس خود وحرام گردانیدن انچه مباح گردانیده است آنرا پروردگار تعالی وآسان کرده است کار را بر شما * فیشدد الله علیکم *
تا سبب آن شود که سخت گیرد خدای تعالی بر شما وفرض گرداند آنرا وشما را طاقت ادای حق آن نباشد ودرمانید و باز برگردید * فان قوما
شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم * پس بدرستیکه قومی سخت گرفتند برخود پس سخت گرفت خدا بر ایشان * فتلك بقایاهم فی الصوامع
والدیار * پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود باقی ماندگان ایشانند در صومعه‌ها ودیرها صومعه بفتح میم عبادت خانهٔ نصاری ودیر
کلیسای رهبانان * رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم * رهبانیتی که بیدا کردند ایشان آنرا فرض نکرده ایم ما آنرا بر ایشان ومراد
برهبانیت مبالغه در عبادت و ریاضت وانقطاع از مردم و پوشیدن پلاس وانداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی وگریختن
بکوه وبیابان وامثال آن که راهبان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش خود اختراع وابتداع نمودند
بی آنکه ما بر ایشان فرض کرده باشیم ودر آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند
که آمد احمد بن الحواری نزد استاد خود ابو دارانی رض وگفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکهای کهنه و
زههای کمان وما میخوریم ومی پوشیم وآسایش میکنیم درین اندیشه جان می کاهد که این چه چیست چراست ابوسلیمان دارانی گفت می دانستم
که تو تازه خوابی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند واخلاص نسوختن وگداختن اگر ده روز عمل کردی واخلاص ورزیدی
بهتر از ده سال است که سوختی وگداختی رضای حق مطلوب است کما قال * ومن لم یکن للوصال اهلا * فکل احسانه ذنوب * رواه ابوداود *
وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل القرآن علی خمسة اوجه * فرود آمده است قرآن بر پنج
قسم * حلال وحرام ومحکم ومتشابه وامثال * معنی حلال وحرام ظاهر است ومعنی محکم ومتشابه در فصل اول در حدیث عائشه رض
معلوم شد ومراد به امثال قصص ومواعظ است * فاحلوا الحلال * پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان واعتقاد کنید
حلیت آنرا * وحرموا الحرام * وحرام گردانید حرام را * واعملوا بالمحکم * وکار کنید بمحکم * وآمنوا بالمتشابه * وایمان آرید بمتشابه
وبدانید که انچه که مراد حق تعالی است از آن حق است اگرچه ما بدان نرسیم * واعتبروا بالامثال * وعبرت گیرید وپند پذیرید
بامثال * هذا لفظ المصابیح * اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است * وروی البیهقی فی شعب الایمان * وروایت کرده است بیهقی در
کتاب شعب الایمان * ولفظه * ولفظ بیهقی اینست * فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم * پس عمل کنید بحلال وپرهیز
کنید از حرام وپیروی کنید محکم را وقول او وآمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است ولفظ مصابیح درین معنی وبیهقی یکی است
* وعن ابن عباس * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله وسلم الامر ثلثة * احکام شرع سه نوع است * امر بین رشده *
حکمی است که ظاهر وهویدا است بره بودن او * فاتبعه * پس متابعت وپیروی کن آنرا * وامر بین غیه * وحکمی است که
پیدا است نابره بودن او * فاجتنبه * پس پرهیز کن از آن ویکسو شو از آن * وامر اختلف فیه * وحکمی دیگر است که اختلاف کرده
شده است واشتباه است در رشد وغی او * فکله الی الله * پس بسپار او را بخدا وتوقف کن در آن وطلب کن رشد وهدایت در آن
* رواه احمد * * الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
ذئب الانسان * بدرستیکه شیطان گرگ آدمی است میربایند ومیبرد آنرا که از جماعت برآید پس هلاک میکند * کذئب الغنم *
مانند گرگ گوسفند * یأخذ الشاذة * میگیرد گوسفندی را که گریزنده است وانس ناگیرنده است بگله * والقاصیة * ومیگیرد گوسفندی را که دور
رونده است از گله بی نفرت * والناحیة * وگوسفندی را که یک جانب افتاده است اگرچه نگریخته ودور نرفته است وآنکه در درون گله
است ایمن وبسلامت است * وایاکم والشعاب * ودور دارید خود را از راهها میان دو کوه مقصود نه برآمدن از میان جماعت وبیرون
نیفتادن از راه مسلوک است چنانکه فرمود * وعلیکم بالجماعة والعامة * وبر شما باد که لازم گیرید جماعه را واکثر را اشارتست بآنکه

معتبر اتباع اكثر وجمهور است چه اتفاق كل در همه احكام واقع نه بلكه ممكن نيست * رواه احمد * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة شبرا * كسي كه جدا گرد جماعت را مقدار يك بدست * فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه * پس بتحقيق بركشيد ربقهٔ اسلام را از گردن خود يعني محل آن شد كه شايد از قيد اسلام وبند احكام آن برايد وربقه بكسر را وفتح آن نيز آمده ريسماني كه در وی چند حلقه سازند وهر حلقه در گردن گوسفندی اندازند وهر حلقه را ربقه گويند * رواه احمد وابو داود *

* وعن مالك بن انس مرسلا * روايت است از امام مالك بن انس بطريق ارسال * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تركت فيكم امرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما * گذاشته ام من در ميان شما دو چيز كه البته گمراه نه ميشويد مادام كه چنگ در ميزنيد بآن دو چيز آن دو چيز كدام است * كتاب الله وسنة رسوله * كتاب خدا وسنت رسول خدا صلى الله عليه وسلم * رواه في الموطاء * روايت كرده است اين حديث را امام مالك در موطا كه نام كتاب امام مالك است وموطا مقصور ومهموز ومدود هردو آمده بدانكه مرسل در اصطلاح مشهور روايت تابعي از رسول خدا صلى الله عليه وسلم وبمعني منقطع نيز آيد چنانكه در مقدمه گذشت پس گفته نشود كه مالك تابعي نيست تا حديث او مرسل نكردد واولی آنست كه بجای مرسلا تعليقا گويد كه بمعني حذف اول اسناد است * وعن غضيف * بضم غين وفتح ضاد معجمتين * بن الحارث الثمالي * بضم ثای مثلثه وتخفيف ميم رض شامي است ودر صحبت وی اختلاف است ابن ابي حاتم وپدرش وابو زرعه گفته اند كه صحابي است وعجلي گفته كه تابعي ثقه است وابن سعيد اورا در طبقهٔ اولی از تابعين ذكر كرده وابن حبان در كتاب ثقات آورده ووی گفته كه من در عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بودم وباوی بيعت كرده ومصافحه نموده ام والله اعلم وبعض بطا غطيف بدل ضاد گفته اند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدث قوم بدعة * نو پديد نكرده هيچ قومی بدعت را * الا رفع مثلها من السنة * مگر آنكه برداشته شد مانند آن در مقدار ومرتبه از سنت وچون احداث بدعت رافع سنت باشد بهمين قياس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود * فتمسك بسنة خير من احداث بدعة * پس چنگ درزدن بسنت اگرچه اندك باشد بهتر است از نو پديد كردن بدعت اگرچه حسنه بود زيرا كه باتباع سنت پيدا مي شود نور وبگرفتاری بدعت در مي آيد ظلمت مثلا رعايت آداب خلا واستنجا بر وجه سنت بهتر است از بنای رباط ومدرسه چه سالك برعايت آداب سنت ترقی كند بمقام قرب وبترك او تنزل كند ازان وادامن مؤدی ميكردد بترك افضل ازان تا بمرتبهٔ قساوت قلب كه آنرا رين وطبع وختم گويند ميرسد نعوذ بالله من ذلك * رواه احمد * وعن حسان * رضي الله عنه * قال * وروايت است از حسان بن ثابت كه شاعر وصحابي مشهور است واحوال وی در جای ديگر ذكر كرده شده است كه گفت * ما ابتدع قوم بدعة في دينهم * پيدا نكردند هيچ قومی بدعتی را در دين خود * الا نزع الله من سنتهم مثلها * مگر آنكه كشيد خدای تعالی از سنتی كه در دين ايشان است مانند آن * ثم لا يعيدها اليهم الى يوم القيمة * پستر باز نميگرداند ونميفرستد آن سنت را بسوی ايشان تا روز قيامت * رواه الدارمي * وعن ابراهيم بن ميسرة * تابعي ثقه صحيح الحديث است بی نظير زمان خود بود حديث او در اهل مكه است * قال قال رسول الله * گفت ابراهيم بن ميسرة كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم * من وقر صاحب بدعة * كسی كه تعظيم وتبجيل كند خداوند بدعت را * فقد اعان على هدم الاسلام * پس بتحقيق مدد می كند در ويران كردن دين اسلام چه در توقير وی استخفاف واستهانت سنت است وآن مي كشد بويران كردن بنای اسلام وبهمين قياس در توقير وتبجيل متسنن آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظيم وترويج سنت * رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال من تعلم كتاب الله ثم اتبع ما فيه * كسی كه بياموزد قرآن را پستر پيروی كند احكامی را كه در اوست * هداه الله من الضلالة في الدنيا * راه راست نمايد او را خدای تعالی وبرهاند از گمراهی در دنيا * ووقاه يوم القيمة سوء الحساب * ونگاهدارد او را روز قيامت از بدی وسختي حساب * وفي رواية قال * ودر روايتي اينچنين آمده است * من اقتدى بكتاب الله لا يضل في الدنيا ولا يشقى في الآخرة * كسی كه پيروی كند بكتاب خدا گمراه نشود در دنيا وبدبخت نگردد در آخرت * ثم تلا هذه الآية * پستر خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را * فمن اتبع هداي فلا يضل ولا يشقى * پس كسي كه پيروی كند كتاب مرا كه سبب هدايت است گمراه نشود وبدبخت نگردد حاصل آنكه دولت وسعادت دنيا وآخرت در متابعت دين وشريعت است * بيت * زهی سعادت اگر خدمت توانم كرد *

كه نيكبختي دنيا و دين زخلد مستانيست * رواه رزين * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * ان رسول الله * روايت است از ابن مسعود كه
پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * كفت * ضرب الله مثلا صراطا مستقيما * كردانيده است خداى تعالى قصه وحال دين را
يا آنچه دين واست از محارم وحدود واحكام قرآن قصه وحال راه راست * وعن جنبتي الصراط سوران * واز هر دو جانب آن راه راست دو بارهٔ
شهر است * فيهما ابواب مفتحة * در ان دو بارهٔ شهر درهاست كشاده * وعلى الابواب ستور مرخاة * وبر درها پردهها است
فروهشته * وعند رأس الصراط داع * وبر سر راه شخصي است كه خوانندهٔ است مردم را * يقول استقيموا على الصراط * ميكويد راست بر ويد
بر راه * ولا تعوجوا * وكج نرويد * وفوق ذلك داع * وبالاى آن خوانندهٔ ديكر است * يدعو * ميخواند مردم را * كلما هم عبد ان يفتح شيئا من
تلك الابواب * هر كاه كه قصد ميكند بندهٔ از بندكان كه بكشايد درى را از ان درها وبر دارد پرده را * قال * ميكويد آن داعي * ويحك لا تفتحه *
واى بر تو مكشا اين در را * فانك ان تفتحه تلجه * پس بدرستي كه اكر ميكشائي تو آن در را ميدرآئي او را واكر ميدرآئي عذاب اليم
ميكشي در وى * ثم فسره * پستر بيان كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين مثل را كه مراد ازان چيست * فاخبر ان الصراط هو الاسلام *
پس خبر داد وكفت كه مراد بصراط طريق اسلام است كه بدان راه به بهشت جاودان ميرسند * وان الابواب المفتحة محارم الله * وخبر داد
كه درهاى كشاده كه پردهها بران فروهشته افعالي است كه حرام كردانيدهٔ است خداى تعالى آنها را بر بندكان * وان الستور المرخاة
حدود الله * وبيان كرد كه پردههاى فروهشته حدهاى خدا است كه ميان بندهٔ ومحارم بسته است كه ازانها انكد رد وناصل ومانع زدهٔ
است بندهٔ را ازان وآن عبارت است از احكام وعبادات * وان الداعي على رأس الصراط هو القرآن * وبيان كرد كه مراد بداعي كه بر سر
راه است قرآن است كه ميخواند مردم را براه راست * وان الداعي من فوقه * وآنكه خوانندهٔ است بالاى قرآن * هو واعظ الله في قلب
كل مؤمن * آن پند دهندهٔ از جانب خدا است بر دل هر مؤمن وطيبي آنرا تفسير بلمهٔ ملك كرده كه الهام خير ميكند وتا اين نباشد
قرآن سود نميدهد كار قرآن آنست كه راه مى نمايد ونشانهاى راه بيان ميكند اما قبول افتادن آن وپند پذيرفتن بدان ورفتن راه
ورسيدن بمقصود بتوفيق الهي وهدايت اوست كه بندهٔ را بدان الهام ميكند ودر دل وى پيدا آرد رزقنا الله * رواه رزين * روايت
كرد اين حديث را رزين از ابن مسعود * ورواه احمد والبيهقي في شعب الايمان * وروايت كرد آنرا احمد در مسند خود وبيهقي در شعب
الايمان * عن النواس * بفتح نون وتشديد واو * بن سمعان * بكسر سين وفتح آن صحابيست ساكن شام * وكذا الترمذي عنه * وهمچنين روايت
كرد ترمذى از نواس بن سمعان * الا انه ذكر اخصر منه * وليكن اينست كه ترمذى ذكر كرد حديث را مختصر تر از آنچه روايت كرد آن احمد
وبيهقي * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال من كان مستنا * كسي كه ميخواهد كه برود راه راست را * فليستن بمن قد مات *
پس بايد كه برود راه را واقتدا كند بكسانيكه بتحقيق از عالم كذشته اند * فان الحي لا تؤمن عليه الفتنة * پس بدرستيكه زندكان ايمن
كرده نمى شود بر ايشان از فتنه وابتلا در دين اين سخن را ابن مسعود در زمان خود بتابعين كفت ونصيحت كرد ومراد بمردها صحابه را
داشت وبزندكان اهل زمان خود را جز صحابه چنانكه كفت * اولئك اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كانوا افضل هذه الامة * آن مردها
ياران محمد اند كه بودند فاضل تر از هر كه جز ايشانست درين امت * ابرها قلوبا * ونيكترين امت از روى دلها * واعمقها علما * ودور
انديشه تر از روى علم * واقلها تكلفا * وكمتر از روى تكلف وتصنع وريا ومراعات رسوم وعادات كه متعارف است ميان مردم وبه تكلف
آنرا بر خود بنهند وتكلف در لغت بخود كرفتن كارى بى فرمودن ورنج بر خود نهادن ومتكلف پيش آيندهٔ بكارى كه فزون باشد از حاجت
وبيرون از طاقت * اختارهم الله لصحبة نبيه ولاقامة دينه * بر كزيد ايشانرا خداى تعالى از براى صحبت پيغمبر خود صلى الله عليه
وسلم وبراى بر داشتن دين وى اين دليل است بر افضليت واكمليت صحابه يعني چون پروردكار تعالى از ميان تمامهٔ خلائق ايشانرا بر
كزيد وياران پيغمبر خود ساخت معلوم شد كه ايشان بهترين خلق واخيار امت بوده اند وجواهر نفوس ايشان براى انعكاس انوار
هدايت وايمان قابل تر ولائق تر چنانكه در قرآن مجيد ميفرمايد والزمهم كلمة التقوى وكانوا احق بها واهلها وبودند سزاوار تر ولائق تر بكلمهٔ
تقوى ومستحق تر مر آنرا در آثار آمدهٔ است كه پروردكار تعالى نظر كرد در تمامهٔ دلهاى بندكان ويافت دل محمد را صلى الله عليه وسلم
روشن تر وپاك تر پس بنهاد نور نبوت را در ان ويافت دلهاى صحابه را صاف تر ولائق تر پس بر كزيد براى صحبت او ايشانرا واين خود

ظاهر است چنانکه هیچ عاقل نه پسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم وعمر شان در سایهٔ تربیت او بوده و خدمت کرده باشند وهنوز پاک و صافی نشده و بدرجهٔ کمال نرسیده باشند مریدان مشائخ را بینید که در خدمت ایشان بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عائد میگردد مگر منافق باشد ومنافقان خود بعد از نزول سورهٔ توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد * فاعرفوا لهم فضلهم * پس بشناسید برای ایشان فضل ایشانرا * واتبعوهم على آثارهم * و پیروی کنید ایشانرا و بروید بر نشان پای ایشان * وتمسكوا بما استطعتم من اخلاقهم وسيرهم * و چنگ در زنید بانچه توانید از خویها و روشهای ایشان * فانهم كانوا على الهدى المستقيم * پس بدرستیکه بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود رضيت لامتي ما رضي به ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود بانچه راضی شد ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفضیل و تعظیم صحابه کند چه جای سخن است نسأل الله العافية * رواه رزين * وعن جابر ان عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * اتى رسول الله * روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * بنسخة من التورية * نسخهٔ را از توریت * فقال * پس گفت عمر * يا رسول الله هذه نسخة من التورية * این نسخه ایست از توریت * فسكت * پس خاموش شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فجعل يقرأ * پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت * ووجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير * و حال آنکه روی مبارک آنحضرت صلى الله عليه وسلم از حالی بحالی میگشت از غضب * فقال ابو بكر رضي الله عنه ثكلتك الثواكل * پس گفت ابو بکر عمر را بگریند ترا زنان گریه کنندگان یعنی بمیری و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت * ماترى ما بوجه رسول الله * نمی بینی حالتی که در روی مبارک پیغمبر خدا پیدا است * صلى الله عليه وسلم فنظر عمر الى وجه رسول الله * پس نگاه کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * و دید اثر غضب در وی * فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله * پس گفت عمر رضي الله عنه بطریق اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا * رضينا بالله ربا * راضی شدیم بخدا باین که وی پروردگار ماست * وبالاسلام دينا * و راضی شدیم باسلام که وی دین ماست * وبمحمد نبيا * و راضی شدیم به محمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ماست * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده * سوگند بخدا که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست * لو بدا لكم موسى * اگر ظاهر شود مر شما را موسی پیغمبر * فاتبعتموه وتركتموني * پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا * لضللتم عن سواء السبيل * هر آینه گمراه می شوید و دور می افتید از راه راست * ولو كان حيا وادرك نبوتي لاتبعني * و اگر می بود موسی زنده و در می یافت زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا * رواه الدارمي * وعنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلامي لا ينسخ كلام الله * کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را * وكلام الله ينسخ كلامي * و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا * وكلام الله ينسخ بعضه بعضا * و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است بحکمی دیگر برای صلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکه این حکم تا این مدت مشروع بوده است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست ولیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ کتاب بحدیث جائز نباشد یا مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای و اجتهاد فرموده باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ است والله اعلم * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احاديثنا ينسخ بعضها بعضا كنسخ القرآن * بدرستی که حدیثهای ما منسوخ میگرداند بعض آن بعض را همچو منسوخ گردانیدن قرآن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را هر چهار قسم مذکور درست گردد و این حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد * وعن ابي ثعلبة الخشني * بضم خا و فتح شین منسوب است بیکی از اجداد خود صحابیست نام او جرهم و نام پدر او ناشب مشهور شد بکنیت و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور آنست که ذکر کرده شد و از اهل بیعت رضوان است نزول کرد در شام و وفات یافت در آن * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله فرض فرائض * بدرستیکه خدای تعالی فرض

نيد بعض اشيا را كه فرائض است * فلا تضيعوها * پس ضائع نكردانيد فرائض را * وحرم حرمات فلا تنتهكوها * وحرام كردانيد بعض چيزها پس نه بشكنيد حرمت آن را و مبالغه نكنيد در پاره كردن حرمت آن * وحد حدودا فلا تعتدوها * وبست حدها را پس تكذريد وتجاوز نكنيد از انها * وسكت عن اشياء من غير نسيان * وسكوت كرد از بعض چيزها وبيان نفرموده آنها را بي آنكه فراموش كرده باشد كه فراموشي بروي روا نبود بلكه رحمت كرد وآسان ساخت كار بر شما * فلا تبحثوا عنها * پس كاوش مكنيد ونپرسيد از انها * روى الاحاديث الثلثة الدارقطني * روايت كرد اين سه حديث را دارقطني ودارقطن محله ايست از بغداد دارقطني نسبت باو است تمام شد كتاب الايمان والحمد لله على ذلك *

* كتاب العلم * مراد علم دين است كه متعلق است بكتاب وسنت وآن دو قسم است مبادي ومقاصد مبادي علومي كه موقوف است معرفت كتاب وسنت بران مثل لغت ونحو وصرف وجز آن از علوم عربيت ومقاصد انچه متعلق است باعمال واخلاق وعقائد واينها همه علم معاملت است وعلم مكاشفه نوريست كه بعد از سلوك طريق حق وصدق معاملت در دل افتد كه بدان معرفت حقائق اشيا چنانكه هست منكشف كردد ومعرفت ذات وصفات وافعال حق سبحانه وتعالى رونمايد واين را علم حقيقت وعلم وراثت خوانند بحكم حديث من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم هر كه عمل كند بانچه دانسته وخوانده است از علم ظاهر روزي كرداند وببخشد او را خداي تعالى علم انچه ندانسته ونخوانده وكريمه واتقوا الله ويعلمكم الله نيز اشارت باين معني است وعلم ظاهر وباطن كه كويند اين معني دارد ونسبت هر دو بيكديكر نسبت تن وجان وپوست ومغز است واحاديث وآيات كه در شان علم وفضيلت آن وارد شده شامل همه اين اقسام است بر تفاوت مراتب ودرجات آن *

* الفصل الاول * عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بلغوا عني ولو آية * برسانيد بامت از جانب من دين وشريعت را اكرچه آيتي باشد ظاهر از آيت آيت قرآن است وليكن دلالت برسانيدن احاديث نيز دارد چه قرآن باوجود آنكه منتشر ومشتهر است وحاملان او بيشمارند وحق سبحانه متكفل حفظ او شده است هر كاه امر كرده شده باشيم ما برسانيدن او برسانيدن احاديث بطريق اولى مامور باشيم وبعضي از آيت كلامي مراد دارند كه مفيد است فائده شريفه را و علامت است بر عظم معني كه مراد داشته شده است بدان چنانكه احاديث كه از قبيل جوامع الكلم اند بلكه تمامه احاديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم ازين قبيل اند پس معني آن شود كه برسانيد از من اكرچه يك حديث باشد ووجه تخصيص حديث به تبليغ آن بود كه قرآن را احتياج به تبليغ نيست بجهتي كه مذكور شد * وحدثوا عن بني اسرائيل * وحكايت كنيد وخبر دهيد بانچه بشنويد از بني اسرائيل * ولا حرج * ونيست كناهي در حديث كردن از ايشان يا مراد آنست كه نيست در تحديث از بني اسرائيل تنكي بوجوب احتياط ورعايت اتصال سند بنقل از عدل ثقه ضابط چون سابقا از خواندن توريت ونوشتن آن منع كرده وفرموده بود كه مكر متحيريد شما در كار دين خود وكتاب خود كه دست بتوريت ميزنيد چنانكه در فصل ثالث از باب سابق از حديث جابر كذشت رخصت كرد . پس از ان فرمود كه اكر قصص ومواعظ وامثال كه از ايشان بشنويد وبدان تحديث كنيد نه شرائع واحكام كه منسوخ است مانعي نيست ودر كتاب ايشان آيات غريبه ووقائع عجيبه هست كه ميتوان نقل كرد واكر در رعايت احتياط در تصحيح نقل وسند مساهله رود نيز غم نيست چه مقصود عبرت وايقاظ است واين باب وسعتي دارد بر قياس آنكه كفته اند عمل بحديث ضعيف در فضائل اعمال جائز است كذا قالوا * ومن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار * وهر كه دروغ بر بندد بر من وانچه نكفته ام بمن اسناد كند پس بايد كه بكيرد جاي نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حديث ودروغ بر بستن بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم اكرچه براي ترغيب وترهيب باشد حرام است واز جمله كبائر است باتفاق وامام محمد جويني والد امام الحرمين آنرا داخل كفر داشته وبر قائل حكم بخلود نار كرده وقومي بوضع حديث بقصد ترغيب وترهيب تجويز كرده واين مذهب خطا است وحق آنست كه وضع حديث وروايت موضوع حرام است مكر به بيان وضع * رواه البخاري *

وعن سمرة بن جندب والمغيرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * سمره ومغيره كه دو صحابي مشهور اند كفتند كه كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين * كسي كه حديث كند از من بحديثي كه كمان ميبرد كه آن حديث دروغ است پس آنكس يكي از دروغ كويندكان ودر حكم ايشان است زيرا كه چون اعانت كاذب كرد وشريك شد اورا

در اشاعت كذب شريك شد روزان برى بضم يا و فتح آن هر دو روايت است بضم بمعني ظن وبفتح بمعني علم وعلم نيز اينجا بمعنى
ظن خواهد بود چه در علم جواز روايت حديث يقين بكذب بآن شرط نبود ظن كذب كافيست وبعض گفته اند بلكه باحتمال كذب
وشك وشبهه دران نيز روا نباشد وصواب آنست كه بمجرد احتمال ترك نتوان كرد وتفصيل كلام آنكه اگر ظن غالب در جانب صدق
باشد جائز است واگر در جانب كذب بود جائز نه ودر صورت شك جواز وعدم جواز هر دو برابر وظاهر از كلام شيخ ابن حجر عدم
جواز است والله اعلم وكاذبين بلفظ جمع وتثنيه هر دو روايت است وبر تقدير تثنيه مراد راوي ومروي عنه است * رواه مسلم
* وعن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين * كسى كه ميخواهد خداى تعالى بوى نيكي را فقيه
ميگرداند او را در دين وفهم وزيركي ودانائي مى بخشد دران ومى كشايد ديدهٔ بصيرت او را تا دريابد معاني كتاب وسنت
را ومير سد بحقيقت مراد ازان فقه در اصل بمعنى فهم وفطنت است ودر عرف شرع غالب آمده بر علم باحكام عمليه * وانما
انا قاسم والله يعطي * ونيستم من مگر قسمت كنندهٔ وخدا ميدهد هر كرا ميخواهد وهرچه ميخواهد از فقه وفهم در دين وغير آن * متفق
عليه * وعن ابى هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس معادن كمعادن الذهب والفضة * مردمان
كانها اند مانند كانهاى طلا ونقره يعني متفاوت اند در مكارم اخلاق ومحاسن صفات بر اندازهٔ استعداد جوهر وشرف ذات چنانكه
كانيست كه استعداد وقابليت آن دارد كه در وى لعل وياقوت پيدا گردد وكاني ديگر استعداد طلا ونقره دارد وكاني ديگر آهن ومس
وديگر سرمه وچونه وجز آن * خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام * نيكان آدميان در جاهليت نيكان ايشانند در اسلام يعني هر كه
بمقتضاى استعداد وقابليت ذات در جاهليت نيك بود واز اخيار قبائل بود وبر اقران خود فوقيت داشت وصفات نيك داشت وكارهاى
نيك كه عقلا واهل عرف آنرا پسنديده ميكرد بعد از در آمدن در دين مسلماني نيز صفات حميده وافعال گزيده از وى بوجود آيد ليكن در
جاهليت بظلمت كفر وجهل مستور ومغمور بود چنانكه طلا ونقره در كان بخاك ممزوج ومخلوط ميباشد وبعد از در آمدن در اسلام وگداختن
در بوتهٔ مجاهدت ورياضت آن آلايش بدر رفت وخالص شد وبنور علم ومعرفت متنور گشت وبهمان استعداد وجود مآثر وصفات
بر اقران خود در دين فائق آمد وقول وى كه فرمود * اذا فقهوا * وقتى كه فقيه شوند وعلم دين بيا موزند وصاحب بصيرت در ان
شوند اشارت است بآنكه در دين مدار بر تحصيل علم ومعرفت است واگر شرف نسب وكرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است وبى
آن اعتبار ندارد واينجا گفته اند كه وضيع عالم بهتر از شريف جاهل * بيت * حافظا علم وادب ورز كه در حضرت شاه * هر كه را نيست
ادب لائق خدمت نبود * رواه مسلم * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حسد الا في اثنين * نيست
حسد مگر در حق دو كس يعني اگر حسد روا بودى ونيك بودى درين دو كس بودى وبعض گويند مراد بحسد اينجا غبطه است كه آرزو
بردن است كه انچه ديگرى راست اداد مرانيز باشد واين جائز است اما حسد كه عبارت از تمني زوال نعمت غير است جائز نبود
مگر از مفسدان وظالمان وتخصيص اغتباط باين دو كس با آنكه در هر صفت محموده جائز است بجهت كمال اعتبار واهتمام وشرافت
وفضيلت اين دو صفت است كه از صفات انبيا ومرسلين اند آن دو كس كدام اند * رجل اتاه الله مالا * اول مردى است كه داد او را خداى
تعالى مالى * فسلطه على هلكته في الحق * پس برگماشت وى تعالى آنمرد را بر هلاك كردن وصرف كردن آن مال در طاعت وفرمودهٔ
خدا احتراز كرد از صرف مال بطريق اسراف ودر نامرضيات وهلكته بفتحتين اهلاك كه وتعبير باهلاك اشارت است بكمال جود يعني
باقي نميماند ازان چيزى امادر حق ومرضيات * ورجل اتاه الله الحكمة * ومرديست ديگر كه داد او را خداى تعالى حكمت را
بمعني علم دين وشريعت را * فهو يقضي بها ويعلمها * پس آنمرد عمل ميكند يا حكم ميكند ميان مردمان بدان وتعليم ميكند آنرا ودر اكثر
روايات الا في اثنتين آمده بتاء تانيث يعني حسد نيست مگر در دو خصلت يكى مال ديگر علم بصفتى كه مذكور شدند وتوربشتي
گفته كه رواية اول اوثق است * متفق عليه * وعن ابى هريرة * رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مات
الانسان انقطع عنه عمله * چون ميميرد آدمي بريده مي شود از وى يعني ثواب از هر عملى كه ميكند چنانكه نماز وروزه وحج وزكوة
وجز آن * الا من ثلثة * مگر از سه عمل * صدقة جارية * يكى صدقهٔ روان كه بعد از وى دائم وباقي باشد مانند وقفها وسبيلها وخيرات جاري

بحوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریرة بیاید * او علم ینتفع به * یا علمی که نفع گرفته میشود بآن بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انتما ح نیز والله اعلم * او ولد صالح یدعو له * یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از ین عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل است * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا * کسی که رهائی و آسایش دهد و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوههای دنیا چه جای اندوه دین چنانکه کسی را بر کفر و معصیت اکراه کرده باشند * نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة * دور کرداند خدای تعالی از آن کس اندوه را از اندوههای آخرت * ومن یسر علی معسر * وکسیکه آسان کرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه وامی بر کردن وی افتاده و از ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا آکر او را است از وی بنهد و ببخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی * یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة * آسان کرداند بر وی خدای تعالی در دنیا و آخرت * ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة * وکسی که بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمان برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی او را در دنیا و آخرت * والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه * وخدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهی که باشد * ومن سلك طریقا یلتمس فیه علما * وکسی که بر رود راهی را که طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگرچه اندک باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف * سهل الله له به طریقا الی الجنة * آسان کرداند خدای تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بهشت یعنی در آرد او را در بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عملی صالح که سبب دخول جنت کردد * وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله * و فراهم نیایند کروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانهٔ که ساخته باشند و اختیار کرده باشند برای آنکه * یتلون کتاب الله * بخوانند قرآنرا بطریق ورد و وظیفه مسجد یا غیر مسجد * ویتدارسونه بینهم * وبخوانند آنرا با یکدیکر یا تعلیم کنند یکدیکر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن درس بمعنی قرأت است و تدارس با یکدیکر خواندن و درست بضم و دراست بکسر در اصل بمعنی ریاضت آید پس میفرماید که هیچ قومی بتلاوت و دراست قرآن در جای نه نشینند * الا نزلت علیهم السکینة * مکر آنکه فرود آید برایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا و خوف ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و صفا و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم کفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی در وی طمانینت و رحمت است و با وی ملائکه اند و کاهی در صورت ابری نزول کند چنانکه در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء الله تعالی * وغشیتهم الرحمة * ومی پوشد و در میکیرد ایشانرا رحمت * وحفتهم الملائکة * وکرد میکیرند و طواف میکنند کرد ایشان فرشتکان * وذکرهم الله فیمن عنده * ویاد میکند ایشانرا الله تعالی درمیان جمعی که نزد اویند یعنی ملأ اعلی از ملائکه که مقربان جناب قدس اویند از جهت مباهات و مفاخرت به بندکان خود و التزام حجت بر ملائکه که در بشر بعصیان طعن میکردند * بیت * ببزم وصل خودم خواند یار در خلوت * کنون رقیب حسد پیشه کو بسوز از رشک * ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه * وکسیکه پس انداخت او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هرکه تقصیر کرد در عمل هرچند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند * بیت * بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی * که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة * بدرستی که نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل * رجل استشهد * مردی است که کشته شد در راه خدا * فاتی به * پس آورده میشود در حضرت پروردکار تعالی و تقدس * فعرفه نعمته * پس می شناساند الله تعالی آنمرد را نعمت خود را که بروی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغهٔ جمع و اول صحیحتر است بحسب روایت * فعرفها * پس میشناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن * فقال فما عملت فیها * پس میکوید وی تعالی بآن مرد پس بکو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت * قال قاتلت فیك حتی استشهدت * میکوید آنمرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو * قال کذبت * میکوید پروردکار تعالی دروغ کفتی تو کارزار نکردهٔ خالص از برای رضای من * ولکنك قاتلت لان یقال جریٔ * ولیکن کارزار کرده

براى رياى خلق ونام وآوازه شود تا گفته شود فلان دليراست * فقد قيل * پس بتحقيق گفته شد ويافتي تو غرض خود وجزاى عمل خود را از خلق ديگر از من چه طلبي * ثم امر به فسحب على وجهه * پستر امر كرده مى شود فرشتگان را بجهت وى كه بكشيد او را بر زمين بر روى پس كشيده ميشود * حتى القي في النار * تا آنكه انداخته مى شود در آتش دوزخ * ورجل تعلم العلم * ديگر مردى كه آموخت علم را * وعلمه * وآموزانيد آنرا * وقرأ القرآن * وخواند قرآنرا * فاتي به فعرفه نعمه فعرفها * پس آورده مى شود او را پس ميشناساند او را خداى تعالى نعمتهاى خود را پس ميشناسد وى آن نعمتها را اينجا نعمه بلفظ جمع آمده وهمچنين در مابعد * قال فما عملت فيها * ميگويد پروردگار تعالى پس چه كار كرده تو در شكر گذارى آن نعمتها * قال تعلمت العلم وعلمته وقرأت فيك القرآن * ميگويد آن مرد آموختم علم را وآموزانيدم آنرا وخواندم خالص از بهر رضاى تو قرآن را * فقال * پس ميگويد وى تعالى * كذبت ولكنك تعلمت العلم ليقال انك عالم * دروغ گفتي وليكن تو آموختي علم را تا بگويند مردم كه تو عالمي * وقرأت القرآن ليقال انك قارئ * وخواندى قرآنرا تا گفته شود كه تو خواننده قرآني * فقد قيل * پس بتحقيق گفتند مردمان آنرا * ثم امر به فسحب على وجهه * پس امر كرده ميشود بجهت وى پس كشيده مى شود بر زمين بر روى وى * حتى القي في النار * تا آنكه انداخته مي شود در آتش * ورجل وسع الله عليه * ديگر مردى كه فراخ كردانيده است خداى تعالى بروى روزى را * واعطاه من اصناف المال * وداده است او را از گونه گونهاى مال * كله * همه مال را * فاتي به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فيها قال ما تركت من سبيل تحب ان ينفق فيها الا انفقت فيها لك * ميگويد آنمرد نگذاشتم هيچ راهى را كه دوست ميدارى تو كه صرف كرده ميشود مال در ان راه مگر آنكه صرف كردم در ان براى رضاى تو * قال كذبت ولكنك فعلت ليقال هو جواد فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه ثم القي في النار * از كلمه ثم معلوم ميشود كه كشيدن انجا بر زمين ورسوا كردن بيشتر ودراز تر است * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا يقبض العلم انتزاعا * بدرستيكه خداى تعالى نمي گيرد وباز نمى ستاند علم را يعني در آخر زمان بطريق كشيدن * ينتزعه من العباد * كه بكشد آنرا از دست بندگان وبار بستاند * ولكن يقبض العلم بقبض العلماء * وليكن باز ميگيرد علم را بميرانيدن علما * حتى اذا لم يبق عالما * تا آنكه چون باقي نگذارد در پايند نگذارد هيچ عالمى را ودر روايتي لم يبق عالم يعنى باقي نماند عالمى * اتخذ الناس رؤسا جهالا * ميگيرند مردم سران قوم جاهلان را رؤسا بضم همزه وتنوين بر وزن فضول جمع رأس بمعنى سر وسرور چنانكه در روايت بخارى آمده ودر روايت مسلم رؤساء بفتح همزه ومد بر وزن فصحاء جمع رئيس بمعني مهتر وكلانتر * فسئلوا * پس پرسيده مي شوند واستفتا نموده مى شوند * فافتوا بغير علم * پس فتوى ميدهند بيعلم ودانش * فضلوا واضلوا * پس هم خود گمراه مى شوند وهم ديگرانرا گمراه مى كنند * متفق عليه وعن شقيق * از كبار تابعين وثقه وثبت وحجت است واز علماى عاملين است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلى الله عليه وسلم دريافته وليكن بشرف رؤيت مشرف نشده وگفته اند هيچ تربه نيست مگر آنكه در روى كسى است كه دفع كرده مي شود از اهل آن بآنكس شقيق از يشان است وبود وى رضي الله عنه مخصوص بابن مسعود واز كبار اصحاب وى * قال * گفت شقيق * كان عبد الله بن مسعود يذكر الناس في كل خميس * بود عبد الله بن مسعود تذكير ميكرد وپند ونصيحت ميفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه * فقال له رجل * پس گفت مر او را مردى * يا ابا عبد الرحمن * كنيت عبد الله بن مسعود است * لوددت انك ذكرتنا في كل يوم * هر آينه دوست ميدارم كاشكي تذكير ميكردى تو ما را در هر روز * قال * گفت ابن مسعود * اما انه يمنعني من ذلك * آگاه باش بدرستيكه شان اين است كه باز ميدارد مرا از تذكير در هر روز * اني اكره ان املكم * اين كه من ناخوش دارم كه ملول گردانم شما را * واني اتخولكم بالموعظة * وبدرستيكه من گاه گاه درمي يابم شما را به پند گفتن در وقت نشاط ومحل قبول وعدم ملال * كما كان رسول الله * چنانچه بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يتخولنا بها * تعهد ميكرد ما را بموعظت * مخافة السامة علينا * از جهت ترس ملالت بر ما * متفق عليه * وتخول بخاى معجمه ولام بمعني تعهد وتفقد است وتفقد در اصل بمعني طلب كردن نزد غيبت وحاصل آن گاه گاه پرسيدن وخبر گرفتن ورعايت كردن است چنانچه گويند فلان تفقد حال فلان ميكند ويتخوننا بنون بجاى لام نيز خوانده اند تخول وتخون هر دو بيك معني است وبعض يتحولنا بحاى مهمله ولام نيز روايت كرده اند بمعني طلب شناخت حال نشاط ايشان تا در حال ملال نباشند وروايت مشهور معتبر كه در صحاح آمده يتخولنا

اسم بخاي معجمه و لام * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا تكلم بكلمة اعادها ثلثا * روايت است از انس كه گفت بود
آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون ميگفت سخني را باز ميگردانيد آنرا سه بار * حتى تفهم عنه * تا فهم كرده ميشود و بي شبهه شنيده شود آن
سخن از وي غالبا اين عادت شريف در غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن واحتمال ناشنيدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ كان
محل ثانيا سخن است مقرر و مشهور ميان جمهور آنست كه افادۀ دوام و استمرار ميكند يعني چون گويند كه بود آنحضرت صلى الله عليه
وسلم كه اين كار ميكرد مراد آن بود كه دائم ميكرد وعادت شريف اينچنين بود وبعض متاخرين را درينجا سخن است چه در بسياري از
احاديث كان واقع شده كه مجال ارادۀ استمرار در انجا تنگ است كما لا يخفى على المتتبع فتدبر * واذا اتى على قوم فسلم عليهم * وچون مي آمد
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر سر قومي پس سلام ميكرد بر ايشان * سلم عليهم ثلثا * سلام ميداد بر ايشان سه كرت اينجا ميگويند كه ما را
باحاديث صحيح ونقل صريح معلوم شده است كه سلام دادن آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزد در آمدن بر قومي يكبار بيش نبود پس
اين حديث را دو توجيه است يكي آنكه مراد آنست كه يك سلام براي استيذان ميكرد تا قوم راخبر شود و درون به طلبند وسلام ديگر براي
تحيت كه متعارف ومسنون است نزد در آمدن وسلام ديگر نزد برخاستن از مجلس وبر آمدن از نزد ايشان پس مراد از وقت آمدن
بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر بر آمدن توجيه ديگر آنكه اين در استيذان است كه اگر يكبار ودوبار سلام گفتند و درون
نطلبيدند بار سوم بايد گفت واگر اين بار هم نطلبيدند ميبايد بر گشت مسنون اينچنين است * رواه البخاري * وعن ابي مسعود
الانصاري * ابو مسعود ديگر است وابن مسعود ديگر عبد الله ابن مسعود ثقفي است از مشاهير وعظماي صحابه وابو مسعود نام وي
عقبة بن عمرو الانصاري وي نيز مشهور وبزرگ است * قال جاء رجل الى النبي * گفت ابو مسعود آمد مردي بسوي پيغمبر
* صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آنمرد * انه ابدع بي * بدرستي كه بازمانده شتر من از سير ابدع بلفظ مجهول از ابداع وابداع باز ماندن
راحله از سير بجهت سستي يا گراني بار * فاحملني * پس سوار گردان مرا و شتري بده * فقال ما عندي * پس فرمود آنحضرت صلى الله
عليه وسلم نيست نزد من شتر يا چيزي كه شتر بدان توان خريد وكرايه كرد * فقال رجل * پس گفت مردي * يارسول الله انا ادله على
من يحمله * من راه نمائي ميكنم او را بر كسي كه سوار گرداند او را وبدهد او را شتري * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم من دل على خير فله مثل اجر فاعله * كسي كه راه نمايد بر خيري پس مر او راست مانند مزد كنندۀ خير ودلالت خير در حكم خير است
وچون دلالت متضمن تعليم است اينحديث را در كتاب العلم آورد * رواه مسلم * وعن جرير قال كنا في صدر النهار عند رسول الله *
روايت است از جرير بن عبد الله بجلي كه از مشاهير صحابه بود وموصوف بحسن صورت وسيرت وحمائد صفات وكرائم اخلاق وامير
المؤمنين عمر او را تشبيه بيوسف عم ميداد گفت بوديم ما در ميانۀ روز نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فجاءه قوم عراة * پس
آمدند آنحضرت صلى الله عليه وسلم را گروهي برهنه تن * مجتابي النمار * گليم پوش ونمار بكسر نون جمع نمرة بفتح نون وكسر ميم
گليمي كه خطهاي سياه وسفيد دارد چنانچه اعراب را ميباشد * او العباء * شك راوي است كه النمار گفت يا العباء گفت وعبا بفتح عين
نيز نوعي از گليم است * متقلدي السيوف * شمشير حمائل كردن ائل اخته * عامتهم من مضر * اكثر ايشان از قبيلۀ مضر بودند بعد از ان
مبالغه ميكند وميگويد * بل كلهم من مضر * بلكه همۀ ايشان از مضر بودند * فتمعر وجه رسول الله * پس متغير شد روي مبارك پيغمبر
خدا * صلى الله عليه وسلم لما رأى بهم من الفاقة * بسبب آنچه ديد بر ايشان از اثر فقر واحتمندي * بيت * من از بينوائي نيم روي
زرد * غم بينوايان رخم زرد كرد * فدخل * پس در آمد آن حضرت صلى الله عليه وسلم در خانه * ثم خرج * پستر بر آمد بعد از زماني وتفحص
نمود و چيزي در خانه نيافت * فامر بلالا فاذن واقام * پس فرمود بلال را كه اذان گويد وتكبير بر آرد پس اذان گفت وتكبير بر آورد بلال * فصلى *
پس نماز بگزارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم * ثم خطب * پستر خطبه خواند * فقال * پس خواند اين آيت را * يا ايها الناس اتقوا ربكم * اي مردمان
تقوى كنيد پروردگار خود را بپرهيزيد از عذاب وي * الذي خلقكم من نفس واحدة * آن پروردگاري كه پيدا كرد شما را از يكذات * الى آخر
الآية * تا آخر آيت كه آخرش اينست * ان الله كان عليكم رقيبا * بدرستي كه هست خدا بر شما نگاهبان وناظر احوال ودرين آيت ذكر تصدق
ورعايت صلۀ ارحام است * والآية التي في الحشر * وخواند آيت ديگر را كه در سورۀ حشر است و در وي نيز ذكر تصدق وخير است وآن آيت

اين است كه * اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد * بپرهيزيد خدا يرا وبايد كه بنگرد هر نفس كه چه پيش فرستاده است براى فرداى قيامت
* تصدق رجل * در اكثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضي ودر بعض نسخ بجزم آخر بر هر تقدير گفته اند كه بمعني امر است چنانكه سياق
حديث دلالت دارد بران يعني بايد كه تصدق كند مرد * من ديناره من درهمه من ثوبه من صاع برة من صاع تمرة * از دينار خود از
درهم خود از جامهٔ خود از پيمانهٔ گندم خود از پيمانهٔ خرماى خود هر چه يابد و هر چه از دست برآيد * حتى قال ولو بشق تمرة * تا آنكه
فرمود تصدق كند اگرچه به نيم خرما باشد * قال * گفت جرير راوى حديث * فجاء رجل من الانصار بصرة * پس آورد مردى از
انصار هميانى را كه * كادت كفه تعجز عنها * نزديك بود كه كف دست وى بر نتواند داشت آنرا * بل قد عجزت * بلكه به تحقيق عاجز
آمد كف وى از برداشتن آن ونتوانست برداشت * ثم تتابع الناس * بعد از ان پياپى شدند مردم در آوردن صدقات * حتى رأيت
كومين من طعام وثياب * تا آنكه ديدم من دو توده از خوردنى وجامها وكوم بفتح كاف وبضم آن نيز آمده تودهٔ از طعام وجاى
بلند از زمين وبزرگ وبلند از هر چيز * حتى رأيت وجه رسول الله * تا آنكه ديدم روى مبارك پيغمبر خدا را * صلى الله عليه
وسلم يتهلل * ميدرخشد وروشن ميكرد د از خوشحالي * كانه مذهبة * گويا كه روى مبارك او مذهبه است اين لفظ را دو نوع
ضبط كرده اند يكى بضم ميم وسكون دال مهمله وضم ها وبنون بعد از وى واين را دو معني گفته اند يكى شكافي وكوى كه در كوه افتد
ودروى آب جمع گردد وديگر ظرفى كه دروى روغن تيل نگاه دارند ومقصود تشبيه روى مبارك آنحضرت است صلى الله عليه وسلم
در صفا وروشني بصفائي آن آب كه در سنگ جمع گردد وبصفائي روغن كه در ظرف باشد وبعضى از ائمهٔ اهل حديث همين وجه ذكر كرده
اند ويس ووجه ديگر بضم ميم وسكون ذال معجمه وفتح ها بعد از وى باى موحده ومشهور همين وجه است وبهمين جزم كرده قاضي
عياض وآنرا دو معني گفته يكى نقرهٔ زر اندود واين ابلغ است در حسن وجه واشراق آن دوم چرم زر اندود وتشبيه داد روى مبارك
را در حسن ونور را نيست بدان * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از براى بيان فضل مردى كه اول آورد صرة
را وبعد از وى ديگران متابعت او كردند * من سن في الاسلام سنة حسنة * كسيكه بنهاد وپيدا كرد در دين مسلماني راه وروش نيك را
در مردم * فله اجرها واجر من عمل بها من بعده * پس مراو راست ثواب آن سنت كه بخود كرده وثواب كسى كه كار كرد بآن سنت بعد
از وى * من غير ان ينقص من اجورهم شئ * بى آنكه كم كرده شود از ثوابهاى ايشان چيزى * ومن سن في الاسلام سنة سيئة * وكسيكه بنهاد دو
پيدا كرد در مسلمانان راه وروش بد * كان عليه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غير ان ينقص من اوزارهم شئ * باشد بروى
بار گناه آن روش وبار كسى كه كار كند بآن بعد از وى بي آنكه كم كرده شود از بارهاى ايشان چيزى * رواه مسلم * شرح اين حديث در فصل
ثاني از باب الاعتصام بالكتاب والسنة گذشته است * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا كان
على ابن آدم الاول كفل من دمها * كشته نميشود هيچ نفسى بظلم مگر كه باشد بر پسر آدم كه نخستين پسر بود نصيبى از گناه خون اين نفس
كشته شده * لانه اول من سن القتل * زيرا كه آن پسر آدم نخستين كسى است كه بنهاد رسم قتل را در بني آدم اشارت است بقصهٔ كشتن
قابيل هابيل را وآن مشهور است * متفق عليه وسنذكر حديث معوية * زود باشد كه ذكر كنيم حديث معويه را كه اولش اينست * لايزال
من امتي في باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالى * در باب ثواب هذه الامة كه آخرين ابواب اين كتاب است *

* الفصل الثاني *

* عن كثير بن قيس * رضي الله عنه * قال كنت جالسا مع ابى الدرداء في مسجد دمشق * روايت است از كثير بن قيس كه از تابعين است گفت بودم
من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بكسر دال وفتح ميم وكسر آن كه پاى تخت ملك شام است بناى دمشاق بن كنعان * فجاءه رجل فقال *
پس آمد ابو الدرداء را مردى پس گفت * يا ابا الدرداء اني جئتك من مدينة الرسول * بدرستيكه من آمده ام ترا از مدينهٔ پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم لحديث بلغني انك تحدثه عن رسول الله * از جهت شنيدن حديثى كه رسيده است مرا كه تو خبر ميدهي
از ان از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما جئت لحاجة * نه آمده ام از جهت حاجتى ديگر * قال فاني سمعت رسول الله *
گفت ابو الدرداء پس بدرستيكه من شنيده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * من سلك طريقا يطلب فيه علما * كسى
كه برود در راهى را كه طلب كند در وى علمى را از علوم دين * سلك الله به طريقا من طرق الجنة * ببرد او را خداى تعالى براهي از راههاى بهشت

* وان الملا ئکة لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم * وبدرستیکه فرشتگان هر آینه می نهند بازوهای خود را بجهت رضامندی طالب علم مرطالب علم راوضع جناح کنایت است از لین جانب وانقیاد ورجوع برحمت وانعطاف وممکن است که مراد گسترانیدن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود در طلب علم که طریق وصول بقرب حق تعالی است مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سائر احوال او موافق طریقهٔ طلب علم ومطابق رضای حق است وطیبی گفته که مراد بوضع اجنحه بازماندن است از طیران وفرود آمدن برای استماع علم چنانکه نزول سکینه وطواف ملائکه بر تالیان قرآن مشعر بدان است واین وضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو والله اعلم * وان العالم لیستغفر له من في السموات ومن في الارض * وبدرستیکه عالم هر آینه آمرزش میخواهد ودعا میکند برای او هر که در آسمان است از ملائکه وهر که در زمین است از جن وانس وملائکهٔ ارضی نیز * والحیتان في جوف الماء * وآمرزش میخواهند عالم را ماهیان در میان آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامهٔ حیوانات است ولیکن تخصیص بذکر ماهیان اشارت بآنست که آب از آسمان به برکت علما می آید که معیشت ماهیان در ان است چنانکه واقع شده است بهم یمطرون وبهم یرزقون وسبب در دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است وهیچ چیزی از اصناف اهل عالم نیست که صلاح وجود وبقای وی مقصود ومنوط بعلم نباشد پس بنوشت پروردگار تعالی بر هر صنف مر طالب علم را استغفار بجهت جزای چیزی که واصل میکردد از وی بایشان وازین حدیث معلوم میکردد که کتمان عالم مغفور راست باستغفار اهل زمین وآسمان مراورا انشاءالله تعالی وهو الغفور الرحیم * وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب * وبدرستیکه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم است بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور روی زمین را در گرفته است وچون فائدهٔ علم متعدی است وبهمه عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائدهٔ وی لازم ذات اواست وبغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب ونیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که آفتاب عالم دین است بغایت مناسب است اگر گویند که عالم بی عبادت نخواهد بود وعالم بیعمل را فضل نه وهمچنین عبادت بیعلم صحیح نباشد پس فرق میان عالم وعابد چیست جوابش آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت مقرره از فرائض وسنن مؤکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم وتصنیف وجز آن مینماید وکار وی نشر علم وترویج دین است ومراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است واوقات وی معمور بدان وچون فائدهٔ نشر علم واشتغال بآن در دین اکثر واوفر ونفع آن مر خلائق را عام وشامل تر است لاجرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میکردد * وان العلماء ورثة الانبیاء * وبدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند وخود انبیا را جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود * وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما * وبدرستیکه پیغمبران وارث نکردانیده اند کسی را یعنی بس نگذاشته اند بعد از خود بطریق ارث دینار را ونه درهم را * وانما ورثوا العلم * ونگذاشته اند بارث مگر علم را * فمن اخذه اخذ بحظ وافر * پس کسی که گرفت علم را وتعلم کرد آنرا گرفت نصیبی تمام را از دین وسعادت یا مراد آنست بآنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبی تمام را وقانع نگردد باندکی از ان * رواه احمد والترمذي وابوداود وابن ماجة والدارمي وسماه الترمذي قیس بن کثیر * ونام برده است ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر وصحیح کثیر بن قیس است چنانکه مؤلف ذکر کرده است وبخاری آنرا نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس بدانکه این حدیث مذکور که ابوالدرداء روایت کرده همان حدیث است که آمدن مرد در طلب او آمده بود دیباچه توطیه وتمهید است که در مدح طلب او آورده وحدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم

* وعن ابي امامة الباهلي قال ذکر لرسول الله * گفت ابوامامهٔ باهلی که صحابیست ومنسوب است بباهل بن اعصر که جد کلان اوست ذکر کرده شد مر پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم رجلان * دو مرد * احدهما عابد والآخر عالم * یکی از ان دو مرد عابد است ودیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت وی کدام از ینها افضل تراست * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلي علی ادناکم * فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیا ومرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی است * ثم قال رسول الله * پستر گفت پیغمبر خدا

* صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته واهل السموات والارض حتى النملة في جحرها * بدرستيكه خداوند وفرشتگان وى وكسان آسمانها وكسان زمين تامورچه در سوراخ خود * وحتى الحوت * وتاماهي در آب * ليصلون على معلم الناس الخير * هر آينه درود ميفرستند بر تعليم كنند مردم خير را يعني علم وحكمت را ودرين اشارت است بعلت تفضيل عالم بر عابد واشارت است بآنكه مفضل عالمى است كه تعليم ميكند تا نعمت او متعدى گردد وافضل باشد از عبادت كه غير متعدى است * رواه الترمذى * روايت كرد اين حديث را باين لفظ كه مذكور شد ترمذى * ورواه الدارمي عن مكحول مرسلا * وروايت كرد آنرا دارمي از مكحول شامي كه از كبار تابعين وثقات ايشانست وافقه اهل شام است تا گفته اند كه علما چهار اند ابن المسيب بمدينه وشعبي بكوفه وحسن بصرى به بصره ومكحول بشام بطريق ارسال * ولم يذكر رجلان * وذكر نكرد دارمي اين قصه را كه ذكر كرده شد كه مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم دو مرد * وقال * وآورد مكحول حديث را باين عبارت كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم * فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم ثم تلا هذه الآية * پس تر خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را كه * انما يخشى الله من عباده العلماء * نمى ترسند خدا را از بندگان وى مگر علما * وسرد الحديث الى آخره * وذكر كرد دارمي اين حديث را تا آخرش * وعن ابي سعيد الخدري رض * از مشاهير صحابه است پسر سعد بن مالك بن سنا نست فقيه نبيل مكثر حديث است واز علما وفضلا وعقلاست واز اصحاب شجره است اول مشاهد او خندق است مشهور شده بكنيت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الناس لكم تبع * گفت گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم صحابه را كه مردمان مر شما را كه يا ان منيد وبا من صحبت داشته وعلم از من بي واسطه گرفته ايد تابعان وپيروانند * وان رجالا يأتونكم من اقطار الارض * وبدرستيكه مردان خواهند آمد شما را از كرانهاى زمين عرب وعجم واكثر تابعين از عجم اند وصحابه از عرب * يتفقهون في الدين * در حاليكه طلب ميكنند فقه وعلم در دين چنانكه آية كريمه فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين الآية ناطق بدانست * فاذا اتوكم * پس چون بيايند مر شما را * فاستوصوا بهم خيرا * پس بكنيد بايشان نيكي را وتعليم كنيد ايشانرا علم دين وتحقيق معنى لفظ استيصاء در شرح كرده شده است * رواه الترمذى * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلمة الحكمة * ودر روايتى كلمة الحكمة * ضالة الحكيم * وفي رواية ضالة المؤمن ميفرمايد سخن علم وحكمت گم شده حكيم است يا گم شده مسلمانست * فحيث وجدها فهو احق بها * پس هر جا كه يافت واز هر كس كه يافت آن كلمه را پس آن حكيم سزاوارتر است بآن كلمه چنانكه كسى گم شده خود را در دست هر كه يابد ميگيرد همچنين حكيم از هر جا كه سخن دين بشنود قبول ميكند وعمل بدان ميكند ونظر بآن نميكند كه مردى فقير وحقير ميگويد بعض بزرگان گفته اند كه اگر يكى سخن حق از بايزيد بسطامى بشنود وهمان سخن از دادا خود بشنود و قبول نكند متكبر باشد * بيت * مرد بايد كه پند بر گيرد * ور نوشت است پند بر ديوار * ونيز اين حديث دلالت دارد بران كه هر كه كلامى بشنود وفهم نكند معنى آن بايد كه برساند آنرا بكسى كه اهل اوست وفقيه تر از وست چنانكه هر كه گم شده بيابد سبيل او آنست كه تفحص كند وبصاحب او برساند وبران كه منع علم از مستعد واهل آن جائز نباشد چنانكه گم شده يابنده را منع آن از صاحبش درست نيست وهمچنانكه منع علم از اهل آن جائز نيست اعطاى آن بنا اهل نيز روا نبود چنانكه در حديث ديگر بيايد * بيت * بى ادب را علم وفن آموختن * دادن تيغى بدست راه زن * واين حكم چنانكه باختلاف اشخاص متعلمان وطالبان مختلف ميگردد باختلاف انواع علم نيز مختلف شود پس احكام شريعت كه متعلق بمعاملات ظاهر است عموما بهمه كس بذل او بايد كرد وحقائق ودقائق جز با اهل آن درميان نبايد نهاد وذكر اختلافات علما در مسائل ومذاهب باعوام نيز همين حكم دارد خصوصا در زمان ما كه در انكار روتر دد بهانه طلب اند ودر جواب حال سائل نيز در نظر بايد داشت وجنيد را قدس سره گفتند كه دو كس نزد تو بيايند واز يك مسئله پرسند هر كدام را جواب ديگر گوئي وبايد كه جواب از يك مسئله يكى باشد اين چيست فرمود الجواب على قدر السائل كلموا الناس على قدر عقولهم اين باشد * رواه الترمذى وابن ماجة وقال الترمذى هذا حديث غريب وابراهيم بن الفضل الراوى يضعف في الحديث * اين حديث را ترمذى وابن ماجه روايت كرده اند وترمذى گفت اين حديث غريب است وابراهيم بن فضل كه راوى اين حديث است ضعيف داشته مى شود در حديث * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله * گفت ابن عباس كه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقيه واحد اشد على الشيطان

من الف عابد * يک فقيه سخت تر است بر شيطان از هزار عابد اگر مراد بفقيه مردی است که داده شده است او را فهم در دين وتفطن مدارک وموارد آن پس وی مرديست که عارف است بمکائد شيطان ومداخل وی وعلم خواطر وتمييز در ان واگر مراد عالم باحکام دين وشريعت و تفاصيل آن از ما يجوز وما لا يجوز است پس لابد پرحذر خواهد بود از وقوع در محرمات واقلش آنکه در استخفاف معصيت واستحلال آن نخواهد افتاد وکافر نخواهد گشت بخلاف متعبد يکه نه در درجهٔ اوست درين دو معني * رواه الترمذی وابن ماجة * وعن انس رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم * طلب علم فرض است بر هر مسلمان ودر مسند امام ابيحنيفه رح على كل مسلم ومسلمة ومراد بعلم درينجا علمی است که ضروری وقت مسلمانان است مثلا چون در اسلام درآمد واجب شد بروی معرفت صانع وصفات وی وعلم به نبوت رسول صلى الله عليه وسلم وجز آن از انچه صحيح نيست ايمان بی آن وچون وقت نماز درآمد واجب شد آموختن علم باحکام صلوة وچون رمضان آمد واجب گرديد تعلم احکام صوم وهرگاه مالک نصاب گرديد واجب شد تعلم احکام زکوة واگر پيش ازان مرد وتعلم نکرد عاصی نباشد وچون زن خواست علم حيض ونفاس وجز آن از انچه متعلق باحکام زن وشوی است واجب گردد وعلى هذا القياس وصوفيه گويند که مراد علم اخلاص ومعرفت آفات نفوس وخواطر وتفاصيل آنست وهر طائفه حمل بر علمی کرده که مخصوص اواست وصواب آنست که گفته شد وچون اخلاص وصدق نيت شرط تمامهٔ اعمال ظاهر وباطن است سخن صوفيه قدس الله اسرارهم اعم واشمل باشد * وواضع العلم عند غير اهله * ونهندهٔ علم نزد کسی که اهل آن نيست وتعليم کنندهٔ مر او را * كمقلد الخنازير الجوهر واللؤلؤ والذهب * همچو در گردن اندازندهٔ خوکان است گوهر ومروارید وطلا را * رواه ابن ماجة * روايت کرد اين حديث را تا آخر ابن ماجه * وروى البيهقي في شعب الايمان الى قوله مسلم * وروايت کرد بيهقي همين قدر که طلب العلم فريضة على كل مسلم * وقال هذا حديث متنه مشهور واسناده ضعيف * وگفت بيهقي اين حديثی است که مشهور شده است در ميان مردم واسناد او ضعيف است * وقد روى من اوجه كلها ضعيف * وگفته است بيهقي که روايت کرده شده است اين حديث بوجوه وطرق متعدده که همه ضعيف اند اما شک نيست که چون بطرق متعدده روايت کرده شده است بعض به بعض قوتی خواهد يافت وحديث رابدان قوتی پيدا خواهد شد وبيان طرق واحوال آن در شرح سفر السعادة مذکور شده است در انجا بايد نگريست * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان لا تجتمعان في منافق * دو خصلت است که جمع نميشوند در منافق * حسن سمت ولا فقه في الدين * يکی حسن سمت است يعني راه وروش نيک وسمت دراصل بمعني راه راست ميانه پس ازان استعاره کردند برای هيئت نيکان وروش نيک که در منظر خوش نمايد وديگر فقه در دين يعني فهم وفطانت در دريافت احکام دين ومقصود ترغيب وتحريص است مسلمانان را تا جامع اين دو صفت باشد وتغليظ وتشديد است وی را تا در خلاف اين دو صفت نيفتد * رواه الترمذی * ودر بعض نسخ والدارمي نيز مذکور است * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج في طلب العلم فهو في سبيل الله حتى يرجع * کسی که بيرون آيد از خانه برای طلب علم پس وی در راه خدا است وثواب آن می يابد تا هنگام باز آمدن بخانه چنانکه کسی که بجهاد کفار بر آيد تا باز آمدن در راه خدا است ودر حج نيز همچنين گفته اند واگر گفته شود که ازينجا معلوم گردد که بعد از باز آمدن ثواب منقطع ميگردد جوابش آنکه ثواب در راه خدا بودن تمام شد وبعد ازان ثواب تعليم وتکميل ديگران خواهد بود * رواه الترمذی والدارمی * وعن سخبرة * بفتح سين مهمله وسکون خای معجمه وفتح بای موحده * الازدی * بفتح همزه وسکون زای صحابيست روايت کرده است ازوی پسر او عبدالله واو را روايت است در کتاب العلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم كان كفارة لما مضى * هر که طلب کند علم را باشد اين طلب وی کفارهٔ مر گناهان را که گذشته است وبپوشد گناهان گذشتهٔ وی را واثر زايل شود هرچه پيش ازين کرده است از گناهان اکثر در امثال اين مواضع گناهان صغيره مراد ميدارند چنانکه در وضو ونماز وامثال آن الا در حج که کبائر نيز آمرزيده ميگردد وشايد که در طلب علم نيز همچنين باشد والله اعلم * رواه الترمذی والدارمي وقال الترمذی هذا حديث ضعيف الاسناد وابو داود الراوی يضعف * ترمذی درين حديث سخن کرده وگفته که ابو داود که نام وی نفيع بن الحارث است از اهل کوفه وناصبي همدان بود واعمی بود در حديث ضعيف است وازثقات نيست وحديث وی حجت نه

واین غیر ابوداؤد صاحب سنن است که از ثقات وکبار محدثین است * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن يشبع المؤمن من خير يسمعه * سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم * حتى يكون منتهاه الجنة * تا آنکه میباشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد وببرکت آن در بهشت میرود ودرین حدیث بشارت است مر طالب علم را که از عالم بایمان میرود انشاء الله تعالی وبعضی دریافت این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم وتحصیل آن میبودند با وجود حصول مرتبهٔ اعلی از علم رضي الله تعالى عنهم وچون دائرهٔ علم وسیع وبی نهایت است هر که مشغول است بعلم اگرچه بتعلیم وتصنیف باشد بحقیقت طالب علم وتکمیل آنست * رواه الترمذي * وعن ابی هريرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سئل عن علم علمه * کسی که پرسیده شود از علمی که میداند آنرا * ثم كتمه * پس ترپوشد آن علم را * الجم يوم القيمة بلجام من نار * لگام کرده می شود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروری است وکسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانع صحیح از آن نباشد واز جهت بخل وعدم اعتنا بعلم دین بود * رواه احمد وابوداؤد والترمذي ورواه ابن ماجة عن انس * وعن كعب بن مالك * صحابي مشهور است از شعرای اسلام ویکی از آن سه تن که تخلف کردند از غزوهٔ تبوک وقبول افتاد توبهٔ ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم ليجاري به العلماء * هر که طلب کند علم را تا همراهی کند علما را در بحث وگفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما ومباهات ومفاخرت نماید بدان * او ليماري به السفهاء * یا از برای آنکه تا جدال ونزاع کند جاهلانرا و بیخردان را ودرشک اندازد ایشانرا * او يصرف به وجوه الناس اليه * یا از برای آنکه بگرداند رویهای مردم را بسوی خود وحاصل کند از ایشان مال وجاه وصرف کند آنرا در کار دنیا وشهوات نفس * ادخله الله النار * هر که علم را از برای مجرد این اغراض طلب دارد درآرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ واگر بحکم جبلت وطبیعت شوبی از ریا وداعیهٔ نفس باشد معفو است واحتراز از آن در حکم نامقدور واین حکم نادر چنانکه در حدیث آینده اشارتی بدان واقع شده است وگفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف وعزیز که متضمن حکمت است حادث کند بی اختیار داعیهٔ از نفس آدمی بوجود آرد که تا بی تکلف وتردد آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیهٔ شهوت در مرد وزن آفرید که بی اختیار بیکدیگر میل ورغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیهٔ نفسانی پیدا کرده تا بقوت باعثه بوجود آید واگر توفیق وعنایت الهی ناصر ومعین حال بنده گردد از آن نیز برآرد تعلمنا العلم لغير الله فابى العلم ان يكون الا لله که فرموده اند این معنی دارد ونسئال الله العافية * رواه الترمذي وابن ماجة عن ابن عمر * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تعلم علما مما يبتغي به وجه الله * کسی که بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی ورضای او وتنبیه است بآنکه آنچه بوی وجه الله توان اراده نمود سزا نیست که آنرا در طلب متاع دنیا محقر کرده اند * بیت * یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد * آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود * یا مراد آنست که اگر علمی باشد نه از علوم دین آنرا وسیلهٔ دنیا سازند مذموم نباشد بعد از آنکه تعلم آن مباح باشد واز علوم بدعیهٔ محرمه ومکروهه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معما وعروض وقافیه واقسام شعر جد بسیار مینمود ومیگفت که من دوست میدارم که این علوم را وسیلهٔ دنیا سازم نه علوم دین را وطیبی مثل این سخن از بعضی از زهاد وعلما نیز نقل کرده والله اعلم * لا يتعلمه الا ليصيب به عرضا من الدنيا * نیاموزد آن علم را مگر از برای اینکه برسد بسبب وسیلهٔ این علم متاعی از زید دنیا در یجاد دلالت است بر آنکه حرمان از سعادت ثواب الهی بعلت انحصار طلب علم است در اصابت عرض دنیا واگر مشرب ومخلوط بران باشد ونیت عمل وترویج دین نیز دارد بر اندازهٔ آن ثواب نیز یابد نعم از مرتبهٔ کمال وتمام محروم باشد ورمزی باین معنی در حدیث انما الاعمال بالنيات در صدر کتب واقع شده است * لم يجد عرف الجنة يوم القيمة * نیابد آنکس بوی بهشت را روز قیامت * یعنی ريحها * تفسیر عرف است که بفتح عین مهمله وسکون را بمعنی بوی خوش آید وظاهر حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از درآمدن بهشت پس مراد درآمدن باشد با مقربان ومخلصان که اصلا عذاب نه بینند وابتداء به بهشت درآیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است وبعض گفته اند که چون بندگان را در محشر بیارند بوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از سموم وحشت آن مقام وموقف راحت یابند ودلهای ایشان قوت گیرد پس این شخص ازین بوی خوش محروم باشد وبغلبهٔ بخار معصیت ومحبت دنیا حکم مزکوم گیرد * رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة * وعن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نضر الله عبدا * نضر بتشديد وتخفيف هردو روايت است ونضرت ونضارت در اصل بمعنى خوبى روى
و روشنائي اوست ومراد اينجا رفعت قدر وعلو منزلت وزيادت بهجت وسرور است در دنيا وآخرت ميفرمايد نضارت دهاد خداى تعالى
بنده را كه * سمع مقالتي * شنيد كلام مرا * فحفظها * پس ياد گرفت آنرا * ووعاها * وگرد آورد ونگاهداشت آنرا وفراموش نكرد بعد از ياد
گرفتن بتكرار وتذكار * واداها * وبگذارد آنرا وبرسانيد يعني بمردم همچنانكه شنيد چنانكه امانت بعينها برسانند * فرب حامل فقه غير
فقيه * پس بسا بردارنده فقه وياددارنده آنرا كه غير فقيه است * ورب حامل فقه الى من هو افقه منه * وبسا بردارنده فقه كه فقيه است بسوى
كسي كه فقيه تر است از وى پس بايد كه چنانكه شنيده است برساند تا آن كس كه بوى ميرساند مراد از ان بفهمد كه اين رساننده
نفهميده است واين حديث دلالت دارد بر آنكه نقل حديث باللفظ بايد ودر نقل بالمعنى علما را اختلاف است مختار آن است كه جائز است
از كسي كه عارف است بموارد كلمات وخواص تراكيب وعبارات وحاذق است بمعرفت مقتضيات مقام واسرار ونكات واشارات وباوجود
آن نقل باللفظ اولى وافضل واحوط است چنانكه عبارت نضر الله اشارت بدانست ودر وقوع نقل بالمعنى سخن نيست چه مى بينيم كه كتب
احاديث از كتب سته وغيرها بر يكحديث متفق اند والفاظ آن مختلف است * ثلث لا يغل عليهن قلب مسلم * سه خصلت است كه
كينه وعداوت نميكند يا خيانت نورزد دل مسلمان در حالتي كه برين سه خصلت است لايغل را بچند نوع خوانده اند بفتح يا وكسر غين
از غل بكسر معجمه بمعني حقد يعني كينه وبضم يا وكسر غين از اغلال بمعني خيانت وبفتح يا وضم غين از غلول نيز بمعني خيانت
واين كلمه را زيادة تحقيقي است كه در شرح مذكور است آن سه خصلت كدام است يكي * اخلاص العمل لله * خالص گردانيدن عمل
براى خدا كه دران نظر بر سمعه وريا نباشد بلكه قطعا ملاحظه غرض وعوض نبود * والنصيحة للمسلمين * دوم خير خواهي وخير انديشي
مر مسلمانانرا وامداد واعانت كردن ايشانرا * ولزوم جماعتهم * وسوم لازم گرفتن جماعت مسلمانانرا وبيرون نيفتادن از ان * فان
دعوتهم تحيط من وراءهم * زيرا كه دعاى مسلمانان احاطه ميكند وشامل ميگيرد كسي را كه وراى ايشانست ووراء بالمد بمعني پس
وپيش هردو آيد واين علت التزام جماعت است ومن بفتح ميم وكسر آن هردو روايت است ووجه ربط اين كلام يعني ثلث لايغل بكلام
سابق يعني نضر الله عبدا آنست كه چون ترغيب كرد براداى آنچه شنيده است از حضرت وى ذكر كرد آنچه مقوى وموئد آن باشد تا اخلاص
عمل براى خدا ونصيحت مر مسلمانانرا ولزوم جماعت مسلمانان نبود اداى مذكور حصول نگيرد واتمام نپذيرد وطيبي گفته كه كلام
سابق توطيه وتمهيد اين كلام است ومقصود اداى همين كلام است كه جامع است تعظيم لامر الله والشفقة على خلق الله را نافهم * رواه الشافعي
والبيهقي في المدخل * روايت كرد اين حديث را امام شافعي وبيهقي در مدخل كه نام كتاب بيهقي است از ابن مسعود * ورواه احمد
والترمذى وابوداود وابن ماجة والدارمي عن زيد بن ثابت * وروايت كرده اند آنرا اين پنجكس از زيد بن ثابت * الا ان الترمذى وابا داود
لم يذكرا ثلث لايغل عليهن الى آخره * مگر آنكه اين دو كس ذكر نكرده اند اين كلام اخير را كه ثلث لايغل عليهن الى آخره است * وعن ابن
مسعود قال سمعت رسول الله * ابن مسعود گفت كه شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * نضر الله امرأ سمع منا شيئا
فبلغه كما سمعه * تر وتازه گرداند خداى تعالى مرديرا كه شنيد از ما چيزيرا از كلام پس برسانيد آنرا همچنانكه شنيد آنرا * فرب مبلغ اوعى له
من سامع * پس بسا كسيكه رسانيده شد بوى حديث نگاهدارنده تر وفهم كننده تر است آنرا از شنونده مآل معني اين حديث هم مضمون حديث
سابق است باندك تفاوتي كه در بعض الفاظ واقع است * رواه الترمذى وابن ماجة ورواه الدارمي عن ابي الدرداء * وگفته اند كه اگر در
طلب حديث وحفظ وتبليغ وى فرضا هيچ فائده نبودى جز اميدوارى بركت اين دعا از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم بس بودى
در دنيا وآخرت اللهم ارزقنا * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الحديث عني الا ما علمتم * پرهيز كنيد حديث
كردن را از من مگر چيزيرا كه ميدانيد بيقين يا بظن غالب كه از من است تا در ورطه دروغ بر بستن بر من نيفتيد * فمن كذب علي متعمدا فليتبوء
مقعده من النار * پس كسيكه دروغ بربندد بر من ديده ودانسته پس بايد كه بگيرد جاى نشست خود را از آتش دوزخ شرح اين كلام در
فصل اول در حديث اول گذشت * رواه الترمذى ورواه ابن ماجة عن ابن مسعود وجابر ولم يذكر * وذكر نكرد ابن ماجه اين كلام را كه * اتقوا الحديث
عني الا ما علمتم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال في القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار * كسيكه بگويد در تفسير قرآن

براى وعقل وقياس خود بى آنكه مستندى از نقل داشته باشد پس بايد كه بگيرد جاى نشست خود را از آتش دوزخ * وفي رواية * ودر روايتى اينچنين آمده است * من قال فى القرآن بغير علم * كسيكه بگويد وسخن كند در قرآن بى علم * فليتبوء مقعده من النار رواه الترمذى * وعن جندب * بضم جيم وضم دال وفتح دال نيز آمده نام ابوذر غفارى است وليكن غالب ذكر وى بكنيت اوست ومناقب او كثير است ودر بعض مواضع نوشته شده است وجندب بن عبد الله بجلي نيز صحابيست كه حسن بصرى ومحمد بن سيرين از وى روايت دارند وجندب قسرى نيز در كتاب مذكور است وگفته اند مشهور آنست كه وى علقمي است نه قسرى ودر بعض نسخ مصابيح قشيرى است تا درين حديث كدام يكى ازين سه مراد است والله اعلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال فى القرآن برأيه فاصاب فقد اخطاء * هركه بگويد در قرآن وسخن كند در ان از پيش خود پس صواب كند ودريابد حق را پس بتحقيق خطا كرد يعني اگرچه در واقع حق وصواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طريق آن خطا كرد حكم خطا دارد واين بر عكس حال مجتهد است كه اگرچه خطا كند بر صواب است بمعني نيل اجر وثواب وكلام درينمقام تفصيلى دارد مجمل آنكه تفسير است وتاويل تفسير آنكه جزم كند كه مراد حق همين است اينمعني جز بنقل از آئمهٔ اهل تفسير كه برسد سند آن بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم درست نباشد وتاويل آنكه بطريق احتمال گويد كه تواند مراد اين باشد واين بشرط موافقت قواعد عربيت وقوانين شرع درست است والله اعلم * رواه الترمذى وابوداؤد * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المراء * بكسر ميم ومد * فى القرآن كفر * جدال ونزاع در قرآن كفر است يعني نزديك است كه بكفر كشد وبعض گفته اند كه مراد بمراء درينجا شك وتشكيك است وبرين وجه مراد حقيقت كفر باشد * رواه احمد وابوداؤد

* وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده * ضمير جده يا راجع است بعمرو بن شعيب يا بابيه واين اسناد بيانى دارد ودر بعض مواضع گفته شده است * قال سمع النبي صلى الله عليه وسلم قوما يتدارؤن فى القرآن * گفت عمرو بن شعيب از پدرش از جد كه شنيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم قومى را كه تدافع وتناقض ميكنند در قرآن وجدال ونزاع مينمودند در ان * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * انما هلك من كان قبلكم بهذا * هلاك نشدند كسانى كه پيش از شما بودند مگر باين صفت كه * ضربوا كتاب الله بعضه ببعض * زدند كتاب خدا را بعض آنرا ببعض به پيدا كردن تناقض ميان آيات وگفتند كه اين آيت مخالف آن آيت است وآن مخالف اين يا مراد خلط بعض آيات است ببعض وعدم تمييز ميان محكم ومتشابه ومجمل ومبين وناسخ ومنسوخ ومعني اول انسب است بقول او كه فرمود * وانما نزل كتاب الله يصدق بعضه بعضا * وفرود نيامده است كتاب خدا مگر آنكه تصديق ميكند بعض او بعض را * فلا تكذبوا بعضه ببعض * پس تكذيب مكنيد بعض آنرا ببعض * فما علمتم منه فقولوا * پس آنچه بدانيد از كتاب خدا وبرسد علم شما بدان پس بگوئيد وبيان بكنيد * وما جهلتم فكلوه الى عالمه * وآنچه ندانيد ونرسد علم شما بدان پس بسپاريد آنرا بدانندهٔ آن يعنى الله تعالى ورسول او صلى الله عليه وسلم وبعض گفته اند مراد عالمي است كه علم كتاب وتفسير آن دارد * رواه احمد وابن ماجه * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انزل القرآن على سبعة احرف * فرود فرستاده شده است قرآن بر هفت حرف حرف در لغت بمعني طرف است واينجا هفت نوع وهفت طريق وآنچه مناسب اينمعني افتد مراد است وشراح را اختلاف است كه اين هفت حرف كه فرموده اند مراد چيست اكثر بر آنند كه مراد بآن هفت لغت است كه در عرب مشهور است ومشهور بفصاحت بوده اند وآن لغت قريش وطي وهوازن واهل يمن وثقيف وهذيل وبني تميم است آورده اند اول كه قرآن نازل شد بلغت قريش آمد كه لغت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود وچون برسائر عرب تكلم بدان شاق آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم از حضرت عزت التماس كرد كه درين امر توسعه شود پس امر شد كه هر كس بلغت خويش بخواند وهمچنين ميخواندند تا زمان امير المؤمنين عثمان وچون وى رضي الله عنه مصاحف متعدده بنويسانيد وببلاد اسلام بفرستاد قرا بر همان لغت داد كه زيد بن ثابت بامر ابي بكر صديق واستصواب عمر فاروق رضي الله عنهما جمع كرده بود وامر كرد بمحو باقي لغات بجهت مشاهدهٔ اختلاف مردم با يكديگر وتكفير بعض مر بعض را ونماند ازان لغات مگر چيزى اندك ومتفق شدند بران صحابه وباقي ماند بعد ازايشان تا برسيد بقراء سبع باسانيد متصله وباقي ماند اختلافى كه درين لغت مقرر بود از ادغام واماله ووقف وجز آن ازانچه ميان اين قراء بحسب اختيار وترجيح مختلف افتاده است

وبعض گويند كه مراد بحروف سبع قراءات سبعه است كه همه متواتر و ثابت اند بی شبهه و بر همه احكام قرآنيت از صحت صلوة وحرمت مس محدث وجنب وامثال آن مترتب است وبعض هفت معاني مراد داشته اند كه قرآن بران مشتمل است از امر ونهي وقصص وامثال و وعظ و وعد و وعيد و بعض بعقائد واحكام واخلاق وقصص وامثال و وعد و وعيد تفسير كرده اند و بعض گويند كه مراد بهفت عدد مخصوص نيست بلكه مراد توسعه وكثرت است و عرب هفت را باين معني استعمال ميكنند زيرا كه اين عدديست كه قاعدۀ زمان ومكان برآنست كذا قالوا والله اعلم *لكل آية منها ظهر وبطن* هر هر آيتي را ازان حروف سبعه كه قرآن بران منزل است و در بعض نسخ لكل آية منه واين ظاهر تراست واين ضمير راجع بقرآن است يعني هر آيتي از قرآن را ظاهري است و باطني مراد بظاهر انچه همه اهل زبان مي فهمند و باطن انچه بندگان خاص حق تعالی بر آن مطلع اند يا مراد بظاهر انچه بيان ميكند آن را تفسير و باطن انچه كشف مينمايد آن را تاويل و تفسير انچه متعلق بروايت است و تاويل انچه متعلق بدرايت است و بعض گويند مراد بظهر ايمان آوردن است بدان و به بطن عمل كردن بآن يا مراد بظهر قراءت و تلاوت است و به بطن تفهم و تدبر يا ظهر لفظ و بطن معني يا مراد آنست كه قصص قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار *ولكل حد مطلع* بضم ميم وفتح طای مشدده جای بلند كه بران برآيند و بر پايان وی مطلع شوند وحد بمعني طرف ونهايت يعني هريك از ظهر وبطن را حدي ونهايتي است وهر حد ونهايت را مقامی است كه به ترقي و صعود بران مقام اطلاعي واقع ميشود بران حد ونهايت پس مطلع ظهر تعلم عربيت است و علوميكه ظاهر معني قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و ناسخ ومنسوخ وامثال آن و مطلع بطن رياضت واتباع ظاهر وعمل بمقتضای آن و تزكيۀ نفس و تصفيۀ قلب و تجليۀ روح و تخليۀ سر كه بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانكه گفته است *بيت* جمال شاهد قرآن نقاب انگاه بكشايد* كه دار الملك ايمان را بيابد خالي از غوغا *وبعض گفته اند كه مراد بحد احكام شرع است كه تعيين نموده وحد فرموده است و هريك از احكام او را موضعي است كه بدان اطلاع افتد بر هر حكم و تمامۀ آن حدود احكام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلی الله عليه وسلم وعلما را دران طبقات ومنازل ومقامات است بعضها فوق بعض ومعاني ديگر نيز گفته اند وانچه مذكور شد اولی وارجح است والله اعلم *رواه في شرح السنة*

وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم العلم ثلثة علم اصول دين وشريعت سه است* آية محكمة* يكي آيتي كه محكم است اشارت بكتاب الله است وتخصيص بآيت محكمه بجهت آن است كه آن ام الكتاب واصل است و محفوظ است از احتمال واشتباه وهرچه جز او است از متشابهات محمول بران است و علوميكه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان *او سنة قائمة* يا سنتي كه ثابت است بحفظ متون واسانيد آن *او فريضة عادلة* يا فريضه ايست كه مثل و عديل كتاب وسنت است اشارت است باجماع وقياس كه مستند ومستنبط اند ازان و باين اعتبار آنرا مساوی ومعادل كتاب وسنت داشته اند وتعبير ازان بفريضه كردند تنبيه برآنكه عمل بآنها واجب است چنانكه بكتاب وسنت پس حاصل معني حديث آن شد كه اصول دين چهار است كتاب وسنت واجماع وقياس *وماكان سوی ذلك فهو فضل* وهرچه كه هست از مواد علوم جز اين پس آن فضل است ولايعني وفضل در لغت بمعني زيادت ضد نقص وجمع آن فضول است غالب آمده در مالايعني وانچه خير نيست در وی و فضول كسي كه مشغول باشد بمالايعني *بيت* هرچه قال الله وقال الرسول *فضله باشد فضل ميتوان ای فضول* رواه ابو داود وابن ماجة*

وعن عوف بن مالك الاشجعي* صحابيست اول مشاهد او خيبر است و بود باوی رايت اشجع روز فتح سكونت كرد شام را و وفات يافت در وی سنة ثلث وسبعين* قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لايقص* اصل قص بمعني اعلام اخبار رويا ن است وقصه مشتق است ازان وقاص كسيكه قصه را بر وجهي كه هست بگويد وبخواند وبمعني وعظ گفتن وپند ونصيحت دادن نيز آيد قاص واعظ را گويند ومراد اينجا اينمعني است ميفرمايد كه قصه نميخوانند و وعظ نميگويد *الا امير* مگر حاكم وامير كه پند گويد مردم را و خبر دهد ايشانرا از اخبار ماضيه تا بدان اعتبار گيرند و پند پذير شوند *او مامور* يا كسي كه امر كرده است او را حاكم ومأذون ومجاز است از پيش وی پس حكم او حكم امير است *او مختال* يا مردی متكبر معجب كه از برای طلب رياست واتباع هوی ريا ميكند و قصه ميگويد و مختال بخاء معجمه است و در بعض روايات محتال بمهمله نيز آمده از حيله وبعض اين روايت را اصح واولی داشته اند والله اعلم ودرين زجر است از قص و وعظ بی اذن امام زيرا كه امام دانا تر است بمصالح

رعیت ومهربان‌تراست برایشان واگرخود نگوید بیابد کند ازمیان علما کسی را که بعلم وتقوی ودیانت وصیانت وترک طمع وحسن عقیدت
موصوف بود وازجهل وفسق وخیانت وبدعت دور باشد وازینجا استنباط میتوان کرد که تصدر بر سجادهٔ مشیخت برای وعظ و
ارشاد ودعوت بی اذن مشائخ واجازت واستخلاف ایشان جائز نبود چنانکه بعض متشیخها ازاهل جهل وهوی میکنند وبعضی
ازشارحان گفته‌اند که ورود این حدیث درخطبه است که مفوض است بامر امام وبهرکه نائب او باشد * رواه ابوداود ورواه
الدارمي عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده وفي روایة او مراء * ودر روایت دارمي او مراء آمده بمعني ریا ورزنده * بدل * لفظ
او مختال * که در روایت ابوداود واقع شده * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم من افتی بغیر علم * کسی که فتوی دهد بی علم
* کان اثمه على من افتاه * باشد گناه او بر کردن کسی که استفتا نمود وپرسید ازوی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب
اثم است او شده اما اگر عمدا باوجود مردی دیگر اعلم ازوی پرسیده باشد پس برین وجه افتا بمعني استفتا باشد واین بر تقدیری
است که افتی اول برلفظ معلوم باشد واورا برلفظ مجهول نیز خوانده‌اند ومعني این شود که هرکه فتوی داده شد بی علم باشد گناه
او بر کسی که فتوی داده است اورا واین معني ظاهرتر است * ومن اشار على اخیه * وکسی که امر کرد برادر خود را که مشورت
کرده است باوی ومصلحت طلبیده * بامر یعلم ان الرشد في غیره * بکاری که میداند که صلاح کار وی در جز آن کار است * فقد خانه *
پس بتحقیق خیانت کرد اورا المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است اینمعني دارد * رواه ابوداود * وعن معویة قال ان النبي *
گفت معاویه که پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم نهی عن الاغلوطات * نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه وسکون غین و
غلوطه بی همزه نیز آمده کلامی که در غلط انداخته شود کسی را بدان وآنرا مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار فضیلت نفس خود وتقص
غیر وشرمنده ساختن ورسوا گردانیدن او کند وباعث تهییج فتنه وشر وموجب عداوت وایذا گردد حرام است وبعض گفته‌اند که اگر بطریق
جزا ومکافات باشد چنانکه دیگری بر او در مغالطه انداخته آن دیگر نیز اورا دران بیندازد بحکم جزاء سیئةٍ سیئةٌ مثلها جائز است چنانکه امام شافعي رح
با امام ابو یوسف رح در مجلس هارون رشید کرد والله اعلم * رواه ابوداود * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم تعلموا
الفرائض والقرآن * بیاموزید فرائض را وقرآن را * وعلموا الناس * وبیاموزانید مردم را * فاني مقبوض * زیرا که من قبض کرده میشوم و
برداشته میشوم ازعالم ومراد بفرائض احکامی که فرض ولازم است عمل بدان در دین وچون در مقابلهٔ قرآن واقع شده مراد احکامی
خواهد بود که در سنت واقع شده است وبعضی ازفرائض علم مواریث مراد داشته‌اند * رواه الترمذي * وعن ابی الدرداء قال کنا مع
رسول الله * گفت ابوالدرداء بودیم ما با پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم فشخص ببصره الى السماء * پس برداشت آنحضرت صلى الله علیه
وسلم چشم مبارک خود را بسوی آسمان وتیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحي شد که فرود آید پس وحي آمد باقتراب اجل
وی صلى الله علیه وسلم * ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس * بستر گفت این وقت آن است که درربوده شود در روی علم ووحي
ازمردم * حتی لایقدروا منه على شيء * تا آنکه قادر نباشند ازعلم برهیچ چیز * رواه الترمذي * وعن ابي هریرة روایة * آمده است از ابی
هریره بطریق روایت واین عبارت ازرفع حدیث است بجای آنکه گویند قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ولیکن چون راوی ابي هریره
را یقین نیست بآنکه وی این لفظ گفته بجای وی لفظ روایة آورد مقصود آنست که روایت کرد ابوهریره ازان حضرت صلى الله علیه وسلم
که فرمود * یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل * نزدیک است که بزنند مردم جگرهای شتران را کنایت است ازسرعت سیر وطول سفر
* یطلبون العلم * درحالیکه طلب میکنند علم را * فلایجدون احدا اعلم من عالم المدینة * پس نیابند هیچکی را دانا تر ازعالم مدینهٔ مطهره
* رواه الترمذي وفي جامعه * ومذکور است درجامع ترمذی که * قال ابن عیینة انه مالك بن انس * گفت سفیان ابن عیینه که از اصحاب
مالك وشیوخ شافعي است مراد آنحضرت صلى الله علیه وسلم ازعالم مدینه که فرموده است امام مالك است * ومثله عن عبد الرزاق * و
مانند این سخن ابن عیینه منقول است ازعبد الرزاق که ازکبار مشاهیر ائمهٔ حدیث است یعني وی نیز گفت که ازعالم مدینه امام مالك مراد است
* قال اسحق بن موسی * گفت اسحق بن موسی که ازشاگردان سفیان بن عیینه است * وسمعت ابن عیینة انه قال هو العمري الزاهد *
وشنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم مدینه که در حدیث مذکور است عمری زاهد است که درمدینه بود وازعلما وزهاد وقت خود

بود از اولاد عمر بن الخطاب * واسمه * ونام عمری زاهد * عبد العزیز بن عبد الله * پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی و
عبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالك را گفت واسحق بن موسیٰ نقل کرد که عمری زاهد را گفت ونام عمری زاهد که
مشهور است عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است وکلام درینجا در شرح بطول وتفصیل ذکر کرده ایم وپوشیده
نماند که در تعیین وتشخیص مراد از عالم مدینه یقین را مجال تنگ است هر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفته وچون امام مالك در زمان
خود بحدیث وفقه واجتهاد وامامت ممتاز بود وباین بلدهٔ مطیبه خصوصیتی وارتباطی وملازمتی خاص داشت مظنه آن هست که
توان بروی حمل کرد اما با وجود آن در زمان وی وپس وپیش از وی درین بلده در اکناف عالم علما ومجتهدان واماما ن بوده اند که
خارج از حد عد وحصر باشند وظاهر آنست والله اعلم که مصدوق کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم ودین منحصر
ومقتصر گردد در مدینهٔ مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد کذا قیل واین قول اقرب است بصواب والله اعلم * وعنه * وهم
از ابي هریره روایت است که گفت * فیما اعلم * واعلم بصیغهٔ متکلم این لفظ ابو هریره است واعلم بلفظ ماضي از اعلام نیز خوانده
* عن رسول الله * در انچه میدانم از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * این حدیث است که * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
* ان الله * بدرستیکه خدای * عز وجل یبعث * می برانگیزد وپیدا میکند * لهذه الامة * برای نفع این امت وتقویت وتائید دین وی * علی راس
کل مائة سنة * بر سر تمامي هر صد سال * من یجدد لها دینها * کسی را که نو میکرداند وتازه می سازد برای این امت دین او را * رواه ابو داود *
بدانکه اکثر مردم ازین حدیث چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید و
نصرت دین وترویج وتقویت سنت وقلع وقمع بدعت ونشر علم واعلای کلمهٔ اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائة اولی فلان بود ودر
مائة دوم فلان وبعض گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواه یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمهٔ من واقع میشود بر واحد وبر جمع
ونیز مخصوص نیست بعلما وفقها بلکه شامل است ملوک وامرا وقرا واصحاب حدیث وزهاد وعباد وعلمای نحو وارباب سیر وتواریخ و
واغنیا واسخیا که اموال واشیا را بر علما وصلحا ومصارف خیر صرف کنند وباعث ترویج وتقویت دین گردند وجمیع طوائف را که بوجود
ایشان قوتی وکمالی ورواجی در دین پیدا آید انتهی واگر عموم بلاد ودیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یکزمان در هر شهری یکی یا جماعهٔ
پیدا شوند باین صفت دور نباشد والله اعلم * وعن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری * بضم عین وسکون ذال معجمه منسوب است
بعذرة بن سعد که پدر قبیله است از خزاعه * قال قال رسول الله * گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا
* صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم * بر میدارند ویاد میگیرند این علم را یعني علم کتاب وسنت را * من کل خلف عدوله * از هر
جماعت پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند * ینفون عنه تحریف الغالین * دور میکنند ومیرانند از علم تغییر
از حد درگذرندگان در امور دین را وتحریف تبدیل حق بباطل بتغییر در لفظ یا در معنی * وانتحال المبطلین * ودور میکنند دروغ
بربستن اهل بطلان را وانتحال دعوی کردن چیزی که از ان دیگری است برای نفس خود بدروغ از شعری یا قولی واینجا کنایت از کذب
است * وتاویل الجاهلین * ودور میکنند تاویل جاهلان را که بیعلم ودانش آیات واحادیث را تاویل کنند واز ظاهر بگردانند * رواه
البیهقي في کتاب المدخل مرسلا * روایت کرد این حدیث را بیهقي در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال * من حدیث بقیة
بن الولید * که کثیر الروایت است از مجهولان وکثیر الغرائب ومردم اختلاف دارند در وی بعض گفته ثقه است ومامون ولیکن مدلس
بود مات سنة ست وتسعین ومائة * عن معاذ بن رفاعة * در اکثر نسخ مشکوة اینچنین واقع شده است وصحیح معان بن رفاعه بنون مکان ذال
ودر وی نیز اختلاف است بعض از ثقه گویند وبعض ضعیف ودر کاشف ذهبي معاذ بن رفاعه ومعان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیة بن
الولید که از وی روایت میکند معان است بنون * عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری * ودر اصل کتاب درینجا بیاض است از رواه البیهقي تا قول
او العذری * وسنذکر حدیث جابر * ونزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی این کلمه واقع است * انما شفاء العي السؤال
نیست شفای جهل ودرماندگي بسخن مگر پرسیدن از علما * في باب التیمم * در باب تیمم * ان شاء الله تعالی * * الفصل الثالث *
* عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم * کسی که بیاید او را موت وحال آنست که وی

طلب ميكند علم را * ليحيي به الاسلام * تا زنده گردانند وقوي وتازه گردانند بآن علم دين مسلماني را نه براي آنكه حاصل كنند مال وجاه
دنيا ولذات وشهوات نفساني را * فبينه وبين النبيين درجة واحدة في الجنة * پس ميان او وميان پيغمبران يك پايه تفاوت است
در بهشت واين مبالغه است در قرب او بحضرت انبيا صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين ولهذا تاكيد كرد درجه را بواحده * رواه الدارمي

* وعنه مرسلا * وهم از حسن است بطريق ارسال * قال سئل رسول الله * گفت پرسيده شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن
رجلين * از حال دو مرد كه * كانا في بني اسرائيل * بودند در بني اسرائيل * احدهما كان عالما يصلي المكتوبة * يكي از ان دو مرد بود
عالم كه ميگزارد نماز فرض را * ثم يجلس فيعلم الناس الخير * پس مي نشست پس مي آموخت مردم را علم * والآخر يصوم النهار ويقوم
الليل * ومرد ديگر روزه ميداشت روز را وبيدار مي بود ونماز ميگزارد در شب ووي نيز عالم است كمتر از اول يا برابر بلكه تواند كه بيشتر
از وي باشد ليكن صرف اوقات بعبادت مي كند نه بنشر علم وتعليم آن * ايهما افضل * پرسيده شد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه كدام
يكي ازين دو مرد فاضل تر وثواب يابنده تر است * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضل هذا العالم الذي يصلي المكتوبة ثم يجلس
فيعلم الناس الخير * زيادت ثواب اين مرد عالم كه صفتش اين است كه ميگزارد نماز فرض را پس مي نشست وتعليم ميكرد مردم را علم
* على العابد الذي يصوم النهار ويقوم الليل * بران مرد عابد كه روزه ميداشت روز را ونماز ميگزارد در شب * كفضلي على ادناكم *
همچو فضل من است بر مردي كه ادنى وپست پايه تر است از شما * رواه الدارمي * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم نعم الرجل الفقيه في الدين * نيكو مردي است آنكه فقيه است در دين وعالم است باحكام آن ومتفطن است دران * ان
احتيج اليه نفع * اگر احتياج ونياز مندي آورده شود بوي فائده رساند مردم را * وان استغني عنه اغنى نفسه * واگر بى نيازي كرده
شود از وي بى نياز گرداند خود را از ايشان * رواه رزين * حاصل معني آنكه لائق بحال عالم آنست كه محتاج نكرداند خود را بسوي
خلق وميل نكند بمصاحبت خلق وطمع نكند در منافع ايشان واين نيز منقطع نكردد مطلقا وترك افادهٔ علم نكند بلكه اگر مردم محتاج
ومضطر باشند بوي چنانكه عالم ديگر نباشد كه افادهٔ علم كند بحكم اين ضرورت در آيد در مردم ونفع رساند ايشانرا وافاده كند واگر محتاج
نباشند واستفاده نه نمايند بى نياز گردد از ايشان ومشغول گردد بعبادت مولى وبخدمت علم وبمطالعهٔ كتب دينيه وتصنيف ونشر
علم باين طريق فافهم * وعن عكرمة * مولاى ابن عباس ويكي از فقهاى مكه بود واصل وي از بربر است از اهل مغرب شعبي گفت
هيچكس را نديدم اعلم بكتاب الله از عكرمة تابعي ثقه است وبعض مردم را در وي اختلاف است وبخاري گفته كه نيافتم هيچيكي را از اصحاب
خود مگر آنكه احتجاج ميكرد به عكرمه مات سنة سبع ومائة * ان ابن عباس قال حدث الناس كل جمعة مرة * روايت مي كند كه گفت
ابن عباس او را يا مخاطب ديگر را حديث كن ووعظ كن مردم را در هفته يكبار * فان ابيت فمرتين * واگر ابا مي آري از حديث كردن
در هفته يكبار وزيادت بران ميخواهي پس حديث كن در هفته دوبار * فان اكثرت فثلث مرات * واگر بسيار ميخواهي پس حديث كن
سه بار وزيادت از سه بار مكن كه ملول خواهي ساخت مردم را * ولا تمل الناس هذا القرآن * وملول مساز وبستوه ميار مردم را ازين
قرآن عظيم ايشان را كه شوق وذوق دران مطلوب است * ولا الفينك تاتي القوم وهم في حديث من حديثهم * وبايد كه نيابم من
ترا برين حالت كه بيائي مردم را دران حال كه ايشان در سخني از سخنان خود باشند * فتقص عليهم * پس قصه خواني برايشان ووعظ گوئي
* فتقطع عليهم حديثهم * پس ببري برايشان سخن ايشانرا * فتملهم * پس باين سبب آن كرده كه ملول گرداني ايشانرا * ولكن انصت *
ولكن خاموش بنشين * فاذا امروك * پس وقتي كه بفرمايند والتماس نمايند ترا حديث را * فحدثهم وهم يشتهونه * پس حديث
كن ايشانرا در حال آنكه ايشان خوش دارند حديث ترا اگرچه سخن دنيا باشد كه مردم در آيند يا سخنى دين اگر سخن دين باشد قطع آن
مناسب نبود واگر سخن دنيا است شايد كه بحكم بشريت گذشتن از آن خوش ندارند ووعظ ونصيحت وشنيدن قرآنرا ناخوش شمارند
ودر اثم افتند ومعيبت دين نه نديار ب مگر مصلحت در قطع سخن ايشان باشد پس بهمين تقريب ايشانرا از ان سخن برآرد ونظر بر مصلحت
وقت بايد گماشت وانچه ابن عباس فرموده است بحكم غالب ونظر بظاهر فرموده است رضي الله عنهم ودران روزگار غالب بر مردم
سخن دين بوده است * وانظر السجع من الدعاء * وترك كن وتاخير فرما سجع از دعا را كه به تكلف باشد وسبب ذهاب خشوع

و تضرع كردن * فاجتنبه * پس پرهيز كن و نكسو شوا زان * فاني عهدت رسول الله * پس بدرستي كه من دريافته ام پيغمبر خدا را * صلى الله
عليه وسلم واصحابه * ويا ران اورا * لا يفعلون ذلك * نمی كردند سجع را در دعا بتكلف وانچه واقع شده است در ادعيهٔ ماثوره از سجع
بی تكلف آمده است چنانكه در بعضی مواضع موزون نيز افتاده است بی قصد واراده * رواه البخاری * وعن واثلة بثای مثلثه * بن الاسقع *
بعين مهمله وقاف صحابيست اسلام آورده در هنگاميكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم تجهيز جيش تبوك ميكرد از اهل صفه بود نزول كرد
ببصره بعد از ان بشام رفت وبه بيت المقدس صد سال عمر يافت وبعض گفته اند بود وهشت رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
طلب العلم فادركه * كسی كه بجويد علم دين را پس دريابد آنرا * كان له كفلان من الاجر * باشد مر او را دو نصيب از اجر و ثواب يكی اجر
طلب ومشقت كه در تعلم و تحصيل علم دين كشيده است ديگر ثواب حصول علم و تعليم و تدريس كه ديگرانرا خواهد كرد يا ثواب عملی كه
بدان خواهد كرد * فان لم يدركه كان له كفل من الاجر * پس اگر در نيافت علم را و حاصل نشد باشد مر او را يك نصيب از ثواب بر هر تقدير
در طلب علم بايد بود اگر بدست آمد نور علی نور و اگرنه در طلب علم مردن هم سعادت است * بيت * گرچه نتوان بدو دست رهبردن *
شرط يا ريست در طلب مردن * مقصود جامي از طلبم گفتهٔ كه چيست * مقصود او همين كه دهد جان درين طلب * رواه الدارمي
* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مما يلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته * بدرستيكه از انچه مي پيوندد و
ميرسد مسلمان را از ثواب كردار وی ونيكيها ی وی پس از مرگ وی * علما علمه ونشره * علمی است كه دانست آنرا و پراگنده ساخت آنرا
و در بعض نسخ علمه به تشديد آمده و برين نسخه ونشره تفسير وبيان او است يا مراد كثرت تعليم واشاعت اوست * وولدا صالحا تركه *
وفرزند نيك كردار كه گذاشت او را بعد از خود * او مصحفا ورثه * بتشديد را يا مصحفی كه بارث گذاشت او را يا وقف كرد در حالت
حيات خود * او مسجدا بناه * يا مسجدی كه برآورد او را * او بيتا لابن السبيل بناه * يا خانهٔ كه برای مسافران بنا كرد آنرا * او نهرا اجراه * يا
جوئي كه روان ساخت آنرا * او صدقة اخرجها من ماله في صحته وحيوته * يا صدقهٔ كه بيرون آورد آنرا از مال خود در تندرستي خود و حيات خود
اگرچه تندرست نبود چنانكه در حالت بيماری كه اميد صحت دارد * تلحقه من بعد موته * ميپيوندد و ميرسد ثواب اين چيزها آن مسلمانرا
بعد از مردن مكرر آورد اين را بجهت تاكيد يا اين متعلق است بخصوص صدقه بجهت اهتمام بشان وي و بعضی از شارحان گفته اند كه
متعلق بصدقه است ومعني او آنست كه آن صدقه باقيماند بعد از موت وي تا داخل صدقهٔ جاريه گردد و اگر گويند كه سابقا گذشت كه انچه
باقيماند از ثواب همين سه چيز است علم و ولد و صدقهٔ جاريه و اينجا هفت چيز ذكر كرد جوابش آنكه اينجا انچه بعد از علم و ولد ذكر كرد
هم داخل صدقهٔ جاريه است * رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الايمان * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم * گفت عائشه شنيدم آن حضرت را صلى الله عليه وسلم * يقول * ميگفت * ان الله عز وجل اوحى الي انه من سلك مسلكا في
طلب العلم * بدرستيكه خدای تعالی وحي فرستاد بسوی من كه هر كه برود راهی را و بيش گيرد طريقی را در طلب علم * سهلت له طريق
الجنة * آسان گردانم مر او را راه بهشت را * ومن سلبت كريمتيه * و هر كه بربايم و دور گردانم هر دو چشم او را * اثبته عليهما الجنة * جزا
و ثواب دهم او را در مقابلهٔ هر دو چشم بهشت را كريمه هر عضو شريف را كه در بدن آدمي است گويند مراد اينجا چشم افتاده * وفضل في
علم خير من فضل في عبادة * و زيادتي در علم اگرچه اندك باشد بهتر است از زيادتي در عبادت اگرچه بسيار بود * وملاك الدين
الورع * و قوام و نظام كارخانهٔ دين و سبب استحكام و قوت وی ورع و تقوی است و نزد بعض مرتبهٔ ورع بالاتر است از تقوی تقوی
پرهيز از حرام و ورع اجتناب از شبهه و باصطلاح بعض تقوی كاملتر و تمامتر است از ورع و صحيح آنست كه هر دو بيك معني
است * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال تدارس العلم ساعة من الليل خير من احيائها *
درس گفتن علم و خواندن بايكديگر و بحث و تحقيق و مذاكره كردن علم يكساعت از شب بهتر است از زنده گردانيدن تمام شب و
نماز گزاردن در ان احيای ليل دو معني دارد يكی زنده گردانيدن شب را گويا كه شبی كه در وی بر نخيزند و نماز نكنند در ان
مرده است و بطاعت و عبادت كردن دران زنده مي گردد ديگر زنده گردانيدن نفس خود را در شب چه خفتن و بيكار در حكم مرده است
* رواه الدارمي * وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله * روايت است از عبد الله بن عمرو كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم

مر بمجلسين في مسجده * كذشت بدو مجلس كه در مسجد شريف وي بود يعني صحابه در دو جا مجلس ساخته نشسته بودند يك
جماعت بدعا مشغول بودند وجماعة ديكر بمذاكرة علم * فقال كلاهما على خير * پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اهل
هر دو مجلس را هر دو ايشان ثابت وقائم اند بر نيكي وكار نيك ميكنند * واحدهما افضل من صاحبه * وليكن يكي از ان دو اهل مجلس
فاضل تر وبهتر از ديكر است * اما هؤلاء فيدعون الله ويرغبون اليه * اما اين جماعة كه مشغول اند بدعا پس ميخوانند خداى تعالى را
ورغبت مي كنند بسوى او وا ميدارند از وى حصول مقصود ومدعاى خود را وحصول مدعاى ايشان در مشيت حق است * فان شاء
اعطاهم * پس اكر ميخواهد ميدهد ايشانرا بدعاى ايشان * وان شاء منعهم * واكر ميخواهد منع ميكند ونميدهد * واما هؤلاء
فيتعلمون الفقه اوالعلم ويعلمون الجاهل * واما اين طائفة ديكر كه مشغول بمذاكرة علم اند پس مي آموزند فقه را يا علم را شك راوى است
ومي آموزانند جاهل را فائده ايشان نقد است ومتعدى بغير * فهم افضل * پس ايشان فاضل تر اند از جماعة اول * وانما بعثت معلما * وفرمود
من برانكيخته نشده ام وفرستاده نشده ام مكر آموزانندهٔ علم وتعليم كنندهٔ آنرا * فجلس فيهم * پس بنشست درميان اين قوم كه مذاكرة
علم ميكردند بالاتر ازين چه فضيلت باشد كه سرور انبيا صلى الله عليه وسلم با ايشان نشست وخود را از ايشان شمرد * بيت * كدايان
را ازين معني خبر نيست * كه سلطان جهان با ما است امروز * رواه الدارمي * وعن ابي الدرداء قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما حد العلم الذي اذا بلغه الرجل كان فقيها * پرسيده شد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه چيست نهايت ومرتبهٔ علمي كه چون
برسد مرد آن مرتبه را باشد فقيه ودر عداد فقها درآيد وثواب ايشان بيابد * فقال رسول الله * پس كفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم من حفظ على امتي اربعين حديثا في امر دينها * كسيكه ياد كيرد وبرساند امت مرا چهل حديث از كار دين ايشان
كفته اند كه مراد ومقصود رسانيدن چهل حديث است بايشان اكرچه ياد نداشته باشد ومعاني آن نفهميده * بعثه الله فقيها *
برانكيزد او را خداى تعالى روز قيامت در زمرهٔ فقها * وكنت له يوم القيمة شافعا وشهيدا * وباشم من مر او را روز قيامت شفاعت
كننده مر كناهان او را وكواهي دهنده بر طاعت او وبحكم اين حديث علماى كبار از سلف وخلف اربعينات تصنيف كرده اميدوار
شفاعت وشهادت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كشته اند هر كسي بابي از ابواب دين آورده وفقير حقير اربعين جمع كرده هر حديث
در بابي ديكر واول تاليفي كه بعد از خدمت اين علم شريف بدان توفيق يافته ام آن اربعين است * وعن انس بن مالك قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم هل تدرون من اجود جودا * آيا مي دريابيد كيست نيكتر وسره تر ورسنده تر از روى جود وكرم * قالوا الله ورسوله
اعلم * كفتند صحابه خدا ورسول خدا دانا تر است بدان * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * الله اجود جودا * خداى تعالى
كامل تر وبزرك تر است از روى جود از هر كه غير اوست * ثم انا اجود بني آدم * بعد از حق تعالى من جواد ترم از ميان آدميان * واجوده
من بعدي * وجواد ترين نوع انسان ودر بعض نسخ اجودهم يعني جواد ترين بني آدم * رجل علم علما فنشره * مردى است كه حاصل
كرد علم را پس نشر كرد علم را بتعليم وتصنيف بلكه بكتابت نيز والله اعلم * ياتي يوم القيمة اميرا وحده * مي آيد روز قيامت تنها
مانند اميرى كه همراه او تابعان وخادمان باشند * او قال امة واحدة * شك راوى است كه بجاى اميرا وحده امة واحدة كفت
يعني تن تنها مانند امتي وجماعتي باشد چنانچه در شان ابراهيم خليل الله عليه السلام آمده كه ان ابراهيم كان امة مقصود آنكه
معزز ومكرم باشد ميان خلائق وباشوكت وحشمت آيد در ان روز * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال منهومان لايشبعان *
وهم از انس آمده كه كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو حريص سير نميشوند * منهوم في العلم * يكى حريص در علم * لايشبع منه *
سير نميشود از تحصيل علم هر چند بيشتر حاصل ميكند متعطش تر ميكردد * ومنهوم في الدنيا لايشبع منها * وحريص در دنيا كه
درهيچ مرتبه سير نميكردد از ان * روى البيهقي الاحاديث الثلثة في شعب الايمان * روايت كرد اين سه حديث را كه يكي از ابي
الدرداء است ودو از انس بيهقي در كتاب شعب الايمان * وقال * وكفت بيهقي كه * قال الامام احمد في حديث ابي الدرداء * كفته
است امام احمد در حديث ابي الدرداء كه در فضيلت حفظ اربعين حديث روايت كرد * هذا متن مشهور فيما بين الناس * متن
اين حديث مشهور است ميان مردم * وليس له اسناد صحيح * ونيست مر اورا اسناد صحيح وامام نووى در اول اربعين خود كفته كه

این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است که بعض ببعض قوت پذیرفته واتفاق دارند برجواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا که ائمهٔ کبار آنرا تلقی بقبول کرده وعمل بدان نموده اند * وعن عون * بنون تابعی زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکند از ابن مسعود وابی موسی وابی هریره و ابن عباس و روایت میکند ازوی زهری وابوحنیفه * قال قال عبد الله بن مسعود منهومان لایشبعان صاحب العلم وصاحب الدنیا * دو حریص سیر نمی شوند اهل علم واهل دنیا * ولا یستویان * وبرابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه * اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمن * اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی مرخدای مهربان را * واما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان * واما صاحب دنیا پس بنهایت میرود در سرکشی وعصیان * ثم قرأ * پس ترخواند * عبد الله * مناسب برای تمادی صاحب دنیا در طغیان بر تقدیر توانگری این آیت را * کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی قال قال * گفت عون که گفت عبد الله * الآخر * یعنی دلیل جانب دیگر که رضای رحمن است بزیادت حرص برعلم این آیت است * انما یخشی الله من عباده العلماء * که وارد است در فضیلت علما و خوف وخشیت ایشان از خدا ورضای او از ایشان * رواه الدارمی * وعن ابن عباس * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اناسا من امتی * بدرستیکه بعض مردم از امت من * سیتفقهون فی الدین * نزدیک باشد که تفقه کنند وفقیه شوند در دین * ویقرؤن القرآن * وبخوانند قرآنرا * یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاهم * میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم ومیگیریم چیزی از دنیای ایشان * ونعتزلهم بدیننا * وگوشه میگیریم از ایشان بادین خود * ولایکون ذلك * ونمیشود وراست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین وتقرب امرا وسلاطین ونتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر وخسران را * کما لایجتنی من القتاد الا الشوک * چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار وقتاد نام درختیست خاردار که میوه ندارد * کذلك لایجتنی من قربهم الا * همچنین حاصل کرده نمی شود از قرب امرا مگر خسران و وبال و زیانهای که زبان بیان وتعبیر آزان کوتاه است این معنی از حذف مستثنی مفهوم میگردد ومستثنی را حذف کرد بقرینهٔ مقام * قال محمد بن الصباح کأنه یعنی الخطایا * گفت محمد بن الصباح بتشدید با که شیخ بخاری ومسلم وابوداؤد واحمد است ثقه مامون مصنف سنن گویا میخواهد ازان مستثنی که حذف کرد گناهان را یعنی حاصل نمیکنند از قرب ایشان مگر ذنوب وخطایا را و در حذف کردن اشارت است بآن که زبان در صحبت ایشان چنان وچندانست که بیان نتوان کرد * رواه ابن ماجة * وعن عبد الله بن مسعود * رضی الله عنه * قال لوان اهل العلم صانوا العلم * اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتند علم را می شناختند قدر آنرا * ووضعوه عند اهله * ومی نهادند علم را نزد اهل آن وقابل آن * لسادوا به اهل زمانهم * هر آینه مهتر میشدند بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هرکه عزت علم نگاهدارد علم نیز عزت او را نگاهدارد * ولکنهم بذلوه لاهل الدنیا * ولیکن اهل علم در باختند علم را مر اهل دنیا را ونگاه نداشتند از ایشان * لینالوا به من دنیاهم * تا بیابند بدل علم چیزی از دنیای ایشان * نهانوا علیهم * پس خوار شدند نزد اهل دنیا وسبک در آمدند در نظر ایشان * سمعت نبیکم * شنیدم پیغمبر شما را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته * کسیکه بگرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است وجز آخرت مقصود ندارد * کفاه الله تعالی هم دنیاه * بسنده شود او را خدای تعالی مقصود دنیای او را * ومن تشعب به الهموم احوال الدنیا * وکسیکه منفرق وپریشان کرداند او را قصدهای او که احوال وپریشانیهای دنیا است * لم یبال الله فی ای اودیتها هلك * باک وپروا ندارد خدای تعالی که در کدام یکی از وادیهای دنیا واحوال دنیا هلاک کرده آنکس * رواه ابن ماجة * روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لوان اهل العلم تا آخر * ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله * وروایت کرد آنرا بیهقی از ابن عمر از قول وی * من جعل الهموم الی آخره * واول حدیث را روایت نکرد * وعن الاعمش * ابومحمد سلیمان اسدی کوفی از موالی است انس بن مالك را دیده ولیکن در شنیدن وی ازوی خلاف است واز بسیاری از تابعین شنیده وسفیان ثوری وابن عیینه وغیر ایشان ازوی روایت میکنند از اعلام مشهور بعلم حدیث وقرأت بود یکهزار وسه صد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت هذا الدیباج الخسروانی وبود اعمش که فوت نشده ازوی تکبیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین بود ومات سنة ثمان واربعین ومائة ودر روی تشیعی بود ومناقب او بسیار است وبعض او را مدلسین گفته اند * قال قال رسول الله * گفت اعمش که از تابعین است گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم

آفة العلم النسيان * آفت علم فراموشي است واين در حقيقت تنبيه است بر اجتناب از مباشرت اسبابي كه موجب نسيان علم آيد از ارتكاب معاصي و مشاغل نفس و دنيا و متاعب آن چنانكه امام شافعي گفت * شعر * شكوت الى وكيع سوء حفظي * فاوصاني الى ترك المعاصي * فان العلم فضل من الله * وفضل الله لا يعطى لعاصي * واضاعته ان تحدث به غير اهله * وضائع و هلاك گردانيدن علم اين است كه حديث كني بعلم يعني آموزي آنرا بغير اهل علم و قابل آن * رواه الدارمي مرسلا * وعن سفيان ان عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال لكعب * روايت است از سفيان ثوري كه عمر بن الخطاب گفت مر كعب احبار را * من ارباب العلم * كيستند خداوندان علم يعني اينها كه مالك علم اند و رسوخ يافته است علم در ايشان و مستحق آن شده اند كه ايشانرا ارباب علم توان خواند و رب هر چيز مالك آن چيز و مستحق آن چيز را گويند * قال * گفت كعب * الذين يعملون بما يعلمون * ارباب علم آنكسانى اند كه عمل ميكنند با نچه علم دارند * قال * گفت عمر بن الخطاب * فما اخرج العلم من قلوب العلماء * پس چه چيز بيرون كشيد نور و هيبت و بركت علم را از دلهاى علما * قال الطمع * گفت كعب احبار بيرون كشيد علم را از دلهاى علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشياى دنيا و گفته اند الطمع يصير الاسود ذبابا طمع شيرانرا مگس ميسازد و با طمع كلمهٔ حق گفتن دشوار است * مثنوى * طمع بند و دفتر ز حكمت بشوى * طمع بگسل و هر چه داني بگوى * طمع را سه حرف است هر سه تهي * ازان نيست مر مطمحان را بهي * منقول است از شيخ ابو العباس مرسي قدس سره كه فرمود در ابتداى امر خود در سرحد اسكندريه افتادم و از مردى كه مرا مي شناخت بنصف درهم چيزى خريدم و چون دليل بود بخاطر گذشت كه شايد از من نگيرد هاتف آواز داد كه السلامة في الدين بترك الطمع في المخلوقين * رواه الدارمي * وعن الاحوص بن حكيم * تابعي است انس را و عبد الله بن بسر را ديده و از انس سند او ضعيف است و امام احمد گفته كه وى بهيچ نمي ارزد و ابن معين گفته ليس بشيء و ابن عدى گفته ميتوان حديث او نوشت و پدر او حكيم بن عمير صحابي است * عن ابيه قال سال رجل النبي * گفت پرسيد مردى پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم عن الشر * از بدى يا مردم بد يا از بدترين مردم كه چه كسانند و اين معني موافق تر است بجواب و در صراح گفته كه شر بمعني بدى و بد و بدتر بيايد ميگويند فلان شر الناس و نميگويند اشر الناس مگر در لغت ضعيف و خير نيز بسه معني آيد نيكي و نيك و نيكتر و سياق حديث ناظر در معني اخير است * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * لا تسألوني عن الشر * نپرسيد مرا از شر * وسلوني عن الخير * و بپرسيد مرا از خير * يقولها ثلثا * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين كلمه را سه بار و در آنوقت ذكر كردن مردم بد و نشان نهادن بر طائفهٔ مخصوص ببدى بر خاطر شريف خوش نيامد و بعد از اظهار كراهت چون بيان كرد خيار ناس رانيز ذكر كرد از براى تدارك و تلافي آن كراهت * ثم قال * پستر فرمود * الا ان شر الشر شرار العلماء * دانا و آگاه باشيد كه بدترين بدان بدان علما اند * وان خير الخير خيار العلماء * و بدرستيكه نيكترين نيكان نيكان علما اند زيرا كه علما متبوعانند و مردم تابع ايشان پس بدى و نيكي ايشان در خلق بيشتر سرايت ميكند كه از مردم ديگر * رواه الدارمي * وعن ابي الدرداء قال ان من اشر الناس عند الله منزلة يوم القيمة * بدرستيكه از جمله بدترين مردمان نزد خدا از روى قدر و مرتبه روز قيامت * عالم لا ينتفع بعلمه * عالمي است كه فائده نمي گيرد از علم خود و عمل نميكند بدان و در بعض نسخ لا ينتفع بصيغهٔ مجهول نيز تصحيح كرده اند يعني عالمي كه نفع برده نمي شود بعلم وى بترك تعليم و تدريس و تصنيف يا بترك امر معروف و نهي منكر و مؤيد اين است حديث ابي هريره كه در آخر فصل آيد كه در وى بصيغهٔ مجهول است البته * رواه الدارمي * وعن زياد بن حدير * بضم حا و فتح دال مهملتين و سكون تحتانيه اسدى كوفي تابعي است شنيد از عمر و علي و شنيد از وى شعبي و غيره * قال قال لي عمر * گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضي الله عنه * هل تعرف ما يهدم الاسلام * آيا مي شناسي چه چيز ميشكند بناى مسلماني را و ويران ميكند آنرا و هدم بمعني شكستن پشت نيز آيد و اين معني نيز مناسب است * قال لا * گفت زياد بن حدير نمي شناسم * قال يهدمه زلة العالم * گفت عمر مي شكند بناى مسلماني را لغزيدن عالم و گناه كردن او * وجدال المنافق بالكتاب * وجدال و نزاع منافقان بكتاب خدا از براى افساد دين اسلام و در حكم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعه به شبههٔ باطله و تاويلات زائغه كه باعث شك و تشكيك در دين مي شود * وحكم الائمة المضلين * و حكم كردن امراى جور كه گمراه كنندگان خلق اند بر وفق هوى و شهوت

بخود وجبر وكره ديگران بر قبول وا طاعت آن * رواه الدارمي * وعن الحسن قال العلم علمان * روايت است از حسن بصري رضي الله عنه گفت علم دو علم است * فعلم في القلب * پس يک علمي است که در دل است * فذلك العلم النافع * پس آن علمي است سود دهنده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالى در ادعيه ماثوره * وعلم على اللسان * وديگر علمي است برسر زبان که تاثير نکرد در دل ونور رباني نساخت دل را * بيت * علم چون بر دل زند ياري شود * علم چون برتن زند ماري شود * فذلك حجة الله عز وجل على ابن آدم * پس اين علم برسر زبان حجت خدا است بر آدميان که بآن الزام خواهد داد وخواهد گفت که شمارا علم داديم چرا بدان كار نكرديد واز اينجا گفته مي شود که واي برجاهل يکبار وبر عالم هفتاد بار که ديده ودانسته گمراه شد ودر چاه خذلان افتاد * رواه الدارمي * وشيخ محقق عارف بالله احمد ابن عطاء الله الاسكندري در كتاب حكم ميفرمايد که العلم النافع هو الذي ينبسط في الصدر شعاعه وينكشف عن القلب قناعه علم نافع علمي است که بکسترد وفراخ گرداند در سينه شعاع خود را که کنايت از انتشار انوار وآثار او است مشابه بشعاع آفتاب که برزمين افتد ومنبسط گردد وبرافکند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم وادراک حقائق اشيا وشيخ امام ابوعبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي فرمود علم نافع علمي است که ثابت ومتمکن شده در سينه وصورت بست دران زيرا که نورچون بتابد بردل صورت بندد در وي تمامه امور نيک وبد وبيفتد ازان سايه در سينه پس بعمل آرد نيک را وبگذارد بد را واين علم نور قلب است که برآمده ازان علامات هدايت بسوي سينه وانچه بيا موزي وبکسب حاصل کني علم لسان است که ظلمت شهوت بران غالب آمده نور را نيست اورا برده است وبعض گفته اند که علم نافع علم وقت وصفاي قلب است که باعث است بر زهد در دنيا ونزديک گرداننده است به بهشت ودور دارنده ازدوزخ وموروث خوف ورجا ومعرفت آفات نفوس وطهارت او است واين نوريست که مي اندازد حق سبحانه در دل هرکه ميخواهد از بندگان خود نه علم زبان ازمعقول ومنقول وبالجمله علم نافع دو قسم است يکي علم معامله که باعث گردد بر عمل ومقرون باشد بدان ديگر علم مکاشفه که اثر ونتيجه عمل است واول را علم دراست وثاني را علم وراثت خوانند * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال حفظت من رسول الله * گفت ابوهريره يادگرفته ام از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وعائين * دو ظرف را ازعلم ودربعض روايت من العلم بصريح آمده ووعاي علم عبارت است از محل آن که جمع شده دروي وطيبي گفته تشبيه کرده ونوع علم رابد وظرف باعتبار احتوا واشتمال هريک برچيزي که در ديگري نيست * فاما احدهما فبثثته فيكم * اما يکي ازان دو وعاي علم پس پراکنده کرده ام آنرا درميان شما * واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم * واما علم ديگرا گر پراکنده کنم آنرا وظاهر گردانم بريده ميشود اين بلعوم بضم باي موحده راه گذر طعام ازحلق چنانکه راوي تفسير کرده بقول خود * يعني مجرى الطعام رواه البخاري * وگفته اند که مراد باول علم احكام واخلاق است که مشترک است ميان خواص وعوام وبثاني علم اسرار که محفوظ ومصون است ازاغيار ازجهت باريکي وپوشيدگي آن وعدم وصول فهم ايشان بدان ومخصوص است بخواص از علما بالله از اهل عرفان وبعضي از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن وفساد دين است ازبني اميه که آنحضرت صلى الله عليه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بردست بعضي ازبچگان قريش خواهد بود وابوهريره ميگفت اگر خواهم بيان کنم ايشانرا نام بنام يامراد احاديث است که دران اسامي امراي جور واحوال ايشان ومذمت ايشان بود وابوهريره برمز وكنايت بعضي ازان اخبار ميگفت وازاظهار آن بصريح ميترسيد تامبادا که بکشند اورا چنانکه ميگفت اعوذ بالله من امارة الستين وامارة الصبيان پناه ميجويم بخدا ازپادشاهي شصت سال وامارت خردان اشارت ميکرد بامارت يزيد بن معاويه که برسر شصت سال وقوع يافت وحق تعالى مستجاب گردانيد دعاي ابي هريره را وبرفت از عالم پيش ازان والله اعلم پوشيده نماند که اگر مراد اين قائل نفي علم باطن ووجود حقائق واسرار است که فهم عوام بدان نرسد وانشاي آن مصلحت وقت نباشد وصلاح روزگار بعض مخاطبان دران نبود بيشک در دائره علم ودين اينچنين علمها است پس مکابره است واشارت بدان در كلام نبوت وارباب ولايت بسيار است وكلموا الناس على قدر عقولهم نيز اشارت بآن ميتواند بود ولابد هر ظاهري را باطني وهر شريعتي را حقيقتي خواهد بود که دربيان آن دقتي وغموضي باشد که چون بفهم عوام نرسد قائل را متهم ومنسوب بچيزي دارند که نزد ايشان منکر ومذموم باشد وايشان درذم وانکار آن درحکم ظاهر معذور هم باشند ونهي ازانشا واظهار آن ازينجهت باشد نه بسبب

مخالفت او امر دین را و علم شریعت را اگر گویند علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است ولیکن در حدیث ابی هریرة اشارت بچیزی دیگر
است که گفته شده با آن علم بوجود قرائن که مذکور شد ونیز تخصیص ابی هریرة بدان باوجود دیگران از عظمای صحابه وعدم فهم ایشان
آنرا وحکم کردن بقتل او خالی از بعدی نیست این سخن دیگر است والله اعلم * وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به *
ای مردمان آگاه باشید هر کسی که بداند چیزیرا از علوم پس باید که بگوید آنرا * ومن لم یعلمه فلیقل الله اعلم * وکسی که نداند آنرا
باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناتر است بدان مانمی دانیم * فان من العلم ان تقول لما لا تعلم * پس بدرستیکه از
جملۀ علم ودانش است این که بگوئی تو مر چیزیرا که نمی دانی * الله اعلم * چه تمییز معلوم از مجهول ودریافت این که نمیتوانم دانست
نوعی از علم است واین است معنی آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم * قال الله تعالی لنبیه * گفته است خدای تعالی مر پیغمبر
خود را صلی الله علیه وسلم * قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین * بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شمارا بر تبلیغ دین
وقرآن از هیچ مزدی ونیستم من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیزیرا که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا میدانند وامر رسانیدن
آن میکنند میگویم ومیرسانم وهیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم وبزور بر خود نمی بندم و بحث وتفتیش از اشیای غامضه که فهم بدان
نرسد ودعوی فهم آن کردن وسعی وجلد در دانستن آن داخل تکلف است * متفق علیه * منقولست که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه
از آیۀ وفاکهة وابا پرسیدند که معنی اب چیست فکر کرد چون در نیافت فرمود هل هذا الا التکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس
فواکه ومطاعم است اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست وفکر کردن در دریافت آن تکلف وما لایعنی است * وعن ابن سیرین * نام او محمد
است از کبار تابعین است وپدر او سیرین مکاتب انس بن مالک است در علم رؤیا آیتی بود وچیزهای غرائب از وی درین باب منقول است
* قال ان هذا العلم دین * این علم کتاب وسنت دین است یعنی قوام وثبات دین بدو است * فانظروا عمن تأخذون دینکم * پس نگاه کنید
و به بینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارت است باهتمام واحتیاط در معرفت حال راوی در وثوق ودیانت وحفظ وورع وسنت
تا باید گرفت از هر که روایت کند خصوصا ارباب غرض از اهل هوی وبدعت که دیانت ندارند وبرای ترویج مذهب خود وضع وافترا نمایند
* رواه مسلم * وعن حذیفة * از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت او است ویمان نام پدر او واو را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه
وسلم گویند ونزد او بود علم منافقان وگفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بهر چه خواهد بود تا روز قیامت از فتن ووقائع رضی الله
عنه * قال یا معشر القراء استقیموا * ای گروه قرآن خوانندگان که قرآنرا بر سر زبان دارید یا مراد علما اند که عمل ندارند ثابت وراست
باستید وبراه راست بروید * فقد سبقتم سبقا بعیدا * پس بتحقیق سابق شدید اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغۀ ماضی خطاب معلوم
است مر آنکسانرا که دریافته اند اول اسلام صحابۀ رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه هرگاه ایشان تمسک کنند بکتاب وسنت سبقت
کنند ودریابند هر چیزیرا وهر که بعد از ایشان بیاید اگر چه عمل کند مثل عمل ایشان نرسد بانچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام
وسبقتم بصیغۀ مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کردند شما را و پیش دستی بردند بر شما آنهائیکه متصف بودند وهستند باستقامت
وسلوک طریق مستقیم * وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا * واگر میگیرید شما ومیروید راه چپ وراست راه میکذارید راه راست
را هر آینه بتحقیق گمراه شوید گمراه شدنی سخت ومیروید در گمراهی راه دور ودراز * رواه البخاری * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه
* قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب الحزن * پناه جوئید بخدا از جب اندوه وجب بضم جیم وتشدید با چاه سر بر
نیاورده واطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله وما جب الحزن * و
چیست جب حزن وچه مراد است از ان * قال واد فی جهنم * فرمود وادی است در دوزخ که * یتعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة *
پناه میجوید از ان دوزخ هر روز چهار صد بار یعنی چنان قبیح وشنیع وموحش است که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان
وپناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت ومحنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ است بزبان پروردگار تعالی قادر است که دوزخ
را بسخن در آرد چنانکه از ظواهر آیات واحادیث مفهوم میگردد * قیل * گفتند صحابه * یا رسول الله ومن یدخلها * وکه می در آید آن وادیرا
* قال القراء المراؤن باعمالهم * فرمود می در آیند او را قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعملهای خود وقرا بر عالمان ومتعبدان

نیز اطلاق می یابد چه علم از قرآن حاصل میگردد و عبادت بحکم او است * رواه الترمذی و کذا ابن ماجة و زاد فیه * و زیادہ کردہ است
ابن ماجه در حدیث این کلام را که * وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون الامراء * و بدرستیکه از جملهٔ دشمن داشته شده ترین قرا
بسوی خدا آنکسانی اند که ملاقات می کنند وصحبت میدارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیائی نه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق
جبر و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان * قال المحاربی یعنی الجورة * گفته است محاربی که از راویان حدیث است و نام او عبد الرحمن
بن محمد است روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنة خمس و تسعین ومائة مراد با مرا جائران و ظالمان اند و ناررندگان براه دین
و شریعت اعاذنا الله * وعن علی * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشك ان یاتی علی الناس زمان * نزدیك است که بیاید
بر مردم روزگاری که * لا یبقی من الاسلام الا اسمه * باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی و علم بوی و از عمل اثری نی * ولا یبقی من القرآن
الا رسمه * و باقی نماند از قرآن مگر رسم و آئین وی و مراد برسم قرآن تجوید حروف و اتقان الفاظ بی تفکر و تدبر در معانی و عمل باوامر و نواهی آن
* مساجدهم عامرة * مسجدهای ایشان آبادان است که گرد می آیند در وی نه از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکه فرمود * وهی
خراب من الهدی * وحال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت و علم و عبادت * علماؤهم شر من تحت ادیم السماء * دانشمندان
ایشان بدترین مردم اند که زیر آسمان اند و ادیم آسمان روی زمین روی آنها و ظاهر آنها * من عندهم تخرج الفتنة * از نزد ایشان بیرون می
آید فتنه و بلا و شر در دین باعانت ظالمان و ستمکاران * وفیهم تعود * و باز هم در ایشان باز میگردد بمسلط گردانیدن خدای تعالی ظالمانرا
بر ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدای تعالی همان ظالم را بر وی برگمارد تا دمار از روزگارش
برآرد * رواه البیهقی فی شعب الایمان * وعن زیاد بن لبید * صحابی است انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه
و بود با او تا هجرت کرد و عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت می کند از وی عوف بن مالك و ابو الدرداء مات
فی اول ایام معویة * قال ذکر النبی * گفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم شیئا * چیزیرا از فتنه و ابتلا * فقال *
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ذلك عند اوان ذهاب العلم * وجود آن فتنه و ابتلا نزد وقت رفتن علم است از عالم * قلت *
گفتم * یا رسول الله وکیف یذهب العلم * و چگونه میرود علم * ونحن نقرأ القرآن * وحال آنکه ما میخوانیم قرآنرا و میدانیم احکام آنرا
* ونقرئه ابناءنا * و میخوانانیم قرآن را و میدانانیم احکام آنرا بپسران خود را * ویقرئه ابناؤنا ابناءهم * و میخوانانند او را پسران
ما پسران خود را * الی یوم القیمة * تا روز قیامت همچنین سلسلهٔ علم میرود * فقال ثکلتك امك زیاد * پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بگرید ترا مادر تو ای زیاد * ان کنت لاراك من افقه رجل بالمدینة * بدرستیکه بودم من هر آینه گمان می بردم ترا
داناتر و فهیم تر مردی در مدینه عجب که مقصود از کلام من نفهمیدی و گمان بردی که قرآن و علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن آنست
و هر که خواند و دانست عمل کرد و اینچنین نیست * اولیس هذه الیهود والنصاری یقرؤن التوریة والانجیل * آیا نیستند این جماعة
یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را * لا یعملون بشیء مما فیهما * عمل نمیکنند بچیزی که هست در کتب ایشانرا از آنچه در توریت و انجیل
است * رواه احمد و ابن ماجة وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمی عن ابی امامة * روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد احمد
و ابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی
مانند آن لیکن از ابی امامه * وعن ابن مسعود قال قال لی رسول الله * گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم تعلموا
العلم وعلموه الناس * بیاموزید علم را و بیاموزانید آنرا مردم را * تعلموا الفرائض وعلموها الناس * بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را
و بیاموزانید آنرا مردم را * تعلموا القرآن وعلموه الناس * بیاموزید قرآنرا و بیاموزانید آنرا مردم را * فانی امرؤ مقبوض * زیرا که بدرستی
من مردی ام که میرانیده میشوم و قبض کرده میشود روح من بوقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن * والعلم سینقبض * و علم زود باشد
که گرفته شده میگردد و در بعض نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد * ویظهر الفتن * و پیدا می شوند فتنه ها و ابتلاها بگرفته شدن علم و
کم شدن او * حتی یختلف اثنان فی فریضة * تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرض چه جای سنن و نوافل * لا یجدان احدا یفصل
بینهما * نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس و جدا کند حق را از باطل * رواه الدارمی والدارقطنی * وعن ابی هریرة *

رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل علم لاينتفع به * حال علمی که نفع کرفته نمی شود از وی بتعليم * كمثل كنز لاينفق منه في سبيل الله * همچو حال کنجی است که داده نمیشود وصرف کرده نمیشود ازوی در راه خدا * رواه احمد والدارمي * تمام شد کتاب العلم والحمد لله ودرپی میاید آنرا *

* كتاب الطهارة * طهارت درلغت بمعني نظافت وپاکي است ضد نجاست وطهور بضم طا مصدر است وبفتح طا اسم بمعني مصدر آمده وهم بمعني انچه تطهير کرده شود بوی چنانکه آب وخاک وبمعني مطهر نيز آيد ودر توجيه اين خفای هست درشرح آن راذکرکرده ایم ودر اصطلاح فقها عبارت است ازنظافت ازنجاست حکمي که آنرا حدث کويند وازنجاست حقيقي که آنرا خبث خوانند ووضو بضم واو بمعني مصدر وبفتح بمعني آب که بدان وضوکرده شود مشهور اينست وتحقيق آنست که بفتح بمعني مصدر نيز آيد كذا قيل *

* الفصل الاول * عن ابي مالك الاشعري * صحابي مشهور است عم ابوموسی اشعری رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطهور شطر الايمان * طهارت نيمهٔ ايمانست اين مبالغه است دربيان زيادتي اجر طهارت که بمرتبه ايست که بنصف اجر ايمان میرسد يا بمناسبت آن نصف ايمان خوانند که ايمان می پوشد کناهانرا که پيشتر ازان کرده همچنين وضو می پوشد کناهانرا وليکن ايمان می پوشد صغائر وکبائر را ووضو نمی پوشد مکر صغائر راپس درمرتبه نصف ايمان باشد يا بجهت آنکه ايمان تطهير ميکند باطن را ووضو پاک ميکرداند ظاهر را وبعض کفته اند که مراد بايمان نماز است چنانکه درکريمهٔ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ مراد داشته اند وچون نماز بی آن درست نيست کويا جزو او است مبالغة واکر بيشتر مبالغه وادعا کنند نصف آن اعتبار کنند کويا همه ارکان وشرائط نصفی است ووضو نصفی ديکر وبعضي ازمحققين درتاويل اين حديث کفته اند که ايمان موجب تخليه ازرذائل وتحليه بفضائل است ومراد بطهور اينجا تخليه است واين همه برتقديری است که مراد بشطر معني نصف باشد چنانکه اکثر واشهر استعمالات او است واکر بمعني جزو باشد يعني پاره ايست ازايمان برين تقدير احتياج باين توجيهات ندارد وليکن اين نيز مبالغه است کويا که داخل است درحقيقت ايمان * والحمد لله يملأ الميزان * والحمد لله پر می کند ترازوی اعمال را يعني هرکه يکبار الحمد لله بکويد چندان ثواب يابد که ميزانرا پرسازد * وسبحان الله والحمد لله تملآن اوتملأ ما بين السموات والارض * واين دوکلمه پر ميکند تمام مسافت را که ميان آسمانها وزمين است واو تملأ شک راوی است که تملآن کفت بلفظ تثنيه يا تملأ کفت بلفظ مفرد وبرهر تقدير بتای فوقانيه وياي تحتانيه هردو آمده ولفظ تثنيه ظاهر است که دوکلمه اند ومفرد باعتبار مجموع وجمله بهر واحد ووجهش آنست که سبحان الله اعتراف است به تنزيه وتقديس وی تعالی وآن شامل است آسمان وزمين را وهرچه درآنها است چه هرذره کواهي ميدهد ودلالت دارد برپاکي ذات وصفات وی تعالی وتقدس ازوصمت زوال ونقصان والحمد لله اقرار است بکمالات او ونعمتها که بيرون است ازشمار وپر است بدان عالم ودال است بران وشک نيست که اکراين کلمات بحقائق خود صادرکردد ازقائل آن موجب ميکردد شهود ذات وصفات واسماء الهي راکه افراد عالم مظاهر او است وپر ميکند ثواب آن آنرا اما مجرد الفاظ وحروف واصوات آن مرتبه ندارد وباوجود آن فضل خدا واسع است ووی تعالی اندک پذير وبسيار بخش است وباين بيان ظاهرشد که اکر کويند پر ميکند زمين وآسمانرا وهرچه درزمين وآسمان است يا پر ميکند تمام عالم را درست آيد وليکن چون مابين آسمان وزمين امری مبين ومکشوف است ذکرکرد آنرا وتواند که کنايت باشد ازتمام عالم والله اعلم * والصلوة نور * ونماز روشن کنندهٔ دل است بشهود حق وظهور معارف ويا روشن کنندهٔ روی بظهور سيمای صلاح ونور عبادت يا راه نماينده است بطريق حق وصواب وبازدارنده ازظلمت باطل وخطا چنانچه درقرآن مجيد فرمود إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ يا سبب ظهور نور او است روز قيامت که روان ميکردد پيش روی وجانب راست مؤمنان مصلي چنانکه فرمود نُورُهُمْ يَسْعٰى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ * والصدقة برهان * ومال بدرويش دادن لوجه الله نه بروی وريا دليل وحجت قوی است برصدق دعوی ايمان ومحبت پروردکار تعالی يا حجت است مرطالب اجر را زيرا که آن قرضی است که داده است مرخداوند تعالی را * والصبر ضياء * وشکيبائي نمودن ازمعصيت خدای ويابرجای بودن درطاعت وی تعالی يا شکيبائي کردن بربلايا ومصائب روشنائي کامل ونور تام است چه ضيا اتم واکمل ازنور بود ولهذا درقرآن مجيد آفتاب را ضيا خوانده وماه را نور آنجا که فرموده وَجَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وروشني آفتاب اتم واکمل است ازنور مهتاب وشک نيست که مدار کاروبار دين بتمام برصبر است وتمامهٔ طاعات وعبادات ازاقسام صبر اند ومحتمل است

که مراد بصبر در اینجا صوم باشد بقرینهٔ ذکر صلوة وصدقه چنانکه در کریمهٔ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ مراد داشته اند * والقرآن حجة لك او عليك * وقرآن دلیل است بر سود تو ومدد کننده مر ترا اگر عمل کردی بوی ونگاهداشتی حق اورا ویا بر زیان تو وخصومت کننده بر تو اگر عمل نکردی وحق نگاه نداشتی * کل الناس یغدو * همه آدمیان بامداد میکنند هریک از ایشان وغدوه بضم بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب * فبائع نفسه * پس فروشنده وصرف کننده است ذات خود را در کاری که متوجه است بآن * فمعتقها او موبقها * پس آزاد کننده است نفس را از عذاب خدای تعالی یا هلاک کرداننده ومهیا کرداننده است اورا از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه وروی آرنده است اگر در آن کار آخرت را بدنیا خرید وترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت واگر دنیا را بآخرت خرید وترجیح نمود هلاک شد وخود را در ورطهٔ عذاب افکند * بیت * بد نیا توانی که عقبی خری * بخر جان من ورنه حسرت بری * رواه مسلم وفي رواية * ودر روایتی از مسلم این زیاده آمده است که * ولا اله الا الله والله اکبر تملاٰن مابین السماء والارض * اینچنین گفته است صاحب مصابیح ومؤلف میگوید * لم اجد هذه الرواية فی الصحیحین * من نیافته ام این روایت را در صحیح مسلم ودر صحیح بخاری نیز * ولا فی کتاب الحمیدی * ونه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین * ولا فی الجامع * ونه در جامع الاصول که احادیث صحاح سته را جمع کرده * ولکن ذکر ها الدارمي * ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمي * بدل سبحان الله والحمد لله * یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملاٰن مابین السماوات والارض گفته ودارمي بجای آن لا اله الا الله والله اکبر تملاٰن مابین السماء والارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل اول درست نباشد *

وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ادلکم على ما یمحو الله به الخطایا ویرفع به الدرجات * ایا اعلام ننمایم شما را بر عملهای که محو میکند خدای تعالی بسبب آن عملها گناهان را وبلند میگرداند بسبب آنها پایهای عمل کنندگان را محو در اصل سودن وپاک کردن چیزی را چنانکه اثر ونشان آن نماند ومراد بمحو گناهان آمرزیدن وبخشیدن آنها است یا سودن وستردن آنها از دیوان اعمال واتفاق است علما را که مراد گناهان صغیره است * قالوا بلى * گفتند صحابه بلى راه بنما مارا بآن عملها * یا رسول الله قال * فرمود آن عملها اینست * اسباغ الوضوء على المکاره * بتمام وکمال کردن وضو ورسانیدن آبها را در هر جای که می باید رسانید در هنگام مشقت وناخوش آمدن آب چنانکه در حالت بیماری وسختی سرما مثلاً * وکثرة الخطى الى المساجد * وبسیاری گامها در رفتن سوی مسجدها چنانکه مسجد از خانه دور باشد وتواند که مراد رفتن بوقار وآهستگی باشد که سبب بسیاری گامها است * وانتظار الصلوة بعد الصلوة * وچشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگزارد ونماز آینده را انتظار برد وبنشیند در مسجد واگر بر آید دلش بدان آویخته باشد * فذلکم الرباط * پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خواند واصل رباط نگاهداشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند ونشستن مسلمانان در آن وبربستن اسپان ودلهای خود را در آن پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد منابهٔ نشستن در سرحد است در مقابل شیطان ولشکر او است تا دخل نکنند وتواند که اشارت بتمامهٔ اعمال ثلثه باشد که مذکور شدند زیرا که اینها می بندند راههای در آمد شیطان را بر نفس ومغلوب میگردانند هوای نفس را * وفي حديث مالك بن انس * ودر حدیث امام مالك اینچنین آمده که * فذلکم الرباط فذلکم الرباط ردد مرتین * مکرر گردانید این لفظ را دو بار بجهت تقریر وتاکید * رواه مسلم وفي رواية الترمذي ثلثا * ودر روایت ترمذی سه بار مکرر گردانید واین اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورده دو بار مکرر گردانید وصحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالك که آورده دو بار مکرر گردانید واز غیر مالك خود اصلا مکرر نیست *

وعن عثمان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء * کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن وآداب آن * خرجت خطایاه من جسده * می بر آیند گناهان او از تمامهٔ تن او * حتى تخرج من تحت اظفاره * تا آنکه می بر آیند گناهان از زیر ناخنان او ومبالغه است در حصول طهارت * متفق علیه *

وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ العبد المسلم * چون وضو میکند بندهٔ مسلمان * او المؤمن * شک راوی است * فغسل وجهه * پس میشوید روی خود را * خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه * بیرون می آید از روی وی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم * مع الماء * همراه آب او * او مع آخر قطر الماء *

يا كفت بيرون مي آيند با آخر قطره از قطرهاى آب اكرچه در روى جز از چشم نيز كناهان واقع ميشوند اما چون عمدهٔ كناهان
واكثر آن چشم است تخصيص بآن كرد * فاذا غسل يديه خرج من يديه كل خطيئة كان بطشتها يداه مع الماء او مع آخر قطر الماء *
پس چون ميشويد هر دو دست را بيرون مي آيد هر كناهى كه ميكرفت آن كناه را هر دو دست او يعني كناهى كه بدست كرده
همراه آب يا همراه آخر قطرهٔ از قطرهاى آب * فاذا غسل رجليه خرج كل خطيئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء * پس چون
ميشويد هر دو پاى خود را بيرون مي آيد هر كناهى كه رفته است بسوى آن هر دو پاى او با آب يا با آخر قطرهاى آب * حتى تخرج نقيا
من الذنوب * تا آنكه بيرون مي آيد از جاى وضو پاك از كناهان يعني صغيره * رواه مسلم * وعن عثمان * رضي الله عنه * قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من امرئ مسلم تحضره صلوة مكتوبة * نيست هيچ مردى مسلمان كه حاضر ميشود او را و در ميرسد وقت
نماز فرض * فيحسن وضوءها * پس نيك ميكند وضوى نماز را برعايت سنن وآداب آن * وخشوعها * و نيك ميكند خشوع وخضوع
نماز را و اين شامل رعايت آداب ظاهر و باطن است چنانكه در دل ترسان باشد و نظر بر سجده كاه دارد و تمامهٔ همت وحضور بران كارد
و بجز آن مشغول نباشد و ببدن وجامه و ريش بازى نكند و بچپ و راست روى نكرد اند و چشم نه بندد و بعض بجهت تحصيل حضور
در چشم بستن رخصت كرده اند و بهتر آنست كه در نماز فرض از ان احتراز كند و در تفسير قول حق سبحانه والذين هم في صلوتهم
خاشعون كفته اند كه خائف ومتذلل باشند و نظر را بر سجده كاه لازم دارند آورده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نماز نظر بجانب
آسمان ميداشت و انتظار وحي مى برد چون اين آيت نازل شد بينداخت نظر را بجانب سجده كاه و در روايت است كه آنحضرت صلى الله
عليه وسلم مردى را ديد كه در نماز بريش بازى ميكرد فرمود اكر خشوع ميكرد دل وى هر آينه خشوع ميكرد اعضاء او و بعض كفته اند كه
در قيام نظر بسجده كاه دارد و در ركوع بر پشت پاى و در سجده بجانب بينى و در قعود بر كنار * وركوعها * و نيك كند ركوع نماز را
تخصيص بركوع كرد و سجود ذكر نكرد زيرا كه ركوع مقدمهٔ سجود است و نيز ركوع سخت تر است كه مصلى خود را كرفته استاده است
بخلاف سجده كه بر زمين افتاده است و نيز ركوع خاصهٔ نماز مسلمانان است و در نماز يهود و نصارى ركوع نباشد * الا كانت كفارة لما قبلها
من الذنوب * هيچ كس نكند وضو و نماز را باين صفت و هيئت مكر آنكه باشد باين صفت اين نماز پوشنده و محو كننده هر چيزى را كه
پيش ازين كرده است از كناهان * مالم يوت كبيرة * مادام كه بوجود نيارد و نكند مصلي كناه كبيره را از ذات خود و در بعض نسخ ما لم يأت نوشته
يعني نكند كناه كبيره را و اين روايت بحسب معني ظاهرتر است و اول بحسب روايت قويتر و مقصود آنست كه وضو و نماز كفارت ميكند
كناهان صغيره را نه كبيره را * وذلك الدهر كله * و اين كفارت بودن نماز كناهان را هميشه است تخصيص بزمانى دون زمانى ندارد * رواه
مسلم * وعنه انه توضأ * وهم از عثمان رضي الله عنه روايت است كه وى وضو كرد * فافرغ على يديه ثلثا * پس ريخت آب بر هر دو دست خود
سه بار * ثم تمضمض واستنثر * پستر آب در دهن كرد و در بيني كرد و بفشاند بيني را استنثار بثاء مثلثه بيني افشاندن بعد از آب كردن
در وى كه آنرا استنشاق كويند پس ذكر استنثار متضمن ذكر استنشاق نيز باشد * ثم غسل وجهه ثلثا * پستر بشست روى خود را سه بار
* ثم غسل يده اليمنى الى المرفق ثلثا * پستر بشست دست راست خود را تا آرنج سه بار * ثم غسل يده اليسرى الى المرفق ثلثا * پستر
بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار * ثم مسح برأسه * پستر مسح كرد بسر خود و مسح كل را نيز اين دست تر بر سر * ثم غسل رجله اليمنى ثلثا *
پستر بشست پاى راست خود را سه بار * ثم اليسرى ثلثا * پستر بشست پاى چپ خود را سه بار و تحقيق اين افعال در باب سنن الوضو بيايد
* ثم قال رأيت رسول الله * پستر كفت عثمان ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم توضأ نحو وضوئي هذا * وضو كرد مانند
وضوى من كه اينست * ثم قال من توضأ نحو وضوئي هذا * پس تر فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كسى كه وضو بكند مانند وضوى من كه اينست
* ثم يصلي ركعتين * پستر بكزارد دو ركعت نماز بعد از وضو واقل اينست و اكر بيشتر كند كه است فاضل تر باشد * لا يحدث نفسه فيهما بشيء *
در حاليكه حكايت نميكند نفس خود را درين دو ركعت بچيزى از حكايات دنيا و اكر خواطر عارض كردد آنرا دفع كند و قرار نكيرد و از حضور
باز ندارد زيان ندارد و بعض كفته اند كه مراد بعدم تحديث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است والله اعلم * غفر له ما تقدم من ذنبه *
آمرزيده ميشود مر آنكس را آنچه پيش كذشته است از كناهان او و اين حديث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اكر فرض بكزارد

یا سنت راتبه نیز کفایت است و نیت این نماز تحیة الوضو یا شکر وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما در در آمدن مسجد نیت
تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضو معنی ندارد اما مسجد بملاحظهٔ عظمت و مشاهدهٔ
روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد جای آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی و وضو برای نماز است
نه نماز برای وضو پس شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا قال الغزالي * متفق علیه ولفظه للبخاري * وعن عقبة بن عامر * بضم عین و سکون
قاف صحابی است والی بود بر مصر از جانب معویه بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از ان عزل کرد و بمصر مرد سنه ثمان وخمسین روایت
کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا في جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری قرشی شاعر
والی کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ * نیست هیچ مسلمان که وضو سازد
* فیحسن وضوءه * پس نیک سازد وضوی خود را * ثم یقوم فیصلي رکعتین * بعد از ان بایستد پس بگزارد دو رکعت * مقبل علیهما بقلبه ووجهه *
در حالیکه وی پیش آینده و توجه نماینده است بر ان دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا بنصب آمده
و این بحسب اعراب ظاهرتر است * الا وجبت له الجنة * مگر واجب گردد مر او را بفضل الهی تعالی بهشت * رواه مسلم * وعن عمر بن
الخطاب * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ * نیست از شما هیچکی که وضو کند * فیبلغ او
فیسبغ الوضوء * پس بنهایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را او و شک راوی است * ثم یقول * پستر بگوید * اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده
ورسوله وفي رواية * و در روایتی اینچنین آمده که بگوید * اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت
له ابواب الجنة الثمانية * مگر آنکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت در است * یدخل من ایها شاء * در آید از هر در این درها که
خواهد اینجا نامهٔ بهشتها را یکی اعتبار کرد و هر یکی از انها را در گفت و گاهی هر کدام را بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت گویند
فافهم * هکذا رواه مسلم في صحیحه * همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود * والحمیدي في افراد مسلم * و همچنین
روایت کرد آنرا حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست * وکذا * و همچنین روایت کرد * ابن الاثیر في
جامع الاصول وذکر الشیخ محيي الدین النووي في آخر حدیث مسلم علی ما رویناه * و ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر
حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را که * وزاد الترمذي * و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را * اللهم اجعلني
من التوابین واجعلني من المتطهرین والحدیث الذي رواه محيي السنة في الصحاح * و حدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مصابیح در صحاح
و آن حدیث اینست که * من توضأ فاحسن الوضوء الی آخره * و آخرش اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله اللهم اجعلني من التوابین واجعلني من المتطهرین * رواه الترمذي في جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان محمدا * روایت کرده
است آنرا ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمهٔ اشهد که پیش از کلمهٔ ان محمدا که آنرا صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این
اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است و آنرا در
حسان می باید آورد و بدانکه جزری در حصن حصین برمز ابن ماجه وابن ابي شیبه وابن السني در شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده
و نسائی و از حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك * وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امتي یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء * بدرستیکه امت من خوانده میشوند
در محشر یا بسوی بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضو و غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن
از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست و پا او سفید
باشد و این امت را در روز قیامت روها و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل * فمن استطاع
منکم ان یطیل غرته فلیفعل * پس کسی که میتواند از شما که دراز کند غرهٔ خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است
و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اندام که عادت
بر بسیار آب ریختن است در ان والله اعلم و اطالت غره آن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید

واطالت تحجيل بآنكه پايها تا بالاي پاشنه بشويد وازاينجا معلوم شود كه غره در متوضي مخصوص بجبهه نبود بلكه شامل تمام روي باشد ولهذا تعبير كرد طيبي اغر را بابيض الوجه والله اعلم * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تبلغ الحلية من المؤمن حيث يبلغ الوضوء * ميرسد سيما ونشان وضو در دست وپاء متوضي كه تحجيل عبارت ازان است تا آنجا كه ميرسد آب وضو وبعضي از حليه زيور مراد داشته اند كه بهشتيانرا در دست وپا خواهد بود ورد كرده شده است اين وجه بآنكه حليه بكسر حا وسكون لام بمعني سيما وهيئت است وانچه بمعني زيور است حلي بفتح حا وسكون لام وبضم حا وسكون لام وتشديد يا است وجواب داده است كه ميتوان از حليه حلي مراد داشت اگرچه بمجاز بود * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ثوبان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استقيموا * استقامت ورزيد در اعمال وبر راه راست رويد وميل بچپ وراست نكنيد وهميشه ملازم طريق مستقيم باشيد وچون اين امري بود در غايت صعوبت فرمود * ولن تحصوا * وهرگز طاقت نداريد كه استقامت ورزيد وحصول آن بر وجه تمام وكمال ممكن نيست مگر سيد انبيا وخلاصهٔ اصفيا را صلى الله عليه وسلم وبعضي از اكمل اوليا را بقدر وراثت ازو مناسبت ومحاذات بحقيقت آن حضرت صلى الله عليه وسلم وذلك اعز من الكبريت الاحمر * تنبيه * اينجا سخني است مشهور درميان مردم در قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه فرمود شيبتني سورة هود پير گردانيد مرا سورهٔ هود وگفته اند كه اين اشارت است با مر فاستقم كه شدت وعظمت آن آنحضرت صلى الله عليه وسلم را در غم وحزن انداخت وپير ساخت وكاتب حروف گويد عفا الله عنه كه غم وحزن آن آنحضرت را صلى الله عليه وسلم درين امر بجهت امت بود كه فرمود ومن تاب معك ولهذا تخصيص بسورهٔ هود كرد والا اين امر در سورهٔ شورى نيز آمده ودر انجا ذكر امت نيست والحق چنين مي بايد وخود آنحضرت صلى الله عليه وسلم عين استقامت ومحض سلامت است كه توهم ميل واعوجاج در انجا صورت ندارد ما زاغ البصر وما طغى فانهم اللهم صل وسلم عليه وچون حكم كرد بعدم طاقت بر استقامت وايماء حق او در جميع افعال واحوال تنبيه كرد بر انچه عمده وخلاصهٔ عبادات است كه اگر در وي استقامت ورزند ورعايت بايستند تدارك وتلافي همه تقصيرات كرده باشند وآن نماز است پس فرمود * واعلموا ان خيرا عمالكم الصلوة * وبدانيد كه بهترين ومقرب ترين عملهاي شما نماز است پس نگاه داريد شروط آنرا ورعايت كنيد آداب آنرا وادا كنيد حقوق آنرا پس ازان اشارت فرمود بمقدمهٔ آن كه آنرا نصف ايمان گفته وآن وضو وطهارت است وگفت * ولا يحافظ على الوضوء الا مؤمن * ومحافظت نكند واحتياط ننورزد برعايت سنن وآداب وضو مگر كسي كه ايمان كامل دارد وبايد است كه نماز را بر وجه كمال ادا كند * رواه مالك واحمد وابن ماجة والدارمي * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ على طهر كتب له عشر حسنات * كسي كه وضو سازد بر طهارت نوشته شود براي وي ده نيكي ظاهرا مراد آن خواهد بود كه براي جزاي كه متعين است بر فعل زياده بران ده حسنه نيز مينويسند يا مراد آنست كه ده وضو مينويسند هريكي بده يا از براي آن گفت كه توهم كرده نشود كه وضو بر وضو عبث وضائع است بلكه بر وي نيز ثواب موعود بر حسنات مترتب است وگفته اند كه اين مقيد است بآنكه ميان آن دو وضو نمازي گزارده باشد فرض يا نفل وبعض مكروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازي نگزارد بعد از وضوي اول * رواه الترمذي *

* الفصل الثالث * عن جابر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مفتاح الجنة الصلوة * كليد بهشت ومقدمه درآمدن آن نماز است چنانكه در بي كليد كشاده نميشود در بهشت نيز بي نماز درآورده نميشود واين مبالغه وتاكيد است در محافظت بر نماز گويا نماز در حكم ايمان است كه بي آن درآمدن در بهشت ميسر نبود ولهذا تعبير ازوي بايمان كرده الله چنانكه گذشت * ومفتاح الصلوة الطهور * وكليد نماز ومقدمهٔ او طهارت است پس طهارت مقدمه درآمدن بهشت باشد * رواه احمد * وعن شبيب * بفتح شين معجمه وكسر باي موحده * بن ابي روح * بفتح را وسكون واو ودر نسخ مشكوة همچنين واقع شده است بتوسط لفظ ابن ميان شبيب وابي روح ودر بعض كتب ديگر نيز همچنين است وليكن در اكثر كتب اسماء الرجال ابي روح را كنيت شبيب داشته اند وبنام پدرش نعيم گفته اند بضم نون بر همه تقدير شبيب بر وزن حبيب روايت ميكند * عن رجل من اصحاب رسول الله * از مردي از ياران پيغمبر نقل است * صلى الله عليه وسلم ان رسول الله * كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلى صلوة الصبح * گزارد نماز بامداد را * فقرأ الروم * پس خواند سورهٔ روم را * فالتبس عليه * پس مشتبه شد قرأت بر وي والتباس پوشيده شدن كار بر كسي * فلما صلى * پس چون نماز

بگزارد وفارغ شد ازان * قال * فرمود * ما بال اقوام یصلون معنا * چیست حال قومهای که نماز میگزارند با ما * لا یحسنون الطهور *
نیک نمیکنند طهارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آنرا * وانما یلبس علینا القرآن اولئک * و بشورید نمیکردانند برما قرآنرا مکر
ایشان و اینجا محل عبرت و تذکار است مرعاقل را در تاثیر صحبت که سید رسل صلوات الله وسلامه علیه با آن مرتبه وجلالت شان در حالت
قراءت قرآن در نماز که اعظم حالات واقرب اوقات اوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از احاد امت بترک سنن وبعض
آداب وضو که نه عبادت مقصوده لذاته است متاثر گردد چه جای دیگران که بمصاحبت ومخالطت اهل فسق وبدعت گرفتار باشند وشب
وروز با ایشان باشند * رواه النسائي * وعن رجل من بني سلیم قال عدهن رسول الله * روایت است از مردی از بني سلیم بضم سین وفتح لام
که نام قبیله ایست گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشوند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم في یدی او في یده * در دست من
یا در دست خویشتن راوی است یعني گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را وعقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار بعدد این پنج کلمه
* قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * التسبیح نصف المیزان * سبحان الله گفتن نصف میزان است * والحمد لله یملأه *
والحمد لله گفتن پر میکند میزان را بمفارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند میزانرا زیرا که متضمن سلب نقائص واثبات کمالات
است وسبحان الله تنها بر تنزیه از نقائص دلالت دارد واین معني موافق تر است بحدیثی که در اول باب گذشت که فرمود الحمد لله
یملأ المیزان * والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض * والله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان وزمین است * والصوم
نصف الصبر * وروزه نصف صبر است وجهش آن میتواند بود که ایمان تمام صبر است بر طاعات واز معاصي وروزه قامع تر است شهوات
نفس را که باعث اند بر معاصي پس نصف ایمان باشد ودر بعض حواشي نوشته که روزه را نصف صبر خوانند باعتبار شب وروز
ودر روزه صبر در روز است پس نصف صبر باشد * والطهور نصف الایمان * وطهارت نصف ایمانست توجیه این در حدیث
اول از باب گذشت * رواه الترمذي وقال هذا حدیث حسن * وعن عبد الله الصنابحي * بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحده وحاء مهمله
منسوب بصنابح بن زاهر بطني از مراد وابو عبد الله نیز گفته اند وبعض گفته اند عبد الله صنابحي صحابیست وابو عبد الله صنابحي تابعي
* قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض * چون وضو سازد بندهٔ مسلمان پس آب در دهن میکند * خرجت الخطایا
من فیه * بیرون مي آیند گناهان از دهن وی * واذا استنثر خرجت الخطایا من انفه * وچون بیني می افشاند بعد از آب کردن در وی
بیرون می آیند گناهان از بیني وی * واذا غسل وجهه خرجت الخطایا من وجهه * وچون میشوید روی خود را بیرون می آیند گناهان
از روی وی * حتی تخرج من تحت اشفار عینیه * تا آنکه بیرون می آیند از زیر بیخ جای روئیدن موی در پلک چشم * فاذا غسل یدیه
خرجت الخطایا من یدیه * پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی * حتی تخرج من تحت
اظفار یدیه * تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو دست وی * فاذا مسح برأسه خرجت الخطایا من رأسه حتی تخرج من اذنیه *
پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناهان از سر وی تا آنکه بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی از اینجا معلوم میشود که
گوشها داخل سر است چنانکه مذهب حنفي است ولهذا برای مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند
بگوش نیز مسح میکنند چنانکه بیاید * فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه * پس چون میشوید
هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو پای وی تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو از همه گناهان پاک
می شود * ثم کان مشیه الی المسجد وصلوته نافلة له * پس میباشد رفتن او بسوی مسجد ونماز گزاردن او زیادتي بر پاک شدن از گناهان
ومیگردد سبب رفع درجات ونافله بمعني زیادتي آید چنانکه نماز زیادتي بر فرض را نفل گویند وولد ولد را نافله خوانند وتهجد را برای
آنحضرت نافله خوانند که زیاده بر وی فرض بود * رواه مالك والنسائي * وعن ابي هریرة * رضي الله عنه * ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اتی المقبرة * روایت است از ابي هریره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد گورستان مدینه را که نامش بقیع است تا زیارت
کند وآمرزش خواهد اهل آن مقبره را ومقبره بفتح میم ومثلثة الباء بکسر وبضم میم وفتح با نیز آمده * فقال * پس فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وسلم * السلام علیکم دار قوم مؤمنین * سلام بر شما باد ای اهل سرای گروه مسلمانان * وانا ان شاء الله بکم لاحقون * وبدرستیکه

ما اگر خدا خواسته است بشما رسنده و شما را در یابنده کانیم وکلمهٔ ان شاء الله برای اظهار رغبت و تبرک بذکر خدا عز وجل وتحسین کلام است نه برای شک وتردد چه رسیدن موت ولحوق باموات یقینی است وبعد ازانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر سابقان کرد وایشانرا تصور نمود تقریبا ذکر لاحقان که بعد ازین بیایند نیز کرد از برای اظهار شرف وکرامت ومحبت وفرمود * وددت انا قد رأينا اخواننا * دوست میدارم وآرزو میبرم که کاش من وکسانی که بامن اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنها که بعد ازین بیایند * قالوا اولسنا اخوانك * گفتند صحابه که با آن حضرت صلی الله علیه بودند ایا برادر میخوانی آنها را ومانیستیم برادران تو * یارسول الله قال انتم اصحابي * فرمود شما مصاحبان من ویاران من ورفیق گاه وبیگاه وخواص درگاه منید واخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانانرا شامل است * واخواننا الذين لم ياتوا بعد * وبرادران ما آنکسانی اند که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد ازان سؤالی دیگر کردند که بینشک ترا فردای قیامت امت خود را باید شناخت ودریافت تا شفاعت کنی وامداد واعانت نمائی ایشانرا * فقالوا * پس گفتند صحابه * كيف تعرف من لم يأت بعد من امتك * چگونه میشناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو وندیده توابشانرا * یارسول الله فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ارأيت لو ان رجلا له خيل غر محجلة * خبر دهید مرا اگر ثابت شود که مردی است که مراورا اسپانند سفید روی وسفید دست وپا * بين ظهري خيل دهم بهم * میان اسپان دیگر سیاه خالص یک رنگ ازمردم دیگر * الا يعرف خيله * آیا نمی شناسد آنمرد اسپان خود را که سفید روی سفید دست وپا اند درمیان اسپان دیگر که سیاه یکرنگ اند * قالوا بلى * گفتند آری می شناسد * یارسول الله قال * فرمود * فانهم يأتون غرا محجلين من الوضوء * پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت از آثار وضو مثل اسپان سفید روی سفید دست وپا ومی شناسم ایشانرا باین علامت ووضو بضم واو وفتح آن هر دو روایت است بعد ازان بشارت داد مر امت مرحومهٔ خود را وفرمود * وانا فرطهم على الحوض * ومن سبقت کننده وپیش رونده ام ایشانرا تا کار وبار مغفرت ذنوب ورفع درجات ایشانرا در درگاه عزت ساخته گزدانم وفرط بفتحتین آنکه پیش رود تا اسباب آبخور اسپان از دلو ورسن وپاک کردن چاه وجز آن راست کند وبهمین مناسبت على الحوض فرمود ومقصود تهیهٔ جمع اسباب وآلات روز قیامت است صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خير الجزاء * رواه مسلم * وعن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من يؤذن له بالسجود يوم القيمة * من نخستین کسی ام که دستوری داده می شود مرا ور ابسجده روز قیامت * وانا اول من يؤذن له ان يرفع رأسه * ومن نخستین کسی ام که اذن کرده می شود مراورا که بردارد سر خود را از سجده حقیقت این حال در حدیث شفاعت مشرح کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم درسرای عزت ودرگاه صمدیت باریتعالی درآید وبسجده رود وتا یک هفته سر بر زمین سجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر بردار ای محمد صلی الله علیه وسلم وبخواه ای محبوب من هرچه میخواهی تا داده شود ترا وبگو هرچه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر برد ارد وزبان بشفاعت خلائق بگشاید وفتح باب شفاعت بنماید چنانکه فرمود * فانظر الى ما بين يدي * پس نگاه میکنم بسوی خلقی که استاده اند پیش دو دست من یعنی پیش من * فاعرف امتي من بين الامم * پس میشناسم امت خود را از میان امتهای دیگر * ومن خلفي مثل ذلك * ومی بینم از پس خود مانند آن اجتماع وازدحام خلق * وعن يميني مثل ذلك * ومی بینم از جانب راست خود مانند آن * وعن شمالي مثل ذلك * واز جانب چپ مانند آن * فقال رجل * پس گفت مردی * یارسول الله كيف تعرف امتك من بين الامم * چگونه میشناسی امت خود را از میان امتها که گذشته اند * فيما بين نوح الى امتك * درمیان مدتی مدید که میان نوح است تا امت تو وتخصیص نوح بجهت شهرت اوست میان پیغمبران والا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند * فقال * پس گفت * هم غر محجلون من اثر الوضوء * امت من غر محجل اند از اثر وضو * ليس احد كذلك غيرهم * نیست هیچ یکی باین صفت وهیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو می ساخته باشند اما این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصهٔ این امت است واز اینجا لازم نمی آید که دیگران را وضو نباشد چنانکه بعض مردم از اینجا فهمیده اند * واعرفهم انهم يؤتون كتبهم بايمانهم * ومیشناسم ایشانرا یعنی امت خود را باین که داده میشود ایشانرا نامه های اعمال ایشان بدستهای راست ایشان * واعرفهم تسعى بين ايديهم ذريتهم * ومیشناسم ایشانرا باین که میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت نیز یعنی دادن کتب بایمان وپیش رفتن ذریت ایشان خاصهٔ این امت باشد اما طیبی گفته که ذکر این دو صفت

از براى مجرد صلح واظهار كرامت ايشان است نه براى تفرقه وتمييز والله اعلم * رواه احمد *

* باب ما يوجب الوضوء *

باب در بيان چيزهاى كه واجب ميكردانند وضو را وآن چيزها است كه ميشكنند وضوء سابق را وواجب ميكردانند وضوء ديكر را وموجبه وضو وسبب آن اكرچه بتحقيقت ارادهٔ صلوة است مقرون بقيام وليكن نواقض وضو را موجب وضو نيز ميتوان كفت بوجهي كه كفته شد

* الفصل الاول * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاتقبل صلوة من احدث * قبول كرده نميشود ودرست نمي افتد نماز كسى كه شكسته شد وضوى وى * حتى يتوضأ * تا آنكه بسازد وضو واين در حق كسى است كه آب دارد واكر آب ندارد تيمم بايد كرد بخاك واكر آب نيابد ونه خاك وقدرت نداشته باشد برآنها كه او را فاقد الطهورين كويند آنجا بى وضو وتيمم نماز ميكند از براى نكاهداشت حرمت وقت واكر پيش از يافتن آب وخاك وقدرت بران بميرد آثم نكردد واكر يافت قضا كند قول مختار اين است ونزد بعض ساقط ميكردد فرضيت نماز وبقول بعض بكزارد وقضا نكند * متفق عليه * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاتقبل صلوة بغير طهور * قبول كرده نميشود نماز بى طهارت * ولاصدقة من غلول * ونه قبول كرده ميشود صدقه از مال حرام غالب استعمال غلول در خيانت از غنيمت آيد وبمعني مطلق خيانت نيز مستعمل كردد وظاهر آنست كه مراد اينجا همين معنى باشد * رواه مسلم * وعن علي * رضي الله عنه * قال كنت رجلا مذاء * روايت است از امير المؤمنين علي رضي الله عنه كه كفت بودم من مردى مذى بسيار كنندهٔ ومذى بفتح ميم وسكون ذال وبكسر ذال معجمه وتشديد يا نيز آيد رطوبتي كه در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت قوت شهوت پديد آيد * فكنت استحيي ان اسأل النبي * پس بودم من كه شرم ميداشتم كه بپرسم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم * كه حكم آن چيست موجب غسل است يا وضو * لمكان ابنته * از جهت وجود دختر وى كه فاطمهٔ زهرا باشد رضي الله عنها واين از كمال حيا وادب حضرت مرتضى است وتنبيه است بر آنكه داماد را ذكر حكايت شهوت وآنچه متعلق است بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد * فامرت المقداد * پس فرمودم مقداد بن اسود را كه از مخلصان دركاه بود كه بپرسد از حكم آن على الاطلاق * فسأله * پس پرسيد مقداد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم * فقال * پس كفت آنحضرت صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم * يغسل ذكره ويتوضأ * بشويد هركه مي بيند مذى آلت خود را وضو كند پس مذى موجب غسل نباشد وودى بواو ودال مهمله بر وزن مذى وآن آبيست غليظ كه بيرون آيد بعد از بول نيز همين حكم دارد ومني نيز اكر بشهوت وجهيدن بيرون نيايد موجب غسل نيست * متفق عليه * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله * كفت ابو هريرة شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميكفت * توضؤا مما مست النار * وضو بسازيد از خوردن آنچه مساس كرده ورسيده است آنرا آتش يعني پخته شده است بدان * رواه مسلم * اين را دو تأويل است يكي آنكه مراد بوضو اينجا دست ودهان شستن است از براى دور كردن چربش طعام چنانچه سنت است واين را وضوى طعام كويند دوم آنكه مراد وضوى نماز است وليكن اينحكم در ابتداى حال بود بعد ازان منسوخ شد چنانكه كفت * قال الشيخ الامام الاجل محيى السنة رحمة الله عليه هذا منسوخ بحديث ابن عباس * محيى السنة صاحب المصابيح در شرح السنة كفته كه اين حديث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده با آتش منسوخ است بحديث ديكر كه روايت كرده است آنرا ابو داود وابن ماجه از ابن عباس چنانكه در آخر فصل ثاني بيايد * قال ان رسول الله * كفت بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اكل كتف شاة * خورد كوشت شانهٔ كوسپند را * ثم صلى ولم يتوضأ * پستر نماز بكزارد ووضو نكرد وبحديث ام سلمه كه نيز در آخر فصل مذكور بيايد كفت نزديك كردانيدم با آن حضرت صلى الله عليه وسلم پهلوى بريان كرده شده را پس بخورد ازان پستر بايستاد بنماز ووضو نكرد ومنسوخيت او بحديث جابر كه كفت بود آخر كار از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه ترك كرد وضو كردن را از آنچه مساس كرده است از آتش صريح تر است ومفيد است تاخر ترك وضو را از وضو ودر حديث ابن عباس وام سلمه معلوم ومتيقن نه * متفق عليه * وعن جابر بن سمرة * صحابي مشهور است خواهرزادهٔ سعد بن ابي وقاص وپدرش نيز صحابيست نزول كرد بكوفه ووفات يافت سنة اربع وسبعين وقيل ست وسبعين * ان رجلا سأل رسول الله * روايت است از جابر بن سمرة كه مردى پرسيد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم * انتوضأ من لحوم الغنم * آيا وضو بكنيم از خوردن كوشتهاى كوسفندان * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * ان شئت فتوضأ وان شئت لم تتوضأ * اكر ميخواهي وضو بكن واكر ميخواهي

وضو مكن * قال * گفت آن مرد و پرسيد * انتوضأ من لحوم الابل * آيا وضو بكنيم از خوردن گوشتهای شتران * قال نعم * گفت آنحضرت صلی الله عليه وسلم آری وضو بكن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر باين حديث و نزد ائمهٔ ثلثه اين حديث منسوخ است يا مراد بوضو معنی لغوی است چنانكه گفته شد و اگر گفته شود كه بر تقدير ارادهٔ معنی لغوی فرق ميان گوشت شتر و گوشت گوسفند چيست و حال آنكه دسومت كه علت مشروعيت او است در هر دو موجود است گوئيم تواند كه وجه فرق بد بوی گوشت شتر باشد نه گوشت گوسفند والله اعلم * قال * باز پرسيد آن مرد * اصلي في مرابض الغنم * آيا نماز بگزارم در جای نشست گوسفندان * قال نعم * فرمود آنحضرت صلی الله عليه وسلم آری بگزار * قال اصلي في مبارك الابل * گفت آنمرد آيا بگزارم نماز در نشستگاه شتران * قال لا * فرمود نی مگزار و گفته اند كه نهی از گزاردن نماز در نشستگاه شتران تنزيهی است و علت كراهت بيم تشويش وقت و فوت حضور قلب است بسبب رميدن شتران و جنبيدن آنها بخلاف گوسفندان كه ساكن و آرميده اند * رواه مسلم * و در روايتی آمده است كه نماز نگزاريد در نشستگاه شتران كه آنها از جملهٔ شياطين اند و در روايتی آمده كه بر كوهان هر شتر شيطانی است و نيز آمده كه سگ سياه شيطان كلاب است و شتر شيطان دواب و بگزاريد در جای نشست گوسفندان كه اينها بركت اند و در حديث ابی هريرة نيز آمده كه گوسفندان از چارپايهای بهشت اند * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا * چون يابد يكی از شما در شكم خود چيزی از پيچش باد و جنبش آن * فاشكل عليه اخرج منه شئ ام لا * پس مشتبه شد بر وی كه آيا بيرون آمد از شكم چيزی از باد يا نه * فلا يخرجن من المسجد * پس بايد كه بيرون نيايد از مسجد كنايت است از عدم نقض وضو كه بيرون آمدن از مسجد برای وضو لازم آن است و اشارت است كه مؤمن را بايد كه نماز وی و جای آرام وی در مسجد باشد * حتی يسمع صوتا او يجد ريحا * تا آنكه بشنود آوازی را يا بيابد بد بوی را و اين باعتبار غالب است و مقصود حصول يقين است ببر آمدن بادی از شكم اگرچه آوازی نشنود و بوی نيابد و ازينجا معلوم گردد كه اگر يكی وضو دارد و در شكسته شدن آن اشتباهی واقع شود وضوی جديد ساختن حاجت نبود زيرا كه يقين بشك زائل نگردد و اين در اصل جواز است و شك نيست كه احتياط در اعادهٔ وضو خواهد بود * رواه مسلم

* وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله * ابن عباس گفت كه پيغمبر خدا * صلی الله عليه وسلم شرب لبنا * نوشيد شير را * فمضمض * پس آب در دهن كرد * وقال ان له دسما * و فرمود بدرستيكه مر شير را چربشی هست كه می بايد ازان دهان شست و ازينجا معلوم گردد كه هرچه دهان را چرب كند يا چيزی ازان در دهن باقی ماند و خوف آن باشد كه در شكم فرو رود اگرچه مانع قرأت نيايد دهان شستن ازان مستحب است * متفق عليه * وعن بريدة * بضم با و فتح را و سكون تحتيه اسلمی اسلام آورد پيش از بدر و حاضر نشد آنرا و بيعت كرد بيعت رضوان را و حاضر شد خيبر را و مشهور آنست كه اسلام او در راه مدينه است وقتی كه ميرفت آنحضرت صلی عليه وسلم بهجرت و او را مساعی جميله است در حضرت نبی صلی الله عليه وسلم و باقی احوال او در موضع ديگر نيز نوشته شده است * ان النبي صلی الله عليه وسلم صلی الصلوات يوم الفتح بوضوء واحد * روايت می كند كه آنحضرت صلی الله عليه سلم بگزارد چند نماز و بروايتی پنج نماز روز فتح بيك وضو * ومسح علی خفيه * و مسح كرد بر هر دو موزهٔ خود * فقال له عمر لقد صنعت اليوم شيئا * پس گفت با آنحضرت صلی الله عليه وسلم عمر رضي الله عنه بتحقيق كردی تو امروز چيزی را كه * لم تكن تصنعه * نبودی تو كه ميكردی آنرا * فقال عمدا صنعته يا عمر * پس فرمود آنحضرت صلی الله عليه وسلم ديده و دانسته كرده ام آنرا ای عمر * رواه مسلم * بدانكه عادت شريف آن بود كه برای هر نماز تازه وضو كردی الا در روز فتح كه ازبرای تعليم امت چند نماز بيك وضو كرد و بعض گفته اند كه تجديد وضو فرض بود بر آنحضرت صلی الله عليه وسلم و چون شاق آمد بروی امر كرده شد بمسواك نزد هر نماز و نهاده شد ازوی وضو مگر نزد حدث و بعض گفته اند كه بحكم نص اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآية وضو برای هر نماز بر همه كس فرض بود پس ازان منسوخ گشت وليكن در نسخ احكام سورهٔ مائده كلام است والله اعلم * وعن سويد * بضم سين مهمله و فتح واو * بن النعمان * بضم نون صحابيست انصاری حاضر شد بيعة الرضوان را و گويند كه حاضر شد احد را و انچه بعد ازوست از مشاهد و معدود است در اهل مدينه و حديث وی در ايشان است * انه خرج مع رسول الله * روايت ميكند كه بيرون آمد همراه پيغمبر خدا * صلی الله عليه وسلم عام خيبر * در سال غزوهٔ خيبر

* حتی اذا کانوا بالصهباء * تا چون بودند و رسیدند بصهبا بفتح مهمله وسکون ها ومد * وهي من ادنی خیبر * وصهبا نام موضعی است ازنزدیك خیبر * صلی العصر * بگزارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز دیگر را * ثم دعا بالازواد * پستر طلبید توشها را که همراه بود * فلم یوت الا بالسویق * پس آورده نشد مگر سویق * فامر به فثری * پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کرده شد * فاکل رسول الله * پس بخورد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم واکلنا * وبخوردیم ما نیز * ثم قام الی المغرب * بستر بایستاد بنماز مغرب * فمضمض ومضمضنا * پس مضمضه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومضمضه کردیم ما نیز * ثم صلی ولم یتوضأ * پستر نماز بگزارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ووضو نکرد وبمتابعت وی ما نیز وضو نکردیم پس معلوم شد که بخوردن انچه پخته شود بآتش وضو واجب نگردد * رواه البخاري *

* الفصـــــــل الثاني * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح * نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا بوی یافتن یعني نه از قرقرهٔ شکم ودر حاشیه نوشته است که نزد امام احمد بقرقره نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقي وشرح آن که اشمل واجمع کتب مذهب ایشان است یافته نشد والله اعلم * رواه احمد والترمذی *

وعن علي * رضي الله عنه * قال * روایت است از امیر المؤمنین علي رض که گفت * سألت النبي * پرسیدم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم عن المذی * از حکم مذی * فقال من المذی الوضوء ومن المني الغسل * جواب داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که واجب است از مذی وضو واز مني غسل اگرچه حکم مني نه پرسیده بود ولیکن بتقریب ذکر مذی ووجوب اشتباه میان وی ومني آنرا نیز ذکر کرد وپوشیده نماند که در فصل اول گذشت که وی رضي الله عنه شرم داشت که خود نپرسید پس بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید پس اسناد سؤال اینجا بخود بمجاز است یا قضیه متعدد بود والله اعلم * رواه الترمذی *

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الصلوة الطهور * کلید نماز که فتح باب نماز ودر آمدن دران بی آن میسر نگردد طهارت است * وتحریمها التکبیر * وچیزیکه حرام میگردد بدان هر کاری که جز نماز است تکبیر است تکبیر تحریمه که میگویند باین معني است چنانکه برای حج احرام می بندند وبعض چیزها که پیش از وی حلال بود حرام می گردد * وتحلیلها التسلیم * وچیزی که بآن از نماز بر آیند وانچه حرام گردانیده شده بود بدان حلال گردد سلام دادن است چنانکه محرم را چون از احرام بر آید هرچه حرام شده بود حلال گردد وباین حدیث شافعي ومالك واحمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد که تحلیل بجز آن حاصل نگردد ونزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجب است وحکم واجب آنست که اگر عمدا ترک دهد نماز جائز باشد ولی بصفت نقصان واگر نسیان کند سجدهٔ سهو واجب گردد وفرض آنکه بی او اصلا نماز جائز نباشد ودلیل ما حدیث اعرابي است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را تعلیم نماز نمود وذکر سلام در وی نکرد واگر فرض بودی البته ذکر کردی * رواه * روایت کرد این حدیث را * ابوداود والترمذی والدارمي * ورواه ابن ماجة عنه وعن ابي سعید * وروایت کرد او را ابن ماجه از ابي هریره واز ابي سعید نیز *

وعن علي بن طلق * بفتح طا وسکون لام * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از علي بن طلق که از صحابه است وگفته اند که او را همین یک حدیث است ودر بعض نسخ طلق بن علي است واز وی خود حدیث دیگر درهمین فصل آورده است که * اذا فسا احدکم * چون گند کند یکی از شما یعني بي وضو شد ببر آمدن بادی از راه معتاد * فلیتوضأ * پس باید که وضو کند * ولا تأتوا النساء في اعجازهن * ونیائید زنان را وجماع نکنید ایشان را در دبرهای ایشان واعجاز جمع عجز بفتح عین وضم جیم آخر هرچیز ومراد اینجا دبر است چون ذکر کرد فسا را که خارج است از دبر وشکننده است طهارت را ذکر کرد انچه غلیظ تر وشدید تر است از ان از اعمال متعلق بدبر از جهت تنبیه کردن برانکه چون اینقدر پلیدی مانع از تقرب جناب الهي است حال زیاده بران چه خواهد بود * رواه الترمذی وابوداود *

وعن معویة بن ابي سفیان ان النبي صلی الله علیه وسلم قال انما العینان وکاء السه * نیستند هردو چشم مگر بند سر دبر ووکاء بکسر واو بند سر مشک وجز آن وسه بفتح سین وضم نیز آمده وتخفیف ها حلقهٔ دبر ومقصود آنست که چون کسی بیدار است گویا بندی است بر دبر او وبیرون نمی آید از درون وی بادی وچون بخفت بند از ان گشاده میشود وبیرون می آید از درون وی باد چنانکه فرمود * فاذا نامت العین استطلق الوکاء * پس چون خواب میکند چشم میگشاید بند سر دبر واز اینجا است

كه خواب تكيه زده ناقض وضو است كه سبب استرخاى دبر و عدم ضبط اوست اختلاف هيئات ديگر از جلوس و ركوع و سجود بر وجه
مسنون كه مقعد دران متمكن باشد * رواه الدارمي * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وكاء *
السه العينان * بند مرد دبر چشم است * فمن نام فليتوضأ * پس كسى كه خواب كند پس بايد كه وضو كند * رواه ابوداود وقال الشيخ
الإمام محيي السنة رحمة الله عليه هذا في غير القاعد * اين وجوب وضو مر نائم را در غير كسي است كه نشسته خواب كند * لما صح عن انس *
از جهت حديثى كه بصحت رسيده است از انس * قال كان اصحاب النبي * گفت انس بودند ياران پيغمبر * صلى الله عليه وسلم
ينتظرون العشاء * انتظار مي بردند گزاردن نماز عشا را كه كى آنحضرت صلى الله عليه وسلم برآيد وگزارده شود نماز پس خواب ميگرفت
ايشانرا * حتى تخفق رؤسهم * تا آنكه مي افتاد سرهاى ايشان بر سينهاى ايشان * ثم يصلون ولا يتوضؤن * پس تر نماز ميگزاردند
و وضو نميكردند پس معلوم شد كه نشسته خواب كردن شكننده وضو نمي باشد و ازين حديث تخصيص و استثناى نوم قاعد معلوم شد و جز آن از اقسام
خواب بر هيئاتي كه مقعد دران متمكن باشد بقياس بران يا باحاديث ديگر معلوم شده باشد * رواه ابوداود والترمذي الا انه ذكر فيه
ينامون بدل * مگر آنست كه ترمذى ذكر كرده در حديث لفظ ينامون را بجاى اين عبارت كه * ينتظرون العشاء حتى تخفق رؤسهم *
كه مؤداى آن نيز معني ينامون است يعني خواب مي كردند * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الوضوء على من نام مضطجعا * بدرستيكه وضو واجب بر كسى است كه خواب كرده بر پهلو * فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله *
زيرا كه بدرستي شان اينست كه چون خواب كند بر پهلو سست مى گردد بندهاى او و چون سست شد بندها بيرون مى آيد چيزى از شكم او
* رواه الترمذي وابوداود * وعن بسرة * بضم با و سكون سين مهمله بنت صفوان صحابيه قرشيه اسديه برادرزاده ورقه بن
نوفل * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مس احدكم ذكره فليتوضأ * چون مساس كند يكي از شما آلت مردى خود را پس بايد كه وضو كند
* رواه مالك واحمد وابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن طلق بن علي * رضي الله عنه * قال سئل رسول الله صلى الله عليه
وسلم عن مس الرجل ذكره بعد ما يتوضأ * روايت است از طلق بن علي كه ولد علي بن طلق مذكور ما بق است و در شرح رفع اشتباهى
كه ميان اين دو اسم است ذكر كرده شده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسيده شد از حكم مساس كردن مرد آلت خود را بعد
از وضو آيا مي شكند وضو را يا نه * قال وهل هو الا بضعة منه * فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آيا هست ذكر مگر گوشت پاره از اندام
مرد و در روايتي منك بجاى منه و در روايت ترمذى الا مضغة منه او بضعة منه بطريق شك راوى و مضغه بر وزن لقمه پاره از گوشت مقدار آنچه
خاييده شود و بضعه بفتح با و كسر آن نيز بمعني گوشت پاره و بعض گفته اند بيشتر از مضغه مقصود نفي انتقاض وضو است بمس ذكر چنانكه مس
اعضاى ديگر * رواه ابوداود والترمذي والنسائي وروى ابن ماجة نحوه * بدانكه انتقاض وضو بمس ذكر مختلف فيه است ميان علماى مذهب
و منقول از صحابه نيز مختلف است واحاديث نيز مختلف آمده امام شافعي و امام مالك و احمد با نتقاض رفته اند بلكه نزد امام احمد مس فرج
مطلقا كه شامل ذكر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالك در مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعي مس
ذكر بباطن كف بى حائل ناقض است و بر روايتي از امام احمد وضو بمس ذكر مستحب است نه واجب و نزد امام ابوحنيفه و اصحاب وى مطلقا
ناقض نيست چنانكه متمسك آن جماعه حديث بسرة است كه مذكور شد و عمل بسيارى از صحابه چنانكه مالك در موطا روايت
كرده است و دليل ما حديث قيس بن طلق بن علي است كه در مسند ابيحنيفه از ايوب بن عتبة قاضي يمامه از قيس بن علي از پدرش
كه در متن مذكور شد و شمني از شرح الآثار طحاوى نقل كرده كه گفت نميدانم هيچيكي از صحابه را كه فتوى داده باشد بوضو از مس
ذكر مگر ابن عمر و مخالفت كرده است وى درين فتوى اكثر صحابه را و امام محمد در موطاى خود آثار كثيره از سلف دراين روايت كرده
و در مسند ابيحنيفه نيز آورده از علي و عمار و از ابن عباس رضي الله عنهم روايت كرده كه گفتند باك نداريم كه بيني خود را مساس
كنيم يا ذكر را يعني هردو گوشت پاره اند و فرقى نيست ميان آنها و از ابن عباس روايت است كه گفت كه اگر نجس ميدانى تو ذكر
خود را پس ببر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابي وقاص نيز مثل اين آورده و از امير المؤمنين علي و ابن مسعود و حذيفة بن اليمان و عمار بن
ياسر و سعد بن ابي وقاص از صحابه و از سعيد بن المسيب و ابراهيم نخعي و عطاء بن ابي رباح و غيرهم از تابعين قول بعدم نقض نقل كرده انتهى

پس مخالفت احاديث درين باب بجهت نسخ بعض مر بعض را خواهد بود ومخالفان ميكويند كه حديث طلق بن علي كه متمسك حنفيه است منسوخ است چنانكه مؤلف كفت كه *قال الشيخ الامام محيى السنة هذا منسوخ *اين حديث طلق بن علي منسوخ است *لان اباهريرة اسلم بعد قدوم طلق *زيرا كه ابوهريره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علي چه اسلام ابوهريره درسال هفتم است درغزوة خيبر وقدوم طلق بن علي در اول هجرت در وقت بناى مسجد شريف پس لابد سماع ابي هريرة متاخر خواهد بود از سماع طلق *وقد روى ابوهريرة عن رسول الله *وبتحقيق روايت كرده است ابوهريره از پيغمبر خدا *صلى الله عليه وسلم قال *كه كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم *اذا افضى احدكم بيده الى ذكره *چون برساند يكى از شما دست خود را بسوى ذكر خود *ليس بينه وبينها شيء *درحالي كه نيست درميان ذكر و دست وى چيزى حائل *فليتوضأ *پس بايد كه وضو بكند آنكس *رواه الشافعي والدارقطني *روايت كرد اين حديث را از ابي هريرة شافعي ودارقطني *ورواه النسائي عن بسرة *وروايت كرد آن را نسائي از بسره بنت صفوان *الا انه لم يذكر *مكر آنكه نسائي ذكر نكرد اين عبارت را كه *ليس بينه وبينها شيء *اين كلام شافعيه است وحنفيه مى كويند كه بمجرد تقدم اسلام طلق بن علي براسلام ابي هريرة جزم نتوان كرد برتقدم سماع طلق برسماع ابي هريرة مكر آنكه ثابت كردد وفات طلق پيش از اسلام ابي هريرة يامعلوم كردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وى بدان وثابت نشده هيچيكي ازين دو امر بس تواند كه طلق حديث رابعد از سماع ابي هريرة شنيده باشد پس حديث وى ناسخ بود حديث ابي هريرة را نه عكس ونيز ابوهريرة نكفته است كه شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم بلكه كفت كفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم وشايد كه از صحابي ديكر شنيده باشد كه پيش از حديث طلق شنيده باشد واين قسم در احاديث بسيار است وآنرا مراسيل صحابه مي كويند ودر كتب اصول حديث بعض مردم تاخر اسلام راوى را قرينهٔ نسخ ساخته اند وبرايشان اين سخن كه ذكر كرده شد وارد شده است *وعن عائشة *رضي الله عنها *قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يقبل بعض ازواجه *عائشة رض كفت كه بود آن حضرت صلى الله عليه وسلم احيانا كه بوس ميكرد بعضى از زنان خود را از حديث ترمذى معلوم كردد كه اين را كنايت از خود داشت *ثم يصلي ولايتوضأ *پس ترنماز ميكزارد ووضو نميكرد *رواه ابوداود والترمذى والنسائي وابن ماجة *اين مسئله نيز مختلف فيه است ميان حنفيه وائمهٔ ديكر كه ايا سودن بدست زن ناقض وضو است يانه ائمهٔ ثلثه ميكويند ناقض است بشهوت يابى شهوت زن اجنبي باشد يانه بتفصيلي كه در كتب ايشان مسطور است ونزد شافعي مس امرأة اجنبيه بشرط آنكه هردو كبير باشند نه صغير ناقض است ونزد ما ناقض نيست تمسك ايشان بآيت قران است كه اولامستم النساء امانزد ما مراد بلمس اينجا جماع است چنانكه در كتب تفسير معلوم شده است ودليل ما حديث عائشه است كه در صحيحين آمده كه كفت كه در نماز شب كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم برمي خاست مي بودم من درخواب ومى بود هردو پاى من درسجده كاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس چون بسجده ميرفت خله ميكرد پاهاى مرا ومي كشيدم من پاها را وچون برميخاست باز درازميكردم پاها را بازخله ميكرد ولابد درخله كردن مساس واقع ميشد پس مس كردن امرأة ناقض نباشد واين حديث عائشه كه مذكور شد از عروة از عائشه است وليكن شافعيه درين حديث سخن دارند چنانكه مؤلف كفت كه *وقال الترمذى لايصح عند اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة *يعنى اسناد اين حديث كه عروة از عائشه روايت كرده است صحيح نيست زيرا كه در وى روايت حبيب بن ثابت است از عروة وحبيب بن ثابت سماع از عروة ندارد وظاهر عبارت مؤلف موهوم است بآنكه عروة از عائشه سماع ندارد واين غلط است زيرا كه سماع عروة از عائشه مشهور وثابت ومتحقق است واين معنى بنظر در عبارت ترمذى درجامع وى ظاهر كردد چنانكه در شرح نقل كرده ايم واين حديث را ابراهيم تيمي كه نيز از زهاد وعلما وثقات تابعين است از عائشه روايت كرده است ودران نيز ترمذى طعن كرده چنانكه كفت *وايضا اسناد ابراهيم التيمي عنها *ونيز صحيح نيست اسناد ابراهيم تيمي از عائشه *وقال ابوداود هذا مرسل وابراهيم التيمي لم يسمع عن عائشة *وابوداود نيز كفته كه اين حديث مرسل است بجهت آنكه ابراهيم تيمي از عائشه روايت كرده ووى از عائشه سماع ندارد وجواب ازين كلام آنست كه حديث مرسل نزد ما مقبول ومعتبر است پس موجب طعن نباشد وقد حقق ذلك في موضعه *وعن ابن عباس قال اكل رسول الله *ابن عباس كفت خورد پيغمبر خدا *صلى الله عليه وسلم كتفا *كوشت شانه را *ثم مسح يده بمسح *بكسر ميم وسكون سين *كان تحته *

پستر ماليد و پاك كرد دست خود را بپلاسي كه بود ته پاي وي * ثم قام فصلى * پستر بايستاد پس بگزارد نماز را پس معلوم شد كه وضو بخوردن طعام پخته واجب نشود و نيز از اينجا معلوم شد كه شستن دست و دهان اگرچه بشيء آلودگي در طعام نباشد لازم نيست ومسح بكسر ميم پلاس و پلاس نيز فارسي معرب است بمعني گليم * رواه ابو داود وابن ماجة * وعن ام سلمة انها قالت قربت الى النبي صلى الله عليه وسلم جنبا مشويا فاكل منه ثم قام الى الصلوة ولم يتوضأ * ام سلمة گفت نزديك گردانيدم بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم پهلوي بريان كرده شده را پس خورد از آن پستر بايستاد بسوي نماز و وضو نكرد * رواه احمد *

الفصل الثالث *

* عن ابي رافع * مولاي آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود نام او اسلم بر قول مشهور و غالب آمده بروي كنيت قبطي بود نخست غلام عباس رضي الله عنه بود پس بخشيد با آنحضرت صلى الله عليه وسلم وچون بشارت داد باسلام عباس آزاد كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را حاضر شد احد را و مشاهد ديگر را كه بعد از واست * قال اشهد لقد كنت اشوي لرسول الله صلى الله عليه وسلم بطن الشاة * روايت است از ابي رافع كه گفت گواهي ميدهم كه بتحقيق بودم من كه بريان ميساختم براي آنحضرت صلى الله عليه وسلم شكم گوسفند را يعني آنچه در شكم باشد از دل وجگر و جز آن * ثم صلى ولم يتوضأ * پستر ميخورد آنحضرت صلى الله عليه وسلم شكم گوسفند را و نماز مي گزارد و وضو نميكرد * رواه مسلم * وعنه قال اهديت له شاة * وهم از ابي رافع است كه گفت بهديه فرستاده شد مر او را گوسفندي * فجعلها في القدر * پس گردانيد ابو رافع آن گوسفند را در ديگ تا بپزد * فدخل رسول الله * پس درآمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال ما هذا يا ابا رافع * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چيست اين كه در ديگ است اي ابا رافع * فقال شاة اهديت لنا * پس گفت ابو رافع اين گوشت گوسفندي است كه بهديه فرستاده شده است براي ما * يا رسول الله فطبختها في القدر * پس پخته ام آنرا درين ديگ * قال ناولني الذراع يا ابا رافع * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بده مرا استخوان دست را تا بخورم اي ابا رافع و آنحضرت صلى الله عليه وسلم را گوشت ذراع خوش مي آمد بجهت آنكه زود پخته و نرم ميگشت * فناولته الذراع * ابو رافع ميگويد پس دادم آنحضرت صلى الله عليه وسلم را ذراع * ثم قال ناولني الذراع الآخر * پستر گفت آنحضرت بده مرا ذراع ديگر * فناولته الذراع الآخر * پس دادم او را ذراع ديگر * ثم قال ناولني الذراع الآخر * پستر گفت آنحضرت بده مرا ذراع ديگر * فقال * پس گفت ابو رافع * يا رسول الله انما للشاة ذراعان * نمي باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و هر دو داده شد ديگر از كجا دهم * فقال له رسول الله * پس گفت مر او را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اما انك لو سكت لناولتني ذراعا فذراعا ما سكت * آگاه باش بدرستيكه تو اگر خاموش مي ماندي و نمي گفتي گوسفند را جز دو ذراع نميباشد هر آينه ميدادي تو مرا ذراعي بعد ذراعي مادام كه خاموش مي بودي يعني ميدادي ذراع هرچند مي طلبيدم بطريق معجزه گويا كه در ظهور چيزي از عالم غيب بطريق خرق عادت مشروط است كه از آن نكاوند و تردد را بدان راه ندهند تا خللي در مادهٔ يقين نيفتد والله اعلم * ثم دعا بماء * پستر طلبيد آن حضرت صلى الله عليه وسلم آب را * فتمضمض فاه * پس مضمضه كرد دهن مبارك خود را * وغسل اطراف اصابعه * و بشست كرانهاي انگشتان خود را از اينجا معلوم ميشود كه در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نيست شستن همانقدر كه چرب باشد كفايت است * ثم قام فصلى * پستر بايستاد آن حضرت صلى الله عليه وسلم پس بگزارد نماز * ثم عاد اليهم فوجد عندهم لحما باردا * پستر باز گشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسوي اهل وعيال ابي رافع پس يافت نزد ايشان گوشت سرد را * فاكل ثم دخل المسجد فصلى ولم يمس ماء * پس بخورد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن گوشت سرد را پستر درآمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نكرد آب را * رواه احمد * روايت كرد اين حديث را احمد از ابي رافع * ورواه الدارمي عن ابي عبيد * و روايت كرد آنرا دارمي از ابي عبيد * الا انه لم يذكر ثم دعا بماء الى آخره * مگر آنست كه ذكر نكرد دارمي اين عبارت را كه ثم دعا تا آخر آن * وعن انس بن مالك قال كنت انا و ابي وابو طلحة جلوسا * گفت انس بودم من و ابي بن كعب وابو طلحه نشسته وجلوس جمع جالس است * فاكلنا لحما وخبزا * پس خورديم ما گوشت ونان را * ثم دعوت بوضوء * پستر طلبيدم من آب وضو را * فقالا لم تتوضأ * پس گفتند ابي وابو طلحه براي چه وضو ميكني * فقلت لهذا الطعام الذي اكلنا * پس گفتم من وضو ميكنم از جهت اين طعام كه خورديم ما * فقالا اتتوضأ من الطيبات * پس گفتند ايشان آيا وضو ميكني از چيزهاي پاك وحلال * لم يتوضأ منه من هو خير منك * وضو نكرده است ازوي كسيكه بهتر است از تو يعني پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم پس مراد بوضو كه در بعض احاديث واقع شده

دست و دهان شستن است یا اخبار است از نسخ * رواه احمد * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * كان يقول * روایت است از ابن عمر
که میگفت * قبلة الرجل امرأته * بوسه دادن مرد زن خود را * وجسها * بيده * ومس کردن مرد زن را بدست خود * من الملامسة *
از جملهٔ ملامسه است یعنی آنکه ذکر کرده است آنرا حق تعالی در قرآن مجید او لامستم النساء واجب است وضو کرده بدان بعد ازان بیان کرده
آنرا بقول خود * ومن قبل امرأته او جسها بيده فعليه الوضوء * وکسیکه بوس کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب
است بروی وضو * رواه مالك والشافعي * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه از ابن مسعود روایت است * كان يقول * که میگفت
* من قبلة الرجل امرأته * از بوسه دادن مرد زن خود را * الوضوء * واجب است وضو * رواه مالك * وعن ابن عمر
عمر بن الخطاب * رضي الله عنهما * قال ان القبلة من اللمس فتوضأوا منها * ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت که بوس کردن
از جملهٔ لمس است پس وضو بکنید ازان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعي و
مخصوص بزن اجنبي ساخته و اینها دلالت دارد که مس غیر اجنبي نیز ناقض باشد و ما ناکه این آثار نزد حنفیه بصحت
نرسیده اند و در مسند ابي حنيفه از عطا بن ابي رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم ليس في القبلة
وضوء و شاید که این حدیث ناسخ باشد مرحدیث دیگر را که بر خلاف آن وارد شده وصلوة این که مؤلف ذکر کرده مبني بر حکم
سابق باشد والله اعلم * وعن عمر بن عبد العزيز عن تميم الداري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوضوء من كل دم
سائل * وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفي است و نزد ائمهٔ ثلثه ناقض همان است که بیرون آید
از یکی دو راه بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث است و روایت کرده است آن را ابن عدی ذکر کامل از
زید بن ثابت و دارقطني در روی سخن کرده چنانکه گفت * رواهما الدارقطني وقال عمر بن عبد العزيز لم يسمع من تميم
الداري ولا رآه * روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را دارقطني و گفت عمر بن عبد العزيز اموی خلیفهٔ مشهور نشنیده
است حدیث از تمیم داری که از صحابه است و ندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علي
است رض و ولادت عمر بن عبد العزيز در سنهٔ سبع وخمسین * ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان * ویزید بن خالد ویزید بن
محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند و جواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است و در جهالت این دو راوی مذکور
اختلاف است والله اعلم *

* باب ادب الخلاء *

ادب نگاهداشت حد هر چیزی و بعض گفته اند که نگاه داشتن چیزی را
که ستوده است از گفتار و کردار و تفصیل معاني آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی و خلاء بفتح و بمد آبدست جا
و در اصل بمعني جای خالي *

* الفصل الاول *

عن ابي ايوب الانصاري * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا اتيتم الغائط * چون بیائید شما قضای حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس ازان اطلاق کردند بر
پلیدی مردم که اغلب برای قضای حاجت در اینچنین جای بنشینند میفرماید چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم دارد
چنانکه بصریح بیاید * فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها * پس روی مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن * ولكن شرقوا او
غربوا * ولیکن روی بجانب مشرق کنید و یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینهٔ مطهره است علی ساکنها السلام والتحية
زیرا که قبلهٔ مدینه جنوبی است و مدینه شمالي مکهٔ معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال و استدبار قبله بضرورت روی
و پشت بجانب مغرب و مشرق باید کرد و در دیار ما قبله غربي است پس اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بجانب
قبله افتد * متفق عليه قال الشيخ الامام محيي السنة رحمه الله * یعني صاحب مصابیح گفته است که * هذا الحديث في
الصحراء * این حدیث نهي از استقبال و استدبار در دشت و جای گشاده است * اما في البنيان فلا بأس * اما در دیوار کرد
برآورده رخانها و عمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای حاجت کنند * لما روي عن عبد الله بن عمر * از جهت
حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما * قال * گفت * ارتقيت فوق بيت حفصة لبعض حاجتي *
بر آمدم بالای خانهٔ حفصه رض که از امهات المؤمنين و دختر عمر بن الخطاب است از برای بعض کارهای خود * فرأيت رسول الله *

پس دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقضي حاجته * قضای حاجت انجام میکند * مستدبر القبلة مستقبل الشام * پشت دهنده قبله را وروی آرنده شام را ومکه باشام مقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند پشت بجانب شام افتد واگر پشت بقبله کنند روی بشام کرد د پس ازین حدیث معلوم گردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد *متفق علیه * بدانکه این مسئله مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آن است که استقبال قبله واستدبار آن در بول وغائط حرام است چه در صحرا وچه در خانها ونزد امام شافعي حرام است در صحرا نه در خانها وبهر جانبی جمعي از علما از صحابه وتابعین ومن بعد هم رفته اند وبر روایتی از امام احمد رخصتی هست نه در استقبال وشمني از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده ونیز گفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل از آن باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهي است که کل شد ودر آنجا فرقی نکرده میان صحرا وخانه ومطلق گفت وحدیث نهي را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند ونیز علت نهي تعظیم قبله واحترام جانب اوست وخانه وصحرا در آنجا برابر است چنانکه بزاق انداختن وپا دراز کردن بآن سوو جواب از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهي باشد واگر معلوم شود که بعد از نهي است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکي بر گشته باشد وابن عمر آنرا در نیافته وتعمق نظر در آن نکرده ومقام تقاضامی کند که تعمق وتحقیق نتوان کرد ودر شرح سخن درینجا بسیار است والله اعلم * وعن سلمان * رضي الله عنه * قال نهانا یعني رسول الله * روایت است از سلمان فارسي که از اکابر صحابه است واحوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهي کرد ما را یعني پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة لغائط او بول * از روی آوردن ما بقبله برای آنچنانه وشاشه * وان نستنجي بالیمین * ونهي کرد از استنجا کردن ما بدست راست ودر بعض نسخ او ان نستنجي بکلمة او واین مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت واین نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست راست گیرد وعضو بدست چپ وبجنباند وببرد عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو وبعض گفته اند که نهي از استنجا بیمین در غائط است نه در بول واین قول ضعیف است وبعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ واستنجا کردن بدان نیز ممکن است وحاجت باین تکلفات نیست وتمام کلام در شرح است واستنجا مشتق از نجو است بفتح نون وسکون جیم آنچه بیرون آید از شکم وسین برای طلب است یعني طلب نجو برای ازالهٔ آن ونجو بمعني بریدن درخت وپوست کشیدن گوسفند نیز آید وچون مي برد ومیکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند * وان نستنجي باقل من ثلثة احجار * ونهي کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ ومانند آن واین مذهب امام شافعي است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد ومذهب امام احمد نیز همین است ونزد ما شرط نقاوت ونظافت است اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم وسرگیني همراه آن آوردم وهردو سنگ را بگرفت وسرگین را بر تافت از اینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد والتزام سه واجب نیست وتمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان است وبحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ واین تمسک برتقدیری است که نهي برای تحریم بود وامر برای وجوب شاید که نهي برای کراهت بود وامر برای استحباب وهمچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث * وان نستنجي برجیع او بعظم * ونهی کرد از استنجا کردن بسرگین وپلیدی آدمي یا باستخوان وعلت نهي بعض گویند آنست که سرگین نجس است واستخوان ملسا است که نجاست را دور نکرد اند وصواب آنست که نهي بجهت آنست که آنها توشهٔ جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد * رواه مسلم * وعن انس قال کان رسول الله * گفت انس بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء یقول * چون می در آمد آبخانه را میگفت * اللهم اني اعوذ بک من الخبث والخبائث * خداوندا پناه میجویم بتو از خبث وخبائث * متفق علیه * خبث بضم خا وبا جمع خبیث بلفظ مذکر وخبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور واناث شیاطین اند که از آنها پناه میجوید وبضم خا وسکون با نیز روایت است بمعني پلیدی وتوان که

بتخفیف خبث بضم با باشد و درین وزن ضم وسکون هر دو می آید چنانکه در کتب ورسل وسبل و استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل محل حضور شیاطین است چنانچه بصریح در حدیث دیگر بیاید حاجت آنکه هر که منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما بر آنند تفصیل میکنند و میگویند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از در آمدن آن بخواند و در غیر آن اماکن بخواند در اول شروع کردن در آن مانند دامن جامه بر زدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند درینوقت در دل بخواند نه بزبان و هر که منع نمیکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل

* وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال مر النبي * گفت گذشت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم بقبرین * بدو گور * فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * انهما لیعذبان * بدرستیکه صاحب این دو قبر بتحقیق عذاب کرده میشوند * وما یعذبان في کبیر * و عذاب کرده نمي شوند بجهت گناهی بزرگ یعني در گمان ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود پرهیز کردن از آن نه آنکه آن چیز در دین کاری آسانست وشناعتی ندارد وچگونه چنین باشد که تلوث ببول وتلبس به نمیمه از شنائع وقبائح عظیمه اند در دین چنانکه فرمود * اما احدهما فکان لایستتر من البول * اما یکي از آن دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول وکشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت میان خود و بول و نگاه نمیداشت از آن خود را واحتیاط نمیکرد تا میرسید شاشهٔ بول بوی واین معنی مناسب تر است بباب ومتناسب است بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت * وفي روایة لمسلم لایستنزه من البول * و در روایتی دیگر مر مسلم راست که طلب نزاهت و پاکي نمیکرد از بول و بی احتیاطی میکرد در حین بول و در استنجا و در روایتی دیگر لایستبرئ نیز آمده از براءت که نزدیک بمعني نزاهت است و در روایتی لا یستنتر بنون میان دو تا واستنتار بمعني افشاندن و کشیدن آلت بزور تا قطره از بول که در وی مانده باشد بتمام بیرون آید * واما الآخر فکان یمشي بالنمیمة * واما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چیني ونم ونمیمه رسانیدن ونقل کردن سخن یکی را بدیگری بقصد افساد واضرار واین از اقبح قبائح واشنع شنائع است ونزد بعض علما از کبائر است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جای که فرمود هماز مشاء بنمیم و در حدیث آمده که حق تعالی نظر نمیکند بکسی که دو رویه است و در صحیحین آمده که سخن چین در بهشت نه در آید و عمر بن الخطاب رضي الله عنه بکعب احبار گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چیني کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چیني کردن قتل حادث گردد وچندین شرهای دیگر پیدا آید * ثم اخذ جریدة رطبة * پس گرفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود * فشقها بنصفین * پس پاره کرد آن شاخ تر را بدو پاره * ثم غرز في کل قبر واحدة * پس تر بخلانید در هر قبر یکی از آن دو پاره را * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله لم صنعت هذا * چرا کردی تو این فعل را یعني خلانیدن پارهٔ از شاخ تر در هر قبر * فقال * پس گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا * کردم این کار را بامید آنکه سبک گردانیده شود عذاب ازین دو قبر تا آنزمان که تر مانند این دو شاخ پاره و خشک نشوند * متفق علیه * و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که مبنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخها بر چیست بعض مردم بر آنند که بنای آن بر آنست که نباتات تا زمانی که تر و تازه اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشيء در کریمهٔ وان من شيء الا یسبح بحمده شيء حي است وحیات چوب تا زمانیست که خشک نشده است وحیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحي است و آنکه عام است هر شيء را بمعني دلالت بر وجود صانع و وحدت وصفات کمال او است و تمسک کنند اینجماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور وخطابی که از ائمهٔ اهل علم و قدوهٔ شراح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل را بر قبور بتمسک باین حدیث انکار نموده وگفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعض گفته اند که بنای این تحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ وکلمهٔ لعل ناظر است برین معني والله اعلم وکرماني گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر ببرکت دست مبارک سید انبیا صلی الله علیه وسلم * بیت * اگر تو دست بسائي بگور مرده دلان * روان مرده در آید بعیش در بدنش * وبعض گویند که علم آن مفوض وموکول است بعلم نبوت تا در آنجا چه سر باشد و در جامع الاصول از بریدهٔ صحابي رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرد بد آوردن

دل عشاق حيله گر باشد * ع * دل عشاق حيله گر باشد * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه *
دو جريده در قبرش تا شايد كه دران جا سرى باشد وسبب نجات گردد * ع * دل عشاق حيله گر باشد * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قالوا وما اللاعنان * گفتند
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللاعنين * بپرهيزيد از دو كار كه سبب لعنت ونفرين ميشوند * قالوا وما اللاعنان * گفتند
صحابه وچيست آن دو كار كه سبب لعنت مي شوند * يا رسول الله قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * الذى يتخلى في
طريق الناس او في ظلهم * آنكه قضاى حاجت ميكند در راه مردم يا در سايهٔ ايشان يعني زير درختي كه مردم در سايهٔ آن مي نشينند
وصحبت ميدارند وخواب مي كنند چنانكه عادت است نه در هر سايه زيرا كه ثابت شده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نخلستان براى
قضاى حاجت نشسته واضافت ظلهم مناسب اينمعني است وگفته اند كه مراد براه نيز راهى است كه مسلوك است نه مهجور كه بطريق
ندرت كسي از انجا ميگذرد ونيز گفته اند كه مراد راه مسلمانان است نه كافران كذا في مجمع البحار * رواه مسلم * وعن ابي قتادة *
ابو قتادة بن نعمان انصارى ظفرى از اهل عقبه وبدر است وتمامهٔ مشاهد را حاضر شده وروز بدر يا روز احد چشم او بسبب زخمي كه
رسيده بيرون آمده بر دست او افتاد وآنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا گرفته بجاى آن نهاد پس بهترين دو چشم او بود و وى برادر ابوسعيد
خدرى بود از مادر مات سنة ثلث وعشرين وابوقتادهٔ انصارى سلمي ديگر نيز از صحابه است فارس رسول الله و در حضور روى بدر را اختلاف
است واحد را ومشاهدى كه بعد او است حاضر شده مات سنة اربع وخمسين وبعض گفته اند در خلافت امير المؤمنين علي فوت كرده
وهمه مشاهد او را حاضر شده ومعلوم نشده كه درين حديث مراد كدام يكى ازين دو است فتدبر رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا شرب احدكم فلا يتنفس في الاناء * چون بنوشد آب يكى از شما پس بايد كه دم نزند در درون آوند آب بى آنكه
جدا كرده اند دهان را از آوند تا چيزى از دهان و بينى در آب نيفتد وبكراهت طبعي نينداز دو آنكه در حديث آمده است كه آنحضرت
صلى الله عليه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس ميزد مراد آنست كه كوزه را از دهان مبارك جدا ميكرد وآب بسه نفس ميخورد
وتمام اين سخن در باب الاشربه بيايد * واذا اتى الخلاء فلا يمس ذكره بيمينه * وچون بيايد يكى از شما در آبخانه پس بايد
كه نكيرد آلت خود را بدست راست خود از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث كه موضوع از براى طيبات است * ولا يتمسح
بيمينه * وبايد كه استنجا نكند بدست راست خود طريق استنجا از بول معلوم شد چنانكه نه مساس ذكر بيمين لازم آيد و نه استنجاء
بيمين ودر استنجا از غائط امر ظاهر تر است بى اشكال * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
توضأ فليستنثر * هركه وضو كند بايد كه استنثار كند بثاى مثلثه بمعني بيني افشاندن وسابقا معلوم شد كه امتنثار مستلزم استنشاق است * ومن
استجمر فليوتر * وكسيكه استنجا كند بسنگ وكلوخ بايد كه بكمتر از سه نكند وكلام درين گذشت واستجمار استعمال جمار كه بمعني سنگريزه
است ومراد بآن استنجا است وبمعني بخور كردن نيز آمده از جمره بمعني اخگر وبعض اين حديث را برين معني نيز حمل كرده اند وسخن
دران در فصل اول از باب ترجل در كتاب اللباس بيايد * متفق عليه * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يدخل الخلاء فاحمل
انا وغلام * بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم در مى آمد خلا را پس برميداشتم من و پسرى ديگر گفته اند مراد بدان ابن مسعود است كه
اداوه ومسواك ونعلين حضرت صلى الله عليه وسلم بحوالهٔ وى بود واو ملقب باين لقب است * اداوة من ماء * اداوه را پر از آب واداوه بكسر همزه
ظرف صغير از چرم كه ساخته ميشود براى آب كه بدان طهارت كنند * وعنزة * وبرميداشتم من وآن غلام عنزه را وعنزه بعين مهمله ونون
وزاى مفتوحات چوبى كه در وى سنانى باشد بمقدار نيم نيزه يا اندكى كلانتر وعادت شريف بود كه خادمان عنزه را همراه آن حضرت
صلى الله عليه وسلم برميداشتند تا نرم كنند زمين سخت را براى بول يا كلوخى از زمين جدا كنند براى استنجا يا سترة كنند در پيش نماز
واغراض ديگر * يستنجي بالماء * استنجا ميكرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بآب بعد از تلقيه بحجارة تا تعليم كند مر امت خود را كه شستن
بآب بعد از استنجا بكلوخ احب وافضل است * متفق عليه *

* الفصـــــل الثاني * عن انس قال كان النبي *

گفت انس بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه * چون ميخواست كه درآيد در متوضا ميكشيد انگشترين
خود را از جهت بودن نقش نگين وى محمد رسول الله واز اينجا معلوم شد كه داخل متوضا را بايد كه چيزيرا كه در وى نام خدا و رسول
خدا يا قرآن است باخود نبرد ودر بعض شروح گفته كه اين شامل است اسماى تمام انبيا را صلوات الله عليهم اجمعين مانند آنكه اگر نام خدا

رسول خدا نام وی یا جز ونام وی باشد همین حکم دارد یانه والله اعلم * رواه ابو داود والنسائي والترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح غريب وقال ابو داود هذا حديث منكر * این حدیث را ترمذی وابو داود ونسائي روایت کرده اند وترمذی آنرا حسن وصحیح خوانده وابو داود منکر گفته ونسائي ازهر دو ساکت مانده * وفي رواية وضع بدل نزع * ودر روایت ابو داود وضع آمده بجای نزع یعنی می نهاد خاتم خود را واین لازم کشیدن است که از دست میکشید وبجای می نهاد *

وعن جابر * رضي الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد البراز انطلق حتى لا يراه احد * گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعنی بقضای انسانی بیرون میرفت تا آنجا که نمیدید او را هیچ یکی وازنظر غائب میشد واحتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجایی که بعد از نشستن درانجا کسی او را نه بیند ومعنی اول اظهر واولی است کالایخفی وبراز بفتح با در اصل بمعنی فضای واسع است کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انسانی از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا آنچه او را بچشم نه بینند بگوش نیز نشنوند واین عادت مستمره ایست در شرع وعرف وعادت نیز نزد اهل مروت و احتیاط وادب * رواه ابو داود *

وعن ابي موسى * رضي الله عنه * قال كنت مع النبي * بودم من با پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ذات يوم * روزی * فاراد ان يبول * پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند * فاتى دمثا في اصل جدار * پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمینی هموار نرم را در بیخ دیواری * فبال * پس بول کرد * ثم قال * پس فرمود * اذا اراد احدكم ان يبول * چون خواهد یکی از شما که بول کند * فليرتد لبوله * پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جای مناسب را مانند اینجا که هموار ونرم باشد تا آب زیر نیاید ورشاشهٔ بول نرسد * رواه ابو داود *

وعن انس رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اراد الحاجة * بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انسانی را * لم يرفع ثوبه * بر نمیداشت جامهٔ خود را * حتى يدنو من الارض * تا آنکه نزدیک می شد از زمین در نشستن * رواه الترمذي وابو داود والدارمي *

وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما انا لكم مثل الوالد لولده * نیستم من برای شما در نصیحت وخیر خواهی مگر مانند پدر برای فرزندان خود * اعلمكم اذا اتيتم الغائط * تعلیم میکنم شما را چون بیائید غائط را وبول نیز همین حکم دارد * فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها * پس روی نیارید قبله را و پشت ندهید او را * وامر بثلثة احجار * وامر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار بردن سه سنگ در استنجا * ونهى عن الروث والرمة * بکسر را وتشدید میم ونهی کرد از استنجا کردن بسرگین وعذره واستخوانها پوسیده بحکم عرف وعادت فرمود که اغلب در صحرا افتاده میباشد والا بغیر پوسیده نیز جائز نیست بلکه بطریق اولی * ونهى ان يستطيب الرجل بيمينه * ونهی کرد از آن که استنجا کند مرد بدست راست وزن نیز همین حکم دارد واستطابة بمعنی استنجا است زیرا که پاک میکردانند جسد را باز الهٔ نجاست * رواه ابن ماجة والدارمي *

وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كانت يد رسول الله صلى الله عليه وسلم اليمنى لطهوره وطعامه * گفت عائشه بود دست راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکی وچیزهای که بنزاهت ونظافت تعلق دارد وازبرای طعام که یکی از افراد آنست * وكانت يده اليسرى لخلائه وما كان من اذى * وبود دست چپ وی برای متوضای او وآنچه بدان تعلق دارد از استنجا ومانند آن وآنچه باشد از جنس پلیدی ومکروهات * رواه ابو داود *

وعنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذهب احدكم الى الغائط فليذهب معه بثلثة احجار * چون برود یکی از شما بسوی آبخانه پس باید که ببرد باخود سه سنگ را * يستطيب بهن * که استنجا کند وپاک کرداند بآنها * فانها تجزئ عنه * زیرا که بدرستی سه سنگ بسند کی میکنند برای او از استعمال آب یعنی چون بسه سنگ پاک کرداند وازالهٔ عین نجاست کرد در اصل طهارت وجواز صلوة حاجت بآب نیست واگر بآب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید وبعض گفته اند که سنت است در زمان ما چنانکه بیهقی از خطبهٔ امیر المؤمنین علي رضي الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از شما بوده اند می انداختند مانند پشک شتر چیزی وحاجت نبود ایشان را بآب اما شما می ریند ریدنی * رواه احمد وابو داود والنسائي والدارمي *

وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام * استنجا مکنید بسرگین واستخوانها * فانها زاد اخوانكم من الجن * زیرا که روث وعظام توشه وخوراک برادران شما است که جن اند ودر بعض روایات آمده است که استخوان خوراک جنیان است وروث خوراک چاروا های ایشان واضافت مجموع بجن

درست است که چهار امام ایشان تابع ایشان است و طیبی از حاکم در دلائل النبوة آورده که جن استخوانی نمی یابند مگر آنکه بر آن گوشتی است که نخست داشته است و روثی نه مگر آنکه در وی دانها ست که روز نخست بخورده * رواه الترمذي والنسائي الا انه لم یذکر * لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که * زاد اخوانکم من الجن * وعن رویفع بن ثابت قال قال لي رسول الله * کنیت رویفع بضم را و فتح واو و کسر فا که صحابیست و معدود است در مصریان امیر کرده بود او را معاویة بر طرابلس مین جزا کردن افریقیه را بسنه سبع و اربعین و مرد بشام سنة ست و خمسین کنیت گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل الحیوة ستطول بک بعدی * ای رویفع شاید که دیر کاند دراز گردد ترا پس از من و دریابی مردمی را که بکنند عادات و رسوم جاهلیت را و ترک دهند بعض اعمال سنت را * فاخبر الناس ان من عقد لحیته * پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را اکثر برانند که مراد مرغول کردانیدن ریش است بتکلف و علاج و سبب نهی آنست که این تشبیه است بفعل آنها که نه از اهل دین مسلمانی اند مثل اهل کتاب و جز ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آنرا در معرکها در جنگ میکردند بقصد تعجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از ان و بعض گفته اند مراد عقد لحیه و ستر وجه است تا راه زنند و روی بپوشند تا مردم نشناسند * او تقلد وترا * یا کسی که قلاده سازد و در گردن بندد زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن اسپان زه می بستند و اعتقاد میکردند که این سبب نارسیدن زیان تاکردن چشم زخم است پس نهی کرده شد از ان بجهت تنبیه بر آنکه دفع نمیکند تقدیر را و بعض گفته اند مراد بر بستن جرسها است در گردن اسپ یا بستن مهره مادر کردن طفلان از برای دفع چشم بد * او استنجی برجیع دابة او عظم * یا استنجا کند پس افکندهٔ چارپایان یا باستخوان * فان محمدا منه بری * پس بدرستی که محمد از هر که این کار کند بیزار است از ینجا معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشند سبب بیزاری و بیرضائی جناب نبوت است از تکاب کبائر و فواحش را خود چه گویند * رواه ابوداود * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر * کسی که سرمه کشد در چشم باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این ز دو طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح و اشهر است دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر یکمیل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و بر هر تقدیر این امری واجب نیست بلکه احسن و اولی است و بنده در ان اختیار دارد چنانچه فرموده * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج * کسی که بکند ایتار را پس به تحقیق نیک کرده باشد و کسی که نمیکند پس نیست بزه و گناه و تنگی * و من استجمر فلیوتر * و کسی که استعمال احجار کند در استنجا پس باید که وتر کند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج * کسی که بکند پس به تحقیق نیک بکند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی است که تثلیث احجار واجب نیست * و من اکل فما تخلل فلیلفظ و ما لاک بلسانه فلیبتلع * و کسی که بخورد طعامی پس چیزی که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آنرا و چیزیکه بخاید و بیرون می آرد از گوشه های دهن پس باید که فرو برد و علت دران آنست که آنچه بخلال از دندان بر آید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه های دهان بر آرد و اگر به یقین باشد که بخون آلوده نیست حلال است در هر صورت و اگر بخون آلوده است به یقین در هر دو حرام است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکه فرموده * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج * و بعض گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است کراهت در اول در تر و بردن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن مخیر است اگر بکند نیک است و اگر نکند حرجی نیست * و من اتی الغائط فلیستتر * و کسیکه بیاید آبخانه را پس باید که پرده کند تا پوشیده شود در وی و کشف عورت نشود * فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من رمل * پس اگر نیابد چیزی را که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ * فلیستدبره * پس باید که پس خود کند آن تل ریگ را و پشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده گردد مر او را و اختیار استدبار بجهت آنست که در پیش بدامن جامه پرده میتوان کرد و آسان است کردن آن * فان الشیطان یلعب بمقاعد بني آدم * پرده کردن اگرچه بریگ باشد برای آن فرموده شد که شیطان

بازي ميكند به نشستگاه آدميان ومراد بهازي كردن شيطان برداشتن پرده از پيش وكشادن وبرهنه كردن عورت ايشان وانداختن رشاشهٔ بول برتن وجامهٔ ايشان ونيز آدمي چون پرده نكند وستر عورت ننمايد در وسوسه مي اندازد مردم را بنظر كردن بعورت پس پرده بايد كرفت تا راه وسوسهٔ شيطان بسته كردد واين پرده كردن بريك واينهمه تكلف ومبالغه كردن امري واجب نيست بلكه * من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج * كسيكه بكند خوب ميكند وكسيكه نكند حرج نيست * رواه ابو داؤد وابن ماجة والدارمي * وعن عبد الله بن مغفل * بضم ميم وفتح غين معجمه وفتح فاي مشدده صحابيست از اصحاب شجره ساكن شد مدينه را بعد ازان رفت ببصره وبنا كرد آنجا سراي ووفات يافت دران روايت ميكند ازوي حسن بصري وغيروي مات سنة تسع وخمسين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم في مستحمه * بايد كه بول نكند يكي از شما در غسلكاه خود واستحمام در اصل بآب كرم غسل كردنست پس ازان بر مطلق غسل اطلاق كردند اكرچه بآب سرد بود * ثم يغتسل فيه * پستر وي غسل ميكند در انجايكاه يعني در راست از عاقل كه بول كند در جاي غسل پس ازان غسل كند در انجا * او يتوضأ فيه * يا وضو ميكند در انجا اينچنين بايد كه نكند * فان عامة الوسواس منه * زيرا كه اكثر وسواس از ينجا پيدا ميشود كه چون بول كند در جاي وباز همانجا غسل كند زيرا كه آن جا يكه نجس ميكردد وازانجا چكيدهاي آب بروي مي افتد ودر وسواس مي افكند ورفته رفته متمكن ميكردد واين در جائيست كه آب راه روي ندارد وجاي سخت است واكر جائي است كه آب بدر ميرود وريكستان است باكي نيست وبرهر تقدير نهي براي تنزيه است نه تحريم * رواه ابو داؤد والترمذي والنسائي الا انهما لم يذكرا * مكر اينست كه ترمذي ونسائي ذكر نكرده اند اين لفظ را كه * ثم يغتسل فيه او يتوضأ فيه * همين مقدار آورده اند كه در جايكاه غسل بول نبايد كرد وعلت همين است كه وقتي ديكر در انجا غسل كرده ميشود يا وضو ساخته ميشود وباعث حدوث وسواس ميكردد وليكن بعضي ذكر نكرده اند * وعن عبد الله بن سرجس * بفتح سين مهملهٔ اولى وآخري وكسر جيم بروزن نركس صحابيست متاخر الاسلام بصري است وحديث او در ابيناسست * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم في جحر * بايد كه بول نكند يكي از شما در سوراخ وجحر بتقديم جيم مضمومه برحاي ساكن سوراخ جانوران خزنده وكزنده وعلت نهي آنست كه شايد ماري يا كژدمي در سوراخ باشد كه بكزد ونيز ميكويند كه سوراخها مسكن جن ميباشد شايد كه ضرري رساند ودر حكايات آمده است كه سعد بن عبادة كه از كبار انصار است در سوراخي بول كرد وجنيان او را كشتند آواز دادند وشعري خواندند كه مضمونش اينست كه ماكشتيم سعد بن عبادة را وانداختيم در تير كه خطا نكردند دل او را * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن معاذ رض * از اكابر صحابه وعظماي انصار است واحوال شريف وي در بعض مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة * بپرهيزيد سه كار را كه محل لعنت ومظنهٔ آنند * البراز في الموارد * يكي آبخانه كردن در جاهائيكه مردم فرود مي آيند ومجلس كاه ايشان آنست يا مراد بموارد جاهاي كه آبي است مثل چشمه وجوي كه مردم بجهت آب آنجا فرود آيند * وقارعة الطريق * دوم در راهيكه جاي پاكوب مردم است يعني محل مرور ايشان * والظل * وسيوم در زير درختيكه مردم در سايهٔ او مي نشينند وخواب ميروند * رواه ابو داؤد وابن ماجة * وعن ابي سعيد * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخرج الرجلان يضربان الغائط * بايد كه بيرون نيايند دو مرد كه ميروند بسوي آبخانه ومي نشينند * كاشفين عن عورتهما * كشاده وبرهنه كننده اندام نهاني خود را * يتحدثان * در حالتيكه سخن ميكنند بيكديكر * فان الله يمقت على ذلك * زيرا كه خداي تعالى دشمن ميكيرد آنها را برين فعل شنيع دور از مقام شرم ومروت * رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة * وعن زيد بن ارقم * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة * بدرستيكه اين آبخانها ومزبلها جاهاي حاضر شدن جن وشياطين اند وحشوش جمع حش است بفتح حا وضم نيز آمده در اصل بمعني بستان ونخلستان وعادت مردم بود كه پيش از بناي آبخانها در منازل قضاي حاجت آنجا ميكردند پس ازان مطلق آبخانها را نام شد * فاذا اتى احدكم الخلاء فليقل * پس چون بيايد يكي از شما آبخانه را بايد كه پناه بجويد بخدا از خبائث جن وبكويد اين كلمه را * اعوذ بالله من الخبث والخبائث * تصحيح لفظ وتحقيق معني اين كلام در فصل اول در حديث ثالث معلوم شد * رواه ابو داؤد وابن ماجة * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستر ما بين اعين الجن وعورات بني آدم * پرده ميان چشمهاي جن واندام شرم آدميان * اذا دخل احدهم الخلاء * چون خواهد كه درآيد يكي ازيشان محل قضاي حاجت را * ان يقول * اينست كه

بکوید * بسم الله * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب واسناده لیس بقوی * کفته است ترمذی که این حدیث غریب است واسناد وی
قوی نیست زیرا که یکی از راویان وی محمد بن حمید رازی است ومردم را اختلاف است که ثقه است یا نه * وعن عائشة * رضي الله عنها
* قالت کان النبي صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال * کفت عائشه که چون می بر آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم از متوضا
می کفت * غفرانک * یعني میطلبم خداوندا از تو آمرزش ترا در معني این کلمه دو وجه کفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات
ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در وفای شکر نعمت کوارش طعام وباقي داشتن آنچه سود کند وبیرون افکندن آنچه زیان دارد
چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید معلوم کردد و بعضی از مشائخ کفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که اندیشه کند در احتیاج
وتدنس خود و تنزه وتقدس حق سبحانه از نقائص وعیوب * رواه الترمذی وابن ماجة والدارمي * وعن ابي هریرة قال کان النبي
صلی الله علیه وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء في تور او رکوة * کفت ابو هریرة رض بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون مي آمد
خلا را می آوردم من او را آب در تور بفتح تا و سکون واو آوندی خرد از روی یا سنک که آب خورده می شود در وی وکاهی وضو نیز ساخته مي
شود یا در رکوه بفتح را وکسر وضم نیز آمده وسکون کاف آوندی از چرم که آب خورده نمیشود از وی وضو ساخته میشود در وی و در شرح
جامع الاصول کفته دلو خرد از چرم که آنرا صوفیه همراه دارند واو برای شک راوی است یا مراد آنست که کاهی دران ظرف می آورد
وکاهی درین * فاستنجی * پس استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب * ثم مسح یده علی الارض * پستر میمالید دست
خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه وتطهیر در شستن دست * ثم اتیته باناء آخر * بستر مي آوردم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را آب در آوند دیکر * فتوضأ * پس وضو میکرد کفته اند که معني این حدیث آن نیست که وضو به بقیه آب استنجا درست
نیست یا دران ظرف که استنجا کرده وضو نکنند اتفاقا آب نمانده بود یا کمتر از قدر کفایت مانده پس آب دیکر در ظرف دیکر آورد وبعضي
ازین حدیث چنان فهمیده اند که اکر آوند وضو بجز آوند استنجا باشد مستحب است والله اعلم * رواه ابو داود وروی الدارمي والنسائي
معناه * وروایت کرد دارمي ونسائي معني این حدیث را بلفظی دیکر * وعن الحکم بن سفیان * ثقفي است وبعض کفته اند نام او
سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است ودر سماع او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر کفته که سماع او نزد من
صحیح است ودر کاشف کفته او را صحبت است وحدیث او مضطرب و بخاری کفته که وی در نیافته است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
والله اعلم * قال کان النبي * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه * چون بول میکرد وضو میساخت وآب
می پاشید فرج خود را * رواه ابو داود والنسائي * وکفته اند که مراد موضع فرج است از ازار و بعض کفته اند که مراد بپاشیدن آب فرج
راشستن فرج است بآب استنجا یعني چون بول میکرد استنجا میکرد بآب ووضو میساخت وصحیح آنست که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو
برای دفع تطرق وسواس که اکر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد وحواله بکند آنرا بآب که پاشیده بود واین سد طریق وسواس
است تا راه نیابد وتعلیم امت است بآن والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم ومطهر است از وسواس کذا قالوا وبعض کفته اند که برای
دفع نزول بول است تا امتداد انقطار کند چه آب قابض بول است خصوصا آب سرد ودر روایتی دیکر بصریح آمده که چون وضو میکرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم وفارغ میشد از وضو میکرفت کف آبی ومیپاشید بر فرج خود * وعن امیمة * بضم همزه وفتح میم وسکون یا
* بنت رقیقة * بضم را وفتح قاف وسکون یای تحتیه نیز صحابیه است معدود است در اهل مدینه ومادر او رقیقه خواهر خدیجة ام المؤمنین
است ودر کاشف کفته که رقیقه هاشمیه است * قالت کان للنبي صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان * امیمه بنت رقیقه که خواهر زاده
ام المؤمنین خدیجه رضي الله عنها است روایت مي کند که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحي از عیدان بکسر عین جمع عود بمعني
چوب ولفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بود والله اعلم ودر قاموس کفته که عیدان بفتح عین درخت خرما
که بلند باشد وواحد وی عیدانه است واین قدح از چوب درخت خرما بود * تحت سریره یبول فیه باللیل * نهاده میشد کاهی این قدح در زیر
چارپایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مي خفت بران بول میکرد دران در شب بجهت عذری از سرما وجز آن واین آن قدح است که
آورده اند که شخصی از تشنکان نادانسته بکمان آب بول آن حضرت صلی الله علیه وسلم را ازان قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش از اندام وی یافته

مي شد و تا جنگ بشت در اولاد او نيز موجود بود * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن عمر * رضي الله عنه * قال رآني النبي * گفت عمر ديد مرا پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وانا ابول قائما * ومن بول ميكردم ايستاده * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * يا عمر لا تبل قائما * بول مكن ايستاده * فما بلت قائما بعد * عمر رضي الله عنه ميگويد پس بول نكردم ايستاده بعد ازان كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم نهي كرد * رواه الترمذي وابن ماجة * وامت همه اتفاق دارند بر كراهت ايستاده كردن بول تحريمي يا تنزيهي بجهت لازم آمدن كشف عورت وتنجس تن وجامه وترك مروت وآنكه مؤلف ميگويد رحمة الله عليه كه * قال الشيخ الامام محيي السنة رحمة الله عليه قد صح حديث حذيفة قال اتى النبي * بتحقيق بصحت رسيده است از حذيفة بن اليمان كه گفت آمد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم سباطة قوم * خاكروبهٔ گروهي را * فبال قائما * پس بول كرد ايستاده * متفق عليه قيل كان ذلك لعذر * گفته شده است در توجيه اين حديث كه بود اين بول كردن آن حضرت صلى الله عليه وسلم ايستاده بجهت عذري زيرا كه اين عمل در عهد جاهليت بود كه بدرآمدن ملت اسلام بد عوت سيد رسل وخير انام عليه الصلوة والسلام كه مبعوث بود از براى تتميم مكارم اخلاق ومحامد افعال زوال پذيرفته وبول كردن عمر رضي الله عنه يا از بقاياى عادت جاهليت بود يا بجهت عذري كه او را نيز عارض شده بود اما عذري كه مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم اثبات آن ميكنند بعضي گويند درد بوده در استخوان صلب وي كه بدان نشستن دشوار بود وطاقت نشستن نداشت وبعض گويند كه عرب استشفا ميكنند وعلاج مينمايند در دفع وجع صلب بايستاده بول كردن وامام شافعي بدين رفته وحاكم حديث از ابن عمر آورده كه بول كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايستاده بجهت دردي كه در درون زانوى وى بود كذا قال الشيخ ابن حجر وبعض گويند عذر آن بود كه براى نشستن جاى نبود بحكم ضرورت ايستاده كرد زيرا كه خاكدان از يك جانب بلند بود وجانب ديگر پست ونشستن بران ممكن نبود مگر آنكه جانب بلند را پس پشت كنند ودرين هنگام كشف عورت لازم آيد بر جماعه كه ازان راه ميگذرند واگر جانب بلند را روى آرديم افتادن دارد وسباطه در غالب نرم وبلند مي باشد وقابليت نشستن ندارد وبعض گفته اند كه فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى بيان جواز وتعليم امت بود وآساني كردن براى ايشان چون اول نهي كرد كه ظاهر در تحريم است خواست كه بيان كند كه نهي تنزيهي است ودر فعل آن نيز رخصت است ودر عذر عمر رضي الله عنه وجه ديگر نيز گفته اند كه وى گفته است كه ايستاده بول كردن نگاه دارنده تر است در را پس تواند كه در انوقت او را علتي عارض بود كه بدان ملاحظه ميداشت كه چيزى از جانب ديگر بدر آيد وباوجود آن نهي كرد ازان واما در فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم حاشا كه مثل اين توهم توان كرد وتكلم توان نمود والله اعلم *

* الفصل الثالث *

عن عائشة * رضي الله عنها * قالت من حدثكم ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يبول قائما * عائشه گفت هر كه خبر دهد شما را كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بول ميكرد ايستاده * فلا تصدقوه * پس راست گوند انيد اورا * ما كان يبول الا قاعدا * زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بول نمى كرد مگر نشسته * رواه احمد والترمذي والنسائي * وتطبيق اين حديث بحديث حذيفه آنست كه عائشه خبر از علم خود ميدهد كه درون خانه مشاهده ميكرد ودرانجا هرگز نديده كه ايستاده بول ميكرده باشد وآنچه حذيفه ديد در بيرون بود وآن نيز نادر بود مبني بر عذر كه بيان كرده شد ونادر در حكم معدوم دارد وآنچه مبني بر اعذار است بيرون از دائرهٔ اعتبار است * وعن زيد بن حارثة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل عليه السلام اتاه في اول ما اوحي اليه * زيد بن حارثه مولاى آنحضرت كه او را متبناى آنحضرت ميگفتند وزوج زينب بود ونام او در قرآن مذكور است وذكر او در باب مناقب اهل بيت در آخر كتاب بيايد روايت ميكند از آنحضرت كه جبرئيل آمد او را در آغاز وحي فرستادن بسوى او * فعلمه الوضوء والصلوة * پس تعليم كرد جبرئيل عم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم وضو را ونماز را واين تعليم فعلي بود كه جبرئيل وضو كرد ونماز گزارد وبحضرت نمود وباين طريق تعليم كرد چنانچه در روايات آمده است وتعليم بفعل آسان تر است از تعليم بقول * فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة من الماء فنضح بها فرجه * ظاهر عبارت آنست كه ضمائر راجع بجبرئيل باشد ومعني آن باشد كه هرگاه فارغ شد جبرئيل از وضو گرفت كفى از آب پس پاشيد وتر كرد بآن اندام شرم خود را يعني آن موضع ازار را براى تعليم آنحضرت وجبرئيل دران هنگام متمثل بصورت بشر بود كه براى تبليغ وحي وتعليم احكام بر آنحضرت آمده بود وتواند كه ضمائر راجع بآن حضرت باشد وتقدير كلام چنين بود كه تعليم كرد جبرئيل وضو را وگرفتن كفى از آب بعد از وضو وپاشيدن آن بر فرج پس وضو

كرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید آنرا بر فرج و غرفه بفتح غین یکبار گرفتن آب و بضم غین آب در کف گرفته شده و این معنی درینجا ظاهرتر است لیکن روایت فتح مشهورتر است * رواه احمد والدارقطني * وعن ابي هريرة * رض * قال قال رسول الله * گفت ابوهريرة گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم جاءني جبرئيل فقال * آمد مرا جبرئیل ع م پس گفت * يا محمد اذا توضأت فانتضح * ای محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وسمعت محمدا يعني البخاري يقول * ترمذی این حدیث را غریب گفته و گفته که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که می گفت * الحسن بن علي الهاشمي الراوي منكر الحديث * حسن ابن علی ابن ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت بال رسول الله * گفت عائشه بول کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقام عمر خلفه بكوز من ماء * پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزهٔ از آب در دست گرفته * فقال ما هذا * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این آب * يا عمر * و برای چه گرفته ایستادهٔ آنرا * فقال ماء تتوضأ به * پس گفت عمر آبیست که وضو میکنی تو بدان * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ما امرت كلما بلت ان اتوضأ * امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو بکنم هر وقت که بول بکنم * ولو فعلت لكان سنة * و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام هرآینه میشد سنت مؤکده در حکم واجب که مردم دران حرج میکشیدند و ازینجا معلوم میشود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف امت و آسانی بر ایشان * رواه ابو داود وابن ماجة * وعن ابي ايوب وجابر وانس ان هذه الآية لما نزلت * و روایت است ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد * فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين * درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت و مراد بدان گروه انصارند * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا معشر الانصار ان الله قد اثنى عليكم في الطهور * ای گروه انصار بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه دران * فما طهوركم * پس چیست طهارت شما و چگونه میکنید آنرا و مبالغه مینمائید دران * قالوا نتوضأ للصلوة * گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز * ونغتسل من الجنابة * و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین می کنند * ونستنجي بالماء * و استنجا میکنیم بآب یعنی بعد از استنجا باحجار و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان * قال فهو ذاك * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این ثنا گفتن حق تعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود * فعليكموه * پس لازم گیرید شما آنرا * رواه ابن ماجة * وعن سلمان * رضي الله عنه * قال قال بعض المشركين * گفت سلمان فارسی که گفت یکی از مشرکان * وهو يستهزئ * و حال آنکه آن مشرک استهزا و سخریت و خنده میکرد بران حضرت صلی الله علیه وسلم درین فعل * اني لارى صاحبكم يعلمكم * بدرستیکه من هرآینه می بینم یار شما را کنایت از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم میکند که تعلیم میکند شما را چیزهای حقیر خسیس را * حتى الخراءة * تا روش نشستن بآبخانه و کیفیت آداب آن و خراءة بکسر خای معجمه و مد برای قضای حاجت نشستن و هیئت آن و اکثر رواة بفتح خا میخوانند و قصر و خرء بضم خا و همزه پس افکندهٔ آدمی و جز آن * قلت اجل * گفت سلمان گفتم آری میکند روش و آداب آبخانه نشستن را و این نه جای استهزا و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت اوست بر امت و بیان حق و هدایت صراط مستقیم پس ازان بیان کرد سلمان رضي الله عنه آداب خلا و احکام استنجا را و گفت * امرنا ان لا نستقبل القبلة * امر کرد ما را که روی نکنیم بجانب قبله در وقت نشستن بقضای حاجت * ولا نستنجي بايماننا * و استنجا نکنیم بدستهای راست خود * ولا نكتفي بدون ثلثة احجار * و بس نکنیم بکمتر از سه سنگ که * ليس فيها رجيع ولا عظم * نیست دران سرگین و نه استخوان * رواه مسلم واحمد واللفظ له * مضمون این حدیث مسلم و احمد هر دو روایت کرده اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آورده * وعن عبد الرحمن * و روایت است از عبد الرحمن * بن حسنة * بفتحات نام مادر اوست و نام پدر او عبد الله مطاع است مشهور بنسبت مادر شده صحابیست شنیده ابوموسی اشعری را * قال خرج علينا رسول الله * گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وفي يده الدرقة * و بود در

دست آنحضرت صلى الله عليه وسلم درقه بدال و را و قاف مفتوحات سپر از چرم که دروی نه چوب بود ونه پی * فوضعها * پس بنهاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن سپر را حائل کردانید آنرا در میان خود و مردم * ثم جلس * بستر بنشست آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فبال اليها * پس بول کرد بسوی آن سپر * فقال بعضهم * پس کفت یکی از منافقان که حاضر بود درانجا * انظروا اليه يبول كما تبول المرأة * نکاه کنید بجانب این مرد بول میکند پرده در پیش فرج خود کرفته چنانکه بول میکند زن * فسمعه النبي * پس شنید این سخن را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال ويحك * وای تو ای مرد بی حیا و ویح کلمه ایست که در مقام اظهار ترحم و شفقت کویند بدردناکی بر کسی که در مهلکه افتاده باشد که مستحق آن نبود بخلاف ویل که برای کسی است که مستحق مهلکه بود واین مقام اکرچه مقام آن بود که کویند ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود که فرمود ویحک * اما علمت ما اصاب صاحب بني اسرائيل * ایا ندانستی تو که چه رسید یار و مصاحب بني اسرائيل را یعنی یکی از ایشانرا * كانوا اذا اصابهم البول * بودند بني اسرائيل بحکم دین و شریعت خود که چون میرسید بدن یا جامهٔ ایشانرا بول * قرضوه بالمقاريض * می بریدند آن موضع از بدنرا یا جامه را بکاردها * فنهاهم * پس منع کرد و باز داشت آن کس ایشانرا * فعذب في قبره * پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بجهت نهی کردن او از این فعل تشبیه کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم انکار این منافق حجاب و تستر را باوجود بودن آن امری معروف و مستحسن بنهی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و در بنجا مبالغهٔ دیکر است در تقبیح و ملامت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بني اسرائيل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت ولیکن با قطع نظر ازان بحکم طبع قطع و قرض که سبب تضرر در نفس و مال است محل منع و انکار مینماید و مظنه آن هست که او را در بنجا معذور دارند و تعذیب نکنند اما تستر و حجاب در بول امری محمود و مستحسن است شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب تشدید و تعذیب * رواه ابو داود و ابن ماجة * روایت کرد این حدیث را ابو داود و ابن ماجه از عبد الرحمن بن حسنه * ورواه النسائي عنه عن ابي موسى * و روایت کرد آنرا نسائی از عبد الرحمن مذکور از ابی موسی اشعری * وعن مروان الاصغر * همچنین آمده است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی است ثقه از تابعین بصره روایت کرده مر او را مسلم و بخاری یکحدیث * قال رأيت ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة * مروان اصغر که ثقه است و از طبقهٔ رابعه است از تابعین کفت دیدم ابن عمر را که بنشاند شتر باربردار خود را بجانب قبله * ثم جلس يبول اليها * پستر بنشست در حالی که بول می کند بجانب قبله یا راحله * فقلت * پس کفتم من * يا ابا عبد الرحمن * کنیت ابن عمر است * اليس قد نهي عن هذا * آیا نیست که بتحقیق نهی کرده شده است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبله * قال بل انما نهي عن ذلك في الفضاء * کفت ابن عمر نهی کرده نشده است از بول کردن بسوی قبله مطلقا بلکه نهی کرده شده است ازان مکر در جای کشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حائل نباشد * فاذا كان بينك وبين القبلة شيء يسترك * پس چون باشد میان تو و میان قبله چیزی که ستر کند ترا و حائل باشد * فلا باس * پس نیست باک * رواه ابو داود * وعن انس قال كان النبي * بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا خرج من الخلاء قال * چون بیرون می آمد از آبخانه میکفت * الحمد لله الذي اذهب عني الاذى * شکر مر خدایرا که بیرون برد از من چیزیکه برنجاند و آزرده کرداند و مکروه آید بر نفس که عبارت از فضلات است که بقای آن در معده سبب ایذا و هلاک است * وعافاني * و صحت داد و برهانید مرا از احتباس آن یا بر آمدن رود ها همراه آن * رواه ابن ماجة * وعن ابن مسعود قال لما قدم وفد الجن على النبي * هرگاه که قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر * صلى الله عليه وسلم قالوا * کفتند * يا رسول الله انه امتك ان يستنجوا بعظم او روثة او حممة * بضم حاء مهمله و فتح میمین نهی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان باستخوان یا سرکین یا انکشت * فان الله جعل لنا فيها رزقا * زیرا که خدای تعالی کردانیده است برای ما درین سه چیز روزی استخوان خوراک ایشان و سرکین علف چارپاهای ایشان است و انکشت احتمال هردو دارد و تصریحی درانجا نمی یابم والله اعلم * فنهانا رسول الله * پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن ذلك * ازان * رواه ابو داود *

* باب السواك * سوک درلغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبیکه بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و مسواک کردن سنت است باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از فجر و ظهر مؤکد تر است و کویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است زمنا فع مسواک در بدن و دهن بسیار

امت ومسواک کردن در محافل نزد بیرون آمدن آب حلق و دهان مکروه داشته اند خصوصا نزد علما و کبرا و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و زردی دندان و تغییر دهان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت یا کرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند آن مستحب تر است و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز دران واقع شده و در سطبری همچون خنصر باید و در درازی مقدار شبر و باید که بر عرض کنند نه طول که موجب سوده کشتن کوشت دندانست و در بعض روایات عرضا و طولا هردو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اکر مسواک پیدا نشود یا یکی دندان ندارد انکشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضي الله عنها نیز آمده و اجامهٔ که درشت باشد نیز درست است

الفصل الاول

* عن ابی هریرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا ان اشق على امتي * اکر نمی بودیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را * لا مرتهم بتاخير العشاء * هر آینه واجب میکردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر بیاید که تا در دانک شب * و بالسواک عند کل صلوة * و واجب میکردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب است و نزد شافعي این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما مراد وقت هر نماز است برای وضو و نزد انصاف این معني ظاهر تر است چه مسواک برای هر تحریمهٔ نماز چنانکه شافعیه کویند متعسر است خصوصا بر وجه مسنون والله اعلم * متفق عليه * وعن شريح بن هانئ * از کبار تابعین و ثقات ایشانست ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آن حضرت پدر او را ابو شریح چون قدوم آورد پدر وی بر آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند کفت نعم شریح و عبد الله و مسلم فرمود بزرک ترین ایشان کدام است کفت شریح کفت فانت ابو شریح و شریح از جملهٔ اصحاب علي است و در واقعهٔ جمل و صفین با وی بود ثقه معمر عابد قتل سنة ثمان و سبعين * قال سألت عائشة * کفت پرسیدم عائشه را رضي الله عنها * بای شیء كان يبدأ رسول الله * بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا دخل بيته * چون می در آمد خانهٔ خود را یعنی نخست کاری که پس از در آمدن در خانه میکرد چه چیز بود * قالت بالسواک * کفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می در آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وی و حسن معاشرت با اهل بود شاید که بجهت طول مکث در مجلس و محادیث با مردم تغیری در دهان شریف راه یافته باشد و از الهٔ آن بمسواک اهم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم است مرامت را بحسن معاشرت با اهل در غایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با ایشان و قول طیبي که کفت که در راه خانه سکوت می ورزید و بآن جهت تغیری بدهان شریف راه می یافت خالي از غرابتی نیست چه راه از مجلس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در حوالي آنقدر نیست که به سکوت دران تغیری بدهان راه یابد و بعض کویند که ابتدا بمسواک کنایت است از کزاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدی اول کاری که کردی نماز نفل بود والله اعلم * رواه مسلم * وعن حذيفة * رضي الله عنه * قال كان رسول الله * کفت حذیفة بن الیمان بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا قام للتهجد من الليل * چون بر میخاست از برای نماز تهجد از شب * يشوص * میمالید و می شست نیک و پاکیزه میکرد * فاه بالسواک * دهن خود را بمسواک و تهجد بمعني ترک هجود است و هجود بمعني خواب و چون نماز شب مستلزم ترک خواب است آنرا تهجد کفتند و تهجد بمعني خواب نیز آید چنانکه در قاموس کفته و باین معني نیز اضافت صلوة بتهجد درست است زیرا که این صلوة نسبتی بخواب دارد * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشر من الفطرة * ده خصلت از فطرت است و فطرت بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعني شکافتن است و بمعني خلقت آید و فاطر بمعني خالق و بمعني جبلتی که بران مولود زاید که بمعني تهیو و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه کذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم است و انچه اختیار کرده اند آنرا انبیای متقدمین و بجهت اتفاق شرائع بران حکم جبلت کرفته که مخلوق است بران آدمي سليم الفطرة و فطرت بمعني دین نیز آید چنانکه در کریمهٔ فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر بان نیز جائز است و اینها را سنت ابراهیم نیز کویند باعتبار آنکه نخست بر وی نازل شده پس از وی انبیای دیکر اقتدا بوی کرده اند * قص الشارب * یکي ازان ده خصلت کوتاه کردن سبلت است و شارب نام مویها است که بر لب زبرین است و منتها کوتاه کردن آنها است چنانکه پیدا کردد طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثری ازان بماند و حلق کردن مکروه است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل

در ين باب اين حديث است كه احفوا الشوارب واعفوا اللحى واحفا پست گردانيدن موى لب است واختلاف در حد احفا است كه چه مقدار است و روايت كرده شده است از امام ابو حنيفه كه شارب بمقدار ابرو بايد و غازيان را زيادة گذاشتن نيز آمده است كه باعث هيبت در چشم اعدا است و زيادة گذاشتن دنبالهاى بروت كه آنرا سباله گويند نيز آمده است واز امير المؤمنين عمر رضي الله عنه و بعض صحابهٔ ديگر منقول است * واعفاء اللحية * دوم فرو گذاشتن و وافر گردانيدن ريش است ومشهور قدر يك مشت است چنانكه كمتر ازين نبايد واگر زيادة بران بگذارد نيز جائز است بشرطى كه از حد اعتدال نگذرد واگر دراز گشت بعد از دراز شدن كوتاه كردن نزد بعض مكروه است مذهب حسن بصرى وقتادة اين است ونزد بعض مستحسن واين مذهب شعبي وابن سيرين است وحلق كردن لحيه حرام است وروش افرنج وهنود وجوالقيان است كه ايشانرا قلندريه گويند وگذاشتن آن بقدر قبضه واجب است وآنكه آنرا سنت گويند بمعنى طريقهٔ مسلوك در دين است يا بجهت آنكه ثبوت آن بسنت است چنانكه نماز عيد را سنت گفته اند * والسواك * سوم مسواك كردن است وشرح آن گذشت * واستنشاق الماء * چهارم آب در بينى كردن است در وضو * وقص الاظفار * پنجم گرفتن ناخنان دست و پا وطريق گرفتن ناخنان دست آنست كه ابتدا از سبابهٔ دست راست كند وختم بابهام آن نمايد چنانكه از سبابهٔ دست راست ابتدا كند وبترتيب يا انگشت خنصر آن برسد وباز از خنصر دست چپ بترتيب تا بابهام وى برسد وختم بابهام يمنى كند ودر پا ابتدا از خنصر پاى راست تا ابهام وى وباز از ابهام پاى چپ تا خنصر وى چنانكه در تخليل رجلين است ونيز گفته اند كه گرفتن ناخنان روز جمعه مستحب است وجزاى نيز دران نقل كرده اند كه هر كه روز جمعه ناخنان بگيرد تا جمعه ديگر از هر بلا در امان باشد وبعض علما را شعرى است در ترتيب آن * شعر * قلموا الاظفار بالسنة والادب * يوم الخميس خوابس اوخسب * واين حروف رموز اسامى اصابع است وبعض گور كردن ناخنانرا مستحب داشته اند واگر بيندازند نيز باكى نيست و انداختن آن در متوضا ومغتسل مكروه است ومورث بلا است وگرفتن ناخن بدندان نيز خوب نيست كه مورث فقر وبرص است كذا قيل وشيخ امام عالم عارف عبد الوهاب متقي مكي از شيخ خود شيخ على متقي رحمة الله عليهما نقل ميكردند كه ايشان خريطه ساخته بودند كه در وى از موى وناخن وهرچه از بدن ايشان جدا شدى نگاه ميداشتند ووصيت ميفرمودند كه اينهارا در كفن ما همراه كنند شايد كه ايشانرا در انجا سندى واستنباطى باشد والله اعلم * وغسل البراجم * ششم شستن براجم وپاك داشتن انهاست وبراجم نام بندهاى انگشتان است وپيچش پوست آنها كه چرك در انجا جمع شود خصوصا آنها كه كار كنند وانگشتان ايشان درشت وناملسا باشد وشستن تمامهٔ معاطف بدن كه مظنهٔ اجتماع اوساخ است همين حكم دارد مثل ناف وگوش وبغل وامثال آن * ونتف الابط * هفتم بركندن موى بغل است وحلق كردن ونوره زدن نيز جائز است واولى واوفق نسبت كسي را كه از نتف عادت كرده نتف است نه حلق ووجه تخصيص ابط بنتف آنست كه وى محل رائحهٔ كريهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات ونتف مضعف اصول شعر است وحلق مقوى آن وگفته اند كه در بغلهاى شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم موى نبود ودرينجا سخن است واما وجود رائحهٔ كريهه واوساخ ومانند آن در سائر بدن مبارك وى فحاشا وكلا وهو الطاهر الزكي من الفرق الى القدم * بيت * از فرق تا قدم همه جان است آن نهال * گويا همه از آب حيا تش سرشته اند * بالا تر ازين آنست كه نزد قضاى حاجت از وى رائحهٔ طيبه فائح ميشد وفضلات او را زمين فرو مي برد بلكه گفته اند كه همه پيغمبرانرا حال همين بود صلى الله عليه وعليهم اجمعين * رباعى * خوبان گل گلشن حياتند همه * شكر لب و شيرين حركاتند همه * از آدميان غرض همين ايشانند * وان باقى ديگر حشراتند همه * * وحلق العانة * هشتم ستردن موى عانه است وعانه نام موى است كه بر فرج رويد يا موضعي كه در انجا رويد وستردن موى كه بر قبل ودبر وگرد بر گرد آنست نيز مستحب است ونتف ونوره در حكم آنست وروايت كرده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم عانه را تنوير ميكرد والله اعلم وزنان را نتف بهتر است * وانتقاص الماء * نهم كم كردن آب است واين را دو معنى گفته اند يكي استنجا كه آب در وى صرف مينمايند وكم ميكنند چنانكه گفت * يعني الاستنجاء * واين كلام راوى است ديگر كم كردن بول باستعمال آب در مذاكير چه بول باستعمال آب باز بر گردد وبايستد واگر آب استعمال نكنند فرود مي آيد وتقاطر ميكند بر ينوجه انتقاص بقاف است ودر روايتي بفا نيز آمده ومعنى آن پاشيدن آب است بر فرج چنانكه در حديث عائشه در فصل ثالث از باب ادب الخلا معلوم شد * قال الراوى * گفت راوى حديث * ونسيت العاشرة * وفراموش كردم خصلت دهم را * الا ان تكون المضمضة * وگمان نمي برم مگر آنكه باشد مضمضه يعني آب در دهان كردن * رواه مسلم وفي رواية

الختان بدل اعفاء اللحية * ودر روايتي الختان آمده بكسر خاي معجمه بجاي اعفاء اللحية اينچنين گفته است صاحب مصا[بيح و شيخ ابن حجر]
ميگويد * لم اجد هذه الرواية * نيافتم من اين روايت را * في الصحيحين ولا في كتاب الحميدي * نه در صحيح بخاري و[مسلم و نه در]
کتاب حميدي که جامع است صحيحين را * ولكن ذكرها صاحب الجامع * وليكن ذكر كرده اين روايت را صاحب جامع الاصول در...
* وكذا الخطابي في معالم السنن * وهمچنين ذكر كرد خطابي در معالم السنن که نام کتاب او است * عن ابي داود بروايته عمار بن ياسر * وختان
سنت است نزد امام ابوحنيفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضي از شافعيه و از شعائر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهري بر ترک آن محاربه
کنند امام با ايشان چنانکه در اذان و امثال آن و واجب است نزد شافعي و بعضي از مالکيه و جماعهٔ ديگر از علما بر رجال و نسا و وقت ختان
بعض گويند روز هفتم است چنانچه عقيقه و نزد بعض هفت سال و نزد بعض نه سال و نزد بعض ده و نزد بعض هر وقت که خواهند و
بالجمله بايد که پيش از بلوغ بود خصوصا نزد ما که سنت است و الا بجهت اقامت سنت ترک واجب که ستر عورت است جائز نباشد و آنکه در
بعض روايات آمده است که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان ميکردند مراد ببلوغ اينجا بلوغ شرعي نيست بلکه معني لغوي مراد است
يعني بعد از رسيدن بدرجهٔ قوت و سن تمييز و اين دليل آن جماعه ايست که ختان را واجب گويند *

* الفصل الثاني * عن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السواک مطهرة للفم * مسواک پاک کننده است مر دهن را و مطهرة بفتح ميم
و سکون طا و بعض بکسر ميم تصحيح کرده اند بر صيغه آله * مرضاة للرب * راضي کننده است مر پروردگار را يا مرضي او است زيرا که
سبب تکميل و تتميم وضو و پاکي دهن است که مقدمهٔ مناجات و قراءت قرآن و ذکر است * بيت * هزار بار بشستم دهن بمشک و
گلاب * هنوز نام تو بردن مرا نمي شايد * رواه الشافعي واحمد والدارمي والنسائي وروى البخاري في صحيحه بلا اسناد * و روايت کرده اين
حديث را بخاري در صحيح خود بي اسناد بطريق تعليق در تراجم و حکم آن در مقدمه گذشت * وعن ابي ايوب * صحابي انصاري مشهور که
آنحضرت صلى الله عليه وسلم در اول هجرت نزول کرامت و وصول در منزل او فرمود * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع
من سنن المرسلين * چهار خصلت است از سنتهاي پيغمبران سابق و اين منافات ندارد که زياده هم باشد چنانکه سابقا ده گفت مقام در اينجا تقاضاي
ذکر همين چهار کرد پس بر همينها اقتصار کرد يا در اين وقت همين مقدار وحي شد و وقتي ديگر زياده بر ان شد * الحياء * يکي شرم
داشتن است و مراد احتباس و احتراس نفس است از ارتکاب قبائح چنانکه تستر و انقباض از ذکر فواحش و هتک مروت را الا حيا صفت
غريزي و خلق جبلي است و آدمي زاد را در ان اختياري نيست * ويروى الختان * و روايت کرده ميشود الختان بجاي الحيا و اين مناسب
تر است باين مقام چنانکه در عشرهٔ فطرت مذکور شد و در بعض روايات والحناء آمده بکسر حاي مهمله و تشديد نون و گفته اند که اين
روايت خطا و تصحيف است چه اگر مراد استعمال حنا در دست و پا است پس آن تشبيه بنسا است حاشا که از سنن انبيا باشد و اگر مراد
خضاب موي است پس آن از خصائص اين امت است در امم سابق نبود کذا قالوا * والتعطر والسواک * دوم استعمال بوي خوش نمودن
وسوم مسواک کردن * والنکاح * وچهارم از سنن انبيا نکاح و تزوج نسا است که در سائر امم از زمن آدم تا اين دم مسنون و مشروع است
* رواه الترمذي * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان النبي صلى الله عليه وسلم لا يرقد من ليل ولا نهار * گفت عائشه بود آنحضرت
صلى الله عليه وسلم که خواب نميکرد نه از شب و نه روز * فيستيقظ * پس بيدار ميشد و يستيقظ برفع و نصب هر دو روايت است * الا يتسوک قبل
ان يتوضأ * مگر آنکه مسواک ميکرد پيش از آنکه وضو بکند پس معلوم شد که مسواک پيش از وضو سنتي است مؤکده * رواه احمد وابوداود
* وعنها قالت کان النبي * وهم از عائشه روايت است که گفت بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يستاک * مسواک ميکرد * فيعطيني السواک
لاغسله * پس ميداد آنحضرت مرا مسواک را تا بشويم آنرا * فابدأ به فاستاک * پس پيش از آنکه بشويم مسواک را مسواک ميکردم نيز من با آن
بجهت تبرک بآب دهان آنحضرت و غايت محبت وي و گويا آنحضرت از دادن مسواک بعائشه همين قصد داشت نه مجرد شستن * ع *
ميان عاشق و معشوق رمزيست * ثم اغسله * بعد از ان مي شستم مسواک را * وادفعه اليه * و باز ميدادم مسواک را بآنحضرت و در وقت هنگام
مرض نيز آمده است که مسواک بعائشه داد که بدهان خود نرم کرده بدهد * رواه ابوداود * و از اينجا معلوم ميشود که مسواک را يکبار که کردند
و از دهن جدا ساختند بشويند تا بار ديگر بکنند و تنبيه است بر تبرک بآثار صالحين و تلذذ بدان *

* الفصل الثالث * عن ابن عمر * رضي الله

عنهما * ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اراني في المنام اتسوك بسواك * روايت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت می بینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی * فجاءني رجلان احدهما اکبر من الآخر * پس آمدند مرا دو مرد که یکی از ان دو بزرگتر است از دیگری * فناولت السواك الاصغر منهما * پس دادم مسواک را خردتر از ان دو را * فقيل لي كبر * پس گفته شد مرا که بزرگتر را * فدفعته الى الاكبر منهما * پس دادم مسواک را ببزرگتر از ان هر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند بدادن او ببزرگتر که افضل است از خردتر و تنبیه است بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طیب و جز آن * متفق علیه * و احمد و بیهقی از ابن عمر این حدیث را بی قصهٔ منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که داد مسواک را ببزرگترین قوم و فرمود امر کرده مرا جبرئیل که بدهم آنرا ببزرگترین قوم و حدیث عائشة که بیاید نیز ناظر در ینست مگر آنکه این امر و نهی همه در منام بود * وعن ابي امامة ان رسول الله * روایت است از ابی امامهٔ باهلی صحابی که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال * گفت * ماجاءني جبرئيل عليه السلام قط * نیامد مرا جبرئیل هرگز * الا امرني بالسواك * مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک کردن * لقد خشيت ان احفي مقدم في * بتحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک که پست کنم و از بیخ برکنم پیش دهان خود را احفي بضم همزه و سکون حای مهمله و کسر فا بلفظ مضارع از الحفا بمعني سودن و پست کردن * رواه احمد * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد اكثرت عليكم في السواك * هر آینه بتحقیق بسیار کردم و دراز کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن و این یا مبالغه است در رعایت امتثال این امر و کرد آوردن این فضیلت یا اعتنا و اهتمام است بامت در تشدید و مبالغه درین باب چنانکه عادت اهل کرم و مهربانی و حسن ادا در تکلیف و تحمیل * رواه البخاري * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يستن * بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان * وعنده رجلان * و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند * احدهما اكبر من الآخر * یکی از ان دو مرد بزرگتر بود از دیگری * فاوحي اليه في فضل السواك * پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک * ان كبر * تفسیرش آنست که * اعط السواك اكبرهما * بده مسواک را ببزرگترین این دو را * رواه ابوداود * وعنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تفضل الصلوة التي يستاك لها * زیاده میشود در ثواب نمازی که مسواک کرده میشود برای وی * على الصلوة التي لا يستاك لها * بر نمازی که مسواک کرده نمیشود مر آنرا * سبعين ضعفا * هفتاد چند این یا کنایت از کثرت است یا مراد خصوص این عدد است والله اعلم * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن ابي سلمة * تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقه امام کبیر کثیر الحدیث واسع الرواية احد الفقهاء السبعة بالمدينة روایت کرده اند از وی زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنة اربع وتسعين وقيل اربع ومائة * عن زيد بن خالد الجهني * صحابی مشهور است مات بالكوفة سنة ثمان وسبعين زمن عبد الملك وقيل في آخر ايام معوية * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * میگفت * لولا ان اشق على امتي * اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را * لامرتهم بالسواك عند كل صلوة * هر آینه واجب میکردانم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز * ولاخرت صلوة العشاء الى ثلث الليل * و هر آینه تاخیر میکردم نماز عشا را تا دو دانگ شب * قال * گفت ابوسلمه * فكان زيد بن خالد * پس بود زید بن خالد * يشهد الصلوات في المسجد * حاضر میشد نمازها را در مسجد * وسواكه على اذنه * و مسواک او بر گوش او میبود * موضع القلم من اذن الكاتب * بجای قلم از گوش نویسنده * لا يقوم الى الصلوة الا استن * نمی استاد برای نماز مگر که مسواک میکرد * ثم رده الى موضعه * بعد از ان مینهاد آنرا بجای او یعنی در گوش خود * رواه الترمذي وابوداود الا انه لم يذكر * مگر آنست که ابوداود ذکر نکرده است این عبارت را که * ولاخرت صلوة العشاء الى ثلث الليل وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح

* باب سنن الوضوء * سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعني طریقه و راه و روش آمد و در شرع بمعني آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خواند مردم را بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی بمعني مستحب و مستحسن در دین آمد خواه دلالت کند بران کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعني آنچه مواظبت کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران با ترک احیانا این سه اصطلاح است و ثالث مشهورتر است میان اصولیان و مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از

فرائض وسنن وآداب كه در وضو ميكرد * الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه * چون بيدار گردد يكي از شما از خواب خود * فلا يغمس * ودر بعض روايات فلا يغمسن بنون تاكيد * يده * پس بايد كه البته فرو نبرد دست خود را * في الاناء * در آوند آب * حتى يغسلها ثلثا * تا آنكه بشويد دست را سه بار دست شستن كه پيش از وضو سنت است باين حديث ثابت است و آنكه مقيد ساخت آنرا بوقت برخاستن از خواب بجهت آنست كه چون آب در ان بلاد كم است غالب احوال استنجاى ايشان بسنگ وكلوخ ميباشد و چون بخواب روند بسبب گرمي هوا موضع استنجا عرق كند و باشد كه دست بر انجا افتد و پليد گردد چنانكه فرمود * فانه لا يدري اين باتت يده * زيرا كه در نمي يابد يكي از شما كه كجا شب كرد يعني كجا بود و كجا افتاد دست وي پس فرمود كه نخست دستها را بشوئيد وسه بار بشوئيد تا پاك ونظيف گردد پس از ان آب از ظرف بگيريد و وضو سازيد و اين امري مسنون و مستحب است كه بر طريق احتياط بدان حكم كرده اند نه فرض و واجب واگر نشوئيد دست پاك است و آبيكه در وي دست فرو برد نيز پاك ميماند زيرا كه پليد شدن دست در وقت خواب يقين نيست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل كه دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گويد واگر ناشسته دست در آب اندازد آب نجس گردد و بايد دانست كه در اصل سنت شستن دست در ابتداى وضو از وقت برخاستن از خواب است باين علت كه مذكور شد بعد از ان سنت شد اگرچه در صورت برخاستن از خواب نباشد ونزد بعض نظر بظاهر حديث سنيت آن مخصوص بهمين صورت است ومطلق نه * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من منامه فتوضأ * چون بيدار گردد يكي از شما از خواب خود بعد از ان وضو كند * فليستنثر ثلثا * پس بايد كه بيني بيفشاند بعد از آب كردن در ان واصل استنثار پراكنده انداختن چيزيرا * فان الشيطان يبيت على خيشومه * زيرا كه بدرستيكه شيطان شب ميكند و ميباشد در بن بيني وي وجاى ساختن شيطان در بيني بحقيقت است وكيفيت آن موكول بعلم شارع است وافهام وعقول از احاطه وادراك امثال اين اسرار قاصر طريق اسلم در امثال اين امور كه شارع بدان خبر داده همين است كه ايمان بدان بايد آورد واز بيان كيفيت آن سكوت كرد وبعض تاويل كنند آنرا و گويند آدمي را در خواب اخلاط ومخاط وغبار وقذر در بيني كه همسايه تجاويف دماغ ومحل ابداع قواى ادراكيه است جمع گردد ومانع آيد از اداى حق تلاوت وفهم معاني آن وباعث گردد بر فترت وكسل از رعايت خضوع وخشوع واينها همه مرضيات شيطانند پس گويا شيطان در انجا نشسته چنانكه فرمود بترك تسمية بر طعام شيطان همراه ميخورد وبترك ذكر نزد خواب مضاجع ميگردد واين نيز احتمال هر دو طريق دارد واين وجوه مناسب است وطريق اول اسلم واحكم در دين والله اعلم * متفق عليه وقيل لعبد الله بن زيد بن عاصم * وگفته شد مر عبد الله بن زيد را كه از كبار انصار است ودر باب وضو حديث وى حجت است واو را حاكي وضوى رسول الله صلى الله عليه وسلم گويند قاتل مسيلمه كذاب بمشاركت وحشي بن حرب قتل يوم الحرة سنة ثلث وستين وعبد الله بن زيد بن عبد ربه ديگر است واو را صاحب الاذان گويند واين صاحب وضوى رسول الله است صلى الله عليه وسلم پرسيدند از وى * كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضأ * چگونه وضو ميكرد آنحضرت * فدعا بوضوء * پس طلبيد عبد الله بن زيد آبي را كه بدان وضو توان كرد تا وضو بكند وبنمايد ايشان را كيفيت وضوى آنحضرت * فافرغ على يديه * پس ريخت آب بر هر دو دست خود * فغسل يديه مرتين مرتين * پس بشست هر دو دست را يعني تا بند دست دو دو بار * ثم مضمض واستنثر ثلثا * پستر آب در دهن انداخت وبيفشاند بيني را بعد از آب انداختن در ان سه بار * ثم غسل وجهه ثلثا * پستر بشست روى شريف خود را سه بار * ثم غسل يديه مرتين مرتين الى المرفقين * پستر بشست هر دو دست را دو دو بار تا هردو آرنج * ثم مسح رأسه بيديه * پستر مسح كرد سر مبارك خود را بهر دو دست خود ومسح دست تر بر سر عضو گذرانيدن يا بر اندام * فاقبل بهما وادبر * پستر برد هر دو دست را از جانب پيش بجانب پس بعد از ان تفسير كرد اقبال وادبار را بقول خود كه * بدأ بمقدم رأسه * آغاز كرد مسح را به پيش از سر خود * ثم ذهب بهما الى قفاه * پستر برد هر دو دست را بجانب قفاى خود معني اقبال اينست * ثم ردهما * پستر باز گردانيد هر دو دست خود را * حتى رجع الى المكان الذي بدأ منه * تا آنكه باز آمد بجاى كه آغاز كرده بود از انجا اينمعني ادبار است وكيفيت مسح سر بر وجه مسنون ومستحب آنست كه بنهد از هر دو دست سه انگشت بر پيش سر خود وابهام وسبابه را جدا دارد وهر دو كفدست را نيز جدا دارد وبكشد سه انگشت مذكور را بجانب قفا بعد از ان بنهد هر دو كفدست را بر پس سر وبكشد بجانب پيش پستر

مسح كند بيرون هردو گوش خود را بهردو ابهام و درون هريک را بهر سبابه همچنين نقل كرد شمني از محيط و از شرح كنز نقل كرده كه بنهد هر دو كف و اصابع را به پيش سر خود و بكشد آنرا بسوی قفا بر وجهی كه در گيرد تمام سر را پستر مسح كند بهردو انگشت هردو گوش را و مستعمل نميگردد آب باينطريق زيرا كه استيعاب بيک آب متصور نيست مگر باين طريق و نيز مسح گوش با آب سر نمي باشد مگر بآبي كه مسح كرده است بدان سر را * ثم غسل رجليه * پستر بشست هردو پای خود را درين حديث در شستن پايها عدد واقع نشده و در حديث ديگر آمده كه بشست پايها را و پاكيزه بشست و در احاديث ذكر عدد نيز آمده * رواه مالك و النسائي * روايت كرد اين حديث را امام مالك در موطا و نسائي در سنن * ولابي داود نحوه * و مر ابي داود راست مانند اين حديث است كه مالك و نسائي روايت كرده اند كه در معني يک است و در لفظ مخالفتي دارد * ذكره صاحب الجامع * ذكر كرده است آنرا صاحب جامع الاصول كه جامع صحاح سته است مقصود مؤلف ازين سخن اعتراض است بر صاحب مصابيح كه حديث را بلفظ مذكور در صحاح آورده با آنكه از حديث شيخين نيست و آنچه در صحاح است آنست كه مؤلف ذكر كرده بقول خود * وفي المتفق عليه * و در حديث بخاري و مسلم آمده كه * قيل لعبد الله بن زيد بن عاصم توضأ لنا وضوء رسول الله * گفته شد مر عبد الله بن زيد را كه وضو كن برای تعليم ما همچو وضوی پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فدعا باناء * پس طلبيد آوند آب را * فاكفأ منه على يديه * پس سرنگون كرد آوند را و بريخت آب را ازان برهردو دست خود * فغسلهما ثلثا * پس شست هردو دست را سه بار * ثم ادخل يده * پستر در آورد دست را يعني در اناء * فاستخرجها * پس بيرون آورد دست را از آوند * فمضمض واستنشق من كف واحدة * پس آب در دهن و در بيني كرد از يک كف آب * ففعل ذلك ثلثا * پس كرد آنرا سه بار * ثم ادخل يده * پستر در آورد دست خود را * فاستخرجها * پس بيرون آورد آنرا * فغسل وجهه ثلثا * پس شست روی خود را سه بار * ثم ادخل يده فاستخرجها * فغسل يديه الى المرفقين مرتين مرتين * پستر در آورد دست خود را پس بيرون آورد آنرا پس بشست هردو دست خود را تا آرنج دو دو بار * ثم ادخل يده فاستخرجها فمسح برأسه * پستر در آورد دست خود را پس بيرون آورد آنرا پس مسح كرد بسر خود * فاقبل بيديه وادبر * پس برد دو دست خود را ازجانب پيش و آورد ازجانب پس چنانكه صورت آن معلوم شد * ثم غسل رجليه الى الكعبين * پستر بشست هردو پای خود را تا هردو شتالنگ * ثم قال هكذا كان وضوء رسول الله * پستر گفت همچنين بود وضوی پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * اين لفظ حديث متفق عليه است كه در مصابيح بجای آن لفظي ذكر كرد كه مؤلف گفت آن روايت مالك و نسائي است و قول مؤلف كه گفت * وفي رواية فاقبل بهما وادبر بدأ بمقدم رأسه ثم ذهب بهما الى قفاه ثم ردهما حتى رجع الى المكان الذي بدأ منه ثم غسل رجليه * اين روايت است از متفق عليه بجای فمسح برأسه فاقبل بيديه وادبر و اين موافق است بآنچه صاحب مصابيح ذكر كرده و حكم كرد بدان مؤلف كه آن روايت مالك و نسائي است و ترجمۀ آن نوشته شد و اما اين روايات ديگر كه ذكر ميكند نيز از صحيحين است و در مصابيح مذكور چنانكه ميگويد * وفي رواية فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء * پس آب در دهن كرد و آب در بيني كرد و بيفشاند بيني را سه بار بسه كف از آب و در بعض نسخ مصابيح واستنثر موجود نيست * وفي اخرى * و در روايت ديگر از متفق عليه اينچنين آمده كه * فمضمض واستنشق من كفة واحدة * پس مضمضه كرد و استنشاق كرد از يک كف آب * ففعل ذلك ثلثا * پس كرد آنرا سه بار * وفي رواية للبخاري * و در روايتي ديگر كه مخصوص بخاري است اينچنين آمده * فمسح رأسه فاقبل بهما وادبر مرة واحدة * پس مسح كرد سر خود را پس اقبال كرد بهردو دست و ادبار كرد يكبار * ثم غسل رجليه الى الكعبين * پستر بشست هردو پای خود را تا هردو شتالنگ * وفي اخرى له * و در روايتي ديگر مر بخاري را آمده * فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة واحدة * پس آب در دهان كرد و بيفشاند بيني را سه بار از يک كف آب و غرفه بفتح غين يكبار آب برداشتن بدست و بضم آن پری يكمشت بدانكه احاديث و روايات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده و در بعض بيک غرفه بفصل و وصل و مجموع صور محتملۀ آن متعدد است چنانكه در شرح بيان كرديم و مذهب شافعي بقول صحيح آنست كه هردو بسه غرفه كند بهريک مضمضه كند بعد ازان استنشاق بطريق وصل و مذهب حنفي آنكه هريک بسه غرفه كند جدا جدا بطريق فصل تا مجموع شش غرفه باشد و هردو طريق در احاديث آمده و تواند كه گاهی چنين كرده باشد وگاهی چنان و ترجيح اينطريق بجهت موافقت او است بقياس چه بيني و دهان هريک عضوی علحده است پس جمع كرده نشود ميان

آنها چنانکه درسائر اعضا ولابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده امت رشمني ارفتاری ظهریه نقل کرده که وصل جائز است نیز نزد امام ابوحنیفه وفصل هم روا ست نزد امام شافعي وترمذی از شافعي روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه واستنشاق جائز است وجدا جدا کردن هریک بآب تازه دوست تر دارم پس خلافی درمیان نماند والله اعلم * وعن عبدالله بن عباس * رضي الله عنهما * قال توضأ رسول الله * گفت بن عباس وضو کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وشست اعضا را * مرة مرة * یک یکبار * لم یزد علی هذا * زیاده نکرد بریکبار شستن * رواه البخاری * وعن عبد الله بن زید رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین * عبدالله بن زید مذکور گفت وضو کرد بآب آنحضرت صلی الله علیه وسلم وشست اعضا را دو دو بار * رواه البخاری * وعن عثمان * رضي الله عنه * انه توضأ بالمقاعد * روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است وگویند که عمر رضي الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستگاه مردم تا در آنجا بنشینند وسخن کنند وشعر خوانند وآنجا را رحبه نیز میگفتند ومقاعد جمع مقعد است بمعنی جای نشست * فقال * پس گفت عثمان * الا اریکم وضوء رسول الله * آیا ننمایم ونمایانم شما را کیفیت وضوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا * پس وضو کرد عثمان رضي الله عنه سه سه بار * رواه مسلم * پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی یکیک بار بود وزمانی بود دو دو بار ووقتی سه سه بار وغالب احوال سه سه بار بود اما یکبار اقتصار است برمقدار فرض که وضو بی آن درست نبود ودو دو بار مبالغه است در تطهیر وآنرا نور علی نور خوانده اند وسبب مزید ثواب ومضاعفت اجر گردانیده وسه سه بار که نهایت مرتبه تطهیر ومبالغه است وزیادت برسه تعدی وتجاوز واسراف وظلم است ومنهي عنه است واین بصورت زیادتیست، بمعني نقصان چنانکه در حدیث آمده وباوجود آن مبطل وضو نیست ودربعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار وبعض دوبار وبعض یکبار نیز آمده واین را صورتهای متعدد است که در احادیث وارد یافته واینهمه برای بیان جواز وتوسیع دائره است ونزد بعض یکبار شستن موجب اثم است ازجهت ترک سنت مشهور وصحیح آنست که موجب اثم نیست ازجهت صحت احادیث وارده دران وامام محمد درموطای خود گفته که شستن سه بار افضل است واکتفا بدو بار کفایت است ویکبار اگر با سباغ واکمال باشد نیز کافي است مذهب ابوحنیفه اینست وشافعي گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را واگر بکند حرام نمیگویم ومشهور از مذهب وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهي * وعن عبد الله بن عمر وقال رجعنا مع رسول الله * باز برگشتیم ما با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة * از مکه بسوی مدینه * حتی اذا کنا بماء بالطریق * تا آنکه رسیدیم ما بر سر آبی که درراه مکه بود * تعجل قوم عند العصر * شتابي کردند واضطراب نمودند گروهي در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد ومیگذشت * فتوضؤا وهم عجال * پس وضو کردند این گروه وحال آنکه ایشان شتابي کنند گانند در وضو وعجال بکسر عین وتخفیف جیم وبضم عین وشدت جیم نیز در روایت آمده جمع عاجل بمعني شتابان * فانتهینا الیهم * پس رسیدیم ما بایشان * واعقابهم تلوح * وپاشنهای پای ایشان هویدا بود بجهت خشکي * لم یمسها الماء * نرسید بآنها آب * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار * وای مر پاشنها را از آتش دوزخ چون بلحوق عذاب ووعید خشکي پاشنها بود نسبت ویل بآنها کرد ودرحقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنها که تقصیر کردند درشستن آن ویحتمل که عذاب مخصوص بپاشنها باشد وهو الظاهر وویل بمعني سختي عذاب وهلاک آید ونام وادی است در دوزخ * اسبغوا الوضوء * کامل وتمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند ودرحدیثي دیگر آمده است که اگر مقدار یکسر ناخن خشک بماند وضو درست نبود * رواه مسلم * ودرین حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرموده ومسح کفایت نمیکند وهمبرین مذهب اند جمهور فقهای اعصار وامصار وثابت نشده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار واعتداد داشته باشد در اجماع وهرکه بیان کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وتعلیم کرد آنرا بمردم از صحابه عظام مثل علي وعثمان وعبدالله بن زید که او راوي کي وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند وانس وجابر وابي هریرة وعبدالله بن عمر وجز ایشان رضي الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شست پاهای مبارک خود را در وضو وقتی که نه در موزه بودند واحادیث لاتعد ولاتحصی واصل بمرتبه تواتر معنوی درین باب ثابت شده وبصحت رسیده اند واین وعید بر ترک آن در احادیث بیشمار وارد شده واز عبدالله بن عمر رضي الله

عنهما آمد: كه صحابه مسح ميكردند پايهاى خود را تا آنكه امر كرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم باسباغ وضو و وعيد فرمود بر ترك آن پس بكذاشتند مسح را و منسوخ كرديد آن وطحاوى از عبد الملك بن سليمان روايت كرد كه كفت كفتم مر عطاى خراساني را كه از اكابر تابعين است آيا رسيد است ترا از هيچ يكي از صحابهٔ رسول الله صلى الله عليه وسلم كه مسح كرد بر قدمين كفت لا والله نرسيد: وكفته اند كه علما اجماع كرده اند بر وجوب غسل رجلين بعد از انكه سابقا اختلافى دران داشته اند وقاعده است كه اجماع متاخر رفع ميكرداند اختلاف سابق را اكر كفته شود كه اجماع آنست كه همه اتفاق داشته باشند بر حكمى و درينجا خود خلافى نقل ميكنند كه بعض قائل اند بمسح و بعض بتخيير ميان غسل و مسح و بعض بجمع ميان هر دو جوابش آنست كه اين خلاف درينجا معتبر نيست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوى غايت آنكه اين اجماعي نباشد كه منكر او كافر كردد و بعضى از علماى ما حكم كرده اند بكفر مخالف آن اما طريقهٔ ما سلوك طريق احتياط است و با وجود خلاف و شبههٔ آن حكم بكفر نتوان كرد والله اعلم و خلاصهٔ سخن درين باب آنست كه كتاب الله درين حكم محتمل و مشتبه واقع شده وسنت رسول الله صلى الله عليه وسلم كه بحد شهرت و تواتر رسيده است بيان آن كرده و روشن كردانيده كه مراد الله اينست والله اعلم * وعن المغيرة بن شعبة * صحابي مشهور است اسلام آورد عام الخندق و بعض كويند اول مشاهد او حديبيه است از امراى مخصوص معاوية بن ابي سفيان و صاحب راى و مشورت اوست * قال ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته * كفت مغيره كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وضو كرد پس كرد مسح بر موى پيشاني خود بدانكه در مقدار مسح سر اختلاف واقع شده در مذهب امام مالك واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجيد امر بمسح سر كرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذهب امام شافعي آنست كه امر بمسح مطلق سر است كل يا بعض اكرچه دو سه موى باشد زيرا كه مسح رسانيدن دست تراست بسر و اين معني در مسح بعض صادق است و نزد امام ابو حنيفه فرض مسح چهارم حصهٔ سر است و حجت ايشان حديث ناصيه است و ناصيه نام چهارم حصهٔ سر است از جانب پيش و اكر مسح تمام سر واجب بودى اقتصار بر مسح ناصيه نكردى و اكر بكمتر ازان واجب يافتى كاهى براى بيان جواز آنرا نيز كردى و روايات در مذهب امام احمد مختلف است موافق مذهب هر يكى از ائمهٔ ثلثه و اغلب روايات موافق مذهب مالك است و در روايتى مسح اكثر سر و از بعض مشائخ حرمين شنيدم كه از مشائخ خود نقل ميكرد كه كفت الانصاف في مسئلة مسح الراس مع مالك و امام ابو حنيفه فرمايد كه آيت قرآن مجمل بود و حديث بيان آن كرد و تفصيل اين سخن در شرح سفر السعادة كرده شده است و آنكه فرمود * وعلى العمامة * ومسح كرد بر دستار محمول برانست كه چون باداى فريضه مسح و تعليم آن اقتصار بر قدر ناصيه كرد بجهت تكميل آن و اداى سنت كه مسح تمام سر است بجاى مسح بقيهٔ راس مسح بر عمامه كرد از براى اقامت طريقهٔ تطهير و تنظيف في الجملة و بر مذهب مالك از براى تتميم وظيفه فرض است كه مسح تمام سر است كه بر بعض سر كرد و بقيه بر عمامه كرد و توربشتي كفته كه تواند كه اين وهم راوى باشد شايد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بطريق عادت دست بر عمامه كذرانيد راوى توهم كرد كه مكر مسح كرد بران والله اعلم اما مسح بر عمامه بطريق استقلال بى مسح سر چنانكه بر موزه كنند درست نيست نزد ائمهٔ ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنكه عمامه بر طهارت پوشيده باشد و سائر تمامهٔ راس باشد چنانكه بر موزه و ظاهر قول وى كه فرمود * وعلى الخفين * ناظر درين معني است و توربشتي كفته كه تجويز كرده اند مسح بر عمامه جمعي از فقهاى اصحاب حديث و اكثر دوران فتاوى در ديار اسلام بر خلاف آنست انتهى والحق بمجرد اين خبر محتمل حكم بدان نتوان كرد الا آنكه خبرى باشد مثل مسح خفين در غايت ظهور و اشتهار مانند روشني آفتاب والله اعلم * رواه مسلم * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يحب التيمن * كفت عائشه كه بود آنحضرت دوست ميداشت آغاز كردن از جانب راست * ما استطاع * تا آنكه ميتوانست و درين كلمه اشارت است بتاكيد و محافظت اين كار چنانكه فرمود * في شانه كله * در كارهاى خود همه كارهاى خود يعني در همه كارها ابتدا براست كردى و جانب راست اختيار كردى پس ازان بيان كارها و تفصيل آن كرد بقول خود * في طهوره * در طهارت كردن چنانكه در وضو اول دست راست شستى و پاى راست شستى اما رخسارها و كوشها معا شسته ميشوند * وترجله * و در شانه كردن موى سر و ريش ابتدا از جانب راست كردى * وتنعله * و در نعلين پوشيدن اول پاى راست در آوردى * متفق عليه * و ذكر اين سه چيز بر طريق تمثيل است و هرچه از باب تشريف و تكريم و تزيين است همه ازين قبيل است چنانچه جامه پوشيدن و پاى در موزه آوردن و در مسجد در آمدن و مسواك كردن و از متوضا بيرون شدن و سرمه كشيدن و ناخن بريدن و موى بغل و شوارب كرفتن

وموی سر تراشیدن ودر حلق راس بعض بیمین محلوق اعتبار کرده اند وبعض بیمین حالق كذا ذكره بعضهم في مناسك الحج والاول اصح واظهر وآنچه نه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد ودر آمدن در متوضا واستنجا وپاک کردن بینی وبر آوردن جامه ومانند آن مستحب دروی آغاز بچپ است واین همه بجهت شرف وکرامت راستی است چنانکه فرشتهٔ دست راست شرف دارد بر فرشتهٔ دست چپ وهمسایهٔ دست راست مقدم است بر همسایهٔ دست چپ * ع * راستی در همه جا معتبر است *

* الفصل الثاني *

عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لبستم * چون بپوشید پوشیدنیها را از جامه ونعلین وموزه وجز آن * واذا توضأتم * وچون وضو بکنید * فابدؤا بميامنكم * پس آغاز کنید بجانبهای راست خود ودر بعض روایات بايامنكم وهردو بیک معنی است اول جمع میمن وثاني جمع ايمن * رواه احمد وابوداؤد * وعن سعيد بن زيد * یکی از عشرهٔ مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه * نیست وضوی کامل مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نبرد منقول از سلف این لفظ است سبحان الله العظيم وبحمده وبعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحيم است بعد از تعوذ ومشهور این لفظ است بسم الله والحمد لله على دين الاسلام * رواه الترمذي وابن ماجة ورواه احمد وابوداؤد عن ابي هريرة والدارمي عن ابي سعيد الخدري عن ابيه وزادوا في اوله * وزیادة کرده اند احمد وابوداؤد ودارمی در اول حدیث این کلام را که * لا صلوة لمن لا وضوء له * پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز مر کسی را که نیست مر او را وضو ونیست وضو مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بروی پس لازم آید که نیست نماز مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بدانکه تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب ونزد امام احمد در روایتی باختیار جماعه از صحابه واجب است وشرط وضو است بحکم این حدیث که نفی وضو میکند نزد عدم تسمیه ونزد جمهور این محمول بر نفی کمال است اما روایت احمد وابوداؤد ودارمی که مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد كما لا يخفى وحجت جمهور قول خداوند تعالی است که فرمود اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الآية فرمود چون بایستید برای نماز بشوئید رویهای خود را ودستهای خود را وذکر تسمیه نکرد واصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آن حضرت صلى الله عليه وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی ودر انچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست ودر آخر فصل ثالث از ابی هریره وابن مسعود وابن عمر بیاید که پیغمبر فرمود صلى الله عليه وسلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او وچون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضای وضوی او وسیاق این کلام در اثبات کمال وضو است بتسمیه واین امارت سنیت واستحباب بود وسنیت وی اختیار طحاوی وقدوری است ودر هدایه گفته که اصح آنست که مستحب است * وعن لقيط * بر وزن کریم * بن صبرة * بفتح صاد وکسر با صحابی مشهور است معدود است در اهل طائف * قال قلت * لقیط بن صبره گفت گفتم * يا رسول الله اخبرني عن الوضوء * خبر ده مرا از وضو که حسن وی وکمال وی در چیست * قال اسبغ الوضوء * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تمام وکامل وتر وتازه بکن وضو را * وخلل بين الاصابع * وتخلیل کن میان انگشتان دست وپا وتخلیل در لغت چیزی را درمیان چیزی در آوردن وتخلیل اصابع سنت است نزد ابوحنیفه وشافعی ونزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت است بی خلاف وآنرا نیز اگر نکند باکی نیست ولیکن گفته است که تخلیل خوش آینده تر است نفس را ودر تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت است ومشهور آنست که سنت است ودر روایتی نیست زیرا که تفریج آنها مغنی از تخلیل است ونزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است که انگشتان دست بحسب خلقت از هم جدا وکشاده باشند واگر بیکدیگر چفسیده ومتصل باشند چنانکه بی تکلف آب میان آنها نه در آید واجب است تخلیل ووعیدی که بر ترک تخلیل در حدیث دار قطنی وارد شده چنانکه در هدایه آورده است محمول برین صورت است وبعض گفته اند که این حدیث ضعیف است كذا ذكره الشيخ ابن الهمام وکیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست وختم کند بخنصر پای چپ وتخلیل انگشتان دست بدر آوردن بعض در بعض است * وبالغ في الاستنشاق * ومبالغه کن در استنشاق ودر روایتی وبالغ في المضمضة والاستنشاق وحد مضمضه پر کردن تمام دهن است بآب ومبالغه آنست که آب تا حلق برسد ونزد بعض گردانیدن آب است در تمام دهن وحد استنشاق آنست که آب تا نرمهٔ بینی برود ومبالغه در آن آنکه از وی بگذرد ونزد بعض کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی * الا ان تكون صائما * مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در آنها درین هنگام سنت نیست

بلكه مكروه است بجهت توهم فساد روزه ومضمضه واستنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو وسنت است نزد امام مالك وشافعي در هر دو وسنت در وضو وفرض در غسل نزد امام ابوحنيفه رحمة الله عليهم اجمعين * رواه ابوداود والترمذي والنسائي وروى ابن ماجة والدارمي الى قوله بين الاصابع * يعني اين عبارت كه وبالغ في الاستنشاق الا ان تكون صائما در حديث ابن ماجه ودارمي نيست * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأت فخلل اصابع يديك ورجليك * چون وضو كني تو پس تخليل كن انگشتان هر دو دست وهر دو پاى خود را * رواه الترمذي وروى ابن ماجة نحوه وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن المستورد بن شداد * مستورد بضم ميم وسكون سين مهمله وفتح فوقانيه وسكون واو وكسر راء وآخر دال وشداد بفتح شين وتشديد دال معدود است در اهل كوفه ودر وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم كودك بود وليكن سماع دارد از وى صلى الله عليه وسلم * قال رأيت رسول الله * گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم اذا توضأ يدلك * چون وضو ميكرد ميماليد و نرم ميكرد * اصابع رجليه بخنصره * انگشتان هر دو پاى خود را بانگشت خرد خود ودلك بخنصر مستلزم تخليل است بدان وبعض گفته اند دلك اينجا بمعني تخليل است ووجه تخصيص خنصر بتخليل آنست كه در آمدن وى در درون انگشتان آسان تر است ونيز خدمت بخردان مناسب تر است * رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة * وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ اخذ كفا من ماء * بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون وضو ميكرد ميگرفت كفي از آب * فادخله تحت حنكه * پس مي در آورد آنرا زير لحيهٔ شريف از جانب حلق وحنك بفتحتين درون دهان وتحت حنك زير زنخدان واين نزد شستن روى بود كه از تتمهٔ اوست نه بعد از فراغ وضو چنانكه بعض توهم كرده اند * فخلل به لحيته * پس تخليل ميكرد بآن كف از آب لحيهٔ خود را * قال * وفرمود * هكذا امرني ربي * اينچنين امر كرده است مرا پروردگار من * رواه ابوداود وعن عثمان ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل لحيته * روايت است از عثمان رضي الله عنه كه بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم تخليل ميكرد لحيهٔ شريف خود را * رواه الترمذي والدارمي * بدانكه احاديث در تخليل لحيه بطرق متعدده آمده ودر بعضي از آن سخن است وترمذي از بخاري آورده كه گفت صحيح ترين حديثي درين باب حديثي است كه عامر بن شقيق از ابي وائل از عثمان روايت كرده است وتخليل لحيه سنت است نزد ابي يوسف وفضيلت است نزد امام ابوحنيفه ومحمد واصح قول ابي يوسف است كذا قال الشمني ونزد شافعي نيز سنت است وامام مالك گفته كه رانيدن دست بر ان وجنبانيدن وى كفايت است كذا قال الشمني ونزد امام احمد در روايتي واجب است وگفته اگر ترك كرد تخليل لحيه را بسهو روا باشد واگر عمدا كرد اعادة كند وكيفيت تخليل لحيه آنست كه در آرد انگشتان را زير لحيه وببرد جانب فوق وتخليل بعد از تثليث غسل است چنانكه ظاهر حديث در آنست * وعن ابي حية * بفتح حاى مهمله وتشديد تحتانيه نام وى عمرو بن نصر الوادعي تابعي است حديث كرده از علي بن ابيطالب رضي الله عنه * قال * گفت ابوحيه * رأيت عليا * ديدم علي را * رضي الله عنه توضأ * وضو كرد * فغسل كفيه * پس بشست هر دو كف دست خود را * حتى انقاهما * تا آنكه پاك كرد انيد هر دو كف دست را * ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا * پس تر آب در دهان كرد سه بار وآب در بيني كرد سه بار * وغسل وجهه ثلثا * وشست روى خود را سه بار * وذراعيه ثلثا * وشست هر دو دست را تا آرنج سه بار * ومسح برأسه مرة * ومسح كرد بر سر خود يكبار * ثم غسل قدميه الى الكعبين * پستر بشست هر دو پاى خود را تا در پاشنه * ثم قام فاخذ فضل طهوره * پستر ايستاد علي رضي الله عنه پس گرفت بقيهٔ آب وضو را * فشربه وهو قائم * پس نوشيد آن آب را واحال آنكه وى ايستاده است * ثم قال احببت ان اريكم كيف كان طهور رسول الله * پستر گفت دوست داشتم كه بنمايم شما را كه چگونه بود طهارت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * واز اينجا معلوم ميشود كه آب ايستاده خوردن جائز باشد وبعض آنرا مخصوص بآب وضو دارند وتفصيل كلام درين مسئله وبيان اختلاف در ان در باب الاشربه بيايد انشاء الله تعالى * رواه الترمذي والنسائي * وعن عبد خير * بفتح خاى معجمه وسكون تحتانيه بلفظ ضد شر بن يزيد الهمداني مخضرم است در يافته زمن آنحضرت را صلى الله عليه وسلم وملاقات نكرده وصحبت داشت علي بن ابيطالب را وبود از كبار اصحاب علي رضي الله عنه ثقه مامون روايت كرد از ابوبكر وعلي صد وبيست سال عمر يافته وروايت است از عبد خير كه از كبار اصحاب امير المؤمنين علي است رضي الله عنهما * قال نحن جلوس ننظر الى علي * گفت نشسته بوديم ما نگاه ميكنيم بجانب علي رضي الله عنه

* حين توضأ * هنگامي كه وضو كرد * فادخل يده اليمنى * پس درآورد دست راست خود را يعني در آوند آب * فملأ فمه * پس پر كرد بآب دهن خود را * فمضمض * پس بجنبانيد آب در دهن معني مضمضه جنبانيدن آب است در دهان * واستنشق * و آب در بيني كرد * ونثر بيده اليسرى * و بيفشاند بيني را بدست چپ خود * فعل هذا ثلث مرات * كرد اين را سه بار * ثم قال من سره ان ينظر الى طهور رسول الله * كسي كه خوشحال ميكرداند او را كه نظر كند بسوي وضوي پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فهذا طهوره * پس بايد كه نظر كند باين وضو كه من كردم زيرا كه اين وضوي پيغمبر خدا است يعني وضوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم باين طريق بود اينجا آنچه روايت كرد همين مضمضه و استنشاق است بر وجهي كه مذكور شد مانا كه مقصود راوي در اينمقام بيان كيفيت همين مضمضه و استنشاق و استنثار و تثليث آنها بود و بيان آنكه هر دو بيك كف بود بطريق وصل چنانكه ظاهر حديث است و كيفيت باقي وضو معلوم بود و اختلافي در آن نبود والله اعلم * رواه الدارمي * وعن عبد الله بن زيد * رضي الله عنه * قال رأيت رسول الله * گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم مضمض واستنشق من كف واحد * مضمضه كرد واستنشاق كرد از يك كف آب * فعل ذلك ثلثا * كرد آنرا سه بار اينجا نيز مقصود همان است كه در حديث علي رضي الله عنه بود * رواه ابو داود والترمذي * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * ان النبي صلى الله عليه وسلم مسح براسه * روايت است از ابن عباس رض كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم مسح كرد بسر خود * واذنيه * و بهر دو گوش خود * باطنهما بالسباحتين * مسح كرد بباطن هر دو گوش كه جانب روي است بدو انگشت كه نام آنها سباحتين است و مشهور مسبحتين است بجهت اشارت بدانها نزد تسبيح يا حديث حق سبحانه و تعالى و آن انگشتي است كه متصل انگشت نر است و آنرا انگشت شهادت نيز گويند و اين نام اسلامي است و در جاهليت آنرا سبابه نام است از سب بمعني دشنام زيرا كه عرب بدان مردم را سب ميكردند و در وقت سب بدان اشارت مينمودند و هم از ينجهت ذكر اين نام مكروه پنداشته و گاهي در بعض مواضع اين لفظ نيز اطلاق مي يابد و در ينجا نيز در بعض نسخ بالسبابتين واقع شده * وظاهرهما بابهاميه * و مسح كرد ظاهر هر دو گوش را كه دو جانب سر است بهر دو انگشت نر خود * رواه النسائي * وعن الربيع * بضم را و فتح باي موحده و كسر ياي تحتانيه مشدده * بنت معوذ * بضم ميم و فتح عين و تشديد واو مكسوره و در آخر ذال معجمه صحابيه انصاريه نجاريه از مبايعات تحت الشجره صاحب قدر عظيم روايت كرد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم * انها رأت النبي * كه وي ديد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم يتوضأ * وضو ميكرد * قالت * گفت ربيع بنت معوذ * فمسح رأسه ما اقبل منه وما دبر * مسح كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم سر خود را آنچه پيش است از وي و آنچه پس است يعني مسح كرد تمام سر را از پيش و پس * وصدغيه * و مسح كرد هر دو صدغ خود را و صدغ بضم صاد ميان گوش و چشم و موي فرو افتاده برين موضع * واذنيه * و مسح كرد هر دو گوش خود را * مرة واحدة * يكبار * وفي رواية انه توضأ * و آمده است در روايتي كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وضو كرد * فادخل اصبعيه * پس درآورد سر هر دو انگشت خود را * في جحري اذنيه * در دو سوراخ هر دو گوش و جحر بتقديم جيم بر حاي مهمله سوراخ * رواه ابو داود * روايت كرد اين حديث را باين روايت بهم ابو داود * وروى الترمذي الرواية الاولى * و روايت كرد ترمذي روايت نخستين را از انها رأت تا مرة واحدة * واحمد وابن ماجة الثانية * و روايت كرد احمد و ابن ماجه روايت دويم را از انه توضأ تا اذنيه بدانكه احاديث در مسح سر يا مطلق آمده يا مقيد بيكبار و اين احاديث صحيح است و در بعض احاديث مرتين نيز آمده و آنرا موسوم بضعف داشته اند اما تثليث مسح در هيچ حديثي صحيح نيامده چه آنچه آمده همين است كه وضو كرد يكيك بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعي به تثليث مسح باين حديث است و بقياس مسح بر غسل و جوابش اين است كه اين حديث محتمل است و احاديث ديگر صريح اند كه مسح يكبار ميكرد و حمل محتمل بر متعين لازم است و بناي مسح بر تخفيف است قياس وي بر غسل نتوان كرد در فتح الباري گفته كه در هيچ طريق از صحيحين ذكر عدد مسح نيامده و اكثر علما هم برانند مگر شافعي كه ميگويد تثليث مسح مستحب است و ابو داود گفته احاديث عثمان كه همه صحاح اند دلالت دارند كه مسح يكبار بوده است و شيخ ابن الهمام گفته كه تكرار مسح بوجود غريبه آمده وليكن آنها بمخالفت احاديث صحيحه حجت نيست نزد اهل علم انتهى و آنچه ازين قبيل آمده محمول است بر تكرار بيك آب نه بآب جديد و شمني گفته كه تثليث مسح بآب جديد بدعت است و در روايتي غريب از امام ابوحنيفه آمده اما تثليث مسح بيك آب در هدايه گفته كه مشروع است و مرويست از ابي حنيفه و

ودر بعض شروح هدايه گفته كه حسن از ابي حنيفه روايت كرده است كه اگر سه بار مسح كند بيك آب مسنون باشد والله اعلم * وعن عبد الله بن زيد انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم توضأ وانه مسح رأسه * روايت است از عبد الله بن زيد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم را ديد كه وضو كرد ومسح كرد سر خود را * بماء غير فضل يديه * بآبي كه جز آب زيادتي هر دو دست است يعني آب جديد گرفت ومسح كرد وبتري آب كه در كف ماند از شستن دستها اكتفا نكرد ودر كتب حنفيه مذكور است كه اگر كسي مسح كرد بتري آب كه باقيست از غسل اعضاى مغسوله كافي است وحكم آنرا دارد كه گويا از اناء گرفت وكافي نيست بتري باقي از مسح وحديثي نيز درين باب از ابن مسعود نقل ميكنند ودرين حديث نيز بروايت ابن لهيعه آمده بماء غبر بباى موحده من فضل يديه يعني بآبيكه باقي مانده است از زيادتي يدين وصحيح همان روايت مذكور در متن است زيرا كه در روايت ديگر صريح آمده كه گرفت براى مسح سر آب جديد را پس اولى وافضل همان باشد وبآب باقي در دست نيز روا باشد * رواه الترمذي ورواه مسلم مع زوائد * ترمذي اين حديث را همين قدر روايت كرد ومسلم نيز روايت كرده است ليكن با زيادتها كه ذكر مضمضه واستنشاق وغسل وجه وباقي اعضاى وضو باشد ومصنف چون ذكر آن زوائد را در احاديث ديگر آورده است برهمين حديث ترمذي كه دروى ذكر مسح راس است بماى جديد اقتصار نموده فافهم * وعن ابي امامة ذكر وضوء رسول الله * روايت است از ابي امامه كه ذكر كرد وضوى پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قال * گفت ابو امامه * وكان * وبود آنحضرت صلى الله عليه وسلم * يمسح المأقين * مسح ميكرد در شستن روى هر دو كنج چشم را ماق وموق مهموز وغير مهموز طرف چشم از جانب بيني جاى روان شدن اشك كذا في القاموس وجوهري گفته از جانب بيني وگوش هر دو لفظ حديث احتمال هر دو دارد ولفظ تثنيه بمعني اول باعتبار هر دو چشم است وبمعني ثاني بملاحظهٔ هر يك وشك نيست كه شستن هر دو داخل است در نظافت * وقال * وگفت ابو امامه يا آنحضرت صلى الله عليه وسلم * الاذنان من الرأس * گوشها از سر است وداخل در واست واز اينجا دو حكم مستفاد ميگردد يكي آنكه گوشها را همراه سر مسح كرده شود وببقيهٔ آب سر كرده شوند نه بآب جديد ودر حكم اول ائمهٔ اربعه متفق اند ونزد بعض گوشها از روى است وهمراه وى مسح كنند وبعض گويند ظاهر گوشها از سر است وباطن از روى وايشان الاذنان من الرأس را ضعيف گويند يا از قول ابي امامه دارند وحكم ثاني كه مسح گوش بآب سر است مذهب ما است ومذهب امام احمد نزد اكثر از مشائخ مذهب وى زيرا كه غالب كسيكه وصف كرده وضوى رسول خدا را صلى الله عليه وسلم ذكر كرده كه سر را وگوشها را بيك آب مسح كرده واحاديث بسيار بدان ناطق اند ونزد شافعي واحمد بر روايتي ومالك گوشها را بآب جديد مسح كنند ودرين باب نيز حديثي آمده غالبا در اكثر احوال بآب سر كردي واحيانا چون در دست تري نماندى آب جديد گرفتي والله اعلم * رواه ابن ماجه وابو داود والترمذي وذكرا * وذكر كرده اند ابو داود وترمذي كه * قال حماد * گفته است حماد كه يكي از رواة اين حديث است * لا ادري * درنمي يابم كه اين قول * الاذنان من الرأس من قول ابي امامة * از قول ابي امامه است كه باجتهاد خود گفته * او من قول رسول الله * يا از قول پيغمبر خدا است * صلى الله عليه وسلم * وعبارت حديث كه مؤلف آورده محتمل هر دو معني است وتردد حماد هم از اينجا ناشي است * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي * آمد باديه نشيني بسوى پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يسأله عن الوضوء * در حاليكه ميپرسيد او را از كيفيت وضو وكمال وى * فاراه ثلثا ثلثا * پس نمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن اعرابي را شستن اعضا سه سه بار * ثم قال هكذا الوضوء * پس فرمود همچنين است كمال وضو * فمن زاد على هذا فقد اساء وتعدى وظلم * پس كسيكه زياده كرد بر سه بار شستن پس بتحقيق بد كرد واز حد در گذشت وظلم كرد * رواه النسائي وابن ماجة وروى ابو داود معناه * وعن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه يقول * روايت است از عبد الله بن مغفل بضم ميم وفتح غين معجمه وفتح فاى مشدده صحابي مشهور است كه وى شنيد پسر خود را كه ميگفت * اللهم اني اسألك القصر الابيض عن يمين الجنة * خداوندا من سوال ميكنم ترا كوشك سفيد از جانب راستهاى بهشت * قال * گفت عبد الله * اى بني سل الله الجنة * اى پسرك من طلب از خدا بهشت را * وتعوذ به من النار * وپناه جوى بخدا از آتش دوزخ يعني اين تحكم وفضول كلام چيست كه جاى معين ومقامي خاص بر صفت مخصوص از بهشت طلب دارى تو آن خواه كه ترا خداى تعالى از آتش دوزخ نگاه دارد وبه بهشت در آرد * فاني سمعت رسول الله * پس بدرستيكه من شنيده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * انه سيكون في هذه الامة قوم * بدرستيكه شان اينست نزديك است كه باشند درين امت گروهي كه * يعتدون في الطهور والدعاء * ميگذرند از حد

ادب واعتدال در طهارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طهارت بزیادت بر سه بار شستن و در ریختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغه تا بحد وسواس کردن و در دعا با انبساط پا از بساط ادب کشیدن و مطلبی معین درخواستن و خارج از حیطهٔ امکان و عادت طلبداشتن

* رواه احمد وابوداود وابن ماجة * وعن ابي بن كعب * صحابي عظيم الشان است سيد القرا وسيد الانصار وكاتب الوحي مناقب وى در موضع دیگر نوشته شده است رضي الله عنه * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان * فرمود بدرستیکه مر وضو را دیوی است در وسواس افکننده که گفته میشود ونام برده می شود مر او را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه وبمعنی حیرت وتسمیه او بولهان بجهت اندوه وتحیر او در حرص بر طلب وسوسه وافکندن مردم را در آن یا این صفت انسانی است که بجهت وسوسهٔ وی در حیرت واندوه افتاده بمجاز بر آن شیطان اطلاق کرده اند * فاتقوا وسواس الماء * پس بپرهیزید وسواس او را که در وضو می آرد و در اسراف آب می اندازد و از حد سنت بیرون می افکند * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب وليس اسناده بالقوي عند اهل الحديث * گفت ترمذی که این حدیث غریب است که جز یک کس آنرا روایت نکرده واسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث * لانا لا نعلم احدا اسنده غير خارجة * زیرا که ما نمیدانیم هیچیکی را که مسند آورده باشد آنرا جز خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسي * وهو ليس بالقوي عند اصحابنا * و وی نیست قوی وثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند واختلاف کرده اند علمای حدیث در وی وتضعیف کرده اند او را

* وعن معاذ بن جبل * رضي الله عنه * قال رأيت رسول الله * گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه * چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشهٔ جامهٔ خود از ینجا معلوم میشود که بعد از وضو عضو را بجامه که پوشیده بود پاک کردنه رومالی جدا برای آن آماده داشت واگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست * رواه الترمذي * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان لرسول الله * گفت عائشه بود مر پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم خرقة * جامهٔ که * ينشف بها اعضاءه بعد الوضوء * می چید ومیگرفت بآن خرقه آب از اعضای خود پس از وضو از ینجا معلوم شود که جامهٔ علحده داشت برای نشف اعضای وضو * رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس بالقائم * روایت کرد آنرا ترمذی وگفته این حدیثی است که نیست ایستاده یعنی قوی وبرپا * وابو معاذ الراوي ضعيف عند اهل الحديث * وابو معاذ که روایت کننده این حدیث است سست است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو حدیث را روایت کرده وهر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفته که رشد بن سعد وعبد الرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث وگفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آن حضرت صلى الله عليه وسلم ورخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلى الله عليه وسلم در مندیل بعد از وضو وآنها که مکروه پنداشته اند بجهت آنست که آب وضو وزن کرده میشود انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر نه بقصد تکبر باشد مکروه نیست واگر بقصد تکبر وتنزه باشد مکروه است و نزد بعض اولی آنست که نکنند زیرا که آنحضرت نکرده است واگر بکنند مکروه نیست ونزد بعض مکروه زیرا که در وی ازالهٔ اثر عبادت است وآب وضو تسبیح میکند خدای تعالی را مادام که تر است والله اعلم

* الفصل الثالث * عن ثابت بن ابي صفية * تابعي است شنیده انس را وامام محمد باقر را وسفیان ثوری وابن عیینه از وی شنیده اند وائمهٔ دیگر او را تضعیف کرده وگفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار وواهی الحدیث بوده وابن معین گفته که ليس بشيء * قال قلت لابي جعفر هو محمد الباقر * گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیهما وعلی آبائهم الكرام بدانکه امام محمد باقر از اعاظم فقهای مدینهٔ مطهره بود وثقه وکثیر الحدیث وروایت دارد از پدر خود امام زین العابدین وابن عمر وجابر وآمد شد وی بر جابر بن عبد الله انصاری بسیار بود واز وی استماع حدیث بسیار میکرد وگویند آنحضرت صلى الله عليه وسلم بجابر اشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو تعلم خواهد نمود وملقب بباقر نیز از نزد حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم بود وبقر در لغت شکافتن وفراخ کشادن است وسمي محمد بن علي زين العابدين لتبقره في العلم آورده اند که چون امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر کبیر السن شده بود واعمی گشته می پرسید کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر میگفت که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله وولد سبطیه وریحانیه پس دست در جیب امام محمد باقر می درآورد وبر گردن وبر سینه وبغل وی میکذرانید وبوی اخلاص وعقیدت در مشام انس ومحبت می شمید

* بیت * ای گل زتو خرسندم تو بوی کسی داری * وی سرو زتو نازم قد تو بکسی مانند * ومیگفت ببر پس از من یا ابن اخی هرچه

بخواهي از احاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم كه در هر باب احاديث بسيار از وى ياد دارم واحاديث طويل از جابر بسيار است كه بتفصيل خصوصيات احوال روايت ميكرد رضي الله عنه پس ثابت بن ابي صفيه با مام محمد باقر گفت * حدثك جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ مرة مرة ومرتين مرتين وثلثا ثلثا * آيا حديث كرده وخبر داده است ترا جابر كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وضو كرد وشست اعضا را گاهي يكيك بار وگاهي دو دو بار وگاهي سه سه بار * قال نعم * گفت محمد باقر آري حديث كرده است مرا جابر بدان * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن عبد الله بن زيد * رضي الله عنه * قال ان رسول الله * وروايت است از عبد الله بن زيد كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم توضأ مرتين مرتين * وضو كرد وشست اعضا را دو دو بار * وقال هو نور على نور * وفرمود شستن دو دو بار نور بر نور است يعني طهارت بر طهارت وسنت بر فرض سبب مزيد نورانيت است ودرين لفظ تلميح است بقصهٔ تحجيل * وعن عثمان * رضي الله عنه * قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ ثلثا ثلثا * گفت عثمان بن عفان كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وضو كرد سه سه بار * وقال * وفرمود * هذا وضوئي ووضوء الانبياء قبلي ووضوء ابراهيم * اين وضوء تام كامل است وضوء من ووضوء پيغمبران كه پيش از من بوده اند بخصوص وضوء ابراهيم خليل الرحمن كه متضمن طهارت ونظافت مخصوص است واز اينجا معلوم ميشود كه وضوء پيغمبران سابق نيز بهمين نهج وخصوصيات بوده است مگر آنكه اشارت هذا بخصوص بتثليث باشد بدلالت مقام چنانكه سياق حديث بران دلالت دارد * رواه رزين * روايت كرد اين حديث را رزين * والنووي ضعف الثاني في شرح مسلم * وشيخ محيي الدين نووي حكم كرده است بضعف حديث ثاني كه از عثمان است رضي الله عنه در شرح صحيح مسلم * وعن انس قال كان رسول الله * گفت انس بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يتوضأ لكل صلوة * وضو ميكرد براى هر نماز * وكان احدنا يكفيه الوضوء مالم يحدث * وبود يكي از ما كه بسنده گي ميكرد او را وضو مادام كه حدث نميكرد ووضو نمي شكست پس بعض ميگويند كه واجب بود برحضرت وى صلى الله عليه وسلم وضو كردن براى هر نماز چنانكه حديث آينده دلالت دارد بران وبعض ميگويند كه آن بطريق اخذ عزيمت وعمل بظاهر كتاب بود كه اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا بي وجوب والله اعلم * رواه الدارمي * وعن محمد بن يحيى بن حبان * بفتح حا وباى موحده مشدده ابو عبد الله انصاري مازني فقيه تابعي ذكر كرده او را ابن حبان در ثقه صاحب طبقه روايت ميكند از ابن عمر وانس واز وى زهري ووى از مشائخ امام مالك است تبجيل ميكرد او را مالك وذكر ميكرد بعبادت ونقه وعلم مات سنة احدى وعشرين ومائة * قال قلت * گفت محمد بن يحيى گفتم * لعبيد الله بن عبد الله بن عمر * مر عبيد الله بن عبد الله بن عمر را كه تابعي است وثقه قليل الحديث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخيه سالم بعد المائة * ارأيت وضوء عبد الله بن عمر لكل صلوة * خبرده مرا از وضوء عبد الله بن عمر براى هر نماز * طاهرا كان او غير طاهر * باوضو باشد يا بى وضو * عمن اخذه * از كه گرفته است آنرا واز كه رسيده است او را اين روايت * فقال * پس گفت عبيد الله بن عبد الله * حدثته اسماء بنت زيد بن الخطاب * حديث كرده است ابن عمر را اسما دختر زيد بن الخطاب كه بنت عم او است وزيد بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود كلان تر از وى واز مهاجرين اولين است اسلام آورد پيش از عمر وحاضر شد وقعهٔ بدر را ومشاهد ديگر را كه بعد از آن است شهيد شد يوم اليمامة در خلافت ابي بكر صديق رضي الله عنه سال دوازدهم از هجرت روايت كرده است از وى عبد الله بن عمر واسما بنت زيد نيز از صحابيات است پس اين اسما حديث كرد عبد الله بن عمر را * ان عبد الله بن حنظلة بن ابي عامر الغسيل * كه عبد الله بن حنظلهٔ غسيل كه پدر وى پسر مرد وصحابي اند وحنظلهٔ غسيل از سادات صحابه است ودر روز احد شهيد شد وقصهٔ وى كه بدان بغسيل لقب يافته مشهور است وعبد الله روز وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم هفت ساله بود روايت كرد از حضرت صلى الله عليه وسلم وى مردى خير وفاضل بود وامير انصار بود وشهيد شد در وقعهٔ حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله كافر از عالم رفت وداخل هاويهٔ شقاوت گشت * حدثها ان رسول الله * حديث كرد عبد الله بن حنظله اسما بنت زيد را كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان امر بالوضوء لكل صلوة * بود كه امر كرده شده بود بوضو براى هر نماز * طاهرا كان او غير طاهر * باوضو ميبود يا بى وضو * فلما شق ذلك على رسول الله * پس هرگاه كه سخت آمد وضو براى هر نماز بر پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم امر بالسواك عند كل صلوة * امر كرده شد بمسواك كردن نزد هر نماز * ووضع عنه الوضوء * ونهاده شد از ذمهٔ شريف وى ومنسوخ گردانيده شد وضو براى هر نماز * الا من حدث * مگر از جهت

بى وضوئي * قال * كفت عبيد الله بن عبد الله * فكان عبد الله يرى ان به قوة على ذلك * پس بود عبد الله بن عمر راى ميزد واعتقاد ميكرد كه مراورا قوت است بر وضو كردن براى هر نماز يعني اجتهاد كرد و كفت مرضوع و منسوخ وجوب است وليكن اولويت وافضليت آن مركسى راكه تواند كرد باقي است فافهم * ففعله حتى مات * بس كرد عبد الله بن عمر وضو را براى هر نماز تا آنكه مرد * رواه احمد * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم مر بسعد وهو يتوضا * روايت است از عبد الله بن عمرو كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم كذشت بسعد بن ابي وقاص بر حال آنكه سعد وضو ميكرد وآب بسيار مير يخت * فقال ما هذا السرف يا سعد * پس كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چيست اين اسراف آب اى سعد * قال افي الوضوء سرف * كفت سعد آيا در وضو اسراف هست و درآب كه عزيز الوجود وكم ياب است ومبذول آمدن عادة چه اسراف باشد * قال نعم * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم آري درآب اسراف ميباشد * وان كنت على نهر جار * واكرچه باشي تو بر جوى روان واين مبالغه است در ترك اسراف درآب چه اسراف در ينصورت متصور نيست وبعض كويند كه اكرچه در ريختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر وتضييع وقت باقيست ونزد يك باين است آنچه بعض كفته اند كه مراد باسراف درين حديث اثم است يعني اكرچه در اكثار آب در نهر جارى اسراف وتضييع آب نيست وليكن در تجاوز از تقدير شرعي اثمى هست * رواه احمد وابن ماجة * وعن ابي هريرة وابن مسعود وابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من توضأ وذكر اسم الله * كسى كه وضو كند وذكر كند نام خدا را * فانه يطهر جسده كله * پس بدرستيكه وى پاك ميكرداند تن خودرا همه آن * ومن توضا ولم يذكر اسم الله لم يطهر الا موضع الوضوء * وكسيكه وضو كند وذكر نكند نام خدا را پاك نميكرداند مكر جاى وضو را واين حديث مشعر است بآنكه تسميه سنت ومستحب بود نه واجب چنانكه كذشت * وعن ابي رافع قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوة * بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون وضو ميكرد وضوى نماز را * حرك خاتمه في اصبعه * مى جنبانيد انكشترين خودرا در انكشت مبارك خود واين نزد حنفي از سنن ومستحبات وضو است وشيخ ابن الهمام در زاد الفقير كفته كه خاتم اكر فراخ بود كشيدن وى سنت است واكر تنك باشد چنانكه آب در زير آن نرسد واجب است * رواهما الدار قطني وروى ابن ماجة الاخير * روايت كرد اين دو حديث را دار قطني وروايت كرد ابن ماجه حديث اخير را *

* باب الغسل * بضم غين وغسل بفتح غين شستن مطلق وبضم غين شستن تمام اندام وغسل بضمتين آب كه بدان بشويند وبكسر غين چيزيكه بدان سر بشويند چنانكه كل واشنان وخطمي وغسول بفتح بمعني آب وسرشستن هردو بيايد وغساله بضم غين آبيكه بر آيد از چيزى شستن وتغسيل مبالغه كردن در غسل اعضا وبمعني باعث شدن ديكر برا بر غسل نيز آيد

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس بين شعبها الاربع * چون بنشيند مرد ميان چهار شعبه زن وشعبه بضم شين پاره از چيزى وشاخ ومراد اينجا دو دست ودو پاى زن است يا دو ران ودو ساق ويا دو ران ودو جانب فرج يا مر چهار جانب فرج * ثم جهدها * بستر در تعب ومشقت انداز دزن را يعني جماع كند * فقد وجب الغسل * پس بتحقيق واجب شد غسل يعني بر مرد وزن * وان لم ينزل * واكرچه انزال نكند مرد وبرون نيايد مني وهمين است مذهب ائمة اربعه واكثر صحابه وخلفاى اربعه وعائشه وتابعين وغير ايشان * متفق عليه * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما الماء من الماء * كفت ابو سعيد خدري كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم نيست آب يعني استعمال آب ووجوب غسل مكر از آب يعني خروج مني * رواه مسلم * پس بحكم اين حديث بي انزال غسل واجب نكردد پس درين دو حديث تعارض باشد واشارت كرد مؤلف بجواب آن بقول خود * قال الشيخ الامام محيي السنة رحمه الله هذا منسوخ * كفت محيي السنة اين حديث انما الماء من الماء منسوخ است چنانكه از ابي ابن كعب روايت است كه اين رخصتي بود در اول اسلام بعد از آن نهي كرده شد از آن وترمذي كفته همچنين روايت كرده اند بسياري از صحابه كه اين در ابتداى اسلام بود بعد از آن منسوخ كشت وحكم شد كه چون آلت مرد در فرج زن درون رفت والتقاء ختانين شد غسل واجب شد انزال شود يا نه * وقال ابن عباس * وكفت ابن عباس كه اين حديث * انما الماء من الماء في الاحتلام * در شان احتلام است كه بي ديدن ترى در وى غسل واجب نمي كردد اكرچه خوابي كه ديده ولذتي كه چشيده ياد دارد پس برين تقدير احتياج بقول بنسخ نباشد وحق آنست كه اين حديث مطلق است چه احتلام وچه غير احتلام وليكن حكم در ابتداى اسلام بود پس از آن منسوخ كشت * رواه الترمذي * روايت كرد اين حديث را

که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی * ولم اجده فی الصحیحین * ونمی یابم آنرا در صحیح بخاری ومسلم این اعتراض است
از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست وجواب ازین اعتراض آنست که مصنف اینقول ابن

عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است نه با آن طریق که حدیثی است از صحاح که درین باب آورده * وعن ام سلمة قالت قالت
ام سليم * گفت ام المؤمنین ام سلمه که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضي الله عنهما * یارسول الله ان الله لا یستحیي من الحق * ای
پیغمبر خدا بدرستیکه خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی نکرده از حیا داشتن از پرسیدن حق واین توطیه واعتذار است
ازین سوال کردن * فهل علی المرأة من غسل اذا احتلمت * پس چون وی تعالی نهی کرده از حیا در پرسیدن حق پس میپرسم آیا هست بر زن
غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند * قال نعم * گفت آنحضرت آری هست غسل بر زن * اذا رأت الماء *
چون به بیند آب منی را چنانکه حکم مرد هم اینچنین است * فغطت ام سلمة وجهها * پس پوشید ام سلمه روی خود را بجهت شرم * وقالت *
وگفت * یارسول الله او تحتلم المرأة * آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید ازوی * قال نعم * گفت آنحضرت آری می بیند ومی برآید آب
ازوی * تربت یمینک * خاک آلوده باد دست تو اصل معنی این ترکیب دعاست بذل وافتقار بعد ازان همچنین زبان زد عرب شده که
در وقت تعجب وملامت این عبارت را اطلاق کنند وحقیقت معنی آنرا مراد ندارند ومراد آنست که عجب از تو ای ام سلمه که اینچنین
می گوئی وبفراست خود درک نمیکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست * فبم یشبهها ولدها * پس بچه چیز
وبچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او * متفق علیه * این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هر دو مذکور است * وزاد مسلم بروایة
ام سليم * وزیاده کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود * ان ماء الرجل غليظ ابيض * بدرستیکه آب
مرد سطبر است وسفید * وماء المرأة رقيق اصفر * وآب زن تنک است وزرد * فمن ایهما علا او سبق * پس هر کدام از آب مرد یا زن که بالا
برآید وغالب گردد یا بیشتر در رحم افتد * یکون منه الشبه * میباشد ازان مانند شدن فرزند اگر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند

مانند پدر افتد واگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت کان رسول الله * بود پیغمبر خدا
* صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة * چون غسل میکرد از جنابت * بدأ فغسل یدیه * آغاز میکرد پس می شست هر دو دست را
* ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة * پستر وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها پیش از ریختن آب بر بدن
وحدیث آینده از میمونه رضي الله عنها صریح است در تاخیر آن ازان غالبا هر دو میکرد گاهی چنان وگاهی چنین ومذهب ما تاخیر است از جهت
حدیث میمونه ودر هدایه گفته که تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پاها در محل آلودگی اند بآب وگل ولای پس شستن آنها فائده ندارد واگر
فرضا بر سنگ وتخته باشد مثلا پیشتر بشوید وتاخیر نکند ومحمل حدیثین این میتواند بود والله اعلم ونیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین
وضو وهمین است ظاهر روایت از امام ابي حنیفه رح ودر روایتی مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد در ریختن آب بعد ازوی معلوم آنست
وصحیح قول اول است وبالجمله بعد از وضو سر مبارک می شست باین کیفیت که فرمود * ثم یدخل اصابعه فی الماء * پستر می درآورد انگشتان
خود را در آب * فیخلل بها اصول شعره * پس تخلیل میکرد بانگشتان تر بیخهای موی خود را * ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات بیدیه * پستر
میریخت بر سر خود سه کف آب بهر دو دست خود * ثم یفیض الماء علی جلده کله * بعد ازان میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه
روان می شد * متفق علیه * ودرین روایت ذکر غسل فرج نیست * وفي روایة لمسلم * ودر روایت دیگر مر مسلم را آمده که * یبدأ *
آغاز میکرد غسل را * فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء * پس می شست هر دو دست خود را پیش ازانکه در آرد آنها را در اوند آب * ثم یفرغ
بیمینه علی شماله * پستر میریخت آب را بدست راست بر دست چپ افراغ ریختن آب * فیغسل فرجه * پس می شست فرج خود را

* ثم یتوضأ * پستر وضو میکرد * وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبي صلی الله علیه وسلم * گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی از ازواج
مطهره وخاله ابن عباس است نهادم برای آن حضرت * غسلا * آبیکه بدان غسل کند وغسل بضمتین وبسکون سین هر دو روایت آمده * فسترته
بثوب * پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم آنحضرت را وزدم پیش او پرده * وصب علی یدیه * وبر ریخت آب آنحضرت بر هر دو دست خود
* فغسلهما * پس شست هر دو دست را * ثم صب علی یدیه فغسلهما * پستر ریخت آب بر هر دو دست پس بشست هر دو دست را * ثم صب بیمینه

بيمينه على شماله * پستر برنشت آب بدست راست خود بردست چپ خود يعني دوبار برهردودست آب برنشت وبقسمت وسوم بار بدست راست
بردست چپ آب برنشت * فغسل فرجه * پس بشست فرج خود را يعني بدست چپ * ثم ضرب بيده الارض * وبعد از فراغ از شستن
فرج زد دست خود را يعني دست چپ را كه بآن شست فرج خود را بر زمين * ثم مسحها * پس بسود دست چپ را بر زمين بجهت مبالغه
در تنظيف وانقا * ثم غسلها * پستر بشست آن دست را * فمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعيه * پس آب در دهن كرد ودر بيني
كرد وشست روي خود را وهردو دست را تا آرنج * ثم صب على رأسه وافاض على جسده * پستر برنشت آب برسر خود وبرنشت وروان كرد
آب بر تن خود * ثم تنحى * پستر يك سو شد ازانجاي كه غسل كرده بود * فغسل قدميه * پس شست هر دو پاي خود را اين حديث
صريح است در ترك مسح سر وتاخير غسل قدمين بخلاف حديث سابق واختلاف امام ابي حنيفه درمسح سر با آن حديث است ودر غسل قدم
باين وبآن حديث نيز عمل كرده اند چنانكه معلوم شد * فناولته ثوبا * ميمونه ميگويد رض پس دادم من آن حضرت را بعد از فراغ
وي از غسل جامه را كه بدان پاك كند وبمالد بدن را وبچيند آب را * فلم يأخذه * پس نگرفت آن جامه را وپاك نكرد بدان بدن را
ودر حديث ديگر آمده كه آوردم منديلي را پس نيفشاند بدان آب را يعني مسح نكرد بدان وپاك نكرد وبيفشاند آب را بدست از روي
خود واختلاف كرده اند علما كه پاك گردانيدن اعضا بجامه بعد از وضو مكروه است يا مستحب يا مباح وبعض گفته اند كه از جهت آن
نگرفت وپاك نكرد كه آن جامه چركين بود والله اعلم * فانطلق وهو ينفض يديه * پس روان شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم وحال
آنكه وي مي افشاند هردو دست خود را ظاهر افشاندن دست است از آب اما در حديث آمده است كه چون وضو كنيد نيفشانيد
دستها را وبعض گفته اند كه مراد بنفض يدين اينجا جنبانيدن آنها است در مشي چنانكه داب اهل قوت است در راه رفتن زيرا كه افشاندن
آب وضو مكروه است از جهت بودن او اثر عبادت واينمعني بعيد است از مقام * متفق عليه ولفظه للبخاري * اين حديث را بخاري
ومسلم هردو روايت كرده اند واين لفظ حديث كه مذكور شد بخاري را است ومسلم اينمعني را بلفظ ديگر روايت كرده * وعن عائشة
قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله * گفت عائشه كه زني از انصار پرسيد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم عن غسلها من
المحيض * از كيفيت غسل كردن وي از حيض * فامرها كيف تغتسل * پس فرمود آنحضرت آن زن را كه چگونه غسل كند وبيان كرد
كيفيت آن را * ثم قال خذى فرصة * بكسر فا وبضم وبفتح نيز آمده وسكون را وصاد مهمله بمعني قطعه وبقاف مفتوحه نيز آمده بمعني چيزه
اندك وبقاف مفتوحه وضاد معجمه هم روايت است نيز بمعني قطعه * من مسك * پستر فرمود آن زن را بگير پارهٔ از مشك يا پارهٔ از جامهٔ
كه خوشبو ساخته شده از مشك ودر روايتي من ممسك آمده بفتح سين مشدده بهمين معني يا بمعني محكم گرفته شده بدست يا بمعني
برداشته شده در قبل ودر روايتي من مسك آمده بفتح ميم بمعني چرم وبعض اين روايت را ترجيح كرده اند بجهت آنكه مشك قيمتي
است وآن قوم را بجهت شدت فقر قدرت بران كجا بود كه مشك استعمال كنند اما بحسب روايت همان قوي تر است وفقها گفته اند كه
مستحب است مر زن را كه پارهٔ از مشك بگيرد يا پارهٔ از جامه را مطيب سازد وظاهر است كه امر بدان بر تقدير قدرت بران خواهد بود
وبالجمله بآن زن فرمود كه بگير قطعهٔ از مشك * فتطهري بها * پس پاك شو بمبالغه بآن قطعه * قالت كيف اتطهر بها * گفت آن
زن چگونه پاك شوم بآن قطعه * فقال تطهري بها * پس باز فرمود آنحضرت پاك شو بآن قطعه * قالت كيف اتطهر بها * باز گفت آن زن
چگونه پاك شوم بآن * قال * باز گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بطريق تعجب از نافهميدن آن ومكرر پرسيدن وي * سبحان الله
تطهري بها فاجتذبتها الي * عائشه ميگويد پس كشيدم من آن زن را بسوي خود ودر بعض نسخ فاجتبذتها بتقديم با بر ذال وجذب
وجبذ هردو بيك معني اند * فقلت تتبعي بها اثر الدم * پس گفتم من براي فهمانيدن معني تطهر طلب كن وبچين بآن قطعه نشان
خون را كه در فرج تست يعني معني تطهر ظاهر است پرسيدن چيست * متفق عليه وعن ام سلمة قالت قلت * روايت است از ام سلمه كه گفت
گفتم * يارسول الله اني امرأة اشد ضفر رأسي * من زني ام كه سخت ميكنم بافتن موي سر خود را وضفر بفتح ضاد وسكون فا تافتن وبافتن موي
بريكديگر چنانكه عادت زنان عرب است * افانقضه لغسل الجنابة * آيا پس بشكنم آنرا از براي غسل جنابت * فقال لا * پس گفت آنحضرت
مشكن * انما يكفيك ان تحثي * بسكون يا اين است جز اين نيست كه بس است ترا كه بريزي آب بهر دو كف دست * على رأسك * برسر

خود * ثلث حثيات * سه بار و حثيه مانند غرفه در وزن و در معني پري در کف دست * ثم تفيضين عليك الماء * بسترميريزي و روان ميکني بر تمام بدن خود آب را * فتطهرين * پس پاک ميشوي * رواه مسلم * وعن انس قال كان النبي * گفت انس بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يتوضأ بالمد ويغتسل بالصاع * وضو ميکرد بمد و غسل ميکرد بصاع و مد بضم ميم يک رطل و ثلث رطل و صاع چهار مد * الى خمسة امداد * و گاهي غسل بزياده از صاع ميکرد تا پنج مد و اين حساب بر اهل ديار ما مبهم است و ما آن را در شرح سفر السعادة برحساب اهل ديار خود فرود آورده تحقيق نموده ايم صاع بوزن اکبر شاهي که سيري سي سير شاهي بود پنج سير و ده سير شاهي ميشود و بوزن حال جهانگيري ابد الله ملکه و سلطانه که سيري سي و شش سير شاهي است چهار سير و يکپاو ميشود بيک سير شاهي کم پس چون براي غسل صاع و براي وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب بهر دو وزن مذکور مرعي بايد داشت و در روايتي وضو بمد و نليه آمده و غسل بسه مد و گفته اند مقصود از ين تعيين و تحديد نيست که بزياده و کم از ان درست نباشد فضيلت سير شستن و تمام شستن است بي اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدري کفايت کند که روان گردانيدن آب است بر عضو آن نيز روا است * متفق عليه * وعن معاذة بضم ميم نام زنيست از ثقات تابعيات و عابدات روايت دارد از علي و عائشه و غيرهما * قالت قالت عائشة * گفت معاذه که گفت عائشه رضي الله عنها * كنت اغتسل انا و رسول الله * بودم که غسل ميکردم من و پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من اناء واحد بيني وبينه * از يک آوند که ميان من و او ميبود در آوند قدحي بود که سه صاع آب در وي مي گنجيد چنانکه هر يکي از مادر وي دست مي انداخت و آب ميگرفت * فيبادرني * پس زود مي شتافت آنحضرت بسوي آب و پيشي ميکرد از من در گرفتن آب * حتى اقول دع لي دع لي * تا آنکه مکرر مي گفتم من با آن حضرت بگذار براي من بگذار براي من يعني بگذار تا من هم آب گيرم * قالت * گفت معاذه که راوي حديث است * وهما جنبان * و حال آنکه آنحضرت و عائشه هر دو جنب بودند و غسل جنابت ميکردند * متفق عليه * و درين حديث دليل است بر آنکه چون جنب دست در آب در آورد بقصد شستن دست از جنابت تاثيري در آب نميکند و زيان ندارد و بسا که گرفتن آب و استعمال آب بي اغتراف ممکن و ميسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وي از جنابت در آرد تباه ميکرد د آب چه ضرورت مرتفع ميگردد با آنکه نه بايد قصد در آرد و اگر عضوي ديگر جز دست در آرد نيز ضرر دارد از جهت عدم ضرورت در در آوردن آن كذا قال الشمني عن المحيط و امام محمد در موطاي خود گفته که بودند مردان و زنان در زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم که غسل ميکردند معا و آن درست است خواه مرد آب بيشتر گيرد يا زن و اين است قول ابي حنيفه انتهى مشکل آنست که در آخر باب مخالطة الجنب حديثي مي آيد که ميفرمايد که زن غسل نکند ببقية آب مرد و غسل نکند مرد ببقية آب زن و در ينصورت که درين حديث است لازم مي آيد غسل زن بفضل ماي مرد چه حديث ناطق است که آنحضرت مبادرت مي نمود و بيشتر آب ميگرفت و اگر اغتراف معا باشد نيز در کرت ثانيه هر دو لازم آيد مگر آنکه گويند آنچه دران حديث آينده مذکور شده است عزيمت است و آنچه اينجا مذکور است رخصت و کلام دران حديث آينده نيز بيايد ان شاء الله تعالى

* الفصل الثاني *

عن عائشة قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل يجد البلل * پرسيده شد آنحضرت از حکم مردي که مي يابد در جامهٔ خود يا بر بدن خود تري را * ولا يذكر احتلاما * و ياد ندارد خواب را و لذت آنرا * قال * گفت آن حضرت در جواب * يغتسل * غسل کند * وعن الرجل الذي يرى انه قد احتلم * و پرسيده شد از حکم مردي که ميداند و ياد دارد که خواب ديده است * ولا يجد بللا * و نمي يابد تري را * قال لا غسل عليه * فرمود نيست غسل بر وي مسئله اگر مرد و زن يکجا بهم خفته باشند و تري بر جامهٔ خواب به بينند و ندانند که از کيست و بر کدام يکي از ينها غسل واجب گردد جواب اگر سفيد است از مرد است و غسل بر وي واجب آيد و اگر زرد است از زن است و بر وي است غسل و بعض گويند اگر بر طول افتاده است از مرد است و اگر بر عرض افتاده از زن و احتياط در آنست که هر دو غسل کنند كذا قال الشمني * قالت ام سليم * گفت ام سليم مادر انس رض که حاضر بود و بشنيد اين مسئله را * هل على المرأة ترى ذلك غسل * آيا هست بر زني که به بيند بللي را و ياد ندارد خواب را و مقصودش اينست که آيا زن نيز تري مي بيند و مني دارد * قال * پس جواب داد آنحضرت صلى الله عليه وسلم * نعم * آري غسل واجب است بر آن زن و زن آب مني دارد * ان النساء شقائق الرجال * بدرستيکه زنان نظاير مردان اند در خلقت و طبيعت هر چه مردان راست از احکام طبيعت زنان را

نیز نیست مگر آنچه مخصوص بمردان واقع شده و وجود منی از قبیل اول است و شقائق جمع شقیقه و هر چیز که دو پاره کرده شد
هر پاره را شقیق پارهٔ دیگر گویند ولهذا برادر را شقیق خوانند که هر دو پاره اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یکدیگر اند و از یک اصل
اند و آن آدم است علیه السلام * رواه الترمذی وابوداود * وروی الدارمی وابن ماجة الی قوله لا غسل علیه * ترمذی و ابو داود این
حدیث را تا آخر روایت کرده اند اما دارمی وابن ماجه روایت ایشان تا لا غسل علیه است و حکایت ام سلیم و سوال و جواب وی در روایت
ایشان مذکور نیست * وعنها قالت قال رسول الله * گفت عائشه گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا جاوز الختان الختان * چون
در گذشت ختان مرد از ختان زن مراد آنست که هر دو ختان ملاقات ومساس کنند بهم و ختان موضعی از مرد و زن که در ختنه کردن آنرا
می برند و آن از مرد پوستی است بر سر عضو و از زن گوشتی است بلند در درون مانند تاج خروس پس عائشه میفرماید که چون این
دو موضع یکجا شوند یعنی بدرآمدن آلت مرد در فرج زن * وجب الغسل * واجب میکردد غسل بر مرد و زن * فعلته انا ورسول الله * کردم
من و پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * آنرا * فاغتسلنا * پس غسل کردیم ما هر دو * رواه الترمذی وابن ماجة * پس معلوم شد که در وجوب
غسل خروج منی در کار نیست و بمجرد دخول حشفه واجب است و در روایت احمد و مسلم از ابی موسی اشعری رض آمده است که گفت
اختلاف کردند مهاجرین وانصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر به برآمدن آب منی و مهاجران گفتند که واجب میگردد
بمجرد مخالطت پس گفتم بمن که شفا دهم شما را ازین اختلاف پس برخاستم و نزد عائشه رفتم و گفتم سوالی دارم از تو ولیکن از کشف
آن شرم دارم عائشه گفت از من غبیزان هر چه میخواهی و شرم مکن که من مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو درین
سوال از من بکسی افتادهٔ که خبردار است یعنی من خبر دارم ازین مسئله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد
میان چهار شعبهٔ زن و مسلس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل و از اینجا معلوم کردد که مراد بمجاوزت ختانین مماست
آنها است * وعن ابی هریرة رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت کل شعرة جنابة * زیر هر موی که بر تن آدمی است
جنابت است * فاغسلوا الشعر * پس بمبالغه بشوئید مویها را چنانکه زیر آنها شسته گردد * وانقوا البشرة * و پاک بشوئید آنچه را از اندام
که نه در زیر موی است تا یقین از عهدهٔ غسل برآمده باشید و شعر و شعره بسکون عین و فتح آن و بشره بفتحات * رواه ابو داود والترمذی
وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب والحارث بن وجیه الراوی وهو شیخ لیس بذاک * ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته
که حارث بن وجیه که روایت کنندهٔ این حدیث است پیر مرد است که بجهت کبر سن غفلتی و نسیانی بر وی طاری شده چندان قوی نیست
در حفظ و ضبط روایت و وجیه چنانکه مشهور است بر وزن عظیم است و وجیه بفتح واو و سکون جیم و بای موحده تا در آخر نیز خوانده اند
* وعن علی * رضی الله عنه قال قال رسول الله * گفت امیر المؤمنین علی که گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من ترک موضع شعرة
من جنابة لم یغسلها * کسی که بماند بجای یکموی از جنابت که نشوید آنرا * فعل بها کذا وکذا من النار * کرده شود باوی چندین و چندین
از عذاب آتش دوزخ * قال علی رض * گفت علی مکرر * فمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی * پس ازین جهت دشمن داشتم
موی سر خود را یعنی ازینجهت دشمنی داشتم موی سر خود را یعنی ببریدم آنرا از بیخ چنانکه دشمن دشمن را کند کنایت است از دوام حلق
* ثلاثا * سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه و تاکید * رواه ابو داود واحمد والدارمی * روایت کردند این حدیث را این هر سه تن
* الا انهما لم یکررا * لیکن احمد و دارمی تکرار نیاوردند این عبارت را که * فمن ثم عادیت رأسی * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت کان
النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ بعد الغسل * بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی بهمان وضو که در اول
غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد و بعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد * رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة
* وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی * بود آنحضرت که می شست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح نیز
جائز است چیزی است که بدان سر بشویند چنانکه گل سر شوئی در دیار ما * وهو جنب * و حال آنکه آنحضرت جنب می بود و غسل جنابت
میکرد * یجتزئ بذلک * بسند کی میکرد سر شستن بهمان آبی که پاک میکرد سر را از خطمی * ولا یصب علیه الماء * و نمی ریخت بر سر آبی
دیگر چنانکه مردم در حمامات اول سر بشویند و بعد از آن غسل بکنند و آب دیگر بر سر بریزند و غالبا خطمی در آب کمتر میبود چنانکه تغییر

نمی داد آب را و از طبیعتش که سیلان است بیرون نمی آرد * رواه ابوداوٗد * وعن يعلى قال ان رسول الله * گفت يعلى بن امية يا يعلى بن مرة مرد صحابي اند که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رای رجلا یغتسل بالبراز * دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه * فصعد المنبر * پس بالا بر آمد آنحضرت منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت وعادت شریف بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام میداشت تعلیم کند خطبه میخواند * فحمد الله * پس حمد کفت مر خدای را * واثنى عليه * وثنا خواند بر وی تعالی و بستود مراو را بیان وتفسیر حمد است * ثم قال * پستر گفت آنحضرت * ان الله حيي * بدرستیکه خدا شرم دارنده است از افضاح بندکان واظهار قبائح وشنائع ایشان * ستير * بر وزن صديق بتشديد بسیار پوشنده است گناه بندکان و عیوب ایشان را * يحب الحياء والتستر * دوست میدارد از بندکان شرم ساری را و پرده پوشي را یعنی حیا وتستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندکان خود تخلق باخلاق وی بهرچه ممکن است از ایشان * فاذا اغتسل احدكم فليستتر * پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهانی خود را که این نیز نوعی از ستاریت است و در وی تخلق است بخلق الهی تعالی وتقدس * رواه ابوداوٗد والنسائي وفي رواية * ودر روایت ابي داوٗد اینچنین آمده است که * قال ان الله ستير * گفت آنحضرت که خدای تعالی ستیر است * فاذا اراد احدكم ان يغتسل * پس چون خواهد یکی از شما که غسل کند * فليتوار بشيء * پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی * الفصل الثالث

* عن ابي بن كعب * صحابي جليل القدر عظيم الشان است کنیت او ابوالمنذر است وابوالطفیل نیز آمده انصاری لقب او سید القرا وسید الانصار آمده وعمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بامر الهي تعالى قرآن شنوانید روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه وتابعین و بود وی رضي الله عنه کاتب وحي * قال انما كان * گفت ابي بن كعب نبود این حکم که * الماء من الماء رخصة في اول الاسلام * مگر رخصت در آغاز دین اسلام وحکم کرده بودند که اگر جماع بکنید وانزال نکنید نماز بکنید مثلا * ثم نهي عنها * پستر نهي کرده شد ازین رخصت و گفته شد بی غسل نماز نکنید ودر فصل اول بیان آن گذشت * رواه الترمذي وابوداوٗد والدارمي * وعن علي رضي الله عنه * قال جاء رجل الى النبي * روایت است از امير المؤمنين علي گفت آمد مردی بسوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال * پس گفت آن مرد * اني اغتسلت من الجنابة * بدرستیکه من غسل کردم از جنابت * وصليت الفجر * وگزاردم نماز بامدادرا * فرأيت قدر موضع الظفر لم يصبه الماء * پس دیدم بعد از نماز گزاردن مقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است او را آب * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت مسحت عليه بيدك اجزأك * پس فرمود آنحضرت با آنمرد اگر می بودی تو که مسح میکردی بران موضع بدست خود در وقت غسل یا بعد ازان اگرچه بعد از مدتی می بود پس میبود کفایت ترا وتمام میشد غسل تو یعنی قضا میکردی تو نماز زیرا که گزارده اگر گویند مسح در غسل چون اکتفا کند جوابش آنست که مراد بمسح اینجا غسل خفیف است وغالب آنست که چون دست تر بران موضع بکشند کفایت میکند خصوصا در وقت غسل وبعض گفته اند که این حکم سابق بود بعد ازان منسوخ شد * رواه ابن ماجة * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كانت الصلوة خمسين * بود نماز در شب معراج پنجاه * والغسل من الجنابة سبع مرات * وبود غسل از جنابت هفت بار * وغسل البول من الثوب سبع مرات * وبود شستن بول از جامه هفت بار * فلم يزل رسول الله * پس همیشه بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يسأل * سوال میکرد از حضرت عزت بتخفیف دران * حتى جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة * تا آنکه گردانیده شد نماز پنج وگردانیده شد غسل جنابت یکبار وشستن جامه نیز از بول یکبار * رواه ابوداوٗد * وظاهر آنست که این قضیه در معراج است و حدیث معراج مشهور است وانچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است وحکم غسل جنابت وغسل ثوب در انجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابي داوٗد آورده ودر اسناد این حدیث ایوب بن جابر است و وی ضعیف ومختلف فیه است نزد محدثین وشستن جامه یکبار مذهب شافعي است وسه بار شستن نزد وی مستحب است ودر مذهب ما در نجاستی که مرئي نیست سه بار شستن واجب است و اصل طهارت وی آنست که غالب آید بر ظن غاسل که پاک شد وتثلیث مظنه آنست چنانکه در مستیقظ از منام گذشت كذا في الهداية

* باب مخالطة الجنب ومايباح له * باب در بیان مخالطت جنب وانچه مباح است مر جنب را از ذکر ونوم با جنابت بعد از وضو ومانند آن جنابت در لغت بمعني دور شدن ویکسو شدن وجنابت شرعي نیز بسبب دور بودن از مواضع نماز ویکسو شدن از صحبت مردم است وجنب بضمتين

صاحب جنابت واحد وتثنيه وجمع ومذكر ومؤنث در وی برابر است و مخالطت بهم آمیختن که ی بکسی ومراد اینجا مکالمت ومجالست ومصافحت ومواكلت ومشاربت وامثال آنست واین همه جائز است با جنب ووارد شده است در احادیث

* الفصل الاول * عن ابي هريرة رضي الله عنه * قال لقيني رسول الله * گفت ابوهریرة پیش آمد مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وانا جنب * وحال آنکه من جنبم * فاخذ بيدي * پس گرفت آنحضرت دست مرا * فمشيت معه * پس رفتم باوی * حتى قعد * تا آنکه نشست آنحضرت * فانسللت * پس بیرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بیرون آمدن از میان چیزی وسل برکشیدن شمشیر از نیام * فاتيت الرحل * پس آمدم منزل خود را و رحل بفتح را و سکون حای مهمله رخت وجای باش مرد * فاغتسلت * پس غسل کردم * ثم جئت وهو قاعد * باز آمدم وحال آنکه آنحضرت نشسته بود * فقال اين كنت يا ابا هر * پس گفت آنحضرت کجا بودی تو ای اباهریرة وهر بکسرها وتشدید را بمعنی گربه وهرة بتا مؤنث آن و هریرة تصغیر هرة است * فقلت له * پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را وموجب بیرون رفتن را * فقال * پس گفت آنحضرت بطریق تعجب * سبحان الله ان المؤمن لا ينجس * بدرستیکه مسلمان پلید نمی شود یعنی جنابت نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده اند وغسل بدان واجب کرده اند؛ اند امابدن انسان بدان نجس نمیشود لهذا عرق جنب وسور او طاهر است و مخالطت باوی جائز * هذا لفظ البخاري * این لفظ بخاری است * ولمسلم معناه * ومر مسلم را معنی اوست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کرده * وزاد بعد قوله * وزیاده کرده است مسلم بعد از منقول وی که * فقلت له * این عبارت را که * لقيني وانا جنب فكرهت ان اجالسك حتى اغتسل * یعنی گفتم با آن حضرت در اعتذار از برآمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا ومن جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشینی کنم با تو تا آنکه غسل کنم * وكذا للبخاري في رواية اخرى * وهمچنین آمده است مر بخاری را در روایت دیگر * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله * گفت ابن عمر که ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم انه تصيبه الجنابة من الليل * که بدرستیکه شان این است که میرسد مر او را جنابت از شب * فقال له رسول الله * پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم * وضو کن وبشوی عضو خود را بستر خواب کن پس نوم جائز است جنب را اما بعد از وضو این قدر طهارت نوم است مر جنب را چون این را کرد پاک بخواب رفت * متفق عليه * وعن عائشة رض قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا كان جنبا فاراد ان ياكل او ينام * گفت عائشه بود آنحضرت چون می بود جنب پس میخواست که بخورد یا خواب کند * توضأ وضوءه للصلوة * وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را واین نیز امری مستحب است نه واجب * متفق عليه * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله * چون بیابد یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را * ثم اراد ان يعود * پس خواهد که عود کند یعنی دیگر بار جماع کند * فليتوضأ بينهما وضوءا * پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع برجماع نکند * رواه مسلم * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يطوف على نسائه بغسل واحد * بود آنحضرت که میگشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل وبرای هر جماع غسلی علحده نمیکرد * رواه مسلم * وظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم ورعایت نوبت بر آن حضرت در ازواج مطهرة والا در نوبت یکی بحجرة دیگری چون میرفت ومذهب حنفیه نیز عدم وجوب است وآنحضرت بمحض تفضل وتبرع میکرد مگر آنکه شاید که طوف برجمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم * وعن عائشة قالت كان النبي * گفت عائشه بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه * ذکر میکرد خدا را ومیبرد نام او را بر همه اوقات خود چه در حالت حدث وجنابت وچه غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمیخواند وذکر در متوضا نمیکرد وبعض میگویند که مراد بذکر اینجا ذکر قلبی وتفکر در صفات وافعال وی سبحانه است * رواه مسلم وحديث ابن عباس سنذكره في كتاب الاطعمة * وحدیث ابن عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم آنرا در کتاب الاطعمه ان شاء الله تعالی

* الفصل الثاني عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبي * گفت ابن عباس که غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر * صلى الله عليه وسلم في جفنة * با بیکه در جفنه بود بفتح جیم وسکون فا کاسهٔ بزرگ که آنرا تغار گویند * فاراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يتوضأ منه * پس خواست آنحضرت که وضو کند از آبی که باقی مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج * فقالت * پس گفت آن بعض از ازواج * يا رسول الله اني كنت جنبا *

بدرستيكه من بودم جنب واين آب بقيهٔ آبيست كه از غسل جنابت من مانده بود * فقال ان الماء لايجنب * بضم يا وكسر نون وبفتح يا وضم نون پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه آب جنب نميشود يعني نجس نميگردد بغسل كردن جنب بآن ورسيدن دست او بدن او ببدان * رواه الترمذى وابو داود وابن ماجة وروى الدارمي نحوه وفي شرح السنة عنه عن ميمونة بلفظ المصابيح * ودر شرح سنت روايت است از ابن عباس از ميمونه بلفظى كه در مصابيح آورده است وآن اين است كه گفت ميمونه جنب شدم من و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم پس غسل كردم من از جفنه و زيادة ماند در وى آبى از بقيهٔ آن پس آمد آنحضرت تا غسل كند از آن آب پس گفتم كه من غسل كرده ام يا رسول الله از آن پس غسل كرد آنحضرت و فرمود كه آب نمى باشد بر وى جنابت ودر روايتى كه آب جنب نميشود واختلاف در لفظ مصابيح و لفظ كتاب آنست كه در حديث مصابيح غسل مرد از بقيهٔ غسل زن لازم مى آيد و در حديث كتاب وضو مرد از بقيهٔ آب غسل زن بود ودر آخر فصل ثالث بيايد كه مرد و منهي عنه است جوابش همان كه در فصل اول از حديث عائشه گذشت

* وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله * بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يغتسل من الجنابة ثم يستدفئ بي * غسل ميكرد از جنابت پس گرمى ميجست بمن يعني اعضاى شريف خود را مى چسبانيد بمن تا گرم گردد و مرا بجاى جامهٔ خود مى ساخت كه بآن گرم ميشود * قبل ان اغتسل * پيش از آنكه من غسل كنم پس از اينجا معلوم شد كه بدن جنب پاك است * رواه ابن ماجة وروى الترمذى نحوه وفي شرح السنة بلفظ المصابيح * ودر حديث مسلم آمده است كه عائشه حائض ميبود و آب ميخورد پس بآنحضرت ميداد پس مى نهاد آنحضرت دهن خود را برجاى دهن وى وحيض وجنابت يك حكم دارد * وعن علي * رضي الله عنه * قال كان النبي بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يخرج من الخلاء * بيرون مى آمد از آبخانه * فيقرئنا القرآن * پس ميخوانانيد ما را قرآن را * ويأكل معنا اللحم * وميخورد بما گوشت يعني پيش از وضو * ولم يكن يحجبه او يحجزه * شك راوى است ومعني يحجبه و يحجزه يكى است يعني باز نميداشت آنحضرت را * عن القرآن * از خواندن قرآن * شئ * هيچ چيز * ليس الجنابة * مگر بودن جنب * رواه ابو داود والنسائي وروى ابن ماجة نحوه * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب * نخواند حائض ونه جنب خواه مرد باشد * شيئا من القرآن * هيچ چيز را از قرآن * رواه الترمذى * پس نزد بعض تمام آيت خواندن حرام است وكم تر از آيت ميتوان خواند ونزد بعض كمتر از آيت خواندن نيز حرام است مگر يك كلمه وظاهر لفظ عام است واگر بقصد شكر نعمت گويد الحمد لله رب العالمين نه بقصد تلاوت قرآن باكى ندارد ونزد بعض دعاى قنوت خواندن نيز حرام است و باقي ادعيه واذكار لاباس به است * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وجهوا هذه البيوت عن المسجد * روى بركردانيد اين خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نبرد و عبور جنب وحائض در مسجد لازم نيايد * فاني لا احل المسجد لحائض ولا جنب * زيرا كه بدرستي من حلال نميدارم در آمدن مسجد را براى حائض وجنب خواه بطريق مرور باشد يا مكث ونزد شافعي بطريق عبور جائز است ومالك نيز همبرين است وطيبي نقل كرده كه نزد احمد مكث نيز جائز است والله اعلم وظاهر حديث بعمومه واطلاقه مؤيد مذهب ما است * رواه ابو داود * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخل الملائكة بيتا فيه صورة * در نمى آيند فرشتگان خانه را كه در وى تمثال حيوانى است * ولا كلب * ونمى در آيند خانهٔ را كه در وى سگى است وكلام درين در باب التصاوير بيايد * ولا جنب * ونمى در آيند در خانه كه در وى جنب است مراد كسي است كه جنب بودن عادت دارد و براه تهاون وتكاسل ميرود چنانكه وقت نماز بگذرد وغسل نكند واين بر تقديرى كه وضو نكند * رواه ابو داود والنسائي * وعن عمار بن ياسر * مولاى بنى مخزوم بود وياسر را ابو حذيفه داد خود را كه سميه بضم سين وفتح ميم وتشديد تحتانيه بوى تزويج كرد واز وى عمار بوجود آمد و پدر ومادر او همه قديم الاسلام اند وعمار از مستضعفين است كه عذاب كرده شده در راه خدا بكبارى مشركان او را ميسوختند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر وى بگذشت وگفت يا نار كوني بردا وسلاما على عمار كما كنت على ابراهيم ووى از مهاجرين اولين سابقين است حاضر شد بدر را وتمامهٔ مساهد را وى از دلائل حقانيت امير المؤمنين علي است رضي الله عنه كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم تقتلك الفئة الباغية الحديث وكشته شد بصفين ومناقب او كثير است ومادر او را ابو جهل ملعون دشنه در فرج زد و بكشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا تقربهم الملائكة * سه كس اند كه نزديك نمي آيند ايشان را فرشتگان * جيفة الكافر *

يكي مردهٔ كافر و بعض ذات كافر مراد دارند مرده يا زنده اما استعمال جيفه در مرده بيشتر است * والمتضمخ بالخلوق * دوم مردي بسيار آلوده بخلوق بفتح خاي معجمه نام طيبي مشهور خاص است كه در وي غالب زعفران است و درين زجر و تشديد است در منع ازان * والجنب الا ان يتوضأ * سوم جنب مگر آنكه وضو كند * رواه ابو داود * وعن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم * وي و پدر وي و جد وي همه تابعين اند و جد پدر وي عمرو بن حزم صحابي است كه آنحضرت او را عامل يمن ساخت و كتابي بوي نوشت چنانكه روايت ميكند * ان في الكتاب الذي كتبه رسول الله * بدرستيكه در كتابي كه نوشته است آنرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لعمرو بن حزم * مر عمرو بن حزم را بفتح حاي مهمله وسكون زاي كه آنحضرت او و را در ناحيهٔ از يمن عامل ساخته بود و وي هفده ساله بود و كتابي بوي همراه ساخته كه در وي بيان فرائض و سنن و صدقات و ديات و جز آن نوشته و آن كتاب مشهور است در باب سنن دران كتاب نوشته بود * ان لا يمس القرآن الا طاهر * هرگز مساس نكند قرآنرا مگر كسي كه پاك است و مراد طاهر از حدث داشته اند * رواه مالك و الدار قطني * وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر في حاجة * نافع كه مولاي ابن عمر است و تابعي ثقه است كثير الحديث اصل او از ديلم است و بعض گفته اند از عرب است و از كبار تابعين و ائمهٔ ايشانست مات سنة سبع عشر و مائة گفت روان شدم همراه ابن عمر در حاجتي كه وي داشت * فقضى ابن عمر حاجته * پس روا كرد ابن عمر آن حاجت خود را * وكان من حديثه يومئذ ان قال * وبود از جملهٔ حديث ابن عمر كه دران روز كرد اين كه گفت * مر رجل في سكة من السكك * گذشت مردي در كوچه از كوچها و سكه بكسر سين و كاف مشدد بمعني راه هموار و برابر * فلقي رسول الله * پس ملاقات كرد آن مرد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم وقد خرج من غائط * و حال آنكه بتحقيق بيرون آمده بود آنحضرت از آبخانه * او بول * يا از پيشاب كردن شك راوي است * فسلم عليه * پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فلم يرد عليه * پس باز نگردانيد آنحضرت سلام بر وي يعني نداد جواب سلام وي را * حتى اذا كاد الرجل ان يتوارى في السكة * تا وقتي كه نزديك بود آن مرد كه پنهان گردد در كوچه * ضرب رسول الله * زد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بيديه على الحائط * هر دو دست خود را بر ديوار * ومسح بهما وجهه * و مسح كرد بهر دو دست روي مبارك خود را * ثم ضرب ضربة اخرى فمسح ذراعيه * پستر زد هر دو دست را بار ديگر بر ديوار پس مسح كرد هر دو دست خود را تا آرنج يعني تيمم كرد * ثم رد على الرجل السلام * پستر باز گردانيد بر آن مرد سلام را * وقال انه لم يمنعني ان ارد عليك السلام * و فرمود كه مرا باز نداشت از رد كردن سلام بر تو چيزي * الا اني لم اكن على طهر * مگر آنكه نبودم من بر طهارت * رواه ابو داود * ظاهر بنظر در حديث آينده آنست كه مانع از رد سلام آن بود كه آنحضرت مكروه داشت رد سلام را بي وضو بجهت استعمال آن بر لفظ سلام كه اسمي از اسماي الهي است اگرچه مراد بدان اينجا معني سلامت است و درينجا غايت تعظيم است مر ذكر خداوند تعالى و نام او را وليكن اين مشكل ميشود با آنكه در صحيح آمده است كه وي صلى الله عليه وسلم ذكر ميكرد خداوند تعالى را در هر وقت بهر حال و اگر گويند كه مراد بآن ذكر قلبي است گوئيم بصحت رسيده است ذكر لساني نيز در خروج از خلا كه ميگفت الحمد لله الذي اخرج عني ما يوذيني الحديث و تسميه پيش از وضو و نيز گذشت كه باز نميداشت او را از قرآن هيچ چيز مگر جنابت و بيرون مي آمد از خلا و تعليم ميكرد صحابه را قرآن پيش از آنكه وضو سازد و مانند آن ميگويند كه عزيمت آنست كه بي وضو نام خدا نگيرند و آنچه شما ذكر كرديد همه از قبيل رخصت است كه براي تعليم جواز و تسهيل امر بر امت آنرا كرد گفتم من و بيد الله التوفيق كه اين جواب جاري نميگردد در تسميه قبل الوضوء آن از قبيل عزيمت است بي شبهه بلكه هرچه وارد شده در موضع خاص مستحب است ذكر آن كما لا يخفى پس ظاهر انست والله اعلم ذكر خداي تعالى بي طهارت جائز است ليكن با طهارت افضل و اكمل و اولى است و برآنحضرت صلى الله عليه وسلم در ان وقت چيزي از سلطان و عظمت الهي جل ذكره وارد شده كه نگذاشت او را كه ذكر نام وي كند بي طهارت خصوصا در رد سلام كه گنجايش توقف و تاخير دارد و على الفور واجب نه و ليكن تا وضو كردن تاخير نكرد دران مبادا آن مرد برود و رد سلام فوت شود و عمل بعيد كرده پس تيمم كرد و جواب سلام وي داد و تعليم كرد كه تيمم در امثال اين كافيست مع وجود قدرت بر آب فافهم * وعن المهاجر بن قنفذ انه اتى النبي * روايت است از مهاجر بن قنفذ بضم قاف و سكون نون و ضم فا و ذال معجمه در آخر نام كه او خلف بن عمير و مهاجر لقب اوست كه آنحضرت فرمود هذا المهاجر حقا و صحابي قرشي تيمي است و بعض گفته اند اسلام او روز فتح مكه است و حسن بصري و غير وي از وي روايت كرده اند كه وي آمد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم وهو يبول * و حال آنكه آنحضرت بول ميكرد * فسلم عليه *

پس سلام کرد بر آنحضرت * فلم یرد علیه * پس رد نکرد آنحضرت سلام را بر وی * حتی توضأ * تا آنکه وضو ساخت اینجا چون بیم غائب شدن مسلم و فوات رد نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس از آن جواب سلام وی داد * ثم اعتذر الیه * پس تر عذر خواهی کرد بوی * و قال * و فرمود * انی کرهت ان اذکر الله الا علی طهر * بدرستیکه من مکروه پنداشتم که ذکر کنم نام خدا را مگر بر طهارت * رواه ابو داود * و روی النسائی الی قوله حتی توضأ * روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود و روایت کرد نسائی تا قول او حتی توضأ و قصهٔ اعتذار ذکر نکرد * وقال * و گفت نسائی این عبارت را که * فلما توضأ رد علیه * طیبی گفته که درین حدیث دلیل است بر آنکه هر که تقصیر کرد در جواب سلام بعذری از اعذار باید که اعتذار کند بسوی وی تا منسوب نکرده بکبر و در بعض شروح گفته که حاشا که رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در ادای عبادت مقصر توان گفت بلکه تاخیر از جهت وجوه مشروعه بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود و تنبیه بر آنکه سلام بر بول کننده مکروه است و ترک کلام و کراهت آن بر قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساحت عزت و عظمت وی تعالی که ذکر شود در اینچنین وقتی از جهت بودن سلام از اسمای وی تعالی والله اعلم *

* الفصل الثالث *

عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجنب * بضم یا وکسر نون وبفتح یا و ضم نون * ثم ینام * بود آنحضرت که جنب می شد پس تر خواب میکرد * ثم ینتبه ثم ینام * بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت مکرر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد که وضو کرده بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس بهمان وضوی بود و از غیر وی صلی الله علیه وسلم اگرچه خواب ناقض است اما ظاهر آنست که همان وضو که بعد از جنابت کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافی است اگرچه بعد از وی بیدار شده بعد از آن بخواب رفته است والله اعلم * رواه احمد * وعن شعبة قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابة * گفت شعبه که ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت * یفرغ * بضم یا وکسر را * بیده الیمنی علی یده الیسری * میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ * سبع مرار * هفت بار * ثم یغسل فرجه * پس تر می شست فرج خود را * فنسی مرة کم افرغ * پس فراموش کرد ابن عباس یکباری که چند بار ریخته است * فسألنی * پس پرسید مرا که چند بار ریخته شده است آب * فقلت لا ادری * پس گفتم من در نمی یابم و یاد ندارم من که چند بار شسته شد * فقال * پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ * لا ام لك وما یمنعك ان تدری * نیست مادر مر ترا یا مباد مادر ترا چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا ام لك کلمه ایست که عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند و لا ابا لك نیز در مثل اینمقام مذکور گردد و از اینجا معلوم میشود که تلمیذ را باید که در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد که او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید * ثم یتوضأ وضوءه للصلوة * پس تر وضو میکرد ابن عباس همچو وضوی وی برای نماز * ثم یفیض علی جلده الماء * پس تر میریخت بر بدن خود آب را * ثم یقول هکذا کان رسول الله * پس تر میگفت ابن عباس همچنین بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یتطهر * غسل میکرد و مبالغه میکرد در طهارت * رواه ابو داود * بدانکه آنچه وارد شده است در احادیث از شستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستها را پیش از شستن فرج یا مطلق است یا دو بار یا سه بار است و در فصل اول از باب الغسل هم از روایت ابن عباس گذشت که ریخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عددی معین پس آنچه از ابن عباس شعبه روایت کرد که هفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجهت مبالغه در تطهیر و تنظیف چنانکه در تطهیر اوانی در بعض احادیث آمده است و شیخ ابن حجر گفته که شاید بجهت نجاستی بود که در دست چپ وی بود و این وجه افادهٔ علت سبع نمیکند مگر آنکه قید کنند که نجاستی سخت بود که جز بمبالغه در غسل نرود و سبع عددی است که روی بکمال دارد و اگر گویند که آن اتفاقا بود از ابن عباس پس سؤال او از شعبه نزد نسیان و درشتی نمودن بر علم در رایت منافات دارد با آنچه این ظاهر در وجوب رعایت عدد است * وعن ابی رافع * مولای آنحضرت است و بعض گفته مولای عباس بود که با آنحضرت بخشیده بود نام او اسلم است در اصل قبطی است اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاهدی که بعد از وست و گفته اند که چون بشارت آورد با سلام عباس آن حضرت او را اعتاق کرد * قال ان رسول الله * گفت ابی رافع که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم طاف ذات یوم علی نسائه * گشت کرد یکروزی بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با همهٔ ایشان * یغتسل عند هذه وعند هذه * در حالیکه غسل میکند نزد این و نزد این یعنی نزد هر کدام غسلی علحده کرد

* قال نقلت له * گفت رافع پس گفتم من مر آنحضرت را * يا رسول الله الا تجعله غسلا واحدا اخيرا * آيا نميكرداني يا چرا نميكرداني آن غسل را يک غسل يعني چرا بعد از همه يک غسل نكردي و الا مخفف و مشدد هر دو روايت است * قال * فرمود * هذا * اين هر بار جدا غسل كردن * ازكي * زياده شونده تر است از روي ثواب * واطيب * و خوش آينده تر است نفس را * واطهر * و پاک تر و نظيف تر است و ظاهر آنست كه اين هر سه بيک معني است يا قريب در معني اند براي تاكيد و مبالغه مكرر آورده و طيبي گفته كه ظاهر آنست كه تطهير براي ظاهر است و تزكيه و تطييب براي باطن يا اول يعني تزكيه از براي ازالة اخلاق ذميمه و ثاني يعني تطييب براي تحلي باوصاف حميده و از ينجا ظاهر شد كه از اينجا كه بعد از همه يک غسل كرد چنانكه در فصل اول از حديث انس گذشت از براي تعليم رخصت و تسهيل امر بر امت بود * رواه احمد و ابو داود * وعن الحكم بن عمرو * صحابيست نزول كرد بصره را و معدود است در ايشان و والي كردانيد او را زياد بر بصره پس از ان عزل كرد و والي خراسان ساخت پس مرد بمرو سنة خمسين يا احدى و خمسين روايت كرد از وي جمعي بصري و غير وي * قال نهى رسول الله * گفت نهي كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان يتوضأ الرجل * از وضو كردن مرد * بفضل طهور المرأة * ببقيه آب طهارت زن خواه بقيه آب وضو باشد يا غسل * رواه ابو داود و ابن ماجة و الترمذي وزاد * و زياده كرده است ترمذي اين لفظ را بطريق شک راوي * او قال بسورها * يا گفت وضو نكند مرد بسور زن و سور بضم سين و سكون همزه بقيه شيء و بيشتر اطلاق وي بر بقيه طعام يا شراب كه كسي بخورد يا بنوشد واقع شود اما مراد اينجا فضل طهور و بقيه آب طهارت است و شک راوي در مجرد لفظي است كه تلفظ كرده بدان آنحضرت كذا قال الشيخ ابن حجر * وقال * و گفت ترمذي * هذا حديث حسن صحيح * وعن حميد الحميري قال * حميد بضم حا و فتح ميم حميري منسوب بحمير بن سبا بكسر حا و سكون ميم تابعي جليل القدر است و از قدماي تابعين از ثقات بصريين و ائمه ايشانست و محمد بن سيرين گفت كه حميد اعلم اهل بصره و افقه ايشان بود گفت * لقيت رجلا صحب النبي * ملاقات كردم مردي را كه صحبت داشته است پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم اربع سنين * چهار سال * كما صحبه ابو هريرة * چنانكه صحبت داشته آنحضرت را ابو هريره كه در غزوه خيبر كه در سال هفتم از هجرت بود ايمان آورد * قال نهى رسول الله * گفت آن مرد كه نهي كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل * از غسل كردن زني بزيادتي و بقيه آبي كه غسل كرده است بدان مرد * او يغتسل الرجل بفضل المرأة * يا غسل كند مرد به بقيه آبي كه غسل كرده است بدان زن * زاد مسدد * زياده كرده است مسدد بر وزن معظم كه از كبار اتباع تبع تابعين است در مرتبه احمد بن حنبل رحمة الله عليهما اين عبارت را كه * وليغترفا جميعا * و بايد كه آب بگيرند از ظرف هر دو از مرد و زن يكبار كي نه بنوبت اگرچه در اغتراف جميعا نيز در كرات دوم غسل هر يكي از فضل ديگر لازم مي آيد چنانكه سابقا در حديث عائشه در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان كرديم اما اندك معفو است و منهي عنه غسل است بفضلي كه بعد از غسل در ظرف بگذارد * رواه ابو داود و النسائي وزاد احمد في اوله * و زياده كرده است امام احمد هم از حميد حميري در اول اين حديث اين كلام را كه * نهى ان يمتشط احدنا كل يوم * نهي كرده است آنحضرت از ين كه شانه كند يكي از ما هر روز * او يبول في مغتسله * يا بول كند در جاي غسل كردن * رواه ابن ماجة عن عبد الله بن سرجس * بدانكه نزد اهل حديث در طرق اسانيد اين دو حديث سخن است و اگرچه ترمذي حديث اول را حسن صحيح گفته است وليكن بيهقي تضعيف آن كرده و ابهري گفته كه خطابي گفت اهل حديث راضي نيستند بطرق اسانيد نهي اغتسال رجل بفضل ماي مرأة و اغتسال امرأة بفضل ماي رجل و اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شيخ ابن حجر گفته كه هيچ يكي از امت بآن نرفته و محال است كه حديث صحيح باشد و هيچ كس بآن عمل نكرده و بسوي آن نرفته باشد و درين قول شيخ نظر است چه بعضي از ائمه مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند و بطريق تعبد بدان قائل شده اند چنانكه در شرح بتفصيل بيان كرده ايم * باب احكام المياه * باب در بيان حكمهاي انواع آبها چنانكه آب آسمان و آب زمين و چشمه و غير چشمه كه دريا است و آب ايستاده و روان و قليل و كثير و مستعمل و غير مستعمل و پس خورده حيوانات و آب حوضها كه در بيابانها ميباشند و آب گرم شده در آفتاب و غير آن از آنچه درين باب مذكور شده *

* الفصل الاول *

عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايبولن احدكم * بايد كه بول نكند يكي از شما * في الماء الدائم الذي لايجري * در آب ايستاده كه

نمیرود وروان نیست * ثم یغتسل فیه * پستر وی غسل میکند در ان آب واین گویا علت نهی از بول کردن است یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب وحال آنکه غسل میکند در وی * متفق علیه * باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد وغسل در وی جائز وبعض گفته اند که اگر خود کثیر هم باشد وهمچنین نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند وعادت گردد ورفته رفته آب تغیر یابد ومراد بتغیر آب تغیر صفات او است از رنگ وبو ومزه ونهی بر تقدیر اول برای حرمت است وبر تقدیر ثانی برای کراهت وقیل لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد ونزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد وهرچند جاری باشد مکروه است وقیل اغتسال اتفاقیست ووضو نیز همین حکم دارد وغائط نیز در حکم بول است بلکه قبیحتر وبدتر ازان وگفته اند که اینهمه تفصیل در روز است ودر شب قضای حاجت در آب مطلق مکروه وممنوع است از جهت ترس ایذای جن که میگویند که جای ایشان در شب هرجا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی * وفی روایة لمسلم قال * ودر روایتی مر مسلم را آمده است * لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وهو جنب * غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده وحال آنکه وی جنب است و اینجا مراد نیز ماء قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد ومعنی قلیل وکثیر در فصل ثانی معلوم کردد * قالوا کیف یفعل * گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند * یا ابا هریرة قال * گفت ابو هریره * یتناوله تناولا * بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد آب را بدست وغسل کند بیرون آب وازینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست در آب در آرد تا آب بگیرد وغسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت در آرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی * وعن جابر قال نهی رسول الله * گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان یبال فی الماء الراکد * از بول کردن در آب ایستاده * رواه مسلم * وعن السائب بن یزید * حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است وحاضر شد حجة الوداع را با پدر خود ومعدود است از صحابی صغیر است روایت میکند یزید رش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه * قال ذهبت بی خالتی الی النبی * گفت سائب برد مرا خاله من نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقالت * پس گفت خاله من * یا رسول الله ان ابن اختی وجع * بدرستیکه پسر خواهر من دردناک ورنجور ست * فمسح رأسی * پس بسود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا * ودعا لی بالبرکة * ودعا کرد مرا ببرکت وزیادتی خیر * ثم توضأ * پستر وضو کرد آنحضرت * فشربت من وضوئه * پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت مراد بقیهٔ آب وضو است که در ظرف مانده یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته وگفته اند که ظاهر احتمال اول است واکثر علما بر آنند چنانکه در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر سر آب وضوی آنحضرت اینجا نیز گفته اند که بقیهٔ آب وضو مراد است واگر آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفه به نجاست آب مستعمل مشکل میگردد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب او مر سائب را بجهت تداوی بود یا طهارت آن از خصائص آنحضرت دارند وخود چگونه طاهر نباشد وبتن پاک او رسیده وزوال نجاست حکمی که در حدیث است نیز بتماس بدن شریف تا تبرک وسرایت نکرده وحال آنکه بعضی از علما بطهارت فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی از سر تا پا ظاهر وباطن مزکی ومطهر است * ثم قمت خلف ظهره * پستر ایستادم من پس پشت آنحضرت * فنظرت الی خاتم النبوة * پس نگاه کردم بخاتم نبوت * بین کتفیه * میان هر دو شانهٔ آنحضرت * مثل زر الحجلة * مانند زر حجله زر بتقدیم زای مکسوره بر راء تکمه وحجله بتقدیم حای مهمله بر جیم هردو مفتوح خانهٔ عروسی وآن خانه میباشد مثل خرگاه تکمها دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار بآن ودر بعض روایات آنرا تشبیه کرده اند به بیضهٔ کبوتر وآن گوشت پاره بود باین شکل بغایت نورانی ودرخشانی ودر بعض روایات آمده که در باطن او مکتوب بود الله وحده لا شریک له ودر ظاهر توجه حیث شئت فانک منصور واین را خاتم نبوت بجهت آن گفتند که در کتب متقدمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی ونشانی بود بر آنکه وی نبی موعود بود یا علامت بود که وی خاتم النبیین است وبعد از وی پیغمبری نباشد وگویند که در وقت رحلت آنرا از کتف مبارک برداشتند وبایین شناختند که وی صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد وتحقیق این در ابواب الشمائل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر ازین بیاید ان شاء الله تعالی * متفق علیه *

* الفصل الثانی *

عن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال سئل رسول الله * گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض * از حال آبی که میباشد

در بیابان وصحرا از زمین * وما ینوبه من الدواب والسباع * وحال آنچه بنوبت میرآیند دران آب از چار پایان ودد ان وصحرا وندگان
وبول وسرگین میکنند دران * فقال اذا کان الماء قلتین * پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله * لم یحمل الخبث *
بر نمیدارد وقبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نمی شود بافتادن چیزی از پلیدی دران وقله بضم بمعنی جرۀ عظیم یعنی سبوی بزرگ
که دران آب کنند ودر اصل قله چیزی بلند را گویند چنانچه کوه وکوهان وتارک سر هر چیز را نیز قله از جهت بلندی وی گویند واز انجهت که
بر میدارد او را مردی بزرگ ومقدار قله دو نیم مشک خرد که آنرا قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد وقربه مقدار
یک سبوی کلان که متعارف دیار ماست باشد وبحساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دویست وپنجاه من باشد وبعض گفته اند مقدار
قربه صد رطل عراقیست ورطل عراقی صد وبیست وهشت درهم ومن شرعی چهل پیسۀ شیرشاهی است واین مذهب امام شافعی وامام احمد
است که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ وبوی ومزۀ آب را تغییر ندهد الا آنکه نزد امام احمد نجاست
اگر بول وغائط سیلان کنند باشد متنجس میگردد مگر آنکه مانند حوضها باشد که در راه مکه است وغریب آنست که در کتب شافعیه
آورده اند که همه آب نجس چون رفته رفته مقدار قلتین شود پاک میگردد وباز چون اندکی ازان آب کم شود باز نجس میگردد گویا قلتین را
نزد ایشان تاثیر وخاصیت است در طهارت آب والله اعلم * رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجة وفی اخری لابی داود *
ودر روایتی دیگر مر ابی داؤد را التجنیس آمده که * فانه لاینجس * ودر صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است وصاحب
سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح نشده وجمعی میگویند که این حدیث صحیح است واکابر اهل حدیث آنرا در
مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی واین حدیث در صحیحین نیست وعلی بن مدینی که امام ائمۀ حدیث است واز شیوخ بخاری است واز
اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وگفته اند که وی مخالف اجماع
صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود پس ابن عباس وابن زبیر امر کردند بکشیدن تمامۀ آب واین بحضور صحابه بود وهیچکس
انکار بران نکرد والله اعلم وگفته اند هیچیک از فریقین را در تقدیر وتحدید آب در تنجیس وعدم آن حدیثی صحیح ازان حضرت ثابت
نیست وشارحی که از ائمۀ مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک
است میان چند معنی جره وقربه وسر کوه وبیقین معلوم نمیشود که مراد بدان چیست وتفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست
که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز وبهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار وخواه تغیر یابد رنگ وبو ومزۀ وی یا نیابد وعامۀ
علما از فقها ومحدثین بر انند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد واگر قلیل بود میگردد وآنکه در حدیث بیر بضاعه واقع شده است که الماء
طهور لا ینجسه شیء ومتمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است واختلاف است میان ائمۀ اربعه در مقدار قلیل وکثیر نزد امام مالک
آنچه تغیر نیابد لون وریح وطعم وی کثیر است وآنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر وعدم تغیر را معیار قلت وکثرت داشته ونزد امام
شافعی واحمد هرچه بقلتین برسد کثیر وهرچه کمتر ازان باشد قلیل ونزد امام ابوحنیفه واصحاب او که اگر آب آنقدر بود که بجنبانیدن
اجزای او را ازهم جدا نگردد نزد بعض بغسل ونزد بعض بوضو ونزد بعض بگرفتن بدست بی شدت وعنف کثیر است والا قلیل ونزد
متاخرین مشائخ بمساحت قرار یافته نزد بعض ده در ده ونزد بعض به پانزده در پانزده ونزد بعض به بیست در بیست وبعض ظن
غالب معتبر دارند اگر ظن غالب بوصول نجاست بجانب دیگر است وضو نکنند والا بکنند وتحقیق دلائل وتفصیل آن در شرح سفر السعادة
کرده شده است ودر شرح نیز آورده شد فلیطلب ثم * وعن ابی سعید الخدری قال * گفت * قیل * گفته شد * یا رسول الله انتوضأ من بیر بضاعة *
آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بیر بضاعه است بضم بای موحده وضاد معجمه ومشهور است در مدینۀ مطهره * وهی بیر
یلقی فیها الحیض * وحال آنکه آن چاهی است که انداخته می شود در وی حیض بکسر حاء وفتح یا جمع حیضه بکسر وسکون خرقۀ جامه
بخون حیض آلوده * ولحوم الکلاب * وانداخته میشود در وی گوشتهای سگان * والنتن * وانداخته میشود نتن بفتح نون وسکون تا بوی بد و
مراد اینجا چیزهای بدبو است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء * بدرستیکه
آب این چاه پاک است پلید نمی گرداند او را چیزی زیرا که بسیار وچشمه دار است وگفته اند که این چاه در انوقت جاری بود ورامی

ببساتين داشت مثل جوي روان اكرچه دهٔ دردهٔ نبود وآنقدر نبود كه آب وي بتحريك منفصل نكردد نا نهم ودر بعض روايات از مشائخ مذهب ماچاه چشمه دارحكم آب جاري دارد * رواه احمد والترمذي وابي داود والنسائي * وعن ابي هريرة قال سأل رجل رسول الله * پرسيد مردي بيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس كفت آنمرد * يارسول الله انا نركب البحر * بدرستيكه ما سوار ميشويم دريارا * ونحمل معنا القليل من الماء * وبرميداريم با خود اندك از آب * فان توضأنا به عطشنا * پس اكر وضو كنيم بآن آب كه برداشته ايم تشنه ميمانيم * افنتوضأ بماء البحر * آيا نكيريم ازان آب پس وضو كنيم بآب دريا كويا استبعاد ايشان توضي بآب دريارا ناشي ازفهم تخصيص بود از كريمهٔ وانزلنا من السماء ماء طهورا يا بمخالفت وي آب آسمان را در اوصاف * فقال رسول الله * پس كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * دربيان جواز توضي بآب دريا * هو الطهور ماؤه * دريا پاك كننده است آب وي * والحل ميتته * وحلال است خود مردهٔ او مراد ماهي است كه اورا ذبح نميكنند وميته بفتح ميم چيزي كه اورا ذبح نكنند وذبح ماهي همين شكار كردن وبرآوردن اواست از آب وآنكه در آب مرده بمذهب ما حلال نيست وتحقيق آن در كتاب صيد وذبائح بيايد ان شاء الله تعالى * رواه مالك والترمذي و ابو داود والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي زيد عن عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له * ابو زيد مخزومي كه از تابعين است ومولاي عمرو بن حريث است وبخاري اورا تضعيف كرده از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه روايت ميكند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم كفت مر اورا * ليلة الجن * در شب جن وآن شبي است كه جنيان نزد حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم آمدند وآنحضرت ايشانرا دعوت كرد وبرايشان قرآن خواند وايشان برقوم خود بازكشتند وحقيقت حال بايشان كفتند چنانكه اين قصه منطوق قرآن عظيم است پس آن حضرت صلى الله عليه وسلم آب ميخواست براي وضو وابن مسعود حاضر بود ومطهره با خود داشت پس آنحضرت از وي پرسيد * ما في اداوتك * چه چيز است در مطهرهٔ تو * قال قلت نبيذ * كفت ابن مسعود كفتم نبيذ است در مطهرهٔ من * قال * كفت آنحضرت * تمرة طيبة وماء طهور * نبيذ چيست خرماي پاك وآب پاك كننده پس روا باشد بوي وضو بي شبهه * رواه ابو داود * روايت كرد اين حديث را اين مقدار ابو داود * وزاد احمد والترمذي * واحمد وترمذي نيز زيادت كردند كه * فتوضأ منه * پس وضو كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ازان نبيذ كه در مطهره بود * وقال الترمذي ابو زيد مجهول * وترمذي درين حديث طعن كرده بجهت آنكه ابو زيد كه روايت وي از ابن مسعود آورده اند مردي مجهول است وكفته اند كه ابو زيد مولاي ابن حريث كه حديث وضوي نبيذ از ابن مسعود روايت كرده وازوي ابو فزاره روايت كرده حديث وي صحيح نيست وبخاري اورا در ضعفا آورده وحاكم نيز بضعف وي حكم كرده وكفته اند كه ويرا جز اين يك حديث نيست وبعض ابو فزاره را نيز تضعيف نموده اند ودر مصابيح كفته است * وصح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال * وبصحت رسيده است از علقمة بن قيس كه تابعي مشهور است فقيه كبير الشان وكفته اند كه صحابه از وي علم مي پرسيدند وبود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه وروش مات سنة اثنين ومائة كه روايت كرد از ابن مسعود كه كفت ابن مسعود * لم اكن ليلة الجن مع رسول الله * نبودم من در ليلة الجن با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه مسلم * وچون ابن مسعود درين شب باحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم همراه نباشد حديث مذكور كه دلالت بر همراهي دارد صحيح نباشد بدانكه نبيذ تمر آنست كه خرمارا در آب بيندازند وچند روز بكذارند تا شيريني از وي جدا كردد وتيزي پيدا كند واين تا بسيار تيز وتند نشده حلال است وبراي آنحضرت نيز ميساختند وتمامهٔ احوال واحكام آن در باب الاشربه بيايد ان شاء الله تعالى ووضو به نبيذ تمر مختلف فيه است وحنفيه اكر آب خالص يافته نشود جائز دارند وباوجود نبيذ نزد ايشان تيمم جائز نه واين حديث ابو زيد راكه از ابن مسعود روايت كرده دليل آن مي آرند وشافعيه درين حديث بجهتي كه معلوم شد طعن مينمايند وتضعيف ميكنند ونزد تحقيق حق باامام ابو حنيفه است وجهالت راويان حديث مندفع است وبودن ابن مسعود در ليلة الجن با آنحضرت صلى الله عليه وسلم ثابت شده وبتحقيق پيوسته است وچون آنحضرت بدعوت حق مشغول شد ابن مسعود را در يكجاي بنشاند ودائرهٔ كرد وي كشيد وفرمود تا ازين دائره بيرون نرود وآنكه كفت وي دران شب با آنحضرت صلى الله عليه وسلم نبودم يعني در وقت مفاوضه ومكالمه باجن حاضر نبودم يا در وقت بيرون آمدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم همراه نبودم ودر آخر شب پيوستم وسخن درينجا دراز است در شرح بسط نموده شده است آنجا بايد نكريست

والله اعلم * وعن كبشة بنت كعب بن مالك وكانت تحت ابن ابي قتادة * وروايت است از كبشهٔ انصاريه بفتح كاف وسكون موحده
دختر كعب بن مالك انصارى كه از مشاهير صحابه است وقصهٔ وى در تخلف از غزوهٔ تبوك مشهور است وبود اين دختر كعب
زن پسر ابى قتاده ابى قتاده نيز صحابى مشهور است كه او را فارس رسول الله صلى الله عليه وسلم گويند وابن حبان گفته كه
كبشه را نيز صحبت است كذا فى التقريب * ان اباقتادة دخل عليها * روايت ميكند كبشه كه ابوقتاده درآمد بروى يعنى بر كبشه
* فسكبت له وضوء * پس ريخت كبشه براى ابوقتاده آب وضو را در ظرفى ودر بعض روايات فسكبت بلفظ متكلم نيز آمده * فجاءت
هرة تشرب منه * پس آمد گربهٔ كه بنوشد از ان آب كه براى وضو نهاده بود * فاصغى لها الاناء * پس مائل وكج كردانيد ابوقتاده براى
گربه ظرف آب را تا بآسانى آب بخورد * حتى شربت * تا آنكه بخورد گربه آب را * قالت كبشة فرآنى انظر اليه * گفت كبشه پس
ديد مرا ابوقتاده كه نگاه ميكنم بجانب وى از روى تعجب از انكه بماند گربه را تا از ظرفى كه در وى آب وضو نهاده بود بخورد * فقال * پس گفت
ابوقتاده * اتعجبين يا ابنة اخى * آيا عجب دارى اى دختر برادر من بر عادت عرب كه مخاطب را برادرزاده وپسر عم ميخوانند اگرچه
در واقع نه اينچنين باشد واخوت اسلام خود باقيست * قالت فقلت نعم * گفت كبشه پس گفتم من آرى عجب دارم از ان * فقال ان
رسول الله * پس گفت ابوقتاده بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است كه * انها ليست بنجس * بدرستيكه گربه
نيست پليد كه آب بدان انداختن وى پليد گردد ونجس بكسر جيم بمعنى پليد وبفتح جيم نيز خوانده اند بمعنى پليدى * انها من
الطوافين عليكم او الطوافات * بدرستيكه گربه از طواف كنندگان وگرد شما بر آينده گان است اگر نر است از طوافين است كه بمعنى ذكور است
واگر ماده است از طوافات است كه بمعنى اناث است پس كلمهٔ او براى شك راوى نباشد بلكه لفظ آنحضرت باشد صلى الله عليه وسلم وتواند
كه براى شك بود كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم من الطوافين فرمود يا من الطوافات وطواف صيغهٔ مبالغه است كه افادت غلبه وكثرت
ميكند ومراد آنست كه چون وى گرد شما بسيار ميگردد اگر حكم بنجاست پس خوردهٔ او كنيم در حرج ومشقت افتيد بنا بر آن رخصت كرديم
يا مراد آنست كه وى دائم گرد شما ميگردد چنانكه سائلان ومحتاجان گردند پس مواسات ومهربانى بوى لازم باشد بر هر تقدير باعث
مساهله ومسامحه آمده ونزد امام ابو حنيفه سور هره مكروه است اگر آب ديگر يافته نشود وضو كند بآن وتيمم نكند واگر باوجود آب پاك
وضو كند جائز بود وليكن مكروه ونزد ابى يوسف وائمهٔ ديگر طاهر است وقول ابو حنيفه بكراهت بجهت آنست كه در حديث ديگر
هره را از سباع خوانده وسور سباع نجس است وليكن حديث انها من الطوافين آورد نجاست را بكراهت * رواه مالك واحمد والترمذى
وابوداود والنسائى وابن ماجة والدارمى * وعن داود بن صالح بن دينار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهريسة الى عائشة * داود بن صالح
دينار مدنى كه از كبار تابعين است واز موالى انصار وبعض گفته اند مولى ابوقتادهٔ انصارى بود از مادر خود روايت ميكند كه زنى
كه آزاد كنندهٔ مادر او بود فرستاد مادر او را با هريسه كه طعام مشهور است مشتق از هرس كه بمعنى كوفتن سخت است وبمعنى اكل شديد
نيز آمده نزد عائشه رضى الله عنها * قالت * گفت مادر وى كه هريسه برده بود * فوجدتها تصلى * پس يافتم عائشه را كه نماز ميكند
* فاشارت الى ان ضعيها * پس بدست باز نمود بجانب من كه بنه هريسه را واز اينجا معلوم ميشود كه مانند اين اشارت كردن روا است
در نماز ونماز بدان تباه نگردد ودر بعض روايات فقهيه آمده است كه اشارت مفهمه مفسد نماز است واين حديث بر خلاف آنست
ومفسد نماز يا كلام است يا فعل كثير * فجاءت هرة * پس آمد گربه * فاكلت منها * پس خورد پارهٔ از ان هريسه * فلما انصرفت
عائشة من صلوتها * پس هرگاه برگشت وفارغ شد عائشه از نماز خود * اكلت من حيث اكلت الهرة * خورد هريسه را از همانجا كه
خورده بود گربه گويا اين زن تعجب كرد وپرسيد * فقالت ان رسول الله * پس گفت عائشه بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه
وسلم قال انها ليست بنجس * گفته است كه گربه پليد نيست وپس خوردهٔ او پليد نه * انها من الطوافين عليكم * بدرستيكه گربه
از جملهٔ گردندگان است بر گرد شما * وقد * وگفت * انى رأيت رسول الله * بدرستيكه من ديده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم
يتوضأ بفضلها * وضو ميكرد بآبيكه باقى ميماند از گربه * رواه ابوداود * وعن جابر قال سئل رسول الله * گفت جابر پرسيده
شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم انتوضأ بما افضلت الحمر * آيا وضو كنيم بآبى كه زياده وباقى گذاشته اند خران

* قال نعم * فرمود آری وضو بکنید * وبما افضلت السباع کلها * وبا نچه باقی گذاشته اند درندگان نیز همه درندگان * رواه في شرح السنة *
وازینجا معلوم میگردد که سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب شافعي است ونزد ما سور سباع نیز نجس است زیرا که آن متولد است از
لحم وی که نجس است ومذهب امام احمد نیز همین است با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او واحادیثی که در طهارت آن
آمده در صحت آنها سخن است واگر بصحت برسند مراد حوضها وغدیرهای بزرگ خواهد بود که در بیابانها است چنانکه بیابد واگر
درندها علی العموم مراد باشند لازم آید که سور کلب نیز پاک باشد وباین جانب هیچکس نرفته * فائده * در محیط گفته است که اگر
سگ عضو انسانی یا جامهٔ او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد پلید نگردد واگر بطریق مزاح وملاعبت گیرد پلید گردد چه وی در حالت
غضب بدندان گیرد فقط ودر دندانهای وی رطوبت نیست ودر حالت مزاح بلبها میگیرد وآنها رطب اند کذا قال الشمني * وعن ام هانئ
قالت اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم هو ومیمونة * روایت است از ام هانی بنت ابي طالب اسم او فاخته بود وبعض گفته اند عاتکه
اسلام آورد در سال فتح روایت میکند از وی علي وابن عباس وجماعهٔ کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از خمسین در زمان معاویه که گفت
غسل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومیمونه بنت حارث که از امهات المؤمنین است * في قصعة فیها اثر العجین * بآبی که در کاسهٔ کلان
بود که در وی اثر وبقیهٔ خمیر بود وگفته اند که مگر اثر خمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیر یابد آب کذا قال الشافعیة ونزد ما اگر تغیر
نیز یابد یکی از اوصاف آب بشیء طاهر رواست مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلانست بر آرد * رواه النسائي وابن ماجة

* الفصل الثالث

* عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر * رضي الله عنه * خرج في رکب فیهم عمرو بن العاص * یحیی بن عبد الرحمن که از تابعین
مدنی وثقه ورفیع القدر وکثیر الحدیث است حفید حاطب ابن ابي بلتعه که صحابی مشهور بود گفت که امیر المؤمنین عمر بیرون
آمد در سواران که درمیان ایشان عمرو بن العاص نیز بود * حتی وردوا حوضا * تا آنکه فرود آمدند بر بالای حوضی * فقال عمرو یا صاحب
الحوض هل ترد حوضك السباع * پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند ودر می آیند برای آب خوردن در حوض
تو درندگان * فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخبرنا * پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را یا آن یعنی خبر
دادن تو وخبر ندادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرمود * فانا نرد علی السباع وترد علینا * زیرا که ما فرود می آئیم بر درندگان وفرود
می آیند ایشان بر ما یعنی آبیست بسیار گاهی ما می آئیم وگاهی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثاني گذشت
* رواه مالك وزاد رزین قال * روایت کرد این حدیث را مالك وزیادت کرده است رزین گفته است که * زاد بعض الرواة في قول عمر *
زیادت کرده اند بعض راویان در قول عمر بن الخطاب این را که گفت * واني سمعت رسول الله * وبدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را
* صلی الله علیه وسلم یقول * که میگفت ومیفرمود * لها ما اخذت في بطونها * مر سباع راست چیزیکه گرفتند در شکمهای خود ونوشیدند از
آب * ومابقي فهو لنا طهور وشراب * وچیزیکه باقیماند از آب پس آن برای ما است پاک کننده ونوشیدني * وعن ابي سعید الخدري ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التي بین مکة والمدینة * روایت است از ابي سعید خدری که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه ومدینه اند * ترد ها السباع والکلاب والحمر * فرود می آیند ودر می آیند آنرا درندگان وسگان و
خران * عن الطهر منها * پرسیدند از طهارت کردن از ان حوضها که آیا طهارت حاصل میشود از ان * فقال لها ما حملت في بطونها
ولنا ما غبر * پس گفت آن حضرت مر سباع وکلاب وحمر راست انچه برداشتند در شکمهای خود وما راست انچه باقي ماند * طهور * پاک
کننده است * رواه ابن ماجة * وعن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال لا تغتسلوا بالماء المشمس * امیر المؤمنین عمر گفت که غسل
نکنید بآب گرم شده در آفتاب * فانه یورث البرص * زیرا که بدرستیکه غسل کردن بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را * رواه
الدارقطني * این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده امار فع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا ودر
تنزیه الشریعه از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص
است رواه ابن نعیم في الطب والدارقطني في الافراد وفي السنن وابن حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید بآبی که گرم شده است
در آفتاب که وی میرساند ببرص وگفته که در اسانید این احادیث کذابان ووضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث وثابت

نشده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی اما از عمر رضي الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده وشافعي آنرا بسندی آورده
که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی اختلاف است وشیخ وی صدقه ضعیف است و دارقطني از طریق دیگر آورده ومنذري وغیر وی
آنرا تحسین نموده است والله اعلم دیگر بدانکه قول عمر رض که مؤلف آورده مخصوص بغسل است و در سفر السعادة گفته در استعمال
آب گرم شده بآفتاب حدیثی صحیح نشده واین شامل غسل و وضو وجز آنست و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد اعتیاد ودوام بران
خواهد بود یا نزد عدم معارض ومانع ازان چنانکه در بعض اطعمه که اطبا ازان منع کرده اند گفته اند * باب تطهیر النجاسات *
نجاست پلید ی ضد طهارت و پاکی ونجس بفتح جیم وکسر آن پلید ودر اصطلاح فقها بفتح بمعني پلیدی آید وبکسر بمعني پلید ونجس ینجس
از باب سمع یسمع وکرم یکرم هردو آید ونجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد ارادهٔ انواع اوست که مختلف است احکام آن * الفصل الاول *
* عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شرب الكلب في اناء احدكم * چون آب خورد سگ در آوند
یکي از شما * فليغسله سبع مرات * پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار * متفق عليه وفي رواية لمسلم * ودر روایتی مر مسلم را اینچنین
آمده که * قال طهور اناء احدكم اذا ولغ فيه الكلب * پاک شدن ظرف یکي از شما چون آبخورد سگ دران ظرف وولوغ خوردن سگ آب
باطراف زبان وآن مخصوص است بدرندگان * ان يغسله سبع مرات * بشستن آن ظرف است هفت بار * اولهن بالتراب * نخستین
ازان هفت بار شستن بخاک است بدانکه شستن ظروف بولوغ کلب هفت بار مذهب اکثر محدثین است ومذهب ائمهٔ ثلثه هم همین است
الا امام ابو حنیفه که نزد وی بحکم سائر نجاسات دارد وانچه درحدیث آمده است محمول براحتیاط است نه وجوب یا این در ابتدای
اسلام بود پس ازان منسوخ گشت والله اعلم وآنکه گفت اولهن بالتراب روایت مسلم است ودر روایت ابو داؤد اخرهن آمده ودر ترمذی
اولهن او اخرهن ودر روایتی نزد بزار احدهن آمده ودر روایتی از امام احمد هشت بار بشویند هشتم بار بخاک * وعنه قال قام اعرابي *
گفت ابو هریره ایستاد بادیه نشیني واعراب بادیه نشینان عرب را گویند وبعض گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم نیز بود اعراب گویند
* فبال في المسجد * پس بول کرد آن اعرابی در مسجد * فتناوله الناس * پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وی تا نگذارند که بول کند
* فقال لهم النبي * پس گفت مر ایشان را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم دعوه * بگذارید او را که بول کند * وهريقوا على بوله سجلا من ماء *
وبریزید برجای بول او دلوی از آب * او ذنوبا من ماء * شک راوی است که سجلا فرمود یا ذنوبا واین بر تقدیری که سجل و ذنوب بیک
معني باشد وبعض گفته اند که سجل بفتح سین وسکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بوی وبرین تقدیر او برای تخییر
باشد وصواب آنست که هر دو بمعني دلو عظیم پر آب است واو برای شک * فانما بعثتم ميسرين * زیرا که برانگیخته نشده اید و پیدا کرده نشده اید شما
مگر آساني کنندگان در دین ومهرباني نمایندگان * ولم تبعثوا معسرين * وبرانگیخته نشده اید دشواری دهندگان واین صفت آنحضرت است
صلى الله عليه وسلم که بغایت رفق ومهرباني وسهولت وسماحت دین وشریعت موصوف است صحابه را که متبعان اویند بآن موصوف
ساخت مقصود ترغیب وتحریض بر رفق ولطف است بآن اعرابي که بول کرد * رواه البخاري * واین حدیث دلالت دارد برآنکه زمین
پاک میگردد بریختن آب بر نجاست بکثرت وغلبه وبرآنکه غسالهٔ نجاست و رشاشه پاک است اگر برجایی دیگر افتد از جامه وبدن و
زمین یا از حصیر بر زمین چکد وعلما را درینجا اختلاف است مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است واگر پیش
از پاک شدن جدا گردد پلید است واگر جدا گردد ورنگ وبوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا في مجمع البحار وطیبي گفته
که این حدیث دلالت دارد بران که زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد وکندن زمین وبرداشتن خاک ازان واجب
نیست ونزد ابي حنیفه رح زمین بخشک شدن پاک گردد واگر تا خشک شدن نگذارند زمین میباید کند وخاک ازان برداشت تا پاک گردد
انتهی ومعلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند ومن گفتم بحمد الله التوفیق که حدیث دلالت نکرد بران که قوم در انجا نماز کردند
پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد وبوی و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب برطرف شود و پاک
بخشک شدن شده باشد وحدیث ازین ساکت است والله اعلم * وعن انس * رضي الله عنه * قال بينما نحن في المسجد مع رسول الله *
گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذ جاء اعرابي * ناگاه آمد اعرابي * فقام يبول في المسجد * پس

ایستاده که بول کند در مسجد * فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس گفتند صحابه * مه مه * مکن مکن و ازینجا معلوم میشود که تناول و درافتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بوده نه بدست اگر قضیه یکی باشد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لاتزرموه * قطع نکنید بول او را * دعوه * بمانید او را واز رام بنقدیم زای بر را قطع کردن بول کسی را وزرم منقطع شدن بول و اشک وجز آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم است ازان حضرت بر غربا و نادانان و لهذا منع کرد و نهی تحذیر نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از ازرام اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شد و در قطع بول برو ی ضرر راواست و با وجود آن جامهٔ آن پلید میکردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد * فترکوه حتی بال * پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد * ثم ان رسول الله * پستر بدرستیکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم دعاه * خواند آن اعرابی را * فقال له ان هذه المساجد لاتصلح لشیء من هذا البول والقذر * پس گفت آن حضرت مر او را که این مسجدها لایق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و پلیدی * انما هی لذکر الله والصلوة وقرأة القرآن * نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن * اوکما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * یا چنانکه گفت آن حضرت این لفظ درجای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیگر که مشابه اوست * قال * گفت راوی * وامر رجلا من القوم * و فرمود آن حضرت مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد درانجا که بول کرده است * فجاء بدلو من ماء فسنه علیه * پس آورد آن مرد دلوی را از آب پس بر یخت آنرا بر بول وسن بسین مهمله ریختن واگر بریزند و بریشان کنند شن گویند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعددهٔ معتبره و در بعض نسخ شنه بمعجمه نیز واقع شده است * متفق علیه * وعن اسماء بنت ابی بکر * رضی الله عنها * قالت سألت امرأة رسول الله * گفت اسما بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد والدهٔ عبد الله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فقالت * پس گفت آن زن * یا رسول الله ارایت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة * خبر ده یکی از ما را چون برسد جامهٔ او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو آمده است * کیف تصنع * چکند و چگونه پاک کند جامه را ازان * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضة * چون برسد جامهٔ یکی از شما را خون از حیض * فلتقرصه * پس باید که بمالد آنرا بسر انگشتان و ناخنان * ثم لتنضحه بماء * پستر بشوید آنرا و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن است * ثم لتصل فیه * پستر اگر خواهد نماز بگزارد دران جامه یعنی پیشتر ازانکه خشک کردد چنانکه در حدیث آینده بیاید * متفق علیه * وعن سلیمان بن یسار * مولای ام المؤمنین میمونة برادر عطای بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعهٔ مدینه مات سنة سبع و مائة * قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب * گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله عنها از حکم منی که میرسد جامه را * فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله * گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامهٔ پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة * پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز * واثر الغسل فی ثوبه * و نشان شستن که تری میباشد در جامهٔ آنحضرت می بود * متفق علیه * وعن الاسود وهمام * اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زادهٔ علقمه بن قیس است و بود اسن از عم خود وروی خال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده واز اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهر زادهٔ او ابراهیم وغیر او هشتاد حج و عمره برآورده و بود صائم تا وقت موت و ختم می کرد در دوشب مات سنة اربع او خمس و سبعین و همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان از صحابه و روایت کرد از وی ابراهیم وغیر وی مات سنة خمس وستین پس روایت میکنند این دو تابعین * عن عائشة قالت کنت افرک المنی من ثوب رسول الله * گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامهٔ پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رواه مسلم * روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه * وبروایة علقمة والاسود عن عائشة نحوه * و روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن * وفیه * و درین روایت این زیادتی نیز هست که * ثم یصلی فیه * پستر نماز میگزارد آن حضرت دران و این احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب ما و مذهب مالک و روایتی از احمد است و نزد شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و مادهٔ پیدایش دوستان خدا است پس چگونه گوئیم که نجس است

ودارقطني وطبراني از ابن عباس رضي الله عنهما روايت آورده اند كه گفت پرسيده شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از مني كه ميرسد جامه
را پس فرمود كه آن بمثابهٔ آب بيني است و آب حلق است كفايت ميكند كه بمالي آنرا بخرقه يا بخسي و دليل ما احاديث است كه وارد شده
در غسل از آن و فرك براي تسهيل امر است بجهت شدت ابتلاء از جهت طهارت و اگر گويند شايد كه غسل و فرك از جهت كمال نظافت
باشد نه براي طهارت جوابش آنكه اين خلاف ظاهر است و تمام دليل آنست كه مني را با اشياء نجسه جمع كرده اند چنانكه در
هدايه حديث آورده است كه يغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمني والقيء و آنكه ايشان گويند كه مني اصل آفرينش
دوستان خدا است علقه كه خون بسته است نيز مادهٔ آفرينش دوستان خدا است و خون باتفاق نجس است و نيز گاهي پاك از پليد پيدا
ميگردد چنانكه شير از خون و مني همچنانكه اصل اولياء خدا است اصل اعداء خدا نيز هست پس چگونه گوئيم كه آن پاك است واما
حديث ابن عباس كه آورده اند در صحت اين حديث سخن است و اگر صحيح است منسوخ است والله اعلم * وعن ام قيس بنت
محصن * بكسر ميم وسكون حاء وفتح صاد مهمله خواهر عكاشة بن محصن است اسلام آورده بمكه قبل از هجرت كرده بمدينه جمعي از صحابه
وتابعين از وي روايت كرده اند * انها اتت بابن لها * روايت است از ام قيس كه وي آورد پسري را كه مر او را بود * صغير لم يأكل الطعام *
پسر خورد شير خوار كه نخورده است هنوز طعام را * الى رسول الله * آورد نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاجلسه رسول الله
صلى الله عليه وسلم في حجره * پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در كنار مبارك شريف خود * فبال على ثوبه * پس بول كرد آن پسر
در جامهٔ شريف آنحضرت * فدعا بماء * پس طلبيد آن حضرت آبي را * فنضحه ولم يغسله * پس پاشيد آب بر آن جامه و نشست آنرا
* متفق عليه * بدانكه مذهب شافعي آنست كه در بول صبي كه هنوز طعام نخورده است پاشيدن آب كفايت دارد و حاجت بغسل نيست
وظاهر اين حديث دلالت دارد بر آن و بعضي از شافعيه فرق كرده اند ميان صبي و صبيه و كفايت نضح در اول است نه در ثاني و نزد امام ابي حنيفه
ومالك همه جا غسل مي بايد و مراد بنضح در حديث نزد ايشان غسل است و لم يغسله بآن معني است كه مبالغه در غسل نكرد از جهت عموم
دلائل كه دلالت دارد بر غسل بول و شمني از طحاوي نقل كرده كه مراد بنضح اينجا صب است يعني ريختن آب از غير ماليدن و بيفشردن
و در حديث آمده است از عائشة رضي الله عنها كه خردي را نزد آنحضرت آوردند پس بول كرد فرمود آنحضرت بريزيد آب بر وي
و شمني و در بول صبي اين كفايت است و در بول صبيه صب با عصر مي بايد يعني در هر دو غسل است وليكن در بول صبيه مبالغه و تأكيد
بيشتر است و وجوه فرق ميان صبي و صبيه در شرح ذكر كرده شده است و اظهر وجوه آنست كه با پسران ابتلاء و اختلاط بيشتر از دختران
است پس در ايجاب غسل و مبالغه در آن حرج و مشقت است * وعن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
اذا دبغ الاهاب فقد طهر * چون دباغت داده شد چرم پس تحقيق پاك شد و دباغت پيراستن پوست بانچه كندگي و تباهي آنرا ببرد
بخواه بادويه يا بآفتاب دادن باشد نه بمجرد خشك شدن و در باد گذاشتن و اهاب بكسر همزه چرم مطلقا پيش از دباغت يا بعد كذا في
القاموس و شمني گفته كه اهاب جلد پيش از دباغت و بعد از دباغت اديم گويند * رواه مسلم * بدانكه طهارت چرم بعد دباغت ثابت
است باتفاق ائمه اربعه خواه ميته بود يا مذبوح ماكول اللحم بود يا غير آن الا آنكه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب ميته كلامي هست
و محققان ايشان بر طهارت آنند و احاديث در اين باب مشهور است و پوست خنزير و آدمي از آن مستثنى است آدمي از جهت كرامت
و خنزير بسبب اهانت و در كلب اختلاف است و صواب آنست كه وي نجس العين نيست چنانكه خنزير و فيل نزد امام محمد حكم خنزير
دارد و نزد امام ابو حنيفه و ابي يوسف و ديگر ائمه چنين است و از سلف منقول است كه باستخوان موتى مانند فيل و جز آن انتفاع ميكردند
و ادهان مينمودند و شانه ميكردند و بيهقي از انس آورده كه آنحضرت را شانهٔ بود از عاج آورده اند كه براي فاطمة زهرا سلام الله عليها
وعلى آبائها الكرام دو دستوانه خريد از عاج و مشهور آنست كه عاج نام دندان فيل است و بعضي از محدثان گفته اند كه نام حيوان
ديگر است دريائي كه آنرا ذبل خوانند و بعض گويند كه نام سلحفاة بحري است والله اعلم * وعنه قال تصدق على مولاة لميمونة بشاة *
وهم از ابي هريرة است كه گفت تصدق كرده شد بر جاريهٔ آزاد كرده شده كه مر ام المؤمنين ميمونه را بود گوسفندي * فماتت * پس
بمرد آن شاة مرده وافتاده بود * فمر بها رسول الله * پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال

هلا اخذتم اهابها * پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آنرا * فدبغتموه * پس دباغت میکردید آنرا * فانتفعتم به * پس سود مند میشدید بدان * فقالوا انها میتة * پس گفتند اهل خانهٔ میمونه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام * فقال انما حرم اكلها * پس فرمود آنحضرت حرام نیست مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را * متفق علیه *

وعن سودة زوج النبي * و روایت است از سوده که از ازواج مطهرهٔ پیغمبر است * صلی الله علیه وسلم قالت ماتت لنا شاة * گفت سوده مرد گوسفندی که ما را بود * فدبغنا مسكها * پس دباغت دادیم ما چرم او را مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده * ثم مازلنا ننبذ فيه * پس همیشه بودیم ما که نبیذ می ساختیم در مشکی که از ان مسک ساختیم * حتى صار شنا * تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده شن بفتح شین معجمه و تشدید نون * رواه البخاري *

الفصل الثاني

* عن لبابة بنت الحارث * ام الفضل هلالیه خواهر ام المؤمنین میمونه و زوجهٔ عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس * قالت كان الحسين بن علي رضي الله عنهما في حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فبال على ثوبه * گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامهٔ شریف وی * فقلت البس ثوبا واعطني ازارك * لبابه میگوید که گفتم مر آنحضرت را بپوش جامهٔ دیگر و بده مرا ازار خود را * حتى اغسله * تا آنکه بشویم آنرا * قال انما يغسل من بول الانثى * گفت آنحضرت شسته نمیشود جامه مگر از بول دختر * وينضح من بول الذكر * و پاشیده می شود آب از بول پسر و شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد * رواه احمد وابوداود وابن ماجة وفي رواية لابي داود والنسائي عن ابي السمح * و آمده است در روایتی مر ابی داود و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود * قال * گفت * يغسل من بول الجارية ويرش من بول الغلام * شسته شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیرخواره باشد و طعامی نخورده باشد *

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطئ احدكم بنعله الاذى * چون پی سپر کند یکی از شما بپا پوش خود پلیدی را اذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع از ان نفرت آرد و اطلاق او بر مقذورات هم ازین جهت است * فان التراب له طهور * پس بدرستیکه ما بعد ان خاک مر او را پاک کننده است اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بر وی گذشته است و مراد نجاست خشک است که چیزی از ان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس دلک کرد آنرا بارض و ما رطب بدلک زائل نمیگردد مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از رطب نیز بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند که امر مبنی بر یسر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده است و گفته که مراد ببودن تراب مطهر آنست که متنعل چون پی سپر کند نجاست را بعد از ان برود اثر آن بتراب میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوة نیست بلکه طهارت در حق دخول مسجد و وطی ارض او است زیرا که طهارت درینجا مستحسن است اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و بالجمله مراد آنست که نجاستی نیست که بچسپد بجامه و بدن و متلوث گردد بدان بلکه مس یابس از انست که موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع * رواه ابوداود ولابن ماجة معناه * روایت کرد این حدیث را ابوداود باین لفظ که مذکور شد و ابن ماجة این معنی را بلفظی دیگر آورده *

وعن ام سلمة قالت لها امرأة * و روایت است از ام سلمه رضي الله عنها که گفت او را زنی * اني اطيل ذيلي * بدرستیکه من دراز میکنم دامن جامهٔ خود را * وامشي في المكان القذر * و راه میروم در جای پلید یعنی او را بچه چیز پاک کنم و بشویم یا چکنم * قالت * گفت ام سلمه * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يطهره ما بعده * پاک میگرداند او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد ازان که در جای پاک راه میروی خاکی که بدامن میرسد پاک میگرداند او را چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه البته حمل بر قذر یابس می باید کرد چه اجماع منعقد است که جامه چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعه از تابعین بران رفته اند که پاک میشوند بدلک اگرچه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد * رواه مالك واحمد والترمذی وابوداود والدارمي وقالا * و گفته اند ابوداود و دارمی که * المرأة ام ولد لابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف * آن زن که پرسید

از ام سلمه ابن منده را ام ولد است مر ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأة مجهول نباشد واين حديث مطعون نكردد

* وعن المقدام ابن معديكرب * بكسر را صحابيست معدود در اهل شام نزول كرد حمص را ووفود آورده بران حضرت از كنده روايت ميكند از آنحضرت واز صحابه وروايت ميكنند ازو جمعي از تابعين مات بالشام سنة سبع وثمانين * قال نهى رسول الله * گفت نهي كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن لبس جلود السباع * از پوشيدن پوستهاى درندگان چنانكه شير و پلنگ ومانند آن * والركوب عليها * واز سوار شدن بران پوستها مراد گسترانيدن آنها است در زير ونشستن بر آنها است يا بر زمين انداختن ومواركردن وعلت نهي آن گفته اند كه آن از سيرت جباران وداب متكبران است پس نهي تنزيهي است وبر قول كسى كه ميگويد موبهاى ميته نجس است وپاك نميگردد بدباغت نهي تحريمي نيز ميتواند شد * رواه ابوداود والنسائي * وعن ابي المليح * بفتح ميم * بن اسامة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه نهى عن جلود السباع * روايت است از ابو المليح كه نام وى عامر بن اسامة بن عمير هذلى است واز ثقات تابعين است وپدر او اسامة از صحابة است ظاهر آنست كه مراد ابو المليح سابق باشد وابو المليح فارسى ديگر نيز هست تابعي ثقه كه آنحضرت منع كرد از پوستهاى درندگان * رواه احمد وابوداود والنسائي * ونهي از جلود سباع شامل است لبس وافتراش وركوب بران * وزاد الترمذي والدارمي ان تفترش * ودرين روايت مخصوص بافتراش كردد * وعن ابى المليح انه كره ثمن جلود السباع * وروايت است از ابي المليح كه وى مكروه داشته است بهاى چرمهاى درندگان را واين مذهب ابو المليح است وبعض قيد كرده اند كه مراد پيش از دباغت است كه بجهت نجاست بيع آن مكروه وحرام داشته است ودر نسخهٔ اصل در اينجا بياض است ودر حاشيه نوشته اند كه رواه الترمذي في كتاب اللباس بسند جيد روايت كرد اين حديث را ترمذي وسند وى سوره وقوى است * وعن عبد الله بن عكيم * بضم عين وفتح كاف جاهلي اسلامي است كه دريافته زمان سعادت نشان آنحضرت را وشناخته نشده او را روايت واختلاف است در صحبت وى وصحيح آنست كه تابعي است * قال اتانا كتاب رسول الله * گفت آمد ما را كتاب پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان لا تنتفعوا من الميتة * كه سود مند نشويد از خود مرده * باهاب ولا عصب * نه بپوست ونه بپي * رواه الترمذي وابوداود والنسائي وابن ماجة * اين حديث وامثال آن متمسك بعضى از اهل مذهب امام احمد است كه جلد ميته را طاهر ندارند اگرچه مدبوغ باشد، در صحت احاديث وارده در طهارت آن تكلم كنند وبعضى ازايشان كه التزام صحت آنها ميكنند عموم قرآنرا كه فرموده است حرمت عليكم الميتة اگرچه مدبوغ باشد بسبب تخصيص نكنند وگويند كه مقصود حرمت هر جزو يست بانچه مقصود ازواست ومقصود از اهاب انتفاع بدوست چنانكه مقصود از لحم اكل است وحديثي از دارقطني نقل كنند كه آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم كه من رخصت كرده بودم شما را در جلود ميته چون بيايد شما را كتاب من سود مند نشويد از ميته نه باهاب ونه به پي واين مشعر است كه نهي بعد از رخصت است وحق آنست كه احاديث طهارت بعد از دباغت بسيار اند ومشهور كه بمثل آن زيادت بر كتاب ميتوان كرد واهاب نام جلد است پيش از دباغت وخود در حديث بخاري ومسلم آمده كه حرام از ميته اكل او است نه همه چيز چنانكه گذشت وجمهور ائمهٔ از مذهب امام احمد ومحققين ايشان نيز بهمين جانب اند كه طاهر است وحديث عبد الله بن عكيم ضعف واضطرابي دارد كه مقاومت بآن احاديث نميتواند كرد ودر صحبت او نيز سخن است وصحيح آنست كه وى تابعي مخضرم است والله اعلم ومولف بعد ازين حديث كه دلالت دارد بر نجاست اهاب ميته احاديث آورده كه دلالت دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت بآنكه مراد درين حديث اهاب پيش از دباغت است پس گفت * وعن عائشة رضي الله عنها * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر ان يستمتع بجلود الميتة اذا دبغت * گفت عائشه كه آنحضرت امر كرد بطريق اباحت به نفع كردن بچرمهاى ميته وقتي كه دباغت داده شوند واگر بملاحظه منع از اضاعت واسراف امر استحباب نيز مراد دارند صورتي دارد والله اعلم * رواه مالك وابوداود * وعن ميمونة قالت مر على النبي صلى الله عليه وسلم رجال من قريش * گفت ميمونه كه گذشتند بر آنحضرت چند مرد از قريش كه * يجرون شاة لهم مثل الحمار * ميكشيدند گوسفند مرده كه مر ايشانرا بود مانند خر در ضخامت بجهت كلاني يا فربهي يا بسبب اماسيدگي * فقال لهم رسول الله * پس گفت مر ايشانرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لو اخذتم اهابها * كاشكي ميگرفتيد شما پوست اورا * قالوا انها ميتة * گفتند كه اين شاة خود مرده است پوست او را چگونه گيريم * فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم يطهرها الماء والقرظ * پس گفت آنحضرت پاک میکرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درختیست سلم که بوی پوست پیرایند
* رواه احمد وابو داود * وعن سلمة بن المحبق * بضم میم وفتح حاء مهمله وکسر بای موحده مشدده وغالب برزبان محدثان فتح با است
وصحابیست معدود در بصریین روایت میکند ازوی حسن بصری وغیروی * قال ان رسول الله * گفت که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم
جاء في غزوة تبوك * آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام وآخر غزوات آنحضرت است در سال نهم * علی اهل بیت *
بر اهل خانه * فاذا قربة معلقة * پس ناگاه مشکی آویخته بود * فسأل الماء * پس بطلبید آنحضرت آب را * فقالوا * پس گفتند اهل
آن خانه * یا رسول الله انها میتة * این قربه از پوست مینه است که دباغت داده شده است * قال دباغها طهورها * فرمود آنحضرت دباغت
دادن او پاک کننده او است * رواه احمد وابو داود * الفصل الثالث * عن امرأة من بني عبد الاشهل قالت
قلت * روایت است از زنی از قبیلهٔ عبد الاشهل که مجهول است و معلوم نیست حال وی گفت گفتم * یا رسول الله ان لنا طریقا الی
المسجد منتنة * بدرستیکه ما را راهی است بسوی مسجد گنده بد * فکیف نفعل اذا مطرنا * پس چگونه احتیاط واحتراز کنیم وقتیکه باران
داده میشویم * قالت * گفت آن زن * فقال * پس گفت آنحضرت * الیس بعدها طریق هي اطیب منها * آیا نیست بعد ازان راه
گنده راه دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد ازان * قلت بلی * گفتم آری هست * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فهذه بهذه *
پس این راه پاک که بعد ازوی می آید مقابل است باین راه که گنده است یعنی ازان راه گنده اگر نجاستی میرسد براه پاک که می آئی
ازان نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابة بنت الحارث وام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین وثوب نیست واحتمال
هردو دارد ونیز بقرینه مطر ظاهر میشود که رطوبتی در نجاست باشد والله اعلم * رواه ابو داود * وعن عبد الله بن مسعود * رضي الله
عنه * قال کنا نصلي مع رسول الله * گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ولا نتوضأ من الموطئ *
و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامه ونعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سپر کردن بودی * رواه الترمذی * این
نیز محمول بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق میشد نه تر که آلوده میشد چه شستن ازان مجمع علیه است چنانکه گذشت
* وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال کانت الکلاب تقبل وتدبر في المسجد في زمان رسول الله * گفت ابن عمر بودند سگان که پیش
می آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلك *
پس نبودند اصحاب که می پاشیدند چیزیرا از آب از جهت آن * رواه البخاری * واین برتقدیری که سگان تر نباشند بنجاستی که ازوی
آبها جدا گردد پس آب نمیریختند از جهت درآمدن سگان وگفته اند که این در ابتدای اسلام بود بر اباحت اصلیه پس ازان وارد شد
امر بتکریم مساجد وتطهیر آن ومحافظت آن از درآمدن کلاب وحیوانات وساختن درها و دربندها تا آنکه یک وقتی امر کردند بکشتن سگان
* وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا باس ببول ما یؤکل لحمه * روایت است از براء بن عازب که صحابی مشهور است
گفت فرمود نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت وی * وفي روایة جابر * و در روایت جابر اینچنین آمده که * قال * گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ما اکل لحمه فلا باس ببوله * چیزیکه خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او تمسک کرده است
بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانکه مالك واحمد وبعضی از شافعیه وآن نزد ابو حنیفه وابی یوسف نجاست
خفیفه است از جهت تعارض آثار وشاید که تاویل نزد ایشان آنست که باس عظیم ندارد وغالب استعمال این کلمه در جای بود که جانب
نقیض حکم اولی واحری است والله اعلم * رواه احمد والدارقطني * * باب المسح علی الخفین * بدانکه مسح موزه جائز است به
سنت واخبار وآثار مشهوره تا آنکه هرکه اعتقاد آن نکند مبتدع است کذا فی الهدایة وتصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین
متواتر است وجمع کرده اند بعضی از محدثان راویان آنرا از صحابه از هشتاد درگذشته اند وعشرهٔ مبشره از ایشانند وابن عبد البر گفت نمیدانم
که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده کذا فی المواهب اللدنیة وحسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضي الله عنهم که همه
اعتقاد میکردند مسح خفین را وکرخي گفته که می ترسم کفر را برانکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است
وامام ابوحنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد ازان بدانکه مسح کردن بر موزه رخصت است

روعزيمت شستن پاى است ودر هدايه گفته كه هركه اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد ومسح نكند از جهت اخذ بعزيمت ماجور باشد ودر مواهب لدنيه گفته كه علما را اختلافست كه مسح كردن بر موزه فاضل تراست يا بركشيدن آنها و پايها شستن بعض گفته اند كه مسح كردن فاضل تراست از جهت رد بر اهل بدع از روافض وخوارج كه طعن ميكنند بران ومختار در مذهب امام احمد همين است وامام نووى گفته كه مذهب اصحاب ما آنست كه غسل افضل است از جهت بودن وى اصل اما بشرط آنكه ترك نكند مسح را ودر روايتى از امام احمد هردو برابراست از جهت ورود شريعت بهردو وصاحب سفر السعادت گفته كه مر آن حضرت صلى الله عليه را تكلف نبود در هيچ جانبى نه در مسح ونه در غسل اگر موزه پوشيده بودى نكشيدى تا پاى بشويد واگر پا برهنه بودى موزه نپوشيدى تا مسح كند وعلما را اختلاف است دران واحسن اقوال همان است كه موافق سنت باشد انتهى *

* الفصل الاول

* عن شريح * بضم شين معجمه وفتح را * بن هانئ * بهمزه در آخر از جمله اصحاب امير المؤمنين على است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت است وبد را وهانئ صحابى است وآن حضرت او را مكنى با بو شريح ساخته * قال سألت على بن ابى طالب * رض عن المسح على الخفين * گفت پرسيدم على بن ابى طالب را از مسح كردن بر موزها كه حكم آن چيست * فقال جعل رسول الله * پس گفت على گردانيد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام ولياليهن للمسافر * سه روز وشبهاى سه روز مر مسافر را * ويوما وليلة للمقيم * ويك روز ويك شب مر مقيم را * رواه مسلم * وعن المغيرة بن شعبة انه غزا مع رسول الله * روايت است از مغيرة بن شعبه كه صحابى مشهور است كه وى غزا كرد همراه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم غزوة تبوك * كه آخرين غزوات آنحضرت است * قال المغيرة فتبرز رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الغائط * پس بصحرا برآمد آنحضرت بجانب قضاى حاجت انسانى * فحملت معه اداوة * پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفى كه آنرا اداوه گويند واداوه بكسر آولد خرد از چرم ودر باب وضو تحقيق معنى آن كذشت * قبل الفجر * پيش از نماز بامداد * فلما رجع * پس هرگاه كه بازگشت آنحضرت از جانب صحرا * اخذت اهريق على يديه من الاداوة * آب ريختن گرفتم بر هردو دست مبارك وى از اداوه واز اينجا معلوم ميشود كه استعانت بغير در وضو جائز است وتخصيص آن بحالت سفر وجهى ندارد والله اعلم * فغسل يديه ووجهه * پس بشست آنحضرت صلى الله عليه وسلم هردو دست خود را وروى خود را * وعليه جبة من صوف * وبر بدن مبارك آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه كه بريده ودوخته شده باشد وقميص جامه جيب دار وقبا آنكه جيب ندارد واما جبه همه را شامل است * ذهب يحسر عن ذراعيه * رفت آنحضرت وخواست كه كشف كند وبرهنه كند هردو وارش دست خود را * فضاق كم الجبة * پس تنگ آمد آستين جبه * فاخرج يديه من تحت الجبة * پس بيرون آورد هردو دست خود را از زير جبه * والقى الجبة على منكبيه * وانداخت جبه را بر هردو دوش مبارك خود واين جبه ايست كه در احاديث ذكر او واقع شده است كه بروى جبه روميه بود وتنگ بود واز اينجا معلوم شود كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم جامه تنگ پوشيده است وليكن ميگويند كه آنرا در سفر مى پوشيد * وغسل ذراعيه * وبشست هردو ذراع خود را * ثم مسح بناصيته * بعد ازان مسح كرد موى پيشانى خود را كه آنرا چهارم حصه سر ميدانند * وعلى العمامة * ومسح كرد بر عمامه از براى تكميل مسح راس واقامت سنت مسح چنانكه تحقيق آن در باب وضو گذشت * ثم اهويت لانزع خفيه * مغيره ميگويد پس خم شدم ودست برآوردم تا بكشم موزه هاى آنحضرت را * فقال دعهما فانى ادخلتهما طاهرتين * پس فرمود بگذار ومكش موزه ها را زيرا كه من درآورده ام پايهاى را در حالتى كه پاك اند يعنى پوشيده ام آنها را بر طهارت ودر اينجا كلامى است كه در شرح آنرا ذكر كرده ايم * فمسح عليهما * پس مسح كرد بر هردو موزه * ثم ركب وركبت * بعد ازان سوار شد آنحضرت وسوار شدم من * فانتهينا الى القوم * پس منتهى شديم ورسيديم بقوم * وقد قاموا الى الصلوة * وحال آنكه بتحقيق ايستاده بودند بنماز گويا اشارتى از حضرت يافته بودند كه اگر آمدن ما دير كشد شما نماز بگزاريد * ويصلى بهم * وميگزارد نماز بقوم يعنى امامت ميكرد * عبد الرحمن بن عوف وقد ركع بهم ركعة * وبتحقيق گزارده بود وى با قوم يك ركعت * فلما احس بالنبى * پس هرگاه كه آگاه شد به پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ذهب يتاخر * رفت كه پس تر شود وآنحضرت بامامت پيش آيد * فاومى اليه * پس اشارت كرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف كه پيش ايستاده باش وبحال خود باش * فادرك النبى * پس دريافت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم احدى الركعتين معه * يكى از دو ركعت،

يا عبد الرحمن بن عوف * فلما سلم قام النبي صلى الله عليه وسلم وقمت معه * پس هرگاه سلام داد امام با يستاد آنحضرت وايستادم من نيز باوى * فركعنا الركعة التي سبقتنا * پس گزارديم ما ركعتى را كه سابق شده بود آن ركعت ما را وگزارده بود امام با قوم چنانكه حكم مسبوق است * رواه مسلم * وازين حديث معلوم شد كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم ببعض اصحاب اقتدا كرده است ومجموع آن دو بار است يكبار ديگر با بي بكر صديق كرد در مثل همين واقعه كه بعبد الرحمن بن عوف گزارد اما آنكه در مرض اخير گزارد ابتدا امام آنحضرت بود وابو بكر مقتدى بود بوى چنانكه در محل خود تحقيق يافته است *

* الفصل الثاني عن ابي بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن وللمقيم يوما وليلة * ابو بكرة بتاء در آخر صحابي ثقفى كه نام او نفيع است بضم نون وفتح فا روايت ميكند از آنحضرت كه رخصت كرد براى مسافر سه شبا روز ومر مقيم را يكشبا روز * اذا تطهر فلبس خفيه * وقتي كه طهارت كرد پس پوشيد هر دو موزهٔ خود را * ان يمسح عليهما * كه مسح كند بران در وضوى كه بعد ازين خواهد كرد * رواه الاثرم في سننه * روايت كرد اين حديث را اثرم بثاى مثلثه در سنن خود * وابن خزيمة والدارقطني * و روايت كرد ابن خزيمه و دارقطني * وقال الخطابي هو صحيح الاسناد * وگفته است خطابي كه اين حديث صحيح است اسنادش * هكذا في المنتقى * اينچنين است در منتقى بضم ميم وسكون نون و فتح قاف كه نام كتاب خطابي است *

وعن صفوان بن عسال * بفتح عين مهمله وسين مشدده صحابيست ساكن كوفه دوازده غزوه كرده وگفته اند كه عبد الله بن مسعود ازوى روايت كرده * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمرنا اذا كنا سفرا * گفت بود آنحضرت كه امر ميكرد مارا وقتي كه مى بوديم ما مسافر و سفر بفتح سين وسكون فا جمع سافر است چنانچه صحب جمع صاحب و ركب جمع راكب * ان لا ننزع خفافنا * بكسر خا * ثلثة ايام ولياليهن * كه نكشيم موزهاى خود را از پايهاى سه روز وشبهاى آن * الا من جنابة * مگر از غسل جنابت كه در وى مسح بر موزه درست نيست وموزها بايد كشيد * ولكن من غائط وبول ونوم * وليكن در وضو كردن از غائط وبول ونوم نمي بايد كشيد وهمبران مسح بايد كرد ودرين عبارت بحسب قاعدهٔ عربيت كلامي هست كه در شرح آنرا بيان كرده ايم * رواه الترمذي والنسائي *

وعن المغيرة بن شعبة قال وضأت النبي * گفت وضو ساز انيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم * يعنى ريختم آب بر اعضاى شريف وى * في غزوة تبوك * در جنگ تبوك * فمسح اعلى الخف واسفله * پس مسح كرد آنحضرت بالاى موزه را كه بر پشت قدم است و پايان آنرا كه جانب پايان قدم است * رواه ابوداؤد والترمذي وابن ماجة وقال الترمذي * وگفت ترمذى * هذا حديث معلول * اين حديث معلول است ودر وى اسباب وعلل است كه قادح اند در صحت آن وگفت * وسألت ابا زرعة ومحمدا يعني البخاري عن هذا الحديث * وپرسيدم ابازرعه را كه از كبار ائمهٔ حديث است وپرسيدم بخارى را ازين حديث كه آيا صحت دارد * فقالا ليس بصحيح * پس گفتند اين دو امام كه اين حديث صحيح نيست * وكذا ضعفه ابوداؤد * وهمچنين تضعيف كرده است اين حديث را ابوداؤد ووجه ضعف اين حديث دو چيز گفته اند يكي آنكه اتصال اين حديث بمغيره ثابت نشده است بلكه بوراد برو زن خراد كه كاتب ومولاى مغيره بود ووجه ديگر آنكه روايت كرده است اورا ثور بن يزيد از رجا بن حيوة از كاتب مغيره وثور سماع ندارد از رجا ودر اكثر طرق مغيره مطلق واقع شده است كه مسح على الخفين بي ذكر اعلى واسفل ودر حديث آينده آمده است كه مسح على ظاهرهما پس درين حديث اضطرابي هست واين نيز از اسباب قادحه در صحت است *

وعنه انه قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يمسح على الخفين على ظاهرهما * وهم از مغيرة بن شعبه است كه گفت ديدم آنحضرت را كه مسح ميكرد بر موزها بر ظاهر آنها * رواه الترمذي وابوداؤد *

وعنه قال توضأ النبي صلى الله عليه وسلم ومسح على الجوربين والنعلين * وهم از مغيره است كه گفت مغيره وضو كرد آنحضرت ومسح كرد بر جوربين ونعلين * رواه احمد والترمذي وابوداؤد وابن ماجة * جورب موزه كه بر بالاى موزه پوشيده مي شود تا پاشنه وآنرا جرموق وموق نيز گويند ودر شرح ابن همام از جوهرى ومطرزى آورده كه موق موزهٔ كوتاه كه پوشيده ميشود بالاى موزه ودر شرح كتاب خرقي گفته جرموق موزهٔ كشاده كه پوشيده شود بالاى موزه در بلاد بارده ومسح بر جورب وقتيكه پوشيده شود موزهٔ بالا ويا پايان هر دو بر طهارت جائز است نزد محمد وابي يوسف مطلقا ونزد امام ابو حنيفه اگر ثخين ومجلد ومنعل باشد چنانكه راه رفتن بآن ممكن بود ونابسته برساق بايستد

جائز است والا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح بموزه درونی میرسد گویا که هم بران مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچه منعل باشد واین حدیث حجت است بروی و روایت کرده شده است از علی وابن مسعود وانس بن مالک و عمر بن الخطاب وابن عباس و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین

* الفصل الثالث * عن المغيرة قال مسح رسول الله صلى الله عليه وسلم على الخفين * روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین * فقلت * پس گفتم من بطریق استفهام * يارسول الله نسيت * فراموش کردی یعنی شستن پایها را که برنکشیدی موزه هارا * قال بل انت نسيت * فرمود من فراموش نکرده ام بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل * بهذا امرني ربي * باین امر کرده است مرا پروردگار من * عز وجل * و من بفرموده او کرده ام نه بفراموش کردن شستن پایها را گویا این اول بار است که مغیره مسح موزه را دید و خیال کرد که مگر از شستن پایها فراموش شده باشد پس فرمود امرا لهی اینچنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آیا حکمی تازه شده است و وجوب غسل رجلین ساقط گشته * رواه احمد وابوداود * وعن علي * رضي الله عنه * انه قال * گفت امیر المؤمنين علي * لو كان الدين بالرأى * اگر می بود کار و بار دین برای وحکم عقل * لكان اسفل الخف اولى بالمسح من اعلاه * هر آینه می بود پایان موزه بهتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالای آن از جهت بودن جانب پایان محل تنجس و تلوث پس تطهیر و تنظیف آن اولی وانسب باشد * وقد رأيت رسول الله * وبتحقیق دیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يمسح على ظاهر خفيه * مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای موزه های خود * رواه ابوداود وللدارمي معناه * روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابوداود و دارمی مضمون آنرا بعبارت دیگر آورده وازینجا معلوم کرد که حکم عقل واتباع وی در مقابلهٔ حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است

* باب التيمم * تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بدان به نیت تطهیر و قصهٔ ابتدای شرعیت تیمم آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم باوی و دران منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این مگر نخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشه میگوید پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را در شیب شتر و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عائشه بخدا سوگند نزول نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر آنکه گردانید خداوند تعالی آنرا برای تو و برای مسلمانان خیر دیگر بدانکه علمارا اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکی برای وجه دوم برای هر دو دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفهای دست و اول قول ابیحنیفه و صاحبیه و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی وابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعصار و امصار و ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه وابن جریر وابن المنذر وابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح واقوی است و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهره در مذهب ثانی مأول اند و تمامه این مبحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم *

الفصل الاول

* عن حذيفة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلنا على الناس بثلث * فزونی داده شده است مارا در شرف

وكرامت بر مردم كه بيشتر از ما گذشته اند از انبيا و امتهاي ايشان بسه خصلت و سه فضيلت * جعلت صفوفنا كصفوف الملائكة * گردانيده شده است صفهاي ما در معركهٔ جنگ با كافران يا در نماز بجماعت كه جهاد است بانفس و جنود شيطان مثل صفوف فرشتگان در صورت و هيئت با تمام صف اول يا در قرب و دنو يا در تعظيم و تكريم و در قول خدا وند تعالى كه فرموده است والصافات صفا قسم است بملائكه و مصلين * وجعلت لنا الارض كلها مسجدا * و گردانيده شده است براى ما زمين همه زمين مسجد يعني موضع سجود و تواند كه مراد موضعي باشد كه مبني و مهيا گردانيد براى نماز و چون جائز شد نماز در همه مكانها گويا كه آن مكانها مسجد گشتند و اين بخلاف امم سابقه است كه ايشانرا نماز درست نبود مگر در صوامع و كنائس اينچنين است عبارت حديث و شايد كه در مسافرت چيزي ميساخته باشند و بنا مي نموده باشند مثل صوامع و كنائس ايشان و در غير آن درست نه * وجعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء * و گردانيده شده خاك زمين براى ما پاك كننده كه كنايت از تيمم است وقتيكه نيابيم آب را * رواه مسلم * و ازين حديث تخصيص تراب براى تيمم معلوم گردد و مذهب شافعي و احمد در اقوى روايتين و ابي يوسف اينست و در روايتي از ابو يوسف و احمد بر ريگ نيز درست است و نزد امام ابو حنيفه و مالك و محمد و احمد در روايتي درست است بهرچه از جنس زمين است و آن هرچه بآتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاكستر نگردد و دليل ايشان حديث جابر است كه در صحيح بخاري است كه وجعلت لي الارض مسجدا وطهورا و ارض همه را شامل است و عمل باين حديث اولى و احوط است كه درين عمل بحديث حذيفه نيز هست اما عمل بحديث حذيفه كه مخصوص بتراب است مفوت عمل باين حديث ميگردد كذا قيل و بعض گفته اند كه تربت مخصوص بتراب نيست چه تربت هر مكان آنچه در وست از تراب و غيره امادر قاموس گفته است كه ترب بفتح و تراب و تربت همه بيك معني است و نيز روايت بلفظ تراب آمده است چنانكه ابن خزيمه و غير او در حديث علي رضي الله عنه روايت كرده اند كه وجعل التراب لي طهورا كذا في فتح الباري و بدانكه خصائص و فضائل آنحضرت صلى الله عليه و سلم كه بآن ممتاز و مخصوص است از انبياى سابق در ظاهر و باطن بيحد و بى شمار است جمعي از علما بعض آنرا ذكر كرده اند و چندي ازان در شرح نقل كرده شده است والله اعلم * وعن عمران قال كنا في سفر مع النبي صلى الله عليه وسلم * گفت عمران بن الحصين كه از مشاهير صحابه و عالي قدر است سي سال صاحب فراش بود و ملائكه بروى سلام ميدادند رضي الله عنه بوديم ما در سفري با آنحضرت صلى الله عليه و سلم * فصلى بالناس * پس نماز بگزارد بمردم يعني امامت كرد ايشانرا * فلما انفتل * پس هرگاه كه برگشت و فارغ شد آنحضرت صلى الله عليه و سلم از نماز * اذا هو برجل معتزل لم يصل مع القوم * ناگاه آنحضرت صلى الله عليه و سلم ملابس است با مردي در گوشه نشسته كه نماز نكرده است با قوم * فقال ما منعك يا فلان ان تصلي مع القوم * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه و سلم چه منع كرد ترا اى فلان از نماز گزاردن با قوم * قال اصابتني جنابة ولا ماء * گفت آن مرد مانع اينست كه رسيده است مرا جنابت و نيست آب كه بدان غسل كنم * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه و سلم * عليك بالصعيد * بر تو باد كه لازم گيرى صعيد را * فانه يكفيك * زيرا كه وى بسنده است ترا و صعيد بمعني خاك آيد و بعض گفته اند صعيد بمعني روى زمين است و غالبا اين مرد عالم بود بجواز تيمم براى حدث نه براى جنابت و لهذا بيان نكرد آنحضرت صلى الله عليه و سلم كيفيت تيمم را * متفق عليه * وعن عمار قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب رضي الله عنه * روايت است از عمار بن ياسر گفت آمد مردى بنزد امير المؤمنين عمر * فقال اني اجنبت فلم اصب الماء * پس گفت آن مرد كه من جنب شدم پس نيافتم آب را چه كار كنم يعني تيمم كنم براى جنابت و درين حديث جواب عمر مذكور نيست و گويا عمر رضي الله عنه خاموش ماند در جواب مسئله وى كه تيمم براى جنابت درست باشد يا نه پس عمار قضيه از سرگذشت خود نقل كرد كه بدان معلوم گردد كه تيمم براى جنابت كافي است و در بعض طرق مسلم و نسائي آمده است كه عمر فرمود لا تصل و بعض شراح زياده كرده اند يعني حتى تجد الماء و اين مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نيز موافق اوست و ميان ابن مسعود و ابي موسى برسر اين مناظره رفته كه جنب را تيمم هست يا نه و ابن مسعود ازان رجوع نموده و بعض گفته اند كه توقف عمر رضي الله عنه بجهت عدم تذكر قضيه بود كه دران سفر بود و بياد او نيامد و لهذا در بعض روايات آمده است كه عمر بعمار گفت از خدا بترس يا عمار كه چه ميگوئي * فقال عمار لعمر * پس گفت عمار مر عمر را * اما تذكر انا كنا في سفر انا وانت * آيا ياد ندارى كه بوديم ما در سفري من و تو يعني هردو و جنب بوديم * فاما انت فلم تصل * فاما تو كه عمر بن خطابي

تگزاردی نماز را وتوقف کردی دران بگمان آنکه تیمم مرجنابت را کفایت نمیکند * واما انا فتمعکت * واما من غلطیدم در خاک بقیاس
آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد وآنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود واز ینجا معلوم
میشود که از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد وبر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند وچون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست
بر وی ولهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را رضي الله عنه امر باعاده نکرد * فصليت * عمار گفت پس ازان نماز گزاردم من * فذكرت
ذلك للنبي * پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال انما كان يكفيك هكذا * پس گفت آنحضرت اینست جز این نیست
که کفایت میکند ترا همچنین * فضرب النبي صلی الله علیه وسلم * پس بزد آنحضرت برای بیان هکذا که مراد بدان صورت تیمم است * بكفيه
الارض * بهر دو کف دست خود زمین را * ونفخ فيهما * ودمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنها تا مشوه وزشت نشود بدان روی که
در حکم مثله است * ثم مسح بهما وجهه وكفيه * پستر مسح کرد بهر دو کف دست خود روی خود را وهر دو کف دست خود را باین طریق که
مسح کرد پشت دست راست را بکف چپ وپشت دست چپ را بکف دست راست ودر بعض روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه وبعکس
نیز آمده ودر بعض بثم آمده بتقدیم کفیه بر وجه واز ینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشيخ * رواه البخاري *
روایت کرد این حدیث را بخاري * وللمسلم نحوه * ومر مسلم را مانند این آمده * وفيه * ودر روایت مسلم اینچنین است * قال *
گفت آنحضرت * انما يكفيك ان تضرب بيديك الارض * بسنده بود ترا که میزدی بهر دو دست خود زمین را * ثم تنفخ * پستر میدمیدی
هر دو کف دست را * ثم تمسح بهما وجهك وكفيك * پستر مسح میکردی بهر دو دست روی خود را وهر دو کف دست خود را واین حدیث
دلالت دارد که ضربة واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور وشیخ محیی الدین نواوی ازین جواب
گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار ونبودن او را که زدن دست بر زمین اینچنین است ونمی باید بر زمین
غلطید چنانکه کرد عمار رضي الله عنه نه بیان کیفیت تیمم همه وتمامه انچه حاصل میگردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن
آنحضرت ضرب را ولهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابي داؤد وجز آن آمده است انچه نص است در بودن تیمم دو ضربه ونیست در
بعض روایات این حدیث ضربة واحدة صریحا بلکه گفت ضرب بكفيه الارض ثم مسح وجهه وكفيه واین باطلاق خود احتمال ضربتين نیز
دارد اما ذکر کعبین ومسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت کردن در تعلیم
ضرب بدلیل ذکر ذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر در جای که مقصود ذکر تیمم بتمامه بود وبعض میگویند که مراد بکفین اینجا یدین
است وچنانکه گاهی ید ذکر میکنند وکف مراد میدارند مثل قوله تعالی والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما اگر کف ذکر کنند ومراد
ید دارند دور نباشد وکلام درینمقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتين ارجح واقوی است والله
اعلم * وعن ابي الجهيم * بضم جیم وفتح ها وسکون یای تحتانیه * بن الحارث بن الصمة * بکسر صاد وتشدید میم مفتوحه انصاری
صحابي مشهور است خواهر زادهٔ ابي بن کعب باقیماند تا امارت معاویه * قال مررت بالنبي * گفت ابو جهیم گذشتم من بر پیغمبر
* صلی الله علیه وسلم وهو يبول * وحال آنکه آنحضرت بول میکرد * فسلمت علیه * پس سلام کردم بروی * فلم يرد علي *
پس نگفت جواب سلام مرا * حتى قام الى جدار * تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیواری * فحته * پس کاوید دیوار را حت
بمهمله ومثناة تراشیدن مني خشک از جامه وبرگ از درخت وحتات تراشهٔ هر چیز * بعصا كانت معه * بچوبی که با آنحضرت
بود عادت شریف بود که چوبی سرکج در دست میبود یا همان عنزه مراد است که خادمان بر میداشتند چنانکه در کتاب طهارت
گذشت وظاهر عبارت معه ناظر درین معني است وکاویدن دیوار برای آن بود که غباری از دیوار بدست بچسپد اگرچه شرط نیست ولهذا
در حدیث دیگر از ابي الجهيم که بیاید ذکر آن نیست * ثم وضع يده على الجدار * پستر نهاد هر دو دست خود را بر دیوار * فمسح وجهه
وذراعيه * پس مسح کرد روی مبارک خود را وذراعین خود را * ثم رد علي * پستر گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهي که السلام است
وتحقیق این در باب الخلا گذشت ومؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده * ولم اجد هذه الرواية في الصحيحين *
ونیافتم من این روایت را در صحیحین * ولا في كتاب الحميدي * ونه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین * ولكن ذكره

في شرح السنة * وليكن ذكر كرده است آنرا محيي السنة در شرح سنه از طريق شافعي * وقال * وگفته است * هذا حديث حسن *

* الفصـــل الثاني عن ابي ذر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصعيد الطيب وضوء المسلم * بدرستيكه خاك پاك كنندهٔ مسلمان است * وان لم يجد الماء عشر سنين * اگرچه نيابد آب را فرضا ده سال ودرينجا مبالغه وتاكيد است در طهوريت خاك وتنبيه بران كه خاك خلف مطلق است مرآب را چنانكه مذهب ما است نه ضروري مثل وضوى معذور چنانكه مذهب شافعي است وتحقيق اينمعني در اصول فقه وفروع آن درفقه مذكور است * فاذا وجد الماء فليمسه بشره * پس چون يابد آب را پس بايد كه برساند وصرف كند آب را بشرهٔ خود را يعني اندام خود را يمس بضم يا وكسر ميم از امساس بمعني مس است ومراد اينجا وضو است وبشر بفتحتين بشره بمعني ظاهر جلد ومراد اندام است * فان ذلك خير * زيرا كه بدرستي آب نيكو است واصل است در تطهير ومراد آن نيست كه نزد وجود آب وضو وتيمم هردو جائز است وليكن وضو اولى وافضل است بلكه وضو واجب است وتيمم اصلا جائز نه ولفظ خير باينمعني كه اينجا است نيز مي آيد چنانكه در قول حق تعالى اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا * رواه احمد والترمذي وابوداؤد وروى النسائي نحوه الى قوله عشر سنين * وعن جابر قال خرجنا في سفر * گفت جابر بن عبدالله انصاري بيرون آمديم ما در سفري * فاصاب رجلا منا حجر * پس رسيد مردي را از رفيقان ما سنگي * فشجه في رأسه * پس جراحت كرد آن سنگ در سر آنمرد * فاحتلم * پس محتلم شد آنمرد * فسأل اصحابه * پس پرسيد ياران خود را * هل تجدون لي رخصة في التيمم * آيا مي يابيد براى من رخصت در تيمم * قالوا ما نجد لك رخصة * گفتند ياران او نمي يابيم براى تو رخصت در تيمم * وانت تقدر على الماء * وحالى آنكه تو قدرت دارى بر آب وآب موجود است نزد تو فهم كردند اين جماعه از قول حق سبحانه فلم تجدوا ماء كه وجود آب وقدرت بر تحصيل آن مانع است از جواز تيمم وندانستند كه مراد قدرت بر استعمال وعدم تضرر با نست * فاغتسل * پس غسل كرد آنمرد * فمات * پس بمرد * فلما قدمنا على النبي * پس هرگاه كه ما قدوم آورديم بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اخبر بذلك * خبر كرده شد آنحضرت باين واقعه * قال * فرمود * قتلوه قتلهم الله * كشتند او را بكشد ايشانرا خداى تعالى واز اينجا معلوم شد كه تكلم بمجاز واسناد بسبب جائز است از اهل حقيقت بعد از آنكه اعتقاد قلبي بر حقيقت ثابت باشد * الا سألوا اذ لم يعلموا * چرا سوال نكردند علما را وقتي كه ندانستند حكم را * فانما شفاء العي السؤال * پس نيست شفا ودور شدن علت عجز وناداني ونافهميدن مراد ونرسيدن بوى مگر سوال كردن وپرسيدن از دانايان * انما كان يكفيه ان يتيمم * اين است جز اين نيست كه بس بود او را كه تيمم ميكرد * ويعصب على جرحه خرقة * ومي بست بر جراحت خود جامهٔ پاره را * ثم يمسح عليها * پستر مسح ميكرد بران خرقه * ويغسل سائر جسده * ومي شست باقي اندام خود را درين حديث امر است بجمع ميان تيمم وشستن باقي بدن * رواه ابوداؤد ورواه ابن ماجة عن عطاء بن ابي رباح عن ابن عباس * وعن ابي سعيد الخدري قال خرج رجلان في سفر * بيرون آمدند دو مرد در سفري * فحضرت الصلوة * پس درآمد وقت نماز * وليس معهما ماء * ونبود با ايشان آب * فتيمما صعيدا طيبا * پس قصد كردند خاك پاك را يعني تيمم كردند * فصليا * پس بگزاردند نماز * ثم وجدا الماء في الوقت * پستر يافتند آب را در وقت نماز يعني هنوز وقت باقي بود كه آب يافتند * فاعاد احدهما الصلوة بوضوء * پس بازگردانيد يكي از ان دو مرد نماز را بوضو * ولم يعد الآخر * وبازنگردانيد ديگرى * ثم اتيا رسول الله * پستر آمدند آن دو مرد نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فذكرا ذلك * پس ذكر كردند اين قصه را * فقال للذي لم يعد * پس گفت آنحضرت مرآنكس را كه بازنگردانيد نماز را * اصبت السنة * يافتي تو طريقهٔ مسلوك را در دين كه بر تقدير نايافتن آب تيمم كردى وچون يافتي آب را اعاده نكردى حكم شريعت همين است * واجزأتك صلوتك * وبس است ترا نمازى كه كردى * وقال للذي توضأ واعاد * وگفت آنحضرت مرآنكسي را كه وضو كرد وبازگردانيد نماز را * لك الاجر مرتين * مر ترا است اجر وثواب عمل تو دوبار يكبار باداى فرض به تيمم بجهت عذر وبار ديگر بگزاردن نماز نفل نزد زوال عذر * رواه ابوداؤد والدارمي * روايت كرد اين حديث را ابوداؤد ودارمي * وروى النسائي نحوه * وروايت كرد نسائي مانند آن باختلاف در بعض الفاظ * وقد روى هو وابوداؤد ايضا عن عطاء بن يسار مرسلا * وبتحقيق روايت كردند نسائي وابوداؤد نيز از عطاء بن يسار كه از تابعين است بطريق ارسال

* الفصل الثالث * عن ابي الجهيم بن الحارث بن الصمة * بكسر صاد و فتح ميم مشدده * قال اقبل النبي * گفت پیش آمد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم من نحو بير جمل * از جانب موضعی که میخوانند او را بیر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینه * فلقيه رجل * پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که همین ابوالجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غائب بیان کرده است آنرا شافعی در روایت خود از طریق اعرج * فسلم عليه * پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت * فلم يرد النبي صلى الله عليه وسلم * پس نداد آنحضرت جواب سلام او را * حتى اقبل على الجدار * تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار * فمسح بوجهه ويديه * پس مسح کرد بر روی مبارک خود و بر دو دست خود * ثم رد عليه السلام * پس جواب سلام داد او را این حدیث هر دو طریق را محتمل است و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجهه و ذراعیه بود و در بعض روایات درین حدیث نیز وجهه و ذراعیه آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت است * متفق عليه * وعن عمار بن یاسر * رض * انه كان يحدث انهم تمسحوا * و روایت است از عمار که وی حدیث میکرد که صحابه مسح کردند * وهم مع رسول الله * وحال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بالصعيد * بخاک * لصلوة الفجر * برای نماز بامداد * فضربوا باكفهم الصعيد * پس بزدند بکفهای دست خود خاک را * ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة * پس تر بمالیدند بر رویهای خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند * ثم عادوا فضربوا باكفهم الصعيد * پس تر باز گشتند پس بزدند بکفهای خود صعید را * مرة اخرى * بار دیگر * فمسحوا بايديهم كلها * پس بمالیدند بدستهای خود تمامهٔ دستها را * يعني الى المناكب والآباط * تا دوشها بر ظاهر و تا بغلها در باطن * من بطون ايديهم * بیان آباط است * رواه ابو داود * این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربهٔ واحده و تاویلش معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب و آباط آمده و غالبا نظر قوم بدان افتاد که ایدی در آیت تیمم مقابل بغایت نیامده بلکه تمام کل است از غیر ملاحظهٔ فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث ذراعیه معلوم میگردد و جمهور نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم.

* باب الغسل المسنون *

بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت و نزد اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکهة بن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبدالله بن عمر از حدیث موطا آورده که عبدالله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلا رود غسل میکرد و گفته اند که شدت مبالغهٔ او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب صحیح شده است و نیز مؤلف غسل روز عرفه ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود باتفاق مسنون است و در احادیث صحیحه واقع او را مکرر از جهت آن ذکر نکرد که در محلش مذکور ساخته است اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد بعد ازان بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بروایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است از جهت ورود آن بصیغهٔ امر و چنانکه فرمود من جاء منكم يوم الجمعة فليغتسل کسی که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب على كل مسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب آورده معلوم گردد

* الفصل الاول * عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل * چون خواهد که بیاید یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار آنست که غسل برای نماز جمعه است که بآن طهارت نماز جمعه بگزارد و بعض گفته اند که غسل برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و در روایت بنصب احدكم و رفع الجمعة مناسب این قول است و برین وجه معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شما را جمعه * متفق عليه * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم * غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی على كل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود * متفق عليه * وعن ابي

هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق على كل مسلم ان يغتسل * واجب وغزا وار است بر هر مسلمان كه غسل كند * في كل سبعة ايام يوما * در هر هفت روز يكروزي مراد در روز جمعه است * يغسل فيه رأسه وجسده * بشويد دران روز سر خود را و بدن خود را كه درين هفت روز چركين شده و بدبوي كشته است و درين كلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعه * متفق عليه * الفصل الثاني

عن سمرة * بفتح سين وضم ميم * بن جندب * صحابي مشهور است حليف انصار نزول كرد كوفه را بعض كويند بصرة را معلوم داشت در بصريين و والي بود بران و حافظ بود و كثير الحديث روايت ميكند از وي حسن بصري وابن سيرين وشعبي مات بالبصرة سنة تسع وخمسين وقيل ست وستين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ يوم الجمعة * كسيكه وضو كند روز جمعه * فبها * پس باين خصلت وفعت مي يابد اصل فضيلت و طهارت را يا معني آنست كه بر وي باد كه اخذ كند باين فعلت كه دراداي فرض كافي است * ونعمت * ونيكو خصلت است اين در حد ذات اگرچه مفضول است نسبت بغسل * ومن اغتسل فالغسل افضل * وكسيكه غسل كند پس غسل فاضل تراست * رواه احمد وابو داؤد والترمذي والنسائي والدارمي * وعن ابي هريرة * رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل * كسيكه شويد ميت را پس بايد كه غسل كند از جهت مزيد نظافت باحتمال اصابت رشاشة غسل وجز آن * رواه ابن ماجة * روايت كرد اين مقدار ابن ماجه * وزاد * وزيادة كرده است * احمد والترمذي وابو داؤد * اين را كه * ومن حمله فليتوضأ * وكسيكه بردارد ميت را يا جنازه را كه در وي ميت است بايد كه وضو كند وگفته اند كه مراد بحمل ميت مس اوست و اينوجه مناسب است بمعني اول يا مراد آنست كه بايد كه در وقت حمل باوضو باشد تا ممكن باشد مر او را نماز و اين ملائم معني ثانيست و بعض گفته اند كه برداشتن ميت قربت است و قربت با طهارت اولي است و بر هر تقدير وضو بجهت حمل واجب نيست وهمچنين غسل بسبب غسل ميت واجب نيست مختار نزد اكثر علما اينست و در جامع الاصول مي آرد كه اسما بنت عميس زوجة ابي بكر صديق غسل داد ابو بكر را بعد از موت وي پس از ان پرسيد از انها كه حاضر بودند از مهاجران وگفت كه من روزه دارم و امروز سخت برد است آيا واجب است بر من غسل همه فرمودند كه واجب نيست و از موطا مي آرد كه ابن عمر تجهيز وتكفين كرد پسري را كه مر سعيد بن زيد را بود وبر داشت اورا پس از ان در آمد ونماز گزارد و وضو نكرد ترمذي گفت كه درين باب از علي وعائشه نيز حديث آمده است وحديث ابي هريرة حسن است وگفت اختلاف كرده اند اهل علم در كسيكه غسل دهد ميت را بعض گفته اند واجب است بروي غسل ونزد بعض واجب است بروي وضو وبعض گفته اند كه مستحب است غسل وا قل آنست كه وضو كند وعبد الله بن المبارك گفته كه نه غسل كند ونه وضو * وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل من اربع * روايت كرد عائشه رض كه آنحضرت غسل ميكرد خواه بطريق وجوب يا استحباب از چهار چيز * من الجنابة * از جنابت * ويوم الجمعة * و روز جمعه * ومن الحجامة * واز خون كم كردن * ومن غسل الميت * اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعه سنت واز حجامت وغسل ميت مستحب واز جمع كردن اين سه چيز بجنابت لازم نيايد كه اينها نيز واجب باشند چنانكه اشارت بدان كرديم * رواه ابو داؤد * ما ند آنكه از ظاهر اين حديث مفهوم ميكردد كه آنحضرت بنفس نفيس خود ميت را غسل ميداد واز ان غسل ميكرد وبعض گفته اند معني آنست كه اعتقاد ميكرد اغتسال را از ان وامر ميكرد بدان وآنحضرت هر گز ميت را بدست خود غسل نداده و در بعض شروح از صاحب ازهار نقل كرده كه اول اقرب است از عبارت وصاحب حاوي از شافعي حكايت كرده كه آنحضرت آنرا كرده است واصحاب وي نيز كرده اند والله اعلم * وعن قيس بن عاصم * صحابيست قدوم آورد برانحضرت در وفد تميم واسلام آورد در سال نهم وچون ديد اورا آنحضرت فرمود هذا سيد اهل الوبر وبود عاقل حليم شريف جواد معدود داشت در بصريين روايت ميكند از وي حسن بصري وغير او * انه اسلم * روايت است از قيس بن عاصم كه وي اسلام آورده * فامره النبي * پس امر كرد او را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ان يغتسل بماء وسدر * كه غسل كند بآب وبرك كنار واين امر براي وجوب است اگر جنب باشد والا مستحب است واستعمال سدر با آب بجهت مبالغه در تطهير وتنظيف است * رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي * وظاهر عبارت آنست كه امر كرد او را باغتسال بعد از اسلام ممكن مراد باسلم ارادة اسلام باشد چنانكه در لفظ ابي داؤد آمده كه قال قيس بن عاصم اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اريد الاسلام فامرني ان اغتسل وگفته اند كه اصح آنست كه امر كرده شود اول بشهادتين بعد از ان غسل داده شود واختلاف كرده اند كه آن واجب است يا مستحب وثاني اصح است

وهمچنين مستحب است كه شسته شود جامهاى او وحلق كرده شود واختتان نموده شود *

* الفصــــل الثالث

* عن عكرمة * مولاى ابن عباس از فقهاى مكه وتابعين است اصل او از بربر است باقي احوال در مواضع ديكر نوشته شده است * قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا * روايت است از عكرمه كفت كه بعض مردم از عراق آمدند نزد ابن عباس * فقالوا * پس كفتند * يا ابن عباس اترى الغسل يوم الجمعة واجبا * آيا اعتقاد ميكني غسل را روز جمعه واجب * قال * كفت * لا * اعتقاد نميكنم غسل را روز جمعه واجب * ولكنه اطهر * وليكن غسل كردن پاك كننده تر است پس اطهر اسم تفضيل است از تطهير بحذف زوائد چنانكه مذهب بعض نحاة است يا پاك تر است صاحب وى * وخير لمن اغتسل * وغسل بهتر است مركسى را كه غسل بكند * ومن لم يغتسل فليس عليه بواجب * وكسى كه غسل نكند پس نيست بروى غسل واجب زانم اميكردد وى بترك آن * وساخبركم كيف بدأ الغسل * كفت ابن عباس وسرانجام است كه خبر دهم شما را كه چكونه بود آغاز مشروعيت غسل روز جمعه * كان الناس مجهودين * بودند اكثر مردم مشقت يابندكان در كار معيشت * يلبسون الصوف * مى پوشيدند جامهٔ پشمينه بجهت فقر و نارسائي * ويعملون على ظهورهم * وكار ميكردند بر پشتهاى خود * وكان مسجدهم ضيقا * وبود مسجد آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نماز ميكردند مسلمانان دران تنك * مقارب السقف * نزديك بود سقف وى ودر بعض نسخ سقف بضمتين بلفظ جمع آورده كويا مراد اجزاى سقف اند وآورده اند كه بلندى مسجد شريف هفت دست بود * انما هو عريش * نبود مسجد مكر مانند خانهٔ كه براى سايه بسازند از بركهاو شاخهاى خرما وهمچنين بود سقف مسجد وعريش نيز آن خانهارا كويند كه براى رز بسازند * فخرج رسول الله * پس بيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في يوم حار * در روزى كرم * وعرق الناس في ذلك الصوف * وخوى كرده بودند مردم دران پشمينها كه پوشيده بودند * حتى ثارت منهم رياح آذى بذلك بعضهم بعضا * تا آنكه بر جست از ايشان بوهاى كه ايذا ميكردند بسبب آن بعضى از ايشان بعض را * فلما وجد رسول الله * پس هركاه كه يافت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم تلك الرياح * آن بويها را * قال * كفت * يا ايها الناس * اى مردم * اذا كان هذا اليوم * چون باشد اين روز يعني روز جمعه * فاغتسلوا * غسل كنيد * وليمس احدكم * وبايد كه بسايد يكى از شما * افضل ما يجد من دهنه * بهتر وخوشتر از انچه بيابد از روغن خود * وطيبه * وخشبوى خود * قال ابن عباس ثم جاء الله بالخير * پستر آورد خداى تعالى براى مسلمانان نيكي وتوانكرى و فراخي وخير مال كثير را كويند * ولبسوا غير الصوف * و پوشيدند جز جامهاى پشمينه را * وكفوا العمل * وكفايت كرده شدند عمل را كه دران مشقت ميكشيدند ووجه معيشت بهم ميرسانيدند يعني فراخ شد وجه معيشت بى مشقت * ووسع مسجدهم * وفراخ كردانيده شد مسجد ايشان ونخستين كسى كه توسعه در مسجد كرد عمر بن الخطاب بود پس از وى عثمان بن عفان رضي الله عنهما * وذهب بعض الذى كان يؤذى بعضهم بعضا من العرق * ورفت پارهٔ از انچه ايذا ميكردند بسبب آن بعض مردم بعض را از عرق * رواه ابو داؤد * وحاصل اين حكايت آنست كه در ابتدا مامور بودند بطريق وجوب بغسل بعلتى كه مذكور شد و چون علت منتهي شد حكم نيز منتهي شد با نتهاى علت چنانكه بر طرف شد سهم مولفة القلوب ببر طرف شدن علت آن وبعض كفته اند كه غسل اول واجب بود بعد از ان منسوخ كشت اما قول بنسخ بى علم بتاريخ بعيد است وبعض كفته اند كه غسل هركز واجب نبود ومراد بوجوب هرجاى كه واقع شده است تاكيد استحباب است پس معني قول ابن عباس آن باشد كه غسل هميشه مستحب بود وبعلت مذكور سابقا درغايت تاكيد و مبالغه بود پس از ان تاكيد و مبالغه رفت واصل استحباب باقيماند ووجه اول اوجه است وبعضى از شراح بدان تصريح كرده اند والله اعلم *

* باب الحيض *

حيض در لغت بمعني سيلان است حاض الوادى ميكويند چون سيلان كند آب وى وحوض نيز ازواست ودر شرع عبارت است از خوني كه از رحم آيد بى علت و ولادت وانچه بعلت آيد آنرا استحاضه كويند وانچه بعد از ولادت رود آنرا نفاس خوانند بالكسر ومحيض نيز بمعني حيض آيد وحيضه بكسر حا حالتى كه زن بران باشد وبفتح يكبار حيض آمدن وكفته اند كه حكمت در پيدا كردن حيض تربيت ولد است پس در زمان حمل مصروف ميكردد بحكمت الهي بتغذيهٔ ولد وازين جهت است كه حيض نمى آرد حامله وچون بيرون مي آيد انچه فاضل مانده از غذاى ولد از ان خون آن نفاس باشد بعده از ان شير ميكردانند آن خون را كه مادهٔ حيض بود وبا ين سبب كم است كه مرضعه حيض آرد واكرنه حامله ونه مرضعه بود باقي ميماند خون

وچون مصرفی ندارد بیرون می آید و اغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت و مزاج مقتضی آنست بیرون آید و ابتدای حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است آنرا پروردگار تعالی بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان ایشان در مساجد جمع میشدند و نماز میگزاردند و مختلط میگشتند پس فرستاده خدای تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث واقع شده است مناسبت بنساء بنی اسرائیل دارد که بنات آدم بیواسطه مراد نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس آورده که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت والله اعلم * الفصل الاول * عن انس قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم * گفت انس که یهود بودند وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان * لم یواکلوها * با هم نمیخوردند با آن زن * ولم یجامعوهن فی البیوت * و نمی در آوردند زنان را در خانه و همنشینی نمیکردند با ایشان در خانها * فسأل اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم النبی * پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را ازین حال یهود که حق است یا باطل * فانزل الله تعالی * پس فرو فرستاد خدای تعالی برای رد یهود این آیت را که * ویسألونک عن المحیض الآیة * تا آخر آیت تفسیرش آنکه می پرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در جواب ایشان که حیض چرک و پلیدی است که طبع از آن نفرت دارد و ایذا میکشد فاعتزلوا النساء فی المحیض پس گوشه گیرید از زنان و یکسو کنید زنانرا در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیک نشوید زنانرا تا آنکه پاک شوند * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب قرب زنان در حال حیض * اصنعوا کل شیء الا النکاح * بکنید با زنان همه چیز از مواکلت و مجالست و مخالطت مگر جماع * فبلغ ذلک الیهود * پس رسید این سخن بیهود را * فقالوا ما یرید هذا الرجل * پس گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم * ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه * که بگذارد از کار و بار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز * فجاء اسید * بضم همزه و فتح سین مهمله * بن حضیر * بضم حای مهمله و فتح ضاد معجمه * وعباد * بفتح عین و تشدید موحده * بن بشر * بکسر بای موحده و سکون شین معجمه هر دو صحابی مشهور اند پس آمدند این دو صحابی * فقالا * پس گفتند * یا رسول الله ان الیهود تقول کذا وکذا * بدرستیکه یهود میگویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام مجالست و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین * فلا نجامعهن * پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخ افلا نجامعهن بلفظ استفهام و در بعض فلا تجامعهن بلفظ نهی مخاطب * فتغیر وجه رسول الله * پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما * تا آنکه گمان بردیم ما که بتحقیق خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن دو صحابی که این حرف گفتند و سوء ادب نمودند * فخرجا * پس بیرون آمدند آن دو صحابی * فاستقبلتهما هدیة من لبن * پس پیش آمد آن دو کس را شخصی که می آورد پیشکش از شیر * الی النبی * بسوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فارسل فی آثارهما * پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پی ایشان کسی را و طلبیدشان را * فسقاهما * پس بنوشانید ایشان را شیر که هدیه آورده بودند تا ظاهر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یابد جهل و نادانی ایشان بعلم و دانش که شیر مظهر آنست * فعرفنا انه لم یجد علیهما * پس دانستند آن دو صحابی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است بر ایشان * رواه مسلم * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت کنت اغتسل انا والنبی * گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم من اناء واحد از یک ظرف * وکلانا جنب * و حال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت * وکان یأمرنی فاتزر * و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار به بندم در ته خود پس ازار می بستم و اتزر بتای مشدد آمده و بمقتضای قاعده صرف نائتزر باید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است * فیباشرنی * پس می سود و میرسانید بدن خود را ببدن من * وانا حائض * و من حائض می بودم ازین حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرام است و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر درین است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض بما دون فرج یعنی وطی جائز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه است و گفته اند که گویا در آخر امر توسعه و ترخیص کردند

وجز وطی مرچه باشد تجویز نمود نداما شک نیست که احتیاط واحتراس در قول ابی حنیفه است وکرمانی گفته که شافعیه را در اینجا سه مذهب است اصح آنست که حرام است ودوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی ومختار این است وسیوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد ووثوق داشته باشد بخود یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائز است والا نه * وکان یخرج رأسه الی * وعائشه میگوید که بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من که در خانه میبودم * وهو معتکف * وحال آنکه آنحضرت معتکف می بود * فاغسله * پس می شستم من سر مبارک او را * وانا حائض * ومن حائض می بودم واز اینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است ومباشرت اعضای حائض درست است * متفق علیه * وعنها قالت کنت اشرب وانا حائض * وهم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه وحال آنکه من حائضم * ثم انوله النبی * پس میدادم آنرا پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی * پس می نهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من * فیشرب * پس می نوشید از غایت محبتی وعنایتی که بمن داشت * واتعرق العرق * ومی بودم من که میخوردم بدندان گوشت را از استخوان * وانا حائض * وحال آنکه من حائض می بودم وعرق بفتح عین وسکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت از وی خورده شده است * ثم اناوله النبی * بعد از ان میدادم آن استخوان را به پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی * پس می نهاد دهن خود را برجای دهن من ودر اینجا نیاکل نه گفت گویا مقصود همان دهان نهادن بجای دهان محبوب بود نه گوشت خوردن چه کامی باشد که گوشتی بران استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت * رواه مسلم * وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یتکی فی حجری وانا حائض * بود آنحضرت که تکیه میکرد در کنار من ومن حائض می بودم وحجر بفتح حا وکسر هر دو آمده است * ثم یقرء القرآن * پستر میخواند آنحضرت قرآن را * متفق علیه * وعنها قالت قال لی النبی * گفت عائشه گفت مرا پیغمبر * صلی الله علیه وسلم ناولینی الخمرة من المسجد * بده وبیار برای من خمره را از مسجد وخمره بضم خای معجمه وسکون میم وراسجاده خرد از حصیر همان قدر که یک کس بران نماز تواند کرد وگرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند وبگیرد * فقلت انی حائض * پس گفتم من که من حائضم چگونه دست در مسجد در آرم * فقال * پس گفت آنحضرت دست در آر با کی نیست * ان حیضتک لیست فی یدک * بدرستیکه حیض تو نیست در دست تو * رواه مسلم * وعن میمونة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی مرط * گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میگزارد در مرط بکسر میم وسکون را گلیم دراز از صوف یا خز * بعضه علی وبعضه علیه * پاره از ان گلیم بر من بودی وپاره بر آنحضرت * وانا حائض * وحال آنکه من حائض بودم متفق علیه واز اینجا معلوم میشود که همه اعضای حائض پاک است جز فرج ولا نماز در جامه که پاره از وی بنجاست بود وپاره بر مصلی روا نبود

* الفصل الثانی * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی حائضا او امرأة فی دبرها * کسی که بیاید حائض را یا زنی را در دبرش خواه حره باشد یا امت تا جماع کند او را در جانب پس * او کاهنا * یا بیاید کاهن را ومنجم در حکم او است تا بپرسد ایشان را وتحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب طب ورقی بیاید ان شاء الله تعالی * فقد کفر بما انزل علی محمد * پس بتحقیق کافر شد بدانچه فرستاده شده است بر محمد * رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وفی روایتهما * ودر روایت ابن ماجه ودارمی اینچنین آمده که * فصدقه بما یقول * یعنی کسیکه بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزیکه میگوید واعتقاد کند که وی راست میگوید * فقد کفر * پس بتحقیق کافر شد بدانکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال وتصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر است واگر نه اینچنین باشد مراد کفران نعمت است ومقصود تغلیظ این شنائع وتشدید بر انست وشیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفته که کفر نیست باتیان امرأة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت است از جهت شهرت خلاف در ان پس اجماع بر تحریم وی نیست چه جای آنکه از ضروریات دین باشد وباستحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید یا آنکه حدیث ضعیف است چنانکه میگوید انتهی وبرین تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر وزشت تر ومنکر تر باشد اما اتیان ذکور در غایت شدت وشناعت است که استحلال آن بی شبه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست * وقال الترمذی * وگفته است ترمذی در تضعیف این حدیث * لا نعرف هذا الحدیث الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمة عن ابی هریرة * نمیشناسیم این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده

است آنرا از ابي تميمه و وى از ابي هريرة و گفته است معني اين حديث نزد اهل علم محمول است بر تغليظ و گفته است كه تضعيف كرده است بخارى اين حديث را از جهت اسنادش و ابو تميمة الجهيمي نام وى طريف بن مجالد است انتهى و در تقريب گفته است حكيم اثرم بصرى در وى لين است از طبقه ساد سه است و در ميزان الاعتدال گفته كه ليس به بأس و در كاشف گفته است كه طريف بن مجالد توثيق كرده است اورا و در نود و هفت رفته از عالم و در تهذيب گفته كه يحيى بن معين گفته است كه وى ثقه است و عجلى گفته است انشاء الله تعالى * وعن معاذ بن جبل قال قلت * روايت است از معاذ بن جبل كه گفت گفتم * يارسول الله ما يحل لي من امرأتي وهي حائض چه چيز حلال است مرا از زن من در حالتي كه وى حائض است * قال ما فوق الازار * فرمود آنحضرت حلال است چيزى كه بالاى ازار است اين مؤيد مذهب امام ابيحنيفه است و با وجود آن فرمود * والتعفف عن ذلك افضل * و پارسائي نمودن و باز ايستادن از ان فاضل تر است از ترس آنكه مبادا بو طي كشد كه حرام است و اما آنحضرت مامون است از ان * رواه رزين وقال محيي السنة اسناده ليس بقوى * روايت كرد اين حديث را رزين و گفت محيي السنة كه اسناد او قوى نيست * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الرجل باهله وهي حائض * وقتى كه جماع كند مرد با اهليهٔ خود در حالت حيض * فليتصدق بنصف دينار * پس بايد كه تصديق كند بنصف دينار كه بحساب ديار ما نزديك بيك روپيه و ثمن آن باشد و بعض يك دينار گفته و بعض عتق رقبه گفته و بعض گفته در آغاز خون دينار و در پايان آن نصف دينار يا دينار در زمان خون و نصف دينار بعد از انقطاع و بعض عتق رقبه گفته ليكن اكثر برانند كه كفارت آن استغفار است و بس و شافعي و اصحاب ابي حنيفه برين اند * رواه الترمذى وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجة * وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا كان دما احمر فدينار واذا كان اصفر فنصف دينار * وهم از ابن عباس است از ان حضرت كه فرمود وقتي كه باشد حيض خون سرخ پس كفارت آن دينار است و چون باشد زرد كفارت او نصف دينار است و اين موافق آن قول است كه از بعض نقل كرده شده كه در آغاز خون دينار است و در پايان آن نصف و احتمال دارد كه هم در آغاز زرد باشد * رواه الترمذى * و گفته است كه كفارت نزد اتيان حيض از ابن عباس آمده و اين قول بعضي از اهل علم است و امام احمد و اسحق باين قائل اند و ابن مبارك گويد كه استغفار كند پروردگار خودرا و نيست كفارت بروى و از بعض تابعين نيز همچنين منقول است و سعيد بن جبير و ابراهيم نخعي از ايشانند *

* الفصل الثالث * عن زيد بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال * روايت است از زيد بن اسلم كه مولاى عمر بن الخطاب و از اكابر تابعين است و امام زين العابدين علي بن الحسين در مجلس او مى نشست و سماع حديث ميكرد باقي احوال در جاى ديگر نوشته شده و ارسال ميكرد در حديث گفت كه مردى پرسيد از آنحضرت پس گفت آنمرد * ما يحل لي من امرأتي وهي حائض * چه چيز حلال است مرا از زن من در حالتي كه وى حائض است * فقال له رسول الله * پس گفت مر آن مرد را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم تشد عليها ازارها * استوار مي بندى بر زن ازارش را * ثم شأنك باعلاها * پستر كار تو با علاى اوست يعني ما فوق الازار مباح است و ما تحت الازار حرام چنانكه مذهب امام ابو حنيفه است * رواه مالك والدارمي مرسلا * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كنت اذا حضت نزلت عن المثال على الحصير * گفت عائشه بودم من چون حيض ميكردم فرود مى آمدم از بستر بر بوريا * فلم نقرب رسول الله صلى الله عليه وسلم * پس نزديك نمى شديم ما يعني ازواج پيغمبر آنحضرت را * ولم ندن منه حتى نطهر * و قريب نمى شديم از وى تا آنكه پاك نمى شديم * رواه ابو داود * ظاهر اين حديث منافي است بعض احاديث گذشته را كه دلالت دارند بر مباشرت و مخالطت آنحضرت با ازواج مطهرهٔ خود در حالت حيض و جواب ميدهند باآنكه شأن ايشان با آنحضرت و نگاهداشت ادب اينچنين بود كه ملاحظه ميكردند از خود جرأت و مبادرت نميكردند تا آنكه آنحضرت ايشان را بخود مى طلبيد پس مير فتند و بعض گفته اند كه اين حديث منسوخ است باحاديث مباشرت و مخالطت بهتر آنكه در اكثر نسخ فلم نقرب است بنون چنانكه تقرير كرديم و ميگويند در جميع نسخ اصل ابي داود همچنين است و بعض فلم يقرب بيا نيز روايت كرده اند يعني نزديك نمي آمد آنحضرت و يا از قربان است بمعني جماع والله اعلم *

* باب المستحاضة * مستحاضه زني را گويند كه مي رود خون از وى نه از حيض و نفاس بلكه از رگي كه نام او عاذل است و الفاظ كه مشتق است از استحاضه همه

بر لفظ مجهول مستعمل میشوند وبعض الفاظ هستند که جز مجهول مستعمل نمی شوند چنانکه جن از جنون واغمی از اغماء وذلك همانچه در حکم وی حکم معذوران است مثل سلسل بول و مانند آن و وی نماز میگزارد و روزه میدارد وجماع باوی حرام نیست وتفصیل احکام وی در احادیث بیاید *

الفصل الاول

عن عائشة * رضي الله عنها * قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش * بضم حای مهمله وفتح موحده وسکون تحتانیه وشین معجمه * الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت * گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات است ودختر ابی حبیش است آمد نزد آنحضرت پس گفت * يا رسول الله اني امرأة استحاض فلا اطهر * بدرستیکه من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمیشوم * افادع الصلوة * آیا پس بمانم نماز را وقیاس بحیض کرده همچنانکه در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست در استحاضه نیز نباشد * قال * پس گفت آنحضرت * لا * مهان نماز را * انما ذلك عرق وليس بحيض * نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها ونیست حیض که از رحم میرود زیرا حیض چون در هر ماهی چند روز البته میرود از جهت دفع حرج ومشقت نماز وروزه را عفو کردند وچون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه قضای روزه واجب گردانیدند نه قضای نماز بعد ازان حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود * فاذا اقبلت حيضتك فدعي الصلوة * پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود واگر مبتدئه است اکثر حیض که ده روز است این در مذهب ما است ونزد ائمه دیگر در مبتدئه عمل بتمییز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است واگرنه چنین است از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید وچون تمییز متعسر است اعتبار اکثر حیض را ترجیح کرده اند وظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم * واذا ادبرت * وچون بگذرد ایام حیض تو * فاغسلي عنك الدم * پس بشوی از خود خون را * ثم صلي * پس نماز بگزار * متفق عليه *

الفصل الثاني

* عن عروة بن الزبير * تابعي كبير است برادر عبد الله بن الزبير پسر اسماء بنت ابي بكر صديق رض * عن فاطمة بنت ابي حبيش انها كانت تستحاض * عروة بن الزبير از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد * فقال لها النبي * پس گفت مراورا پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا كان دم الحيض فانه دم اسود * چون باشد خون حیض پس بدرستی آن میباشد در غالب احوال خون سیاه * يعرف * شناخته میشود باین نشان * فاذا كان ذلك فامسكي عن الصلوة * پس چون باشد خون سیاه پس نگاهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است * فاذا كان الآخر فتوضئي وصلي * پس چون باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن ونماز گزار چنانکه حکم معذوران است * فانما هو عرق * پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است * رواه ابوداود والنسائي

* وعن ام سلمة قالت ان امرأة كانت تهراق الدم * بضم تا وفتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را وتحقیق این لفظ وترکیب آن در شرح کرده شده است * على عهد رسول الله * در زمان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبي صلى الله عليه وسلم * پس استفتا کرد وپرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت * فقال لتنظر عدد الليالي والايام التي كانت تحيضهن من الشهر * پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها وروزها را که بود آن زن که حیض میکرد در ان شبها وروزها از ماه * قبل ان يصيبها الذي اصابها * پیش ازان که برسد آن زن را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه دائمي * فلتترك الصلوة قدر ذلك من الشهر * پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه * فاذا خلفت ذلك فلتغتسل * پس چون خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود ازان پس باید که غسل کند * ثم لتستثفر بثوب * بعد ازان باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسپ که منع کند سیلان دم را ثفر بمثلثه وفای مفتوحتین پاردم * ثم لتصل * پس باید که نماز بگزارد ووضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است وجائز است او را دخول مسجد واعتکاف وطواف وامثال آن * رواه مالك وابوداود والدارمي وروى النسائي معناه * وعن عدي بن ثابت عن ابيه عن جده * روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش * قال يحيى بن معين * گفته است یحیی بن معین در تعیین نام * جد عدي اسمه دينار * نام جد عدی دینار است وعدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه وواعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی مفرط است ودارقطنی گفته رافضی غالی است اما ثقه وصدوق است مات سنه ست عشر ومائة * عن النبي * جد عدی روایت میکند از پیغمبر * صلى الله عليه وسلم انه قال في المستحاضة * که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه * تدع الصلوة ايام اقرائها * ترک میکند نماز

رادر روزهای حیضهای خود که درهرماه میدید * التي كانت تحيض فيها * آن روزها که بود آن مستحاضه که حیض میکرد دران روزها
* ثم تغتسل * پستر غسل میکند * وتتوضأ عند كل صلوة * ووضو میکند در وقت هرنماز * وتصوم وتصلي * وروزه میدارد ونماز میگزارد
* رواه الترمذي وابوداود * وعن حمنة * بفتح حاى مهمله وسكون ميم * بنت جحش * بتقديم جيم مفتوحه بر حاى مهمله ساكنه خواهر
ام المؤمنين زينب بنت جحش است نخست تحت مصعب بن عمير بود وچون شهيد شد مصعب طلحة بن عبيد الله گرفت * قالت كنت
استحاض حيضة كثيرة شديدة * گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت * فاتيت النبي * پس آمدم پیغمبر را
* صلى الله عليه وسلم استفتيه * تا طلب فتوى کنم اورا * واخبره * وخبر دهم اورا از حال خود وواقعهٔ خود * فوجدته في بيت اختي
زينب بنت جحش * پس یافتم من آنحضرت را در خانهٔ خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات المؤمنین است * فقلت * پس
گفتم * يا رسول الله اني استحاض حيضة كثيرة شديدة * بدرستیکه من استحاضه کرده می شوم استحاضه بسیار سخت * فما تأمرني فيها *
پس چه میفرمائی مرا درحکم آن استحاضه * قد منعتني الصلوة والصيام * بتحقیق منع کرد مرا استحاضه نماز وروزه را * قال انعت
لك الكرسف * گفت آنحضرت بیان کنم مرترا پارهٔ پنبه راکه پرکنی بدان فرج خودرا وکرسف بضم کاف وسین پنبه * فانه يذهب الدم *
زیرا که آن دور میکند خون را ومنع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر وتاخون بفرج ظاهر نیاید حکم حیض واستحاضه متحقق نگردد
* قالت * گفت حمنه * هو اكثر من ذلك * خون بیشتر است ازین که باز دارد آنرا کرسف * قال فتلجمي * بفتح تا ولام وجیم مشدد
فرمود پس لجام ببند فرج خودرا یعنی جامه ببند برصورت لگام اسپ یعنی باوجود کرسف یا بی آن وظاهر اول است * قالت * گفت حمنه
* هو اكثر من ذلك * خون بیشتر ازان است * قال * گفت آنحضرت * فاتخذي ثوبا * پس بگیر جامه را یعنی زیر لگام * قالت هو اكثر من ذلك *
گفت ازین هم بیشتر است * انما اثج ثجا * این است جزاین نیست که میریزم خون را ریختنی سخت مانند باران * فقال النبي * پس گفت
پیغمبر * صلى الله عليه وسلم سآمرك بامرين * سرانجام است که امر کنم ترا بدو چیز * ايهما صنعت * هرکدام یکی ازان دورا که بکنی
وقوت آن وقدرت بران داشته باشی * اجزأ عنك من الآخر * بسند کی میکند ترا از دیگری ایهما را برفع ونصب هردو خوانده اند
* وان قويت عليهما * واگر قوی وقادری بر هردو که هرکدام راکه میتوانی کرد * فانت اعلم * پس تو داناتری بآنچه اختیار میکنی ازان دو
* فقال لها * گفت آنحضرت مر حمنه را در بیان حقیقت استحاضه وتسلیه وتعزیهٔ وی * انما هذه ركضة من ركضات الشيطان * نیست این
علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه یااین خبط وحیرت که افتادهٔ تو دران مگر رکضه از رکضات شیطان یعنی افساد واضرار از شیطان
وتلبیس وتخلیط کردن وی برتو در امر دین تو وطهارت ونماز تو واصل رکض دفع وجنبانیدن پا وزدن بدان وبر انگیختن اسپ برای دوانیدن
وازینجا معلوم میشود که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که بعلتها گرفتار میکرداند که بدان از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد
بعد ازان بیان آن دو امر میکند ومیفرماید * فتحيضي * بفتح تا وحا ویای مشدده * ستة ايام او سبعة ايام * پس حائض شو یعنی التزام احکام
حیض کن از ترک وطی وصلوة وصوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل ومشارک اند در سن وقرابت
ومسکن یا مخیر کردانید اورا میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف وغالب در عادت زنان وتواند که او برای شک بود وآنحضرت
یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد وآنکه فرمود * في علم الله * معنیش آنست که رجوع تو بآن عادت مندرج است در آنچه دانانیده
است ترا خدای تعالی بر زبان من یا داخل است در آنچه دانسته وتشریع نموده است مر مردم را واگر او برای شک باشد این قول راوی میشود
بمعنی والله اعلم که پیغمبر ستة ایام فرمود یا سبعة ایام * ثم اغتسلي * پستر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از
انقطاع حیض میکنند * حتى اذا رأيت انك قد طهرت * تا آنکه چون دیدی ودانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بگذشتن
ایام مذکوره * واستنقأت * وپاکیزه شدی بحسب مقدور * فصلي ثلثا وعشرين ليلة * پس بگزار نماز بیست وسه شب بر تقدیریکه ایام
حیض هفت روز اعتبار کنی * او اربعا وعشرين ليلة * یا بیست وچهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دهی * وايامها * ودر روزهای
این شبها یعنی بوضو کردن برای هر نماز چنانکه حکم معذور انست * وصومي * وروزه دار * فان ذلك يجزئك * پس بدرستیکه آن کفایت
میکند ترا * وكذلك فافعلي كل شهر * وهمچنین بکن در هرماه شش روز یا هفت روز خودرا حائض گیر واحکام حیض بر خود جاری

كن بيست وسه روز يا بيست وچهار روز نماز وروزه كن * كما تحيض النساء * چنانكه حيض مى بينند زنان * وكما يطهرن * وچنانكه پاک ميشوند ايشان * ميقات حيضهن وطهرهن * در وقت حيض خود وطهر خود بعد از ان بيان امر ثاني از ان دو امر كرد كه مخير كردانيد دران بقول خود * وان قويت على ان تؤخرين الظهر * واگر قوت دارى در ايام استحاضه بعد از گذشتن ايام حيض بر تاخير كردن ظهر از وقت * وتعجلين العصر * وشتابي كردن عصر وگزاردن آن در اول وقت * فتغتسلين وتجمعين بين الصلوتين الظهر والعصر * پس يک غسل كنى وجمع كني ميان اين دو نماز كه ظهر وعصر است * وتؤخرين المغرب وتعجلين العشاء ثم تغتسلين وتجمعين بين الصلوتين * وتاخير كني مغرب را وشتابي كني عشا را بگزاردن آن در اول وقت پس غسل كني وجمع كني ميان دو نماز * فافعلي * پس بكن اين دو غسل را وجمع را ميان اين نمازها * وتغتسلين مع الفجر * واگر قوت دارى كه يک غسل ديگر كني با نماز فجر * فافعلي * پس بكن آنرا وبگزار بآن نماز فجر * وصومي * وروزه بدار * ان قدرت على ذلك * اگر قدرت دارى برانچه ذكر كرده شد وتاخير ظهر ومغرب از وقت كه گفت دو احتمال دارد يكي آنكه بعد از گذشتن وقت بگزارد در وقت عصر وعشا چنانكه جمع ميكنند مسافر بر مذهب شافعي جمع تاخير چنانكه از كلام طيبي معلوم ميگردد يا تاخير كنند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بر ان وجه كه حنفيه تاويل ميكنند جمع مسافر را وآنرا جمع صوري نام ميكنند چنانكه شيخ ابن حجر در شرح بدان تصريح كرده وحديث آينده نيز ظاهر در انست پس حاصل اين امر ثاني آن شد كه هر روز سه غسل بكند يكي براى ظهر وعصر ديگر براى مغرب وعشا وغسل ديگر براى فجر وصورت ديگر آنست كه براى هر نماز غسل كند چنانكه در ضمن قول وى فرمود ان قويت على ان تؤخرين الظهر الى آخره اشارت است بآن زيرا كه ازين عبارت عجز وى از غسل كردن براى هر نماز مفهوم ميگردد واين مذهب امير المؤمنين علي وعبد الله بن مسعود وابن الزبير وجماعهٔ از تابعين است وطيبى گفته كه اين مذهب اشبه واليق است بفقه ومذهب ابن عباس بجمع است بين الصلوتين بغسل واحد واين مذهب اشبه است باين حديث كه در وى تسهيل وتيسير است نسبت بغسل براى هر نماز واشارت بدان است كه گفت * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا اعجب الامرين الي * واين يعني غسل كردن بر وجه مذكور خوش آينده تر است نزد من از امر ديگر كه غسل است براى هر نماز چنانكه عادت شريف او است در تسهيل وتيسير بر امت ودر حديث آمده است كه ما خير بين الامرين الا اختار ايسرهما * رواه احمد وابو داود والترمذى *

الفصل الثالث

* عن اسماء بنت عميس * بضم عين وفتح ميم صحابيهٔ جميله عاقله صالحه است هجرت كرد همراه زوج خود جعفر بن ابيطالب بحبشه پس زائيد براى وى عبد الله بن جعفر را ومحمد وعون را پس هجرت آورد بمدينه وچون شهيد شد جعفر تزوج كرد او را ابو بكر صديق وتولد كرد محمد بن ابي بكر را وچون صديق وفات يافت تزوج كرد او را علي ابن ابيطالب پس زائيد براى وى يحيى وبود از خادمان ومحبان ومخلص فاطمهٔ زهرا واهل بيت نبوت روايت كرده اند جمعى از صحابه مثل عمر بن الخطاب وعبد الله بن عباس وابو موسى اشعرى رضوان الله عليهم اجمعين * قالت قلت * گفت اسما گفتم * يا رسول الله ان فاطمة بنت ابي حبيش استحيضت منذ كذا وكذا * فاطمه بنت ابي حبيش استحاضه كرده شده است چندين وچندين مدت يعني مدت دور ودراز * فلم تصل * پس نماز نگزارده * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * بطريق تعجب * سبحان الله ان هذا من الشيطان * بدرستيكه اين علت از شيطان است كه وى را از نماز باز ميدارد چنانكه در حديث حمنه گذشت انما هذه ركضة من ركضات الشيطان * لتجلس في مركن * مي بايد كه بنشيند آن زن در مركن بكسر ميم وسكون را وفتح كاف نام آوندكلان است كه بگرفته ميشود در وى آب براى غسل * فاذا رأت صفارة * بضم صاد * فوق الماء * پس چون بيند زردى بالاى آب واين علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گونه ميشود بلكه از ابتداى وقت زوال تغيرى بدان راه مى يابد اگرچه ظاهر نيست واين غير اصفرار است كه در آخر وقت عصر ميباشد وعصر يوم درانوقت مكروه است مقصود آنست كه چون وقت ظهر آخر آيد * فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا * پس بايد كه غسل كند مر ظهر را وعصر را يک غسل * وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا * وغسل كند از براى مغرب وعشا يک غسل * وتغتسل للفجر غسلا واحدا * وغسل كند مر فجر را يک غسل چنانكه در حديث سابق گذشت * وتتوضأ * وبايد كه وضو كند * فيما بين ذلك * درميان اين غسلها يعني براى عصر در صورت غسل براى ظهر وعصر وبراى عشا در صورت غسل براى مغرب وعشا اينچنين گفته است شيخ ابن حجر در شرح ودر حواشي نوشته اند كه مراد نوافل است در اوقاتى كه درميان اين نمازها است اگر

خواهد نفل بگزارد و ضو بکند * رواه ابو داود و قال * وگفت ابو داود * روى مجاهد عن ابن عباس * روايت كرده است مجاهد از ابن عباس که گفت * لما اشتد عليها الغسل * هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل براى هر نماز * امرها ان تجمع بين الصلوتين * فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان دو نماز بیک غسل تمام شد بعون الله وتوفيق وى كتاب الطهارة و الحمد لله و تالي ميكرد د آنرا

* كتاب الصلوة * صلوة در لغت بمعنى دعا و رحمت واستغفار آمده و نماز را صلوة ازين جهت گفتند که مشتمل است برین معنى وصلى بمعنى بريان كردن گوشت وتصليه بمعنى سوختن آن بآتش ونيز صلى بمعنى نرم کردن چوب و راست گردانيدن وى بآتش نيز آمده واين معانى نيز مناسب است بحقيقت نماز گويا كه نفس مصلى را ميكداز د بآتش مجاهده وميسوزد گناهان او را و راست ميكرداند از اعوجاجى كه در طبيعت اوست *

* الفصل الاول * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوات الخمس * نمازهاى پنجگانه * والجمعة الى الجمعة * و نماز جمعه تا نماز جمعهٔ دیگر * ورمضان الى رمضان * و روزهٔ ماه رمضان تا روزهٔ ماه رمضان دیگر * مكفرات لما بينهن * كفارت كننده و پوشنده ومحو كننده اند مر گناهان را كه واقع شده اند درميان اينها * اذا اجتنبت الكبائر * وقتيكه يكسو كرده شوند و پرهيز كرده شوند گناهان كبيره كه آنها پوشيده وبخشيده نمى شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشيده ميشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد وگفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مكرر گردد موجب تخفيف در كبائر شود و اگر از گناهان صغيره وكبيره هيچ ندارد موجب رفع درجات گردد * رواه مسلم * اگر گويند كه چون صغائر همه بنمازهاى يوميه مكفر شدند براى جمعه چه ماند وچون بجمعها مكفر گشتند رمضان كفارت چه چيز گردد جوابش آنكه مراد آنست كه اين اعمال همه مكفرانند وصلاحيت آن دارند كه اگر يكى نشد ديگرى ميشود مثلا اگر يكى در نماز تقصير كرد جمعه مكفر گردد و اگر در جمعه يا در هر دو تقصير كرد رمضان مكفر ميگردد و اگر همه جمع شوند مجموع مكفر گردد و باعث زيادت تكفير وتنوير شود برمثال چراغهاى متعدد افروخته شده كه هريكى در روشن كردن خانه كفايت دارد * وعنه * وهم از ابي هريره است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارأيتم لو ان نهرا بباب احدكم * خبر دهيد مرا اگر ثابت شود جوى كه روان است بر در خانهٔ يكى از شما * يغتسل فيه كل يوم خمسا * غسل ميكند وى دران جوى هر روز پنج وقت * هل يبقى من درنه شئ * آيا باقى مى ماند از چرك وريم وى كه بر اندام خود دارد هيچ چيزى * قالوا * گفتند صحابه در جواب آنحضرت * لا يبقى من درنه شئ * باقى نمى ماند از چرك وى چيزى * قال فذلك مثل الصلوات الخمس يمحو الله بهن الخطايا * فرمود آنحضرت پس آن حال ومثال نمازهاى پنجگانه است كه محو ميكند و پاک ميگرداند خداى تعالى بآنها گناهان را يعنى گناهان صغيره را * متفق عليه * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال ان رجلا اصاب من امرأة قبلة * گفت ابن مسعود كه مردى رسيد از زنى بوسه را يعنى بوسه كرد او را وگفته اند كه نام آن مرد ابواليسر است بفتح ياى تحتانيه وسين مهمله از قبيلهٔ انصار بود خرما مى فروخت پس زنى بر وى آمد تا خرما بخرد پس او را بآن زن ميل شهوانى پيدا شد گفت خرما درون خانه بهتر وشيرين تر ازين است پس باين بهانه زن را درون خانه برد وباوى بوس وكنار كرد زن گفت از خدا بترس چه ميكنى پس آن مرد پشيمان شد * فاتى النبي * پس آمد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فاخبره * پس خبر داد آنحضرت را ازين حال پس آنحضرت هيچ نگفت و فرمود تا حق تعالى چه فرمايد بعد از آن آن مرد نماز كرد * فانزل الله تعالى * پس فرو فرستاد خداى تعالى اين آيه را كه * واقم الصلوة طرفي النهار * و بر پا دار نماز را در هر دو طرف روز كه بامداد وشبانگاه است بامداد نماز صبح وشبانگاه ظهر وعصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است * وزلفا من الليل * و بگزار نماز را در چند ساعت كه نزديك بروز اند ومراد بدان نماز مغرب وعشا است و زلف بضم زا وفتح لام جمع زلفه بمعنى قرب و نماز شام وخفتن نزديك بروز دران جانب اند چنانكه ظلم جمع ظلمت و بعضى از طرفي النهار نماز صبح وظهر وعصر ومغرب مراد داشته اند صبح وظهر يك طرف وعصر ومغرب طرف ديگر و زلفا من الليل را مخصوص بعشا گردانيده * ان الحسنات يذهبن السيئات * مقصود اين است بدرستيكه نيكيها مى برند بديها را ومراد ببدى گناه صغيره است كه مكفر ميگردد بنماز و روزه ومرجيه اين آيت را بر عموم حمل كرده اند ودر سيئات كبائر را نيز داخل داشته وجمهور اهل سنت بر آنند كه مخصوص بصغائر است بدليل احاديث كه دلالت دارند بران كذا في فتح البارى * فقال الرجل * پس گفت آن مرد * يا رسول الله الي هذا * آيا مر است اين حكم واين فضل مخصوص بمن است * قال * گفت آنحضرت * لجميع امتي كلهم * مر همه امت مراست وكلهم مبالغه است در تاكيد ودر بعض

روایات کلیم نیست * وفي رواية * وجز در روایتی این چنین واقع شده * لمن عمل بها من امتي * مر هرکس راست که عمل کند بحسنات از امت من * متفق عليه * وعن انس * رضي الله عنه * قال جاء رجل فقال * گفت انس آمد مردی پس گفت * یا رسول الله اني اصبت حدا * بدرستیکه من رسیده ام و کرده ام فعلی را که موجب حد است * فاقمه علي * پس برپا کن حد را بر من و بزن حد مرا * قال ولم يسأله عنه * گفت انس و نپرسید آنحضرت او را که چه فعل کرده است * وحضرت الصلوة * وحاضر شد نماز و در رسید وقت آن * فصلى مع رسول الله * پس بگزارد آنمرد نماز با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم الصلوة قام الرجل * پس هرگاه که بپرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد * فقال * پس گفت * يا رسول الله اني اصبت حدا فاقم في كتاب الله * بدرستیکه من کرده ام کاری که موجب حد است پس اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خدا است * قال اليس قد صليت معنا * گفت آنحضرت آیا نیست که بتحقیق گزارده تو نماز با ما * قال نعم * گفت آری گزارده ام نماز با شما * قال * گفت آنحضرت * فان الله قد غفرلك ذنبك * پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناه ترا * او حدك * شک راوی است که ذنبک فرمود یا حدک * متفق عليه * بدانکه ظاهر از اصابت حد آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا یا سرقه وجز آن و آنحضرت حکم کرد با مرزیده شدن آن بسبب نماز گزاردن وی با آنحضرت پس از اینجا معلوم میگردد که کبائر نیز مکفر میگردد مگر آنکه آنمرد گمان برده باشد که آن فعل موجب حد است اگرچه در واقع نه چنان بود یا مراد بحد تعزیر داشت و نیز ظاهر از نا پرسیدن آنحضرت و تحقیق نا کردن که صغیره کرده یا کبیره آنست که مغفرت شامل هردو قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت دانست بقرینه یا بوحي که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است از ینجهت نپرسید و هم از ینجهت گفت آنمرد در کرت ثانیه که اقامت بکن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد هرچه حکم خدا است اقامت فرما کذا قالوا گفتم من وبالله التوفیق شاید که آن از خصوصیات نماز گزاردن همراه آنحضرت بوده باشد و در قصهٔ سابق ثابت نشده است نماز گزاردن آنمرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت آنمرد را که وضو بکند و بگزارد دو رکعت را و این نکته در خاطر کاتب حروف در مدینهٔ مطهره افتاد در بعض زیارات شریف امید که برصواب باشد و پرتوی از نورانیت آنوقت باشد والله اعلم

* وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال سألت النبي * گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم اي الاعمال احب الى الله تعالى * کدام یکی از عملها محبوب تر و فاضلتر است نزد خدای تعالی * قال الصلوة لوقتها * فرمود محبوب ترین عملها نماز گزاردن است در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاري علی وقتها و در بعض روایات في اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است * قلت ثم اي * گفت ابن مسعود گفتم بعد از آن کدام عمل محبوب تر است * قال بر الوالدين * فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشانرا * قلت ثم اي * گفتم بعد از وی کدام عمل احب است * قال الجهاد في سبيل الله * فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد * قال حدثني بهن * گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت باین اعمال یا باین کلمات * ولو استزدته لزادني * واگر طلب زیادت میکردم از آنحضرت و می پرسیدم از حضرت و دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیاده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت والتفات آنحضرت است ولیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت که نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است * متفق عليه * بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احادیث آمده که بهترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشای سلام است و نماز گزاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت مانند و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خدا است و آمده است که بهترین اعمال آنکه دائم کنند و بران مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و در آن راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات است چنانکه جهاد از ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند بر آنکه نماز فاضلتر از صدقه است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضلتر از نماز گردد یا بالجمله بوجوه فاضل ترین و حیثیات مختلف است هر کدام بوجهي و حیثیتی در جای خود فاضلتر از دیگری است و این سخن

اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظ * وعن جابر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بين العبد وبين الكفر ترك الصلوة * حدی که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصلهٔ نماز از میان رفت مانع بر طرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس میبا شد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار از میان بر افتاد فاصله بر طرف شد و این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهٔ دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر * رواه مسلم * و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز و اشارتیست بانکه تارک صلوة نزدیک است که کافر کردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نیز چیزها مروی است که نزدیک بتکفیر است و نزد بعض علما که شافعي و مالك از ایشانند واجب است قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب است ضرب و حبس و زندان تارکی که بگزارد نماز را * الفصـــــل الثاني * عن عبادة بن الصامت * روایت است از عبادة بضم عین و تخفیف موحده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال وی در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالى * پنج نماز است که فرض گردانیده است آنهارا خدای تعالی * من احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن * کسی که نیکو کند برعایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگزارد آنهارا در وقت شان * واتم ركوعهن وخشوعهن * و بتمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنهارا خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در انها بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم در ان تهاون مینمایند * كان له على الله عهد ان يغفر له * میباشد بر خدا عهد که بیامرزد او را مراد وعدهٔ حق تعالی است بآمرزیدن آنکس و چون وعدهٔ او حق است و خلف در ان جائز نه تعبیر بعهد کرد که متعهد میکردد و لازم میکند کسی بر خود و نگاه میدارد آنرا * ومن لم يفعل ذلك * و کسی که نکند آنرا و نگزارد نماز را بر ان وجه * فليس له على الله عهد * پس نیست مر او را بر خدا عهد لازم بآمرزیدن وی * ان شاء غفر له وان شاء عذبه * اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل است بر ان که تارک صلوة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است * رواه احمد وابوداود وروى مالك والنسائي نحوه * وعن ابي امامة * رضي الله عنه روایت است از ابو امامهٔ باهلي که از مشاهیر صحابه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا خمسكم * بگزارید پنج نماز خود را * وصوموا شهركم * و روزه دارید ماه خود را که رمضان است * وادوا زكوة اموالكم * و بدهید زکوة مالهای خود را ظاهرا در ان وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود * واطيعوا اذا امركم * و فرمان برداری کنید خداوند امر خود را که خلیفه و نائب خدا است اگر برخلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا امر نکند * تدخلوا جنة ربكم * می در آئید به بهشت پروردگار خود را * رواه احمد والترمذي * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده * حال این اسناد در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مروا اولادكم بالصلوة وهم ابناء سبع سنين * امر کنید فرزندان خود را بنماز گزاردن و حال آنکه ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن * واضربوهم عليها وهم ابناء عشر سنين * و بزنید فرزندان خود را بر ناگزاردن نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید * وفرقوا بينهم في المضاجع * و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاهها چنانکه برادر و خواهر در یک بستر بخسپند این نیز احتیاط است و پرهیزیدن از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و رشدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر بدان کرده شود و در هفت سال دیگر خود بحد بلوغ میرسد و چون عدد ده عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه در ان فرمود بآنکه اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم ازین جهت فرمود که تفریق کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنهٔ شهوت و وقوع در مفسده است * رواه ابوداود * روایت کرد این حدیث را ابوداود از عمرو بن شعيب * وكذا رواه في شرح السنة عنه * و همچنین روایت کرد محیي السنة در شرح السنة از عمرو بن شعيب * وفي المصابيح * و روایت کرده در کتاب مصابیح * عن سبرة * بفتح سین مهمله و سکون بای موحده * بن معبد * بفتح میم و بای موحده صحابیست ساکن مدینه نوزده حدیث روایت کرده * وعن بريدة * رضي الله عنه بضم با و فتح را اسلمي از مشاهیر صحابه است احوال او در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العهد الذي بيننا وبينهم الصلوة * عهد و امانی که میان ما و میان منافقان است نماز است و ما که منافقان را

نمیکشیم واحکام اسلام برایشان جاری میکردانیم بجهت آن است که ایشان تشبهی بمسلمانان در انقیاد ظواهر احکام دارند وعمده در ان
حاضر شدن ایشان برای نماز ولزوم جماعت است * فمن ترکها فقد کفر * پس هر کس که از ایشان نگزارد نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او
وبیرون آمد از دائرهٔ اسلام وجاری نمیگردد بروی احکام ویحتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد وضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت
باشد واینمعنی مناسب تر است بقول او فقد کفر * رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة * الفصل الثالث * عن عبد الله
بن مسعود * رضی الله عنه * قال جاء رجل الی النبی * آمد مردی نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * این مرد همان ابو الیسر است
که قصهٔ او گذشت یا دیگری است وظاهر همین است از جهت اختلاف ومغایرتی که در هر دو حدیث است والله اعلم * فقال * پس گفت
آنمرد * یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی المدینة * من رسیده ام وملاعبت کرده ام بازنی وگرفته ام او را در نهایت مدینه وجانبی
دور از آن * وانی اصبت منها ما دون ان امسها * وبدرستیکه من رسیده ام از آن زن وکرده ام باوی آنچه جز جماع وپایان تر از وی است
مانند بوس وکنار وجز آن * فانا هذا فاقض فی ما شئت * پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هر چه میخواهی * فقال له عمر *
پس گفت مر آنمرد را عمر رضی الله عنه * لقد سترک الله * بتحقیق پوشیده است ترا خدای تعالی این حال ترا بر مردم وآشکارا
نساخت * لو سترت علی نفسک * اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بهتر بود وحکم هم چنین است که گناه پوشیده را توبه هم پوشیده باید کرد
وآشکارا کردن گناه پوشیده هتک حرمت شریعت است * قال ولم یرد النبی صلی الله علیه وسلم شیئا * گفت عبد الله بن مسعود وجواب باز نداد
آنمرد را آنحضرت چیزی یا رد نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عمر رض درین سخن که گفت * وقام الرجل فانطلق * وایستاد آنمرد وروان
شد * فاتبعه النبی * پس بفرستاد در پس آنمرد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم رجلا * مردی را * فدعاه * پس خواند او را * وتلا علیه
هذه الآیة * وخواند بر آن مرد این آیت را که * واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات * تفسیر این آیت
در فصل اول معلوم شد * ذلک ذکری للذاکرین * آن یاد دادن وپند کردن است مر یاد کنندگان را این تتمهٔ آیت است که در آنجا مذکور
نبود * فقال رجل من القوم * پس گفت مردی از قوم وبعض گفته اند که آن مرد عمر است رضی الله عنه وبعض گفته اند معاذ بن جبل * یا نبی
الله هذا له * ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست * خاصة فقال * پس گفت آنحضرت * بل للناس کافة * بلکه برای مردم است همه
* رواه مسلم * وعن ابی ذر رضی الله عنه * ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج زمن الشتاء * روایت است از ابی ذر که آنحضرت بیرون
آمد در زمان زمستان * والورق یتهافت * وحال آنکه برگهای درختان می افتاد پیاپی چنانکه در خزان می افتد * فاخذ بغصنین من
شجرة * پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی * قال * گفت ابوذر * فجعل ذلک الورق یتهافت * پس افتادن گرفت برگهای آن درخت
بیشتر از آنچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت است که بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد * قال فقال * گفت ابوذر پس گفت آنحضرت
ندا کرد مرا که * یا ابا ذر قلت لبیک * گفتم ایستاده ام چه میفرمائی * یا رسول الله قال * گفت آنحضرت * ان العبد المسلم لیصلی الصلوة
یرید بها وجه الله * بدرستیکه بندهٔ مسلمان هر آینه میگزارد نماز را در حالیکه میخواهد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی را بی شائبهٔ غرض
وعوض بلکه بمحض امتثال امر وطلب رضای او سبحانه * فتهافت عنه ذنوبه * پس پیاپی می افتد از بندهٔ گناهان او * کما تهافت هذا الورق من
هذه الشجرة * چنانچه می افتد این برگها ازین درخت وتهافت در هر دو جا بر رفع روایت است ودر ثانی بفتح نیز آمده * رواه احمد
* وعن زید بن خالد الجهنی * بضم جیم وفتح ها رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجدتین لا یسهو فیهما *
کسیکه بگزارد دو رکعت نماز را که سهو وغفلت نکند دران یعنی بحضور دل وخشوع باطن بگزارد * غفر الله له ما تقدم من ذنبه * بیامرزد
خدای تعالی مر او را هر چه گذشته است از گناه وی یعنی صغائر * رواه احمد * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه
وسلم انه ذکر الصلوة یوما * روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت ذکر کرد فضل وشرف نماز را روزی * فقال * پس گفت آنحضرت
* من حافظ علیها * کسیکه نگاهبانی کند بر نماز یا دامت واداء آن بفرائض وواجبات وسنن وآداب آن * کانت له نورا * باشد مر او را
نماز سبب نورانیت * وبرهانا * وحجت قوی وپیدا * ونجاة * وسبب رستگاری او از عذاب * یوم القیمة * روز قیامت * ومن لم یحافظ
علیها * وکسیکه محافظت نکند بر نماز ونگزارد بر وجه مذکور * لم تکن له نورا ولا برهانا ولا نجاة * نباشد نماز برای وی نور ونه برهان ونه

نجات * وكان يوم القيمة * و باشد آنكس روز قيامت * مع قارون وفرعون وهامان وابي بن خلف * با اين كافران كنايت است از درآمدن اور در دوزخ وتغليظ وتشديد است دران اگرچه اينها هميشه در دوزخ باشند و در جاي بدتر ازان باشند وابي بن خلف بفتح لام يكي از شقياى قريش است كه آنحضرت او را بدست شريف خود روز احد بدوزخ رسانيد و او را اشقاى امت گويند * رواه احمد والدارمي والبيهقي في شعب الايمان * وعن عبد الله بن شقيق قال كان اصحاب رسول الله * عبد الله بن شقيق كه از ثقات تابعين است وكبار ائمه ايشانست از عمر وعلي وعثمان وعائشه سماع دارد مات سنة ثمان ومائة گفت بودند ياران پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا يرون شيئا من الاعمال تركه كفر غير الصلوة * اعتقاد نميكردند هيچ عملي را كه ترك او كفر باشد جز نماز * رواه الترمذي * وعن ابي الدرداء * رض * قال اوصاني خليلي * گفت ابو الدرداء اندرز كرد مرا دوست چاني من يعني محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم * ان لا تشرك بالله شيئا * كه انباز مكردان بخدا چيزي را وكا فر مشو * وان قطعت وحرقت * واگرچه پاره پاره كرده شوي وسوخته شوي وصيت است باخذ عزيمت وقطعت به تشديد وتخفيف هر دو روايت است وحرقت به تشديد * ولا تترك صلوة مكتوبة متعمدا * وترك مكن نماز فرض را ديده ودانسته واگر خواب بر ديا فراموش كرد آن چيزي ديگر است * فمن تركها متعمدا فقد برئت منه الذمة * پس هر كه ترك كند نماز فرض را ديده ودانسته پس بتحقيق بيزار شد از وي عهد مسلماني وبرآمد از دائرهٔ اسلام * ولا تشرب الخمر * ومنوش شراب را * فانها مفتاح كل شر * زيرا كه وي كليد هر بدي است چه مانع وزاجر از بدي عقل است وچون عقل رفت در هر بدي كشاده شد ولهذا او را ام الخبائث خوانند * رواه ابن ماجة *

* باب المواقيت *

مواقيت جمع ميقات است بمعني وقت ووقت زمان مفروض براى امري وتعيين وتقدير اوقات خمسه براى نمازها بحكم شارع است وعقل در دريافت آن مستقل نيست وليكن بعض معاني وحكمتها دران ميتواند يافت كه مناسب باشد مثلا چون آدمي زاد در شب درخواب بود واز شكرانهٔ نعمت شب از امن وامان وعافيت غافل واز تحصيل اسباب معيشت معطل وحكم ميت داشت وبه برآمدن روز حياتي نو نصيب وي شد ومستعد تحصيل اسباب زندگاني گشت از براى شكرانهٔ اين نعم وتلافي تقصيرات گذشته نماز فجر تشريع فرمودند وچون اسباب معيشت حاصل كرد وبفضل نعم مولى تعالى از مطاعم ومشارب وجز آن مخصوص گشت بشكرانهٔ آن نماز پيشين فرض گردانيدند وچون عادت ايشاني درنيم روز خواب واستراحت وفراغت است از براى تلافي اين تقصير وغفلت نماز ديگر فرض شد وچون بعد از نماز عصر ببازار رفتن وخريد وفروخت كردن وبكار دنيا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد وچون بعد از وي عادت بتعشي ومنام جريان داشت نماز خفتن فرض كردند از براى اتمام شكر نعمتهاى نهار وتحسين خاتمه كه درحكم موت برابر است وبالجمله عبادات همه از براى شكرانهٔ نعم است وچون نعمتهاى آلهي درساعات ليل ونهار بطريق اتصال متواتر ومتوالي است بايد كه بنده يكساعت از عبادت مولى تعالى فارغ نباشد فضل ورحمت وي سبحانه اقتضاى آن كرد كه عبادت را برين پنج وقت كه عمدهٔ اوقات است مقسوم ومقصور گردانيد واگرنه در حقيقت غفلت از ياد حق وتقصير در شكر وي تعالى بابي از كفران نعمت است * مثنوي * هر كو غافل از حق يكزمانست * دران دم كافر است اما نهانست * اگر آن غفلتش پيوسته بودي * در اسلام بروى بسته بودي * نعوذ بالله من الكفر والكفران *

* الفصل الاول *

* عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس * ابتدا به بيان وقت ظهر بجهت آنست كه وي اول نمازيست كه بجماعت گزارده شد بآمدن جبرئيل نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى تعليم اوقات نماز چنانكه در فصل ثاني بيايد وباين جهت او را صلوة الاولى يعني نماز پيشين خوانند ووقت نماز پيشين هنگام ميل كردن آفتاب است از ميانهٔ آسمان بجانب مغرب كه آنرا وقت زوال گويند اول وقت اينست وآخر وقتش آنكه ميفرمايد * وكان ظل الرجل كطوله * وبگردد سايهٔ شخصي مقدار درازي وي وراى فيء زوال كه عبارت است از سايهٔ كه در وقت زوال باشد چه هرچيزي را در اكثر بلاد كه آفتاب در انجا بسمت الرأس نميرسد مقداري از سايه ميباشد ووراى اين سايه تا وقتيكه سايه مثل آن چيز گردد وقت پيشين است * مالم يحضر العصر * مادام كه حاضر نگردد عصر ودر نيايد وقت وي بگشتن سايه مثل آن چيز مقصود از ذكر اين كلام تقرير وتاكيد است ودر وى دليل است برآنكه ميان ظهر وعصر وقت مشترك نيست چنانكه بامام مالك نسبت كرده اند ودر شرح مبين شده است پس رسيدن سايه باين حد انتهاى وقت ظهر است وابتداى وقت عصر * ووقت العصر مالم تصفر الشمس * ووقت نماز ديگر از ابتداى گشتن سايهٔ مانند درازي شخص است مادام كه زرد نشده است آفتاب واين وقت اختيار

است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد باصفرار شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نکردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب است که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمهٔ ثلثه و ابي یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایهٔ شخص است بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و ابن حدیث دلیل ایشانست و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین است و بعض گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذهب وی رضي الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است به مثلیه و دلیل ایشان در هدایه آن گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حر در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حد یقین تعارض آمد و احتیاط درانست که وقت بشک در نکذرد و دلائل دیکر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل در نکذرانند و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم * و وقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق * و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخي که بعد از فرو نشستن آفتاب بدا آید و عامهٔ اهل لغت نیز برانند و نزد امام ابوحنیفه و طائفهٔ از علما سفیدی که بعد از سرخي پیدا کردد و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخي است و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر کاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آن را دیوارها و کمان برده میشود که غائب شد و چون غائب کرد دبیاض یقین میکردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب اعتبار حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع کردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر کذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمهٔ مذهب شافعي است کوید اکر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آنرا در هر دو روز در یک وقت کزارد و اکر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیکر نمازها اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیکر است و شیخ محیی الدین نووی کفته است که احادیث صحیحه مصرح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابي و بیهقي و غزالي و مختار بعض قول جدید است والله اعلم * و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط * و وقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی کفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهرتر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این در ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب است فافهم و بر هر تقدیر این حد وقت مختار است و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر است * و وقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس * و وقت نماز بامداد از بر آمدن صبح صادق است تا آنزمان که نه برآمده است آفتاب و ظاهر حدیث در انست که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعض کفته اند که وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز است * فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة * پس چون برآید آفتاب باز مان از نماز * فانها تطلع بین قرني الشیطان * زیرا که آفتاب مي برآید میان دو شاخ شیطان یعنی در جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان مي ایستد در مواجههٔ آفتاب و نزدیک میکرداند سر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس میباشد در مقابل کسی که مي پرستد آفتاب را و واقع میشود سجدهٔ کفار بسوی وی پس مي اندازد در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای او مي کنند و بسوی او سجده مي برند پس نهي کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندکان حق در غیر وقت عبادت پرستندکان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرن توجیهات دیکر نیز کرده اند که در شرح مذکور اند * رواه مسلم * وعن بریدة رض * قال ان رجلا سأل رسول الله * کفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة * از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست * فقال له صل معنا هذين یعني الیومین * پس کفت آنحضرت مر آن مرد را بکزار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نمازها را * فلما زالت الشمس امر بلالا * پس چون بر کشت آفتاب فرمود بلال را که اذان کوید * فاذن * پس اذان کفت بلال * ثم امره * پستر فرمود او را که تکبیر برآرد * فاقام الظهر * پس تکبیر برآورد وی ظهر را * ثم امره فاقام العصر * پستر امر کرد

بلال را پس تكبير برآورد عصر را * والشمس مرتفعة بيضاء نقية * وحال آنكه آفتاب بلند سفيد پاك بود از آلايش زردى وتيركي ودرين حديث ذكر مثل يا مثلين نيست وشك نيست كه ارتفاع وبياض وتفاوت در مثلين نيز ميباشد * ثم امره فاقام المغرب * پستر فرمود اورا پس تكبير برآورد مغرب را * حين غابت الشمس * هنكام فرو رفتن آفتاب يعنى بمجرد فرو رفتن آفتاب بي تاخير * ثم امره فاقام العشاء * پستر امر كرد اورا پس تكبير برآورد عشارا * حين غاب الشفق * هنكام ناپيدا شدن شفق * ثم امره فاقام الفجر * پستر امر كرد اورا پس تكبير برآورد فجر را * حين طلع الفجر * هنكاميكه برآمد صبح صادق درين روز بكزارد آنحضرت نماز در اول وقت وتعليم كرد كه اول اوقات نمازها كدام است * فلما ان كان اليوم الثاني * پس چون شد روز دوم * امره فابرد بالظهر * فرمود اورا بسرد كردانيدن وقت وكفت پس سردى كن در كزاردن ظهر * فابرد بها * پس سردى كرد دران * فانعم ان يبرد بها * پس زيادتي كرد ومبالغه نمود در سرد كردانيدن وقت چنانكه شكست يافت كرمي بتمام سوق حديث دال است كه اين ابراد ومبالغه دران بجهت تاخير از اول وقت بود براى تعليم آخر وقت چنانكه درد بكر نمازها كردند وابراد ظهر صيف بجهت آنكه شدت حر از فيح جهنم چنانكه بيايد ديكر است وماناكه درين وقت كه اين سائل آمد فصل تابستان بود فافهم وشرح آن در باب تعجيل الصلوة بيايد * وصلى العصر والشمس مرتفعة * وكزارد نماز عصر را درين روز دوم وحال آنكه آفتاب درين روز نيز بلند بود وليكن * اخرها فوق الذى كان * تاخير كرد آنرا بيشتر از آنچه بود ديروز واين صريح نيست در كزاردن آن در مثليه چه آفتاب بعد از مثلين نيز مرتفع ميباشد وشافعيه بران حمل ميكنند بقرينهٔ روايات ديكر * وصلى المغرب قبل ان يغيب الشفق * وبكزارد نماز مغرب را پيش از آنكه غائب كردد شفق درين عبارت اشارتي است بتاخير مغرب درين روز نسبت بروز اول يعنى متصل غروب نكزارد همينقدر كرد كه پيش از شفق كزارد فافهم * وصلى العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل * وبكزارد عشا را بعد از رفتن سه يك از شب ودر حديث سابق تا نيم شب فرموده ودو وقت اختيار است ووقت جواز تا طلوع صبح است چنانكه معلوم شد ونزد حنفيه تاخير عشا تا ثلث ليل مستحب است وتا نيم شب وقت جواز است بي كراهت وبعد از نيم شب با كراهت ونزد بعض تا نيم شب با كراهت بي اثم وبعد از نيم شب با اثم * وصلى الفجر فاسفر بها * وبكزارد نماز بامداد را در وقت روشن شدن صبح وتاخير كرد * ثم قال اين السائل عن وقت الصلوة * پستر كفت آنحضرت كجا است آن سوال كننده از وقت نماز وكيست آن * فقال الرجل انا * پس كفت آن مرد منم * يا رسول الله قال وقت صلوتكم بين ما رايتم * فرمود وقت نماز شما درميان اين دو وقت است كه ديديد يعني اول وقت وآخر آنرا شناختيد ومابين آن همه وقت است * رواه مسلم

* الفصل الثاني

* عن ابن عباس * رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امني جبرئيل عند البيت مرتين * امامت كرد مرا جبريل نزد خانهٔ كعبه دو بار يعني كزارد هر نماز را دو بار در دو روز * فصلى بي الظهر حين زالت الشمس * پس بكزارد بمن ظهر را در وقتيكه كشت آفتاب * وكانت قدر الشراك * وبود آفتاب يعني سايهٔ اصلي كه در وقت زوال آفتاب ميباشد دران وقت مقدار بند نعل از دوال وظاهر آنست كه مراد عرض شراك باشد وسايهٔ اصلي كه آنرا فيء زوال كويند مختلف ميكردد باعتبار اختلاف امكنه واوقات وبعض بلاد باشند كه در روى در بعض فصول اصلا سايهٔ اصلي نباشد چنانكه در مكهٔ معظمه در نوزدهم سرطان وهر بلدى كه در تحت ميل كلي بود از جهت بودن آفتاب بر سمت الرأس وتفاوت آن برحسب عرض بلد است چنانكه در علم هيئت تحقيق كرده شده است واز براى معرفت آن طريقها است مذكور در كتب * وصلى بي العصر حين صار ظل كل شيء مثله * وبكزارد جبرئيل بامن نماز عصر را در وقت كشتن سايهٔ هرچيز مقدار آنچيز وراى سايهٔ اصلي * وصلى بي المغرب حين افطر الصائم * وبكزارد بامن نماز مغرب را در هنكام افطار كردن روزه دار * وصلي بي العشاء حين غاب الشفق * وكزارد بامن عشا را هنكام ناپيدا شدن شفق * وصلى بي الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم * وكزارد بامن نماز بامداد را در هنكام حرام شدن خوردني ونوشيدني بر روزه دار كه وقت طلوع صبح صادق است درين روز همه نمازها را در اول وقت كزارد * فلما كان الغد صلى بي الظهر حين كان ظله مثله * پس چون شد فردا كزارد بامن ظهر را هنكام بودن سايهٔ هرچيز مانند آن * وصلى بي العصر حين كان ظله مثليه * وكزارد بامن عصر را هنكام بودن سايهٔ هرچيز دوچندان درين حديث ذكر اصفرار وغروب نيست ثبوت آن باحاديث ديكر است كه مثبت زيادت اند * وصلى بي المغرب حين افطر الصائم * وكزارد بامن مغرب را درين روز نيز هنكام افطار كردن صائم ازين حديث معلوم كردد كه مغرب را يك وقت است بخلاف نمازهاى ديكر چنانكه قول جديد شافعي است اما در حديث سابق اشارتي بتعدد

آن صمت چنانکه کفتیم * وصلى بي العشاء الى ثلث الليل * وکزارد بامن عشا را تا ثلث اخیر شب * وصلى بي الفجر فاسفر * وکزارد بامن فجر را پس اسفار کرد * ثم التفت الي * بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من * فقال * پس کفت * يا محمد هذا وقت الانبياء من قبلك * این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اکرچه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم * والوقت ما بين هذين الوقتين * و وقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت باشد * رواه ابوداؤد والترمذی *

* الفصل الثالث *

* عن ابن شهاب * زهری که تابعي مشهور است یکی از علام امت و آئمهٔ ایشانست در فقه و حدیث وکنیت او ابوبکر و نام او محمد است واکثر مذکور بکنیت و نسبت میکردد * ان عمر بن عبد العزيز اخر العصر شيئا * روایت میکند که عمر بن عبد العزیز اموی که از تابعین است و احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف است تاخیر کرد کزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نه آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه * فقال له عروة * پس کفت مراورا عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزادهٔ عائشه صدیقه و پسر اسما بنت ابی بکر صدیق است * اما ان جبرئيل قد نزل * آکاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد * فصلى امام رسول الله * پس بکزارد نماز پیش پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * یعنی امامت کرد آنحضرت را و امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت است مقصود ش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است که بکزارد در روز اول نمازها را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن در اعتقاد وی ولابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اکرچه اندک تاخیری بود * فقال له عمر اعلم ما تقول يا عروة * پس کفت مر عروه را عمر بن عبد العزیز بدان و فهم کن آنکه چه میکوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آکاه باش تا خطا نکنی و در ورطهٔ کذب نیفتی اکرچه عروه جلیل الشان است با وی ازینها نتوان کفت اما عظمت شان روایت او را برین تنبیه و تغلیظ داشت * فقال * پس کفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین باب علم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میکوید * سمعت بشير بن ابي مسعود يقول سمعت ابا مسعود يقول سمعت رسول الله * شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میکفت شنیدم ابا مسعود را که میکفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * میفرمود * نزل جبرئيل فامني * فرود آمد جبرئیل برمن برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا * فصليت معه * پس کزاردم نماز با جبرئیل علیه السلام * ثم صليت معه ثم صليت معه ثم صليت معه ثم صليت معه * مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجکانه است * يحسب * بضم سين * باصابعه خمس صلوات * در ان حال که می شمرد آنحضرت بعقد انکشتان مبارک خود پنج نماز را و يحسب بيا است و بنون نیز روایت است یعنی میشمردیم ما بعقد اصابع آنحضرت و اول ظاهر تر است و بر هر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط و اتقان خودش است احوال شریف را * متفق عليه * وعن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * انه كتب الى عماله * روایت کرده شده است از امیر المومنین عمر که وی بنوشت بجانب کماشته های خود * ان اهم امور كم عندي الصلوة * بدرستیکه مهم ترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر کلمه عندی برای تهدید و مبالغه است که همه از سطوت و صولت عمری ترسان و لرزان بودند * من حفظها وحافظ عليها حفظ دينه * کسی که حفظ کند نماز را و محافظت نماید بران نکاه میدارد دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است در وقت مستحب و بمحافظت اداء او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره و بدوم محافظت احوال باطنه * ومن ضيعها فهو لما سواها اضيع * و کسی که ضایع کرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای دیکر را که جز نماز است ضایع کننده تر خواهد بود چه هر که بعد از ارکان دین و اهم مهمات آن نه پردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت * ثم كتب ان صلوا الظهر ان كان الفيئ ذراعا * پس تر نوشت عمر بجانب عمال خود که بکزارید نماز ظهر را وقت بودن فیئ زوال یک کز یعنی بعد از وی متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جاهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که اینجا عمر در آنجا خواهد بود چه معلوم شد که فیئ زوال مختلف میکردد باختلاف امکنه و

اوقات * الى ان يكون ظل احدكم مثله * تا آنوقت كه باشد ساية يكى از شما مقدار قامت او كه آن آخر وقت اوانست * والعصر والشمس مرتفعة بيضاء نقية * وبكزاريد عصر را وحال آنكه آفتاب بلند سفيد پاكيزه است * قدر مايسير الراكب فرسخين او ثلثة * مقدار آنچه سير كند سوار ميانه رود دو فرسنك ياسه فرسنك * قبل مغيب الشمس * پيش از فرو رفتن آفتاب * والمغرب اذا غابت الشمس * وبكزاريد مغرب را وقتيكه ناپيدا كردد آفتاب * والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل * وبكزاريد عشا را وقتيكه غائب كردد شفق تا ثلث شب * فمن نام فلانامت عينه فمن نام فلانامت عينه فمن نام فلانامت عينه * پس كسيكه خواب كند پس خواب مكناد چشم او دعاى بد است به بيقرارى دل وبى آرامى بر كسى كه تغافل كند از نماز عشا وبخواب رود وتكرار سه بار براى تاكيد ومبالغه است * والصبح والنجوم بادية مشتبكة * وبكزاريد نماز صبح را وحال آنكه ستاره ها پيدا ودرهم باشند كنايت از تاريكي است * رواه مالك * وعن ابن مسعود قال كان قدر صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر فى الصيف * بود مقدار زمان كزاردن آنحضرت نماز پيشين را در تابستان * ثلثة اقدام الى خمسة اقدام * زمانيكه سايه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صيف * وفى الشتاء خمسة اقدام الى سبعة اقدام * ودر زمستان پنج قدم تا هفت قدم وزيادتي سايه در زمستان بجهت آنست كه ساية اصلي درين فصل بيشتر ميباشد ودر تابستان كم خصوصا در حرمين شريفين والا اين هردو وقت برابر است وبرهر تقدير اين حديث صريح است در تاخير ظهر از وقت زوال والله اعلم وقدم عبارت است از هفت يك قامت شخص وطول هر چيزى به هفت قدم اعتبار كرده اند باعتبار آنكه قامت هر آدمي هفت قدم اواست * رواه ابوداود والنسائي *

* باب تعجيل الصلوة *

باب در بيان فضيلت شتاب كزاردن نماز را ومذهب ائمه دروى مختلف است ونزد امام شافعي نماز كزاردن در اول وقت افضل است مطلقا بى تفصيل وابراد ظهر صيف كه در احاديث امر بدان واقع شده وتاكيد ومبالغه رفته است رخصت است نزد ايشان وآن نيز براى كسى كه براى دريافت جماعت براه دور ميرود نه براى آن كسيكه تنها ميكزارد يا در مسجدى كه بر در خود دارد وبعض شافعيه ابراد را تاويل بزوال كرده اند چنانكه بيايد ومذهب مالك نيز نزديك باين است الا آنكه بعضى از اصحاب وى در شدت حر تنها كزار را تبريد افضل دارند ومختار در مذهب احمد نيز همچنين است وليكن تبريد در مذهب وى مستحب است مر طالب جماعت را وتقديم عصر نيز افضل است نزد ايشان ومغرب را خود يكوقت است وتعجيل در وى مستحب است باجماع وتاخير عشا مستحب است نزد امام احمد ونزد مالك مبادرت افضل است واكر بجهت اجتماع مردم تاخير كنند باكى نيست ونزد امام ابوحنيفه ابراد ظهر واسفار فجر وتاخير عشا مستحب است وتاخير عصر نيز تا آنجا كه بآفتاب تغيرى راه نيابد نيز افضل ميدارند واينمعني بتفصيل با دلائل درضمن شرح احاديث مبين كردد ان شاء الله تعالى وبدانكه ظاهرا از كلام بعضى از شراح آنست كه كفايت ميكنند در تعجيل صلوة وكزاردن آن در اول وقت وقوع وى در نصف اول

الفصل الاول

* عن سيار * بفتح سين مهمله وتشديد تحتانيه * بن سلامة * بفتح سين وتخفيف لام بصرى است از مشاهير تابعين * قال * كفت * دخلت انا وابي على ابي برزة الاسلمي * درآمدم من وپدر من بر ابي برزه اسلمي كه از صحابه است * فقال له ابي كيف كان رسول الله * پس كفت مر او را پدر من چكونه بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلي المكتوبة * ميكزارد نماز فرض را ودرچه وقت ميكزارد * فقال كان يصلي الهجير التي تدعونها الاولى * پس كفت ابو برزه بود آنحضرت كه ميكزارد نماز نيم روز را كه ميخوانيد شما آنرا نماز پيشين ووجه تسميه بودن اوست پيشين نمازى كه كزارده شد با جبرئيل بامامت چنانكه كذشت * حين تدحض الشمس * هنكام لغزيدن وزوال پذيرفتن آفتاب ولابد اين در غير صيف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وى قولا وفعلا * ويصلي العصر * وميكزارد آنحضرت نماز عصر را * ثم يرجع احدنا الى رحله في اقصى المدينة * پستر باز ميكشت يكى از ما بسوى رخت وجاى باش خود كه در نهايت مدينه داشت * والشمس حية * وحال آنكه آفتاب زنده است كنايت است از كرمي وصفاى لون وى از تغير وزردى وشافعيه ميكويند كه اينوقت در رسيدن سايه بمثليه نميباشد واين محل بحث وتردد است * ونسيت ما قال في المغرب * ميكويد راوى فراموش كردم آنچه كفت ابو برزه در وقت نماز مغرب واكر چيزى نكفته باشد هم جاى آن دارد زيرا كه در وى اختلاف وقت نيست * وكان يستحب ان يؤخر العشاء التي تدعونها العتمة * وبود آنحضرت كه دوست ميداشت تاخير كردن نماز عشا را كه ميخوانيد شما او را عتمه بفتح عين ومثناة نام ثلث ليل است بعد از غيبوبت شفق ودر اصل بمعني تاريكي شب است واين نامى است كه اعراب نماز عشا را بدان ميخوانند

ودر آخر ازان نهي واقع شده است ومراد تأخير تا ثلث است چنانكه ميگويد * وكان يكره النوم قبلها * وبود آن حضرت كه مكروه مي پنداشت خواب را پيش از گزاردن نماز عشا * والحديث بعدها * ومكروه مي پنداشت سخن كردن را بعد از وي ودر مردي رخصتي هست در خواب اگر بقصد طلب تخفيف ودفع كسل وحصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان ودر كلام اگر ضرورتي باشد ولا يعني نبود * وكان ينفتل من صلوة الغداة حين يعرف الرجل جليسه * وبود آنحضرت كه بر ميگشت از نماز بامداد وفارغ مي گشت ازان در هنگام شناختن مرد همنشين خود را مقصود آنست كه شروع دران در تاريكي ميكرد ودر آخر فصل ثاني بيايد كه امر ميكرد باسفار وگزاردن نماز فجر در روشني * ويقرأ بالستين الى المائة * وميخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آيت را وزياده بران تا صد * وفي رواية * ودر روايتي اينچنين آمده است كه * ولا يبالي بتاخير العشاء الى ثلث الليل * وباك نميداشت از پس گزاردن نماز عشا را تا سه يك از شب اگرچه ظاهر اين عبارت در اباحت است اما باستحباب منافات ندارد چنانكه احاديث بدان ناطق اند * ولا يحب النوم قبلها * ودوست نمي داشت خواب كردن را پيش از عشا * والحديث بعدها * وسخن كردن را بعد از وي وازين روايت لازم نمي آيد كراهت چه لازم نيست كه هرچه محبوب نبود مكروه باشد مگر آنكه دوست نا داشتن كنايت از دشمن داشتن باشد * متفق عليه * وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علي * رضي الله عنهم تابعي است كنيت او ابو عبد الله است ثقه است روايت ميكند از ابن عباس وجابر وبخاري ومسلم ازوي حديث دارند * قال سألنا جابر بن عبد الله عن صلوة النبي * گفت پرسيدم جابر را از اوقات نماز پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال كان يصلي الظهر بالهاجرة * پس گفت جابر ميگزارد آنحضرت نماز ظهر را در نيم روز يعني بعد از زوال * والعصر والشمس حية * وميگزارد عصر را وحال آنكه آفتاب زنده است يعني روشن وتابان بود ودر حديث سابق گفت كه بعد از بازگشتن بر حال زنده بود ازينجا معلوم شد كه زنده بودن آفتاب وتابان وروشن بودن او مخصوص باول وقت نيست وحد وي همان است كه بزردي نكشد چنانكه مذهب حنفي است * والمغرب اذا وجبت * وميگزارد مغرب را وقتيكه مي افتاد آفتاب وغروب ميكرد * والعشاء اذا كثر الناس عجل واذا قلوا اخر * وميگزارد عشا را بدين طريق كه چون بسيار حاضر ميبودند مردم شتابي ميكرد وچون كم مي بودند دير ميكرد وازينجا معلوم شد كه بقصد تكثير جماعت تاخير از اول وقت جائز بلكه مستحب است وگفته اند كه امام ابوحنيفه واصحاب وي رحمة الله عليهم كه التزام اول وقت نميكنند هم ازين جهت است نه از جهت عدم فضيلت اول وقت كه اول وقت بذاته افضل است وليكن تعارض بعض جهات ديگر تاخير اولى واحب ميكردد * والصبح بغلس * وميگزارد نماز صبح را در تاريكي وظاهر است كه اين بجهت حضور جماعت كثير بود زيرا كه صحابه بقيام ليل خو كرده بودند وازخواب شب ملول ميشدند ودر عشا بجهت بعض بقايات حوائج نهار تفرق گونه راه مي يافت والله اعلم وغلس بفتحتين تاريكي آخر شب مخلوط به بياض صبح ودر روايتي بغيس بجاي لام نيز آمده بسين مهمله وبشين معجمه نيز روايت است وهرسه لفظ بيك معني است وبعض گفته اند كه غبش بمعجمه پيش از غبس است بمهمله وغلس بعد از غبس وهرسه در آخر شب است وغبش بمعجمه در اول شب نيز استعمال مي يابد پوشيده نماند كه اين حديث نص نيست در دوام واگر باشد هم امر باسفار واقع شده وقول نزد ما راجح است از فعل * متفق عليه * وعن انس * رضي الله عنه * قال كنا اذا صلينا خلف النبي * گفت انس بوديم ما چون نماز ميگزارديم پس پيغمبر * صلى الله عليه وسلم بالظهائر * در نيم روزها * سجدنا على ثيابنا * سجده ميكرديم بر جامهاي خود * اتقاء الحر * از جهت پرهيز كردن از گرمي زمين كه بجبهه ميخورد وازينجا معلوم ميگردد كه سجده بر جامهاي مصلي كه پوشيده باشد درست است وشافعيه تاويل ميكنند بجامه غير ملبوس يعني اكثر سجده بر خاك ميكردند وچون زمين بسيار گرم ميبود چيزي براي سجده ميگسترانيدند ونزد ايشان سجده بر جامه كه بجنبد بجنبش مصلي روا نيست چنانكه در بيان سجود بيايد * متفق عليه ولفظه للبخاري * ومانا كه آوردن مؤلف اين حديث را در باب تعجيل صلوة بدين خيال كه گرمي زمين در اول وقت بيشتر ميباشد ونچنين است چه در بعض اوقات در غير اول وقت نيز زمين گرم ميباشد بلكه گرم تر ميباشد چنانكه در حديث آينده بگويم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة * وقتيكه سخت شود گرمي پس سرد كنيد بنماز يعني نماز ظهر را تاخير كنيد از اول وقت تا بشكند سورت حرارت ودر حديث بخاري آمده است كه صحابه ابراد ميكردند تا تلها را سايه بر زمين مي افتاد وتلها چون منبسط است سايه بعد از زوال در زمان كثير افتد

بخلاف چیزهای دراز مانند منار وجز آن که سایهٔ آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده و در بعض روایات آمده که در سایهای دیوار بنماز میرفتند و دیوارها دران زمان مفتكز بود و بعض تلامیذهٔ وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت نزدیکی وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سرد تر نسبت با استوا خلاف تجربه است بجهت دوام سبب مؤثر تر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم شب تجربه میکرده هرچند که آفتاب نزدیکتر می آید و نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کرد و بسیار سرد کرد و در مدان میگوید که سخت تر گرمی دران دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر ازان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه بابراد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ماشکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای کسانی که در طلب جماعت بمسجدها می شتابند و مشقت میکشند و هرکه تنها بگزارد یا در مسجد قوم خود بگزارد درست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد با براد باوجود آنکه همه در یکمنزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی و اشبه است باتباع * وفي رواية للبخاري عن ابي سعيد بالظهر * و در روایتی مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و درین روایت این زیادت نیز آمده است که برای تعلیل این حکم فرموده * فان شدة الحر من فيح جهنم * زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و برافکندن گرمی او است * واشتكت النار الى ربها * و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظهر است و نووی گفته است و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز نطق را و استبعاد آن از فضول نفس و گرفتاری بعادت است * فقالت * پس گفت آتش * رب اكل بعضي بعضا * پروردگار من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزا و از دحام آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجای آن * فاذن لها بنفسين * پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس برآوردن و دم زدن که مراد بدان زبانه زدن و بیرون آمدن او است چنانکه تنفس در حیوان * نفس في الشتاء ونفس في الصيف * دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و نفس و نفس برفع و جر هر دو روایت است و همچنین لفظ اشد در قول وی * اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهرير * سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید از سردی ازان دو نفس است که در تابستان و زمستان میزند * متفق عليه وفي رواية للبخاري * و در روایتی دیگر مر بخاری را اینچنین آمده که * فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها واشد ما تجدون من البرد فمن زمهريرها * پس سخت تر آنچه می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد اوست و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود مشقت آنست که سلب خشوع میکند یا از آنکه وقت انتشار عذاب است بجهت آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب اوست و اول ظاهر تر است و اینجا سه سخن است یکی آنکه شکایت آتش کردن و از وی دم سرد برآمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنار که در حدیث واقع شده محل اوست که دوزخ است و در دوزخ طبقهٔ زمهریر هم هست دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آنرا از آثار دم زدن دوزخ داشتن چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرمودند نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آن تواند که دم دوزخ سخت تر میساخته باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از طریقهٔ اسلام است سوم آنکه بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در وقت بامداد است تا برآمدن آفتاب و اگر تا آنوقت تاخیر کنند وقت میگذرد * وعن انس * رضي الله عنه * قال كان رسول الله * گفت انس بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلي العصر * میگزارد نماز دیگر را * والشمس مرتفعة حية * و حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان بی شوب زردی میبود * فيذهب الذاهب الى العوالي * پس میرفت رونده بسوی جاهای که بالای مدینه اند بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و جز آن * فياتيهم والشمس مرتفعة * پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بلند بود

بلند و بالای افق می بود و غروب نکرده بود * وبعض العوالي من المدينة علي اربعة اميال * وبعض جانبها از عوالي مدينه بر چهار کروه
مي بود * او نحوه * يا مانند اين مقدار مسافت و نزديک بآن نسبت و اين قول زهري است که راوي از انس است تا بکدام جانب ميرفت
بجانبي که چهار ميل است يا کمتر از ان و تيز ميرفت يا آهسته سوار ميرفت يا پياده و بر هر تقدير از اينجا لازم نمي آيد که آن مقدار بکذا رند که
ربع نهار باشد و سايه مثله بود چنانکه ائمه ميکويند والله اعلم * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تلك صلوة المنافق *
آن نماز عصر که در آخر وقت قبيل غروب عمدا بي عذر بگزارد نماز منافق است يا کسي که صفت نفاق دارد * يجلس يرقب الشمس *
مي نشيند در حاليکه انتظار ميبرد آفتاب را * حتى اذا اصفرت * تا آنکه چون زرد کردد آفتاب * وكانت بين قرني الشيطان * و باشد ميان دو قرن
شيطان شرح اين در باب سابق گذشت * قام * بر ميخيزد براى نماز * فنقر اربعا * پس سجده ميکند شتاب شتاب بي طمانينت چنانکه مرغ
دانه مي چيند وچهار سجده باوجود آنکه نماز عصر را هشت سجده ميباشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را يک رکن اعتبار کرده باراده
جنس يا باعتبار يک رکعت يا چون سر نيک برنداشت کويا هر دو سجده حکم يک سجده گرفت وتخصيص بيان بعصر براى باعث تهاون
و تقصير باشد که هنگام مشغولي مردم است به بيع و شرا يا بقصد مبالغه در تقبيح و تشديد بجهت فضل اين نماز و ظاهر است که احوال
نمازهاى ديگر همبرين قياس خواهد بود * لا يذكر الله فيها الا قليلا * ذکر نميکند خدا را دران نماز و کرا اندک اشارت است به تهاون
و تقصير در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجيد در شان منافقان واقع است که ولا يذكرون الله الا قليلا * رواه مسلم * وعن ابن عمر *
رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي تفوته صلوة العصر * آنکسي که در ميگذرد از وي نماز عصر * فكانما وتر اهله وماله *
برفع ونصب هر دو روايت است و بر روايت رفع معنى آنست که کويا نقصان کرده شد اهل خانه آنکس و مال وي و بر تقدير نصب نقصان کرده
شد آن مرد و مصيبت زده شد در اهل وي و مال وي واين معني باصل معني و تر مناسب تر است و روايت جمهور هم بنصب است و بيان اين در شرح
کرده شده است * متفق عليه * وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله * کسي که
ترک کند نماز عصر را ديده و دانسته پس بتحقيق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وي و مراد حقيقة حبط نيست زيرا که اين بکفر
وارتداد است يا بموت بران بنا بر اختلافي که در انست و مقصود تغليظ و تشديد و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نماز ي
که فاضل ترين نمازها است و در بعض روايات مطلق صلوة مکتوبه نيز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آنست که تارک نماز عمدا کافر ست
و کلام دران گذشت در آخر کتاب الصلوة * رواه البخاري * وعن رافع بن خديج * بر وزن کريم صحابي انصاري است حاضر نشد ببدر را
از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و مشاهد ديگر را روايت ميکنند از وي جماعه از صحابه و تابعين * قال كنا نصلي المغرب مع رسول الله *
بوديم ما که ميگزارديم نماز مغرب را با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله * پس برميگشت يکي از ما از نماز
وحال آنکه وي هر آينه ميديد جاهاى افتادن تيرهاى خود را بعد از انداختن آن نه تير هارا ميديد که آن در روز هم نمي نمايد مقصود
بيان تعجيل نماز مغرب است و آن مستحب است باتفاق * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كانوا يصلون العتمة *
گفت عائشه بودند آنحضرت و اصحاب وي که ميگزاردند نماز عشا را * فيما بين ان يغيب الشفق الى ثلث الليل الاول * در اجزاى وقت
که ميان غائب شدن شفق و ثلث اول از شب است پس مي بود ابتداى وقت وي غائب شدن شفق وانتهاى آن ثلث ليل و اين وقت فضيلت
واختيار است و وقت جواز وسيع تر ازين است چنانکه معلوم شد * متفق عليه * وعنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي
الصبح * و هم روايت است از عائشه گفت بود آنحضرت که هر آينه ميگزارد نماز بامداد را * فتنصرف النساء متلفعات بمروطهن * پس
برميگشتند زنان از نماز پيچيده و پوشيده روها و بدنهاى خود را بچادرها و گليم هاى خود * مايعرفن من الغلس * شناخته نميشدند
اين زنان از جهت تاريکي و قيد پيچيدن و پوشيدن روى و بدن بجهت آنست که اگر کشاده باشند البته شناخته ميشوند درين قسم از تاريکي
که دران وقت ميباشد و گاهي باوجود پوشش نيز ببعض مشخصات ميتوان شناخت و تاريکي در انوقت آنقدر بود که شناخته نميشدند
و آن و اين حديث با آنچه در حديث ابي برزة گذشت که مي شناخت مرد همنشين خود را منافاتي ندارد چه آن از نزديک است و اين
از دور * متفق عليه * وعن قتادة عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم وزيد بن ثابت تسحرا * روايت است از قتاده که از مشاهير تابعين

است وحافظ مفسر واكمه بود واحفظ اهل زمان خود بود وكفته است هرچه شنيد كوش من ياد داشت آنرا دل من مات سنة سبع عشر
ومائة روايت ميكند سعيد بن المسيب وحسن بصري از انس كه آنحضرت وزيد بن ثابت طعام سحري خوردند * فلما فرغا من سحورهما *
پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود وسحور بضم سين طعام در وقت سحر خوردن وبفتح طعام وقت سحر وبهردو ضبط كرده
شده است درحديث ومحفوظ در روايت فتح است * قام نبي الله صلى الله عليه وسلم الى الصلوة * ايستاد آنحضرت متصل آن بنماز يعني
نماز صبح * فصلى * پس بكزارد نماز آنحضرت ودر روايتي فصليا يعني كزارد آنحضرت وزيد بن ثابت ودر روايتي ديكر فصلينا پس نماز
بكزارديم ما * قلنا لانس كم كان بين فراغهما من سحورهما ودخولهما في الصلوة * پس كفتيم ما مر انس را وپرسيديم از وي كه چه مقدار
زمان بود ميان فارغ شدن آنحضرت وزيد بن ثابت از سحر خوردن وميان درآمدن ايشان درنماز * قال * كفت انس * قدر ما يقرأ
الرجل خمسين آية * مقدار خواندن مرد پنجاه آيت را يعني متوسط نه كوته نه دراز وقدر برفع ونصب هردو آمده است ودر روايت ديكر
پنجاه آيت يا شصت آيت آمده وازينجا چنانچه تاخير سحور معلوم ميكردد تعجيل فجر نيز مفهوم ميشود وكفته اند كه اين تخمين است وعامه را
عمل كردن بآن متعذر است اكر سحور را بكاه ترازين وقت بخورند اصلح است * رواه البخاري * وعن ابي ذر * رضي الله عنه * قال
قال لي رسول الله * كفت ابو ذر كفت مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك امراء * چكونه خواهد بود حال
تو وچه خواهي كرد وقتيكه مسلط خواهند كشت برتو بادشاهان كه درمخالفت ايشان اثارت فتنه است * يميتون الصلوة * ميميرانند نماز
را ورعايت نميكنند شرائط وآداب آنرا * او يؤخرون عن وقتها * يا پس مى اندازند نماز هارا از اوقاتش يعني از اوقات مختار وفاضل
* قلت فما تأمرني * ابو ذر ميكويد كفتم من پس چه ميفرمائي مرا وچه كنم * قال * كفت آنحضرت * صل الصلوة لوقتها * بكزار نماز را در
وقتش * فان ادركتها معهم فصل * پس اكر دريابي نماز را با ايشان بكزار با ايشان نيز * فانها لك نافلة * پس بدرستي نمازيكه همراه
ايشان بكزاري نفل خواهد بود براي تو * رواه مسلم * وازينجا معلوم ميشود كه اكر امام تاخير كند در وقت نماز خصوصا كه بوقت مكروه
اندازد ماموم را بايد كه نماز خود را در اول وقت كزارد پستر بكزارد با امام تا فضيلت وقت وجماعت هردو دريابد واين درغير نماز فجر و
عصر ومغرب خواهد بود از جهت كراهت تنفل درانوقت وعدم مشروعيت نفل سه ركعت يا آنكه ارتكاب اين مكروه اهون است از اثارت
فتنه واختلاف كلمه كه لازم مى آيد از مخالفت امراى جائر وبدانكه شراح كفته اند كه مراد باين امرا امراى بني اميه اند وبتحقيق واقع شد آنچه خبر
داد بدان مخبر صادق وبودند اين جماعه كه رعايت نميكردند احكام واركان نماز را ومحافظت نميكردند بر اوقات اما ابو ذر رضي الله عنه
موت وى درزمان خلافت عثمان رضي الله عنه بود درسنه اثنين وثلثين ووى درشام بود درامارت معاوية بن ابي سفيان كه از جانب
امير المؤمنين عثمان داشت پس نزاعها كرد با معاويه پس بطلبيد اورا عثمان بمدينه پس اقامت نكرد بمدينه وبربذه كه موضعي
است بيرون مدينه سكونت كرد وهمانجا از عالم رفت وله قصة طويلة * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم من ادرك ركعة من الصبح * كسيكه دريابد ركعتي را از نماز صبح * قبل ان تطلع الشمس * پيش از انكه برايد آفتاب * فقد ادرك
الصبح * پس بتحقيق دريافت صبح را * ومن ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر * وهركه دريابد يك ركعت
را از نماز عصر پيش ازانكه فرو رود آفتاب پس بتحقيق دريافت عصر را يعني باطل نميكردد نمازش پس بايد كه ركعت ديكر باوى ضم كند
وتمام كرداند نماز را * متفق عليه * وقول اكثر اهل علم همين است كه بطلوع آفتاب وغروب وى نماز فجر وعصر باطل نميكردد وامام
ابوحنيفه واصحاب وى برانند كه نماز فجر بطلوع آفتاب باطل ميكردد واما نماز عصر بغروب باطل نميكردد مكر در روايتي از ابي يوسف كه ميكويد
فجر نيز باطل نميكردد بطلوع وليكن صبر كند تا برآيد آفتاب وتمام كند نماز را واين حديث حجت مى كردد برايشان وجواب آنست كه تعارض
واقع شد ميان اين حديث واحاديث وارده درباب نهي از صلوة خواه فرض باشد يا نفل در وقت طلوع وغروب پس عمل كرديم بقياس
چنانكه در اصول فقه مقرر شده است كه چون تعارض كنند دو آيت رجوع بحديث كنند ونزد تعارض دو حديث رجوع بقياس نمايند
وقياس ترجيح كرد حكم اين حديث را در نماز عصر واحاديث نهي را در نماز فجر زيرا كه وقت نماز فجر همه كامل است ونقصاني دران نه
پس واجب ميكردد بصفت كمال وچون بطلوع آفتاب نقصاني طارى شد اداكما وجب نشد وآخر وقت نماز عصر كه آفتاب زردى كيرد

ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نکردد وادا کار جب باشد و شافعیه احادیث نهي را مخصوص بنوافل دارند وفرائض را دراوقات ثلثه جائز کویند وظاهر احادیث در عموم است ودرین مقام زیاده کلامی است که در حاشیه ذکر کرده شده است * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوة العصر * وقتیکه دریابد یکی ازشما رکعتی از نماز عصر * قبل ان تغرب الشمس * پیشا زانکه غروب کند آفتاب * فلیتم صلوته * پس باید که تمام کند نماز خود را باداء رکعت دیکر * واذا ادرک سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته * وچون دریابد رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است ومراد بسجده رکعت است * رواه البخاري * وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسي صلوة او نام عنها * کسی که فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل از ان * فکفارتها ان یصلیها اذا ذکرها * پس کفارت آن نماز اینست که بکزارد نماز را وقتیکه یاد آرد آنرا و بیدار کردد از خواب بیداری را جدا ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست وخود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد * وفي روایة * ودر روایتی این زیادت آمده که * لا کفارة لها الا ذلك * نیست کفارت مر آنرا مکر همان قضا کردن یعنی مال کفارت نماز نمیشود چنانکه در صوم فدیه میدهند * متفق علیه * وعن ابي قتادة * ابوقتادة بن النعمان انصاری صحابي مشهور است عقبی بدری حاضر شد تمام مشاهد را واز فضلای صحابه بود برادر ابوسعید خدری بود ازمادر * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس في النوم تفریط * نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست * انما التفریط في الیقظة * تقصیر نیست مکر در بیداری که چرا پیش از غلبه بخواب رفت وچرا کاری کرد که سبب خواب ونسیان شد مثل بپهلو نهادن وشطرنج باختن وبکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشي آرد * فاذا نسي احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی قال واقم الصلوة لذکری * زیرا که بدرستی وراستی خدای تعالی کفته است وبرپا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن علي رضي الله عنه * ان النبي * روایت است از امیر المؤمنین علي که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال * کفت * یاعلي ثلث لا تؤخرها * ای علي سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن * الصلوة اذا اتت * یکي نماز چون بیاید یعني درآید وقت آن واتت بدو تای فوقانیه است وآنت بنون وبتا بامد الف نیز روایت است وبعض کفته اند که این روایت صحیح تر است واول تصحیف است والله اعلم * والجنازة اذا حضرت * دوم جنازه وقتی که حاضر شود اکر وقت مکروه نباشد ودر کزاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سغناقي درشرح هدایه میکوید افضل در نماز جنازه آنست که بکزارد و تاخیر نکند * والایم اذا وجدت لها کفوا * سیوم زنی بی شوهر وقتی که بیابی مر او را کفو وایم بفتح همزه وکسر یای تحتانیه مشدده زنیکه شوی ندارد بکر بود یا ثیب * رواه الترمذي * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان الله * اول وقت از نماز وکزاردن نماز دران سبب رضای خدای تعالی است بجز آنچه در وی تاخیر مستحب است چنانچه تبرید ظهر واسفار فجر وجز آنجا که تاخیر سبب تکمیل نماز وتتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت * والوقت الاخر عفو الله * وکزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خدا است یعني درکذشتن ازمواخذه مصلي با برای ذمه وتفصیل مذهب ائمه در اول وقت در اول باب معلوم شد ونیز مذکور شد که کزاردن در نصف اول کفایت میکند دران * رواه الترمذي * وعن ام فروة قالت سئل النبي صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل * ام فروه بفتح فا وسکون را صحابیه انصاریه است وبعض کفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابوبکر صدیق است کفت پرسیده شد آنحضرت که کدامین عمل فاضل تر است * قال الصلوة لاول وقتها * فرمود کزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان ولابد در اول وقت کزاردن فاضل تر خواهد بود اکر بجماعت میسر کردد ومستحب نبود در وی تاخیر ودر بعض احادیث بعض اعمال دیکر را نیز افضل خوانده اند وافضلیت در انجا اضافي خواهد بود اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا کذشت * رواه احمد والترمذي وابوداود قال الترمذي لا یروی الحدیث * روایت کرده نمی شود این حدیث * الا من حدیث عبد الله بن عمر العمري * مکر از حدیث عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که باین نسبت او را عمري خوانند مات سنة احدی وسبعین ومائة * وهو لیس بالقوی عند اهل الحدیث * واو نیست قوی در حفظ

وضبط نزد اهل حدیث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن زهد و شغل عبادت اورا بوده بود از حفظ حدیث وضبط آن باز داشته و اورا برادری بود عبید الله بن عمر بصیغه تصغیر وی ثقه و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد و عمر را بسیار نیک سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام درآن واقع شده است و در شرح اشیفا نموده شد * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت ما صلی رسول الله * گفت عائشه نگزارد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتین * هیچ نمازی را در آخر وقتش دو بار * حتی قبضه الله تعالی * تا آنکه گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت * رواه الترمذی * یعنی اگرچه واقع شده است آنحضرت را که گزارده است نماز را در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن در آن بار بود که مردی آمد سائل بازیا وقات صلوة پس بگزارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از مبحث است مقصود گزاردن با امامت است و در روایتی الامرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گزاردن بغیر قصد تعلم و تعلیم باشد و بعضی گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها اخبار از حال شریف است بعد از تزوج وی و از آنچه احاطه کرده است علم وی بدان والله اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت از مواضع بسیار است که در شرح آنرا بیان کرده ایم و شافعیه آن همه را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست * وعن ابی ایوب * روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشانست و آنحضرت بعد از هجرت چند گاه منزل او را بنزول شریف مشرف داشت * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایزال امتی بخیر * همیشه باشد امت من پیوسته به نیکی * او قال * یا گفت بجای بخیر * علی الفطرة * یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام * مالم یؤخروا المغرب * مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را * الی ان تشتبک النجوم * تا آنکه مختلط نشوند ستاره‌ها کنایت است از کثرت نجوم * رواه ابوداود و روی الدارمی عن العباس * و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر تاخیر نباید را کرکمتر ازین واقع شود باکی ندارد یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هرچند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت کونه می توان یافت ببودن شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروه است و این حالت بعد از حمرت است والله اعلم * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی * اگر نمی بود سخت پنداشتن من بر امت تاخیر عشارا * لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل هر آینه امر میکردم ایشانرا که تاخیر کنند گزاردن نماز عشارا تا ثلث شب * او نصفه * یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شک راوی است و هر که ام یکی ازین دو در صحاح نه بطریق شک واقع شده و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقته کما لا یخفی * رواه احمد والترمذی و ابن ماجة * وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة * در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشا را * فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم * زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید باین نماز بر باقی امتها * ولم تصلها امة قبلکم * و نگزارده است آنرا هیچ امتی که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگزارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت * رواه ابوداود * و این حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید * وعن النعمان بن بشیر * از صغار صحابه است و اول مولودیست در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع وستین * قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة العشاء الآخرة * گفت نعمان بشیر که من داناترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند * کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة * میگزارد آن حضرت آنرا در وقت افتادن ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث * رواه ابوداود والدارمی * وعن رافع بن خدیج * صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهد پسرا که بعد از واست همه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر *

اسفار کنید بفجر یعنی روشنی نمائید آنرا * فانه اعظم للاجر * پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگتر است از جهت مزد و ثواب * رواه الترمذی و ابو داؤد و الدارمی و لیس عند النسائی * و نسائی نیز این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که * فانه اعظم للاجر * بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف آنست و انتشار او است و مرد جز این کفته اند تاویل و تکلف است و مذهب اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرأت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده است بطریق ترتیل توانند خواند و بعد از فراغ از نماز اگر فساد ی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعادهٔ وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب و کفته اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما همچنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول وقت نماز کی گزاردن و میکویند مراد با سفار تاخیر است تا یقین کردد که صبح طلوع کرده و علم مبادرت نزد ظن بطلوع و بیشک اجر در اداء نماز نزد تیقن دخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این افضلیت از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را و بعض کفته اند که امر با سفار در شبهای ماه تابست احتیاطا از جهت تبیین فجر در آن شبها و طبیبی که از ائمه مذهب ما است میکوید که ابتدا بتغلیس کنند و ختم با سفار و جمع کند میان هر دو بتطویل قرأت و کفته اند که این تاویل اولی و احسن است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میکردد و لیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو با سفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام احمد تغلیس افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که تغلیس جماعت احب و اولی است و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که کفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن بفجر و تطویل کن قرأت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خوابناک ترقف کن تا همه حاضر آیند و کفته اند که این در روایت بر تقدیریست که همه حاضر آیند یا بعض و اکر همه یا همه تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف و امام شافعی و ائمهٔ دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند کویند که در تقدیم مسارعت است در اداء عبادت پس افضل باشد بحکم قول حق سبحانه و سارعوا الی مغفرة من ربکم و ما کوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و بیشک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت بمغفرت در چیزیست که افضل است نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه است و الله اعلم مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل قرأت و فرمود افتان انت و حال آنکه تطویل قرأت در نماز سنت است فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب مستحب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است و در تغلیس متعسر و اصحاب ما میکویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مرویست از تغلیس اکر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد کفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول کذشت که ینصرف النساء متلفعات معارض است باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در وقتی بوده که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از آن منسوخ کشت بمامور کشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم

* الفصل الثالث

* عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله * بودیم ما که میکزاردیم نماز دیکر را با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ثم ینحر الجزور * بعد از ان نحر کرده میشد شتر و جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع میشود بر نر کر و ماده اما لفظ وی مؤنث است کذا فی الصراح * فیقسم عشر قسم * پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم * ثم یطبخ * پس تر پخته میشد * فناکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس * پس میخوردیم کوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب * متفق علیه * ازین حدیث بظاهر تعجیل عصر بیشک معلوم کردد که در وقت بلوغ ظل تا بمثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمهٔ ثلثه است و امامین و بر روایتی از امام ابوحنیفه و نزد بعض فتوی همبرین است و شاید که در بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر همچنین میکردند و دلالت کان بر دوام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام کفته که نحر جزور و تقسیم وی ده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر شده است آسان بر جماعه طباخان ماهر که کثیر باشند جلد می کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و حکی از امام احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر

مذهب نزد ما استحباب تاخیر عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب و دلیل بران حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگزارد عصر را درحال آنکه آفتاب سفید روشن بودی ومقصود ابن مسعود بیان تاخیر عصر است تا علم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در وی خیره نکردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول است و بعض گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالا است متغیر نیست وچون فروتر از ان آمد تغیر یافت * وعن عبد الله بن عمر * رضی الله عنهما * قال مکثنا ذات لیلة * گفت ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبی * ننتظر رسول الله * درحالیکه انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم صلوة العشاء الآخرة * از برای نماز عشای پسین این قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشای اولی است * فخرج الینا حین ذهب ثلث اللیل او بعده * پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی * فلاندری اشیء شغله فی اهله * پس درنیافتیم ما آیا چیزی باز داشت او را در اهل خانه وی * او غیر ذلک * یا جز آن چنانچه در ذات شریف حالتی و حدثی پیدا شد که مشغول داشت * فقال حین خرج * پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار بجهت زیادت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تسلیه و تثبیت ایشان * انکم لتنتظرون صلوة ما ینتظرها اهل دین غیرکم * بدرستیکه شما هرآینه انتظار می برید نمازی را که انتظار نمی برند آنرا هیچ اهل دین از یهود و نصاری جز شما زیرا که نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است چنانکه گذشت * ولو لا ان یثقل علی امتی * واگر نمی بود خوف گران آمدن برامت من * لصلیت بهم هذه الساعة * هرآینه میگزاردم این نماز را با ایشان درین ساعت * ثم امر المؤذن * پستر امر کرد مؤذن را به تکبیر برآوردن * فاقام الصلوة وصلی * پس تکبیر برآورد موذن ونماز گزارد آن حضرت * رواه مسلم * وازینجا معلوم میگردد که گزاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است وگاهی در اول وقت نیز میگزارد وقتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون بیشتر می آمدند بیشتر میگزارد و چون پستر می آمدند پستر میگزارد و مذهب امام احمد همین است * وعن جابر بن سمرة * صحابیست و پدر او نیز صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی در سنه اربع وستین وقیل سنة ست وستین * قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصلوات نحوا من صلوتکم * بود آنحضرت میگزارد نمازها را مانندی از نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات * وکان یؤخر العتمة بعد صلوتکم شیئا * ولیکن بود که تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و گزاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگزارند یا بعد ازوی * وکان یخفف الصلوة * و بود آنحضرت که سبک میگزارد نماز فرض را بجهت رعایت ضعفا از مقتدیان واین حکم غالب احوال است والا آمده است که در نماز مغرب سورة اعراف خوانده و تحقیق این در محلش بیاید ان شاء الله تعالی * رواه مسلم * وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة * گفت ابو سعید خدری گزاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبها * فلم یخرج * پس بیرون نیامد یک شبی * حتی مضی نحو من شطر اللیل * تا آنکه گذشت نزدیک از نیم شب * فقال * پس بیرون آمد و گفت * خذوا مقاعدکم * بگیرید نشستگاههای خود را یعنی صفها به بندید برای نماز * فاخذنا مقاعدنا * پس گرفتیم ما نشستگاههای خود را و بستیم صفها * فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم * پس گفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل روی زمین گزاردند نماز را یعنی نماز شام را و بخفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمی برد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر وممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسجد حاضرند نماز عشا گزاردند و خفتند واین معنی مناسب تر مینماید باین قول که * وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة * وبدرستیکه شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نمازید مادام که انتظار می برید نماز را * ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم * واگر نمی بود سستی وناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران * لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل * هرآینه تاخیر می کردم این نماز را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم می شود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا رواست بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق ولا اقل مکروه خود نباشد * رواه ابو داود والنسائی * وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

اشد تعجیلا للظهر منکم * گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن مر ظهر را از شما یعنی در غیر شدت حر از جهت استحباب ابراد در آن * وانتم اشد تعجیلا للعصر منه * و شما سخت ترید در شتابی کردن مر عصر را از آنحضرت مقصود تحریض و ترغیب بر التزام اتباع است در همه جا و از این حدیث نیز ظاهر می گردد که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر می کرد * رواه احمد والترمذی * وعن انس قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة * چون می بود سخت گرمی سرد می کرد نماز ظهر را * واذا کان البرد عجل * و چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت * رواه النسائی * وعن عبادة بن الصامت * صحابی مشهور است از نقبای انصار است حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب او بسیار است مکرر نوشته شده است * قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء * بدرستیکه قصه این است و سرانجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که * یشغلهم اشیاء عن الصلوة لوقتها * باز میدارد ایشانرا چیزها از مشاغل و شهوات ایشان از گزاردن نماز در وقت مستحب آن * حتی یذهب وقتها * تا آنکه میرود وقت آن * فصلوا الصلوة لوقتها * پس بگزارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است * فقال رجل * پس گفت مردی * یا رسول الله اصلی معهم * آیا نماز بگزارم با ایشان نیز * قال نعم * فرمود آری بگزار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت * رواه ابوداؤد * وعن قبیصة * بفتح قاف و کسر موحده و صاد مهمله * بن وقاص * بتشدید قاف صحابیست ساکن بصرة معدود است در ایشان * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی * میباشند مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس از من * یؤخرون الصلوة * تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار * فهی لکم * پس ثواب آن نماز که ایشان میگزارند و نفع آن برای شما است چون اگر پیش از آن در وقتش گزارده اید این نماز که با ایشان میگزارید نافله خواهد بود برای شما و اگر نگزارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگزارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهت خوف فتنه و دفع مفسده میگزارید * وهی علیهم * و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر گردن ایشان است * فصلوا معهم ما صلوا القبلة * پس بگزارید نماز همراه ایشان مادام که بگزارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که بر حقیقت باشد فرضا اگر نه بجانب قبله بگزارند و از ربقهٔ اسلام بیرون آیند نمی باید گزارد * رواه ابوداؤد * وعن عبید الله بن عدی بن الخیار انه دخل علی عثمان * روایت است از عبید الله بن عدی قرشی نوفلی که از کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المؤمنین عثمان * وهو محصور * و حال آنکه عثمان رضی الله عنه تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید شد * فقال * پس گفت عبید الله بن عدی بعثمان * انک امام عامة * بدرستیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفهٔ عهدی * ونزل بک ماتری * و فرود آمده است بتو بلای و حادثهٔ که می بینی * ویصلی لنا امام فتنة * و نماز میگزارد برای ما امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانة بن بشیر بود * ونتحرج * و پرهیز میکنیم ما از بزه و نمی خواهیم که بگزاریم نماز عقب وی * فقال الصلوة احسن ما یعمل الناس * پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملها است که میکنند مردم * فاذا احسن الناس فاحسن معهم * پس چون نیک کنند مردم نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی * واذا اساء وا فاجتنب اساءتهم * و چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل که با مردم در نیکی شریک باش نه در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دینداری و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گزاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است * رواه البخاری

* باب * در توابع و متممات انچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات و اوقات آن *

* الفصل الاول * عن عمارة * بضم عین مهمله و تخفیف میم * بن رویبة * براو و بای موحده برصیغهٔ تصغیر صحابی است ثقفی است معدود است در کوفیین * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * گفت عمارة شنیدم آنحضرت را میگفت * لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبها * البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گزارده است پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب * یعنی الفجر والعصر * میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را * رواه مسلم * پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این دو نماز بگزارد و بر آن مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر و لیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت بصغائر و طیبی گفته که ظاهر آن کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود تثاقل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر

وتفريط نخواهد كرد پس آمرزيده ميشود مراورا ودر آورده نمي شود در آتش دوزخ نقل بر ظاهر آنست كه مراد مبالغه در بيان فضل اين دو نماز است كه جاي آن دارد كه محافظت كنندة بر آنها اصلا در دوزخ در آيد وليكن پروردگار تعالى جزا ميدهد بندگانرا بر هر عمل با وجود آن اگر خواهد ببخشد و عفو كند از فاعل اين دو صلوة هر گناهي كه كرده باشد والله اعلم * وعن ابي موسى * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى البردين دخل الجنة * كسيكه بگذارد نماز با مداد وشبانگاه را ميدر آيد بهشت را اكثر برآنند كه مراد نماز فجر وعصر است كه در سردي روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر وعشا مراد داشته اند وحديث سابق مؤيد ومقوي قول اول است * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار * در پي يكديگر فرود مي آيند در ميان شما جماعة از فرشتگان در شب وجماعة از فرشتگان در روز از براي ضبط احوال بندگان و برداشتن اعمال ايشان * ويجتمعون في صلوة الفجر وصلوة العصر * وجمع ميشوند اين دو جماعت بيكديگر در نماز فجر كه طائفه اعمال شب را ميبرند وطائفة ديگر براي اعمال روز مي آيند ودر آخر نماز ديگر كه عملهاي روز را مي برند وديگران مي آيند در وقت بالا رفتن و پايان آمدن ويكي از وجوه فضيلت اين دو وقت و نماز گزاردن در ان اينست * ثم يعرج الذين باتوا فيكم * پستر بالا ميروند آنكساني كه شب كردند در ميان شما * فيسألهم ربهم * پس ميپرسد ايشانرا پروردگار ايشان از احوال و اعمال بندگان خود * وهو اعلم بهم * وحال آنكه وي تعالى داناتر است باحوال بندگان خود وليكن مي پرسد از براي اظهار فضيلت ومباهات بدان نزد ملائكه كه طعن ميكردند بر ايشان بفسق وفساد وملح ميكردند خود را به تسبيح وتقديس ولهذا مي پرسد از ملائكة شب كه عمل در وي افضل وادخل است در صدق واخلاص ونيز گفته اند كه ملائكة شب افضل اند از ملائكة روز بجهت آنكه شب افضل است از روز مي پرسد * كيف تركتم عبادي * چه گونه وبر چه حال گذاشتيد بندگان مرا * فيقولون تركناهم وهم يصلون * پس ميگويند گذاشتيم ايشانرا در حالتيكه ايشان نماز ميكنند كه نماز فجر باشد * واتيناهم وهم يصلون * وآمديم ايشانرا در حالتي كه ايشان نماز ميكنند كه نماز عصر بود * متفق عليه * وعن جندب القسري * بفتح قاف وسكون سين مهملة صحابي است وقسر بطني است از قيس * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة الصبح فهو في ذمة الله * كسيكه بگزارد نماز صبح را پس آنكس در عهد وامان وزنهار خداست * فلا يطلبنكم الله من ذمته بشيء * پس بايد كه نه طلبد و نپرسد خداي تعالى شمارا از ذمة خود بچيزي يعني بايد كه كاري نكنيد كه بدان عهد خدا بشكنيد وخدا طلب كند ومواخذه كند شمارا بر ان يعني مرنجانيد گزارندهٔ نماز صبح را كه شكست در عهد خدا وخيانت در امانت او لازم مي آيد وچون عهد خدا شكستيد و خيانت در امانت او كرديد البته عذاب ميكند خدا شمارا ونميتوانيد از عذاب وي تعالى گريخت * فانه من يطلبه من ذمته بشيء يدركه * زيرا كه بدرستيكه شان اين است كه هر كه طلب كند خدا اورا بچيزي از ذمهٔ خود در مي يابد او را واز وي تعالى جاي گريز نيست * ثم يكبه على وجهه في نار جهنم * پستر مي اندازد خداي تعالى او را بر روي وي در آتش دوزخ * رواه مسلم وفي بعض نسخ المصابيح القشيري * ودر بعض نسخ مصابيح بلكه در سائر نسخ وي عن جندب القشيري است بضم قاف وفتح شين معجمه وسكون ياي تحتانيه * بدل القسري * بجاي القسري بفتح قاف وسكون سين واين غلط است وتوربشتي گفته كه در هيچ كتابي از كتب حديث نيافتم كه نسبت بقشير كرده باشند * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول * اگر بدانند مردم ثوابي كه در اذان گفتن ودر دريافتن صف اول است * ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه * پستر نيابند مگر آنكه قرعه بيندازند * لاستهموا * هر آينه قرعه مي اندازند يعني فضيلت ندا و صف اول بحديست كه اگر نزاع كنند برسر آن ندا و صف اول قرعه بيندازند تا بنام كه افتد جاي آن دارد * ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه * واگر بدانند فضيلتي كه در نيم روز رفتن است براي نماز پيشين هر آينه پيشي ميجويند بسوي آن واين در غير صورت گرمي هوا خواهد بود چه ابراد در ان مستحب ومرغوب است وبعض گفته اند كه مراد بتهجير تبكير است وتبكير مبادرت كردن بهر چيز و زود رفتن بآن واستعمال تهجير بمعني تبكير مخصوص لغت اهل حجاز است ومقصود تبكير بهر نماز است و مخصوص بظهر نه وبرين تقدير نيز مراد نمازي خواهد بود كه تاخير از اول وقت در وي مستحب نيست وبعض تهجير را مخصوص بجمعه داشته اند وتحقيق اين معني در كتاب الجمعه بيايد انشاء الله تعالى * ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا * واگر بدانند فضيلتي كه در گزاردن

نماز عشا و صبح است در آینه بیایند آنرا و زانو بر هر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن نداشته باشند می آیند باین طریق که ضعیفان روند * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله * و هم از ابی هریرة است که گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ليس صلوة اثقل على المنافقين من الفجر والعشاء * نیست هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که مردم میل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گزارد * ولو يعلمون ما فيهما لاتوهما ولو حبوا * و اگر بدانند ثوابی که درین دو نماز است و فضیلتی که دران نهاده اند هر آینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد * متفق علیه * وعن عثمان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى العشاء في جماعة * کسی که بگزارد نماز عشا را بجماعت * فكانما قام نصف الليل * پس چنانستی که گویا نماز گزارد و تهجد کرد نیمه شب * ومن صلى الصبح في جماعة فكانما صلى الليل كله * وکسی که گزارد نماز صبح را بجماعت پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این در حکم نماز تمام شب است وآن در حکم نماز نیمهٔ شب یا مراد آنست که بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است و بنماز فجر که میگزارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامهٔ شب حاصل میشود والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغلبنكم الاعراب * باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان * على اسم صلوتكم المغرب * بر نام نماز شما که مغرب است * قال * گفت آنحضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبهٔ اعراب بر نام نماز مغرب * ويقول الاعراب هي العشاء * ومیگویند اعراب که نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را عشا نام میکنند که در عشي واقع است که بمعنی شبانگاه است * وقال * وگفت * لا يغلبنكم الاعراب على اسم صلوتكم العشاء * باید که غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما که عشا است که آنرا عتمه میخوانند * فانها في كتاب الله العشاء * زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شده است بعشا آنجا که فرمود یا ایها الذين امنوا ليستاذنكم الذين ملكت ايمانكم تا قول ومن بعد صلوة العشاء يعني تکلم نکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب وسنت بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی مر اعراب را است بغلبهٔ نا کردن ولیکن در حقیقت مر مسلمانان را است نهی از موافقت ایشان تا غلبهٔ ایشان لازم نیاید و از نهی معلوم کردد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع کردد از تکلم با نچه زبان اهل جاهلیت و ارباب بطالت است باید نگاه داشت و بعد ازان که نهی فرمود وعلت نهی بیان کرد اشارت فرمود بوجهٔ تسمیهٔ اعراب عشا را بعتمه از برای تتمیم کلام وازالهٔ خفا بقول خود * فانها تعتم * بضم تا و سکون عین و فتح تای دوم و کسر آن ومعنی بر تقدیر فتح تا آنست که زیرا که بدرستی نماز عشا در تاریکی در آورده میشود * بحلاب الابل * بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشا است باین جهت عشا را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکی است و بر تقدیر کسر تا اینمعنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را و این نام مرین وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را صلوة العتمه میگفتند پس نهی کرده شد الله ازان و مکروه داشته شد بجهت تشبیه با اهل جاهلیت و بجهت آن نیز که عتمه بمعنی تاریکی است و نماز همه نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم * رواه مسلم * وعن علي * رضي الله عنه * ان رسول الله * روایت است از امیر المؤمنین علي که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال يوم الخندق * گفت روز خندق که آن را غزوهٔ احزاب خوانند و در ترددِ جنگ و تیر اندازی چهار نماز فوت شد و دران میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از روی اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود * حبسونا عن صلوة الوسطى * منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و افضل ترین * صلوة العصر * که نماز عصر است * ملأ الله بيوتهم وقبورهم نارا * پر کرداند خدای تعالی خانهای ایشانرا و گورهای ایشانرا از آتش و این دعاست بر ایشان بعتاب دنیا و آخرت چون شیده نماند که درین روز اصلا چندین آزار ایشان از کافران بوجود نیامده بود که او در حیث دعا بد نکرده و این کرد بسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا نفس است که بجهت نفس خود دعا نکند * متفق علیه * و ازین حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابو حنیفه و احمد و جز ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواهد بود دیگر مجال اختلاف نماند و غالبا اختلافیکه در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث و رسیدن

آن بود باجتهاد خود كه در تاويل قرآن كرده بودند وبعد از صحت حديث متعين شد كه مراد نماز عصر است والله اعلم * الفصل الثاني

* عن ابن مسعود وسمرة بن جندب قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الوسطى صلوة العصر * كفتند اين دو صحابي عظيم مشهور كه كفت آنحضرت صلوة وسطى نام نماز عصر است * رواه الترمذي * روايت كرده است اين حديث را ترمذي وكفته است هذا حديث صحيح واين حديث را حسن بصري از سمره روايت كرده واز بخاري نقل كرده كه وي كفته است حديث حسن از سمره صحيح است وحسن از سمره سماع دارد * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى * ابوهريره از آنحضرت روايت ميكند در تفسير قول حق تعالى * ان قرآن الفجر كان مشهودا * بدرستيكه قرآن فجر كه مراد بدان نماز فجر است وتعبير از وي بقرآن باعتبار بودن قراءت است از اركان نماز چنانكه تعبير ميكنند از نماز بركوع وسجود مشهود است واكر از قرآن فجر قراءت او را نيز مراد دارند چنانكه بعض كرده اند وامام فخر رازي آنرا ترجيح نموده است نيز درست است واز انجا افضل نماز فجر لازم مي آيد * قال * فرمود آنحضرت در معني مشهود بودن نماز فجر كه * تشهده ملائكة الليل وملائكة النهار * حاضر ميشوند در انوقت فرشتكان شب كه صعود ميكنند باسمان ومي برند اعمال شب را وفرشتكان روز كه نزول مي نمايند بزمين وفرود مي آيند براي ضبط اعمال روز وملاقات ميكنند يكديكر در راه واينمعني در نماز عصر نيز موجود است وليكن منافات ندارد بآنكه در تفسير اين كريمه اين معني آمده واكر در حق نماز عصر نيز وارد يافته بودي تفسير آن نيز همين بودي * رواه الترمذي * الفصل الثالث * عن زيد بن ثابت وعائشة * رضي الله عنهما * قالا الصلوة الوسطى صلوة الظهر * كفت زيد بن ثابت وعائشه كه مراد بصلوة وسطى نماز ظهر است * رواه مالك عن زيد * روايت كرده است اين قول را امام مالك در موطا از زيد بن ثابت * والترمذي عنهما تعليقا * وروايت كرده است آنرا ترمذي از زيد وعائشه بطريق تعليق كه بمعني حذف اسناد است از اول حديث بعض يا كل يعني ترمذي آنرا بي اسناد روايت كرده است وكفته است در جامع خود وقال زيد بن ثابت وعائشة صلوة الوسطى صلوة الظهر واين قول دو صحابيست وموقوف است بر ايشان كه آنرا رفع بحضرت رسول صلى الله عليه وسلم نكرده اند * وعن زيد بن ثابت قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الظهر بالهاجرة * كفت زيد بن ثابت براي دليل آوردن بران كه صلوة الوسطى نماز ظهر است بود آنحضرت ميكزارد نماز پيشين را در نيم روز * ولم يكن يصلي صلوة اشد على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم منها * ونبود هيچ نمازي سخت تر بر اصحاب از ين نماز * فنزلت حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى * نكاهباني كنيد بر همه نمازها خصوصا نمازي كه فاضل تر است وميانه است واين دلالت ميكند كه صلوة وسطى نمازيست مخصوص بزيادت فضيلت كه بوي بخصوص امر كرده اند واين وصف در نماز ظهر موجود است اما فضيلت بجهت آنكه كفته است كه هيچ نمازي سخت تر ازان نبود وهر عملي كه سخت تر فاضلتر چنانكه وارد شده است كه افضل العبادات احمزها اي اشدها واما ميانه بودن وي براي اثبات آن ميكويد كه * وقال * وكفت زيد بن ثابت * ان قبلها صلوتين * بدرستيكه پيش از نماز ظهر دو نماز است يكي نهاري وديكر ليلي كه فجر وعشا باشد * وبعدها صلوتين * وپس از وي نيز دو نماز است بهمين صفت كه عصر ومغرب است ونيز در ميانهٔ روز است پس بايد كه مراد بصلوة وسطى نماز ظهر باشد واين دليل است كه زيد بن ثابت براثبات قول خود كفته واز اينجا ظاهر ميشود كه اين قول باجتهاد است چنانكه كفتيم فافهم * رواه احمد وابوداود * وعن مالك بلغه ان علي بن ابي طالب وعبد الله بن عباس * رضي الله عنهما كانا يقولان الصلوة الوسطى صلوة الصبح * وروايت است از امام مالك كه رسيده است اورا كه علي وابن عباس رضي الله عنهما ميكفتند كه صلوة وسطى نماز صبح است زيرا كه وي مشهود داشته واقع است ميان دو نماز روز ودو نماز شب وحد مشترك است ميان آنها * رواه في الموطا ورواه الترمذي عن ابن عباس وابن عمر تعليقا * ومذهب امام مالك وامام شافعي نيز همين است ونووي كفته كه احاديث صحيحه وارد شده است در آنكه صلوة وسطى نماز عصر است وماوردي كه از ائمهٔ شافعيه است كفته شافعي تصريح كرده است كه آن نماز صبح است وليكن چون احاديث بصحت رسيده است كه نماز عصر است مذهب شافعي همين خواهد بود بحكم وصيتي كه وي كرده است كه اكر حديث صحيح بيابيد كه من بر خلاف آن حكم كرده باشم بدانيد كه مذهب من همانست كه بدان حديث وارد شده وبزنيد مذهب مرا بر ديوار رضي الله عنه * وعن سلمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * سلمان فارسي كفت كه شنيدم آنحضرت را كه ميكفت * من غدا الى صلوة

الصبح غدا براية الايمان * كسيكه برود بسوی نماز بامداد ميرود برايت ايمان بجنگ شيطان ولشكراو چنانكه غازيان با علمها برونلد
* ومن غدا الى السوق غدا براية ابليس * وكسى كه بامداد برود بجانب بازار ميرود برايت ابليس ومراد آنست كه نماز نا گزارده وا ورا
بجا نيارده برود واگر بعد ازان برود وبقصد كسب رزق حلال وكفايت معيشت عيال نه اين چنين خواهد بود * رواه ابن ماجة *

* باب الاذان * اذان درلغت بمعني دانانيدن وخبركردن است ودرشرع اعلام بدرآمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص
ومشهور آنست كه ثبوت آن بخواب ديدن عبد الله بن زيد انصاری است وديدن عمر بن الخطاب نيز بعد از وی چنانكه درحديث
بيايد وبعض گفته اند كه ابوبكر صديق نيز ديد وامام غزالي گفته كه ده صحابي اند كه اذان را بخواب ديدند وبعض بعد چهارده تصريح
كرده اند وصحيح آنست كه بعد از خواب ديدن صحابه وحي نيز آمد وبعض گويند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده ودر روايتي از امير المؤمنين
علي آمده كه چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسرا پردهٔ عزت رسيد كه محل خاص كبريای حق بود فرشته از آنجا برآمد آنحضرت از
جبرئيل پرسيد كه اين فرشته كيست جبرئيل گفت سوگند بخدای كه ترا بحق فرستاده نزديك ترين خلق بدرگاه عزت منم ونديدم
اين فرشته را ازان باز كه پيدا كرده شده ام مگر درين ساعت پس گفت آن فرشته الله اكبر الله اكبر از پس پرده آواز آمد راست
گفت بندهٔ من انا اكبر انا اكبر پس ذكر كرد باقي كلمات اذان را وتحقيق آنست كه آن حضرت درشب معراج كلمات اذان راشنيد اما حكم
نشد كه اين كلمات را در اذان برای نماز گويد وآنحضرت درمكه بی اذان نماز ميگزارد تا بمدينه آمد ودرين باب با اصحاب مشورت كرد
بعضى از اصحاب اذان را درخواب شنيدند پس وحي آمد كه آن كلمات را كه بر آسمان شنيدهٔ بود برزمين سنت اذان باشد والله اعلم *

* الفصـــــل الاول * عن انس * رضي الله عنه * قال ذكروا النار والناقوس * گفت انس ياد كردند بعض صحابه رضي الله عنهم
آتش وناقوس را * فذكروا اليهود والنصارى * پس ياد كردند بعض ديگر از اصحاب يهود را ونصارى را اين حديث مختصر است از حديث
دراز از اول وقصه آنست كه درفصل ثالث بيايد از ابن عمر كه مسلمانان چون بمدينه تشريف آوردند خواستند كه وقتى معين كردانند برای
نماز كه در انوقت همه خبردار شده حاضر آيند پس بعض گفتند آتشي بايد افروخت درجای بلند تا چون آنرا ببينند همه فراهم آيند
ياناقوسي بايد زد تاچون آواز آنرا بشنوند حاضر شوند پس گفتند كه آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت يهود است وناقوس زدن
رسم نصارى است وتشبه بآنها خوب نباشد وناقوس را تفسير كرده اند بچوب بزرگ دراز كه زده شود بچوب خرد كوتاه وبزنند آنرا ترسايان
دروقت نماز ودربعضى روايات بوق واقع شده نسبت به يهود ودربعض قرن وبوق وقرن معروف اند دميده ميشود دران ودربعض
شروح هدايه ناقوس برای نصارى وبوق برای يهود ونار برای مجوس واقع شده وليكن اينجا خلشه ميشود كه مجوس را نمازی نمی باشد
مگر مراد آن باشد كه آتش افروختن داب آتش پرستان است ارتكاب آن خوش نباشد وتوربشتي گفته كه مشهور از يهود نفخ قرن است وشايد كه
بعضى از ايشان آتش افروزند وبعض قرن دردمند وبالجملة قرار بر اذان واقامت افتاد * فامر بلال ان يشفع الاذان * پس امر كرده شد بلال را
كه جفت كند اذان را يعني دوگان دوگان گويد الفاظ آنرا * وان يوتر الاقامة * وامر كرده شد كه طاق كردا ند اقامت را ويكان گويد كلمات
آنرا واين مذهب امام مالك وشافعي وبعض علما اين است كه كلمات اذان را دودوبار گويند واقامت را يكيكبار ودر مذهب امام ابوحنيفه واصحاب
وی الفاظ اذان واقامت هردو دودوبار است واحاديث نيز درين وارد است وگويند كه در زمان قديم اذان و اقامت هر دو دوگان دوگان
بود وبعض از ملوك بني اميه بجهت شتابي بعد از برآمدن اقامت را يكان يكان ساختند ودرشرح تحقيق اينمقام بتفصيل كرده شده
است آنجا بايد نگريست * قال اسمعيل * گفته است اسماعيل بن ابراهيم كه از راويان اين حديث است وشيخ شيخ بخاری ومسلم است
* فذكرته لايوب * پس بعد ازانكه شنيدم اين حديث را ذكر كردم آنرا مر ايوب را كه وی نيز اين حديث را روايت دارد * فقال *
پس گفت ايوب همه الفاظ اقامت يكيك بار بايد گفت * الا الاقامة * مگر لفظ قد قامت الصلوة كه دو بار بايد گفت * متفق عليه * واين
حديث را بخاری نيز تنها روايت كرده است ودروی اين استثنا مذكور نيست وامام مالك اخذ بدان كرده ونزد ايشان قد قامت الصلوة را نيز
يكبار ميگويند * وعن ابي محذورة * صحابي است نام او سمرة وبعض گفته اند اوس وبعض سلمان وبعض سلمه وقول اول صحيح تر است
مؤذن آنحضرت است درمكه راوی ترجيع در اذان است * قال القى علي رسول الله صلى الله عليه وسلم التاذين هو بنفسه * گفت ابومحذورة

القا كرد برمن و تلقين نمود مرا آنحضرت اذان كفتن را وى بذات شريف خود * فقال قل * پس فرمود بكو * الله اكبر الله اكبر الله اكبر الله اكبر * چهار بار و در روايتى دو بار نيز آمده و مذهب امام مالك دو بار است * اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود * فرمود پستر بازميكردى بذكرشهادتين * فتقول * پس ميكوئي بار ديكر * اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله * و اين را ترجيع ميكويند و اين سنت است در اذان نزد شافعي و مالك و از امام احمد دو روايت است و ظاهر مذهب او عدم ترجيع است چنانكه مذهب ما است و در ترجيع دو دو بار شهادتين را با آواز پست ميكويند باز بر ميكردند و با آواز بلند ميكويند و متمسك ايشان اين حديث است و علماى حنفيه ميكويند كه اين تكرار از براى تعليم ابي محذوره بوده است نه براى تشريع و وى بار اول پست كفت و آنحضرت فرمود بار ديكر بكو و بلند بكو و حديثى ديكر از ابي محذوره آمده است كه دران ترجيع نيست و در حديث عبد الله بن زيد كه اصل در باب اذان است نيز ترجيع نيست و در اذان بلال كه رئيس و قدوة موذنان است نيز ترجيع نيامده و در اذان ابن ام مكتوم كه وى نيز در مسجد شريف اذان ميكفت و سعد قرظه كه موذن مسجد قبا بود نيز مذكور نشده و اذان ابي محذوره را قصه ايست كه ازان ظاهر ميكردد كه تعليم تكرار شهادتين مراو را نه براى تشريع بود در شرح آنرا نقل كرده ايم * حي على الصلوة حي على الصلوة * روى آريد و شتابي كنيد بنماز * حي على الفلاح حي على الفلاح * شتابي كنيد بچيزى كه سبب نجات و پيروزيست * الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كان الاذان على عهد رسول الله * كفت ابن عمر بود كلمات اذان در زمان پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم مرتين مرتين * دو دو بار * والاقامة مرة مرة * وبود كلمات اقامت يكيك بار * غير انه كان يقول * جز آنكه بود موذن كه ميكفت * قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة * مكرر دو بار * رواه ابو داؤد والنسائي والدارمي * وعن ابي محذورة ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه الاذان تسع عشرة كلمة * روايت است از ابي محذوره كه آنحضرت تعليم كرد او را اذان نوزده كلمه اين بنا بر قاعده ترجيع است * والاقامة سبع عشرة كلمة * و تعليم كرد او را اقامت هفده كلمه اين صريح است در آنكه اقامت دو دو بار است كه از نوزده چهار كلمه ترجيع رفت و دو قد قامت الصلوة زياده شد و حجت امام ابي حنيفه اين حديث است و حديث اول اكر صحيح است منسوخ است باين والله اعلم * رواه احمد والترمذي وابو داؤد والنسائي والدارمي وابن ماجة * وعنه قال قلت * و هم از ابي محذوره روايت است كه كفت كفتم * يا رسول الله علمني سنة الاذان * بياموز مرا طريق كفتن اذان * قال فمسح مقدم رأسه * كفت ابو محذوره پس مسح كرد آنحضرت پيش سر مبارك خود را كويا كه اين اشارت است با آنكه تعليم اذان امرى شريف است كه اكر جسم بودى سزاوار بودى كه برسر نهاده شدى چنانكه كسى از كسى چيزى ميخواهد پس ميكويد بالرأس والعين اينچنين است در شرح شيخ ابن حجر * قال تقول * كفت آنحضرت براى تعليم اذان بابي محذوره ميكوئي * الله اكبر الله اكبر الله اكبر الله اكبر ترفع بها صوتك * بر ميدارى باين كلمات آواز خود را يعني اينجا اينچنين نيست كه اول دو بار پست ميكوئي و باز دو ديكر را بلند ميكوئى چنانكه در شهادتين بلكه همه را با آواز بلند ميكوئى چنانكه در اذان مستحب است * ثم تقول * پستر ميكوئي * اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتك * پست ميكني باين كلمات آواز خود را * ثم ترفع صوتك بالشهادة * پستر بلند ميكني آواز خود را بكلمات شهادت و ميكوئي * اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حي على الصلوة حي على الصلوة حي على الفلاح حي على الفلاح فان كان صلوة الصبح قلت * پس اكر باشد نمازى كه بوى اذان ميكوئي نماز صبح ميكوئي * الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله رواه ابو داؤد * وعن بلال * رضي الله عنه * قال قال لي رسول الله * كفت بلال كفت مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا تثوبن في شيء من الصلوات الا في صلوة الفجر * تثويب مكن در هيچ نمازى مكر در نماز فجر تثويب در لغت رجوع كردن و باز كشتن و مراد اينجا اعلام بعد از اعلام است كه يكبار باذان اعلام كردند بار ديكر باز اعلام ميكنند و تثويب چند قسم است الصلوة خير من النوم كفتن در ميان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و سنت است همين است و بعد ازان علماى كوفه حي على الفلاح حي على الفلاح احداث كردند در ميان اذان و اقامت و بعد از ايشان هر قومي چيزى متعارف ساختند اما مخصوص بنماز فجر كه وقت خواب و محل كسل است

بعد ازان متأخرين در جميع نمازها مستحب ساختند ومستحسن داشتند واين احداث بعد از احداث است وبدعت است واز امير المؤمنين علي
انكار آن منقول است وآورده اند كه ابن عمر بمسجدي درآمد وموذن را شنيد كه در جز نماز فجر تثويب كرد پس از مسجد برآمد وگفت بيرون
رويد از پيش اين مرد كه مبتدع است * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي ابو اسرائيل الراوي ليس هو بذاك القوي عند اهل
الحديث * اين حديث را ترمذي وابن ماجه روايت كرده اند وترمذي گفته كه ابو اسرائيل كه راوي اين حديث است نيست وي آنچنان
قوي نزد محدثان * وعن جابر ان رسول الله * روايت است از جابر كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال لبلال * گفت مر بلال را
* اذا اذنت فترسل * چون اذان گوئي پس آهسته ونرم وفرو هشته گو وشتابي مكن * واذا اقمت فاحدر * وچون اقامت گوئي شتابي كن
وتيز گو * واجعل بين اذانك واقامتك قدر ما يفرغ الآكل من اكله * وبگردان ميان اذان واقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام
خورنده از خوردن خود * والشارب من شربه * وفارغ گردد آب نوشنده از نوشيدن خود * والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته * وفارغ
گردد آنكه محتاج است ببول وغائط چون درآيد در آبخانه براى قضاى حاجت خود * ولا تقوموا حتى تروني * وبرنخيزيد براى نماز بمجرد
تكبير برآوردن تا آنكه به بينيد مرا يعني بيرون آمده از درون خانه ودر فقه مذكور است كه تا چون حي على الصلوة گويد بايد برخاست شايد
كه آنحضرت نيز در يتوقت بيرون مي آمدند * رواه الترمذي وقال لا نعرفه الا من حديث عبد المنعم * گفت ترمذي نمي شناسيم اين حديث
را مگر از حديث عبد المنعم ابن نعيم كه از مجهولان وضعيفان است * واسناده مجهول * واسناد اين حديث مجهول است وگفته اند كه اين
حديث را شواهد است وطرق آن همه ضعيف اند وبعض گفته اند كه اين را حدي معين نيست جز تمكن دخول وقت واجتماع مصلين وهيچكس
از علما اختلاف نكرده در تطوع ميان اذان واقامت چنانكه بيايد * وعن زياد بن الحارث الصدائي * بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبيله
است از يمن صحابي است بيعت كرد آنحضرت را واذان گفت پيش وي معدود است در بصريين * قال امرني رسول الله * گفت امر
كرد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اذن * كه اذان گو * في صلوة الفجر * اين امر باذان در نماز بامداد بود * فاذنت * پس اذان
گفتم * فاراد بلال ان يقيم * پس چون وقت اقامت شد خواست بلال كه اقامت گويد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم ان اخا صداء قد اذن * بدرستيكه برادر صدا يعني زياد بن الحارث الصدائي بتحقيق اذان گفته است وهركه از قبيله ميباشد
او را برادر آن قبيله ميخوانند * ومن اذن فهو يقيم * وهركس كه اذان ميگويد پس همان كس اقامت ميگويد * رواه الترمذي وابو داؤد
وابن ماجة *

* الفصل الثالث * عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كان المسلمون حين قدموا المدينة * گفت ابن
عمر بودند مسلمانان در وقتي كه آمدند از مكه بمدينه * يجتمعون * فراهم مي آمدند * فيتحينون للصلوة * پس اندازه ميكردند
ومي طلبيدند وقتي را كه بيايند در وي براى نماز * وليس ينادي بها احد * ونبود كه آواز ميداد وميخواند بنماز هيچكي * فتكلموا يوما في ذلك *
پس سخن كردند ومشاورت نمودند روزي دران باب * فقال بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصارى * پس گفتند بعض مسلمانان بگيريد
ناقوسي مانند ناقوس ترسايان كه براى وقت نماز ميزدند * وقال بعضهم قرنا مثل قرن اليهود * وبعض گفتند بگيريد شاخي مانند شاخ يهود
كه ميدميدند آنرا * فقال عمر * رضي الله عنه * پس گفت عمر رضي الله عنه * اولا تبعثون رجلا ينادي بالصلوة * آيا ميگيريد ناقوس وقرن را وبرنمي انگيزيد
مردي را كه آواز بكند وبخواند بنماز * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا بلال قم فناد بالصلوة * اى بلال برخيز
وندا كن بنماز ظاهر آنست كه مراد اينجا مجرد فرياد كردن وخبر كردن است بنماز آمدن وقت نه اذان شرعي بطريق خاص وبا ينوجه حاصل
ميشود توفيق ميان احاديث پس گويا درابتدا مجرد ندا بوده پس ازان ديدن خواب يستر تشريع اذان بوحي يا باجتهاد ودر بعض احاديث
آمده است كه بلال ندا ميكرد بنماز بلفظ الصلوة جامعة * متفق عليه * وعن عبد الله بن زيد بن عبد ربه قال * روايت است از عبد الله
بن زيد انصارى خزرجي كه از مشاهير صحابه است واو را صاحب اذان گويند * قال لما امر رسول الله * چون امر كرد پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم بالناقوس يعمل * بناقوس كه ساخته شود * ليضرب به للناس لجمع الصلوة * تا زده شود او را براى مردم براى جمع آمدن براى
نماز ازينجا معلوم ميشود كه با وجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم بدان واقع شد كه ساخته شود
وشايد كه امر بطريق تخيير باشد والله اعلم * طاف بي وانا نائم رجل * در خيال درآمد مرا وحال آنكه من در خوابم مردي يعني ديدم مردي

را درخواب که * یحمل ناقوسا في یده * برمیدارد ناقوسي را در دست خود * فقلت یا عبد الله اتبیع الناقوس * پس گفتم ای بندهٔ خدا
آیا میفروشي این ناقوس را * قال وما تصنع به * گفت آن مرد چه میکني آنرا * قلت ندعو به الی الصلوة * گفتم میخوانیم مردم را بزدن
ناقوس بسوی نماز * فقال * پس گفت آن مرد * افلا ادلك علی ما هو خیر من ذلك * آیا میخواهي ناقوس را پس راه ننمایم و تعلیم نکنم ترا بر
چیزی که آن بهتر است ازان * فقلت له بلی * پس گفتم من مر آن مرد را بلی راه بنما بچیزی که بهتر است ازان * قال * گفت عبد الله
بن زید * فقال * پس گفت آن مرد * تقول * میگوئي * الله اکبر الی آخره * تا آخر اذان بر کیفیت سابق * وکذا الاقامة * و همچنین
میگوئي اقامت را ازینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذان است در عدد کلمات و شافعیه گویند که معني عبارت آینست که همچنین تعلیم
کرد اقامت را و تشبیه در مجرد تعلیم است * فلما اصبحت اتیت رسول الله * میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر
خدا را * صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رأیت * پس خبر دادم آنحضرت را بانچه دیدم درخواب * فقال انها لرؤیا حق * پس گفت
آنحضرت بدرستیکه این خواب که تو دیدی خواب راست است * ان شاء الله تعالی * اگر خواسته است خدای تعالی استعمال این کلمه
درین مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نه از برای شک و تردد و بعض گویند که معني کلام اظهار ترقب و توقع است در نزول وحي
بعد از خواب یا حصول یقین با جتهاد و استصواب و گویا درهمین وقت وحي شد و اجتهاد کرد پس فرمود عبد الله بن زید را * فقم مع بلال
پس با یست با بلال * فالق علیه ما رأیت * پس القا کن بروی چیزیرا که دیدهٔ درخواب * فلیؤذن به * پس باید که اذان بگوید
بلال و اعلام کند بانچه دیدهٔ تو * فانه اندی صوتا منك * زیرا که بدرستی نرم تر و بلندتر و شیرین تر و بهتر است آواز وی از تو * فقمت
مع بلال * پس ایستادم با بلال * فجعلت القیه علیه * پس در ایستادم که القا میکنم آن کلمات را بر وی * ویؤذن به * و اذان میگوید
وی بدان * قال * گفت عبد الله بن زید * فسمع بذلك * پس شنید این قصه را یا اذان بلال را * عمر بن الخطاب وهو في بیته * وحال
آنکه عمر درخانهٔ خود بود * فخرج یجر رداءه * پس بیرون آمد عمر درحالی که میکشد ردای خود را * یقول * میگوید * یا رسول الله
والذی بعثك بالحق * سوگند بخدای که فرستاده است ترا براستي * لقد رأیت مثل ما اری * هرآینه بتحقیق دیدم من مانند انچه نموده
شده است عبد الله بن زید و در بعض روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث
که فرمود دیدم من انچه نموده شد وی ایمای باینمعني دارد والله اعلم * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم
فلله الحمد * پس مر خدای راست سپاس و ستایش بر توافق این دو رؤیت و یا برؤیت تو که از پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صواب
* رواه ابوداؤد والدارمي وابن ماجة الا انه لم یذکر الاقامة * مگر آنست که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را که در روایت دیگران واقع شده
* وقال الترمذی * و گفته است ترمذی * هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح قصة الناقوس * لیکن ترمذی ذکر نکرده است قصهٔ ناقوس را و لفظ
حدیث نزد وی اینست که گفت عبد الله بن زید که چون صبح کردیم آمدیم ما نزد آنحضرت پس خبر دادیم مر آنحضرت را بخواب پس فرمود
که این خواب حق است پس گفت برخیز با بلال که سمت وی از تو نرم آواز تر والقا کن بروی انچه گفته شده است مر ترا و باید که ندا کند
بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکه میکشید وی ازار خود را و میگوید یا رسول الله
سوگند بخدائیکه فرستاده است ترا براستي هرآینه دیدم من مانند انچه وی میگفت پس گفت رسول خدا فلله الحمد فتلك اثبت
* وعن ابي بکرة قال خرجت مع النبي * گفت ابي بکرهٔ ثقفي که نام وی نفیع بن الحارث است بیرون آمدم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم لصلوة الصبح * وقت نماز صبح * فکان لا یمر برجل الا ناداه بالصلوة * پس بود آنحضرت که نمیگذشت بهیچ مردی ازان مردان
که درخواب بودند مگر آنکه ندا می کرد او را بنماز * او حرکه برجله * یا میجنبانید او را بپای مبارک خود و ازینجا معلوم میشود که بیدار
کردن کسی را برای نماز جائز است خواه بخواندن یا بجنبانیدن * رواه ابوداؤد * وعن مالك بلغه * روایت است از مالك که رسیده است
او را * ان المؤذن جاء عمر یؤذنه لصلوة الصبح * که مؤذن آمد عمر را رضي الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد ازان
که اذان گفته بود * فوجده نائما * پس یافت مؤذن عمر را در خواب * فقال * پس گفت مؤذن * الصلوة خیر من النوم فامره عمر ان یجعلها
في نداء الصبح * پس امر کرد مؤذن را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح از حدیث ابي محذوره سابقا معلوم شد که آنحضرت بلال را

امر کرد که در اذان بامداد این کلمه را تکرار کنید و در بعض روایات نیز آمده است که بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان می گفته باشی و ما فاکه این سنت در مدینه بعد از آنحضرت متروک شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر باین تقریب روشن و تازه شد والله اعلم * رواه فی الموطا * وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال * گفت عبد الرحمن * حدثنی ابی * حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است * عن ابیه * از پدر خود که عمار بن سعد است * عن جده * و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظه است بفتح قاف و را و زای معجمه که مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که مؤذن آنحضرت است صحابی است و عمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول است از طبقهٔ ثالثه و پسر وی عبد الرحمن مستور است از طبقهٔ سادسه روایت میکند و هر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر پدر رجل است و ضمیر ابیه و جده هر دو را جع بابی است فافهم * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بلالا ان یجعل اصبعیه فی اذنیه * آنحضرت فرمود بلال را که بکرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود * و قال انه ارفع لصوتک و گفت آنحضرت که کردانیدن انگشتانرا در گوش بلند کرداننده تر است مر آواز ترا * رواه ابن ماجة *

* باب فضل الاذان و اجابة المؤذن *

فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در آنست که اذان گفتن فاضل تر است یا امامت کردن و مختار آنست که اگر بدانند که حقوق امامت بتمام بجا می توانند آورد امامت افضل است و الا اذان و سخن کرده اند در آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است که آنحضرت در سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز کردند و بعض این را تاویل کنند که مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر بچیزی کند گویند وی کرد چنانکه گویند بادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آنست که امر بدان کرده است و در روایت دار قطنی تصریح نیز آمده است که امر کرد باذان والله اعلم و در هدایه از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و بنشست در میان و مختار و ظاهر از کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود کردند بر اجابت مؤذن واجب است که اگر چند کس اذان گویند حرمت مر اول راست و اگر از جواب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت فعلی و در قارئ قرآن دو قول است و مختار عدم اجابت است *

* الفصل الاول *

عن معاویة قال سمعت رسول الله * گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة * مؤذنان دراز کردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت است از بزرگی و کردن فرازی ایشان در آن روز یا از ترقب و انتظار اذن در در آمدن بهشت و امتداد دیدهای امید ایشان در فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او کردد و کردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است از قرب و دنو از درگاه عزت و بعض اعناقا روایت کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت * رواه مسلم * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان * وقتی که آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان و میگریزد * له ضراط * و حالتی که شیطان تیز میزند * حتی لا یسمع التأذین * تا نشنود اذان را بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی اگر تیزی بزند عجب نباشد پس تیز میزند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان باوازی که پر میکند گوش را و باز میدارد از شنیدن جز آن و از آن تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت مسلم له حصاص واقع شده بضم حای مهمله و دو صاد مهمله بمعنی سخت دویدن * فاذا قضی النداء اقبل * پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان * حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر * تا آن وقتی که اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد * حتی اذا قضی التثویب اقبل * تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید * حتی یخطر بین المرء و نفسه * تا آنکه حائل میکردد و در می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را * یقول اذکر کذا اذکر کذا * میگوید یاد کن چنانرا یاد کن چنانرا * لما لم یکن یذکر * یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت آن * حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی * تا آنکه میکردد مرد چنانکه نمی داند که چند رکعت

گذارده است * متفق عليه * اگر گويند كه چه سبب است كه شيطان از اذان بگريزد و از تلاوت قرآن و نماز نگريزد جوابش آنكه حق تعالى در كلمات اذان هيبتى و عظمتى نهاده كه او را در خوف و رعب مى اندازد و نيز گفته اند كه سر درين آنست كه اگرچه وى مقدمهٔ نماز است اما از عجب و ريا عاريست و نماز بجهت كمال فضيلت كه دارد آدمي را در ريا و عجب مى اندازد و از آن رخنه وسوسه شيطان راه مى يابد و قرآن نيز همچنين است و بالجمله در اذان اين خاصيت نهاده اند والله اعلم * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايسمع مدى صوت المؤذن جن ولا انس * ميشنود غايت آواز مؤذن را نه جن و نه انس * ولاشيء * و نه هيچ چيز از حيوانات و نباتات و جمادات * الاشهد له يوم القيمة * مگر آنكه گواهي ميدهد براى او روز قيامت بايمان و فضل و كرامت؛ و مدى بفتح ميم و دال غايت چيزى و نهايت آن و تخصيص بذكر غايت بجهت آن كرد كه چون گواهي بدهد كه هركه آواز پست شنود چه در نهايت آواز پست ميباشد پس آنكه از نزديك آواز بلند بشنود بطريق اولى گواهي خواهد داد * رواه البخاري * وعن عبدالله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم المؤذن * چون بشنويد مؤذن را كه اذان ميگويد * فقولوا مثل مايقول * پس بگوئيد مانند آنچه وى ميگويد * ثم صلوا علي * پستر درود بفرستيد برمن * فانه من صلى علي صلوة صلى الله عليه بها عشرا * از براى آنكه بدرستي هركه درود بفرستد برمن يكبار درود بفرستد خداى تعالى بر وى ده بار و اين جزاى درود فرستادن برمن هميشه است پس درينوقت نيز بفرستيد كه وقت مبارك است و دعا در وى مستجاب است * ثم سلوا الله لي الوسيلة * پستر سوال كنيد خدا را و بخواهيد از براى من وسيله را * فانها منزلة في الجنة * زيرا كه وسيله درجه است در بهشت كه * لاتنبغي الا لعبد من عباد الله * نميسزد و نميرسد آن منزلت مگر براى يك بنده از بندگان خدا * وارجو ان اكون انا هو * و اميد ميدارم كه باشم من آن بنده * فمن سأل لي الوسيلة * پس هركه بخواهد و سوال كند از خدا براى من وسيله را * حلت عليه الشفاعة * فرود آيد بر وى و واجب گردد براى وى شفاعت * رواه مسلم

وسيله در لغت سبب و دستاويز و توسل نزد يكي جستن بچيزى و وسيله كرد بخدا و توسل كرد بسوى خدا يعني تقرب جست بسوى او بعمل و مراد بوسيله كه بسوال آن براى پيغمبر امر واقع شده قرب درگاه عزت و علو درجه نزد اواست در آن حضرت جل جلاله و عظم شانه كه سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت و مرتبت در بهشت نيز اثر و نتيجهٔ آن قرب و درجه است و باين جهت تفسير آن بمنزلتى كه در جنت است واقع شده و ارجو تواضع و تأدب است مر حضرت الهيه را و بحقيقت كنايت است از جزم و يقين بحصول آن چه رجاى حبيب در حضرت حبيب هرگز خيبت نپذيرد * وعن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال المؤذن * وقتي كه بگويد مؤذن * الله اكبر الله اكبر فقال احدكم * پس بگويد يكي از شما * الله اكبر الله اكبر ثم قال * پستر بگويد مؤذن * اشهد ان لا اله الا الله قال * بگويد يكي از شما * اشهد ان لا اله الا الله ثم قال * پستر بگويد مؤذن * اشهد ان محمدا رسول الله قال * بگويد يكي از شما * اشهد ان محمدا رسول الله ثم قال حي على الصلوة قال لاحول ولا قوة الا بالله ثم قال حي على الفلاح قال لاحول ولا قوة الا بالله * در احاديث در اجابت حيعلتين همين كلمه آمده و آنچه بعض مردم ميگويند ماشاء الله كان ومالم يشألم يكن آنرا اصلى يافته نشده است و جمع ميان حيعله و حوقله روايتي است از حنابله * ثم قال الله اكبر الله اكبر قال الله اكبر الله اكبر ثم قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه * بگويد مستمع اذان آنرا از دل خود يعني باعتقاد و اخلاص * دخل الجنة * در مي آيد بهشت را * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يسمع النداء * كسي كه بگويد هنگام شنيدن اذان * اللهم رب هذه الدعوة التامة * و در روايت بيهقي آمده اللهم اني اسألك بحق هذه الدعوة التامة و مراد بدعوت تامه دعوت توحيد است كه از منقصت شرك منزه است و از تغيير و تبديل محفوظ و تا روز نشور باقيست و بحقيقت اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است كه جامع تمامه سعادات دنيا و آخرت است * والصلوة القائمة * اشارت است بمضمون حي على الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند و از قائمه دائمه پس اين بيان و تاكيد دعوت تامه ميشود * آت محمدا الوسيلة والفضيلة * بده محمد صلى الله عليه وسلم را وسيلت و فضيلت يعني رتبه و درجهٔ زياده بر همه خلائق * وابعثه مقاما محمودا * و برانگيز و ايستاده كن محمد را صلى الله عليه وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقاميكه ستوده شود صاحب وى بزبان همه كس و رشك برند بر وى تمامهٔ خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است كه تمامهٔ عالميان حيران و سرگردان باشند و هيچكس از انبيا و رسل از هيبت و دهشت دم نتوانند زد و سر بالا كرد

پس آنحضرت را مرتبه مزید در آید و این در بعضی از حدیث آمده است که پروردگار تعالی حمد را بآنحضرت تعلیم و تلقین کند که در آن حمد حق تعالی را بحامد رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش بنشانند و شفاعت سازی از جملهٔ خصرا بپوشانند واذن دهند که هرچه سوال بکوید و هرچه رضا وارا بست بخواند آن روز معلوم شود که مقام محمد صلی الله علیه وسلم چیست و صدر نشین آن مجلس و مدار که کیست * نظم * آن چشم و چراغ اهل بینش * سلطان سریر آفرینش * در مقامی که صدارت به بزرگان بخشند * چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی * الذی وعدته * آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول تو که در قرآن مجید فرمودهٔ عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا * حلت له شفاعتی یوم القیمة * هر که این دعا بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من مر او را و از قیاس مستحق میکردد آنرا اگرچه همه امت گناهکاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امید وار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد بشفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن خاتمت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مؤمنان است پس بشارت شفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا * رواه البخاری * وعن انس * رضی الله عنه * قال کان النبی * گفت انس بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یغیر اذا طلع الفجر * غارت میکرد و بتاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت بر آمدن صبح و غارت شب در انیدن اسپان برای قتل و نهب و عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت میرفت در هنگام نماز باشد او میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید * وکان یستمع الاذان * و بود آنحضرت که گوش می نهاد اذان را * فان سمع اذانا امسک * پس اگر می شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانانند * والا اغار * و اگر نمی شنید غارت میکرد که کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان میساخت و در روایت فقهیه آمده است که اگر قومی اذان گفتن ترک دهند مستحق قتل میشوند که اگرچه سنت است اما شعار اسلام است * فسمع رجلا یقول * پس شنید آنحضرت یکباری که بغارت رفته بود مردی را از ان قوم که میگوید * الله اکبر الله اکبر فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم علی الفطرة * بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواهی داد بایمان وی * ثم قال * پستر گفت آنمرد * اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم خرجت من النار * این تاکید است مر ایمان او را و معنی آنست که بر آمدی از استحقاق آتش یا اگر کنا هی کنی و بشومی آن در آتش در آئی آخر بیرون می آئی از ان فانهم * فنظروا الیه * پس نگاه کردند بسوی آن مرد تا بدانند که کیست * فاذا هو راعی معزی * پس ناگاه وی چرانندهٔ بزها است و معزی بکسر میم و سکون عین و زای بمد و قصر و معز بفتحتین و فتح و سکون بز خلاف ضان * رواه مسلم * وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن * کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا * شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است * غفر له ذنبه * آمرزیده شود مر او را گناه وی یعنی صغائر چنانچه مذهب است * رواه مسلم *

* وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوة * درمیان هر دو اذان نمازیست * ثم قال فی الثالثة * بعد ازان فرمود در کرت سوم * لمن شاء * مر هر کرا که بخواهد یعنی لازم نیست که بگزارد اگر خواهد بگزارد و اگر خواهد نگزارد * متفق علیه * بدانکه مراد بدو اذان اینجا اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میگویند شمس و قمر را و میخوانند امام حسن و حسین را حسنین رض یا از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست که بعد از اذان نماز باید کرد که وقت شریف است و دعا در وی مستجاب یا اشارت است بنوافل پیش از فرض و استبعادی که درین حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان وی پیش از ادای فرض نافله مکروه است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب او است اما در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان میداد مؤذن برای مغرب بر میخاستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از خانه بیرون می آمد ایشان را در نماز میدید و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریبی

از بیرون مي آمد گمان میبرد که نماز فرض گزارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید و بعض مردم گمان بردند که این دو رکعت راتبهٔ مغرب بود و نه چنین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگزاردند و آنحضرت مخیر گردانیده بود صحابه را در آن و امام ابوحنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهي کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آنحضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از آن منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کرده ایم

* الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامام ضامن * امام پذیرنده و بردارنده و برخود گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس برمیدارد قراءت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع دریابند او را ونگاه میدارد برایشان افعال صلوة و اعداد رکعات را * والمؤذن مؤتمن * و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه * اللهم ارشد الائمة * خدایا راه راست نما امامان را و توفیق ده ایشانرا بعلم و عمل و صلاح حال * واغفر للمؤذنين * و بیامرز مؤذنان را در تقصیر و تفریطی که بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل یکی از امامت و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیر است مر هر کدام را بفهم * رواه احمد و ابو داود والترمذي والشافعي وفي اخرى له بلفظ المصابيح * و در روایت دیگر مر شافعي را بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة وغفر للمؤذنين * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذن سبع سنين * کسیکه اذان گوید هفت سال * محتسبا * حسبة لله و برای طلب اجر و ثواب و رضای او * كتب له براءة من النار * نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن عقبة بن عامر * صحابي مشهور است والي مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبة بن ابي سفيان بعد از آن عزل کرد او را وفات یافت در مصر سنة ثمان وخمسين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعجب ربك من راعي غنم * عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضي است از آن از چرانندهٔ گوسفندان * في رأس شظية للجبل * در سر بلندی از کوه * يؤذن بالصلوة ويصلي * اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت ندارد و میگزارد نماز را * فيقول الله * پس میگوید خدای * عز وجل * بفرشتگان * انظروا الى عبدي هذا * نظر کنید بسوی بندهٔ من که اینست * يؤذن ويقيم الصلوة * اذان میگوید و برپا میدارد نماز را * يخاف مني * میترسد از من در ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است * قد غفرت لعبدي * بتحقیق آمرزیدم این بندهٔ خود را * وادخلته الجنة * و درآوردم او را در بهشت * رواه ابو داود والنسائي * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة على كثبان المسك يوم القيمة * سه کس بر تلهای مشک اندر روز قیامت کثیب بمثلثه تل ریگ کثب کرده کردن * عبد ادى حق الله وحق مولاه * یکی بندهٔ که بگزارد حق خدا را و حق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرمودهٔ شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه ابواب و بار تکلیف بر وی بیشتر است * ورجل ام قوما وهم به راضون * دیگر مردی که امامت کرد گروهی را و ایشان از وی راضي اند بجهت رعایت احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحت قراءت و حسن آن ورجل ينادي بالصلوات الخمس * دیگر مردی که اذان میگوید پنج وقت نماز را * كل يوم وليلة * هر روز و شب * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن يغفر له مدى صوته * بانگ نماز گوینده آمرزیده میشود مر او را تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناهان باشند که پر کنند این مسافت را که از مکان اذان است تا جای که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او و مؤید معنی اول است روایت مد صوته * ويشهد له كل رطب ويابس * و گواهی میدهد برای او هر تر و خشک اگرچه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات اما مراد هر چیز است چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين یا گویند که چون جمادات و نباتات گواهی دادند جن و انس بطریق اولی دهند * وشاهد الصلوة يكتب له خمس وعشرون صلوة * و حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود مر او را بیست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزار بیست و پنج درجه و این در حقیقت راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه رسیده * ويكفر عنه ما بينهما * رابخشیده میشود مر او را گناهان که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها * رواه احمد وابو داود وابن ماجة وروى النسائي *

و روايت كرده است نسائي * الى قوله * تا قول وى * كل رطب ويابس * وفضل شاهد صلوة را روايت نكرده * وقال * وكفته است نسائي اين
زيادتي را كه * وله مثل اجر من صلى * ومر مؤذن راست مثل ثواب كسيكه نماز كزارده است چه دال برخير شريك فاعل است در ثواب يعني وى
نيز داخل ثواب ميكردد كه سبب اجتماع ايشان براى نماز شده نه آنكه مؤذن را ثواب مقدار ثواب تمامهٔ نماز كزارندكان ميباشد تا لازم
مي آيد كه اذان افضل از نماز است * وعن عثمان بن ابى العاص قال قلت * عثمان بن ابى العاص ثقفي كه صحابي مشهور است عامل كردانيده
بود او را آنحضرت بر طائف وهمچنان بود در حيات آنحضرت عليه السلام ودر خلافت ابوبكر ودو سال از خلافت عمر بعد ازان عزل كرد
ووالي كردانيد برعمان وبحرين كفت كفتم * يارسول الله اجعلني امام قومي * بكردان مرا امام قوم من * قال انت امامهم * فرمود آنحضرت
تراامام اين قومي يعني كردانيدم ترا امام اين جماعت * واقتد باضعفهم * واقتدا كن به ضعيف ترين ايشان يعني در امامت رعايت حال
ضعيفان كن وتطويل قراءت وديكر اركان چنان مكن كه ضعيفان برنتابند وتنك آيند وجماعت ترك دهند * واتخذ مؤذنا لا ياخذ
على اذانه اجرا * وبكير مؤذني را كه نكيرد بر اذان خود اجرت را * رواه احمد وابو داود والنسائي * وعن ام سلمة * رضي الله عنها * قالت
علمني رسول الله * كفت ام سلمه تعليم كرد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اقول عند اذان المغرب * اينكه بخوانم نزد بانك نماز شام اين دعا را
* اللهم هذا اقبال ليلك * خدايا وندا اين وقت وقت پيش آمدن شب تست كه پيدا كردهٔ آنرا * وادبار نهارك * ووقت پشت دادن روز
تست * واصوات دعاتك * واين آوازهاى خوانندكان است بعبادت تو يعني وقت آوازها است ودر روايتي وحضور صلوتك زياده آمده است
* فاغفرلي * ودر روايتي اسألك ان تغفرلي * رواه ابو داود والبيهقي في الدعوات الكبير * وعن ابي امامة او بعض اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابي امامه باهلي كه صحابي مشهور است يا از بعض اصحاب آنحضرت يعني اين حديث را بعض
رواة از ابي امامه روايت كرده اند وبعض مجمل آورده وكفته عن بعض اصحاب رسول الله بي آنكه نام صحابي ببرد * قال ان بلالا اخذ
في الاقامة * كفت كه بلال شروع كرد در اقامت كفتن * فلما ان قال * پس چون كفت * قد قامت الصلوة قال رسول الله * كفت پيغمبر
خدا * صلى الله عليه وسلم اقامها الله وادامها * بر پا داراد نماز را خدا و پاينده داراد آنرا * وقال في سائر الاقامة * وكفت آنحضرت در باقي
الفاظ اقامت * كنحو حديث عمر في الاذان * مانند حديث عمر در اذان كه در فصل اول كذشت يعني بكويد هرچه بشنود وبتفصيل
دران حديث مبين كشته است * رواه ابو داود * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة *
رد كرده نمي شود دعا ميان اذان واقامت ظاهر عبارت اين حديث عام تر است كه خواه متصل باذان كند يا بفاصله وبهتر آنست كه
متصل كند تا موافق كردد بحديث آينده كه فرمود عند النداء * رواه ابو داود والترمذي * وعن سهل بن سعد قال * كفت سهل
بن سعد ساعدي انصاري صحابي مشهور است وآخر من مات من الصحابة بالمدينة * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثنتان لا تردان *
دو خصلت رد كرده نميشوند * او * يا كفت * قلما تردان * كم است كه رد كرده شوند وقلت كنايت از عدم است * الدعاء
عند النداء * يكي دعا نزد اذان * وعند الباس * ودويم دعا نزد جنك با كافران * حين يلحم بعضهم بعضا * در وقتي كه بچسپند
بعضي از جنك كنندكان بعض را ودر يكديكر بيفتند ويكديكر را بكشند ولحم بمعنى كشتن وبهم چسپيدن در جنك هر دو آمده والتحام
نيز باين معني است ويلحم بفتح يا وحا وبضم يا وكسر حا هر دو روايت است * وفي رواية * ودر روايتي بجاي عند الباس * وتحت المطر *
آمده وظاهر عبارت آنست كه زير باران باشد وباران بروى مي باريده باشد واحتمال دارد كه مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانكه
در روايتي آمده است * رواه ابو داود والدارمي الا انه لم يذكر * اين حديث را ابو داود ودارمي هر دو روايت كرده اند ليكن دارمي
ذكر نكرده است اين روايت را كه * وتحت المطر * وعن عبد الله بن عمرو قال رجل * كفت مردى * يا رسول الله ان المؤذنين
يفضلوننا * بدرستيكه مؤذنان زياده مي شوند ما را در اجر وثواب كه ايشان اذان ميكويند وما نميكوئيم * فقال رسول الله * پس كفت
پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قل كما يقولون * بكو آنچه مؤذنان ميكويند واجابت كن ايشانرا * فاذا انتهيت فسل تعط * پس چون بآخر
رسي بخواه از خداى تعالى چيزى تا داده شوى آنرا اين زيادت است بر جواب واشارت است بآنكه اكر جواب مؤذن بكويد وبعد ازان
دعا ميكند زياده ميشود در فضل * رواه ابو داود * وازين حديث مستفاد ميشود كه در مسجد نيز جواب مؤذن بكويد كه ثواب اذان بيابد

برخلاف آنكه در مردم مشهور است كه نزد حصول اجابت فعلي اجابت قولي دركار نيست فافهم

* الفصل الثالث *

* عن جابر قال سمعت النبي * گفت جابر شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول ان الشيطان اذا سمع النداء بالصلوة * بدرستيكه چون شيطان مي‌شنود آواز اذان را * ذهب * ميرود دور ميرود * حتى يكون مكان الروحاء * تا آنكه ميباشد در جاى روحا بفتح راو سكون حا و مد * قال الراوى * گفته است راوى * والروحاء من المدينة على ستة وثلثين ميلا * روحا از مدينه برسي و شش ميل است و بعض جهل نيز گفته * رواه مسلم * وعن علقمة بن وقاص قال اني لعند معوية * علقمة بن وقاص كه از كبار تابعين است گفت كه من نزد معاويه بودم * اذا اذن مؤذنه * ناگاه اذان گفت مؤذن معاويه * فقال * معوية كما قال مؤذنه * پس گفت معاويه كلمات اذان را چنانكه گفته مؤذن وى * حتى اذا قال * تا چون گفت مؤذن * حي على الصلوة قال * گفت معاويه * لاحول ولاقوة الا بالله فلما قال * پس چون گفت مؤذن * حي على الفلاح قال * گفت معاويه * لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم * درينمرتبه العلي العظيم زياده كرد * وقال بعد ذلك ما قال المؤذن * وگفت بعد از ان آنچه گفت مؤذن * ثم قال سمعت رسول الله * پستر گفت معاويه شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قال ذلك * گفت آنرا كه من گفتم * رواه احمد * وعن ابي هريرة قال كنا مع رسول الله * گفت ابوهريره بوديم ما با رسول خدا * صلى الله عليه وسلم فقام بلال ينادى * پس بايستاد بلال در حاليكه اذان ميگويد * فلما سكت قال رسول الله * پس چون تمام كرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من قال مثل هذا يقينا دخل الجنة * هر كس كه بگويد مانند اين كه مؤذن گفت يعني اجابت مؤذن بكند از سر يقين در مى آيد بهشت را * رواه النسائي * سوق حديث از براى بيان فضل مجيب مؤذن است اما فضل مؤذن نيز لازم مى آيد چه هرگاه كه ثواب كسى كه مثل گفته وى گفت اين باشد ثواب وى نيز خواهد بود * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت كان النبي * گفت عائشه بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سمع المؤذن يتشهد * چون مي شنيد مؤذن را كه شهادتين ميگفت * قال * ميگفت آنحضرت * وانا وانا * يعني وانا اشهد وانا اشهد تكرار راجع بتكرار شهادتين است * رواه ابو داؤد * وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اذن ثنتى عشرة سنة وجبت له الجنة * كسي كه اذان گويد دوازده سال مى درآيد و واجب گردد مر او را بهشت سابقا در فصل ثاني هفت سال فرمود شايد كه اول دوازده سال وحي شده باشد بعد از ان فضل و كرم حق وسيع شده فرمود كه اگر هفت سال هم بگويد بس است بلكه بشارت زيادت آمد كه كتب له براءة من النار و اينجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنكه براءت از خلود مراد دارند يا گويند كه در اذان دوازده سال اين زيادت است كه فرمود * وكتب له بتاذينه في كل يوم ستون حسنة * و نوشته شود بجزاى اذان گفتن وى هر روز مر با رشصت نيكى * ولكل اقامة ثلثون حسنة * و مر هر اقامت را سي نيكي در ظاهر ذهن تبادر بآن دارد كه كلمات اقامت فرادى باشد و يحتمل كه كثرت فضل اذان باعتبار كثرت تعب و مشقت دران باشد و بر هر تقدير تعين عدد موكول بعلم شارع است والله اعلم * رواه ابن ماجة * وعنه قال كنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب * وهم از ابي هريره است گفته بوديم ما كه امر كرده مى شديم بدعا نزد اذان مغرب و شايد كه دعا همان است كه در حديث ام سلمه گذشت * رواه البيهقي في الدعوات الكبير *

* باب * در لواحق و متممات آنچه گذشت در دو باب سابق * الفصل الاول * عن ابن عمر * رضي الله عنهما

* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلالا ينادى بليل * بدرستيكه بلال اذان ميدهد در شب تا مردم پيش از وقت بغسل و استنجا و وضو متهيئ و مستعد نماز شوند و از اينجا معلوم ميشود كه براى نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانكه مذهب امام ابو يوسف است و امام شافعي نيز برين است * فكلوا واشربوا حتى ينادى * پس بخوريد و بنوشيد در تسحر رمضان تا آنكه ندا دهد * ابن ام مكتوم * كه صحابي مشهور است و وى نيز مؤذن بود و از اينجا معلوم ميشود كه آنحضرت را دو مؤذن بود كه يكي پيش از فجر اذان ميداد و ديگرى بعد از فجر و غالبا اين در رمضان بودى يكى براى تسحر اذان ميداد و ديگرى براى نماز و شافعيه ميگويند كه براى صبح دو مؤذن سنت است يكى پيش از فجر در نصف اخير از شب اذان دهد و ديگرى بعد از فجر در اول وقت * قال * گفت راوى * وكان ابن ام مكتوم رجلا اعمى * و بود ابن ام مكتوم مردى نابينا * لا ينادى حتى يقال له اصبحت اصبحت * ندا نميداد تا آنكه گفته ميشد او را صبح شد صبح شد مگر يعني نزديك شد صبح مبالغة ميگفتند صبح شد و اين تاويل از جهت آن كرديم كه فرمود تا نداى ابن

ام مكتوم بخوريد و بنوشيد چون وى اند ابعد از برآمدن صبح و مكرر خبر دادن مردم بدان اذان ميداده باشد خوردن و نوشيدن تا آنوقت چگونه جائز باشد كذا في بعض الشروح فافهم * متفق عليه * وعن سمرة بن جندب * صحابي مشهور است از حفاظ مكثرين نزول كرد بصره را روايت كرده اند ازوى حسن بصرى و شعبي وجز ايشان * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمنعنكم من سحوركم اذان بلال * بايد كه باز ندارد شمارا از طعام سحر اذان گفتن بلال زيرا كه وى اذان بشب ميگويد * ولا الفجر المستطيل * ونه باز دارد صبح دراز كه نام سفيدى است كه از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز مى افتد و زود مضمحل ميشود و تاريك ميگردد و آنرا صبح كاذب گويند و تشبيه بدم گرگ دهند * ولكن الفجر المستطير في الافق * وليكن باز دارد صبح پرنده يعني منتشر شونده در كرانه آسمان پهن از جنوب و شمال كه بعد اضمحلال فجر مستطيل پيدا گردد و باقي ماند * رواه مسلم ولفظه للترمذى

* وعن مالك بن الحويرث * كنيت او ابوسليمان است صحابي است اقامت كرد نزد آنحضرت بيست شب و نزول كرد بصره را مات سنة اربع وسبعين في عهد عبد الملك * قال اتيت النبي * گفت مالك بن الحويرث آمدم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم انا وابن عم لي * من و پسر عم كه مراد بود غالبا از براى وداع آمده بودند * فقال * پس فرمود آنحضرت * اذا سافرتما فاذنا واقيما * چون مسافر شويد شما پس اذان گوئيد و اقامت گوئيد يعني بايد كه اذان و اقامت در ميان شما واقع شود و چون فرمود * وليؤمكما اكبركما * و بايد كه امام شود بزرگترين شما متعين شد كه اذان آن ديگر گويد كه نه اكبر است و مانا كه آن هر دو در علم وورع مساوى بوده اند و مراد باكبر افضل است و از اينجا معلوم شد كه افضليت در اذان شرط نيست و با وجود آن بايد كه مؤذن عالم باوقات و صالح و متدين و رفيع الصوت و خوش آواز بود و كلمات اذان صحيح ادا تواند كرد * رواه البخاري * وعنه قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا كما رايتموني اصلي * و هم از مالك بن الحويرث است كه گفت گفت مارا آنحضرت بگزاريد نماز را چنانچه ديديد مرا كه ميگزارم * واذا حضرت الصلوة فليؤذن لكم احدكم * و چون در آيد وقت نماز بايد كه اذان گويد براى شما يكي از شما * ثم ليؤمكم اكبركم * پستر بايد كه امامت كند شمارا بزرگترين شما * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال ان رسول الله * گفت ابو هريرة كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حين قفل من غزوة خيبر * در هنگام بر گشتن از جنگ خيبر بسوى مدينه * سار ليلة * راند شبى * حتى اذا ادركه الكرى عرس * تا وقتى كه در يافت اورا خواب فرود آمد تا استراحت كند و تعريس نزول مسافر در آخر شب براى خواب و استراحت * وقال لبلال اكلأ لنا الليل * و فرمود بلال را كه نگاهباني كن براى ما شب را * فصلى بلال ما قدر له * پس نماز گزارد بلال آنقدر كه تقدير كرده شد براى وى * ونام رسول الله و خواب كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم واصحابه * و ياران وى * فلما تقارب الفجر استند بلال الى راحلته * پس چون نزديك شد طلوع فجر تكيه زد بلال بسوى شتر خود * مواجه الفجر * متوجه بجانب فجر مواجه بكسر جيم بمعني متوجه از وجه بمعني توجه چنانكه تقدم بمعني تقدم و در نسخه سماع بفتح جيم نيز ضبط كرده اند * فغلبت بلالا عيناه * پس غلبه كرد بلال را چشمان او و بى اختيار در خواب شد * وهو مستند الى راحلته * و حال آنكه وى تكيه زده است بسوى شتر خود * فلم يستيقظ رسول الله * پس بيدار نشد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ولا بلال * و بيدار نشد بلال * ولا احد من اصحابه * و نه هيچيكي از صحابه آنحضرت * حتى ضربتهم الشمس * تا آنكه زد ايشانرا شعاع آفتاب يعني برآمد آفتاب * فكان رسول الله * پس بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اولهم استيقاظا * نخستين قوم از روى بيدارى * ففزع رسول الله * پس ترسيد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از خواب رفتن و نماز فوت شدن بشهود صفت جلاليه حق تعالى * فقال اى بلال * پس گفت آنحضرت اى بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب رفتي و در پاسباني تقصير كردى * فقال بلال * پس گفت بلال * اخذ بنفسي الذي اخذ بنفسك * گرفت نفس مرا عارض شد بوى آنچه گرفت نفس ترا * قال * فرمود آنحضرت * اقتادوا * بكشيد شتران را و ببريد از اينجا * فاقتادوا رواحلهم شيئا * پس بكشيدند شتران خود را اندكى از آن وادى و براندند و نزديك بآنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن از آن وادى اختلاف دارند كسيكه تجويز نمى كند چنانكه اصحاب ما قضاى فوايت را در وقت منهي ميگويند كه برآمدن بسبب آن بود كه آن وادى جاى شيطان بود كه تا بلند گردد آفتاب و آنكه تجويز ميكند ونهي را مخصوص بنوافل ميدارد چنانكه شافعيه ميگويند كه سبب برآمدن آن بود كه آن وادى جاى شيطان بود چنانكه در روايت ديگر بيايد * ثم توضأ

رسول الله * بستر وضو كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وامر بلالا * وامر كرد بلال را كه اقامت كويد براى نماز * فاقام الصلوة * پس اقامت كفت بلال * فصلى بهم الصبح * پس كزارد آنحضرت باصحابه نماز بامداد ظاهر اين حديث آنست كه اذان در نماز قضا نيست ومذهب شافعي اينست در يک قول وى وقول ديكر از وى آنست كه نه اذان است ونه اقامت ودر مدايه كفته است كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قضا كرد فجر را در غداة ليلة التعريس باذان واقامت وشيخ ابن الهمام احاديث درين معني از مسلم وابي داوٗد وجز ايشان واز موطا آورده وكفته كه انچه از مسلم درين قصه آمده كه امر كرد بلال را پس اقامت كفت منافات بآن ندارد وچكونه منافي باشد وحال آنكه بصحت رسيده كه باذان واقامت هر دو كزارده انتهى و آنكه ميكويند كه اذان مشروع از براى اعلام مردم است بدخول وقت وخواندن باجتماع ودر فائته بهيچ ازين دو امر احتياج نه جوابش آنست كه اذان مشروع براى اعلام است واز براى تحصيل ثواب بذكر اين كلمات نيز ولهذا افضل آنست كه منفرد اذان واقامت بكويد كذا قال السغناقي * فلما قضى الصلوة * پس هركاه كه قضا كرد نماز را * قال * كفت * من نسي الصلوة فليصلها اذا ذكرها * كسيكه فراموش كند بخواب يا بجز آن نماز را پس بايد كه بكزارد آنرا وقتيكه ياد آرد آنرا * فان الله تعالى قال * زيرا كه بدرستي خداى تعالى فرموده است * واقم الصلوة لذكري * وبرپادار نماز را در وقت ياد كردن من ويا ياد كردن نماز ياد كردن خدا است * رواه مسلم *

تنبيه * اينجا اشكال مى آرند كه در حديث آمده است كه آنحضرت فرمود چشم من خواب ميكند اما دل بيدار است پس باوجود بيداري دل چه بود كه از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنكه دريافت طلوع وغروب كار چشم است چون چشم درخواب باشد وپوشيده بود طلوع وغروب مدرک نكردد اكرچند دل بيدار است كذا قالوا واكر كويند چرا بكشف ووحي والهام دريافت كوئيم اين فعل بارى تعالى است اكر دران وحي بفرستاد وكشف نكرد چه توان كرد دران جا حكمتى خواهد بود تا باعث تشريع احكام ودريافت شرف متابعت كردد جواب ديكر آنست كه نعم دل بيدار است وليكن تواند كه او را حالتى وشهودى دست دهد كه دران مستغرق كردد از ماسواى مشهود واز جميع صور ومعاني ذاهل وغافل كردد چنانكه در بعض احيان در حالت وحي مثل اين حالت روى ميداد پس باعث نسيان وغفلت نوم قلب نباشد بلكه طريان حالتى عظيم كه جز خداى رب العزة حقيقت آنرا نداند فافهم وبالله التوفيق * وعن ابي قتادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقيمت الصلوة فلا تقوموا * چون اقامت كفته شود براى نماز پس برنخيزيد * حتى تروني قد خرجت * تا آنكه به بينيد مرا كه بتحقيق بيرون آمدم از درون خانه فقها كفته اند مذهب آنست كه نزد حي على الصلوة بايد برخاست وشايد كه بيرون آمدن آنحضرت درين وقت مى بود * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقيمت الصلوة فلا تاتوها تسعون * چون اقامت كفته شود نماز را پس نيائيد نماز را شتابدوان * واتوها تمشون وعليكم السكينة والوقار * وبيائيد نماز را درحالتيكه ميرويد برفتار معتاد وغالب است برشما آرام ووقار وآهستكي وكرانبارى * فما ادركتم فصلوا * پس آنچه دريابيد با امام پس بكزاريد * وما فاتكم فاتموا * وانچه فوت كردد شما را ونيابيد پس تمام كنيد وبعد از فراغ امام برخاسته بكزاريد وكفته اند كه علامت سبكي وغفلت بلكه بيعقلي وحماقت دويدن است براى نماز واكر شتابي كنيد وخواهيد كه تكبير اولى دريابيد پيش ازين مى بايست مستعد ومتهيى شد شتابي كه محمود است اينست * متفق عليه وفي رواية لمسلم فان احدكم اذا كان يعمد الى الصلوة * زيرا كه يكى از شما وقتيكه قصد ميكند نماز را وميرود بسوى وى * فهو في صلوة * پس وى در نماز است پس دويدن را بحق تعالى محل وديكر داند بنماز بايد كه در همه جا در ياد وى باشد وحاضر وقت باشد واز بعض علما مسارعت به تكبير اولى منقول ومأثور است * وهذا الباب خال عن الفصل الثاني * واين باب تهي است از فصل ثاني *

* الفصل الثالث * عن زيد بن اسلم قال عرس رسول الله * كفت زيد ابن اسلم كه از كبار تابعين است تعريس كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ليلة بطريق مكة * شبى در راه مكه شايد كه قصه متعدد است يا از وهم راوى است والا وقوع تعريس در طريق مدينه بود ومضمون اين حديث همان مضمون حديث ابي هريرة است كه كذشت وكفت كه در وقت رجوع از خيبر بود بمدينه ببعض از ثقات وتنها كه ظاهر ميكردد * ووكل بلالا ان يوقظهم للصلوة * ووكيل كردانيد آنحضرت بلال را كه بيدار كرداند صحابه را در وقت نماز * فرقد بلال ورقدوا * پس خواب كرد بلال وخواب كردند همه اصحاب * حتى استيقظوا * تا آنكه بيدار شدند * وقد طلعت عليهم الشمس * وحال آنكه بتحقيق طلوع كرد برايشان آفتاب * فاستيقظ القوم * پس بيدار شدند قوم * فقد فزعوا * پس بتحقيق

ترمیدند بریں تقصیر خود * فامرهم رسول الله * پس امر کرد ایشانرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان یرکبوا * اینکه سوار شوند * حتی
یخرجوا من ذلك الوادی * تا آنکه بیرون آیند ازان وادی * وقال ان هذا واد به شیطان * وگفت آنحضرت که این وادیست که درون
شیطان است * فرکبوا حتی خرجوا من ذلك الوادی * پس سوار شدند تا آنکه برآمدند ازان وادی * ثم امرهم رسول الله * پستر امر کرد
ایشانرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا * که فرود آیند نزدیک به آن وادی * وان یتوضأوا * وامر کرد که وضو سازند * وامر بلالا
ان ینادی للصلوة * وامر کرد بلال را که اذان کوید برای نماز * او یقیم * یا اقامت کوید شک راوی است * فصلی رسول الله * پس نماز بکزارد
پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بالناس ثم انصرف وقد رای من فزعهم * پستر برگشت از نماز وحال آنکه بتحقیق دید از ترس ایشان * فقال
یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا * پس گفت آنحضرت از برای تسلیه وازالهٔ فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی گرفت جانهای
ما را در خواب * ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا * واگر میخواست باز میگردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی
پیش ازین وقت * فاذا رقد احدکم عن الصلوة او نسیها * پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را * ثم فزع الیها *
پستر بیدار کردد یا یاد آورد وپناه آرد بسوی نماز * فلیصلها کما کان یصلیها فی وقتها * پس باید که بکزارد نماز را چنانکه بود که میکزارد آنرا در
وقتش یعنی باذان واقامت وجماعت وسائر شرائط وآداب * ثم التفت رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر الصدیق * رضی الله عنه پستر
روی کردانید ونکریست آنحضرت بجانب ابوبکر صدیق * فقال * پس گفت آنحضرت * ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی * بدرستیکه
شیطان آمد بلال را وحال آنکه وی ایستاده است ونماز میکزارد * فاضجعه * پس بخوابانید او را وبینداخت او را بر زمین * ثم لم یزل یهدئه *
پستر همیشه شد شیطان که ساکن میکردانید وآرام میداد بلال را * کما یهدأ الصبی * چنانکه تسکین داده میشود کودک درخواب تا
بخواب رود فی الصراح هدأ وهدوء آرمیدن واهداء آرام دادن ودست زدن کودک را تا بخواب شود * حتی نام * تا آنکه خواب کرد بلال
* ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا * پستر بخواند آنحضرت وطلبید بلال را وپرسید حقیقت حال را * فاخبر بلال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل الذی اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابابکر * پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت
ابوبکر را * فقال ابوبکر * پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود گفت * اشهد انك رسول الله * گواهی میدهم
که تو پیغمبر خدائی * رواه مالك مرسلا * روایت کرد مالك این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است * وعن ابن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین * دو خصلت اند آویخته شده در کردنهای بانك
نماز کویندکان مر مسلمانان را وکذاشته اند در عهدهٔ ایشان تا نکاه دارند آنها را واحتیاط نمایند ودیانت ورزند در آنها آن دو خصلت
کدام است * صیامهم وصلاتهم * روزهٔ مسلمانان ونماز ایشان روزه در افطار وتسحر ونماز در رعایت اول وقت وآخر * رواه ابن ماجة *

* باب المساجد ومواضع الصلوة * مساجد جمع مسجد بکسر جیم وبفتح آن نیز جائز است ونزد فقها بکسر جیم نام خانهٔ خاص که برای
نماز کزاردن بنا کنند وبفتح سجده کاه وبمعنی جبهه نیز آمده ومساجد عضو هفتکانه که بدان سجده کنند ومراد بمواضع صلوة اینجا
جاهای که نماز دران مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید *

* الفصل الاول * عن ابن عباس *
رضی الله عنه * قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت * روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه در آمد آنحضرت خانهٔ کعبه را
در روز فتح مکه * دعا فی نواحیه کلها * دعا کرد در کرانهای خانه همه کرانها یعنی در هر چهار کوشهٔ خانه * ولم یصل حتی خرج * ونماز نکزارد
آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد * فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة * پس چون بیرون آمد کزارد دو رکعت در پیش
در کعبه ومقابل آن وقبل بضمتین وبضم وسکون هر دو روا است واول فصیح تر است * وقال * وگفت آنحضرت * هذه القبلة * این است
قبله اشارت بجانب کعبه کرد وبیان فرمود که امر قبله بر توجه بجانب وی تقرر یافته وهرکز منسوخ نکردد نه باین معنی که قبله همین
جانب پیش است وتوجه بجانب دیکر روا نیست واین ظاهر است ونه بمعنی آنکه توجه به بیت از خارج معتبر است ودرون خانه نماز
درست نیست چنانکه امام مالك کوید در نماز فرض وبعض علما در نفل نیز * رواه البخاری ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زید * وعن عبد الله
بن عمر * رضی الله عنهما * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل الکعبة * وروایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را * هو *

آنحضرت * واسامة بن زيد وعثمان بن طلحة الحجبي * كه حاجب خانهٔ كعبه وصاحب مفتاح وى بود * وبلال ابن رباح * همه درآمدند * فاغلقها عليه * پس بست بلال يا عثمان دركعبه را بر آنحضرت تامردم ندرآيند وهجوم نكنند وتشويش ندهند * ومكث فيها * ودرنگ كرد آنحضرت درون كعبه * فسألت بلالا حين خرج * ابن عمر ميگويد پس پرسيدم بلال را هنگاميكه بيرون آمد بلال با آنحضرت ما ذا صنع رسول الله * چه كار كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * درون كعبه كه درآمد * فقال جعل عمودا عن يساره * پس گفت بلال كردانيد آنحضرت يک ستون خانه را از چپاى خود * وعمودين عن يمينه * وكردانيد دو ستون را از راستاى خود * وثلثة اعمدة وراءه * وكردانيد سه ستون را در پس خود * وكان البيت يومئذ على ستة اعمدة * وبود خانهٔ كعبه دران روز برشش ستون اگرچه الان برسه ستون است بجهت تغيراتى كه در بناء اين خانهٔ مبارك واقع شده چنانكه دركتب تواريخ مذكور است * ثم صلى * پستر نماز بگزارد آنحضرت * متفق عليه * ازين حديث كه ابن عمر از بلال روايت كرده معلوم شد كه آنحضرت در درون خانه كه درآمد نماز گزارد واز حديث سابق كه ابن عباس از اسامه روايت كرده است معلوم شد كه نگزارد ووجه تطبيق درين دو حديث آنست كه تواند كه چون دركعبه درآمدند ودر را بستند هر يكى دركوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آنحضرت را دركوشه مشغول بدعا ديد وخود دركوشهٔ ديگر رفت واو نيز بدعا مشغول شد وبلال نزديک بآنحضرت بود وآنحضرت بعد از دعا نماز گزارد پس بلال در نماز ديد واسامه نديد زيرا كه او دور بود ومشغول بدعا بود ونيز نماز همه دو ركعت بود وسبک گزارد ودر بسته بود ونيز آمده است كه آنحضرت اسامه را بيرون فرستاده بود تا آبى بيارد كه بدان صورتها كه در ديوارها كشيده بودند بشويند پس تواند كه نماز گزاردن آنحضرت درين فرصت باشد كه اسامه بيرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفى آن * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة في مسجدى هذا * يک نماز درين مسجد من * خير من الف صلوة فيما سواه * بهتر است از هزار نماز در مسجدى كه جز او است * الا المسجد الحرام * مگر مسجد حرام كه نماز دروى از نماز در مسجد من بهتر است تا آنكه آمده است كه يک نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غير وى آنچه مطابق احاديث وموافق مذهب اكثر ائمه است اينست بخلاف مالكيه كه اين عبارت را بران حمل كنند كه نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بكمتر از هزار وابن بنا بر مذهب امام مالك است كه قائل است بافضليت مدينه از مكه وجواب آن بعد از تسليم قول بافضليت مدينه چنانكه مذهب او است آنكه افضليت منحصر در مضاعفت ثواب نيست كو مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بيشتر از مسجد نبوى باشد صلى الله عليه وسلم وليكن انواع كرامات وبركات وفتوح وفيوض ومنافع كه مخصوص مدينهٔ مطهره است در افضليت آن كافيست ونيز مضاعفت بكثرت عدد است وشرف ونفاست وراى آنست وتوان كه يک چيز نفيس تر از صد هزار بود چنانكه يک جوهر بصد هزار فلس ارزد پس توان كه يک نماز در مسجد شريف بجهت قرب جوار وى صلى الله عليه وسلم نفيس وعظيم تر بود از صد هزار نماز كه در مسجد حرام باشد واين مبحث تفاضل مكه ومدينه را دركتاب جذب القلوب الى ديار المحبوب تمام تر بتفصيل تر ذكر كرده ايم از انجا بايد جست * متفق عليه * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد * بسته نشود بارها يعنى اختيار كرده نشود سفر مگر بسوى سه مسجد * المسجد الحرام * يكى كعبه كه او را مسجد حرام گويند زيرا كه صيد وقتال ومانند آن دران حرام است * والمسجد الاقصى * دوم بيت المقدس كه او را مسجد اقصى خوانند زيرا كه دران زمان مسجدى پيش از وى بنا كرده نشده بود پس انتهاى مساجد بوى باشد يا بجهت بعد مسافت وى از مسجد حرام * ومسجدى هذا * سيوم مسجد من كه اينست * متفق عليه * ظاهر اين حديث نهى است از اختيار سفر بموضعى جز اين سه موضع كه پروردگار تعالى بمزيد فضل وعظمت وكرامت اينها را ممتاز ومخصوص كردانيده است بخلاف مواضع ديگر كه در فضل وبركت قريب هم اند وبزبان شارع هيچ يكى از انها مخصوص بخصوص فضل نشد مقصود آنست كه از حيثيت تقرب وتعبد بذوات آن مواضع قصد نمايند وسفر كنند والا اگر حاجتى افتد مثل تحصيل علم وتجارت واداى بعض حقوق مثلا آن ديگر است وسفر باين قصد جائز اما در مسافرت براى زيارت قبور صالحين ورسيدن بمواضع متبركه اختلاف است بعض مباح دارند وبعض حرام گويند كذا في مجمع البحار والله اعلم وبعض گفته اند كه قصد بطريق نذر بجز اين سه جا درست نباشد واگر نذر كنند در غير اين سه مسجد واجب نميگردد وفاى آن وبعضى از

علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت بندهٔ مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه وما نا که مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنها است که متبرک ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن گرای مشقت کشیدن نمیکنند نه آنکه سفر بجز این مواضع درست نباشد * مصراع * دل اگر بار کشد بار نگاری باری * والله اعلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مابين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة * موضعي که میان خانهٔ من و منبر من است روضه ایست از روضه های بهشت و در روایتی بين قبري ومنبري و در روایتی بين حجرتي ومصلائي و روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب در آمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقهای ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی ذکر حق مینمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان شریف ندارد و حکم تمامهٔ مساجد و بقاع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بر ظاهر بی تاویل است یا باین معنی که این بقعه را بجنس روز قیامت بردارند و به بهشت برند و مثل سائر بقاع ارض فانی و هالک نگردد یا باین معنی که این بقعه بعینه از بهشت است که بر زمین آورده اند چنانکه حجر اسود برای خلیل آوردند این روضه را برای حبیب فرستادند اگر چه در حس ظاهر از این عالم مینماید در دیدهٔ باطن از آن عالم است و آدمی تا محجوب بحجب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور اخرویه از وی دور است و بجهت همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظما و امثال آن درین مکان والله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قول وی که فرمود * ومنبري على حوضي * و منبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من است. و در روایتی آمده که منبري على ترعة من ترع الجنة و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه در آمدن آب و آبخور و پایهٔ منبر آید روایت است که روزی آنحضرت بر منبر خود ایستاده بود فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعهای جنت است و در روایتی آمده است که فرمود پای من بر عقر حوض من است و عقر بضم عین و سکون قاف جای در آمدن آب در حوض و از اینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر منیف بر آن قائم است و بعض گفته اند که این اخبار است از منبری که آنحضرت را روز قیامت باشد و نهاده شود بر حوض کوثر نه این منبر که در مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی * متفق عليه * وعن ابن عمر قال كان النبي * بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ياتي مسجد قباء * می آمد مسجد قبا را * كل سبت * هر روز شنبه * ماشيا و راكبا * پیاده و سوار * فيصلي فيه ركعتين * پس میگزارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی است در سه کروهی مدینهٔ منوره و آن مسجدی است که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شد و بقول مشهور کریمهٔ لمسجد اسس على التقوى من اول يوم در شان او است و قبا بضم قاف نام موضعی است که این مسجد در وا است * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب البلاد الى الله مساجدها * دوست داشته ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدها است که در آن عبادت خدا میکنند و بکار دین مشغول اند * وابغض البلاد الى الله اسواقها * و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازارها است که در آنجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند * رواه مسلم * وعن عثمان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بنى لله مسجدا * کسی که بنا کند برای خدا و طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجد را * بنى الله له بيتا في الجنة * بنا کند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی بیتا مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا و نفاست و الا مماثلت در خانهای دنیا و بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگر چه مسجدی بود مانند آشیانهٔ کنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی * متفق عليه * و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غدا الى المسجد او راح * کسی که برود بمسجد در اول روز یا برود در آخر روز * اعد الله له نزله من الجنة * آماده کرداند خدای تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت * كلما غدا او راح * هر گاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زای و ضم آن طعامیکه برای مهمان در اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت است بآنکه مسجد گویا خانهٔ خدا است ضیافت میکند وی تعالی زائران را و محروم نمیکذارد و پاک و منزه است کریم

از آنکه محروم گذارد مهمان خود را ویکی از نیات ومراقبات که در درآمدن مسجد باید کرد اینست چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث
انما الاعمال بالنیات گذشت * متفق علیه * وعن ابي موسى قال قال رسول الله * روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم اعظم الناس اجرا في الصلوة * بزرگ ترین مردم از روی اجر وثواب در نماز * ابعدهم فابعدهم ممشى * دورترین ایشانست
پس دورترین ایشان در راه هریک باندازهٔ بعد مسافت از مسجد * والذي ينتظر الصلوة حتى يصليها مع الامام * وآنکسیکه نشسته است
در مسجد وانتظار میبرد نماز را تا بگزارد آنرا با امام * اعظم اجرا من الذي يصلي ثم ينام * بزرگ تر است از روی اجر از انکسیکه میگزارد
نماز تنها بستر بخواب میرود وانتظار جماعت نمی برد اگرچه در اول وقت میگزارد واگر نرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسیکه احق بامامت
نیست گزارد ودیگری انتظار جماعت کثیر برد ویکمی گزارد که احق بامامت است باین قیاس عظیم تر باشد در اجر از وی خصوصا که باعث
بران تکاسل وتهاون بود واینست سر افضلیت اسفار در فجر نزد حنفیه * متفق علیه * وعن جابر * رضي الله عنه * قال خلت البقاع حول
المسجد * خالی شد جاهای گرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه مردند ساکنان آن یا رفتند بجای دیگر * فاراد بنو سلمة ان ينتقلوا قرب المسجد *
پس خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله ایست از انصار که بیایند از منازل خود که دورتر از مسجد شریف داشتند وساکن شوند در نزدیکی
مسجد * فبلغ ذلك النبي * پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم * فقال لهم * پس گفت آنحضرت مر ایشانرا * بلغني
انكم تريدون ان تنتقلوا قرب المسجد * رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلهای خود در قرب مسجد * قالوا نعم * گفتند
آری * یا رسول الله قد اردنا ذلك * بتحقیق خواسته ایم ما آنرا * فقال يا بني سلمة دياركم تكتب آثاركم * پس گفت آنحضرت ای پسران
سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود در نامهٔ اعمال ثواب گامها که شما میزنید در آمدن در مسجد * دياركم
تكتب آثاركم * لازم گیرید دیار خود را نوشته می‌شود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید وترغیب یعنی همانجا باشید که هستید هرچند
از دورتر می آئید ثواب بیشتر می یابید * رواه مسلم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة
يظلهم الله في ظله * هفت قوم از مردم کسان اند که در پناه خود می درآرد ایشانرا خدای تعالی * يوم لا ظل الا ظله * روزیکه نیست هیچ پناهی
جز پناه وی وظل در اصل بمعنی سایه است وبمعنی کنف وعزت وغلبه وراحت ونعمت نیز آید وبعض گفته اند که می نشانند در زیر عرش تا از تاب
آفتاب قیامت در امان باشند * امام عادل * یکی از ان هفت بادشاهی عادل است که در رعیت پروری وداد گستری برفرمودهٔ خدا و رسول خدا
رود وداد مظلومان دهد * وشاب نشأ في عبادة الله * دوم جوانیکه پیدا شده در پرستش خدا وهم از کودکي متعبد وصالح برخاسته
* ورجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه * سوم مردی که دل وی آویخته است بمسجد وقتیکه بیرون آید از ان * حتى يعود اليه * تا
آنکه بازگردد بسوی مسجد وبیاید در وی * ورجلان تحابا في الله * چهارم هریکی از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا
ودین وی وطلب رضای وی وتقرب بوی تعالی * اجتمعا عليه وتفرقا عليه * فراهم آمدند بر محبت خدا وجدا شدند بر محبت خدا کنایت
است از خلوص محبت در حضور وغیبت * ورجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه * پنجم مردی که یاد کرد خدا را تنها پس اشک ریخت هر
دو چشم او وقید تنهائي برای آنست که تکلف وریا دران محل خلل نباشد * ورجل دعته امرأة ذات حسب وجمال * ششم مردی که
خواند اورا زن صاحب جاه وجمال وخواست که از راه برد * فقال اني اخاف الله * پس آنمرد گفت بدل خود وباز داشت نفس را
یا بزبان گفت بآن زن بدرستیکه من میترسم خدا را * ورجل تصدق بصدقة * هفتم مردی که صدقه کرد بنوعی از صدقه * فاخفاها *
پس پنهان کرد صدقه را * حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه * تا آنکه نداند دست چپ از انچه میدهد دست راست او کنایت است از
غایت سر واخفا * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله * وهم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم
صلوة الرجل في الجماعة تضعف على صلوته في بيته * نماز مرد که میگزارد در مسجد بجماعت زیاده گردانیده میشود ثواب آن بر
نماز او که میگزارد تنها در خانهٔ خود * وفي سوقه * ودر بازار خود که دران برای کسب وتجارت می نشیند * خمسا وعشرين ضعفا *
بیست وپنج درجه * وذلك انه اذا توضأ * وآن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد * فاحسن الوضوء * پس نیک کرد
وضو را ورعایت کرد آداب وشرائط آنرا * ثم خرج الى المسجد * پستر بیرون آمد بسوی مسجد * لا يخرجه الا الصلوة * در حالتیکه بیرون

نمی آرد او را مگر نماز وقصد اداء آن بروجه مسنون نه غرضی دیگر * لم يخط خطوة الا رفعت له بها درجة * نمیزند هیچ گامی مگر آنکه بلند گردانیده میشود مر او را بآن گام پایه در ثواب * وحط عنه بها خطيئة * وکم کرده میشود از وی بآن گام گناهی * فاذا صلي لم تزل الملائكة تصلي عليه * پس چون نماز گزارد همیشه اند فرشتگان که درود می فرستند بروی * مادام في مصلاه * تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود و برنخاسته از آنجا درود باین صیغه میفرستند که * اللهم صل عليه اللهم ارحمه * خداوندا درود بفرست بروی خداوندا رحمت کن او را * ولا يزال احدكم في صلوة ما انتظر الصلوة * وهمیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این را از برای بیان فضیلت نشستن در مصلا میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود و فرستادن فرشتگان میشود * وفي رواية * ودر روایتی اینچنین آمده است که * قال * گفت آنحضرت * اذا دخل المسجد كانت الصلوة تحبسه * چون در آمد مسجد را در حالی که بتحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن * وزاد في دعاء الملائكة * و زیادة کرده است درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که * اللهم اغفر له * خداوندا بیامرز مر او را * اللهم تب عليه * خداوندا رجوع کن برحمت بروی * مالم يؤذ فيه * مادام که نرنجاند در مسجد هیچیکی را از مسلمانان بدست و زبان خود * مالم يحدث فيه * مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات يحدث بتشديد است از تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و ازینجا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آنست و اگر نماز گزارده بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ به خلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیت صحیح است و در روی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء * متفق عليه * وعن ابي اسيد * بضم همزة وفتح سين صحابي انصاری ست ساعدی و بعض بفتح همزة نیز گفته اند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد فليقل * وقتی که در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را * اللهم افتح لي ابواب رحمتك * خداوندا بگشای بر من درهای رحمت خود را بعد در آمدن درین مکان شریف ببرکت آن یا بتوفیق نماز در ان یا در نماز بکشف حقائق آن * واذا خرج فليقل * وچون بر آید از مسجد پس باید که بگوید * اللهم اني اسألك من فضلك * خداوندا من سوال میکنم ترا و میطلبم از برکت فزونی کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که بعد از بر آمدن از نماز بطلب آن میروند و کسب میکنند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده * رواه مسلم * وعن ابي قتادة ان رسول الله * و روایت است از ابي قتادة انصاری که صحابي مشهور است عقبي بدری حاضر شد همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * اذا دخل احدكم المسجد فليركع ركعتين * چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگزارد دو رکعت * قبل ان يجلس * پیش از آنکه بنشیند * متفق عليه * و این حدیث متمسک شافعیه است در استحباب تحية المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر درین است و الا لازم آید که واجب باشد پیش از جلوس و نه چنین است باتفاق * وعن كعب بن مالك * صحابي مشهور و قصة تخلف او از غزوة تبوک و توبة وی از احاسن قصص است و بود وی رضي الله عنه از شعرای اسلام * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يقدم من سفر الا نهارا في الضحى * كعب بن مالك گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روزانه در وقت چاشت * فاذا قدم بدأ بالمسجد * پس چون قدوم می آورد آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد * فصلى فيه ركعتين * پس میگزارد در مسجد دو رکعت * ثم جلس فيه * پس تر می نشست در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم باین حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة الضحى بیاید انشاء الله تعالى و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم کرد و آنکه عادت شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشینند نیز جائز است كذا قالوا * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا ينشد ضالة في المسجد * هر که بشنود مردی را که میجوید گم شده را در مسجد * فليقل لا ردها الله عليك * پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آنرا * فان المساجد لم تبن لهذا * زیرا که مسجد ها بنا کرده نشده است برای اینگار و مانند آن از آنچه نه عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای

زجر ومنع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا بکند و بخواهد که مسلمانی گم شده خود را یابد بزبان واگر بدل نیز خواهد تا جزای فعل خود یابد وبار دیگر این کار نکند در نباشد والله اعلم * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة * کسی که بخورد ازین درخت ناخوش بوی اشارت به پیاز است یا سیر ودر فصل ثانی خواهد آمد که کسی که بخورد ازین دو درخت یعنی پیاز و سیر * فلا یقربن مسجدنا * پس باید که نزدیک نکرده مسجد مارا * فان الملائکة تتاذی مما یتاذی منه الانس * زیرا که بدرستی آزار میکشند فرشتگان از چیزیکه آزار میکشند آدمیان از بویهای ناخوش وهر چه بوی ناخوش دارد از ماکولات وغیر ماکولات درین حکم داخل است از کندنا ودمنی وکند بغلی و در حکم مسجد است جمیع مجالس ومجامع عبادات از مجلس علم وذکر وسائر مجالس مسلمانان ومسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست ولهذا در بعض روایات مساجدنا واقع شده بلفظ جمع ودر بعض مسجدی نیز واقع شده وآن مخصوص بزمان آنحضرت است بطریق اتفاق وشک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد واغلظ خواهد بود * متفق علیه * وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة * آب دهن انکندن در مسجد گناه است * وکفارتها دفنها * وپوشنده آن گناه ودور کننده بزه آنرا گور کردن بزاق است یعنی بزاق در مسجد نباید کرد واگر واقع شد گور باید کرد که بزه آنرا می برد وبزاق وبصاق وبساق بزای وبصاد وبسین آب دهن که از دهن بیرون انکنند وتا در دهن است آنرا ریق گویند * متفق علیه * وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی * ظاهر کرده نیده شد بر من ونموده شد مرا کارهای امت من که بر وجود خواهد آمد از ایشان * حسنها وسیئها * کارهای نیک امت وکارهای بد ایشان * فوجدت فی محاسن اعمالها * پس یافتم در کارهای نیک امت * الاذی یماط عن الطریق * پلیدی وآنچه آزار کند از خار وسنگ ومانند آن که دور کرده اند شود از راه * ووجدت فی مساوی اعمالها * ویافتم در کارهای بد ایشان * النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن * آب دهن که باشد در مسجد گور کرده نشود ونخاعه که آنرا نخامه نیز گویند آب دهن که از سینه بر آید یا از بینی * رواه مسلم * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوٰة * چون ایستاد یکی از شما بنماز * فلا یبصق امامه * پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله * فانما یناجی الله * ودر بعض نسخه فانه یناجی الله * مادام فی مصلاه * زیرا که وی مناجات میکند وتوجه می آرد مگر خدای تعالی را مادام که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وی تعالی وتقدس مقابل ومحاذی است پس آب دهن بآن جانب انداختن از ادب نبود * ولا عن یمینه * ونه بیندازد بجانب دست راست خود * فان عن یمینه ملکا * زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از مظاهر رحمت الٰهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود نزد نماز از برای تائید والهام بر دل مصلی وآمین گفتن برای دعای او وحکم زائر دارد وحق مزور آنست که اکرام کند زائر را زیاده برانچه میکند با آنهای که همیشه با وی ملازمند که کرام الکاتبین باشند * ولیبصق عن یساره * وباید که بیفکند آب دهن را در جانب چپ خود * او تحت قدمه * یا بیفکند زیر پای خود * فیدفنها * پس گور کند آنرا * وفی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری * ودر روایت ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ واین در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه بگیرد وبمالد * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه * آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست ازان * لعن الله الیهود والنصاری * لعنت کند خدای تعالی یهود ونصاری را * اتخذوا قبور انبیائهم مساجد * که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها * متفق علیه * چون دانست آنحضرت قرب اجل را وترسید از امت که مبادا بقبر شریف وی آن کنند که یهود ونصاری بقبور انبیای خود کردند بیاگاهانید ایشان را بر نهی ازان بلعن بر یهود ونصاری که قبور انبیا را مساجد گرفتند واین بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند ومقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آن که مقصود ومنظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز وعبادت حق موجب قرب ورضای وی تعالی است وموقع وی عظیم تر است نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت ومبالغه در تعظیم انبیای او واین هر دو طریق نامرضی ونامشروع است اول خود شرک جلی وکفر است وثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخدا است اگرچه خفی

است و بهر دو طریق لعن متوجه است و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را دران خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا برکت مجاورت آنموضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و بامداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کامل و قبولی یابد درینجا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر التهیمی المکی * وعن جندب * نام ابو ذر غفاری و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است و جندب جز وی از صحابه نیز هستند یکی جندب بن عبد الله بجلی و جندب قهری تا اینجا مراد کیست * قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول * شنیدم آنحضرت را که میگفت * الا وان من کان قبلکم * بکسر ان و فتح آن آگاه باشید و بدانید که میگویم کسانیکه می بودند پیش از شما * کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد * بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها * الا فلا تتخذوا القبور مساجد * آگاه باشید پس نگیرید قبرها را مسجدها * انی انهاکم عن ذلک * بدرستیکه من شما را نهی کردم از ان * رواه مسلم * وعن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم * بگردانید در خانهای خود چیزی از نمازهای شما که نوافل باشد تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و معمور بنور عبادت باشد * ولا تتخذوها قبورا * ونگیرید ونسازید خانهای خود را مانند گورهای که مرده صفت در وی افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید و چون نوم اخ الموت است خانه که در وی بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد * متفق علیه *

* الفصل الثانی *

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین المشرق والمغرب قبلة * میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبلهٔ مدینهٔ مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد بموجب وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام * رواه الترمذی * وعن طلق بن علی قال خرجنا * طلق بن علی که صحابیست و روایت کرده است از وی قیس و عبد الله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود * وفدا الی رسول الله * قصد کنندگان بسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که بر رئیس قومی بیایند از برای مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعهٔ طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت * فبایعناه * پس بیعت کردیم ما آنحضرت را * وصلینا معه * و نماز گزاردیم با وی * واخبرناه ان بارضنا بیعة لنا * و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسائی است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند * فاستوهبناه من فضل طهوره * پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل مالی و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند * فدعا بماء * پس طلبید آنحضرت آبی را * فتوضأ * پس وضو کرد * وتمضمض * و آب در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیهٔ آب وضو * ثم صبه لنا فی اداوة * پستر بریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم * وامرنا * وامر کرد ما را به بر آمدن از نزد وی * فقال اخرجوا * پس گفت بیرون آئید * فاذا اتیتم ارضکم * پس چون بیائید شما زمین خود را * فاکسروا بیعتکم * پس بشکنید کلیسای خود را * وانضحوا مکانها بهذا الماء * و بپاشید و تر کنید جای آن کلیسا را که شکسته اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد * واتخذوها مسجدا * و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی مسجدی * قلنا ان البلد بعید * عرض کردیم ما که شهر ما از مدینهٔ مطهره دور است * والحر شدید * و گرما سخت است * والماء ینشف * و آب در ظرف خشک میگردد در هوای گرم و نیشف بخود کشیدن جامه خوی را و کاغذ سیاهی را و حوض آب را * فقال مدوه من الماء * پس فرمود آنحضرت افزون کنید آنرا از آب یعنی بریزید در وی آبی دیگر * فانه لایزیده الا طیبا * زیرا که بدرستی آن آب بقیهٔ وضو که در اداوه است زیاده نمیگرداند این آب را که بروی ریخته شده است با این آب او را مگر برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آب دیگر میریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در عالم اسباب افتاد و پرسیدند که آب در اداوه بحرارت آفتاب خشک نگردد پس آنحضرت نیز تنزلی را از همین عالم کرد اگر ساکت میماندند و بفعل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب بتمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف دران نمی بود شک و تردد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت مد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است به بقیهٔ آب وضوی

زمزم مانند؟ آنحضرت ونقل آن ببلاد ومواضع بعيده مانند آب زمزم و آنحضرت چون درمدينه مي بود آب زمزم را ازجا كم مكه ميطلبيد وتبرك ميساخت وفضل وارثان اوكه علما وصلحا اند وتبرك بآثار وانوار ايشان همبرين قياس است * رواه النسائي * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت امر رسول الله * گفت عائشه امركرد پيغمبرخدا * صلى الله عليه وسلم ببناء المسجد في الدور * ببرآوردن مسجد در سراها ومحلها وقبيلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هرقومي در محلهٔ خود جماعت ميكرده باشند * وان ينظف ويطيب * وامركرد كه پاكيزه داشته شوند مسجدها وخوشبوكرده شوند بقصد تعظيم اين بقعه وحضور ملائكه ونشاط مؤمنان وينظف ويطيب بيا وتا معا ضبط كرده شده اند * رواه ابوداؤد والترمذي وابن ماجة * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما امرت بتشييد المساجد * امركرده نشده ام من ازنزد خداي تعالى به برافراشتن وآراستن ونقش ونگاركردن مسجدها * قال ابن عباس * گفت ابن عباس براي خبردادن ازفعل مردم بعد ازآنحضرت نظر بعادت نفوس آدميان * لتزخرفنها * هرآينه مزخرف ميكنيد شما مسجدها را * كما زخرفت اليهود والنصارى * چنانكه مزخرف كردند يهود ونصارى وزخرف دراصل طلا وكمال حسن چيزيرا گويند يعني نقش خواهند كرد ورونق خواهند ساخت بطلا وبعضي متاخران آنرا تجويزكرده گفته اند كه مردم خانها مشيد ومزخرف ومطلا ميسازند اگرما مسجدها بخشت وگل ساده بنا كنيم شايدكه درنظر عوام خوار نمايد وحقير درآيد * رواه ابوداؤد * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اشراط الساعة ان يتباهى الناس في المساجد * بدرستيكه ازعلامات قيامت است كه تفاخر كنند وبنازند مردم بمسجدها وتحسين بنا وتزويق وتنقيش وتطويل آن بطريق سمعه وريا تا مردم مدح وثناي ايشان گويند * رواه ابوداؤد والنسائي والدارمي وابن ماجة * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي اجور امتي * عرض كرده شد برمن ونموده شد مرا عملهاي امت من كه بران ثواب مي يابند * حتى القذاة يخرجها الرجل من المسجد * تاخس وخاشاك وگرد وخاك كه بيرون مي آرد اورا مرد از مسجد وقذى آنچه در چشم وآب افتد ازخاك وخاشاك وچرك ودرينجا اشارت است كه مسجد بمثابهٔ چشم انسان است كه آزار ميكشد وحايت وى ازان يا مانند آب زلال است ازچشمهٔ حيات معنوى كه بدان تيره ميگردد وهركه پاك دارد آنرا ازان منظور نظر رحمت وسيراب شراب صفوت گردد * وعرضت علي ذنوب امتي * وعرض كرده شدند برمن گناهان امت من * فلم ار ذنبا اعظم * پس نديدم هيچ گناهي بزرگتر * من سورة من القرآن * ازفراموش كردن سورة از قرآن * او آية * يا فراموش كردن آيتي * اوتيها الرجل ثم نسيها * كه داده شد آن سوره يا آن آيت مرد راپس فراموش كرد آنرا ودرين زجر وتشديد است برفراموش كنندهٔ قرآن بعد ازياد گرفتن وبعضي ازعلماي شافعيه آنرا دركبائر شمرده اند اعاذنا الله منه * رواه الترمذي وابوداؤد * وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بشر المشائين في الظلم الى المساجد * گفت بريدة بن اسلمي كه صحابي مشهور است فرمود پيغمبرخدا بشارت ده مر روندگان را درتاريكيها بمسجدها * بالنور التام يوم القيمة * بروشنائي تمام درروز قيامت تلميح است بقول حق عز وجل نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا * رواه الترمذي وابوداؤد ورواه ابن ماجة عن سهل بن سعد وانس * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايتم الرجل يتعاهد المسجد * وقتيكه به بينيد مردي را كه تعهد وتفقد ميكند مسجد را وخبر ميگيرد از وى وملازمت مينمايد اورا بمحافظت نمودن ومرمت كردن وجاروب دادن ونمازگزاردن وبعبادت مشغول شدن وذكركردن ودرس علوم ديني گفتن واينها اعلى واجل اقسام تعاهد اند * فاشهدوا له بالايمان * چون كسي را به بينيد كه اينچنين ميكند پس گواهي دهيد وحكم كنيد بقطع مر اورا كه وى مؤمن است * فان الله يقول * زيراكه خداي تعالى ميفرمايد * انما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر * معمور نميدارد مسجدهاي خدا رامگر كسي كه ايمان آورده است بخدا وروز آخرت * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي * وعن عثمان بن مظعون قال * گفت عثمان بن مظعون * يا رسول الله ائذن لنا في الاختصاء * دستوري ده مارا درخصي شدن تا ازخطرهٔ زنا وخواطر آن بازرهيم * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبرخدا * صلى الله عليه وسلم ليس منا من خصى * نيست ازما وبرطريقه وسنت ما كسي كه خصي سازد ديگري را * ولا اختصى * ونه كسي كه خصي شود ازخود * لان خصاء امتي الصيام * بدرستيكه خصي شدن امت من روزه داشتن است كه بدان شكست شهوت طبيعي ونفساني حاصل ميشود خصوصا درونتيكه امساك جوارح واعضا وقوى ازنا مشروعات ونا مرضيات

بان ضم كردد * فقال * پس كفت عثمان بن مظعون * ائذن لنا في السياحة * اذن كن مارا و دستوري ده برفتن در زمين وكشتن در
آفاق عالم * فقال ان سياحة امتي الجهاد في سبيل الله * پس كفت آنحضرت بدرستيكه سياحت امت من رفتن است از براى جهاد در
راه خدا وكارزار كردن با كافران يعنى رفتن وكشتن در زمين كه محمود است از براى جهاد است باقي بيهوده در زمين كشتن چيزى نيست
و در حديث ديكر آمده است كه لاسياحة في الاسلام * فقال * پس كفت عثمان بن مظعون * ائذن لنا في الترهب * اذن كن ما را در
رهبانيت چنانكه بعض اهل كتاب ميكردند عزلت ميكزيدند ومشاغل دنيا ولذات آن را بالكليه ترك ميدادند وكردزنان قطعا نميكرديدند
واز همه كس وهمه چيز يكسو ميشدند وايشانرا راهب ميكويند وترهب دراصل از رهب است بمعني خوف * فقال * پس كفت آنحضرت
كه * ان ترهب امتي الجلوس في المساجد انتظار الصلوة * بدرستيكه ترهب امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز كه از همه كس
وهمه چيز روكردانيده متوجه بپروردكار مي نشينند وآن ترهب كه رهبان ميكردند چيزى نيست وعاقبت آن محمود نه وآن رانيز
بسر نمي بردند * رواه في شرح السنة * وعن عبد الرحمن بن عايش * به تحتانيه وشين معجمه اختلاف است در صحبت وى وابو حاتم
كفته كه هركه كفته است در روايت وى سمعت رسول الله خطا كرده والله اعلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت ربي * ديدم
پروردكار خود را * عز وجل * اكراين ديدن در خواب است چنانكه در روايتي آمده پس اشكالي ندارد واكر در بيداري است چنانكه
در روايت ديكر آمده است پس اين از خصائص آنحضرت است چنانكه در شب معراج بر قول مختار يا ماول است بديدن مثالي بتمثيل
حق جل وعلا بدان مثال * في احسن صورة * در نيكو صورتي اكر اين بيان صفت وشان حق است پس مراد بصورت صفت است كه متجلي
بصفت جمال ولطف وكرم بود واطلاق صورت بر صفت شائع است چنانكه كويند صورت حال چنين است وصورت مسئله اين است واكر
بيان حال خود ميكند كه من در انوقت در صورت خوب وحال مرغوب بودم فلا اشكال وخود چون نباشد كه وقت شهود خاص وتجلي
تام وانعام عام بود * قال فيم يختصم الملأ الاعلى * كفت پروردكار تعالى وبرسيد از من كه در چه چيز خصومت ميكنند ملائكه وملأ
جماعت از اكابر واشراف قوم را كويند ومراد آنست كه كدام اعمال است كه فرشتكان در فضيلت آن بحث وكفتكو دارند يا در برداشتن آن
بمصعد قبول منازعت ومسابقت مي نمايند يا رشك ميبرند بر آدميان در ان فضائل ورغائب كه باوجود شهوات جسماني بدان مخصوص
ومتميز ميشوند * قلت * ميفرمايد آنحضرت كه كفتم من در برابر اين سوال پروردكار * انت اعلم * تو دانا تري كه كدام است آن اعمال
* قال * كفت آنحضرت * فوضع كفه بين كتفي * پس نهاد پروردكار تعالى دست قدرت وانعام خود را ميان دوشانه من كنايت است از
تخصيص وى بمزيد فضل وكرم واكرام وانعام چنانكه ملوك ببعض از خادمان خود كنند چون خواهند كه مخصوص كردانند ايشانرا بمزيد
قرب وافاضة نعم * فوجدت بردها بين ثديي * پس يافتم من سردى دست مولى تعالى را در ميان دو پستان خود كنايت است از وصول اثر فيض
بقلب شريف وحصول برد يقين وچون حصول اين اثر موجب حصول علوم واتساع فيض آن بود فرمود * فعلمت ما في السموات والارض * پس
دانستم هرچه در آسمانها وهرچه در زمين بود عبارت است از حصول تمامهٔ علوم جزوى وكلي واحاطهٔ آن * وتلا * وخواند آنحضرت مناسب
اين حال وبقصد استشهاد بر امكان آن اين آيت را كه * وكذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض * وهمچنين نموديم ابراهيم خليل الله
عليه الصلوة والسلام را ملك عظيم تمامهٔ آسمانها وزمين را * وليكون من الموقنين * وتا آنكه كردد ابراهيم از يقين كنندكان بوجود ذات
وصفات وتوحيد واهل تحقيق كفته اند كه تفاوت است درميان اين دو رؤيت زيرا كه خليل عليه السلام ملك آسمان وزمين را ديد وحبيب
هرچه در آسمان وزمين بود حالي از ذوات وصفات وظواهر وبواطن همه را ديد وخليل حاصل شد مر او را يقين بوجوب ذاتي ووحدت
حق بعد از ديدن ملكوت آسمان وزمين چنانكه حال اهل استدلال وارباب سلوك ومحبان وطالبان ميباشد وحبيب حاصل شد مر او را
يقين ووصول الى الله اول پس از ان دانست عالم را وحقائق آنرا چنانكه شان مجذوبان ومحبوبان ومطلوبان است واول موافق است
بقول ما رايت شيئا الا رايت الله بعده وثاني بما رايت شيئا الا رايت الله قبله وشتان ما بينهما * رواه الدارمي مرسلا * روايت كرد اين
حديث را دارمي از عبد الرحمن بن عايش كه از تابعين است بطريق ارسال * وللترمذي نحوه * ومر ترمذى را مانند اين حديث است
باختلاف در بعض الفاظ * عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل * از عبد الرحمن مذكور واز ابن عباس واز معاذ بن جبل * وزاد فيه *

وزيادة كرده است ترمذى درين حديث اين راكه * قال * گفت پروردگار تعالى بعد از افاضهٔ علوم واعاده كرد سوال راكه * يا محمد هل تدري فيم يختصم الملأ الاعلى * اى محمد آياد رمى يابي كه در چه چيز خصومت ميكنند ملائكه * قلت نعم * اين بار گفتم آرى ميدانم در چه چيز خصومت ميكنند * فى الكفارات * خصومت ميكنند در كفارات يعني در اعمالي كه سبب بخشيدن و پوشيدن گناهان ميگردند * والكفارات المكث فى المساجد بعد الصلوات * وآن اعمال كه كفارات گناهان ميشوند سه اند يكى ازانها درنگ كردن در مسجد ما بعد از نمازها مشغول بذكر ورد يا براى انتظار نمازهاى ديگر * والمشي على الاقدام الى الجماعات * دوم رفتن بر پاها يعني پياده رفتن بسوى جماعتهاى نماز * واسباغ الوضوء فى المكاره * سوم رسانيدن وضو بحد كمال واكمال واسباغ او در احوالى كه مكروه وناخوش دارد طبيعت آنرا چنانكه حال مرض وسردى هوا * ومن فعل ذلك عاش بخير * وهر كس كه بكند آنرا زندگاني ميكند به نيكي * ومات بخير * وميميرد به نيكي * وكان من خطيئته كيوم ولدته امه * وميگردد پاک از گناهان خود همچو در روز زائيدن مادر او را * وقال * وگفت پروردگار تعالى * يا محمد اذا صليت فقل * اى محمد چون نماز بگزارى پس بگو و بخوان بعد از نماز اين دعا را * اللهم اني اسألك فعل الخيرات * خداوندا بدرستيكه من سوال ميكنم ترا كردن نيكيها را * وترک المنكرات * وگذاشتن كارهاى بد را كه ناشناخته شده وناآشنا اند در دين * وحب المساكين * وسوال ميكنم دوستي مسكينان راكه ايشانرا دوست دارم من يا ايشان دوست دارند مرا مآل يكي است چون من ايشانرا دوست دارم ايشان نيز مرا دوست خواهند داشت چه هر كس دوستدار خود را دوست دارد محبت يكيست در جانبين پرتو انداخته محب محبوب است ومحبوب محب * واذا اردت بعبادک فتنة * وچون خواهي به بندگان خود ابتلا وآزمايش وگمراهي در دين يعني بلاى بفرهتي كه بدان بيم زوال ايمان باشد * فاقبضني اليک غير مفتون * پس بميران مرا پيش از آنكه گرفتار فتنه شوم ودين وايمان از دست دهم اين دعا وامثال اين براى تعليم امت وترسانيدن ايشان است * قال * گفت پروردگار تعالى براى زيادت تعليم پيغمبر خود صلى الله عليه وسلم بعد ازان كه بيان كرد كفارات را يا گفت آنحضرت براى زيادت بيان بامت بحصول علم از جانب حق * والدرجات * وعملهاى كه بآن قدر ومرتبهٔ بندگان در درگاه حق بلند گردد نيز سه اند * انشاء السلام * يكى فاش گفتن سلام يعني ظاهر و پيدا گفتن سلام بر آشنا وبيگانه * واطعام الطعام * دوم خورانيدن طعام بمسكينان ومحتاجان وتصدق كردن بر ايشان وامداد واعانت نمودن ايشانرا * والصلوة بالليل والناس نيام * سوم نماز گزاردن بشب در حالتى كه مردم در خواب باشند كه آن بصدق واخلاص نزديكتر است ومشقت ورياضت دران بيشتر اشارت است باستجماع صفت تواضع وجود وعبادت * بيت * شرف مرد بجود است وكرامت بسجود * هر كه اين هر دو ندارد عدمش به ز وجود * ولفظ هذا الحديث كما فى المصابيح * ولفظ اين حديث بران وجهي كه در مصابيح است * لم اجده عن عبد الرحمن الا فى شرح السنة * نيافتم من آنرا از عبد الرحمن بن عايش مگر در شرح سنت كه آن نيز تصنيف صاحب مصابيح است * وعن ابي امامة قال * گفت ابو امامهٔ باهلى كه صحابي است وابو امامه از تابعين نيز هست مشهور همين صحابي ست * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة كلهم ضامن على الله * سه كس اند كه همهٔ ايشان خداوند ضمان اند كه واجب است بر خدا بجهت وعدهٔ وى كه تخلف نميكند كه نگاهدارد ايشانرا از فتنه وخسارت وضرر آفت دنيا ودين * رجل خرج غازيا في سبيل الله * يكى ازان سه كس مرديست كه بيرون آمد قصد كننده غزا در راه خدا * فهو ضامن على الله * پس وى خداوند ضمان است بر خدا * حتى يتوفاه فيدخله الجنة * تا آنكه بميراند او را خدا پس در آرد او را در بهشت اين سعادت ديني است * او يرده بما نال من اجر * يا بازگرداند او را زنده با نچه يافته است از ثواب غزا اين نيز سعادت دينى است * او غنيمة * يا بازگرداند با نچه يافته است از مال غنيمت اين سعادت دنيا است بر هر تقدير سود وسعادت دنيا يا دين حاصل است * ورجل راح الى المسجد * دوم مردى است كه رفته است بسوى مسجد * فهو ضامن على الله * پس وى هم خداوند ضمان است بر خدا وواجب است بر خدا حفظ ورعايت ووقايت واجر وثواب وى * ورجل دخل بيته بسلام * سيوم مرديست كه در آمده است خانهٔ خود را بسلام * فهو ضامن على الله * پس وى نيز ضامن است بر خدا ودر آمدن در خانه بسلام دو معني دارد يكى آنكه نزد در آمدن در خانه سلام گويد بر اهل خانه وضمانيت درانجا بحصول خير وبركت در وى ودر اهل خانهٔ او است دوم آنكه لازم گيرد خانه را وبيرون نيايد ازان براى طلب امن وسلامت از صحبت خلق ومضمون درينجا سلامت از آفات وفتن است وچون

مراد درين دو قسم اخير ظاهر بود تصريح بدان نفرمود * رواه ابو داود * وعنه * وهم از ابي امامه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج من بيته متطهرا * كسي كه بيرون آيد از خانهٔ خود بطهارت * الى صلوة مكتوبة * بسوى نماز فرض * فاجره كاجر الحاج المحرم * پس اجر او همچو اجر كسى است كه بحج بر آيند و است احرام بسته نماز مشبه بحج است ووضو مشبه باحرام ووجه تشبيه ثبوت اجر وثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانكه در باب فضيلت حج واقع شده است نه مساوات در ثواب بجميع وجوه يا اين از باب الحاق ناقص بكامل است از جهت مبالغه در ترغيب والا اجر بر قدر تعب است اگرچه نماز از حيثيت ذات اهم وارجح است * ومن خرج الى تسبيح الضحى * وكسى كه بيرون آيد بسوى نماز چاشت تسبيح وسبحه بضم نماز نفل را گويند * لا ينصبه الا اياه * در تعب ومشقت نيندازد او را مگر تسبيح ضحى يعني خالص بقصد نماز بر آيد بى شوب سمعه وريا وغرضى ديگر فاجره كاجر المعتمر * پس ثواب آنكس همچو ثواب كسي است كه عمره بجا مى آورد وعمره نسبت بحج همچو نماز نفل است نسبت بنماز فرض * وصلوة على اثر صلوة لا لغو بينهما * ونمازى بر پى نمازى ديگر كه نيست كلام بيهوده دروى * كتاب في عليين * على است مكتوب در ديوان حفظه يا در اعلى مراتب واشرف آنست وگفته اند كه عليين نام مقامى است در آسمان هفتم * رواه احمد وابو داود

* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا * وقتي كه بگذريد شما بمرغزارها وبوستانهاى بهشت پس بچريد * قيل * گفته شد * يا رسول الله وما رياض الجنة * وچيست رياض جنت * قال المساجد * گفت رياض جنت مسجدها است كه عمل دروى مسبب در آمدن در رياض جنت است * قيل * پرسيده شد * وما الرتع * وچيست چريدن يعني چيست كه مى بايد چريد * يا رسول الله قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى المسجد لشيء فهو حظه * كسي كه بيايد مسجد را براى چيزى يعنى غرضى وكار ديني يا دنياوى پس همان چيز نصيب او است وحاصل وقت او است مضمون اين حديث فردى است از افراد انما الاعمال بالنيات * رواه ابو داود * وعن فاطمة بنت الحسين عن جدتها فاطمة الكبرى رضى الله عنهما * تابعيه هاشميه است خواهر علي بن الحسين زين العابدين تزوج كرد او را حسن بن الحسن بن علي بن ابيطالب وچون وفات يافت زوج او تزوج كرد عمرو بن عثمان بن عفان روايت است از فاطمه صغرى دختر امام حسين از جدهٔ وى كه فاطمهٔ زهرا است رضي الله عنهم * قالت كان النبي * گفت بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا دخل المسجد * چون ميدر آمد مسجد را * صلى على محمد وسلم * صلوة ميفرستاد بر پيغمبر وسلام يعني ميگفت صلى الله على محمد وسلم يا اللهم صل على محمد وسلم * وقال * وميگفت * رب اغفر لي ذنوبي * خداوندا بيامرز مرا گناهان مرا ونميگفت اللهم صل على يا صلى الله علي واللهم اغفر لمحمد از جهت تعليم امت است لفظى را كه بدان تكلم نمايند يا مناسبتى كه اين امر شريف را بصلوة ورحمت است وانكسارى كه در اللهم اغفر لي است * وافتح لي ابواب رحمتك * وبگشا مرا درهاى مهرباني خود را * واذا خرج * وچون بيرون مى آمد آنحضرت از مسجد ميگفت * صلى على محمد وسلم وقال رب اغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب فضلك رواه الترمذي واحمد وابن ماجة وفي روايتهما * ودر روايت احمد وابن ماجه اينچنين آمده است كه * قالت * گفت فاطمه رضي الله عنها * اذا دخل المسجد * چون مي در آمد آنحضرت مسجد را * وكذا اذا خرج * وهمچنين وقتي كه بيرون مي آمد * قال * ميگفت * بسم الله والسلام على رسول الله بدل * بجاى صلى على محمد وسلم * وقال الترمذي ليس اسناده بمتصل * وگفته است ترمذى نيست اسناد اين حديث متصل * وفاطمة بنت الحسين لم تدرك فاطمة الكبرى * وفاطمه دختر امام حسين در نيافته است فاطمهٔ بزرگ را چه امام حسين در وقت وفات فاطمهٔ زهرا هشت ساله بيش نبود لله پس البته راوى درين متروك است * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال نهى رسول الله * نهي كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن تناشد الاشعار في المسجد * از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور وباطل است كه خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد كه مكان طاعت وعبادت است اما شعر كه در توحيد باري سبحانه وتعالى ونعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وتابعان وى رضي الله عنهم ومواعظ ونصائح باشد بهمه حال درهمه جا محمود ومستحسن است وآنحضرت صلى الله عليه وسلم براى حسان كه مدح وى وهجو دشمنان وى ميگفت در مسجد منبرى برپا ميكرد وميفرمود كه روح قدس تائيد ميكند حسان را مادام كه مخاصمت ومعارضت ميكند از پيغمبر خدا * وعن البيع

والاشتراء فيه * ونهي ميكرد از فروختن وخريدن در مسجد وديگر معاملات دنيا هم برين قياس است * وان يتحلق الناس يوم الجمعة قبل
الصلوة في المسجد * ونهي كرد از حلقه كردن نشستن مردم روز جمعه پيش از نماز در مسجد اگرچه براى مذاكرهٔ علم ومشغولي ذكر باشد و
در بيان سبب نهي چند وجه گفته اند يكى آنكه تحلق مخالف هيئت اجتماع مصليان است ديگر آنكه اجتماع براى نماز جمعه كارى
بزرگ است كه تا ازان فارغ نشوند مشغول شدن بكارى ديگر گنجايش ندارد وتحلق پيش ازان موهم غفلت ازان است وباين دو وجه
نهي مخصوص بتحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنكه وقت انصات واشتغال باستماع خطبه وتوجه بآنست وباينوجه مراد نهي از تحلق نزد
خطبه باشد ونيز نهي در دو وجه اول تنزيهي ميباشد ودر سوم تحريمي * رواه ابوداؤد والترمذى * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه
* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايتم من يبيع او يبتاع في المسجد * چون ببينيد كسى را كه ميفروشد يا ميخرد در مسجد * فقولوا *
پس بگوئيد * لااربح الله تجارتك * سود مند نگرداند خداى تعالى سوداگرى ترا * واذا رايتم من ينشد فيه ضالة * وچون ببينيد كسى را
كه ميجويد در مسجد گم شده را * فقولوا لارده الله عليك * پس بگوئيد بازنگرداند ونرساند آنرا خداى تعالى برتو * رواه الترمذى والدارمي
* وعن حكيم بن حزام * بحاى مهملهٔ مكسوره وزاى برادرزادهٔ ام المؤمنين خديجه است ولادت او پيش از عام الفيل است بسيزده سال
وعمر او صد وبيست سال بود شصت در جاهليت وشصت در اسلام از اشراف قريش وفضلاى قوم است باقي احوال وى درجاى ديگر ثبت
يافته است * قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يستقاد في المسجد * نهي كرد آنحضرت از طلب قصاص كردن وكشتن قاتل در مسجد
* وان ينشد فيه الاشعار * واز خواندن اشعار در مسجد * وان تقام فيه الحدود * وبرپا كردن حد مانند حد زنا وحد شرب وجزآن
در مسجد وبايد كه بعد از ثبوت حد وقصاص زدن وكشتن بيرون مسجد كنند * رواه ابوداؤد في سننه * روايت كرد اين حديث را
ابوداؤد در سنن خود * وصاحب جامع الاصول فيه عن حكيم * وروايت كرد صاحب جامع الاصول در جامع الاصول از حكيم بى نسبت ابن
حزام وظاهر آنست كه مراد همين حكيم ابن حزام خواهد بود چه حكيم از صحابه يكى همين حكيم بن حزام است ديگر حكيم بن معاوية النميرى
است ودر صحبت وى اختلاف است والله اعلم * وفي المصابيح عن جابر * وروايت كرد در مصابيح از جابر براين در اصول يافته نشده
است * وعن معوية بن قرة عن ابيه * تابعي عالم عامل ولادت او يوم الجمل ذكر كرده او را ابن حبان در ثقات دريافت هفتاد تن را
از صحابه روايت ميكند از پدر خود وروايت ميكنند از وى قتاده وشعبه واعمش وجز ايشان * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن هاتين
الشجرتين * معاوية بن قرة از پدر خود قرة بضم قاف وتشديد را روايت كرد كه آنحضرت نهي كرد از خوردن اين دو درخت * يعني البصل
والثوم * اين تفسير از راويست كه گفت مراد ازين شجرتين پياز وسير است * وقال * وگفت آنحضرت * من اكلهما فلايقربن مسجدنا *
كسيكه بخورد آنها را پس بايد كه نزديك نيايد مسجد ما را مبالغه است در نا درآمدن مسجد كه نزديك بآن نگردد چه جاى درآمدن
* وقال ان كنتم لابد آكليهما * وگفت آنحضرت اگر هستيد شما ناچار خورندهٔ اين دو درخت * فاميتوهما طبخا * پس بميرانيد يعني
دور كنيد بوى آنها را به پختن وسابقا معلوم شد كه هرچه بوى بد دارد از ماكولات وجزآن داخل است درين حكم ومراد بمسجد عام
است ومخصوص بمسجد نبوى نيست ومجالس ومجامع خير هم برين قياس اند * رواه ابوداؤد * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الارض كلها مسجد * زمين همه حكم مسجد دارد كه نماز در وى جائزاست بى كراهت * الا المقبرة والحمام * مگر مقبره وحمام
اما مقبره از جهت آنكه غالب در وى قذارت واختلاط تربت اوست بانچه جدا ميگردد از مرده ها از نجاست واگر مكان طاهر ونظيف باشد
پس هيچ باكي نيست وكراهتى نه وبعض برانند كه نماز در مقبره مكروه است مطلقا از جهت ظاهر اين حديث اما نماز بجانب قبر حرام
است باتفاق اگر بقصد تعظيم باشد واگرنه حكم مقبره دارد واما حمام از جهت آنكه محل كشف عورات وماواى شياطين است * رواه ابوداؤد
والترمذى والدارمي * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن * نهي كرد
آنحضرت از نماز گزاردن در هفت جا * في المزبلة * بفتح با وضم آن جاى سرگين انداختن وزبل بكسر زاى سرگين وديگر نجاسات درحكم
آنست بلكه بعض سخت تر ازان * والمجزرة * بجيم وزاى ودر جاى ذبح كردن حيوانات از جهت محاذات نجاسات * والمقبرة * ودر
مقبره چنانكه گذشت * وقارعة الطريق * ودر ميان راه كه جاى پاكوب مردم است كه ميگذرند ازان از جهت شغل خاطر بگذرندگان وتنگ

كردن جای بر ايشان ونيز اكر مردم بی ضرورت از پيش نماز بكذرند آثم شوند واكر ايشان راضرورتی باشد مصلي بزه كار ميشود * وفي الحمام * ودر حمام چنانكه كذشت * وفي معاطن الابل * ودر جای نشاندن شتران تا ازرميدن ايشان تشويش راه نيابد * وفوق ظهر بيت الله * وبر پشت خانهٔ كعبه ازجهت تادب * رواه الترمذی وابن ماجه * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا في مرابض الغنم * بكزاريد نماز درجای نشستن كوسفندان * ولا تصلوا في اعطان الابل * ومكزاريد در نشستكاه شتران بجهت آنكه مذكور شد كه تنفر شتران موجب تشويش است بخلاف كوسفندان كه تنفر نمی دارند وتشويش نمی رسانند * رواه الترمذی * واختلاف كرده اند در آنكه نهي براى تحريم است يا تنزيه وبرهر تقدير علت نهي نه آنست كه مكان نجس است والا جائز نباشد واماكن نجسه منحصر نيست دران ونيز برين تقدير ظاهر آن بود كه ميكفتند نهي كرد از كزاردن نماز در مكان نجس بلكه علت همسايكي نجاست وقرب اواست حتى كه اكر بساطي كسترده باشند وبالای سجاده نماز كنند نيز مكروه است * وعن ابن عباس قال لعن رسول الله * كفت ابن عباس لعنت كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم زائرات القبور * زنانراكه زيارت كنند قبرهارا بدانكه آنحضرت درابتدای حال منع كرده بود اززيارت قبور مردان را وزنانرا پس ازان رخصت كرد وفرمود نهي ميكردم شمارا اززيارت قبور اكنون زيارت بكنيد آنهارا پس بعض ميكويند كه اين رخصت شامل است مردان وزنان را اكرچه بصيغهٔ ذكور واقع شده چنانكه عادت شرع است دراغلب احكام كه خطاب بمردان ميكنند وزنان نيز داخل اند دران وبعض كويند رخصت مخصوص مردان است وزنان باقي اند برنهي ازجهت كثرت جزع ونوحه كری واين حديث اكر بعد از رخصت مردان است چنانكه ظاهر است مؤيد اينقول است * والمتخذين عليها المساجد والسرج * ولعنت كرده است رسول خدا صلى الله عليه وسلم كسانی راكه ميكيرند بر قبور مسجدهارا يعني سجده برند كان بجانب قبور بقصد تعظيم چنانكه كذشت وكسانی راكه ميكيرند چراغهارا بر قبور بقصد تعظيم ونزد بعض حرام است اكرچه نه بقصد تعظيم باشد ازجهت اسراف وتضييع مال وبعض كويند كه اكر آنجا مكان مردم باشد يادر سايهٔ چراغ كاری ميكرده باشند جائز است ودرينصورت چراغ كرفتن بجهت قبر نيست بلكه بجهت كاری ديكر است كه قبر دران منظور نيست * رواه ابو داود والترمذی والنسائي * وعن ابي امامة قال ان حبرا من اليهود سأل النبي * كفت ابو امامه كه دانشمندی ازيهود پرسيد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم ای البقاع خير * كداميں ازجاها بهتر است واين متضمن سوال از بدترين بقعه ها نيز هست كما لا يخفى * فسكت عنه * پس خاموش ماند آنحضرت از جواب اين سوال * وقال * وكفت آنحضرت * اسكت حتى يجئ جبرئيل * خاموش ميباشم تا آنكه بيايد جبرئيل * فسكت * پس خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئيل * وجاء جبرئيل وآمد جبرئيل * عليه السلام فسأل * پس پرسيد آنحضرت * فقال ما المسؤل عنها باعلم من السائل * پس كفت جبرئيل نيست آنكه سوال كرده شده است ازبقاع كه كدام يكی ازانها خير است داناتر ازسوال كننده يعني من هم نميدانم كه بهترين بقعها كدام است چنانكه شما نميدانيد * ولكن اسال ربي * وليكن می پرسم پروردكار خودرا * تبارك وتعالى ثم قال * پستر كفت جبرئيل * ياممد اني دنوت من الله دنوا * من نزديك شدم از دركاه خدا نزديك شدني كه * ما دنوت منه قط * نزديك نشده بودم درمدت عمر از انجناب هركز * قال * كفت آنحضرت * وكيف كان * وچكونه بود آن نزديكی تو ازالله تعالى * ياجبرئيل قال * كفت جبرئيل * كان بيني وبينه * بود ميان من وميان خدا * سبعون الف حجاب من نور * هفتاد هزار پرده ازنور من نور ازجهت آن كفت كه جبرئيل روحانيست آنجا حجاب ظلماني وجسماني وجود ندارد وبايد دانست كه اين حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق وحق سبحانه محجوب نيست محجوب بندكانند چنانكه حجاب آفتاب نسبت باعمی كه محجوب اواست نه آفتاب وحجاب خلق ازخالق دو قسم است ظلماني جسماني ونوراني روحاني وآدميان بعض محجوب اند برؤيت نعم ازمنعم وبعض برؤيت اسباب ازمسبب وبعض به رؤيت شهوات مباحه يا محرمه وديكر حجابهای طبيعي ونفساني وملائكه وبعضی از آدميان مقرب محجوب اند بمعاني اسماو صفات وافعال حق وكروبيان محجوب اند بنور مهابت وعظمت وكبريا وجلال وقدس * بيت * بدر ده همه پردهای خيال * نماند سرا پرده الا جلال * وبالجمله صفات پردهٔ ذات اند وانه ليغان على قلبي هم ازين قبيل است وهيچكس نسبت بذات اقدس بی پرده نيست واكر پرده نباشد كائنات همه بنور ذات

سوخته كردد * بيت * هست از پس پرده كفت وكوى من وتو * چون پرده برافتد نه تو ماني ونه من * رمزى ازين معني در اول كتاب نيز كذشته است والله اعلم پس جبرئيل ميكويد كه بنهايت مرتبهٔ قرب رسيدم واز حق سبحانه پرسيدم * فقال * پس كفت وى سبحانه * شر البقاع أسواقها * بدترين جاى بازارها است * وخير البقاع مساجدها * وبهترين جاها مسجدها است * رواه ابن حبان فى صحيحه عن ابن عمر * روايت كرد اين حديث را ابن حبان در صحيح خود از ابن عمر ودر اصل كتاب درين موضع بياض است *

* الفصل الثالث

* عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * كفت ابوهريره شنيدم آنحضرت را كه ميفرمود * من جاء مسجدى هذا * كسى كه بيايد مسجد مرا كه اين مسجد عظيم الشان واضح البرهان است ومساجد ديكر تابع وى وفرع وى خواهند بود درين حكم * لم يأت الا لخير يتعلمه او يعلمه * نيايد مكر براى كار نيك كه خود بياموزد يا بياموزاند ديكرى را ونماز وذكر واعتكاف نيز همين حكم دارند وتخصيص تعلم از جهت اظهار فضيلت او است * فهو بمنزلة المجاهد في سبيل الله * پس آنكس در اجر وثواب بسبب مجاهدهٔ نفس همچو كسى است كه جهاد ميكند در راه خدا * ومن جاء لغير ذلك * وكسى كه بيايد براى كار ديكر جز امر خير همچو لهو ولعب وعبث ومرور * فهو بمنزلة الرجل ينظر الى متاع غيره * پس آنكس همچو مرديست كه مى نكرد بجانب متاع ديكرى كه اين مرد آن متاع ندارد وحسرت ميخورد واين كس نيز در آخرت چون ثواب آنكس كه درين مسجد خير كرده است مى بيند حسرت ميخورد ومتالم ميكردد كه چرا ازين دولت محروم ماندم * رواه ابن ماجة والبيهقي فى شعب الايمان * وعن الحسن مرسلا قال قال رسول * روايت است از حسن بصرى كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يأتى على الناس زمان * مي آيد بر مردم زماني كه * يكون حديثهم فى مساجدهم فى امر دنياهم * ميباشد كفت وكوى ايشان در مسجد هاى ايشان در كارهاى دنياى ايشان * فلا تجالسوهم * پس همنشيني مكنيد ايشان را تا شريك نشويد با ايشان اكرچه همزباني نكنيد * فليس لله فيهم حاجة * پس نيست مر خداى تعالى را در ايشان حاجتي كنايت است از بيزارى حق از ايشان وعدم اعتنا ومبالات بايشان وبرآمدن ايشان از عهد وى وپناه وى والا وى تعالى منزه است از حاجت * رواه البيهقي في شعب الايمان * اين حديث دلالت دارد بر كراهت سخن دنيا در مسجد ما واخبار وآثار در ذم كلام دنيا در مسجد ومنع ازان بسيار آمده است وماناكه مراد آن خواهد بود كه عبث ولا يعني باشد وبسيار باشد وبسيار فاحش وغليظ باشد والا يك كلمه ودو كلمه كه درين مرتبه نه باشد داخل آن نخواهد بود ودر خلق شريف آنحضرت صلعم آمده است كه بعض صحابه ميكفتند بود آنحضرت كه چون ما ذكر طعام ميكرديم ذكر ميكرد آنرا باما وچون دنيا ذكر ميكرديم ذكر ميكرد آنرا باما وغالب مجالس شريف در مسجد بود والله اعلم * وعن السائب بن يزيد * صحابى صغير است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود وهفت ساله بود روايت ميكند از پدر خود قليل الحديث حليف بني اميه يا بني عبد شمس * قال كنت نائما فى المسجد * كفت سائب بودم من خوابيده در مسجد نبوى * فحصبنى رجل * پس زد مرا بسنك ريزه مردى * فنظرت فاذا عمر بن الخطاب * رضى الله عنه پس چون بيدار شدم ناكاه مي بينم كه عمر بن الخطاب حاضر است * فقال اذهب فائتني بهذين * پس كفت عمر برو بيار اين دو كس را اشارت كرد بدو مرد كه نشسته بودند در مسجد وسخن ميكردند باواز بلند * فجئته بهما * پس آوردم نزد عمر آن دو مرد را * فقال ممن انتما * پس كفت از كدام جماعه ايد شما * او من اين انتما * يا كفت از كجا ايد شما شك راوى است * قالا من اهل الطائف * كفتند آن دو مرد از اهل طائف ايم نام جاى مشهور است از زمين حجاز سه مرحله از مكه وقبر ابن عباس دران است * قال * كفت عمر رضي الله عنه * لو كنتما من اهل المدينة * اكر مي بوديد شما از اهل مدينه يعني ميشناختيد حرمت مسجد شريف را يا مردم غريب نمي بوديد مستحق عفو وشفقت * لاوجعتكما * هرآينه درد ناك ميكردانيدم وميزدم شما را * ترفعان اصواتكما فى مسجد رسول الله * بلند ميكردانيد آوازهاى خود را در مسجد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه البخارى * ازينجا معلوم ميشود كه بلند كردانيدن آواز در مسجد نه ادب است خصوصا در مسجد شريف نبوى صلى الله عليه وسلم كه مقام خاص ومحل ورود نور وحضور است ودر بحث علم كه آواز بلند كردد رخصتى هست * وعن مالك قال بنى عمر رحبة فى ناحية المسجد * روايت است از امام مالك كفت بنا كرد عمر رضي الله عنه فضاى در يكسوى مسجد * يسمى البطيحاء * ناميده شد آن رحبه را بطيحا بضم با وفتح طا بمعني زمين سنك ريزه * وقال *

وگفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه * من کان یرید ان یلغط * کسی که خواهد غوغا کند در گفتگو با مردم و لغط بغین معجمه و طاء مهمله مفتوحتین بانگ و خروش * او ینشد شعرا * یا بخواند شعر را * او یرفع صوته * یا بلند گرداند آواز خود را * فلیخرج الی هذه الرحبة * پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه * رواه فی الموطا * روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب اواست * وعن انس قال رای النبی * گفت انس دید پیغمبر * صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة * نخامه را در دیواری که در جانب قبلهٔ مسجد بود و نخامه بضم نون بزاق که از حلق بر آید و آنرا نخاع نیز گویند * فشق ذلك علیه * پس دشوار آمد آن بر آنحضرت * حتی رئي في وجهه فقام فحكه بیده * تا آنکه دیده شد اثر ناخوشي در روی مبارک وی پس برخاست آنحضرت از انجا که نماز میکرد پس مالید و تراشید نخامه را بدست مبارک خود * فقال * پس گفت آنحضرت * ان احدکم اذا قام الی الصلوة * بدرستیکه یکی از شما چون بایستد بسوی نماز * فانما یناجي ربه * پس مناجات میکند و راز میگوید مگر پروردگار خود را * وان ربه بینه و بین القبلة * و بدرستیکه پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبله است بسبب توجه و حضور او بجانب حق * فلا یبزقن احدکم قبل قبلته * پس باید که بزاق نیفکند یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب * ولکن عن یساره * ولیکن باید که بیفکند بزاق بجانب چپ خود * او تحت قدمه * یا بیفکند زیر پای خود * ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه * پستر گرفت آنحضرت گوشهٔ ردای خود را پس بزاق افکند در وی * ثم رد بعضه علی بعض * پستر باز گردانید پارهٔ ردا را بر پارهٔ دیگر یعنی مالید بجامه * فقال او یفعل هکذا * پس گفت یا بکند همچنین و گفته اند که اگر در مسجد است البته همچنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد که در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت * رواه البخاری * وعن السائب بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبي * و سائب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * و کنیت او ابو سهل است مدني است و عامل عمر بود رضي الله عنه بریمن * قال * گفت سائب که * ان رجلا ام قوما * مردی امامت کرد قومی را * فبصق فی القبلة * پس بصاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقی است * ورسول الله * و پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ینظر * میدید آنرا * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لقومه * مر قوم او را که امامت ایشان میکرد * حین فرغ * هنگام که فارغ شد از امامت * لا یصلي لکم * امامت نکند این مرد مر شما را بعد ازین * فاراد بعد ذلك ان یصلي لهم * پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند مر اینقوم را * فمنعوه * پس باز داشتند او را از امامت کردن * فاخبروه بقول رسول الله * و چون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را بگفتهٔ پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * که فرموده بود امامت نکند وی مر شما را * فذکر ذلك لرسول الله * پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا * صلی الله علیه وسلم * که آیا در واقع منع کردهٔ مرا از امامت کردن * فقال نعم * پس گفت آنحضرت آری منع کرده‌ام * وحسبت انه قال * و گمان میبرم که آنحضرت گفت با آن مرد در بیان سبب منع از امامت * انك قد آذیت الله ورسوله * بدرستیکه تو ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهي عنه خصوصا در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبله * رواه ابو داود * وعن معاذ بن جبل قال * روایت است از معاذ بن جبل که * احتبس عنا رسول الله * باز داشته شد از ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح * در یك وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد * حتی کدنا نتراءی عین الشمس * تا نزدیک بودیم ما که به بینیم آفتاب را طلوع کرده * فخرج سریعا * پس بیرون آمد از خانه شتابان * فثوب بالصلوة * پس تکبیر بر آورده شد برای نماز * فصلی رسول الله * پس نماز گزارد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وتجوز في صلوته * و سبک و شتاب بگزارد نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز بامداد * فلما سلم دعا بصوته * پس چون سلام داد خواند بآواز بلند * فقال لنا * پس گفت ما را * علی مصافکم کما انتم * بر جای خود باشید در جایهای که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته * ثم انفتل الینا * پستر بر گشت آنحضرت از نماز بروی بجانب ما * ثم قال اما اني ساحدثکم ما حبسني عنکم الغداة * پستر گفت آگاه باشید بدرستیکه من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما در این بامداد * اني قمت من اللیل * اینست که بدرستی من برخاستم پارهٔ از شب چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز تهجد * فتوضات * پس وضو کردم * وصلیت ما قدر لي * و بگزاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست * فنعست في صلوتي *

پس خواب كردم در نماز يعني بعد چون گراني اول خواب كه آنرا بفارسي پنكي گويند چنانچه فرمود * حتى استثقلت * تا آنكه گران
شدم واين لفظ صريح است كه اين رؤيت در خواب بود در روايتي آمد * كه فاستيقظت پس بيدار شدم واين دلالت دارد برانكه بعد از
بيدار شدن ازان خواب بود رؤيت اعظم * فاذا انا بربي * پس ناگاه مي بينم من كه با پروردگار خودم * تبارك وتعالى في احسن صورة *
در نيكو صفتي وحالتي بيان صفت حق است يا حالت خود چنانكه در فصل دوم گذشت * فقال * پس گفت پروردگار تعالى * يا محمد
قلت * گفتم * لبيك رب * ايستاده ام در خدمت تو چه ميفرمائي پروردگار من * قال * گفت * فيم يختصم الملأ الاعلى * در چه چيز
بحث ونزاع ميكنند فرشتگان معني اين عبارت گذشت * قلت * گفتم * لا ادري * در نمي يابم ونميدانم * قالها ثلثا * گفت اين كلمه را
پروردگار تعالى وپرسيد ازمن سه بار وهر بار همين جواب گفتم * قال فرأيته وضع كفه بين كتفي * گفت آنحضرت پس ديدم پروردگار
تعالى را كه نهاد دست قدرت خود را ميانه هردو شانه من * حتى وجدت برد انامله بين ثديي * تا آنكه يافتم سردي انگشتان اورا ميان
هردو پستان خود * فتجلى لي كل شيء وعرفت * پس ظاهر شد وروشن شد مرا هرچيز از علوم وشناختم همه را * فقال * پس گفت پروردگار تعالى
* يا محمد قلت * گفتم * لبيك رب قال * گفت * فيم يختصم الملأ الاعلى * در چه چيز خصومت ميكنند ملأ اعلى * قلت في الكفارات * گفتم
خصومت ميكنند در كفارات يعني عملهائيكه كفارت گناهان گذشته ميشوند * قال * گفت پروردگار تعالى * ماهن * چه چيزاند
وكدام اند كفارات * قلت * گفتم كفارات سه چيزاند * مشي الاقدام الى الجماعات * يكي رفتن بپايها بسوي جماعتهاي نماز * والجلوس
في المساجد بعد الصلوات * ديگر نشستن در مسجدها بعد از نمازها * واسباغ الوضوء حين الكريهات * ديگر كامل وسيراب كردن وضو در حالتها
كه ناخوش ميدارد طبيعت استعمال آب را چنانكه در سرما وبيماري * قال * گفت پروردگار تعالى * ثم فيم * بعد ازان در چه چيز
بخصومت وبحث ميكنند * قلت في الدرجات * گفتم در درجات يعني عملهائيكه بدان پايه در ثواب وقرب الهي تعالى بلند وبيشتر كرده
* قال ماهن * گفت پروردگار تعالى چه چيزاند وكدام اند درجات * قلت اطعام الطعام * گفتم درجات خورانيدن طعام است بمسكينان
ومحتاجان ومهمانان يعني جود واحسان كردن بخلق يكي ازان ميان اطعام است كه عام است نفع او وسخت است احتياج بدان * ولين
الكلام * ديگر نرمي كردن در سخن وبمردم بخلق ولطف بودن وبا زيردستان وشكسته دلان درشتي ننمودن * والصلوة بالليل والناس
نيام * ديگر نماز كردن بشب وحال آنكه مردم در خواب اند * قال سل * گفت پروردگار تعالى سوال كن وبطلب از خيرات ودعا كن
براي خود هرچه خواهي * قلت * گفتم دعا كردم باين دعا * اللهم اني اسألك فعل الخيرات وترك المنكرات وحب المساكين وان تغفرلي
وترحمني واذا اردت فتنة في قوم فتوفني غير مفتون * ترجمه اين الفاظ در فصل ثاني معلوم شد بلكه تفاوتي كه در اينجا است با زيادتي
طلب آمرزش ومهرباني واينجا اين زيادتي نيز هست كه * واسألك حبك * وسوال ميكنم از تو دوستي ترا كه من ترا دوست دارم تا آنكه تو مرا
دوست داري * وحب من يحبك * وسوال ميكنم دوستي كسي را كه دوست دارد ترا بهر دو معني * وحب عمل يقربني الى حبك *
ودوستي كاري كه نزديك كرداند مرا بدوستي تو اينجا معني اول متعين است * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها حق * پس گفت
آنحضرت بعد از تحديث اين واقعه كه اينواقعه كه ديدم وگفتم راست ودرست است * فادرسوها ثم تعلموها * پس بخوانيد آنرا وياد گيريد
معاني والفاظ آنرا بعد ازان تعليم كنيد آنرا بمردم * رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح * گفت ترمذي اين حديث حسن
صحيح است * وسألت محمد بن اسمعيل عن هذا الحديث * وگفت پرسيدم محمد بن اسماعيل را يعني بخاري را ازين حديث كه چه حال دارد

* فقال * پس گفت محمد بن اسماعيل بخاري * هذا حديث صحيح * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال كان رسول الله * بود پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم يقول اذا دخل المسجد * ميگفت در وقت در آمدن مسجد اين كلمات را * اعوذ بالله العظيم * پناه ميجويم بخداي بزرگ
* وبوجهه الكريم * وبذات پاك وي كه جامع جميع بزرگيها است وگفته اند كه هر گرا بكرم وصف كردي گويا بهمه صفات كمال وصف كردي
* وسلطانه القديم * وبسلطنت وقهرمان وي كه قديم است * من الشيطان الرجيم * از شيطان سنگسار كرده شده * قال * گفت آنحضرت
* فاذا قال ذلك * پس چون بگويد كسي اين كلمات را نزد در آمدن مسجد * قال الشيطان حفظ مني سائر اليوم * ميگويد شيطان نگاهداشته

شد اين بنده از شر من تمام روز * رواه ابوداود * وعن عطاء بن يسار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * عطاء بن يسار كه از

تابعين است ومشاهير علما وكبار ايشانست ثقة كثير الحديث مولاى ام المؤمنين ميمونة مات سنة اربع وتسعين برقول اشهر وهو ابن اربع وثمانين گفت كه گفت آنحضرت صلعم * اللهم لا تجعل قبرى وثنا يعبد * خدا وندا مگردان قبر مرا مانند بتى كه پرستيده ميشود * اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مساجد * سخت شد يا سخت باد خشم خدا بر گروهى كه گرفتند قبرهاى پيغمبران خود را مسجدها بروجهى كه سابقا معلوم شد * رواه مالك مرسلا * وعن معاذ بن جبل قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يستحب الصلوة في الحيطان * بود آنحضرت كه دوست ميداشت نماز را در حيطان * قال بعض رواته * گفتند بعضى از راويان اين حديث در بيان مراد بحيطان * يعنى البساتين * ميخواهند از حيطان بساتين را وحيطان در اصل جمع حائط است بمعني ديوار كه احاطه ميكند موضعي را وبمعني بستان مي آيد بجهت احاطهٔ ديوار ها بوى * رواه الترمذى وقال * روايت كرد اين حديث را ترمذى وگفت * هذا حديث غريب * اين حديث غريب است * لا نعرفه الا من حديث الحسن بن ابي جعفر * نمى شناسيم آنرا مگر از حديث حسن بن ابي جعفر * قد ضعفه يحيى بن سعيد وغيره * بتحقيق ضعيف گفته او را يحيى بن سعيد وغيروى از بعض ائمهٔ حديث وگفته اند كه حسن بن ابي جعفر شتاب است در روايت حديث ومنكر الحديث است ويحيى بن سعيد كه از نقاد ائمهٔ حديث است از وى روايت نميكرد وابو حاتم گفته كه حسن متسجاب الدعوات بود وليكن چون اشتغال بعبادت بسيار كرد از صناعت حديث وحفظ آن بوى غفلتي ووهمي راه يافت والله اعلم * وعن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الرجل في بيته بصلوة * نماز مرد در خانهٔ خود برابر است ومحسوب است بيك نماز * وصلوته في مسجد القبائل بخمس وعشرين صلوة * ونماز وى در مسجد محلها محسوب است به بيست وپنج نماز * وصلوته في المسجد الذى يجمع فيه بخمسمائة صلوة * ونماز وى در مسجد يكه جمعه گزارده ميشود در وى به پانصد نماز * وصلوته في المسجد الاقصى * ونماز وى در بيت المقدس * بخمسين الف صلوة * به پنجاه هزار نماز ودر بعض نسخ بالف صلوة بهزار نماز وبعضى از علما نوشته اند بروى كه صواب همين است * وصلوته في مسجدى بخمسين الف صلوة * ونماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است * وصلوته في المسجد الحرام بمائة الف صلوة * ونماز او در مسجد حرام بصد هزار نماز * رواه ابن ماجة * وعن ابي ذر قال قلت * گفت ابو ذر گفتم * يا رسول الله اى مسجد وضع في الارض اول * كدام مسجد است كه نهاده شد وبنا كرده شد در زمين نخست * قال المسجد الحرام * گفت نخستين مسجدى كه بنا كرده شده است در زمين مسجد حرام است كه كعبهٔ معظمه است * قلت ثم اى * گفتم بعد از ان كدام مسجد است كه نهاده شده است * قال * گفت آنحضرت * ثم المسجد الاقصى * بعد از ان مسجد اقصى است * قلت كم بينهما * گفتم چند مدت است ميان بناى اين دو مسجد * قال اربعون عاما * گفت چهل سال * ثم الارض لك مسجد * پستر زمين تمام مر ترا مسجد است يعني حكم مسجد دارد كه جائز است نماز در وى چنانكه فرمود * فحيث ما ادركتك الصلوة فصل * پس هر جا كه دريابد ترا نماز ورسد وقت نماز پس بگزار نماز را * متفق عليه * درينجا اشكال آورده اند كه باني كعبه ابراهيم است عليه الصلوة والسلام وباني بيت المقدس سليمان عليه السلام وميان ايشان بيشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت وجواب داده اند كه ابن جوزى گفته است كه اشارت در حديث باول بنا نهادن اين دو مسجد است ونيست ابراهيم نخستين كسى كه بنا كرده كعبه را ونه سليمان نخستين كسى كه بنا كرده بيت المقدس را زيرا كه بتحقيق روايت كرده شد است كه اول كسى كه بنا كرد كعبه را آدم بود پس از ان منتشر شدند اولاد او در زمين پس تواند كه بعضي از اولاد آدم بنياد بيت المقدس را نهاده باشند پس از ان بنياد نهاد ابراهيم كعبه را شيخ ابن حجر عسقلاني گفت كه بتحقيق يافتم شاهدى براى اين سخن زيرا كه ابن هشام در كتاب التيجان گفته است كه چون بنا كرد آدم كعبه را امر كرد اورا پروردگار تعالى بسير كردن بسوى بيت المقدس وبنا كردن آن پس بنا كرد آنرا وعبادت كرد در وى وبناى آدم كعبه را خود مشهور است وبرين تقدير فاصلهٔ چهل سال بعيد نباشد كذا في بعض الشروح والله اعلم *

* باب الستر * ستر پوشيدن ومراد اين جا پوشيدن عورت است كه از شرائط نماز است ومؤلف درين باب احاديث آورده در لباسها كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم وصحابه نماز در ان كرده اند وانچه مكروه است در ان نماز وقطع نظر از قدر واجب در ستر عورت *

* الفصل الاول * عن عمر بن ابي سلمة * روايت است از عمر بن ابي سلمة مخزومي قرشي كه ربيب آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابي صغير است ولادت وى در ارض حبشه است در سنه ثانيه از هجرت ودر وقت وفات آنحضرت نه

ساله بود یاد گرفت از آن حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبد الملک سنة ثلث وثمانین رض * قال رایت رسول الله * گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یصلي في ثوب واحد * نماز میگزارد در یک جامه که ردا است * مشتملا به * در حالتی که اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه * في بیت ام سلمة * در خانهٔ ام سلمه وصورت اشتمال آنست که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بیندازد و طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بیندازد پس تر به بندد هر دو طرف را بر سینه و غالبا احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیر است که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم واشدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد در نهایه در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشح نیز گویند ماخوذ از وشاح بمعنی حمائل که در گردن اندازند * واضعا طرفیه علی عاتقیه * در حالتی که نهنده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایصلین احدکم فی الثوب الواحد * باید که نماز نگزارد یکی از شما در یک جامه که * لیس علی عاتقیه منه شيء * نیست بر هر دو دوش وی از آن جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمهٔ ثلثه وجمهور علما الا نزد امام احمد وبعض سلف نظر بظاهر این حدیث * متفق علیه * وعنه قال سمعت رسول الله * وهم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه * کسی که بگزارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد * رواه البخاری * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت صلی رسول الله * گفت عائشه نماز گزارد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام * در خمیصه که مر او را علمها بود خمیصه جامهٔ از خز یا صوف سیاه علم دار و اگر سیاه و علم دار نبود خمیصه نگویند * فنظر الی اعلامها نظرة * پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمهائیکه مر آن خمیصه را بود یک نگاه کردنی * فلما انصرف قال * چون برگشت آنحضرت و فارغ شد از نماز گفت * اذهبوا بخمیصتي هذه الی ابي جهم * ببرید این خمیصهٔ مرا پیش ابي جهم که صحابي مشهور بود و معمر بود از پیران قریش و این خمیصه را وی بطریق هدیه آورده بود و چون آنحضرت را علمهای وی ناخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه را نزد وی ببرید * وائتوني بانبجانية ابي جهم * و بیارید برای من انبجانیهٔ ویرا انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نیز آمده گلیم پشمین درشت از فروترین جامها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و طلبیدن انبجانیه از ابي جهم برای آن بود که چون وی فرستاده بود بباز پس فرستادن آن شکسته خاطر نگردد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود که * فانها الهتني آنفا عن صلوتي * پس بدرستیکه این خمیصه و نظر افتادن بر نقوش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق و حضور نماز اکنون * متفق علیه * وفي رواية للبخاری * و در روایتي مر بخاری را این چنین آمده * قال کنت انظر الی علمها وانا فی الصلوة * گفت آنحضرت بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه و حال آنکه من در نمازم * فاخاف ان یفتنني * پس ترسیدم من که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور در آن و ازینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهره را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیر ما ثبت است با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغیر ناشي از کمال صفا و غایت لطافت است چنانکه در جامهٔ سفید یک نقطهٔ سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را از آن معني آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت را و تنبیه است مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهی و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال * وعن انس * رضي الله عنه * قال * روایت است از انس گفت * کان قرام * بکسر قاف و تخفیف را بود پردهٔ باریک رنگین منقش * لعائشة * مر عائشه را * سترت به جانب بیتها * پوشیده بود عائشه بآن پرده گوشهٔ خانهٔ خود را ظاهر آنیست که دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعض گفته اند مثل حجلهٔ عروس ساخته بود و بعض گویند که متاعي که در خانه داشت باین پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد والله اعلم * فقال لها

النبي * پس گفت مر عائشه را پیغمبر * صلی الله علیه وسلم امیطي عنا قرامك هذا * دور كن و بردار از پیش ما پردهٔ خود را * فانه لا يزال
تصاويره تعرض لي في صلوتي * پس بدرستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد برمن در نماز من * رواه البخاري * وعن عقبة
بن عامر قال اهدی لرسول الله * گفت عقبة بن عامر جهني که صحابي مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم فروج حرير * قبای ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید رای مضمومه در آخر جیم قبای که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کنند
واهدا کنندهٔ آن اکیدر بود ملک دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود * فلبسه * پس پوشید آنحضرت آن قبا را این پیش از تحریم
لبس حریر بود و بعض گویند بعد از تحریم بود از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشید و این سخن بغایت بعید است و مخالف
مر حدیث * ثم صلی فیه * پستر نماز گزارد در ان قبا * ثم انصرف * پستر بازگشت از نماز * فنزعه * پس بکشید آن قبا را از بدن مبارک
* نزعا شديدا * کشیدنی سخت * كالكاره له * همچو کراهت دارنده آنرا * ثم قال لا ينبغي هذا للمتقين * لائق و سزاوار نیست این چنین
جامه مر متقیان را خصوصا مهتر و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعني اگرچه مباح و رواست ولیکن از مقام عزیمت وافضلیت
دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمهٔ آن باشد والله اعلم * متفق عليه * * الفصل الثاني * عن سلمة بن
الاكوع قال قلت * گفت سلمة بن الاكوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میزد گفتم * يا رسول
الله اني رجل اصيد * من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن تنها میپوشم که ازار با وی نباشد تا دنبال شکار بآساني توانم دوید * افاصلي في
القميص الواحد * آیا نماز کنم در یک پیراهن * قال نعم * گفت آری بگزار نماز در ان یک پیراهن * وازرره * و تکمه کن پیراهن را
یعني بربند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از ان نمایان گردد نزد رکوع و سجود * ولو بشوكة * اگرچه تکمه کردن و بربستن
بخاری باشد * رواه ابو داود * روایت کرد این حدیث را ابو داود باین لفظ * وروى النسائي نحوه * و روایت کرده است نسائي
مانند آن بلفظ دیگر * وعن ابي هريرة قال بينما رجل يصلي * گفت ابو هریره در اثنای آنکه مردی میگزارد نماز را * مسبل
ازاره * که دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و
مخصوص نیست با زار ولیکن بیشتر استعمال در ازار یابد * قال له رسول الله * گفت مر او را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذهب
فتوضأ * برو پس وضو کن * فذهب وتوضأ * پس رفت آنمرد و وضو کرد * ثم جاء * پستر باز آمد * فقال رجل * پس گفت مردی دیگر
که حاضر بود * يا رسول الله مالك امرته ان يتوضأ * چه بود ترا که امر کردی او را بآنکه وضو کند * قال * گفت آنحضرت * انه كان
يصلي وهو مسبل ازاره * از جهت آنکه وی نماز میگزارد و حال آنکه وی اسبال کننده است ازار خود را * وان الله لا يقبل صلوة رجل مسبل
ازاره * و بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز مرد میرا که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بران اگرچه
اصل صحت دارد و از ذمه ساقط میگردد * رواه ابو داود * ماند آنکه قبول نا کردن نماز از وی چگونه علت امر بوضو گردید درین در وجه
گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن
گناهانست و دور میکردانند اسباب آنرا همچو غضب و مانند آن و طیبي گفته که شاید سر در امر بتوضي با وجود طهارت آنست که تا رکند
مرد در سبب امر کردن پس دریابد قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و طهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت باطن
و ظاهر در فهم چنان مینماید که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت دران کردن اما شراح بیان آن چنین کرده اند فافهم * وعن عائشة
رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار * قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که بسن حیض
رسیده است الا بسرپوش و خمار بکسر خای معجمه در اصل چیزیست که پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال او در سرپوش زنان آید در صراح
گفته که خمار بکسر معجر زنان یعني سر و موی زنان عورت است واجب است ستر آن در نماز و این در حرهٔ است و امت حکم مرد دارد
در عورت چنانکه در کتب فقه معلوم شده است * رواه ابو داود والترمذي * وعن ام سلمة انها سألت رسول الله * روایت است از ام
سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم اتصلي المرأة في درع وخمار * آیا نماز گزارد زن در پیراهن و معجر * ليس عليها

كه نباشد بر تن وى ازار * قال * گفت آنحضرت بگزارد * اذا كان الدرع سابغا * وقتى كه باشد پيراهن وى تمام يعني دراز چنانكه * يغطي ظهور قدميها * بپوشد پشت هر دو پاى او را كه آن داخل عورت است * رواه ابو داؤد * روايت ميكرد اين حديث را ابو داؤد * وذكر جماعة وقفوه على ام سلمة * وذكر كرد ابو داؤد جماعتى را از ائمۀ حديث كه وقف كرده اند اين حديث را بر ام سلمه يعني گفته اند كه اين قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعني حديث موقوف در مقدمه معلوم شده است * وعن ابي هريرة ان رسول الله * روايت است از ابي هريرة كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نهى عن السدل في الصلوة * نهي كرد از سدل در نماز وصورت سدل آنكه جامه بر سر ودوش بيندازد واطراف جامه را در جوانب رها كند وگذاشتن ردا بر دوش و رها كردن اطراف آن وپوشيدن قبا بى آنكه دستها در آستين در آرد نيز داخل سدل است * وان يغطي الرجل فاه * ونهي كرده است از پوشيدن مرد دهن خود را در نماز بجامه يا بدست وبعض شارحان تفسير كرده اند آنرا بتلثيم كه بستن دهن است بگوشۀ دستار وسبب نهي آن گفته اند كه اين فعل يهود است وبعض گفته اند بجهت آنكه سيرت زنان وعادت ايشان است وبعض گفته اند كه مانع است از قراءت وتحسين آن وصاحب تازه وآروغ يا آنكه از دهن او بوى بد مى آيد آن مستثنى است وبستن دهن بدست درين صورتها مستحب ومستحسن است * رواه ابو داؤد والترمذى * وعن شداد بن اوس * صحابيست برادر زادۀ حسان بن ثابت نزول كرد بيت المقدس را معدود است در شاميين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خالفوا اليهود * مخالفت كنيد يهود را بگزاردن نماز در موزه ونعلين * فانهم لا يصلون في نعالهم ولا خفافهم * زيرا كه يهود نميگزارند نماز در نعلهاى خود وموزه هاى خود وازينجا معلوم ميشود كه عمل برخصت از براى اظهار خلاف با اهل ضلالت مستحسن ومرغوب است وهر چند رخصت است اما چون متضمن خلاف با ايشانست حكم عزيمت ميگيرد * رواه ابو داؤد * وعن ابي سعيد الخدري * رضي الله عنه * قال بينما رسول الله * در اثناى آنكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلي باصحابه * نماز ميگزارد با ياران خود * اذ خلع نعليه * ناگاه بركشيد از پا نعلين خود را * فوضعهما عن يساره * پس بنهاد نعلين خود را در چپاى خود تا كه كسى در جانب چپ آنحضرت نبود والا دران جانب نمى نهاد از جهت ورود نهي ازان چنانكه در حديث آينده بيايد * فلما راى ذلك القوم * پس چون ديدند بركشيدن نعلين را از آنحضرت صحابه * القوا نعالهم * بركشيدند از پايهاى خود نعلهاى خود را وبينداختند * فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوته * پس چون تمام كرد آنحضرت نماز خود را * قال ما حملكم على القائكم نعالكم * فرمود چه داشت شما را بر انداختن شما نعلهاى خود را * قالوا رأيناك القيت نعليك * گفتند ديديم ما ترا كه انداختي نعلين خود را * فالقينا نعالنا * پس انداختيم ما نيز نعلهاى خود را بمتابعت تو * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل اتاني * پس گفت آنحضرت بدرستيكه جبرئيل آمد مرا * فاخبرني ان فيهما قذرا * پس خبر داد مرا كه در نعلين من پليدى هست وقذر بفتحتين قاف و ذال معجمه در اصل آنچه مكروه پندارد آنرا طبع وظاهرا نجاستى نبود كه نماز بآن درست نباشد بلكه چيزى بود مستقذر كه طبع آنرا ناخوش دارد والا نماز از سر ميگرفت كه بعضى از نماز بآن گزارده بود وخبر دادن جبرئيل بآن وبر آوردن از پا بجهت كمال تنظيف وتطهير بود كه لائق بحال شريف وى بود وبعضى از شافعيه گويند كه استصحاب نجاست بنسيان منع نميكند از درست بودن نماز بظاهر اين حديث واين قول قديم است مر شافعي را بعد ازان فرمود آنحضرت * اذا جاء احدكم المسجد فلينظر * وقتى كه خواهد يكى از شما كه درآيد در مسجد پس بايد كه نگاه كند * فان راى في نعليه قذرا * پس اگر به بيند در نعلين خود پليديرا * فليمسحه وليصل فيهما * پس بايد كه مسح كند آن پليديرا وبگزارد نماز در نعلين وتحقيق اين در باب تطهير النجاسات گذشت * رواه ابو داؤد والدارمي * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم فلا يضع نعليه عن يمينه * چون نماز بگزارد يكى از شما پس بايد كه ننهد نعلين خود را در راستاى خود * ولا عن يساره * ونيز بايد كه ننهد در چپاى خود * فتكون عن يمين غيره * پس باشد در راستاى غير او يعني اگر بجانب دست چپ خود بنهد در جانب دست راست ديگرى كه در پهلوى وى در جانب چپ او ايستاده است واقع ميشود وچون در راستاى خود خوش ندارد در راستاى ديگرى چون روا دارد * بيت * هر چه بر جان خويش نپسندى * نيز بر جان ديگرى مپسند * الا ان لا يكون عن يساره احد * مگر آنكه نباشد در جانب چپ او هيچ يكى * وليضعهما بين رجليه * وبايد كه بنهد نعلين را ميان دو پاى خود * وفي رواية * ودر روايتى اين زيادت آمده است كه * او ليصل فيهما * يا بايد كه بگزارد نماز را در نعلين وبر نكشد

آنهارا ازيا * رواه ابوداود وروى ابن ماجة بمعناه * * الفصل الثالث * عن ابي سعيد الخدري قال دخلت على النبي *
گفت ابوسعيد خدري درآمدم بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فرأيته يصلي على حصير * پس ديدم كه نماز ميگزارد آنحضرت بر بوريا
* يسجد عليه * سجده ميكرد بروى وازينجا معلوم شد كه نماز گزاردن وسجده كردن برچيزى كه حائل باشد ميان وى وزمين درست
است خواه ازجنس روئيدگيهاى زمين باشد يا نه واگرچه درين حديث حصير تخصيص بذكر يافته وليكن دلائل ديگر دارند كه برغير آن
چنانكه جامه يا صوف نيز جائز است وبعض گويند برغير آنچه ازجنس روئيدگيهاى زمين باشد خوب نيست * قال * گفت ابوسعيد
* ورأيته يصلي في ثوب واحد متوشحا به * وديدم آنحضرت راكه نماز ميگزارد دريک جامه درحالتيكه متوشح بود بآن جامه چنانكه
گذشت * رواه مسلم * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال رأيت رسول الله * گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه
وسلم يصلي حافيا ومتنعلا * نماز ميگزارد گاهى پاى برهنه وگاهى نعلين پوشيده * رواه ابوداود * وعن محمد بن المنكدر * تابعي است
شنيد ازجابر وانس وعائشه وابوهريره وجز ايشان * قال صلى بنا جابر في ازار قد عقده من قبل قفاه * گفت نماز گزارد جابر بن عبد الله
انصارى صحابي مشهور درازارى كه بتحقيق بست آنرا درجانب گردن خود ازار چادريست كه او را درته مى بندند وجابر آنرا بلند كرد
تا گردن وبربست وهمين را پوشيده نماز گزارد * وثيابه موضوعة على المشجب * وحال آنكه جامهاى وى نهاده شده بود بر مشجب بكسر
ميم وسكون شين معجمه وفتح جيم چوبهاى كه سرهاى آنهارا بهم بيبوندند وپايهاى آنرا كشاده دارند وجامهارا بروى نهند وگاهى مشک آب
رانيز بيا ويزند تا آب سرد گردد واهل عرف اينجا آنرا سه پايه خوانند * فقال له قائل * پس گفت مرجابر راگوينده * تصلي في ازار واحد *
آيا ميگزارى تو نماز دريک ازار باوجود آنكه جامهاى تو حاضر است * فقال * پس گفت جابر * انما صنعت ذلك ليراني احمق مثلك * نكردم
من آنرا مگر براى آنكه تا به بيند مرا جاهلي مانند تو وبداند كه نماز گزاردن دريک جامه جائز است وخلاف سنت نيست وصفت حماقت
بجهت مبادرت وى بانكار پيش ازتامل وسوال ودرين تنبيه است بر ترک طعن واعتراض براصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بترک
سنت وحسن ظن با ايشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نمايد وبرهمين قياس علماى راسخ درعلم ازاهل استقامت راولى سوال واستفسار
است نه اعتراض وانكار * واينا كان له ثوبان على عهد النبي * وكدام يكى ازما بود مر او را دو جامه درزمان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم *
واگرچه بعد ازوسعت وقدرت نماز گزاردن در دو جامه وتجمل درهيئت نماز مستحب ومستحسن است ليكن براى غرض تعليم وتنبيه بر
جواز دريک جامه نيز مستحسن است چنانكه جابر كرد نه بطريق تهاون وتساهل * رواه البخاري * عن ابي بن كعب * ازمشاهير صحابه
وعظماى ايشانست كاتب وحي وحافظ قرآن مناقب او بسيار است وعمر رضي الله عنه او را سيد المسلمين ميخواند * قال * گفت * الصلوة
في الثوب الواحد سنة * نماز گزاردن دريک جامه سنت وطريق مسلوک است در دين وجائز است چنانكه گفت * كنا نفعله مع رسول الله
بوديم ما كه ميكرديم آنرا باپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ولا يعاب علينا * وعيب گرفته نمى شد برما * فقال ابن مسعود * پس گفت ابن
مسعود * انما كان ذاك اذ كان في الثياب قلة * نبود نماز گزاردن دريک جامه مگر وقتى كه بود درجامها كمي * فاذا وسع الله فالصلوة في
الثوبين ازكى * پس چون فراخ كرد خداى تعالى ارزاق را پس نماز گزاردن در دو جامه فاضل تر ودر ثواب زياده تر است ازجهت
حسن ادب واظهار نعمت وتحسين هيئت * رواه احمد * * باب السترة * سترة بضم سين وسكون تا آنچه بوشيده شود بوى چيزى
ومراد اينجا آنچه ايستاده شود پيش مصلي تا متميز شود سجده گاه او وبرو گذار نكردن گذرندگان بلكه گذشتن ازپيش آن مانند ديوارى يا ستونى يا
چوبى وجز آن وبايد كه درازى او كم ازذراعى نبود وسطبرى ازانگشت واحكام آن دراحاديث بيايد * الفصل الاول
* عن ابن عمر رضي الله عنهما * قال كان النبي * بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يغدو الى المصلى * ميرفت دروقت بامداد بسوى
مصلاى عيد * والعنزة بين يديه تحمل * وعنزة درپيش آنحضرت برداشته مى شد وعنزه بفتحات نام نيزه خرد است كه سنان دارد
بمقدار سه گز وعادت چنان بود كه خادمان شريف آنرا مى برداشتند براى مصلحتها وكارها كه يكى ازان سترة ساختن است درنماز چنانكه
ميگويد * وتنصب بالمصلي بين يديه * وايستاده كرده ميشد بمصلا پيش آنحضرت وسترة ساخته ميشد * فيصلي اليها * پس نماز ميگزارد
آنحضرت بسوى آن * رواه البخاري * وعن ابي جحيفة * بتقديم جيم مضمومه برحاى مفتوحه ازصغار صحابه است دروقت وفات آن

حضرت بحد بلوغ نرسيده بود وليكن شنيده است از وى و امير المؤمنين علي اورا بر بيت المال كوفه گذاشته بود * قال رأيت رسول الله *
گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم بمكة * در مكه * وهو بالابطح * وحال آنكه بود آنحضرت در ابطح كه نام واديست نزديك بمكه
در راه منى و آنرا محصب و بطحا نيز گويند و مكه را بجهت آن نيز بطحا گويند و آنحضرت را صلعم البطحي خوانند و ابطح بمعنى سيل آب كه در وى
سنگ ريزهاى خرد بود * في قبة حمراء من ادم * بود آنحضرت در خيمهٔ سرخ از چرم و ادم بفتحتين چرم دباغت كرده شده * ورأيت
بلالا اخذ وضوء رسول الله * وديدم بلال را كه گرفت آب باقيمانده را از وضوى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ورأيت الناس يبتدرون
ذلك الوضوء * وديدم مردم را كه ميشتافتند وشتابي ميكردند براى گرفتن آن آب * فمن اصاب منه شيئا تمسح به * پس كسى كه ميرسيد
وى يافت چيزيرا از ان آب مسح ميكرد بآن آب وميماليد بر روى خود و باندام خود * ومن لم يصب منه اخذ من بلل يد صاحبه * وكسى
كه نمى يافت از ان آب ميگرفت از ترى دست يار خود * ثم رأيت بلالا اخذ عنزة * پس ديدم بلال را كه گرفت عنزة را * فركزها * پس خلانيد
آنرا در زمين و ستره ساخت * وخرج رسول الله * وبيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في حلة حمراء * در جفت جامهٔ از ازار و ردا
كه خطهاى سرخ داشت چنانكه جامهٔ الاچه در ديار ما مى باشد نه آنكه مراد جامهٔ سرخ خالص باشد كه آن مكروه است كراهت تحريمي و تحقيق آن
در باب لباس بيايد ان شاء الله تعالى * مشمرا * در حالتى كه دامن برزده بود آنحضرت و برداشته گوشهٔ ازار را بساق * صلى الى العنزة بالناس
ركعتين * گزارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه بامردم دو ركعت * ورأيت الناس والدواب * وديدم مردم را و چهارپايهارا * يمرون بين يدى
العنزة * ميگذشتند پيش عنزه پس معلوم شد كه بعد از نصب ستره گذشتن مردم وغير مردم ضررى ندارد در نماز و گذرندگان آثم نميشوند
* متفق عليه * وعن نافع عن ابن عمر ان النبي * روايت است از نافع از ابن عمر كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم كان يعرض راحلته *
بود كه مى نشاند شتر سوارى خود را بر پهنا بجانب قبله * فيصلي اليها * پس نماز ميگزارد آنحضرت بسوى راحله ويعرض بفتح يا وسكون
عين وبضم را و كسر آن وضم افصح است وبضم يا وفتح عين وكسر راى مشدد نيز روايت است وعرض وتعريض بر پهنا نهادن * متفق عليه *
اين مقدار از حديث بخارى ومسلم هر دو روايت كرده اند * وزاد البخاري * وزيادت كرده است بخارى اين عبارت را كه * قلت افرأيت اذا
هبت الركاب * گفت نافع گفتم با بن عمر خبر ده مرا كه چون ببرون ميرفتند شتران براى چريدن و آب خوردن چه كار ميكرد آنحضرت
وبجانب چه چيز نماز ميكرد * قال * گفت ابن عمر * كان يأخذ الرحل * بود آنحضرت ميگرفت پالان شتر را * فيعدله * پس راست
مى نهاد آنرا مشتق از عدل يا از تعديل * فيصلي الى آخرته * پس ميگزارد آنحضرت بجانب چوب پسين پالان واخرة بفتحات بيمد
وبمد وكسر خاى چوبي كه تكيه ميكنند بآن شتر سوار و چون آن چوب بلندى دارد آنرا ستره مي ساخت وبسوى آن نماز ميكرد * وعن طلحة
بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضع احدكم بين يديه * وقتى كه بنهد يكي از شما پيش خود * مثل مؤخرة
الرحل * مانند پسين پالان شتر و مؤخره بضم ميم وسكون همزه وكسر خاى وفتح آن وبضم ميم وفتح همزه وتشديد خاى مشدده بمعنى
آخرة كه در حديث سابق گذشت و آخرة فصيح تر از مؤخره است تا آنكه گفته اند كه ظاهر آنست كه لفظ آنحضرت آخرة الرحل است و راوى
بلغت خود مؤخرة الرحل روايت كرده زيرا كه قريش افصح عرب است از روى لغت و آنحضرت افصح قريش است * فليصل * پس
بايد كه نماز بگزارد * ولا يبال من مر وراء ذلك * وباك ندارد كسى كه بگذرد پيش آن ستره وقطع نميكند خشوع اورا يا باك ندارد
كسى كه بگذرد و آثم نميگردد * رواه مسلم * وعن ابي جهيم * بضم جيم وفتح ها وسكون تحتانيه صحابى معروف است خواهرزادهٔ ابي
بن كعب باقي ماند تا امارت معاويه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدى المصلي ماذا عليه * اگر بدانند گذرندهٔ
پيش مصلى كه چه گناه است بروى * لكان ان يقف اربعين * هر آينه باشد ايستادن و نگذشتن از پيش مصلى تا چهل * خيرا له من ان
يمر بين يديه * بهتر مر او را از گذشتن وى پيش مصلى * قال ابو النضر * گفته است ابو نضر بضاد معجمه كه يكي از رواة اين حديث
است از ابي جهيم * لا ادرى قال * در نمي يابم كه گفت * اربعين يوما * چهل روز * او شهرا * او سنة * يا گفت چهل ماه يا چهل سال
و از احاديث ديگر معلوم ميشود كه چهل سال گفته ومبالغه همين است * متفق عليه * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله * گفت
ابو سعيد خدرى گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شئ يستره من الناس * چون نماز بگزارد يكي از شما بسوى

چیزیکه بپوشد او را از مردم یعنی ستره برپا کند که حائل گردد میان وی و مردم * فاراد احد ان یجتاز بین یدیه * پس خواست یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره * فلیدفعه * پس باید که براند و دور کند او را * فان ابی فلیقاتله * پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشتن کند باوی و در روایتی فلیقتله پس باید که بکشد او را واین مبالغه است در دفع و طرد و گفته اند اگر بچیزی دفع کند که جائز است دفع کردن بان و ناگاه کشته شود و بمیرد قصاص واجب نگردد و در دیت اختلاف است * فانما هو شیطان * زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار شیطان کند که آن قطع خشوع است یا مراد شیطان انس است چه شیطان بر جن وانس هر دو اطلاق می یابد ومردم شریر را شیطان انس گویند * هذا لفظ البخاري * این لفظ بخاریست * ولمسلم معناه * ومر مسلم را معنی اوست ولفظ او دیگر است * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والکلب * می برد و باطل میکرداند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد وهمچنین خر و سگ * ویقي ذلك مثل مؤخرة الرحل * ونگاه میدارد قطع را از راه یافتن بنماز و منع میکند آنرا نهادن چیزی مانند مؤخره رحل در پیش و ستره ساختن آنرا چنانکه معلوم شد * رواه مسلم * بدانکه جمهور علما از صحابه وغیرهم بر آنند که قطع نمیکند هرچه و هرکه از پیش مصلی بگذرد چه این سه چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده است دران چنانکه این حدیث و جز آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که هر صلوة و روح اوست یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بذکر از جهت شدت شغل است دران اما در زن خود ظاهر است واما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مر او را چنانکه استحباب تعوذ از شیطان نزد نهیق حمار دلالت دارد بران واما کلب پس از جهت غلظ نجاست وی و بعض بر آنند که مرور زن حائض و سگ سیاه قاطع است واین منقول را بعایشه وابن عباس نسبت میکنند * وعن عائشة رض قالت کان النبي * گفت عائشه بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یصلي من اللیل * نماز میگزارد در شب * وانا معترضة بینه وبین القبلة * ومن بر پهنا افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله * کاعتراض الجنازة * همچو بر پهنا افتادن جنازه میت در پیش نماز کنند کان اشارت است بآنکه بتمام مقابل افتاده بودم نه دریک گوشه وباوجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را * متفق علیه * وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان * روایت است از ابن عباس گفت که پیش آمدم من سوار بر ماده خری واتان بفتح همزه وکسر نیز آمده وحمار مذکر و مؤنث هر دو را گویند واتان مخصوص است بانثی واتانه بتا نیز آمده ودر ذکر اتان اشارت است بآنکه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور مرأة نیز نخواهد بود * وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام * ومن دران روز بتحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را * ورسول الله * و پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یصلي بالناس بمنی * میگزارد نماز با مردم در منی که بر سه میل است از مکه * الی غیر جدار * نه بسوی دیواری که ستره می باشد * فمررت بین یدي بعض الصف * پس گذشتم من پیش بعض صف نماز * فنزلت * پس فرود آمدم * وارسلت الاتان ترتع * ورها کردم ومر دادم ماده خر را که بچرد * ودخلت في الصف * ودرآمدم در صف نماز * فلم ینکر ذلك علي احد * پس انکار نکرد آنرا بر من هیچکی یعنی سوار بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خر را در پیش صفوف سر دادن از جهت عدم قطع اتان صلوة را از جهت عدم بلوغ من اگرچه قریب بدان شده بودم * متفق علیه *

الفصل الثاني * عن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم * چون نماز بگزارد یکی از شما * فلیجعل تلقاء وجهه * پس باید که بگرداند در مقابل روی خود * شیئا * چیزی را از جنس دیوار یا درخت وستون وجز آن * فان لم یجد فلینصب عصاه * پس اگر نیابد چیزیرا که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را وبنشاند آنرا در زمین واگر زمین سخت بود بنهد عصا را بران طولا نه عرضا تا بر مثال نشاندن بود * فان لم یکن معه عصا * پس اگر نباشد باوی عصا * فلیخطط خطا * پس باید که بکشد خطی را در زمین * ثم لا یضره ما مر امامه * پس زیان ندارد او را چیزیکه بگذرد در پیش او در قطع خشوع * رواه ابو داود وابن ماجة * بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی وقول امام احمد است وبعضی از متاخرین مشایخ ما نیز بآن قائل شده ونزد اکثر مشایخ ما ونزد مالک خط معتبر نیست وامام محمد گفته الخط لیس بشيء وشافعی نیز در قول جدید آنرا نفی کرده وگفته که حدیثی که وارد در این باب ضعیف و مضطرب است ونیز خط در حیلولت اعتبار ندارد واز بعید متمیز و مرئی نه ومتنار

صاحب هدايه نيز همين است وشيخ ابن الهمام گفته كه سنت اولى است باتباع وفي الجمله ظهوري وامتيازي هم دارد وموجب جمعيت خاطر ودفع انتشار ميگردد بعد ازان اختلاف است در صفت خط نزد بعض بر شكل هلال معتبر است ونزد بعض طويل بجانب قبله ونزد بعض برعرض يمينا وشمالا ومختار قول بطول است كذا في بعض الشروح * وعن سهل ابن ابي حثمة * بفتح حاي مهمله وسكون مثلثه صحابي صغير است ولادت وي درسنه ثالث از هجرت است انصاري است مات في امارة معاوية مروار اچند حديث است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى سترة * چون نماز گزارد يكي از شما بسوي سترة * فليدن منها * پس بايد كه نزديك بايستد از سترة بقدر امكان سجود * لايقطع الشيطان عليه صلوته * تانبرد شيطان بروي نماز وي را بوسوسه وقدرت يافتن بران چه اگر دور باشد از سترة احتمال مرور دارد وخطور آن در وسوسه مي افتد * رواه ابو داود * وعن المقداد بن الاسود قال مارايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الى عود * گفت مقداد نديدم من آنحضرت را كه ميگزارد نماز بسوي چوبي * ولا عمود ولا شجرة * ونه بسوي ستوني ونه درختي * الا جعله على حاجبه الايمن او الايسر * مگر آنكه ميگردانيد آنرا برابر ابروي راست خود يا ابروي چپ خود * ولا يصمد له صمدا * وقصد نمي كرد مرآنرا قصد كردني راست كه ميان دو چشم وي افتد بلكه ميل ميكرد از وي از جهت خوف مشابهت بعبادت اصنام بكمال تنزه از ان اگرچه از روي ظاهر باشد * رواه ابو داود * وعن الفضل بن عباس * رضي الله عنهما * قال اتانا رسول الله * گفت فضل بفتح فا وسكون ضاد معجمه نام برادر ابن عباس است آمد مارا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ونحن في بادية لنا * وبوديم ما در باديهٔ كه مارا بود * ومعه عباس * وهمراه آنحضرت عباس بود عرب را رسم است كه از شهر برايند ودر باديه خيمه زنند ومنزل سازند وچندگاه آنجا بگذرانند وهر جماعه را باديه معين وجاي مخصوص است كه در آنجا باشند پس آنحضرت در باديهٔ كه اهل بيت عباس را بود آمد * فصلى في صحراء * پس نماز گزارد در صحرا كه * ليس بين يديه سترة * نبود پيش آنحضرت سترة از ديوار ودرخت وعصا وجزآن وازينجا معلوم شد كه سترة نهادن واجب نيست بلكه امري مستحب است اگر گذرگاه مردم بود * وحمارة لنا وكلبة * وخركي مارا بود وسگكي نيز بود * تعبثان بين يديه * بازي ميكردند پيش آنحضرت در نماز وتعبثان بفتح تا و با * فما بالى بذلك * پس باك نداشت آنحضرت بآن وتا در حمارة وكلبة يا براي تانيث است يا براي وحدت * رواه ابو داود وللنسائي نحوه * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايقطع الصلوة شيء * نمي برد وباطل نميكرداند نماز را چيزي از انچه بگذرد پيش مصلي * وادرؤا ما استطعتم * ودفع كنيد وبرانيد بقدري كه توانيد از براي نگاهداشت خضوع وخشوع * فانما هو شيطان * زيرا كه آن گذرنده شيطان است * رواه ابو داود *

* الفصل الثالث *

* عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كنت انام بين يدي رسول الله * گفت عائشه بودم من كه خواب ميكردم پيش پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ورجلاي في قبلته * ورجال آنكه هر دو پاي من در قبلهٔ آنحضرت بود يعني در سجده گاه او * فاذا سجد غمزني * پس چون ميخواست كه سجده كند زير ميكرد پاي مرا * فقبضت رجلي * پس ميكشيدم وگرد مي آوردم من هر دو پاي خود را * واذا قام بسطتهما * وچون مي ايستاد ميكشادم ودراز ميكردم پايها را * قالت * گفت عائشه * والبيوت يومئذ ليس فيها مصابيح * وخانهاي ما دران هنگام نبود درانها چراغ گويا اين اعتذار است از عائشه از دراز كردن عائشه پايهاي خود را در سجده گاه آنحضرت واما دراز كردن وي رضي الله عنها پاها را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پا هارا شايد كه بگمان آن باشد كه آنحضرت انتقال كرده باشد ازانجا وبستر ايستاده باشد يا غفلتي كه آدمي زاد را در خواب ميباشد والله اعلم * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم احدكم ماله * اگر بداند يكي از شما انچه مراوراست ازگناه * في ان يمر بين يدي اخيه * در گذشتن از پيش برادر مسلمان در نماز * معترضا في الصلوة * بر پهنا رونده در نماز * كان لان يقيم مائة عام خيرله * باشد هرآينه ايستادن او صد سال بهتر مراورا * من الخطوة التي خطا * از گامي كه بزند آنرا * رواه ابن ماجة * وعن كعب الاحبار قال * روايت است از كعب احبار كه گفت * لو يعلم المار بين يدي المصلي ماذا عليه * اگر بدانستي گذرنده از پيش مصلي انچه بر واست ازگناه * لكان ان يخسف به خيرا له * هرآينه باشد اين كه فرو برده شود اورا در زمين بهتر مراورا * من ان يمر بين يديه * از گذشتن وي از پيش مصلي * وفي رواية * ودر روايتي بجاي خيرا له * اهون عليه * آسان تر يعني باشد ايستادن بصد سال آسان تر بروي * رواه مالك * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى غير السترة * چون نماز

بكزارد يكي ازشما بسوي ستره * فانه يقطع صلوته الحمار * بدرستيكه قطع ميكند نماز او را كذشتن خر * والخنزير واليهودي والمجوسي
والمراة * وكذشتن خوك وجهود وآتش پرست وزن وتاويل اين در فصل اول كذشت * وتجزئ عنه اذا مروا بين يديه * ويبسند كي ميكند
اين مذكورات را در عدم قطع صلوة چون بكذرند از پيش مصلي * على قذفة بحجر * برابر يك سنك انداز وكفته اند كه مراد بآن رمي جماراست
درحج ومقدار آن سه ذراع كفته اند * رواه ابوداود *

* باب صفة الصلوة * در وصف كردن نماز و بيان كردن صفات آن كه چكونه
بايد كزارد واركان واجزاي آن چيست وازينجا لازم نيايد كه انچه خارج از حقيقت نماز است بيان كند چه صلوة چون از قبيل اعراض
است اجزاي آن صفات خواهد بود *

الفصل الاول * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * ان رجلا دخل المسجد ورسول الله *
روايت است از ابي هريرة كه مردي درآمد در مسجد وحال آنكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم جالس في ناحية المسجد * نشسته بود در
كوشة مسجد * فصلى * پس نماز كزارد آن مرد ودر وي رعايت تعديل اركان وقومه وجلسه خوب نكرد * ثم جاء فسلم عليه * پستر آمد
آن مرد پس سلام كرد برآنحضرت * فقال له رسول الله * پس كفت مراورا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وعليك السلام ارجع فصل *
بازكرد بمصلاي خود پس بكزار نماز را * فانك لم تصل * زيرا كه بدرستي تو نكزارده نماز را * فرجع * پس بازكشت آن مرد * فصلى *
پس باز بكزارد نماز بار دوم بهمان طريق كه نخست كزارده بود * ثم جاء فسلم * پستر باز آمد پس سلام كرد * فقال * پس كفت آنحضرت
* وعليك السلام ارجع فصل فانك لم تصل * باز كرد پس بكزار نماز زيرا كه تو نماز نكزارده * فقال في الثالثة * پس كفت آنمرد در كرت
سوم * او في التي بعدها * يا در كرتي كه پس از سوم است يعني در كرت چهارم * علمني * بياموزان مرا * يا رسول الله * نماز را كه
چكونه بكزارم پس آنحضرت تعليم كرد او را نماز و تعليم وضو واستقبال قبله را نيز بران افزود كه عمده تر وقريب ترين شرائط است
* فقال * پس كفت آنحضرت * اذا قمت الى الصلوة فاسبغ الوضوء * چون خواهي كه بايستي براي نماز پس بكمال وتمامتر تازه كن
وضو را * ثم استقبل القبلة * پستر روي آر بجانب قبله * فكبر * پس تكبير كو * ثم اقرأ بما تيسر معك من القرآن * پستر بخوان انچه
آسان وآماده كردد از قرآن كه با تست ومحفوظ تست * ثم اركع حتى تطمئن راكعا * پستر ركوع كن تا آنكه قرار وآرام كيري در ركوع
* ثم ارفع حتى تستوي قائما * پستر بردار سر از ركوع تا آنكه برابر بايستي * ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا * بعد ازان سجده كن تا آنكه
آرام كيري در سجده * ثم ارفع حتى تطمئن جالسا * پستر بردار سر از سجده تا آرام كيري در نشستن * ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا *
باز سجده كن تا آنكه آرام كيري در سجده * ثم ارفع حتى تطمئن جالسا * پستر بردار سر از سجده تا آنكه آرام كيري اين نشستن را
جلسهٔ استراحت كويند ونزد شافعي سنت است كه بعد از سجدتين بنشينند وبعد ازان براي ركعت دوم برخيزند * وفي رواية * ودر
روايتي بجاي اين عبارت كه ثم ارفع حتى تطمئن جالسا اينچنين آمده است كه * ثم ارفع حتى تستوي قائما * پستر بردار سر از سجدهٔ دوم
تا آنكه راست بايستي يعني براي ركعت دوم ودرين روايت ذكر جلسهٔ استراحت نيامده وسخن در جلسهٔ استراحت در حديث دوم مالك
بن الحويرث بيايد * ثم افعل ذلك في صلوتك كلها * پستر بكن انچه مذكور شد در همه نماز خود * متفق عليه * وباين حديث استدلال كرده
شافعي واحمد وابويوسف بر فرضيت طمانينت در ركوع وسجود وقومه وجلسه زيرا كه آنحضرت نفي كرد ازان مرد نماز را وفرمود كه اين نماز
تو نماز نيست بر كرد وباز بكزار واين نشان فرضيت است كه فعل بانتفاي آن منتفي وباطل كردد واطمينان در ركوع وسجود نزد امام ابوحنيفه
ومحمد واجب است نه فرض وقومه وجلسه سنت وايشان توجيه اين حديث چنان كنند كه مراد از نفي صلوة نفي كمال اوست بدليل آنكه در آخر اين
حديث بروايت ابي داود وترمذي ونسائي آمده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود چون تمام كردي اين را تمام شد نماز تو وانچه
نقصان كردي ازان نقصان كردي از نماز خود واين نشان وجوب وسنت است كه فعل بي آن ناقص وناتمام بود پس معلوم شد كه امر
باعادهٔ نماز آن مرد را از براي آن بود تا بي كراهت ونقصان واقع شود نه بجهت آنكه باطل ومعدوم بود واكرچنين بودي هم از اول منع كردي
وازان باز داشتي ونكذاشتي آنرا كه بي فرائض نماز بكزارد والله اعلم *

وعن عائشة * رض * قالت كان رسول الله * بود پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير * شروع ميكرد نماز را بتكبير احرام * والقراءة * وشروع ميكرد قراءت * بالحمد لله رب العالمين * يعني بسورهٔ
فاتحه كويا كه اين نام آن سوره شده است از جهت ذكر اين كلمه در اول وي چنانكه كويند چه ميخواني كويد الم ذلك الكتاب ميخوانم ومراد

تمام سورۀ نخواند و از اینجا لازم نمی آید که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواند و اگر مراد عدم جهر به بسمله باشد پس نزد ما بی تاویل راست است و نزد شافعی بتاویل مذکور و از جهت اختلاف در جهر بسمله * وكان اذا ركع لم يشخص راسه * و بود آنحضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را * ولم يصوبه * و پست نیز نمیکرد * ولكن بين ذلك * و لیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن را * وكان اذا رفع رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوى قائما * و بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع بسجده نمیرفت تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آنرا قومه میگویند * وكان اذا رفع رأسه من السجدة لم يسجد حتى يستوى جالسا * و بود چون برمیداشت سر خود را از سجده بسجدۀ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام * وكان يقول في كل ركعتين التحية و بود آنحضرت که میخواند بعد از هر دو رکعت التحيات را * وكان يفرش رجله اليسرى * و بود که میگسترانید پای چپ خود را یعنی فرش خود میکرد انید آنرا و می نشست بران * وينصب رجله اليمنى * و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قعدۀ اولی و اخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابوحنیفه و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش در قعدۀ اولی و تورک در قعدۀ ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو قعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علیحده است و وجه قول امام ابوحنیفه آنست که در بسیاری از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد اینست و نشستن آنحضرت در تشهد اینچنین بوده بی تقیید با ولی و اخری و جلوس برین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعض احادیث تورک در قعدۀ اخیره نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در وی طویل است و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و درینجا تورک را دو صورت گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر ران راست و بگذارد هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند پای راست را و بیرون آرد هر دو پای را از زیر رانها بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین * وكان ينهى عن عقبة الشيطان * و بود آنحضرت که نهی میکرد از عقبۀ شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است و صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند و ایستاده کند هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند و طیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنها بنهد و این معنی بلفظ عقبه مناسب تر است * وينهى ان يفترش الرجل ذراعيه * و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر ندارد آنها را * افتراش السبع * مانند گسترانیدن درنده دستهارا بر زمین و قید مرد بجهت آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن پنهان تر نزدیکتر است * وكان يختم الصلوة بالتسليم * و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجب است نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است * رواه مسلم * وعن ابي حميد الساعدي قال في نفر من اصحاب رسول الله * گفت ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث وی اجمع احادیث است در بیان نماز آنحضرت مشهور است بکنیت و در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبدالرحمن است در میان جماعه از یاران پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند * انا احفظكم لصلوة رسول الله * من یاددارنده ترم از میان شما مر نماز پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم رأيته اذا كبر جعل يديه حذاء منكبيه * دیدم آنحضرت را چون تکبیر احرام میگفت میکردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و این مذهب شافعی است و نزد ما مقابل نرمۀ هر دو گوش دارند و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات تا بالای گوش نیز آمده و امام ابوحنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و نر انگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا بالای گوش و توانند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد والله اعلم * واذا ركع امكن يديه من ركبتيه * و چون رکوع میکرد آنحضرت محکم و توانا میکردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد * ثم هصر ظهره * پست و دوتا گردانید

پشت خود را و پیچید بجانب زمین تا هموار و برابر نشیند یا کردن هصر بصاد مهمله کشیدن و مائل کردانیدن و شکستن * فاذا رفع
راسه استوى * پس چون بر میداشت سر مبارک را از رکوع برابر و درست ایستاده میشد * حتى یعود کل فقار مکانه * تا آنکه باز می نشست
همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فقار بفتح فاء مقدم برقاف بندها و مهره های استخوان پشت واحد فقارة بفتح فاء و فقیرة بکسر فاء و سکون
قاف و فتح آن نیز کویند و فقر بمعنی درویشی مشتق از ز است که از کرسنکی و نا توانی پشت شکسته شده است * فاذا سجد وضع یدیه * پس
چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی * غیر مفترش ولا قابضهما * نکسترانندهٔ دستها را بر زمین نه کرد آرنده
آنها را بسوی پهلو بلکه انکشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوها را بر دارند چنانکه اکر خواهد بزغاله خرد از میان آنها بدر رود
و درین حدیث این مذکور نشد که از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست است و اول فاضلتر و مختار
اکثر ائمه است * واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة * و بجانب قبله میداشت سر انکشتان هر دو پای خود را در حالت سجده * فاذا جلس
فی الرکعتین * پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد * جلس علی رجله الیسرى * می نشست بر پای چپ خود * ونصب
الیمنی * و ایستاده میکرد پای راست را * فاذا جلس فی الرکعة الآخرة * پس چون می نشست در رکعت آخر برای قعدهٔ اخیره * قدم
رجله الیسرى * پیش می آورد پای چپ خود را * ونصب الاخرى * و ایستاده میکرد پای دیکر را که پای راست باشد * وقعد على مقعدته *

و می نشست بر نشستکاه خود * رواه البخاری * وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوة *
روایت است از ابن عمر که آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو کوش خود چون شروع میکرد نماز را * واذا کبر للرکوع *
و چون تکبیر می برآورد برای رکوع * واذا رفع رأسه من الرکوع * و چون سر بر میداشت از رکوع * رفعهما کذلک * بر میداشت
هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها * وقال * ومیکفت * سمع الله لمن حمده * شنید خدا هر کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت
نمود ثنای او را و دعای او را * ربنا لک الحمد * خداوند ما مر تر است حمد و مخصوص بتست حمد یعنی هر حمدی که کویند و برای هر که
کویند راجع بجناب تست که پیدا کنندهٔ همه چیز و همه کس توئی یا حمد کفتن مر ذات ترا مخصوص بتست جز تو کسی ثنای تو نتواند
کفت و کوهر این راز چنانکه باید کس نتواند سفت * بیت * ما را چه حد حمد و ثنای تو بود * هم حمد و ثنای تو سزای تو بود * و در روایتی
بزیادت اللهم بالای ربنا و بزیادت واو بر لک الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابوحنیفه
این در منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرده آنرا مابین امام و مقتدی و نزد امام ابویوسف تحمید
نیز کویند تا از قسم لم تقولون ما لا تفعلون نکردد * وکان لا یفعل ذلک فی السجود * و بود آنحضرت که نمیکرد رفع یدین را در سجده
یعنی در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعض شافعیه آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده نزد شافعیه
رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن برکوع و بر برداشتن از آن و بر غیر این سه موضع به ثبوت نرسیده کذا فی سفر السعادة * متفق علیه *
وعن نافع ان ابن عمر * رضی الله عنهما * کان اذا دخل فی الصلوة * روایت است از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون در
می آمد در نماز و شروع میکرد در آن * کبر ورفع یدیه * تکبیر میکفت و بر میداشت هر دو دست خود را * واذا رکع رفع یدیه * و چون
رکوع میکرد بر میداشت هر دو دست خود را * واذا قال * و چون میکفت * سمع الله لمن حمده رفع یدیه واذا قام من الرکعتین رفع یدیه *
و چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را * ورفع ذلک ابن عمر الى النبی * و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر
به پیغمبر * صلى الله علیه وسلم * یعنی روایت کرده است که آنحضرت اینچنین کرده است و حدیث مرفوع آن بود که آنرا نسبت برسول

صلى الله علیه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آمده آنرا موقوف خوانند چنانکه در مقدمه کذشت * رواه البخاری * وعن مالک
بن الحویرث قال کان رسول الله * کفت بود پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه * چون تکبیر تحریمه میکفت بر میداشت هر دو
دست خود را * حتى یحاذی بهما اذنیه * تا آنکه مقابل میکردید بهر دو دست خود هر دو کوش خود را * واذا رفع رأسه من الرکوع * و چون بر میداشت
سر خود را از رکوع * فقال * پس میکفت * سمع الله لمن حمده * فعل مثل ذلک * میکرد مانند آن یعنی بر میداشت هر دو دست خود را
مقابل هر دو کوش * وفی روایة * و در روایتی اینچنین آمده که * حتى یحاذی بهما فروع اذنیه * تا آنکه محاذی میکردانید بهر دو دست

يا لامبي هر دو گوش را * متفق عليه * بدانكه بر داشتن دستها در غير تكبير احرام مختلف فيه است ميان ما و شافعيه و احاديث و آثار بر هر دو جانب آمده و قدر متحقق در وي آنست كه يا هر دو بوده است كاهي آن و كاهي اين و از صحابه هر كس انچه ديده روايت كرده است يا رفع يدين در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنكه عظماي صحابه مثل ابن مسعود رضي الله عنه كه عالم بود بشرائع اسلام و احكام آن متفقد بود باحوال رسول خدا صلى الله عليه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آنرا نميكردند ظاهر احتمال ثانيست و از امير المؤمنين علي مرتضى رضي الله عنه نيز عدم رفع روايت ميكنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح است با آنكه وي از جنس سكون است كه مناسب تر است بحال صلوة كه خضوع و خشوع است و كلام درين مقام واسع است جمله از ان در شرح سفر السعادة ذكر كرده ايم والله اعلم * وعنه انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي * وهم از مالك بن الحويرث است كه وي ديد آنحضرت را كه نماز ميگزارد * فاذا كان في وتر من صلوته * پس چون بود در طاق از نماز خود يعني بعد از يك ركعت و سه ركعت * لم ينهض حتى يستوي قاعدا * نمي ايستاد تا برابر مي نشست يعني بعد از سر برداشتن از سجده مي نشست پس از ان بر ميخاست * رواه البخاري * و اين جلسهٔ استراحت است كه شافعيه بدان قائل اند و نزد ايشان سنت است و كيفيت آن كيفيت جلوس در قعدهٔ اولى است و بعد از جلوس بهر دو دست تكيه بر زمين كرده بر ميخيزند و نزد امام ابو حنيفه و امام احمد بر روايت مختار آن از جهت عذر و حاجت بود بكبر سن و غير آن پس هر كه محتاج بدان نباشد در حق وي سنت نه و متمسك امام شافعي اين حديث است و ترمذي گفت حديث مالك بن الحويرث حسن صحيح است و عمل بر وا ست نزد اهل علم و بهمين قائل اند بعضي از اصحاب ما انتهى و دليل ما حديث ابي هريرة است كه هم ترمذي آورده كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم بر ميخاست بر صدر قدمين يعني بي آنكه بنشينند و اگر چه بعض طرق اين حديث ضعيف است وليكن صحيح الاصل است كذا قال الشيخ ابن الهمام و ابن ابي شيبه از ابن مسعود آورده كه وي بر ميخاست در نماز بر صدور قدمين خود بي آنكه بنشينند و از علي و عمر و ابن عمر و ابن الزبير همچنين آورده و از نعمان بن ابي عباس آورده كه دريافتم بسياري از اصحاب را چون بر ميداشتند سر را از سجدهٔ دوم از ركعت اولى و ثالثه بر ميخاستند همچنانكه بودند بي آنكه بنشينند و ديگر اخبار و آثار درين باب بسيار است و اگر بعض احاديث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر كبر سن و ضرورت خواهد بود * وعن وائل بن حجر انه رأى النبي * روايت است از وائل بن حجر كه صحابي مشهور است و از ملوك يمن بود و در پيش آنحضرت معزز بود و احوال او در جاي ديگر نوشته شده است كه وي ديد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم رفع يديه حين دخل في الصلوة * برداشت هر دو دست خود را هنگاميكه در آمد در نماز * وكبر * و تكبير بر آورد و در صحيح مسلم بي واو است * ثم التحف بثوبه * پستر بپيچيد و در گرفت دستها را بجامهٔ خود ظاهر آنست كه بردا بپيچيد و در آورد و بعض گفته اند كه مراد در آوردن دستهاست در آستين و گفته اند كه شايد بجهت سختي سرما بود * ثم وضع يده اليمنى على اليسرى * پستر بنهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست بر دست چپ متفق عليه است ميان ائمه الا امام مالك كه نزد وي ارسال است با جواز وضع وليكن نزد امام ابو حنيفه و بروايتي از امام احمد در زير ناف نهد و نزد شافعي برابر سينه يعني بالاتر از ناف و بروايتي از احمد مخير است خواه زير ناف نهد يا برابر سينه و احاديث در هر دو آمده و گفته اند كه امر درين باب واسع است هر چه كند درست است و انچه متيقن است نهادن دست راست است بر چپ و در زير ناف يا بر سينه بخصوص ثابت نشده و يقين نه و چون چنين بود امام ابو حنيفه انچه معهود و معتاد است در شامل لختيار كرده و آن تحت سره است * فلما اراد ان يركع * پس هنگاميكه خواست كه ركوع كند * اخرج يديه من الثوب * بيرون آورد هر دو دست را از جامه * ثم رفعهما وكبر فركع * پستر برداشت دستها را و تكبير گفت و بركوع رفت و از ينجا معلوم ميشود كه دستها را در وقت برداشتن و تكبير گفتن از جامه و آستين بيرون بايد آورد * فلما قال * پس چون گفت * سمع الله لمن حمده رفع يديه * برداشت هر دو دست را * فلما سجد سجد بين كفيه * چون سجده كرد سجده كرد ميان هر دو كف دست يعني سر را در وقت سجده ميان دو دست داشت * رواه مسلم * وعن سهل بن سعد * صحابي مشهور است آخر من مات بالمدينة * قال كان الناس يؤمرون ان يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلوة * بودند مردم كه امر كرده ميشدند به نهادن مرد دست راست را بر ذراع چپ در نماز يعني قريب بذراع چون دست را بر دست يا بند دست مي نهادند ناچار نزديك بذراع واقع ميشد نه كه بر ذراع نهد چنانكه اصلا بر دست نهاده

نشود وقيل رجل اتفاقيست وامر آنرا نيز همين حکم است * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال كان رسول الله * کفت ابو هريره بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة * چون می ایستاد بنماز * یکبر حین یقوم * تکبیر میکفت در وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است * ثم یکبر حین یرکع * بعد ازان تکبیر میکفت در وقتیکه برکوع میرفت * ثم یقول * پستر میکفت * سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة * در وقتیکه برمیداشت استخوان پشت خود را از رکوع * ثم یقول وهو قائم * پستر میکفت وحال آنکه وی ایستاده است * ربنا لك الحمد ثم یکبر * پستر تکبیر میکفت * حین یهوی * در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده * ثم یکبر حین یرفع رأسه * پستر تکبیر میکفت در وقتیکه سر برمیداشت یعنی از سجده * ثم یکبر حین یسجد * پستر تکبیر میکفت در وقتیکه بسجدهٔ دوم میرفت * ثم یکبر حین یرفع رأسه * پستر تکبیر میکفت در وقتیکه سر برمی داشت از سجدهٔ دوم * ثم یفعل ذلك فی الصلوة کلها * پستر میکرد آنچه مذکور شد در نماز همه نماز * حتی یقضیها * تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد نماز را * ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس * و تکبیر میکفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال نه رفع یدین * متفق علیه * وعن جابر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة طول القنوت * بهترین نماز نمازیست که در وی درازی قنوت است وقنوت بمعنی قیام وطاعت وخشوع و نماز ودعا وسکوت آمده ومراد اینجا قیام داشته اند پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت وخدمت وطاعت بیشتر وظاهر تراست وعلما را اختلاف است که قیام در نماز افضل تراست یا سجود واین حدیث متمسک طائفه ایست که میکویند قیام افضل است ونیز ذکری که در قیام است قرآن است وقرآن افضل است از تسبیح ومذهب حنفیه نیز همین است واین مبحث در شرح سفر السعادة بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه * رواه مسلم

* الفصـــل الثانی * عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی * کفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر * صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی * من داناترم در میان شما بکیفیت نماز که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * کزارده واز اینجا معلوم میشود که اکر یکی دعوی اعلمیت کند بحکم واقع برای مصلحت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد * قالوا * کفتند آن جماعه از صحابه که پیش ایشان این دعوی کرده * فاعرض * پس چون دعوی میکنی که تو داناتری عرض کن برما وظاهر کن آنرا تا بدانیم که صحیح است دعوی تو * قال کان رسول الله * کفت بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه * چو می ایستاد برای نماز برمیداشت هر دو دست را تا آنکه برابر میکرد نیک آنهارا بهر دو دوش خود * ثم یکبر * پستر تکبیر میکفت این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است * ثم یقرأ * پستر قراءت میکرد * ثم یکبر ویرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه * پستر تکبیر میکفت وبرمیداشت هر دو دست را تا برابر میکرد نیک هر دو دست را بهر دو دوش خود * ثم یرکع ویضع راحتیه علی رکبتیه * پستر رکوع میکرد ومی نهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود * ثم یعتدل * پستر اعتدال میکرد در رکوع ودر تفسیر اعتدال میکوید که * فلا یصبی رأسه ولا یقنع * یصبی بضم یا وفتح صاد مهمله وکسر بای مشدده ولا یقنع بضم یا وسکون قاف وکسر نون پس پایان نمیکرد سر را ونه برمیداشت بلکه برابر وهموار میداشت پشت وسر را واولی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان دارند چنانکه در جلسه میان هر دو سجده وجلسهٔ استراحت خواهد کفت وفلا یصبی رأسه ولا یقنع جدا دارند واینمعنی در روایت ابن حبان ومسلم لایصوب بی فاظا هر تراست ودر لفظ یصبی تحقیقی است که در شرح ذکر کرده شده است * ثم یرفع رأسه فیقول * پستر برمیداشت سر خود را پس میکفت * سمع الله لمن حمده * درین حدیث ذکر ربنا لك الحمد نیست * ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه معتدلا * پستر برمیداشت هر دو دست خود را تا دوشها باعتدال تمام * ثم یقول * پستر میکفت * الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا * پستر می افتاد بجانب زمین برای سجده * فیجافی یدیه عن جنبیه * پس دور میداشت هر دو دست خود را از هر دو پهلو * ویفتخ اصابع رجلیه * ودو تا میکرد انکشتان هر دو پارا چنانکه سرهای انکشتان بجانب قبله بودی وفتخ بخای معجمه سست کردن انکشتان پای وقت نشستن واصله اللین کذا فی الصراح * ثم یرفع رأسه * پستر برمیداشت سر از سجده * ویثنی رجله الیسری * ودو تا میکرد یعنی می کسترانید پای چپ خود را * فیقعد علیها * پس می نشست بران * ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی موضعه * پستر اعتدال را طمینان میکرد درین نشستن تا آنکه بازمیکشت هر استخوان در جای خود * معتدلا * درحالتی که بتمام معتدل است واین تاکید یعتدل میکند * ثم یسجد * پستر

سجده میکرد یعنی بتکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد * ثم یقول * پستر میگفت * الله اکبر ویرفع * وبرمیداشت سر را * ویثني
رجله الیسری * ودوتا میکرد پای چپ خودرا * فیقعد علیها * پس می نشست برپای چپ از برای جلسهٔ استراحت * ثم یعتدل * پستر
قرار میگرفت * حتی یرجع کل عظم الی موضعه * تا آنکه باز میگشت هر استخوان بجای خود * ثم ینهض * پستر برمیخاست * ثم یصنع
فی الرکعة الثانیة مثل ذلك * پستر میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین مراد اکثر آنست از جهت عدم استفتاح * ثم اذا
قام من الرکعتین * پستر چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قراءت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که
مرابی داؤد را ذکر کند بیاید * کبر ورفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه * تکبیر گفت وبرداشت هردو دست را تا مقابل دوش * کما کبر عند
افتتاح الصلوة * چنانکه تکبیر گفته بود اول نزد شروع کردن در نماز * ثم یصنع ذلك * پستر میکرد از آنچه مذکور شد * فی بقیة صلوته * در باقي
نماز خود * حتی اذا کانت السجدة التي فیها التسلیم * تا آنکه چون می بود سجدهٔ دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است ودر وی سلام است
* اخرج رجله الیسری * بیرون می آورد پای چپ خودرا * وقعد متورکا علی شقه الایسر * ومی نشست بر سرین برجانب چپ * ثم سلم *
پستر سلام میداد * قالوا * گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آنحضرت * صدقت * راست گفتي * هکذا کان
یصلي * همچنین بود آنحضرت که نماز میگزارد ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی
اعلمیت از ابي حمید رضي الله عنه درست نیاید پس حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مراورا بجهت وثوق بخبر اواست والله اعلم
* رواه ابو داؤد والدارمي وروی الترمذی وابن ماجة معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * واین حدیث در سفر السعادة
از صحیح ابن حبان ومسلم نیز روایت کرده است * وفي روایة لابي داؤد من حدیث ابي حمید * ودر روایتی مرابی داؤد را از حدیث
ابي حمید اینچنین آمده که * ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه * پستر رکوع کرد پس بنهاد هردو دست را برهردو زانوی خود * کانه قابض
علیهما * گویا که وی پنجه گیرنده است بر دو زانو * ووتر یدیه * وزه ساخت هردو دست را وتو تیر زه کردن کمان را یعني دور گردانید
مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشتند وپهلوها مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت * فتجافی عن جنبیه * پس دور
داشت هردو دست را از هردو پهلوی خود * وقال * وگفت * ثم سجد * پستر سجده کرد * فامکن انفه وجبهته الارض * پس متمکن وثابت
گردانید بیني خودرا وپیشاني خودرا بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده به بیني وپیشاني هردو باید کرد وآنحضرت نیز همبرین
مواظبت میکرد واحادیث نیز متعاضد ومتوافق اند بران واگر بریکی ازین اقتصار کند جائز است نزد امام ابوحنیفه اما مکروه است
وبروایتی بجبهه تنها مکروه نه ونزد صاحبیه جائز نبود ودر حدیث آمده است که سجده بهفت عضو باید وبروایتی بهفت استخوان
روی ودودست ودو زانو ودو پای ودر حدیث صحیحین بجای روی پیشاني واقع شده وتحقیق آن در باب السجود بیاید
* ونحی یدیه عن جنبیه * ویکسو داشت هردو دست خودرا یعني مرفقین را از هردو پهلوی خود * ووضع کفیه حذو منکبیه * ونهاد هردو
کف دست را برابر هردو دوش خود * وفرج بین فخذیه * وکشاده کرد میان هردو ران خود * غیر حامل بطنه علی شيء من فخذیه *
باز نتهنده شکم خودرا برچیزی از دو ران خود * حتی فرغ * تا آنکه فارغ شد از هردو سجده * ثم جلس * پستر بنشست * فافترش
رجله الیسری * پس بگسترانید پای چپ خودرا * واقبل بصدر الیمنی علی قبلته * وپیش داشت پشت پای راست برقبلهٔ خود واین مستلزم
ایستاده داشتن اواست * ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی * وبنهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود * وکفه الیسری علی رکبته
الیسری * وکف دست چپ را بر زانوی چپ خود * واشار باصبعه یعني السبابة * واشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه
است ببرداشتن آن در نفي ونهادن در اثبات وسبابه انگشتي که مقارن بانگشت نر است واورا سبابه ازان گویند که سب در لغت بمعني دشنام
آید وعرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند واین اسم جاهلیت است ودر اسلام آنرا مسبحه وسباحه گویند که در وقت تسبیح وتوحید
بدان اشارت کنند ودرین اشارت همچنانکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب وشتم شیطان نیز هست کذا قیل * وفي اخری له *
ودر روایت دیگر مرابي داؤد را اینچنین آمده که * واذا قعد في الرکعتین * وچون مي نشست بعد از دو رکعت برای تشهد اول
قعد علی بطن قدمه الیسری * مي نشست برکف پای چپ خود * ونصب الیمنی * وایستاده میکرد پای راست را * واذا کان في الرابعة *

وچون مي بود در رکعت چهارم این در رباعي است وحکم رکعت سیوم در ثلاثي نیز همین خواهد بود * افضى بوركه اليسرى الى الارض *
مماس میکرد ومیرسانید سرین چپ رابسوی زمین * واخرج قدميه من ناحية واحدة * وبیرون می آورد هر دو پای خود را ازیکجانب
که جانب راست است * وعن وائل بن حجر انه ابصر النبي صلى الله عليه وسلم حين قام الى الصلوٰة رفع يديه * روایت است از وائل
ابن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشهور است از ابنای ملوک یمن بود وبشرف اسلام مشرف شد نزد حضرت معزز ومکرم گشت که وی دید
آنحضرت را هنگامیکه می ایستاد بنماز برمیداشت هر دو دست خود را * حتى كانتا بحيال منكبيه * تا آنکه میشدند در مقابلهٔ هر دو دوش
وی * وحاذى بابهاميه اذنيه * وبرابر میکرد هر دو انگشت نر خود را بر دو گوش خود را * ثم كبر * پستر تکبیر می برآورد واین حدیث
نیز موافق مذهب امام ابوحنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع * رواه ابوداؤد وفي رواية له * ودر روایتي مرابي داؤد را بجای حاذى بابهاميه
اذنيه اینچنین آمده که * يرفع ابهاميه الى شحمة اذنيه * برمیداشت هر دو انگشت نر خود را بسوی نرمهٔ دو گوش خود * وعن قبيصة *
بفتح قاف وکسر با * بن هلب * بضم ها وسکون لام وبعض گفته اند صواب بفتح ها وکسر لام است تابعي ثقه است و پدر او را صحبت است قدم
آورد پدر وی بر آنحضرت وکل بود پس آنحضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سرش پس رویید موی او وهلب بضم موی را گویند
واهلب موی دار واین لقب او است ونام وی یزید بن عدی است وبعض گفته اند سلام وصحیح قول اول است * عن ابيه * روایت میکند
از پدر خود که هلب است * قال * گفت پدر وی * كان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يؤمنا * امامت میکرد ما را
* فيأخذ شماله بيمينه * پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن رفاعة * بکسر را
* بن رافع * صحابی انصاری خزرجي است کنیت او ابومعاذ است بدری است و پدر او از نقبا است و وی برادر مالك بن رافع وخلاد بن رافع است
ووی اول کسی است که ایمان آورد از قبیله خزرج وحاضر شد عقبهٔ اولی را و بود با علي رضی الله عنه در حرب جمل وصفین * قال * گفت
* جاء رجل * آمد مردی * فصلى * پس نماز بگزارد * في المسجد * در مسجد * ثم جاء فسلم على النبي * پستر آمد پس سلام داد بر
پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اعد صلوتك فانك لم تصل * باز گردان نماز خود را
زیرا که بدرستی تو نماز نکردهٔ * فقال علمني * پس گفت تعلیم کن مرا * يارسول الله كيف اصلي * که چگونه نماز بگزارم * قال اذا توجهت
الى القبلة * فرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبله * فكبر * پس تکبیر بگو * ثم اقرأ بام القرآن * پستر بخوان سورهٔ فاتحه را * وماشاء الله
ان تقرأ * وبخوان چیزیرا یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخواهي تو وچون خواست بنده
بخواست حق میباشد باین عبارت میگویند * فاذا ركعت فاجعل راحتيك على ركبتيك * پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو کف دست
خود را برهر دو زانوی خود * ومكن ركوعك * ومحکم کن وبقرار در آرام کن رکوع خود را * وامدد ظهرك * ودراز کن وبرابر دار پشت خود را * فاذا
رفعت فاقم صلبك * پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را * وارفع رأسك * وبر دار سر خود را یعنی
راست بایست * حتى ترجع العظام الى مفاصلها * تا آنکه باز گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود وجاهای خود * فاذا سجدت فمكن
للسجود * پس چون سجده کني پس قرار بکن واطمینان کن برای سجود * فاذا رفعت فاجلس على فخذك اليسرى * پس چون برداری سر خود را
پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد که این رابعد از هر دو سجود میگوید پس مراد جلسهٔ استراحت بود واحتمال
دارد که مراد نشستن بین برداشتن از سجدهٔ اولی باشد وبرهر تقدیر اختصاری درین کلام کرده * ثم اصنع ذلك في كل ركعة وسجدة * پستر بکن این
مذکور را در رکوع وسجود * حتى تطمئن * تا آنکه قرار وآرام کنی در رکوع وقومه وسجده وجلسه * هذا لفظ المصابيح * این لفظ مصابیح
است * ورواه ابوداؤد مع تغيير يسير * وروایت کرد آنرا ابوداؤد باندک تغییری * وروى الترمذي والنسائي معناه * ومضمون این
حدیث مضمون همان حدیث ابي هريرة است که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است ومباحث وتحقیقات همان
است که مذکور شد * وفي رواية للترمذي * ودر روایتي مر ترمذی را اینچنین آمده که * قال * گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد * اذا قمت
الى الصلوٰة فتوضأ * چون خواهي که بایستي بسوی نماز پس وضو کن * كما امرك الله به * چنان که امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو * ثم تشهد
پستر اذان بگو * فاقم * پس اقامت گو وبعضی از تشهد قراءت شهادتین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیلتی اشیر دارد در از اقامت

بر پاداشتن نماز وگزاردن آن * فان كان معك قرآن * پس اگر باشد باتو ودر حفظ تو مقداری از قرآن * فاقرأ * پس بخوان * والا * واگر نباشد باتو قرآن ویاد نداری چیزی ازان * فاحمد الله * پس حمد بگو خدای تعالی را * وكبره * وتکبیر بگو وبزرگی یاد کن او را * وهلله * وتهلیل کن وتوحید کن او را وازینجا معلوم میشود که هرکه قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد وقادر آمدن وقت نماز فرصت یاد کرفتن قرآن نشد ذکر وتسبیح وتهلیل بکند ونزد بعضی ازشافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الكتاب که هفت اند وظاهر آن مرد نیز نومسلم بود وهنوز احکام وشرائع بتمام نیاموخته بود وازینجا بود تقصیری در ادای نماز کما ينبغي * ثم اركع * پستر برکوع رو * وعن الفضل بن عباس * اوس از اولاد عباس است او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است وبعض گفته اند ابو عبد الله وفات یافت در زمان امير المؤمنين عمر در طاعون عمواس سنة ثمان عشر وبعض گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنة خمس عشر والله اعلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة مثنى مثنى * یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گزارند چه در روز وچه در شب وامام شافعي باین اخذ کرده است ونزد امام ابو حنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز ودر شب وبقول ابي يوسف ومحمد در شب دو دو ودر روز چهار چهار رکعت ودلیل امام شافعي این حدیث است ودلیل صاحبیه قیاس بر تراویح وامام ابو حنیفه میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت بعد از عشا چهار رکعت میگزارد ودر صلوة ضحى نیز چهار رکعت آمده ونیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است بادامت تحریمه وهر عبادت که در وی مشقت بیشتر فاضل تر وآنکه فرموده که نماز دو گانه دو گانه است محمول بر آنست که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت وسه رکعت نمی باید گزارد نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلیکه گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم وبصحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گزارده است * تشهد في كل ركعتين * التحيات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنى مثنى است وتاکید او است * وتخشع * وفروتني کردن ونیاز مندی کردن است در باطن * وتضرع * وزاری کردن وفروتني نمودن در ظاهر * وتمسكن * ومسکینی ونامرادی داشتن * ثم تقنع يديك * پستر برمیداری هر دو دست خود را اقناع دست برداشتن در دعا * يقول * واین قول ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت ومیخواهد باین قول خود که ثم تقنع يديك اینمعني را که * ترفعهما الى ربك * برمیداری هر دو دست را بسوی پروردگار خود * مستقبلا ببطونهما وجهك * مقابل کننده کفهای دست را روی خود راچنانکه در حالت دعا مسنون است * وتقول * ومیگوئی * يارب يارب * ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا وبده مطلوب مرا * ومن لم يفعل ذلك * وکسیکه نکند این مذکور را یاد عا را * فهو كذا وكذا * پس آنکس یا نماز آنکس چنین وچنین است کنایت است از لحوق نقصان وخسارت بحال وی * وفي رواية فهو خداج * ودر روایتی آمده که آن نماز خداج وند خداج است یعنی نقصان وخداج بکسر خای معجمه ودال خر جیم زائیدن بچه پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقة * رواه الترمذی *

* الفصل الثالث * عن سعيد بن الحارث بن المعلى * بضم میم وتشدید لام * قال صلى لنا ابو سعيد الخدرى * گفت سعید بن حارث انصاری که از مشاهیر تابعین است وثقه است وقاضي مدینهٔ مطهره بود نماز گزارد برای مایعنی امامت کرد ما را ابو سعید خدری که صحابي مشهور است * فجهر بالتكبير * پس بلند گفت تکبیر را * حين رفع رأسه من السجود * هنگام برداشتن سر خود از سجده * وحين سجد * وهنگام سجده کردن بار دوم * وحين رفع من الركعتين * وهنگام برداشتن سر از دو رکعت وایستادن برای رکعت سوم * وقال هكذا رأيت النبي * وگفت همچنین دیدم پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم رواه البخارى * مقصود آنست که امام جهر کند بتکبیرات وتخصیص باین چند تکبیر اتفاقي است شاید که سخن درانها افتاده باشد واگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ماسوای آن از تکبیرات وسمع الله لمن حمده بران ودر روایت اسمعیلي ذکر باقي تکبیرات نیز آمده وگفت بیمار شد ابو هریره یا غائب شد پس بگزارد ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح وهنگام رکوع الحديث ودر غیر روایت اسمعیلي این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابو هریره وچون برگشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کردند در نماز تو که دران جهر کردی بتکبیر پس بمنبر برآمد وگفت باک ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که اینچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم دران زمان در بلند گفتن تکبیر یا پست گفتن آن ومروان وغیر از بني امیه پست میگفتند وابو هریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بمدینه کذا في

بعض الشروح * وعن عكرمة قال صليت خلف شيخ بمكة * گفت عكرمه كه مولاى ابن عباس وازفقهاى مكه است نماز گزاردم در پس پيرى در مكه وگفته اند كه مراد باين پير ابوهريره است * فكبر ثنتين وعشرين تكبيرة * پس تكبير گفت يعنى جهرا بيست و دو تكبير واين در نماز چهار گانيست بضم كردن تكبير افتتاح وتكبير قيام از تشهد اول * فقلت لابن عباس انه احمق * پس گفتم مر ابن عباس را كه وى يعنى آن شيخ احمق است يعنى جاهل وبيخرد است كه جهر ميكند بتكبيرات * فقال * پس گفت ابن عباس عكرمه را * ثكلتك امك * بگريد ترا مادر تو واين دعائيست كه بقصد زجر ومنع كنند وگاهى بمعني تعجب نيز اطلاق كنند وحقيقت آن كه دعا بمرگ اوست مراد نيست * سنة ابى القاسم * اين جهر بتكبير سنت ابى القاسم محمد رسول الله است * صلى الله عليه وسلم رواه البخارى * وعن علي بن الحسين * رضي الله عنهما * مرسلا * روايت است از امام زين العابدين بن علي بن امام حسين بطريق ارسال * قال كان رسول الله * گفت بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يكبر في الصلوة كلما خفض ورفع * تكبير ميگفت در نماز هر گاه كه پست ميكرد سر خود را چنانكه در وقت رفتن بركوع وسجود وهرگاه كه برميداشت سر را چنانكه در قومه وجلسه * فلم تزل تلك صلوته صلى الله عليه وسلم * پس هميشه بود بآن صفت نماز آنحضرت * حتى لقي الله * تا آنكه ملاقات كرد خدا را ورسيد بدرگاه او يعنى وفات يافت * رواه مالك * وعن علقمة قال قال لنا ابن مسعود * گفت علقمة بن قيس بن مالك كه از كبار فقها ومشاهير تابعين واز ياران ابن مسعود است وعلقمه چند كس اند از تابعين وآنكه مخصوص است بسماع از ابن مسعود او است ونيز روايت دارد از ابو بكر وعمر وعثمان گفت مارا ابن مسعود * الا اصلي بكم صلوة رسول الله * آيا نگزارم باشما نماز را چنانكه ميگزارد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فصلى * پس بگزارد ابن مسعود با ايشان نماز آنحضرت را * ولم يرفع يديه الا مرة واحدة * وبرنداشت هر دو دست خود را مگر يكبار * مع تكبيرة الافتتاح * باتكبير تحريمه اين حديثي است از آن احاديث كه در عدم رفع يدين آمده چنانكه مذهب حنفيه است * رواه ابو داؤد والترمذى والنسائي وقال ابو داؤد ليس هو بصحيح على هذا المعني * نيست اين حديث صحيح برين معني وترمذى دو باب عقد كرده اول در رفع يدين وباب ديگر در عدم رفع يدين ودرين باب اين حديث را آورده وگفته كه درين باب از براء بن عازب نيز حديث آمده وحديث ابن مسعود حسن است وباين قائلند بسيارى از صحابه وتابعين وقول سفيان ثورى واهل كوفه اين است نعم از عبد الله بن المبارك درباب اول نقل كرده كه حديث رفع يدين ثابت است وحديث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نه وجز اين حديث درباب عدم رفع اخبار وآثار بسيار است چنانكه سابقا على الاجمال اشارت بدان كرديم * وعن ابي حميد الساعدى * صحابي مشهور است انصارى از بني ساعده حافظ صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة استقبل القبلة * بود آنحضرت چون مى ايستاد بنماز روى مى آورد بسوى قبله * ورفع يديه * وبر ميداشت هر دو دست خود را * وقال * وميگفت * الله اكبر رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال صلى بنا رسول الله * گفت گزارد باما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الظهر * نماز ظهر را * وفي مؤخر الصفوف رجل * ودر صف پايان از صفها مردى بود * فاساء الصلوة * پس بد گزارد نماز را * فلما سلم ناداه رسول الله * پس چون سلام داد آنمرد آواز داد وبخواند اورا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وفرمود * يا فلان الا تتقى الله * اى فلان نمي ترسي از خدا وپرهيز نميكني از عذاب وى * الا ترى كيف تصلي * آيا نمى بيني كه چگونه نماز ميگزارى * انكم ترون انه يخفى على شيء مما تصنعون * بدرستيكه شما گمان ميبريد كه پوشيده است برمن چيزى از انچه ميكنيد شما * والله اني لارى من خلفي * بخدا سوگند بدرستيكه من هر آينه مى بينم از پس پشت خود * كما ارى من بين يدى * چنانكه مى بينم از پيش روى خود * رواه احمد * بدانكه اين ديدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم از پيش وپس بطريق خرق عادت بود بوحي يا بالهام وگاه گاهى بود نه دائم ومؤيد آنست انچه درخبر آمده است كه چون ناقهٔ آنحضرت گم شد وديافت كه كجا رفت منافقان گفتند كه محمد ميگويد كه خبر آسمان ميرسانم ونميداند كه ناقهٔ او كجا است پس فرمود آنحضرت والله من نميدانم مگر انچه بدانند مرا پروردگار من اكنون بنمود مرا پروردگار من كه وى درجاى چنين وچنان است ومهار وى در شاخ درختي بند شده است ونيز فرموده است كه من بشرام نميدانم كه در پس اين ديوار چيست يعني بى دانا نيدن حق سبحانه ولاجرم چون نماز افضل وارفع حالات آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم انكشاف حقائق اشيا واعيان موجودات واطلاع بران درين حالت اتم واكمل بوده باشد وشهود آنحضرت موجب استغراق

و غیبت از کاینات نبود چنانکه حال متمکنان که کاملن باین اند میباشد و مشائخ میگویند قدس الله اسرارهم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعض میگویند که میان در کتف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آلهٔ ابصار نیز مخلوق بود مانند مورا خ و این سخن غریب است و بروایت صحیح ثابت نشده والله اعلم * * باب مایقرأ بعد التکبیر * باب در بیان چیزیکه خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیحه ادعیه و اذکار در استفتاح صلوة وارد شده چنانکه انی وجهت وجهي للذی فطر السموات والارض وسبحانک اللهم وجز آن وآن مستحب است نزد شافعیه در فرائض ونوافل کلا او بعضا ونزد حنفیه وهمچنین درظاهر مذهب مالک واحمد مقتصر است بر سبحانک اللهم وبحمدک الی اخره وهرچه جز این مروی ومنقول است محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایة ونزد امام ابي یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است ومیان توجیه که وجهت وجهي است ومختار طحاوی همین است ومصلي مخیر است که توجیه بعد از ثنا گوید یا قبل ازوی ومشهور تاخیر توجیه است از ثنا

* الفصــــل الاول * عن ابي هریرة قال کان رسول الله * گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یسکت بین التکبیر وبین القراءة اسکاتة * خاموش میشد میان تکبیر و میان قراءت خاموش شدنی یسکت بفتح یا وضم کاف است چنانکه مشهور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بمعنی اول واسکاتة بکسر همزه مصدر است بمعني سکوت بروایت ثاني بر قیاس وبر اول برخلاف قیاس ومراد بسکوت درینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر * نقلت بابي انت وامي * ابوهریره میگوید پس گفتم من با آنحضرت پدر و مادر من فدای تو باد * یارسول الله اسأل اسکاتک بین التکبیر وبین القراءة ما تقول * می پرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قراءت چیست که چه میگوئي وچه میخواني دران اسکاتک روایت مشهور بنصب است وبرفع نیز روایت است * قال اقول * گفت آنحضرت میگویم این کلمات را * اللهم باعد بیني وبین خطایای * بارخدایا دور کن میان من و میان گناهان من که کرده ام * کما باعدت بین المشرق والمغرب * چنانکه دوری کردهٔ میان مشرق ومغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را بتوبه وآمرزیدن بروجه مبالغه وتاکید * اللهم نقني * خداوندا پاک کردان مرا ودر روایتی نق قلبي پاک گردان دل مرا * من الخطایا * از گناهان کرده وناکرده * کما ینقی الثوب الابیض من الدنس * چنانکه پاک کردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک وریم ناک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته وحفظ وعصمت از گناهان آینده وتخصیص بجامهٔ سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس دروی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعني نطرت که مولود است آدمی زاد بران * اللهم اغسل خطایای * خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام * بالماء والثلج والبرد * بآب وبرف وژاله اشارت است بانواع مطهرات واقسام مغفرت ومبالغه درغسل وتنقیه است وثلج بسکون لام وبرد بفتح را * متفق علیه * وعن علي رضي الله عنه * قال کان النبي * گفت امیر المؤمنین علي بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة * چون مي ایستاد بنماز * وفي روایة * ودر روایتي بجای کان اذا قام الی الصلوة این عبارت آمده است که * کان اذا افتتح الصلوة * بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز * کبر ثم قال * تکبیر می برآورد پستر میگفت * وجهت وجهي للذی فطر السموات والارض * روی آوردم بسوی کسیکه شگافته واز علم بوجود آورده آسمانها وزمین را * حنیفا * مسلمان وراست دین مائل از باطل بحق * وما انا من المشرکین * ونیستم از کافران انباز کنندهٔ جز حق را بحق در عبادت * ان صلوتي ونسکي * بدرستیکه نماز من وعبادت من * ومحیای ومماتي * وزندگي من ومردن من * لله رب العالمین * مرخدای راست که پروردگار جهانیان است * لاشریک له * نیست انباز مرا ورا در ربوبیت واستحقاق عبادت * وبذلک امرت * وبتوحید واخلاص وروی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام * وانا من المسلمین * ومن از جملهٔ اسلام آرندگان وامتثال وتسلیم نمایندگان وانقیاد واطاعت کنندگان ام امر حق را چه امر تشریعي وچه امر ارادی ودر روایتي چنانکه در فصل ثالث بیاید انا اول المسلمین ومن اول مسلمانانم وگفته اند که این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول وسابق است در اسلام بوهر که جز اواست چه هر پیغمبر سابق است در اسلام بر امت خود ودر قرآن مجید با آنحضرت امر واقع شده که اینچنین بگوید واز غیر حضرت وی این سخن درست نیاید ودروغ بود پس بعض گفته اند که نماز بوی فاسد کردد وصحیح آنست که اگر قصد تلاوت آیت قرآني کند نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را خبر نداند و مقصود انشاء تجدید ایمان واسلام واظهار انقیاد

را استسلام و اظهار غايت اطاعت وانقياد دارند وجهي دارد چنانكه خدام ملوک نزد ورود امر و حكم ايشان ميكويند مرحبا بفرمان شوند ولبيك كمي كه امتثال امر نمايد وكردن باطاعت وانقياد نهد من باشم مقصود اظهار وانشای رغبت واطاعت است والله اعلم * اللهم انت الملك * خداوندا توئي بادشاه على الاطلاق متصرف در ملك وملكوت * لا اله الا انت * نيست هيچ معبودی بحق مكر تو * انت ربي وانا عبدك * توئي پروردكار من ومن بندهٔ توام * ظلمت نفسي * ستم كردم بر ذات خود بتقصير در بندكي * واعترفت بذنبي * واقرار كردم بكناهان خود و توفرمودهٔ كه هر بنده كه بكناه خود معترف آيد بدركاه من مي آمرزم اورا * فاغفرلي ذنوبي * پس بيامرز مرا كناهان مرا * جميعا * همه * انه لا يغفر الذنوب الا انت * زيرا كه نمي آمرزد كناهان را هيچكس مكر تو * واهدني لاحسن الاخلاق * وراه نما مرا به نيكوترين خوها وخصلتها * لا يهدي لاحسنها الا انت * راه نمي نمايد به نيكوترين اخلاق هيچكس مكر تو * واصرف عني سيئها لا يصرف عني سيئها الا انت * وبر كردان از من خلقهاى بد را بر نميكرداند از من خلقهاى بد را مكر تو * لبيك * استادكي دارم بر اين خدمت تو ومقيم ورد انم بر ان * وسعديك * ويارى ونصرت ميدهم دين ترا دائم * والخير كله في يديك * ونيكي همه در دو دست قدرت تست * والشر ليس اليك * وبدى نيست منسوب ومضاف بتو تادبا وتعظيما اكرچه همه باآفرينش تست وبتحقيقت در آفرينش شر نيست كه حق سبحانه را در پيدا كردن هرچيز حكمتها است شراكر هست در مخلوقات است چنانكه كفت من شر ما خلق وبعض كويند معني الشر ليس اليك آنست كه شر نيست نزديك كرداننده بسوي تو كه بدان بنده كاه تو تقرب توان جست يا نيست شر صعود كننده بسوي تو ورسنده بدركاه قبول تو چنانكه فرموده اليه يصعد الكلم الطيب * انا بك واليك * من وثوق كننده واستوارى كننده ام بتو والتجا آرنده ام بسوي تو يا ميزيم وميميرم بتو وبقدرت تو وباز ميكردم وبر ميكردم بسوي تو يا من قائم بتو ورغبت كننده ام بسوي تو * تباركت وتعاليت * بزركي وبرترى وبلندى تو از رسيدن ادراک بكنه ذات وصفات تو * استغفرك واتوب اليك * آمرزش ميخواهم از تو وباز ميكردم از كناهان بسوي تو * واذا ركع قال * وچون ركوع ميكرد ميكفت * اللهم لك ركعت * خداوندا براى تو وطاعت تو ورضاى تو ركوع كردم وركوع در لغت پشت خم دادن * وبك آمنت * وبتو ايمان آوردم بوجود تو وصفات كمال تو * ولك اسلمت * ومر ترا اسلام آوردم وكار خود را بتو سپردم * خشع لك سمعي وبصري * فروتني كرد مر ترا شنوائي من وبينائي من * ومخي وعظمي وعصبي * ومغز استخوان من واستخوان من وپي من تقديم مغز استخوان شايد كه بجهت آن باشد كه خشوع از باطن بظاهر مي آيد وهمين نكته تقديم عظم بر عصب مي توان بود * فاذا رفع رأسه قال * پس چون برميداشت سر خود را ميكفت * اللهم ربنا لك الحمد * اى خداى پروردكار ما مر تراست ستودن * ملأ السموات والارض وما بينهما * پرى آسمانها وزمين وچيزى كه ميان آسمان وزمين است * وملأ ما شئت من شيء بعد * وپرى چيزيكه خواهي بوجود آورد پس از آسمانها وزمين وچيزيكه ميان آسمان وزمين است از ممكنات معدومه چون كمال قدرت وي سبحانه آسمان وزمين وميان آسمان وزمين وتمامهٔ مقدورات وممكنات را كرفته است همه بسپاس وستايش وي پر خواهد بود * واذا سجد قال * وچون سجده ميكرد ميكفت * اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت * خداوندا ترا سجده كردم نه غير ترا اشارت است باخلاص عمل وبتو ايمان آوردم ومر ترا اسلام آوردم وسپردم بتو كار خود را * سجد وجهي للذي خلقه * سجده كرد روى من يا ذات من مر كسي را كه پيدا كرد اورا * وصوره * ومر كسي را كه صورت داد او را يعني وجه مراد في الصراح تصوير صورت كردن وآفريدن * وشق سمعه وبصره * وشكافت شنوائي او وبينائي او را ومراد آلت شنوائي وبينائي است كه مراد پيدا كردن كوش وچشم است وچون بصورت شكاف اند تعبير بشق كرد * تبارك الله احسن الخالقين * بزرک است خدا كه نيكوترين پيدا كنندكان است وپيدا كننده او است تنها وجز وى پيدا كننده نيست جمع خالقين باعتبار ظاهر است چنانكه مصوران مى سازند * ثم يكون من آخر ما يقول بين التشهد والتسليم * پستر ميبود از آخر آنچه مي كفت آنحضرت ميان التحيات وسلام اين دعا * اللهم اغفرلي ما قدمت وما اخرت * خداوندا بيامرز مرا كناهانيكه پيش كرده ام وانچه پس كرده ام * وما اسررت وما اعلنت * وكناهان كه پنهان كرده ام وانچه آشكارا كرده ام * وما اسرفت * وانچه اسراف كرده ام وافزوني كرده ام واز حد اعتدال دركذشته در اعمال وما لوجاه وامثال آن * وما انت اعلم به مني * وكناهان كه تو دانا ترى بآن از من * انت المقدم وانت المؤخر * توئي كه پيش كنندهٔ مر كراخواهي از بندكان خود در قدر وعزت در دنيا وآخرت وپس افكننده مر كرا خواهي

* لا اله الا انت رواه مسلم * روايت كرد اين حديث را مسلم * وفي رواية للشافعي * ودر روايتى كه مر شافعي راست اينچنين آمده كه بعد از قول وى * والشر ليس اليك * اين كلمات گفته * والمهدي من هديت * وهدايت كرده شده وراه يافته شده كسى است كه تو هدايت كرده وبمقصد رسانيده اورا * انا بك واليك * شرح اين معلوم شد * لا منجا منك * نيست نجات ورستگارى از عذاب وقهر تو * ولا ملجأ الا اليك * ونيست پناه وتكيه گاه مگر بسوى جناب رحمت تو منجا بالف است وملجأ بهمزه وگاهى اين را نيز بالف خوانند بموافقت منجا * تباركت * بزرگي وعظيمي تو * وعن انس ان رجلا جاء فدخل الصف * روايت است از انس كه مردى آمد پس درآمد در صف نماز * وقد حفزه النفس * وحال آنكه بتحقيق در تعب ومشقت انداخت آن مرد را دم بجهت سخت دويدن وى براى نماز واصل حفز بحاى مهمله وفا وزاى بسختي دفع كردن ودر اشتاب آوردن وبركندن از جاى * فقال * پس گفت آنمرد * الله اكبر الحمد لله حمدا كثيرا طيبا * حمد مر خداى را حمدى بسيار پاك ولطيف * مباركا فيه * بركت كرده شده در وى * فلما قضى رسول الله * پس هرگاه كه گزارد وتمام كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلوته * نماز خود را * قال * گفت * ايكم المتكلم بالكلمات * كدام يكى از شما بود گوينده اين سخنان را * فارم القوم * پس خاموش ماندند اين گروه كه نماز ميكردند وحاضر بودند از ملاحظه آنكه شايد خطاى از ايشان بوجود آمد كه موجب خطاب وعتاب كردند ارم بفتح همزه وراء وتشديد ميم بمعنى سكت ودر بعض روايات ازم بزاى وتخفيف ميم نيز آمده وازم بمعني امساك از كلام آيد * فقال * پس باز فرمود آنحضرت * ايكم المتكلم بالكلمات فارم القوم * اين بار نيز سكوت ورزيدند از ترس عتاب * فقال ايكم المتكلم بها * باز فرمود كه كدام يكى از شما متكلم بود باين كلمات اين بار فرمود * فانه لم يقل باسا * مترسيد زانديشه نكنيد زيرا كه آن گوينده نگفته است سخني را كه موجب اثم وبزه گردد * فقال رجل * پس گفت مردى * جئت وقد حفزني النفس * آمدم وبتحقيق تنگ گرفت مرا نفس * فقلتها * پس گفتم اين كلمات را ذكر تنگي نفس بيان واقع است والا در گفتن اين كلمات واعتذار از آن دخلي ندارد * فقال لقد رأيت اثنى عشر ملكا يبتدرونها * گفت آنحضرت بتحقيق ديدم دوازده فرشته را كه سبقت ميكردند وشتابي مينمودند اين كلمات را * ايهم يرفعها * تا كدام يكى از ايشان بالا برد اين كلمات را بمصعد قبول در جناب حضرت الهي عز اسمه تعين عدد دوازده مفوض بعلم شارع است وبعضى از محققين گفته اند كه هر يكى از جواهر واعراض را روح مجرديست كه مقوم وبرپا دارنده اوست پس گويا ظاهر شد ارواح اين حروف مذكوره كه دوازده اند باسقاط مكررات وعدم اعتبار الف وهمزه كه اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ وثاني در لفظ نه در خط چنانكه بيان كرده شده است در جاى خود ودر حديث ديگر وارد شده كه ديدم سي وچند فرشته را باعتبار مكررات والفات والله اعلم * رواه مسلم *

* الفصل الثاني *

عن عائشة * رضي الله عنها * قلت كان رسول الله * گفت عائشه بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا افتتح الصلوة قال * چون آغاز ميكرد نماز را ميگفت * سبحانك اللهم * تنزيه ميكنم ترا وبپاكي ياد ميكنم تنزيهي كه لائق باشد بجناب قدسي تو اى خدا * وبحمدك * وتسبيح ميكنم ملتبس ومختلط بحمد تو وستايش ذات پاك تو پس اين جمله در معني سبحان الله والحمد لله باشد * وتبارك اسمك * وبزرگ است نام تو * وتعالى جدك * وبلند است عظمت وسلطنت وغناى تو وجد بمعني بخت وبزرگ شدن در چشم مردم آيد * ولا اله غيرك * ونيست اله جز تو * رواه الترمذي وابو داود * روايت كرد اين حديث را ترمذى وابو داود از عائشه * ورواه ابن ماجة عن ابي سعيد * وروايت كرد آنرا ابن ماجه از ابي سعيد خدرى * وقال الترمذي هذا حديث لا نعرفه الا من حارثة * وگفت ترمذى اين حديثى است كه نمى شناسيم ما آنرا مگر از روايت حارثه * وقد تكلم فيه من قبل حفظه * وبتحقيق سخن كرده شد وطعن كرده شده است در حارثه از جانب حفظ وضبط وى يعني حارثه مرديست كه ضبط وحفظ وى حديث را قوى نيست بدانكه استفتاح بسبحانك اللهم ثابت است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم واز خلفاى راشدين وقائلند بدان اجله علماى حديث مثل سفيان ثورى واحمد بن حنبل واسحاق بن راهويه وروايت كرده اند آنرا علماى ائمة حديث ورفته اند بدان بسيارى از علماى تابعين واختيار كرده آنرا امام اعظم ابو حنيفه وجزوى از مجتهدين وترمذى نيز در جامع خود گفته كه درين باب حديث آمده از علي وعائشه وعبد الله بن مسعود وجابر وجبير بن مطعم وابن عمر وعمل برين است نزد اهل علم از تابعين وغير تابعين غايت آنكه ترمذى در حديثى كه از ابي سعيد آمده از طريق حارثه تكلم كرده واين ضرر ندارد بصحت حديث از طرق ديگر وتحقيق

آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح وثابت ومقرر است وبادعیهٔ دیگر زیاده نیز میبود وکلام درینمقام در شرح زیاده برین واقع شده فلینظر ثم * وعن جبير بن مطعم انه رأى رسول الله * روایت است از جبیر بن مطعم که قرشی نوفلی است از اولاد عبد مناف واحوال وی درمواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يصلي صلوة * میگزارد نماز را از نمازهای فرض یا نفل * قال * گفت بعد از تکبیر احرام * الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا * سه بار * والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا * نیز سه بار * وسبحان الله بكرة واصيلا * وتنزیه میکنم خدا را بامداد پگاه وشبانگاه وتخصیص این دو وقت بذکر بجهت فضیلت اینها است که زمان اجتماع ملائکهٔ لیل ونهار اند * ثلثا * قید اخیر است یعنی این نیز سه بار است چنانکه آن دو که مکرر مذکور شدند * اعوذ بالله من الشيطان * پناه میجویم بخدا از شیطان * من نفخه ونفثه وهمزه * از نفخ شیطان ونفث وی وهمز وی مراد بنفخ شیطان تکبر وخود پسندی است که آدمی را در وی می اندازد واینمعنی را بر وی می آراید واو را در نظر وی بزرگ میدارد گویا که در وی میدمد وبر باد میکند ومراد بنفث که بمعنی دم کردن است سحر داشته اند که شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن آن میشود واینمعنی مناسب تر است بقول حق سبحانه ومن شر النفاثات في العقد که مراد بآن زنان ساحره اند وبعض گویند مراد بنفث شعر است که می دمد ومی اندازد در نفس آدمی ومی برآرد از دهان وی مانند افسون ومراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر وفسق وهجو مسلمانان است ومراد بهمز غیبت کردن وافتادن در مردم بعیب گوئی وطعن داشته اند وبعض گفته اند که بهمز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالى اعوذ بك من همزات الشياطين وساوس وخطرات مراد داشته اند * رواه ابو داود وابن ماجة الا انه لم يذكر والحمد لله كثيرا وذكر في آخره من الشيطان الرجيم * روایت کرده اند این حدیث را ابو داود وابن ماجه ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ والحمد لله کثیرا را وذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را وراوی از عمر رضي الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکند ومیگوید که * وقال عمر * رضي الله عنه * نفخه الكبر ونفثه الشعر وهمزه الموتة * نفخ شیطان کبر است ونفث وی شعر وهمز وی موته بضم میم وسکون واو وتای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را ومی اندازد او را مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضي الله عنه بصحت برسد متعین گردد که مراد همون است * وعن سمرة * بفتح سین وضم میم * بن جندب * بضم جیم وفتح دال وضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود وحسن بصری وغیر وی از وی شنیده در مواضع متعدده احوال او نوشته شده است * انه حفظ عن رسول الله * روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم سكتتين * دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد * سكتة اذا كبر * یک سکته چون تکبیر می برآورد وبعد از وی دعای استفتاح میخواند وسکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق ودر بعض روایات آمده است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم دعای استفتاح بجهر میخواند وگفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخواند وباید خواند * وسكتة اذا فرغ من قراءة * وسکتهٔ دیگر چون فارغ می شد از خواندن * غير المغضوب عليهم ولا الضالين * وچون این حدیث سمرة بن جندب بابی بن کعب که از عظمای صحابه است رسید * فصدقه * پس تصدیق کرد او را وقبول کرد * ابي بن كعب رواه ابو داود وروى الترمذي وابن ماجة والدارمي نحوه * بدانکه سکتهٔ اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمهٔ اربعه وغیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح وسکتهٔ دوم سنت است نزد شافعی واز احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قراءت فاتحه کنند ومنازع امام در قراءت نشوند که نهی واقع شده است از آن وسکتهٔ دیگر گفته اند میان ولا الضالین وآمین برای دفع توهم آنکه امین از فاتحه است وچهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکرد بدان میان قراءت وتکبیر رکوع ودر مذهب حنفیه ومالکیه نیست مگر سکتهٔ استفتاح وآن در حقیقت سکته نیست چنانکه گفته شد

* وعن ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نهض من الركعة الثانية * چون بر میخاست از رکعت دوم * استفتح القراءة * آغاز می کرد قراءت را * بالحمد لله رب العالمين ولم يسكت * وسکوت نمی کرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث دران است که ابتدا به بسمله نمی کرد وشافعیه که قائلند بجزئیت بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد لله تمام سوره است با بسمله چنانکه گذشت یا مراد آنست که جهر به بسمله نمیکرد وحکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص بیان حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون شخصی از نماز تمام شده جای توهم است که در اینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح

بالبيان * كذا في صحيح مسلم * همچنين است حديث در صحيح مسلم * وذكره الحميدي في افراده * وذكر كرده است اين حديث را حميدي كه جمع بين الصحيحين كرده در افراد مسلم * وكذا صاحب الجامع عن مسلم وحده * وهمچنين ذكر كرده است صاحب جامع الاصول كه جمع ميان صحاح ستة كرده از مسلم تنها اين كلام اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابيح كه اين حديث را در حسان آورده نه در صحاح

* الفصل الثالث * عن جابر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استفتح الصلوة كبر ثم قال ان صلوتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا اول المسلمين اللهم اهدني لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا يهدي لاحسنها الا انت وقني سيء الاعمال وسيء الاخلاق لا يقي سيئها الا انت رواه النسائي * شرح اين حديث در فصل اول معلوم شد ودر اينجا وانا اول المسلمين بود وانجا انا اول المسلمين ونكته درين سخن نيز مبين گشت ودرين جا اعمال واخلاق هر دو مذكور است ودر انجا اخلاق تخصيص بذكر يافته ودر انجا واصرف عني ولا تصرف عني بود واينجا وقني ولا يقي است ومعني هر دو عبارت يكى است وتفنن در عبارت است * وعن محمد بن مسلمة * بفتح ميم ولام وسكون سين انصارى اشهلي است حاضر شد تمام مشاهد را الا تبوك كه آنحضرت اورا بمدينه گذاشته رفته بود از فضلاى صحابه بود واسلام آورد بر دست مصعب بن عمير بمدينه وگوشه گرفت در ايام فتنه بامر نبوى رضي الله عنه مات سنة ست واربعين * قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام يصلي تطوعا قال * چون ميگزارد آنحضرت نماز نفل را ميگفت * الله اكبر وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين * شرح اين گذشت * وذكر الحديث مثل جابر * وذكر كرد حديث را چنانكه جابر كرد * الا انه قال * مگر آنست كه محمد بن مسلمة گفت * وانا من المسلمين * وجابر وانا اول المسلمين گفت * ثم قال * پستر گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * اللهم انت الملك لا اله الا انت سبحانك وبحمدك * شرح اين نيز گذشته است * ثم يقرأ * پستر ميخواند آنحضرت قرآن را ظاهر آنست كه قراءة بعد از استعاذه وبسمله خواهد بود چنانكه در احاديث ديگر آمده است مقصود راوى اينجا بيان اين است كه پيش از قراءت دعاء استفتاح ميخواندند * رواه النسائي *

*باب القراءة في الصلوة * قراءت در نماز نزد جمهور ائمه وعلما فرض است ونزد شافعي در تمام نماز ونزد مالك در سه ركعت باعتبار اقامت اكثر مقام كل ونزد ما در دو ركعت ومذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعي است ودر روايتى موافق مذهب ما ونزد حسن بصرى وزفر در يك ركعت ومروى از ابوبكر اصم وسفيان بن عيينه قراءت سنت است ومبناى صلوة بر افعال است نه اقوال ولهذا ساقط ميگردد نماز بجهت عدم قدرت بر افعال باوجود قدرت بر اقوال نه در عكس كذا في شروح الهداية *

* الفصل الاول * عن عبادة * بضم عين وتخفيف موحده * بن الصامت * از نقباى انصار وعظماى صحابه است در مواضع احوال وى نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب * نيست نماز مر كسى را كه نخواند فاتحة الكتاب را * متفق عليه وفي رواية لمسلم ودر روايتى مر مسلم را * لمن لم يقرأ بام القرآن * نيست نماز مر كسى را كه نخواند ام القرآن را اين نيز نام سورة فاتحه است بجهت اشتمال وى بر مقاصد قرآن كه ثنا بر خدا عز اسمه وتعبد بامر ونهي وبيان وعد ووعيد او است يا نچون مبدأ ومفتح قرآن است گويا اصل ومنشا او است * فصاعدا * پس بخواند فوق فاتحه وزياده بر ان يعني فاتحه البته مى بايد خواند ومقتصر بر فاتحه هم نيست واگر چيزى زياده كند نيز درست است تمسك كرده باين حديث شافعي واحمد در روايتى بر فرضيت قراءت فاتحه در نماز زيرا كه نفي كرد نماز از كسى كه فاتحه نخواند ونزد ما مراد نفي كمال است بدليل قول حق سبحانه فاقرؤا ما تيسر من القرآن ونيز فرمود آنحضرت باعرابي اقرأ ما تيسر معك من القرآن پس فرض كه نماز بى وى روا نبود خواندن چيزى از قرآن باشد هر چه باشد فاتحه باشد يا جز آن وخواندن فاتحه واجب باشد كه نماز بى وى ناقص بود * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة لم يقرأ فيها بام القرآن فهي خداج * كسى كه بگزارد نمازى را كه نخواند در وى فاتحه را پس آن نماز ناقص است خداج بكسر خا انداختن ناقه بچه را پيش از مدت وبمعنى مطلق نقصان آيد * ثلثا * سه بار فرمود اين كلمه را وتاكيد كرد آنرا بقول خود * غير تمام * ودر بعض نسخ غير تام * فقيل لابي هريرة انا نكون وراء الامام * پس گفته شد مر ابي هريرة را كه ما مى باشيم پس امام پس آنجا هم بخوانيم * قال * گفت ابو هريرة * اقرأ بها في نفسك * بخوان فاتحه را پس امام نيز اما آهسته چنانچه بشنوانى خود را * فاني سمعت رسول الله * زيرا كه من شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله

عليه وسلم يقول قال الله تعالى * ميگفت كه گفته است خداى تعالى * قسمت الصلوة بيني وبين عبدي نصفين * قسمت كرده ام نماز را ميان خود وميان بندهٔ خود دو نيم يعني نيمي براى بنده و نيمي براى من حمد و ثنا براى من است و دعا و سوال براى بنده * ولعبدي ما سأل * و مر بندهٔ مرا است چيزى كه سوال كرده و درخواسته است از من مراد بصلوة درينجا فاتحه است و همين است وجه استدلال ابي داؤد اين حديث بر فرضيت قراءت فاتحه بر مقتدى يعني پس چون شان فاتحه اين باشد لابد بود از قراءت وى در نماز لزوما و حتما يا گوئيم بلكه حديث دلالت دارد كه فاتحه عين نماز و كل او است مبالغة چنانچه در الحج عرفة پس لا اقل جزو نماز و داخل در وى باشد نه خارج از حقيقت آن عليهم بعد از ان بيان كرد مناصفه فاتحه را ميان خدا و بنده بقول خود * فاذا قال العبد * پس چون ميگويد بنده * الحمد لله رب العالمين قال الله * ميگويد خداى تعالى * حمدني عبدي * ستود مرا بندهٔ من * واذا قال * و چون ميگويد بنده * الرحمن الرحيم قال * ميگويد الله * تعالى * اثنى علي عبدي * ثنا گفت بر من بندهٔ من بصفات كمال * واذا قال * و چون ميگويد بنده * مالك يوم الدين قال * ميگويد خداى تعالى * مجدني عبدي * بزرگ داشت و تعظيم كرد مرا بندهٔ من و مجد شرف و كرم واسع و گفته اند مجيد آنست كه شرف ذات را با حسن افعال مقارن كرده اند اين سه خالص مر خدا را است جل جلاله * واذا قال * و چون ميگويد بنده * اياك نعبد واياك نستعين * ترا مي پرستيم و از تو يارى ميجوئيم در تمامهٔ مهمات خصوصا در پرستيدن * قال * ميگويد خداى تعالى * هذا بيني وبين عبدي * اين مشترك است ميان من و بندهٔ من چه عبادت براى خدا و استعانت براى بنده * ولعبدي ما سأل * و مر بندهٔ مرا است چيزيكه سوال كرد و درخواست نمود آنرا از استعانت و استمداد * واذا قال * و چون ميگويد بنده * اهدنا الصراط المستقيم * بنماى ما را راه راست * صراط الذين انعمت عليهم * راه آنكسانى كه نعمت دادهٔ بر ايشان * غير المغضوب عليهم ولا الضالين * نه آنانكه خشم گرفته شده است بر ايشان و نه گمراهان * قال * ميگويد خداى تعالى * هذا لعبدي * اين سه چيز مر بندهٔ مرا است * ولعبدي ما سأل * و مر بندهٔ مرا است آنچه سوال كرد حاصل آنكه فاتحه هفت آيت است سه خاص بحق و ثناى او و سه مخصوص به بنده و سوال و دعاى او و يكي مشترك پس دو نصف شد ميان خدا و بنده و اين حديث دلالت ميكند بر آن كه بسمله داخل فاتحه و جزو او نيست چنانكه مذهب ما است و يكي از هفت آيت صراط الذين انعمت عليهم است * رواه مسلم *

وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا يفتتحون الصلوة * روايت است از انس كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ابو بكر و عمر رضي الله عنهما ابتدا ميكردند نماز را * بالحمد لله رب العالمين رواه مسلم * سابقا معلوم شد كه ظاهر حديث آنست كه بسم الله الرحمن الرحيم نميخواندند وليكن قراءت آن مجمع عليه است و هيچ يكى را در ان خلاف نيست و از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم با حاديث ديگر نيز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دارند چنانكه شافعيه ميگويند يا ندارند چنانكه مذهب حنفيه است وليكن در اول صلوة فقط نزد امام ابو حنيفه كه او را مفتاح الصلوة ميدارد مثل تعوذ و در روايتي از وى و بمذهب صاحبيه در اول هر ركعت زيرا كه تسميه مفتاح قراءت است و هر ركعت مستقل است در ان و از جهت احتياط و اختلاف علما در جزئيت تسميه مر فاتحه را نه در ميان فاتحه و سورت مگر نزد امام محمد در صلوة سريه پس شافعي تاويل ميكند اين حديث را كه مراد بالحمد لله رب العالمين تمام سورة است چنانكه گذشت و ما ميگوئيم كه مراد نفي جهر است به بسمله نه نفي قراءت آن و بتحقيق ثابت شده است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم و از خلفاى راشدين و صحابهٔ ديگر رضوان الله عليهم اجمعين كه جهر نميكردند بسمله را اگرچه نماز جهريه مي بود و شيخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل كرده كه هيچ حديثى ثابت نشده كه صريح باشد در جهر بتسميه مگر آنكه در اسنادوى سخن است و هيچيكي از ارباب مسانيد اربعهٔ مشهوره اخراج نكرده حديثى در ان با وجود آنكه كتب ايشان مشتمل است بر احاديث ضعيف نيز و چندين از صحابه و تابعين و تبع تابعين و غير هم از ائمه لا تعد ولا تحصى ذكر كرده اند كه جهر نميكردند و احيانا اگر از بعض جهر روايت كرده اند براى تعليم بوديا بجهت كمال قرب بعضى از مقتديان آنرا شنيده و ترمذي دو باب عقد كرده يكي براى جهر بتسميه و ديگرى در ترك جهر و ترجيح كرده احاديث ترك جهر را و گفته كه درين جانب اند اكثر از اهل علم از اصحاب از ابي بكر و عمر و عثمان و علي و غير هم و تابعين و من بعدهم و كلام درين مقام در شرح زياده برين كرده شده است چنانكه ظاهر شد كه مذهب امام اعظم ابو حنيفه اصح و ارجح است *

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امن الامام فامنوا * چون آمين گويد امام آمين بگوئيد شما ظاهر معني حديث آنست كه

امام بعد از قرائت فاتحه آمين ميگويد چون وی آمين بگويد شما نيز آمين بگوئيد وبعض گفته اند معني آنست که چون امام دعا ميکند بگويد اهدنا الصراط المستقيم تا آخر سوره ميخواند واين محل تامين امام است شما نيز متهيی تامين باشيد تا باوی آمين بگوئيد چنانکه ميگويند چون بادشاه کوچ کند شما نيز کوچ کنيد يعني ساخته وآمادهٔ کوچ باشيد تا چون وقت کوچ وی برسد شما نيز باوی کوچ کنيد وحاصل هردو معني يکي است غايت آنکه از ظاهر معني اول تقدم امام در تامين مفهوم ميگردد واگر همچنين هم باشد دور نيست چنانکه در سائر افعال حال ماموم با امام است مگر اينجا مبادرت بآمين وموافقت باامام ومعيت مستحب باشد فافهم بعد ازان تعليل کرد تامين امام وماموم را هر دو بقول خود * فانه من وافق تامينه تامين الملائکة * يعني ملائکه نيز آمين ميگويند پس شما نيز گوئيد زيرا که هرکه موافق افتد آمين گفتن وی بآمين گفتن فرشتگان * غفرله ماتقدم من ذنبه * آمرزيده ميشود مر او را هرچه پيش رفته است از گناهان وی پوشيده نماند که ظاهرا وچنان مينمايد که فرمايد هرکه موافق آيد تامين وی استجابت کرده ميشود مر او را وقبول کرده ميشود دعای وی مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه گويند حق جل وعلا مغفرت ذنوب را از خصائص اين موافقت ولوازم وی گردانيده است با حصول اجابت نيز وشايد که ملائکه در ينوقت استغفار نيز ميکرده باشند ور آمين گويند کان را چنانکه نشينندهٔ در مسجد بانتظار نماز را دعا ميکنند برحمت ومغفرت وخود کار فرشتگان هميشه دعا واستغفار است مر مومنان را چنانکه در قرآن مجيد فرموده است يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض خصوصا نزد مباشرت امر خير پس حاصل معني آن باشد که هرکه موافق افتاد تامين او تامين ملائکه را مغفور است وهرکه مغفور است مستجاب است دعای او فافهم * متفق عليه وفي رواية قال اذا قال الامام * ودر روايتی گفت آنحضرت چون بگويد امام * غير المغضوب عليهم ولا الضالين * که وقت تامين است * فقولوا * پس بگوئيد * امين فانه من وافق قوله قول الملائکة غفرله ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاري * اين لفظ بخاريست * ولمسلم نحوه * ومر مسلم را مانند اينست يعني در معني موافق ودر لفظ مخالف * وفي اخرى للبخاري * ودر روايت ديگر مر بخاري را اينچنين آمده است * قال اذا امن القارئ * چون آمين گويد قاری که عبارت از امام است يا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غير نماز باشد * فامنوا * پس آمين بگوئيد * فان الملائکة تؤمن * زيرا که ملائکه آمين ميگويند * فمن وافق تامينه تامين الملائکة غفرله ما تقدم من ذنبه * وآمين بمعني استجب است ومعني وی چنين باد وبعض گفته اند اسم الهي است ومراد طلب اجابت است از وی تعالی وبعض گفته اند درجه ايست در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه ميگردد وبمد الف وقصر وی با تخفيف ميم هردو آمده واکثر روايت بمد الف است اما بمد وتشديد ميم بعض گفته اند خطا است وتحقيق آنست که آن نيز لغتی است نادر وليکن قليل است فتدبر * وعن ابي موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم اذا صليتم * چون بگزاريد نماز بجماعت وقيد نکرد بجماعت بجهت فهم آن از سياق حديث که فرمود * فاقيموا صفوفکم * پس راست گردانيد صفهای خود را وصف در لغت رشته ومراد باقامت صفوف تسويهٔ آنها است وبرابر وهموار ساختن چنانکه اعوجاج وفرجه دران نباشد واتمام صف رانيز داخل آن داشته اند * ثم ليؤمکم احدکم * پستر بايد که امامت کند شما را يکی از شما هرکه کند جائز است وآنکه در حديث ديگر آمده که اعلم واقرأ واکبر بايد برای بيان اولی وافضل است * فاذا کبر فکبروا * پس چون تکبير برآرد امام پس تکبير برآريد شما * واذا قال * وچون بگويد * غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقولوا * پس بگوئيد * آمين يجبکم الله * پاسخ دهد شما را خدای تعالی وقبول کند دعای شما را * فاذا کبر ورکع فکبروا وارکعوا * پس چون تکبير گويد امام ورکوع کند پس تکبير گوئيد شما ورکوع کنيد ومدلول کلمهٔ فا آنست که مقتديان تکبير ورکوع وهر فعل که کنند عقب فعل امام ومتصل وی کنند چنانکه می فرمايد * فان الامام يرکع قبلکم ويرفع قبلکم * زيرا که امام رکوع ميکند پيش از شما وبر ميدارد سر پيش از شما چه شان امام تقدم وسبقت است وچون بايد که مقدار زمان رکوع امام وماموم برابر باشد * فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم * پس گفت آنحضرت * فتلك بتلك * يعني آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقديم رکوع منجبر ميگردد بآن لحظه که تاخير کرديد از وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد وبرابر شد زمان هردو * قال * گفت آنحضرت صلی الله عليه وسلم * واذا قال * وچون بگويد امام * سمع الله لمن حمده * می شنود خدای تعالی کسی را که حمد ميگويد او را وقبول ميکند سخن او را * فقولوا * پس بگوئيد * ربنا لك الحمد * پروردگارا مر ترا است حمد * يسمع الله لکم *

مى شنود وى تعالى حمد مرشمارا و ربنا لك الحمد بواو نيز آمده وبزيادت اللهم نيز روايت است بى واو وجمع ميان اللهم وواو وبعض گفته اند صحيح نيست روايت آن وسيوطي گفته كه روايت آن ازعبد الرزاق آمده است ودر صحيح بخارى نيز روايت كشميهني نيز ملا ظاست انتهى ودرين حديث دليل است مرامام ابوحنيفه را كه ميگويد كه امام تسميع كند وماموم تحميد ومذهب امام مالك وامام احمد نيز همين است ومذهب امام شافعي جمع است مرامام راميان هردو وهمچنين ماموم ومنفرد را ونزد ابويوسف ومحمد امام جمع كند ومختار طحاوى نيز همين است ودر روايتى از ابي حنيفه نيز آمده وليكن تحميد سرا درنفس خود گويد اما جمع مرمنفرد را نزد همه است واكتفا بيكى نيز جائز است وظاهر اكتفا بتحميد است ودر صورت جمع ميان هردو تسميع درحالت رفع رأس است وتحميد درحالت قيام همچنين گفته است تمرتاشي از حنفيه وگفته اگر تسميع درحالت رفع نگفته درحالت استوا نگويد وبعض گفته اند هردو گويد * رواه مسلم * وفي رواية له * عن ابي هريرة وقتادة * ودر روايتى مرمسلم را از ابي هريره وقتاده اين كلمه را زياده كرده كه * واذا قرأ فانصتوا * وچون بخواند امام خاموش باشيد وگوش داريد اين دليل است مرابوحنيفه را درمنع قراءت مرمقتدى را وعدم وجوب قراءت بروى خواه نماز جهرى باشد ياسرى ودر آخر فصل ثاني كلام درين مسئله بتفصيل بيايد * وعن ابي قتادة * انصارى عقبى بدرى است حاضر شد همه مشاهد را واز مشاهير صحابه است احوال وى درجاى ديگر نوشته شده است * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر في الاوليين بام الكتاب وسورتين * ميخواند آنحضرت درنماز پيشين در دو ركعت نخستين فاتحه ودو سوره يعني در هر ركعت فاتحه ويك سوره * وفي الركعتين الاخريين بام الكتاب * وميخواند در دو ركعت پسين فاتحه * ويسمعنا الآية احيانا * ومى شنوانيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم مارا آيتى از آيات سوره كه ميخواند گاه گاه ظاهر آنست كه اين شنوانيدن بقصد بود تا بدانند كه بعد از فاتحه سوره ميخواند يا فلان سوره ميخواند يا براى بيان جواز آنكه درصلوة سريه يكان آيتى جهرا بخواند مفسد نيست وبعض گويند كه اين محمول است برغاية استغراق در تدبر كه بى اختيار جهر حاصل ميشد وظاهر مفهوم اسماع درقصد واختيار است وتخصيص بظهر اتفاقيست * ويطول في الركعة الاولى مالا يطيل في الركعة الثانية * ودرازى ميكرد در قراءت ركعت نخستين آنقدر كه درازى نميكرد در ركعت پسين * وهكذا في العصر * وهمچنين درنماز ديگر * وهكذا في الصبح * وهمچنين درنماز بامداد يعني دراز ميكرد ركعت اولى را بر ثانيه * متفق عليه * بدانكه تطويل ركعت اولى مذهب ائمة ثلثه است درهمه نمازها ومذهب امام محمد نيز همچنين است بنص در ظهر وعصر وصبح وبقياس مغرب وعشا برآنها وعبد الرزاق ازمعمر در آخر اين حديث آورده كه ما گمان ميكرديم كه مقصود آنحضرت ازين تطويل آن بود كه مردم ركعت اولى دريابند وابوداود وابن خزيمه همچنين روايت كرده اند كذا في بعض الشروح ونزد امام ابوحنيفه وابويوسف اين مخصوص بنماز فجر است كه وقت نوم وغفلت است والاهر دو ركعت در استحقاق قراءت برابراند پس در مقدار نيز برابر باشند چنانكه درحديث پايان آمده كه في كل ركعة قدر ثلثين واطالت درحديث محمول است بر دعاى استفتاح وتعوذ وتسميه وبكمتر از سه آيت ودر خلاصه گفته كه قول محمد احب است كذا في شرح ابن الهمام والله اعلم * وعن ابي سعيد الخدرى قال كنا نحزر قيام رسول الله * بوديم ما كه اندازه ميكرديم ايستادن پيغمبر خدارا * صلى الله عليه وسلم في الظهر والعصر * درنماز پيشين ونماز ديگر حزر بحاى مهمله وزاى ورا اندازه كردن كشت وميوه بر درخت * فحزرنا قيامه في الركعتين الاوليين من الظهر قدر قراءة الم تنزيل السجدة * پس اندازه كرديم قيام آنحضرت را در دو ركعت نخستين از نماز ظهر مقدار خواندن سورة الم تنزيل السجدة مراد خواندن مقدار اين سورة است در هردو ركعت يا در هر ركعت وموافق اين معني است قول وى * وفي رواية في كل ركعة قدر ثلثين آية * ودر روايتى اينچنين آمده كه ميخواند در هر ركعت مقدار سى آيت چه سورة مذكوره بيست ونه آيت است وبرتقدير معني اول اين روايت مخالف روايت اولى ميشود * وحزرنا قيامه في الاخريين قدر النصف من ذلك * واندازه كرديم قيام آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در دو ركعت پسين مقدار نيمى ازان ازينجا معلوم ميشود كه در ركعتين اخريين ظهر نيز سوره ميخواند مختصر تر از آنچه در اوليين ميخواند * وحزرنا في الركعتين الاوليين من العصر على قدر قيامه في الاخريين من الظهر * واندازه كرديم قيام او را در دو ركعت اولى از عصر برقدر قيام او در دو ركعت اخرى از ظهر * وفي الاخريين من العصر على النصف من ذلك * واندازه كرديم قيام او را در دو ركعت اخرى از عصر بر قدر نصف ازان * رواه مسلم * بدانكه

ایمه همه قائلند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز است ونزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز است وقراءت افضل است و ... ثوری و تمامهٔ علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قراءت در ما بعد اولیین واجب است وابن ابی شیبه از علی وابن مسعود در روایت آورده است که فرموده اند قراءت کن در اولیین وتسبیح کو در اخریین کذا ذکر الشمني ونیز گفته است که اگر در اخیرین فاتحه وسوره خواند سجدهٔ سهو واجب نگردد وهو الاصح زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخیرین سنت است وترک سوره واجب نیست واصح نزد احمد آنست که قراءت سوره در اخیرین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیادة کرده بر فاتحه در اخیرین لیکن مستحب ترک سوره است * وعن جابر بن سمرة * بفتح سین وضم میم وحاء پدر وی صحابی اند خواهر زادهٔ سعد بن ابي وقاص است روایت دارد از ان حضرت واز عمر وعلي رضي الله عنهما * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر بالليل اذا يغشى * میخواند آنحضرت گاهی در نماز ظهر سورهٔ والليل اذا يغشى * وفي رواية بسبح اسم ربك الاعلى * ودر روایتی آمده است که میخواند سبح اسم ربك الاعلى ودانستن اینکه این سوره ها را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه می شنوانید آیتی را احیانا چنانکه گذشت * وفي العصر نحو ذلك * ومیخواند در عصر مانند این سوره ها در قصر وطول * وفي الصبح اطول من ذلك * ومیخواند در نماز بامداد دراز تر ازان * رواه مسلم * بدانکه در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند در نماز فلانی سورهٔ فلانی بی بیان آنکه در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین اولی یا ثانیه عبارت همه این احتمالات را شامل است اما حمل بر هر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سوره است وهر دو بعید است اگرچه جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نادر است وفقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگرچه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره اگرچه طویل باشد وحمل بر قراءت در رکعتی خواه اولی یا اخری ظاهر ترین احتمالات است بحسب عبارت ودر جامع الاصول از حدیث نسائي آمده است از قطبة بن مالك که گفت نماز کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ اگرچه در حدیث ترمذی فی الركعة الاولى واقع شده است واحتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد زیرا که در اکثر احادیث بیان رکعت اولی واقع است شنیدم از بعضی از ثقات فقهای مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل واوساط وقصار آن معتبر در رکعت اولی است واین بیان وتفصیل که کرده شده از هیچیکی از شراح در نظر نیامده فتدبر والله اعلم * وعن جبير بن مطعم * بضم میم وسکون طای مهمله وکسر عین صحابي قرشي است از اشراف قریش سید حلیم وقور * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور * میخواند در نماز مغرب سورهٔ والطور را * متفق عليه * وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله * ام الفضل که زوجهٔ عباس ومادر عبد الله بن عباس وفضل بن عباس است گفت شنیدم رسول خدا را * صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالمرسلات عرفا * که میخواند در مغرب سورهٔ والمرسلات را * متفق عليه * بدانکه این دو حدیث وحدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سورهٔ اعراف وانفال ودخان را وهمچنین احادیث که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قراءت چنانکه ائمهٔ فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر وظهر واوساط در عصر وعشا وقصار در مغرب ودر آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که نشنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد مردم را بدان در نماز فرض واصل دلیل در تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابي موسى اشعری رضي الله عنهما که والي کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را در ان کتاب وقرار یافت امر قراءت بران وبالجمله امر قراءت در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول وقصر مختلف بود باختلاف احوال واوقات وحکم ومصالح وتعلیم جواز ورخصت وبعد ازان مقرر شد امر بر کتاب عمر لابد او را رضي الله عنه دلیلی وسماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود وشاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه وسلم همچنین وبرین نهج خواهد بود واحیانا بر خلاف آن وبس است از روی حجت ودلیل قول عمر رضی الله عنه * وعن جابر قال كان معاذ بن جبل يصلي مع النبي * روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگزارد نماز با پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ثم يأتي

نيؤم قومه * پستر مي آمد پس امامت ميكرد قوم خود را * فصلى ليلة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء * پس بگزارد معاذ يكشبي
با آنحضرت نماز عشارا * ثم اتى قومه فامّهم * پستر آمد قوم خود را پس امامت كرد ايشانرا * فافتتح بسورة البقرة * پس شروع كرد بسورة بقره
* فانحرف رجل فسلّم * پس بر گشت از نماز مردى پس سلام داد آن مرد يعني قطع كرد نماز را و برآمد از ان و اين خود محل سلام نبود كه محل
آن آخر نماز است وليكن آن مرد خواست كه بسلام برآيد از جهت تشبيه بتمام صلوة * ثم صلى وحده وانصرف * پستر گزارد آن مرد نماز
تنها و بر گشت و برآمد از نماز * فقالوا له انافقت يا فلان * پس گفتند مردم آيا منافق شدى اى فلان كه از جماعت برآمدى و كسل كردى
از نماز چنانكه در شان منافقان است واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى * قال لا والله * گفت آن مرد منافق نشده ام بخدا سوگند مرا و از جهت
كسل نه برآمده ام وليكن از جهت عجز زيرا كه من طاقت ندارم تحمل اين همه تطويل را و نميتوانم ايستاد * ولاتين رسول الله * و هر آينه
بتحقيق مي آيم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فلاخبرنه * پس بتحقيق خبر ميكنم من آنحضرت را ازين فعل معاذ * فاتى رسول الله *
پس آمد آن مرد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت * يا رسول الله انا اصحاب نواضح * ماخداوند ان شترانيم
كه آب ميكشيم بآن نواضح جمع ناضحه بضاد معجمه و ناضح شتر آب كش ناضحه مؤنث * نعمل بالنهار * كار ميكنيم در روز يعني درشب
كوفت آن ميكشيم * وان معاذا صلى معك العشاء ثم اتى قومه * و بدرستيكه معاذ نماز گزارد با تو عشا را پستر آمد قوم خود را * فافتتح
بسورة البقرة * پس افتتاح كرد بسورة بقره و خواندن گرفت آنرا * فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على معاذ فقال * پس روى آورد
آنحضرت بر معاذ پس گفت * يا معاذ افتان انت * آيا در فتنه اندازنده تو مردم را و گريزاننده از ملازمت جماعت را فكننده در فساد
باختلاف و باز ايستادن از دين * اقرأ * بخوان * والشمس وضحها * والليل اذا يغشى * وسبح اسم ربك الاعلى * واذا السماء انفطرت و سورة
انشقاق والبروج والطارق نيز آمده * متفق عليه * بدانكه شافعيه باين حديث استدلال كرده اند بر جواز اقتداى مفترض بمتنفل
زيرا كه معاذ چون يكبار همراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز گزارد فرض از وى ساقط شد پس نمازيكه با قوم بگزارد نفل باشد و نماز قوم
خود فرض بود و آنحضرت اين معني را از معاذ تقرير فرمود و مسلم داشت اعتراضي كه بر معاذ كرد همين بود كه چرا قراءت دراز ميخواني
و نفرمود كه امامت تو اين جماعه را درست نيست زيرا كه تو نفل ميگزارى و ايشان فرض و جواب ازين استدلال آنست كه اين بر تقديرى
تمام شود كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم دانسته باشد كه معاذ با آنحضرت صلي الله عليه وسلم اقتدا ميكند و فرض ادا ميكند پس از ان
ميرود و قوم را امامت ميكند شايد كه معلوم نشده باشد دلالت ميكند برين معني حديثي كه امام احمد روايت كرده كه آنحضرت بامعاذ
گفت مباش فتان يا با من بگزار نماز يا تخفيف كن بر قوم پس حضرت ترديد كرد در احد الامرين و مشروع گردانيد مر او را يكي ازين دو
چيز يا نماز گزاردن همراه آنحضرت و نگزاردن با قوم از جهت لزوم اقتداى مفترض به متنفل يا گزاردن با قوم بتخفيف و چون همراه حضرت
نگزارد مفترض شد و اقتداى مفترض بمفترض خواهد بود كذا ذكره الشيخ ابن الهمام و احتمال دارد كه معاذ همراه آنحضرت به نيت نفل ميگزارده
باشد از جهت ادراك فضيلت جماعت باوى و فرض را تاخير ميكرده باشد براى امامت بقوم * وعن البراء قال سمعت رسول الله *
گفت براء بن عازب كه صحابي مشهور است و اول مشاهد وى خندق است و با امير المؤمنين علي بود در حرب جمل و صفين و نهروان
ومات بالكوفة في ايام مصعب بن الزبير شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقرأ في العشاء * ميخواند در نماز عشا * والتين والزيتون
وما سمعت احدا احسن صوتا منه * و نشنيدم هيچكس را خوش آوازتر از آنحضرت * متفق عليه * و در حديث بخاري از براء بن عازب
آمده كه آنحضرت در سفر بود پس خواند در عشا در يكي از دو ركعت بالتين والزيتون و ازينجا معلوم ميشود كه مراد قراءت در احدى الركعتين
است لا على التعيين چنانكه در حديث جابر بن سمرة گفتيم و آنرا اظهر احتمالات داشتيم * وعن جابر بن سمرة قال كان النبي * گفت
جابر بن سمرة بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر بق والقرآن المجيد ونحوها * ميخواند در نماز بامداد سورة قاف را و مانند
سورة قاف * وكانت صلوته بعد تخفيفا رواه مسلم * طيبي در شرح اين كلام گفته كه بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر يعني در باقي
نمازهاى چهارگانه سبك و اين معني در حديث ديگر نيز آمده است كه در نماز بامداد قراءت طويل كردى و گفته اند كه سبب در تطويل قراءت
صلوة فجر آن بود كه نزول رحمت رباني و ورود فيض رحماني كه در ثلث اخير شب ميباشد تا انقضاى صلوة صبح و بروايتي تا طلوع فجر ميباشد

پس تطويل قراءت وذكر وتسبيح دران وقت اولى وافضل باشد يا سبب در تطويل صلوة صبح آن بود كه بعد از استراحت وخواب شب واقع است وتقصيري در خدمت واقع شده وكلورتي وزنكى بر آينهٔ دل نشسته پس تطويل آن موجب تلافي وعذر اين تقصير وازالهٔ اين زنك وكدورت بود ونيز هنوز اشتغال بامور معاش واسباب دنيوي نشده ودر وقتي است كه دل بازبان وكوش موافق ومواطي بود وفهم وتدبر در قرآن عظيم آسان تر وروشن تر باشد ودر سفر السعادة وشرح وى نكتهاى زائد نيز برين كفته شده است واين مذكور نيز از انجا ست وشيخ مشائخ حديث ما ابن حجر مكي در شرح اين عبارت كفته كه احتمال دارد كه مراد آن باشد كه بود نماز آنحضرت بعد ازان زمان سبك يعني در اول هجرت چون صحابه كم بودند ومنحصر بودند تطويل ميكرد وچون بسيار شدند ودر ميان ايشان اهل اعمال بودند از تجارت وزراعت وضعيف وبيمار تخفيف نمود وممكن است كه كفته شود كه معني عبارت آن باشد كه آنحضرت تطويل ميكرد وهنوز شمار كرده ميشد نماز وى سبك يعني سبك مينمود نزد مقتديان از جهت ذوقي ولذتي وحضوري كه دست ميداد ايشانرا از استماع قراءت وى صلى الله عليه وسلم واز جهت طي وسرعتي كه در قراءت آنحضرت نهاده بودند وباين معني تصريح كرده اند در حديث انس كه كفت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخف صلوة في تمام صاحب سفر السعادة ميكويد كه مراد ازين حديث آنست كه تطويل صلوة وى صلى الله عليه وسلم نسبت باصلوة ديكران بغايت اندك نمودى بسببى كه كفته شد وتخفيف امرى نسبى است فافهم * وعن عمرو بن حريث * بضم حاى مهمله وفتح را وبثاى مثلثه كنيت او ابوسعيد است قرشي مخزومي آنحضرت راديده وآنحضرت دست مبارك بر سر او برآورده وبيركت وخير دعا كرده ودر وقت رحلت آن حضرت دوازده ساله بود روايت ميكند از ابوبكر وابن مسعود وروايت ميكند از وى عطاء بن السائب وغيره * انه سمع النبي * روايت ميكند كه وى شنيد پيغمبررا * صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر * ميخواند در نماز فجر * والليل اذا عسعس * مراد اذا الشمس كورت است كه اين كلمه درانجا واقع است * رواه مسلم * وعن عبد الله بن السائب قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الصبح بمكة فاستفتح سورة المؤمنين * كفت عبد الله بن السائب كه صحابيست مخزومي واهل مكه قراءت از وى كه كرفته اند واو از ابي بن كعب كرفته وى روايت كرده است از وى مجاهد وعطا وعبد الله بن السائب تابعي ديكر است كزارد آنحضرت براى ما يعني امامت كرد مارا نماز صبح بمكه ودر روايتي از نسائي در فتح مكه پس شروع كرد در خواندن سورهٔ قد افلح المؤمنون * حتى جاء ذكر موسى وهارون او ذكر عيسى * تا رسيد آنحضرت ذكر موسى وهارون را يا ذكر عيسى را كه درين سوره واقع شده است * اخذت النبي * كرفت پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم سعلة * بفتح سين وضم آن وسكون عين سرفه وكفته اند كه كرفتن سرفه بجهت كريه بود * فركع * پس بركوع رفت آنحضرت ونتوانست قراءت نمود * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر يوم الجمعة بالم تنزيل في الركعة الاولى * بود آنحضرت كه ميخواند در نماز فجر روز جمعه سورهٔ الم السجده را در ركعت نخستين * وفي الثانية * وميخواند در ركعت دوم * هل اتى على الانسان متفق عليه * خواندن اين دو سوره در فجر جمعه متعارف ومؤكد ومستمر است نزد شافعيه وبرينست عمل ايشان در حرمين شريفين ودر كتب ما مذكور است كه متعين نكرده اند چيزى از قرآنرا بنماز ي معين وهمين را مثال مى آرند وميكويند چنانكه تعيين اين دو سوره بفجر جمعه وتعيين سورهٔ جمعه ومنافقون براى نماز جمعه اما اين سخن بعد از صحت حديث وورود عمل رسول خدا صلى الله عليه وسلم خالي از غرابتي نيست ومحقق حنفيه شيخ ابن الهمام از طحاوى واسبيجابي نقل كرده كه اين بر تقدير بست كه آنرا لازم ومتحتم دانند وجز آنرا مكروه پندارد اما اكر از جهت تيسر وتبرك بقراءت حضرت صلى الله عليه وسلم بخواند باكى ندارد بشرط آنكه احيانا جز آنرا نيز ميخواند تا جاهل كمان نبرد كه جز آن جائز نيست وبتحقيق وارد شده است در احاديث صحيحه تعيين قراءت در بعض صلوات چنانكه خواندن قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد در سنت نماز فجر وخواندن سبح اسم ربك الاعلى وقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد در نماز وتر وامثال آن ونيز شيخ ابن الهمام كفته كه مقتضاى دليل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانچه حنفيه حصر ميكنند بلكه مستحب است كه خوانده شود كاه كاهى تبركا بالماثور انتهى وكفت بندهٔ ضعيف عفا الله عنه شك نيست كه بعد از صحت حديث ميدان اعتذار بايهام وجوب وعدم صحت وغير آن تنك است پس ظاهر آنست كه نزد حنفيه دوام اين عمل از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم ثابت نشده است بلكه كاهى بفصل اندازه وتبشير ميخوانده باشد چنانكه ازانجا در وجه خواندن اين دو سوره كفته اند كه اينها مشتمل

اند بر ذكر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و اين معاني در روز جمعه لست و قيامت قائم روز جمعه ميشود و ظاهر ميكردد چنانكه در محافل
و مجامع عظيمه سورة ق و اقتربت ميخوانند پس اكر احيانا بخوانند بهتر و فاضل تر باشد والله اعلم * وعن عبيد الله بن ابي رافع *
مدنيست از مشاهير تابعين شنيد از امير المؤمنين علي و بود كاتب وى رضي الله عنه و ابو رافع مولاى آنحضرت است رضي الله عنه * قال
استخلف مروان اباهريرة على المدينة وخرج الى مكة * كفت خليفه و جانشين خود كردانيد مروان بن الحكم در وقت امارت خود ابوهريرة
را بر مدينة مطهرة و بيرون آمد خود و رفت بمكه براى حج و جز آن * فصلى لنا ابو هريرة الجمعة * پس بكزارد ابو هريرة براى ما يعنى امامت
كرد نماز جمعه را * فقرأ سورة الجمعة فى السجدة الاولى وفى الآخرة اذا جاءك المنافقون * پس خواند ابو هريرة در ركعت اولى سورة جمعه
را و خواند در ركعت دوم سورة اذا جاءك المنافقون را * فقال سمعت رسول الله * پس كفت ابو هريرة شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله
عليه وسلم يقرأ بهما يوم الجمعة * ميخواند اين دو سورة را در روز جمعه يعنى در نماز جمعه * رواه مسلم * وعن النعمان بن بشير * بفتح با
و كسر شين صحابيست اول مولودى كه در انصار آمد بعد از هجرت و در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود و احوال او در جاى ديكر نوشته شده است
* قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ فى العيدين وفى الجمعة * ميخواند آنحضرت در نماز عيد فطر و اضحى و در نماز جمعه * سبح اسم
ربك الاعلى وهل اتاك حديث الغاشية قال * كفت نعمان بن بشير * واذا اجتمع العيد والجمعة في يوم واحد * و چون جمع ميشد و اتفاق
مى افتاد عيد و جمعه در يكروز * قرأ بهما فى الصلوتين * ميخواند همين دو سورة را در نماز عيد و نماز جمعه از اينجا تاكد استحباب قراءت
اين دو سورة در نماز عيد و جمعه مفهوم ميشود و از ينجا معلوم ميشود كه خواندن سورة جمعه و منافقون در جمعه دائمى نبود * رواه مسلم
* وعن عبيد الله ان عمر بن الخطاب سأل اباواقد الليثي * عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود پسر برادر زادة عبد الله بن مسعود كه
تابعيست و امام و از فقهاى سبعة مدينه است روايت ميكند كه عمر بن الخطاب پرسيد ابا واقد ليثي را كه از صحابه است رض * ما كان
يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الاضحى والفطر * چه چيز بود يعني كدام سورة بود كه ميخواند آنرا آنحضرت در عيد قربان
و عيد رمضان * فقال كان يقرأ فيهما بق والقرآن المجيد واقتربت الساعة * پس كفت ابو واقد ميخواند در هر دو عيد سورة ق و سورة
قمر را كفته اند كه مقصود امير المؤمنين در پرسيدن از ابي واقد تقرير و تمكين در ذهن حاضران بود تا بدانند و الا عدم علم وى
رضي الله عنه با وجود ملازمت و قرب كه در ان حضرت داشت بدان بعيد است والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال ان
رسول الله * كفت ابو هريرة كه رسول خدا * صلى الله عليه وسلم قرأ في ركعتي الفجر * خواند در ركعتين سنت نماز فجر
* قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد * بايد دانست كه چون ركعتين فجر كويند يا ركعتين مغرب مراد سنت آنها است و فرض را صلوة
فجر و صلوة مغرب ميكويند * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال كان رسول الله * كفت ابن عباس كه بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
يقرأ في ركعتي الفجر * ميخواند در ركعتين فجر اين دو آيت را يكى * قولوا آمنا بالله وما انزل الينا الآية * كه در سورة بقرة است در ركعت
اولى * والتي في آل عمران * دوم آيتى كه در سورة آل عمران است * قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الآية * در ركعت
دوم * رواه مسلم * خواندن اين دو آيت ظاهرا احيانا بود و غالب احوال خواندن قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد بود و از ينجا
معلوم ميشود كه خواندن بعض سورة خصوصا از اوساط سورة مكروه نيست و اكر باشد در فرائض خواهد بود و حق آنست كه در
آنچه ثابت و صحيح شد روايت آن قول بكراهت مجال ندارد و اكر سخنى خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود والله اعلم

* الفصـــــــل الثاني * عن ابن عباس قال كان رسول الله * كفت ابن عباس بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يفتتح صلوته *
شروع ميكرد نماز خود را يعني قراءت را * ببسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذى وقال هذا حديث ليس اسناده بذاك * روايت
كرد اين حديث را ترمذى و كفت اين حديثي است كه نيست اسناد آن قوى ظاهر آنست كه مراد جهر بتسميه خواهد بود و الا در افتتاح
به تسميه خلافى نيست و در بعض روايات صريح نيز آمده كه كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم و احاديث ترك جهر اصح و ارجح
است چنانكه در فصل اول كذشت * وعن وائل بن حجر * به تقديم حا بر جيم و كاهى مشتبه ميكردد بتقديم جيم بر حا شيخ ما از شيخ خود
نقل ميكرد كه ميكفت براى حفظ اين لفظ در دل خود نكاه ميداريم كه اين را حجرة مى بايد * قال سمعت رسول الله * كفت شنيدم رسول

جهرا رابه صلى الله عليه وسلم قرأ * خواند * غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقال * پس گفت * آمين مد بها صوته * دراز کرد بآمین
آواز را احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد واحتمال دارد که مراد مد الف باشد که افصح است وظاهر معنی اول است بقرینهٔ روایات
دیگر که در بعض جا آمده یرفع بها صوته برمیداشت بآمین آواز خود را واین صریح است در جهر ودر بعض برمیداشت آواز را تا آنکه میشنوانید
صف اول را پس می لرزید بوی مسجد ودر روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود در صف اول ودر بعض روایات خفض صوت
بآمین نیز آمده است ووجه تطبیق میان این دو روایت بآن کرده اند که مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر
وبجهر اسماع کسی که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایت آمده است * رواه الترمذی وابو داود والدارمي وابن ماجة *
بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه آمین نگوید امام وی ودر تامین مقتدی
در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جهت ظاهر حدیث ونزد بعض نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر
وسماع کذا فی شرح الهدایة لابن الهمام ووارد شده است در جهر بتامین احادیث ومذهب شافعي واحمد این است ودر مذهب مالک
خلاف است ودر مذهب ابو حنیفه جهر نکنند مطلقا واحادیث در جانب جهر بیشتر وصحیح تر آمده وبعض علما در عدم جهر نیز تصحیح
حدیث نموده اند واز عمر بن الخطاب رضي الله عنه روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در وی اخفا کند تعوذ وبسمله وآمین
وسبحانك اللهم وبحمدك واز ابن مسعود نیز مثل این آمده وتواند که جهر واخفا هر دو بوده باشد تارة فتارة والله اعلم * وعن ابی زهیر *
بضم زای وفتح ها * النمیری * بضم نون وفتح میم نام وی یحیی بن نقیر است بقاف معدود است در اهل شام حدیث او در آمین است ذکر کرده
است او را ابن عبد البر در صحابه وگفته که اسناد این حدیث قائم نیست والله اعلم * قال خرجنا مع رسول الله * گفت بیرون آمدیم
با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ذات ليلة * یک شبی * فاتينا على رجل قد الح في المسئلة * پس آمدیم بر مردی که بتحقیق ستیهیده
است در دعا وسوال وطلبیدن مراد از جناب حق ومبالغه کرده است در آن * فقال النبي صلى الله عليه وسلم اوجب ان ختم * پس گفت
آنحضرت واجب ولازم کرد الهی قبول واجابت دعا وحصول مراد را اگر مهر کرد یا تمام وکامل کرد دعا را ومعنی اول مناسب است بحدیث آمین
خاتم رب العالمين یعنی آمین مهر پروردگار است تعالی که آفات وبلا یا دفع کرده میشود بوی چنانچه خاتم نگاهداشته میشود بوی کتاب یا
هرچه مهر کرده میشود بر آن از فساد واظهار اسرار * فقال رجل من القوم بأي شيء يختم * پس گفت مردی از قوم که حاضر بودند بچه چیز ختم
کند * فقال بآمين * پس گفت آنحضرت ختم کند بآمین که بمنزلهٔ مهر است وتمام وکامل میکرد دعا بوی * رواه ابو داود * وعن عائشة
رضي الله عنها * قالت ان رسول الله * گفت عائشه که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلى المغرب بسورة الاعراف * گزارد نماز مغرب
را بسورهٔ اعراف * فرقها في الركعتين * جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پارهٔ از آن در رکعت اولی خواند وپارهٔ دیگر را در
رکعت دوم * رواه النسائي * وشک نیست که وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصا اگر شفق نام بیاض باشد یا آنچه بود در قراءة آنحضرت
صلى الله عليه وسلم از سرعت وطي ومزید شوق وبعضی از شافعیه گفته اند که اگر نیز وقت بر آمده باشد باکی نیست وشروع در وقت
بس است در صحت نماز وبعضی از ایشان گفته اند که مراد بسوره بعض سوره است ودر روایت بخاری وابی داود ونسائي از زید بن
ثابت قراءة بسورهٔ اعراف آمده بی ذکر تفریق ودر روایتی قراءة سورهٔ مائده واعراف نیز آمده * وعن عقبة بن عامر * صحابی مشهور
است روایت کرده اند از وی بعض صحابه مثل جابر وابن عباس واز تابعین خلق کثیر وبود والي مصر از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبة بن
ابی سفیان * قال كنت اقود لرسول الله صلى الله عليه وسلم ناقته في السفر * گفت عقبة بن عامر بودم من که میکشیدم مر آنحضرت را ناقهٔ او را
در سفر * فقال لي * پس گفت آنحضرت مرا * يا عقبة الا اعلمك خير سورتين قرئتا * آگاه باش که بدانم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند
* فعلمني * پس دانانید مرا * قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس قال فلم يرني سررت بهما جدا * پس ندید ونیافت آنحضرت
مرا که خوشحال کرده شده باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره در بودن آنها بهترین سوره خوش شدن بسیار یا اصلا از جهت عدم اشتمال این
دو سوره بر معالم توحید وتنزیه وصفات کمال مثل بعض سورهای دیگر یا از رو افضلیت واعظمیت بعض سور چنانچه فاتحه وسورهٔ بقر مثلا * فلما
نزل لصلوة الصبح صلى بهما صلوة الصبح للناس * پس هرگاه که فرود آمد آن حضرت برای نماز صبح بگزارد باین دو سوره نماز صبح را برای

مردم * فلما فرغ التفت الی * پس چون فارغ شد از نماز باز بر گشته نگریست و دید بجانب من * فقال یا عقبة کیف رأیت * پس گفت
ای عقبه چگونه دیدی یعنی دیدی و فهمیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبه استبعاد عدم خیریت
این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضلترین نمازها است و مستحب است در وی تطویل قراءت تا بداند که خیریت
آنها را گفته اند که مراد خیریت وافضلیت آنها است در باب تعوذ نه مطلق ولهذا آنها را در نماز سفر خواند که محل ومعرض آفات است
ولفظ قرئتا اشارتی باین معنی دارد * رواه احمد وابوداؤد والنسائی * وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی صلوة
المغرب لیلة الجمعة * میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه * قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد رواه فی شرح
السنة ورواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر لیلة الجمعة * این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمره روایت کرده وابن ماجه از ابن عمر
کرده ولیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را وتقیید بدان نکرده ومطلق روایت کرده که میخواند در نماز مغرب این دو سوره را وحدیثی
بذکر لیلة الجمعة صحیح است کذا فی شرح الشیخ * وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصی ماسمعت رسول الله * عبد الله بن مسعود
گفت که شمار نمی توانم کرد از بس کثرت که چه مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب وفی
الرکعتین قبل صلوة الفجر * میخواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب اند ودر دو رکعت که پیش از نماز فجر اند * بقل یا ایها الکافرون
وقل هو الله احد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابی هریرة الا انه لم یذکر بعد المغرب * لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر نکرده است
رکعتین بعد المغرب را اگرچه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده * وعن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة قال * سلیمان بن یسار که
از کبار تابعین واز فقهای سبعهٔ مدینه است از ابی هریره روایت کرد که گفت ابو هریره * ما صلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله
صلی الله علیه وسلم من فلان * نگزاردم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که
والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک وبعض گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز بوده واین قول خطا است زیرا که ولادت
عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی هریره بست ویک سال نعم مثل این قول انس در شان عمر بن عبد العزیز گفته است چنانکه
در باب الرکوع بیاید واین صحیح است زیرا که انس زمان عمر بن عبد العزیز را دریافته است وبعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی
است رضی الله عنه وکرم الله وجهه وبعض گویند که عمرو بن سلمة بن نقیع است که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم وبالجمله * قال سلیمان صلیت خلفه * گفت سلیمان بن یسار گزاردم من نماز پس آنمرد که ابو هریره اورا اشبه صلوة برسول الله
صلی الله علیه وسلم گفته بود * فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر * پس بود آنمرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظهر * ویخفف
الاخریین * وسبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باین که میخواند در اخریین ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سورهٔ قصیر مقصود تطویل
قراءت ظهر است * ویخفف العصر * وسبک میکرد قراءت عصر را * ویقرأ فی المغرب بقصار المفصل * ومیخواند در مغرب سورتهای
کوتاه از مفصل * ویقرأ فی العشاء بوسط المفصل * ومیخواند در نماز عشا بسورتهای میانه از مفصل در درازی وکوتاهی * ویقرأ فی
الصبح بطوال المفصل * ومیخواند در نماز صبح بسورتهای دراز از مفصل در نماز ظهر طوال مفصل نگفته بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد
ودر عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار واوساط هیچ نگفت ومعمول ومقرر الآن در ظهر قراءت از طوال مفصل است چنانکه در صبح ودر عصر از
اوساط چنانکه در عشا بدانکه مراد بمفصل بر قول مشهور از سورهٔ حجرات تا آخر قرآن است ومفصل از این جهت گویند که در وی فصول یعنی
فصل ببسمله بسیار است وبعض گفته اند از جهت قلت منسوخ در وی وسور در وی سه قسم است طوال واوساط وقصار طوال از وی تا سورهٔ
بروج واوساط از بروج تا والضحی وباقی قصار اند ودر فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر * رواه النسائی وروی ابن ماجة
الی ویخفف العصر * وعن عبادة بن الصامت قال کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ * گفت عباده بودیم ما پس آنحضرت
در نماز بامداد پس قراءت کرد آنحضرت * فثقلت علیه القراءة * پس گران آمد بر وی قراءت ودشوار شد * فلما فرغ قال لعلکم
تقرؤن خلف امامکم * پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود که شاید شما که میخوانید پس امام خود گفتند میخوانیم پس
درین اشارتست بآنکه امامت مقتضای خاموش بودن وگوش داشتن است بر قراءت امام اورا هرکه باشد من باشم یا غیر من وسبب ثقل وعسر قراءت

بظاهر آن مينمايد كه سماع اصوات قاريين باشد كه موجب تشويش وقت . والتفات خاطر شريف شده باشد والله اعلم وليكن قول وى صلى الله عليه وسلم لعلكم تقرؤن منا في اين معني است زيرا كه اين نزد جهر است وآن متيقن است پس لعلكم چرا فرمايد وگفته اند كه توانند كه سبب ثقل تأثر آنحضرت صلى الله عليه وسلم باشد از نقصى كه ناشي ميباشد مرايشانرا از عدم انصات واستماع قراءت آنحضرت وكامل گاهى متأثر ميشود بنقص ناقص چنانكه در كتاب الطهارة گذشت كه روزى آنحضرت در نماز صبح افتتاح قراءت كرد وبسته شد وبيان كرد كه سبب اين بستگي آنست كه قومى پس من مى ايستند كه وضو را خوب نمى كنند وبآداب نميسازند چون آنحضرت فرمود كه شايد شما ميخوانيد * قالوا نعم * گفتند آرى ميخوانيم * يا رسول الله قال لا تفعلوا * گفت نكنيد اين كار ونخوانيد خلف امام * الا بفاتحة الكتاب * مگر فاتحة الكتاب را كه آنرا خوانده باشيد * فانه لا صلوة لمن لم يقرأ بها * زيرا كه نيست نماز مر كسى را كه نخواند فاتحة الكتاب را ظاهر اين حديث در فرضيت قراءت فاتحه است وجوابش سابقا معلوم شد * رواه ابو داؤد والترمذي وللنسائي معناه * ومر نسائي را معني اين حديث است ودر لفظ مخالف است * وفي رواية لابي داؤد * ودر روايتى مر ابي داؤد را اين عبارت نيز آمده است كه * قال * گفت آنحضرت * وانا اقول * ومن ميگويم در دل خود وقتيكه ثقيل شد قراءت بر من * ما لي ينازع عني القرآن * چه شد مرا كه نزاع وكشاكش ميكنند مرا قرآن ونمى آيد وآسان نميگردد بر من قراءت پس دانستم كه سبب آن خواندن شما است قرآن را پس من * فلا تقرؤا بشيء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن * پس نخوانيد چيزيرا از قرآن وقتيكه جهر ميكنم من بقراءت مگر فاتحة الكتاب را واز قول وى صلى الله عليه وسلم اذا جهرت مفهوم ميگردد كه اگر در نماز سرى بخوانند روا است وتفصيل اين در شرح احاديث آينده بيايد * وعن ابي هريرة ان رسول الله * روايت است از ابي هريرة كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم انصرف من صلوة جهر فيها بالقراءة * برگشت از نمازى كه جهر كرد در وى بقراءت * فقال هل قرأ معي احد منكم آنفا * پس پرسيد آيا خواند همراه من يكى از شما اكنون * فقال رجل نعم * پس گفت مردى آرى خواندم * يا رسول الله قال اني اقول ما لي انازع القرآن * فرمود من ميگفتم در دل خود كه چه شده است مرا كه كشاكش كرده مى شوم يا كشاكش ميكنم قرآن را انازع بفتح زاء وكسر آن هر دو روايت است وقول وى ينازعني القرآن در حديث سابق مؤيد معني اول است * قال فانتهى الناس عن القراءة مع رسول الله * گفت ابو هريرة پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فيما جهر فيه بالقراءة من الصلوات * در چيزيكه جهر ميكرد آنحضرت در آن از نمازها * حين سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم * هنگاميكه شنيدند آن سخن را از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه دلالت بر نهي از خواندن ايشان ميكرد * رواه مالك واحمد وابو داؤد والترمذي والنسائي وروى ابن ماجة نحوه * وعن ابن عمرو البياضي * روايت است از ابن عمرو بياضي بفتح موحده وتخفيف تحتانيه وبضاد معجمه منسوب ببياضة بن عامر بن زريق نام او عبد الله بن جابر الانصاري الخزرجي البياضي مشهور گشته ببياضي ومذكور ميگردد بهمين نسبت بى ذكر نام * قال قال رسول الله * گفت ابن عمرو بياضي گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان المصلي يناجي ربه * بدرستي كه مصلي راز ميگويد با پروردگار خود مناجات . سخن پنهاني گفتن دو كس كه ديگرى بران مطلع نگردد * فلينظر ما يناجيه به * پس بايد كه نظر كند وبيند كه مصلي چيزيرا كه مناجات ميكند پروردگار خود را بدان چيز از ذكر وقرآن پس بيارد آنرا در غايت حضور قلب وتامل وتدبر دران وخضوع وخشوع * ولا يجهر بعضكم على بعض بالقرآن * وآواز بلند نكند بعضى از شما بر بعض بقرآن چه در نماز وچه در غير آن از مصلي ونائم وقارى وذاكر تا موجب ايذا وتشويش نگردد واجماع است برانكه مكروه است ماموم را جهر اگرچه قراءت امام را نمى شنود * رواه احمد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله * گفت ابو هريرة گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم انما جعل الامام ليؤتم به * گردانيده نشده است امام مگر براى آنكه اقتدا كرده شود بوى وپس روى كرده شود مر او را پس بايد موافقت كرد باوى ومتابعت نمود مراورا * فاذا كبر فكبروا واذا قرأ فانصتوا * پس چون تكبير گويد امام تكبير گوئيد شما وچون قراءت كند امام خاموش شويد شما وگوش نهيد قراءت او را كه متابعت در قراءت اينست وخواندن باوى مخالفت ونزاع كردن با وى وتشويش دادن است مراورا * رواه ابو داؤد والنسائي وابن ماجة * بدانكه مذهب شافعي وجوب قراءت فاتحه است بر ماموم در صلوة سريه وجهريه وجائز است قراءت ماوراى فاتحه نيز ومذهب امام مالك واحمد وشافعي نيز در قولى وجوب قراءت در سريه است فقط ودر جهريه استماع قراءت

امام کافیست ونزد بعضی از اصحاب احمد بخوانند فاتحه را در سکتات امام وبیان سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت ونزد بعضی از
اصحاب وی اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخوانند در جهریه واگر نخوانند هم تمام است نماز وی زیرا که هرکرا امام است قراءت امام قراءت
اوست وواجب نیست بروی قراءت ومنصوص ومعروف نزد این امام اجل همین است ومذهب امام ابوحنیفه آن است که نخوانند نه در
جهریه ونه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قراءت است ونزد شیخین مکروه است وشیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از
جهت ورود وعید وحق آن است که قول محمد مثل قول شیخین است وعبارات محمد درکتب او مصرح است بدان ودر آثار گفته است وبه
نأخذ وبدین آمده است عامهٔ آثار واخبار وگفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه رض مخفی نماند که احتیاط در عمل
کردن است باقوی الدلیلین انتهی وکلام امام محمد در موطای او مملو است باخبار وآثار درین باب والله اعلم ائمه می گویند که قراءت رکن
نماز است پس شریک باشند امام ومأموم در ان باضمیمهٔ فرقی که امام مالک واحمد در سریه وجهریه اعتبار کرده اند ومارا دلیل
این حدیث است که من کان له امام فقراءة الامام قراءة له واین حدیث صحیح است وجز بخاری ومسلم همه اورا روایت کرده اند
ودر هدایه گفته است که وعلیه اجماع الصحابة ودر شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلیتدبر * وعن عبد الله بن ابي اوفى قال جاء
رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا استطيع ان آخذ من القرآن شيئا * آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم
که بگیرم از قرآن چیزی ویاد آرم آنرا * فعلمني ما يجزئني * پس تعلیم کن مرا آنچیزی که بسنده کی کند مرا یعنی بجای قرآن نشیند
* قال قل * گفت آنحضرت بگو * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله * متبادر بافهام بقرینهٔ ایراد
این حدیث در باب قراءت در نماز آن میگردد که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد
بدان نماز واین بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم بمثل اینکلام از تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز گر
همین مقدار که ازین کلمات است آیتی یا زیاده بران از قرآن می آموخت کفایت میکرد میگویند که این مردی است که همین ساعت اسلام
آورده ووقت نماز در رسیده وگنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس بیاموخت اورا آنحضرت این کلمات وبا اینهمه استبعاد برطرف
نمیگردد پس ظاهر آنست که مراد بحفظ چیزی از قرآن است که آنرا ورد خود سازد وبدان اوقات خودرا معمور دارد ولابد چیزی بسیار
از قرآن باید که درخور آن بود وبعض مردم هستند که حفظ آن مقدار برایشان آسان نمی گردد پس آموخت اورا آنحضرت این کلمات را
که هریک گنجینه است از گنجهای الهی تامل اومت کند بران وورد خود سازد آنرا شب وروز کذا قالوا والله اعلم * قال * گفت آن مرد
* یا رسول الله هذا لله * مضمون این کلمات همه برای خدا است حمد وثنا وتکبیر وتمجید او است * فما لي * پس چیست برای من یعنی
دعائی وسؤالی از حضرت حق که مدعا ومراد من برآید بدان * قال قل * گفت آنحضرت بگو این دعارا * اللهم ارحمني وعافني واهدني
وارزقني * این سؤال وجواب نیز نزد انصاف ناظر درهمان است که آنمرد طلب ورد ودعائی نموده نه طلب قرآن برای صحت نماز وهمچنین
قول او * فقال * پس اشارت کرد آن مرد * هكذا بيديه * همچنین بهر دو دست خود * وقبضهما * وبربست هر دو دست را یعنی اشارت
کرد که یاد گرفتم ونگاهداشتم آنچه فرمودید چنان که چیزی نفیس بدست افتد وآنرا نگاهدارند وبدین وجه اشارت کنند بهر دو دست
وقبض کنند همان مرد باشد وظاهر سیاق کلام همین است ومؤید این است قول راوی که گفت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر
خدا * صلى الله عليه وسلم اما هذا فقد ملأ يديه من الخير * اما این مرد پس بتحقیق پر کرد هر دو دست خودرا از نیکی وتوانند که اشارت
کننده آنحضرت باشد صلى الله عليه وسلم برای تنبیه وترغیب آنمرد بر حفظ آن وامتثال آنچه امر کرده شد بدان وچون آنحضرت
فهمیده بود آنست از ان مرد که حفظ میکند وامتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملأ يديه من الخير * رواه ابو داود * روایت کرد این حدیث
را تا آخر ابو داود * وانتهت رواية النسائي عند قوله الا بالله * ومنتهی شده است روایت نسائی نزد قول آنحضرت لاحول ولا قوة الا
بالله * وقال یا رسول الله الى آخره در روایت نسائی نیست * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا قرأ * روایت است از
ابن عباس که آنحضرت بود چون میخواند این آیت را * سبح اسم ربك الاعلى * قال * میگفت * سبحان ربي الاعلى * بقصد امتثال این
امر که سبح است * رواه احمد وابو داود * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ منكم بالتين والزيتون * گفت

ابو هريرة گفت آنحضرت كسى كه بخواند از شما سورهٔ والتين والزيتون را * تا نتهى الى * پس منتهى گردد وبرسد باين قول كه * أليس الله باحكم الحاكمين * آيا نيست خداى تعالى حاكم ترين حاكمان * فليقل * پس بايد كه بگويد * بلى * آرى هست خداى تعالى حاكم ترين حاكمان * وانا على ذلك من الشاهدين * ومن برين بودن او احكم الحاكمين از گواهى دهندگان وايمان آرندگانم * ومن قرأ * وكسى كه بخواند سورهٔ * لا اقسم بيوم القيمة فانتهى الى * پس تا برسد باين آيه * اليس ذلك بقادر على ان يحيى الموتى * آيا نيست آن خداى كه پيدا كرد از نطفه مرد وزن را توانا بر زنده گردانيدن مرده ها * فليقل بلى * پس بايد كه بگويد آرى هست قادر بر زنده گردانيدن مرده ها * ومن قرأ * وكسى كه بخواند سورهٔ * والمرسلات عرفا فبلغ * پس برسد اين آيت را * فباى حديث بعده يؤمنون * پس بكدام سخن بعد از قرآن ايمان مى آرند ومى گروند به پيغمبر صلى الله عليه وسلم * فليقل * پس بايد كه بگويد * آمنا بالله * ايمان آورديم بخدا * رواه ابو داود * روايت كرد اين حديث را تا اينجا ابو داود * وللترمذى الى قوله * وروايت است مر ترمذى را تا قول او * وانا على ذلك من الشاهدين * كه در جواب اليس الله باحكم الحاكمين است در سورهٔ والتين وذكر لا اقسم بيوم القيمة والمرسلات عرفا در روايت ترمذى نيست بدانكه امثال اين جوابها نزد قراءت آيات قرآنى بسيار است ونزد شافعيه در نماز وغير نماز برابر است ودر نماز نيز جائز ميدارند ولهذا در باب القراءة فى الصلوة آورده اند والا مى بايست در باب تلاوت قرآن وآداب آن مى آوردند ونزد ما ونزد مالكيه محمول بر غير حالت نماز است تا توهم نشود كه از قرآن است تورپشتى ميگويد اگر كسى گمان برد كه در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حديث گوئيم كه در نماز نفل خواهد بود نه فرض چنانكه در حديث حذيفه آمده است كه چون آنحضرت ميگذارد نماز شب را ميرسيد بآيت رحمت مگر آنكه مى ايستاد وطلب رحمت ميكرد ونميرسيد بآيت عذاب مگر آنكه مى ايستاد وپناه از عذاب مى جست وهيچيكى مثل اين در آنچه جهر ميكرد از نمازهاى فرائض روايت نكرده انتهى * وعن جابر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم على اصحابه فقرأ عليهم سورة الرحمن * گفت جابر بيرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ايشان سورهٔ الرحمن علم القرآن را * من اولها الى آخرها * از اول سوره تا آخرش * فسكتوا * پس خاموش ماندند اصحاب * فقال لقد قرأتها على الجن ليلة الجن * پس گفت آنحضرت بتحقيق خواندم اين سوره را بر جنيان در شبى كه آمده بودند وجمع شده بودند بر من براى ايمان آوردن وقرآن شنيدن * فكانوا احسن مردودا منكم * پس بودند جن نيكوترين در جواب باز دادن واجابت نمودن از شما ورد اينجا بآن معنى است كه جواب سلام را رد سلام مى گويند ورد بمعنى بازگردانيدن ومردود نيز بمعنى رد مى آيد يقال رده ردا ومردودا بعد ازان بيان كرد حسن رد جنيان را * كنت كلما اتيت على قوله * بودم من هرگاه كه مى آمدم بر قول وى تعالى كه * فباى آلاء ربكما تكذبان * پس بكدام نعمتى از نعمتهاى پروردگار خود تكذيب وانكار ميكنيد خطاب بجن وانس است * قالوا * مى گفتند جن در جواب اين كلام * لا بشىء من نعمك ربنا نكذب * نه بهيچ چيزى از نعمتهاى تو اى پروردگار ما انكار ميكنيم * فلك الحمد * پس مر تراست حمد * رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب *

* الفصل الثالث *

عن معاذ بن عبد الله الجهنى * بضم جيم وفتح ها تابعى مدنى ثقه است ذكر كرده است او را ابن سعد در طبقهٔ ثالثه از اهل مدينه مات سنة ثمان عشر ومائة * قال ان رجلا من جهينة اخبره انه سمع رسول الله * گفت بدرستى مردى از قبيلهٔ جهينه خبر داد او را كه وى شنيد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قرأ فى الصبح * خواند در نماز صبح * اذا زلزلت فى الركعتين كلتيهما * در هر دو ركعت * فلا ادرى انسى ام قرأ ذلك عمدا * پس در نمى يابم من كه آيا فراموش كرده بفراموشى خواند يا خواند آنرا دانسته شيخ ابن حجر در شرح خود گفته كه ظاهر آنست كه عمدا خواند براى بيان جواز واعلام آنكه اصل سنت بتكرير سورهٔ واحده در هر دو ركعت حاصل ميگردد انتهى وميتوان گفت كه شايد مقام اقتضاى تكرار آن كرده باشد با اسماع قول حق سبحانه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره مر حاضران را كه جامع انواع وعد ووعيد است در غايت تاكيد واستيعاب چنانكه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم در شان مردى كه شنيد آنرا وگفت بس است مرا همين دو كلمه فقه الرجل گويا تمام علم فقه درين دو كلمه مندرج است والله اعلم * رواه ابو داود * وعن عروة * مراد عروة بن الزبير است بن اسماء بنت ابى بكر رضى الله عنهم قرشى اسدى از كبار تابعين وثقات ايشان ويكى از فقهاى سبعهٔ مدينه فقيه عالم كبير كثير الحديث ثبت ثقه مأمون صائم

الدهر ولد سنة اثنين وعشرين ومات سنة اربع وتسعين * قال ان ابا بكر الصديق * رضي الله عنه * صلى الصبح فقرأ فيها بسورة
البقرة في الركعتين كلتيهما * عروة بن الزبير گفت كه ابا بكر الصديق رضي الله عنه گزارد نماز صبح را پس خواند در وی سورة بقره را
در هر دو رکعت ظاهر در اینجا اینست که تفریق کرد سوره را پارهٔ در رکعت اولی خواند و پارهٔ در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سورهٔ اعراف خواند در نماز مغرب بهمین طریق * رواه مالک * وعن الفرافصة * بفتح فای اولی وکسر فای ثانیه ونزد بعض
بضم فای اولی * بن عمیر * تصغیر عمر * الحنفي * منسوب به بني حنیفه قبیلهٔ ایست از یمامه تابعي مشهور است * قال ما اخذت سورة يوسف
الا من قراءة عثمان بن عفان اياها في الصبح * گفت فرافصه یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان رضي الله عنه آن سوره را
در نماز صبح * من كثرة ما كان يرددها * از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از ینجا معلوم میشود که مواظبت بر تکرار یک سوره
باکی ندارد * رواه مالك * وعن عامر بن ربيعة * صحابیست حلیف آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب وحاضر شد بدر را
وتمامهٔ مشاهد را مات سنة اثنين وثلثين وقيل خمس وثلثين * قال صلينا وراء عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * الصبح * گفت عامر بن
ربیعه گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را * فقرأ فيهما * پس خواند در دو رکعت وی ودر بعض نسخ فيها یعني در نماز صبح
* بسورة يوسف وسورة الحج * سورهٔ یوسف وسورهٔ حج را * قراءة بطيئة * قراءت آهسته بدرنگ * قيل له اذن لقد كان يقوم حين يطلع الفجر *
گفته شد مر عامر را آنگاه هر آینه بتحقیق بود عمر بر میخاست برای نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعني صبح صادق یعني پگاه بر میخاست
در اول وقت تا گنجایش این قراءت درازمي بود * قال اجل * گفت عامر آری بر میخاست هنگامی که طلوع میکرد فجر اجل بفتح
همزه وجیم حرف تصدیق است بمعني آری همچو نعم * رواه ملك * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال ما من المفصل سورة
صغيرة ولا كبيرة الا قد سمعت رسول الله * گفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خرد ونه بزرگ مگر آن که شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را
* صلى الله عليه وسلم يؤم بها الناس في الصلوة المكتوبة * امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض * رواه مالك * وعن عبد الله بن
عتبة بن مسعود * برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود است مدني الاصل ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلي او را
در صحابه وغلط کرده وی تابعي است از کبار تابعین * قال قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلوة المغرب بحم الدخان * گفت میخواند
آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را * رواه النسائي مرسلا * روایت کرد این حدیث را نسائي بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن
عتبة تابعی است *

* باب الركوع *

رکوع در لغت بمعني پشت خم دادن رکع الشيخ پشت خم شد بجهت پیری ورکوع نماز هم
از ینجا است ورکوع بمعنی صلوة نیز آمده رکع المصلي ای صلی

* الفصل الاول *

عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اقيموا الركوع والسجود * راست ودرست وبرابر کنید رکوع را وسجود را چنانکه در سنت آمده است ودر باب صفة الصلوة گذشت
* فوالله اني لاراكم من بعدي * پس بخدا سوگند بدرستیکه من هر آینه مي بینم شما را از پس خود یعني پوشیده نیست بر من آنچه میکنید
شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابي هريرة گذشت * متفق عليه * وعن البراء قال كان ركوع
النبي صلى الله عليه وسلم وسجوده وبين السجدتين واذا رفع من الركوع ماخلا القيام والقعود قريبا من السواء * روایت است از براء بن عازب
که صحابیست واحوال وی مکرر نوشته شده است بود رکوع آنحضرت وسجود وی ونشستن میان دو سجده وایستادن وچون بر میداشت
سر از رکوع غیر قیام که برای قراءت میکرد وغیر قعود که برای تشهد مي نشست نزدیک به برابر یعني قیام که در وی قراءت میکرد
بی شک دراز می بود وقعود که در وی التحیات میخواند نیز دراز می شد اما باقي ارکان از رکوع وقومه وسجود وجلسه همه برابر
ونزدیک بیکدیگر در مقدار می بودند * متفق عليه * واز بعض احادیث مفهوم میگردد که قیام وقعود نیز با رکوع وسجود وقومه وجلسه
برابر می بود تاویلش آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود است در ان ولائق است بحال آن
وچون در قیام تخفیف می نمود در ان ارکان نیز تخفیف میکرد وتمامهٔ ارکان نماز نیز متناسب ومتشابه واقع میشد نه آنکه رکوع وسجود
با قیام وقعود برابر مي بود نعم در نماز خسوف وکسوف واقع شده است که رکوع وسجود بر مقدار قیام می بود وشارحان آنرا نیز بهمین نوع
تاویل کرده اند وتتمهٔ این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالك بیاید ان شاء الله تعالى * وعن انس قال كان النبي صلى الله

عليه وسلم اذا قال * بود آنحضرت چون ميگفت * سمع الله لمن حمده قام حتى نقول قد اوهم * بفتح همزه وها وسكون واو يعني مى ايستاد وبسيار مى ايستاد تا آنكه ميگفتيم ما كه بتحقيق ترك كرد آن ركعت را وقيام از سر گرفت وبعض تفسير بنسيان نيز كرده اند ودروى از حيثيت لغت سخن است * ثم يسجد ويقعد بين السجدتين حتى نقول قد اوهم * يستر سجده ميكرد ومى نشست ميان دو سجده تا آنكه ميگفتيم بتحقيق وهم كرد * رواه مسلم * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول في ركوعه وسجوده * بود آنحضرت كه بسيار ميگفت در ركوع خود وسجود خود * سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي يتاول القرآن * يعنى ميكرد آنحضرت باين تسبيح واستغفار بيان مراد قرآن كه فرموده فسبح بحمد ربك واستغفره امر كرده است كه تسبيح گو بحمد پروردگار خود وآمرزش خواه ازوى ودر ركوع وسجود ميگفت زيرا كه انضل احوال خضوع وخشوع اند واز احاديث ديگر معلوم ميشود كه در غير ركوع وسجود نيز ميگفت آورده اند كه اغلب ذكر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورة اذا جاء نصر الله همين بود * متفق عليه * وعنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في ركوعه وسجوده * وهم از عائشه روايت است كه بود آنحضرت ميگفت در ركوع خود وسجود خود * سبوح قدوس رب الملائكة والروح * سبوح وقدوس هر دو صيغهٔ مبالغه اند در تنزيه وطهارت بضم وفتح وضم اكثر است ومراد بروح جبرئيل است كه اورا روح الامين گويند وبعض گويند نام ملك موكل است بر ارواح يا مراد جنس ارواح انسانيست وبعض گويند روح خلقى ديگر است جز ملائكه وبشر عظيم تر از ملائكه * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا انى نهيت ان اقرأ القرآن راكعا او ساجدا * گفت ابن عباس كه گفت آنحضرت آگاه باشيد بدرستيكه من نهي كرده شده ام از خواندن قرآن در ركوع وسجود يعني حق عز اسمه تعيين كرده هر هيئتي از هيئات نماز را بنوعى از انواع ذكر ومخصوص گردانيد قيام را كه اول هيئت واعظم آنست وادخل در خدمت بقرآن كه اعلى واقدم واعظم وافضل اذكار است وبعد از تعيين وتخصيص وى تعالى وتقدس گنجايش ندارد كه خلاف آن كنند واگر بكنند حرام بود يا مكروه واين امر تعبدى است كه عقل ما را بدرك آن راه نيست وبعضى از مردم حكمتى وعلتى دران نيز برانگيزند وگويند كه ركوع وسجود هيئت خضوع وتذلل وخوار بست پس نهي كرده كه كتاب كريم كه عالي وعظيم الشان است در اين هيئت خوانده شود وطيبي از خطابي نقل كرده كه گفت گويا مكروه داشت كه جمع كرده شود ميان كلام خلق وكلام خالق در يكجا وبرابرى داده شود ميان هر دو واين هر دو نكته خالي از چيزى نيست حقيقت همان است كه بندگي در امتثال امر وتعبد بحكم شارع است * بيت * زبان تازه كردن باقرار تو * نه انگيختن علت از كار تو * هرچه فرمايد كه بكن آن بكن * وانچه بگويد كه مكن آن مكن * ماند آنكه اگر قرآن در ركوع وسجود خواند نماز فاسد گردد يا نه صحيح آنست كه نگردد وچون منع كرد از خواندن قرآن در ركوع وسجود تعيين فرمود آنچه وظيفهٔ عبادت است در ان وفرمود * فاما الركوع فعظموا فيه الرب * اما ركوع پس تعظيم كنيد وبزرگي ياد كنيد پروردگار تعالى را ومشاهده كنيد عظمت حق را كه مناسب حال قرب وتذلل است واز اينجا است قول سبحان ربي العظيم * واما السجود فاجتهدوا في الدعاء * واما سجده پس كوشش كنيد در دعا * فقمن ان يستجاب لكم * پس سزاوار است دعا در سجده كه قبول كرده شود مر شما را از جهت حصول قرب بموجب قول وى سبحانه فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان * رواه مسلم * بدانكه دعا بر دو نوع است دعاى ثنا وتمجيد وتكبير وتقديس كه بخوانند بنده پروردگار تعالى را وتقديس وحمد وثنا وستايش كند درگاه عزت وجلال او را ودعاى طلب وسوال كه بخواند او را بطلب حوائج متقاضا از درگاه رحمت ونوال وگفته اند كه مدح وثنا در حضرت كريم وهاب در حقيقت طلب وسوال است ودعا كه امر فرموده بتكثير آن در سجود متناول هر دو نوع است واز اينجا ظاهر شد كه حنفيه كه اقتصار بر ذكر كنند واز تصريح دعا منع نمايند نيز از امتثال امر دعا فارغ نباشند وليكن ميگويند بنده بايد كه در اين حالت مخلص باشد در تعظيم وذكر حق تا بحكم من شغله ذكرى عن مسئلتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين فرمود كسى كه باز دارد او را ذكر من از درخواست نمودن از من ميدهم او را زياده تر از آنچه بدهم سوال كنندگان را او با فضل واعظم از آنچه خواهش كند نائل گردد وحقيقت جمع وتطبيق آنست كه در نوافل بصريح دعا نيز مشتغل گردد ودر فرائض اقتصار بر تسبيحات كند چنانكه بعضى از محققين حنفيه كنند اند * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال الامام * چون گويد امام * سمع الله لمن حمده فقولوا * پس بگوئيد شما * اللهم ربنا لك الحمد فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه *

زيرا كه هركه موافق افتد قول او بقول ملائكه آمرزيده شود مراورا چيزيكه پيش رفته است از گناهان وى وقبول كرده شود دعاى او وتى
فصل اول از باب القراءة في الصلوة كلام متعلق باين مقام گذشته است * متفق عليه * وعن عبد الله بن ابي اوفى * وى ويدر وى صحابيست
حاضر شد حديبيه وخيبر را واو آخر من مات من الصحابة بكوفة سنة ست اوسبع وثمانين * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع
ظهره من الركوع قال * بود آنحضرت چون برميداشت پشت خود را از ركوع ميگفت * سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملأ
السموات وملأ الارض * پرى آسمانها و پرى زمين * وملأ ما شئت من شيء بعد * وپرى آنچه بخواهي و پيدا كني چيزها را بعد ازين
از ممكنات معدومه اين حديث دلالت دارد برجمع امام ميان تسميع وتحميد چنانكه مذهب شافعي است وقد مر الكلام فيه * رواه مسلم
* وعن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال * بود آنحضرت چون برميداشت سر خود
را از ركوع ميگفت * اللهم ربنا لك الحمد ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شئت من شيء بعد اهل الثناء والمجد * اى سزاوار ستايش
وبزرگي * احق ما قال العبد وكلنا لك عبد * سزاوارترين وراست ترين چيزى كه بگويد بنده وحال آنكه همه ما مر ترا بنده‌ايم اين كلاميست
كه * اللهم لا مانع لما اعطيت * خداوندا نيست هيچكس بازدارنده چيزيرا كه تو دهي * ولا معطي لما منعت * ونيست هيچكس دهنده چيزيرا
كه تو بازدارى ودر بعض روايات ولا راد لما قضيت نيز آمده ونيست بازدارنده مر چيزيرا كه تو قضا كردهٔ * ولا ينفع ذا الجد منك الجد *
وسود نميكند خداوند بخت ومال ودولت را از قهر وعذاب تو بخت وجد بفتح جيم بهره وبخت وتوانگرى وبى نيازى وبعضى جد بمعني
پدر پدر نيز مراد دارند يعني نسب مانده ندارد نزد تو عمل مى بايد وفضل تو ودر روايتى بكسر جيم نيز آمده بمعني كوشش در حرص
دنيا وجمع اموال يا در گريختن از عذاب تو * رواه مسلم * وعن رفاعة * بكسر را * بن رافع قال * گفت رفاعه جد ابي انصارى بدرى
است و پدر او از نقباى انصار است مات سنة احدى واربعين * كنا نصلي وراء النبي * بوديم ما كه نماز ميگزارديم پس پيغمبر * صلى الله عليه
وسلم فلما رفع رأسه من الركعة قال * پس هرگاه كه برداشت آنحضرت سر خود را از ركوع گفت * سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه *
پس گفت مرديكه در پس آنحضرت بود * ربنا ولك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه * اى پروردگار ما ومر تراست حمد حمدى بسيار پاك
از شائبهٔ شرك وريا افزوني كرده شده دران حمد بكثرت اخلاص وحضور * فلما انصرف قال من المتكلم آنفا * پس هرگاه كه بر گشت آنحضرت
از نماز وفارغ شد گفت كه بود گويندهٔ اين سخن اكنون * قال انا * گفت آن مرد من بودم گويندهٔ اين سخن * قال رأيت بضعة وثلثين
ملكا * گفت آنحضرت ديدم سى وچند فرشته را * يبتدرونها ايهم يكتبها اول * ميشتافتند بسوى اينكلمه وشتابي ميكردند كه كدام يكى
بنويسد نخست ببجهت فضل وكرامت وقبول اين سخن * رواه البخاري *

* الفصل الثاني *

عن ابي مسعود
الانصارى * نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبهٔ ثانيه را واو را بدرى گفته اند وجمهور بر انند كه نسبت او ببدر بجهت
سكونت اوست ببدر نه بسبب حضور او غزوهٔ بدر را ساكن شد كوفه را ووفات يافت در خلافت علي بن ابيطالب رضي الله عنه وبعض گفته اند
در سنة احدى او اثنتين واربعين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتى يقيم ظهره في الركوع والسجود * كفايت
نميكند وقبول نمى افتد نماز مرد تا آنكه راست وبرابر گرداند پشت خود را در ركوع وسجود اين حكم محمول است بر ظاهر نزد شافعي كه قومه وجلسه
فرض است نزد وى ونزد ابوحنيفه كه نزد وى سنت اند محمول است بر تشديد ومبالغه * رواه ابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي
وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * وعن عقبة بن عامر قال لما نزلت * گفت عقبه هرگاه كه فرود آمد اين آيت * فسبح باسم ربك العظيم
قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اجعلوها في ركوعكم * بگردانيد اين كلمه را يا اين تسبيحه را در ركوعتان * فلما
نزلت * پس هرگاه كه فرود آمد * سبح اسم ربك الاعلى قال اجعلوها في سجودكم * گفت بگردانيد اين را در سجودتان ومراد چيزيست كه
مطلوبست باين امر يعني سبحان ربي العظيم وسبحان ربي الاعلى * رواه ابوداود وابن ماجة والدارمي * وعن عون * بنون * بن عبد الله
عن ابن مسعود * عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود هذلي زاهد فقيه ثقه كوفي پسر برادر زادهٔ عبد الله بن مسعود برادر عبيد الله بن
عبد الله بن عتبه تابعي است شنيد ابوهريره را وابو موسى را وشنيد ازوى مسعودى ومسعر وقتادة وابوحنيفه وگاهى او را عون بن عتبه
نيز ميگويند نسبت بجد وغالب روايات وى از صحابه مرسل است وترمذي گفته كه روايت او از ابن مسعود وابن عباس مرسل است * قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ركع احدكم فقال في ركوعه * چون ركوع كند يكي از شما پس بگويد در ركوع خود سبحان ربي العظيم * ثلث مرات * سه بار * فقد تم ركوعه * پس بتحقيق تمام شد ركوع وي بر وجه سنت * وذلك ادناه * واين سه بار گفتن فروتر پايهٔ تسبيح ركوع است وگفته اند كه مراد ادناى كمال است والا اصل تمام بيكبار گفتن است وسه بار گفتن داخل كمال است وليكن ادناى كمال واعلى پنج بار يا هفت بار وغايت كمال را حد نيست وبعض تا ده گفته اند وبعض تا آنكه نرساند بسهو وبعض تا تقريب مقدار قيام چنانكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بعض احيان كرده وامام را رعايت حال مقتديان لازم است وهمچنين است كلام در سجود * واذا سجد فقال في سجوده * وچون سجده كند يكي از ايشان پس بگويد در سجود خود * سبحان ربي الاعلى ثلث مرات فقد تم سجوده وذلك ادناه رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذي ليس اسناده بمتصل * وگفته است ترمذي اسناد اين حديث متصل نيست * لان عونا لم يلق ابن مسعود * زيرا كه عون بن عبد الله ملاقات نكرده است ابن مسعود را پس البته راوي ميان او وميان ابن مسعود هست كه ذكر كرده نشده است پس اين حديث منقطع باشد ومعني حديث منقطع در مقدمه معلوم شد * وعن حذيفة * از كبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده علم المنافقين رض * انه صلى مع النبي * روايت است از حذيفه كه وي نماز گزارد با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وكان يقول في ركوعه * وبود آنحضرت ميگفت در ركوع خود * سبحان ربي العظيم وفي سجوده * وميگفت در سجود خود * سبحان ربي الاعلى وما اتى على آية رحمة الا وقف وسأل * ونمي آمد آنحضرت بر هيچ آيت رحمت مگر آنكه مي ايستاد وسوال ميكرد وميطلبيد رحمت را * وما اتى على آية عذاب الا وقف وتعوذ * ونميرسيد بر هيچ آيت عذاب مگر آنكه توقف ميكرد وپناه مي جست از عذاب * رواه الترمذي وابو داؤد والدارمي وروى النسائي وابن ماجة الى قوله الاعلى * وروايت كرد نسائي وابن ماجة تا قول وي سبحان ربي الاعلى وما اتى على آية رحمة تا آخر ذكر نكرده * وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * ودر بعض روايات اين حديث در صلوة ليل آمده است كذا ذكر التوريشتي

* الفصل الثالث * عن عوف بن مالك * صحابي اشجعي است منسوب با شجع نام مردي اول مشاهد وي خيبر است وبود با وي رايت اشجع روز فتح ساكن شد شام را ومرد در وي سنة ثلث وسبعين روايت كرد از آنحضرت واز عبد الله بن سلام وروايت كرده اند از وي از صحابه جابر وابو هريره ومقدام بن معد يكرب وبسياري از تابعين * قال قمت * گفت ايستادم ونماز شب كردم * مع رسول الله * با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وبعض گفته اند مراد بقمت صليت است وآن در نماز كسوف بود * فلما ركع مكث قدر سورة البقرة * پس هرگاه كه ركوع كرد آنحضرت درنگ كرد در ركوع مقدار آنچه سورهٔ بقره خوانده شود ازين حديث ظاهر ميگردد كه ركوع مقدار قيام بود كه در وي سورهٔ بقره خوانده شود چنانكه در نماز كسوف آمده است برخلاف تاويلي كه براي تسويهٔ ركوع بقيام كنند چنانكه در فصل اول در حديث براء گذشت * ويقول في ركوعه سبحان ذي الجبروت والملكوت والكبرياء والعظمة رواه النسائي * وعن ابن جبير * بضم جيم وفتح با مراد سعيد بن جبير است كه از تابعين است واحوال شريف وي در موضع ديگر نوشته شده است وقصهٔ او با حجاج ظالم مشهور است * قال سمعت انس بن مالك يقول * گفت شنيدم انس را كه ميگفت * ما صليت وراء احد بعد رسول الله * نگزاردم نماز پس هيچ يكي بعد از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اشبه صلوة بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم من هذا الفتى * كه مشابه تر بود نماز وي بنماز آنحضرت ازين جوان * يعني عمر بن عبد العزيز قال قال * گفت ابن جبير گفت انس بن مالك * فحزرنا ركوعه عشر تسبيحات وسجوده عشر تسبيحات * پس اندازه كرديم ركوع آن جوان را ده تسبيح وسجود آنرا ده تسبيح يعني در ان مقدار از زمان كه وي در ركوع وسجود ميكرد تا ده تسبيح ميگفتيم ووي هم ده تسبيح ميگفته باشد يا كمتر يا زياده وهمچنين بود حال آن حضرت صلى الله عليه وسلم * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن شقيق قال ان حذيفة رأى رجلا لا يتم ركوعه ولا سجوده * روايت است از شقيق بن سلمه كه تابعي مشهور است كه گفت بدرستي كه حذيفه از كبار صحابه است واو را صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم گويند وعلم منافقان نزد وي بود ديد مردي را كه تمام نميكرد ركوع خود را ونه سجود خود را ظاهر در ترك طمانينت است واگر شامل اعتدال دارند بهتر باشد * فلما قضى صلوته دعاه فقال له حذيفة ما صليت * پس هرگاه كه ادا كرد وفارغ شد آن مرد از نماز خواند حذيفه آن مرد را نزد خود پس گفت مر او را حذيفه نماز نگزاردهٔ تو يعني صحيح نيست اين نماز كه تو كردهٔ * قال * گفت شقيق * واحسبه قال * وگمان ميبرم حذيفه را كه با آن مرد اين كلمه نيز گفت كه * ولو مت مت على غير

الفطرة التي فطر الله محمدا صلى الله عليه وسلم * واكر مي ميرى تو توبه ناكرده ازين چنين نماز مي ميرى بر غير سنت ودين اسلام كه پيدا
كرده است خداى تعالى محمد را بران دين ودرين كمال مبالغه وتشديد است بر ترك اتمام ركوع وسجود * رواه البخاري * وعن ابي
قتادة قال قال رسول الله * كفت ابي قتادة كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اسوء الناس سرقة الذي يسرق من صلوته * بدترين مردم
از روى دزدى كردن كسى است كه مي دزدد از نماز خود * قالوا * كفتند صحابه * يا رسول الله وكيف يسرق من صلوته * وچكونه مي دزدد از نماز
خود ودزديدن از نماز چه معني دارد * قال لا يتم ركوعها ولا سجودها * كفت دزديدن از نماز اين معني دارد كه تمام نكند ركوع
نماز را ونه سجود نماز را چنانكه شخصي مي دزدد مال كسي را * رواه احمد * وعن النعمان * بضم نون وسكون عين * بن مرة * بضم
ميم وتشديد راى مفتوحه تابعي ثقه انصاريست وبعض او را در ذكر صحابه آورده اند آن وهم است وحق آنست كه تابعي است واحاديث
او مرسل است * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما ترون في الشارب والزاني والسارق * كفت آنحضرت وپرسيد از صحابه چه ميكوئيد
وچه راى ميزنيد در شان خمر نوشنده وزنا كننده ودزدى كننده كه عقوبت ومعصيت آن چه مقدار است ودر چه مرتبه است * وذلك
قبل ان تنزل فيهم الحدود * وآن پرسيدن حضرت حال شارب وزاني وسارق را پيش از آن بود كه فرود آيد درين كارها آيات حدود ظاهرا
فائده اين قول راوى از بيان وجه سوال است بقولش ما ترون باآنكه بعد از نزول حدود شك نيست كه اقبح واشنع ورسوا بد والله اعلم
قالوا * كفتند صحابه * الله ورسوله اعلم * خدا ورسول خدا داناتراند * قال * كفت آنحضرت * هن فواحش * اين كناهان
كبائر اند وفواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وى واز حد كذرد بدى او * وفيهن عقوبة * ودرين كناهان كرفتنى سخت است * واسوء
السرقة الذي يسرق من صلوته * وبدترين دزدى دزدى كسى است كه مى دزدد از نماز خود * قالوا وكيف يسرق من صلوته * كفتند چكونه
مى دزدد از نماز خود * يا رسول الله قال لا يتم ركوعها ولا سجودها * فرمود آنحضرت تمام نميكند ركوع آنرا ونه سجود آنرا * رواه مالك
وروى الدارمي نحوه * باب السجود وفضله * باب در بيان كيفيت سجده كردن وفضيلت آن * وسجود در لغت سر بر زمين
نهادن وفروتني كردن وسر فرود آوردن ودر شرع روى بر زمين نهادن بر وجه مخصوص *

* الفصل الاول

* عن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله * روايت است از ابن عباس كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
امرت ان اسجد على سبعة اعظم * امر كرده شده ام من كه سجده كنم بر هفت استخوان * على الجبهة واليدين والركبتين واطراف
القدمين * بر پيشاني ودو دست ودو زانو وكرانهاى هر دو پاى كه اينهمه را در سجده بر زمين بايد نهاد ودر روايتي بجاى جبهه وجه واقع
شده ودر روايت ديكر جبهه وانف آمده واز اينجاست كه اكثر ائمه بران رفته اند كه بيني وپيشاني هر دو بايد نهاد وبي آن سجده روا نباشد ودر
مذهب حنفيه سجده بجبهه وانف هر دو افضل است واكر بيكي ازين دو كنند كفايت است پس اكر بجبهه تنها كنند نزد امام ابوحنيفه وصاحبيه
در روايتي بي كراهت واكر بانف تنها كنند نزد صاحبيه جائز نيست ودر روايتي از امام نيز جائز نبود ودر روايت ديكر جائز با كراهت واما نهادن دستها
وزانوها سنت است نزد حنفيه وشافعيه وفقيه ابو الليث كويد اكر زانوها بر زمين ننهد جائز نبود كذا في شرح ابن الهمام واما وضع قدمين اكر دو
پاى بردارد نماز فاسد است واكر يكپاى بردارد مكروه است * ولا نكفت الثياب ولا الشعر * وامر كرده شده ايم ما كه كرد نياريم وفراهم نياريم جامها را
ونه مويها را در نماز اما كرد آوردن جامه چنانكه در هنكام بسجود رفتن جامها را كرد آرند تا خاك آلوده نشود يا بي اين غرض همين طور كرد
آرند يا دامن بر زنند وبعض كمر بستن وعذبه در دستار خلانيدن نيز داخل آن دارند وكمر بستن را در نماز بعض مستحب داشته اند وبعض مكروه
وفراهم آوردن موها جمع كردن آنها است در زير دستار وبعض كويند كه مكروه آن است كه ببافند يا بپيچند بر سر بندند كره زنند اما اكر بي
آن جمع باشد مكروه نيست * متفق عليه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتدلوا في السجود * اعتدال كنيد در سجده
كردن ظاهر آنست كه مراد باعتدال طمانينت است چنانكه در ركوع وطيبي كفته مراد باعتدال در سجود آنست كه هموار دارد كف را
وبر زمين نهد هر دو دست را وبر دارد از زمين هر دو آرنج را ودور دارد شكم را از رانها * ولا يبسط احدكم ذراعيه انبساط الكلب *
وبايد كه نكستراند يكي از شما هر دو دست خود را همچو كسترانيدن سك * متفق عليه * وعن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم اذا سجدت فضع كفيك * چون سجده كني بنه هر دو كف دست خود را يعني بر زمين * وارفع مرفقيك * وبردار هر دو آرنج

خود را واين حكم مردان است اما زنان بنهند آرنجها را بر زمين وبچسپانند پهلوي خود را كه در ستر ادخل واقرب است * رواه مسلم *

* وعن ميمونة قالت كان النبي * ميمونه كه يكي از امهات المؤمنين است گفت بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سجد جافى بين يديه * چون سجده ميكرد دور ميداشت ويكسو ميداشت هر دو بازوي خود را از پهلوها وشكم را از رانها * حتى لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت يديه مرت * اين مقدار دور ميداشت وفرجه ميكذاشت كه اگر بزغاله ميخواست در زير دستهاى مبارك وي بگذرد ميگذشت بهمه بفتح با وسكون ها بچهٔ بز يا ميش كه در اول زائيدن آنرا سخله گويند بفتح سين مهمله وسكون خاى معجمه وچون بقدري كلان تر شود وراه رود بهمه خوانند * هذا لفظ ابي داؤد كما صرح في شرح السنة باسناده * واين حديث باين عبارت كه مذكور شد لفظ ابي داؤد است چنانچه صاحب مصابيح خود تصريح كرده است بآنكه اين لفظ ابي داؤد است در شرح سنت باسناد ش * ولمسلم بمعناه * ورروايت مر مسلم را بمعني اوست ولفظ وي ديگر است وآن لفظ اين است كه * قالت * گفت ميمونه * كان النبي * بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بين يديه لمرت * ودرين روايت جافى بين يديه مذكور نيست وبجاى ارادت شاءت وبجاى مرت لمرت است مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابيح كه لفظ ابي داؤد را در فصل اول آوردن كه معقود وموضوع براى حديث شيخين است مناسب نيست * وعن عبد الله بن مالك ابن بحينة * بضم موحده وفتح مهمله نام مادر عبد الله است ومالك نام پدر او است ولهذا مالك را منون ميخوانند والف را بر سر ابن اثبات ميكنند تا دلالت كند كه مالك ابن بحينه است بلكه عبد الله را دو صفت است ابن مالك وابن بحينه ووى بابن بحينه مشهور است ومشهور اين است وي صحابي است حليف بني المطلب بن عبد مناف از سابقان است مات في امارة معوية ما بين سنة اربع وخمسين وثمان وخمسين * قال كان النبي * گفت عبد الله بن مالك بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سجد فرج بين يديه * چون سجده ميكرد كشاده ميداشت وفرجه ميگذاشت ميان دو دست خود * حتى يبدو بياض ابطيه * تا آنكه ظاهر ميشد سفيدى هر دو بغل آنحضرت ظاهر ادرين نماز كه وي ديد جامه بربدن مبارك نبود يا مراد ظهور موضع او است وبياض ابطيه بجهت آن گفت كه بغلهاى آنحضرت سفيد بود چنانكه تمام بدن نه مكدر ونسياه چنانچه در مردم ديگر ميباشد * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول في سجوده * گفت ابوهريره كه ميخواند آنحضرت در سجدهٔ خود اين دعا را * اللهم اغفر لي ذنبي كله * خداوندا بيامرز مرا گناه مرا همه * دقه وجله * گناه باريك وبزرگ يعني قليل وكثير يا صغير وكبير دق بكسر دال وجل بكسر جيم اين هر دو بهم يكر مستعمل ميشوند وميگويند ماله دق ولا جل اى دقيق ولا جليل * واوله وآخره * وگناه اول وآخر * وعلانيته وسره * وگناه آشكار او نهاني ودر بعض نسخ سره بر علانيه مقدم است * رواه مسلم * وعن عائشة * رض * قالت فقدت رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة من الفراش * گفت عائشه كه گم كردم آنحضرت را شبى از جامهٔ خواب ونيافتم او را نزد خود * فالتمسته * پس جستم آنحضرت را * فوقعت يدي على بطن قدميه * پس افتاد دست من بر كف پاى آنحضرت واز ينجا معلوم ميشود كه مس مرأة ناقض وضو نيست چنانكه مذهب ما است * وهو في المسجدة * وحال آنكه وي در سجده است ودر بعض نسخ في المسجد بفتح جيم بمعني سجده گاه * وهما منصوبتان * وهر دو پاى آنحضرت ايستاده بود چنانكه در حالت سجده مي باشند * وهو يقول * وآنحضرت ميگفت وميخواند اين دعا را * اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك * خدايا بدرستي كه من پناه ميجويم بخشنودى تو از خشم تو وسخط بفتح سين وخا خلاف رضا * وبمعافاتك من عقوبتك * وبعافيت دادن تو وسلامت داشتن تو از آفات ومكروهات از عذاب تو وسزا دادن تو بر گناهان * واعوذ بك منك * وپناه ميجويم بتو از تو يعني بصفات جماليهٔ لطيفهٔ تو از صفات جلاليهٔ قهريهٔ تو خلاصهٔ معني اين وفقرهٔ اولى هم همين است كه چون هيچكس جز تو مالك وقادر نيست پناه از تو جز بتو صورت ندارد * لا احصي ثناء عليك * شمار نميتوانم كرد هيچ ستايش را بر تو ونميتوانم ثنا گفت ترا * انت كما اثنيت على نفسك * چنانكه ثنا ميگوئي تو بر تو هيچكس ترا چنانكه توئي نشناسد وچون نشناسد ثنا چگونه گويد چه ثنا بر اندازهٔ شناخت است * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد * نزديكترين بودن بنده از پروردگار خود حاصل است در حاليكه سجده كننده است * فاكثروا الدعاء * پس بسيار كنيد دعا را در حالت سجده * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد * چون ميخواند آدمي زاد آيت سجده را پس سجده ميكند * اعتزل الشيطان يبكي * گوشه ميگيرد

ودور میرود شیطان درحالیکه میگرید * یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة * ای هلاک من واندوه وفضیحت من امر کرده شد آدمی زاد بسجده پس سجده کرد پس مرا او را بهشت شد * وامرت بالسجود فابیت فلي النار * وامر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم وسجده نکردم پس شد مرا آتش * رواه مسلم * وعن ربیعة * بفتح را وکسر با * بن کعب * اسلمی است معدود در اهل مدینه واز اصحاب صفه است وبود وی رضي الله عنه خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم وملازم درگاه در سفر وحضر وبود از قدماء صحابه * قال كنت ابيت مع رسول الله * بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فآتيه بوضوئه * پس می آوردم آن حضرت را آب وضوی او را وتیار میداشتم آنرا * وحاجته * ومیکردم حاجتها وخدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه ومسواک وشانه وجز آن * فقال لي سل * پس گفت آنحضرت مرا بطلب هرچه میخواهي از خیر دنیا وآخرت * فقلت اسألك مرافقتك في الجنة * پس گفتم من سوال میکنم ومیخواهم از تو همراهي ترا و باتو بودن در بهشت * قال * گفت آنحضرت * اوغير ذلك * این کلمه بفتح واو وسکون آن ورفع غیر ونصب آن خوانده اند وبقاعدهٔ نحو آنرا تحقیقی است در محلش مذکور وحاصل معنی آنکه چیزی دیگر خواه که این مرتبه که تو میخواهي بس عظیم است * قلت هو ذاک * گفتم مدعا ومقصود من همان است که عرض کردم دیگر نمیشود * بیت * من از تو هیچ مرادی دگر نمیخواهم * همین قدر بکني کز خودم جدا نکني * قال فاعني على نفسك بكثرة السجود * گفت آنحضرت پس چون بجد باشی تو در حصول این مطلب یاری ده مرا و مدد کن بر نفس خود وحصول مطلب خود را به بسیار کردن سجده یعني بنماز گزاردن ودعا کردن در سجدات وقابل ومستعد این مرتبه شدن یعني من خود سعي میکنم در حصول مطلب تو اما تو اعم باید که کوششی کني وکاری کني واز پا ننشیني چنانکه طبیب به بیمار گوید که من علاج میکنم ودر حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه انچه بفرمایم ترا بدان کار کني وبر فرمودهٔ من روی که طریق تحصیل شفا وتدبیر کار این است * بیت * فتح قفل ارچه از کلید است ای عزیز * جنبش از دست تو میخواهد نیز * رواه مسلم * واز فوائد این حدیث آنست که خدمت بزرگان وراضي ساختن ایشان موجب سعادت وحصول موهبت وکرامت است وچه بزرگ وکدام بزرگ که سید کائنات واجود واکرم اهل عالم وخلاصهٔ موجودات است صلى الله عليه وسلم واز اطلاق سوال که فرمود سل بخواه وتخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت وکرامت اواست صلى الله عليه وسلم هرچه خواهد وهر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد * بیت * فان من جودك الدنيا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم * بیت * اگر خیریت دنیا وعقبی آرزو داری * بدرگاهش بیا وهرچه می خواهي تمنا کن * وتنبیه است برانکه طالب صادق را باید که مطلوب جز نعم آخرت که باقي ودائم است نخواهد وبحظوظ دنیویهٔ فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم وافضل کمالات یعني مرافقت ومعیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات است ولیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضي نباشد وبمجرد هوس وآرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن وآرزو داشتن آهن سرد کوفتن است * بیت * کار کن کار بگذر از گفتار * کاندرین راه کار دارد کار * ع * مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد * خصوصا نماز که بهترین کارها وجامع ترین وتمامترین عبادتها است چنانکه حقیقت جامعیت بمحل خود معلوم است وبالله التوفيق * وعن معدان * بفتح میم وسکون عین * بن ابي طلحة * تابعي است شنیده عمر بن الخطاب وابا الدرداء وثوبان را وبعض ابن ابي طلحه را گفته اند شامي است رضي الله عنه * قال لقيت ثوبان مولى رسول الله * گفت معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کردهٔ پیغمبر خدا بود * صلى الله عليه وسلم فقلت * پس گفتم ثوبان را * اخبرني بعمل اعمله يدخلني الله به الجنة * خبر ده وبیاموز مرا کاری که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدای تعالی بسبب آن کار در بهشت را * فسكت * پس خاموش ماند ثوبان وهیچ جواب نگفت * ثم سألته فسكت * باز پرسیدم باز خاموش ماند وجواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت تحیر وتفکر بود درانکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق ورغبت سائل تا قدر آنرا بشناسد * ثم سألته الثالثة * پس تو پرسیدم او را بار سوم * فقال سألت عن ذلك رسول الله * درین مرتبه جواب داد وگفت پرسیدم من ازین عملی که تو می پرسي پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال عليك بكثرة السجود لله * پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کني ونماز بسیار گزاری برای خدا * فانك لاتسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة * زیرا که بدرستي تو نمیکني مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد وبلند میکرداند ترا الله تعالی بسبب آن سجده درجهٔ عظیم وپایهٔ بزرگ در درگاه عزت وقرب * وحط عنك بها خطيئة * وفرو می آرد وکم میکند وی تعالی

ثوبان سجده گناهی را یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت حسنات و بهر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح است * قال معدان ثم لقيت ابا الدرداء فسألته فقال لي مثل ما قال لي ثوبان * گفت معدان بعد از ان ملاقات کردم ابوالدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابوالدرداء مرا مانند آنچه گفته بود مر ثوبان از سوال کردن از ان حضرت از عملی که در بهشت در آرد و جواب دادن آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است * رواه مسلم *

الفصل الثاني * عن وائل بن حجر * بضم حا و سکون جیم * قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه * گفت دیدم آنحضرت را که چون سجده میرفت می نهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود * واذا نهض رفع يديه قبل ركبتيه * و چون بر میخاست از سجده برمیداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعضای سجده برنسبت قرب است بر زمین هرچه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نهادن پیشانی و بینی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعض بینی پیشتر نهد که نزدیکتر است بزمین و شمنی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانوها پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه و جز آن بنهد دستها را پیشتر * رواه ابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي

* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير * گفت ابو هریره که گفت آنحضرت چون بسجده رود یکی از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانوها را پیشتر * وليضع يديه قبل ركبتيه * و باید که بنهد هر دو دست را پیش از دو زانوی خود * رواه ابوداود والنسائي والدارمي * این حدیث بظاهر مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانوها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانوها پیش از دستها و در میان ائمه نیز اختلاف است جمهور ائمه و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند و زانوها را پیش از دستها می نهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند و دستها را پیش از زانوها می نهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث ابی هریره و جماعهٔ از حفاظ آنرا تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل باقوی و اصح کنند و بعض گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آن حضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد بر کبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که ما می نهادیم دستها را پیش از زانوها پس امر کرده شدیم بنهادن زانوها پیش از دستها و باین هر دو وجه اشارت کرد مؤلف بقول خود * وقال ابو سليمان الخطابي حديث وائل بن حجر اثبت من هذا * گفت خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قویتر است از ین یعنی از حدیث ابی هریره * وقيل هذا منسوخ * و بعض گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من ترجیح یکی از ین دو مذهب بر دیگری از وجه سنت والله اعلم * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدتين * بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده در وقتی که سر از سجده نخستین برداشته می نشست این دعا را * اللهم اغفرلي وارحمني واهدني وعافني وارزقني رواه ابوداود والترمذي * وعن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين * و روایت است از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را * رب اغفرلي رواه النسائي والدارمي * درین حدیث زیاده برین کلمه نیامده است شاید که گاهی اقتصار مینمود بر طلب مغفرت که اصل و عمده مطالب است حذیفه همین را شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیاده نیز برین میگفتند ابن عباس آنرا روایت کرد *

الفصل الثالث * عن عبد الرحمن بن شبل * بکسر شین معجمه و سکون بای موحده صحابی انصاریست مدنی و در اهل مدینه نزول کرده حمص را مات في امارة معوية بن ابي سفيان * قال نهى رسول الله * گفت نهی کرده است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن نقرة الغراب * از دانه چیدن زاغ کنایت است از مبالغه کردن در تخفیف سجود و عدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث نقر دیک واقع شده یعنی دانه چیدن خروس و مبالغه درین بیشتر است * وافتراش السبع * و نهی کرده از گسترانیدن درنده مانند سگ و شیر و جز آن دستها را چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات افتراش

بعین مهمله نیز آمده بمعني شکار کردن و دریدن واین افتراش بشین معجمه مقلدهٔ افتراس بسین مهمله است که چون درنده خواهد بدرد بر شکار حمله کند پایها را بکستراند وبدرد * وان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر * ونهي کرد از وطن کرفتن مرد مکانی مخصوص را از مسجد وقرار کرفتن دران وباز داشتن دیکران را ازان مکان چنانچه شتر را میباشد که جای مخصوص برای خود میکیرد وجز وی درانجا نمي نشیند وچون مسجد جای عامه وحق تمامهٔ مسلمانان است تخصیص مکان بشود وحجر مردم ازان مکروه وممنوع باشد واثر این نهي در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ظاهر میکردد که بعض مردم امکنهٔ معهودهٔ متبرکه را چنانچه قرب منبر شریف وبعض اسطوانات منیف بنفس خود مخصوص میکردانند ومردم را ازان نعمت محروم میدارند * رواه ابوداود والنسائي والدارمي * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علي اني احب لك ما احب لنفسي * ای علي من دوست میدارم مرترا انچه دوست میدارم ذات خود را * واکره لك ما اکره لنفسي * وناپسند میدارم مرترا انچه ناپسند میدارم مرخود را * لاتقع بین السجدتین * اقعا مکن میان دو سجده واقعا نهادن سرینها بر زمین وایستاده داشتن زانوها اینچنین تفسیر کرده درهدایه وکفته وهو الصحیح ودرشرح ابن الهمام کفته که این احتراز است از قول کرخي که کفت اقعا ایستاده داشتن پایها چنانکه درحالت سجده میباشد ونهادن سرینها بر پاشنه ها وصحیح قول اول است زیرا که اقعا راصفت کلب داشته اند واین مناسب معني اول است وثاني نیز مکروه است ولیکن بمعني اقعا نیست وبعض علما را درکراهت اینمعني خلاف است واز ابن عباس آمده است که کفت اقعا سنت پیغمبر ما است صلی الله علیه وسلم وآنرا برینمعني اخیر حمل کرده اند کذا في شرح ابن الهمام * رواه الترمذی * وعن طلق بن علي الحنفي * منسوب است به بني حنیفه که قبیله ایست از یمامه صحابیست والد قیس راوی حدیث عدم انتقاض وضو بمس ذکر چنانکه در کتاب الوضو کذشت * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاینظر الله عز وجل الی صلوة عبد لایقیم فیها صلبه بین خشوعها وسجودها * قبول نمیکند خدای تعالی نماز بنده را که ایستاده نمیکند وراست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز وسجود آن * رواه احمد * وعن نافع ان ابن عمر کان یقول * روایت است از نافع که مولای ابن عمر است که عبد الله ابن عمر میکفت * من وضع جبهته بالارض * کسی که بنهد پیشاني خود را بر زمین یعني سجده کند * فلیضع کفیه علی الذی وضع علیه جبهته * پس باید که بنهد هردو کف دست خود را بران مکانی که نهاده است بران مکان پیشاني خود را یعني باید که در سجده دستها نیز بر زمین نهد یا مراد آنست که دستها قریب بجای نهد که جبهه می نهد دورتر وپستر وپیشتر نه نهد وکفته اند که اکر درجای بلند سجده میکند دستها را نیز بران جا نهد ویا پائین تر ازان ننهد یا معني عبارت آنست که دستها را نیز بروجهي بر زمین نهد که جبهه را نهاده است یعني مستقبل قبله نهد * ثم اذا رفع فلیرفعهما * پستر چون بردارد وجهه را باید که بردارد هردو دست خود را * فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجه * زیرا که بدرستي هردو دست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی پس باید که دستها را بر زمین نهاد وبرداشت چنانکه روی را می نهد وبرمیدارد واینقول مرجح معني اخیر است که عبارت سابق را بران حمل کرده شد * رواه مالك *

* باب التشهد * شهادت خبر راست دادن که در روی دل با زبان یکی باشد وکواهي دادن وبمعني علم یقیني نیز آید وتشهد کواه کشتن واظهار علمی که در دل است ودر شرع اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وذکر یکه در قعدهٔ صلوة خوانند بجهت اشتمال او بر شهادتین *

* الفصل الاول * عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد فی التشهد * بود آنحضرت که چون می نشست در تشهد اول یا ثاني * وضع یده الیسری علی رکبته الیسری * می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ * ووضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی * ومی نهاد دست راست خود را بر زانوی راست خود * وعقد ثلثة وخمسین * وعقد میکرد پنجاه وسه را * واشار بالسبابة * واشارت میکرد آنحضرت با نکشت سبابه که نام انکشتي است که همسایهٔ انکشت نر است وسبابه از سب است بمعني دشنام کردن وعادت عرب آن است که بآن در مقام دشنام اشارت کنند ودر زبان شرع نام وی مسبحه است وانکشت شهادت نیز کویند پس آنحضرت اشارت میکرد باین انکشت بوحدانیت حق تعالی وصورت اشارت آنست که بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمهٔ الا الله یا نزد تکلم بالله ومشهور آنست که بردارد این انکشت را نزد نفي وبنهد نزد اثبات واز بعض ائمهٔ شافعیه منقول است که برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت وباید که بجانب فوق اشارت نکند تا موهم جهت نکردد * وفي روایة * ودر روایتي اینچنین آمده

است که * کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه * بود آنحضرت که چون می نشست در نماز برای تشهد می نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود * ورفع اصبعه الیمنی التی تلی الابهام یدعو بها * و برمیداشت انگشت دست خود را که نزدیک است با نگشت نر در حالتی که دعا میکرد با آن انگشت و مراد بدعا همان اشارت است بوحدانیت حق نزد تهلیل چنانکه مذکور شد و ذکر را دعا نیز گویند زیرا که مستجلب انعام و اکرام است * ویده الیسری علی رکبته * و دست چپ آنحضرت بر زانوی وی بود * باسطها علیها * در حالتی که گسترانندهٔ آن بود بر زانو یعنی عقدی و اشارتی که میکرد با نگشت دست راست می بود و دست چپ همچنان بر زانوی چپ بر حال خود میداشت * رواه مسلم * اگر گوئی که شرح حدیث کرده و مضمون آن معلوم گشت و لیکن معنی عقد ثلث و خمسین معلوم نشد که چیست بدانکه اهل حساب عقدها دارند که در انگشتان می بندند و هریکی را از انها برای عددی معین وضع کرده از آحاد و عشرات و مأت و الوف چنانچه ارقام مثلا همین عقد پنجاه و سه که درین حدیث مذکور است صورتش آن است که قبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط کند مسبحه را که آن را سبابه نیز میگویند و بنهد طرف انگشت نر را که آنرا ابهام خوانند در بیخ مسبحه و شافعی و احمد بر وایتی باین اخذ کرده اند عملا بهذا الحدیث دیگر عقد تسعین و صورت او آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحه را و بنهد سر ابهام را بر سر وسطی و حلقه بندد و نزد حنفیه و مختار در مذهب احمد هم این است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر در حدیث آینده بیاید و در حدیث احمد و ابی داؤد از وائل بن حجر آمده است و نزد مالک قبض کند همه انگشتان دست راست را و بسط کند سبابه را و شافعیه را در کیفیت این تحلیق وجهی دیگر نیز آمده است و آن نهادن سر انگشت وسطی است میان دو عقدهٔ ابهام و در روایت ثالث آن است که بسط کند همهٔ انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعض احادیث اشارت بی عقد نیز آمده و مختار بعض حنفیه این است غالبا عمل آن حضرت نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین است مانند آنکه از حنفیهٔ ماوراء النهر و هندوستان این عمل عقد و اشارت ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول بود و در متأخرین ایشان خلافی ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر آن از بلاد عرب عمل بدان است و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شهادتین بسط کند و در وقت تهلیل عقد و اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع کرده و گفته است قول بمنع اشارت خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی متقی رحمه الله رساله درین باب نوشته جانب عمل را راجح ساخته اند و در شرح سفر السعادة ازان نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یمنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابویوسف و علامهٔ نجم الدین زاهدی گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون مذهب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه و مدینه برین است و بسیار است اخبار و آثار دران عمل بدان اولی و ارجح باشد * وعن عبد الله بن الزبیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد یدعو * بود آنحضرت که چون می نشست در نماز که دعا کند و مراد بدعا تشهد است * وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری * می نهاد دست راست خود را بر ران راست خود و دست چپ خود را بر ران چپ خود * واشار باصبعه السبابة * و اشارت میکرد با نگشت سبابه چنانکه معلوم شد * ووضع ابهامه علی اصبعه الوسطی * و می نهاد انگشت نر خود را بر سر انگشت میانهٔ خود چنانکه مذهب ما است از عقد تسعین * ویلقم کفه الیسری رکبته * و میگردانید زانوی خود را در دست چپ مانند لقمه در دهن * رواه مسلم * وعن عبد الله بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی * عبد الله بن مسعود گفت بودیم ما چون نماز میکردیم با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده * گفتیم ما لفظ السلام علی الله را پیش از سلام فرستادن بر بندگان وی سبحانه * السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان * و نیز میگفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام بر فلان و مراد بفلان ملائکهٔ دیگر باشند غیر جبرئیل و میکائیل که سلام بر ایشان میفرستادند و تواند که بعض انبیا و مرسلین را ذکر میکرده باشند مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام والله اعلم * فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بوجهه * پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز پیش آمد بر ما و روی آورد بما * قال لا تقولوا * گفت مگوئید * السلام علی الله فان الله هو السلام * زیرا که خدای تعالی خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است هرکرا خواهد از بندگان از آفات ظاهر و باطن پس سلامت

از را آمت و از وست دعا کردن بسلامت کسی را هزاهمت که او را احتیاجی باشد و خوفی و سلام اسم باری تعالی است بمعنی سالم یا مسلم * فاذا جلس احدکم فی الصلوة فلیقل * پس چون بنشیند یکی از شما در نماز پس باید که بگوید * التحیات لله والصلوات والطیبات * مراد بتحیات عبادات قولیه میدارند و بصلوات عبادات بدنیه و بطیبات عبادات مالیه قاعده است که چون کسی در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از ان خدمت کند و بذل نماید بعد از ان تحفه لائق درگاه بکند را ند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محیی الدین نووی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا که هر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات همه مر خدای را است و بر دیگران عاریتی بیش نیست * بیت * خدای را است بزرگی و ملک بی انباز * دگر بهر که به بینی بعاریت داد است * و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم دارند و بصلوات نمازهای فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبه و تمامه اعمال طیبه * السلام علیك ایها النبی ورحمة الله * وبرکاته * دعا بخیر و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونیهای خیر و کرم وی و وجه خطاب بآن حضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که در شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب بسلام آمد پس آن حضرت در حین تعلیم امت نیز برهمان لفظ اصل گذاشت تا ایشا نرا ملاحظه آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه نصب العین مؤمنان و قرة العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادت و آخر آن که وجود نورانیت و انکشاف در این محل بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که از این معنی آگاه باشد و از این شهود غافل نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائض گردد * السلام علینا * سلام بر ما که حاضر اند از گروه مصلی و هر که با او است از ملائکه و مؤمنان انس و جن همه در این جا داخل اند * وعلی عباد الله الصالحین * و بر تمامه بندگان خدا که نیکوکار اند حاضر و غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت بر وجهی که فرموده اند چنانکه باید بجای آرد و استقامت بر ان ورزد و بهیچ وجه خللی و فسادی در کارخانه حال ظاهر و باطن وی راه نیابد و صلاح اعلای مناصب و ارفع مقامات است و لهذا او صف کرده است بدان حق جل و علا انبیا و رسل را و صواب آنست که صلاح را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و همه را بر قدر صلاح نصیبی از سلامت حاصل است و اقصی درجات و اعلای مراتب صلاح آنست که شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین محیی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز در کتاب خود مسمی بفتوح الغیب ذکر کرده است که صلاح حالت زوال ارادت و فنای مطلق است و بودن بنده قائم بر مراد حق و فعل او و صالح بتحقیقت کسی است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امور وی شده قوله تعالی اِنَّ وَلِیِّیَ اللّٰهُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ و این بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و رد مضار و مفاسد خود باز داشته و ید تقدیر متولی تربیت وی گشته بی آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه و میت با غاسل و گوی پیش چوگان انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات انفسی و آفاقی سلامت خواهد بود چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند یعنی اسلم تسلم این خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التعیین جز ذات کریم خود که منبع تمامه برکات و خیرات است منع کرد اشارت کرد بوجه آن و فرمود * فانه اذا قال ذلك اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض * پس بدرستیکه وقتی بگوید بنده این دعا را بسبیل عموم میرسد اثر آن هر بنده صالح را که در زمین و آسمان است حاجت بتخصیص چیست بعد از ان ختم بر شهادتین کرد که خلاصه کار و اصل تمامه اعمال است و فرمود * اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * و بعد از ان که بحقیقت اسلام متصف شده و در مقام قرب و قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال هرچه خواهد و فرمود * ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه فیدعوه * پس تر باید که اختیار کند و برگزیند از دعا هرچه خوش آینده تر است بسوی وی پس دعا کند و بخواهد از خدا * متفق علیه *

* وعن عبد الله بن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن * گفت ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را تشهد را چنانکه می آموخت ما را سورة از قرآن را بتاکید و بمبالغه در ضبط و حفظ آن * فکان یقول التحیات

المبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبي و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله * رواه مسلم * این تشهد ابن عباس است و عمل امام شافعیه باین است و در مذهب ما به تشهد ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است و در مذهب امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین برانند و بتحقیق وارد شده است امر بدان و بتعلیم آن در مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابن مسعود را که تعلیم کند آنرا بمردم و در روایتی آمده است که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم و روایت کرده است آنرا اصحاب کتب سته الا بخاری و تشهد امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبي الخ ایچنین است در رسالهٔ ابن ابي زید که در مذهب مالک است و گفته اند که نماز جائز است بهر وجه که خوانند لیکن در اولی و افضل است و بدان که در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است و مؤلف گفته * و لم اجد فی الصحیحین و لا فی الجمع بین الصحیحین * و نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدی است * سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی * و لیکن روایت کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب *

الفصل الثاني

* عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم * روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسهٔ تشهد * قال * گفت * ثم جلس * پستر نشست آنحضرت یعني بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوم رکعت دوم نشست آنحضرت * فافترش رجله الیسری * پس بگسترانید پای چپ خود را * و وضع یده الیسری علی فخذه الیسری * و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود * وحد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی * و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است آنرا بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و این لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند در شرح آنرا ذکر کرده ایم * و قبض ثنتین * و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست که خنصر و بنصر باشد * و حلق حلقة * و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چنانکه عقد تسعین است و مذهب حنفي است و قول قدیم شافعی * ثم رفع اصبعه * پستر برداشت انگشت خود را یعني سبابه را * فرأیته یحرکها یدعو بها * پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتي که دعا میکند بوی مراد اشارت است بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت * رواه ابو داود و الدارمي * و عن عبد الله بن الزبیر قال کان النبي صلی الله علیه و سلم یشیر باصبعه اذا دعا و لا یحرکها * بود آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمي جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که مي جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید که نمي جنبانید آنجا که فرمود میجنبانید مراد برداشتن او است برای اشارت که مستلزم جنبانیدن او است از مکان خود و اینجا که فرمود نمي جنبانید مراد نفي تکریر تحریک است و درین نفي مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اتصالی برگهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب ایقاظ دل و حضور او است والله اعلم * رواه ابو داود و النسائي و زاد ابو داود * و زیاده کرده است ابو داود این لفظ را که * و لا یجاوز بصره اشارته * و در نمیگذشت بینائی او از اشارت وی یعني ازین انگشت که بر میداشت آنرا و اشارت میکرد بوی یعني نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمی دید از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بآن * و عن ابي هریرة قال ان رجلا کان یدعو باصبعیه * گفت ابو هریرة بود مردی که دعا میکرد یعنی اشارت میکرد بدو انگشت یعنی بسبابهٔ هر دو دست و گفته اند که آن مرد سعد بن ابي وقاص بود چنانکه ابو داود و نسائي روایت کرده اند * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم احد احد * توحید کن توحید کن یعني اشارت کن بیک انگشت که خدا یک است * رواه الترمذی و النسائي و البیهقي فی الدعوات الکبیر * و عن ابن عمر * رضي الله عنه * قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یجلس الرجل في الصلوة و هو معتمد علی یده * گفت ابن عمر نهي کرد آنحضرت از نشستن مرد

در نماز و حال آنکه وی تکیه کننده است بر دست خود یعني بنهد مرد دو دست خود را در تشهد بر زمین و تکیه کند بر آنها یا اعتماد کند
بر دو دست خود وقت برخاستن * رواه احمد وابو داود * ومعني اخیر مناسب تر است بروایت دیگر که گفت * وفي روایة له * ودر
روایتي دیگر مر ابو داود را این چنین آمده است که * نهی ان یعتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة * نهي کرد آنحضرت از اعتماد
وتکیه کردن مرد بر دو دست وقتي که بر خیزد واین روایت موافق مذهب حنفیه است ومنافات دارد بمذهب شافعیه که قائلند بجلسه
استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن وایشان میگویند که این روایت ضعیف است والله اعلم * وعن عبد الله
بن مسعود قال کان النبي صلی الله علیه وسلم فی الرکعتین الاولیین کانه علی الرضف حتی یقوم * بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعني در
جلسهٔ اولی که برای تشهد مي نشست خواه نماز ثلاثي باشد یا رباعي گویا که بر سنگ گرم کرده شده با آتش نشسته است تا آنکه بر میخاست
ومي ایستاد کنایت است از زود برخاستن از قعدهٔ اولی وشتابي کردن در آن ورضف بفتح را وسکون ضاد معجمه وفتح نیز آمده سنگ گرم
کرده شده با آتش که در شیر مي انداختند تا گرم کردد * رواه الترمذی وابو داود والنسائي * الفصـــل الثالث * عن جابر
رضي الله عنه * قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن * بود آنحضرت که تعلیم مي کرد ما را تشهد را چنانکه
تعلیم میکرد سورهٔ از قرآن را باین طریق که * بسم الله وبالله * بنام خدا وبتوفیق واعانت وی * التحیات لله الصلوات الطیبات السلام علیک ایها النبي
ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اسأل الله الجنة واعوذ بالله من النار *
سوال میکنم خدا را بهشت را و پناه مي جویم بخدا از آتش دوزخ * رواه النسائي * این نیز وجهي است از وجوه تشهد و گویا که ابتدا ببسم الله نیز
داخل وجه تشبیه تعلیم او است بتعلیم قرآن ونووی در اذکار خود گفته است که بخاری ونسائي گفته اند که زیادت تسمیه صحیح نیست از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم * وعن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعها بصره * روایت
است از نافع که گفت بود ابن عمر چون مي نشست در نماز مي نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود واشارت میکرد بانگشت خود ودر پی
مي فرستاد آن انگشت را بصر خود را یعني در وقت اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکه گذشت * ثم قال قال رسول الله * پس میگفت ابن عمر
گفته است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لهي اشد علی الشیطان من الحدید * هر آینه این اشارت بانگشت سبابه سخت تر است بر شیطان
از آهن که بوی بکشند مثل تیر وشمشیر * یعني السبابة * میخواهد باین انگشت سبابه را بجهت اشارت کردن بوی بتوحید وثبات بر ایمان
وقطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک وکفر * رواه احمد * وعن ابن مسعود کان یقول من السنة اخفاء التشهد * روایت است از
عبد الله بن مسعود که مي گفت از سنت است پنهان و پست خواندن التحیات یعني سنت آنست که التحیات را بلند نخوانند وجهر نکنند * رواه
ابو داود والترمذی وقال * وگفته است ترمذی * هذا حدیث حسن غریب

* باب الصلوة علی النبي وفضلها * صلوة بمعنی دعا و رحمت
واستغفار آید ودر ورود بر رسول صلی الله علیه وسلم وصلوة از بنده کان طلب فائضهٔ رحمت شاملهٔ خیر دنیا وآخرت است از جناب حق
بر حبیب وی صلی الله علیه وسلم ووی سبحانه امر کرده است مؤمنان را بفرستادن صلوة وسلام بر وی صلی الله علیه وسلم واجماع کرده اند
بر آنکه این امر برای وجوب است پس بعض گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریف وی بکند ودر بعض گویند که فرض است یکبار در عمر
چنانکه شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم وزیاده بران مستحب ومسنون واز اکمل سنن اسلام وشعار آن قاضي ابوبکر گفت فرض کرد است
حق جل وعلا بر مؤمنان که صلوة وسلام فرستند بر پیغمبر وی ونکرده اند مر آنرا وقتي معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوة وغفلت
ورزیده نشود در آن وبعضي از علما قول اول را اصح داشته اند وشافعي فرض کرده اند آنرا در تشهد وگفته اند که این قول از شافعي
شاذ است موافقت نکرده است او را دران هیچکس از علما ونزد امام ابو حنیفه واجب است صلوة فی الجمله وسنت است در تشهد
وفضائل صلوة بر آنحضرت لاتعد ولاتحصی است وبنده از آن در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم ودر رسالهٔ جدا نیز انتخاب نموده
چیزی بسیار افزوده شده است واختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة وسلام بر غیر انبیا باستقلال یا نی ومختار نزد جمهور آنست که
مخصوص است بانبیا ومشارکت نیست با ایشان دران بلکه ذکر کرده شوند بمغفرت ورحمت ورضوان ونقل کرده است طیبی که
آن خلاف اولی است وبعض گفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمي یا تنزیهي ومتعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از

گفت * قالوا * گفتند صحابه * يا رسول الله كيف نصلي عليك * چگونه درود فرستيم برتو * فقال رسول الله * پس گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم قولوا * بگوئيد * اللهم صل على محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم * ودر بعض نسخ على آل ابراهيم * وبارك على محمد وازواجه وذريته كما باركت على ابراهيم * اينجا نيز در بعض نسخ على آل ابراهيم است وگفته اند كه در روايت احمد ذكر ابراهيم در صلوة وآل ابراهيم در بركت است * انك حميد مجيد متفق عليه * وشيخ ابن حجر گفته است كه حق آنست كه ذكر محمد وابراهيم وهمچنين ذكر آل محمد وآل ابراهيم در اصل حديث ثابت است وبعض رواة آنرا حفظ كرده وبعض نكرده وبالجمله اين صيغهٔ صلوة بالفاظ مختلفه آمده است وخواندن آنچه در حديث اول مذكور شد كافيست كذا سمعنا من المشائخ وآنكه در بعض روايات وارحم محمدا كما رحمت وترحمت واقع شده بصحت نرسيده است كذا قالوا * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى علي واحدة صلى الله عليه عشرا * فرمود كه هركه درود فرستد برمن يكبار درود فرستد خداى تعالى بروى ده بار * رواه مسلم * اينجا مى پرسند كه چگونه روا باشد كه برآنحضرت درود يكبار بود وبر مصلي ده بار جوابش آن است كه يكبار صفت فعل مصلي است كه بحكم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزاى آن ده درود از درگاه رحمت حق بروى ميرسد ازينجا لازم نمى آيد كه برآنحضرت از جناب حق يك درود ميرسد واگر فرضا يكى هم باشد شايد كه آن يكى در شرف ونفاست برابر صد هزار درود باشد چنانكه يكجوهر در قيمت برابر صد هزار فلس باشد *

* الفصل الثاني *

عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى علي صلوة واحدة صلى الله عليه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطيئات * فرو افكنده وكم كرده ميشود از وى ده گناه * ورفعت له عشر درجات * وبرداشته وبلند كرده ميشود مراورا ده پايه در قرب حق * رواه النسائي * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولى الناس بي يوم القيمة اكثرهم علي صلوة * نزديكتر وپيوسته ترين مردم بمن روز قيامت بيشترين ايشان است درود گوينده برمن وآنكه در حديث ديگر واقع شده است كه كثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ميگردد سببش همين است كه بجهت حصول قرب بآن حضرت نور رحمت حق كه فائض ميگردد بر جوهر شريف وى بآنكس نيز ميرسد كه حقيقت معني شفاعت است * رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله ملائكة سياحين في الارض يبلغوني من امتي السلام * بدرستيكه مرخداى تعالى را فرشتگانند روندهٔ در زمين كه ميرسانند مرا از امت من سلام وصلوة كه ميگويند برمن * رواه النسائي والدارمي * ودر خبر ديگر آمده است كه مى برند نام او را ونام پدر او را وميگويند يا رسول الله فلان بن فلان بن فلان چنانكه ميگويد بندهٔ بيچارهٔ مسكين عبد الحق بن سيف الدين يقرئك السلام * شعر * لك البشارة فاخلع ما عليك فقد * ذكرت ثم على ما فيك من عوج * جان ميدهم در آرزوى قاصد آخر باز گو * در مجلس آن نازنين حرفى كه از ما ميرود * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد يسلم علي * نيست هيچ يكى كه سلام ميفرستد برمن * الا رد الله علي روحي * مگر آنكه باز ميفرستد خداى تعالى برمن روح مرا * حتى ارد عليه السلام * تا آنكه رد ميكنم بروى سلام را يعني جواب سلام وى ميگويم * رواه ابو داود والبيهقي في الدعوات الكبير * درينجا اشكال مى آرند كه مضمون اين حديث مخالف حديث حيات آنحضرت است صلى الله عليه وسلم در برزخ زيرا كه رد روح برآنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شريف وى در بعض اوقات وجواب ميدهند كه مراد بعود روح نه عود او است ببدن بعد از مفارقت بلكه التفات وتوجه او است باين عالم وسماع صلوة وسلام امت وآنحضرت مشغول است در برزخ باحوال ملكوت ومستغرق است در مشاهدهٔ رب العزة چنانكه در دنيا در حالت وحي مى بود پس تعبير كرده شده از افاقت وى ازان مشاهده واستغراق برد روح چنانكه در حديث معراج واقع شده كه فاستيقظت وانا بالمسجد الحرام پس بيدار شدم وحال آنكه من در مسجد حرام ام ومعراج در خواب نبود بر مذهب حق پس مراد افاقت وبرآمدن او است از مشاهدهٔ آن عالم ونيز حيات انبيا صلوات الله وسلامه عليه وعليهم برد روح ببدن ايشان بعد از اذاقت موت است يكبار بجريان سنت الهي وبعد ازان هيچ زماني خالي نيست از صلوة وسلام امت ومفارقت روح مرة بعد اخرى مكروه داخل تعذيب است كه واجب است تنزيه ساحت عزت وكرامت وى صلى الله عليه وسلم ازان پس بايد كه دائم در حيات باشد فافهم وبالله التوفيق سخن دران مانده كه اين فضيلت رد سلام از آنحضرت مخصوص بزائران قبر شريف او است مثل داخل

در مجلس که سلام گوید یا عام است مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد وغیر آن وظاهر همین است الا آنکه سلام زائران را بنفس شریف بیواسطه سماع کند و رد سلام کند و بر دیگران بوساطت ملائکهٔ سیاحین بود چنانکه از حدیث ابي هریرة در فصل ثالث ظاهر میکردد

* وعنه * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * ونیز روایت است از ابي هریرة که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود * لا تجعلوا بیوتکم قبورا * نگردانید خانهای خود را مانند قبرها که مثل مردهای افتاده وخفته باشید وهیچ عبادتی ونمازی درو نمی کرده باشید وهمچنانکه در مساجد عبادت میکنید واکتساب انوار مینمائید چیزی ازان در خانها نیز میکرده باشید تا انوار وبرکات آن شامل خانه واهل خانه نیز شود وفرائض را در مسجد بگزارید ونوافل در خانها کنید وگزاردن نوافل در خانها افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آنست که در خانه مرده هارا دفن نکنید ودفن آنحضرت درخانه از خواص او است صلی الله علیه وسلم * ولا تجعلوا قبري عیدا * ونگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بران بزینت وسرور ولهو ولعب که موجب غفلت است چنانکه یهود ونصاری بر قبور انبیای خود کنند وبعض گویند که مراد آنست که زیارت مرا مثل عید نسازید که در سالی جز یکدو بار حاضر نیائید پس این ترغیب وتنبیه است بر کثرت زیارت وحاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله * وصلوا علي فان صلوتکم تبلغني حیث کنتم * ودرود فرستید بر من واندیشه نکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید * بیت * در راه عشق مرحلهٔ قرب وبعد نیست * می بینمت عیان ودعا میفرستمت * ودرینجا تسلیه وتبشیر است مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری ضروری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه وحضور قلبي غافل نباشند وخود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که بوسیلهٔ صلوة وسلام وصول آن بحضرت نزدیک اند * مصرع * قرب جاني چو بود بعد مکاني سهل است * رواه النسائي * وعنه قال قال رسول الله * وهم از ابي هریرة روایت است گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علي * خاک آلوده شده باد بیني مرد یعني خوار باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعني برده شود نام من نزد آن مرد ودرود نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب کرد د از جهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند انچه دلیل وجوب است لحوق وعید بعذاب آخرت است واین وعید برغم انف نه ازان قبیل است وغایت آن دلالت بر استحباب وافضلیت است یا آنکه میگویند در امثال این عبارت حقیقت دعا مراد نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح وتوبیخ است * ورغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له * وخاک آلوده شده باد مردی که در آید بروی ماه رمضان پس تر بگزرد این ماه پیش از انکه آمرزیده شود مر آن مرد را یعني عبادت نکند وقیام بحق اینماه ننماید که سبب آمرزش وی کرد د * ورغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة * وخوار باد مردی که دریابد نزد وی مادر و پدر وی بزرک سالی را یا دریابد یکی از مادر و پدر پس در نیارند پدر و مادر او را به بهشت یعني نیکی نکند بایشان و بجای نیارد حق ایشانرا وحاصل نکند رضای ایشانرا تا سبب در آمدن او به بهشت را شوند * رواه الترمذي * وعن ابي طلحة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ذات یوم والبشر في وجهه * روایت است از ابي طلحة انصاری که صحابي مشهور است زوج ام انس نام او زید بن سهل وآنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آواز ابو طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزی یعني پیش یاران خود وحال آنکه اثر خوشحالي وتازگي وگشادگی در روی مبارک بود * فقال * پس گفت آنحضرت * انه جاءني جبرئیل * بدرستیکه شان اینست که آمد مرا جبرئیل * فقال * پس گفت جبرئیل * ان ربک یقول * بدرستي که پروردگار تو میگوید * اما یرضیک * آیا راضی نمیسازد ترا * یا محمد ان لا یصلي علیک احد من امتک الا صلیت علیه عشرا ولا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشرا * این که صلوة نفرستد بر تو هیچ یکي از امت تو مگر که صلوة بفرستم من بروی ده بار وسلام نفرستد بر تو هیچ یکي از امت تو مگر که سلام بفرستم بروی ده بار رضا وخوشحالي آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بن بشارت یا بجهت شکر انعام وقدر وبزرگي او است نزد خداوند سبحانه یا بجهت حصول ثواب مر امت را که غایت حرص وخواهش آن حضرت طلب خیر است برای ایشان * رواه النسائي والدارمي * وعن ابي بن کعب قال قلت * روایت است از ابي بن کعب که از عظمای صحابه است واحوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است گفت گفتم * یا رسول الله اني اکثر الصلوة علیک *

بدرستیکه من بسیار میفرستم درود رابر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم * فکم اجعل لك من صلوتی * پس چه مقدار از زمان بکردانم و
معین سازم برای تو یعنی برای درود فرستادن برتو از صلوة خود یا مراد آنست که درود بسیار میفرستم ولیکن میخواهم که آنرا عددی معین
ووقتی معین سازم وشیخ ابن حجر در شرح خود گفته که مراد از صلوة دعا است یعنی من زمان معین دارم که دران برای نفس خود دعا
میکنم میخواهم که درود برتو فرستم وبسیار فرستم چه مقدار ازان زمان برای درود فرستادن بر تو صرف کنم پس حضرت صلی الله علیه
وسلم باختیار او گذاشت وفرمود هرچند بیشتر کنی بهتر * فقال * پس فرمود * ما شئت * هر مقداریکه میخواهی از زمان صلوة خود
بر درود صرف کن * قلت الربع * ابی بن کعب میکوید گفتم من که چهاریک از زمان صلوة خود صرف کنم بر درود * قال ما شئت * گفت
آنحضرت هرچه می خواهی بکن اگر ربع می خواهی ربع بکن * فان زدت فهو خیرلك * پس اگر زیادة کنی از ربع بهتراست مرترا * قلت النصف *
گفتم نصف زمان را بکردانم برای درود * قال ماشئت * گفت آنحضرت هرچه میخواهی نصف کن اگر نصف میخواهی * فان زدت فهو
خیرلك * پس اگر زیادة کنی بهتر است مرترا * قلت فالثلثین * گفتم پس دو ثلث زمان را بکردانم برای درود * قال ماشئت فان زدت فهو خیر
لك قلت اجعل لك صلواتی کلها * گفتم بکردانم برای تو زمان دعای خود را همه * قال اذن تکفی همك ویکفرلك ذنبك * گفت آنحضرت
آنگاه که همه زمان خود را برای صلوة من میکردانی کفایت کرده میشود وبرآورده میشود همه مقصودهای تو دینی ودنیاوی وپوشیده
میشود برای تو همه گناهان تو ظاهر وباطن واول وآخر * رواه الترمذی * وسبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سید انام علیه الصلوة
والسلام آن است که چون بنده سوال طلب ورغبت خود در محاب ومرضی خدا ورسول خدا صرف کرد بصدق واخلاص آنرا بر محاب
ومطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل وقابل فیض خاص ومستوجب کفایت جمیع مهمات گشت من کان
لله کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی الحدیث ومن یتق الله یجعل له مخرجاً الآیة نیز دلیل آنست چون شیخ اجل اکرم
عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه این مسکین را بزیارت مدینه مطیبه وداع میکرد فرمود بدانید وآگاه باشید که درین راه هیچ عبادتی
بعد از ادای فرائض چون صلوة بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم نیست باید که تمامه اوقات خود را صرف آن کنید وبچیزی دیگر
مپردازید عرض کرده شد که آنرا عددی معین هم باشد فرمود اینجا تعیین عدد شرط نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان
شوید وبرنگ او رنگین شوید ودران مستغرق گردید * وعن فضالة * بفتح فا * بن عبید * بضم عین وفتح با ابو محمد انصاری اوسی
صحابی است اول مشاهد وی احد است وبیعت کرده تحت الشجرة وحاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام وساکن شد دمشق را ووالی
شد قضای دمشق را برای معاویه در زمان خروج او بصفین ومات بها سنة ثلث وخمسین بر قول اصح * قال بینما رسول الله * گفت
فضاله در اثنای آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قاعد * نشسته بود * اذ دخل رجل فصلی * ناگاه درآمد مردی پس نماز
بگزارد آنمرد * فقال * پس گفت آنمرد بعد از نماز * اللهم اغفرلی وارحمنی فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله
علیه وسلم عجلت ایها المصلی * شتابی کردی ای مصلی که دعا کردی پیش از حمد خدا وصلوة برمن * اذا صلیت فقعدت * چون نماز
بگزاری پس بنشینی بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعدۂ نماز باشد یا نشستن بعد از فراغ از نماز برای دعا واین اظهر واوفق است بسیاق
حدیث * فاحمد الله بما هو اهله * پس ثنا گو بر خدا بچیزیکه وی تعالی اهل آنست از صفات کمال * وصل علی * ودرود فرست برمن
* ثم ادعه * پستر دعا کن خدا را ودرخواست کن از وی هرچه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را ادب دعا که پیش از
دعا حمد وصلوة باید گفت بعد ازان دعا کرد واز احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد باید گفت ودرود فرستاد * قال * گفت فضالة
بن عبید که راوی حدیث است * ثم صلی رجل آخر بعد ذلك * پستر نماز گزارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین * فحمد الله وصلی علی النبی * پس
حمد گفت این مرد خدا را عزوجل ودرود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * فقال له النبی * پس گفت مر این مرد را پیغمبر * صلی الله
علیه وسلم ایها المصلی ادع تجب * ای مصلی دعا کن هرچه خواهی اجابت کرده می شوی وقبول کرده میشود دعای تو * رواه الترمذی
وروی ابو داود والنسائی نحوه * وعن عبد الله ابن مسعود * رض * قال کنت اصلی والنبی * گفت ابن مسعود بودم من که نماز میکردم و پیغمبر
* صلی الله علیه وسلم حاضر * حاضر بود ودر بعض نسخ مصححه لفظ حاضر موجود است ودر بعض نسخ لفظ حاضر که موجود نیست مقدر

ومراد است * را بوبكر وعمر معه * وابو بكر وعمر رضي الله عنهما نيز با آنحضرت حاضر بودند * فلما جلست بدأت بالثناء على الله * پس هرگاه که نشستم بعد از گزاردن نماز آغاز کردم بحمد وثنا بر خداى عز وجل * ثم الصلوة على النبي * پس تر ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ثم دعوت لنفسي * پستر دعا کردم براى خود * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم سل تعطه سل تعطه * سوال کن داده مى شوى سوال کن داده میشوى هرچه مى خواهي ومى طلبي این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید وطلب مزید * رواه الترمذى *

* الفصــــــل الثالث * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يكتال بالمكيال الاوفى * يكتال بفتح يا وضم آن هر دو تصحیح کرده اند بر وجه اول معنى این میشود کسیکه شاد میکرداند او را که به پیمانه ثواب را وبر وجه ثانى پیموده شود براى او ثواب به پیمانهٔ تمام تر ورسا ن تر یعنی کسیکه میخواهد که حاصل کردد مرا دا و بر وجه اتم واکمل * اذا صلى علينا اهل البيت فليقل * چون صلوة بفرستد بر ما که اهل بیت نبوت وکرامت ایم پس باید که بگوید واینچنین درود بفرستد که * اللهم صل على محمد النبي الامي وازواجه امهات المؤمنين وذريته واهل بيته كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد * امي لقب خاص آنحضرت است که مذکور است در توریت وانجیل وسائر کتب سماویه وامي در لغت کسی را گویند که خواندن ونوشتن نداند ودر مکتب نرفته واز کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم ما در بر آمده است * نظم * نگار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت * بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد * یتیمی که ناکرده قران درست * کتب خانهٔ چند ملت بشست * به تعلیم آداب از راچه حاجت * که او خود ز آغاز آمد مؤدب * وآنحضرت را با وجود صحت این معنى امي نسبت بام القرى که نام مکهٔ معظمه است نیز میگویند یا نسبت بام الكتاب که نام لوح محفوظ است در مکتب ملکوت سبق ادبني ربي میخوانند نیز میخوانند صلى الله على النبي الامي وآله وسلم * رواه ابوداود * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البخيل الذى من ذكرت عنده فلم يصل علي * بخیل سخت وتمام در بخل کسی است که ذکر کرده شوم من وبرده شود نام من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آن نه بخیل است که مال خود را با وجود میل طبیعت وحکم جبلت از خود جدا نتوان کرد بخل از ین در نمی گذرد که بحکم کسل وغفلت یک کلمه بنام آن هر ور نمی تواند از نفس خود بیرون آورد وادای حق وشکر نعمت کذارد وداد محبت داد جای آنست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند * شعر * مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست * تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست * رواه الترمذى ورواه احمد عن الحسين بن علي * رضي الله عنهما * وقال الترمذى هذا حديث حسن صحيح غريب * معاني این الفاظ وتوجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فتذکر * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى علي عند قبري سمعته * کسی که درود بفرستد بر من نزد قبر من می شنوم من صلوة او را * ومن صلى علي نائيا ابلغته * وکسی که درود بفرستد بر من از دور رسانیده شود صلوة او مرا که ملائکهٔ سیاحین میرسانند وبر هر تقدیر رد سلام میکنم وجواب سلام وی میگویم از ینجا میتوان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد وسلام گویند بران حضرت را خصوصا بسیار گویند تا چه شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام را جواب بشنود * بیت * بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب * که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن عبد الله بن عمرو قال من صلى على النبي صلى الله عليه وسلم واحدة صلى الله عليه وملائكته سبعين صلوة * عبد الله بن عمرو گفت کسی که درود بفرستد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم یک درود فرستد خدای تعالی بر وی وفرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال وی وکمیت وکیفیت جز بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت * رواه احمد * وعن رويفع * بضم را وفتح وا و وسکون یا وکسر فا صحابي است * بن ثابت * انصاري معدود است در مصریین امیر کردانید او را معویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنهٔ سبع واربعین ومات ببرقة وقيل بالشام سنة ست وخمسين وصحت از اهل مصر روایت میکنند * ان رسول الله * که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفت * من صلى على محمد * کسی که درود فرستد بر محمد * وقال * وبگوید * اللهم انزله المقعد المقرب عندك يوم القيمة * خداوندا فرود آر محمد را در جای نشستنگاه که نزدیک کردانیده شده است نزد تو روز قیامت * رحمت

له شفاعتي * واجب ميكردد مر او را شفاعت من اكرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامهٔ مسلمانانرا اما كويند اين درود را باين صيغه واجب و متحتم است و شفاعتي خاص و درجتي مخصوص است دران چنانكه در زائران قبر شريف وارد شده است * رواه احمد * وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله * بيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حتى دخل نخلا * تا آنكه در آمد درختان خرما را * فسجد * پس سجده كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فاطال السجود * پس دراز كرد سجده را * حتى خشيت ان يكون الله تعالى قد توفاه * تا آنكه ترسيدم من كه باشد خداى تعالى كه به تحقيق ميرانيده است آنحضرت را * قال فجئت انظر * كفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم در حالتي كه نكاه ميكنم * فرفع رأسه * پس برداشت سر خود را * فقال * پس فرمود * مالك * چه شده است ترا و چه ميكني تو * فذكرت ذلك له * پس ذكر كردم من و كفتم حالت خشيت خود را كه مكر ميرانيده است او را خداى تعالى * قال فقال ان جبرئيل عليه السلام قال * پس كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه جبرئيل كفت مرا * الا ابشرك ان الله عز وجل يقول لك * آيا بشارت ندهم ترا كه بتحقيق خداى عز وجل ميكويد ترا * من صلى عليك صلوة صليت عليه * كسى كه درود فرستد بر تو صلوة فرستم بر وى * ومن سلم عليك سلمت عليه * و كسى كه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بر وى * رواه احمد * وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه * قال * كفت عمر * ان الدعاء موقوف بين السماء والارض * بدرستيكه دعا ايستاده كردانيده ميشود ميان آسمان و زمين يعني * لا يصعد منه شيء * بالا نميرود يا بالا برده نمي‌شود ازان دعا چيزى * حتى تصلي على نبيك * تا آنكه درود ميفرستي بر پيغمبر خود يعني اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادنست و درود خود مستجاب و مقبول و بصعد قبول واصل و موصول است بطفيل و توسل وى نيز دعا بمحل قبول مى رسد * شعر * مور مسكين هوسى داشت كه در كعبه رسد * دست در پاى كبوتر زد و ناكاه رسيد * رواه الترمذي *

* باب الدعاء في التشهد * در كتب فقه مذكور است كه بعد از خواندن التحيات و درود دعا كند بهر چه كه خوش آيد او را بعد از انكه مشابه كلام ناس نباشد و سوال و طلب آن از ايشان ممكن نبود و سابقا در باب تشهد از حديث ابن مسعود كذشت كه ثم ليتخير من الدعاء اعجبه اليه و ادعيهٔ مخصوص از آنحضرت نيز آمده ما نا كه مراد اعجب از همين ادعيهٔ مأثوره خواهد بود و بالجمله توسل و تمسك باين ادعيه اولى و افضل و اكمل است از جهت بودن آنها تمام تر و جامع تر مر مقاصد دنيا و آخرت را وبالله التوفيق

* الفصل الاول عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعو في الصلوة * بود آنحضرت كه دعا ميكرد در نماز يعني بعد از تشهد * يقول * مي كفت * اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر * خداوندا پناه ميجويم بتو از عذاب كه در كور بوده بيان آن بتفصيل در اول كتاب در باب اثبات عذاب قبر كذشت * واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال * و پناه ميجويم بتو از ابتلاء و آزمايش مسيح دجال كه در آخر زمان بر آيد و دعوى خدائي كند و باستدراج خوارق عادت بر دست وى ظاهر كردد و مردم را كمراه كرداند و تفصيل اين احوال در اواخر كتاب در باب علامات الساعة بيايد و مسيح اسم مشترك است اطلاق كرده ميشود بر دجال عليه اللعنة و بر عيسى عليه السلام وليكن چون مطلق واقع شود مراد عيسى عم افتد و نزد اراده آن ملعون مقيد كردانند بدجال چنانكه درين حديث واقع شده است و وجه تسميهٔ وى و حضرت عيسى عم باين نام وانچه متعلق است بدان در محلش بيايد ان شاء الله تعالى * واعوذ بك من فتنة المحيا والممات * و پناه ميجويم بتو از ابتلاء در حالت زندكاني و مردن و مراد بفتنهٔ محيا انچه موجب زيغ و زلل و ميل و انحراف كردد از راه راست و ثبات بر دين اسلام و تحصيل مرضيات حق از انواع بلاء و محن و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنهٔ ممات وسوسهٔ شيطان در حالت نزع و سوال منكر و نكير و اكر وسوسهٔ شيطان را داخل فتنهٔ محيا دارند و فتنهٔ ممات مخصوص بفتنهٔ قبر نيز وجهى دارد * اللهم اني اعوذ بك من المأثم * خداوندا من پناه ميجويم بتو از كناه و از امريكه سبب وقوع در اثم كردد * والمغرم * و از وام كه بر كردن نشيند و اداى آن دشوار افتد يا در معصيت كند يا اكر در طاعت و كار خير كند و از وفاى آن عاجز نيايد آن محل استعاذت نيست و با وجود آن امر دين بى صعوبتي نيست شايد كه بميرد و ورثه و فا بدان نكنند و كرفتار ماند و چون آنحضرت استعاذت ميكرد از وام و در نظر ظاهر كار آن آسان مينمايد * فقال له قائل * پس كفت مر آنحضرت را كوينده از صحابه * ما اكثر ما تستعيذ من المغرم * عجب بسيار است استعاذهٔ تو از وام * فقال * پس بيان كرد آنحضرت قباحت وام و شناعت آنرا و كفت * ان الرجل اذا غرم حدث *

بلکه مرد چون وام دار میشود سخن میکند بامردم از احوال و معاملت خود واظهار فقر و فاقه تا دین بدهند یا در تمهیل مهلت ازخود در تقصیر
اداء آن در ماضي * فكذب * پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول وی * و وعد فاخلف * و وعده میکند بوفاء آن
در مستقبل پس خلاف وعده میکند * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ احدكم من التشهد
الآخر * گفت آنحضرت چون فارغ گردد یکی از شما از تشهد پسین * فليتعوذ بالله من اربع * پس باید که پناه جوید بخدا از چهار
چیز * من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحيا والممات ومن شر المسيح الدجال * رواه مسلم * وعن ابن عباس رض ان النبي
صلى الله عليه وسلم كان يعلمهم هذا الدعاء كما يعلمهم السورة من القرآن * روایت است از ابن عباس که آنحضرت می آموزانید صحابه را
این دعا را چنانچه می آموزانید سورة از قرآن را بتاکید و اهتمام و امر بخواندن و تعهد بحفظ آن * يقول قولوا * میگفت بگوئید * اللهم
اني اعوذ بك من عذاب جهنم واعوذ بك من عذاب القبر واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال واعوذ بك من فتنة المحيا والممات رواه
مسلم * وعن ابي بكر الصديق * رضي الله عنه * قال قلت يا رسول الله علمني دعاء ادعو به في صلوتي * ابوبکر صدیق با آنحضرت عرض
داشت که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعائی که دعا کنم بآن دعا در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنکه دعائیکه متعارفست
و مقرر بود خواندن آن در نماز در این محل بود * قال قل * گفت آنحضرت بصدیق بگو بخوان این دعا را * اللهم اني ظلمت نفسي ظلما
كثيرا * خدایا و نزد بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثاء مثلثه است و در بعض روایات
مسلم کبیرا بموحده آمده و امام نووی در اذکار گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد * ولا يغفر الذنوب الا انت *
و نمی آمرزد همه گناهان بنده گان را هیچ کس مگر تو * فاغفر لي مغفرة من عندك * پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد تو
* وارحمني * و رحمت و مهربانی کن مرا * انك انت الغفور الرحيم * بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان و مهربانی کننده
بر بندگان * متفق عليه * وعن عامر بن سعد عن ابيه * روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است شنیده
پدر خود را و عثمان و عائشه را و شنید از وی زهری وغیره روایت میکند از پدر خود * قال * گفت * سعد كنت ارى رسول الله *
بودم من که میدیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يسلم عن يمينه وعن يساره * سلام میداد از جانب راست و از جانب
چپ * حتى ارى بياض خده * تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی این مقدار روی در سلام می گردانید که رخسار
روشن او دیده می شد زهی سعادت کسیکه در پهلوی او می بود * بیت * کاشکی اندر نمازم جاشود پهلوی تو * تا بتقریب سلام افتد نظر
بر روی تو * رواه مسلم * وعن سمرة * بفتح سین وضم میم صحابی مشهور احوال او در مواضع دیگر نوشته شده * بن جندب * بضم
جیم و دال و بفتح دال نیز آمده * قال كان رسول الله * گفت سمره بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا صلى صلوة * چون میگزارد
نماز را * اقبل علينا بوجهه * توجه میکرد بر ما بر روی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکی از دو جانب روی راست یا چپ و اقرب
آنست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاهی بر میگشت بجانب دست راست و گاهی بدست
چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست * رواه البخاري * وعن انس قال كان النبي صلى الله
عليه وسلم ينصرف عن يمينه * بود آنحضرت که بر میگشت از نماز از جانب دست راست خود * رواه مسلم * وعن عبد الله بن مسعود قال *
گفت ابن مسعود * لا يجعل احدكم للشيطان شيئا من صلوته * باید که نکرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود وبیان کرد آنرا
بقول خود * يرى ان حقا عليه ان لا ينصرف الا عن يمينه * بداند و اعتقاد کند یا گمان برد که حق است لازم است بر وی که بر نگردد از نماز مگر از
جانب دست راست خود یری بفتح یا وضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن * لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه
وسلم كثيرا ينصرف عن يساره * هر اینه بتحقیق دیدم من آنحضرت را بسیار که بر میگشت از جانب چپ خود * متفق عليه * حاصل
مقام آنکه آنحضرت بعد از سلام دادن گاهی بر میگشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال اینچنین بود که سلام میداد
و دعا می خواند بجانب حجرهٔ شریف که در جانب یسار است میرفت و گاهی بر عکس این میکرد از جانب یسار بر میگشت و به جانب یمین
می نشست و اول را بر عزیمت حمل کرده اند که در وی تیامن است و فعل آنحضرت در اکثر احوال اینچنین بود و لیکن ابن مسعود رض میگوید

که ثانی اگرچه رخصت است وکم بود اما درسنیت اعتقاد وجوب نباید گرفت واز ترخیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است
که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او وشافعیه ازین دو حدیث
اخذ کرده اند که مصلی را باید که برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه منزل او درآنجانب است یا کاری
دارد بآن جانب بجانب یمین برگردد واگر بجانب چپ است بجانب چپ برگردد واز امیر المؤمنین علي رضی الله عنه نیز همچنین
مرویست وبازگاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست وروی بجانب ایشان میکرد وپشت بسوی قبله اگر کاری
میداشت با ایشان وخطابی میکرد وسخنی میگفت چنانکه در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علينا بوجهه ودر حدیث بخاری ومسلم آمده
است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال میکرد بوجه شریف خود اصحاب را ومیگفت آیا دیده است هیچ یکی
از شما خوابی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت بفتح مکه می بود وغیر این احادیث دیگر نیز ظاهر درین معني است فتدبر * وعن البراء
قال كنا اذا صلينا خلف رسول الله * گفت براء ابن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم
احببنا ان نكون عن يمينه * دوست میداشتیم که باشیم در جانب راست آنحضرت * يقبل علينا بوجهه * که اقبال وتوجه آرد بر ما بروی
مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعني پیشتر از آنکه روی بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد واول بمشاهدهٔ جمال
وی مستسعد شویم وبخطاب کریم وی مشرف گردیم واقتباس انوار واستمداد اسرار از مواجهت شریف او بنمائیم خصوصا در وقت رجوع
وی از جناب حق وانصراف از صلوة که قرة العین ومحل نهایت شهود ووقت غایت قرب او است صلی الله علیه وسلم واین یکی از وجوه فضیلت
ایستادنست در جانب یمین امام وسر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک بوی بایستند * قال فسمعته *
گفت براء بن عازب پس شنیدم آنحضرت را * يقول * میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعای که میکرد * رب قني عذابك * خداوندا
نگاه دار مرا از عذاب خود * يوم تبعث او تجمع عبادك * روز قیامت که برمی انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را او تجمع شك
راوی است که تبعث گفته یا تجمع از ینجا معلوم میشود که بندگان خاص ومقربان درگاه از عذاب وی میترسند وبرحمت وی پناه میبرند
واین برای تعلیم امت است که از ادب درگاه آگاه باشند * رواه مسلم * وعن ام سلمة قالت ان النساء في عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
كن اذا سلمن من المكتوبة قمن * گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض بر میخاستند ومیرفتند پیش
از مردان * وثبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن صلی من الرجال ماشاء الله * وبرجای خود می بود آنحضرت وهرکه نماز گزارده بود
از مردان تا زمانیکه خواسته بود خدا پس گاهي همين قدر می نشست که میگفت اللهم انت السلام ومنك السلام الی آخره وگاهی
بقدری می نشست ودعا میکرد وقرآن میخواند وتبلیغ احکام میکرد وگاهی می نشست در مصلای خود تا برآمدن آفتاب بنابر اختلاف
احوال ومقتضیات آن * فاذا قام رسول الله * پس چون می ایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قام الرجال * می ایستادند
مردان * رواه البخاري وسنذکر حدیث جابر بن سمرة في باب الضحك ان شاء الله تعالی * وسر انجام است که ذکر کنیم حدیث
جابر بن سمرة راکه در وی ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت
نیز در وی واقع است ومؤلف ذکر آن حدیث را در ان باب مناسب تر دیده *

الفصل الثاني

* عن معاذ بن جبل
قال اخذ بيدي رسول الله * گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال اني لاحبك يا معاذ * پس گفت
آنحضرت بدرستیکه من هرآینه دوست میدارم ترا ای معاذ * فقلت وانا احبك * پس گفتم ومن دوست میدارم ترا * يا رسول الله قال
فلا تدع ان تقول في دبر كل صلوة * گفت آنحضرت پس ترک مکن این را که گوئی در پس هر نماز این دعا را ظاهرا ایراد این حدیث درباب
الدعاء في التشهد خواندن او ست بعد از التحيات پیش از سلام واز کتاب سفر السعادة معلوم میشود که خواندن او بعد از فراغ از نماز بود
* رب اعني علی ذکرك وشكرك وحسن عبادتك * ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو وسپاس داشتن تو ونیکو کردن عبادت تو بجای
آوردن آن بنعت شهود ومراقبه که الاحسان ان تعبد ربك كانك تراه الحديث * رواه احمد وابوداود والنسائي الا ان ابا داود لم يذكر *
لیکن ابوداود ذکر نکرده است این کلمه را که * قال معاذ وانا احبك * واین حدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی وبقول انا احبك

وبکاتب حروف نیز از قبل بعضی از علمای یمن رسیده است والحمد لله علی ذلک * وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسلم عن یمینه * بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود ومیگفت * السلام علیکم ورحمة الله حتی یری بیاض خده الایمن * تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار راست وی * وعن یساره * وسلام میداد از چپای خود ومیگفت * السلام علیکم ورحمة الله حتی یری بیاض خده الایسر * تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار چپ وی * رواه ابو داؤد والترمذی والنسائي ولم یذکر الترمذی * وذکر نکرده است ترمذی این کلمه را * حتی یری بیاض خده * نه در ایمن ونه در ایسر وهمین مقدار آورده کان یسلم عن یمینه السلام علیکم ورحمة الله وهمچنین در جانب دیگر واین ائمه این حدیث را از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند * ورواه ابن ماجة عن عمار بن یاسر * وروایت کرده است او را ابن ماجه از عمار بن یاسر ومعلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داؤد ونسائي است در ذکر حتی یری بیاض خده یا با ترمذ یست در عدم ذکر آن وهو الظاهر * وعن عبد الله بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبي * گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر * صلی الله علیه وسلم من صلوته * از نماز خود * الی شقه الایسر الی حجرته * بسوی پهلوی چپ خود بجانب حجرهٔ خود که بجانب ایسر مسجد بود * رواه في شرح السنة * وعن عطاء الخراساني عن المغیرة قال قال رسول الله * روایت است از عطای خراسانی که از مشاهیر تابعین است وبلخي است ولادت یافت سنة خمسین ووفات یافت سنة خمس وثلثین ومائة ابو حاتم گفت ثقه است ونسائي گفته لا باس به روایت کرد از وی مالک ومعمر از مغیرة بن شعبه که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لا یصلي الامام في الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول * نگزارد امام جائي که گزارده است در وی تا آنکه برگردد وانتقال کند از جای خود بجای دیگر وگفته اند که این حکم مخصوص با امام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز ووجه تحول در امام آنست که توهم نکند کسی که هنوز در نماز فرض است وبعض گویند که وجه تحول آنست که تا گواهي دهند هر دو موضع بعبادت وبعض گویند اظهار تکثیر عبادت وبعض گویند تاخیر رتبهٔ نفل از رتبهٔ فرض واین وجوه شامل امام ومقتدیان وتمامهٔ مصلیا نست باید که نفل درجای فرض نگزارند * رواه ابو داؤد وقال عطاء الخراساني لم یدرک المغیرة * وگفت ابو داؤد عطای خراسانی در نیافته ونديده است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیرة بن شعبه سنة خمسین است وولادت عطای خراسانی در سنه خمسین است پس حدیث منقطع است * وعن انس ان النبي صلی الله علیه وسلم حضهم علی الصلوة ونهاهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوة * روایت است از انس که آنحضرت برانگیخت وبرغلانید صحابه را بر نماز یعني تاکید وترغیب کرد بر محافظت واداء آن وسیاق حدیث در انست که مراد مبادرت ومسارعت بجماعت وادراک تکبیرهٔ اولی باشد یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونهي کرد از ین که برگردند پیش از برگشتن وی صلی الله علیه وسلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت سلام بدهند واز نماز برآیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از ان که آنحضرت برخیزد برخیزند وبروند ومنتظر ذکر ودعا ننشینند ونهي بر معني اول تحریمی است وبر ثاني تنزیهي * رواه ابو داؤد *

* الفصـــــل الثالث *

عن شداد * بفتح شین وتشدید دال * بن اوس * بفتح همزه وسکون واو وکنیت او ابو یعلي است برادرزادهٔ حسان بن ثابت او را ویدرا واو را صحبت است نزول کرد به بیت المقدس ومعدود است از اهل شام ابو الدرداء گفت که شداد داده شده است علم را وحلم را * قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول في صلوته * بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعني در آخر نماز در تشهد یا بعد از سلام عقیب صلوة ودر روایت احمد آمده فیها او في دبرها یعني میگفت در نماز یا بعد از نماز ومؤلف این را در باب دعا بعد از تشهد آورده فتدبر * اللهم انی اسألک الثبات في الامر * خدایا من سوال میکنم ترا ومیخواهم از تو استقامت ویا برجا بودن در کار دین * والعزیمة علی الرشد * وهمت وآهنگ بر رشد واهتدا ورشد ورشاد برهٔ بودن وبره شدن خلاف غي * واسألک شکر نعمتک * وسوال میکنم ترا توفیق شکر نعمت تو که سبب مزید نعمت وحفظ او است از هلاک وزوال * وحسن عبادتک * وخوبي ونیکوی عبادت ترا * واسألک قلبا سلیما * ومیخواهم ترا دل بی کزند وبی عیب یعني نهي از عقائد فاسده ومیل بشهوات والتفات بما سوای تو * ولسانا صادقا * وزبان راست گو * واسألک من خیر ما تعلم * وسوال میکنم ترا از نیکي آنچه میدانی تو که آن خیر است نه آنچه من خبر پندارم چه بنده چیز برا خیر پندارد ودوست دارد ودر نفس الامر شر باشد ودر آوردن کلمهٔ من که مفید تبعیض است بجهت آنست که تمامهٔ خیر کسی را حاصل نیست مگر آنچه قسمت او است یا من

زائده است وسوال كل خير وتمامهٔ آن در ادعيهٔ ماثوره بسيار است * واعوذ بك من شر ما تعلم * وپناه ميجويم بتو از بدی آنچه ميدانی تو * واستغفرك لما تعلم * وطلب آمرزش ميكنم از تو مر گناهانيكه ميدانی تو واينهمه تعليم امت است كه اينچنين خواهند والا آنحضرت را حاصل است خير كل خير وشر را گرد سراپردهٔ حال وی مجال نيست وآمرزيده شده است از ما تقدم وما تأخر واكثر حال ادعيهٔ ماثوره هم برين است با اين همه تواضع وتذلل واظهار بندگی است وشهود كبريای حق ولاابالی درگاه اوست * رواه النسائی وروی احمد نحوه * وعن جابر قال كان رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول فی صلوته بعد التشهد * ميگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد * احسن الكلام كلام الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله عليه وسلم * بهترين كلامها كلام خدا است وبهترين سيرتها سيرت محمد است صلعم وهدی بفتح ها وسكون دال سيرت نيك واين كلام از آن حضرت در خطبه‌ها ماثور است كه بعد از حمد وثنای حق اين را ميگفت ودر تشهد نيز آمده است ومضمون آن تاكيد وتقرير شهادتين است * رواه النسائی * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت كان رسول الله صلی الله عليه وسلم يسلم فی الصلوة تسليمة تلقاء وجهه * گفت عائشه كه بود آنحضرت كه سلام ميداد آنحضرت يك سلام بجانب روی مبارك خود * ثم يميل الی الشق الايمن شيئا * پستر ميل ميكرد ومی خميد بسوی پهلوی راست اندكی يعنی ابتداء سلام مستقبل قبله ميكرد پس ميل ميكرد اندكی در اثنای سلام وتمام ميكرد سلام را چنانچه نموده ميشد بياض خدا وچنانكه در روايات سابقه گذشت ومذهب امام مالك يك سلام است بظاهر اين حديث وائمهٔ ثلثه وديگر علما بر دو سلام اند از جهت كثرت احاديث وارده در ان وتاويل حديث عايشه آنست كه جهر ميكرد بيك سلام وسلام ديگر خفيه ميگفت * رواه الترمذی * وعن سمرة قال امرنا رسول الله * روايت است از سمرة بن جندب كه گفت امر كرد ما را پيغمبر خدا * صلی الله عليه وسلم ان نرد علی الامام * كه رد ميكنيم سلام را بر امام يعنی مقتديان كه سلام گويند نيت جواب سلام امام كنند واز ينجا معلوم ميشود كه امام نيت سلام بر مقتديان ميكند * ونتحاب ان يسلم بعضنا علی بعض * وامر كرد كه يكديگر را دوست گيريم ما بسلام دادن بعض ما بر بعض يعنی در سلام دادن در نماز نيت سلام بر يكديگر كنيم كه آن باعث محبت ومودت است ودر سلام نماز نيت ملائكهٔ مقربين نيز بايد كرد چنانكه در احاديث آمده است ودر فقه نيز مذكور است * رواه ابو داود

* باب الذكر بعد الصلوة * بدانكه جهر بذكر مطلقا وبعد از نماز مشروع است ووارد شده است در وی احاديث چنانكه بيايد واختلاف است در انكه مصلی بعد از نمازها كه بعد از وی نماز سنت است برخيزد يا نشسته ماند وبعد از برخاستن درمكان فرض سنت بگزارد يا انتقال كند درمكان ديگر نزد اكثر مختار آن است كه بايستد ودر جای ديگر سنت بگزارد ومستحب است كه قوم نقض كنند صفوف را وامام نيز پس وپيش رود تا مشتبه نگردد بر مردم كه در ايند كه هنوز در جماعت اند وبنا گاه يكی از در ايندگان بنابرين توهم اقتدا كند وفاسد گردد اقتدای او وبعض گويند اگر بعض ادعيهٔ مختصر كه بصحت رسيده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله عليه وسلم مثل اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت يا ذا الجلال والاكرام وآية الكرسی اگر بصحت رسد حديث خواندن آن بعد از فرض چنانكه اكثر برانند نشسته بخوانند درست است ونيز اختلاف است كه افضل انصراف وانتقال بجانب يمين است يا به يسار وصحيح آنست كه مخير است بهرجانب كه انتقال كند واكثر برانند كه بجانب يسار انتقال كند تا يسار او يمين گردد ودر مسجد شريف نبوی بجانب يسار كه حجرهٔ شريف در انجانب است افضل است باتفاق واز آنچه بايد دانست آن است كه تقديم رواتب منافی نيست بعديتی را كه در باب بعض ادعيه واذكار در احاديث واقع شده است صرح به الشيخ ابن الهمام وتعجيل قيام بسنت مغرب منافی نيست مر خواندن آية الكرسی وامثال آنرا چنانكه در حديث صحيح وارد شده است كه بخوانند بعد از نماز فجر ومغرب ده بار لا اله الا الله وحده لاشريك له له الملك وله الحمد وهو علی كل شیء قدير وآنكه بعض مردم تعجيل كنند چنانكه آية الكرسی در سنت مغرب بخوانند چيزی نيست ومخالف سنت است كه در خواندن قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است

* الفصل الاول

* عن ابن عباس قال كنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله عليه وسلم بالتكبير متفق عليه * گفت ابن عباس كه بودم من كه ميشناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتكبير واختلاف كرده اند شراح در بيان مراد بتكبير بعض گفته اند كه مراد بتكبير اينجا ذكر است چنانكه در صحيحين از ابن عباس آمده است كه رفع صوت بذكر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آن حضرت صلی الله عليه وسلم معهود بود وگفت ابن عباس ميشناختم من انقضای صلوة را بدان پستر آورده است بخاری اين حديث را پس معلوم شد كه مراد بتكبير مطلق ذكر

است وبعض گفته اند که مراد تکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است وبعض میگویند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار وبعض میگویند که این در ایام متابو که تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفته است که مراد تکبیراتی است که در نماز نیز در برآوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من میشناختم انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر واین وجه بعید است از عبارت و برهر تقدیر مشکل میشود که این قول ابن عباس چه معنی دارد که مگر وی رضی الله عنه حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود شاید که در جماعت مواظبت نمی نمود واحتمال دارد که حاضر میشد و در آخر صفوف می ایستاد پس نمیشناخت انقضاء نماز را بتسلیم والله اعلم * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم لم يقعد الا مقدار ما يقول * گفت عائشه بود آنحضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت این کلمات را * اللهم انت السلام ومنك السلام * خداوندا توئی سالم ومنزه از جميع نقائص ومتصف بتمامه کمالات واز تست سلامت بندگان از همه آفات ومخافات * تبارکت یاذا الجلال والاکرام * بزرگی تراست خداوند صفات سلبیه وثبوتیه * رواه مسلم * واین ذکر همین مقدار از دو احادیث واقع شده و بصحت رسیده است و بعض از آن والیک يرجع السلام زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشائخ زیاده برین نیز میخوانند معلوم نمیشود که این زیادات از ایشان است یا روایتی هم دارند والله اعلم * وعن ثوبان قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلاثا * گفت ثوبان که مولای حضرت رسالتپناه وحاضر گاه وبیگاه درگاه بود چون بر میگشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام میکرد وسلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است تفسیر آن از بعض سلف و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه * وقال * و میگفت نیز بعد از استغفار * اللهم انت السلام ومنك السلام تبارکت یاذا الجلال والاکرام رواه مسلم * وعن المغيرة بن شعبة * صحابی مشهور راست احوال وی در موضعی نوشته شده است * ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في دبر كل صلوة مكتوبة * بود آنحضرت که میگفت در پس هر نماز فرض * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد * شرح این سابقا در باب الرکوع گذشته است * متفق عليه * بدانکه آنحضرت این کلمات واذکار دیگر که در احادیث آمده است میگفت وگفته اند که در بعض احیان سلام میداد و برمیخاست بی آنکه هیچ چیزی بگوید و بخواند و در بعض اوقات این اذکار کل یا بعضی از آن میخواند و بعض در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله وحده الخ واذکار ودعوات دیگر بسیار است که در کتب احادیث مذکوراند و روایت آمده که آنها را بعد از نماز میخواند و معنی بعدیت همانست که گفته شد ولازم نیست که بعد از فرض متصل بخواند * وعن عبد الله ابن الزبير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم من صلوته يقول بصوته الاعلى * بود آنحضرت چون سلام میداد از نماز خود میگفت بآواز بلند * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير لا حول ولا قوة الا بالله لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصين له الدين ولو كره الكافرون رواه مسلم * این حدیث صریح است در جهر بذکر که آنحضرت بآواز بلند میخواند اما بعض علما گفته اند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود ونووی در مذهب گفته که افضل اخفاست درین دعا وجز آن خواه امام بود یا منفرد مگر آنکه حاجت بود بتعلیم آن وهم برین حمل کرده شده است جهر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن وبعد از انکه محفوظ گشت اخفا افضل است وحق آنست که اوقات مختلف است که گاهی ذوق وحضور در اخفاست وگاهی در جهر شوق وگرمی افزاید وجهر بذکر مشروع است بلا شبهه * وعن سعد انه كان يعلم بنيه هؤلاء الكلمات * روایت است از سعد بن ابی وقاص که وی بود که می آموزانید پسران خود را این کلمات را * ويقول ان رسول الله * ومیگفت که بدرستیکه پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بهن دبر الصلوة * بود که پناه میجست بخدا بگفتن این کلمات در پس نماز وکلمات این است * اللهم اني اعوذ بك من الجبن * خداوندا پناه میجویم بتو از بد دلی وترسندگی بیرجان * واعوذ بك من البخل * وپناه میجویم بتو از بخل * واعوذ بك من ارذل العمر * وپناه میجویم بتو از فرومایه ترینا کس تر عمر مراد آخر عمر است که بحد خرافت کشد و قوی سست وبیکار کردد واز علم ومعرفت وعبادت باز دارد

* واعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر * وپناه ميجويم بتو از ابتلا وآزمايش دنيا وعذاب گور * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال ان
فقراء المهاجرين اتوا رسول الله * روايت است از ابي هريره كه فقراى مهاجران آمدند پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقالوا *
پس گفتند * قد ذهب اهل الدثور بالدرجات العلي والنعيم المقيم * بردند خداوندان اموال بسيار پايهاى بلند را از اجر وثواب وقرب
و رضاى حق ونعمت پاينده كه نعمت بهشت است * فقال وما ذاك * پس گفت آنحضرت وچيست اين يعني چيست سبب بردن ايشان
درجات علي ونعيم مقيم را * قالوا * گفتند صحابه سبب آن اينست كه * يصلون كما نصلي * نماز ميگزارند ايشان چنانچه نماز ميگزاريم ما
* ويصومون كما نصوم * وروزه ميدارند چنانچه روزه ميداريم ما * ويتصدقون ولا نتصدق * وصدقه ميدهند ايشان وصدقه نميدهيم ما
* ويعتقون ولا نعتق * وبرده آزاد ميكنند ايشان وآزاد نميكنيم ما يعني ايشان در عبادت بدنيه شريك ما اند وبعبادات ماليه ممتازند
* فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افلا اعلمكم شيئا تدركون به من سبقكم * آيا پس نياموزانم شما را عملي كه دريابيد بسبب آن عمل
فضل كساني را كه پيشي كرده اند شما را از متقدمين اين امت يا امم سابقه نيز * وتسبقون به من بعدكم * وپيشي كنيد شما بسبب آن
عمل كساني را كه بعد از شما ايمان بيارند يا بعد از شما پيدا شوند ودرينجا بيان فضلي عظيم است مرايشانرا و راى آنچه شكايت كرده بودند
ازان از انحطاط درجهٔ ايشان از اغنيا ومقصود اينجا همين بود * ولا يكون احد افضل منكم * ونباشد هيچ يكى از اغنيا فاضلتر وزياده تر
در اجر وثواب از شما * الا من صنع مثل ما صنعتم * مگر كسي كه بكند از ايشان مانند آن عملي كه شما كنيد * قالوا بلى * گفتند آري
تعليم كن * يا رسول الله قال تسبحون وتكبرون وتحمدون دبر كل صلوة ثلثا وثلثين مرة * فرمود تسبيح كنيد وتكبير گوئيد وحمد خوانيد
پس هر نمازي سي وسه بار ظاهر عبارت واكثر روايات دران است كه هر كدام سي وسه بار باشد ودر روايتي مجموع سي وسه بار هر كدام
يازده بار نيز آمده است ودر بعض تقديم وتاخير هم در ذكر تسبيح وتحميد وتكبير واقع شده است ودر حديث ديگر صريح آمده است كه زيان
نميكند ترا بهر كدام از ينها ابتدا كني * قال ابو صالح * گفت ابو صالح كه يكي از رواة اين حديث است از ابي هريرة تابعي است
* فرجع فقراء المهاجرين الى رسول الله * پس باز برگشته آمدند فقراى مهاجران بسوى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقالوا * پس گفتند
* سمع اخواننا اهل الاموال بما فعلنا ففعلوا مثله * شنيدند برادران ما كه مال دارانند آنچه كرديم ما از تسبيح وتحميد وتكبير پس كردند
مانند آن پس باز افضليت ايشان از ما لازم آمد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ذلك فضل الله يؤتيه
من يشاء * يعني زيادتي اغنيا بر شما فضل خدا است كه ميدهد وى تعالى فضل خود را هر كرا مي خواهد چه توان كرد صبر كنيد وبرقضاى
الهي وقسمت وى تعالى راضي باشيد كه وى سبحانه فضل نهاده بعضي از بندگان خود را بر بعض * متفق عليه * اين حديث بخاري ومسلم
است * وليس قول ابي صالح الى آخره الا عند مسلم * وليكن نيست قول ابي صالح كه گفت فرجع فقراء المهاجرين الى آخره مگر نزد مسلم ومتفرد
است بدان از بخاري ودر بعض روايات آمده است كه فقرا در آيند بهشت را پيش از اغنيا نيم روز كه پانصد سال است يعني اگرچه اغنيا را
فضل بر فقرا ثابت شد وليكن لطف حق سبحانه تلافي كرد آنرا بسبقت دخول فقرا بر اغنيا در بهشت ديگر بدانكه حديث مخصوص است بفقراى
مهاجرين نه عام مر جميع فقرا را اما رب مگر قياس كنند حال سائر فقرا را بر حال فقراى مهاجرين والله اعلم * وفي رواية للبخاري * ودر روايتي
مر بخاري را اينچنين آمده است كه * تسبحون في دبر كل صلوة عشرا وتحمدون عشرا وتكبرون عشرا بدل ثلثا وثلثين * پس هر يكى ده بار بود
ومجموع ثلثين كرده ودر روايتي هر يكى يازده بار نيز آمده است تا مجموع ثلثا وثلثين شود چنانكه گفتيم ودرين حديث دليل است بر فضل
غني بر فقير وتنبيه بر ابر بلند اعمال هر دو ودر جانب فضل فقير بر غني نيز دلائل است وعلما را اختلاف است درانكه غني شاكر افضل است
يا فقير صابر ودلائل جانبين در محل خود مذكور است وسبقت دخول فقرا در بهشت از اغنيا منافي فضل اغنيا وعلو درجات ايشان نيست
چه آن بجهت خفت اثقال ويسر حساب ايشان است والله اعلم * وعن كعب بن عجرة * بضم عين وسكون جيم وبرا صحابي است از اهل بيعت
شجرة قصهٔ اسلام او در موضعي نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم معقبات * بضم ميم وفتح عين وكسر قاف مشدده
وباء موحده يعني بعض عقب بعض آينده در تلفظ صفت كلماتست چنانكه در صفت ملائكه كه براى محافظت آدميان مي آيند
نيز در قرآن مجيد واقع شده كه له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه وصفت اين كلمات اينست * لا يخيب قائلهن او فاعلهن *

نوميد كردانيده نميشود از يافتن مطلوب كوينده آنها يا كننده آنها شك راوي است * دبر كل صلوة مكتوبة * در پس هر نماز فرض * ثلث وثلثون تسبيحة * سي وسه بار سبحان الله كفتن * وثلث وثلثون تحميدة * وسي وسه بار الحمد لله كفتن * واربع وثلثون تكبيرة * وسي وچهار بار الله اكبر كفتن تا مجموع صد بار كردد * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سبح الله في دبر كل صلوة ثلثا وثلثين * كسى كه تسبيح كند خداوند را وپاكى ياد كند او را پس هر نماز بكويد سبحان الله سي وسه بار * وحمد الله ثلثا وثلثين * وثنا كويد خدا را وبكويد الحمد لله سي وسه بار * وكبر الله ثلثا وثلثين * وبزركي ياد كند خدا را وبكويد الله اكبر سي وسه بار * فتلك تسعة وتسعون * پس اين مجموع نود ونه كرت ميشود * وقال تمام المائة * وبكويد براى تمام كردن عدد صد اين كلمه را كه * لا اله الا الله وحده لاشريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير * ودر بعض روايات بعد از وله الحمد يحيي ويميت ودر بعض وهو حي لا يموت ودر بعض بيده الخير نيز آمده است * غفرت خطاياه * آمرزيده شود كناهان آنكس * وان كانت مثل زبد البحر * واكرچه باشد كناهان وى مانند كف دريا در كثرت * رواه مسلم * درين روايت تمامي صد باين ذكر است كه مذكور شد ودر حديث سابق بسي وچهار بار كفتن تكبير بهر وجه كه خواند كفايت كند وفائز كردد بمقصود واين ورد در وقت نوم نيز آمده است ودر انجا همين سي وچهار بار كفتن تكبير است چنانكه در محل خود بيايد ان شاء الله تعالى *

الفصل الثاني

* عن ابي امامة قال قيل * روايت است از ابي امامة باهلي كه صحابي مشهور است ساكن شد مصر را پستر انتقال كرد بحمص ووفات يافت در آن واز كمترين است در روايت واكثر حديث وى نزد شاميين است واز بقاياى صحابه بود بحمص روايت دارد از حضرت رسول واز بسيارى از صحابه ودر وقت وفات آنحضرت سي وسه ساله بود وبعض كفته اند سي ساله بود مات سنة ست وثمانين وقيل احدى وثمانين وله احدى وتسعون سنة كفت كفته شد بآنحضرت يعني پرسيدند صحابه * يارسول الله اى الدعاء اسمع * كدام دعا مسموع تراست يعني قريب تر وزود تر است اجابت وقبول او * قال جوف الليل الآخر * فرمود دعاى درون شب يا معني آنست كدام وقت از اوقات دعا مستجاب ومقبول است در وى دعا وقول وى الآخر صفت جوف است يعني ميان شب كه درجانب آخر باشد كه مراد بدان وقت سحر است چنانكه تفصيل آن در باب قيام الليل بيايد ولفظ جوف را لآخر برفع ونصب هر دو روايت است وبجر نيز جائز است وهمچنين قول وى * ودبر الصلوات المكتوبات * وعقب نمازهاى فرض ظاهر عبارت متصل فرض است واكر بعد از رواتب باشد اميد است كه همين حكم داشته باشد چنانچه سابقا اشارتى بدان كرده شد * رواه الترمذي * وعن عقبة * بضم عين وسكون قاف * بن عامر قال امرني رسول الله * كفت فرمود مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اقرأ بالمعوذات في دبر كل صلوة * كه بخوانم معوذات را در پس هر نماز ومعوذات بكسر واو وتشديد آن سورتهاى كه در اول آن استعاذه است ميكويند آن خود دو سوره بيش نيست قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وجواب ميكويند كه كاهي لفظ جمع را بر دو نيز اطلاق ميكنند وبعض ميكويند كه درينجا سوره اخلاص را تنها يا با سورة كافرون نيز داخل معوذات داشته اند بطريق تغليب يا باعتبار آنچه درين دو سوره است از توحيد وبراءت از شرك كه در معنى استعاذه است از شرك وبعض كويند كه مراد بمعوذات آيات است كه متضمن استعاذه است لفظا او معنى واين دو سوره نيز داخل آنست يا مراد كلمات معوذه است ودر روايتي بالمعوذتين آمده بلفظ تثنيه فلا اشكال * رواه احمد وابو داود والنسائي والبيهقي في الدعوات الكبير * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان اقعد مع قوم يذكرون الله من صلوة الغداة حتى تطلع الشمس * كفت آنحضرت هر آينه نشستن من با كروهي كه ذكر ميكنند خدا را بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب * احب الي من ان اعتق اربعة من ولد اسمعيل * دوست داشته شده تر است بسوى من از آزاد كردن من چهار مرد از اولاد اسمعيل * ولان اقعد مع قوم يذكرون الله من صلوة العصر الى ان تغرب الشمس احب الي من ان اعتق اربعة * ظاهر آنست كه اين اربعه را نيز از اولاد اسمعيل دارند واحتمال دارد كه ندارند بادعاى افضليت ذكر در اول روز نسبت بآخر وبدانكه ظاهر از نشستن باذاكران شريك شدنست با ايشان در ذكر واكر مجرد قعود ومجالست با ايشان مراد باشد نيز صورت دارد چنانكه حديث هم القوم لا يشقى جليسهم كه در كتاب دعوات بيايد ناظر در آنست ونيز بدانكه حقيقت سر عدد اربعه موكول بعلم شارع است وهمچنين هر جا كه عدد است وبعض علما مناسبات تقريبيه

بفهم بظن و تخمین ذکر کنند چنانکه این عمل که این جزا بران موعود است منقسم بچهار است ذکر الله و قعود و اجتماع بران و صبر
تا بر آمدن آفتاب و فرو رفتن آن والله اعلم و تخصیص باولاد اسمعیل از جهت شرف و فضل ایشان است * رواه ابو داود * وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الفجر بجماعة * کسی که بگزارد نماز بامداد را بجماعت * ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس *
پستر بنشیند در حالی که یاد میکند خدای تعالی را تا آنکه بر آید آفتاب * ثم صلی رکعتین * پستر بگزارد دو رکعت اقل اینست و تا
دوازده رکعت نیز آمده است و اول وقت وی بحکم ظاهر احادیث طلوع آفتاب است و بعض هم بدین اند و نزد جمهور تا بلند شدن
آفتاب مقدار یک نیزه و در روایات نیز آمده است و مشهور در مردم اینست که این را نماز اشراق گویند و در بعض روایات نیز باین
اسم موسوم شده است و اکثر در احادیث این را صلوة ضحی نام شده و ظاهر آنست که این هر دو نماز یکی است اول وقت وی نزد ارتفاع
شمس است و آخر وی تا قبیل زوال و در باب صلوة ضحی کلام متعلق باین مقام بیاید ان شاء الله تعالی و بالجمله هر که دو رکعت درین وقت
بگزارد * کانت له کاجر حجة وعمرة * باشد مر او را مثل اجر حج و عمره اجر حج باداء فرض در جماعت و اجر عمره بگزاردن دو رکعت نفل
چنانکه حج فرض است و عمره نفل * قال قال رسول الله * گفت انس که گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * برای تاکید و مبالغه در
زیادت اجر برین عمل * تامة تامة تامة * صفت عمره است یا هر کدام و این اگرچه بحقیقت مثل آن نباشد زیرا که اجر بقدر تعب
است ولیکن مشابهه باو است و چندان ثواب است که گویا عین او است و این را از باب الحاق ناقص بکامل دارند * رواه الترمذی *
* الفصل الثالث * عن الازرق * بفتح همزه و تقدیم زای بر راء در آخر قاف * بن قیس * از تابعین است حارثی بصری معدود است
از کوفیین ثقه است مات سنة احدی وعشرین ومائة * قال * گفت * صلی بنا امام لنا یکنی ابا رمثة * گزارد نماز با ما بجماعت امامی که
ما را بود که کنیت کرده میشود ابا رمثه بکسر را و سکون میم و ثای مثلثه صحابی است * قال * گفت ابو رمثه * صلیت هذه الصلوة مع رسول
الله * گزاردم این نماز را با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * و این نماز اشارت است بنمازی که گزارده چنانچه ظهر یا عصر باشد مثلا
* او مثل هذه الصلوة * شک راویست و مثل باین ملاحظه گفت که این نمازی که با ایشان گزارد است بعینه و شخصه آن نماز نیست که
با آنحضرت گزارده اگرچه نوع یکست و احتمال دارد که مثل باعتبار آن گفته باشد که این نماز که با ایشان گزارده غیر آن نمازی باشد که
با آنحضرت گزارده چنانکه آن ظهر بوده باشد و این عصر مثلا فافهم * قال وکان ابو بکر وعمر یقومان فی الصف المقدم عن یمینه *
گفت ابو رمثه و بودند ابوبکر و عمر که می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت * وکان رجل قد شهد التکبیرة الاولی من الصلوة *
و بود مردیکه حاضر شده بود و دریافته بود تکبیرهٔ اولی را از نماز یعنی در رکعت اولی در آمده بود و مسبوق نبود * فصلی نبی الله * پس
نماز بگزارد و تمام کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ثم سلم عن یمینه وعن یساره * پستر سلام داد از جانب راست خود و از جانب
چپ خود * حتی رأینا بیاض خدیه * تا آنکه دیدیم ما مقتدیان سفیدی هر دو رخسار آنحضرت را آنکه در جانب یمین بود رخسار ایمن
دید و کسی که در جانب یسار بود ایسر دید * ثم انفتل کانفتال ابی رمثة * پستر برگشت آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثه
* یعنی نفسه * میخواهد ابو رمثه نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت همچو برگشتن من خود را بلفظ غائب یاد کرد و این تفنن است
در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست چنانکه از فعل آنحضرت مرویست * فقام الرجل الذی ادرک معه
التکبیرة الاولی من الصلوة * پس برخاست آن مرد که دریافته بود با آنحضرت تکبیرهٔ اولی را از نماز و فائدهٔ این قید که دریافت تکبیرهٔ
اولی آنست که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای گزاردن سنت راتبه برخاست چنانکه فرمود * یشفع * در حالتی
که جفت میکند نماز را یا نماز یعنی برخاست تا راتبه بگزارد * فوثب * پس بجهید * عمر فاخذ بمنکبه * پس گرفت عمر دوش آنمرد را و در
بعض نسخ بمنکبیه یعنی هر دو دوش او را * فهزه * پس بجنبانید او را * ثم قال اجلس * پستر گفت عمر بنشین * فانه لن یهلک اهل الکتاب
الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل * پس بدرستیکه هلاک کرده نشده است اهل کتاب را مگر همین که نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل
اینجا یا تحول است و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره آمده است که ایا عاجز میشود یکی از شما چون نماز بگزارد
که پیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج است چنانکه در روایت مسلم آمده است از سائب که گفت امر کرد ما را رسول

خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوة دال بر آنست که مراد بعدم نهل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکر بکند از آنچه وارد شده است در احادیث بعد از آن برخیزد چنانکه مذهب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه چنانکه مذهب بعض است کامروالله اعلم * فرفع النبي * پس برداشت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم بصره * چشم خود را * فقال * پس گفت * اصاب الله بک یا ابن الخطاب * برساند ترا خدای تعالی ای پسر خطاب حق را یعنی همیشه ترا براه صواب برد و الهام صواب کند مقصود تصویب عمر است رضي الله عنه در این فعل

* رواه ابو داود * وعن زید بن ثابت * که صحابي مشهور است کاتب وحي و یکی از فقهای صحابه و اجلهٔ ایشان قائم بفرائض در وقت هجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابو بکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضي الله عنهم * قال امرنا ان نسبح في دبر کل صلوة ثلثا وثلثین ونحمد ثلثا وثلثین ونکبر اربعا وثلثین * امر کرده شده ایم از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نمازی سی و سه بار و حمد گوئیم سی و سه بار و تکبیر بر آریم سی و چهار بار * فاتی رجل فی المنام من الانصار * پس آمده شد مردی در خواب از قبیلهٔ انصار یعنی آمد آنمرد را فرشته در خواب در حدیث آمده است که رؤیای صالح از ملک الرؤیا است که مینماید مرد را و رؤیای غیر صالح از شیطانست * فقیل له امرکم رسول الله * پس گفته شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب آیا امر کرده است شما را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا في دبر کل صلوة کذا وکذا * که تسبیح کنید در پس هر نماز چندین و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهت اختصار یا همه را تسبیح نام کرد که مفید تنزیه و تقدیس الهي است سبحانه وتعالی * قال الانصاري في منامه نعم * گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده است * قال * گفت آن فرشته در خواب * فاجعلوها خمسا وعشرین خمسا وعشرین * پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار یعنی در هر سه * واجعلوا فیها التهلیل * و بگردانید در آن کلمات لا اله الا الله را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود * فلما اصبح غدا الی النبي * پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فاخبره * پس خبر داد آن انصاری آن حضرت را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فافعلوا * پس چون رؤیای صالح است بکنید چنانکه آنمرد گفته است و این به تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر شد و اگر آنحضرت تقریر نمی کرد حجت نمی شد فافهم * رواه احمد والنسائي والدارمي * وعن علي * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر * روایت است از علی مرتضی گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت بر چوبهای این منبر * من قرأ آیة الکرسي في دبر کل صلوة * کسی که بخواند آیة الکرسي را در پس هر نماز * لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت * باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و ظاهر آن مینماید که گویند الا الحیوة چه حیات مانع دخول جنت است که درین عالم پای بند آنست و جواب میگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موتست و بودن او شرط دخول جنت که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت می درآمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمیبود می درآمد در بهشت الآن معجلا ولیکن بر این تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تاجیل و تاخیر را یافت و طیبي گفته که موت حاجز است میان تالي آیة الکرسي و دخول جنت چون متحقق گردد و منقضي گردد حاصل گردد دخول جنت و بعض گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود درآید در بهشت بی توقف * ومن قرأها حین یأخذ مضجعه * و هر که بخواند آیة الکرسي را هنگامیکه میگیرد خوابگاه خود را * امنه الله علی داره ودار جاره واهل دویرات حوله * ایمن کرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایهٔ او و اهل چند سرایکها که گرد اویند * رواه البیهقي في شعب الایمان وقال اسناده ضعیف * بدانکه صاحب سفر السعادة جزو اول این حدیث را که من قرأ آیة الکرسي لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائي آورده و در روایتي قل هو الله احد را نیز بآن ضم کرده و گفته که این حدیث را جماعتي دیگر غیر نسائي نیز روایت کرده اند مثل طبراني و رویاني و دارقطني و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و جزو ثاني را بدین لفظ آورده من قرأ آیة الکرسي في دبر الصلوة المکتوبة کان في ذمة الله الی

الصلوة الاخرى وگفته این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس ابن مالك و مغیرة بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث دال است بر اینکه این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و فضیلت آیة الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است و الله اعلم * وعن عبد الرحمن بن غنم * بفتح معجمه و سکون نون اشعری شامی دریافت جاهلیت و اسلام را و اسلام آورد در زمان آن حضرت اما بملازمت شریف وی نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکند از قدماء صحابه و بود انقه شام که تابعین بر وی در شام تفقه کردند و بود او را جلالت و قدر توفی سنة ثمان و سبعین * عن النبي * روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال من قال قبل ان ینصرف و یثني رجلیه * کسی که بگوید پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا کرده باشد پایهای خود را یعنی هم بران وضعی باشد که در تشهد می نشیند * من صلوة المغرب والصبح * از نماز شام و بامداد * لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد بیده الخیر یحیي و یمیت و هو علی کل شئ قدیر عشر مرات * و در بعض روایات بیده الخیر یحیي و یمیت نیست ده بار * کتب له بکل واحدة عشر حسنات * نوشته میشود مر آنکس را بهر یکی ازین کلمات ده نیکی * ومحیت له عنه عشر سیئات * و محو کرده میشود مر او را ده بدی * ورفع له عشر درجات * و بلند کرده میشود مر او را ده پایه * وکانت له حرزا من کل مکروه * و باشد هر یکی ازین کلمات مر او را امان و پناه از هر امر ناخوش * وحرزا من الشیطان الرجیم * و پناه از شیطان سنگسار کرده شده * ولم یحل لذنب * و در روایتی لم ینبغ * ان یدرکه * روا نیست و نمیرسد هیچ گناهی را که دریابد را احاطه کند او را و تاثیر کند در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار یا عفو و مغفرت کردگار * الا الشرک * مگر کفر که بجریان سنت الٰهی عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد * وکان من افضل الناس عملا * و باشد گوینده این کلمات از فاضلترین و زیاده ترین مردم از روی عمل * الا رجل یفضله * مگر مردیکه زیاده و غالب شود او را * یقول افضل مما قال * بگوید فاضلتر و زیاده تر از انچه گفته است آنکس * رواه احمد * روایت کرد این حدیث را احمد * وروی الترمذی نحوه عن ابي ذر الی قوله الا الشرک * و روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی الا الشرک * ولم یذکر صلوة المغرب ولا بیده الخیر * و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را * وقال * وگفت ترمذی * هذا حدیث حسن صحیح غریب

* وعن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * ان النبي صلی الله علیه وسلم بعث بعثا قبل نجد * آنحضرت فرستاد لشکری را بجانب نجد که بلاد مشهور است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند * فغنموا غنائم کثیرة * پس آوردند مالهای بسیار را * واسرعوا الرجعة * و شتاب کردند باز گشتن را از ان حرب * فقال رجل منا لم یخرج * پس گفت مردی از ما که بیرون نیامده بود همراه ما بجنگ * ما رأینا بعثا اسرع رجعة ولا افضل غنیمة من هذا البعث * ندیدیم ما لشکری را که شتاب تر باشد بر گشتن وی از جنگ و نه فاضل تر و زیاده تر غنیمت وی ازین لشکر که زود بر گشت و بسیار آورد غنیمت * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة واسرع رجعة * آیا راه ننمایم شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع اند از روی رجعت * قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس * میخواهم باین قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پس تر نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب * فاولئک اسرع رجعة وافضل غنیمة * پس آن جماعه اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روی غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از جد و جهد و حضر بیرون نشست * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وحماد بن ابي حمید الراوی هو ضعیف في الحدیث * بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست *

* باب ما لا یجوز من العمل في الصلوة * باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ وما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میکردانند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیك دست توان کرد قلیل است و آنچه دران احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت دران استعمال دو دست است چنانکه دستار بستن و پیراهن در بر کشیدن و ازار پوشیدن و تیر از

گمان اند اختن اگراين عمل مارا در فرض بيايد ست هم كند مفسد است وهر عملي كه جريان عادت در ان بيك دست است مثل از ار كشادن و كلاه بر سر نهادن اگر بد و دست كند مفسد نباشد واختيار عامهٔ علما بر انست كه اگر بحالي باشد كه هر كه از دور نگرد يقين كند كه وي در نماز نيست واگر در شك افتد يا شك نيز نكند آن قليل است ومختار نزد بعض آنست كه سه فعل متوالي كثير است ومادون وي قليل كذا ذكرا لشمني ونيز نقل از خلاصه كرده است كه اگر مردي امامت ميكند يك كس را ودرين ميان ثالثي در آمد واقتدا كرد و پيشتر رفت اگر مقدار انچه ميان صف اول وامام ميباشد رفت فاسد نميكردد ونيز اگر در نماز مشي كند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نميكردد واگر مقدار دو صف رود بدفعهٔ واحده فاسد ميكردد واگر مشي مقدار يك صف كرد و بايستاد و باز تا صف ديگر رفت باز بايستاد فاسد نميشود واز فتاوى ظهيريه آورده است كه مختار آنست كه اگر بسيار كرد د فاسد است ودر حاشيهٔ شمني بعلامت ظهر نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد وگرمي آن ايذا ميكند اگر بجانب سايه رود بقدر دو گام فاسد نكردد *

* الفصل الاول * عن معوية بن الحكم * بفتحتين صحابي سلمي است معدود در اهل حجاز ساكن مدينه در بني سليم * قال بينا انا اصلي مع رسول الله * گفت در اثناى آنكه من نماز ميگزاردم با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذ عطس رجل من القوم * ناگاه عطسه زد مردي از قوم * فقلت * پس گفتم من * يرحمك الله فرماني القوم بابصارهم * پس انداختند مرا قوم نظر هاى خود را ودر لفظ رماني كه از رمي است بمعني تير انداختن اشارت است بشدت وحدت نظر هاى ايشان يعني تيز تيز نگاه كردند بجانب من كه در نمازي وجواب عاطس ميدهي * فقلت واثكل امياه * پس گفتم من واى پسر مردن مادر من وثكل بضم مثلثه وسكون كاف وضم آن وبفتحتين نيز آمده مردن پسر يا دوست پسر باشد يا غير وي وابن لفظي است كه عرب در وقت تعجب واستبعاد امري استعمال كنند وگفتم در دل خود * ماشانكم تنظرون الي * چه شده است شمارا كه اين همه نگاه ميكنيد بسوى من * فجعلوا يضربون بايديهم على افخاذهم * پس در ايستادند كه مي زنند دستهاى خود را بر رانهاى خود از جهت زيادت تعجب وانكار واظهار اعتراض بر من * فلما رأيتهم يصمتونني * پس هر گاه كه ديدم من ايشانرا كه خاموش ميكردانند مرا فهميدم كه اشارت ميكنند مرا بخاموشي وانكار ميكنند بر من متغير شدم ودر خشم آمدم بجهت جهل من بقبح انچه ارتكاب كردم ومبالغهٔ ايشان در انكار بر من وخواستم كه چيزي بگويم وانتقام كشم از ايشان * لكني سكت * ليكن من سكوت كردم وعمل نكردم بمقتضاى غضب * فلما صلى رسول الله * پس هر گاه كه گزارد نماز وفارغ شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فبابي هو وامي * پس بپدر ومادر من فداى او باد * ما رأيت معلما قبله ولابعده احسن تعليما منه * نديدم وندانستم هيچ تعليم كننده را نه پيش از وي ونه بعد از وي نيكو تر از روى تعليم ومهربان تر از وي * فوالله ما كهرني ولا ضربني ولا شتمني * پس بخدا سوگند قهر نكرد مرا ونزد مرا ودشنام نكرد مرا وكهر بانك بر زدن وقهر كردن وبترش روئي پيش آمدن كسي را بجهت خوار داشت وي ودر قرآن در آيت وَاَمَّا الْيَتِيْمَ فَلَا تَقْهَرْ فلا تكهر نيز قراءت است * رقال * وفرمود * ان هذه الصلوة لايصلح فيها شيء من كلام الناس * اين نماز كه مارا امر كرده اند بگزاردن آن نيكو نيست وروا نيست در وي چيزي از سخن مردم ومراد بسخن مردم سخني است كه خطاب توان كرد ايشانرا بآن وتوان طلبيد از ايشان ودر مسائل آورده اند اگر انكي كه در نماز است بپرسند كه از چه جنس است مال تو بگويد الخيل والبغال والحمير كه كلمات قرآني است يا شخصي است كه پيش او كتابي نهاده اند ومردي يحيى نام ايستاده پس بگويد يا يحيى خذ الكتاب اگر مراد او افادهٔ معني است فاسد ميكردد نماز او واگر ارادهٔ قراءت كند فاسد نميشود * انما هي التسبيح والتكبير وقراءة القرآن * نيست نماز مگر تسبيح وتكبير وخواندن قرآن كه اينها از جنس كلام آدميان نيست واگر يكى سوگند خورد كه سخن نكند وتسبيح وتكبير گويد وقرآن خواند حانث نميكردد * او كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * يعني لفظ حضرت اينست كه گفته شد يا لفظي ديگر گفت آنحضرت كه اين معني را افاده ميكند واز ينجا معلوم شد كه تشميت عاطس يعني يرحمك الله گفتن حرام است در نماز ومفسد است اورا وآنحضرت كه اورا امر نكرد باعادهٔ نماز بجهت آنكه وي جاهل بود ونشنيده بود كه اباحت تكلم منسوخ شده است چنانكه اعتذار كرد آنمرد كه من نو عهدم بجاهليت دلالت دارد بران يعني مكير بر من بسخن كردن من در نماز كه من ندانستم كه آن حرام است ومفسد نماز است مگر الآن ونزد شافعي وابو يوسف تشميت در نماز اگرچه حرام است اما باطل نميكردانند نماز را زيرا كه آن دعا است بمغفرت ورحمت واز جهت آنكه آنحضرت امر نكرد اورا باعاده

وشیخ ابن الهمام گفته که اگر مصلی برای نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمك الله فاسد نمیگردد نماز چنانکه گوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد در ظاهر روایت و بر روایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیری است که حمد گوید در نفس خود و لبها نجنباند و اگر بجنباند فاسد میگردد و باز معاویة بن الحکم میگوید که * قلت * گفتم * یا رسول الله انی حدیث عهد بجاهلیة * من نو عهدم بجاهلیت و نزدیکم بآن * وقد جاءنا الله بالاسلام * و بتحقیق آورده است خدای تعالی ما را دین اسلام را * وان منا رجالا یاتون الکهان * و بتحقیق از ما مردانی اند که می آیند کاهنان را کاهنان در عرب جماعه بودند که با جن و شیاطین را رواح خبیثه مناسبتی و قربتی داشتند و شیاطین چیزهای راست و دروغ آورده برایشان القا میکردند و ایشان با دعای علم غیب بمردم بدان خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکهانة بیاید ان شاء الله تعالی * قال فلا تاتهم * گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدین اسلام کردهٔ میا کاهنان را * قلت ومنا رجال یتطیرون * گفتم و از ما مردانی اند که فال بد و شگون میگیرند و می پرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پریدند آنرا نیک میدانند و بکاریکه پیش می آید میروند و اگر بدست چپ رفتند آنرا بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر اینست بعد ازان بهر نوع هر قسم که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال والطیرة بیاید * قال * فرمود آنحضرت * ذلك شئ یجدونه فی صدورهم فلا یصدنهم * آن تطیر چیزیست که می یابند آنرا در سینهای خود از وهم و شوم پس باید که باز ندارد ایشانرا از کاریکه پیش کرده اند که همه بقدرت خدا است و مؤثر نیست مگر وی و اگر خلجانی در دل یکدر توکل برخدا کرده باید گذشت و دعائی که ماثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید * قال قلت ومنا رجال یخطون * گفتم و از ما مردانی اند که خطها می کشند اشارت بعلم رمل میکند و خطهای وی و تعرف احکام و احوال مغیبات ازان * قال کان نبی من الانبیاء یخط * فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها می کشید مراد ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیهما السلام * فمن وافق خطه فذاك * پس کسیکه موافق افتد خط او خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیب است درینجا تصریح نفرمود بنهی از اشتغال آن بجهت انتساب وی ببعض انبیا و نگاهداشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و ازینجا است که بعض باین حدیث تمسک در اباحت وی کنند و اکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا که معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر را و راهی نیست بعلم آن بچه توان دانست که موافق است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی رضوان الله علیهم اجمعین و از علمای سلف رحمهم الله نصی و روایتی در اشتغال باشکال رمل نتوان یافت و در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع ازان و هو الصواب و اشکال تکسیر و عملهای دیگر که ازین عالم است نزد علمای متقنین و مشائخ محققین همین حکم دارد یکی از مشائخ گفته است که * شعر * باین البونی واشکاله * ووافق النساج وامثاله * و شیخ ابو العباس بونی مردی است از اهل دعوت اسما و علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدائی کن و دور باش از بونی و شکلهائی که او میکشید و موافقت کن بنساج و اقران وی ظاهر شیخ ابو بکر نساج معاصر این شیخ ابو العباس بونی بوده است رحمهم الله * رواه مسلم قوله لکنی سکت هکذا وجدت فی صحیح مسلم و فی کتاب الحمیدی * در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت و او را مؤلف می گوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و میگوید * وصحح فی جامع الاصول بلفظة کذا فوق لکنی * وصحیح گردانیده شده است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح ستة کرده است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که بر لفظی که مظنهٔ عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او مینویسند چنانکه صاد بنویسند یا صح بنویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت بر وی نمیباید کرد و این لفظ لکنی در لکنی سکت بظاهر مستدرک مینماید بس است که بگوید فلما رأیتهم یصمتوننی سکت و در مصابیح هم نیست و برای توجیه وی تقدیری در کلام میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بدان کرده شده است فافهم * وعن عبدالله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة * عبدالله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود * فیرد علینا * پس رد می کرد بر ما سلام را و جواب سلام ما میگفت * فلما رجعنا من عند النجاشی * پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه

حبشه بود و صحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب حبشه وقدوم آوردند بر نجاشي و وی بسابقهٔ علمي که ببعثت آنحضرت صلى الله علیه وسلم از توریت وانجیل داشت وبر دین نصاری بود ایمان بآن حضرت آورده وقدوم صحابه را غنیمت دانسته خدمتها کرد وحق دوستي اسلام بجای آورد وبحضرت تحف وهدایا فرستاد ونجاشي بفتح نون وبعض بکسر نون نیز نقل کرده اند وصاحب قاموس کسر نون افصح داشته وتخفیف جیم وآن افصح است وتشدید یا وگفته اند که صواب تخفیف اوست وابن تین گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی است نه یای نسبت وصاحب قاموس بتشدید یا گفته ولیکن تخفیف را افصح داشته ونجاشي در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت با صحابه در مدینه بر وی نماز غائبانه گزارده پس ابن مسعود میگوید که چون از نزد نجاشي باز آمدیم * سلمنا علیه * سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز برعادت قدیم که داشتیم * فلم یرد علینا * پس رد نکرد آنحضرت این بار بر ما وجواب سلام ما نگفت * فقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوة فترد علینا * بودیم ما که سلام میکفتیم بر تو در نماز پس جواب سلام ما میکفتي والآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست * فقال ان فی الصلوة لشغلا * پس فرمود آنحضرت بدرستیکه در نماز هر آینه کار روائي عظیم است که محل مناجات باحق واستغراق در عبودیت است مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از آنجمله است ومباح بود در نماز منسوخ گشت * متفق علیه

وعن معیقیب * بضم میم وفتح عین وسکون یا وکسر قاف وسکون یای ثانیه در آخرش موحده صحابي است اسلام آورد بمکه وهجرت کرد بحبشه واقامت کرد دران تا آنکه قدوم آورد بر آنحضرت بمدینه وخاتم آن حضرت حوالهٔ او بود واستعمال کردند او را ابوبکر وعمر بر بیت المال ودر کاشف گفته که او بعلت ریست مبتلا شده بجذام ودر خدمت امیر المؤمنین عثمان میبود ووفاتش نیز در زمان وی بود وبعض گفته اند در زمان امیر المؤمنین علي بود ومعیقیب دیگر است تابعي ثقه روایت میکند از ابن عمر وروایت کرده است از وی اعمش * عن النبي صلى الله علیه وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد * روایت میکند از آنحضرت درشان مردیکه برابر وهموار میکند خاک را آنجا که سجده میکند * قال * گفت آنحضرت * ان کنت فاعلا فواحدة * یعني مکن واگر میکني یکبار کن وزیادة بران مکن معلوم نمیشود که منع از زیادت بر یکبار بجهت آن است که مفسد صلوة است یا مکروه است این مبتنی است بر تفسیر فعل کثیر که گذشت * متفق علیه

وعن ابي هریرة قال نهی رسول الله صلى الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوة * نهي کرد آن حضرت از خصر بفتح خای معجمه وسکون صاد مهمله در نماز * متفق علیه * ودر اکثر روایات نهی عن الاختصار ودر روایتي نهی ان یصلي مختصرا ودر روایتي متخصرا وخصر در لغت میان مردم خاصره تهیگاه وتفسیر کرده اند خصر واختصار را بنهادن دست بر تهیگاه ودر حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است واشکال می کنند که اهل نار را راحت نمي باشد وجواب میدهند که مراد آن است که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار وبعض گویند که این فعل یهود است ومراد باهل نار ایشانند ودر روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصره در وقتي که افتاد بر زمین ورسید او را مصیبت لعن وبعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصرة یعني عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستند وبعض تفسیر کنند اختصار را باختصار سوره که تمام نخوانند وآن مکروه است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که بان قراءت رسیده است تا سجده نکنند یا اختصار نماز وکوتاهي قیام در رکوع وسجود واین معاني از محتملات لفظ است ودر روایتي که لفظ اختصار واقع شده است وتفسیریکه مشهور است از صحابه وسلف همان اول است

* وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت سالت رسول الله * گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را * صلى الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة * از نگریستن بچپ وراست در نماز * فقال * پس گفت آنحضرت * هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد * التفات ربودنی است که می کند آنرا شیطان از نماز بنده یعني میگیرد و میرباید شیطان از نماز بنده کمال آنرا * متفق علیه * باید دانست التفات که مکروه است آنست که بپیچد گردن خود را تا بیرون آید از مواجهه قبله واگر سینه نیز بگرداند تا بتمام از مواجههٔ قبله برآید فاسد میگردد نماز اما بگوشهٔ چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند نه مفسد است ونه مکروه اما باید که آنرا نیز بسیار نکنند وعادت نگردانند واز آنحضرت صلى الله علیه وسلم حدیثي روایت کرده اند که گاهي ملاحظه می کرد وبگوشهٔ چشم باحوال مقتدیان می نگریست ولیکن در صحت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید وگفت بعض از اهل حدیث روایت می کنند باسناد که پیغمبر صلى الله علیه وسلم ملاحظه والتفات میکرد امام احمد بر وی انکار عظیم کرد ورنگ روی او متغیر شد وبدان

او در ارتعاش وارتعاد افتاد وگفت این حدیث را اسناد صحیح نیست * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين اقوام
عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء في الصلوة الى السماء * البته باید که باز آیند گروه های مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را نزد دعا در نماز
بسوی آسمان * او لتخطفن ابصارهم * یا آنکه ربوده شود بینائی های ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصرها واگر باز نیایند ربوده
میشود بصرها و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برمیداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان و چون نازل شد
قول حق سبحانه الذين هم في صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را * رواه مسلم * وعن ابي قتادة قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يؤم الناس
وامامة بنت ابي العاص على عاتقه * گفت ابوقتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را وحال آنکه امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت
میبود ابوالعاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات مطهرهٔ آنحضرت بود واین امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت
آمده متعلق شده بود آنحضرت اورا بر کتف خود نشانده نماز میکرد * فاذا ركع وضعها * پس چون رکوع میکرد آنحضرت می نهاد اورا بر زمین
وتا رکوع کردن وسجده کردن آن طفل بر زمین افتاده می بود * واذا رفع من السجود اعادها * وچون برمیداشت سر را از سجود باز
میداشت بر کتف اینجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را ونهادن بر زمین وباز برداشتن فعل کثیر
بود واگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد وتعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی
بجهت غایت محبت والفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده متعلق شد ودر وقت رکوع از کتف شریف
بر زمین می افتاد وآنحضرت اورا از خود دور نمیکرد پس این برداشتن ونهادن فعل آنحضرت نباشد ونسبت آنها با آنحضرت در صورت فعل
بمجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود فعل کثیر آنست که متوالي باشد واین چنین نبود زیرا که طمانینت در ارکان نماز
از آن حضرت بسیار بود یا گویند که این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص با آنحضرت باشد وگفته اند که این از غایت رعایت خشوع
آنحضرت بود که اگر بر نمی داشت گریه میکرد وموجب شغل سر میشد بیشتر از شغل رفع واختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل
وظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود ونیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود وبعض گویند در نماز نفل بود واحیانا
نماز نفل بجماعت نیز میگزارد والظاهر هو الاول والله اعلم * متفق علیه * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تثاءب
احدكم في الصلوة فليكظم ما استطاع * تثاءب بهمزه است وتثاوب بواو خطا است واسم از وی ثوباء می آید بضم مثلثه وفتح همزه وبمد بمعنی فازه
وآن تنفسی است که میگشاید از وی دهن وسبب وی امتلای معده وکدورت حواس وثقل بدن وسستی او ومیل بکسل ونوم است ولهذا نسبت
کرده اند آنرا بشیطان وفرموده التثاءب من الشيطان میفرماید چون فازه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند وباز دارد آنرا تا آن که تواند
وطریق در بستن دهان آنست که فراهم آرد لبهارا وبگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان ودر روایتی
فليكظم فاه بزیادت لفظ فاه پس گو به بندد دهان خود را * فان الشيطان يدخل * زیرا که شیطان می در آید یعنی در دهن وی * رواه مسلم
وفي رواية للبخاري عن ابي هريرة قال اذا تثاءب احدكم في الصلوة فليكظم ما استطاع ولا يقل ها * ونگوید ها واین لفظی است که در وقت فازه
نزد عدم ضبط حال از دهان بر می آید ودر بعض نسخ هاها مکرر آمده پس میفرماید نگوید این لفظ را * فانما ذلكم من الشيطان يضحك منه *
زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان میخندد شیطان از آن مراد بخندهٔ شیطان رضا وخوشحالی او است ازین حالت از جهت بودن
آن باعث بر کسل از عبادت وموجب تشویه وتقبیح شکل وصورت * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله * روایت است از ابی هریره که
گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان عفريتا من الجن تفلت البارحة * بدرستیکه خبیثی از جنیان یکایک بر آمد وبگذشت دی شب
یعنی از میان جنیان که بند کرده است ایشانرا سلیمان پیغمبر علیه السلام * ليقطع علي صلوتي * تا ببرد بر من نماز را وعفریت بکسر عین وسکون فا
وتشدید را نیز آمده شیطان قوی سرکش ظالم وعفاره خبث وشیطنت وبعض گویند که از عفر وتعفیر است بمعنی غلطیدن وغلطانیدن در
خاک یعنی شیطان قوی که می غلطاند قرین خود را در خاک * فامكنني الله منه * پس قادر گردانید مرا خدای بر وی * فاخذته * پس
گرفتم من اورا * فاردت ان اربطه على سارية من سواري المسجد * پس خواستم که ببندم او را بر ستونی از ستونهای مسجد * حتى تنظروا اليه كلكم *
تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما * فذكرت دعوة اخي سليمان * پس یاد کردم من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام

* رب هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي * پروردگارا ببخش مرا ملکی و سلطنتی که نشاید و نباید مر هیچ یکی را بعد از من مراد باین ملک
تسخیر جن و شیاطین و تصرف کردن در ایشان داشته اند و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرد و این ملک را مخصوص بخود خواست کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی و شکستگی در کارخانهٔ ملک سلیمان آمکند و الا بالقوة تصرف و قدرت و سلطنت
وی صلی الله علیه وسلم زیاده بران بود و ملک و ملکوت جن و انس و تمامهٔ عوالم بتقدیر و تصرف الهی عز و علا در حیطهٔ قدرت و تصرف
وی بود * فرددته خاسئا * پس براندم من او را خوار و رانده و نا یابنده مقصود خود را از من * متفق علیه * وعن سهل بن سعد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نابه شيء في صلوته * کسی که نازل شود و حادث کرده او را چیزی در نماز وی چنانچه بخوانند او را کسی
یا اذن طلبد در در آمدن و نمیداند آنکس که وی در نماز است * فليسبح * پس باید که تسبیح کند مصلی و گوید سبحان الله تا بداند آنکس
که وی در نماز است و دست بر هم نزند که آواز برآید * فانما التصفيق للنساء * زیرا که دست برهم زدن نیست مگر برای زنان و لائق
نیست بوقار و گرانباری مردان * وفي رواية * و در روایتی اینچنین آمده است * قال * گفت * التسبيح للرجال والتصفيق للنساء * تسبیح برای
مردان و تصفیق مر زنان راست و طریق تصفیق آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زنند و بطن کف بر بطن کف نزنند بطریق لعب
واگر بزنند نماز فاسد گردد کذا في شرح مسلم * متفق علیه * الفصل الثاني * عن عبد الله بن مسعود * رضي الله عنه
* قال كنا نسلم على النبي * گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام می گفتیم بر پیغمبر * صلی الله علیه وسلم وهو في الصلوة * وحال آنکه آنحضرت
در نماز میبود * قبل ان نأتي ارض الحبشة * پیش از آنکه بیائیم ما زمین حبشه را و هجرت کنیم بسوی وی * فيرد علينا * پس رد میکرد آنحضرت بر ما
سلام را و میگفت جواب سلام ما را * فلما رجعنا من ارض الحبشة * پس هرگاه که باز گشتیم ما از زمین حبشه * اتيته * آمدم من آنحضرت
را * فوجدته يصلي * پس یافتم من او را که نماز میگزارد * فسلمت عليه * پس سلام گفتم بروی * فلم يرد علي * پس رد نکرد بر من
سلام را و نگفت جواب سلام مرا * حتى اذا قضى صلوته قال * تا آنکه تمام کرد نماز خود را گفت * ان الله يحدث من امره ما يشاء *
بدرستیکه خدای تعالی نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود هرچه میخواهد * وان مما احدث ان لا تتكلموا في الصلوة * وبتحقیق از جملهٔ
آنچه نو پیدا کرده است از امر خود این است که سخن نکنید در نماز * فرد علي السلام * پس رد کرد بعد ازین سخن بر من سلام را * وقال
انما الصلوة لقراءة القرآن وذكر الله * و گفت نیست نماز مگر برای خواندن قرآن و ذکر خدا * فاذا كنت فيها فليكن ذلك شانك * پس
چون باشی تو در نماز پس می باید که باشد کار تو همین خواندن قرآن و ذکر خدا و بس * رواه ابو داود * وعن ابن عمر قال قلت لبلال
كيف كان النبي * روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم يرد عليهم * رد میکرد بر ایشان
سلام را * حين كانوا يسلمون عليه * هنگامی که سلام میدادند ایشان بروی * وهو يصلي * در حالیکه وی نماز میگزارد * قال * گفت
بلال * كان يشير بيده * بود که آنحضرت اشارت میکرد بدست خود باین طریق که بسط میکرد کف خود را پس میکردانید بطن کف
را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی بسندگی میکرد باشارهٔ انگشت چنانچه همین
سه کس روایت کرده اند از صهیب و صاحب سفر السعادة گفته است که گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود و ما این را صریحا در حدیث نیافتیم
و بعض شراح نوشته اند که جائز است رد سلام باشارت چشم و سر بی ذکر حدیث و الله اعلم مانند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ
بود یا بعد از نسخ و آنچه منسوخ شد رد سلام بکلام بود و هو الظاهر * رواه الترمذي وفي رواية النسائي نحوه وعوض بلال صهيب * و در
روایت نسائی بدل بلال صهیب واقع شده یعنی در روایت ترمذی اینچنین آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی
آمده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هردو پرسیده باشد کذا في شرح الشیخ و آنچه در روایت ترمذی و ابی داود و نسائی
است آنست که صهیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی نماز میکرد پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام را باشارت
اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده اند * وعن رفاعة * بکسر را * بن رافع قال صليت خلف رسول الله *
گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فعطست * پس عطسه کردم * فقلت الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه مباركا
علیه * تمام خدای را ثنای بسیار پاک برکت کرده شده در ذات آن ثنا برکت کرده شده مر ثنا گوینده را بران ثنا و در جزای آن * کما يحب

ربنا و يرضى * چنانكه دوست ميدارد پروردگار ما حمد را و خشنود است از ان حمد و از گوينده آن * فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف * پس هر گاه كه نماز گزارد آنحضرت برگشت * فقال من المتكلم في الصلوة * پس گفت و پرسيد چه كس بود سخن كننده در نماز * فلم يتكلم احد * پس سخن نكرد و جواب نداد هيچ يكى از ترس آنكه موجب زجر و عتاب نگردد * ثم قالها الثانية * پستر گفت آنحضرت همين كلمه را كه چه كس بود سخن كننده در نماز دوم بار * فلم يتكلم احد * پس جواب نداد هيچ يكى * ثم قالها الثالثة * پستر گفت آنحضرت اين را سوم بار * فقال رفاعة * پس چون ضرورت شد كه جواب آنحضرت بايد داد گفت رفاعه * انا * من بودم متكلم * يا رسول الله فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم والذى نفسي بيده * سوگند بآن خداى تعالى كه بقاى من در دست قدرت اوست * لقد ابتدرها بضعة و ثلثون ملكا * هر آينه بتحقيق شتابى كردند در پيش آمدن بأين كلمات و برداشتن آنها را بضعة و سى و اند فرشته * ايهم يصعد بها * كه كدام يكى از انها بردارد آن كلمات را * رواه الترمذى و ابو داؤد و النسائي * و اين حديث دلالت دارد بر آنكه عاطس در صلوة اگر حمد گويد اگرچه بلند گويد نماز فاسد نگردد و شيخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود بگويد و لب نجنباند فاسد نميگردد و اگر بجنباند فاسد گردد انتهى مگر اين حديث در وقتى وارد شده باشد كه مباح بود تكلم در صلوة والله اعلم

* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التثاؤب في الصلوة من الشيطان * فاژه كردن خصوصا در نماز از شيطان است زيرا كه آن مستجلب كسل و نوم و ثقل بدن و سستى و بى شوقى است و شيطان بدان راضي است و در حديث آمده است كه ان الله يحب العطاس و يكره التثاؤب و محبت عطسه بجهت آنكه وى علامت قوت دماغ و فرح و نشاط است بر عكس تثاؤب و با وجود آن وارد شده كه عطسهٔ شديد از شيطانست چنانكه تثاؤب مفرط و آنحضرت پست ميكرد آواز را بعطسه و مى بست دهان را بتثاؤب و تمامه في باب العطاس و التثاؤب * فاذا تثاءب احدكم فليكظم ما استطاع * ترجمهٔ اين گذشت * رواه الترمذى * روايت كرد اين حديث را ترمذى * وفي اخرى له ولابن ماجة * و در روايت ديگر مر ترمذى را و در روايت ابن ماجة بجاى فليكظم ما استطاع * فليضع يده على فيه * پس بايد كه بنهد دست خود را بر دهن خود و كظم لبها فراهم آوردن و لب بدندان گرفتن نيز ميشود چنانكه گذشت وليكن چون در حديث نهادن دست بر دهان آمده بايد كه همين متعين باشد مگر آنكه در اخبار و آثار آن نيز آمده باشد * وعن كعب ابن عجرة * بضم عين مهمله و سكون جيم صحابي است از اصحاب شجره * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ احدكم فاحسن وضوءه * وقتي كه وضو كند يكى از شما پس نيك كند وضو را بشرائط و آداب و توجه و حضور و گفته اند هر مقدار توجه و حضور و ادب كه در وضو دست دهد همان مقدار در نماز روى نمايد * ثم خرج عامدا الى المسجد * پستر برآيد بسوى مسجد قاصد و ناوى امتثال امر و عبادت و تقرب و مناجات * فلا يشبكن بين اصابعه فانه في الصلوة * پس بايد كه تشبيك نكند ميان اصابع خود يعنى در نياورد انگشتان را در يكديگر زيرا كه چون به نيت نماز ميرود گويا كه در نماز است و تشبيك در نماز منهي عنه است از جهت منافات وى بخشوع و خضوع و بر همين قياس هر چه بحالت صلوة منافات دارد و درين تنبيه است كه بنده را بايد كه در طريق صلوة حاضر و متخشع رود و با ادب و وقار باشد * رواه احمد والترمذى و ابو داؤد والنسائي والدارمي * بدانكه از تشبيك اصابع نهي واقع شده است طيبي گفته شايد كه نهي از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن و در وقتيكه ذكر كرد آنحضرت فتن را تشبيك كرد ميان اصابع پوشيده نماند كه تشبيك براى اتفاق والتيام نيز ذكر كرده اند چنانچه در باب اعطاى خمس مال بذوى القربى از براى اتفاق بني هاشم و بني المطلب ذكر كرده شده است و ظاهر آنست كه سبب نهي بجهت بودن اوست بر خلاف حال خشوع و خضوع و لهذا التخصيص كرده اند نهي را بحالت نماز يا رفتن بنماز و بخارى در صحيح خود از براى تشبيك الاصابع في المسجد بابي عقد كرده و باز در حديث آورده كه دلالت بر جواز آن دارند و گفته اند كه نهي بر تقديرى است كه بر طريق عبث باشد و جواز بطريق تمثيل و غرض افادهٔ معني چنانكه در ذكر فتن كرده اند * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الله عزوجل مقبلا على العبد وهو في صلوته * هميشه است خداى تعالى اقبال آرنده و بنظر لطف و عنايت و محبت نگرنده بر بنده در حالى كه بنده در نماز است * ما لم يلتفت * مادام كه چپ و راست ننگرد بنده * فاذا التفت انصرف عنه * پس چون بچپ و راست بنگرد بنده برميگردد خداى تعالى از اقبال و باز ميگرداند نظر عنايت و لطف را از بنده

في الحال * رواه احمد وابو داود والنسائي والدارمي * وترمذی از حدیث انس آورده وتصحیح نموده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی بوجه کریم خود وچون التفات کند وبجانب غیر نکرد بنده بگوید پروردگار تعالی یا ابن آدم بجانب که می نگری ترا کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر وچون بار دوم التفات کند باز حق جل وعلا همچنین بگوید چون بار سوم نکرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی واین معنی را شاعر در لباس مجاز ادا نموده می گوید * رباعی * آمد سحر آن دلبر خونین جگران * گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران * شرمت بادا که من بسویت نگران * باشم تو نهی چشم بسوی دگران * وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا انس اجعل بصرك حيث تسجد * ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده می کنی ظاهر این حدیث دلالت دارد بر استحباب بنظر بسوی موضع سجود در تمام نماز وهمین است عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم في صلوتهم خاشعون دال است بران ولیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود ودر رکوع به پشت پا ودر سجود به بینی ودر تشهد بکنار واین موافق است بانچه علمای حنفیه گفته اند باز یادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دوشهای خود كذا في النهاية شرح الهداية وبعض علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد اینجا در ذکر راوی در اصل کتاب بیاض است ودر حاشیه نوشته اند رواه البيهقي في سننه الكبير من طريق الحسن عن انس يرفعه * وعنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بني * ای پسرک من تشریف کرد انس را بابن خطاب بجهت صغر سن وی وصدق او در خدمت ومحبت وی صلى الله عليه وسلم ووی هشت ساله بود که آنحضرت هجرت آورد وبخدمت شریف درآمد * اياك والالتفات في الصلوة * دور دار خود را از التفات کردن در نماز * فان الالتفات في الصلوة هلكة * زیرا که بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن است در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان ورو گردانیدن از توجه بحضرت رحمن وهلکه بفتح ها ولام هلاک بمعنی نیست شدن * فان كان لا بد ففي التطوع لا في الفريضة * پس اگر هست که چاره نیست ترا از التفات کردن وراضی میشوی بنقصان نماز وفوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن نسبت بفرض سهل است نه در نماز فرض که اهتمام بکمال وتمام آن ضروریست ودر حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند * رواه الترمذی * وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يلحظ في الصلوة يمينا وشمالا * بود آنحضرت که بگوشهٔ چشم مینگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان وطیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت وگفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت تعلیم اصل جواز مکروه نباشد * ولا يلوي عنقه خلف ظهره * ونمی پیچید ونمیگردانید گردن وسر خود را بجانب پس پشت ویمین وشمال هم میلی بآن طرف دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه مکروه است لی عنق است نه لحظ عین * رواه الترمذی والنسائي * سابقا گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم * وعن عدی بن ثابت * تابعی انصاری کوفیست ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده وابو حاتم گفته صدوق است وگفته اند که شیعی مفرط است وبعض گفته اند رافضی غالی است ولیکن ثقه است وبود امام مسجد شیعه وعالم وقاضی ایشان مات سنة ست عشر ومائة ونام جد او دینار است * عن ابيه عن جده رفعه * روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را بآنحضرت * قال * گفت آنحضرت * العطاس * بضم عین وتخفیف طا عطسه زدن * والنعاس * بضم نون وتخفیف عین بخواب شدن یا نقل خواب یا اول آن * والتثاؤب * دهن دره کردن * في الصلوة * در نماز * والحيض * وحائض شدن * والقيء * وقی کردن * والرعاف من الشيطان * بضم الراء خون از بینی رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند وسبب رضا وخوشحالی او یند که سبب نقصان نماز وبطلان آن میشوند وعطسه اگرچه محبوب الهی تعالی است اما کثرت وشدت وی گاهی مانع قراءت وحضور در حضرت حق واستغراق در مناجات او میگردد ونعاس وتثاؤب خود ظاهر است وحیض وقی ورعاف نیز مقید اند بوجود آنها در نماز ولیکن تخصیص ذکر في الصلوة در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع میشوند به نماز ومبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند واگرچه این اشیا همه امور طبیعیه اند که وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی وقادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب ارتضا واستحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد * رواه الترمذی وعن مطرف * بضم میم وفتح طا وتشدید را

مكسوره وفا در آخر * بن عبد الله بن الشخير * بكسر شين معجمه وكسر خاي معجمهٔ مشدده وسكون تحتانيه و راء در آخر * عن ابيه * روايت ميكند مطرف كه از تابعين است از پدر خود عبد الله بن الشخير كه از صحابه است * قال اتيت النبي * گفت آمدم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم وهو يصلي ولجوفه ازيز كازيز المرجل * وحال آنكه آن حضرت نماز ميگزارد ومر درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش ديگ سنگين يا مسين ازيز بفتح همزه وكسر زاي اولى وسكون تحتانيه سخت جوشيدن ديگ با آواز وى كه مى بر آيد ازان ومرجل بكسر ميم وسكون را وفتح جيم ديگ از سنگ يا آهن ومس ودر مشارق گفته مرجل ديگ وبعض گويند ازمس * يعني يبكي * ميخواهد راوى ازين عبارت اينكه ميگريست آنحضرت باجوش درون * وفي رواية قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي وفي صدره ازيز كازيز الرحى من البكاء * ودر روايت ديگر اينچنين آمده كه گفت ديدم كه نماز ميگزارد آنحضرت ودر سينهٔ مبارك وى آواز بود از گريه مانند آواز آسيا كه ميگردد * رواه احمد * روايت كرد اين حديث را امام احمد بهر دو روايت * وروى النسائي الرواية الاولى وابو داود الثانية * وروايت كرد نسائي روايت نخستين را وروايت كرد ابو داود روايت دوم را وازين حديث معلوم شد كه گريه باطل نميكرداند نماز را ودر هدايه گفته كه اگر بنالد يا آه كشد يا بگريد وآواز بلند گردد اگر از ياد كردن بهشت ودوزخ است قطع نميكند نماز را واگر از وجع يا مصيبت است قطع ميكند

* وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم الى الصلوة فلا يمسح الحصى * چون بايستد يكي از شما بنماز پس بايد كه هموار نكند زمين را از سنگ ريزه ودر روايتي فلا يسوي الحصى از تسويه يعني برابر گردانيدن * فان الرحمة تواجهه * زيراكه بدرستي رحمت مواجهت ميكند مصلي را واقبال ميكند ونازل ميگردد بروى پس لائق نيست كه درين مقام سوء ادب ولعب بحصى كند تا از دريافت انوار فضل ورحمت محروم نگردد وبعض گويند مراد آنست كه رحمت نازل ميشود وبر چيزي مى افتد كه مواجه مصلي است كه زمين باشد يا حصى

باشد پس بايد كه هم بر حصي سجده كند وتغير ندهد * رواه احمد والترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة * وعن ام سلمة قالت راى النبي صلى الله عليه وسلم غلاما لنا يقال له افلح * گفت ام سلمه ديد آن حضرت غلامي را كه ما را بود گفته مى شد او را افلح يعني نام او افلح بود ودر روايتي رباح آمده * اذا سجد نفخ * چون سجده ميكرد مى دميد يعني زمين را تا گرد آلوده نگردد روى وى * فقال * پس گفت آنحضرت

* يا افلح ترب وجهك * خاك آلوده كن روى خود را ودم مكن كه تذلل وتمسكن درين صورت بيشتر است * رواه الترمذي * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاختصار في الصلوة راحة اهل النار * نهادن دست بر تهيگاه در نماز آسايش اهل دوزخ است وآسايش در دوزخ نمي باشد ليكن كافران بتوهم آنكه شايد آسايشي يابند ميكنند وكلام درين حديث در فصل اول در حديث ابو هريره گذشت * رواه

في شرح السنة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا الاسودين في الصلوة الحية والعقرب * بكشيد دو سياه را در نماز كه مار وكژدم است وگفته اند كه بزنند بيك زدن يا دو زدن واگر سه بار زنند پيهم نماز فاسد گردد * رواه احمد وابو داود والترمذي وللنسائي معناه *

ومر نسائي را معنى اين حديث است يعني اين معني را بلفظ ديگر روايت كرده * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي تطوعا والباب عليه مغلق * گفت عائشه بود آنحضرت كه ميگزارد نماز نفل را وحال آنكه در بر آنحضرت بسته بود يعني در بسته نماز ميگزارد * فجئت فاستفتحت * پس آمدم من پس طلب كردم كشادن در را * فمشى ففتح لي * پس راه رفت آنحضرت پس بكشاد در را براى من يعني از انجا كه براى نماز ايستاده بود قدمي چند زد وبكشاد در را * ثم رجع الى مصلاه * پستر باز گشت بجاى كه نماز ميگزارد * وذكرت ان الباب كان في القبلة * وذكر كرد عائشه كه در خانه بود در جانب قبله يعني نزد آمدن آنحضرت بكشادن در تحول از قبله لازم نيايد و بر گشتن بمصلا بطريق باز پس رفتن بود پس در آمدن و بر گشتن استقبال قبله بحال خود بود و نيز گفته اند كه خانه تنگ بود

و گنجايش زياده بر يك دو خطوه نداشت * رواه احمد وابو داود والترمذي وروى النسائي نحوه * وعن طلق بن علي * رضي الله عنه صحابي است روايت ميكند ازوي پسر وى قيس ابن طلق بن علي * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فسا احدكم في الصلوة * چون كند كند يكي از شما يعني بادي بر آيد بي آواز در نماز * فلينصرف فليتوضأ * پس بايد كه بر گردد از نماز پس وضو كند ودر روايتي وليتوضأ بواو * وليعد الصلوة * وبايد كه باز گرداند نماز را اين بر وجه افضليت واولويت است واگر بنا كند بشرطي كه در فقه مذكور است نيز جائز است

رواه ابو داود وروى الترمذي مع زيادة ونقصان * وعن عائشة * رضي الله عنها * انها قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا احدث احدكم

في صلوته * چون بشكند وضوء يكى از شما در نمازش * فليأخذ بانفه ثم لينصرف * پس بايد كه بگيرد بيني خود را پستر بر گردد از نماز تا در خيال مردم افتد كه رعافى حادث شد و خون از بيني مير ود و پردهٔ حيا از نقض وضوء در نماز بر نيفتد كه در عادت آنرا داخل نقص ميدارند و در غيبت نيفتد و حيا و بيم عيب كردن مردم و بى آبروى در نماز كردن بحدث نيفكند و از ينجهت گفته اند كه هر كه در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض بايد كه بر نفس خود ستر و كتمان كند تا مردم آبروى وى نيفكنند و بعيبى كه ندارد منسوب نكردانند اين از باب كذب نيست بلكه از جملهٔ معاريض بفعل است و از رياء نيز نيست بلكه از تجمل و تستر است و در وى رخصت است كذا قالوا * رواه ابوداود * حكايت آورده اند كه در عهد امير المؤمنين عمر در جماعه كه در نماز ايستاده بودند از شخصى حدثى واقع شد و آن شخص بواسطهٔ شرم بوضوء نه بر آمد و هم بحدث خواست كه نماز كند عمر رضي الله عنه فرمود بيائيد تا همه وضو كنيم كه قصورى ندارد و وضو بر وضو نور على نور است تا آن شخص موسوم بعيب نكردد و در ورطهٔ بيوضو نماز كردن نيفتد * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احدث احدكم وقد جلس في آخر صلوته * چون بشكند وضوء يكى از شما و حال آنكه بتحقيق نشسته است در آخر نماز خود يعني مقدار تشهد نشسته * قبل ان يسلم * پيش از آنكه سلام كويد * فقد جازت صلوته * پس بتحقيق روا شد و تمام كشت نماز وى و اين موافق مذهب امام ابي حنيفه است كه سلام دادن نزد وى فرض نيست و نزد شافعي فرض است وليكن خروج بفعل نزد ابي حنيفه نيز فرض است پس حدث را بر تعمد آن حمل كنند تا فعل حاصل شود پس ظاهر اين حديث مؤيد مذهب اماميين باشد كه خروج بفعل مصلي را بفرض نمى دارند * رواه الترمذي وقال هذا حديث اسناده ليس بالقوى * روايت كرد اين حديث را ترمذى و گفت اين حديثى است كه اسناد وى نه قويست * وقد اضطربوا في اسناده * و بتحقيق اضطراب كرده اند راويان در اسناد وى و در مقدمه معلوم شد كه حديث مضطرب آنست كه روايت كرده شود بر وجوه مختلف و اين علامت ضعف است از جهت دلالت بر عدم ضبط رواة آن

* الفصل الثالث * عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج الى الصلوة * روايت مى كند ابوهريره كه آنحضرت بيرون آمد براى نماز * فلما كبر انصرف * پس هرگاه كه تكبير بر آورد براى احرام بر گشت * واومأ اليهم ان كما كنتم * و اشارت كرد بسوى صحابه كه بحال خود باشيد چنانكه هستيد * ثم خرج * پستر بيرون آمد از مسجد * فاغتسل * پس غسل كرد * ثم جاء ورأسه يقطر * پستر آمد آنحضرت و حال آنكه مى چكيد آب از سر مبارك وى * فصلى بهم * پس بگزارد نماز باصحابه * فلما صلى قال اني كنت جنبا * پس هرگاه كه تمام كرد نماز گفت بدرستيكه من بودم جنب * فنسيت ان اغتسل * پس فراموش كردم كه غسل كنم و بفراموشي در نماز در آمدم * رواه احمد وروى مالك عن عطاء بن يسار مرسلا * روايت كرد اين حديث را امام احمد از ابي هريرة و روايت كرد آنرا امام مالك از عطا ابن يسار كه از تابعين است بطريق ارسال و معني ارسال در مقدمه معلوم شد و استدلال كرده اند شافعيه باين حديث بر آنكه نماز مقتديان باطل نميشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز در آمد و قوم نيز در نماز در آمدند بعد از آن ظاهر گشت جنابت آنحضرت صلى الله عليه وسلم و باطل شد نماز وى و مقتديان هم بران تحريمه باقي و مستمر ماندند و حكم ببطلان نماز ايشان نكردند و امر باعادت. تكبير احرام واقع نشد و مذهب حنفيه آنست كه فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است زيرا كه امام ضامن نماز ماموم است و در حديث آمده است كه الامام ضامن و جواب ميگويند اصحاب ما كه ازين حديث اين معلوم نشد كه قوم نيز تكبير احرام بر آورده بودند و در نماز داخل شده شايد كه استشعار آنحضرت بجنابت بعد از تكبير خود و پيش از تكبير ايشان باشد و حال آنكه در صحيح مسلم آمده است كه ايستاد آنحضرت در مصلاى خود پيش از آنكه تكبير بر آرد پس بر گشت و بغسل بر آمد پس اگر قضيهٔ حديث كتاب و حديث مسلم يكى است بران حمل بايد كرد كه خواست كه تكبير گويد و در نماز در آيد و اگر دو قضيه است جواب همان است كه گفته شد كه بر آمدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم پيش از تكبير قوم بود و شيخ ابن الهمام از امام محمد در كتاب الآثار مى آرد كه امير المؤمنين علي رضي الله عنه گفت در باب مردى كه امامت كرد قومى را جنب يا بي وضو اعادت كند امام نماز را و اعادت كنند قوم نيز و نيز مى آرد كه يكبار امير المؤمنين علي رض نيز امامت كرد قومى را جنب يا بي وضو پس اعادة كرد نماز را و امر كرد ايشان را كه اعادة كنند * وعن جابر قال كنت اصلي الظهر مع رسول الله * گفت جابر بودم من كه ميگزاردم نماز پيشين را با آنحضرت * صلى الله عليه وسلم فآخذ قبضة من الحصى * پس مى گرفتم مشتى را از سنگريزها

* لتبرد في كفي * تا سرد کردد در کف دست من * اضعها لجبهتي اسجد عليها * می نهادم زیر پیشانی خود درحالتیکه سجده میکنم
بران * لشدة الحر * میکردم من این فعل را از جهت سختی کرما ازینجا معلوم میشود که این مقدار فعل معفو است در نماز وکشتن
هم نیست زیرا که میکرفت آنرا بیک کرفتن بدست * رواه ابوداود وروى النسائي نحوه * وعن ابي الدرداء قال قام رسول الله صلى الله
عليه وسلم يصلي * کفت ابو درداء ایستاد آنحضرت درحالیکه نماز میکند * فسمعناه يقول * پس شنیدیم آنحضرت را که میکوید * اعوذ بالله
منك * پناه میجویم بخدا از تو * ثم قال العنك بلعنة الله * پستر کفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا * ثلثا * سه بار کفت این
قول را * وبسط يده كأنه يتناول شيئا * وفراخ کرد آنحضرت دست خود را کویا که میکیرد چیزیرا * فلما فرغ من الصلوة قلنا * پس
هرکاه که فراغ شد آنحضرت از نماز کفتیم ما * يارسول الله قد سمعناك تقول في الصلوة شيئا لم نسمعك تقوله قبل ذلك * بتحقیق شنیدیم ترا
که میکفتی در نماز چیزیرا که نشنیدیم ترا که میکفتی آنرا پیش ازان * ورأيناك بسطت يدك * ودیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را
* قال ان عدو الله ابليس جاء بشهاب من نار * کفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است آورد شعله را از آتش درفشان في الصراح
شهاب درخش آتش * ليجعله في وجهي * تا بکرداند آنرا وبزند در روی من * فقلت * پس کفتم * اعوذ بالله منك ثلث مرات *
سه بار * ثم قلت * پستر کفتم * العنك بلعنة الله التامة * لعنت میکنم ترا بلعنت خدا که تام وکامل است * فلم يستأخر * پس سپس نرفت
ودور نشد * ثلث مرات * این کلمه راهم سه بار کفتم ولعنت خدا کردم * ثم اردت آخذه * پستر خواستم که بکیرم اورا ودر بعض نسخ ان
آخذه * والله لولا دعوة اخينا سليمان لاصبح موثقا يلعب به ولدان اهل المدينة * بخدا سوکند که اکر نمی بود دعای برادر ما که سلیمان
است که به تسخیر جن واختصاص او بتصرف در ایشان کرده هرآینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکرد ند بوی خردان
اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابي سعيد کذشت ولیکن دران حدیث عفريت من الجن واقع شده ودرین جا
ابلیس ومیکویند که تصرف وتسخیری که سلیمان عليه السلام را بود برجن بود نه برابلیس وجواب میکویند که چون ابلیس بصورت
جن متمثل کشت وظاهر شد سلیمان را بروی نیز تصرف باشد چنانکه برجن ومیتوان کفت که مراد بابلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه
جن است وابلیس محمول برمعنی لغوی است از ابلاس بمعنی نومیدی از رحمت حق * رواه مسلم * وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر
مر على رجل وهو يصلي * روایت است از نافع مولای ابن عمر کفت که ابن عمر کذشت بر مردی وحال آنکه آن مرد نماز میکزارد * فسلم عليه *
پس سلام کرد ابن عمر بران مرد * فرد الرجل كلاما * پس جواب داد آنمرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکه متعارف است * فرجع اليه عبد الله
ابن عمر فقال له * پس برکشت ابن عمر بسوی آنمرد پس کفت مر اورا * اذا سلم على احدكم وهو يصلي فلا يتكلم وليشر بيده * وقتیکه سلام کرده
شود بر یکی از شما وآن یکی نماز میکزارد پس باید که بجواب سلام وی بکلام نیاید وباید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا کذشت * رواه مالك *

* باب السهو * ودر بعض نسخ باب سجود السهو وسهو ونسیان غفلت وبی خبری آدمی از چیزی که در واست ورفتن دل بجانب
دیکر وباید دانست که سهو ونسیان بر رسول خدا صلى الله عليه وسلم در اقوال درانچه متعلق باخبار وابلاغ باشد جائز نیست ودر افعال اختلاف
است ومختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان ومحذوری هم
لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است وبحقیقت از جملهٔ اتمام نعمت برامت واکمال دین ایشان است تا بشرف اقتدا واتباع سنت مشرف
شوند چنانکه فرموده است انما انسى لاسن واکرچه وجود سنت بقول وامر نیز می باشد چنانچه مثلا میفرمود هرکه سهو کند در نماز واجب
است بروی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت وشرعیت فعل سجده مستلزم ومتضمن حصول شرف اقتدا است فافهم وباید فهمید که
وقوع سهو ونسیان از آنحضرت از کمال اهم مقام است لابد از مرتبهٔ اشتغال واستغراق درمقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن
قاصر است *

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احدكم اذا قام يصلي جاءه الشيطان *
بدرستیکه یکی از شما چون می ایستد که نماز میکزارد می آید اورا شیطان * فلبس عليه * پس می پوشد شیطان کار بروی وخلط میکند
ودر شک وشبهه می افکند اورا ولبس بضم لام وسکون با پوشیدن کار برکسی وآمیختن تاریکی باروشنائی ولبس به تخفیف وتشدید هر دو
روایت است وتشدید مفید مبالغه وتکثیر است * حتى لا يدري كم صلى * تا آنکه درنمی یابد که چند رکعت کزارده است * فاذا وجد ذلك

احدكم السجدتين وهو جالس * پس چون بيابد آن لبس وشک را یکی از شما پس باید که سجده کند دو سجده وحال آنکه وی نشسته است * متفق عليه * بدانکه این صورت شک است وفرق میان شک وسهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب ودر شک تردد دارد که اینست یا آن وگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از تلبیس شیطان اما در سهو ونسیان افتاده بغلبهٔ استغراق وتوجه بعالم دیگر وحکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین وحکم وی بتفصیل در حدیث آینده بیاید * وعن عطاء بن يسار * تابعي ثقه مشهور است واز کبار علماء مدینه مولای میمونه رض * عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم في صلوته * چون شک کند یکی از شما در نماز خود * فلم يدركم صلى * پس در نیابد که چند رکعت گزارده است * ثلثا او اربعا * سه یا چهار * فليطرح الشك * پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در وی است * وليبن على ما استيقن * و باید که بنا نهد بر چیزیکه یقین دارد ومتیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنا نهد وقرار دهد * ثم يسجد سجدتين * پس تر باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجدهٔ سهو میباشد * قبل ان يسلم * پیش از آنکه بسلام دهد ودر روایت بخاری این قید نیست واز اینجا است اختلاف ائمه در بودن سجدهٔ سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه بتفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم وبعد از ان فائده سجدتین بیان میفرماید بقول خود * فان كان صلى خمسا * پس اگر هست مصلی که گزارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار وبنا نهاد بر سه ودر واقع چهار رکعت بود وچون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد * شفعن له صلوته * شفع می سازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجدهٔ سهو در حکم شش رکعت میشوند * وان كان صلى اتماما لاربع * واگر گزارده است رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس باین رکعت چهار رکعت تمام شد * كانتا ترغيما للشيطان * میباشند این دو سجده خوار گردانیدن وبینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائدهٔ سجدتین رغم شیطان است که میخواست که در شک اندازد واز عبادت باز دارد مصلی برغم او سجده کرد ودر عبادت افزود * رواه مسلم * روایت کرد این حدیث را مسلم از عطا ابن یسار از ابي سعيد خدري * ورواه مالك عن عطاء مرسلا * وروایت کرد آنرا مالک از عطا ابن یسار بطریق ارسال بی ذکر ابي سعيد ومعنی ارسال در مقدمه معلوم شد * وفي روايته شفعها بهاتين السجدتين * ودر روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده شفعها بهاتين السجدتين یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث در آنست که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است وعمل بتحری یعنی غالب ظن نکند ومذهب جمهور ائمه همین است وترمذی میگوید که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را وامام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند وبعد از تحری اگر غلبهٔ ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند واگر غلبهٔ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد وسجدهٔ سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله ومانند آن ودر صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم فليتحر الصواب وليتم عليه آورد این حدیث را شمني در شرح نقایه ودر جامع الاصول از حدیث نسائي نیز در تحری صواب آورده وامام محمد در مؤطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده وگفت اگر همچنین کرده نشود پس نجات از سهو وشک متعذر گردد ودر اعاده در صورت کثرت شک واعتیاد حرجی عظیم است انتهی گفت بندهٔ ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام اینست که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدكم فليستانف او كما قال دوم من شك في صلوته فليتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است به بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد ابوحنیفه میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار وثانی بر صورت وقوع تحری بر یک جانب وثالث بر عدم وقوع تحری واین کمال جامعیت ونهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم رضي الله عنه والله اعلم

* وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الظهر خمسا * روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گزارد نماز ظهر را پنج رکعت * فقيل له * پس گفته شد مر آنحضرت را * ازيد في الصلوة * آیا زیاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود پنج حکم شد

* فقال وماذاك * پس گفت آنحضرت وچيست اين پرسيدن شما وبراى چه مى پرسيد مگر زياده از چهار ركعت گزارده ام * قالوا صليت خمسا * گفتند گزاردهٔ پنج ركعت * فسجد سجدتين بعد ما سلم * پس سجده كرد دو سجده بعد از سلام دادن * وفي رواية قال * ودر روايتي آمده است كه فرمود * انما انا بشر مثلكم * نيستم من مگر آدمي مانند شما * انسى كما تنسون * فراموش ميكنم چنانكه فراموش ميكنيد شما * فاذا نسيت فذكروني * پس چون فراموش كنم من ياددهيد مرا * واذا شك احدكم في صلوته فليتحر الصواب * پس چون شك كند يكي از شما در نماز خود پس بايد كه تحرى و طلب كند صواب را بغالب ظن * فليتم عليه * پس بايد كه تمام كند بنابر غالب ظن * ثم ليسلم * پستر بايد كه سلام گويد * ثم يسجد سجدتين * پستر بايد كه سجده كند دو سجده * متفق عليه * درين حديث ذكر بنابر اقل نيست ومراد آن است يعني اگر تحرى نا شده نكند بنابر اقل نهد وتمام كند وشافعيه چون قائل نيستند بتحرى مراد از تحرى صواب اخذ با قل دارند ونزد حنفيه در صورت گزاردن خمس تفصيل است اگر سهو كرد از تعدهٔ اخيره و برخاست براى ركعت خامسه رجوع كند بقعده مادام كه سجده نكرده است براى ركعت خامسه واگر سجده كرد باطل گردد فرض او ولغو كند خامسه را واگر كرده است تعدهٔ اخيره و برخاست پيش از سلام رجوع كند بقعده مادام كه سجده نكرده است براى خامسه واگر سجده كرد تمام گشت فرض او وضم كند بوى سادسه ومستحسن است كه سجده كند براى سهو از سلام وظاهر حديث دلالت دارد بر آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ضم نكرد سادسه را واكتفا كرد بسجده براى سهو چنانكه مذهب شافعي است وجواب ازين در شرح گفته شده است فتدبر * وعن ابن سيرين عن ابي هريرة قال صلى بنا رسول الله * ابن سيرين كه از مشاهير تابعين است احوال وى در مواضع ديگر ذكر كرده شده است روايت ميكند از ابي هريرة كه گفت نماز گزارد با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني امامت كرد * احدى صلوتي العشي * يكي از دو نماز شبانگاه را كه نماز ظهر باشد يا عصر وعشي از زوال آفتاب تا غروب را گويند * قال * گفت ابن سيرين * قد سماها ابو هريرة ولكن نسيت انا * بتحقيق نام برده بود آن نماز را ابو هريره وليكن فراموش كردم من * قال فصلى بنا ركعتين * پس بگزارد آنحضرت با ما دو ركعت * ثم سلم * پستر سلام داد يعني سهو كرد وبرنخاست براى ركعت سوم * فقام الى خشبة معروضة في المسجد * پس بايستاد آنحضرت بسوى چوبيكه بر عرض نهاده شده بود در مسجد ودر بعضي از نسخ مشكوة لفظ في المسجد نيست وليكن در بخارى هست * فاتكأ عليها * پس تكيه كرد بر آن چوب * كأنه غضبان * باين صفت كه گويا آنحضرت خشمگين است * ووضع يده اليمنى على اليسرى * ونهاد دست راست خود را بر دست چپ خود * وشبك بين اصابعه * ودر يكديگر آورد انگشتان خود را * ووضع خده الايمن على ظهر كفه اليسرى * وبنهاد رخساره راست خود را بر پشت كف دست چپ خود * وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد * وبيرون آمدند بيشتر و زودتر برايندگان مردم از درهاى مسجد وسرعان بفتح سين وراء اوايل ناس كه شتابي كنند برفتن وبسكون را نيز آمده وبضم وسكون نيز ضبط كرده اند ومراد گروهى اند كه بعد از گزاردن نماز براى ذكر ودعا توقف نكنند وشتاب از همه بيشتر برايند وجماعه را كه از معركهٔ جنگ از همه بيشتر برآيند وبى صبرى نمايند نيز ميگويند * فقالوا * پس گفتند صحابه بمشاهدهٔ اين حالت از آنحضرت كه هم بر دو ركعت سلام داده برآمد * قصرت الصلوة * كوتاه شد يا كوتاه كرده شد نماز وقصرت بفتح قاف وضم صاد وبضم قاف وكسر صاد هر دو روايت است يعني از چهار ركعت بدو ركعت آمد * وفي القوم ابوبكر وعمر * ودر ميان صحابه كه حاضر بودند ابوبكر وعمر رضي الله تعالى عنهما نيز بودند * فهاباه ان يكلماه * پس ترسيدند وبزرگ داشتند ابوبكر وعمر آنحضرت را از اينكه بپرسند او را از حقيقت حال وهيبت ترس يا بزرگى داشتن چنانكه از بادشاه هيبت مي باشد واز دزد خوف * وفي القوم رجل في يديه طول * ودر ميان صحابه مردى بود كه در هر دو دست وى درازى بود واز ينجهت * يقال له * گفته مي شد او را * ذو اليدين * خداوند دو دست وبعض گويند كه از انجهت ذواليدين ميگفتند كه بهر دو دست كار مي كرد وبعض گويند از انجهت كه دو پسر داشت ومضمون حديث صريح است كه وجه تسميه بدان دراز بودن دستها است ونام او عمير بن عبد عمرو وكنيت او ابو محمد وبعض گويند نامش خرباق بود بكسر خاى معجمه وبعض گويند كه خرباق نام مردى ديگر است كه او را ذوالشمالين گويند وبعض گويند خرباق غير ذواليدين وذوالشمالين است وقيل غير ذلك والله اعلم * قال * گفت اين مرد كه ذواليدين است * يارسول الله انسيت * آيا فراموش كردى وسهو شد ترا * ام قصرت الصلوة * يا كوتاه شد ويا كوتاه كرده شد نماز * فقال لم انس ولم تقصر * پس گفت آنحضرت نه فراموش كرده ام ونه كوتاه شد ونه كوتاه

كرده شد نماز * فقال اكما يقول ذو اليدين * پس گفت و پرسيد آنحضرت از صحابه آيا واقع اين چنين است كه ميگويد ذو اليدين * فقالوا نعم * پس گفتند آري همچنين است كه وي ميگويد * فتقدم وصلى ماترك * پس پيش رفت آنحضرت و بگزارد آن دو ركعت را كه مانده بود و نگزارده * ثم سلم * پستر سلام داد * ثم كبر * پستر تكبير برآورد * وسجد مثل سجوده او اطول * وسجده كرد مانند سجود خود كه در نماز كرده بود يا دراز تر از آن بجهت اعتذار از وقوع تقصير و مشاهدهٔ عظمت حق و نفاذ حكم و تقدير وي سبحانه * ثم رفع رأسه وكبر * پستر برداشت سر از سجده و تكبير گفت * ثم كبر وسجد مثل سجوده او اطول * پستر تكبير گفت و سجده كرد مانند سجود معتاد يا دراز تر از آن * ثم رفع رأسه وكبر * پستر برداشت سر خود را و تكبير گفت حاصل كه دو سجده كرد چنانكه در سهو مشروع است * فربما سألوه * پس بعد از روايت كردن ابن سيرين حديث بنحوى كه مذكور شد بسا كه پرسيدند ابن سيرين را بطريق استفهام و گفتند * ثم سلم * يعني آيا گفت ابو هريرة ثم سلم يعني سجدتين سهو بعد از سلام كرد يا پيش از سلام * فيقول * پس ميگفت ابن سيرين در جواب سوال ايشان * نبئت ان عمران بن حصين قال ثم سلم * آگاهانيده شده و خبر داده شده ام كه عمران بن حصين در حديث خود گفته است ثم سلم يعني اين لفظ را از حديث ابو هريرة محفوظ ندارم وليكن مرا خبر داده اند كه عمران بن حصين كه وي نيز روايت كرده است در حديث خود ثم سلم گفته است و آنكه من در حديث ابي هريرة ثم سلم ذكر كرده ام از روايت عمران بن حصين است كه درينجا در آورده ام و در روايتي آمده است كه از ابن سيرين پرسيدند كه در سجدتين سهو تشهد هست پس گفت نيست تشهد در حديث ابي هريرة وليكن من دوست ميدارم كه خوانده شود تشهد و در فصل ثاني از حديث عمران بن حصين ذكر تشهد بيايد * متفق عليه ولفظه للبخاري وفي اخرى لهما * و در روايت ديگر مر بخاري و مسلم را * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بدل * بجاى لفظ * لم انس ولم تقصر * اين لفظ آمده است * كل ذلك لم يكن * هيچ چيز از نسيان و قصر نبود و ديگر اين عبارت آمده است كه * فقال * پس گفت ذو اليدين * قد كان بعض ذلك * بتحقيق بود يكى ازين دو چيز يا نسيان يا قصر * يا رسول الله * بدانكه شراح حديث را در بيان علوم اين حديث كلام طويل است و شيخ در فتح الباري آنرا استيفا كرده اگر تمامهٔ آنرا نقل كنيم كلام دراز گردد وليكن درينجا دو كلام است كه بايد آورد اول در قول وي صلى الله عليه وسلم كل ذلك لم يكن يعني نه قصر بود و نه نسيان و اين اخبار است برخلاف واقع و اجماع كرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال است و ثاني در اتمام صلوة و عدم استيناف آن با وجود وقوع تكلم و افعال ديگر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس بعض گفته اند در جواب از اشكال اول كه عدم جواز نسيان در اقوال و اخبارى است كه متعلق باشد به تبليغ شرائع و احكام وحي نه در جملهٔ اخبار و اين جواب ضعيف است زيرا كه اخبار برخلاف واقع كذب و منقصت است اگرچه نه عمدا بود و واجب است تنزيه ساحت عزت و كرامت آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ان و همين است مذهب جمهور و ايشان ميگويند كه مراد بقول وي هيچ نبود نه نسيان و نه قصر آنست كه در اعتقاد من نيست نه در نفس الامر و اين خبر صادق است بى شبهه يا اين قول كنايت است از عدم شعور گويا گفت من شعور بدان ندارم و اين صادق است و جواب از اشكال ثاني ميگويند كه تكلم و فعل كه مفسد نماز است بر تقديريست كه عمدا باشد نه بسهو و نسيان چنانكه مذهب شافعي است و اين جواب تمام نيست در تكلم از ذو اليدين و صحابهٔ ديگر چه تكلم ايشان نه بسهو بود مگر آنكه گويند ايشان تابع رسول الله صلى الله عليه وسلم بودند و ايشان را حكمي مستقل نيست و اين جواب خالى از ضعفي نيست و جواب مذكور جاري نيست بر مذهب حنفيه چه نزد ايشان كلام عمدا و سهوا مطلق مفسد نماز است پس ايشان ميگويند كه وقوع اين قضيه پيش از نسخ جواز كلام و افعال است در نماز و درانجا كلام است مذكور در شرح و مذهب امام احمد حنبل آنست كه كلام در نماز عامدا و ساهيا مفسد نماز است مگر آنكه براى مصلحت نماز باشد از امام يا از ماموم چنانكه درين قضيه است * والله اعلم * وعن عبد الله بن بحينة * بضم موحده و فتح مهمله و سكون تحتيه نام مادر عبد الله است چنانكه مشهور است و نام پدر او مالك است و در بعض اسانيد عبد الله بن مالك ابن بحينه است بتنوين مالك و اثبات الف تا صفت مالك نگردد صحابيست حليف بني المطلب بن عبد مناف از سابقين مات في امارة معاوية * ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر * روايت است كه آنحضرت گزارد با صحابه نماز پيشين را * فقام في الركعتين الاوليين لم يجلس * پس ايستاد آنحضرت در دو ركعت اولى نه نشست و نكرد قعدهٔ اولى * فقام الناس معه * پس ايستادند مردم با آنحضرت

* حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمه * تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که سلام گوید * کبر وهو جالس * تکبیر گفت وحال آنکه وی نشسته است * فسجد سجدتین قبل ان یسلم * پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید * ثم سلم * پستر سلام داد واز نماز برآمد * متفق علیه *

الفصل الثانی * عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم فسها * روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور است واحوال وی در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گزارد با صحابه پس سهو کرد * فسجد سجدتین * پس سجده کرد دو سجده برای سهو * ثم تشهد ثم سلم * پستر تشهد خواند پستر سلام داد دراین حدیث تعیین موضع سهو نکرده وذکر تشهد کرده ودر احادیث دیگر ذکر تشهد نیست واین حدیث موافق مذهب ماست ومذهب امام احمد نیز همین است وبعض مالکیه وشافعیه نیز هم بر این اند واختلاف است که صلوة ودعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخوانند یا در آنکه بعد از وست اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی است ودر هدایه گفته صحیح همین است ودر بعضی از شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخوانند وطحاوی گفته که در هر دو بخوانند وشیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضیخان * رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب * از جهت تفرد راوی وی بزیادة تشهد با مخالفت رواة دیگر با وجود کثرت ایشان وحفظ ایشان وحاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین وبیهقی وابن عبد البر وغیر ایشان تضعیف کرده اند آنرا * وعن المغیرة بن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین * چون بایستاد امام در دو رکعت وقعده نکرد * فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس * پس اگر یاد آورد که قعده نکرده است پیش از برابر شدن وتمام ایستادن پس باید که بنشیند وتشهد بخواند ظاهر حدیث آنست که سجدهٔ سهو نکند ودر هدایه گفته است که بعضی گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر واصح آنست که نکند * وان استوی قائما * واگر تمام ایستاد * فلا یجلس ولیسجد سجدتی السهو * پس باید که نه نشیند وسجده کند دو سجدهٔ سهو * رواه ابو داود وابن ماجة * واین حدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام وعدم آنست وظاهر مذهب ما آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد وبنشیند وتشهد بخواند واگر بقیام اقرب باشد برنگردد ونه نشیند واختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب است واگر نه بقعود اقرب است وبعض گفته اند اگر سرینها وزانوها برداشت بقیام اقرب است واگر نه بقعود وبعض گفته اند معتبر برداشتن زانوها است شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربیت روایتی است از ابی یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشائخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام عود است وهو الاصح *

الفصل الثالث * عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر وسلم فی ثلث رکعات * آنحضرت گزارد نماز دیگر را وسلام داد در سه رکعت * ثم دخل منزله * پستر درآمد منزل خود را * فقام الیه رجل یقال له الخرباق * پس ایستاد ورفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود اورا خرباق * وکان فی یدیه طول * وبود در هر دو دست وی درازی تحقیق آنست که این مرد همان ذو الیدین است که سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ * فقال * پس گفت * یا رسول الله فذکر له صنیعه * پس یاد داد آن مرد مر آنحضرت را کار آن حضرت را که کرد یعنی سلام دادن در سه رکعت * فخرج غضبان یجر رداءه * پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالی که می کشید ردای مبارک خود را هیچ معلوم نمیشود که سبب سهو چه بود وباعث این خشم واضطراب چه والله اعلم باسراره * حتی انتهی الی الناس فقال * تا آنکه رسید آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود * اصدق هذا * آیا راست میگوید این مرد * قالوا نعم * گفتند آری راست میگوید * فصلی رکعة * پس بگزارد آن حضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز وسهو کرده بود * ثم سلم * پستر سلام داد * ثم سجد سجدتین * پس تر سجده کرد دو سجده برای سهو * ثم سلم * پس تر سلام داد واز نماز برآمد * رواه مسلم * پوشیده نماند که مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین وحدیث ابی هریرة که گذشت از دو وجه است یکی آنکه آنجا سلام بر دو رکعت بود واینجا بر سه وآنجا گفت اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود واینجا میگوید درآمد در منزل در وجه ثانی خود ممکن است که هر دو امر باشد ابو هریره یکی را ذکر کرد وعمران بن حصین دیگری را اما مخالفت در وجه اول صورت اجتماع ندارد وازین جهت حکم کرده اند که واقعه متعدد است ودر هر دو واقعه متکلم ذوالیدین باشد والله اعلم * وعن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * شنیدم آن حضرت را میگفت * من صلی

صلوة يشك في النقصان * كسي كه بگزارد نماز يرا كه شك ميكند در نقصان چنانكه شك كرده در رباعي كه سه گزارده يا چهار * فليصل حتى يشك في الزيادة * پس بايد كه بگزارد تا آنكه شك كند در زيادت يعني بنا كند بر اقل چنانكه در صورت مذكور سه ركعت قرار دهد پس ركعت ديگر بگزارد تا شك افتد كه چهار ركعت شد يا پنج باحتمال آنكه شايد در نفس الامر چهار ركعت با شد واين ركعت پنجم با شد اين معنى دارد كه فرمود بگزارد تا شك كند در زيادت * رواه احمد * بدانكه سهو از آنحضرت در چند موضع واقعه شده اول از قعدهٔ اولى چنانكه در حديث عبد الله بن بحينه وارد شده دوم از دو ركعت اخير چنانكه در حديث ذواليدين واقع شده سوم از يك ركعت اخير چنانكه در حديث خرباق آمده چهارم در زيادت خامسه چنانكه در حديث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان بر آن قياس كردند وگفتند كه هر كه فراموش كند واجبي را از واجبات نماز سجدهٔ سهو بر وى واجب گردد واصحاب ظواهر هم برين مواضع كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم سجده كرد اقتصار كنند ودر غير اين مواضع سجده نكنند ديگر بدانكه از احاديث كه وارد شده اند درين باب معلوم شد كه آنحضرت در بعض مواضع سجدهٔ سهو پيش از سلام كرده ودر بعض بعد از سلام وظاهر آنست كه فعل آنحضرت گاهي چنان بود وگاهي چنين وهر دو جائز باشد وليكن مذاهب ائمه متفرق افتاد امام شافعي در همه جا قبل السلام گويد واحاديث را كه وارد شده اند در وى ترجيح نمايد بلكه دعوى كند كه احاديث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند وگويد آخر فعل آن حضرت صلى الله عليه وسلم آن بود كه قبل از سلام ميكرد اما اين دعوى ثابت نشده والله اعلم وامام اعظم در همه جا بعد از سلام كند از جهت كثرت احاديث وارده در وى وقوت آنها در كتب ستّه از عبد الله ابن مسعود آمده است كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم سجده كرد بعد از سلام اگرچه از عبد الله بن بحينه قبل از سلام نيز آمده كذا ذكره الشيخ ابن الهمام ونيز ابو داؤد وابن ماجه واحمد وعبد الرزاق از ثوبان آورده اند كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم گفت لكل سهو سجدتان بعد ما يسلم وچون فعل وقول متعارض آمد تمسك بقول كرديم وقول اقوى است از فعل نزد امام ابوحنيفه چنانكه در اصول فقه ثابت شده وشمني گفته كه اين قول جمعي از صحابه است كه سعد بن ابى وقاص وعبد الله بن مسعود وعمار بن ياسر وابن عباس وابن الزبير از ايشانند رضي الله عنهم اجمعين وامام مالك گويد هر جا كه سهو به نقصان است سجده قبل السلام كند وهر جا كه بزيادت است بعد از سلام واگر جمع گردد هر دو سهو سجده كند هر دو را قبل از سلام ومزنى وابو ثور از ائمهٔ شافعيه هم برين قول اند وابن عبد البر گفته كه قول مالك موافق نظر عقل است زيرا كه در صورت نقص جبر نقصانست پس بايد كه داخل اصل صلوة باشد ودر زيادت ترغيم شيطانست ودرين سخن نظر است ومذهب امام احمد آنست كه در هر موضع كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم قبل السلام كرده قبل السلام بايد كرد ودر هر موضع كه بعد از سلام كرده بعد از سلام بايد كرد وگفته اند كه اين قول اقوى واقرب بصواب است ونقل كرده شده است از احمد كه گفت اگر نمي بود درين باب چيزي مروى از رسول خدا صلى الله عليه وسلم حكم ميكرديم كه سجده قبل از سلام بايد كرد وبايد دانست كه اختلاف مذكور در سجود كه بعد از سلام بايد يا قبل سلام در افضليت واولويت است ودر اصل جواز اختلاف نه صرح به في كتب الائمة الاربعة واما بودن سلام يك يا دو اول قول محمد است ومختار فخر الاسلام وگفته است كه مقابل روى ديده وقيل بجانب يمين ودر هدايه گفته كه اصح آنست كه دو سلام دهد واختيار شمس الائمه اين است بعد از ان اختلاف است در تشهد بعد از سجود سهو وآن مذكور است در بعض احاديث ومذهب ما اين است چنانكه گذشت *

* باب سجود القرآن *

اختلاف كرده اند در سجدهٔ تلاوت ائمهٔ ما بر آنند كه واجب است وامام مالك وشافعي واحمد بر آنند كه سنت است وفعل آن افضل از ترك است ودر روايتى از امام احمد نيز واجب است اگر در نماز باشد وحجت وجوب آيات واحاديث است كه در ذم ترك آن واقع شده وتاكيد ومبالغه كه در اداى آن ورود يافته وگويند كه سجده جزو صلوة است كه بجهت تخفيف اقتصار بر آن كرده شده پس فرض باشد چنانكه قيام در نماز جنازه وليكن چون دلائل آن قطعي نبود بوجوب قائل شديم نه فرضيت وتمسك ائمهٔ ديگر بحديث زيد بن ثابت است كه گفت خواندم سورهٔ والنجم را در حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسجده نكرد وجوابش آنست كه وجوب سجدهٔ تلاوت على الفور نيست شايد كه در وقت ديگر كرده باشد ونيز تواند كه قراءت در وقت مكروه واقع شده باشد يا سجده نكرد بجهت بيان جواز تاخير يا مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد كه در وى اختلاف است والله اعلم وطهارت شرط است در سجدهٔ تلاوت واز هيچكس خلاف در ان

منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضي الله عنه بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته
الا شعبی و نیز میگویند که کما فی شعبی در راهی میرفت واشارتی بسجده میکرد بغیر جهت قبله بی وضو ومیگذشت کذا قال الشیخ وبعضی
از سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت بر مستمع است نه بر سامع اگر اتفاقا بی قصد آیت سجده بگوش رسید سجده واجب نگردد و بعض
گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع واین را از امام مالک نیز روایت کرده اند
وبعض گفته اند که وجوب بر تقدیریست که قاری قصد قراءت کند نه بر قصد قصه وحکایت چنانکه قصه خوانان می خوانند ومذهب ما
وجمهور ائمه بر آنند که واجب است بر قاری وبر سامع مطلقا بشرائط صلوة وهو المختار * الفصل الاول

* عن ابن عباس قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم بالنجم * سجده کرد آنحضرت بسورهٔ نجم که در آخر آیت سجده دارد
* وسجد معه المسلمون والمشركون * وسجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان وکافران * والجن والانس * وجنیان وآدمیان مراد
همین جن وانس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکریر وتاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان وپریان بود وعلم آن از
جانب رسول خدا ثابت شده باشد * رواه البخاری * وگفته اند سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت امتثال امر الهی تعالی
بود بسجود شکر گزاری نعم عظیمهٔ وی سبحانه که معدود اند در اول سوره وسجده مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت در امتثال امر
واتیان شکر وسجدهٔ مشرکان بجهت سماع اسمای آلهه شان بود از لات وعزی ومنات یا از جهت ظهور سطوت وسلطان عزت وجبروت
وسطوع انوار عظمت وکبریای توحید الهی عزوجل چنانکه تاب وطاقت اختیار باطل شد واثر جحود وانکار واستکبار محو ومضمحل
گشت مگر از ان کسیکه اشقی واطغی قوم بود که کفی از خاک برگرفت وبر جبهه زشت خود زد وگفت این قدر بس است چنانکه در
فصل ثالث بیاید ودر اینجا قصه است از وضع زنادقه ومفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب سیر وتواریخ که مولع اند بذکر غرائب
واعاجیب آورده اند وعلمای محدثین حکم بوضع آن کرده وابطال آن نموده اند وآن این است که آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات
وعزی ومنات مدح ایشان کرد وگفت * شعر * تلك الغرانيق العلى * وان شفاعتهن لترتجي * یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رفت یا شیطان باواز بلند مشابه صوت شریف آنرا از پیش خود خواند ومشرکان را شنوانید وسجدهٔ مشرکان ازین جهت بود که گفتند اکنون
محمد مدح آلههٔ ما کرد وما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیر رزاق یکیست اینها شفعای ما اند ومحمد خود
اثبات شفاعت برای ایشان کرد واین قصه عقلا ونقلا بوجوه باطل وموضوع است وکلام در وی بسیار است پارهٔ از ان در شرح بیان
کرده ایم والله يقول الحق وهو يهدي السبيل * وعن ابي هريرة قال سجدنا مع النبي * گفت ابو هریره سجده کردیم ما با پیغمبر
* صلى الله عليه وسلم في اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك * پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست ومردود گشت قول کسی
که گفت در مفصل سجده نیست وآن حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آمدن بمدینه در وی سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث
ابن عباس رضي الله عنهما بیاید * رواه مسلم * وعن ابن عمر قال كان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يقرأ
السجدة ونحن عنده * میخواند آیت سجده را وحال آنکه ما نزد وی میبودیم * فيسجد ونسجد معه * پس سجده میکرد آنحضرت
وسجده میکردیم ما باوی * فنزدحم * پس انبوهی میکردیم ما * حتى ما يجد احدنا لجبهته موضعا يسجد عليه * تا آنکه نمی یافت یکی از ما
مر پیشانی خود را جای که سجده کند بران * متفق عليه * پوشیده نماند که این همه مبالغه وتاکید اجتماع وازدحام بظاهر علامت وجوب
سجده است واگر واجب نبودی این همه ازدحام برای چه کردندی والله اعلم * وعن زيد بن ثابت قال قرأت على رسول الله صلى الله
عليه وسلم والنجم فلم يسجد فيها * گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورهٔ والنجم را پس سجده نکرد در وی واین بعد از
تحول بمدینه بود این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجدهٔ تلاوت بدان تمسک کرده اند وجواب آن معلوم شد وواجب باشد
آوردن آن * متفق عليه * وعن ابن عباس قال سجدة ص ليس من عزائم السجود * ابن عباس گفت که سجدهٔ سورهٔ ص نیست از
سجداتی که امر کرده شده باشد بدان وعزیمت در اصل قصد قلب بر شیء فی الصراح عزم بالفتح والضم وعزیمت آهنگ کردن دل نهادن بر چیزی
وپس از ان استعمال کرده شد در امر واجب متحتم ودر اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت * وقد رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يسجد فيها *

وبتحقيق ديدم آنحضرت را كه سجده مي كرد دران گفته اند كه سجده كردن آنحضرت دران بجهت موافقت داود عليه السلام وشكر قبول توبهٔ وي بود ودر حديث نيز آمده است كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم سجده كرد برادرم داود بجهت قبول توبهٔ وي وما نيز سجده ميكنيم بشكرگذاري آن * وفي رواية قال مجاهد قلت لابن عباس اسجد في ص * مجاهد كه از تابعين است واز فقهاي مكه وقراء اوست واز علام علما ومشاهير ايشان است وسي بار قرآن بر ابن عباس عرض كرده بود مات سنة اربع ومائة گفت گفتم مر ابن عباس را يا سجده كنم در سورهٔ ص * فقرأ * پس خواند ابن عباس اين آيت را * ومن ذريته داود وسليمان حتى اتى * تا آنكه آمد ورسيد بأينجا كه فرموده است حق تعالى وامر كرده است حبيب خود را صلى الله عليه وسلم * فبهديهم اقتده * پس بهدايت اين پيغمبران كه مذكور شدند اقتدا كن وپيروي كن * فقال * پس گفت ابن عباس * نبيكم * پيغمبر شما * صلى الله عليه وسلم ممن امران يقتدي بهم * از جملهٔ آن كساني است كه امر كرده شده اند كه اقتدا كنند بايشان پس تو سزاوارتري كه اقتدا كني بايشان يعني چون داود عليه السلام سجده كرد وآنحضرت بموافقت وي سجده كرد مارا نيز بايد كرد * رواه البخاري * اگر گويي نسبت اقتدا وتبعيت با آنحضرت صلى الله عليه وسلم چگونه باشد وحال آنكه وي مقتدي ومتبوع وافضل واكمل از همه است گوئيم كه آن باعتبار ظاهر وتأخر وجود عنصري اوست از انبيا عليهم السلام چنانكه او را تابع ملت ابراهيم گفته اند بلكه همين را دليل افضليت واكمليت وي صلى الله عليه وسلم ساخته اند كه چون وي تابع وعامل بهدي همه آنها باشد لاجرم جامع وشامل كمالات همه بود وافضل واكمل همه گردد * بيت * خوبي ونار كرشمه حركات وسكنات * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داري * عليه افضل الصلوات والتسليمات واتمها واكملها واين حديث متمسك شافعيه است در عدم وجوب سجدهٔ ص وآن نزد ما ونزد مالك ونزد احمد در روايتي واجب است چنانچه سائر سجدات قرآني واين حديث نيز دلالت ندارد بر عدم وجوب غايت آنكه بيان كرد سبب سجدهٔ داود را كه از جهت قبول توبه بود وسبب سجدهٔ خود را كه از جهت شكر قبول توبهٔ داود وموافقت وي بود وسجدهٔ ما بمتابعت آن حضرت واقتدا با نبيا كه مامور است آن حضرت صلى الله عليه وسلم بدان ودر حقيقت همه عبادت از فرائض وواجبات بجهت شكر نعمت وامتثال امر واتباع پيغمبر است صلى الله عليه وسلم وقول ابن عباس كه اين سجده از عزائم نيست باين معني باشد كه وجوب وي از ان قبيل نيست كه ابتداء بطريق تعبد بدان امر كرده شده باشد بلكه واجب شده باين سبب مذكور والله اعلم وامام احمد از ابوبكر بن عبد الله مزني آورده كه گفت در خواب ديدم كه سورهٔ ص مي نويسم وچون بآيت سجده رسيدم دوات وقلم وهرچه حاضر بود همه را ديدم كه بسجده در افتادند پس اين قصه را بحضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم عرض كردم بعد از ان سجده ميكرد آنحضرت درين سوره پس معلوم شد كه امر بمواظبت بران مثل سائر سجدات شد واستقرار يافت بران اگرچه در اوائل نه از عزايم بود وظاهر شد كه اين حديث ابن عباس بعد از تسليم دلالت آن بر عدم وجوب پيش ازين قصه بود كذا ذكره الشيخ ابن الهمام

* الفصل الثاني * عن عمرو بن العاص قال اقرأه * ودر بعض نسخ اقرأني * رسول الله * گفت خوانانيد ودانانيد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم خمس عشرة سجدة في القرآن * پانزده آيت سجده در قرآن * منها ثلث في المفصل * از انجمله سه سجده در مفصل كه از سورهٔ حجرات است تا آخر قرآن وبيان مفصل واختلاف در مبداء آن در كتاب الصلوة گذشت وسه سجده در مفصل يكي در آخر سورهٔ والنجم دوم در اذا السماء انشقت سيوم در سورهٔ اقرأ * وفي سورة الحج سجدتين * وخوانانيد در سورهٔ حج دو سجده يكي در آيه الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض الآية ودوم در يا ايها الذين امنوا اركعوا واسجدوا * رواه ابوداود وابن ماجة * بدانكه ائمه همه اتفاق دارند كه مجموع سجدات قرآني چهارده است الا نزد امام مالك در روايتي ودر قول قديم از شافعي در مفصل سجده نيست وامام ابو حنيفه قائل است بسجدهٔ ص وقائل نيست بسجدهٔ دوم حج وميگويد مراد بآن سجدهٔ نماز است بقرينهٔ ذكر اركعوا وامام شافعي وامام احمد بر عكس ودر روايتي از امام احمد پانزده است باثبات سجدهٔ ص ودوم حج چنانكه اين حديث مثبت آنست وگفته اند كه حديث عمرو بن عاص ضعيف است واصلا حيثيت احتجاج ندارد وبعضي از رواة آن مجهول اند * وعن عقبة بن عامر قال قلت * گفت عقبه ابن عامر گفتم بطريق استفهام * يا رسول الله فضلت سورة الحج بان فيها سجدتين * فضيلت داده شد سورهٔ حج باينكه در وي دو سجده اند * قال نعم * گفت آنحضرت آري * ومن لم يسجدهما

فلا يقرأهما * وهر كه سجده نكرد مر دو سجده را پس گويا نخواند هر دو آيت را خواندني كامل معتبر * رواه ابوداود والترمذي * واين
حديث نيز ضعيف است چنانكه گفت * وقال هذا حديث ليس اسناده بالقوي * وگفت ترمذي اين حديثي است كه نيست اسناد وى
قوي زيرا كه يكي از راويان وى ابن لهيعه است ووى ضعيف است اگرچه از ائمه حديث است وليكن در آخر عمر خللي وخلطي در حفظ وى
راه يافت كه موجب عدم اعتماد بر حديث وى گشت * وفي المصابيح فلا يقرأهما كما في شرح السنة * وواقع شده است در مصابيح بجاى
فلا يقرأهما بضمير تثنيه كه راجع بآيتين سجده است فلا يقرأها با بر حذف ضمير كه عائد بسوره است ودر شرح السنة نيز چنين است
ودر اينجا مبالغه بيشتر است كه دلالت ميكند برانكه هركه مر دو سجده نكرد گويا تمام سوره نخواند وترك سجده مفوت ثواب قراءة تمام
سوره است * وعن ابن عمر ان النبي * وروايت است از ابن عمر كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم سجد في صلوة الظهر * سجده كرد در اثناى
ركعت نماز پيشين سجده تلاوت * ثم قام فركع * پستر بايستاد از سجده پس ركوع كرد * فرأوا انه قرأ تنزيل السجدة * پس دانستند
واعتقاد كردند صحابه كه آنحضرت خوانده سوره الم تنزيل الكتاب را كه در وى آيت سجده است واين اعتقاد نه از مجرد سجده كردن
وايستادن وبركوع رفتن حاصل شد بلكه آيتي از سوره شنيده اند كه بدان دانستند كه اين سوره خوانده وآنحضرت گاهي آيتي از سوره
مي شنوانيد تا بدانند كه فلان سوره خوانده يا بي اختيار از جهت غايت شوق وحضور وجهر ظاهر مي شد چنانكه در باب القراءت گذشت
* رواه ابوداود * وظاهر اين حديث دلالت دارد كه بعد از سجده كردن وبرخاستن باقي سوره را تمام نخوانده بركوع رفت واين جائز است
ونيز جائز است كه باقي سوره بخواند بعد ازان بركوع برود غايت آنكه برتقدير اول قراءت بعض سوره لازم مي آيد وآن في الجملة
جائز است وازينجا لازم نمي آيد كه قيام وركوع مقام سجود قراءت جائز نباشد چنانكه مذهب امام ابو حنيفه است زيرا كه آن نزد وى رض
واجب نيست اگر بكند رواست فافهم * وعنه انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن * گفت ابن عمر بود آنحضرت
ميخواند بر ما قرآن را * فاذا مر بالسجدة كبر وسجد وسجدنا معه * پس چون ميگذشت بآيت سجده تكبير ميگفت وسجده ميكرد
وسجده ميكرديم ما باوى پس معلوم شد كه سجده بر قارى وسامع هردو ميباشد * رواه ابوداود * وعنه انه قال ان رسول الله * وهم از ابن
عمر است كه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قرأ عام الفتح سجدة * خواند در سال فتح آيت سجده را * فسجد الناس كلهم *
پس سجده كردند مردم همه * منهم الراكب والساجد على الارض * بعضى از سجده كنندگان سوار بودند وبعض سجده كنندگان بر زمين
* حتى ان الراكب ليسجد على يده * تا آنكه سوار بتحقيق سجده ميكرد بر دست خود وشايد كه بعضى از سواران فرود آمده بر زمين نيز سجده
كرده باشند ولفظ حديث نص نيست در آنكه سواران همه سواره بر دست سجده ميكردند فافهم * رواه ابوداود * واين واقعه جز آن واقعه
است كه آنحضرت سورة والنجم خواند ومسلمانان وكافران همه باوى سجده كردند چنانكه گذشت زيرا كه آنجا در ميان مشركان يكي بود
كه كفي از خاك وسنگريزه گرفت وبرجبهه خود زد وگفت بس است مرا اين قدر ودر عام فتح مشركان موجود نبودند آن قصه در مكه است
پيش از فتح فتدبر * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يسجد في شيء من المفصل منذ تحول الى المدينة * روايت است
از ابن عباس كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم سجده نكرد در چيزى از مفصل ازان باز كه انتقال كرد بمدينه اگرچه پيش ازان بمكه سجده
كرده بود وتمامه آدميان از مسلمانان وكافر وجن وانس باوى سجده كردند * رواه ابوداود * واين حديث مخالف حديث ابي هريرة
است كه گفت سجده كرديم ما با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك واسلام ابي هريرة بعد از تحول بمدينه
است در سال هفتم از هجرت وگفته اند كه حديث ابي هريرة اصح وارجح است وبسياري از صحابه روايت كرده اند سجده را در مفصل
ومثبت مقدم است بر نافي * وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في سجود القرآن بالليل * گفت عائشه بود
آنحضرت كه ميگفت وميخواند در سجده تلاوت در شب اين دعا را * سجد وجهي للذي خلقه وشق سمعه وبصره * سجده كرد روى
من بآن ذات من هر كسي را كه پيدا كرد او را وشكافت شنوائي او را وبينائي او را يعني گوش وچشم را كه شكافها اند قوت سمع وبصر در انجا نهاده
* بحوله وقوته * سجده كرد بقدرت وتوانائي وتوفيق او وتقييد بليل اتفاقي است كه عائشه اين دعا را از آنحضرت در شب شنيده وگفتن
اين قول ازان حضرت صلى الله عليه وسلم در مطلق سجده تلاوت بي تقييد بشب يا روز نيز آمده وخواندن اينها نيز مروي است رب

انی ظلمت نفسی ناعدول خوانند این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کفایت میکند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوتیه افضل است وچون درانجا کفایت کند درینجا بطریق اولی کند وبا وجود آن شک نیست که انچه صحیح شده است از روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی وانسب خواهد بود * رواه ابوداود والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * وعن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال * گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه پس گفت * یارسول الله رأیتنی اللیلة وانا نائم کأنی اصلی خلف شجرة * دیدم من خود را امشب وحال آنکه من درخوابم گویا نماز میکنم در پس درختی * فسجدت * پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت * فسجدت الشجرة لسجودی * پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من یا بجهت سجده کردن من * فسمعتها تقول * پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را * اللهم اکتب لی بها عندک اجرا * خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را * وضع عنی بها وزرا * ونهه از من بسبب وی گرانی بزه را * واجعلها لی عندک ذخرا * وبگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره * وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود * وبپذیر آنرا از من چنانکه بپذیرفتهٔ سجده را از بندهٔ خود که داود است علیه السلام * قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة * گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب ازان مرد آیت سجدهٔ را در همین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد * ثم سجد * پس سجده کرد * فسمعته وهو یقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة * پس شنیدم آنحضرت را وحال آنکه وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت ودعای او * رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر * روایت کرد این حدیث را ترمذی وابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را * وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود * معلوم نمیشود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سورهٔ دیگر ظاهر از روایت ذکر این لفظ چنان بذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد واز عدم ذکر آن اطلاق ومانا که مبنی روایتین این هردو احتمال است اما از قراءت آنحضرت که در روایت اولی مطلق آورده قراءت آیتی از آیات سجده است مطلقا والله اعلم * وقال الترمذی هذا حدیث غریب * وترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است *

* الفصل الثالث *

عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ والنجم فسجد فیها وسجد من کان معه * روایت است از عبدالله ابن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد وسجده کرد کسی که بود با وی * غیر ان شیخا من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا * جز آنکه پیر مردی از قریش گرفت کفی از سنگریزه یا از خاک پس برداشت آنرا بسوی پیشانی خود وگفت بس است مرا همین مقدار از سجده تکبر کرد وتمرد ورزید وباوجود آنکه همه مشرکان که با او بودند سجده کردند * قال عبدالله فلقد رأیته بعد قتل کافرا * گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر کافر را بعد ازین واقعه که کشته شد در حالت کفر گفته اند که آن مقتول امیه بن خلف بود بفتح لام کشته شد روز بدر وی برادر ابی بن خلف بود که کشت او را بغمزه خدا صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود روز احد وبعض گفته اند که عتبة بن ربیعه بود وبعض گفته اند ولید بن مغیره وبعض گفته اند سعید بن العاص وقول اول اصح است وازینجا معلوم شد که این قضیه پیش از قضیهٔ فتح مکه است از جهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح * متفق علیه وزاد البخاری فی روایة وهو امیة بن خلف * این حدیث متفق علیه است وزیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد وکفی از حصی یا تراب برداشت وبجبههٔ خود زد امیه بن خلف بود پس معلوم شد که معتمد ومختار همین است چنانکه گفتیم * وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی ص * وروایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سورهٔ ص * وقال سجدها داود توبة * وگفت آنحضرت کرد سجدهٔ سورهٔ ص را داود یعنی در قضیه که در سورهٔ ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را بجهت توبه واستغفار از تقصیری که ازوی واقع شده بود * ونسجدها شکرا * ومیکنیم ما آن سجده را از جهت شکرگذاری قبول توبهٔ داود زیرا که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند وافاضهٔ نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است وپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم حکم پدر مشفق دارد نسبت بایشان بس حاصل میکردد مرا ورا از تذکر نعمت برایشان اجل فرح واعظم سرور * رواه النسائی

* باب اوقات النهي * باب در بيان اوقاتي كه نهي كرده شده است از نماز گزاردن دران و اين شامل است اوقات ثلثه را كه حرام است نماز دران كه وقت طلوع و غروب و استوا است و دو وقت ديگر را كه مكروه است دران كه ما بعد فجر و عصر است و در مذهب ما نهي شامل فرض و نفل هر دو راست پس دران سه وقت جائز نيست نماز نه ادا و نه قضا مگر عصر يومه و نه نماز جنازه و نه سجدهٔ تلاوت و در نماز جنازه وقتيكه حاضر كرده در ين اوقات و در سجدهٔ تلاوت چون خوانده شود درينها قولي هست و جائز است در دو وقت ديگر و شروع در نفل جائز است وليكن قطع كند و قضا كند در وقت غير مكروه و اگر تمام كند از عهده بر مى آيد و قطع افضل است كذا في شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعي و احمد جائز است قضا از جهت قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم فليصلها اذا ذكرها و صلوة الجنازة چون حاضر گردد و تحية المسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد وليكن اگر بقصد تحيت دران اوقات درآيد و تاخير كند قضا را تا درين اوقات بگزارد جائز نبود زيرا كه اين داخل تحري اين اوقات است و اين بحكم حديث ممنوع است چنانكه بيايد و همچنين جائز است صلوة كسوف از جهت خوف فوات بانجلا و ركعتين بعد از وضو و ركعتين احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درين اوقات و نيز كراهت نزد ما شامل است تمامهٔ ازمنه و امكنه را و نزد شافعي و هر كه موافق او ست در روز جمعه وقت استوا جائز است و در مكهٔ معظمه نيز جائز است در همهٔ اوقات و نزد امام احمد جائز است ركعتين طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وى دو روايت است و امام مالك گفت درنيافتم من اهل فضل را مگر آنكه اجتهاد و كوشش ميكردند و ميگزاردند نماز در نصف النهار و مذهب حنفيه احوط است زيرا كه چون مبيح و محرم جمع گردد ترجيح مر محرم راست والله اعلم

* الفصل الاول * عن ابن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتحرى احدكم فيصلي عند طلوع الشمس ولا عند غروبها * بايد كه طلب نكند و قصد نه نمايد يكى از شما پس بگزارد نماز نزد برآمدن آفتاب و بايد كه نگزارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحري در اصل بمعني طلب احرى و احرى بمعني لائق تر و سزاوار تر بود و مراد اينجا مطلق معني طلب و قصد است و معني اصلي نيز معتبر و منظور است چه هر كه قصد وقتي ميكند براى نماز آن را سزاوار تر و لائق تر پنداشته مى كند و از ينجا گفت امام شافعي كه تحيت مسجد و قضاى نماز بقصد درين اوقات جائز نبود و اگر اتفاقا بود جائز است و ما ميگوئيم كه مقصود از حديث نهي از صلوة است درين اوقات مطلقا * وفي رواية قال * و در روايتى اينچنين آمده و باين عبارت آمده است كه گفت آنحضرت * اذا طلع حاجب الشمس * چون برآيد ابروى آفتاب مراد وقت طلوع است كه چون گوشهٔ از آفتاب مى برآيد مشابه ابرو مى باشد و در قاموس گفته كه حاجب الشمس ناحيه از ان و در صراح گفته حواجب شمس كرانهاى وى * فدعوا الصلوة * پس بمانيد نماز را و نگزاريد آنرا * حتى تبرز * تا آنكه پيدا گردد و بيرون آيد تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار يك نيزه صبر كنند بهتر باشد چنانكه در حديث ديگر بيايد * واذا غاب حاجب الشمس * و چون فرو نشيند و ناپيدا گردد كرانهٔ آفتاب * فدعوا الصلوة حتى تغيب * پس بمانيد نماز را تا آنكه فرو نشيند تمام قرص وى * ولا تحينوا بصلوتكم طلوع الشمس ولا غروبها * و نگردانيد نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را يا قريب نشويد يا منتظر نگرديد بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست كه نگزاريد نماز در وقت طلوع و غروب * فانها تطلع بين قرني الشيطان * زيرا كه آفتاب طلوع مى كند ميان دو قرن شيطان شرح اين عبارت در باب مواقيت گذشت و ذكر غروب نكرد اكتفاء و اختصارا * متفق عليه *

وعن عقبة ابن عامر قال ثلث ساعات كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهانا ان نصلي فيهن * سه ساعت و سه زمان بود كه آنحضرت باز ميداشت ما را كه نماز كنيم دران سه ساعت * او نقبر فيهن موتانا * يا دفن كنيم درين سه ساعات مردهاى خود را مراد از قبر كردن نماز جنازه است والا دفن كردن مرده را و نهادن ايشان را در قبر درين اوقات منهى عنه نيست باجماع كذا قالوا آن سه ساعت كدام است * حين تطلع الشمس بازغة * يكي هنگام اول برآمدن آفتاب بزوغ بمعنى تابش آفتاب و ابتداى برآمدن وى آيد * حتى ترتفع * تا آنكه بلند گردد مقدار يك نيزه * وحين يقوم قائم الظهيرة * دوم هنگام ايستادن ايستاده شونده نيم روز كه مراد بدان سايهٔ است يا آفتاب * حتى تميل الشمس * تا آنكه كج گردد و خم شود آفتاب يعنى وقت زوال * وحين تضيف الشمس للغروب حتى تغرب * سيوم هنگام ميل كردن آفتاب از براى غروب تا بتمام

غروب كند و فرو رود * رواه مسلم * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتى ترتفع الشمس * نيست نماز بعد از نماز بامداد تا آنكه بلند شود آفتاب * ولا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس * و نيست نماز بعد از نماز ديگر تا آنكه فرو رود آفتاب مراد نفي صلوة كامل خواهد بود زيرا كه نماز درين دو وقت مكروه است نه حرام * متفق عليه * وعن عمرو بن عبسة * بفتحات عين و سين مهملتين صحابي مشهور است احوال شريف وي و قصهٔ ابتداء اسلام وي در مواضع نوشته شده است * قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة * قدوم آورد آنحضرت مدينه را * فقدمت المدينة فدخلت عليه فقلت اخبرني عن الصلوة * پس قدوم آوردم من نيز پس در آمدم بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز يعني از وقت آن بدليل جواب * فقال * پس گفت آنحضرت * صل صلوة الصبح * بگزار نماز بامداد را * ثم اقصر عن الصلوة حين تطلع الشمس حتى ترتفع * پستر باز آى از نماز هنگاميكه طلوع كند آفتاب تا آنكه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است از اقصار چون شخصي باز آيد از چيزي با وجود قدرت بران ميگويند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است ازان ميگويند قصرت بي همزه اين چنين است استعمال عرب * فانها تطلع حين تطلع بين قرني الشيطان * زيرا كه آفتاب طلوع ميكند در وقتيكه طلوع ميكند ميان دو قرن شيطان * وحينئذ يسجد لها الكفار * و درين هنگام سجده ميكنند آفتاب را كافران * ثم صل * بعد ازان بگزار نماز نفل هرچه خواهي * فان الصلوة مشهودة * زيرا كه نماز درين وقت يا مطلق حاضر ميشوند او را ملائكه يا گواهي ميدهند بدان براي مصلي وقول او * محضورة * بضاد معجمه بر معني اول تاكيد و تكرير است و در روايتي مشهودة مكتوبة آمده يعني حاضر ميشوند او را ملائكه و مي نويسند در نامهٔ اعمال بنده اجر و شهود ملائكه هم از بهر كتابت است * حتى يستقل الظل بالرمح * تا آنكه كم ميشد سايهٔ نيزه كه خلاف آيد ميشد در زمين و ميرسيد غايت قلت را چنانكه در وقت استوا مي باشد و استقلال بمعني ارتفاع نيز آمده يعني بلند ميشد سايه بر رمح و بر زمين نمي افتاد و در بعض روايات حتى يستقل الرمح بالظل نيز آمده و مآل معني هردو عبارت يكيست يا محمول برقلب است * ثم اقصر عن الصلوة * پستر باز آى از نماز * فان حينئذ تسجر جهنم * پس بدرستيكه درين هنگام يعني وقت استوا افروخته ميشود و تافته ميشود دوزخ و تسجر به تخفيف و تشديد هردو روايت است * فاذا اقبل الفيء فصل * پس چون پيش آيد سايهٔ زوال پس بگزار نماز ظهر و هرچه خواهي از نوافل * فان الصلوة مشهودة محضورة حتى تصلى العصر * تا آنكه بگزاري نماز ديگر را * ثم اقصر عن الصلوة حتى تغرب الشمس * پستر باز آى از نماز تا آنكه فرو رود آفتاب * فانها تغرب بين قرني الشيطان * زيرا كه بدرستيكه آفتاب غروب ميرود ميان دو قرن شيطان * وحينئذ يسجد لها الكفار * و درين هنگام سجده ميكنند مر او را كافران * قال قلت * گفت عمرو بن عبسه گفتم * يا نبي الله فالوضوء حدثني عنه * اى پيغمبر خدا پس بيان كن وضو را و خبر ده مرا از فضليت آن * قال * گفت آنحضرت * ما منكم رجل يقرب وضوءه * بفتح واو نيست هيچ مردي كه نزديك گرداند آب وضوي خود را اشارت است باهتمام او در امر طهارت تا بنفس خود متعهد احضار وتهيهٔ آن ميگردد و مشقت ميكشد و غير را در عبادت مولى شريك نميگرداند * فيتمضمض ويستنشق * پس آب در دهن و بيني ميكند * فينتثر * بثاء مثلثه پس بيفشاند بيني در استنشاق براي مبالغه در تطهير و تنظيف انف كه محل بيتوتت شيطانست چنانكه در باب فضل وضو گذشت * الا خرت خطايا وجهه وفيه وخياشيمه * مگر آنكه ساقط ميگردد گناهان روي او يعني باطن روي و دهان و بنهاي بيني او وخرت بخاي معجمه و تشديد را از خرور بمعني افتادن از جانب بالا و بجيم و تخفيف را از جريان نيز روايت است * ثم اذا غسل وجهه كما امره الله * پستر چون بشست ظاهر روي خود را بران وجهي كه امر كرده است او را خداوند تعالى * الا خرت خطايا وجهه من اطراف لحيته مع الماء * مگر آنكه مي افتد گناهان روي وي از كرانهاي ريش وي همراه آب * ثم يغسل يديه الى المرفقين * پستر ميشويد هردو دست خود تا هردو آرنج * الا خرت خطايا يديه من انامله مع الماء * مگر آنكه مي افتد گناهان هردو دست وي از سر انگشتان وي همراه آب * ثم يمسح رأسه * پستر مسح ميكند سر خود را * الا خرت خطايا رأسه من اطراف شعره مع الماء * مگر آنكه مي افتد گناهان سر وي از كرانهاي موي همراه آب * ثم يغسل قدميه الى الكعبين الا خرت خطايا رجليه من انامله مع الماء * پستر ميشويد هردو پاي خود را تا هردو پاشنه مگر آنكه مي افتد گناهان هردو پاي وي از سر انگشتان وي همراه

آب * نان و تام تصلي * پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد * فحمد الله واثنى عليه ومجده بالذي هو له اهل * پس بستود خدا را
وستایش کرد بروی و ببزرگی یاد کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار آن است * وفرغ قلبه لله * وخالی گردانید دل خود را برای یاد
خدا اگر یا که درین قول اشارت است بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب
کهیئته یوم ولدته امه بران * الا انصرف من خطیئته کهیئته یوم ولدته امه * مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناه خود مانند پیکر
ونهاد خود در روز زائیدن مادر او او را * رواه مسلم * وعن كريب * بضم کاف وفتح را * ان ابن عباس والمسور * بکسر میم وسکون سین مهمله
* بن مخرمة * بفتح میم وسکون خای معجمه وفتح را ابن اخت عبد الرحمن ابن عوف صحابي صغیر است و بود ولادت وی بعد از هجرت
بمکه وقدوم آورد بمدینه سنة ثمان و وقت وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله بود وشنید از آنحضرت ویاد داشت وحسنین
کرد بمکه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکه و بود در وی تا مرد معاویه ومکروه داشت بیعت یزید را تا آنکه فرستاد یزید لشکر را بمکه
ومحاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجری از احجار منجنیق و وی نماز میکرد پس کشته شد رضي الله عنه * وعبد الرحمن ابن
الازهر * بفتح همزه وسکون زای نیز صحابي است برادرزادهٔ عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت
است از کریب که مولای ابن عباس است وثقه است که این سه صحابه * ارسلوه الى عائشة * فرستادند او را بسوی عائشه رضي الله عنها
* فقالوا * پس گفتند این سه کس بکریب * اقراء عليها السلام * بخوان بر عائشه سلام را * وسلها عن الركعتين بعد العصر * وبپرس
عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جائز است گزاردن آنها یا نه و آنحضرت گزارده است یا نه گویا ایشان شنیده
بودند گزاردن آنحضرت را این دو رکعت * قال * گفت کریب * فدخلت على عائشة * پس درآمدم بر عائشه رضي الله عنها
* فبلغتها ما ارسلوني * پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند ایشان مرا بدان پیش او که سوال از حکم رکعتین
بعد العصر است * فقالت سل ام سلمة * پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را که او عالم است بدان کریب میگوید * فخرجت اليهم فردوني
الى ام سلمة * پس بیرون آمدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس وغیره پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه
تا از وی بپرسم واین غایت ادب وهوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان او را نزد عائشه فرستاده
بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت بازچون نزد ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت * فقالت * پس گفت * ام سلمة
سمعت النبي * شنیدم من پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم ينهى عنهما * نهی میکرد از گزاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز
عصر * ثم رأيته يصليهما * پستر دیدم آنحضرت را که میگزارد این دو رکعت را * ثم دخل * پستر درآمد آنحضرت گویا گزاردن آن
در مسجد بود پس از ان درآمد در خانه یا در صفهٔ دار بود پس درآمد در درون خانه * فارسلت اليه الجارية * پس فرستادم من بسوی آنحضرت
داه را * فقلت قولي له * پس گفتم آن جاریه را بگو مر آنحضرت را * تقول * میگوید ام سلمه * یا رسول الله سمعتک تنهى عن هاتين *
شنیدم ترا که نهی میکردی از گزاردن آن دو رکعت * واراک تصليهما * والآن میبینم ترا که میگزاری آنها را * قال * گفت آنحضرت
در جواب این سوال * یا ابنة ابي امية * ای دختر ابی امیه نام پدر ام سلمه سهل بن مغیرهٔ مخزومی است و کنیت او ابو امیه بود
* سألت عن الركعتين بعد العصر * پرسیدی از گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر * وانه اتاني ناس من عبد القيس * معنیش
این است که بدرستی که شان این است که آمدند مرا مردم از قبیلهٔ عبد القیس برای تعلم احکام دین * فشغلوني عن الركعتين اللتين
بعد الظهر * پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین است * فهما هاتان * پس این دو رکعت که گزاردم بعد از
عصر آن دو رکعت است که نگزارده بودم بعد از پیشین * متفق عليه * واین حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین واحکام شریعت
وهدایت خلق اهم واقدم است بر گزاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود ونیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فائت گردد در
وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه بر آنند ونزد حنفیه در وقت می توان گزارد نه در غیر وقت وشاید که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم شروع کرده باشد دران وبجهت ضرورت تعلیم وهدایت نقض کرده ازین جهت قضا کرد والله اعلم اگر گفته شود که این
حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گزارد بجهت شغل وفد عبد القیس بود از

رکعتین بعد از ظهر اما باحادیث دیگر که از عائشه در صحیح بخاری آمده است و دلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران چه کار میکنید چنانکه گفت وی رضي الله عنها سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمی کرد این دو رکعت را آشکارا و نهان و گفت نیامد آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکه گزارد دو رکعت را جوابش آنکه باحادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروه است و جمهور علما نیز هم برین اند و عمر رضي الله عنه نهي میکرد ازان و میزد بران ولیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار است پارهٔ ازان درشرح گفته شده است و صواب آن است که گزاردن رکعتین بعد [illegible] ملازمت بران از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم باوجود آنکه امت را نهي کرد ازان چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نهي میکرد ازان و بعض گویند که نهي از صلوة بعد العصر بجهت آنست که مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن مکروه نیست و زدن عمر رضي الله عنه مردم را بران هم ازین جهت بود و بعض میگویند که مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آنرا چنانکه در حدیث آمده است که لا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها چنانکه در اول باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که درون خانه پنهان از مردم دو رکعت نماز میگزارد گفتند چرا در مردم نمی گزاری فرمود از ترس مردم ظاهرا مذهب این امام اجل برخلاف مذهب مردم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد والله اعلم

* الفصـــــل الثاني

* عن محمد ابن ابراهیم عن قیس ابن عمرو * روایت است از محمد ابن ابراهیم که از صغار تابعین است از قیس ابن عمرو که صحابی انصاری است * قال رأى النبي صلی الله علیه وسلم رجلا یصلي بعد صلوة الصبح رکعتین * گفت دید آنحضرت مردی را که میگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح رکعتین رکعتین * آیا میگزاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق که میگزاری فرض را دو رکعت و میگزاری بعد از وی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میدانی که بعد از وی نمازی نیست * فقال الرجل اني لم اكن صلیت الرکعتین اللتین قبلهما * پس گفت آنمرد بدرستیکه من نگزارده بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعني رکعتین سنت * فصلیتهما الآن * پس گزاردم آن دو رکعت را اکنون * فسکت رسول الله * پس خاموش ماند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گزارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین است مذهب شافعي و محمد و نزد ابي حنیفه و ابي یوسف قضا نیست مر سنت فجر را نه پیش از طلوع شمس و نه بعد ازان مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضا است و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد نشده است مگر در قضای آن به تبعیت فرض پس باقي ماند ما ورای آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتجاج بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضای آن به تبعیت فرض اختلاف است كذا في الهداية و ترمذی گفته که قومي از علمای مکه قائل شده اند بحدیث قیس و گفته اند که باکی نیست که بگزارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آورده اند از ابي هریرة من لم یصل رکعتي الفجر فلیصلهما بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیده است از عمل ابن عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی * رواه ابو داود و روى الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث لیس بمتصل * و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست * لان محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو * زیرا که محمد ابن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از وی * وفي شرح السنة و نسخ المصابیح عن قیس بن قهد نحوه * و در شرح السنه و در نسخهای مصابیح از محمد ابن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شد و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قهد هر دو آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف ذهبي قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهد را و در بعض کتب قیس بن

عمرو وقيس بن قهد هردو مذكوراند وگفته اند كه هردو از بني نجاراند وگفته اند آنكه سعد بن ابراهيم التيمي حديث ركعتي الفجر
از وي روايت كرده قيس بن قهد است وبعض گفته اند قيس بن عمرو والله اعلم * وعن جبير بن مطعم ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال * روايت است از جبير بن مطعم بن عدى بن نوفل بن عبد مناف قرشي نوفلي واسلام آورده پيش از فتح بعد از
عام خيبر از اشراف قريش بود كه آنحضرت فرمود * يابني عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البيت * اى پسران عبد مناف
ودر روايتي يا بني عبد المطلب باز ندارید هيچ يكى را كه طواف كند باين خانه يعني كعبه * وصلى اية ساعة شاء من ليل ونهار
ونماز بگزارد هر ساعتيكه خواهد از شب وروز * رواه الترمذى وابوداؤد والنسائي * در طواف كردن هر ساعت كه خواهد
خواه در وقت طلوع وغروب واستوا وبعد از نماز فجر ونماز عصر وخواه جز آن باشد خلافي نيست خلاف در نماز است نزد
شافعي جائز است هر نماز كه باشد خواه ركعتين طواف يا جز آن بظاهر اين حديث ونزد احمد جائز است ركعتين طواف خاصه
بتبعيت طواف ونزد ما جائز نيست هيچ نماز وحكم مكه حكم ساير بلاد است در حرمت وكراهت از جهت عموم حديث نهي واز جهت
آنكه محرم راجح است وبعض گويند حكم نهي ناسخ است والله اعلم * وعن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن
الصلوة نصف النهار حتى تزول الشمس الا يوم الجمعة * روايت است از ابي هريرة كه آنحضرت نهي كرد از نماز گزاردن نيم روز
تا بر گردد آفتاب مگر روز جمعه * رواه الشافعي * واين نيز مذهب شافعي است چنانكه گذشت باين حديث وگفته اند كه احاديث
وارد در اطلاق نهي مشاهيراند واين حديث ضعيف است صلاحيت معارضه بآن احاديث ندارد يا آنكه محرم راجح است
بر مبيح نزد تعارض * وعن ابي الخليل عن ابي قتادة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم كره الصلوة نصف النهار حتى تزول الشمس *
ابو الخليل بخاى معجمه كه از ثقات تابعين است روايت ميكند از ابي قتادة كه از مشاهير صحابه است كه گفت بود كه آن حضرت
كه مكروه مي داشت نماز را در نيم روز تا بر گردد آفتاب * الا يوم الجمعة * مگر در روز جمعه * وقال ان جهنم تسجر الا يوم الجمعة *
وگفت كه دوزخ گرم كرده ميشود وتابانيده ميشود يعني در نيم روز مگر در روز جمعه وتسجير به تخفيف وتشديد هر دو روايت
است * رواه ابوداؤد وقال ابو الخليل لم يلق ابا قتادة * روايت كرد اين حديث را ابوداؤد وگفت ابو الخليل ملاقات نكرده است
ابوقتادة را پس اسناد اين حديث متصل نباشد والله اعلم *الفصل الثالث * عن عبد الله بن الصنابحي * بضم صاد مهمله
وكسر با وحاى مهمله منسوب بصنابح بطني است از مر وصحابي است وبعض ابوعبد الله صنابحي گفته وصواب آنست كه ابوعبد الله تابعي
است وابو عبد الله صنابحي صحابي است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشيطان * بدرستيكه
آفتاب طلوع ميكند وحال آنكه باوى قرن شيطان است معنى قرن شيطان گذشت * فاذا ارتفعت فارقها * پس چون بلند ميگردد آفتاب
جدا ميكند شيطان آفتاب را * ثم اذا استوت قارنها * باز چون وقت استوا ميشود نزديك ميگردد شيطان آفتاب را * فاذا زالت فارقها *
پس چون وقت زوال ميشود جدا ميگردد * فاذا دنت للغروب قارنها * پس چون نزديك ميشود مر غروب را نزديك ميگردد اورا
* فاذا غربت فارقها * پس چون غروب ميكند جدا ميگردد * ونهى رسول الله * ونهي كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
عن الصلوة في تلك الساعات * از نماز گزاردن درين ساعتها * رواه مالك واحمد والنسائي * روايت كرده است اين حديث را مالك احمد
ونسائي ومالك باوجود آنكه روايت كرده است اين حديث را قائل نيست بحرمت صلوة وقت استوا گفته كه درنيافتيم اهل فضل را مگر آنكه كوشش
ميكردند وميگزاردند نماز در نيم روز * وعن ابي بصرة * بفتح موحده وسكون صاد مهمله * الغفارى * بكسر غين معجمه صحابي است
نام وى حميل بضم حاى مهمله وفتح ميم وبعض بفتح حا وكسر ميم گفته وجمعي بفتح جيم نيز گفته اند واين وهم است والله اعلم * قال
صلى بنا رسول الله * گفت نماز گزارد باما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بالمخمص * بضم ميم وفتح خاى معجمه وتشديد ميم مفتوحه
در آخرش صاد مهمله نام جاى است * صلوة العصر * گزارد نماز ديگر را * فقال ان هذه صلوة عرضت على من كان قبلكم * پس گفت
كه اين نماز يست كه عرض كرده وظاهر كرده شد بر كسانيكه پيش از شما بوده اند از امم سابقه * فضيعوها * پس ضائع كردند اورا وبجا
نياوردند حق اورا ومواظبت نكردند بران * فمن حافظ عليها كان له اجره مرتين * پس كسي كه محافظت كند ومداومت نمايد بران

يابد هر او را مزد و ثواب دو بار بود و چند یکی بجهت آنکه عملی است و بر هر عمل اجری است دیگر بجهت محافظت بران برخلاف پیشینیان *ولا صلوة بعدها حتی یطلع الشاهد * و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد * والشاهد النجم * و شاهد ستاره است از جهت حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است * رواه مسلم * وعن معوية قال * روایت است از معاویة بن ابی سفیان که گفت * انكم لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله * بدرستیکه شما میگزارید دو رکعت نماز را که به تحقیق صحبت داشتیم ما پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فما رأيناه يصليهما * پس ندیدیم ما آنحضرت را که میگزارد آنرا * ولقد نهى عنهما * و هرآینه بتحقیق نهی کرده است از ان * يعني الركعتين بعد العصر * مراد میدارد بأین نماز دو رکعت بعد از عصر را و گزاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خانه بود و تاویل آن در حدیث کریب گذشت * رواه البخاری * وعن ابي ذر قال وقد صعد على درجة الكعبة * گفت ابو ذر و حال آنکه بتحقیق بر آمده بود وی بر پایهٔ زینهٔ کعبه که بوی در کعبه بجهت بلندی در می آمدند و وی الآن از چوبیست بر مشکل منبر که زینه دارد و در مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند و هر دو طرف پایها مثل پایهای عرابه ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه در آرند او را کشیده متصل بباب سازند پس بروی بر آیند و درون در آیند و چون فارغ شوند باز در جای خودش کشیده بیارند و احتمال دارد که دران زمان نیز اینچنین بود یا طور دیگر بود والله اعلم پس ابوذر رضي الله عنه برین درجه بر آمد و گفت * من عرفني فقد عرفني * کسی که می شناسد مرا می شناسد مرا بر است گوئي و صدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان و برنداشت زمین بر است گوتر از ابوذر * ومن لم يعرفني فانا جندب * و کسی که نمی شناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا قرار گیرد و اطمینان یابد دل وی بصدق آنچه روایت میکنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابوذر است پس روایت کرد وی رضي الله عنه و گفت * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم يقول * میگفت * لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس * نیست نماز بعد از نماز صبح تا بر آمدن آفتاب * ولا بعد العصر حتى تغرب الشمس * و نیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب * الا بمكة الا بمكة الا بمكة * مگر بمکه سه بار مکرر فرمود و در بعض نسخ جز دو بار نیست * رواه احمد و رزين

*باب الجماعة وفضلها * اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است مگر بعذر و این قول امام احمد و داود و عطا و ابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض کفایه است و طیبی گفته ظاهر نصوص شافعي دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است و اکثر صحابه بر انند و نزد بعض سنت مؤکده است در حکم واجب مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب او این است و شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشائخ ما بر این اند که جماعت واجب است و تسمیهٔ او بسنت بجهت آنست که ثبوت وجوب آن بسنت است و در بدائع گفته که واجب است بر هر عاقل و بالغ که معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت و اگر در نیابد جماعت را واجب نیست گشتن در مسجد های دیگر باتفاق و اگر برود نیکو است و اگر در مسجد حي تنها بگزارد هم نیکو است و قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه بجماعت بگزارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حي افضل است یا در مسجد جامع و اگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم را و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گزارده اند و شنید تکبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب در آمده است نرود و اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند که جماعت بعذر ساقط میگردد و از جملهٔ اعذار مرض است و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعفي که نتوانند بدان راه رفت و کوری نزد ابی حنیفه و بعض گفته اند باتفاق و باران و گل و لای و سختی سرما در قول صحیح و در روایت ابی یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل و لای فرمود بهتر آن است که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده که اذا ابتلت النعال فالصلوة في الرحال *

*الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ * نمازیکه بجماعت بگزارند زیادتی میکند در ثواب بر نمازیکه تنها بگزارند * بسبع وعشرين درجة * به بست و هفت پایه و فذ به فتح فا و تشدید ذال معجمه بمعنی فرد و تنها و در روایتی بخمس وعشرين آمده یعنی به بیست و پنج و گفته اند که در اکثر روایات

بيست و پنج آمده است مگر در حديث ابن عمر آمده که بيست و هفت است شايد که نخست بيست و پنج وحي شد پس ازان زياده کرده شد تفضلا و انعاما و نيز اختلاف بتفاوت حال صلوة و مصلي است يا بيست و هفت در جهريه است و بيست و پنج در سريه و بعض گفته اند که در ذکر قليل و کثير منافاتي نيست از جهت وجود قليل در ضمن کثير و اختلاف است در آنکه اين فضيلت مخصوص بجماعت در مسجد است يا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و برهر تقدير علم بتخصيص عدد موکول بعلم شارع است که جزا او را بتحقيق بران اطلاع نيست و بعض علما مناسبات دران ذکر کرده اند والله اعلم * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابي هريرة که گفت گفت آنحضرت * والذي نفسي بيده * سوگند بآن کسي که بقاي نفس من در دست قدرت اوست * لقد هممت ان آمر بحطب فيحطب * بتحقيق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هيزم پس جمع کرده شود * ثم آمر بالصلوة فيؤذن لها * پستر امر کنم باذان گفتن براي نماز پس ازان گفته شود مراورا * ثم آمر رجلا فيؤم الناس * پستر امر کنم مردي را بامامت کردن مردم را پس امامت کند ايشان را * ثم اخالف الى رجال * پستر بيايم بسوي مرداني که حاضر نشده اند براي نماز تا بگيرم ايشان را يکايک يا معني اين است که مخالفت کنم چيزي را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة با مصليان يا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوي آن مردان براي معاقبت و تعذيب ايشان * وفي رواية لا يشهدون الصلوة * و در روايتي اين زيادت مذکور است که الى رجال لا يشهدون الصلوة مخالفت کنم بسوي مرداني که حاضر نميشوند نماز را و اگر مذکور نيست هم مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کرديم و در تعيين اين نماز احاديث مختلف آمده که جمعه است يا عشا يا فجر و ظاهر اين حديث عام است * فاحرق عليهم بيوتهم * پس بسوزم بر ايشان بمبالغه خانهاي ايشانرا تا سوخته شوند ايشان دران و در حديث مبالغه است در اهتمام بتعذيب جماعة که حاضر نميشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شريف خود مقيد بامامت نميشود و ديگري را خليفه ميگيرد و خود بتحريق آن جماعت مقيد ميشود * والذي نفسي بيده لو يعلم احدهم انه يجد عرقا سمينا * و بخدا سوگند اگر بدانند يکي از ايشان که وي مي يابد استخوان فربه را و عرق بفتح عين و سکون را استخواني که گرفته شده است ازوي گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت و اگر گرفته شود ازوي گوشت آنرا عراق گويند بضم عين * او مرماتين * بکسر ميم و بفتح آن * حسنتين * يا مي يابد دو سم گاو يا گوسپند را که نيکواند در نظر حرص و طمع و دناءت همت وي و بعض مرماتين را تفسير بدو گوشت پاره کرده اند * لشهد العشاء * هر آينه حاضر ميگردد نماز عشا را بيان دناءت همت وي ميکند که براي اين چنين امر خسيس حقير دنياوي حاضر مي آيد و براي ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمي آيد زهي بي تميز و بي خردي * رواه البخاري ولمسلم نحوه * وعنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم رجل اعمى * وهم از ابي هريرة روايت است که آمد آنحضرت را مردي نابينا بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهير صحابه است چنانکه در بعض روايات تصريح بدان واقع شده و بعض گويند غير اوست * فقال * پس گفت آنمرد * يا رسول الله انه ليس لي قائد يقودني الى المسجد * بدرستيکه شان اين است که نيست مرا کشنده يعني شخصي که دست مرا بگيرد و بکشد بسوي مسجد و قود کشيدن ستور و جز آن از پيش چنانکه سوق راندن از پس * فسأل رسول الله * پس طلب کرد و خواست آن مرد از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان يرخص له * که رخصت دهد مراورا و تکليف نکند حضور مسجد را * فيصلي في بيته * پس بگزارد آن مرد نماز در خانهٔ خود و بمسجد نيايد * فرخص له * پس رخصت کرد آنحضرت مراورا * فلما ولى دعاه * پس هرگاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت اورا * فقال هل تسمع النداء بالصلوة * پس فرمود آيا ميشنوي آواز دادن را براي نماز يعني ميشنوي اذان را * قال نعم * گفت آري ميشنوم اذان را * قال فاجب * فرمود پس اجابت کن و بيا بمسجد بهر نوع که باشد و درين کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنيدن اذان * رواه مسلم * وعن ابن عمر انه اذن للصلوة * بضم همزه و کسر ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هردو روايت آمده بر وجه اول معني آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد وي يا نزد وي براي نماز و بر وجه ثاني اذان گفت ابن عمر و ظاهر سياق حديث همين است و از عبارت بخاري همين معني ظاهر ميشود که ابن عمر خود اذان گفته با شد بر هر تقدير اذاني واقع شد براي نماز * في ليلة ذات برد وريح * در شبي که خداوند سرما و باد بود * ثم قال * پستر گفت مؤذن يا ابن عمر در اذان * الا صلوا في الرحال * آگاه باشيد بدانيد بگزاريد نماز در مسکنها

و منزلها و رحل مسکن مرد وانچه با اوست از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود برانچه با اوست در سفر و دو رئیست که وقوع این قضیه در سفر باشد * ثم قال ان رسول الله * پستر گفت ابن عمر که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کان یأمر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد و مطر یقول * بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را وقتیکه میبود شبی خداوند سرما و باران که بگوید * الا صلوا فی الرحال * ازینجا معلوم شد که باد و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت باشد که مفید رخصت است و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر برامت * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوة * چون نهاده شد طعام یکی از شما و بر پا کرده شد نماز و تکبیر برآورده شد * فابدؤا بالعشاء * پس آغاز کنید بطعام * ولا یعجل * بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برای نماز * حتی یفرغ منه * تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبود ظاهر آنست که امر بابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبهٔ گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد * وکان ابن عمر یوضع له الطعام وتقام الصلوة * و بود ابن عمر رضی الله عنه که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر برآورده میشد برای نماز * فلا یأتیها حتی یفرغ منه * پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از طعام * وانه لیسمع قراءة الامام * و بدرستیکه ابن عمر هر آینه میشنید قراءت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است * متفق علیه * وعن عائشة * رضی الله عنها * انها قالت سمعت رسول الله * روایت است از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * لا صلوة بحضرة طعام * نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام * ولا هو یدافعه الاخبثان * و نه در حالتیکه وی یعنی مصلی مدافعت میکنند و زور می آرند او را بول و غائط که موجب نقصان وضو و شغل خاطر است و اگر تنگ کرد در وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگزارد چنانکه هست ذکره الطیبی * رواه مسلم * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة * چون اقامت کرده شد نماز پس جائز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کند یا نشسته مانند * رواه مسلم * وازینجا معلوم میگردد که سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت درآید و باین قائل است شافعی و نزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بگزارد پس ازان درآید اما بیرون مسجد بگزارد نه در صف جماعت از جهت امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم تر است و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار ندارد چنانکه در جمعه گفته اند که انچه منقول است از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس ازان قطع کند آنرا پس لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آنرا امام سرخسی که این شروع است در عبادت به تصد افساد و ابطال عمل قصدا منهی عنه است اگرچه بقصد ادای بار دیگر باشد و در وقوع مفسده مقام است برجلب مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه بنماز برخیزند و ایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا کرداشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز نفل بگزارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گزارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب بود تارة فتارة عمل بیکی ازین طریق میکرد شکایت حال بحضرت شیخ بر فرمودند تذبذب را بخود راه ندهید و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده و برهان باشید و حلت و جهت از دست ندهید ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرمودهٔ شیخ بر همین طریق یقین دست داد و از تذبذب برآمد * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استأذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها * وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند آن زن را و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در پیر زنی است که مشتهات نیست و نهی برآید بطیبه

و زینت و درین زمان مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زنان و نیز برآمدن زنان در ان زمان بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و اشتهار احکام شریعت و تستر بحال زنان اولی است * متفق علیه * وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از زینب که زن عبد الله ابن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده است از زوج وی و ابوسعید خدری و ابوهریرة و عائشه گفت گفت مارا آنحضرت * اذا شهدت احدکن المسجد فلا تمس طیبا * چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی از خوشبوی را * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة * هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشاء آخر و بخور بضم با و خفت خا گرفتن دود طیب سوخته و بفتح با آنچیز یکه او را بسوزند و دود او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد به عشاء آخر نماز عشا است و قید آخره برای آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشای آخره بجهت آنست که وقت تاریکیست و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیک تر است نه برای تخصیص حکم و حصر آن در وی * رواه مسلم *

* الفصل الثاني *

* عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد و بیوتهن خیر لهن * منع نکنید زنان خود را مسجد ها را یعنی زنان اگر به مسجد بیایند منع نکنید و لیکن اگر در خانها بگزارند بهتر و خانهای ایشان بهتر است مر ایشان را * رواه ابوداؤد *

* وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرأة في بیتها افضل من صلوتها في حجرتها * نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی ناحیه و بمعنی خانهٔ خرد آید و این جا تفسیر کرده اند بصحن بیت و از زین العرب منقول است که مراد بحجره چیزیست که در های خانها بسوی اوست مصدوق این معنی همان صحن خانه است * وصلوتها في مخدعها افضل من صلوتها في بیتها * و نماز زن در مخدعش افضل است از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر میم و فتح آن و گاهی ضم نیز دهند و فتح دال خانه درون خانه که نهاده میشود در وی امتعهٔ نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی زن هر چند پنهان تر و درون تر بگزارد بهتر و مناسب تر * رواه ابوداؤد * وعن ابي هريرة قال اني سمعت حبي ابا القاسم * گفت ابوهریره که من شنیدم محبوب خود را که ابوالقاسم است و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * لا تقبل صلوة امرأة تطیبت للمسجد * پذیرفته نمیشود نماز زنیکه خوشبوی کرده است برای درآمدن بمسجد * حتی تغتسل غسلها للجنابة * تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن بدن است از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارت است بآنکه طیب برای درآمدن در مسجد هرگاه که مهیج و مهیج شهوت است در حکم جماع است و لهذا تعبیر کرده آن را بزنا و طیبی گفته که این بر تقدیریست که طیب تمامهٔ بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید * رواه ابوداؤد و روی احمد والنسائي نحوه * وعن ابي موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عین زانیة * هر چشم که بنظر بد نگرد و بشهوت در زن یا مرد بیگانه نگاه کند زنا کننده است بزنای چشم * وان المرأة اذا استعطرت فمرت بالمجلس * و بدرستیکه زن چون خوشبوی مالد پس بگزرد بمجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را با یشان بنماید بنظر شهوت * فهي کذا وکذا * پس آن زن چنین و چنین است یعنی زانیه * رواه الترمذی ولابي داؤد والنسائي نحوه * وعن ابي بن کعب قال صلی بنا رسول الله * نماز گزارد با ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یوما * روزی * الصبح * نماز بامداد را * فلما سلم قال اشاهد فلان * پس هرگاه که سلام داد گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصی را برد * قالوا لا * گفتند حاضر نیست * قال * باز گفت * اشاهد فلان * نام کسی دیگر را برد * قالوا لا * این بار نیز گفتند حاضر نیست * قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین * فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین نماز ها است بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینهٔ حال بود یا علم سابق بدان داشتند و ازینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق والله اعلم * ولو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما ولو حبوا علی الرکب * و اگر میدانستید ثوابی که در گزاردن این دو نماز است هر آینه می آمدید این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان و خیزان و حبو در اصل بر دستها و زانوها راه رفتن و بعض گفته بر دستها و شکم رفتن و فی الصراح حبو غیژیدن کودک * وان الصف الاول علی مثل صف الملائکة * و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف

فرشتگان است درفضل وشرف که بدرگاه کبریای الهي ایستاده مي باشند * ولوعلمتم ما فضیلته لابتدرتموه * واگر میدانستید که چیست
فضیلت صف اول مرآینه شتابي میکردید ومي شتافتید در یافتن آنرا ورسیدن بدان * وان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوته وحده *
وبدرستیکه نمازگزاردن مرد بایک مرد پاکیزه تر وبزرگوارنده تر وفاضل تراست ازگزاردن وی تنها * وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته
مع الرجل * ونماز وی با دومرد فاضل تراست از نماز وی بایک مرد * وما کثر فهواحب الی الله تعالی * وهرچه بسیاراست از جماعت
پس آن دوست داشته شده تراست بسوی خدا وبیشتراست از روی ثواب * رواه ابوداؤد والنسائي * وعن ابی الدرداء قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مامن ثلثة في قریة ولابدو لاتقام فیهم الصلوة * نیست سه مرد در دیهي یا در بادیه که برپا کرده
نمیشود درمیان ایشان نماز یعني بجماعت * الاقد استحوذ علیهم الشیطان * مگر آنکه چیره میگردد وغالب می آید بر ایشان
شیطان * فعلیک بالجماعة * پس بر تو باد که لازم گیری جماعت را * فانما یأکل الذئب القاصیة * زیراکه نمیخورد گرگ مگر
شاتی راکه دور افتاده است از رمه وتنها گشته وبعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت فرض کفایت فافهم
* رواه احمد وابوداؤد والنسائي * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر *
کسیکه بشنود بانگ نماز را پس بازنداردش او را از پی روی کردن آن وبمسجد حاضرآمدن هیچ عذری وبهانه * قالوا * گفتند وپرسیدند
صحابه درمیان کلام آنحضرت که * وما العذر * وچیست عذرکه بر وجود آن کسی را درحاضرنیامدن معذور میتوان داشت
* قال خوف * فرمود ترس هلاک یا زیان از دشمن یا درنده وامثال آن * اومرض * یا بیماری وضعف که بوجود آن نمی تواند آمد
* لم تقبل منه الصلوة التي صلی * قبول کرده نمیشود از وی نمازی که گزارده است بی جماعت اگرچه درمسجد بود این حدیث بظاهر
خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید ومبالغه است دراهتمام بدان والله اعلم * رواه ابوداؤد والدارقطني * وعن عبد الله
بن ارقم * صحابي است اسلام آورده سال فتح وکاتب وحي بود وکاتب ابوبکر وعمر بود وتولیت بیت المال میکرد برای عثمان بی اجرت
بعد ازان استعفا نمود ازان * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت * اذا اقیمت الصلوة
ووجد احدکم الخلاء * وقتیکه برپا کرده شود نماز وتکبیر برآورده شود وبیابد یکی از شما حاجت برفتن درمتوضا برای بول یا غائط بطریق
مدافعت * فلیبدأ بالخلاء * پس باید که آغاز کند برفتن بسوی خلا یعني اگرچه فوت کرده جماعت چه امر طهارت وتکمیل آن
اهم واقدم است ازجماعت * رواه الترمذی وروی مالک وابوداؤد والنسائي نحوه * وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ثلث لایحل لاحد ان یفعلهن * سه خصلت است که حلال نیست مرهیچ یکی را که بکند آنهارا * لایؤمن رجل قوما فیخص نفسه بالدعاء
دونهم * امامت نکند مردی گروهی را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعني دعا بصیغهٔ واحد کند که مخصوص بوی گردد وبلفظ
جمع نکند تاشامل قوم نیز گردد * فان فعل ذلک فقد خانهم * پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق که بی اماني وبی دیانتي کرد ایشانرا
* ولاینظر في قعر بیت قبل ان یستأذن * ونگاه نکند در درون خانه پیش ازانکه طلب اذن کند برای درآمدن * فان فعل ذلک فقد خانهم *
پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق بی اماني کرد مر ایشانرا * ولایصل وهو حقن حتی یتخفف * وباید که نماز نگزارد وحال آنکه وی بازدارنده
است بول را حقن بنون بازداشتن بول ودرحکم اوست بازدارندهٔ غائط واورا حقب گویند بباء موحده تا آنکه سبک شود * رواه
ابوداؤد وللترمذی نحوه * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتؤخروا الصلوة لطعام ولالغیره * تاخیر نکنید نماز را ازجهت
طعام نه ازجهت غیر طعام وگفته اند که این محمول است بر اخراج نماز ازوقت یا بر عدم حضور طعام وقرب حضور وآنکه درحدیث سابق
است برتقدیر حضور طعام است وبعض گفته اند که نهي درحقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعني در وقت حضور نماز حاضر نمی باید آورد
طعام را تا موجب تاخیر نماز نگردد * رواه في شرح السنة *

* الفصل الثالث *

عن عبد الله ابن مسعود قال لقد
رأیتنا وما یتخلف عن الصلوة الامنافق قد علم نفاقه * گفت ابن مسعود مرآینه بتحقیق دانستیم خود را وصحابهٔ دیگر را که حکم میکردیم
باینکه وا پس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقي که بتحقیق معلوم بود وظاهر بود نفاق وی وآنکه پنهان بودی نفاق وی آن نیز تخلف
نمیکرد * اومریض * یا بیماریکه اصلا طاقت وقدرت نداشت که به مسجد بیاید * ان کان المریض لیمشي بین رجلین * بتحقیق بود بیمار

که راه میرفت میان دو مرد و تکیه کرده بر ایشان * حتى يأتي الصلوة * تا آنکه می آمد در مسجد برای نماز و ظاهر این کلام دلالت دارد بر
وجوب جماعت * وقال ان رسول الله * وگفت ابن مسعود که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم علمنا سنن الهدى * تعلیم کرد ما را سنتهارا
که اخذ آن و عمل کردن بدان موجب هدایت و رسیدن بدرگاه قرب و رضای الهی تعالی است و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن مؤکده آید
و غیر مؤکده را سنن زوائد گویند * وان من سنن الهدى الصلوة في المسجد الذي يؤذن فيه * و بدرستیکه از جملهٔ سنن هدی است نماز
کردن در مسجدیکه اذان گفته شده است در روی این قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است نه واجب مگر بسنت اینجا طریقهٔ
مسلوکه در دین مراد دارند یا آنکه ثبوت وجوب او بسنت است * وفي رواية قال من سره ان يلقي الله غدا مسلما * و در روایتی
آمده است که ابن مسعود گفت کسی که خوشحال میکرداند اورا و میخواهد که ملاقات کند خدا را و پیش آید مراو را مسلمان
کامل * فليحافظ على هذه الصلوات الخمس * پس باید که نگاهبانی کند برین نمازها ق پنجگانه ظاهر سیاق حدیث درین است
که مراد گزاردن آنها باشد بجماعت چنانکه دلالت دارد بروی قول او * حيث ينادى بهن * یعنی بگزارد آنهارا درجای که آواز داده
میشود و خوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد * فان الله شرع لنبيكم سنن الهدى * پس بدرستیکه خدای تعالی مشروع کرده
و راه نهاده است برای پیغمبر شما طریقهای هدایت را * وانهن من سنن الهدى * و بدرستیکه گزاردن این نمازهای پنجگانه از جملهٔ آن
طریقه هااست * ولو انكم صليتم في بيوتكم كما يصلي هذا المتخلف في بيته * و اگر ثابت شود که شما گزاردید نماز را در خانهای خود چنانکه
میگزارد این شخص واپس مانده و دور افتاده از محل قرب و خیر ظاهر اشخصی بود که بجماعت حاضر نمی شد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی
بود در مدینه منافق نشان والله اعلم * لتركتم سنة نبيكم * هر آینه ترک کردید شما سنت پیغمبر خود را * ولو تركتم سنة نبيكم لضللتم *
و اگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را هر آینه گمراه شدید * ومامن رجل يتطهر فيحسن الطهور * و نیست هیچ مردی که طهارت کند از وضو
یا غسل پس نیک کند و بشرائط و آداب کند طهارت را * ثم يعمد الى مسجد من هذه المساجد * پستر قصد کند و برود بسوی مسجدی ازین
مساجد * الا كتب الله له بكل خطوة يخطوها حسنة * مگر آنکه بنویسد خدای تعالی مراو را بهر گام که میزند نیکي عظیم و ثوابی جزیل
* ورفعه بها درجة * و بلند کرداند بهر گام پایهٔ ارجمند در درگاه قرب و کرامت * وحط عنه بها سيئة * و فرو و کم کرداند بوی بدی را
و مکفر کرداند آنرا بدان * ولقد رأيتنا وما يتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق * و بتحقیق دانستیم خود را و صحابه را و تخلف نمیکرد
از ان مگر منافق که معلوم بود نفاق وی * ولقد كان الرجل يؤتى به يهادى بين الرجلين حتى يقام في الصف * و بتحقیق بود مرد بیماریکه
آورده میشد در حالتی که تکیه میکرد و میل می کرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکه ایستاده کرده میشد در صف نماز مهادات کسی را
بدوتن آوردن چنانکه یکی بریک جانب باشد و یکی بر جانب دیگر * رواه مسلم * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال لولا ما في البيوت من النساء والذرية * گفت آن حضرت اگر نمی بود چیزیکه در خانه ها است از زنان و خردان * اقمت صلوة
العشاء وامرت فتياني يحرقون ما في بيوت بالنار * بر پا میکردم نماز عشارا و امر میکردم خادمان خود را که بمبالغه میسوختند چیزیرا
که در خانها است از متاع با آتش بلکه آمرد انرا که مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند با آتش ازینجا معلوم میشود که عقوبت تارک
جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است مگر درین جا و در خیانت از غنیمت و بعض گویند اینجا نیز مراد تهدید
و تشدید است و حقیقت کلام مراد نیست والله اعلم * رواه احمد * وعنه قال امرنا رسول الله * و هم از ابي هريرة است که گفت امر
کرد ما را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا كنتم في المسجد فنودي بالصلوة * وقتیکه باشید شما در مسجد پس اذان گفته شود برای
نماز * فلا يخرج احدكم حتى يصلي * پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگزارد نماز را * رواه احمد * بدانکه درین باب احادیث
متعدده آمده چنانکه در حدیث آینده و ابوداود از سعید بن المسيب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از ندا مگر منافق
دیگر آنکه بیرون آرد او را حاجت و وی میخواهد رجوع را و این نهي در مذهب ما مقید است بآنکه منتظم نباشد بوجود وی امر جماعت مسجد
دیگر را لا مکروه نیست زیرا که این در معني تکمیل است اگر چه در صورت ترک است و اگر پیش از ان گزارده است در عصر
و مغرب و فجر بر آید اما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشروعیت نفل سه رکعت و در ظهر

وعشاء اگر برآيد با كي نبود زيراكه وي اجابت كرده است داعي حق را يكبار مگر آنكه مؤذن آغاز در تكبير كند برين تقدير نبرآيد تا متهم بترك جماعت نگردد ونزد ائمهٔ ديگر اعاده كند البته ونزد امام احمد اگرچه بجماعت گزارده باشد ونزد ما حديث نهي مقدم وراجح است از جهت زيادت قوت وصحت آن واز جهت آنكه محرم مقدم است بر مبيح يا محمول است برما قبل النهي از جهت جمع بين الادلة ودر بعض احاديث استثناى مذكور نيز ورود يافته است والله اعلم * وعن ابي الشعثاء * بفتح شين معجمه وسكون عين مهمله وبثاى مثلثه وبمد * قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فيه * ابو الشعثاء كه از ثقات تابعين است گفت بيرون آمد مردي از مسجد بعد از آنكه اذان گفته شد در مسجد * نقال * پس گفت * ابوهريرة اما هذا فقد عصى ابا القاسم * اما اين مرد پس بتحقيق كناه كرد ابو القاسم را * صلى الله عليه وسلم رواه مسلم * وعن عثمان ابن عفان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادركه الاذان في المسجد * كسي كه دريابد او را بانگ نماز در مسجد * ثم خرج لم يخرج لحاجة * پستر بيرون آيد درحالي كه بيرون نيامده است براى كاري ضروري * وهو لا يريد الرجعة * و وي نمي‌خواهد باز آمدن را در مسجد * فهو منافق * پس وي منافق است ورجعت بفتح را وكسر هردو روايت است * رواه ابن ماجة * وعن بن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سمع النداء فلم يجبه فلا صلوة له * كسي كه بشنود اذان را پس اجابت نكند ودر مسجد بنماز نيايد پس نيست نماز مر او را * الا من عذر * مگر از جهت عذري از اعذار كه سابقا شمرده شد * رواه الدار قطني * وعن عبد الله ابن ام مكتوم * صحابي است مشهور كه اعمى بود * قال * گفت * يا رسول الله ان المدينة كثيرة الهوام والسباع * بدرستيكه مدينه بسيار است دروي گزندها ودرندها * وانا ضرير البصر * ومن نابينا ام * فهل تجد لي من رخصة * پس ايا مي يابي براي من رخصت در دين وآساني كه روا داري براى من عدم حضور جماعت * قال هل تسمع حي على الصلوة حي على الفلاح * فرمود آنحضرت ايا ميشنوى اين كلمات را كه مي‌خوانند بنماز وبشارت مي‌دهند برستگاري ودريافت مقصود غرض شنيدن اذا نست وتخصيص حيعلتين باين جهت است كه گفته شد * قال نعم * گفت عبد الله آري ميشنوم * قال * گفت آنحضرت * فحي هلا * پس اجابت كن وبيا * ولم يرخص * ورخصت نكرد گفته اند حي هلا كلمه ايست كه در مقام حث واستعجال استعمال كنند نهاده شد بجاى اجب ودر حاشيه نوشته حيهل بمعني بيا وبشتاب واين لفظي است مركب از حي وهل وهردو كلمه تعجيل اند وچون وقف كني حي هلا گوئي وروا بود كه درحال وصل تنوين درآري وگوئي حي هلا وتحقيق اين لفظ درباب اذان نيز گذشته * رواه ابوداود والنسائي * وعن ام الدرداء قالت * گفت ام درداء كه زوجهٔ ابو الدرداء است * دخل علي * درآمد برمن * ابو الدرداء وهو مغضب * وحال آنكه وي درغضب درآورده شده است وخشمگين است * فقلت ما اغضبك * پس گفتم من چه چيز درغضب آورده است ترا وباعث خشم توچيست * قال * گفت ابو الدرداء * والله ما اعرف من امر امة محمد * بخدا سوگند نمي‌شناسم من از كار امت محمد * صلى الله عليه وسلم شيئا * چيزيرا * الا انهم يصلون جميعا * مگر آنكه ايشان نماز ميگزارند بجماعت يعني وآن را نيز ترك ميكنند * رواه البخاري * وعن ابى بكر بن سليمان بن ابى حثمة * بفتح حاى مهمله وسكون مثلثه * قال ان عمر بن الخطاب * رضى الله عنه * فقد سليمان ابن ابى حثمة في صلوة الصبح * گفت كه عمر رضي الله عنه گم كرد پدر مرا كه سليمان بن ابى حثمه است واز كبار تابعين است وقرشي عدويست در نماز صبح يعني نيافت ونديد او را در جماعت وحاضر نشد وي براى جماعت نماز بامداد * وان عمر غدا الى السوق * وبدرستيكه عمر رفته بود بامداد بجانب بازار * ومسكن سليمان بين المسجد والسوق * وجاء سكونت وخانهٔ سليمان درميان مسجد وبازار بود * فمر على الشفاء ام سليمان * پس بگذشت برشفا بكسر شين وفا كه نام مادر سليمان است واز مهاجرات اولى بود واز عقلاى نسا وفضلا وغازيات ايشان بود وآن حضرت صلى الله عليه وسلم نزد وي مي آمد وقيلوله ميكرد وگويند كه نام وي ليلى بود وشفا لقب بود كه بروى غالب آمده * فقال لها لم ار سليمان في الصبح * پس گفت عمر مر شفا را نديدم سليمان را در نماز صبح سببش چه باشد * فقالت انه بات يصلي فغلبته عيناه * پس گفت شفا كه وي يعني سليمان شب نماز كرد پس غالب آمد او را دو چشم او يعني غلبه كرد خواب بروى * فقال * پس گفت * عمر لان اشهد صلوة الصبح في جماعة احب الي ان اقوم ليلة * هرآينه حاضر شدن من نماز بامداد را در جماعت دوست داشته شده تر است بسوى من از قيام من در شب وگزاردن نماز در شب ودرين دليل است كه نماز صبح بجماعت گزاردن فاضلتر از نماز شب

و تهجد است و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر کرد ترک آن اولی است * رواه مالك * وعن ابي موسى الاشعري
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة * دو کس و آنچه بالای آنها و بیشتر از آنها است جماعت است اگر دو کس
باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود * رواه ابن ماجة * وعن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابيه قال قال رسول الله
بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب است تابعی مدنی صالح الحديث رضي الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت
گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد * منع نکنید زنان را نصیبهای ایشان را از مسجدها
* اذا استأذنكم * وقتی که طلب اذن کنند زنان شما را برای رفتن بمسجد * فقال بلال والله لنمنعهن * پس گفت بلال بخدا سوگند
هر آینه منع می کنیم ما زنان را از رفتن بمسجد * فقال له عبد الله * پس گفت عبد الله مر او را بطریق زجر و شدت * اقول قال رسول الله
میگویم من که گفته است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وتقول انت لنمنعهن * و میگوئی تو در برابر امر آنحضرت البته منع میکنیم ما * و
في رواية سالم عن ابيه قال * و در روایت سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آمده که گفت * فاقبل عليه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه
مثله قط * پس پیش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام کرد او را دشنامی که نشنیده بودم او را که دشنام کرده بود او را مانند آن * وقال
اخبرك عن رسول الله * و گفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وتقول والله لنمنعهن * و میگوئی تو والله البته منع
میکنیم ما زنان را و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت و راضی نشد و درین حدیث دلیل است که رای
معارض نمیکرد نص را * رواه مسلم * وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يمنعن رجل اهله ان يأتوا
المساجد * روایت میکند مجاهد که از علمای تابعین و قرای ایشان و اعلام دین است از ابن عمر که آنحضرت گفت باید که منع نکند هیچ
مردی کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان به مسجدها * فقال ابن لعبد الله ابن عمر * پس گفت پسری
که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن درین حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد * فانا نمنعهن * پس ما البته منع
میکنیم ما و نمکذاریم زنان را که بمساجد روند * فقال عبد الله احدثك عن رسول الله * حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم وتقول هذا * و میگوئی تو این سخن * فما كلمه عبد الله حتى مات * پس کلام نکرد آن پسر را عبد الله تا آنکه مرد
عبد الله با آن پسر و درین حدیث هجران ولد است از جهت ترک سنت * رواه احمد *

* باب تسوية الصف * مراد به تسویهٔ

صف آنست که متصل بایستند و در میان فرجه نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد
قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که بعد در میان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر است که ترک
آن موجب اختلال احوال باطن است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف
نگردد دلهای شما چنانکه شرح آن کرده شود *

* الفصل الاول * عن النعمان * بضم نون * بن بشير * بفتح
با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و وی اول مولودی است در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله
بن زبیر اول مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود اهل مدینه میگویند که او را از آن حضرت سماع نیست
و اهل عراق صحیح میدارند سماع او را * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوي صفوفنا * بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی
در نماز * حتى كانما يسوي بها القداح * تا آنکه گویا برابر میکرد با آن صفوف قداح را جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان
نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم بخوانند و آن مثل است در راستی و همواری که بوی چیز ها را راست و هموار کرد اند و در اینجا مبالغه
است که صف ها را بمثابه راست و برابر میکرد که تیر ها را بوی راست و هموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب
است و معنی آنست که گویا برابر میکند آنها را بقداح * حتى رأى انا قد عقلنا عنه * تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما بتحقیق فهمیدیم
و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز * ثم خرج يوما فقام * پس تر بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس بایستاد
* حتى كاد ان يكبر * تا آنکه نزدیک بود که تکبیر بر آرد برای احرام * فرأى رجلا باديا صدره من الصف * پس دید مردی را که ظاهر
و بیرون است سینهٔ آن مرد از صف * فقال عباد الله لتسون صفوفكم * پس گفت ای بندگان خدا هر آینه باید که برابر و هموار بکنید شما

صفهای خودرا * او ليخالفن الله بين وجوهكم * يا آنكه بتحقيق مخالفت مي اندازد خداي تعالى در ميان ذاتهاي شما چنانكه در حديث ابي مسعود بيايد كه اختلاف نكنيد كه مختلف كردد دلهاي شما وآن بسبب اين است كه در اختلاف وتقدم وتفوق بعض بر بعض تنافر قلوب وحدوث كينه ووحشت واثارت عداوت است وشايد كه آن منجر كردد با ختلاف كلمهٔ دين واختلال شوكت اسلام يا در ترك اطاعت وامتثال امر خدا ورسول او طريان ظلمت وكدورت است بر قلوب كه سرايت ميكند بظواهر با وجود آنكه شايد در روي هري وخاصيتي باشد در حدوث اختلاف چنانكه از سياق احاديث ظاهر ميكردد وبعض كويند مراد بمخالفت وجوه آنست كه بكرداند او را خداي تعالى بجانب پشتها يا مسخ كند بر صورت بعض حيوانات چنانكه در مخالفت امام واقع شده است كه نمي ترسد آنكه برمي دارد سر پيش از امام كه بكرداند سر او را مانند سر حمار * رواه مسلم * وعن انس قال اقيمت الصلوة فاقبل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم بوجهه * تكبير كفته شد براي نماز پس روي آورد بر ما والتفات كرد بجانب ما بروي مبارك خود پيغمبر خدا * فقال * پس كفت * اقيموا صفوفكم وتراصوا * راست كردانيد صفهاي خود را ومتصل بايستيد تا در ميان فرجه نماند چنانكه سنكها وخشتهاي بنا بيكديكر متصل مي نشينند ودر تمام نماز هم برين حال باشيد وازان غافل نشويد * فاني اراكم من وراء ظهري * پس بدرستيكه من مي بينم شمارا از پس پشت خود بديد يا ببصر بطريق اعجاز ودر نماز نورانيتي خاص حاصل ميشد كه بدان منكشف ميكرديد وتحقيق اينمعني سابقا كذشته است * رواه البخاري * روايت كرد اين را بخاري * وفي المتفق عليه * ودر حديث متفق عليه اين چنين آمده است كه * قال * كفت آنحضرت * اتموا الصفوف * تمام كنيد صفهارا * فاني اراكم من وراء ظهري * واتمام صفوف يا بمعنى تسويهٔ آنها است يا بمعني آنكه تا صف اول تمام نشود صف دوم نسازند وبهتر آنست كه شامل هردو معنى اراده نمايند * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سووا صفوفكم فان تسوية الصفوف من اقامة الصلوة * برابر سازيد صفهاي خودرا زيرا كه تسويهٔ صفوف از جملهٔ اقامت نماز است كه امر كرده شده است بدان ومدح كرده شده است در آيات كثيره مثل يقيمون الصلوة واقيموا الصلوة والمقيمين الصلوة وجز آن وكفته اند كه در هر موضع كه مدح كرده شده است صلوة وفاعل را بان اقامت است واما اصل صلوة كاهي ذم بران نيز آمده مثل فويل للمصلين الذين هم عن صلوتهم ساهون * متفق عليه * اين حديث در بخاري ومسلم هردو است * الا ان عند مسلم * مكر آنست كه نزد مسلم بجاي لفظ من اقامة الصلوة * من تمام الصلوة * واقع شده ومآل معني هردو عبارت يكي است * وعن ابي مسعود الانصاري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يمسح مناكبنا في الصلوة * روايت است از ابي مسعود انصاري كه از مشاهير صحابه است سواي ابن مسعود رضي الله عنهما كفت بود آنحضرت كه مسح ميكرد كتفهاي ما را در نماز وبدست برابر وهموار مي ساخت آنهارا وتسويه ميكرد صف نماز را * ويقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبكم * برابر شويد وموافق باشيد واختلاف مكنيد پس مختلف كردد دلهاي شما شرح اين كذشت * ليلني * بحذف يا وتخفيف نون ودر بعض نسخ ليلينني بثبوت يا ونون تاكيد وبعض رواة بثبوت يا وسكون وي نيز روايت كرده اند وكفته اند كه اين غلط است وصواب آنست كه صحيح است وليكن نادر است * منكم اولوا الاحلام والنهى * بيان ترتيب صفوف ميكند وميفرمايد بايد كه متصل شوند مرا ودر صف اول بايستند خداوندان بلوغ وعقل واحلام كاهي جمع حلم دارند بكسر حا بمعني تثبت ووقار وحقيقت حلم حفظ نفس است نزد هيجان غضب وبعقل نيز تفسير كنند باعتبار لزوم وكاهي جمع حلم دارند بضم بمعني خواب بالغ ونهى بضم نون وبفتح ها جمع نهيه بمعني عقل زيرا كه وي ناهي است مرد را از كار ناشايسته وبر معني اول از قبيل تاكيد وتفسير بود وحكمت در ايلاي اهل عقل وفضل آنست كه تا يادكيرند كيفيت صلوة واحكام آنرا وبرسانند بامت * ثم الذين يلونهم * پستر آن كسانيكه كه قريب اند بايشان در رتبه چنانكه صبيان وآنهائيكه قريب ببلوغ اند كه ايشان را مراهق خوانند * ثم الذين يلونهم * پستر آنكسانيكه نزديك ومتصل اند بايشان چنانكه خناثي كه علامت مردي وزني هردو دارند ومتعين است كه بعد ازوي صف نسا خواهد بود * قال * كفت ابو مسعود * فانتم اليوم اشد اختلافا * پس شما امروز سخت تريد از روي اختلاف در كلمه ووقوع فتن واين بسبب ترك تسويهٔ صفوف وعدم امتثال امر شارع است * رواه مسلم * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ليلني منكم اولوا الاحلام والنهى ثم الذين يلونهم ثلثا * درين حديث ثم الذين يلونهم را سه بار ذكر كرده است پس
مراتب صفوف چهار خواهد بود ودر حديث سابق مرتبهٔ نسا ذكر نكرده از جهت تعين آن وذكر كرده است در هدايه كه صف اول
براى مردان است بعد از وى صبيان بعد از وى نسا وذكر نكرد صاحب هدايه خنائى را وشيخ ابن الهمام گفته است كه صف خنائى
ميان صبيان ونسا است وهمچنين است در روايه ومذهب شافعيه نيز همين است چنانچه در شرح شيخ مذكور است * واياكم
وهيشات الاسواق * ودور داريد خود را از بلند كردن آوازها در مساجد چنانكه در بازارها ميكنند يا مراد اختلاط بالغان با صبيان
وذكور با اناث است چنانچه مختلط ميشوند در اسواق يا مراد آنست كه دور باشيد از بازارها واشتغال بكارهاى آن تا مانع آيد
از مسبقت كردن بجماعت واتصال بامن در صف اول وبعض گفته اند معني حديث آنست كه حذر كنيد از نماز گزاردن در بازارها
ودر مواضع كه مانع آيد از حضور قلب كثرت اصوات كذا سمعت وهيشات جمع هيشه است وهوشه بمعني فتنه وتهيج واضطراب وبمعني
جماعت مختلط نيز آيد * رواه مسلم * وعن ابي سعيد الخدري قال رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم في اصحابه تاخرا * گفت
ديد آنحضرت در ياران خود پس ماندني را يعني در صفوف صلوة يا در اخذ علم وطلب مزيد وبر وجه اول معني قول وى * فقال
لهم تقدموا * پس گفت مر ايشان را پيش آئيد ودر صف سابق بايستيد * واتموا بي * واقتدا كنيد بمن يعني بايستيد پس من متصل
تا افعال مرا ديد بكنيد * وليأتم بكم من بعدكم * وبايد كه اقتدا كند بشما ومتابعت نمايد شما را كسى كه پس شما ايستاده است زيرا كه صف
پيشين متابعت پيشين ميكند وافعال او را ديده ميكند وآنها ئيكه سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام وحركات وسكنات وى واسبق واسرع اند
در اتباع وى * ولا يزال قوم يتأخرون حتى يؤخرهم الله * هميشه اند قومي كه پس مى ايستند در صفوف تا آنكه پس مى افكند
ايشانرا خدا از عظيم ثواب وفضل رحمت خود وبر وجه ثاني پيشتر نهيد قدم ومبادرت نمائيد در طلب علم ومعرفت واكتساب فضائل
وكمالات واقتدا كنيد درين باب بمن كه با وجود مرتبهٔ رسالت وغفران ذنوب ما تقدم وما تأخر چگونه مبالغه ميكنم در عمل ورياضت
وطلب يا اين بيان تقدم ومزيد طلب است يعني تقدم وتبادر بمزيد طلب همين است كه اتباع من كنيد قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني
يحببكم الله وچون شما كامل شويد در دين تكميل ديگران ميكنيد وديگران كه پس از شما بيايند متابعت شما كنند يا اين امر بديگران
است كه ايشان نيز در طلب تعطش متابعت شما كنند وهركه دور افتاد از طلب وسستي كرد دران دور افتاد از مرتبهٔ قرب ووصول * شعر *
قوراه نرفتهٔ از ان معذوري * ورنه كه زد اين در كه برو نگشودند * مرقدركه توانيد تقصير نكنيد * بيت * اندرين ره گران چنان
نكني * دست وپاى بزن زيان نكني * وظاهر عبارت حديث در همين معني است وليكن بعض محدثان آنرا در باب تسويهٔ صفوف
آورده اند وآن نيز فرد طلب قرب وكمال است وليكن مخصوص نيست بآن والله اعلم * رواه مسلم * وعن جابر ابن سمرة قال
خرج علينا رسول الله * گفت جابر بن سمرة كه صحابي عامري وابن اخت سعد بن ابي وقاص است بيرون آمد برما پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم فرآنا حلقا * پس ديد ما را حلقه حلقه نشسته هرچند كس با ياران ومخصوصان خود نشسته وحلق بكسر حا
جمع حلقه وبفتح حا سكون لام مثل بدره وبدر وقصعه وقصع لغت مشهور اين است وبعض گفته اند بفتح حا است مثل تمر وتمرة
وحلقه بفتح لام نيز آمده وجمع وى حلق بفتحتين وبعضى از علما لغت آنرا منكر اند * فقال مالي اراكم عزين * چيست مرا كه
مى بينم شما را حلقه حلقه نشسته انكار است برايشان در نشستن برين حالت كه علامت تفرق قلوب واختلاف ومباينت آنها است
وموجب ومؤثر در آنست وعزين جمع عزه بكسر وتخفيف گروه مجتمع از مردم ودر باب الجمعه بيايد كه اين تحليق روز جمعه
بود در وقت خطبه يا پيش از نماز * ثم خرج علينا * پستر بيرون آمد آنحضرت برما باديگر * فقال الا تصفون كما تصف الملائكة
عند ربها * پس گفت ايا صف نمى بنديد چنانكه صف مى بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قيام براى طاعت واين در نماز
خواهد بود * فقلنا * پس گفتيم ما * يا رسول الله كيف تصف الملائكة عند ربها * چگونه صف مى بندند فرشتگان بنزد پروردگار
خود * قال يتمون الصفوف الاولى ويتراصون في الصف * گفت تمام ميكنند صفهاى نخستين را وپيوسته بيكديگر مى ايستند در صف
اگر گوئي صف نخستين يكى خواهد بود جمع آوردن چه ملاحظه است جوابش آنكه ملائكه هرجا در آسمان ودر هر بقعه برزمين

صفها مى بندند ودر هر جا صف نخستين را تمام ميكنند * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها وشرها آخرها * بهترين صفهاى مردان نخستين آنها است وبدترين صفهاى مردان پسين آنها است * وخير صفوف النساء آخرها وشرها اولها * وبهترين صفهاى زنان پسين آنها است وبدترين صفهاى زنان پيشين آنها است يعني مردان بايد كه در پيش صف به بندند ومقدم باشند بر صف زنان وزنان پس ومتأخر از مردان چنانكه در ترتيب صفوف گذشت * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رصوا صفوفكم * بپيوسته واستوار كنيد صفهاى خود را در رنگ استوار كردن بنا وپيوسته نهادن سنگ وخشت آن * وقاربوا بينها * ونزديكي كنيد ميان صفها ونزديک بهم بايستيد نهى است از فرجه * وحاذوا بالاعناق * وبرابر كنيد گردنها را نهى است از پيش وپس ايستادن * فوالذي نفسي بيده اني لارى الشيطان يدخل من خلل الصف * پس سوگند بذاتى كه بقاى ذات من در دست قدرت او است بدرستيكه من هرآينه مى بينم شيطان را كه مى درآيد از گشادگي ورخنهٔ صف * كانها الحذف * گويا كه آن شياطين حذف اند بحاى مهمله وذال معجمه مفتوحتين وفا گوسفندان سياه ريزه از گوسفندان حجاز ويمن كذا في شرح الشيخ وتفسير كرده است آنرا راوي در حديث ابي امامه بچهاى ميش كه خرد اند ودر روايتى كانها بنات حذف گويا كه آنها دختران حذف اند * رواه ابو داؤد *

* وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتموا الصف المقدم * تمام كنيد صف پيش را * ثم الذي يليه * پس تر تمام كنيد صفى را كه متصل است وبعد از او است مراد جز صف اولى است نه ثاني * فما كان من نقص فليكن في الصف المؤخر * پس اگر باشد از كمى ونا تمامى بايد كه باشد در صف پسين * رواه ابو داؤد * وعن البراء بن عازب قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله وملائكته يصلون على الذين يلون الصفوف الاولى * بود آنحضرت كه ميگفت بدرستيكه خداى تعالى وفرشتگان وى درود ميفرستند بر كسانيكه متصل اند صفهاى پيشين را چون فضيلت صف اول ببسيار بيان كرد اشارت كرد بفضيلت صف دوم نيز كه متصل او است كه بعد از صف اول او را نيز فضل است بر صفهاى ديگر كه پستر از وست يا مراد بالذين يلون الصفوف الاولى كسانيكه ايستاده اند دران وليكن اين معني خلاف ظاهر لفظ است والله اعلم * وما من خطوة احب الى الله من خطوة يمشيها يصل بها صفا * ونيست هيچ گامى دوست داشته شده تر بسوى خدا از گامى كه برود بوى تا به پيوندد بوى صف را يعني اگر در صف فرجه باشد برود در آنجا وبايستد وصف را پيوسته كرداند وتمشيها وتصل بتاء خطاب نيز روايت كرده اند * رواه ابو داؤد * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته يصلون على ميامن الصفوف * بدرستيكه خدا وفرشتگان وى درود ميفرستند برجانبهاى دست راست صفوف يعني بر كسانيكه در جانب يمين ايستاده اند وگفته اند كه ايستادن بر يمين امام اگرچه دور باشد از وى فاضلتر است از ايستادن بر يسار او اگرچه نزديک بود بوى وبعضي از علماى شافعيه گفته اند كه اين در غير مسجد شريف است ودر وى ايستادن بجانب يسار امام فاضلتر است كه قبر شريف در آنجانب است رحمه الله تعالى * رواه ابو داؤد * وعن النعمان بن بشير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوي صفوفنا اذا قمنا الى الصلوة * بود آنحضرت كه برابر ميكرد ودرست مى ساخت صفهاى ما را وقتى كه مى ايستاديم در نماز بامر يا بدست چنانكه گذشت * فاذا استوينا كبر * پس چون برابر مى شديم وخوب مى ايستاديم در نماز تكبير مى آورد براى احرام * رواه ابو داؤد * وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عن يمينه اعتدلوا سووا صفوفكم * بود آنحضرت ميگفت از جانب دست راست خود راست بايستيد برابر كنيد صفهاى خود را * وعن يساره اعتدلوا سووا صفوفكم * واز جانب دست چپ نيز ميگفت از جهت غايت اهتمام واحتياط دران * رواه ابو داؤد * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خياركم الينكم مناكب في الصلوة * بهترين شما كسانى اند كه نرم تر است كتفهاى ايشان در نماز اين را بچند وجه معنى گفته اند يكى آنكه منقاد تر است مر كسي را كه كتف او را كه بيرون برآمده است از صف پيش وپس كشد تا برابر كرده صف وبعض گفته اند كه اگر كسي خواهد كه در صف درآيد منع نكند او را وبگذارد كه درآيد خصوصا كه براى سد خلل صف وفرجهٔ آن درآيد وگويند كه لين منكب كنايت از سكون وخشوع وسكينه ووقار است * رواه ابو داؤد *

* الفصل الثالث * عن انس قال كان النبي * بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم

يقول* ميگفت *استووا استووا استووا *سه بار مكرر ميگفت براست ودرست بايستيد در صف نماز *فوالذى نفسي بيده انى لاراكم من
خلفي كما اراكم من بين يدى *پس سوگند بخداى كه بقاى ذات من در دست قدرت اوست بدرستيكه من مي بينم شمارا از پس خود
چنانكه مي بينم شما را از پيش خود* رواه ابو داؤد* وعن ابي امامة *بضم همزه* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
وملائكته يصلون على الصف الاول* بدرستيكه خدا وفرشتگان وى درود ميفرستند بر صف اول* قالوا* گفتند* يارسول الله
وعلى الثاني* وبر ثاني نيز يعني بفرما بر صف اول وبر صف ثاني واين را عطف تلقي ميگويند كه مخاطب تلقين ميكند متكلم را كه
عطف كند واين را نيز ذكر كند* قال* گفت آنحضرت در برابر ايشان* ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول* باز دعا براى
صف اول كرد وصف ثاني را ذكر نكرد* قالوا* باز گفتند صحابه* يارسول الله وعلى الثاني قال* باز گفت آنحضرت* ان الله
وملائكته يصلون على الصف الاول قالوا يارسول الله وعلى الثاني قال وعلى الثاني* بار سيوم گفت وعلى الثاني ما نا كه بالتماس
آنحضرت درين مرتبه وحي شد باشتراك صف ثاني بصف اول درين فضيلت ومعلوم گشت انحطاط او در درجه از صف اول* وقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم* وگفت آنحضرت* سووا صفوفكم* برابر سازيد صفهاى خود را* وحاذوا بين مناكبكم* وراستي وبرابرى
كنيد ميان مناكب خود* ولينوا في ايدى اخوانكم* ونرمي كنيد در پيش دستهاى برادران خود اين عبارت بمعني اول كه در حديث
ابن عباس گفته شد مناسب تر است ولينوا بتخفيف وتشديد هردو روايت كرده اند وصواب تخفيف است* وسدوا الخلل* وبه بنديد
رخنه هاى صف را* فان الشيطان يدخل فيما بينكم بمنزلة الحذف* زيرا كه بدرستيكه شيطان مي درآيد درميان شما در رنگ حذف
* يعني اولاد الضأن الصغار* ميخواهد حذف بچهاى ميش را كه خرد اند* رواه احمد* وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اقيموا الصفوف وحاذوا بين المناكب وسدوا الخلل ولينوا بايدى اخوانكم فلا تذروا فرجات الشيطان *پس نگذاريد فرجه هاى
شيطان را* ومن وصل صفا وصله الله* وكسي كه بپيوندد صف را ومتصل دارد به پيوندد او را خدا بفضل ورحمت خود* ومن قطعه
قطعه الله* وكسي كه ببرد ورخنه كند دران ببرد او را خدا ودور اندازد از مقام قرب ورحمت وكرامت* رواه ابو داؤد* روايت
كرد اين حديث را ابو داؤد* وروى النسائي منه قوله* وروايت كرده است نسائي ازين حديث قول او را* ومن وصل صفا الى آخره*
واول حديث را از اقيموا الصفوف تا اين قول روايت نكرده* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم توسطوا الامام*
بگردانيد امام را ميان خود چنانكه بايستيد پس وى راست وچپ* وسدوا الخلل* وببنديد فرجه را* رواه ابوداؤد* وعن عائشة
قالت قال رسول الله* روايت است از عائشه رض كه گفت گفت پيغمبر خدا* صلى الله عليه وسلم لايزال قوم يتاخرون عن الصف
الاول* هميشه بوند گروهي كه پس مي افتادند از صف نخستين وطلب نميكردند پيشي را در مقام فضل وثواب* حتى يؤخر
هم الله في النار* تا آنكه پس اندازد خدا ايشان را ومنحط گرداند مرتبهٔ ايشان را واندازد در آتش دوزخ* رواه ابوداؤد*
* وعن وابصة* بكسر باى موحده وبعد ازان صاد مهمله* بن معبد* بفتح ميم وسكون عين مراو را صحبت است قدوم آورد در سنة تسع
صالح وگريان بود نزول كرد كوفه را بعد ازان آمد بجزيره ومرد برقه وقبر او در انجا است* قال راى رسول الله صلى الله عليه وسلم
رجلا يصلي خلف الصف وحده* ديد آن حضرت مردى را كه ميگزارد نماز پس صف نخستين تنها* فامره ان يعيد الصلوة*
پس بفرمود او را كه باز گزارد نماز را بجهت تغليظ وتشديد بر تقصير از تقدم نه از جهت بطلان وفساد نماز نزد امام احمد
وبعض ائمهٔ ديگر باطل ميگردد نماز تنها گزار از پس صف با وجود امكان دخول در صف از جهت اين حديث واحاديث ديگر وبعضي
از اهل مذهب ايشان استثنا كرده اند نماز جنازه را ووقتيكه پنج كس باشند از براى تحصيل سه صف كه مستحب است دران وبخلاف
زن كه پس مردان بگزارد ونيز فساد صلوة نزد ايشان بر تقديريست كه تمام نماز خلف صف تنها بگزارد اما اگر احرام خلف صف
به بندد بعد ازان بصف درآيد فاسد نگردد چنانكه در باب الموقف از حديث ابي بكره معلوم گردد وهم در مذهب امام احمد حكم نماز
گزار در پهلوى امام بر دست چپ همين است* رواه احمد والترمذى وابوداؤد وقال الترمذى هذا حديث حسن* وابن حبان
نيز حاكم آنرا تصحيح نموده وحديث ديگر صحيح روايت ميكنند لاصلوة للذى خلف الصف ونزد ائمهٔ ديگر محمول بر نفي كمال است

* باب الموقف * باب در بيان جاى ايستادن امام و ماموم در نماز كه پيش تر بايستد يا در پهلوى جانب دست راست

* الفصل الاول * عن عبد الله بن عباس رض قال بت في بيت خالتي ميمونة * گفت ابن عباس شب كردم در خانهٔ خالهٔ خود ميمونه كه يكى از ازواج مطهره است * فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي * پس برخاست آنحضرت كه نماز شب كند پس من نيز برخاستم و وضو كردم و آب وضوى آنحضرت را مهيا ساختم پس آنحضرت وضو كرد و بنماز ايستاد من نيز ايستادم * فقمت عن يساره * پس ايستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حديث اينجا مختصر است و تمام آن در باب قيام الليل بيايد ان شاء الله تعالى * فاخذ بيده من وراء ظهره * پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود * فعدلني كذلك من وراء ظهره الى الشق الايمن * پس بگردانيد مرا همچنين يعني دست من گرفته از پس پشت خود بجانب دست راست يا در وقت گفتن اين لفظ تصوير كرده باشد و نموده باشد گردانيدن را و بكذلك اشارت باين حالت است چنانچه عادت است در امثال اين حكايات خصوصا عرب را كه لفظ با اشارت جمع كنند فانهم * متفق عليه * وعن جابر قال قام رسول الله * روايت است از جابر گفت ايستاد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ليصلي * تا بگزارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانكه در حديث ابن عباس بود و احتمال نافلهٔ ديگر هم دارد كه گاهى بجماعت واقع ميشد * فجئت حتى قمت عن يساره * پس آمدم من تا ايستادم از جانب چپ آنحضرت * فاخذ بيدي فادارني حتى اقامني عن يمينه * پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانيد مرا تا آنكه ايستاده كرد مرا از جانب راست خود * ثم جاء جبار بن صخر * پستر آمد جبار بن صخر كه از انصار بود و از جملهٔ هفتاد تن بود كه در ليلة العقبه حاضر بودند * فقام عن يسار رسول الله * پس بايستاد جانب چپ پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاخذ بيدينا جميعا * پس گرفت آنحضرت دست هر دو ما را * فدفعنا * پس دور كرد و براند مرد و ما را هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ * حتى اقامنا خلفه * تا آنكه ايستاده گردانيد ما را پس خود از اينجا معلوم شد كه مقتدى اگر يكى بود جانب راست امام بايستد و اگر زياده اند خلف امام بايستند * رواه مسلم

* وعن انس قال صليت انا ويتيم في بيتنا خلف النبي * گفت انس نماز گزاردم من و يتيمى كه در خانهٔ ما بود پس پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وام سليم خلفنا * و ام سليم كه نام مادر انس است پس ما بود از اين حديث معلوم شد ايستادن صبي بارجل در صف چه يتيم جز صبي را نگويند و بعض گفته اند كه يتيم نام برادر انس است كه صبي نبود پس دلالت نيست مر اين حديث را بر ايستادن صغير با مرد و ميتوان گفت كه چون نماز نفل بود مساهله رفته باشد و آن احكام سابق در نماز فرض است والله اعلم * رواه مسلم * وعنه ان النبي * و هم از انس است كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم صلى به وبامه او خالته * نماز گزارد باوى و بمادر وى كه ام سليم است يا بخالهٔ وى شك راوى است * قال * گفت انس * فاقامني عن يمينه واقام المرأة خلفنا * پس ايستاده گردانيد مرا جانب راست خود و ايستاده گردانيد زن را كه مادر وى يا خالهٔ وى باشد پس ما درين حديث ذكر يتيم نيست * رواه مسلم * وعن ابي بكرة انه انتهى الى النبي * روايت است از ابي بكره كه صحابي مشهور است كه وى رسيد بسوى پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وهو راكع * و حال آنكه آنحضرت در ركوع بود پس نيت كرد ابو بكره و تحريمه بست پيش از آنكه بصف برسد تا آنحضرت را در ركوع بيابد و داخل ركعت گردد و فضل تكبيرهٔ اولى دريابد * فركع قبل ان يصل الى الصف * پس ركوع كرد پيش از آنكه برسد بصف * ثم مشى الى الصف * پستر مشي كرد بركوع بسوى صف * فذكر ذلك للنبي * پس ذكر كرده شد اين فعل ابي بكره مر پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال زادك الله حرصا * زياده گرداناد ترا خداى تعالى از براى طلب خير و وصول بمقام قرب * ولا تعد * و باز مگرد باين فعل كه اقتدا منفردا باشد خلف صف يا ركوع پيش از وصول بصف يا مشي بسوى صف در نماز پس اين امر است بايستادن در موضعي كه احرام بسته پس اين حديث دلالت دارد كه انفراد خلف صف مبطل صلوة نيست زيرا كه امر باعادهٔ صلوة نكرد و بعض رواة ولا تعد بسكون عين و ضم دال نيز ضبط كرده اند از عدو بمعني دويدن يعني چنين شتابي در مشي مكن كه بدويدن برسد و اول صحيح تر است رواية و دراية * رواه البخاري *

* الفصل الثاني * عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله * امر كرد ما را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا كنا ثلثة ان يتقدمنا احدنا * وقتيكه باشيم ما سه

کنن در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما اقتدا کنند بوی دیگران * رواه الترمذی * وعن عمار انه ام الناس بالمدائن *
روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی صحابی مشهور است ودر صحبت امیر المؤمنین علی بود ودر صفین کشته شد
وآنحضرت او را فرموده بود تقتلك الفئة الباغية که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهریست * وقام على دكان يصلى والناس
اسفل منه * وبایستاد عمار بن یاسر بر دکانی وبایستادند مردم که اقتدا کرده بودند بوی پایان تر از ان * فتقدم حذيفة فاخذ على يديه * پس
پیش رفت حذیفه پس گرفت هر دو دست عمار را وکشید او را از پس پشت وی وبنهاد دست خود را بر وی * فاتبعه عمار * پس
متابعت کرد وانقیاد نمود عمار حذیفه را * حتى انزله حذيفة * تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان * فلما فرغ عمار من صلوته *
پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود * قال له حذيفة * گفت مر او را حذیفه * الم تسمع رسول الله * آیا نشنیدهٔ تو پیغمبر خدا را
* صلى الله عليه وسلم يقول * که میگفت * اذا ام الرجل القوم فلا يقم في مقام ارفع من مقامهم * چون امامت کند مردی قومی را پس
باید که نایستد آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم * او نحو ذلك * یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص
معلوم حذیفه نبود ازین جهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت * فقال عمار لذلك اتبعتك حين اخذت على يدي *
پس گفت عمار از ان جهت متابعت کردم من ترا هنگامی که گرفتی تو هر دو دست مرا وفرود آوردی * رواه ابو داود * ازینجا ظاهر
میشود که عمار میدانست این مسئله را وشنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول ارتکاب
این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود وچون تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود واصل جواز
داشت پس از ان بگفتهٔ حذیفه احتیاط کرد اولی وافضل را بدانکه مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام تنها بر دکان باشد
زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میگردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند
مکروه نباشد وهمچنین اگر قوم بر دکانی باشند وامام تنها پایان مکروه نبود در ظاهر روایت از جهت عدم تشبه وبعض گویند
مکروه است بجهت آنکه در وی خوار داشتن امام است وتقصیر کردن در حق وی واختلاف است در مقدار دکان وارتفاع وی که متعلق
است بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار قامت میانه ایست وبعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز وگفته اند مثل ذراع
چنانچه ستره واین قول مختار است وشیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب که شبههٔ خوار داشتن امام است متحقق
میگردد در وی ومقتصر نیست بر قدر ذراع ومعلوم نشده است مقدار دکان که عمار ابن یاسر رضی الله عنه بر وی نماز میکرد
اگر مقدار آن معلوم بودی حجت می شد بر آنکه مخالفت او ست وبتحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه زیاده برانست یا گفته شود که کراهت بر تقدیری است که برای غرض صحیح نباشد
یا آنرا از خصائص آنحضرت داشت والله اعلم انتهی * وعن سهل ابن سعد الساعدي انه سئل من اي شيء المنبر * سهل بن سعد ساعدی
که از انصار است وآخر کسی است که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش ازین معلوم بوده والا توانند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود
یا از چوب وظاهر از عبارت جواب که گفت * فقال هو من اثل الغابة * پس گفت سهل آن یعنی منبر از اثل غابه بود واول است واثل
بفتح همزه وسکون مثلثه طرفاء بسکون را ومد که آنرا درخت گز گویند وبعض گفته اند که اثل درختی است مشابه بطرفا عظیم تر از وی
وغابه بتخفیف با بمعنی بیشه است وغالب آمده بر موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد ودر شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از
مدینه * عمله فلان مولى فلانة لرسول الله صلى الله عليه وسلم * ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت ونام آن غلام
یا قوم رومی بود وبعض گفته اند میمون وقول اول مشهور تر است ودر نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد واما نام زن معلوم نشد *
وبعض گفته اند علاثه بعین ودال مهملتین ومثلثه وبعض گفته اند عائشه واز انصاریات بود وبعض گفته از مهاجرات واین غلام نجار بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبر سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه شبر ودرازی
ذراع پس نهاده شد در مسجد * وقام عليه رسول الله * وایستاد بر وی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حين عمل ووضع * در هنگامی که ١

ساخته شد زیاده شد * فاستقبل القبلة * پس روی کرد آنحضرت بقبله * وکبر * و تکبیر گفت برای احرام * وقام الناس خلفه * وایستادند
مردم پس آنحضرت * فقرأ و رکع ورکع الناس خلفه * پس قراءت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس
وی بودند * ثم رفع رأسه * پستر برداشت سر مبارک خود را از رکوع * ثم رجع القهقری * پستر بازگشت بجانب پس * فسجد علی
الارض * پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر * ثم عاد الی المنبر * پستر بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد * ثم قرأ ثم رکع *
پستر قراءت کرد پستر رکوع کرد و در بعض نسخ و رکع بواو * ثم رفع رأسه * پستر برداشت سر خود را از رکوع * ثم رجع القهقری * پستر
برگشت بجانب پس * حتی سجد علی الارض * تا آنکه سجده کرد بر زمین * هذا لفظ البخاری * این که مذکور شد لفظ بخاری
است * وفی المتفق علیه نحوه * و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است * وقال
فی آخره * و گفته است بخاری در آخر حدیث * فلما فرغ اقبل علی الناس * پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز روی
آورد بر مردم * فقال * پس گفت * ایها الناس * آگاه باشید ای مردمان * انما صنعت هذا لتأتموا بی * نکردم من این را
که بر منبر برآمدم و بلند تر که نماز گزاردم مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا * ولتعلموا صلوتی * و تا بدانید
نماز مرا و در بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت میکنم و این از مواضعی است که از
حدیث کراهیت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد و ائمهٔ شافعیه گفته اند
که محل کراهت ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی و حاجتی نبود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را و باید
آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه یا دو خطوه میسر
بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایهٔ پایان بود والله اعلم * وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حجرته والناس یأتمون به من وراء الحجرة * گفت عائشه رض نماز گزارد آنحضرت در حجرهٔ خود و مردم اقتدا میکردند بوی
از پس حجره * رواه ابوداود * گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتیکه اراده
اعتکاف کرده بود و مراد بصلوة در وی نمازی است که چند شب از رمضان گزارد و مردم بوی اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک
کرد تا مبادا فرض گردد چنانکه این حدیث در محل خود بیاید نه مراد حجرهٔ عائشه یا حجرهٔ بعض دیگر از امهات المؤمنین است که در آنجا
گزارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نیست اقتدا در مثل اینصورت رؤیت ماموسین امام را چنانچه نزد بعض علما است
یا اطلاع بر احوال وی که نزد بعض دیگر شرط است و این مفقود است بظاهر درین صورت و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که
معذور بود کذا قالوا والله اعلم

* الفصل الثالث *

عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوة رسول الله * گفت
ابومالک اشعری که از مشاهیر صحابه است و او را ابومالک اشجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر ندهم شما را بنماز پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم * وموقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة * قال * گفت ابومالک در بیان آن * اقام الصلوة * برپا کرد
آنحضرت نماز را * وصف الرجال خلفه * و صف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده گردانید ایشانرا پس خود * وصف خلفهم الغلمان *
و ایستاده کرد پس مردان خوردان را ذکر زنان نکرد شاید که در آنجا حاضر نبودند * ثم صلی بهم * پستر بگزارد نماز با ایشان * فذکر
صلوته * پس ذکر کرد ابومالک کیفیت نماز آنحضرت را * ثم قال * پستر گفت آنحضرت یا گفت ابومالک از جانب آنحضرت * هکذا صلوة *
همچنین است نماز * قال * گفت * عبد الاعلی * که راوی حدیث است از ابی مالک * لا احسبه الا قال * گمان نمیبرم ابومالک را
مگر آنکه گفت * امتی * یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هکذا صلوة امتی * رواه ابوداود * وعن قیس بن عباد * بضم
عین و تخفیف موحده از طبقهٔ اولی از تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از خیار صالحین شیعی بود متأله و متعبد روایت میکند
از علی و عمر و ابی بن کعب و عبدالله بن سلام و روایت کرده است ازوی حسن بصری قتله الحجاج * قال بینا انا فی المسجد فی
الصف المقدم * گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول * فجبذنی رجل من خلفی جبذة * پس کشید مرا مردی
از پس کشیدنی سخت * فنحانی وقام مقامی * پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادن من * فوالله ما عقلت صلوتی * پس

بغضب اسوكند درتيافتم من نماز خود را وفراموش كردم كه چگونه ميگزاردم كه چند ركعت گزارده ام بجهت آنكه حاصل شد مرا از غضب بسبب كشيدن و تأخير كردن مرا ازمكان فاضل با وجود سبقت من * فلما انصرف اذا هو ابي بن كعب * پس هرگاه كه بر گشت آن مرد از نماز وتمام كرد ناگاه آن مرد ابي بن كعب است كه از عظما ء صحابه بود * فقال يافتي لايسوءك الله * پس گفت اى جوان اندوهناك نكرداند ترا خداى تعالى بسبب آنچه كردم من با تو * ان هذا عهد من النبي * بدرستيكه اين عهد است از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم الينا * بسوى ما كه خلف اولوا الاحلام والنهى واهل فضل وعلم ايم * ان نليه * كه پيوسته باايستيم ما ياوى در صف اول پس همچنين بعد از وى صلى الله عليه وسلم مى ايستيم بحكم وى تعالى با ائمه * ثم استقبل القبلة * پستر روى آورد ابي بن كعب قبله را * فقال * پس گفت * هلك اهل العقد ورب الكعبة * هلاك شدند اهل عقد يعني امرا كه رعايت امور مردم واهتمام همه احكام دنيا ودين حتى رعايت صفوف در نماز وايستادن در آن بدست ايشان است * ثلثا * سه بار گفت ابي اين عبارت را كه * ثم قال والله ماعليهم آسى * پستر گفت بخدا سوگند نه بر ايشان اندوه خورم * ولكن آسى على من اضلوا * ولكن اندوه ميخورم بر كسانيكه گمراه مى كنند امرا ايشانرا كه رعايا باشند كه متابعت ميكنند امرا را وميتوان گفت كه معني عبارت اينست كه اندوه ميخورم بر كسانيكه گمراه كردند امرا را كه آنها علما اند كه مداهنت كنند در امور شريعت وبسبب آن گمراه ميشوند امرا چنانكه گفته اند فساد رعيت بفساد ملوك است وفساد ملوك بفساد علما وظاهر آنست كه حزن ابي بر كسانى باشد كه مى آيند بعد از ان زمان از امراء بني اميه وغيرهم وطيبي گفته شايد كه ابي بن كعب تعريض كرده با امراء عهد خود انتهى مخفي نماند كه موت ابي بن كعب در خلافت عثمان است وبعض گفته اند در خلافت عمر رضي الله تعالى عنهما وقول اول صحيح تر است وماناكه شكايت از بعض امرا واحكام ايشان باشد خصوصا امراء امير المؤمنين عثمان رض والله اعلم * قلت * قيس بن عباد ميگويد گفتم من * يا ابي بن كعب * يا ابا يعقوب * كنيت ابي بن كعب است * وما تعني باهل العقد * وچه ميخواهي تو باهل عقد وكرا ميخواهي * قال الامراء رواه النسائي *

* باب الامامة * امامت پيشوا شدن وامام پيشوا ومراد دراينجا پيشوائي در نماز است كه آنرا امامت صغرى خوانند وامامت كبرى پيشوائي در كار وبار عالم وتصرف در امور اهل عالم است ودرين باب بيان ميكند كه مستحق امامت واولى واحرى بآن كيست *

* الفصل الاول * عن ابي مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابي مسعود انصاري گفت گفت آنحضرت * يوم القوم اقرأهم لكتاب الله * امامت ميكند قوم را خوانا ترين ايشان مر كتاب خدا را يعني بهتر ونيكوتر تجويد كننده قرآن ورعايت كننده مخارج حروف وصفات وقواعد وقوانين آنرا بعد از انكه عالم باشد باحكام واركان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصيل مسائل واحكام حوادث ونوائب كه حادث گردد در نماز * فان كانوا في القراءة سواء فاعلمهم بالسنة * پس اگر باشد قوم همه برابر در قراءت پس امامت كند دانا ترين قوم بسنت يعني باحكام نماز ومسائل وحوادث بعد ازانكه بخوبى مى تواند خواند قراءت مسنونه را واين مذهب امام احمد است نزد اكثر اصحاب وى وامام ابو يوسف نيز بهمين جانب است از جهت اين حديث وحديث ابي سعيد وابن عباس كه بيايند ومذهب امام ابو حنيفه ومحمد ومالك وشافعي واحمد در روايتي آنست كه اعلم واافقه مقدم است بر اقرأ زيرا كه احتياج بقراءت در يك ركن است وبعلم در تمامه اركان وگويند احاديث كه دلالت كنند داند بر تقديم اقرأ بجهت آنست كه قرأ دران زمان اعلم بوده اند زيرا كه ايشان تلقي ميكردند قرآن را باحكام آن از پيغمبر تعليم كرده شده است اقرأ در حديث ودر زمان ما نه اين چنين است پس تقديم كرديم اعلم را كذا في الهداية اگر گفته شود پس چيست معني قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم فان كانوا في القراءة سواء فاعلمهم بالسنة وبرين تاويل كه شما گفتيد مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنكه اين قول بحسب ظاهر وغالب امر است نه قطعي وكلي زيرا كه مقرر است كه ابي بن كعب اقرأ بود وابن مسعود اعلم پس متصور است مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بيان كرد حكم اين متصور ممكن را بر تقدير اتفاق وقوع آن يا گوئيم كه اين را بر حسب زمان ما فرمود كذا في بعض شروح الهداية وشيخ ابن الهمام گفته كه اقرأ واعلم بكتاب بود چنانكه دعوى كرده اند وانچه حديث

دلالت دارد بران آنست که اگر در قراءت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت کند آنکه اعلم بسنت است و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرأ از وی بودند نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرأکم ابي ودلیل ثاني قول ابي سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ * فان کانوا في السنة سواء فاقدمهم هجرة * پس اگر باشند در علم بسنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین مردم در هجرت یعني هر که هجرت بمدینه پیشتر آورد و درین فضیلت سابق و متقدم شد وی بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا که موطن طبیعت است اعتبار کردند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا و الذنوب * فان کانوا في الهجرة سواء فاقدمهم سنا * پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعني ورع شد برابر پس امامت کند کلان ترین قوم در سن و سال درین حدیث همین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش روی تر و جمیل شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم بود و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و گفته که نزد بعضی مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعضی مقیم اولی است یعني برای مقیمان و در حاوی که در مذهب امام شافعي است بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظیف الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورة * ولا یؤمن * بفتح تحتیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون * الرجل الرجل في سلطانه * و باید که امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی و در جائیکه مالك است چنانکه در روایت دیگر آمده است في اهله پس تقدم نکند بر والي تا تر تیبي که در ولاة است مثل امام اعظم و خلفا و حکام وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حي و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد به سست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی میشود به تباغض و تقاطع و ظهور خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگزارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود * ولا یقعد * بجزم دال و رفع آن * في بیته علی تکرمته * و نه نشیند مرد در خانهٔ مرد دیگر بر تکرمهٔ وی که مراد بدان فراشی و سجاده و وساده ایست که برای خود انداخته و نهاده و اصلش از تکریم و اکرام است و بعضی از تکرمه مائده مراد داشته اند و اول صواب تر است * الا باذنه * مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم است که لا یؤمن ولا یقعد است * رواه مسلم وفي روایة له ولا یؤمن الرجل الرجل في اهله * و امامت نکند مرد مرد دیگر را در اهل خانهٔ وی و در این روایت بجای في سلطانه في اهله آمده و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان را بانچه در ملك و حکم اوست چنانکه گفته شد * وعن ابی سعید قال قال رسول الله * گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم * وقتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را یکی از ایشان قید ثلثه اتفاقي است اگر کمتر یا بیشتر باشند نیز حکم همین است * واحقهم بالامامة اقرؤهم * و سزاوار ترین ایشان بامامت خوانا ترین ایشان است * رواه مسلم و ذکر حدیث مالك بن الحویرث * بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را * في باب بعد باب فضل الاذان * و در وی امر است که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را در اینجا مناسب دیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است

*الفصل الثاني * عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم * باید که اذان گویند برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان است پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرهیز کنند * ولیؤمکم قراءکم * و باید که امامت کند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند * رواه ابو داود * وعن ابي عطیة العقیلي قال * ابو عطیهٔ عقیلي بضم عین و فتح قاف که از طبقهٔ ثالثهٔ تابعین است گفت * کان * بود * مالك ابن الحویرث * که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده * یأتینا الی مصلانا * مي آمد ما را مالك بن الحویرث بجای نماز

گزاردن ما که مسجد بود دیانجای یکی که متعین ساخته بودند برای نماز * یتحدث * در حالتی که سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت * فحضرت الصلوة یوما * پس رسید وقت نماز روزی * قال ابو عطیة فقلنا له تقدم فصله * پس گفتیم ما مالک را پیش آ و امام شو پس بگزار نماز * قال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم * گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردی را از میان خود که بگزارد نماز با شما را امامت کند * وسا حدثکم لم لا اصلي بکم * و سرانجام است که حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمیگزارم بشما را امامت نمیکنم شما را * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من زار قوما فلا یؤمهم * کسی که زیارت کند قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را * ولیؤمهم رجل منهم * و باید که امامت کند ایشان را مردی از ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذن است اما مالک او را بر مطلق حمل کرده و مصلحت را در ترک امامت خود دید * رواه ابو داود والترمذی والنسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبي صلی الله علیه وسلم * مگر آنست که ترمذی کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که من زار قوما الی آخره و قصه آمدن مالک در مصلای بني عقیل و تکلیف کردن ایشان او را با مامت و با آوردن او از ایشان ذکر نکرده * وعن انس قال * گفت انس * استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وهو اعمی * خلیفه کرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سورة عبس و تولی است که امامت کند مردم را و حال آنکه ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود یکبار از آن وقتی که بغزوة تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال و باعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال با مر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نباید * رواه ابو داود * و درین حدیث دلیل است بر جواز امامت اعمی بیکراهت و در روایات فقهیه در مذهب ما نیز آمده است که اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز است امامت وی و بعض گفته اند که اگر اعلم باشد پس وی اولی است کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین است در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوهاب متقی مکی را که رفته بود بصروی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از آن و میسر نشد مرا سوال بجهت تأدب و اعتماد بر آنکه هرچه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتم در فقه چیزیکه حکم میکند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل است بر جواز امامت مفضول باوجود افضل که باوجود امیر المؤمنین علي رضي الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذریکه مذکور شد * وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم آذانهم * سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نمی گردد متلقی بسمع رضای حق * العبد الآبق حتی یرجع * یکی بنده گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوي مالک * وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط * دوم زنیکه شب کرد در حالتی که شوهروی بروی غضب کننده و ناراضی است بحق و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواهد بود * وامام قوم وهم له کارهون * سیوم امام گروهی و حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهت امر مذموم شرعی که در او ست * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم * سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان نماز ایشان * من تقدم قوما وهم له کارهون * کسی که امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند * ورجل اتی الصلوة دبارا * دیگر مردی که بیاید نماز را آخر وقت * والدبار ان یأتیها بعد ان تفوته * دبار بکسر دال آمدن مرد است نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت کامل مستحب * ورجل اعتبد محررة * دیگر مردی که بنده گرفت نفس آزاد کرده شده را چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وی باکراه یا باخفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند حر را و مالک گردد او را و تصرف کند در وی تصرف مالکانه * رواه ابو داود وابن ماجة * وعن سلامة * بفتح سین و تخفیف لام * بنت الحر * بضم حای مهمله از دیه و بعض گفته اند دیه صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است * قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از سلامه که گفت گفت آنحضرت * ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد * بدرستیکه از علامتهای قیامت است

كه تدافع كنند امامت را از نفس خود اهل مسجد و بيندازند بر ديگري * لا يجدون اماما يصلي بهم * نيابند امامي را كه بگزارد
نماز با ايشان بجهت جهل و نا اهليت ايشان امامت را كنايت است از شيوع جهل و فسق در آخر زمان * رواه احمد وابوداؤد
وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجهاد واجب عليكم مع كل امير برا كان او فاجرا * كارزار كردن
با كافران فرض است بر شما همراه هر اميري كه باشد نيكوكار باشد يا تبه كار * وان عمل الكبائر * واگرچه بكند گناهان كبيره را * والصلوة
واجبة عليكم خلف كل مسلم برا كان او فاجرا * ونماز واجب است بر شما بجماعت پس هر مسلماني بر يا فاجر * وان عمل الكبائر * يعني
جائز است كه بوي اقتدا كنند اگرچه مكروه است يا واجب است اعتقاد جواز آن وبعض استدلال كرده اند باين بر وجوب جماعت
واين بر تقديري است كه فسق وي بسرحد كفر نكشد ومردي صالح حاضر نباشد * والصلوة واجبة على كل مسلم * ونماز جنازه واجب
است بر هر مسلمان * برا كان او فاجرا وان عمل الكبائر * وآنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز نكرد بر مديون كه چيزي نگذاشت
كه بدان دين اداء كرده شود مقصود زجر و تشديد بود وهمچنين بر محدود بحد زنا وغيره والآن اتفاق است علما را بر وجوب
آن وامام احمد گويد خليفه نگزارد وديگران بگزارند * رواه ابوداؤد *

* الفصل الثالث *

عن عمرو بن سلمة * بكسر لام صحابي صغير است كه اختلاف است در صحبت آن وسلمه همه جا بفتح لام است مگر عمرو بن سلمه وبنو سلمه كه نام قبيلة از انصار
است * قال كنا بماء ممر الناس * گفت بوديم ما ساكن بر لب آبي كه گذرگاه مردم بود * يمر بنا الركبان * ميگذشتند بما سواران
وپيادها نيز مي گذشته باشند ليكن ذكر نكرد * نسألهم ما للناس ما للناس * مي پرسيديم سواران را چه چيز پيدا شده است مردم را
وچه كار مي كنند كنايت است از ظهور دين اسلام وتكرار از غايت تعجب است * ما هذا الرجل * چيست صفت وشان اين مرد كنايت
است از ذات شريف حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم * فيقولون * پس ميگفتند مردم * يزعم * گمان مي برد وميگويد اين مرد
* ان الله ارسله * كه خدا فرستاده است اورا * اوحى اليه اوحى اليه كذا * وحي فرستاده است خدا بسوي وي وحي كرده است بسوي وي
چنين كنايت از قرآن عظيم است كه ميخواندند سواران ووحي در لغت اشارت وپيغام وچيزي در دل افكندن * فكنت احفظ
ذلك الكلام * پس بودم من كه ياد ميگرفتم آن كلام را يعني از قرآن آنچه ميخواندند وآنچه ميگفتند از احوال وصفات آنحضرت
* فكانما يغرى في صدري * پس گويا كه مي چسپيد آن كلام در سينه من وغرا بفتح غين معجمه وكسر آن بمد وقصر سريشم
* وكانت العرب تلوم باسلامهم الفتح * وبودند قبائل عرب كه توقف ميكردند وانتظار ميبردند در اسلام خود فتح مكه را يعني
ميگفتند اگر مكه فتح شد همه ميدرآئيم در اسلام * فيقولون اتركوه وقومه * پس ميگفتند عرب بگذاريد آن مرد را با قوم خود
كه قريش اند وبزرگترين ورئيس ترين عرب اند وساكن مكه اند كه عظيم ترين جاهاي عرب بلكه عالم است * فانه ان ظهر
عليهم فهو نبي صادق * پس بدرستيكه وي اگر غالب آمد بر قوم خود وفتح كرد مكه را پس وي پيغمبر راست گو است * فلما كانت
وقعة الفتح * پس هرگاه كه شد واقعه فتح مكه در سال هشتم از هجرت * بادر كل قوم باسلامهم * شتابي كردند هر قومي باسلام خود
چنانكه مضمون سورة اذا جاء نصر الله والفتح مخبر است بدان * وبادر ابي قومي باسلامهم * وشتابي كرد پدر من قوم مرا وسبقت كرد
ايشان را باسلام ايشان واختلاف كرده اند كه اين عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمد يا نه وهم از اينجا اختلاف است در صحبت وي كه صحابي
است يا نه وظاهر سياق حديث در قول اول است والله اعلم * فلما قدم * پس هرگاه كه باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود * قال
قد جئتكم والله من عند النبي حقا * گفت بتحقيق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پيغمبر برحق * فقال * پس گفت پيغمبر * صلوا
صلوة كذا في حين كذا وصلوة كذا في حين كذا * بگزاريد نماز چنين در وقت چنين ونماز چنين در وقت چنين يعني كيفيت نمازها وتعيين
اوقات آن همه بيان نمود * فاذا حضرت الصلوة فليؤذن احدكم وليؤمكم اكثركم قرآنا * پس چون حاضر شود ودرآيد وقت نماز پس بايد
كه اذان گويد يكي از شما پس امامت كند شما را كسي كه بيشتر ياد دارد از شما قرآن را * فنظروا فلم يكن احد اكثر قرآنا مني * پس نگاه
كردند پس نبود هيچ يكي كه بيشتر باشد قرآن او از من ومن از همه بيشتر ياد داشتم * لما كنت اتلقي من الركبان * از جهت آنكه بودم من
كه پيش مي آمدم قرآنرا وياد ميگرفتم آنرا از سواران * فقدموني بين ايديهم * پس پيش كردند وامام ساختند مرا ميان خود * وانا ابن

ست او سبع سنين * وحال آنكه من شش ساله بودم يا هفت ساله * وكانت علي بردة كنت اذا سجدت تقلصت عني * وبود بر بدن من چادريكه چون سجده مى كردم كرد مى آمد و بالا بر مى آمد بر بدن من تا آنكه كشف ميشد عورت از من * فقالت امرأة من الحي * پس گفت زنى از قبيله * الا تغطون عنا است قارئكم * آيا نمى پوشيد از ما دبر قرآن خواننده وامام خود را * فاشتروا فقطعوا لي قميصا * پس خريدند جامه پس بريدند براى من پيراهنى را * فما فرحت بشيء فرحي بذلك القميص * پس شادمان نشدم من بچيزى شادمان شدن من بآن پيراهن عجيب وغريب كه هرگز نپوشيده بودم از جهت خرديها واقتضاى طبيعت واز جهت حصول فضل وكرامت الهى كه باين مرتبه رسانيد * رواه البخاري * وباين حديث استدلال كرده اند شافعيه بر صحت امامت صبي وليكن بالغ اولى است اگرچه صبي مخصوص باشد بفقه وقراءت از جهت اختلاف علماء در وى واين خلاف راجع ميگردد بخلاف در اقتداى مفترض بمتنفل ودر بالا در باب القراءة كلام دران گذشت ودر باب من صلى مرتين نيز بيايد ان شاء الله تعالى * وعن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينة * گفت ابن عمر رضي الله عنه هنگاميكه قدوم آوردند مهاجران كه پيش از مقدم آنحضرت صلى الله عليه وسلم هجرت كردند مدينه را بحكم آنحضرت وامير المؤمنين عمر از ايشان بود * كان يؤمهم * بود كه امامت ميكرد ايشانرا * سالم مولى ابي حذيفة * كه فارسي بود از فضلاى موالي وخيار صحابه ومعدود بود از قراء وآنحضرت امر فرمود كه بگيريد قرآن را از چهار كس ويكى ازين چهار كس سالم را شمرده * وفيهم عمر وابو سلمة بن عبد الاسد * وحال آنكه بود در ميان ايشان عمر بن الخطاب وابو سلمه كه از كبار صحابه اند وامامت كردن وى يا از جهت آن بود كه اقرأ بود يا براى مصلحتى ديگر والله اعلم * رواه البخاري * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم فوق رؤسهم شبرا * سه كس اند كه برداشته نميشود مر ايشان را نماز ايشان بالاى سرهاى ايشان يك بدست * رجل ام قوما وهم له كارهون * مردى كه امامت ميكند قومى را وحال آنكه ايشان ناخوش دارند او را * وامرأة باتت وزوجها عليها ساخط * وزنيكه شب كند وشوهر وى از وى ناراضي باشد * واخوان متصارمان * ودو مسلمان كه قطع كرده باشند حقوق اسلام را از سلام وكلام وجز آن يعني زيادة بر سه روز واين مسئله را تفصيلى است مذكور در موضع خود * رواه ابن ماجة *

باب ما على الامام

باب در بيان حقوقى كه بر امام است مر مقتديان را واهم آنچه بر امام است تخفيف است در نماز بجهت رعايت حال مقتديان از مريض وكبير وحاجتمند وعدم تطويل چنانكه مردم بگريزند از حضور جماعت وبايد دانست كه مراد بتخفيف وترك تطويل آن نيست كه ترك كند سنن قراءت وتسبيحات را وتهاون كند در رعايت سنن وآداب چه جاى واجبات بلكه مراد آنست كه اقتصار كند بر قدر كفايت چنانكه بخواند به مفصل باقسامى كه معين است در فقه واكتفا كند بر سه بار گفتن تسبيح باداء ورعايت قومه وجلسه واكثر آنچه مراد مى افتد تخفيف در نماز كه وارد است در احاديث تخفيف قراءت است

الفصل الاول

* عن انس قال ما صليت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبي * روايت است از انس كه گفت نگزاردم نماز پس هيچ امامى هرگز كه سبكتر بود نماز وى وتمامتر بود از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * يعني نماز آنحضرت سبك مى بود وباوجود آن تام وكامل مى بود چنانكه در حديث ديگر آمده است كان رسول الله صلعم اخف الناس صلوة في تمام بعض گفته اند كه معنيش اينست كه تخفيف ميكرد در قراءت وتمام ميكرد در ركوع وسجود وتعديل را وبعض گويند مراد آنست كه تطويل آنحضرت در نماز نسبت بنماز ديگران در غايت قلت وخفت مينمود يعني اگر ديگرى اينچنين قراءت طويل ميخواند گران مى نمود وملالت مى آورد بخلاف از حضرت وى صلى الله عليه وسلم كه استماع آن مورث ذوق ونشاط ولذت وحضور ميگشت بجهت حسن صوت وجودت اداء وبروز انوار وظهور اسرار ونيز در قراءت آنحضرت سرعتى وطي لسانى بود كه در زمان لطيف كثيرى از قراءت را تمام ميكرد ولهذا در نماز مغرب سورة اعراف وبروايتى زيادة بران خوانده وبعض گويند تخفيف امر نسبى است بسا طويل كه قصير باشد نسبت باطول از خود وقصير طويل بود نسبت باقصر پس جمع ميكرد تخفيف وتطويل با هم گفت بندهٔ حقير كاتب اين سطور عبد الحق بن سيف الدين عفي عنهما كه تواند كه اين مراد باشد كه گاهى تطويل مينمود نزد احساس شوق وايثار تطويل از صحابه وزمانى تخفيف ميكرد نزد وجود عذرى وباعثى بران واين معني انسب است بسياق حديث كه در بيان تخفيف ميگويد * وان كان ليسمع بكاء الصبي فيخفف مخافة ان تفتن امه * بتحقيق بود آنحضرت كه مى شنيد گريهٔ

كودكي را پس سبک ميکردانيد نماز را از جهت ترس آنکه در فتنه افکند و نشود مادر را و بقطع صلوة يا زوال خشوع و شغل خاطر
* متفق عليه * وعن ابي قتادة * صحابي مشهور است و از فضلای صحابه است عقبي بدري است حاضر شد تمامه مشاهد را در غزوه احد يا بدر چشم وی از خانه خود بيرون شده بر دست او افتاد و آنحضرت آنرا با زبجای وی نشانيد و بهتر از چشم ديگر شد * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لادخل في الصلوة وانا اريد اطالتها * گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت بدرستيکه من ميدرآيم در نماز و حال آنکه من ميخواهم دراز کردن نماز را * فاسمع بكاء الصبي * پس ميشنوم گريه صبي را * فاتجوز في صلوتي * پس آساني ومساهله و تخفيف ميکنم در نماز بترک تطويل در قراءت و اذکار و اسراع در ان * مما اعلم من شدة وجد امه من بكائه * از جهت آنچه ميدانم و ميديابم از سختي جزن و تاثر مادر وی از گريه وی و اين از غايت رحم و شفقت او بر امت و ضعفا که در چنان مقام عالي ياد ميکند و رعايت مینمايد صلى الله عليه وسلم وجزاه عنا خيرا لجزاء * شعر * خواجه را بين که در نشيمن راز * بنده را ياد ميکند بنياز * قاصد ارزير آيد از چرخ بلند * تا شکسته پايکان بروی تنند * رواه البخاري
* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم للناس * چون نماز بگزارد يکي از شما برای مردم يعني امامت کند ايشان را * فليخفف * پس بايد که تخفيف کند و رعايت جانب ايشان نمايد * فان فيهم السقيم والضعيف والكبير * زيرا که درميان ايشان بيمار است و ناتوان است بحسب خلقت و پير است * واذا صلى احدكم لنفسه فليطول ماشاء * و چون نماز بگزارد يکي از شما برای خود يعني تنها پس بايد که تطويل کند هر مقدار که خواهد * متفق عليه * وعن قيس بن ابي حازم * بحای مهمله و زای از کبار تابعين است که جاهليت و اسلام هردو را دريافته * قال اخبرني ابو مسعود ان رجلا قال * گفت خبرداد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت * والله يارسول الله اني لا تأخر عن صلوة الغداة من اجل فلان * بدرستيکه هرآينه من پس مينمايم از نماز بامداد بجماعت نمی آيم از جهت فلان نام شخصي را برد و گفته اند که مراد ابي بن كعب است و بعض گفته اند معاذ بن جبل و قول اول صحيح تر است
* مما يطيل بنا * از جهت دراز کردن وی قراءت را با ما * فما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في موعظة اشد غضبا منه يومئذ * پس نديدم من آنحضرت را در هيچ پند دادني سخت تر از روی غضب از خود که دران روز بود * ثم قال ان منكم منفرين * پس تر گفت آنحضرت بدرستيکه بعضي از شما گريزاننده اند مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم خيرات * فايكم ماصلى بالناس فليتجوز * پس هرکدام از شما که نماز بگزارد بمردم پس بايد که تخفيف کند و آنچنان تطويل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت بازدارد * فان فيهم الضعيف والكبير وذا الحاجة * پس بدرستيکه ميان ايشان ناتوان است و پير است که بسبب ضعف و پيری نمی تواند ايستاد و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلون لكم فان اصابوا فلكم * نماز ميکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست ميگزارند برای فائده شما است و فائده ايشان هم هست وليکن ذکرش نکرد بجهت فهم آن بقرينه مقام و در بعض نسخ مصابيح ولهم موجود است * وان اخطأوا فلكم * و اگر نا راست و نا درست ميگزارند پس مر شما راست اجر که راست و درست گزارديد و نيت و قصد جماعت کرديد * وعليهم * و بر ايشان است وبال بجهت نقص و تقصير يکه نمودند و اين وصيت است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم که در وقت ابتلا و افتتان بملوک و امرا که بعد ازين پيدا شوند و امامت نماز کنند و در اداء آن و رعايت احکام و آداب تنقيص و تقصير نمايند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگزاريد اگر ايشان نيز بر منهج صواب روند بهتر والا شما را ازان ضرری نيست و شافعيه باين حديث تمسک می نمايند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتديان نيست وظاهر اين جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرائط و ارکان والله اعلم * رواه البخاري وهذا الباب خال عن الفصل الثاني * و اين باب خالي است از فصل ثاني که در وی صاحب مصابيح احاديث حسان می آرد مؤلف فصل ثالث آورد و گفت

* الفصل الثالث * عن عثمان بن ابي العاص * ثقفي صحابي است و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات يافت خواستند ثقيف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقيف شما پسترين مردميد در اسلام پس پيشترين مردم نباشيد در ارتداد و وی خردترين قوم خود بود * قال آخر ما عهد الي رسول الله *

گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * این بود که * اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوة * چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگزار بایشان نماز را * رواه مسلم وفي رواية له ان رسول الله * ودر روایتی مر مسلم را اینچنین آمده است که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال له * گفت عثمان بن ابی العاص را * ام قومك * امامت کن قوم خود را * قال قلت * گفت عثمان گفتم * یا رسول الله اني اجد في نفسي شيئا * بدرستیکه من می یابم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرائط آن یا وسوسه * قال ادنه * گفت آنحضرت نزدیک بیا * فاجلسني بين يديه * پس نزدیک آمدم پس بنشاند مرا پیش خود * ثم وضع كفه في صدري بين ثديي * پستر نهاد کف دست خود را در میان سینهٔ من میان دو پستان من * ثم قال تحول فوضعها في ظهري بين كتفي * پستر گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس بنهاد کف دست خود را درمیان پشت من میان دو شانهٔ من یعنی برطرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت وتصرف وی صلی الله علیه وسلم * ثم قال ام قومك * پستر گفت امامت کن قوم خود را * فمن ام قوما فليخفف * پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند * فان فيهم الكبير وان فيهم المريض وان فيهم الضعيف وان فيهم ذا الحاجة فاذا صلى احدكم وحده فليصل كيف شاء * ترجمهٔ این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد * وعن ابن عمر قال كان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم يامرنا بالتخفيف * امر میکرد مارا بسبک گزاردن نماز و تخفیف قراءت * ويؤمنا بالصافات * وامامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات و مانند آن یعنی تطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجوهی که گفته شد * رواه النسائي *

باب ما على المأموم من المتابعة وحكم المسبوق * باب در بیان چیزیکه بر مقتدی است از متابعت امام در رفع وخفض و بیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام در نیافته

* الفصل الاول * عن البراء بن عازب * بفتح عین مهمله و زای صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی او را صغیر داشتند و حاضر نشد و حاضر شد با امیر المؤمنین علی در جمل و صفین و نهروان * قال كنا نصلي خلف النبي * گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فاذا قال * پس چون میگفت آن حضرت * سمع الله لمن حمده لم يحن احد منا ظهره * خم نمیکرد هیچ یکی از ما پشت خود را و بسجده نمی افتاد و لم يحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون و کسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب * حتى يضع النبي * تا آنکه می نهاد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم جبهته على الارض * پیشانی خود را بر زمین نه که همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بعد از سر برداشتن از رکوع ایستاده میماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین می نهاد آنگاه می افتادیم * متفق عليه * وعن انس قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم * نماز گزارد با ما آنحضرت روزی * فلما قضى صلوته اقبل علينا بوجهه * پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما بروی مبارک خود یعنی روی بجانب ما کرده نشست * فقال ايها الناس اني امامكم * پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شما ام * فلا تسبقوني بالركوع ولا بالسجود ولا بالقيام ولا بالانصراف * پس پیشی مکنید مرا برکوع و نه بسجود و نه بایستادن از رکوع و نه باز برگشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع و سجود نروید و سر از رکوع بر ندارید و از سجود برنه خیزند و مراد بانصراف یا سلام است یا برخاستن از مکان نماز و برآمدن از مسجد و اول ظاهرتر است و ندانید که من خبردار نیستم از احوال شما * فاني اراكم امامي ومن خلفي * زیرا که بدرستی من می بینم شما را از پیش خود و پس خود * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبادروا الامام * پیشی مکنید امام را و شتابی مکنید * اذا كبر فكبروا * وقتیکه تکبیر بر آرد امام از پس وی متصل تکبیر بر آرید * واذا قال ولا الضالين فقولوا آمين * و چون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین * واذا ركع فاركعوا * و چون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید * واذا قال * و چون بگوید امام * سمع الله لمن حمده فقولوا * پس بگوئید شما * اللهم ربنا لك الحمد * ازین جا معلوم شد که منصب امام تسمیع است و منصب مأموم تحمید و هر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت * متفق عليه الا ان البخاري لم يذكر واذا قال ولا الضالين * این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که * اذا قال

ولا الضالين فقولوا آمين * وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرع عنه * روايت است از انس كه آنحضرت سوار شد اسپي را پس افكنده شد از پشت اسپ بر زمين و انفعال طبيعي بحكم بشريت از آنحضرت واقع ميشد نه بطريق اعجاز * فجحش شقه الايمن * پس خراشيده شد جانب راست وي چنانكه قوت قيام در نماز نماند وجحش بتقديم جيم است بر حا * فصلى صلوة من الصلوات وهو قاعد * پس گزارد آنحضرت نمازي را از نمازها وحال آنكه وي نشسته است * فصلينا وراءه قعودا * پس بگزارديم ما نيز پس آنحضرت نشسته * فلما انصرف قال * پس هرگاه كه برگشت آنحضرت از نماز گفت * انما جعل الامام ليؤتم به * گردانيده نشده است امام مگر براي آنكه اقتدا واتباع كرده شود بوي * فاذا صلى قائما فصلوا قياما * پس چون بگزارد امام ايستاده بگزاريد شما نيز ايستاده * واذا ركع فاركعوا * وچون بركوع رود امام پس بركوع رويد * واذا رفع فارفعوا * وچون سر بردارد وي پس سر برداريد شما * واذا قال * وچون بگويد امام * سمع الله لمن حمده فقولوا * پس بگوئيد شما * ربنا لك الحمد * ودر بعض نسخه هاي مشكوة اينهم است * واذا سجد فاسجدوا * وچون بسجده رود پس بسجده رويد شما ونوشته اند كه در لفظ بخاري نيست * واذا صلى جالسا * وچون نماز بگزارد امام نشسته * فصلوا جلوسا اجمعون * پس بگزاريد شما نيز نشسته همه * قال الحميدي * گفته است حميدي كه از شيوخ بخاري است نه حميدي صاحب الجمع بين الصحيحين واين نيز عبارت بخاري است كه نقل از حميدي ميكند كه گفت * قوله * قول آنحضرت كه فرمود * اذا صلى جالسا فصلوا جلوسا هو في مرضه القديم * اين قول در بيماري قديم آنحضرت بود كه عارض شده بود بجهت سقوط از پشت اسپ يا جز آن * ثم صلى بعد ذلك النبي * پستر بگزارد بعد از ان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم جالسا * نشسته * والناس خلفه قيام * ومردم در پس وي ايستاده بودند * لم يامرهم بالقعود * امر نكرد ايشانرا به نشستن * وانما يوخذ بالآخر فالآخر من فعل النبي * وگرفته نميشود وعمل كرده نميشود مگر بآخر پس آخر از فعل پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * كه ناسخ فعل اول است * هذا لفظ البخاري * اين لفظ بخاري است * واتفق مسلم الى اجمعون * واتفاق كرده است مسلم بوي در روايت تا قول وي اجمعون * وقال الحميدي الى آخره * روايت نكرده * وزاد في رواية * وزياده كرده است مسلم در روايتي اين عبارت را كه * فلا تختلفوا عليه * پس اختلاف مكنيد بر امام * واذا سجد فاسجدوا * وچون سجده كند پس سجده كنيد ازين عبارت معلوم ميشود كه آن در لفظ بخاري نيست چنانچه گفتيم فتدبر * وعن عائشة رض قالت لما ثقل رسول الله * روايت است از عائشه كه گفت هنگامي كه گران شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني سخت شد بيماري وبنهايت رسيد ضعف وي * جاء بلال يؤذنه بالصلوة * آمد بلال در حالي كه مي آگاهاند آنحضرت را به نماز وخبر ميدهد كه وقت نماز شده ومردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود كه بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخيري راه ميافت بلال بر در آمده خبر ميكرد درين حالت نيز آمده كه خبر كند واستكشاف نمايد كه خود بوجود شريف مسجد را منور ميكردانند وامامت كنند يا كسي را از اصحاب امر ميفرمايد كه امامت كند * فقال مروا ابا بكر ان يصلي بالناس * پس گفت آنحضرت امر كنيد از جانب من ابوبكر را وبگوئيد كه نماز كند بمردم وامامت كند ايشانرا * فصلى ابو بكر تلك الايام * پس نماز گزارد ابو بكر رضي الله عنه با مردم در ان روزها * ثم ان النبي صلى الله عليه وسلم وجد في نفسه خفة * پستر آنحضرت يافت در ذات شريف خود في الجمله سبكي وتندرستي * فقام يهادى بين رجلين * پس بايستاد آنحضرت در حاليكه ميرود تكيه كرده ميان دو مرد ودستها بر دوش اين دو مرد نهاده آهسته ومائل * ورجلاه تخطان في الارض * وهر دو پاي مبارك وي خط مي كشند در زمين بجهت بي قوتي برپاي برداشتن بتمام سابقا اشارت كرده شد كه انبيا را صلوات الله وسلامه عليهم درعوارض بدني وصفات جسماني واقف برحد بشريت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالي نموده حق بندگي بجاي آرند مگر در وقت اعجاز كه قدرت الهي ظهور نموده خرق عادات مينمايد وفي الجمله كمال ملكي وراي كمال بشري است كه مرتبه جامع ناسوت وملكوت وكمال جسماني وروحاني است * مصرع * يار ما اين دارد وآن نيز هم * يا رب مگر در وقت اظهار معجزه قدرت كامله ظهور نموده خرق عادات مي نمايد آن

ديگر است * حتى دخل المسجد * تا آنکه در آمد آنحضرت باين روش مسجد را * فلما سمع ابوبكر حسه ذهب يتأخر * پس هرگاه
كه شنيد ابوبكر آواز در آمدن آنحضرت را باينجانب رفت وخواست كه پس رود تا آنحضرت پيش آيد وامامت كند
في الصراح حس آواز نرم * فاومأ اليه رسول الله * پس اشارت كرد بسوى ابي بكر پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وايما
اشارت باعضا مثل سر ودست وچشم وابرو * ان لا يتأخر * كه پس نرود وبجاى خود ايستاده ماند * فجاء * پس آمد آنحضرت
* حتى جلس عن يسار ابي بكر * تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابي بكر * وكان ابوبكر يصلي قائما * وبود ابوبكر كه ميگزارد
نماز ايستاده * وكان رسول الله * وبود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلي قاعدا * ميگزارد نشسته * يقتدى ابوبكر بصلوة
رسول الله * اقتدا ميكرد ابوبكر بنماز پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم والناس يقتدون بصلوة ابي بكر * ومردمان اقتدا ميكردند
بنماز ابي بكر يعني افعال ابوبكر را ديده نماز ميكردند والامام دران نماز آنحضرت بود وهمه اقتدا بآنحضرت صلى الله عليه وسلم داشتند
چون مردم كه دور بودند وافعال آنحضرت را نميديدند وتكبيرات نمي شنيدند وافعال ابوبكر وتكبير او را ديده وشنيده نماز ميكردند
گويا اقتدا بابوبكر ميكردند * متفق عليه وفي رواية لهما * ودر روايتي مر بخاري ومسلم را آمده * يسمع ابوبكر الناس التكبير *
مي شنوانيد ابوبكر مردم را تكبير اگر گويند كه چون ابوبكر امام نبود اهل سنت وجماعت را دليلي برا ستخلاف ابوبكر نماند جوابش
آنكه دليل در محل امر كردن آنحضرت است ابوبكر را بامامت وچندين ايام گذشت كه ابوبكر امامت ميكرد وهمه بوى اقتدا ميكردند
اما امروز كه آنحضرت بنفس شريف خود حاضر شد خود امامت كرد واگر اين ناسخ حكم سابق مي بود چنانكه شيعه توهم ميكنند
بقول نسخ ميكرد وكسي ديگر را ميفرمود وامامت ابوبكر نزد عدم آنحضرت صلى الله عليه وسلم متعين بود يكبارى ديگر آنحضرت
باصلاح ميان بني عمرو بن عوف كه ساكنان قبا بودند رفته بود چون وقت بآخر رسيدن گرفت بلال اذان گفت وصحابه
همه ابوبكر را امام ساختند درين ميان آنحضرت رسيد ابوبكر خواست كه از نماز بر گردد تا آنحضرت امامت كند پس آنحضرت
اشارت كرد كه بر جاى خود باشد وامام باشد پس اقتدا كرد در پس ابوبكر ونماز گزارد كذا في صحيح البخاري * وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما يخشى الذي يرفع رأسه قبل الامام ان يحول الله رأسه رأس حمار * آيا نمي ترسد
آنكسي كه بر ميدارد سر خود را بيش از امام ازين كه بگرداند سر او را همچو سر خر ودر روايتي آمده است كه بگرداند صورت
او را مانند صورت خر امام غزالي گفته كه اين كنايت است از بلاهت وبي فهمي آنكس كه نفهميد معني امامت را كه ايتمام
واتباع واتفاقست يعني از خري است كه امام سازند واتباع نكنند وگفته كه متعين است اين تاويل والا ما مي بينيم بحس كه نگشته
است روى وى وصورت وى روى حمار وصورت حمار پوشيده نماند كه ثابت خشيت تحويل است نه وقوع آن وطيبي گفته است كه مراد
گردانيدن اوست بر صفت حمار در بلادت والا مسخ غير جائز است درين امت وممكن است كه گفته شود مراد تحويل اوست
در آخرت نه در دنيا با آنكه اختلافي هم هست در عدم وقوع مسخ درين امت والله اعلم * متفق عليه

* الفصل الثاني

* عن علي ومعاذ بن جبل رض قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم الصلوة والامام على حال * وقتيكه بيايد
يكى از شما نماز را وامام بر حالى است از احوال چنانچه قيام وركوع وسجود وجز آن * فليصنع كما يصنع الامام * پس بايد كه بكند
چنانچه ميكند امام پس تحريمه به بندد ودر آيد درهمان فعل وليكن ركعت حساب كرده ميشود بدخول در ركوع نه بعد ازان
* رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
جئتم الى الصلوة ونحن سجود فاسجدوا * چون بيائيد شما بسوى نماز وحال آنكه ما سجده كنندگانيم پس سجده كنيد * ولا تعدوه
شيئا * وشمار نكنيد آنرا چيزى از نماز وركعتى ازان چنانكه بدر آمدن در ركوع ميكنيد * ومن ادرك ركعة فقد ادرك الصلوة *
وكسي كه دريابد ركعت را پس بتحقيق دريافت نماز را اين را دو معني گفته اند يكى آنكه مراد بركعت ركوع است وبصلوة ركعت يعني
كسي كه امام را در ركوع دريافت آن ركعت را دريافت وركعت محسوب شد چنانكه گفتيم دوم آنكه مراد آنست كسيكه دريافت
يك ركعتي را پس بتحقيق دريافت نماز را با امام وحاصل شد او را ثواب نماز بجماعت وفضيلت آن در هدايه گفته است كسي كه دريابد

از ظهر ركعتی را و در نیافت سه ركعت را انكار رد ظهر را بجماعت یعنی نمیتوان اطلاق كرد كه وی ظهر بجماعت گزارده و لهذا حانث نمیگردد در یمین خود كه لا اصلی الظهر بجماعة بلكه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه مذهب ما آنست كه هركه امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا كند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اكثر ركعت ثانیه چنانكه دریابد بعد ركوع و اگر دریابد اقل آنرا بنا كند بروی ظهر و نزد شیخین بنا كند بروی جمعه را و اگرچه در تشهد و سجود سهو دریافت * رواه ابوداود * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى لله اربعين يوما في جماعة يدرك التكبيرة الاولى * كسیكه نماز بگزارد نماز خالص لوجه الله بی شائبهٔ غرض و عوض چهل روز در جماعت در حالیكه دریابد تكبیرهٔ اولی را ظاهرش در آنست كه در حین تحریمه حاضر باشد و گفته اند كه ادراك در دعای استفتاح نیز در حكم آنست و نزد بعض ادراك در ركعت اولی كافیست * كتب له براءتان براءة من النار و براءة من النفاق * نوشته میشود برای او دو خط بیزاری یكی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاهر آنست كه مراد به براءت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و كسل در نماز كه در قرآن مجید اسناد آن بمنافقان كرده اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده كردن كه در احادیث از علامات نفاق داشته اند و محتمل كه در آخرت بود بخلاصی از عذاب مخصوص منافقان * رواه الترمذي * روایت كرد این حدیث را ترمذی ولیكن سخن كرده است در آن * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه من توضأ فاحسن وضوءه * كسی كه وضو كند پس نیك كند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل * ثم راح فوجد الناس قد صلوا * پستر رفت بمسجد پس یافت مردم را كه بتحقیق نماز گزارده اند و نه یافت جماعت را * اعطاه الله مثل اجر من صلاها وحضرها * بدهد او را خدای تعالی ما نند اجر كسیكه گزارده است نماز را و حاضر شده است آنرا و این بر تقدیر یكه تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحكم صدق نیت خود اجر آن بیابد * لا ينقص ذلك من اجورهم شيئا * كم نمیكند آن عطای اجر مر او را از اجرهای این كسانیكه گزارده اند و حاضر شده چیزیرا زیرا كه آنها اجر فعل خود یافته اند و وی اجر نیت خود * رواه ابوداود والنسائي * وعن ابي سعيد الخدري قال جاء رجل وقد صلى رسول الله * آمد مردی و حال آنكه گزارده بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال الا رجل يتصدق على هذا * پس گفت آنحضرت آیا نیست مردیكه تصدق كند و احسان نماید بر این مرد كه میخواهد تنها بگزارد نماز را * فيصلي معه * پس بگزارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا بیابد این احسانست كه این مرد با وی میكند * فقام رجل فصلى معه * پس برخاست مردی پس بگزارد نماز با وی و گویند كه در سنن بیهقی آمده كه آن مرد ابوبكر صدیق بود رضي الله عنه * رواه الترمذي وابوداود * الفصل الثالث * عن عبيد الله بن عبد الله * عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلي پسر برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود فقیه اعمی یكی از اعلام تابعین و فقهای سبعهٔ مدینه است خلق كثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مامون و بود وی رض معلم عمر بن عبد العزیز مر او راست شعر چند مات سنة اثنين وتسعين وقيل سنة ثمان وتسعين و عبد الله بن عتبه نیز از كبار تابعین و بعض او را در صحابه ذكر كرده و اثبات رؤیت نموده اند و تحقیق آنست كه تابعی است و ابن سعد گفت كه تابعی ثقه كثیر الفتيا والحديث احمد مات سنة اربع وسبعين * قال دخلت على عائشة فقلت * گفت عبید الله در آمدم بر عائشه پس گفتم * الا تحدثيني عن مرض رسول الله * آیا حدیث نمیكنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه بنماز برآمد و چگونه برآمد * قالت بلى * گفت عائشه آری حدیث میكنم ترا از بیماری آنحضرت پس شروع كرد در تحدیث بقول خود * ثقل النبي * گران شد آنحضرت * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت * اصلى الناس * آیا نماز گزارده اند مردم * فقلنا لا * پس گفتیم ما نگزارده اند * يا رسول الله وهم ينتظرونك * وایشان چشم دارند آمدن ترا * قال ضعوا لي ماء في المخضب * گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب بكسر میم و سكون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است * قالت * گفت عائشة * ففعلنا * پس كردیم ما آنچه فرمود آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب * فاغتسل * پس غسل كرد * فذهب لينوء * پس رفت و خواست كه برخیزد * فاغمي عليه * پس بیهوش شد و برگاشته شد بیهوشی بروی و اغما

چون از جنس مرض است جائز است طریان آن بر انبیاء بخلاف جنون که وی نقص است ومقید ساخته اند آنرا جمعی از شافعیه
بغیر تطویل * ثم افاق * بستر هوشیار شد وبهوش آمد * فقال اصلی الناس * پس گفت آیا نماز گزارده اند مردم * قلنا لاهم
ینتظرونك * گفتیم نگزارده اند ایشان انتظار می برند ترا * یا رسول الله قال ضعوا لي ماء في المخضب * گفت بنهید برای من
آبی در مخضب * قالت ففعلنا فاغتسل * گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد * ثم ذهب لینوء فاغمي علیه ثم افاق
فقال اصلی الناس قلت لاهم ینتظرونك یا رسول الله قال ضعوا لي ماء في المخضب ففعلنا فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمي علیه ثم افاق
فقال اصلی الناس قلنا لاهم ینتظرونك یا رسول الله والناس عکوف في المسجد ینتظرون النبي * ومردم مقیم اند در مسجد انتظار
می برند پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة * برای نماز عشاء پسین احتراز است از نماز مغرب که گاهی اورا
نیز عشا میگویند * فارسل النبي صلی الله علیه وسلم الی ابي بکر بان یصلي بالناس * پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابي بکر که
نماز بگزارد با مردم وامامت کند * فاتاه الرسول * پس آمد ابوبکر را فرستاده آنحضرت * فقال ان رسول الله * پس گفت
که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یأمرك ان تصلي بالناس * میفرماید ترا که نماز بگزاری با مردم * فقال ابوبکر وکان رجلا
رقیقا * پس گفت ابوبکر وبود وی مرد نرم دل * یا عمر صل بالناس * ای عمر بگزار نماز بمردم * فقال له عمر انت احق بذلك * پس
گفت مر او را عمر تو سزاوارتری بآن گویا که ایشان در اول امر ندانستند که تعیین ابي بکر برای امامت بطریق الزام وامر برای وجوب
است ودر آخر معلوم شد که امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد * فصلی ابوبکر تلك الایام * پس نماز
بگزارد ابوبکر در آن روزها که مدت روز بود * ثم ان النبي صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة * پس آنحضرت یافت از ذات
خود ودر بعض نسخ في نفسه یافت در ذات خود سبکی * وخرج بین رجلین احدهما العباس * وبیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد
که یکی از آن دو مرد عباس بود * لصلوة الظهر * برای نماز پیشین * وابوبکر یصلي بالناس * وحال آنکه ابوبکر نماز میگزارد بمردم
* فلما رآه ابوبکر ذهب لیتأخر * پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود * فاومأ الیه النبي * پس اشارت
کرد بسوی وی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم بان لا یتأخر * باینکه پس نرود وبجای خود باشد * قال * گفت آنحضرت بآن دو مرد
که تکیه کرده بر آنها آمده بود * اجلساني الی جنبه * بنشانید مرا در پهلوی ابوبکر * فاجلساه الی جنب ابي بکر * پس بنشاندند
آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر * والنبي صلی الله علیه وسلم قاعد * وحال آنکه آنحضرت نشسته است وثابت ومستمر
است بر آن * فقال * پس گفت عبید الله که راوی این حدیث است از عائشه * فدخلت علی عبد الله بن عباس * پس در آمدم بر عبد الله
بن عباس * فقلت له الا اعرض علیك ما حدثتني عائشة عن مرض رسول الله * پس گفتم مر ابن عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را
که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال هات * پس گفت ابن عباس بیار وبده آن حدیث را
* فعرضت علیه حدیثها * پس عرض کردم بر وی حدیث عائشه را * فما انکر منه شیئا * پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث
چیزی را * غیر انه قال * جز آنکه گفت * اسمت لك الرجل الذی کان مع العباس * آیا نام برد عائشه برای تو آن مرد را
که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را در آمدن بمسجد * قلت لا * گفتم نه برد آن مرد را نام * قال هو علي * گفت ابن عباس
که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علي است رضي الله عنه سخن در آنست که چه بود سبب در نام نه بردن عائشه علي را با عباس
رضي الله عنهم بعض گفته اند عائشه را با علي نزاکتی بود از هنگام قضیهٔ افك عائشه که علي در آنجا مبالغه نکرد در تبریت عائشه
از آن تهمت چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد واین سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام
برده است علي را در مواضع کثیره ومدح کرده او را بعد از این قضیه حاشا که سبب آن باشد ونزاکت بحدی رسد که نام بردن
برزبان گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتی در این حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند
که سبب نام نبردن بجهت آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند
گاهی علي بود وگاهی اسامه یا فضل بن عباس ولهذا در روایت دیگر آمده است که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل

بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم * متفق علیه * وعن ابی هریرة رض انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة * کسی که دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهت تمامی رکعت بوی * ومن فاتته قراءة ام القرآن * وکسی که فوت شد او را فاتحة الکتاب یعنی خواندن آن * فقد فاته خیر کثیر * پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قراءة فاتحه است وشیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهت مسبوقیت وی واین حدیث در باب مسبوق است که خلف نبوده وفاتحه نخوانده مقصود ترغیب وتاکید است برادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نکرده یعنی اگرچه بادراک رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد ازوی ثواب کثیر بفوت قراءت ام القرآن * رواه مالک * وعنه انه قال الذی یرفع رأسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان * کسی که بردارد سر خود را وپست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میکشاند او را بر خلاف شریعت وسنت * رواه مالک *

باب من صلی صلوة مرتین * باب در بیان حال کسی که نماز گزارد دوبار واین شامل صورتهای مختلف است ومقصود ازان اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون گزارد فرض یکبار پس ازان آمد مسجد جماعت را بگزارد بجماعت بر تفصیلی که مذکور است در فقه واختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پارهٔ ازان در باب اوقات منهی عنها گذشت واگر گزارده با امام یکبار بعد ازان امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید واین موسوم است نزد شافعیه بتکرار فرض ودر حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان ولازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل واین جائز است نزد ایشان * الفصل الاول * عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی * گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم ثم یأتی قومه فیصلی بهم * پستر می آمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان ودر لفظ مسلم تلک الصلوة یعنی میگزارد همان نماز را که همراه آنحضرت گزارده بود ولفظ بخاری الصلوة المکتوبة یعنی میگزارد نماز فرض را که گزارده بود * متفق علیه * وعنه قال کان معاذ یصلی مع النبی * وهم از جابر است گفت بود معاذ که میگزارد با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم العشاء * نماز عشا را * ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء * پستر باز بر میگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگزارد با ایشان عشا را * وهی له نافلة * وآن نماز که معاذ با قوم میگزارد برای وی نفل بود وایشان فرض میگزاردند پس اقتدای مفترض بمتنفل درست باشد * رواه البیهقی والدارقطنی * وگفته اند که وهی له نافلة در صحیحین نیست ودر شرح شیخ گفته که عبد الرزاق وشافعی وطحاوی آنرا روایت کرده اند وبعض گفته اند این زیادت از کلام شافعی است بنابر اجتهادش ولهذا از غیر جهت شافعی این زیادت یافته نشده ودر کتاب مشکوة اینجا بیاض است پس مؤلف نیافته در طریقی از متن وتوربشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول وهی له نافلة غیر محفوظ است در حدیث جابر ودر حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگزار یا تخفیف کن بر قوم خود از ینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگزارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود وامامت مفترض به بمتنفل جائز نه واین حدیث منافی این زیادت است وقصهٔ نماز معاذ در باب قراءت بتفصیل گذشته است فلینظر ثم * الفصل الثانی * عن یزید بن الاسود * مراورا صحبت است وعداد او از اهل طائف است وحدیث او در کوفیین است وبعض یزید بن ابی الاسود گفته اند * قال شهدت مع النبی صلی الله علیه وسلم حجته * گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة الوداع گویند وگزاردم با وی حج * فصلیت معه صلوة الصبح فی مسجد الخیف * پس گزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در منا است وخیف پستی که در بیخ کوه باشد واین مسجد در آنجا است * فلما قضی صلوته وانحرف * پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را وبرگشت * فاذا هو برجلین فی آخر القوم * پس ناگاه آنحضرت ملابس ومقارن است با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم * لم یصلیا معه * نگزاردند نماز با آنحضرت آن دو مرد * قال علی بهما * گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را * فجیئ بهما ترعد

فرائصهما * پس آورده شد بر آن حضرت آن دو کس را در حالی که میلرزد گوشتهای شانهٔ ایشان از خوف و هیبت رسول خدا
که نزد غضب و جلال وی کو د بجای خود نمی ایستاد و فرایص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پارهٔ ایست میان پهلو و شانه
که میلرزد نزد خوف و گاهی مشاهده می افتد این حال از گاو نزد ارادهٔ ذبح * فقال ما منعكما ان تصليا معنا * پس گفت
آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گزاردن شما با ما * فقالا * پس گفتند آن دو مرد * یا رسول الله انا كنا قد صلينا في رحالنا *
بدرستیکه ما بودیم که گزارده ایم در منزلها و جای رخت خود ها * قال فلا تفعلا * گفت آنحضرت پس نکنید این چنین یعنی
که در وقت حضور جماعت در ان داخل نکردید * اذا صليتما في رحالكما * چون بگزارید نماز در منزلهای خود * ثم اتيتما
مسجد جماعة * پستر بیائید مسجدیرا که در وی جماعت میکنند * فصليا معهم * پس بگزارید با ایشان که جماعت میکنند
فانها لكما نافلة * پس بدرستیکه این نماز که با جماعت میگزارید مر شما را نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گزارده شد
یا بی جماعت * رواه الترمذي وابو داود والنسائي *

* الفصل الثالث *

عن بسر * بضم موحده و سکون مهمله
* بن محجن * بکسر میم و سکون حای مهمله و بفتح جیم تابعی است بر قول اصح و پدر او محجن صحابی است * عن ابيه * روایت
میکند از پدر خود * انه كان في مجلس مع رسول الله * که پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاذن بالصلوة *
پس اذان گفته شد برای نماز * فقام رسول الله * پس بایستاد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فصلى ورجع * پس نماز گزارد
و برگشت * ومحجن في مجلسه * و حال آنکه محجن در جای نشست خود ثابت ماند و نگزارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از
خود بلفظ غائب و نگفت من نشسته ماندم در جای خود از جهت تحاشی نسبت این منقصت بخود صریحا و در اندا ختن
نفس خود را از مقام حضور * فقال له رسول الله * پس گفت مر محجن را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما منعك ان
تصلي مع الناس * چه باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم * الست برجل مسلم * ایا نیستی تو مرد مسلمان * فقال بلى * پس گفت
محجن آری مسلمانم * يا رسول الله ولكني كنت قد صليت في اهلي * ولیکن هستم من که بتحقیق گزارده ام نماز در اهل خانهٔ
خود * فقال له رسول الله * پس گفت مر او را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا جئت المسجد وكنت قد صليت فاقيمت
الصلوة * چون بیائی تو مسجد را و باشی تو که گزاردهٔ نماز یعنی در خانهٔ خود پس برپا کرده شود نماز و تکبیر بر آورده شود برای
وی * فصل مع الناس * پس بگزار نماز را با مردم * وان كنت قد صليت * و اگر چه هستی تو که بتحقیق گزاردهٔ نماز را * رواه مالك
والنسائي * وعن رجل من اسد بن خزيمة * روایت است از مردی از قبیلهٔ اسد بر لفظ حیوان مشهور و اسد نام پدر قبیله
ایست از مضر و وی اسد بن خزیمة بن مدركة بن الياس بن مضر * انه سال ابا ايوب الانصاري * که آن مرد سوال کرد ابو
ایوب انصاری را که از مشاهیر صحابه است و آن حضرت در ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت
و نزول فرمود * قال * گفت آن مرد سائل * يصلي احدنا في منزله الصلوة ثم ياتي المسجد * نماز میگزارد یکی از ما در منزل
خود پستر می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگزارم و می آیم * وتقام الصلوة * و برپا کرده میشود در مسجد
نماز * فاصلي معهم * پس میگزارم نماز با ایشان * فاجد في نفسي شيئا * پس می یابم در نفس خود چیزی از خلجه و کراهت
* من ذلك * از جهت مکرر گزاردن من نماز را و از جهت مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و بعضی از شراح گفته اند
که مراد چیزی از روح و راحت و انس و حضور است * فقال * پس گفت * ابو ايوب سالنا عن ذلك النبي * پرسیده ایم ما
ازین حال که تو می یابی پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم * که این چیست و از کجا ست * فقال * پس گفت آنحضرت در جواب
سوال ما * فذلك له سهم جمع * پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خلجه و کراهت نیابد
بحصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه تو می یابی از روح و حضور را از اثر جماعت نورانیت
است * رواه مالك وابو داود * وعن يزيد * بتحتانیه و زای * بن عامر قال جئت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في الصلوة *
روایت است از یزید بن عامر که صحابی است حاضر شد حنین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکه

وی در نماز بود با مردم * فجلست ولم ادخل معهم في الصلوة * پس نشستم من و در نیامدم با ایشان در نماز * فلما انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم رآني جالسا * پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته * فقال الم تسلم * پس گفت آیا اسلام نیاورده و مسلمان نیستی * یا یزید * که نماز نمیکنی * قلت بلى * گفتم بلی * یارسول الله قد اسلمت * بتحقیق اسلام آورده ام * قال وما منعك ان تدخل مع الناس في صلوتهم * گفت آنحضرت وچه بازداشت ترا از درآمدن تو با مردم در نماز ایشان * قلت اني كنت قد صليت في منزلي * گفتم بدرستیکه من بودم که بتحقیق نماز گزاردم من در منزل خود * احسب ان قد صليتم * درحالیکه گمان می بردم که بتحقیق گزارده اید شما * فقال اذا جئت الصلوة فوجدت الناس فصل معهم * پس گفت آنحضرت وقتی که بیائی تو نماز را پس بیابی تو مردم را که گزارده اند نماز پس بگزار نماز با ایشان * وان كنت قد صليت * واگر هستی تو که بتحقیق نماز گزارده * تكن لك نافلة * باشد نمازی که دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا * وهذه مكتوبة * و باشد این نماز که نخست گزارده فرض واین معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهت سقوط ذمه باداء اولی و طیبی گفته که ضمیر در تکن راجع است بنمازی که گزارده است نخست واشارت بهذه بنمازی است که گزارده است با جماعت و گفته گردانیده شد نمازی که واقع اشت در وقت و مسقط است مرتضا را نافله و نمازیکه با جماعت است وغیر مسقط است مرتضا را فریضه از جهت دلالت بر آنکه اصل در نماز آنست که گزارده شود با جماعت وانچه نه بجماعت گزارده شده است اعتبار و اعتداد بدان نیست فتدبر * رواه ابوداود * وعن ابن عمران رجلا سأله فقال له اني اصلي في بيتي * مردی سوال کرد ابن عمر را پس گفت آن مرد مر ابن عمر را که من نماز میگزارم در خانۀ خود * ثم ادرك الصلوة في المسجد مع الامام * پستر درمی یابم نماز را در مسجد با امام * افاصلي معه * آیا پس بگزارم نماز با امام * قال له نعم * گفت ابن عمر مر آن سائل را آری بگزار نماز را با امام * قال الرجل ايتهما اجعل صلوتي * گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است * قال ابن عمر وذلك اليك * گفت ابن عمر آیا بطریق استفهام انکار واین گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست ودر بعض نسخ وما ذلك اليك بکلمۀ نفی * انما ذلك الى الله * نیست آن مگر بسوی خدای * عز وجل يجعل ايتهما شاء * میگرداند هرکدام ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین تائید است مر چیزیرا که رفته اند بدان بعض شافعیه واختیار کرده آنرا غزالی که فرض یکی ازان دو نماز است لابعینها ولکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله و فرض اولی واین معنی موافق قیاس است زیراکه ذمه بتحقیق بری شده باداء اولی پس فرض همان باشد والله اعلم * رواه مالك * وعن سليمان مولى ميمونة قال اتينا ابن عمر على البلاط * گفت سلیمان که آزاد کردۀ ام المومنین میمونه است واز کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت ویکی از فقهای سبعه و سلیمان بن یسار نیز همورا گویند و بعض گفته اند که سلیمان مولای میمونه سلیمان بن یسار نیست وفیه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحده و تخفیف لام که نام موضعی است بمدینۀ مطهره که امیر المؤمنین آنرا بیرون مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بیکدیگر حرف وحکایت گویند آنجا بروند و بنشینند ودر مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی است از سنگ کذا فی بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگها که در صحن سرای گسترده باشند * وهم يصلون * آمدیم ما درین موضع وحال آنکه مردم نماز میکردند یعنی در مسجد * فقلت الا تصلي معهم * پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمیگزاری تو با ایشان * قال قد صليت * گفت ابن عمر بتحقیق نماز گزارده ام من * واني سمعت رسول الله * وبدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * میگفت * لا تصلوا صلوة في يوم مرتين * نگزارید یک نماز در یکروز دوبار * رواه احمد وابوداود والنسائي * واین حدیث بظاهر مخالف است مر احادیث سابقه را وانچه گذشت از اثر ابن عمر وتطبیق میان احادیث بآنست که این حدیث در باب کسی است که گزارده است نخست بجماعت واحادیث دیگر درحق آنکه تنها گزارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسیکه میخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آنست که نمازی تنها منعقد نمیگردد وصحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیراکه اصل عدم اعاده است مگر در انچه

وارد شده است اعادة كه ادا بجماعت باشد پس اقتصار كرده شود بران كذا قال الشيخ واين تاويل منافی است بقول توم الاتصليا معهم زيرا كه وی ظاهر است در جماعت وكفته اند كه سخن در صحت اين حديث وحسن اوست واحاديث داله برخلاف آن صحيح اند يا اصح اند ازان وتوربشتي كفته كه حمل كرده ميشود حديث ابن عمر براقامت صلوة در مسجد دوبارا يثارا واختيارا يا براعادة صلوة بعد از انكه كزارده شده است بجماعت وبتحقيق زعم كرده اند بعضی از اهل حديث كه حديث يزيد بن الاسود ناسخ است حديث ابن عمر را زيرا كه وی شنيده است در حجة الوداع وآن آخر ايام رسول الله صلى الله عليه وسلم بود وكفته كه اين قول غير سديد است زيرا كه ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد از حجة الوداع تاوقت وفات آنحضرت پس شايد كه شنيده باشد بعد از يزيد بن الاسود پس جزم برنسخ نتوان كرد والله اعلم * تنبيه * اكثر احاديث عام اند در همه نماز وليكن مجتهدان نظر براحاديث ديكر كه ذكر كراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنها را تخصيص نموده اند چنانكه اين حديث آينده تخصيص كرده * وعن نافع قال ان عبد الله ابن عمر كان يقول * روايت است از نافع مولای ابن عمر كه فقيه بود از كبار تابعين كفت كه ابن عمر ميكفت * من صلى المغرب او الصبح ثم ادركهما مع الامام فلا يعد لهما * كسی كه كزارد نماز مغرب را يا نماز صبح را پستر دريافت آنها را با امام پس بايد كه باز نكرداند مر آنها را وتكزارد با امام ويعد بفتح تحتانيه وضم عين واين حديث بظاهر موقوفست بر ابن عمر واكر مراد آنست كه ميكفت بطريق روايت مرفوع ميشود واين مؤيد مذهب مالك است كه كويد درين دو نماز اعادة نيست ونزد ما عصر نيز همين حكم دارد ونزد شافعی جائز است مطلقا ونيز درين حديث ايمائي است بآنكه سابقا بجماعت نكزارده است * رواه مالك *

* باب السنن وفضائلها * مراد نماز هائيكه ادا كرده ميشوند با فرائض در روز وشب وآنحضرت بران مواظبت ميفرمود بتاكيد يا بی تاكيد چنانكه سنت عصر وقسم اول را رواتب خوانند ماخوذ از رتوب بمعني دوام وثبوت وترتيب نيز مشتق از آنست وممكن است كه راتبه اعم از مؤكده باشد والله اعلم

* الفصــــل الاول * عن ام حبيبة رض قالت قال رسول الله * روايت است از ام حبيبه كه از امهات المؤمنين است وخواهر معاوية بن ابي سفيان رض است كفت كفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم من صلى في يوم وليلة ثنتى عشر ركعة بني له بيت في الجنة * كسی كه بكزارد در روز وشب دوازده ركعت برآورده شود برای وی خانه در بهشت * اربعا قبل الظهر * چهار ركعت پيش از نماز پيشين * وركعتين بعدها * ودو ركعت پس از وی * وركعتين بعد المغرب * ودو ركعت بعد از نماز شام * وركعتين بعد العشاء * ودو ركعت پس از نماز خفتن * وركعتين قبل صلوة الفجر * ودو ركعت پيش از نماز بامداد ذكر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهت آنكه وی اول نمازيست كه جبريل برای تعليم اوقات صلوة آمده با آنحضرت كزارد لهذا او را صلوة الاولى نام كنند وترجمهٔ وی بفارسي نماز پيشين است * رواه الترمذي * روايت كرد اين را حديث را ترمذي ودر مصابيح اين را در فصل اول آورده كه موضوع است برای احاديث شيخين * وفي رواية لمسلم * ودر روايتی مر مسلم را اينچنين آمده كه * انها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم * ام حبيبه كفت شنيدم آنحضرت را كه * يقول * ميكفت * ما من عبد مسلم يصلي لله كل يوم ثنتي عشر ركعة تطوعا غير فريضة * نيست هيچ بندهٔ مسلمان كه بكزارد برای خدا هر روز دوازده ركعت نفل جز فرض مراد بيوم اينجا شامل روز وشب است وغير فريضه تاكيد تطوع است * الا بنى الله له بيتا في الجنة * مكر آنكه بنا كند خدای تعالى برای آن بنده خانهٔ در بهشت * او * يا باين لفظ فرمود كه * الا بني له بيت في الجنة * بنا كرده شود برای او خانهٔ در بهشت

* وعن ابن عمر قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين قبل الظهر وركعتين بعدها * كفت ابن عمر كزاردم با آنحضرت دو ركعت پيش از ظهر ودو ركعت بعد از ظهر واين حديث متمسك شافعي است كه سنت نزد ايشان پيش از پيشين دو ركعت است واين حديث ابن عمر در كتب آمده با اختلاف الفاظ ونزد ما چهار ركعت است ودر روی نيز احاديث آمده از علي وعايشه وام حبيبه وترمذي كفته كه برين است عمل نزد اكثر اهل علم از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم ومن بعدهم وهمين است قول سفيان وابن المبارك واسحق واز شافعي واحمد نيز چهار ركعت آمده وليكن بدو سلام وما ناكه آنحضرت

صلى الله عليه وسلم گاهی چهار میگزارد وگاهی دو وهر کسی انچه دید روایت کرد وتیز شاید که در خانه چهار رکعت میگزارد وازواج مطهره آنرا روایت کردند وچون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگزارد وابن عمر آنرا سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود وچهار که میگزارد صلوة فيء الزوال بود چنانکه بیاید * وركعتين بعد المغرب في بيته * ومیگوید ابن عمر گزاردم با آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانهٔ آنحضرت مراد حجرهٔ حفصه است که خواهر ابن عمر است * وركعتين بعد العشاء في بيته * وگزاردم دو رکعت بعد از عشا در خانهٔ وی * قال وحدثتني حفصة ان رسول الله * وخبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان يصلي ركعتين خفيفتين حين يطلع الفجر * بود که میگزارد دو رکعت سبک را هنگامیکه می برآمد صبح صادق وچون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد ودر صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت که در نمی آمدم بر آنحضرت و ازینجا معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه می بود وبصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة الليل بیاید * متفق عليه * وعنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف * بود آنحضرت که نمیگزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز ومی در آمد در خانه * فيصلي ركعتين في بيته * پس میگزارد دو رکعت در خانهٔ خود * متفق عليه * وعن عبد الله بن شقيق * روایت است از عبد الله بن شقيق که از مشاهیر تابعین وثقات ایشان است وشنید از عمر وعثمان وعلي وعائشه وابی ذر ودیگر صحابهٔ کبار مات سنة ثمان ومائة * قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله * گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت * صلى الله عليه وسلم عن تطوعه * از نماز نفل آن حضرت * فقالت كان يصلي في بيتي قبل الظهر اربعا * پس گفت عائشه بود آنحضرت که میگزارد در خانهٔ من پیش از ظهر چهار رکعت * ثم يخرج فيصلي بالناس * پستر بیرون می آمد پس میگزارد با مردم یعنی فرض ظهر را * ثم يدخل فيصلي ركعتين * پستر می در آمد یعنی در خانه پس میگزارد دو رکعت را وكان يصلي بالناس المغرب * وبود که میگزارد با مردم مغرب را * ثم يدخل فيصلي ركعتين * پستر می در آمد پس میگزارد دو رکعت * ثم يصلي بالناس العشاء ويدخل في بيتي فيصلي ركعتين * پستر میگزارد با مردم نماز عشا را ودر می آمد خانهٔ مرا پس میگزارد دو رکعت * وكان يصلي من الليل تسع ركعات فيهن الوتر * وبود که میگزارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود یک رکعت یا سه رکعت ودر نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده است شش وهشت ونه وده ویازده وسیزده که در اوقات مختلفه بهر کدام عمل می نمود وتحقیق آن در بابش بیاید * وكان يصلي ليلا طويلا قائما وليلا طويلا قاعدا * وبود که میگزارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستاده وزمانی دراز از شب نشسته * وكان اذا قرأ وهو قائم ركع وسجد وهو قائم * وبود چون قراءت میکرد ایستاده رکوع وسجود هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست وبرکوع وسجود میرفت * وكان اذا قرأ قاعدا ركع وسجد وهو قاعد * وبود چون میخواند نشسته میکرد رکوع وسجود هم نشسته ودرین صورت رکوع وسجود ایستاده نیز آمده است چنانکه قراءت میکرد نشسته پستر می ایستاد وبرکوع وسجود میرفت بعد از خواندن پارهٔ از قراءت ایستاده یا بی آن اما در صورت اولی نمیبود که بنشیند وبرکوع وسجود برود پس بود نماز آنحضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قراءت میکرد نشسته پس از ان می ایستاد ورکوع وسجود میکرد وآنچنان نبود که قراءت ایستاده کند پس از ان بنشیند وبرکوع وسجود رود *وكان اذا طلع الفجر صلى ركعتين * وبود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگزارد دو رکعت که سنت فجر باشد * رواه مسلم وزاد ابوداود * وزیادت کرده است ابوداود این عبارت را که * ثم يخرج فيصلي بالناس صلوة الفجر * پستر بیرون می آمد پس میگزارد بمردم نماز فجر را * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم على شيء من النوافل اشد تعاهدا منه على ركعتي الفجر * گفت عایشه نبود آنحضرت بچیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت ومداومت چنانکه محافظت ومداومت مینمود بر دو رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها مؤکد تر بود چنانکه در سفر وحضر آنرا ترک نکردی ودر کتب فقه مذکور است که درست نیست گزاردن آن نشسته بی عذر * متفق عليه * وعنها قالت قال رسول الله * وهم از عایشه روایت است که

كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ركعتا الفجر خير من الدنيا وما فيها * دو ركعت سنت فجر بهتر است از زين عالم سفلي وهرچه درو ست از متاع آن اگرچه آنرا درراه خدا صرف كنند چنانكه در فضيلت آن ذكر آمده است كه بهتر است شما را از انفاق ذهب وفضه وبرين وجه معني بهتري راست ودرست مى آيد كه انفاق درراه خدا به است وليكن سنت فجر بهتر ازان است واما متاع دنيا كه بدان بخل كنند ودرراه دين صرف ننمايند اصلا بهي ندارد تااين را بهتر ازان گويند وتوجيهش آن ميكنند كه اين برزعم واعتقاد اهل دنيا است كه متاع دنيا را به مى دانند پس فرمود برتقديريكه آن به باشد چنانكه شما گمان مى بريد اين عبادت بهتر ازان است فانهم * رواه مسلم * وگفته اند كه اقوى واوكد سنن سنت فجر است پس ازان سنت مغرب وبعد ازوى سنت بعد از ظهر وبعد ازان سنت عشا وبعد از همه سنت پيش از ظهر وبعض گفته اند كه سنت پيش از ظهر وبعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه كذا ذكر الشمني * وعن عبد الله مغفل * بضم ميم وفتح فاى مشدده بعد از غين معجمه صحابي است از اصحاب شجره سكونت كرد مدينه را پس ازان ببصره وحسن بصرى وغيروى شنيده اند ازوى حديث * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب * نماز بگزاريد پيش از نماز مغرب يعني دو ركعت اين را سه بار مكرر فرمود * قال في الثالثة * گفت در بار سوم * لمن شاء * يعني امر كرده وگفته ام براى كسى كه بخواهد * كراهية ان يتخذها الناس سنة * معلق بمشيت ساختم اين را از جهت مكروه پنداشتن آنكه بگيرند اين نماز را مردم سنت موكده وشريعت لازمة مستمره غايت آنكه مستحب گردانيده ام آنرا تاهركه خواهد كه ثواب آن دريابد بگزارد واكثر سلف وخلف از صحابه وتابعين برين اند واكثر فقها برخلاف اين اند وكلام برين درباب فصل اذان گذشت در شرح حديث بين كل اذانين صلوة ودرفصل ثالث نيز دران احاديث بيايد * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان منكم مصليا بعد الجمعة فليصل اربعا * كسى كه هست از شما نمازگزارنده بعد از جمعه پس بايد كه بگزارد چهار ركعت * رواه مسلم وفي اخرى له * ودر روايت ديگر مر مسلم را اينچنين آمده * قال اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعدها اربعا * گفت چون بگزارد يكى از شما جمعه را پس بايد كه بگزارد بعد ازوى چهار ركعت را ودر حديث ابن عمر گذشت كه ميگزارد آنحضرت بعد از جمعه دو ركعت ودرفصل ثالث از عطا از ابن عمر بيايد كه شش ركعت ميگزارد وتحقيق اين مقام درباب الجمعة بيايد ان شاء الله تعالى

* الفصل الثاني

* عن ام حبيبة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حافظ على اربع ركعات قبل الظهر واربع بعدها * ميگفت كسي كه محافظت كند ومداومت نمايد بر چهار ركعت پيش از ظهر وچهار بعد ازوى * حرمه الله على النار * حرام گرداند اورا خداى تعالى بر آتش دوزخ * رواه احمد والترمذى وابوداود والنسائي وابن ماجة * ودر بعض روايات آمده كه بگزارد آنرا بدو سلام وسخن دران است كه اينها يا ركعتين سنت اند يا وراى آن والظاهر الثاني * وعن ابي ايوب الانصارى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع قبل الظهر ليس فيهن تسليم تفتح لهن ابواب السماء * فرمود چهار ركعت است پيش از نماز پيشين كه نيست درآنها سلام دادن كشاده ميشود براى آنها درهاى آسمان ومير سند بمصعد قبول ونازل ميگردد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت ووصول * رواه ابوداود وابن ماجة * ودرين جانيز اختلاف است كه مراد باين چهار ركعت راتبة ظهر است يا اين نمازى ديگر است مستقل كه گزارده ميشود درين وقت ونا ميده ميشود آنرا صلوة في الزوال پس آنها كه قائل اند بآن كه راتبه قبل ظهر دو ركعت است جزم دارند باين وآنها كه قائلند با ربع مترددانند دران وثبوت اين فضيلت منافات ندارد ببودن از رواتب ومختار آنست كه غير رواتب اند * وعن عبد الله ابن السائب * صحابي است خواند قرآن را برابي بن كعب وگرفت ازوى مجاهد واهل مكه وعبد الله بن السائب تابعي هم هست وظاهر آنست كه مراد اينجا صحابي است * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر * بود آنحضرت ميگزارد چهار ركعت بعد از برگشتن آفتاب پيش از ظهر * وقال انها ساعة تفتح فيها ابواب السماء فاحب ان يصعد لي فيها عمل صالح * وگفت آنحضرت اين ساعتي است كه كشاده ميشود دروى درهاى آسمان پس دوست ميدارم كه بالا رود براى من درين ساعت كار نيك * رواه الترمذي * ازين حديث معلوم ميشود كه اين ساعت اجابت وقبول است هر عمل نيك كه

در ين وقت بكنند مقبول است وچون وقت نماز كه افضل اعمال است نماز گزاردن ارجح وافضل باشد وحديث اول كه
فرمود كه گشاده ميشود براى اين ركعات درهاى آسمان نيز محمول برين معنى است * وعن ابن عمر قال قال رسول الله *
گفت ابن عمر گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رحم الله امرءا صلى قبل العصر اربعا * رحمت كند خداى تعالى مرديرا كه
بگزارد پيش از نماز ديگر چهار ركعت ودر عبارت رحم الله اشارت است باستحباب آن * رواه احمد والترمذى وابو داود *
وگفته است ترمذى هذا حديث حسن غريب وابن خزيمه وابن حبان در صحيحين خود آنرا روايت كرده وابن حبان تصحيح
نموده است * وعن على رضى الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى قبل العصر اربع ركعات * روايت است
از امير المؤمنين على رضى الله عنه گفت بود آنحضرت ميگزارد پيش از نماز عصر چهار ركعت * يفصل بينهن بالتسليم على الملائكة
المقربين ومن تبعهم من المسلمين والمؤمنين * جدائى ميكرد ميان اين چهار ركعت بسلام دادن بر فرشتگان نزديك وآنها
كه تابع ايشانند در وجود ودر ذكر از مسلمانان ومؤمنان يعنى سلام كه در نماز ميخوانند نيت فرشتگان وحاضران جماعت
ميكنند * رواه الترمذى * واز اينجا معلوم ميشود كه تسليم در چهار ركعت كه پيش از عصر بگزارند مستحب است وبعض اربع
قبل الظهر را نيز بران قياس كنند وبغوى گفته كه مراد بتسليم اينجا تشهد است نام كرد آنرا تسليم بجهت اشتمال وى بران
* وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى قبل العصر ركعتين * وهم از على رضى الله عنه روايت است كه آنحضرت ميگزارد
پيش از عصر دو ركعت در سنت عصر هر دو روايت آمده است چهار ودو ومصلى مخير است دران وچهار افضل است * رواه ابو داود
* وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى بعد المغرب ست ركعات لم يتكلم فيما بينهن بسوء * كسى كه بگزارد
بعد مغرب شش ركعت كه سخن نكند درميان آنها ببدى يعنى سخن بد كه دران اثمى باشد نگويد وبذكر وتسبيح مشغول باشد
* عدلن له بعبادة ثنتى عشرة سنة * برابر كرده ميشوند اين شش ركعت براى مصلى بعبادت دوازده سال هر ركعت را ثواب
دو سال * رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب لا نعرفه الا من حديث عمر ابن ابى خثعم * وگفته است ترمذى اين حديث غريب
است نمى شناسيم آنرا مگر از حديث عمر بن خثعم بفتح خاى معجمه وسكون مثلثه * وسمعت محمد بن اسمعيل يقول هو منكر الحديث *
وگفت ترمذى شنيدم بخارى را كه ميگفت عمر بن ابى خثعم منكر الحديث است ومعنى حديث منكر در مقدمه معلوم شد
* وضعفه جدا * وضعيف گردانيده است بخارى او را البته در ميزان الاعتدال گفته است كه عمر بن عبد الله بن ابى خثعم روايت
ميكند موضوعات را روا نيست ذكر وى مگر بر سبيل قدح وانكار روايت كرده است وى از يحيى از ابى سلمه از ابى هريرة من
صلى بعد المغرب الحديث ومردم اين شش ركعت را صلوة الاوابين گويند ودر حديث اين نام يافته نشده است واگر يافته شده
است در باب صلوة الضحى است چنانكه در كتاب شمائل آمده * وعن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
صلى بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله له بيتا فى الجنة * كسى كه بگزارد بعد مغرب بيست ركعت بر آرد خداى تعالى براى او خانه
در بهشت * رواه الترمذى * روايت كرده است اين حديث را ترمذى اما بطريق تعليق كرده ودر بعض شروح گفته اند
روايت كرده است او را ابن ماجه مسند او محدثان اين را تضعيف كرده اند وگفته اند كه در اسناد او يعقوب بن الوليد
است ووى كذاب ووضاع است چنانكه امام احمد وغير ايشان گفته اند والله اعلم * وعنها قالت ما صلى رسول الله * وهم
از عائشة است كه گفت نگزارد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم العشاء قط * نماز عشاء هرگز * فدخل على * پس در آمد بر من
* الا صلى اربع ركعات او ست ركعات * مگر آنكه او گزارده چهار ركعت يا شش ركعت آنچه در مشهور از روايات آمده بعد از عشا
دو ركعت آمده ودر بعض روايات چهار نيز آمده اما شش ركعت جز درين حديث نيامده والله اعلم ودر بعض حواشى نوشته
كه مراد بعشا اينجا مغرب است وگويا باعث برين قول حديث ترمذى است كه درباب شش ركعت بعد از مغرب آمده يا تردد
دران كه آنها با ركعتين سنت اند يا وراى آن نافهم اما در استحباب چهار ركعت پيش از عشا چنانكه در كتب فقه مذكور است
حديثى بنظر نه درآمده واهل حرمين نميگزارند بلكه نمى شناسند كذا فى سنن الهدى * رواه ابو داود * وعن ابن عباس قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبار النجوم الركعتان قبل الفجر وادبار السجود الركعتان بعد المغرب * گفت ابن عباس مراد به تسبيح ادبار النجوم بكسر همزه كه در قرآن مجيد در آخر سورۀ طور واقع شده است دو ركعت سنت فجر است كه در وقت غيبوبت كواكب ميگزارند و به تسبيح ادبار السجود بفتح همزه كه در سورۀ ق آمده است سنت مغرب مراد است و از سجود فريضۀ مغرب * رواه الترمذي * و در تفسير قاضي بيضاوي گفته كه مراد بادبار السجود نوافل است كه بعد از مكتوبات گزارده ميشود و بعض گفته اند وتر بعد از عشا و گفته اند كه ادبار در سورۀ ق جمع دبر و نافع و ابن كثير و خلف و حمزه بكسر خوانده اند و ادبار در آخر سورۀ طور بكسر است و بفتح همزه نيز خوانده شده است در قراءت شاذه

* الفصل الثالث * عن عمر * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اربع قبل الظهر بعد الزوال * روايت است از امير المؤمنين عمر گفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت چهار ركعت پيش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و في زوال را * تحسب بمثلهن في صلوة السحر * حساب كرده ميشوند و برابر داشته ميشوند در فضل و ثواب بچهار ركعت كه در صلوة سحر گزارده شوند كه وقت مشهود بفضل عظيم است يعني نماز گزاردن درين وقت مثابۀ نماز گزاردن در وقت سحر است و طيبي صلوة سحر را بر سنت و فرض فجر حمل كرده و شك نيست كه حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما نا كه باعث بر حمل نماز فجر اربع ركعت است و صلوة تهجد بيشتر از انست و در سفر السعادة آورده كه عبد الله بن مسعود ميگزارد هشت ركعت بعد از زوال و ميگفت كه اين ركعات برابري ميكنند مانند خود را از قيام ليل و اين در حكم مرفوع است چه مقادير ركعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان دانست كما تقرر في موضعه و باين حديث ابن مسعود بحمل صلوة سحر بر قيام ليل استيناسي ميتوان يافت و ظاهر آنست كه مراد باين هشت ركعت مجموع في زوال و سنت ظهر باشد و بعض مشائخ گفته اند كه شايد سر درين آن باشد كه اين هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زيرا كه گشاده ميشوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول ميكند رحمت الهي در نصف اخير شب چنانكه در احاديث آمده است و چون اين دو وقت متناسب بودند نماز درينها نيز متعادل و متوازي باشند و چون نزول رحمت در آخر شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را عديل و شبيه بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضيلت وقت زوال بقول خود * وما من شيء الا وهو يسبح الله تلك الساعة * و نيست هيچ چيزي مگر آنكه وي بپاكي ياد ميكند خدا را در ان ساعت * ثم قرأ * پستر خواند آنحضرت براي ترغيب نماز درين وقت اين آيت را كه * يتفيؤ ظلاله عن اليمين والشمائل * ميل ميكند و ميگردد سايها از جانب راست و چپ * سجدا لله وهم داخرون * در حاليكه سجده كننده اند مر خدا را و حال آنكه ايشان خرد و خوار اند اول آيت اين است كه اولم يروا الى ما خلق الله من شيء آيا نمي بينند و نظر نميكنند آدميان كه تسليم و انقياد نمي نمايند امر پروردگار را و عبادت نميكنند مر او را بسوي مخلوقات كه مر آنرا سايها است ميل كننده و بر گردنده از ايمان و شمائل ايشان سجده كننده و خرد و خوار شونده و مراد بسجده انقياد و استسلام است خواه بطبع بود يا باختيار و همه منقاد امرا و يند و در آنچه خلق كرده و تدبير نموده است تعالى شانه * رواه الترمذي والبيهقي في شعب الايمان * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد العصر عندي قط * گفت عائشه ترك نكرد آنحضرت دو ركعت بعد از نماز عصر نزد من يعني در خانۀ من هرگز * متفق عليه وفي رواية للبخاري قالت والذي ذهب به ما تركهما حتى لقي الله * و در روايتي مر بخاري را اينچنين آمده كه گفت عائشه سوگند بآن خداي كه برد آنحضرت را ازين عالم ترك نكرد اين دو ركعت را تا آنكه ملاقات كرد خدا را و رفت بآن عالم در باب اوقات منهي سخن درين گذشته است محمل آنكه بعض گويند كه اين دو ركعت سنت ظهر است كه بجهت اشتغال وانند ان فوت شده بود كه الآن قضا گزارد و عادت شريف چنان بود كه چون عمل كردي بر آن ملازمت نمودي و اين سخن خالي از بعدي نيست و بعض مي گويند كه اين دو ركعت پيش از نماز مغرب بود بعد از اذان وي و اين نيز بعيد است زيرا كه ظاهر حديث آنست كه گزاردن آنها بعد از عصر است پيش از مغرب و نيز گزاردن دو ركعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم مروي نيست و بعضي از اصحاب

میکزاردند پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه نهی کرد ازان چنانچه دراحادیث آینده بیاید و کفته اند که دراحادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبهٔ عصر نبود و سببی عارض نبود و بالجمله اخبار و آثار درنهی از صلوة بعد از عصر بسیار است وجمهور هم برانند پس احسن آنست که کفته شود که کزاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتأخرین والله اعلم * وعن المختار بن فلفل * بضم فائین وسکون لام اولی مخزومی کوفی تابعی ثقه است شنید از انس وروایت کرد ازوی ثوری وغیروی * قال سألت انس بن مالك عن التطوع بعد العصر * کفت مختار پرسیدم انس را از نفل کزاردن بعد عصر * فقال كان عمر يضرب الايدى على صلوة بعد العصر * پس کفت انس بود عمر میزد دستهای کسی را که عقد می بست این نماز را و برمید اشت دستها را به تکبیر بعد عصر یعنی منع میکرد ازان * وكنا نصلي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب * و بودیم ما که میکزاردیم در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از کزاردن نماز مغرب * فقلت له اكان رسول الله * مختار میکوید پس کفتم مر انس را ایا بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصليهما * که میکزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب * قال كان يرانا نصليهما فلم يأمرنا ولم ينهنا * کفت انس بود آن حضرت که میدید ما را که میکزاردیم این دو رکعت را پس نه امر میکرد ما را بآن و نه نهی میکرد ما را ازان پس بتقریر آن حضرت مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت شد * رواه مسلم * اینجا کفته اند که مکر عمر رضي الله عنه از قول عائشه که کفت ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف نبود نه از قول انس كنا نصلي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعض کفته اند که سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب و بی آن مکروه نیست و این مذهب عمر است و مذهب غیر وی کراهت است مطلقا و بالجمله مسئلهٔ کراهت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابی نیست والله اعلم * وعن انس قال كنا بالمدينة * کفت انس بودیم ما بمدینه * فاذا اذن المؤذن لصلوة المغرب * پس چون اذان میداد موذن مر نماز مغرب را * ابتدروا السواري * می شتافتند و میرفتند صحابه بسوی ستونهای مسجد و می ایستادند پس ستونها * فركعوا ركعتين * پس میکزاردند دو رکعت را * حتى ان الرجل الغريب ليدخل المسجد * تا آنکه مرد غریب مسافر هر آینه می درآمد مسجد را * فيحسب ان الصلوة قد صليت * پس کمان می برد آن مرد غریب که نماز فرض بتحقیق کزارده شده است و این مردم نماز سنت بعد نماز مغرب میکزارند * من كثرة من يصليهما * از بسیاری کسانیکه میکزاردند این نماز را کویا ایشان نهی از صلوة قبل الغروب فهمیدند نه بعد آن * رواه مسلم * وعن مرثد * بفتح میم وسکون را وفتح مثلثه * بن عبد الله * تابعی است مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملك بن مروان او را حاضر میکرد ربرای فتوی پیش خود مینشاند ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است * قال اتيت عقبة الجهني * کفت آمدم عقبه بضم عین وسکون قاف ابن عامر جهنی را بضم جیم وفتح ها که از صحابه است * فقلت الا اعجبك من ابي تميم * پس کفتم ایا تعجب نکنم و در عجب نیندازم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده * يركع ركعتين قبل صلوة المغرب * میکزارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب * فقال عقبة انا كنا نفعله على عهد رسول الله * کفت عقبه بدرستیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قلت فما يمنعك الآن * کفتم پس چه بازمیدارد ترا اکنون و چرا نمیکنی * قال الشغل * بضم شین کفت بازمیدارد کارهای دیکر و نیز سنت موکده نیست ونووی کفته است که مختار استحباب آنهاست از جهت احادیث صحیحهٔ صریحه دران * رواه البخاري * وعن كعب بن عجرة * بضم عین وفتح جیم صحابی است از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیکر ذکر کرده شده * قال ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى مسجد بني عبد الاشهل فصلى فيه المغرب * کفت آنحضرت آمد بمسجد بني عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بکزارد دروی نماز مغرب را * فلما قضوا صلوتهم رآهم يسبحون بعدها * پس هرکاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلى الله عليه وسلم ایشان را که نماز نفل میکزارند که مراد بوی سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد * فقال هذه صلوة البيوت * پس کفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانهاست که درخانها باید کزارد نه در مسجد * رواه ابو داود وفي رواية

الترمذي والنسائي تام ناس يتنفلون فقال النبي * ايستادند مردم در حالتيكه نفل ميگزاردند پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم عليكم بهذه الصلوة في البيوت * لازم گيريد برخود گزاردن اين نماز را درخانها بدانكه افضل آنست كه نماز نفل غير فرض درخانه بگزارند وهمچنين بود عمل آنحضرت صلى الله عليه وسلم مگر بسببي يا عذري خصوصا سنت مغرب كه مركز درمسجد نگزارده وبعضي از علما گفته اند كه اگر سنت مغرب را درمسجد بگزارد از سنت واقع نميشود وبعض گفته اند كه عاصي ميگردد از جهت مخالفت امر كه ظاهرش در وجوب است وجمهور برانند كه امر براى استحباب است واولى آنست كه درخانه باشد ودرحاشيهٔ هدايه از جامع صغير نوشته كه اگر نماز مغرب درمسجد گزارد اگر ميترسد كه بعد از رجوع به بيت شغلي پيش خواهد آمد كه مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس درمسجد بگزارد واگر اين ترس نيست افضل آنست كه درخانه برود وبگزارد واگر رفتن بخانه ميسر نيايد بر در مسجد بگزارد واگر اين هم ميسر نگردد درمسجد بيروني بگزارد اگر امام درداخل گزارده است واگر امام درمسجد خارجي گزارده است درداخلي بگزارد واگر مسجد يك است كه داخل وخارج ندارد درپهلوي ستوني يا دركوشه بگزارد * وعن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب * گفت ابن عباس بود آنحضرت كه دراز ميكرد قراءت را در سنت مغرب * حتى يتفرق اهل المسجد * تا آنكه جدا ميشدند مردم كه درمسجد بودند يعني بيرون مي رفتند * رواه ابوداود * اين حديث نوع اشعاري دارد كه آنرا درمسجد ميگزارد پس محمول بر عذري وسببي خواهد بود كه مانع آمده باشد از دخول بيت واحتمال دارد كه درخانه گزارده باشد وابن عباس آنرا ديد زيرا كه خانهٔ آنحضرت صلى الله عليه وسلم متصل بمسجد بود ودرميان جزء ديوار نبود ودرديوار درها بود بجانب مسجد كذا قالوا ونيز ظاهر آنست كه اين تطويل قراءت درسنت مغرب دربعض احيان بوده باشد زيرا كه ثابت شده است كه آنحضرت درين دو ركعت قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد خوانده * وعن مكحول يبلغ به ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صلى بعد المغرب قبل ان يتكلم ركعتين * روايت است از مكحول شامي كه از مشاهير تابعين وكبار ثقات ايشانست ميرسانند حديث را بآنحضرت ورفع ميكند آنرا كه آنحضرت گفت كسي كه بگزارد بعد از نماز مغرب پيش از آنكه تكلم كند دو ركعت * وفي رواية اربع ركعات * ودر روايتي آمده كه بگزارد چهار ركعت * رفعت صلوته في عليين * برداشته ميشود نماز او در عليين كه مقاميست بالاي هفتم آسمان وبعض گويند نام آسمان هفتم است وگفته اند نام ديوان ملائكه است كه برداشته ميشوند دران اعمال صالحان وبعض گويند مراد اعلى امكنه واشرف واقرب مراتب است بجناب عزت حق جل وعلا * مرسلا * روايت كرده است مكحول بطريق ارسال وبود وي رضي الله عنه كثير الارسال * وعن حذيفة نحوه * وروايت كرده شده است از حذيفه كه از صحابه است مانند اين حديث * وزاد * وزيادت كرده است حذيفه اين عبارت را كه * فكان يقول عجلوا الركعتين بعد المغرب * پس بود كه ميگفت آنحضرت شتابي كنيد اين دو ركعت را كه بعد از مغرب اند ومتصل بفرض بگزاريد * فانهما ترفعان مع المكتوبة * زيرا كه اين دو ركعت برداشته ميشوند بعليين با فرض پس زود تر بگزاريد بي فاصله تا ملائكه كه بردارندهٔ اعمال اند منتظر نباشند وظاهر آنست كه قراءت ودعائي يا ذكري كه بصحت رسيده است وورود آن بعد از فرض منافي تعجيل نباشد يا گويند كه خواندن آن بعد از ركعتين منافي بعديت كه اينجا مراد است نيست وما بقا درباب الذكر بعد از صلوة مثل اين سخن گذشته است وليكن در دل ميخلد كه افضليت اداي اين دو ركعت درخانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد مخل باستعجال چه كار كنيد دراينجا دو وجه است وظاهر آنست كه بيت اختيار كنند كه تاكيد دروي بسيار است والله اعلم * رواهما رزين * روايت كرد اين هردو حديث را رزين * وروى البيهقي الزيادة عنه نحوها * وروايت كرد بيهقي همين زيادت را از حذيفه مانند آن * في شعب الايمان * وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبير ارسله الى السائب * روايت است از عمرو بن عطا كه از تابعين است گفت كه نافع بن جبير بن مطعم كه وي نيز از تابعين است فرستاد او را بسوي سائب كه صحابي است * يسأله عن شيء رآه منه معوية في الصلوة * در حاليكه سوال ميكند عمرو ونافع سائب را از چيزيكه ديد آنرا

از سائب معاويه رنهي كرد ازان در نماز * فقال نعم * پس كفت سائب آري * صليت معه الجمعة في المقصورة * كزاردم با معاويه جمعه را درمقصورة جامع مكاني كه بنا كرده ميشود مر تكبير كويندكان را و امرا را زقصر بمعني كوشك * فلما سلم الا مام قمت في مقامي * پس هركاه كه سلام داد امام ايستادم من در جاي كه ايستاده بودم برنماز * فصليت * پس نماز كزاردم * فلما دخل ارسل الي * پس هركاه كه در آمد معاويه خانهٔ خود را كس فرستاد بسوي من * فقال لا تعد لما فعلت * پس كفت بازمكرد مر اين فعلي را كه كردي تويعني نماز نفل كردن در جاي فرض * اذا صليت الجمعة فلا تصلها بصلوة * چون بكزاري تو نماز جمعه را پس وصل مكن آنرا بنماز * حتى تكلم او تخرج * تا آنكه سخن كني يا بيرون آئي * فان رسول الله * زيرا كه پيغمبرخدا * صلى الله عليه وسلم امرنا بذلك * امر كرده است ما را بآن * ان لا نوصل صلوة بصلوة حتى نتكلم او نخرج * آن چيز اين است كه وصل نكنيم نماز يرا به نماز ديكر تا آنكه سخن كنيم يا بيرون آئيم و در بعض نسخ صلوة نيست پس ظاهر عبارت اين باشد كه وصل نكنيم جمعه را بنماز ي تا آنكه سخن كنيم يا بيرون آئيم * رواه مسلم * وعن عطاء * نام چندكس است از تابعين * قال كان ابن عمر اذا صلى الجمعة بمكة تقدم * بود ابن عمر چون ميكزارد نماز جمعه را بمكه پيش ميرفت از جاي كه ميكزارد دروي جمعه پس همين رفتن از مكاني بمكاني موجب فصل بود بمنزلهٔ تكلم يا خروج مذكور در قول معاويه * فصلى ركعتين * پس ميكزارد ابن عمر پيش رفته دو ركعت * ثم يتقدم * پستر پيش ميرفت ازين مكان نيز * فيصلي اربعا * پس ميكزارد چهار ركعت ديكر پس مجموع شش ركعت ميشد كه بعد از نماز جمعه ميكزارد در مكه اين چنين ميكرد * واذا كان بالمدينة صلى الجمعة ثم رجع الى بيته * وچون مي بود بمدينه ميكزارد جمعه را پستر برميكشت بسوي خانهٔ خود * فصلى ركعتين * پس ميكزارد دو ركعت * ولم يصل في المسجد * ونمي كزارد در مسجد * فقيل له * پس كفته شد مر ابن عمر را كه چرا در خانه كزاري نه در مسجد * فقال كان رسول الله * پس كفت ابن عمر بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يفعله * ميكرد آنرا * رواه ابو داؤد * وكفته اند شايد كه فرق ميان مكه ومدينه آن باشد كه خانهٔ ابن عمر رضي الله عنهما در مدينه نزديك به مسجد بود ومتصل بود بدان ودر مكه مسافر بود ومنزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بيت ساخت واما زيادت صلوة در مكه تا شش ركعت از جهت مضاعفت ثواب در واست وترمذي از امير المؤمنين علي رضي الله عنه آورده است كه وي امر ميكرد بدو ركعت بعد از جمعه وپس وي چهار ومؤلف نيز از روايت ترمذي حديث عطا آورده وكفته * وفي رواية الترمذي قال رأيت ابن عمر صلى بعد الجمعة ركعتين ثم صلى بعد ذلك اربعا * كفت عطا ديدم ابن عمر را كه كزارد بعد از جمعه دو ركعت پستر كزارد بعد از وي چهار ركعت چنانكه از امير المؤمنين علي آورده وسنت نزد ابي حنيفه بعد از جمعه چهار است ونزد امامين شش نخست چهار بعد از وي دو واين حكم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعه نيز ثابت است وبعضي از محدثين آنرا انكار كرده ومبالغه نموده اند وبعض كفته اند كه هركه اثبات سنت پيش از جمعه نموده است بقياس برظهر نموده واثبات سنت بقياس جائز نباشد كذا قيل وحق آنست كه سنت قبل الجمعه ثابت است وكلام در وي طويل است ودر شرح سفر السعادة آنرا ذكر كرده ايم فانظر ثمه *

* باب صلوة الليل * بدانكه در نماز شب از آنحضرت صلى الله عليه وسلم روايات مختلفه آمده ودر هر وقتي بنوعي كزارده ومتعبد مخير است دران بهر نوعي كه تمسك كند شرف اتباع دريابد واكر در اوقات متعدده بهر نوعي ازان دست زند اوفق واتسب باشد سيزده ويازده رنه وهفت آمده وبعض علما پنج نيز كفته اند واز سيزده اكثر نبود پس بعض با سنت فجر كفته وبعض بي آن واين اصح واصوب است وكاهي وتر بيكركعت كرده وكاهي بسه ركعت ودر بعض روايات عدد وتر داخل آن شمرده ودر بعض خارج ودر بعض اطلاق كرده وتر را بر يك ركعت ودر بعض برسه تا پنج وهفت ودر بعض روايات تمام نماز شب را وتر كفته چنانكه در روايت ام سلمه آمده كه بود آنحضرت كه ايتار ميكرد بسيزده ركعت و چون ضعف پيري شد ايتار ميكرد بهفت ودر حديث آمده است وتر كنيد اي اهل قرآن ومراد بدان نماز شب داشته ووجهش آنست كه نماز شب بضم وتر بدان وتر ميكردد چنانكه نماز روز بضم نماز مغرب وتر ميكردد ووارد شده است كه نماز مغرب وتر روز است وكلام در آنكه نماز تهجد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرض بود يا بر

تمه امت بعد از ان منسوخ شد مشهور است ومختار آنست که از امت منسوخ شد وبر آنحضرت باقي ماند تا آخر عمر وقد حقق ذلك في موضعه *

* الفصل الاول * عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فيما بين ان يفرغ من صلوة العشاء الى صلوة الفجر احدى عشرة ركعة * روايت است از عائشه گفت بود آنحضرت که میگزارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت را * يسلم من كل ركعتين * سلام میداد بعد از هر دو رکعت * ويوتر بواحدة * وتر میکرد بیک رکعت * فيسجد السجدة من ذلك قدر ما يقرأ احدكم خمسين آية * پس سجده میکرد از ان وتر مقدار آنچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت * قبل ان يرفع رأسه * پیش از انکه بردارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجدهٔ از سجدات وتر را یا همه سجده های او را طویل آن قدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند وبعضی از شافعیه بران حمل کرده اند که مراد سجدهٔ شکر است که میکرد بشکرانهٔ وقوع این فعل ازوی وتوفیق صدور عبادت ودر جواز سجدهٔ منفردهٔ خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بران در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند بکیفیت معروفه وواقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیهٔ ضعیفهٔ مرجوحه اصلی ندارد از اخبار وآثار وواردنشده است بآن روایت فقهیهٔ مختار وعمل نیست بران در حرمین شریفین بلکه در سائر دیار عرب وحدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بران بوضع وآثار وضع بران لائح است ونرفته است هیچ یکی از ائمهٔ مذاهب اربعه بسنیت ونه باستحباب آن واکثر حنفیهٔ دیار عرب آنرا نمی شناسند وبعض نقل میکنند کراهت آنرا کذا قالوا * فاذا سكت المؤذن من صلوة الفجر * در اکثر روایات سکت بتای فوقانیه است از سکوت یعني چون خاموش می شد مؤذن از نماز فجر وبعض سکب بباي موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعني ریختن واین نیز راجع بمعني سکوتست یعني چون میریخت مؤذن اذان راد رکوشها * وتبين له الفجر * وظاهر میشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارت است بآنکه آنحضرت اکتفا نمیکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد ودر شب گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را * قام * می ایستاد آنحضرت * فركع ركعتين خفيفتين * پس میگزارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد دران میخواند * ثم اضطجع على شقه الايمن * پستر میخفت بر پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم * حتى يأتيه المؤذن للاقامة * تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهت اقامت نماز واعلام می نمود بحضور جماعت * فيخرج * پس بیرون می آمد آنحضرت * متفق عليه * وعنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر * گفت عائشه بود آنحضرت چون میگزارد سنت فجر را * فان كنت مستيقظة حدثني * پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من * والا اضطجع * واگر نه می خفت * رواه مسلم * وبخاری نیز در باب الحديث بعد ركعتي الفجر ودر باب من تحدث بعد الركعتين ولم يضطجع روایت کرده وازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شد وترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کرده وحدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلى ركعتي الفجر فان كانت له الي حاجة كلمني والا خرج الى الصلوة وگفته هذا حديث حسن صحيح وگفته مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلى الله عليه وسلم وغیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گزاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از ان وهمین است قول احمد واسحق انتهی وتکلم آنحضرت صلى الله عليه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان كانت له الي حاجة كلمني مشعر است بدان وفرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت وموجب اعاده نیست یا رب مگر بجهت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا وتکمیلا * وعنها قالت كان النبي * بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر * چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را * اضطجع على شقه الايمن * خواب میکرد بر پهلوی راست خود * متفق عليه * بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع برشق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکند باطل گردد فرض وی وجماعه بکراهت آن رفته اند وآنرا

بدعت شمرده پوشیده نماند که قول بدعبودن او بدعت بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه دران پس یا کویند بود بعد ازان منسوخ کشت یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن به قصد استراحت نه بر وجه تعبد وهمچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت اختلاف روایات دروی و در بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده وهمین قدر آمده که کزارد و برآمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه ونه واجب وامام ابوحنیفه کفته که اکر برای استراحت باشد ودفع ثقل وتعبکه حاصل شده است از نماز شب نیکو است وفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است وامام مالک هم برین است واما ثاني عادت کریمه اضطجاع برشق ایمن بود درجمیع احوال وکفته اند که حکمت دران آنست که تا استغراق درنوم حاصل نکردد زیرا که قلب که مضغهٔ صنوبری است درجانب یسار است واکر برشق ایسر به خسپد قرار میکیرد قلب وغالب می آید استراحت ومستغرق میکردد نوم وبرتقدیر اضطجاع برشق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمیشود استراحت ومستغرق نمیکردد نوم ومیسر میکردد انتباه واستیقاظ ولهذا اطبا نوم برشق ایسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب وهضم طعام ازجهت توجه حرارت غریزیه بداخل بدن درحالت نوم وهرچند نوم غالب تروغرق تر راحت بیشتر وهضم طعام وافرتر وصاحب شرع اختیار کرد نوم برشق ایمن از برای طلب خفت نوم وتیسر قیام لیل ولازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکه دراحادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد ازرکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد ازان برمیخاست وبنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند وعدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام عیناي ولا ینام قلبي بعض کویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین ودرباب اذان درقصهٔ لیلة التعریس کلامی باین مقام کذشت فتذکر * وعنها قالت کان النبي صلی الله علیه وسلم یصلي من اللیل ثلث عشرة رکعة * کفت عائشه بود آنحضرت میکزارد ازشب سیزده رکعت * منها الوتر * ازجملهٔ آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت * ورکعتا الفجر * وازانجمله دورکعت سنت فجر بود یعني سیزده رکعت که درنماز شب کفته اند دورکعت فجرنیز دران شمرده اند ازجهت قرب واتصال وانتهای آن بدان اصل نمازشب آنحضرت یازده بود چنانکه درروایات دیکرآمده است وصاحب سفرالسعادة کفته است که صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود ما وتر داخل است دران * رواه مسلم * وعن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل * روایت است ازمسروق که ازمشاهیر تابعین است وورا درخردی دزدیده بودند ازانجهت مسروق نام اوشد کفت پرسیدم عائشه را ازنماز آنحضرت درشب * فقالت * پس کفت عائشه * سبع وتسع واحدی عشرة رکعة * بود نماز آنحضرت درشب کاهي هفت وکاهی نه وکاهی یازده * سوی رکعتي الفجر * ورای دورکعت سنت فجر وظاهر این است که این متعلق باحدی عشره است ودروی اشارت است بآنکه روایت سیزده رکعت بارکعتین فجر است * رواه البخاري * وعن عائشة قالت کان النبي صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل لیصلي * بود آنحضرت چون برمیخاست ازشب برای آنکه نماز کند * افتتح صلوته برکعتین خفیفتین * آغاز میکرد نماز خود را بدورکعت سبک که مراد بدان دورکعت است که بعد ازوضو میکزارد وتخفیف دروي مستحب است وروایات بتخفیف آن وارد شده قولا وفعلا * رواه مسلم * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین * کفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما ازشب پس باید که شروع بکند بدورکعت سبک * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال بت عند خالتي میمونة لیلة * کفت ابن عباس شب کردم نزد خالهٔ خود که ام المؤمنین میمونه است شبي وبود وی رضي الله عنها دران زمان خرد * والنبي صلی الله علیه وسلم عندها * وبود آنحضرت نزد میمونه درنوبت او * فتحدث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة * پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی در اینجا دلیل است برا باحت کلام بعد ازعشا اکر مصلحتی باشد دران چنانکه درباب اوقات الصلوة نیز کذشت * ثم رقد * پس ترخواب کرد آن حضرت * فلما کان ثلث اللیل الآخر * پس هنکامی که باقي ماند ثلث اخیر ازشب * او بعضه * یا باقي ماند بعضی ازثلث اخیرکه سدس اخیر باشد * قعد * بیدارشد

ونشست * فنظر الى السماء فقرأ * پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را * ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولى الالباب حتى ختم السورة * تا آنکه ختم کرد سوره را يعني تا آخر سوره خواند ودر بعض روايات پنج آيت تا آنکه لا تخلف الميعاد نيز آمده ونيز خواندن اين آيت بعد از ايستادن ونظر کردن بآسمان ودر بعض روايات نيز نزد مسواک کردن آمده است * ثم قام الى القربة * پسر ايستاد آنحضرت ورفت بسوی مشک آبی که در آنجا بود وقربه بکسر قاف وسکون را مشک * فاطلق شناقها * پس بکشاد بند مشک را وشناق بکسر شين وتخفيف نون وقاف در آخر رشته يا دوالی که بدان دهن مشک را به بندند * ثم صب في الجفنة * پستر ريخت آب از مشک در کاسه وجفنه بفتح جيم وسکون فا ونون کاسهٔ بزرگ * ثم توضأ وضوءا حسنا بين الوضوئين * پستر وضو کرد آنحضرت وضوئی نيک ميان دو وضو يعني متوسط ميان اسراف وتقتير نه بسيار آب ريخت که بهر حد اسراف کشد ونه چندان کم که اعضا تر وتازه وسيراب نکردد چنانکه گفت * لم يكثر وقد ابلغ * بسيار نکرد در ريختن آب وبتحقيق رسانيد آب را بهرجا که بايد رسانيد ونيکو رسانيد * فقام فصلى * بس شروع کرد در نماز وايستاد بنماز * فقمت وتوضأت فقمت عن يساره * پس برخاستم من نيز از خواب ووضو کردم پس ايستادم در نماز جانب دست چپ آنحضرت * فاخذ باذني فادارني عن يمينه * پس گرفت گوش مرا پس بگردانيد مرا وايستاده کرد بجانب راست خود * فتتامت صلوته ثلث عشرة ركعة * پس تمام شد وکامل شد نماز آنحضرت سيزده رکعت واين سيزده باوتر خواهد بود وليکن دو رکعت سنت فجر خارج از انست پس اين مخالف است بحديث عائشه که گفت رکعتان فجر داخل آن سيزده بود وچون مقرر شده است که نماز آنحضرت در شب مختلف بود گاهي چنان خواهد بود گاهي چنين ومدار وقطب احاديث نماز شب حديث عائشه وابن عباس است * ثم اضطجع * وبعد از گزاردن سيزده رکعت نماز شب خفتيد بر پهلو * فنام * پس خواب کرد * حتى نفخ * تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب مي باشد * وكان اذا نام نفخ * وبود آنحضرت چون بخواب ميرفت دم ميکرد وآوازی هم ميکرد چنانکه آن آواز شنيده مي شد واين علامت کشاده مجرای نفس وسلامت وی از سده وصفائی قوای جسمانی است * فآذنه بلال بالصلوة * پس اعلام کرد اورا بلال بنماز ورسيدن وقت معتاد وحضور مردم وجمع شدن ايشان در مسجد واين اعلام ديگر بود از بلال وراي اذان در وقتيکه تاخير راه مي يافت وامتداد مي شد در خواب * فصلى * پس برخاست آنحضرت از خواب وگزارد نماز سنت را * ولم يتوضأ * ووضو نه يکرد نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوی آنحضرت را چنانکه معلوم شد * وكان في دعائه * وبود در دعای آنحضرت که ميان سنت فجر وفرض وی ميخواند وعمل اکثر مشائخ برين است وخواندن آن بعد از تهجد نيز آمده است ودرين حديث نيز ممکن است حمل بران وآنرا دعای طويل ميکويند شيخ امام شهاب الدين سهروردي در عوارف گفته است که نديديم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برين دعا مگر آنکه نزد وی برکتی ونورانيتی هست واين دعا دراز است ودر آخر وی اين کلمات است که * اللهم اجعل في قلبي نورا * خداوندا بگردان وپيدا کن در دل من نور * وفي بصري نورا * وبگردان در بينائي من نور * وفي سمعي نورا * وبگردان در شنوائي من نور * وعن يميني نورا * وبگردان در جانب راست من نور * وعن يساري نورا * وبگردان در جانب چپ من نور * وفوقي نورا * وبگردان برزبر من نور * وتحتي نورا * وبگردان زير من نور * وامامي نورا * وپيش من نور * وخلفي نورا * وپس من نور تا از هرشش جهت نور ايمان ويقين وشهود در گيرد وتمامهٔ وجود مرا نوراني بلکه فاني گرداند * واجعل لي نورا * وبگردان وپيدا کن براي من نور ريبرون از دائرهٔ حواس وجهات * وزاد بعضهم وفي لساني نورا * وزياده کرده اند بعضی از راويان اين را که وفي لساني نورا وپيدا کن در زبان من نور تا بر ديگران که ارادهٔ اقتباس انوار شهود واستفاضهٔ اسرار وجود نمايند بزبان نوراني سالم از اختلاط ظلمت ابهام وايهام تعبير نمايم وبنمايد نور روحي والهام بی شوب شبههٔ اکاذيب وهم براه راست هدايت کنم * وذكر * وذکر کرده است آن بعض * وعصبي ولحمي ودمي وشعري وبشري * وپی وگوشت وخون وموی وروی وپوست را وبعض گفته واجعل في عصبي نورا ولحمي نورا ودمي نورا وشعري نورا وبشري نورا * متفق عليه وفي رواية لهما * ودر روايتی مر بخاری ومسلم را اين نيز زياده آمده * واجعل في نفسي نورا * وبگردان در نفس من که عبارت است از روح حيواني وبرزخ است ميان روح وجسم

ومتوسط در نور و لطافت و ظلمت و كثافت تا بنور احكام روحانيت متصف كردد و جهت نورانيت غالب آيد و همه خير و طاعت
و اقبل چنانكه كفت * واعظم لي نورا * و عظيم و بزرك كردان براى من نور را * وفي اخرى لمسلم * و در روايتي مر مسلم را اين
نيز آمده كه * اللهم اعطني نورا * خداوندا بده مرا نور را پس مجمل تمامه تفصيلات مذكوره است يعني اين نور را نيست خود
آنچنان نصيب من كن كه ظاهر و باطن و جسم و روح و زير و زبر و پيش و پس و چپ و راست مرا در كيرد تا چنان شوم كه كفته
است * شعر * از درونم مى روى بيرون * در كرفتي درون و بيرون را * و چون نور اسم خاص الهى و مطلوب ذات مفلس تر
ازوست درويشى حاصل اين دعا را بدين مصرع خوانده است كه * ع * سر تا پايم فداى سر تا پايت * انه بكل شئ محيط * وعنه انه
رقد عند رسول الله صلى الله عليه وسلم * و هم از ابن عباس است و ظاهر آنست كه اين هم در خانه ميمونه است كه وى خواب
كرد نزد آن حضرت را آنحضرت نيز خواب كرد * فاستيقظ * پس بيدار شد آنحضرت * فتسوك و توضأ * پس مسواك كرد
و وضو ساخت * و هو يقول * و حال آنكه وى ميكويد و ميخواند اين آيات را * ان في خلق السموات والارض حتى ختم السورة * تا آنكه
ختم كرد سوره را * ثم قام * پستر ايستاد براى نماز * فصلى ركعتين * پس كزارد دو ركعت * اطال فيهما القيام والركوع والسجود *
دراز كرد درين دو ركعت قيام را و ركوع را و سجود را * ثم انصرف فنام حتى نفخ * پستر بركشت از نماز پس خواب كرد تا آنكه
دم كرد * ثم فعل ذلك ثلث مرات * پستر كرد مجموع آنرا سه بار * ست ركعات * تا مجموع آن شش ركعت شد * كل ذلك
يستاك و يتوضأ و يقرأ هؤلاء الايات * در هر بار از ان مسواك ميكرد و وضو مى ساخت و ميخواند اين آيتها را * ثم اوتر بثلث *
بعد از ان وتر كرد بسه ركعت * رواه مسلم * اين حديث دليل است بر شرعيت وتر بسه ركعت و در بسيارى از روايات وتر
بيك ركعت آمده و شافعيه مبالغه كرده اند در تزييف قول بثلث و حال آنكه احاديث و آثار صحيحه دران آمده و حق آنست
كه ايتار بسه ركعت و ركعت واحده مختلف فيه است ميان علما از صحابه و من بعدهم و هر دو مشروع است چنانكه در باب وتر
بيايد و اين اختلاف در اولى و افضل است و الا خلاف نيست هيچ كس را در ايتار بثلث * وعن زيد بن خالد الجهني * بضم جيم
و فتح ها * انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم الليلة * روايت است از زيد بن خالد كه از مشاهير صحابه است
و روايت كرده از آنحضرت و از عائشه و ابي طلحه و روايت كرده از وى ابو سلمه و عطاء بن يسار و غير ايشان مات بالكوفة سنة
ثمان و سبعين كه وى با خود كفت هر آينه نكاه كنم و بتامل در نكرم نماز آنحضرت را امشب كه چه كونه ميكزارد * فصلى ركعتين
خفيفتين * پس رفت باين قصد پس ديد كه كزارد آنحضرت دو ركعت سبك را * ثم صلى ركعتين طويلتين طويلتين طويلتين *
بعد از ان بكزارد دو ركعت دراز دراز دراز يعني در غايت درازى * ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما * پستر كزارد دو ركعت
و حال آنكه اين دو ركعت فرود اين دو ركعت بودند كه پيش كزارد * ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما * پستر كزارد دو ركعت
و آن دو ركعت فرود آن دو ركعت بودند كه پيش كزارده * ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما * پستر كزارد دو ركعت بهمين
صفت كه درين دو ركعت پيش بودند * ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما * اين پنج دوكانه شد باين ترتيب كه هر دوكانه متأخر
كوتاه تر از دوكانه متقدم بود * ثم اوتر * پستر وتر خواند * فذلك ثلث عشرة ركعة * پس آن سيزده ركعت است اكر دو ركعت
خفيفه را داخل اين نماز ندارند پس اين مبني است بر ايتار بسه ركعت و اكر داخل دارند ايتار بركعت باشد و اول اظهر است
زيرا كه آن براى وضو است نه نماز شب * رواه مسلم * و كفت مؤلف كه * قوله ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما اربع مرات *
يعني اين قول چهار بار است تا مجموع آن هشت ركعت باشد و با آن دو ركعت نخستين كه در غايت طول كزارده ده ركعت كردد
* هكذا في صحيح مسلم * همچنين است در صحيح مسلم * وافراده من كتاب الحميدى * و در افراد مسلم از كتاب حميدى كه جمع
بين الصحيحين كرده و در وى سه قسم احاديث است يكى متفق عليه كه بخارى و مسلم هر دو روايت كرده اند دوم افراد بخارى كه مخصوص
است به بخارى و متفرد است وى بروايت آن سوم افراد مسلم كه متفرد است مسلم بروايت آن و بخارى آنرا روايت نكرده پس
اين عبارت در متن صحيح مسلم چهار بار واقع شده است و در كتاب حميدى نيز همچنين است * و موطا مالك و سنن ابي داود

وجامع الاصول * وهمچنين است در موطا كه كتاب امام مالك است ودرسنن ابي داود ودرجامع الاصول كه جمع ميان صحاح سته كرده است واين كلام باين مبالغه واقع است ازمؤلف برصاحب مصابيح كه اين قول رانسبه بازذكر كرده است تامجموع يازده ركعت گرد د وبعض شراح توجيه كرده اند كه طويلتين طويلتين طويلتين سه بار محمول است بر شش ركعت بحذف حرف عطف وركعتين خفيفتين خارج اند وتر يكركعت پس مجموع باين توجيه سيزده ركعت باشد واين توجيه تكلف است وظاهر آنست كه تكرير طويلتين براى تاكيد ومبالغه در تطويل است چنانكه گفتيم * وعن عائشة رض قالت لما بدن رسول الله صلى الله عليه وسلم وثقل * هرگاه كه مسن ومعمر وتن دار شد آنحضرت وگران شد بدن مبارك وى بجهت ضعف پيرى * كان اكثر صلوته جالسا * بود بيشتر نماز شب وى يا مطلق نوافل نشسته * متفق عليه * بدن آنكه بدن در حديث بتخفيف دال وضم آن روايت كرده اند از بدانت بمعنى فربهي وتن دار شدن وبفتح دال وتشديد آن نيز روايت است از تبدين بمعنى كبر سن وبعض علما اين روايت را مرجح داشته اند زيرا كه در حلية شريف آن حضرت معتدل الخلق متماسك البدن نوشته اند وتسمن وفربهي منافى آنست وبعض ترجيح رواية اولى نموده اند بحديث عائشة كه در روايت ديگر آمده است فلما اسن واخذ اللحم واخذ لحم بروجه اعتدال منافى اعتدال خلق وتماسك بدن نيست والله اعلم * وعن عبد الله ابن مسعود قال لقد عرفت النظائر التي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرن بينهن * گفت ابن مسعود بتحقيق شناخته ام من سورتها را كه نظير ومثل يكديگراند درقدر ومنزلت وطول وقصر كه نزديكي ميكرد آنحضرت ميان آن سور * فذكر عشرين سورة من اول المفصل على تاليف ابن مسعود * پس ذكر كرد ابن مسعود بيست سوره را از اول مفصل ومعنى مفصل درباب القراءة معلوم شد كه بر قول مشهور ابتداى آن از سورة حجرات است تا آخر اما اين سوركه نظائر يكديگراند على تاليف ابن مسعوداند كه مصحف را جمع كرده بود وبعض صحابه قرآنرا موافق بعض مصالح ترتيبي داده بودند چنانكه ابي بن كعب وعبد الله بن مسعود وميگويند كه اميرالمؤمنين علي رض نيز ترتيبي داده بود بروفق نزول كه ناسخ ومنسوخ ازان معلوم ميشد امابعد ازان كه ثابت شده است كه ترتيب قران بوحي است وآن نيز منزل است وجبريل در وقت انزال ميگفت كه اين سوره را بعد ازفلان سوره بايد نهاد واين آيت را درفلان سوره درفلان موضع بايد نهاد واجماع نيز بران انعقاد يافت ومصاحف عثماني باتفاق صحابه نوشته شد ديگر محل خلاف وجاى اشتباه نماند واقران كه آنحضرت ميان نظائر ميكرد اين چنين ميكرد كه قراءت ميكرد * وسورتين في ركعة * ودوسوره را در يك ركعت * آخرهن * آخر آن بيست سوره اين دوسوره بود * حم الدخان وعم يتساءلون * وطيبي آن بيست سوره را ذكر كرده بترتيبي مخالف آنچه سيوطي در اتقان ذكر كرده است والله اعلم * متفق عليه * الفصل الثاني * عن حذيفة انه راى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل * روايت است از حذيفه كه وى ديد آن حضرت را كه نماز ميگزارد در زماني از شب * فكان يقول * پس بود آنحضرت كه ميگفت * الله اكبر ثلثا * سه بار ميگفت * ذوالملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة * ملكوت مبالغه ملك است وجبروت مبالغه جبر است بمعنى قهر وغلبه اين صيغه بمعنى مبالغه بسيار مي آمد مثل رحموت ورهبوت وكبريا وعظمت درمعنى نزديك هم اند واگر يكي را بر ذات حمل كنند وديگري را برصفات وجهي دارد * ثم استفتح * پس شروع كرد در دعاى استفتاح را ولدعية استفتاح سابقا درباب مايقرأ بعد التكبير گذشته است * فقرأ البقرة * پس خواند سورة بقره را يعني بعد از فاتحه * ثم ركع * پستر ركوع كرد * فكان ركوعه نحوا من قيامه * پس بود در ركوع وى مانندى از قيام وى در تطويل يعني چنانكه قيام را از قدر معتاد دراز كرد بتطويل قراءت ركوع را نيز ازمقدار معهود تطويل داد بتكثير ذكر وتسبيح نه آنكه حقيقة مقدار قيام وركوع برابر بود ونزديك بهمديگر بودند گذا قالوا وگاهي هر دو برابر نيز مي بودند چنانكه نسائي از حديث عوف بن مالك روايت كرده وآنرا در شرح ذكر كرده ايم والله اعلم * وكان يقول في ركوعه * وبود آنحضرت كه ميگفت در ركوع خود * سبحان ربي العظيم * ودر روايات اذكار وادعية ديگر نيز آمده * ثم رفع رأسه من الركوع * پستر برداشت سرخود را از ركوع * فكان قيامه نحوا من ركوعه * پس بود قيام وي بعد از ركوع مانندي از ركوع وي در تطويل بروجهي كه معلوم شد * يقول * ميگفت در قومه * لربي الحمد *

مر پروردگار مراست سپاس و ستایش همین را مکرر میگفت واذکار دیگر نیز وارد شده است * ثم سجد فكان سجوده نحوا من قيامه *
پستر سجده کرد پس بود سجده وی مانند تی از قومه او * فكان يقول في سجوده * پس میگفت در سجدهٔ خود * سبحان ربي الاعلى *
واذکار وادعیه نیز آمده * ثم رفع رأسه من السجود وكان يقعد فيما بين السجدتين نحوا من سجوده * و بود که می نشست درمیان
دو سجده مانندی از سجدهٔ خود * وكان يقول رب اغفرلي رب اغفرلي * مکرر و در بعض روایات زیاده بران کلمات دیگر نیز
میگفت چنانکه در باب سجود گذشت * فصلى اربع ركعات * پس بگزارد چهار رکعت * قرأ فيهن * خواند درین چهار رکعت
این چهار سوره را * البقرة وآل عمران والنساء والمائدة او الانعام شك * شک کرده است * شعبة * که راوی حدیث است
که در رکعت چهارم سورهٔ مائده خواند یا سورهٔ انعام * رواه ابو داود * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من قام بعشر آيات لم يكتب من الغافلين * کسی که قیام لیل کند یعنی نماز شب بگزارد بده آیت که بخواند آنرا
در دو رکعت یا زیاده و ظاهر آنست که مراد غیر فاتحه است نوشته نشود آنکس از جملهٔ غافلان یعنی همین مقدار شب برخاستن
و قرآن خواندن این فائده کند که باری نام غفلت از فاعل آن بردارند و او را بغفلت موسوم ندارند و از حضیض غفلت بر آرند
و این ادنی درجات است * ومن قام بمائة آية كتب من القانتين * و کسی که قیام نماید بصد آیت نوشته میشود از جملهٔ قانتان
و مطیعان و بامر الهی قیام کنندگان و نماز دراز گزارندگان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع
و خضوع آید * ومن قام بالف آية كتب من المقنطرين * و کسی که قیام کند بهزار آیت نوشته شود از بسیار کردکنندگان ثواب را
و مانند آنهای که اموال کثیر کرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن مقدار ده هزار دینار است و این اعلی مقامات
است و فوق آن مراتب مقامات بسیار است رزقنا الله * رواه ابو داود * وعن ابي هريرة قال كانت قراءة النبي صلى الله عليه
وسلم بالليل * گفت ابوهریره بود قراءت آنحضرت در نماز شب یا عام تر مختلف * يرفع طورا * بلند میخواند گاهی * ويخفض طورا *
و پست میخواند گاهی در طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنها می بود بلند میخواند و اگر دیگرانجا خواب کننده
بود پست میخواند * رواه ابو داود * وعن ابن عباس قال كانت قراءة النبي صلى الله عليه وسلم على قدر ما يسمعه من
في الحجرة وهو في البيت * گفت ابن عباس بود قراءت آنحضرت بر اندازهٔ آنکه میشنید آنرا کسی که در صحن خانه می بود
و حال آنکه آنحضرت درون خانه می بود و حجره را تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان
گفته اند که مراد به بیت و حجره یکی است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه می بود می شنید و در بعض روایات
آمده است که چون آنحضرت در نماز بمسجد میخواند میشنید آنکه بیرون مسجد می بود * رواه ابو داود * وعن ابي قتادة
قال ان رسول الله * روایت است از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم خرج ليلة فاذا هو بابي بكر يصلي *
بیرون آمد شبی پس ناگاه که وی ملاقی است با ابوبکر که نماز میگزارد * وهو يخفض من صوته * و حال آنکه ابوبکر پست
میکرد چیزی از آواز خود را * ومر بعمر وهو يصلي رافعا صوته * و گذشت آنحضرت بعمر و عمر نماز میگزارد بلند کننده آواز خود را
* قال * گفت ابوقتاده * فلما اجتمعا عند النبي * پس هنگامیکه جمع شدند ابوبکر و عمر نزد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم قال *
گفت آنحضرت * يا ابا بكر مررت بك وانت تصلي تخفض صوتك * ای ابوبکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در حالی که پست میکردی
آواز خود را سبب پست کردن آواز چیست * قال * گفت ابوبکر * قد اسمعت من ناجيت * بتحقیق می شنوانیدم کسی را که
مناجات میکردم او را و راز میگفتم با وی * يا رسول الله * یعنی باری تبارک و تعالی * وقال لعمر مررت بك وانت تصلي رافعا صوتك *
و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز خود را سبب بلند کردن آواز چه بود * فقال * پس
گفت عمر * يا رسول الله اوقظ الوسنان * بیدار میکنم خوابناکان را و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمیشوند و میخواهند که
بیدار باشند ولیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد که بیدار شوند * واطرد الشيطان * و میرانم شیطان را تا بشنیدن
قرآن بگریزد و گرد دائره وسواس نگردد و خود شیطان از سایهٔ عمر میگریخت و چون قرآن بشنود گرد آن مکان نگردد و هر یکی

از ین د ورزوک نیت خود را بیان کرد و هو صحیح است مانند آنکه میگویند که در جائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر اوقظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمهٔ اشارتی بجواب ازین سخن کرده شد و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته بود بلکه مقصود تنبیه غافلان است و از بعض مشائخ شنیده ام که در که نماز میکنند و بیجد است او را بیدار باید کرد و هرکه نه این چنین باشد نباید کرد تا در آن یک ساعت مکلف نماشد و خود اهل آن زمان همه نماز گزار و بیجد گزار بودند * فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابابكر ارفع من صوتك شيئا * بلند کن از آواز خود چیزی را این همه پست میخوان * وقال لعمر اخفض من صوتك شيئا * و گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی را این هدایت است بطریق وسط و اعتدال و تصرف است بتغیر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرفات ایشان است * رواه ابوداود وروى الترمذي نحوه * وعن ابي ذر قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصبح بآية * قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار فاتحه در قیام واحد نه مبطل صلوة است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط از حضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار اهدنا الصراط تا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار اند * والاية * و آیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواندند این آیت است * ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفرلهم فانك انت العزيز الحكيم * و این آیت قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشانرا پس ایشان بندگان تو اند چه چاره دارند و به تقصیرات خود مستحق آنند و محل رحمت و مغفرت اند و اگر می بخشی و می آمرزی مرایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لابد دران حکمتی و مصلحتی خواهد بود گویا که آنحضرت صلى الله عليه وسلم حال امت خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست * رواه النسائي وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم ركعتي الفجر فليضطجع على يمينه * چون بگزارد یکی از شما دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسبد برجانب دست راست خود شرح این گذشت و درین حدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجاست که بعض اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند * رواه الترمذي وابوداود *

* الفصـــــل الثالث *

عن مسروق قال سألت عائشة اي العمل كان احب الى رسول الله * گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قالت الدائم * گفت عائشه محبوب ترین عملها نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم عملی بود که مواظبت کنند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمده است که اگرچه آن عمل قلیل بود * قلت فاي حين كان يقوم من الليل * گفتم پس در کدام هنگام برمیخاست از شب * قالت * گفت عائشه * كان يقوم اذا سمع الصارخ * بود آنحضرت که برمیخاست وقتی که می شنید آواز کننده را مراد مرغ سحر است که آواز میکند دران وقت و گفته اند که عادت برآنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک آن این مگر با ختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب قریب دو یک در ثلث اخیر بلکه سدس اخیر می باشد * متفق عليه * وعن انس قال ما كنا نشاء ان نرى رسول الله صلى الله عليه وسلم في الليل مصليا الا رأيناه * گفت انس نبودیم ما که میخواستیم که به بینیم آنحضرت را در شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدیم او را نماز گزارنده * ولا نشاء ان نراه نائما الا رأيناه * و نبودیم ما که می خواستیم که به بینیم آن حضرت را خواب کننده مگر آنکه می دیدیم او را خواب کننده یعنی در شب منام هم میکرد و قیام هم مینمود نه تمام شب بیدار می بود و نه تمام شب خواب میکرد پس هم در خواب می دیدیم او را و هم بیدار می دیدیم * رواه النسائي * وعن حميد * بضم حا * بن عبد الرحمن بن عوف * از کبار تابعین است * قال * گفت * ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قال قلت وانا في سفر مع رسول الله * یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم باخود و قرار دادم و حال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم والله لارقبن رسول الله صلى الله عليه وسلم للصلوة * بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و تامل نمایم و نگاه دارم آنحضرت را صلى الله

براے نماز یعنی میخواهم که نماز آنحضرت را به بینم وتامل نمایم ومحفوظ دارم * حتى ارى فعله * تا به بینم فعل اورا که چه طور می کند * فلما صلى صلوة العشاء * پس هرگاه که گزارد آنحضرت نماز عشارا * وهي العتمة * وآن نماز عشا که اورا عتمه میخوانند احترازاست از نماز شام که اورا هم عشا میکویند ودر اوائل اعراب نماز مغرب را عشا میکفتند وعشا را عتمه بمعني تاریکی بعد از ان نهي ازان واقع شد وتحقيق این معني سابقا در باب اوقات صلوة گذشته است * اضطجع هويا من الليل * بهلو نهاد وبخفت آن حضرت زمان دراز از شب وهوي بفتح ها وکسر واو وتشدید یا زمان طویل وبعض گفته اند که مخصوص است بشب * ثم استيقظ * پستر بیدار شد * فنظر في الافق * پس نگاه کرد در کرانهٔ آسمان یعنی در آسمان ودر اکثر روایات في السماء واقع شده کویا ذکر افق درین روایت بجهت آنست که ستارها در افق ونزدیک بآن روشن تر وتابان تر می باشند * فقال * پس خواند این آیت را * ربنا ما خلقت هذا باطلا حتى بلغ الى انك لا تخلف الميعاد * تا این آیت ودر روایات دیکر ابتدا از إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تا آخر سوره یا تا انك لا تخلف الميعاد است * ثم اهوى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فراشه فاستل منه سواكا * پستر میل کرد آنحضرت بسوی جامهٔ خواب خود پس بکشید از جامهٔ خواب مسواک را وسل کشیدن چیزی بنرمی چنانکه شمشیر از نیام * ثم افرغ في قدح من ادارة عنده ماء * پستر ریخت در قدحی از مطهره که نزد وی بود آب را * فاستن * پس مسواک کرد * ثم قام فصلى * پستر ایستاد پس نماز بگزارد * حتى قلت قد صلى قدر ما نام * تا آنکه گفتم من بتحقیق نماز گزارد مقدار انچه خواب کرد * ثم اضطجع * باز خسپید * حتى قلت قد نام قدر ما صلى * تا آنکه گفتم بتحقیق خواب کرد مقدار انچه نماز بگزارد * ثم استيقظ ففعل كما فعل اول مرة * پستر بیدار شد پس کرد چنانکه کرد اول بار * وقال مثل ما قال * وگفت مانند انچه گفت اول بار از ادعیه واذکار * ففعل رسول الله * پس کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ثلث مرات قبل الفجر * سه بار پیش از فجر * رواه النسائي * وعن يعلى * بفتح تحتانيه وسکون مهمله وفتح لام * بن مملك * بفتح میم اولی وسکون ثانیه وفتح لام از طبقهٔ ثالثه است از تابعین روایت میکند * انه سأل ام سلمة زوج النبي * که وی پرسید ام سلمه را که جفت پیغمبر است * صلى الله عليه وسلم عن قراءة النبي * از قراءت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم وصلوته * واز نماز وی که بچه کیفیت میخواند قرآنرا وبچه طریق می گزارد نماز را * فقالت * پس گفت ام سلمه * وما لكم وصلوته * چکار میکنید شما با نماز او وچه می پرسید ازان وکجا می توانید کرد مانند آن وبعض شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر وتلهف است از تذکر احوال آنحضرت بجریان ذکر وی صلى الله عليه وسلم پس نخست ذکر صلوة کرد وبیان آن نمود که اهم واصل است پس گفت * كان يصلي ثم ينام قدر ما صلى * بود آنحضرت که بر میخاست ونماز میکرد پستر خواب میکرد اندازهٔ انچه نماز میکرد * ثم يصلي قدر ما نام * پستر بر میخاست ونماز میکرد اندازهٔ انچه خواب کرد * ثم ينام قدر ما صلى * پستر خواب میکرد اندازهٔ انچه نماز گزارد * حتى يصبح * تا آنکه صبح میکرد * ثم نعتت قراءته * پستر وصف کرد ام سلمه قراءت آنحضرت را وبیان نمود کیفیت آنرا * فاذا هي تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا * پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قراءتی را که مفسر است یعنی بیان کرده شده حرفا بعد حرف جدا جدا * رواه ابوداود والترمذي والنسائي *

* باب ما يقول اذا قام من الليل * ذکر ودعا از حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم دائم ومستمر بود در جمیع اوقات واحوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات واحوال ومحل نزول رحمت ربانی وسطوع انوار رحمانی وظهور آثار قربت واجابت وبروز نور وحضور است *

* الفصـــــل الاول * عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل يتهجد قال * گفت ابن عباس بود آنحضرت چون بر میخاست بعضی از شب که نماز تهجد کند وهجود وتهجد در لغت بمعني نوم واستيقاظ هر دو آید بعد ازان غالب آمد بر نماز بعد نوم وبعض گویند تهجد بمعني ترک هجود است چنانکه تاثم بمعني ترک اثم میکوید که چون آنحضرت برای نماز تهجد بر می خاست میخواند این دعا را * اللهم لك الحمد انت قيم السموات والارض * خدایا ترا است حمد توئي بر پا دارندهٔ آسمانها وزمین * ومن فيهن * وبر پا دارندهٔ کسانیکه در آسمان وزمین اند از ملائکه وجن وانس یعني توئي قائم بحفظ خلق ومدبر امور ایشان وبر پا دارندهٔ ایشان ملي الد وام که اگر یک لحظه حصول این فیض انقطاع پذیرد همه

عالم از پا در افتد * بیت * گر نرسد قافله بر قافله * فیض تو بر هم فتد این سلسله * و تخصیص قیومیت بعقلا که کلمهٔ من مفید آنست بجهت
شرف و اهتمام بذکر قیومیت است مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس و استبداد بتدبیر امور است و قیم و قیوم و قیام همه صیغهٔ
مبالغه اند و روایت بهر سه لفظ آمده و مناسب است ذکر آن در مقام قیام لیل باز میفرماید * ولك الحمد انت نور السموات والارض ومن
فیهن * و مر تراست حمد توئی روشن کننده و موجود گردانندهٔ آسمان و زمین و هر کسی که در آسمان و زمین است کنایت است از تمامهٔ خلق
و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر کردانندهٔ غیر خود باشد و تحقیق این معنی از تفسیر کریمهٔ الله نور السموات والارض باید
جست و کاتب حروف نیز بذکر آن در رسالهٔ مفرده توفیق یافته است و وجه ذکر نور درین مقام روشن است * ولك الحمد انت ملك
السموات والارض ومن فیهن * و توئی پادشاه آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است و ذکر ملك نیز درینجا مناسب است که یاد
از ملك نیم شب میدهد که پادشاه پادشاهان بحکم تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ بگدایان کوی خود عطامی نماید چنانکه یکی از اعاظم اولیا
گفته است * بیت * زانکه که یافتم خبر از ملك نیم شب * صد ملك نیم روز بیکجو نمی خرم * ولك الحمد انت الحق * و مر تراست
ستایش بجمیع کمالات و توئی موجود و ثابت و محقق بی توهم عدم و بطلان و هر چه غیر تست در حد ذات باطل و معدوم است و حلیهٔ
ثبوت و وجود عاریت است بروی * و وعدك الحق * و وعدهٔ تو که بندگان خاص بنصر و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا
دولت دیدار کردهٔ حق است و نامرادان دلبدان بسته شادمانند و اگر نه زحمت اغیار و محنت این دار چه جفاکه بر جان این مسکینان
نمی کند * بیت * مرا امید وصال تو زنده میدارد * وگرنه صد رهم از هجر تست بیم هلاک * ولقاؤك حق * و برگشتن بدار
آخرت و پیش آمدن بدرگاه عزت و کبریای تو و دیدار تو حق است * وقولك حق * و کلام تو صادق و هر چه بدان خبر دادهٔ حق است
این مجمل است و تفصیلش آنست که فرمود * والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لك اسلمت * خداوندا
مر ترا انقیاد می نمایم و فروتنی میکنم و احکام تشریعی وارادی ترا امتثال و تسلیم میکنم * وبك آمنت * و بتو ایمان می آرم
* وعلیك توكلت * و بر تو همه کارها باز میگزارم * والیك انبت * و بسوی تو در ظاهر و باطن بازگشت میکنم و توبه و انابت
هر دو بمعنی رجوع اند و مقام انابت اعلی و ارفع است * وبك خاصمت * و بحجت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنم با اعدای
دین * والیك حاكمت * و بسوی تو بر میدارم امر خود را که مر تراست حکم نه غیر ترا و میگردانم ترا قاضی و حکم میان خود و
میان کسی که مخالفت میکند مرا در دین و دنیا و محاکمه رفع امر بسوی قاضی * فاغفرلی ما قدمت وما اخرت * پس بیامرز
مرا گناهان که پیش فرستاده ام و پس خواهم کرد * وما اسررت وما اعلنت * و چیزیکه پنهان کرده ام و چیزیکه آشکارا کرده ام
از گناهان * وما انت اعلم به منی * و گناهان که تو دانا تری بدان از من * انت المقدم وانت المؤخر * توئی پیش کنندهٔ و پس
افکندهٔ هر کرا خواهی * لا اله الا انت * نیست هیچ معبودی بحق مگر تو * ولا اله غیرك * و نیست اله جز تو این تاکید و تصریح
است بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وی سبحانه * متفق علیه * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت
كان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال * گفت عائشه بود آنحضرت چون بر میخاست بشب شروع
میکرد در نماز پس میگفت * اللهم رب * ای خدا ای پروردگار * جبرئیل ومیكائیل واسرافیل فاطر السموات والارض * ای پیدا
کننده و از عدم بوجود آرندهٔ آسمانها و زمین * عالم الغیب والشهادة * ای دانای آنچه ناپیدا ست بر خلق و آنچه پیدا است
بر ایشان * انت تحكم بین عبادك فیما كانوا فیه یختلفون * تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که
اختلاف میکنند در آن * اهدنی لما اختلف فیه من الحق * راه نما مرا بچیزیکه اختلاف کرده شده است در وی از حق و ثابت
دار بر آن و زیاده کن در آن چه مقامات قرب و انوار تجلی بی حد و بی نهایت است و لهذا امر کرده شد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بگفتن رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا * باذنك * بدستوری تو و تیسیر و توفیق تو * انك تهدی من تشاء الی صراط مستقیم * بدرستیکه
تو راه مینمائی هر کرا میخواهی بسوی راه راست * رواه مسلم * وعن عبادة * بضم عین و تخفیف موحده * بن الصامت *
صحابهٔ مشهور راست از نقبای انصار حاضر شد عقبهٔ اولی و ثانیه را و حاضر شد بدر را و همه مشاهد را بود رجل طویل جسیم جمیل

* قال * گفت * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تعار من الليل * کسی که بیدار شود وا ز پهلو به پهلو گردد و غالب در انتباهی استعمال میباید که با وی آوازی است چنانچه عادت است در وقت بیدارشدن مشتق است از اعرار که نام آواز شتر مرغ است * فقال * پس بگوید در وقت بیدار شدن * لا آله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير * سبحان الله والحمد لله ولا آله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله ثم قال * پستر بگوید * رب اغفرلي او قال * یا گفت * ثم دعا * شک روای است که آنحضرت خصوص این دعا که اللهم اغفرلي است فرموده یا مطلق دعا فرمود هرکسی که هرچه خواهد * استجيب له * قبول کرده میشود از ان کس این دعا و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکند در هم الکیس نام است چنانچه کسی در کیسهٔ خود درهم دارد هروقت که میخواهد طیار است همچنین این دعا اجابت وی مهیا و قریب است * فان توضأ وصلى قبلت صلوته * این دعا خود بالفعل با ستجابت رسیده پس از ان اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده میشود نماز وی * رواه البخاری *

* الفصل الثاني * عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ من الليل قال * گفت عائشه بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت * لا آله الا انت سبحانك اللهم وبحمدك * بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لائق است بجناب قدس تو ای خدا و تنزیه میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو * استغفرك لذنبي * طلب آمرزش میکنم ترا مر گناهان خود را * واسألك رحمتك * وسوال میکنم ترا رحمت خاص ترا * اللهم زدني علما * خداوند افزاده کن مرا علم را که مراتب آنرا نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهي را نهایتی نیست و تجلیات وی تعالی غیرمتناهي علم بنده که دائم در ترقیات است همیشه در زیادتی خواهد بود * ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني * ومائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق به باطل پس از آنکه راه نمودی مرا بدان * وهب لي من لدنك رحمة * وبخشش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتی عظیم * انك انت الوهاب * بدرستیکه تو بخشندهٔ کاملی که مواهب ترا پایان نیست و از حد و عد بیرون است * رواه ابوداود * وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يبيت على ذكر * نیست هیچ مسلمانی که شب گذارد یعنی خواب کند بر ذکری از اذکار * طاهرا * در حالتی که پاک است یعنی بوضو است کذا قالوا * فيتعار من الليل * پس بیدار گردد در جزوی از شب * فيسأل الله خيرا * پس سوال کند خدا را نیکي را * الا اعطاه الله اياه * مگر آنکه بدهد اورا خدای تعالی آن نیکي را * رواه احمد وابوداود * وعن شريق * بفتح شین معجمه وکسر را و بقاف * الهوزني * بفتح ها وسکون واو وفتح زای از تابعین است روایت میکند از عائشه * قال دخلت على عائشة * گفت درآمدم بر عائشه * فسألتها بم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفتتح اذا هب من الليل * پس پرسیدم اورا که چه چیز بود آنحضرت که آغاز میکرد وقتیکه بیدار میشد از شب * فقالت سألتني عن شئ ما سألني عنه احد قبلك * پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزیکه نپرسید مرا از ان چیز هیچ یکي پیش از تو * كان اذا هب من الليل كبر عشرا * بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب الله اکبر میگفت ده بار * وحمد الله عشرا * والحمد لله میگفت ده بار * وقال * ومیگفت * سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملك القدوس عشرا واستغفر عشرا * ومیگفت استغفرالله ده بار * وهلل الله عشرا * ومیگفت لا آله الا الله ده بار * ثم قال * پستر میگفت * اللهم اني اعوذ بك من ضيق الدنيا وضيق يوم القيمة * خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگي دنیا و از تنگي روز قیامت * عشرا * ده بار * ثم يفتتح الصلوة * پستر آغاز میکرد نماز را و این وردرا معشرات سبع میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام ورد مشهور است آنجا ده چیز است که هریک را هفت بار بخوانند و این جا هفت چیز است که هریک را ده بار میگویند * رواه ابوداود

* الفصل الثالث * عن ابي سعيد قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل كبر ثم يقول * بود آنحضرت وقتیکه بر میخاست از شب تکبیر میگفت پستر میگفت * سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك * بزرگ است نام تو * وتعالى جدك * بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگي تو * ولا آله غيرك * و نیست خدای جز تو * ثم يقول الله اكبر كبيرا ثم يقول اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه * از وسوسهٔ وی * ونفخه * و کبر وی که می اندازد آدمی را در این

و برباد می‌سازد * ونفثه * ودمیدن وی مراد بدان شعر مذموم است یا سحر * رواه الترمذی وابوداود والنسائی وزاد ابوداود بعد قوله غیرک * وزیاده کرده است ابوداود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که * ثم یقول * پستر میگفت * لا اله الا الله ثلاثا * سه بار * وفی آخر الحدیث * وزیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که * ثم یقرأ * پستر میخواند یعنی فاتحة الکتاب را وشروع میکرد در قراءت * وعن ربیعة بن کعب الاسلمی * روایت است از ربیعهٔ اسلمی که از اصحاب صفه بود واز قدمای صحابه بود وملازم آنحضرت بود در سفر وحضر * قال کنت ابیت عند حجرة النبی * گفت بیوتت میکردم من نزد حجرهٔ پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل * پس بودم من که می شنیدم آن حضرت را چون قیام لیل میکرد * یقول * میگفت * سبحان رب العالمین * پاکی پروردگار جهانیان * الهوی * میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح ها وکسر واو وتشدید یا * ثم یقول * پستر میگفت * سبحان الله وبحمده الهوی * زمان طویل * رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح

* باب التحریض علی قیام اللیل *

تحریض در لغت برغلانیدن وگرم کردن کسی را بر چیزی ومعنی تحریض بر قیام لیل ترغیب وترهیب کردن وبیان کردن فضائل عمل بدان ونقائص ترک آنست وفضائل قیام لیل بسیار است وعمدهٔ آن نزول رحمت حق بر عباد وتقریب ایشان بفضل وکرم واجابت دعا وعطای مسئول ومغفرت ذنوب وبتحقیق وعده کرده است وی جل وعلا حبیب خود را بر تهجد برانگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام محمود ولابد تابعان او را نیز پرتوی ازان مقام ونورانیت نصیبه باشد مشائخ گفته اند که درین دنیا که نمونهٔ لذت بهشت ولذتی وآرامی است که در وقت سحر بجهت تملق در مناجات حاصل میگردد * شعر * روبرو دل بنشین کان دلبر خرگاهی * وقت سحر آید یا نیم شبی باشد *

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد * می بندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند وگفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است وتصویر وتمثیل است زیرا که هر که میخواهد که کسی را محکم بندد سه بند می بندد تا نجنبد ونگریزد مگر بعد از کشادن آن بندها مقصود دوست گردانیدن شیطان است خواب را نزد نائم وآراستن وی آرام وراحت را بروی وتنگ گردانیدن مجال حرکت بروی * یضرب علی کل عقدة * میزند بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم * علیک لیل طویل * بر تو شب دراز است * فارقد * پس خواب کن * فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة * پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را میکشاید یک گره * فان توضأ انحلت عقدة * پس اگر وضو کند میکشاید گرهٔ دیگر * فان صلی انحلت عقدة * پس اگر نماز بگزارد میکشاید گرهٔ دیگر ودر بعض روایات عقده درینجا بلفظ جمع است یعنی میکشاید همه گرههای وی * فاصبح نشیطا طیب النفس * پس صبح میکند شادمان پاک نفس * والا اصبح خبیث النفس کسلان * واگرنه بیدار شود ذکر نکند و وضو ونماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل * متفق علیه * وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماه * روایت میکند مغیرة بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی * فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر * پس گفته شد مر آنحضرت را برای چه میکنی این همه ریاضت ومیکشی این همه تعب وعنا وحال آنکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته وآنچه پس آمده * قال افلا اکون عبدا شکورا * گفت اگر گناهان همه بخشیده باشد آیا پس نباشم من بندهٔ شکر گوینده بر نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب است وتحقیق این معنی در موضع دیگر کرده شده است * متفق علیه *

* وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل * گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی * فقیل ما زال نائما حتی اصبح * پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب کننده تا آنکه صبح کرد * ما قام الی الصلوة * نایستاد برای نماز شب * قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه * گفت آنحضرت آن مردی است که شاشه کرد شیطان در گوش او * او قال فی اذنیه * شک راوی است که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی * متفق علیه * بدانکه علم بحقیقت آن موکول است

بعلم شارع وممكن است حمل آن بر ظاهر زيرا كه نسبت كرده شده است اكل وشرب وقيء وضراط ومانند آن بشيطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نيز وگاهي تاويل ميكنند بتاويلات مناسبه پس بعض ميگويند كه اين مثلي است كه زده است آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى غفلت آن مرد از نماز ونا شنيدن وى آواز مؤذن را وتشبيه داده بحال كسى كه افتاده است بول دركوش او پس گران شده بسبب آن شنوائي او وتباه گشته حس او وبعض گفته اند كه مراد آنست كه پر كرده است شيطان گوش او را بكلام باطل وباحاديث لغو وحادث شده بسبب آن گراني در سمع وى از استماع دعوت حق واين دو وجه ناظر در آن است كه براى نماز صبح نيز برنخاسته وآذان آن نشنيده وظاهر آنست كه مراد نماز شب باشد والله اعلم پس اين كنايت است از استخفاف واهانت زيرا كه عادت است كه هركه استخفاف كند چيزيرا بول كند بروى وبعض گفته اند كه كنايت است از ضرب نوم در وجود وى وتخصيص اذن بجهت بودن اوست حاسهٔ انتباه والله اعلم * وعن ام سلمة قالت استيقظ رسول الله * گفت ام سلمه بيدار شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ليلة فزعا * يكشب ترسان * يقول * در حالتيكه ميگويد بطريق تعجب از عظمت قدرت حق وكبريائي او * سبحان الله ماذا انزل الليلة من الخزائن * پاكي خدا را چه چيزها فرو فرستاده شد امشب از خزائن رحمت * وماذا انزل من الفتن * وچه چيزها فرو فرستاده شد از فتنها وعذابها * من يوقظ صواحب الحجرات * كيست كه بيدار كند زنان را كه صاحب حجرها اند * يريد ازواجه * مراد ميدارد آنحضرت بصواحب حجرات ازواج مطهرهٔ خود را * لكي يصلين * تا نماز بگزارند * رب كاسية في الدنيا عارية في الآخرة * بسا زن يا نفس صاحب كسوت پوشنده يا پوشاننده انواع حلى وحلل را برهنه در آخرت كسوت پوشانيدن كسى را جامه پس كاسيه اينجا بمعني لابسه باشد بصيغهٔ نسبت بقرينهٔ عاريت يا محمول بر معني خود بقصد مبالغه يعني در دنيا ديگرانرا مى پوشانيد ودر آخرت خود برهنه است * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ينزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة الى السماء الدنيا * فرود مى آيد پروردگار ما يعنى رحمت خاص وفضل مخصوص او هر شب بآسمانيكه فرودتر وپايانتر است از آسمانها ونزد محققين نزول صفتى است از صفات الهي مثل يد واستوا وجز آن از متشابهات كه ايمان بدان بايد آورد واز كيفيت آن ايستاد يعنى تجلي ميكند وى تعالى باين صفت در وقت سحر * حين يبقى ثلث الليل الآخر * هنگاميكه باقي مى ماند سوم حصهٔ شب كه آخر است يعنى وقت سحر * يقول * ميگويد وى سبحانه * من يدعوني فاستجيب له * كيست كه دعا كند مرا تا قبول كنم دعاى او را * من يسالني فاعطيه * كيست كه درخواست كند وبطلبد از من تا بدهم آنچه مى خواهد وميطلبد بدانكه دعا خواندن است چنانچه بنده گويد يا رب ودربرابر وى اجابت وقبول است چنانكه گويد پروردگار تعالى لبيك عبدى وسوال طلبيدن است ودر برابر آن اعطاى مطلوب است چنانچه در وصف اسم اعظم واقع شده است كه چون دعا كرده شود بوى اجابت كرده ميشود وچون سوال كرده شود داده ميشود وگاهي دعا وسوال بجاى يكديگر نيز واقع ميشوند * من يستغفرني فاغفرله * كيست كه آمرزش خواهد از من پس بيامرزم او را * متفق عليه * وفي رواية لمسلم * ودر روايتي مر مسلم را اين زيادت آمده است * ثم يبسط يديه * پس فراخ ميكند پروردگار تعالى هر دو دست خود را * ويقول من يقرض غير عدوم ولا ظلوم * وميگويد وى تعالى كيست كه قرض دهد كسي را كه نه فقير است كه مال ندارد تا اداى قرض ادا كند ونه ظلم كننده كه با وجود غنا ومال ظلم كند وحق كسي ندهد ما نعي ازاداى قرض همين دو چيز است يا فقر يا ظلم ووى تعالى از هر دو منزه است * حتى ينفجر الفجر * حق تعالى اينها را بزبان لطف وكرم ميگويد تا ميكشايد فجر وميدر آيد وقت صبح * وعن جابر قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان في الليل لساعة لا يوافقها رجل مسلم يسأل الله خيرا من امر الدنيا والآخرة الا اعطاه اياه * گفت جابر ابن عبد الله شنيدم آنحضرت را كه ميگفت بدرستيكه در شب ساعتي وزماني لطيف است كه موافق نيفتد ودر نيابد آنرا مردى مسلمان در حاليكه سوال ميكند خدا را نيكي از كار دنيا وآخرت مگر آنكه ميدهد وى تعالى آنمرد را آن نيكي را * وذلك كل ليلة * واين ساعت وزمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه ومانند آن مانند آنكه آنساعت متعين است يا مبهم بعض ميگويند كه مبهم است مثل شب قدر وساعت جمعه ودر بعض روايات آمده است كه آن ساعت ميانهٔ شب

است* رواه مسلم* وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الصلوة الى الله تعالى صلوة داود* دوست داشته شده ترين نمازها بسوى خدا نماز داود پيغمبر است عليه السلام* واحب الصيام الى الله تعالى صيام داود* ودوست داشته ترين روزه ها بسوى خدا روزهٔ داود پيغمبر است* كان ينام نصف الليل* بود داود كه خواب ميكرد سه دانگ شب* ويقوم ثلثه* وبرميخاست ونماز ميكرد دو دانگ شب* وينام سدسه* وباز خواب ميكرد يک دانگ تمام شب وى عليه السلام مقسوم بود باين قسمت كه اول شب تا نيم شب خواب ميكرد و ثلث شب نماز ميكرد وسدس اخير باز خواب ميكرد بس دو حصه شب خواب ميكرد ويک حصه نماز* ويصوم يوما* وروزه ميداشت داود يكروز* ويفطر يوما* وروزه ميكشاد روز ديگر* متفق عليه* مشكل درينجا آن است كه عمل سيد انبيا صلى الله عليه وسلم دائم نه برين وجه بود پس احب الى الله چون باشد وآنحضرت ترک احب چون كند جوابش آنكه احبيت فعل مذكور از بعض وجوه است نه بجميع وجوه از جهت بودن او اقرب باعتدال وحفظ صحت مزاج وبجهت آنچه در نوم سدس اخيرا ست از دفع كلفت وملال وعدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون وشكستگي آن واين در نماز است ووجه احبيت صوم داود در باب صيام بيايد ان شاء الله تعالى وفعل سيد انبيا عليه من الصلوة افضلها واكملها بر مقتضيات اوقات واحوال بر اطوار مختلفه بود ومتضمن حكم ومصالح لايعد ولايحصي كه راجع به نفس كريم وى وامت مرحومهٔ وى بود از اقويا وضعفا فافهم وبالله التوفيق* وعن عائشة* رضي الله عنها* قالت كان* گفت عائشه بود* تعني رسول الله صلى الله عليه وسلم ينام اول الليل ويحيي آخره* خواب ميكرد آنحضرت اول شب وزنده ميداشت آخر شب را يعني بيدار مى بود در وى واز بيدارى تعبير بزنده كاني شب ميكنند زيرا كه حيات زمان در عبادت كردنست در وى وزمانى كه در وى عبادتي واقع نشود گويا مرده است يا مراد زنده كردانيدن نفس است در شب به بيدارى وعبادت چه خواب در حكم مرگ است چنانكه گفته اند النوم اخ الموت وفرد و معني در لفظ احياء الليل گفته اند ومعني اول ظاهر تر است ولفظ حديث نيز ظاهر در آنست فافهم ماند آنكه بيان نكرد كه چه مقدار از اول شب خواب ميكرد واز آخر شب بيدار مي بود وظاهر در مناطقه است وگفته اند كه نيم شب آنحضرت بخواب ميگذشت ونيم بنماز اگرچه خواب وبيدارى تارهٔ بتارهٔ مى بود والله اعلم* ثم ان كانت له حاجة الى اهله قضى حاجته* پس اگر مى بود مر آنحضرت را حاجتى بسوى زنان خود مى يرداخت حاجت خود را* ثم ينام* پس خواب ميكرد بى آنكه غسل كند ليكن وضو ميكرد كه آن طهارت نوم است* فان كان عند النداء الاول جنبا* پس اگر ميبود نزديک بانگ نخستين جنب بر تقدير اشتغال بقضاى حاجت* وثب فافاض عليه الماء* بر ميجست پس ميريخت بربدن مبارک خود آب ومراد بنداى اول اذانست واوليت يا به نسبت اقامت است يا بنسبت ايذان واعلام كه مؤذن بر در آنحضرت آمده هم ميكرد* وان لم يكن جنبا توضأ للصلوة ثم صلى ركعتين* واگر نمى بود جنب وضو ميكرد براى نماز دبستر ميگزارد دو ركعت سنت فجر* متفق عليه*

الفصل الثاني

عن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم بقيام الليل* برشما باد برخاستن شب براى نماز* فانه داب الصالحين قبلكم* پس بدرستيكه قيام ليل عادت وكار نيكوكاران است كه پيش از شما بوده اند* وهو قربة لكم الى ربكم* وقيام ليل سبب نزديكي است مر شما را بسوى پروردگار شما* ومكفرة للسيئات* وسبب پوشيدن است مراد بها را مكفره بفتح ميم وسكون كاف وفتح فا بمعني ستر كفارت گناهان كه ميگويند هم باينمعني است* ومنهاة* بفتح ميم وسكون نون* عن الاثم* وبازدارنده است از گناهان وحسنات همه كفارات سيئات اند وصلوة مطلق ناهي است از فحشاء ومنكر وصلوة ليل بجهت زيادت فضلي كه دارد اتم واكمل است دران* رواه الترمذي* وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة يضحك الله اليهم* سه كس اند كه ميخندد خداى تعالى براى ايشان كنايت است از رضا ولطف واقبال بروح ورحمت واطلاق ضحک وامثال آن بحضرت رب العزة در احاديث آمده است وازجملهٔ متشابهات است* الرجل اذا قام بالليل يصلي* يكي از ان سه كس مرد چون برخيزد براى نماز شب* والقوم اذا صفوا في الصلوة* دوم قوم چون صف ببندند در نماز ومتوجه شوند وروى آرند بجناب قرب وى تعالى* والقوم اذا صفوا في قتال العدو* سوم قوم چون صف بندند در كشتن دشمنان دين ونصرت

بند ند بر نثار كردن روح به محبت مولى تعالى و اعلاى دين وى * رواه فى شرح السنة * وعن عمرو بن عبسة * بفتحات * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرب ما يكون الرب من العبد فى جوف الليل الآخر * نزديك تر بودن پروردگار تعالى از بنده درميان شب است در جانب آخر كه بعد از نيم شب است واين قرب اتم واكمل است از قربى كه اشارت است بسوى قول وى صلى الله عليه وسلم اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد نزديكتر بودن بنده از پروردگار وقتى است كه بنده ساجد است آنجا بنده تقرب ميجويد بسجده واينجا پروردگار تعالى وتقدس نزول ميكند برحمت وقرب بسوى بنده وصلوة ليل جامع قربين است * فان استطعت ان تكون ممن يذكر الله فى تلك الساعة فكن * فرمود آنحضرت پس اگر ميتوانى كه باشى تواى عمرو بن عبسه از آنكسانيكه ياد مى كنند خدا برا دران ساعت وشامل ند حضور وى ونزول وقرب اورا پس باش تواز ان كسان وعمرو بن عبسه از مقربان حضرت ومحبوبان درگاه است درمبدأ ظهور نور نبوت كه آنحضرت درمكه بود ووى در وطن خود بود ودر دل وى يكايك نور توحيد وكراهت بت پرستى وشرك انداختند پس شنيد كه درمكه مردى پيدا شده است كه مردم را بتوحيد ميخواند واز عبادت اصنام منع ميكند بمكه آمد وخبر آنحضرت پرسيد آن حضرت در آنوقت بحكم الهى تعالى از نظرهاى اعداى دين مختفي بود پرسيد كه درميان شما كسى پيدا شده است كه از راه وروش شما بر آمده بدين ديگرمى خواند گفتند بلي ديوانه ايست كه طريقهٔ باواجداد گذاشته رسمى نو درميان آورده است * شعر * ديوانه كنى هردو جهانش بخشى * ديوانهٔ تو هردو جهانرا چه كند * گفت اورا كجاتوان يافت گفتند نيم شبي باشد كه بر آيد وگرد اين خانه بگردد عمرو بن عبسه نيم شبى بر آمد ودر استار كعبه پنهان شد ناگاه مرديرا ديد كه پيدا شد مردى وچه مردى كه همه مردان خاك آستان اويند كه لا اله الا الله لا اله الا الله ميگويد وگرد خانه ميگردد عمرو بن عبسه بر آمد وسلام كرد و پرسيد كه چه كسى تو ودين توچيست آنحضرت گفت كه من رسول خدا ام ودين من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من نيز اين دين را دوست ميدارم پس ايمان آورد ووى سوم يا چهارم است دردين پس آنحضرت اورا وداع كرد وگفت پروردگار من بامن وعده كرده است چون آن وعده رابسر بردنزد ما بيا پس عمرو بن عبسه بمدينه آمد وصحبت داشت وبكمال رسيد وورود اين حديث درين وقت است * رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله عليه وسلم رحم الله رجلا قام من الليل فصلى وايقظ امرأته * رحمت كند خداى تعالى بنده را كه برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را وبيدار كرد زن خود را * فصلت * پس نماز بگزارد آن زن نيز * فان ابت نضح فى وجهها الماء * پس اگر كاهلي كند وسرباز زند زن از برخاستن پاشيد در روى وى آب * رحم الله امرأة قامت من الليل فصلت وايقظت زوجها فصلى فان ابي نضحت فى وجهه الماء * رحمت كند خداى تعالى زني را كه برخاست بنماز شب پس گزارد نماز وبيدار كرد مرد خود را پس گزارد آنمرد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشيد آن زن در روى وى آب يعني مرد وزن بايد كه ممد ومعاون يكديگر باشند برطاعت وعبادت همچنين هرجا كه ياران ورفيقان اند * رواه ابوداود والنسائي * وعن ابي امامة قال قيل * گفت گفته شد * يارسول الله اي الدعا اسمع * كدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت وقبول * قال جوف الليل الآخر * فرمود آن حضرت دعاى كه درون شب كنند جانب آخر يا تقدير كلام آنست كه پرسيده شد كدام وقت مستجاب است دعا دروى گفت وقت درون شب * ودبر الصلوات المكتوبات * ويس نمازهاى فرض شامل است دعا را در آخر تشهد وآخر نماز متصل يا بعد از ذكر ودعاى كه ماثور است واين حديث درباب الذكر بعد الصلوة گذشته است * رواه الترمذى * وعن ابى مالك الاشعرى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فى الجنة غرفا يرى ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها * بدرستيكه در بهشت غرفه ها است كه ديده ميشود آنچه بيرون آنها است از درون آنها وديده ميشود آنچه درون آنهاست از بيرون آنها از غايت صفا ولطافت وغرف بضم غين معجمه وفتح راجمع غرفه بضم غين وسكون را منزل رفيع وخانه بالاى خانه * اعدها الله لمن الان الكلام * مهيا وآماده ساخته است آنها را خداى تعالى براى كسيكه نرم گويد سخن را ودرشتي نكند وبا مردم بخوى نيك زندگاني كند * واطعم الطعام * وبخوراند طعام را وغم خوارى كند گرسنگان وصالحانرا * وتابع الصيام * وپياپى دارد روزه ها را مراد كثرت صيام است نه دوام آن * وصلى بالليل والناس نيام * ونماز

بگزارد بشب وحال آنکه مردم درخواب باشند که این وقت اقرب است بصدق عبودیت واخلاص عمل اشارتست باستجماع صفت تواضع وجود وعبادت * بیت * شرف مرد بجود است وکرامت بسجود * هرکه این هردو ندارد عدمش به ز وجود * رزقنا الله تعالی * رواه البيهقي في شعب الايمان وروى الترمذي عن علي رضي الله عنه نحوه وفي رواية * ودر روایت ترمذی بجای لمن الان الكلام * لمن اطاب الكلام * آمده ومراد از طیب کلام ولین کلام یکی است *

* الفصل الثالث *

* عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از عبد الله بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت * يا عبد الله لا تكن مثل فلان * مباش مانند فلان نام شخصی را برده باشد وشیخ در مقدمهٔ فتح الباری میگوید که واقف نشدم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث * كان يقوم من الليل فترك قيام الليل * بود که برمیخاست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه عبد الله بن عمرو است بر منع وی از کثرت قیام لیل وافراط در آنکه مورث ملالت وسامت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصهٔ وی رضي الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام مینمود وقطعا خواب نمیکرد و پدرش ازان منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورد پس حضرت اورا منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم * متفق عليه * وعن عثمان بن ابي العاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كان لداؤد عليه السلام من الليل ساعة يوقظ فيها اهله * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت بود مر داؤد پیغمبر را از شب ساعتی که بیدار میکرد دران ساعت اهل وعیال خود را * يقول * میگفت داؤد عليه السلام * يا آل داؤد قوموا فصلوا * برخیزید پس نماز کنید * فان هذه ساعة يستجيب الله عز وجل فيها الدعاء * زیرا که بدرستیکه این ساعتی است که قبول میکند خدای تعالی دروی دعا را * الا الساحر او عشار * مگر ساحر را وعشار را وستاننده را از اموال ناس واین عشاران موذی می باشند وبناحق اموال واشیای مردم را میربایند ودر حدیث شب نیمهٔ شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب می آمرزند الا عشار ومدمن خمر وعاق والدین ومسبل ازار را * رواه احمد * وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میگفت * افضل الصلوٰة بعد المفروضة صلوٰة في جوف الليل * افزون ترین نماز در ثواب نماز است در درون شب این باعتبار زمانست ونماز درخانه افضل است باعتبار مکان سید الطائفه جنید بغدادی رضي الله عنه را بعد از رفتن وی از دار فنا درخواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی با تو گفت تاهت العبارات وفنيت الاشارات وما نفعنا الا ركيعات صليناها في جوف الليل سرگردان شد ورفت آن همه عبارتها وسخنها که در حقائق ومعارف میگفتیم وفانی شد آن اشارتها که میکردیم وسود نکرد مارا جز آن رکعت چند که میان شب میکردیم ترغیب کرد مر طالبان را باهتمام وجد بعبادت وریاضت وعدم اغترار واعتبار بر طامات وترهات صوفیه * بیت * کارکن کار بگذر از گفتار * کاندرین راه کار دارد کار *

* رواه احمد * وعنه قال جاء رجل الى النبي * وهم از ابی هریره است که گفت آمد مردی نزد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال ان فلانا يصلي بالليل فاذا اصبح سرق * پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی میکند * فقال انه سينهاه ما تقول * پس گفت آنحضرت بدرستیکه زود باشد که باز دارد اورا از دزدی آنچه میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبه وسرایت نورانیت وبرکت نماز در وی چنانچه در قرآن مجید میفرماید انَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ * رواه احمد والبيهقي في شعب الايمان * وعن ابي هريرة وابي سعيد قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ايقظ الرجل اهله من الليل فصليا او صلى ركعتين جميعا * ابو هریره وابو سعید هر دو روایت میکنند که گفت آنحضرت چون بیدار کرد مرد زن خود را پارهٔ از شب پس بگزارند دو رکعت هر دو وصلی شک راویست که فصليا گفت بلفظ تثنیه یا فصلی گفت بلفظ افراد ومراد هر واحد است * كتبا في الذاكرين والذاكرات * نوشته میشوند هر دو در ذکر گویندگان مردان در مردان ذکر گوینده وزن در زنان ذکر گوینده که مداومت دارند ومبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام وایقاظ * رواه ابو داؤد وابن ماجة * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشراف امتي حملة القرآن * بزرگ قدران امت من بردارندگان

قرآنند یعنی حافظان آن وعمل کنند کان بدان وبشب خوانند کان آن در نماز وغیر نماز چنانکه فرمود * واصحاب الليل * وآنهائیکه ملازم ومداوم اند بربیداری شب ونماز کردن وقرآن خواندن دروی * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن ابن عمران اباه عمر الخطاب * رضي الله عنهما * كان يصلي من الليل ما شاء الله * روایت است از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگزارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب وعدد رکعات * حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ اهله للصلوة * تا آنکه چون میشد آخر شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب * يقول لهم الصلوة * میگفت عمر مر اهل خود را وقت نماز است بگزارید نماز را * ثم يتلو هذه الآية * پستر میخواند عمر این آیت را که * وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها * وامر کن اهل خود را بنماز ومبالغه کن در صبر کردن بر نماز * لانسألك رزقا * طلب نمیکنیم ما که پروردگار عالمیم از تو رزق را برای خود تعالی شانه یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق ووجه معیشت سعی کنی وتعب نمائی چنانکه باز دارد ترا از نماز * نحن نرزقك والعاقبة للتقوى * ما روزی میرسانیم ترا وعاقبت کار وخوبی آن مر متقیان را است * رواه مالك *

* باب القصد في العمل * قصد واقتصاد توسط میان طرفین افراط وتفریط وفي الصراح قصد واقتصاد میانه رفتن در هر چیزی فلان قصد واقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف مینماید ونه تقتیر وقصد در عمل محمود است بجهت آنکه موجب دوام او است واسلم است از عروض ملال که مفضی بترک کردد وادخل است در اداء حق نفس واهل وعدل چنانکه در احادیث آمده است

* الفصل الاول * عن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفطر من الشهر حتى يظن انه لايصوم منه شيئا * بود آنحضرت که گاهی افطار میکرد وروزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده می شد که وی روزه نخواهد داشت از آن ماه چیزی را از بس که افطار میکرد * ويصوم حتى يظن انه لايفطر منه شيئا * وگاهی روزه میداشت تا آنکه گمان برده میشد که وی افطار نخواهد کرد از ماه چیزی را از بس که روزه داشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد وافراط کند ونه آنکه دائم افطار کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاهی روزه میداشت وگاهی افطار میکرد ویظن بضم مثناة تحتانیه وفتح ظا است چنانکه ترجمه کردیم ودر اکثر روایات بفتح نون وبضم ظا نیز روایت است یعنی گمان میبردیم ما * وكان لا تشاء ان تراه من الليل مصليا الا رأيته * وبود آنحضرت باین حال که نمی خواستی تو ای مخاطب که به بینی تو او را از شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدی نماز گزارنده * ولا نائما الا رأيته * ونمی خواستی تو که به بینی او را خواب کننده مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز میکرد وخواب هم میکرد نه تمام شب نماز میگزارد ونه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط ونه تفریط چنانکه در باب قیام الليل گذشت * رواه البخاری * وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الاعمال الى الله ادومها وان قل * فرمود دوست داشته شده ترین عملها بسوی خدای تعالی همیشه ترین آنها بود اگرچه کم می بود چه عمل قلیل که دائم باشد مؤثر تر وکارگر تر است از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکد رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه گاه بریزد * متفق عليه * وعنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الاعمال ما تطيقون * وهم از عائشه رضي الله عنها روایت است که گفت گفت آنحضرت بگیرید از عملها چیزی را که طاقت دارید وآسان باشد بر شما تا دائم باشد ودائم گردد بدوام آن ثواب آن * فان الله لايمل حتى تملوا * زیرا که خدای تعالی ملول نمیگردد از ثواب دادن وقطع نمیکند ثواب را تا آنکه شما ملول گردید از عمل وقطع کنید عمل را وملال استثقال شيء ونفور نفس از وی بعد از محبت ومیل بدان وبفارسی بستوه آمدن وبمل بفتح تحتیه وتملوا بفتح فوقیه ومیم در هر دو مفتوح است * متفق عليه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصل احدكم نشاطه * باید که نماز بگزارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن وذوق گرفتن بدان ونشاط بفتح نون شادمانی نمودن * واذا فتر * بفتح تا * فليقعد * وچون سست گردد ومانده شود پس باید که بنشیند وترک دهد نماز را ودر امر بقعود نه اضطجاع ایمائی است بآن که باید منتظر نشیند شاید که شوق ونشاط باز حادث گردد وباعث عمل پیدا آید وبتمام فارغ شده نخسپد بدانکه در تنشیط وترفیه نفس بعمل وترک آن نزد کسل وملال احادیث بسیار واقع شده وگرانی عمل بر نفس در آخر سبب ترک عمل ونقصان آن گردد ولیکن طالب را باید که کوشش کند ونفس را بر کثرت

عمل معتاد كردانند و بمشقت و رياضت خو كيرد و مانند ارباب كسل و استراحت نباشد كه باندك عمل في الحال مانده شوند و بكذارند وبسا باشد كه باعتياد صد ركعت نماز و ده جزو از قرآن در زمان قليل آسان شود و نشاط افزا كردد بعد از انكه ده ركعت كزاردن و يك جزو خواندن كران مينمود و ملالت مى افزود و بالله التوفيق * متفق عليه * وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نعس احدكم وهو يصلي فليرقد * چون خواب كند و پنكي زند يكي از شما درحاليكه نماز ميكند پس بايد كه بخواب رود يعني سبك كند نماز را و تمام كرداند * حتى يذهب عنه النوم * تا آنكه برود از وى خواب و نعاس بضم نون كراني خواب و اول آن و آنرا وسن بتحريك وسنه بكسر نيز كويند قوله تعالى لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ و آن باد لطيفي است كه از جانب دماغ مى آيد وچشم را مى پوشاند و بدل نميرسد و چون بدل رسد آنرا نوم كويند و رقود و رقاد بضم بمعني نوم است و اكر برخيزد و كارى كند كه دفع خواب كند نيز ميشود مكر آنكه نوم غالب باشد و دفع آن بدماغ زيان كند و موجب ثقل بدن كردد و اين باختلاف اوقات و احوال معلوم ميكردد * فان احدكم اذا صلى وهو ناعس * پس بدرستيكه يكي از شما چون بكزارد نماز و حال آنكه وى نعاس كننده است * لايدري لعله يستغفر فيسب نفسه * در نمى يابد كه چه ميكند و چه ميكويد از افعال و اقوال نماز شايد كه وى استغفار و دعا كند پس غلط كند و بغلط دشنام كند نفس خود را و بجاى اللهم اغفرلي يا اللهم ارحمني اللهم عذبني والعني مثلا بر زبان آرد * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدين يسر * بدرستيكه دين مسلماني مبني بر آساني است پس سخت نكيريد آنرا بر نفوس خود بر طريقهٔ رهبانيت * ولن يشاد * بضم يا و تشديد دال * الدين احد الا غلبه * و سخت نكيرد دين را هيچ يكى و قصد غلبه نكند بر وى مكر آنكه چيره كردد دين بر وى و عاجز آيد وى از عمل بدان و ايفاى حق آن چنانكه درحق راهبان فرمود فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا * فسددوا * پس چون دانستيد كه با دين مغالبت نمى توانيد كرد و بتمام حق آن نمى توانيد بجاى آورد در آن موجب فوت عمل است لازم كيريد طريقهٔ مستقيمه را واقتصاد در عمل و اعتدال را بي افراط و تفريط * وقاربوا * تاكيد سددوا است و مقاربت بمعني سداد و اقتصاد آيد في الصراح سداد بالفتح درستي و راستي كردار و كفتار و بتشديد تو فيق سداد يافتن و بعض كويند معني آنست كه اكر سداد نتوانيد كرد قريب بسداد كنيد و كويند قاربوا بمعني طلب كنيد قربت خدا را و قربوا بتشديد نيز روايت است يعني نزديك كردانيد ديكرانرا بدركاه حق * وابشروا * وشاد شويد و مژدكاني دهيد نفسهاى خود را بخير و خوبي * واستعينوا بالغدوة والروحة * و يارى جوئيد در سير و سلوك طريق حق بسير در اول روز و در آخر روز * وشيء من الدلجة * و بسير در پارهٔ از تاريكي اكرچه اندك باشد و غدوه روايت كرده شده است بضم و بفتح و بضم بمعني با مداد يا ميان نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب و غداة نيز كويند بفتح و بمعني سير در اول نهار و اين روايت اظهر است درمعنى و روحه بفتح مير بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن اسم است يا از ادلاج بتشديد دال بمعني سير در آخر شب يا از ادلاج بسكون دال بمعني سير در اول شب و حمل بر معنى اول مناسب تر است تا اشارت بقيام ليل و نماز تهجد كرده و اين سه وقت خوشترين اوقات مسافر است و مراد آنست كه بسيار مبالغه و افراط نكنيد در عمل چنانچه جميع اوقات را استيعاب نمائيد بلكه غنيمت شماريد اوقات نشاط و خوشي را كه اول روز و آخر واست و بعضى از شب و درميان اينها رفق و نرمى كنيد بنفس تا منقطع نكردد سير و مانده نشويد و براحت و خوشي بمقصد رسيد و مسافر چون شب و روز متصل راه رود مانده شود و از وصول بمقصد عاجز آيد و منقطع كردد و عنايتي ديكر از حكيم مطلق بنكر كه عبادات و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نكردد هر ساعت بندهٔ خود را بعملي كار فرمايد و در هر عملى نورانيتي خاص دهد و تجلي مخصوص كند كه غذاى روح سالك كردد تعالى شانه و تمت نعمته * رواه البخاري * وعن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حزبه او عن شيء منه * كسى كه خواب كند و غافل كردد از ورد شب خود و حزب بكسر حا و سكون زاى در اصل نوبت ورود آب چنانكه ورد نيز باينمعني آيد ناميده شد بان آنچه بر نفس خود كرفته است بند از نماز يا قراءت يا ذكر كه هر وقت بران مى آيد چنانچه براى خوردن آب بر حوضي يا نهرى ميرسد و حزب بمعني طائفه و جماعهٔ از آدميان نيز

آيد ومناسبت اين معني نيز ظاهراست غرض كه شخصى مثلا وردى داشت كه بشب بجاى مى آورد و فوت شد * فقرأه فيما بين صلوة
الفجر وصلوة الظهر * پس بخواند آن ورد را يعنى بجا آورد در وقتيكه ميان نماز بامداد ونماز پيشين است يعنى پيش از زوال
وتخصيص بقراءت بجهت آنست كه ورد اكثر از قبيل مقروّ است از قرآن يا دعا يا ذكر * كتب له كانما قرأه من الليل * نوشته ميشود
براى وى آن حزب شب كه در روز خواند گويا كه خوانده است آنرا در شب وحكم ورد روز كه فوت شود در شب خواند نيز همين
است و روز و شب خليفهٔ يكديگر اند وتخصيص حزب شب بذكر بحكم غالب است واشارتست بقيام ليل ونماز شب كه از اين جهت
اين حديث را درين باب آورده * رواه مسلم * وعن عمران بن حصين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صل قائما *
بگزار نماز ايستاده * فان لم تستطع فقاعدا * پس اگر نميتوانى گزارد ايستاده بگزار نشسته * فان لم تستطع فعلى جنب * پس
اگر نمى توانى گزارد نشسته پس بگزار بر پهلو اين را اگر بر نماز فرض حمل كنند ظاهر است واگر مراد نماز نافله دارند بيان افضل
واكمل است چنانكه در حديث آينده بيايد وقول او على جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها وقول ديگر استلقاست متوجه قبله
* رواه البخارى * وعنه انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا * وهم از عمران بن حصين است كه وى پرسيد
آنحضرت را از نماز گزاردن مرد نشسته * قال ان صلى قائما فهو افضل * گفت اگر بگزارد ايستاده پس آن افزون تر است از روى
ثواب * ومن صلى قاعدا فله نصف اجر القائم * وكسى كه بگزارد نماز نشسته پس مر او راست نصف اجر ايستاده نماز گزارنده
* ومن صلى نائما فله نصف اجر القاعد * وكسى كه بگزارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست نصف اجر قاعد اين حديث محمول
بر نماز نفل است زيرا كه صلوة فرض نشسته اگر بى عذر باشد درست نيست پس حكم كرده نشود براداى او بنصف ثواب كه آن
افضل است واگر بعذر باشد قيام ساقط است پس افضل از قعود نبود وقاعد را نصف اجر قائم نباشد واين حديث دلالت دارد
برجواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قيام يا قعود وقومى از علما بآن رفته اند وامام حسن بصرى رحمة الله عليه هم با ايشانست
كذا نقل الطيبى * رواه البخارى *

* الفصل الثاني * عن ابى امامة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يقول من اوى الى فراشه طاهرا * كسى كه پناه آورد وشب باش كند بسوى جامهٔ خواب خود درحالتيكه پاك است وبا وضو بمعنى
وأوى بمد وبى مد هر دو آمده است وبى مد اشهر است وفراش بالكسر وفرش بساط افكنده * وذكر الله * وياد كند خدا را * حتى
يدركه النعاس * تا آنكه دريابد او را خواب * لم يتقلب ساعة من الليل * برنگردد از پهلو به پهلو در هيچ ساعتي از شب * يسأل الله
فيها خيرا من خير الدنيا والآخرة * درحالتيكه ميخواهد از خدا دران ساعت نيكى از نيكى دنيا وآخرت * الا اعطاه اياه * مگر
آنكه بدهد خداى تعالى آن كس را آن نيكى * ذكره النووى في كتاب الاذكار برواية ابن السني * وعن عبد الله ابن مسعود
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجب ربنا من رجلين * عجب ميدارد پروردگار ما از دو مرد يعنى عظيم وكبير اند آن دو مرد
نزد وى وبعض گفته اند مرضي ومثاب اند * رجل ثار عن وطائه ولحافه * يكى از ان دو مرد مردى كه بجست وشتاب برخاست
از فراش نرم خود كه بروى خفته است واز لحاف خود كه خود را بدان پوشيده است ووطا بكسر واو وفتح آن ولحاف بكسر لام است
* من بين حبه واهله * برجست از ميان محبوب خود واهل خود * الى صلوته * بسوى نماز خود حب بكسر حا بمعنى محبوب
* فيقول الله لملائكته * پس ميگويد خداى تعالى مر فرشتگان خود را * انظروا الى عبدى ثار عن فراشه ووطائه من بين حبه
واهله الى صلوته * نگاه كنيد بسوى بندهٔ من كه برجست از فراش خود ووطاى خود از ميان محبوب خود واهل خود بسوى نماز
خود * رغبة فيما عندى وشفقا مما عندى * از جهت ميل وخواهش نمودن در چيزيكه نزد من است از ثواب واز جهت خوف وهراس از
چيزيكه نزد من است از عقاب وشفق بفتحتين خوف * ورجل غزا فى سبيل الله * دوم از ان دو مرد مرديست كه جنگ كرد
با كافران در راه خدا * فانهزم مع اصحابه * پس شكست خورد با ياران خود كه در جنگ با وى بودند * فعلم ما عليه فى الانهزام
وماله فى الرجوع * پس دانست آن مرد اثمى وضرريكه بروست در شكست خوردن وگريختن وفضلى ونفعي كه مر او راست
در بازگشتن بجنگ * فرجع حتى هريق دمه * پس برگشت وجنگ كرد تا آنكه ريخته شد خون وى * فيقول الله لملائكته انظروا

الى عبدي رجع رغبة فيما عندي وشفقا مما عندي حتى هريق دمه * پس ميگويد خدا بفرشتگان خود نظر كنيد بسوى بندهٔ من كه بر گشت بجهت رغبت در ثوابي كه نزد من است و از جهت ترسيدن از عقابي كه نزد من است تا آنكه ريخته شد خون وى * رواه في شرح السنة *

* الفصل الثالث * عن عبد الله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * روايت است از عبد الله ابن عمرو بن العاص گفت حديث كرده شدم من كه آن حضرت گفت * صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة * نماز مرد نشسته ثواب وى نصف ثواب صلوة است يعنى كه ايستاده گزارد * قال فاتيته فوجدته يصلي جالسا * پس آمدم آنحضرت را پس يافتم اورا كه ميگزارد نشسته * فوضعت يدي على رأسه * پس نهادم دست خود را بر سر مبارك آنحضرت گفته اند كه اين بر عادت عرب است در جاى كه اعتماد ارند يا استغراب وتعجب نمايند ونظير آنست كه بعض اعراب لحيه شريف اورا مي بوسيدند شيخ در شرح خود ميگويد وبا وجود آن خلاف ادب وهنجار است وبعض گفته اند شايد كه اين فعل از عبد الله بن عمرو يكايك بي قصد واقع شد از جهت تعجب واستغراب وگفته كه ظاهر آنست كه اين را بعد از فراغ آنحضرت از نماز كرده باشد له در عين نماز والله اعلم * فقال * پس گفت آنحضرت * مالك * چه شده است ترا وچه ميكني تو * يا عبد الله ابن عمرو * وگويا كه آنحضرت را نيز غريب نمود اين فعل وتعجب كرد * قال حدثت * گفت عبد الله خبر داده شده ام من * يارسول الله انك قلت صلوة الرجل قاعدا على نصف الصلوة * كه تو گفتهٔ نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد * وانت تصلي قاعدا * وحال آنكه تو میگزاري نشسته ترك افضل واكمل از تو كه افضل واكمل فاضلان وكاملاني چون واقع شود محل تعجب است * قال * گفت آنحضرت * اجل * آرى همچنين است نماز قاعد نصف نماز قائم است * ولكني لست كاحد منكم * وليكن من نيستم مانند يكى از شما يعنى اينكه گفتم حكم غير من است از امت ومن خارج ام ازين حكم قبول ميكند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ايستاده از جهت فضل ولطف وكرم كه بمن دارد يا اين مخصوص من است از جهت غايت توجه وحضور معرفت وقرب كه من دارم مرا بر ديگران قياس نكنيد وديگران را بر من * رواه مسلم *

وعن سالم بن ابي الجعد * بفتح جيم وسكون عين مهمله از مشاهير تابعين وثقات ايشان است در عهد عمر بن عبد العزيز وفات يافت * قال قال رجل من خزاعة ليتني صليت فاسترحت * گفت سالم كه مردى از اصحاب كه از قبيلهٔ خزاعه بود گفت كاشكي نماز ميكردم پس راحت مي يافتم * فكانهم عابوا ذلك عليه * پس گويا كه مردم ديگر از صحابه وغير هم كه حاضر بودند عيب كردند اين سخن را بران مرد كه گران آمد بر فهم ايشان * فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * پس گفت آن مرد چرا عيب ميگيريد بر من باين سخن زيرا كه من شنيده ام آنحضرت را ميگفت * اقم الصلوة يا بلال ارحنا بها * اى بلال راحت ده مارا بنماز وتكبير برآر تا نماز گزاريم و راحت يابيم * رواه ابو داود * بدانكه در معني قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم ارحنا يا بلال دو وجه ذكر كرده اند يكى آنكه اذان بگو اى بلال تا نماز كنيم وباداى آن از شغل قلب بدان استراحت يابيم دوم آنكه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود وباداى آن ومناجات حق از تعب اعمال دينويه ومباشرت خلق خلاصي مييافت ولهذا فرمود جعلت قرة عيني في الصلوة وميان اين دو معني فرقست يا آنكه راحت در اول يا براى ذمه ووجود طاعت وامتثال امر وخلاص از تعب شغل وتعلق قلب باوست ودر ثاني بوجود صلوة وذوق مناجات وشهوديكه حاصل ميشد دران وشك نيست كه حمل بر معني ثاني انسب واليق است بمقام آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقول رجل خزاعي ناظر در معني اول است ولهذا عيب كردند بروى وممكن است كه مراد وى همان معني ثاني باشد يعنى كه نماز بكنم واستراحت يابم بوى از اشتغال بما سوى الله فافهم وبالله التوفيق *

* باب الوتر * اختلاف در وتر ميان علما از دو وجه است اول آنكه سنت است يا واجب اكثر ائمة وابو يوسف ومحمد از اصحاب ما بر آنند كه سنت است ونزد امام ابو حنيفه واجب است نه بمعني فرض وبر روايتي از وى فرض وبر روايتي سنت نيز آمده وصحيح قول اول است وگفته اند كه با وجود سنيت وى قضا واجب است واختلاف ثاني آنكه وتر يك ركعت است يا سه ركعت وپنج وهفت ركعت نيز آمده است نزد اكثر ائمه يك ركعت است ونزد ما سه ركعت واحاديث در هردو

جانب وارد وآنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگزارند وسلام دهند واگر نکند ازند مکروه است از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئي گفت اگر احادیث در یک رکعت است ومن هم باین جانب ام ودر وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت واگر نه دهد زیان ندارد وبعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول بسه رکعت وحق آنست که احادیث کثیره وآثار صحیحه در وی آمده است وکلام در باب وتر بسیار است ودلائل وجوب آن وبودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب وشرح سفر السعادة بتفصیل مذکور است * الفصـــل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی * نماز شب دو کان دوگانست * فاذا خشي احدكم الصبح * پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را * صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی * بگزارد یک رکعت را که وتر کرداند این یک رکعت برای وی چیزیرا که بتحقیق گزارده است از نماز شب وتر بمعنی طاق است مقابل جفت از عدد وچون دو دو گزارده است سه جفت واقع میشود یک رکعت که باوی ضم کند وتر میکردد ودر حدیث آمده است که ان الله وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این است وگاهی تمام نماز شب را نیز وتر میکویند وظاهر مفهوم این حدیث همین است وقول او فاذا خشي احدکم الصبح گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح والا ادای وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم * متفق علیه * وعنـــه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل * وتر یک رکعت است از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگزارد وسلام دهد وبعد از وی یک رکعت بگزارد واین حدیث دلیل بودن وتراست یک رکعت واحادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد نیز بیاید وقول وی من آخر اللیل اشارتست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد وکلام درین نیز بیاید * رواه مسلم * وعـن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلي من اللیل ثلث عشرة رکعة * بود آنحضرت که میگزارد از شب سیزده رکعت * یوتر من ذلك بخمس * وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل * لا یجلس في شئ الا في آخرها * نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از ان پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از ان وجوه این است که هشت رکعت میگزارد دو کان دو کان بچهار سلام وپنج رکعت میگزارد متصل به نیت وتر بیک تشهد وبیک سلام واین حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس واین مختلف فیه است میان فقها وآنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند ومیکویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمی داد مگر در آخر ودر بعض روایات آمده است لم یسلم الا في آخرهن ووصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق ونزد ما جائز است تا هشت رکعت * متفق علیه * وعـــن سعد بن هشام * انصاری تابعي جلیل القدر حسن بصری از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصرة است وبود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند وغزا کرد وشهید شد بمکران ووی ابن عم انس بن مالك است * قال انطلقت الی عائشة فقلت * گفت رفتم بسوی عائشه پس گفتم * یا ام المؤمنین انبئیني عن خلق رسول الله * ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوی وسیرت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن * گفت عائشه آیا نیستي تو که میخوانی قرآنرا * قلت بلی * گفت آری می خوانم قرآن را * قالت فان خلق نبي الله * گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کان القرآن * بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه وصفات حمیده مبین ومذکور است آنحضرت بدان متخلق ومتصف بود وبعض گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ * قلت * گفتم * یا ام المؤمنین انبئیني عن وتر رسول الله * بیاگاهان مرا از وتر یعني نماز شب پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وکیفیت آن وعدد آن * فقالت * پس گفت عائشه * کنا نعد له سواکه وطهوره * بودیم ما که اهل خانه آنحضرت ایم مهیا وطیار میداشتیم برای وی مسواک او را وآب وضوء او را وطهور بفتح طا است * فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل * پس می برانگیخت وبیدار میکرد آنحضرت را خدای تعالی آنقدر که میخواست که بیدار کند او را از شب * فیتسوک ویتوضأ ویصلي تسع رکعات * پس مسواک میکرد ووضو میساخت ومیگزارد نه رکعت را * لا یجلس فیها الا في الثامنة * نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت

هشتم* فيذكر الله ويحمده ويدعوه* پس ذکر میکرد خدا را وحمد میگفت اورا ودعا میکرد اورا یعني تشهد می خواند ودر تشهد ذکر وحمد ودعا است* ثم ينهض ولايسلم* پستر بر میخاست وسلام نمی داد* فيصلي التاسعة* پس میگزارد رکعت نهم را* ثم يقعد* پستر می نشست برای تشهد* فيذكر الله ويحمده ويدعوه* این طریق دیگر است از طریق تهجد آنحضرت ودرین طریق متعین است که لايجلس محمول بر ظاهر است واز جلوس سلام مراد نیست والا بحکم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام می داد وبتحقیق تصریح کرده که دروی می نشست وسلام نمیداد* ثم يسلم تسليما يسمعنا* پستر سلام میداد سلام دادني که میشنوانید مارا* ثم يصلي ركعتين بعد ما يسلم وهو قاعد* پستر میگزارد دو رکعت بعد از سلام دادن وحال آنکه وی نشسته است* فتلك احدى عشرة ركعة يا بني* پس آن یازده رکعت است ای پسرک من* فلما اسن* پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت* صلى الله عليه وسلم واخذ اللحم* وگرفت گوشت را وتن دار شد وضعیف شد در آخر عمر وشیخ ابن حجر گفته که پیش از رحلت بیک سال* اوتر بسبع* وتر کرد بهفت رکعت* وصنع في الركعتين مثل صنيعه في الاولى* وکرد در دو رکعت مانند فعل او در صورت نخستین* فتلك تسع يا بني* پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود* وكان نبي الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى صلوة احب ان يداوم عليها* وبود آنحضرت چون میگزارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی کند بران واکثر میگزارد آنرا از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت واین منافات ندارد بآنکه گفته اند که فعل نوافل از آن حضرت تارة فتارة بود ولازم نمی گرفت تا بر امت واجب نگردد* وكان اذا غلبه نوم او وجع عن قيام الليل صلى من النهار ثنتي عشرة ركعة* وبود آنحضرت چون غلبه میکرد او را خواب یا دردی وبیماری ومانع می آمد از برخاستن بنماز شب میگزارد در پارهٔ از روز دوازده رکعت ودر روز بآن تفصیل نبود که گاهی سیزده میگزارد وگاهی یازده یا نه یا هفت* ولا اعلم نبي الله صلى الله عليه وسلم قرأ القرآن كله في ليلة* ونمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب* ولا صلى ليلة الى الصبح* ونمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح* ولا صام شهرا كاملا غير رمضان* ونمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عائشهٔ صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا وگفت نمیدانم وشاید که درغیر نوبت او یا در بعض احیان مانند سفر وغیره میکرده باشد والله اعلم

* رواه مسلم* تنبيه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وترا بظاهر معارض می افتد وبتحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث ركعتين بعد الوتر را وگفته صحیح نشده است این حدیث وامام احمد گفته من نمیگزارم این دو رکعت را ومنع نیز نمیکنم کسی را از ان وجماهیر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه ومیگویند که آنحضرت بهمین جهت گزارد تا بداند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتكم وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث ابوامامه مطلق واقع شده وبهمین مقدار گفته که آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد ونگفته که اول شب یا آخر شب وحدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گزاردن وتر است در اول لیل واین هر دو حدیث در آخر باب بیاید وحدیث بخاری ومسلم وموطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود وهو الصحيح وبعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند وجاری مجری سنت راتبهٔ وتر اند خصوصا بر قول کسی که قائل است بوجوب آن وچنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد ازان بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر اینار اول لیل چنانکه بعض مردم میکنند بگردانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست وناقض ومبطل وتر است بی ضرورت باوجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر وبرین تقدیر اگر وتر اول شب بگزارند بعد ازان بقیام لیل توفیق یابند ونماز تهجد بگزارند حاجت باعادت وتر نبود وقول مختار همین است صرح به الشيخ

ابن الهمام وبتحقيق وارد شده است لا وتران في ليلة واحدة فتدبر* وعن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وترا* بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد* رواه مسلم *

وگفته اند که بخاری نیز درباب وتر این روایت کرده است * وعنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال بادروا الصبح بالوتر * شتابی کنید ودریابید صبح را مسبوق بوتر یعني بگزارید وتر را پیش از طلوع صبح ودر حدیث ترمذی آمده است وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید ودر حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگزارید وتر پیش از فجر ودر روایتي آمده است که نیست وتر بعد صلوة صبح ومراد اداء آن خواهد بود والا قضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فصل ثاني از حدیث زید بن اسلم بیاید وخود قضا جائز است در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله * کسی که میترسد که نمي تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگزارد وتر اول شب وبخسپد * ومن طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل * وکسی که امید دارد که مي تواند برخاست آخر شب واعتماد دارد بر بیدارشدن پس باید که وتر کند آخر شب * فان صلوة آخر اللیل مشهودة * زیرا که بدرستیکه نماز آخر شب گواهي داده شده است به فضل وکرامت وی وحاضر میشوند در وی ملائکهٔ رحمت ودر روایتی مشهودة محضورة * وذلك افضل * ووتر در آخر شب فاضلتر است از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد که مشهود است وتواند که چیزی عارض گردد که درحق خصوص شخصي وتر اول شب اولی واحوط والیق بحال باشد ودر حدیث ابي داؤد از ابی قتادة آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را توچه وقت وتر میکنی گفت اول شب وگفت مر عمر را توکي میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحذر وگفت مر عمر را گرفت این بقوت ومیفرمود آنحضرت مر ابو هریرة را که وتر اول شب بگزارد وبخسپد زیرا که اول شب بیدار می بود واحادیث که از حضرت مي شنید یاد میگرفت * رواه مسلم * وعن عائشة رض قالت من کل اللیل اوتر رسول الله * گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من اوله واوسطه وآخره * اول شب ومیانهٔ شب وآخر شب * وانتهی وتره الی السحر * ومنتهی گشت وثابت ومقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر آخر شب * متفق علیه * وعن ابي هریرة قال اوصاني خلیلي * گفت ابو هریره اندرز کرد مرا دوستجاني من که محبت وی در درون دل من جای گرفته است * صلی الله علیه وسلم بثلث * بسه خصلت * صیام ثلثة ایام من کل شهر * یکي روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد ودر اکثر روایات از میانهٔ شهر واقع شده که آنرا ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید * ورکعتي الضحی * دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب وبلند شدن وي ودر باب صلوة الضحی بیاید که این اقل صلوة الضحی است واکثرش تا دوازده است گویا که این مخصوص بابي هریرة بود * وان اوتر قبل ان انام * سوم آنکه بگزارم وتر پیش از آنکه خواب کنم وگفته اند که سببش آنست که وی رضي الله عنه مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم واستحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابهٔ دیگر داشت وجز وکثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب بآن متعسر بود وهمین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیاده وازاینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم دیني افضل است از عبادت * حکایت * یاد دارم از بعض اساتذهٔ خود که میفرمود در بعضي از روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگزارد اول شب وظاهر نشد در آن وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم واکنون که برین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم وحفظ آن چنانچه حال ابو هریرة بود واین دو رکعت قائم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید * متفق علیه *

* الفصــــل الثاني * عن غضیف * بضم غین وفتح ضاد معجمتین وفا * بن الحارث * زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته ودر صحبت وي اختلاف است وی گفته که بودم در عهد آن حضرت وبیعت کردم باوی ومصافحه کرد آنحضرت مرا وروایت کرد از عمر وابي ذر وعائشه * قال قلت لعائشة ارایت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من الجنابة فی اول اللیل ام فی آخره * ایا دیدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعني بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد ومیخسپید وچون برای نماز تهجد بر میخاست غسل میکرد * قالت * گفت عائشه * ربما اغتسل فی اول اللیل وربما اغتسل فی آخره * گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب وبسا که غسل میکرد در آخر شب * قلت * غضیف

میگوید گفتم من * الله اکبر * خدا بزرگ است ازآن که کوان سازد بار بند کی وا برابند کان خود * الحمد لله الذي جعل في الامر سعة *
سپاس وستایش مر خدایرا که کردانید درکار دین گشایش وفراخي را * قلت کان یوتر اول اللیل ام في آخره * گفتم وتر میکرد آنحضرت
اول شب یا آخر آن * قالت ربما اوتر في اول اللیل وربما اوتر في آخره * گفت عائشه بسا بود که وتر میکرد در اول شب و بسا که وتر
میکرد در آخر شب * قلت الله اکبر الحمد لله الذي جعل في الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت * گفتم بود آنحضرت
که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق * قالت ربما جهر به وربما خفت * گفت عائشه بسا که بلند میخواند
وبسا که پست مي خواند وخفت آرامیدن آواز وپنهان گفتن راز * قلت الله اکبر الحمد لله الذي جعل في الامر سعة * تنبیه کرد
بر آن که سعت امر در تکالیف نعمتي عظیم ورحمتي واسع است که واجب است بر بندکان شکر آن گفتن وچنانکه فرمود
اختلاف امتي رحمة واختلاف اکثر از تعدد وتنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم وتضمن وي شفقت بر امت
وتوسیع امر بر ایشان واز اختلاف مجتهدین در استنباط احکام رحمه خیر محض وموجب زیادت وکمال در دین وسبب مزید انوار
وتخفیف احمال وآصار است * رواه ابو داود وروی ابن ماجة الفصل الاخیر * روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود
وروایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقراءت * وعن عبد الله ابن ابي قیس * نام ابو موسی اشعری است
غالب آمده بروی کنیت * قال سألت عائشة بکم کان رسول الله * گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا * صلی
الله علیه وسلم یوتر * وتر میکرد * قالت * گفت عائشه * کان یوتر باربع وثلث * بود آنحضرت وتر میکرد بچهار وسه یعنی چهار رکعت
میگزارد بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت باشد * وست وثلث * ووتر بشش وسه که مجموع وی نه باشد
* وثمان وثلث * وبهشت وسه که یازده باشد * وعشر وثلث * وبده وسه که سیزده * ولم یکن یوتر بانقص من سبع * ونبود که وتر
کند بکمتر از هفت که چهار وسه است * ولا باکثر من ثلث عشرة * ونمیگزارد ببیشتر از سیزده که ده وسه است واین حدیث ظاهر
وصریح است در وتر بسه رکعت واحادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است * رواه ابو داود * وعن ابي
ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم * وتر ثابت ولازم است بر هر مسلمان * فمن احب ان
یوتر بخمس فلیفعل * پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند وباین رفته است سفیان ثوری وبعضی
از ائمهٔ دیگر * ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل * وکسی که دوست دارد که وتر کند بسه پس باید که بکند واین مذهب امام ابوحنیفه
واصحاب اوست * ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل * وکسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند واین
مذهب شافعي ودیگر ائمه است * رواه ابو داود والنسائي وابن ماجة * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر * خدا وتر است دوست میدارد وتر را * فاوتروا یا اهل القرآن * پس وتر کنید یعنی بکردانید
نماز خود را در شب وتر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن وتصدیق کرده
اید بدان ومتولي حفظ وتلاوت اوئید تنبیه است بر ملازمت قیام لیل وتلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه وتعالی
مر حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو وفتح آن عدد فرد را کویند واطلاق کرده میشود بر حق
سبحانه بمعني فرد در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را در صفات بمعني بي مثل ومانند ودر افعال بمعني آنکه شریک
ومعین ندارد پس در وی سبحانه معني وتریت است بمعني فردانیت وباین مناسبت دوست میدارد وتر را وثواب میدهد بران اگر
از قبیل افعال باشد وآنحضرت رعایت میکرد آنرا واین را امثله بسیار است در شرع کما لا یخفي علی المتتبع * رواه الترمذي وابو داود
والنسائي * وعن خارجة * بخای معجمه وجیم * بن حذافة * صحابي قرشي عدوی است معدود است در فرسان قریش واورا
با هزار سوار برابر می نهادند یکبار عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد
خارجة بن حذافه وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود را * قال خرج علینا رسول الله * گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا * صلی
الله علیه وسلم قال * گفت * ان الله امدکم بصلوة * بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده است شمارا بنمازی یعنی زیاده کرده است

بر نماز پنجگانه نماز دیگر را و امداد بر پی فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت و تاکید و در روایتی زادکم آمده و در بعض امرکم
* هي خير لكم من حمر النعم * این چنین نمازی که بهتر است شما را از چهار پایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز
و انفس اموال است نزد عرب یعني بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوب است نزد شما و حمر بضم حا و سکون
میم جمع احمر و بضم میم جمع حمار است * الوتر * آن نماز که امام است وتر است * جعله الله لكم فيما بين صلوة العشاء الى ان يطلع
الفجر * گردانیده و مشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند فجر باین
حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر * رواه الترمذی و ابوداود * وعن زيد بن اسلم * از اکابر تابعین است مولای
عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالك و سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب
سجستانی از وی روایت کرده اند و امام علي زين العابدين پیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم
و فاضل ترین ایشان باشی و نزد زید بن اسلم که از موالی است میروی فرمود علم باید طلبید هرجا که باشد * قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من نام عن وتره فليصل اذا اصبح * کسی که خواب کرد و غافل شد از وتر خود پس باید که بگزارد وتر را و قضا
کند آنرا وقتی که صبح کند * رواه الترمذی مرسلا * وعن عبد العزيز بن جريج * بضم جيم اولى و فتح را و سكون يا * قال سألنا
عائشة باي شيء كان يوتر رسول الله * گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
قالت كان يقرأ في الاولى * گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین * بسبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية * میخواند
در رکعت دوم * بقل يا ايها الكافرون وفي الثالثة * و در رکعت سوم * بقل هو الله احد والمعوذتين * بکسر واو مشدده نام قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است * رواه الترمذی و ابوداود و روى النسائي عن عبد الرحمن بن ابزى * بفتح همزه و سکون
موحده و بزای صحابي صغیر است و والی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علي رضي الله عنه * ورواه احمد عن ابي بن
كعب والدارمي عن ابن عباس ولم يذكرا المعوذتين * و ذکر نکرده اند احمد و دارمي معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی
گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم برین است که تنها قل هو الله احد بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را
اخذ کرده اند انتهی اما آنچه بعض مردم از اهل دیار ما در رکعت اولی سورهٔ انا انزلنا میخوانند آنرا روایتی در اخبار و آثار یافته
نشده است و میگویند در بعض روایات فقهیه آمده است * وعن الحسن بن علي * روایت است از امام حسن بن علي رضي الله عنهما
* قال * گفت حسن * علمني رسول الله * تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كلمات اقولهن في قنوت الوتر * دعای
مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آنرا در قنوت وتر احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آنرا در قنوت وتر بخوانند
و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وي رضي الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر
در همین معني است و لیکن میگویند که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود اجعله في وترك و این
روایت غریب است و قنوت شافعیه همین است در وتر و فجر و نزد ما اللهم انا نستعينك است و گفته اند افضل آنست که هر دو
بخوانند و در باب قنوت به تفصیل بیاید * اللهم اهدني فيمن هديت * خدایا راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده
* وعافني فيمن عافيت * و عافیت ده مرا در ضمن آن کسانیکه که عافیت داده ایشان را و مراد بعافیت سلامت است از جمیع
آفات دنیا و آخرت * وتولني فيمن توليت * و دوست دار مرا و متولي امر من باش و بر ذمهٔ لطف و کرم خود گیر همه کارهای مرا
* وبارك لي فيما اعطيت * و برکت و زیادتی ده مرا در چیزیکه دادهٔ از نعمتها * وقني شرما قضيت * و نگاه دار مرا از بدی آنچه
قضا کرده است و تقدیر نموده طلب وقایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و آلات است که در لایزال محو و اثبات در ان جاری است
* وانك تقضي ولا يقضى عليك * پس بدرستیکه تو حکم میکني بهرچه میخواهي و حکم کرده نمیشود برتو * انه لا يذل من واليت *
بدرستیکه شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را * ولا يعز من عاديت * و گرامي و غالب نمیشود کسی که
دشمن داری تو او را * تباركت ربنا وتعاليت * بزرگي تو ای پروردگار ما و بلندی تو و شمني این کلمات را نیز زیاده کرده فلك

الحمد على ما قضيت نستغفرك اللهم ونتوب اليك رب اغفر وارحم وانت خير الراحمين و در روايات ختم وى بلد رود نيز آمده
است بصيغهٔ وصلى الله على النبي محمد وآله وسلم * رواه الترمذى وابوداؤد والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي ابن كعب
قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم في الوتر قال * بود آنحضرت چون سلام ميداد در وتر ميگفت * سبحان الملك القدوس
رواه ابوداؤد والنسائي وزاد * وزيادة كرده است نسائي اين لفظ را كه * ثلث مرات يطيل * يعني ميگفت سبحان الملك القدوس
راسه بار در حاليكه دراز ميكرد و بلند ميكرد آواز خود را يعني در باب رسوم چنانكه بيان ميكند آنرا در روايت ديگر كه ميگويد
* وفي رواية للنسائي عن عبد الرحمن بن ابزى عن ابيه قال كان يقول اذا سلم سبحان الملك القدوس ثلثا ويرفع صوته بالثالثة *
سه بار ميگفت و بلند ميكرد آواز خود را در مرت ثالثه يا بكلمهٔ ثالثه و درين حديث دليل است بر مشروعيت جهر بذكر و آن ثابت
است بى شبهه ليكن خفى افضل است در غير آنچه وارد است در وى جهر * وعن علي * رضي الله عنه * ان النبي صلى الله عليه
وسلم كان يقول في آخر وتره * روايت است از امير المؤمنين علي كه آنحضرت ميگفت در آخر وتر خود يعني در اعتدال بعد از ركوع
و امام احمد باين قائل است و بعض گفته اند مراد بعد از سلام است، و بعض گفته اند پيش از سلام در تشهد و بعض گفته اند در سجود
* اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك * ترجمهٔ
اين در باب السجود بوضوح پيوسته است * رواه ابوداؤد والترمذى والنسائي وابن ماجة *

* الفصل الثالث

* عن ابن عباس قيل له * گفته شد مر ابن عباس را * هل لك في امير المؤمنين معوية * آيا هست ترا ميل و رغبت بصحبت در معاويه
باوجود صدور اين فعل نامشروع ازوى كه * ما اوتر الا بواحدة * وتر نكرد مگر بيك ركعت ظاهرا اين قائل نميدانست كه وتر بيك
ركعت مشروع است * قال * گفت ابن عباس * اصاب * صواب كرده است معاويه و راست رفته است * انه فقيه * بدرستيكه وى فقيه
وعالم است بشريعت * وفي رواية * و در روايتى اينچنين آمده است * كه قال ابن ابي مليكة * بضم ميم وفتح لام وسكون تحتانيه كه
تابعي ثقه است * اوتر معوية بعد العشاء بركعة * وتر گزارد معاويه بعد از نماز عشا بيك ركعت * وعنده مولى لابن عباس * ونزد
معاويه مولى بود مر ابن عباس را * فاتى ابن عباس * پس آمد آن مولى ابن عباس نزد ابن عباس * فاخبره * پس خبر داد
ابن عباس را بآنچه ديده بود از معاويه از گزاردن وى وتر بيك ركعت * فقال دعه فانه قد صحب النبي * پس گفت ابن عباس بگزار
معاويه را و تخطيه و اعتراض مكن اورا زيرا كه وى صحبت داشته است با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم رواه البخارى * بدانكه اين
يك ركعت واحده يا مستقل بود بى تقديم شفع بروى پس بى شك محل انكار است و آنرا بتيرا ميگويند كه منهي عنه است باتفاق
يا با تقديم شفع است چنانچه عامهٔ ائمه بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثاني است چنانكه از تصويب ابن عباس معاويه را بجهت
صحبت وى مر حضرت را صلى الله عليه وسلم ظاهر ميگردد زيرا كه آنچه موافق سنت است همين است و احتمال دارد كه اول باشد
چنانكه تصويب بجهت فقاهت ونظر در ان است يعني ممكن است كه راى او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط كرده باشد
و ابن عباس تلميذ امير المؤمنين علي است و اخذ علم ازوى كرده و باوجود آن مراعات جانب معاويه مى نمود و مدارات ميكرد
بارها باوى در وقت نزاع وى با علي گفتى كه شتابي مكن اگر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعدى و اشارتى دارى صبر كن و منتظر
باش و اگر نه نزاع و خلاف چه لائق است چنانچه بشارت داده اند مارا بخلاف در اعقاب ما و منتظر وعده نشسته ايم تا وقت در رسد
والله اعلم و ازين حديث مفهوم ميشود كه متعارف در ان زمان در مردم وتر سه ركعت بود * وعن بريدة قال سمعت رسول الله *
گفت بريدهٔ اسلمي شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا * وتر حق است
و ثابت پس كسى كه وتر نكند پس نيست آنكس از تابعان ما و بر طريقهٔ ما الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق فمن لم يوتر
فليس منا * سه بار مكرر فرمود باين وعيد و اين دليل است بر وجوب وى * رواه ابوداؤد * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله * گفت ابو سعيد
خدري گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم من نام عن الوتر او نسيه * كسى كه خواب كرد از وتر يا فراموش كرد آنرا * فليصل اذا ذكر و اذا
استيقظ * پس بايد كه بگزارد و قضا كند آنرا وقتى كه ياد آرد آنرا يا بيدار گردد * رواه الترمذى وابوداؤد وابن ماجة * اين حديث نيز

بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد واین قدر کافی است در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض * وعن مالك بلغه ان رجلاً سأل ابن عمر عن الوتر اواجب هو * روایت است از امام مالک که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن * فقال عبد الله قد اوتر رسول الله * پس گفت عبد الله بن عمر رض بتحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم واوتر المسلمون * و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر * فجعل الرجل یردد علیه * پس در ایستاد آن مرد که تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر * وعبد الله یقول * ودر ایستاد عبد الله که میگوید همین سخن را که * اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم واوتر المسلمون رواه فی الموطا * روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا وظاهر این حدیث تردد است میان وجوب وعدم وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل آنست وآن احتمال وجوب وسنیت هر دو دارد واحتمال دارد که اشارت باشد ببودن او فرض عملی که دلیل او قطعی نیست ومعنی وجوب در اینجا همین است والله اعلم

* وعن علی * رضی الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بثلث * گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که وتر میکرد بسه رکعت * یقرأ فیهن بتسع سور من المفصل * میخواندند در آن سه رکعت نه سوره از مفصل * یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو الله احد * میخواند در هر رکعت سه سوره آخر این همه سورتها قل هو الله احد می بود و در بعض روایات تفسیر این مجمل باین طریق آمده که میخواندند در رکعت اولی القدر والهٰکم وزلزلت و در ثانیه والعصر والنصر والکوثر و در ثالثه الکافرون وتبت واخلاص * رواه الترمذی * وعن نافع قال كنت مع ابن عمر بمكة والسماء مغيمة * گفت نافع بودم من با ابن عمر بمکه وحال آنکه در آسمان ابر بود واین لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغماة بضم میم وسکون غین وتخفیف میم ومغماة بضم میم وفتح غین وتشدید میم ومغیمة بضم میم وفتح غین وتشدید یا ومغیمة بضم میم وکسر غین وسکون یا * فخشی الصبح * پس ترسید طلوع صبح را بجهت اشتباه * فاوتر بواحدة * پس وتر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیکرکعت * ثم انکشف فرأی ان علیه لیلا * پستر کشاده شد ابر پس دید ابن عمر که باقی است بر وی شب * فشفع بواحدة * پس جفت ساخت آن یکرکعت را بیک رکعت دیگر واز وتریت برآورد * ثم صلی رکعتین رکعتین * پستر بگزارد دو رکعت دو رکعت * فلما خشی الصبح اوتر بواحدة * پس هرگاه ترسید صبح را وتر کرد بیکرکعت * رواه مالک * وعن عائشة * رضی الله عنها * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی جالسا فیقرأ وهو جالس * روایت است از عائشه که آنحضرت بود که نماز میگزارد نشسته پس قراءت می کرد وحال آنکه وی نشسته است * فاذا بقی من قراءته قدر مایکون ثلثین او اربعین آیة * پس چون باقی می ماند از قراءت وی اندازه آنکه می بود سی یا چهل آیت * قام وقرأ وهو قائم * می ایستاد آنحضرت ومیخواند وحال آنکه وی ایستاده است * ثم رکع ثم سجد * پستر برکوع میرفت وسجود میکرد * ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک * پستر میکرد در رکعت دوم مانند آن وعکس این حال مروی نیست که ایستاده نماز میکرده باشد بعد از آن بنشیند وقراءت کند پس نشسته برکوع رود وشبهه نیست در اصل جواز آن اگرچه خالی از کراهتی نبود اگر بی عذر کند وذکر این سابق در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است * رواه مسلم *

وعن ام سلمة * رضی الله عنها * ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین * روایت است از ام سلمه که آنحضرت میگزارد بعد از وتر دو رکعت * رواه الترمذی * روایت کرده است این حدیث را ترمذی * وزاد ابن ماجة * وزیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که * خفیفتین وهو جالس * یعنی میگزارد دو رکعت سبک وحال آنکه وی نشسته است شرح این در اول باب در حدیث سعد بن هشام گذشت * وعن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بواحدة ثم یرکع رکعتین یقرأ فیهما وهو جالس * گفت عائشه بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پستر میگزارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت وحال آنکه وی نشسته است * فاذا اراد ان یرکع قام فرکع * پس چون میخواست که رکوع کند می استاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت * رواه ابن ماجة * وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جهد وثقل * فرمود این بی خوابی مشقت است وگرانی است وسهر بفتحتین بیداری و بیخوابی وجهد بفتح جیم وسکون ها مشقت وبضم جیم نیز آمده است * فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین *

پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بگزارد دو رکعت * وان قام من الليل والا كانتا له * پس اگر برخاست یکی از شما بنماز شب پس آن
افضل واکمل است واگر برنخاست می باشند این دو رکعت مراو را بسنده از نماز شب در حصول اصل ثواب آن * رواه الدارمي * وعن ابي
امامة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصليهما بعد الوتر وهو جالس * روایت است از ابي امامه که آن حضرت میگزارد این
دو رکعت را بعد از وتر وحال آنکه وی نشسته است * يقرأ فيهما * میخواند درین دو رکعت * اذا زلزلت وقل يا ايها الكفرون رواه احمد *

* باب القنوت * قنوت بمعني طاعت وسکوت ودعا وقیام در صلوة آید ومراد اینجا دعای مخصوص است واز بعض مشائخ
واز امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت وحج وغیر آن معین نیست وگویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب وموروث سامت
است واکثر بر توقیت وتعیین اند مبادا بر زبان چیزی رود که مشابهٔ کلام ناس بود ونماز بدان فاسد گردد واین خلاف در جای معقول
است که تعیین وتوقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب ودر محیط وذخیره
ازان اللهم انا نستعينك واللهم اهدنا را استثنا کرده است ودر مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعينك است وگویند که
صحابه اتفاق دارند بران واولی آنست که اللهم اهدنا فيمن هديت نیز با وی بخوانند وشمني از ابي الليث اللهم اغفرلي سه بار نیز
آورده وبعض گفته ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار نیز بخوانند وگفته اند هرکه دعای قنوت نداند
اللهم اغفرلي وربنا آتنا بخواند كذا في شرح ابن الهمام ونزد شافعي اكتفا كنند باللهم اهدنا واللهم انا نستعينك را از قنوت نشمارند
وگویند که روایت آن در صحیحین وسنن معروفه نیست ولیکن علمای ما اثبات کرده اند آنرا بطرق صحیحه از طبراني وغیره وشیخ
ابن الهمام از ابي داؤد آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل واشارت بسکوت
کرد وگفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب ولعان نیافرید ترا رحمة للعالمين فرستاده ترا در اینجا کاری نیست هرگرا وی تعالی لعنت
کرده واراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد ازان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعينك الخ وشیخ جلال
الدین سیوطي از شافعیه در عمل اليوم والليلة این را آورده با اختلاف الفاظ في الجملة که در روایات آمده است واختلافاتی
که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع وخواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر وجز
آن نیز آمده وخواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب وشرح سفر
السعادة مذکور است ومذهب ما شق اول ازین تردیدات است فتدبر * الفصل الاول * عن ابي هريرة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اراد ان يدعو على احد او يدعو لاحد * بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر
کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی * قنت بعد الركوع * دعا میکرد بعد از رکوع
* فربما قال اذا قال * پس بسا بود که میگفت ودعا میکرد چون میگفت * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * برای نجات
بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب ونکال کفار بودند ودعا میکرد برای هلاک ولعن بعض قبائل واحیای عرب * اللهم انج
الوليد بن الوليد * خدایا نجات وخلاص ده ولید بن ولید قرشي مخزومي را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بود او را
عبد الله بن جحش روز بدر که کافر بود پس قدوم آوردند دو برادر وی خالد وهشام وفدیه دادند بچهار هزار درم وچون فدیه
دادند او را بمکه بردند اسلام آورد وگفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی وتو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال می بود وهم
اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که بر اسیري صبر نکرد واسلام از بی صبري آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند
وایذا می نمودند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات وخلاص از دست آن ظالمان پس بگریخت وی
از دست ایشان وملحق شد برسول خدا صلى الله عليه وسلم * وسلمة بن هشام * ودیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت ومیگفت که
خدایا نجات ده سلمة بن هشام بن مغيرة مخزومي را که برادر ابو جهل بود وقدیم الاسلام بود واز خیار صحابه وفضلای ایشان
بود او را کافران در مکه حبس کرده بودند وعذاب میکردند ووی نیز از دست ایشان گریخت وبرسول خدا ملحق شد ودر زمان
عمر رضي الله عنه در جهاد روم شهید شد * وعياش بن ربيعة * ونجات ده خدایا عیاش بتحتانیهٔ مشدده وشین معجمه ...

ابي ربيعه را اين نيز برادر ابوجهل بود وليكن از مادر قديم الاسلام بود پيش از دخول آنحضرت بدار ارقم ايمان آورده وهجرت
كرده بود بحبشه پس از ان هجرت آورد بمدينه در وقت هجرت آوردن عمر رضي الله عنه پس ابوجهل كه برادر روى
ميبود بمدينه آمد وگفت كه مادر توسوگند خورده است كه در سايه نه نسيند تا ترا نه بيند پس بهمره ما در همراه ايشان بمكه آمد پس
ابوجهل اورا بربست وبند كرد پس بگريخت وبمدينه آمد ودر تبوك شهيد شد اين مثال آن بود كه آنحضرت در قنوت براى
مؤمنان دعا ميكرد ودر دعاى بركافران ميفرمود * اللهم اشدد وطأتك على مضر * خدايا سخت كردان پايمال كردن
وهلاك كردانيدن ترا بر مضرين نزار كه نام قبيله ايست * واجعلها سنين كسني يوسف * وبگردان وطأت را وايامي را كه
ايشان در روى كفر ميكنند وعناد مى ورزند قحطي مانند قحط كه هفت سال بر اهل مصر در زمان يوسف عليه السلام شده بود
وسنين جمع سنه است در اصل بمعني سال وغالب آمد بر قحط سال واهل مكه نيز بدعاى آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقهر آلهي
تعالى هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند ودر آن مدت استخوانها ومردارها ميخوردند نعوذ بالله من غضب الله وغضب
رسوله * يجهر بذلك * جهر ميكرد وبلند ميخواند آنحضرت اين دعارا در قنوت * وكان يقول في بعض صلوته * وبود
آنحضرت كه ميگفت در بعض احيان در نماز خود * اللهم العن فلانا وفلانا * خداوندا لعنت كن ورانده كردان از درگاه
رحمت خود فلان وفلان قبيله را * لاحياء من العرب * ميگفت اين را براى قبيله ها از عرب كه كافر ومعاند حق بودند * حتى
انزل الله * تا آنكه فرو فرستاد خداى تعالى اين آيت را كه * ليس لك من الامر شيء الآية * تا آخر آية كه او يتوب عليهم
او يعذبهم فانهم ظالمون ميفرمايد نيست مر تراى محمد تصرفي در كارخانهٔ خداوندى واعتراضى بر كار روى جل وعلا تصرف
واختيار همه بدست قدرت اوست واوست مالك امر ايشان كه هلاك كرداند طائفه را از ايشان وگرفتار كرداند بقهر وغضب
خود يا توبه كند بر ايشان ورجوع كند به فضل ورحمت خود اگر مسلمان شوند يا عذاب كند ايشان را اگر مصر بر كفر وظلم
خود باشند نيستي تو مگر بندهٔ مامور بانذار وجهاد ترا آنچه ما فرموده ايم وحكم كرده ايم بكن باقي هرچه ماد انيم بكنيم ودر روايت آمده
است كه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين دعارا ميخواند ولعنت ميكرد جبريل آمد واشارت بسكوت كرد وگفت
يا محمد ما ترا سباب ولعان نفرستاده ايم ترا رحمة للعالمين فرستاده ايم چنانكه در شرح ترجمه گذشت واكثر برانند كه نزول
اين آيت روز احد بود در هنگامي كه سر مبارك آنحضرت مجروح شد وميخ مغفر در رخسارهٔ شريف فرو رفت وگوشهٔ از دندان
شريف بشكست وآنحضرت خون از روى مبارك پاك ميكرد وميگفت كيف يفلح قوم خضبوا وجه نبيهم چگونه رستگارى يابند
گروهي كه رنگ كردند روى مبارك پيغمبر خود را بخون وگويند بحكم حصه از بشريت وطبيعت كه براى حكم ومصالح دين
ودنيا در جوهر شريف وى ايداع نموده بودند غضبى از وى ظهور نمود پس نازل شد اين آيت واين در حقيقت تاديب وتهذيب
خلق شريف وى بود كه پروردگار تعالى اورا بوى نميگذاشت ودر جميع اوقات مربى احوال ومهذب اخلاق او بود صلى الله عليه
وسلم وقول عائشه را كه فرمود كان خلقه القرآن باين معني آورده اند يعني قرآن مهذب اخلاق او بود واين معني را در شرح
فتوح الغيب بهتر ازين شرح كرده شده است والله اعلم * متفق عليه * وعن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالك عن
القنوت في الصلوة * روايت است از عاصم احول كه از ثقات تابعين است گفت پرسيدم انس را رضي الله عنه از خواندن قنوت
در نماز * كان قبل الركوع او بعده * بود پيش از ركوع يا بعد از ركوع وسر برداشتن از ان * قال * گفت انس * قبله * قنوت
پيش از ركوع بود * انما قنت رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد الركوع شهرا * قنوت نخواند آنحضرت بعد از ركوع مگر يك ماه
* انه كان بعث اناسا يقال لهم القراء * بدرستيكه شان اينست كه فرستاده بود آنحضرت مردمان را كه خوانده ميشد ونام كرده
ميشد ايشان را قرا يعني خوانندگان قرآن كه تلاوت قرآن بسيار ميكردند وبعبادت مولى تعالى مشغول مي بودند قتاده در
روايت خود آورده كه روز هيزم كشي ميكردند وشب نماز ميگزاردند وقرآن ميخواندند ودر روايت ثابت بناني آمده است كه
هيزم ميكشيدند طعامي براى اهل خانهٔ خود مي خريدند ودر شب مدارست قرآن ميكردند رضي الله عنهم * سبعون رجلا *

هفتاد تن بودند این قرا و بروایتی چهل تن و بروایتی سی * فاصيبوا * پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصهٔ کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و اعاجیب قصص است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ الآيه * فقنت رسول الله * پس قنوت خواند پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بعد الركوع شهرا * بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه * يدعو عليهم * در حالتیکه دعا میکرد بر کشندگان قرا و در روایتی ثلثين صباحا يا اربعين صباحا از اینجا معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میکنند * متفق عليه * * الفصل الثاني * عن ابن عباس قال قنت رسول الله * گفت قنوت خواند پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم شهرا متتابعا * یکماه پی در پی یعنی هر روز * في الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلوة الصبح * در هر پنج وقت * اذا قال * وقتی که میگفت * سمع الله لمن حمده من الركعة الاخيرة * از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة * يدعو على احياء من بني سليم * دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم * على رعل * بکسر را و سکون عین * وذكوان * بفتح ذال معجمه وسکون کاف * وعصية * بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت * ويؤمن من خلفه * و آمین میگفتند آن کسانیکه پس او بودند از مقتدیان * رواه ابوداود * وعن انس ان النبي * روایت است از انس که پیغمبر * صلى الله عليه وسلم قنت شهرا ثم تركه * قنوت خواند یکماه بعد از ان بگذاشت قنوت را و نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم برانند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز وتر و مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما و در همه نمازها اگر واقع میشود واقعه * رواه ابوداود والنسائي * وعن ابي مالك الاشجعي قال قلت لابي يا ابت انك قد صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان وعلي * رضي الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را ای پدر من بدرستیکه تو بتحقیق نماز کردهٔ پس آنحضرت و پس خلفای اربعه * ههنا بالكوفة * اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه * نحوا من خمس سنين * یعنی نزدیک به پنج سال * اكانوا يقنتون * ایا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نمازهای پنجگانه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم * قال اي بني محدث * گفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند و مواظبت بران مینمایند بدعت است نو پیدا آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خواند بعد از ان ترک کرد چنانکه گذشت * رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة * و این حدیث اول دلیل است بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند از ین ائمهٔ ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و بسیار اند و اجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین انچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است و همچنین انچه روایت کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم * الفصل الثالث *

* عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس على ابي ابن كعب * روایت است از حسن بصری که عمر رض گرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرأ صحابه بود و او را سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وی امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند و این در قیام رمضان بود * فكان يصلي لهم عشرين ليلة * پس بود ابی ابن کعب که نماز میگزارد برای مردم و امامت میکرد ایشانرا بیست شب * ولا يقنت بهم الا في النصف الباقي * و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان * فاذا كانت العشر الاواخر * پس هرگاه که شد ده شب آخیر یعنی عشرهٔ اخیر * تخلف فصلى في بيته * تخلف نمود ابی از آمدن بمسجد و نماز گزاردن با مردم و گزارد در خانه خود و تخلف پس آمدن از کسی * فكانوا يقولون ابق ابي * پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی * رواه ابوداود * وسئل انس بن مالك عن القنوت * و پرسیده شد انس رضي الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع * فقال

قنت رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد الركوع * پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع * وفي رواية قبل الركوع وبعده * ودر روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع وبعد از رکوع * رواه ابن ماجة * این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان ومشائخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده وبی تخصیص برمضان بسیار آمده و وتر خود دائمی است مخصوص برمضان نه پس قنوت نیز دائم باشد وچون احادیث بسیار است عمل بدان اولی وارجح باشد واما ثانی بر بودن وتر بعد از رکوع وما اینجا هم می گوئیم که احادیث در قنوت قبل الرکوع بسیار است وعمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند وانچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر است نه دائم والله اعلم

* باب قیام شهر رمضان * مراد بدان تراویح است وسبب تسمیهٔ آن بتراویح آنست که مردم که در اول باجتماع میگزاردند می نشستند بعد از هر دو سلام وراحت میگرفتند ازین جهت تراویح نام آن افتاد وکلام در تراویح بسیار است وجملهٔ ازان در رسالهٔ مسمی بما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم واز حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت نکرده بران شبی چند بگزارد چون مردم بسیار اجتماع وازدحام نمودند ترک کرد از جهت شفقت بر امت که مبادا فرض کرده شود وصحیح آنست که انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارد همان نماز تهجدی بود که یازده رکعت باشد وابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که انچه آنحضرت گزارد بیست رکعت بود ونیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضي الله عنه حال هم بران نهج بود که هرکسی برای خود در خانه یا بمسجد میگزارد وچون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید واهل مدینهٔ مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگزاردند وسببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند ودو رکعت طواف میگزاردند اهل مدینه چون ازین فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند والآن نیز درین مقام شریف متعارف است وآنرا ست عشریه میگویند ودر آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگزارند از خانها می آیند ومیگزارند

* الفصـــــل الاول * عن زيد ابن ثابت ان النبي صلى الله عليه وسلم اتخذ حجرة في المسجد من حصير * روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است وقائم بود بفرائض وکاتب وحي بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از شاخ خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف وحجز بمعني منع است وآن منع میکند وبازمیدارد مردم را از در آمدن ودر روایتی حجزه نیز آمده بزای وحجز نیز بمعنی باز داشتن است * فصلی فيها ليالي * پس نماز بگزارد آنحضرت دران حجره چند شب * حتى اجتمع عليه ناس * تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار * ثم فقد واصوته ليلة * پستر گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی * وظنوا انه قد نام * وگمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد * فجعل بعضهم يتنحنح ليخرج اليهم * پس گشتند بعض که بگلو آواز کردند تا بیرون آید بسوی ایشان * فقال مازال بكم الذي رأيت من صنيعكم * پس گفت آنحضرت همیشه بود باشما انچه دیدم از کار شما که شدت حرص شما است بر اقامت نماز شب با جماعت * حتى خشيت ان يكتب عليكم * تا آنکه ترسیدم که نوشته شود وفرض کرده شود بر شما گویا حق عزوجل وحي فرستاده بود بسوي آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میکرادنم آنرا برایشان یا افتاده در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعض عبادتها ائیکه مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد وبعض میگویند که عادت الله جاری بود بران که هرچه آنحضرت بران مداومت نماید فرض کرده واین مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بران مواظبت می نمود وفرض نشد * ولو كتب عليكم ما قمتم به * واگر نوشته میشد بر شما بر پا نمی توانستید کرد آنرا * فصلوا ايها الناس في بيوتكم * پس بگزارید ای مردمان در خانهای خود * فان افضل صلوة المرء في بيته الا الصلوة المكتوبة * زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه‌اش * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرغب في قيام رمضان * بود آنحضرت که ترغیب مي نمود صحابه را در گزاردن نماز شب در رمضان * من غير أن يأمرهم فيه بعزيمة * بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد وتاکید وایجاب * فيقول من قام رمضان ايمانا واحتسابا * پس میگفت کسي که قیام کند رمضان را بجهت ایمان وتصدیق بصواب وطلب اجر آخرت بي ریا وسمعه * غفر له ما تقدم من ذنبه *

آمرزیده شود مراورا آنچیزیکه پیش رفته است از گناهان صغیرهٔ وی * فتوفي رسول الله * پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلك * وحال آنکه شان وکار قیام رمضان همبرین بود که هرکه میخواست بطلب اجر وثواب آنرا بطور خود میگزارد وجماعت در وی معهود ومقرر نبود * ثم کان الامر علی ذلك في خلافة ابي بکر * پستر بود امر برهمین روش در زمان خلافت ابوبکر * وصدرا من خلافة عمر علی ذلك * وبود امر در زمان اول از خلافت عمر نیز برآن بعد ازان اهتمام کرد عمر رضي الله عنه بشان آن وامر کرد مردم را باجتماع وگزاردن آن بجماعت چنانکه در حدیث بیاید * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوٰة في مسجده * چون بگزارد یکی از شما نماز را در مسجد خود * فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته * پس باید که بگرداند مرخانهٔ خودرا بهرهٔ از نماز خود وبگزارد نماز نفل دران * فان الله جاعل في بیته من صلوته خیرا * پس بدرستیکه خدای تعالی گرداننده است در خانهٔ وی از نماز وی نیکی را آوردن این حدیث درین باب گویا اشارتست بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گزارد * رواه مسلم *

* الفصل الثاني *

عن ابي ذر قال صمنا مع رسول الله * گفت ابوذر روزه داشتیم ما با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر * پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگزارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض * حتی بقي سبع * تا آنکه باقی ماند هفت شب * فقام بنا * پس قیام نمود با ما * حتی ذهب ثلث اللیل * تا آنکه رفت سوم حصه از شب * فلما کانت السادسة * پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب * لم یقم بنا * قیام نه نمود با ما * فلما کانت الخامسة * پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب * قام بنا * قیام نمود با ما * حتی ذهب شطر اللیل * تا آنکه رفت نصف شب * فقلت * ابوذر میگوید پس گفتم من * یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة * کاشکی زیاده میکردی ما را قیام این شب را * فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام * پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگزارد نماز را با امام * حتی ینصرف * تا آنکه برگردد از نماز * حسب له قیام لیلة * حساب کرده میشود مراورا برخاستن شب تمام در ثواب * فلما کانت الرابعة لم یقم بنا * پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما * حتی بقي ثلث اللیل * تا آنکه باقی ماند سوم حصهٔ شب * فلما کانت الثالثة جمع اهله ونساءه والناس * پس هرگاه که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خودرا وزنان خودرا ومردم را * فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح * پس قیام نمود باما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت کرده شود ما را فلاح راوی با بوذر میگوید * قلت وما الفلاح * گفتم من با بی ذر چیست مراد بفلاح * قال السحور * گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحرا ست زیرا که وی معین است بر اتمام صوم که سبب فلاح است ودر وی اقامت سنت است وتمام فلاح در آنست * ثم لم یقم بنا بقیة الشهر * پستر قیام نه نمود با ما باقی شهر * رواه ابوداؤد والترمذي والنسائي وروی ابن ماجة نحوه الا ان الترمذي لم یذکر * لیکن اینست که ترمذی ذکر نکرده این عبارت را که * ثم لم یقم بنا بقیة الشهر * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة * گفت عائشه گم کردم ونیافتم نزد خود در روز نوبت خود آن حضرت را در شبی * فاذا هو بالبقیع * پس ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبرهٔ مدینهٔ مطهره است * فقال اکنت تخافین ان یحیف الله علیك ورسوله * پس گفت آنحضرت ایا بودی تو که می ترسیدی که جور وستم میکند خدای تعالی بر تو وپیغمبر وی وگمان بردی که نوبت ترا غیر ترا بدهم * قلت * عائشه میگوید گفتم من * یا رسول الله اني ظننت انك اتیت بعض نسائك * من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد با آنحضرت بقرینهٔ حال از وی فهمیده وشاید که بعد ازین قول نیز گفت بجهت اعتذار واظهار مافی الضمیر * فقال * پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه * ان الله تعالی ینزل لیلة النصف من شعبان الی السماء الدنیا * بدرستیکه خدای تعالی نزول میکند به فضل ورحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانها است * فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم کلب * پس می آمرزد بیشتر از شمار مویهای گوسفندان قبیلهٔ کلب را که بیشترین عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستم که قیام این شب کنم وبر بقیع روم ومردها را استغفار کنم واین مجمل است قصهٔ آنرا به تفصیل در شرح ذکر کرده

شد؛ است وذكر اين حديث درين باب بمناسبت قيام رمضان است * رواه الترمذي وابن ماجه وزاد رزين * وزيادت كرده
است رزين كه از اكابر محدثين است اين لفظ را كه * ممن استحق النار * يعني مي آمرزد مردم را از انهاي كه مستحق نار وعذاب
شده اند * وقال الترمذي سمعت محمدا يعني البخاري * وكفت ترمذي شنيدم محمد را يعني بخاري را * يضعف هذا الحديث *
ضعيف ميكفت اين حديث را * وعن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة المرء في بيته افضل من صلوته في
مسجدي هذا * نماز مرد درخانهٔ خود افضل است از نماز وى در مسجد من كه اين مسجد عظيم الشان است كه نماز در وى
برابر هزار نماز است در غير وي * الا المكتوبة * مكر نماز فرض كه وى در مسجد افضل است اين را در انجا فرمود كه قيام ليل
با مردم چند شب در مسجد كرد بعد از ان ترك كرد واعتذار نمود پس فرمود كه برويد ودرخانها ي خود مشغول باشيد ونماز
كنيد وتمسك كردند مالك وابويوسف وبعض شافعيه وغير ايشان كه افضل درصلوة تراويح آنست كه درخانها بكزارند تنها وآنحضرت
كه در مسجد كزارد براي بيان جواز بود واز جهت آنكه معتكف بود وابوحنيفه وشافعي وجمهور اصحاب وي وبعض مالكيه وغير
ايشان برانند كه افضل صلوة اوست بجماعت در مسجد چنانكه عمر بن الخطاب وصحابه بعد از وي كردند ومستمر است بران عمل
مسلمانان زيرا كه وى شعار دين است ومشابه نماز عيد است وباين مناسبت ظاهر شد مناسبت ذكر اين حديث درين باب
اشارت بجواز تراويح است دربيت ومختار آنست كه اكر مردي باشد مقتدا كه وجود وي سبب تكثر جماعت كردد بايد كه در مسجد بكزارد
واكر اينچنين نيست رواست كه درخانه بكزارد كذا ذكر في كتب الفقه * رواه ابوداود والترمذي * الفصل الثالث
* عن عبد الرحمن بن عبد القاري * نسبت بقاره است كه نام قبيله ايست واين ياي مشدده است وقاري بمعني قرآن
خوان بهمزه است ولادت وى در زمان رسالت پناه است وليكن اورا سماعي وروايتي نيست وواقدي اورا در صحابه ذكر
كرده ومشهور آنست كه وي تابعي است عامل عمر بن الخطاب بود بر بيت المال * قال خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة الى
المسجد * كفت بيرون آمدم با عمر رضي الله عنه يك شبى يعني از رمضان بسوى مسجد * فاذا الناس اوزاع متفرقون *
پس ناكاه مردم پريشان وجدا جدا نشسته اند * يصلي الرجل لنفسه * نماز ميكزارد مردى براى نفس خود يعني تنها
* ويصلي الرجل فيصلي بصلوته الرهط * ونماز ميكزارد مردى ومى كزارند با نماز وي قومى يعني بجماعت ورهط نام جماعتيست كم از ده
* فقال عمر اني لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد لكان امثل * پس چون ديد عمر اين تفرق كفت بدرستيكه من اكر جمع
كنم اين مردم را بر يك امام هر آينه باشد افضل قارى اينجا بهمزه است * ثم عزم * پس ترچون عمر را اين راى واين نيت دست داد
قصد بجد كرد * فجمعهم على ابي بن كعب * پس جمع كرد مردم را برابي بن كعب واورا امام قوم ساخت * قال * كفت
عبد الرحمن بن عبد القارى * ثم خرجت معه ليلة اخرى * پس تر بيرون آمدم با عمر بمسجد شب ديكر * والناس يصلون بصلوة
قارئهم * وحال آنكه مردم نماز ميكزاردند با نماز امام خود كه ابي بن كعب است * قال عمر نعمت البدعة هذه * كفت عمر نيكو
بدعتى است اين بدعت بدعت كفتن آنرا باعتبار حدوث اين هيئت واجتماع است واما اصل جماعت در زمان آنحضرت
صلى الله عليه وسلم بود وآنحضرت چند بار بجماعت كزارده چنانكه كذشت وحق آنست كه آنچه خلفاى راشدين كنند سنت
است وداخل است درعموم من سن سنة حسنة الحديث * والتي تنامون عنها افضل من التي تقومون يريد آخر الليل * وآن
صلوتي كه خواب ميكنيد وغفلت مى ورزيد شما از ان فاضل تر است از آنچه قيام ميكنيد ميخواهد عمر رض آخر شب را يعني
كزاردن آن آخر شب فاضلتر است از ان نماز كه قيام ميكنيد در اول ليل اشارت است بافضليت قيام بتراويح در آخر شب از جهت
فضل وقت وزيادت مشقت كذا قال الطيبي واين معني اظهر واوفق است بقول وى كه بريد آخر الليل واما قول طيبي كه بتحقيق
اخذ كرده اند بدان اهل مكه زيرا كه ايشان ميكزارند تراويح را بعد از نوم اين مكر عادت ايشان باشد در زمان قديم اما الآن
خود در اول شب ميكزارند وتمام شب زنده ميدارند ودر آخر شب براى تسحر بخانه ميروند وبعض كفته اند كه معني اين
عبارت اين است كه آن نماز كه فارغ ميشويد از ان وخواب ميكنيد بعد از ان بهتر است از آنچه برخيزيد براى آن بعد از خواب

يعني كزاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار احتياط تا فوت نكردد و بزين معني آخر الليل متعلق به تقومون خوا هد بود و بعض فرق كرده اند ميان كسي كه وثوق دارد بانتباه و استيقاظ و كسي كه ندارد چنانكه در افضليت ايتار اول ليل يا آخر آن گفته اند كذا قال الكرماني * وكان الناس يقومون اوله * وبودند مردم كه قيام ميكردند در اول شب * رواه البخاري * وعن السائب بن يزيد قال امر عمر ابي بن كعب و تميما الداري ان يقوما للناس في رمضان باحدى عشرة ركعة * امر كرد عمر ابي بن كعب و تميم داري را كه وي نيز از مشاهير صحابه است واول نصراني بود و مسلمان شد كه قيام نمايند اين هر دو صحابي براي مردم در رمضان بيازده ركعت چنانكه آنحضرت نيز بيازده ركعت كه عادت وي در تهجد بود قيام مينمود و گفته اند كه اين روايت وهم است زيرا كه بصحت رسيده است كه قيام ميكردند در عهد عمر به بيست ركعت و جواب داده اند كه سند اين حديث صحيح است و تواند كه در بعض اوقات گاهي بيست ميكرده باشند و گاهي يازده و بعض گفته اند كه تواند كه در بعض ليالي قصد تشبه با نحضرت صلعم ميكرده باشند و بعد از ان قرار بر عشرين يافته باشد چنانكه از ان حضرت هم روايتي هست و روايت بيست وسه كه آمده است باعتبار سه ركعت وتر است * وكان القارئ يقرأ بالمئين * جمع مائة و بود امام ميخواند سورتها را كه هر يكي از آنها زياده برصد آيت است * حتى كنا نعتمد على العصا من طول القيام * تا آنكه بوديم ما كه تكيه ميكرديم برعصا از جهت درازي ايستادن و اتكا در نماز نفل درست است خصوصا نزد ضعف و عدم طاقت * فما كنا ننصرف الا في فروع الفجر * پس نبوديم ما كه برميكشتيم از نماز مگر در اوائل فجر و اعالي آن و فرع هر چيز اعلاى آن چيز را گويند چنانچه فروع شجر و در حديث آمده است كه آنحضرت برميداشت دستها را تا فروع اذنين يعني اعلاى گوشها * رواه مالك * وعن الاعرج قال ما ادركنا الناس الا وهم يلعنون الكفرة في رمضان * روايت است از عبد الرحمن اعرج كه از مشاهير تابعين و ثقات ايشانست كه گفت در نيافتيم ما مردم را مگر آنكه ايشان لعنت ميكردند كافرانرا در رمضان يعني در قنوت و تروح از جهت تعظيم نكردن ايشان چيزيرا كه تعظيم كرده است آنرا حق سبحانه و عدم امتثال بچيزيكه فرستاده است در وي از قرآن * وكان القارئ يقرأ سورة البقرة في ثمان ركعات * وبود قاري كه امام بود ميخواند سورة بقره را در هشت ركعت * فاذا قام بها في ثنتي عشرة ركعة * پس چون قيام ميكرد بدان و ميخواند آنرا در دوازده ركعت * رأى الناس انه قد خفف * اعتقاد ميكردند مردم كه وي تخفيف كرد در قراءت * رواه مالك * وعن عبد الله ابن ابي بكر * از اكبر اولاد صديق است و قديم الاسلام است * قال سمعت ابيا يقول كنا ننصرف في رمضان من القيام * گفت شنيدم ابي بن كعب را ميگفت بوديم ما كه برميگشتيم در رمضان از قيام شب * فنستعجل الخدم بالطعام * پس شتابي ميكرديم خادمان را بحاضر آوردن طعام * مخافة فوت السحور * از جهت ترس در گذشتن وقت طعام سحر بجهت طلوع فجر * وفي اخرى مخافة الفجر * ودر روايت ديگر بجاي مخافة فوت السحور اين لفظ واقع شده است كه مخافة الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مآل هر دو يكي است * رواه مالك * وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال * روايت است از عائشة كه روايت كرد آنحضرت كه گفت * هل تدرين ما في هذه الليلة * آيا ميداني تو اي عائشه كه چه چيز است درين شب از بركات و غرائب امور * يعني ليلة النصف من شعبان * بيان هذه الليلة است * قالت ما فيها * گفت عائشه چه چيز است درين شب * يا رسول الله فقال فيها ان يكتب كل مولود من بني آدم في هذه السنة * پس گفت آنحضرت درين شب يكي اين است كه نوشته ميشود هر كه زائيده ميشود از اولاد آدم درين سال * وفيها ان يكتب كل هالك من بني آدم في هذه السنة * و ديگر درين شب اين است كه نوشته ميشود هر كه هلاك كرده ميشود و ميرا نيده ميشود از اولاد آدم درين سال * وفيها ترفع اعمالهم * و ديگر درين شب اين است كه بر داشته ميشود كردارهاي اولاد آدم طيبي گفته يعني نوشته ميشوند اعمال بني آدم كه برداشته ميشوند در سال روز بروز چنانكه نوشته ميشود كه خواهد مولود شد كه خواهد مرد پس نوشتن درين شب است و برداشتن در ايام تمام سال و اين معني از عبارت دور است زيرا كه گفت رفع كرده ميشوند در وي اعمال نه نوشته ميشوند و تواند كه اعمال تمام سال كه روز بروز برداشته و نوشته شده است درين شب نيز يكبارگي تمام دفتر رفع ميكرده باشند از براي مقابله چنانكه اهل حساب ميكنند از جهت

تكريم اين شب وحكم الهي بدان والله اعلم * وفيها تنزل ارزاقهم * ودرين شب فرو فرستاده ميشوند رزقهاي بني آدم مراد بانزال ارزاق كتابت ارزاق است چنانكه كتابت اعمال ميكنند چنانكه دراحاديث آمده است نوشته ميشود دروي اجلها و رزقها و نوشته ميشوند حاجياني كه درين سال حج خواهند كرد و توفيق آن خواهند يافت و چون عائشه ذكر رفع اعمال صالحه كه موصل الى الجنت شنيد و شنيد كه نوشته ميشوند پيش از عمل كه بندگان آنرا ميكنند فهميد كه پس در آمدن جنت بتقدير الهي است و بفضل وى نه تنها بعمل * فقالت * پس گفت عائشه * يا رسول الله ما من احد يدخل الجنة الا برحمة الله تعالى * ايا هيچ يكي در نمي آيد بهشت را مگر برحمت خداى تعالى * فقال * پس گفت آنحضرت * ما من احد يدخل الجنة الا برحمة الله تعالى * نيست هيچ يكي كه در آيد بهشت را مگر برحمت حق تعالى * ثلثا * يعني گفت آنحضرت اين سخن را سه بار يا سوال عائشه و جواب آنحضرت هر دو سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نيست * قالت ولا انت * عائشه ميگويد كه گفتم من و تو نيز كه پيغمبر خدائي و محبوب اوئي * يا رسول الله * نيز در نمي آئي بهشت را مگر برحمت وى تعالى * فوضع يده على هامته * پس نهاد آنحضرت دست مبارك خود را بر سر مبارك خود * فقال ولا انا * پس گفت آنحضرت و نه من ميدر آيم * الا ان يتغمدني الله منه برحمته * مگر آنكه بپوشد مرا خداى تعالى برحمت خود كه صادر است از جناب فضل و لطف وى و خود وجود شريف وى سراسر رحمت است براى عالميان چه جاى خودش * يقولها ثلث مرات * در حالتيكه ميگويد آنحضرت اين كلمه را سه بار و معنى دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پيش درگاه حق جل وعلا و اشارت بشمول رحمت وى تعالى مراورا از فرق تا قدم و تعظيم نعمت رحمت و مغفرت و هامه به تخفيف ميم بمعنى سر * رواه البيهقي في الدعوات الكبير * وعن ابي موسى الاشعري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله ليطلع في ليلة النصف من شعبان * فرمود بدرستيكه خداى تعالى هر آينه مطلع و واقف ميشود يعني بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و برينمعنى يطلع بتشديد طا و كسر لام است و يطلع بسكون طا و فتح لام نيز روايت است از طلوع و مراد بدان نزول است كه در حديث تهجد واقع شده كه ينزل ربنا و درين حديث نيز در روايت بيهقي ينزل واقع شده كه در حديث تهجد است با زيادت آنكه نزول درين شب از وقت غروب است چنانكه در حديث آينده بيايد و حاصل آنكه تجلى بصفت رحمت و مغفرت است * فيغفر لجميع خلقه * پس مى آمرزد مر تمامه خلق خود را * الا لمشرك او مشاحن * مگر مر كافر را و دشمن دارنده را و كينه ورزنده مسلمان را بي جهت شرعي نه براى خدا * رواه ابن ماجة ورواه احمد عن عبد الله بن عمرو بن العاص وفي رواية * و در روايت احمد اينچنين واقع شده * الا اثنين مشاحن وقاتل نفس * مي بخشد همه را مگر دو كس را مشاحن را و كشنده نفس را و خون ريزنده بناحق و در بعض احاديث زياده كرده قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نيز زياده كرده و در بعض عشار و ساحر و كاهن و عريف و جابي و صاحب كوبه يا عرطبه نيز آمده و كوبه و عرطبه بمعني طنبور است * وعن علي * رضي الله عنه * انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كانت ليلة النصف من شعبان فقوموا ليلها وصوموا يومها * چون باشد شب نصف از شعبان پس قيام كنيد و بيدار باشيد شب آنرا و روزه داريد روز آنرا * فان الله ينزل فيها لغروب الشمس الى السماء الدنيا * زيرا كه خداى تعالى نزول ميكند برحمت درين شب از وقت غروب آفتاب بسوى آسمان پايان * فيقول الا من مستغفر فاغفر له * پس ميگويد ايا نيست هيچ طلب آمرزش كننده پس بيامرزم اورا * الا مسترزق فارزقه * ايا نيست طلب روزى كننده پس روزى دهم اورا * الا مبتلى فاعافيه * ايا نيست بلا رسيده پس برهانم اورا از بلا * الا كذا الا كذا * كنايت است از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچه ايا نيست گناهكارى پس بيامرزم اورا ايا نيست محزونى كه شاد كنم اورا ايا نيست فلان او كذا * حتى يطلع الفجر * ميگويد حق تعالى اينها را تا طلوع ميكند فجر * رواه ابن ماجة *

* باب صلوة الضحى * ضحو و ضحوت بلند شدن روز و ضحى بضم و قصر فوق آن بمعني چاشت و بمعنى شعاع آفتاب نيز آيد چنانكه قول وى سبحانه والشمس وضحيها و متعارف ميان مردم در اول روز دو نماز است يكى پس از بر آمدن آفتاب يك دو نيزه و آنرا نماز اشراق خوانند و هم هنگام بر آمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزديك نيم روز و آنرا صلوة ضحى گويند و در بسيارى از احاديث اسم صلوة ضحى شامل نماز هر دو وقت آمده

ودر بعض اطلاق صلوة اشراق نيز آمده چنانچه سيوطى از حديث طبرانى آورده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت يا ام هانى هذه صلوة الاشراق وحال آنكه نمازيكه در بيت ام هاني گزارد وقت چاشت بود وبيضاوى در تفسير قول حق سبحانه بالعشي والاشراق گفته كه وقت اشراق در وقتيكه روشن گردد آفتاب وصاف گردد شعاع وى وآن وقت ضحى است وبالجمله بر نماز اول روز اطلاق صلوة ضحى آمده وبر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هم نماز ضحى ميتوان گفت وهم نماز اشراق ومعتارف آنست كه گفته شد وبتحقيق يك وقت است ويك نماز اول وقت آن بر آمدن آفتاب است وآخر وى تا نزديك نيم روز وچون در بعض احيان در هر دو وقت گزارده شد گمان برده شد كه اينجا دو وقت است ودو نماز وبعض ضحوت صغرى وضحوت كبرى نيز ميگويند واحاديث وآثار در نماز چاشت بسيار آمده واكثر علما برا ستحباب اويند ومختار نيز همين قول است در مواهب لدنيه ميگويد كه شيخ ولي الدين بن العراقي گفته كه احاديث صحيحهٔ مشهوره در باب صلوة ضحى بسيار آمده تا آنكه گفته است محمد بن جرير الطبري كه اخبار درين باب واصل بدرجهٔ تواتر معنويست ورسيده است بحد يقين وقاضي ابوبكر بن العربي مالكى گفته است كه اين صلوة سابقين است از انبيا ومرسلين وسيوطي از ديلمي از حديث ابي هريرة آورده كه صلوة ضحى اكثر صلوة داؤد عليه السلام است واز ابن النجار از حديث ثوبان آورده كه صلوة ضحى صلوتي است كه محافظت ميكرد بران آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى صلوات الله عليهم اجمعين ودر بعض احاديث نفي آن نيز آمده وبعض صحابه بران اطلاق بدعت كرده وجمعي از علما بكراهت آن رفته وگفته كه آن بدعتي است كه بعد از زمان آنحضرت وزمان خلفاى راشدين پيدا شده وصواب آنست كه اطلاق بدعت وكراهت بجهت مواظبت بران در مساجد است وآنحضرت آنرا گاه گاه گزارده ودر خانه گزارده وسلف را نيز همبرين عمل بود واين اختلاف در نماز يست كه بعد از ربع نهار بگزارند اما آنكه بعد از نماز فجر مستقبل قبله به نشينند وبعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضى از موكدات گفته اند والله اعلم وروايات در عدد ركعات صلوة ضحى از دو تا دوازده آمده ومختار نزد اكثر علما چهار است زيرا كه احاديث آن اصح اخبار وآثار در آن اكثر است *

* الفصل الاول *

عن ام هانئ قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل بيتها يوم فتح مكة * روايت است از ام هاني بنت ابي طالب همشير امير المؤمنين علي رضي الله عنه ونام او فاخته بود وبعض گويند عاتكه گفت كه آنحضرت در آمد در خانهٔ او در روز فتح مكه * فاغتسل وصلى ثماني ركعات * پس غسل كرد آنحضرت وبگزارد هشت ركعت * فلم ار صلوة قط اخف منها غير انه يتم الركوع والسجود * پس نديدم من هيچ نمازى را هرگز سبكتر از ان وهيچ يكى از اركان آنرا برونق معهود ومعتاد نكرد جز آنكه وى تمام ميكرد ركوع وسجود را * وقالت في رواية اخرى * وگفت ام هاني در روايت ديگر اين لفظ را كه * وذلك ضحى * وآن نماز در وقت چاشت بود * متفق عليه * بدانكه عمده ومشهور در باب صلوة ضحى حديث ام هاني است امام احمد گفته كه صحيح ترين حديثى كه در صلوة ضحى آمده حديث ام هاني است بعض گفته اند كه اين نماز از آنحضرت در خانهٔ وى بجهت شكرانهٔ فتح بود وامرا بعد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا نماز فتح ميخواندند وبعد از فتوح ميگزاردند وبعض گويند كه آن قضاى حزبي بود كه از آنحضرت در ان شب بجهت اهتمام بمهمات فتح فوت شده بود وتحقيق آنست كه بجهت وقت ضحى بود زيرا كه ابو داؤد ومسلم آنرا بلفظ سبحة الضحى روايت كرده اند واضافت بوقت دلالت بر سببيت آن دارد چنانكه صلوة الظهر وصلوة العصر ودر مواهب لدنيه از ابن عبد البر آورده كه ام هاني گفت پرسيدم من از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه اين چه نماز بود فرمود كه اين نماز ضحى بود * وعن معاذة * بضم ميم عدوية بصريه تابعيه است وثقه از طبقه ثالثه * قالت سألت عائشة كم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي صلوة الضحى * گفت پرسيدم عائشه را كه چند ركعت ميگزارد آنحضرت نماز چاشت را * قالت اربع ركعات ويزيد ما شاء الله * گفت عائشه ميگزارد چهار ركعت را وزيادة ميكرد چيزيرا كه خواسته بود خدا ودر روايات زيادة بر دوازده نيامده * رواه مسلم * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يصبح على كل سلامى من احدكم صدقة * ثابت ميگردد بر هر بند هر استخوان اندام يكي از شما صدقه وسلامى بضم سين وتخفيف لام وفتح ميم عضو وبعض گفته سر انگشتان وبعض گفته هر استخوان كه بند دارد وهر استخوان كه تكيه كنند بران آدمى نزد حركت ومختار

آنست که سلامى نام بند هر استخوان است چنانکه در حديث بريده آمده است که لازم است بر آدمى که تصدق کند بر هر مفصل از وى صدقه يعنى هر عضو هر استخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمى نعمتى است که شکر آن بروى لازم است و چون وجوب شکر که حقيقت آن صرف عبد است هر چيز را که داده شده است بوى بسوى چيزيکه پيدا کرده شده است براى او دشوار است گردانيد وى سبحانه تعالى آنچه صادر ميشود از بنده از ذکر خدا و ثناى وى و جز آن از خيرات و امر معروف و نهي منکر از جملهٔ صدقات که واجب است بروى در مقابلهٔ هر سلامى و فرمود * فکل تسبيحة صدقة وکل تحميدة صدقة وکل تهليلة صدقة وکل تکبيرة صدقة * يعنى يکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اکبر گفتن هر کدام صدقه ايست که شکرانهٔ آن نعمت ميکردد * وامر بالمعروف صدقة * و امر کردن کسى را بکار مشروع صدقه است * ونهي عن المنکر صدقة * و باز داشتن کسى را از نامشروع صدقه است * ويجزئ من ذلک رکعتان يرکعهما من الضحى * و بسندگى ميکند يا جزا ميدهد از شکرانهٔ تمامهٔ سلامى و صدقه بران دو رکعت که بگزارد آن دو رکعت را از ضحى و فى الحقيقت نماز شکرانه تمامهٔ نعمتهاى ظاهر و باطن است زيرا که هر عضو و هر جزو از آدمى دل و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولى تعالى است و مخصوص گردانيده شد باين فضيلت صلوة ضحى از جهت وقوع آن در اول نهار که مبدأ و مفتح نعم است و يجزئ بضم تحتانيه بهمزه و بفتح آن بى همزه هر دو روايت است اول از اجزاست بکسر همزه بمعنى کفايت و ثانى از جزا بمعنى پاداش * رواه مسلم * وعن زيد بن ارقم انه رأى قوما يصلون من الضحى * روايت است از زيد ابن ارقم که از مشاهير صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص على مرتضى بود رضي الله عنه که وى ديد گروهى را که ميگزارند نماز ضحى را * فقال * پس گفت * لقد علموا ان الصلوة في غير هذه الساعة افضل * هر آينه بتحقيق دانسته اند ايشان با خبار و احاديث که نماز در جز اين ساعت زياده تر است از روى ثواب * ان رسول الله * بدرستيکه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * صلوة الاوابين حين ترمض الفصال * نماز آن جماعة که رجوع کنند کانند بتوبه و توجه بدرگاه حق سبحانه درهنگامى است که گرم ميشوند و ميسوزند بچهاى گاو و شتر بگرمى آفتاب و رمض محرک سخت افتادن آفتاب بر ريگ و مانند آن و سخت گرم شدن روز و سوختن پاى از زمين گرم و افضليت نماز درين وقت بجهت آنست که اين وقت ميل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نميکنند دروى مگر کسى که رجوع دارد بدرگاه حق سبحانه و انس ميگيرد بذکر وى جل و علا چنانکه درميانهٔ شب * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابي الدرداء و ابي ذر قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الله تبارک وتعالى انه قال * ابو الدرداء و ابوذر رضي الله عنهما که از عظماى صحابه اند که گفت آنحضرت روايت کننده از حضرت حق سبحانه که وى تعالى گفت * يا ابن آدم ارکع لي اربع رکعات من اول النهار اکفک آخره * اى آدمى بگزار براى من و طلب رضاى من باخلاص چهار رکعت در اول روز بسنده ميشوم و کار گذارى ميکنم ترا در آخر روز از قضاى حوائج تو و دفع مکروهات از تو يعنى دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ ميدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکه وعده کرده است بمتقيان و متوکلان * رواه الترمذي * روايت کرده است اين حديث را ترمذى از ابو الدرداء و ابي ذر * ورواه ابو داؤد و الدارمي عن نعيم * و روايت کرده اند آنرا ابوداؤد و دارمى از نعيم بضم نون * بن همار * بفتح ها و تشديد ميم و براو در اکثر نسخ مشکوة بزاى است صحابى شامى است و درين اسم اختلاف بسيار است در شرح ذکر کرده ايم * الغطفاني * بفتح غين معجمه و فتح طاى مهمله و فا نسبت است بغطفان نام پدر قبيله * واحمد عنهم * و روايت کرده است امام احمد از هر سه * وعن بريدة * بضم با و فتح را صحابى است اسلام آورده در وقتى که آنحضرت بهجرت ميرفت در راه بر قول مشهور و از راماة جميله است در حضرت نبي صلى الله عليه وسلم و خلفاى راشدين و قبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود يزار و يتبرک به * قال سمعت رسول الله * گفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * في الانسان ثلثمائة وستون مفصلا * در آدمى سه صد و شصت بند است * فعليه ان يتصدق عن کل مفصل منه بصدقة * پس بر آدمى باد که تصدق کند از هر بندى از خود بصدقه * قالوا ومن يطيق ذاک * گفتند صحابه رضي الله عنهم اجمعين که طاقت دارد آنرا که از هر بند صدقه دهد و خير کند * يا نبي الله قال النخاعة في المسجد تدفنها * گفت آنحضرت آب دهن و حلق و بينى که در

مسجد افتاده است کور کنی آنرا * والشیء تنحیه * عن الطریق * وچیزی از جنس موذیات مانند نجاست وسنگ وخار که یکسو کنی ودور کنی آن را از راه مردم وتنحیه بکسر حاء مهمله مشدده است * فان لم تجده فرکعتا الضحی تجزئک * پس اگر نیابی و نکنی آنرا پس دو رکعت ضحی بسنده کی می کند ترا این سه چیز از صدقه وشکرانهٔ سه صد وشصت بند که کار میفرمائی آنها را در چیزیکه در وی تعظیم شعائر اسلام ودفع ایذای انام است اگرچه ادنی چیز باشد ودر حدیث دلالت است که دفن وتنحیهٔ مذکور درین باب افضل از رکعتین است که متضمن تعظیم مسجد ودفع اذی از خلق خدا است زیرا که نماز گزاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه تجربه بدان شاهد است * رواه ابو داؤد * وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة * کسی که بگزارد نماز ضحی را دوازده رکعت برآرد خدای تعالی برای وی کوشکی از طلا در بهشت واین اکثر عدد است که در صلوة ضحی آمده * رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه * وگفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم ما اورا مگر از همین وجه یعنی اسناد که ذکر کرده است آنرا ترمذی در کتاب خود * وعن معاذ بن انس الجهنی * بضم جیم وفتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری معدود است در اهل مصر وحدیث وی نزد ایشانست * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح * کسی که به نشیند یعنی تا برآمدن آفتاب وبلند شدن وی در جائیکه نماز کرده است چون برگردد وفارغ شود از نماز بامداد * حتی یسبح رکعتی الضحی * تا آنکه بگزارد دو رکعت ضحی را * لا یقول الا خیرا * نگوید مگر سخن نیک را وچیزیکه در ان ثواب آخرت است از ذکر وتلاوت ومانند آن واگر سخنی گوید که در ان نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد * غفر له خطایاه * آمرزیده شود مر اورا گناهان او * وان کانت اکثر مثل زبد البحر * واگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در بسیاری * رواه ابو داؤد * اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق است ودر احادیث دیگر احتمال اشراق وچاشت هر دو دارد مانند آنکه ظاهر حدیث در انست که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است واگر برخیزد ودر خلوت رود ومشغول گردد این ثواب بر ان مترتب نگردد ودر حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جای خود نشسته ماند وذکر کند دعا میکنند او را فرشتگان برحمت ومغفرت ودر وصایای مشائخ مذکور است که اگر ترس تفرقه وپریشانی باشد یا ریا راه یابد در خلوت خود برود ومشغول گردد وبعض میگویند که ثواب ذکر ومشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزای صبر وحمل نفس بر ان دیگر است وگفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد واگر خواب آید هم پس پا بر رود دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای هم آن در دنیا فی الحال بنقد در نورانیت باطن یافته میشود این عمل است کاتب حروف گوید عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کرده می آید وبسیط زمین را روشن میکرداند همچنین آفتاب ذکر وحضور در انفس بلند شده میرسد وساحت سینه را روشن میکرداند واین معنی نزد دریافت محسوس ومشهور است *

الفصل الثالث

* عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی * کسی که محافظت کند بر دو رکعت ضحی * غفرت له ذنوبه وان کانت مثل زبد البحر * آمرزیده میشود مر اورا گناهان او واگرچه باشند مثل کف دریا شفعه بضم شین وفتح نیز آمده وهر دو روایت است از شفع بمعنی زوج مقابل وتر * رواه احمد والترمذی وابن ماجة * وعن عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات * روایت است از عائشه که وی میگزارد نماز ضحی را هشت رکعت * ثم تقول * پستر میگفت * لو نشر لی ابوای ما ترکتها * اگر زنده کرده شوند برای من پدر ومادرم ترک نکنم من آنرا این تعلیق بمحال عادیست بقصد مبالغه یعنی این لذت را بآن لذت از دست نمی دهم * رواه مالک * وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها * بود آنحضرت میگزارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آنرا وترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما که هرگز نخواهد گزارد چنانکه آنرا عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت امت تا بر ایشان لازم نکرد مردم در مشقت نیفتند

وحكم بفرضيت آن نازل نكردواين حكم فعل آنحضرت است را كراهت الآن التزام نمايند مستحب است وبعض علما ميكويند كه ممنوع نيست بدنماز چاشت كاه كاه كزاردن است * رواه الترمذي * وعن مورق * بضم ميم وفتح واو وكسر راي مشدده در آخر قاف * العجلي * بكسر عين وسكون جيم منسوب بعجل بن اللجيم تابعي بصري ثقه عابد است * قال قلت لابن عمر تصلي الضحى * كفت كفتم مرابن عمر را كه توميكزاري نماز چاشت را * قال لا * كفت ابن عمر نميكزارم من * قلت فعمر * كفتم پس پدر بزركوار تو عمر بن الخطاب ميكزارد * قال لا * كفت ابن عمر نميكزارد عمر * قلت فابو بكر قال لا * كفتم پس ابو بكر ميكزارد كفت نميكزارد * قلت فالنبي * كفتم پس ميكزارد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال لااخاله * كفت كمان ندارم كه ميكزارد آنحضرت اينجا بطريق ظن نفي كرد باحتمال آنكه ميكزارده باشد اما در ابو بكر وعمر جزم كرد وتاويل نفي معلوم شد كه دوام ومواظبت در مسجد كزاردن است والا اصل كزاردن صحيح وثابت است بي شبهه ولا اخاله بكسر همزه وفتح آن هر دو صحيح است * رواه البخاري *

باب التطوع از طوع وطاعت است بمعني انقياد وفرمان بردار كردن وعبادت نافله راتطوع كويند وهر متنفل بخير را متطوع خوانند واكثر اطلاق او بر غير رواتب آمده وصيغۀ تفعل يا براي تكلف است يا براي مبالغه كه بنده بي تكليف شارع آنرا بجاي مي آرد ومبالغه در طاعت وفرمان برداري مي نمايد

الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبلال عند صلوة الفجر * روايت است از ابي هريرة كفت كفت آنحضرت مر بلال را نزد نماز بامداد * يا بلال حدثني بارجى عمل عملته في الاسلام * اي بلال خبر ده مرا بعملي كه اميد داشته شده تر است ثواب او وصعود او بدركاه حق كه كرده تو آن عمل را در دين مسلماني يعني بكو بمن كه كدام عملي است نزد تو كه اميد بران بيشتر داري * فاني سمعت دف نعليك بين يدي في الجنة * زيرا كه من شنيدم آواز جنبيدن نعلين ترا بر زمين پيش خود در بهشت ودف بدال مهمله وفاي مشدده در اصل رفتار نرم شتر ورواه رفتن سبك ورفتن پرنده بالاي زمين وجنبانيدن بازوها در حاليكه پايهاي او بر زمين باشد ويدي بتشديد يا بلفظ تثنيه واين امري است كه كشف شده بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم در خواب يا در بيداري واحتمال دارد كه در شب معراج ديده باشد يا در بعض معاريج ديكر كه مر آنحضرت را بوده ديد والله اعلم * قال ما عملت عملا ارجى عندي اني لم اتطهر طهورا في ساعة من ليل ولا نهار * كفت بلال رضي الله عنه عمل نكرده ام من هيچ عملي را كه اميد داشته شده تر است نزد من ازين عمل كه من طهارت نكرده ام هيچ طهارتي از غسل ووضو وتيمم در هيچ ساعتي از شب يا روز * الا صليت بذلك الطهور ما كتب لي ان اصلي * مكر آنكه نماز كزاردم بآن طهارت چيزيكه نوشته شده وتقدير كرده شده وواجب كردانيده شده برمن بواجب كردانيدن من آنرا برنفس خود بمواظبت والتزام برخود كه بكزارم آنرا درين حديث فضيلت نماز بعد از وضو است كه مردم آنرا تحية الوضو وشكر وضو كويند وتحقيق آنست كه نيت مطلق نفل كند وتحية الوضوء وشكر الوضوء كفتن چيزي نيست * متفق عليه * وعن جابر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة في الامور كما يعلمنا السورة من القرآن * كفت جابر بود آنحضرت كه تعليم ميكرد ما را دعاي استخاره را ونماز آنرا چنانكه تعليم ميكرد مارا سورۀ از قرآن را * يقول اذا هم احدكم بالامر * ميكفت آنحضرت چون قصد كند يكي از شما بكاري يعني كاري كه نادر باشد وجود آن واعتنا باشد بحصول آن مثل سفر وعمارت وتجارت ومانند آن نه مانند اكل وشرب معتاد بعد از آنكه از قبيل مباح باشد وتردد باشد در خيريت آن واكر خير محض باشد استخاره در وي باعتبار تعيين وقت خاص يا حالتي مخصوص خواهد بود * فليركع ركعتين من غير الفريضة * پس بايد كه بكزارد دو ركعت از غير فريضه يعني دو ركعت نماز فرض چنانكه نماز بامداد يا جز آن در سفر كفايت نمي كند واكر سنت راتبه باشد كفايت است واكر دو ركعت علحده به نيت استخاره بكزارد بهتر ودر حديث ديكر آمده كه بخواند از قرآن آنچه ميسر شود ودر بعض روايات تخصيص بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد نيز آمده وماثور از سلف نيز همين است * ثم ليقل * پستر بايد كه بخواند اين دعا را * اللهم اني استخيرك بعلمك * خداوندا من طلب خير ميكنم از تو باستعانت علم تو * واستقدرك بقدرتك * وطلب قدرت ميكنم بر دريافت خير وتحصيل آن بوسيلۀ قدرت تو * واسألك من فضلك العظيم * وسوال ميكنم از تو چيزي از فضل تو كه بزرك است بحد ونهايت آن نتوان رسيد

* فانك تقدر ولا اقدر * پس بدرستيكه تو قادري ومن قادر نه ام * وتعلم ولا اعلم * وتو ميداني ومن نمي دانم * وانت علام الغيوب * وتو داننده غيبهائي * اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر * خداوندا اگر هستي تو كه ميداني كه اين كار كه من قصد آن دارم * خيرلي في ديني ومعاشي وعاقبة امري * بهتر است مرا در دين وايمان من ودر زندگاني وزيستن من ودر پايان كار من * او قال * شك راوي است يعني يا گفت آنحضرت بجاي تمامه اين الفاظ يا بجاي في معاشي وعاقبة امري * في عاجل امري وآجله * درين جهان ودران جهان * فاقدره لي ويسره لي * پس تقدير كن آنرا براي من وآسان كردان آنرا براي من وتوفيق ده مرا بدان كار وقدره بضم دال وكسر آن هردو روايت است مشتق از قدر * ثم بارك لي فيه * پستر بركت ده و افزوني ده مرا در ان كار * وان كنت * ودر بعض نسخ اللهم ان كنت * تعلم ان هذا الامر شرلي * واگر ميداني تو كه اين كار بد است مرا * في ديني ومعاشي وعاقبة امري او قال في عاجل امري وآجله فاصرفه عني واصرفني عنه * پس بكردان آنرا از من وبگردان مرا ازوي * واقدر لي الخير حيث كان * وتقدير كن براي من نيكي را هر جا كه باشد * ثم ارضني به * پستر راضي كردان مرا بهرچه واقع شود وارضني بفتح همزه وسكون را از ارضا وبفتح را وتشديد ضاد وبي همزه نيز روايت است * قال ويسمي حاجته * گفت آن حضرت يا راوي ونام برد حاجت خود را نزد قول وي هذا الامر وظاهر آنست ان هذا الامر كه در حديث واقع شده است عنوان حاجاتست بطريق عموم ودر عبادت مستخير خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة ونحو ذلك . روا است كه ان هذا الامر گويد وبيان كند آنرا بذكر حاجت خود والله اعلم * رواه البخاري *

* الفصـــل الثاني *

عن علي * رضي الله عنه * قال حدثني ابو بكر * رضي الله عنه * وصدق ابو بكر * روايت است از علي كه گفت حديث كرد مرا ابو بكر وراست گفت ابو بكر * قال سمعت رسول الله * گفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلي الله عليه وسلم يقول ما من رجل يذنب ذنبا * ميگفت نيست هيچ مردي كه بكند گناهي را * ثم يقوم فيتطهر ثم يصلي ثم يستغفر الله * پستر برخيزد پس طهارت كند پستر نماز بگزارد پستر آمرزش خواهد از خدا آن گناه را * الا غفر الله له * مگر آنكه بيامرزد خداي تعالي مر او را وابن را صلوة الاستغفار گويند * ثم قرأ * پستر خواند آن حضرت اين آيت را * والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذي وابن ماجه الا ان ابن ماجة لم يذكر الآية * ترمذي وابن ماجه هردو روايت كرده اند اين حديث را وليكن ابن ماجه ذكر نكرد خواندن آن حضرت اين آيت را * وعن حذيفة قال كان النبي صلي الله عليه وسلم اذا حزبه امر صلي * گفت حذيفه بود آنحضرت چون ميرسيد اورا مصيبتي وسختي ميشد وتنگ ميگشت بروي كاري نماز ميكرد واستعانت ميجست بدان در كشاد كار وخلاصي از غم وهم از جهت امتثال امر وي سبحانه واستعينوا بالصبر والصلوة * رواه ابو داود * وگفته اند كه چون مشغول شود آدمي بعبادت منكشف ميگردد بروي عالم ربوبيت وچون منكشف شد عالم ربوبيت دنيا بكليت خود حقير نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن ووجدان آن پس مستوحش نميكرد دبنا يافت آن وشاد نميشود بيافت آن چنانكه گفته اند اگر هست غم نيست واگر نيست غم نيست وبعض گفته اند كه چون فرود آيد بربنده مصيبتي ومكروهي ميگريزد بسوي طاعت گويا ميگويد پروردگار تعالي محبوب كردان بر من عبادت خود را ومراد مرا بدهد يا مده وشاد دار يا در محنت اندازو ميتوان گفت بنور طاعت ومناجات وحضور وشهود مولي تعالي نوري در باطن پيدا ميگردد كه ظلمت غم وهم را مي زدايد وتنگي را ميبرد وسينه را ميكشايد چنانكه آمده است كه اذا دخل النور انفتح القلب * وعن بريدة قال اصبح رسول الله * صبح كرد پيغمبر خدا * صلي الله عليه وسلم فدعا بلالا * پس خواند بلال را * فقال بما سبقتني الي الجنة * پس گفت بلال را بچه چيز وكدام عمل پيشي كردي تو مرا بسوي بهشت وپيشتر از من برفتي در ان موطن * ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتك امامي * نه در آمدم من در بهشت را مگر آنكه شنيدم آواز ترا يا آواز نعلين ترا بقرينه حديث سابق وخشخشه آواز سلاح ومانند آن * قال * گفت بلال * يا رسول الله ما اذنت قط الا صليت ركعتين * اذان نگفتم من هرگز مگر آنكه گزاردم دو ركعت بعد از اذان * وما اصابني حدث قط الا توضأت عنده * ونه رسيد مرا بي وضوئي هرگز مگر آنكه وضو ساختم نزد آن * ورأيت ان لله علي ركعتين * ودانستم واعتقاد كردم كه مر خدا را است بر من دو ركعت كنايت است

از التزام و ادامت مواظبت وی بران * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بهما * پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت را
یا باید دو رکعت سبقت کردی تو یافتی تو این درجه را * رواه الترمذی * وعن عبد الله ابن ابی اوفی * صحابی است او را
و پدر او را صحبت است حاضر شد حدیبیه را و خیبر را وما بعد آنرا از مشاهد بعد ازان بکوفه آمد و همانجا رفت از عالم و وی آخر کسی
است که مرد بکوفه از صحابه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كانت له حاجة الى الله او الى احد من بني آدم * کسیکه
باشد مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان * فليتوضأ * پس باید که وضو کند * فليحسن الوضوء * پس باید که نیک
کند وضو را و خوب سازد آنرا * ثم ليصل ركعتين * پستر باید که بگزارد دو رکعت را * ثم ليثن على الله * پستر باید که
ثنا گوید بر خدای * تعالى وليصل على النبي * و باید که درود بفرستد بر پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ثم ليقل * پستر بگوید
* لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين اسألك موجبات رحمتك * سوال میکنم
ترا عملها را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند * وعزائم مغفرتك * و سوال میکنم ترا خصلتها را که حاصل کرده
ومتأکد شود بآن آمرزش تو وعزم قصد بر فعل وعقد قلب بران * والغنيمة من كل بر * وسوال میکنم ترا حاصل از هر نیکی وغنیمت
در اصل مال که از حرب کفار حاصل شود * والسلامة من كل اثم * و سوال میکنم بی گزندی از هر بزه * لا تدع لي ذنبا الا غفرته *
مگذار برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی آنرا * ولا هما الا فرجته * ومگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه بگشائی و بر داری آنرا
* ولا حاجة هي لك رضى الا قضيتها * و مگذار هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکه بپردازی آن حاجت را و
بدهی آنرا * یا ارحم الراحمین * ای مهربان ترین مهربانان واین نماز را صلوة الحاجة خوانند * رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی

هذا حديث غريب * و گفته اند که در اسناد وی سخن است والله اعلم * صلوة التسبيح * عن ابن عباس ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب * روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را * يا عباس يا عماه الا اعطيك الا امنحك
الا اخبرك * ای عباس ای عم من آیا ندهم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندهم ترا * الا افعل بك عشر خصال * آیا نکنم بتو ده خصلت یعنی
چیزیکه مکفر ده خصلت است یعنی بیاموزم ترا چیزیکه کفارت ده نوع از ذنوب گردد که اوله وآخره الی آخره بیان آن میکند پس
مراد بعشر خصال برین وجه انواع ذنوب باشد که معدود اند وبعض گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است وآن در غیر قیام ده
ده بار است * اذا انت فعلت ذلك غفر الله لك ذنبك * وقتی که تو بکنی آنرا بیامرزد خدا ترا گناهان ترا * اوله وآخره * گناهان را
که پیش ازین کردهٔ وگناهان که پس ازین خواهی کرد یا همه گناهان که پیش و پس یکدیگر کردهٔ * قديمه وحديثه * گناهان
کهنه ونو * خطأه وعمده * وگناهان که بی قصد و نادیده و ندانسته کردهٔ وگناهان که بقصد کردهٔ * صغيره وكبيره * گناهان
خرد وکلان * سره وعلانيته * گناهان پوشیده وآشکارا * ان تصلي اربع ركعات * وآن این است که بگزاری چهار رکعت را
* تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وسورة * میخوانی در هر رکعت فاتحه وسوره از قرآن را هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین
سیوطی در عمل الیوم واللیله گفته که بخواند در وی الهیکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص * فاذا فرغت من القراءة في اول
ركعة وانت قائم قلت * پس چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اول وحال آنکه تو ایستادهٔ میگوئی * سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اكبر خمس عشرة مرة * پانزده بار ودر روایتی لا حول ولا قوة الا بالله زیاده آمده * ثم تركع * پستر رکوع
میکنی * فتقولها وانت راكع عشرا * پس میگوئی این کلمات مذکوره را وحال آنکه تو رکوع کنندهٔ ده بار بعد از تسبیح رکوع * ثم ترفع
رأسك من الركوع فتقولها عشرا * پستر برمیداری سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده
ربنا لك الحمد * ثم تهوي ساجدا * پستر پایان می افتی برای سجده * فتقولها وانت ساجد عشرا * پس میگوئی این کلمات را در سجده
ده بار بعد از تسبیح سجود * ثم ترفع رأسك من السجود فتقولها عشرا * پستر برمیداری سر خود را از سجده پس میگوئی آنرا ده بار
* ثم تسجد فتقولها عشرا * پستر سجده میکنی پس میگوئی آنرا ده بار * ثم ترفع رأسك فتقولها عشرا * پستر برمیداری سر خود را
پس میگوئی آنرا ده بار بعد از هر دو سجده * فذلك خمس وسبعون في كل ركعة * پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت

* تفعل ذلك في اربع ركعات * ميكني آنرا درچهار ركعت، در تشهد اين نماز بعد التحيات پيش از سلام اين دعا آمده است اللهم اني اسألك توفيق اهل الهدى واعمال اهل اليقين ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشية وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتى القاك اللهم اني اسألك مخافة تحجزني عن معاصيك حتى اعمل بطاعتك عملا استحق به رضاك وحتى اناصحك بالتوبة خوفا منك وحتى اخلص لك النصيحة حياء منك وحتى اتوكل عليك في الامور وحسن ظن بك سبحان خالق النور * ان استطعت ان تصليها في كل يوم مرة فافعل * اگر مي تواني كه بگزاري اين نماز را در هر روز يكبار پس بكن آنرا * فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة * پس اگر نكني تو هر روز پس بكن در هر هفته يكبار * فان لم تفعل ففي كل شهر مرة * پس اگر نكني تو در هر جمعه پس بكن در هر ماه يكبار * فان لم تفعل ففي كل سنة مرة * پس اگر نكني تو در هر ماه يكبار پس بكن در هر سال يكبار * فان لم تفعل ففي عمرك مرة * پس اگر نكني تو در هر سال پس بكن در عمر خود يكبار * رواه ابو داؤد وابن ماجه والبيهقي في الدعوات الكبير وروى الترمذي عن ابي رافع نحوه * بدانكه مشهور ومعمول در صلوة تسبيح همين طريق است كه مذكور شد ودر روايت ترمذي از عبد الله ابن المبارك پانزده بار بعد از ثنا پيش از تعوذ وتسميه وده بار بعد از قراءت تا آخر اركان وبعد از سجدتين تسبيح نيست ومخير است كه بيك سلام بگزارد يا بدو سلام وموافق مذهب امام اعظم بيك سلام است بدانكه حديث صلوة تسبيح را در جامع الاصول از حديث ابي داؤد وترمذي آورده ودر روايتي نهايت در هر سال يكبار داشته ودر تمام عمر يكبار ذكر نكرده ومؤلف از حديث ابن ماجه وبيهقي نيز آورده ودر حصن حصين برمز ابي داؤد وابن ماجه ومستدرك حاكم وصحيح ابن حبان ذكر كرده وبعض محدثان را درين حديث سخن است وابن جوزي كه در نسبت وضع از مستعجلان است آنرا در موضوعات آورده ونزد اهل تحقيق سخن ابن جوزي مردود است وبسياري از علماء محدثين آنرا تصحيح نموده اند واز زمان سلف از تابعين ومن بعدهم الى يومنا هذا معمول ومشهور شده ومشائخ طريقت بدان وصيت كرده اند وشيخ ابن حجر در تقويت واثبات آن مبالغه نموده وجملهٔ از ان در شرح مذكور است اينجا بمقدار كافي است والله الموفق * وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان اول ما يحاسب به العبد يوم القيمة من عمله صلوته * فرمود نخستين عملي كه حساب كرده ميشود بدان بنده روز قيامت از اعمال وي نماز اوست * فان صلحت فقد افلح وانجح * پس اگر نيك بود نماز وي پس بتحقيق رستگار و پيروز شد بنده و برآمد حاجت وي * وان فسدت فقد خاب وخسر * واگر تباه باشد نماز وي پس بتحقيق نااميد وزيان زده شد آن بنده * فان انتقص من فريضته شيء * پس اگر كمي يافت از نماز فرض او چيزي از سنن وآداب * قال الرب تبارك وتعالى انظروا هل لعبدي من تطوع * ميگويد پروردگار تعالى نظر كنيد آيا هست مر بندهٔ مرا از نماز نفل * فيكمل بها ما انتقص من الفريضة * پس تكميل وتتميم كرده ميشود بآن چيزي كه كم شده است از فرض * ثم يكون سائر عمله كذلك * پستر ميباشد باقي عملهاي آن بنده از زكوة وصيام وجز آن برين وجه كه اگر چيزي از مكملات فرائض كم شده تمام كرده ميشود بنوافل * وفي رواية * ودر روايتي چنين آمده كه * ثم الزكوة مثل ذلك * پستر زكوة مانند نماز است در تكميل به نوافل * ثم توخذ الاعمال على حسب ذلك * پستر گرفته ميشوند تمامهٔ عملها براندازهٔ آن ودرين روايت ذكر زكوة بعد از صلوة صريح آمده بعد از وي ذكر باقي اعمال على العموم كرده * رواه ابو داؤد * روايت كرد اين حديث را از ابو هريرة ابو داؤد * ورواه احمد عن رجل * وروايت كرد آنرا امام احمد از مردي غير معين از اصحاب وخصوص از ابي هريرة نكرده * وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لعبد في شيء افضل من ركعتين يصليهما * گوش ننهد خداي تعالى واقبال نمي كند برحمت ورافت مر بنده را در عمل فاضلتر از دو ركعت كه ميگذارد آنها را يعني نماز فاضلتر از همه عملها است ولطف وعنايت ورحمت وي تعالى به بنده در وي بيشتر از عملهاي ديگر است وذكر استماع وگوش نهادن واصغا بجهت آنست كه عمده در نماز وفاضلترين اركان واذكار وي قرآن است اگرچه افعال واذكار ديگر هم دارد * وان البر ليذر على رأس العبد ما دام في صلوته * وبدرستيكه نيكي ورحمت نثار كرده ميشود بر سر بنده مادام كه بنده در نماز خود است وبعض روايت ليدر بدال مهمله خوانده اند از در بمعني ريختن آب وشير ومانند آن اگرچه معني دارد اما چون

مخصوص بمایعات است یعنی چیزها ئیکه سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دوراست وگفته اند که آن تصحیف
اسبت وصحیح بذال معجمه است * وما تقرب العبد الی الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن * ونزدیکی نجست بنده بسوی خدا
بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که قرآنست وبیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ وتواند
که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود بقراءت وبر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارتست بوجه
افضلیت نماز از اعمال دیگر * رواه احمد والترمذی * باب صلوة السفر * بدانکه خلاف نیست مر هیچ یکی از ائمه وعلمای
امت را در جواز قصر مر مسافر را ولیکن نزد ما قصر واجب است وفرض وقت بر مسافر دو رکعت است وقصر عزیمت است اگرچه
اطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا واگر مسافر چهار رکعت بگزارد درست نیست مگر آنکه در قعده اولی بنشیند زیرا که آن
در حقیقت قعده اخیره است اگرچه آثم گردد بترک سلام ومذهب مالك چنانکه مفهوم میگردد از رسالۀ ابن ابي زید که در
مذهب ایشان است موافق مذهب ماست واز بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعي واحمد است که قصر
رخصت است ومصلي مخیر است میان قصر واتمام واصل فرض اربع است وهرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در سفر چهار رکعت گزارده باشد ونه خلفای اربعه الا عثمان رضي الله عنه که بعد ازگذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا
چهار رکعت گزارد وآنرا تاویلات ومحامل است وسخن درین باب ودلائل طرفین طویل است در شرح آنرا ذکر کرده ایم
* الفصل الاول * عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا * روایت است از انس
که آنحضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت * وصلی العصر بذي الحلیفة رکعتین * وگزارد نماز عصر در ذی الحلیفه دو رکعت
وذو الحلیفه بضم حای مهمله وفتح لام وسکون تحتانیه وفا موضعی است بر پنج شش میل از مدینه واین در وقت قصد آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم بحج پس نماز ظهر بمدینه گزارد وبر آمد وچون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر
شد ونماز عصر دو رکعت گزارد واحرام بست وبمکه متوجه گشت * متفق علیه * وعن حارثة * بحای مهمله وثای مثلثه * بن وهب *
بفتح واو وسکون ها * الخزاعي * بضم خای معجمه وزای برادر عبد الله بن عمر از یک مادر مر اورا صحبت است روایت میکند
از آنحضرت واز حفصه ام المؤمنین * قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنا رکعتین * گفت
گزارد باما آنحضرت وحال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد وهرگز باین جمعیت نبودیم وایمن تر بودیم از فتنۀ وفساد کافران بمنا
دو رکعت وآمنه بفتحات جمع آمن بروزن طلبه جمع طالب نیز روایت است واین در حجة الوداع بود وجمعیت صحابه
دران از حد حصر واحصا خارج بود واین را برای این گفت که شریعت قصر موقوف برخوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن
دلالت دارد بران نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است * متفق علیه * وعن یعلی * بفتح مثناة وسکون عین
* بن امیة * بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه صحابي است اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین را وطائف وتبوک وعامل
عمر بن الخطاب بود بر نجران کشته شد بصفین همراه امیر المؤمنین علي رض * قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا
من الصلوة * روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن خطاب را که اینست جز این نیست که گفته است خدای تعالی گناهی
نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را * ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا * قصر کنید اگر میترسید شما که در فتنه وفساد می اندازند
شما را آنکسانیکه کافرانند * فقد امن الناس * پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که مائیم پس چگونه قصر کنیم * قال عمر
* رضي الله عنه * عجبت مما عجبت منه * گفت عمر عجب کردم من یعني در زمان آن حضرت از آنچه عجب کردی تو * فسألت
رسول الله * پس پرسیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم * که با وجود عدم خوف قصر چون کنم * فقال صدقة تصدق الله
بها علیکم * این قصر کردن صدقه واحساني است که تصدق کرده است خدای تعالی بآن بر شما * فاقبلوا صدقته * پس
بپذیرید شما صدقه واحسان خدا را وچون پروردگار تعالی تخفیف وآساني کرد برشما سخت گرفتن شما کار را برخود موجب
بجرأت وگستاخي است که مناسب بمقام عبودیت نیست واین حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی

سبحانه وتعالى روزه را در سفر اسقاط نموده و بافطار تخفيف فرموده است آنجا صوم را جائز مي دارد و عزيمت مي شمارد و افطار را محض رخصت مي انكارد و چنانكه اينجا چهار ركعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن است بر خود آنجا نيز روزه داشتن همين حال دارد پس چه فرق است ميان نماز مسافر و روزه وى جوابش آنكه همچنانكه در افطار آساني است در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان نيز آساني است زيرا در وقت ديگر بيرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار مى افتد و امادر نماز آساني در جانب قصر متعين است فافهم و اما تقييد در آيت بقول وى سبحانه ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا باعتبار عادت و اغلب است كه غالب در حال مسافران خوف است خصوصا دران زمان كه كافران در صدد ايذا و هلاك مسلمانان بوده اند * رواه مسلم * وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة * گفت بيرون انس آمديم با آنحضرت از مدينه بمكه و اين در حجة الوداع بود * فكان يصلي ركعتين ركعتين * پس بود آنحضرت كه ميگزارد دو ركعت دو ركعت بجهت مسافرت * حتى رجعنا الى المدينة * تا آنكه باز بر گشتيم ما بمدينه * قيل له اقمتم بمكة شيئا * گفته شد مر انس را آيا اقامت كرديد شما بمكه چيزى يعنى مدتي * قال اقمنا بها عشرا * گفت انس اقامت كرديم بمكه ده روز زيرا كه رسيدن بمكه در صبح چهارم ذى الحجه بود و بر گشتن بمدينه در صبح چهاردهم پس معلوم شد كه باقامت ده روز مقيم نمي شوند و نماز چهار ركاني نميگزارند * متفق عليه * وعن ابن عباس قال سافر النبي صلى الله عليه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر يوما يصلي ركعتين ركعتين * گفت ابن عباس سفر كرد آنحضرت سفرى پس اقامت كرد نوزده روز ميگزارد نماز دو ركعت دو ركعت * قال ابن عباس فنحن نصلي فيما بيننا و بين مكة تسعة عشر ركعتين ركعتين * گفت ابن عباس پس ما ميگزاريم در مانند منزلى كه ميان ما و ميان مكه است نوزده روز دو ركعت دو ركعت يعنى چون اقامت ميكرديم در منزلى كه ميان مكه و مدينه نوزده روز ميگزارديم دو ركعت و اين در غزوه فتح بود يا مراد آنست كه چون سفرى ميكرديم دراز چنانكه ميان ما و مكه است و مراد وقوع سفر در مكه و مدينه نيست * فاذا اقمنا اكثر من ذلك صلينا اربعا * پس چون اقامت ميكرديم بيشتر ازان ميگزارديم چهار ركعت * رواه البخاري * بدانكه مذهب نزد ما آنست كه اگر نيت اقامت كند پانزده روز يا بيشتر تمام كند نماز را و اگر كمتر از پانزده روز كند قصر كند و اگر بى نيت ماه و سال بايستد قصر كند و اين تقدير مرويست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوى آنرا روايت كرده و امام محمد در كتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است كه وى در آذربيجان شش ماه ايستاد كه امروز و فردا بر آيد مسافرانه ميگزارد و صحابه ديگر نيز با وى بودند و انس نيز با عبد الملك بن مروان در شام دو ماه ايستاد و دو ركعت ميگزارد و مذهب شافعي آنست كه اگر به نيت اقامت چهار روز يا بيشتر كند مقيم ميكردد و چهار ركعت ميگزارد و اگر بى نيت بقصد بر آمدن امروز فردا زياده از هژده روز بايستد تمام ميكند نماز را و ايشان تقدير باربعه را از عثمان رضي الله عنه روايت ميكنند و ما ترجيح كرده ايم تقدير بپانزده را بقياس بر مدت طهر كه پانزده است و نيز اقامت آنحضرت در مكه ده روز با وجود قصر مستلزم نفي اين تقدير ميكند و ظاهر آنست كه اين اقامت به نيت نبود زيرا كه ايشان براى حج آمده بودند و آن تا تاريخ سيزدهم ميكنند و اعتبار نوزده روز منافي است بانچه از ابن عمر و انس نقل كرده شد و حديث ابن عباس كه در كتاب ابى داود است نيز منافي تقدير بهژده روز است و گفته اند شايد كه روز نزول و رحيل را راوى داخل داشته تسعة عشر گفته باشد و اين بعيد است والله اعلم و در بعض روايات ثمانية عشر نيز آمده است و در روايتي سبعة عشر و خمسة عشر نيز آمده است و وجه تطبيق در شرح مذكور است والله اعلم * وعن حفص بن عاصم * بن عمر بن الخطاب قرشي عدوى از جلهٔ تابعين ثقه و مجمع عليه و كثير الحديث است * قال صحبت ابن عمر في طريق مكة فصلى لنا الظهر ركعتين * گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مكه پس بگزارد براى ما ابن عمر نماز ظهر را دو ركعت * ثم جاء رحله وجلس * پستر آمد ابن عمر رخت و جاى باش خود را * فرأى ناسا قياما * پس ديد مردم را ايستاده * فقال ما يصنع هؤلاء * پس گفت ابن عمر چه ميكنند ايشان * قلت يسبحون * گفتم نمازهاى نفل ميگزارند و اين احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد * قال لو كنت مسبحا * گفت ابن عمر اگر مى بودم من كه نماز نفل ميكردم * اتممت صلوتي * تمام ميگزاردم نماز فرض را يعني اگر محل گزاردن نوافل ميبود اتمام فريضه اهم و اولى مى بود پس در كاه كه فرائض قصر كرده شد ترك نوافل

اولى باشد زيرا كه تكميل فرض اولى است از نفل * صحبت رسول الله * صحبت داشتم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فكان لا يزيد في السفر على ركعتين * پس بود آنحضرت كه زيادت نميكرد درسفر بر دو ركعت يعني نميگزارد نوافل را * وابابكر وعمر وعثمان كذلك * وصحبت داشتم ابابكر وعمر وعثمان را همچنين يعني زيادت نميكردند درسفر بر دو ركعت * متفق عليه * بدانكه اين حديث دلالت دارد بر انكار ومنع ابن عمر نوافل را در سفر وعدم منع وانكار نيز ازوى منقولست چنانچه در آخر فصل ثالث بيايد كه وى رضي الله عنه پسر خود را ميديد كه نفل ميگزارد وانكار نميكرد وجمهور صحابه ومن بعدهم رضي الله عنهم بر جواز اند وبعض گفته اند كه اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه واختلاف در رواتب است وانها كه تجويز كرده اند قياس كرده اند آنها را بر نوافل مطلقه وبعض فرق كرده اند در حالت سير ونزول وبعض فرق كرده اند در نوافل پيش از نماز وبعد از نماز باينكه انچه پيش از نماز است مفصولست ازوى پس گمان برده نميشود كه آن از فرائض است پس گويا كه خارج است از حكم رواتب بخلاف انچه بعد از نماز است متصل است بوى صورة ومعنى وبتحقيق ثابت شده است كه آنحضرت رواتب را گزارده ونماز چاشت را روز فتح مكه گزارده وطيبي گفته كه شايد كه آنحضرت ميگزارد رواتب را در جاى رخت وجاى باش خود وابن عمر آنرا نميديد وشايد كه در بعض احيان ترك هم ميكرد از براى تعليم جواز والله اعلم پس گويا مراد بقول ابن عمر لا يزيد في السفر عدم زيادت در غالب احوال است ومروى از حنفيه درسنن سه قول است اتمام وقصر وترك ومختار قول اول است

* وعن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجمع بين صلوة الظهر والعصر اذا كان على ظهر سير ويجمع بين المغرب والعشاء * گفت ابن عباس بود آنحضرت كه جمع ميكرد ميان نماز پيشين وديگر وقتى كه ميبود بر پشت سير يعني در سفر يا مراد حالت سير است نه حالت نزول وجمع ميكرد ميان نماز مغرب وعشا واين شامل جمع تقديم وتاخير هردوست جمع تقديم آنكه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگزارد وعشارا در وقت مغرب وجمع تاخير آنكه نماز ظهر را در وقت عصر ونماز مغرب را در وقت عشا بگزارد چنانكه در احاديث آينده بيايد * رواه البخاري * وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في السفر على راحلته حيث توجهت به * بود آنحضرت كه ميگزارد در سفر بر شتر خود بهر سو كه روى مى آورد شتر وليكن روى مى آورد به قبله وقت تحريمه چنانكه در حديث انس آمده * يومي ايماء * اشارت ميكرد آنحضرت اشارت كردني براى ركوع وسجود واشارت سجود پست تر از ركوع ميكرد * صلوة الليل * ميگزارد نماز شب را * الا الفرائض * ميگزارد همه نمازها را مگر نمازهاى فرض را * ويوتر على راحلته * وميگزارد وتر را بر راحلهٔ خود * متفق عليه * درين حديث دو حكم مذكور شد يكى آنكه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است ومراد بدان شامل رواتب وتهجد است ودرين حديث تخصيص بذكر صلوة ليل واقع شده ودر احاديث ديگر عام آمده ودر ترجمه اشارتى بتعميم كرده شد ومروى از امام ابوحنيفه آنست كه مستحب است نزول براى سنت فجر ودر روايتى واجب ولهذا جائز نيست گزاردن آن نشسته بى عذر اما گزاردن فرائض بر دابه درست نيست مگر بعذر چنانكه در باديه باشد كه غالب در وى خوف هلاك بر نفس يا مال از دزد يا درنده يا دور افتادن از قافله يا گم كردن راه يا دابه سركش باشد كه ميسر نگردد بروى سوارى بعد از فرود آمدن يا مصلى پير وضعيف باشد كه سوار نتواند شد وكسى را نيابد كه بردارد وسوار دهد يا گل ولاى چنان باشد كه نماز بران ممكن نباشد وبعذر مطر نيز جائز است وضرورات مستثنى اند از قواعد شرع كذا في شروح الهدايه وآورده است امام محمد در موطاى خود آثار كثيره از صحابه وتابعين كه ايشان نزول ميكردند براى وتر ومروى از آنحضرت صلى الله عليه وسلم نيز همچنين است وشمنى گفته كه نماز جنازه ومنذور وسجدهٔ تلاوت كه بر زمين خوانده نيز جائز نيست حكم ديگر آنكه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است وجمهور ائمه برين اند ودر روايتى از ابي حنيفه وابي يوسف نيز همچنين است وصحيح از مذهب ابي حنيفه شرط بودن مصلي است خارج مصر مسافر باشد يا نه ومسافر اگر داخل مصر باشد جائز نيست مرورا تنفل بر دابه نزد ابي حنيفه ونزد محمد جائز است اما مكروه وابويوسف گفته لا باس به بعد از ان اختلاف كرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفته اند دو فرسخ

وبعض سه فرسخ و نزد بعض يكميل بس است وصحيح آنست كه جائز است بعد از مفارقت بيوت مصر چنانچه در جواز قصر ۱

* الفصل الثاني * عن عائشة قالت كل ذلك قد فعل رسول الله * همه آنرا كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قصر الصلوة واتم * قصر كرده است نماز را وتمام نيز كرده است يعني هردو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر وهم تمام صاحب سفر السعادة گفته است كه اين حديث بصحت نرسيده است واز آنحضرت اتمام بوجود نيامده است ودارقطني صحت اين حديث را ادعا كرده است وحديثي ديگر آورده است از ابن عمر وحكم بحسن آن كرده والله اعلم * رواه في شرح السنة * وعن عمران بن حصين قال غزوت مع النبي * گفت غزا كردم با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وشهدت معه الفتح * وحاضر شدم با آنحضرت فتح مكه را * فاقام بمكة ثماني عشرة ليلة * پس اقامت كرد در مكه هژده شب * لا يصلي الا ركعتين * نميگزارد مگر دو ركعت * يقول يا اهل البلد صلوا اربعا * ميگفت اي اهل مكه بگزاريد چهار ركعت * فانا سفر * زيرا كه ما مسافرانيم دلالت كرد اين حديث بر آنكه چون مقيم اقتدا بمسافر كند چهار ركعت كند ودو ركعت نكند ومتابعت نكند او را امام مسافر چون اقتدا بمقيم كند متابعت كند وچهار ركعت بگزارد وسفر بفتح سين وسكون فا جمع سافر مثل ركب وراكب واصل سافر است ومسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق ميكنند كه سفر اكثر با يكديگر مي باشد * رواه ابوداود * وعن ابن عمر قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم الظهر في السفر ركعتين وبعدها ركعتين * گفت ابن عمر كه گزاردم با آنحضرت نماز پيشين را در سفر دو ركعت فرض وبعد از وي دو ركعت سنت * وفي رواية قال صليت مع النبي * گفت نماز گزاردم با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم في الحضر والسفر * در حضر وسفر * فصليت معه في الحضر الظهر اربعا وبعدها ركعتين * پس گزاردم با وي در حضر ظهر را چهار ركعت وپس وي دو ركعت * وصليت معه في السفر الظهر ركعتين وبعدها ركعتين * وگزاردم با وي در سفر ظهر را دو ركعت وپس وي دو ركعت * والعصر ركعتين ولم يصل بعدها شيئا * وگزاردم در سفر عصر را دو ركعت ونگزارد آنحضرت پس وي چيزي بيان عصر حضر نكرد اكتفاء * والمغرب في الحضر والسفر سواء ثلث ركعات * وگزاردم نماز مغرب را در حضر وسفر برابر سه ركعت * ولا ينقص في حضر ولا سفر * وكم نمي شود نماز مغرب نه در حضر ونه در سفر ولا ينقص بفتح تحتانيه وضم قاف تصحيح كرده اند نه بر پس معلوم شد كه قصر مخصوص رباعي است * وهي وتر النهار * ونماز مغرب وتر روز است چنانكه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب وروز بحكم ان الله وتر يحب الوتر * وبعدها ركعتين * وگزارد بعد مغرب دو ركعت ذكر نماز عشا نيز نكرد وبر مقايسه گذاشت * رواه الترمذي * واز اين حديث ابن عمر معلوم ميشود كه گزاردن سنن رواتب در سفر آمده است واز حديث حفص بن عاصم از ابن عمر كه گذشت خلاف اين معلوم شد ظاهرا غالب احوال آن بود كه نميگزارد وگاهي ميگزارد وابن عمر از آن مردم جدي واجتهادي در گزاردن ديد پس انكار كرد ودر شرح سفر السعادت كلام سير تر از اين واقع شده است والله اعلم * وعن معاذ بن جبل قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك اذا زاغت الشمس قبل ان يرتحل جمع بين الظهر والعصر * بود آنحضرت در غزوة تبوك كه آخرين غزوات آنحضرت است چون ميل ميكرد آفتاب وميگشت پيش از كوچ كردن جمع ميكرد ميان ظهر وعصر وعصر را در وقت ظهر ميگزارد واين جمع تقديم است * وان ارتحل قبل ان تزيغ الشمس * واگر كوچ ميكرد پيش از ميل كردن آفتاب وبرگشتن وي * اخر الظهر حتى ينزل للعصر * تاخير ميكرد ظهر را تا آنكه فرود مي آمد براي عصر وهردو را در وقت عصر ميگزارد واين جمع تاخير است * وفي المغرب مثل ذلك * وميكرد در مغرب مانند آن يعني * اذا غابت الشمس قبل ان يرتحل جمع بين المغرب والعشاء * چون ناپديد ميشد وغروب ميكرد آفتاب پيش از آنكه كوچ كند جمع ميكرد ميان مغرب وعشا وعشا را با مغرب ميگزارد * وان ارتحل قبل ان تغيب الشمس اخر المغرب حتى ينزل للعشا ثم يجمع بينهما * واگر كوچ ميكرد پيش از غائب شدن آفتاب تاخير ميكرد مغرب را تا آنكه فرود مي آمد براي عشا پس جمع ميكرد ميان مغرب وعشا بدانكه وارد شده است احاديث صحيحه در جمع بين الصلوتين در سفر بعض احاديث مطلق وبعض مقيد بحالت سير وبعض بحالت جد در سير وبعض بتعجيل سير واز اينجا

اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق وامام شافعي از ایشان است وبعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول وبعض مخصوص کردانیده اند بصورت جد درسیر وتعجیل دران ودر فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است وصاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمي آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد درسیر جمع میکرد اما جمع درحالت نزول وقرار اصلا مروی نیست وتخصیص کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر ونزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم واین مرویست از امام احمد ونیز نزد وی مقید است بحالت سیر ومشهور از مذهب وی جواز است مطلقا ونزد امام ابي حنیفه جائز نیست مطلقا ومی گوئیم ما در اثبات مذهب وی رضي الله عنه وبالله التوفیق که تعیین اوقات صلوة قطعي است وثابت است بتواتر که شک وشبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند تاخیر صلوة را از وقت از جملهٔ کبائر وامام محمد درموطای خود گفته است که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود درآفاق مینوشت ونهي میکرد ایشانرا از جمع بین الصلوتین در وقت واحد وخبر میکرد ایشانرا که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر وچون تعیین اوقات صلوات قطعي ومتواتر باشد معارض نکردد بدان خبر احاد بخلاف افطار وقصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن وروایت کرد بخاری ومسلم از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که گزارده باشد نمازیرا در غیر وقت خود مگر مغرب وعشا را که جمع کرد بمزدلفه وبتحقیق آمده است جمع میان ظهر وعصر در عرفات وآن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر وجمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمي نبود بلکه آنچه روایت کرده اند ازان وواقع شده است تصریح بدان در احادیث نیست جز درغزوهٔ تبوک وثابت نشده دران غزوه نیز دوام وتحقیق آنست که کلمهٔ کان بردوام واستمرار دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر ودر جامع الاصول از حدیث ابي داود از ابن عمر رض آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب وعشا درهیچ سفری مگر یکبار ونیز از ابن عمر آورده که وی رضي الله عنه جمع نکرد مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجهٔ خود صفیه بنت ابي عبید را پس بیرون آمد بسوی وی وجمع کرد ودر روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دوبار واز حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبید الله بن عمر آیا جمع میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بمزدلفه واحادیث درجمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح ومختلف آمده روایات بخاري دران ولهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم وقائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان وتاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی واداکرده شود در آخر وقتش وتعجیل کرده شود صلوة ثاني را واداکرده شود در اول وقت وتسمیه کرده اند بعض این را بجمع صوری واین جمع در صورت ودر ظاهر است نه در معني وحقیقت واطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بران حنفیه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت ولفظ حدیث اگرچه در بعض روایات اینچنین آمده که جمع کرد وگزارد ظهر وعصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این روایت محمول است بر همین معني از جهت دلائل که ذکر کرده شده ودر جامع الاصول از حدیث ابي داود از علي رضي الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضي الله عنه سیر میکرد بعد از غروب شمس تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد ومیگزارد مغرب را بعد ازان طعام میطلبید ومیخورد پستر میگزارد عشا را وکوچ میکرد ومیگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم وامام محمد درموطای خود گفته که رسیده است مارا از ابن عمر که وی میگزارد مغرب را در آخر وقتش تا میل غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق ودر جامع الاصول از حدیث ابي داود از نافع وعبد الله ابن واقد آورده که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن وبرو تا نزدیک شد غروب شفق پس فرود آمد وگزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گزارد عشا را وگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هنگامیکه در شتابي می آورد وی را کاری چنانچه من کردم ودر روایت نسائي آمده که چون آخر شد شفق این روایات است که ناظر است بسوی جمع بر طریقهٔ که امام ابو حنیفه اعتبار کرده وظاهر آنست که روایات در عدم جمع

در وقت راحل وجمع بمعني تاخير تا آخر وقت همه وارد شده واختيار كرده امام علم جمع را يا جمع بمعني اخير را احتياطا لجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد وانكار روايات احاديث جمع شيخ ابن حجر در فتح الباري گفته كه نزد شافعيه نيز ترك جمع افضل است ودر روايتي از مالك آمده جمع مكروه است وفعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم براي بيان جواز بود اينست كه ميسر شد مارا از كلام درين مقام بتوفيق ملك اعلام ونيافتم هيچ يكي از شارحين راكه تكلم كرده باشد اين قدر رحمه الله شيخ ابن الهمام والله اعلم اين كلام درجمع بين الصلوتين بود مرمسافر را اما جمع مرمقيم را پس ترمذي گفته كه بعض از تابعين بجمع بين الصلوتين مرمريض را رفته اند واحمد واسحق بل ان قائل شده وبعض بجمع از جهت مطر نيز رفته وباين قائل شده شافعي واحمد واسحق وقائل نشده شافعي بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت كسيكه جمع كند بين الصلوتين بي عذر پس بتحقيق درآمد بابي از ابواب كبائر وعمل براين است نزد اهل علم كه جمع كرده نشود ميان دو نماز مگر در سفر يا بعرفه اين عبارت ترمذي است ونزد ما جائز نيست جمع بهيچ وجه اگر چيزي ازان ثابت وصحيح شود تاويلش همانست كه گفته شد والله اعلم * وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سافر واراد ان يتطوع * بود آنحضرت چون مسافرت ميكرد ومیخواست كه نماز نفل بگزارد * استقبل القبلة بناقته فكبر * روي مي آورد قبله را بر شتر ماده خود پس تكبير ميگفت * ثم صلى حيث وجهه ركابه * پستر نماز ميگزارد بهر سوكه متوجه ميكرد انيدا ورا مركوب وصور ركاب بكسر را شتر * رواه ابوداود * وعن جابر قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم في حاجة * گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در كاري * فجئت وهو يصلي على راحلته نحو المشرق * پس آمدم من وحال آنكه آنحضرت ميگزارد نماز بجانب مشرق * ويجعل السجود اخفض من الركوع * وميكرد اين سجده راپست تر از ركوع * رواه ابوداود *

* الفصل الثالث * عن ابن عمر قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنا ركعتين * گفت ابن عمر گزارد آنحضرت بمنا دو ركعت را * وابو بكر بعده وعمر بعد ابي بكر * وگزارد ابوبكر بعد از آنحضرت وگزارد عمر بعد از ابي بكر دو ركعت يعني در وقتيكه آنحضرت وابوبكر وعمر بحج آمدند وبمنا رسيدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گزاردند * وعثمان صدرا من خلافته * وبگزارد عثمان نيز در اوائل خلافت خود تا شش يا هشت سال بمنا دو ركعت * ثم ان عثمان صلى بعد اربعا * پستر بدرستي عثمان بگزارد بعد ازان بمنا چهار ركعت * فكان ابن عمر اذا صلى مع الامام صلى اربعا * پس بود ابن عمر چون ميگزارد با امام يعني با عثمان رضي الله عنه ميگزارد چهار ركعت * واذا صلى وحده صلى ركعتين * وچون ميگزارد تنها يعني نه همراه عثمان رض ميگزارد دو ركعت * متفق عليه * ودر سبب گزاردن عثمان رضي الله عنه چهار ركعت وجوه بسيار گفته اند در شرح آنرا ذكر كرده ايم واقرب وجوه آنست كه در موسم حج مردم بسيار از اعراب واهل بدو وغيرهم كه عالم بتفاصيل احكام نبودند جمع ميشدند پس باينها مي نمود كه فرض صلوة چهار است واگر دو ميگزارد شايد كه همين دو ركعت شريعت خيال ميكردند ونمي دانستند كه آن بسبب سفر است وبعض گفته اند كه شايد مذهب عثمان آن بود كه اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نكند وقصر مقيد بحال خوف است چنانكه ظاهر قرآنست يا آنكه عثمان آخر موافق عائشه شد كه قصر واتمام هر دو جائز است وقصر رخصت است وآنحضرت اختيار رخصت ميكرد براي تيسير امت * وعن عائشه * رضي الله عنها * قالت فرضت الصلوة ركعتين * گفت عائشه فرض كرده شد نماز در اول زمان نبوت دو ركعت در سفر وحضر * ثم هاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم ففرضت اربعا * پستر هجرت كرد آنحضرت پس فرض كرده شد چهار ركعت * وتركت صلوة السفر على الفريضة الاولى * وگذاشته شد نماز سفر بر فريضه اولي كه دو ركعت است وزيادت كرده شد در حضر ودر روايت مسلم آمده كه وزيد في الحضر وزيادت كرده شد دو ركعت ديگر در نماز حضر وازين حديث معلوم ميگردد كه دو ركعت در سفر رخصت نيست بعد از شريعت چهار ركعت بلكه اصل مشروع دو ركعت است پس عزيمت باشد نه رخصت واين مؤيد مذهب حنفي است * قال الزهري قلت لعروة * گفت زهري گفتم مر عروه را * مابال عائشة تتم * چيست حال عائشه كه تمام ميكرد و چهار ركعت ميگزارد در سفر * قال تاولت كما تاول عثمان * گفت تاويل كرد عائشه چنانكه تاويل كرد عثمان در گزاردن چهار

رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است وصحیح در تاویل عائشه وعثمان رض آنست که ایشان قصر را واتمام را هردو جائز داشتند چنانکه گفته شد * متفق علیه * وعن ابن عباس قال فرض الله الصلوة على لسان نبيكم صلى الله عليه وسلم في الحضر اربعا * گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت * وفي السفر ركعتين * وفرض کردانید در سفر دو رکعت * وفي الخوف ركعة * ودر حالت خوف یکرکعت اخذ کرده اند بظاهر این طائفهٔ از سلف وحمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یکرکعت گزارده میشود همانرا اعتبار کرد وفرمود فرض در وی یکرکعت است وثمرهٔ خلاف در انجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یکرکعت قضا کند یا دو وظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یکرکعت است چرا رکعت دیگر میگزارند وتفصیل این در باب صلوة خوف بیاید * رواه مسلم * وعنه وعن ابن عمر * روایت است از ابن عباس واز ابن عمر * قالا * گفتند * سن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة السفر ركعتين * سنت کرد وشریعت بنهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت * وهما تمام غير قصر * وآن دو رکعت تمام است بی قصر یعني در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود بر دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق است بدان اگرچه در قرآن لفظ قصر بظاهر بران اطلاق یافته * والوتر في السفر سنة * ووتر در سفر سنت است یعني طریقهٔ مسلوکه در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل والا وتر اگر واجب است سنت نیست واگر سنت است در سفر وحضر سنت است تخصیص بسفر چیست * رواه ابن ماجة * وعن مالك بلغه ان ابن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما يكون بين مكة والطائف * روایت کرد مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه وطائف است مراد طریق قری است که سیر میکنند در وی ابل واما طریق وادی نعمان که راه کوه است قریب است * وفي مثل ما بين مكة وعسفان * وقصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه وعسفان است وعسفان بضم عین وسکون سین مهمله موضعی است در راه مکه ومدینه قریب مکه * وفي مثل ما بين مكة وجدة * بضم جیم ومشهور میان عوام بکسر جیم شده است * قال مالك وذلك اربعة برد * بضمتین گفته است مالک آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشد وفرسخ سه میل ومیل تا انجا که نظر کار کند وبعض گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر بر شخصی افکند ودر نیابد که مرد است یا زن ومیرود یا می آید وبعض شش هزار ذراع گفته وبعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع وذراع بیست وچهار انگشت بر پهن وبعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمي كذا في فتح الباري وظاهر این حدیث در آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه وطائف درازتر است از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه وجده است * رواه في الموطا * بعد از ان بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب ونه در سنت مسافت در حد سفر بلکه انچه ثابت شده است مطلق سفر است ومسافات سفرهائیکه واقع شده است در وی قصر متفاوتست بعض قریب وبعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب وصحابه وتابعین ومن بعدهم در تعیین آن اجتهادها نموده واستنباطها کرده مختلف شده اند اما شافعي تعیین بیک روز ودر روایتی بدو روز نموده چنانکه در هدایه گفته است ودر حاوی که در مذهب ایشان است تعیین بشانزده فرسخ کرده ومذهب امام مالك وامام احمد این است زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده وآن شانزده فرسخ است ولیکن در صحت این احادیث سخن است وامام ابو حنیفه بمسافت سه شبه وروز بسیر ابل ومشي اقدام تعیین نموده وامام ابو یوسف دو روز واکثر روز سوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط است واصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد یا کوتاه ودر شرح تحقیق آن کرده شد والله اعلم

* وعن البراء قال صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمانية عشر سفرا * براء بن عازب گفت صحبت داشتم با نحضرت در هژده سفر * فما رأيته ترك ركعتين اذا زاغت الشمس قبل الظهر * پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد وانکار ابن عمر گزاردن رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات واضطراب آن از وی وتوان اند که آنحضرت گاهی میگزارد وگاهی نی پس از براء بن عازب

دیدن گزاردن اتفاق افتاد و از ابن عمر نا گزاردن و بعض فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعض گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود نه رواتب و این قول بعید است و بالجمله روایات در گزاردن جز فرض در سفر مختلف آمده والله اعلم

* رواه ابو داؤد والترمذی و قال هذا حدیث غریب * وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یرى ابنه عبید الله یتنفل فی السفر ولا ینکر علیه * گفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی سابقا گذشت که ابن عمر گروهی را دید که نفل میگزاردند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهرا نزد وی رضي الله عنه هر دو جائز بود در مقامی انکار مصلحت دید و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم * رواه مالك *

* باب الجمعة *

مشهور در جمعه ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قراءة اعمش است و از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی او درین روز بود و ابتدای آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از پیدا کردن آسمانها و تعقل این خالي از اشکالی نیست فافهم و بعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بجهت اجتماع امور عظام در وی از پیدا شدن آدم و فتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعض گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشانرا و امر میکرد به تعظیم حرم خدا و خبر میداد به برآمدن نبي آخر الزمان از حرم و بعض گفته اند که قصي جمع میکرد و بعض گفته اند تسمیهٔ وی بجمعه از جهت اجتماع ناس است در وي براي نماز و این اسم اسلامي است و نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیمي جاهلي است و هم در جاهلیت تغییر دادند و جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهاي هفته را و نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفي و امتیازی و اعتباری بود و در دور اسلام بزیادت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد

* الفصل الاول *

* عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحن الآخرون * ما پسینانیم در دنیا باعتبار زمان و خلقت * السابقون يوم القيمة * پیشینانیم در آخرت در شرف و منزلت بسبقت در حشر و نشر و حساب و حکم و در آمدن بهشت یا در احراز فضیلت روز جمعه * بيد انهم اوتوا الكتاب من قبلنا * جز اینکه ایشان یعني اهل کتاب داده شده اند یعني انبیای ایشان را کتاب بیش از ما * واوتيناه من بعدهم * و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و بحقیقت این نیز موجب فضل ما است چه کتاب متأخر ناسخ متقدم است و باین ظاهر شد که قول او نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است نمجرد توطیهٔ ذکر قرین اوست و بید بفتح یا و سکون یا بمعني غیر و مید بمیم لغتی است در وي * ثم هذا يومهم الذي فرض عليهم * پس این روز یهود و نصاری است که فرض کرده شد بر ایشان * يعني يوم الجمعة * مراد باین روز روز جمعه است * فاختلفوا فيه * پس اختلاف کردند ایشان در وي بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض کردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود و نصاری و اختلاف کردن ایشان دران بعض گفته اند که وی تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه و امر کرد ایشانرا باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس مخالفت کردند ایشان امر الهي را و تمرد ورزیدند دران چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند بآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری یوم الاحد را که روز ابتداي آفرینش است و اکثر برآنند که مراد بفرض گردانیدن امر کردن ایشان است باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن برأی و اجتهاد و گفته شد مر ایشانرا که حق تعالی فرض گردانیده است بر شما در علم خود روزی را که فارغ شوید در وی برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آنرا باجتهاد خود و این ابتلای است از حق سبحانه مر ایشانرا که حق را درمی یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزی است که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فارغ شویم براي عبادت از شواغل و صنائع و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعم

اکتیها روزیست که وی سبحانه وتعالی اقبال کرد برخلق بافاضه وانعام پس وی احق است بتعظیم وعبادت وشکرگزاری نعمت وهردو طائفه خطا کردند ونیافتند آنچه درعلم الٰهی بود وآن روزجمعه است وگمراه شدند درطریق اصابت * فهدانا الله له * پس راه نمود وداناسید ما را الله تعالی مر آنروز را دراینجا نیز هردو وجه بیان کرده اند واول ظاهرتر است که حق سبحانه وتعالی امرکرد این امت را بعبادت درروزجمعه بقول خود یاایها الذین امنوا اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وهدایت کرد ایشان را بامتثال امر وگمراه نگردانید باز تمرد وتعلل چنانکه عادت این خیراً لامم است وبعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم وپیش از نزول آیت جمعه مردم را وگفتند که چون یهود را روزیست که جمع میشوند دروی برای عبادت وهمچنین نصاری را روزیست ما نیز روزی تعیین کنیم که جمع شویم دران برای عبادت پس گردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن این مضمون حدیثی است که شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کرده ووجه تعلیل نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت وخلق آدم روز جمعه بود پس عبادت دروی اولی وانسب باشد واز جهت آنکه پروردگار پیدا کرد درسائر ایام چیزها را که منتفع گردد بدان انسان ودرروز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را وشکر بر نعمت وجود که اصل نعمتها است اهم واحری است از شکر بر نعم خارج از ذات والله اعلم * والناس لنا فیه تبع * ومردم یعنی یهود ونصاری ما را در روزجمعه تابعانند * الیهود غداً والنصاری بعد غد * یهود فردای جمعه که شنبه است ونصاری پس فردا که یکشنبه است وتبعیت انها باعتبار فضل وقبول طاعت است که محروم شدند ازان آن مردم وبعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر آنکه جمعه اول هفته باشد شرعا ولیکن زبان زد عرف برخلاف آن شده است ودلالت میکند بران تسمیهٔ اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را بسبت وسیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت واحد می باشد ولیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بر سبیل توالی مگر آنکه جمعه سابق باشد فافهم * متفق علیه وفی روایة لمسلم * ودرروایتی مرمسلم را از ابی هریره این چنین آمده که * قال نحن الآخرون الاولون یوم القیامة * بجای السابقون الاولون ذکر کرده دیگر این زیادتست که * ونحن اول من یدخل الجنة * وما اول کسانیم که میدرآیند بهشت را * بید انهم * جز آنکه ایشان یعنی یهود ونصاری داده شده ایشان را کتاب پیش از ما * وذکر نحوه الی آخره * وذکر کرد درین روایت مانند آنچه مذکور شد درحدیث متفق علیه باختلاف دربعض الفاظ تا آخر آن * وفی اخری له عنه وعن حذیفة * ودرروایتی دیگر مرمسلم را از ابی هریره واز حذیفه این چنین آمده * قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث * گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد * نحن الآخرون من اهل الدنیا والاولون یوم القیٰمة المقضی لهم قبل الخلائق * آنکسانیم که حکم کرده شده است آنکسانرا بتقدیم حساب ودخول جنت پیش از خلقان دیگر درین دو روایت معنی سبقت در روز قیامت مبین شده

* وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة * بهترین روزیکه برآمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آنروز جمعه است ومقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست که آفتاب بران نتافته * فیه خلق آدم علیه السلام * درین روز پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی * وفیه ادخل الجنة * ودرروزجمعه درآورده شد آدم در بهشت * وفیه اخرج منها * ودرروزجمعه برآورده شد آدم ازان درروایات آمده است که آدم صباح جمعه پیدا شد ووقت پیشین در بهشت درآورده شد ووقت دیگر برآورده شد ازان * ولاتقوم الساعة الا فی یوم الجمعة * وبرپا نمیشود قیامت مگر درروزجمعه مراد نفخهٔ اولی است که برای صعق وهلاک است یا نفخهٔ ثانیه که برای بعث ونشور است وهردو درروزجمعه اند چنانکه بیاید * رواه مسلم * پوشیده نماند که بیان فضیلت روز جمعه به پیدا کردن آدم دروی ودرآوردن وی در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا واولیا است وتضمن وی حکمتها وبرکتها را که از شمار بیرونست وهمچنین موت آدم درروزجمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین است ولهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام درمقام امتنان از نعم الٰهی سبحانه وتعالی فرمود والذی یمیتنی ثم

بهجنین وهمچنین قیام ساعت سبب دخول جنت وظهور مواعید حق است مرمتقیانرا یا مقصود بیان امور عظام است که واقع
میشوند درین روز ودرین حدیث دلیل است بر افضلیت جمعه از روز عرفه وبعض گویند عرفه افضل است ودرفصل ثانی از
حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جملهٔ افضل ایام است وبرین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی
یا ادنی والله اعلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجمعة لساعة لایوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا *
بدرستیکه در روز جمعه ساعتی است که موافق نیفتد او را یعنی درنیابد او را بنده مسلمان درحالتیکه سوال میکند خدا را در ان
ساعت نیکی را و چیزیرا که حرام ونامرضی نباشد * الا اعطاه ایاه * مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا
در ان ساعت البته مستجاب است * متفق علیه وزاد مسلم * وزیادت کرده است مسلم این عبارت را که * قال * گفت آنحضرت
* وهی ساعة خفیفة * وآن ساعت ساعتی سبک است یعنی کوتاه است ودراز نیست * وفی روایة لهما * ودر روایتی مر بخاری
ومسلم را آمده است * قال * گفت * ان فی الجمعة لساعة لایوافقها مسلم قائم یصلی * در جمعه ساعتی است که درنیابد او را مسلمانی
که ایستاده است میگزارد نماز یا دعا میکند ومواظبت وملازمت می نماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز است یا دعا * یسأل الله خیرا
سوال میکند خدا را نیکی را * الا اعطاه ایاه * مگر آنکه میدهد خدا او را آن خیر را * وعن ابی بردة * بضم با وسکون را * بن ابی
موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله * گفت ابوموسی شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول فی شان ساعة
الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة * میگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعه که آنساعت میان نشستن
امام است بر منبر تا گزاردن نماز ظاهر از جلوس نشستن میان دو خطبه مراد داشته واحتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر
منبر مراد باشد والله اعلم * رواه مسلم * بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب به چهل میرسد درشرح سفرالسعادة
آنرا نقل کرده ایم وراجح تر وقوی ترین اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز ودوم آخر ساعت از روز
در فتح الباری گفته که هر قولی که جز این دو قول است یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف الاسناد است یا مستند باجتهاد قائل است
بی سماع وتوفیق واکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درینجانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین
احادیث درین باب حدیث عبد الله بن سلام است وترجیح کرده اند او را اکثر ائمه ونص کرده شده است بر ان وحدیث ابی موسی
اگرچه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است واین از جملهٔ آنساعتی است که در بعض احادیث مسلم واقع
شده است گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها وعلی سائر اهل
بیت النبوة که وی میگماشت خادمه خود را تا انتظار کند ونگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه وخبر کند تا ذکر ودعا
کند در وی والله اعلم وبعض گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس ازان برداشته شد یعنی بر
طرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی وتزییف کرده وصحیح آنست که باقی است ولیکن
مبهم است مثل لیلة القدر *

* الفصل الثانی *

عن ابی هریرة قال خرجت الی الطور * گفت
ابوهریره بیرون آمدم بسوی کوه طور * فلقیت کعب الاحبار * پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود
وتابعی بود بردست عمر بن خطاب ایمان آورده ودرزمان عثمان بن عفان از عالم درگذشته واحبار جمع حبر بفتح حاء
مهمله وکسر آن دانشمند یهود * فجلست معه * پس نشستم وصحبت داشتم با وی * فحدثنی عن التوریة * پس حدیث
کرد مرا کعب احبار از توریت * وحدثته عن رسول الله * وحدیث کردم من او را از پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم فکان فیما حدثته * پس بود از جمله انچه حدیث کردم من او را * ان قلت * اینکه گفتم * قال رسول الله * گفت
پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم * بهترین روزیکه تافت بر وی
آفتاب روز جمعه است درروز جمعه پیدا کرده شد آدم * وفیه اهبط * ودرین روز فرود آورده شد آدم از بهشت ذکر
دخول جنت نکرد از جهت شهرت واستلزام هبوط مر آنرا * وفیه تیب علیه * ودرین روز توبه ورجوع برحمت کرده شد

برکه اتوبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعهٔ دیگر و روایت موافق اول است * وفيه مات * و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین است که در روز هبوط نیست زا کر روز آن عالم کیرند که وَاِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّوْنَ اشارت با وست همه در یک روز کنجایش دارد فافهم والله اعلم * وفيه تقوم الساعة * ودرین روز برپا میشود قیامت * ومامن دابة الاوهي مصيخة يوم الجمعة من حين تصبح حتى تطلع الشمس * ونیست هیچ جنبندهٔ بر زمین مکر آنکه وی کوش نهندهٔ است و انتظار برندهٔ است در روز جمعه از ان هنکام که صبح میکند تا آنکه می بر آید آفتاب مصيخه بضم ميم وکسر صاد وسکون یا وخای معجمه از اصاخه بمعني استماع واصغا و مسيخه بسين نيز روايت است وهردو بیک معني است * شفقا من الساعة * کوش می نهند دواب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان صبح وطلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند با حتمال آنکه شاید در همین جمعه قائم کردد کویا حق تعالی الهام کردهٔ است دواب را بقیام ساعت درین روز در ان وقت وعظمت وشدت هول آن واین معني در باطن آنها نشسته ومضمر شدهٔ است یا حق تعالی احداث میکند روز جمعه در زمین ازعظائم امور وجلائل آن که بسبب آن زمین می لغزد ومیکردد ودواب آنرا میدریابند ومدهوش میکردند * الا الجن والانس * مکر پریان وآدمیان که ایشانرا غافل وذاهل ازان ساخته اند وبر ایشان مکشوف نمیکردانند تا قاعدهٔ تکلیف وابتلا برهم نیفتد وایمان بغیب باشد * وفيه ساعة لايصادفها عبد مسلم وهو يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه * ترجمهٔ این ظاهر شدهٔ است ولايصادفها بجای لايوافقها است وشيئا بجای خيرا ومصادفت بمعني یافتن * وقال كعب ذلك في كل سنة يوم * وکفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در روزی از روزها جمعه است * قلت بل في كل جمعة * ابو هريره میکوید کفتم من در رد کعب که اینچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است * فقرأ كعب التورية * پس خواند کعب توریت را که ناطق است ببودن آن ساعت در هر روز جمعه * فقال * پس کفت کعب * صدق رسول الله * راست کفته است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * که آن ساعت در هر روز جمعه است * قال ابو هريرة لقيت عبد الله بن سلام * کفت ابو هريره ملاقات کردم عبد الله ابن سلام را که از صحابه است ووی نیز از علمای یهود بود * فحدثته بمجلسي مع كعب الاحبار * پس خبر دادم اورا بمجلسي که مرا بکعب الاحبار واقع شدهٔ بود * وما حدثته في يوم الجمعة * وخبر دادم بچیزیکه تحدیث کردم کعب الاحبار را در روز جمعه * فقلت له قال كعب ذلك في كل سنة * پس کفتم مر عبد الله بن سلام را که کفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است * قال عبد الله بن سلام كذب كعب * دروغ کفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است * فقلت له ثم قرأ كعب التورية فقال بل هي في كل جمعة * پس کفتم مر عبد الله را که پستر خواند کعب احبار توریت را پس کفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است * فقال عبد الله بن سلام صدق كعب * پس کفت عبد الله ابن سلام راست کفت کعب * ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هي * بتحقیق دانسته ام من بسماع از حضرت یا قراءت از توریت وظاهر اول است که کدام ساعت است آن ساعت * قال ابو هريرة فقلت اخبرني بها ولا تضن علي * پس کفتم من بعبد الله خبر ده مرا بآن ساعت وبخل مکن بر من * فقال عبد الله بن سلام هي آخر ساعة في يوم الجمعة * آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه * قال ابو هريرة فقلت كيف تكون آخر ساعة في يوم الجمعة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصادفها عبد مسلم وهو يصلي فيها * کفت ابو هريره پس کفتم بعبد الله بن سلام چکونه باشد آخر ساعت در روز جمعه وحال آنکه بتحقیق کفته است آنحضرت در نیابد اورا بندهٔ مسلمان وحال آنکه وی نماز میکند در وی ونماز خود در آخر روز نمی باشد زیرا که نماز بعد از نماز دیکر ممنوع ومکروه است * فقال عبد الله بن سلام الم يقل رسول الله * آیا نکفته است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا ينتظر الصلوة فهو في صلوة حتى يصلي * کسی که بنشیند نشستنی یا در نشستکاهی که انتظار می برد نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکه بکزارد نماز را که منتظر نشسته بود برای وی * قال ابو هريرة فقلت بلى * کفت ابو هريره پس کفتم من آری کفته است این را آنحضرت * قال فهو ذلك * کفت عبد الله بن سلام پس آنچه کفته است آنحضرت وهو يصلي بهمان معني است که منتظر نماز نشسته است واین در آخر روز می باشد پس اکر درین وقت دعا کند مستجاب است وبعض کفته اند که مراد بصلوة دعاست * رواه

مالك وابو داؤد والترمذي والنسائي وروى احمد الى قوله صدق كعب * وروايت كرده است احمد تا قول وى صدق كعب يعني قول وى ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذكر نكرده * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التمسوا الساعة التي ترجى في يوم الجمعة * طلب كنيد ساعتي را كه اميد داشته ميشود اجابت دعا در وى در روز جمعه * بعد العصر الى غيبوبة الشمس * بعد از نماز ديكر تا غائب شدن آفتاب وغروب وى از ظاهر اين حديث مفهوم ميشود كه نماز ديكر در آخر روز است نه چنانكه ائمهٔ ديكر ميكويند بعد از بلوغ ظل مثل را كه ربع نهار باقي ماند چه در حديث ديكر واقع شده است كه وى آخر ساعتي است از روز جمعه فافهم * رواه الترمذي * وعن اوس * بفتح همزه وسكون واو * بن اوس * صحابي است كه در دمشق سكونت داشت وهم در انجا از عالم رفت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من افضل ايامكم يوم الجمعة * بدرستيكه فاضل ترين روزهاى شما روز جمعه است * فيه خلق آدم وفيه قبض * در وى پيدا كرده شد آدم ودر وى قبض كرده شد روح وى * وفيه النفخة وفيه الصعقة * ودرين روز است نفخه ودرين روز است صعقه وصعقه بمعني هلاك است واشارت است بقول وى سبحانه ونُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمٰوٰتِ وَمَن فِي الْاَرْضِ پس مراد بنفخه كه در مقابلهٔ اين مذكور است نفخهٔ ثانيه باشد كه براى احيا وبيرون آمدن مرده ها است از قبور چنانكه فرمود ونُفِخَ فِي الصُّورِ فَاِذَا هُمْ قِيَامٌ يَّنْظُرُوْنَ ونفخهٔ ديكر است كه سبب فزع واهوال وترس است چنانكه فرمود ويَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ واين مقدمهٔ نفخهٔ صعق است پس دو نفخه باشد وبعض قائل بسه نفخه شده اند وليكن مشهور دو نفخه است يكى براى اهلاك ديكرى براى احيا * فاكثروا علي من الصلوة فيه * وچون روز جمعه روزى فاضل وعظيم الشان است بسيار بكوئيد بر من از درود درين روز * فان صلوتكم معروضة علي * زيرا كه بدرستي درود شما عرض كرده ميشود بر من برد ست ملائكهٔ سياحين چنانكه در حديث آمده است * قالوا * كفتند صحابه * يا رسول الله وكيف تعرض صلوتنا عليك وقد ارمت * وچكونه عرض كرده شود درود ما بر تو وحال آنكه بتحقيق استخوان پوسيده شده تو كنايت است از موت وزوال ادراك * قال يقولون بليت * اين قول راوى است يعني ميكويند صحابه وميخواهند بقول خود ارمت بليت بفتح با وكسر لام وفتح تا يعني كهنه شدى وپوسيده شدى در تحقيق لفظ ارمت وضبط آن اختلاف بسيار است وانچه در اكثر نسخ مصححهٔ مشكوة ضبط كرده اند دو وجه است يكى ارمت بفتح همزه وكسر را واسكان ميم وفتح تاى مخففه بلفظ معلوم ديكر ارمت بضم همزه وكسر راو فتح تا بلفظ مجهول بمعنى پوسيده كردانيده شدى وتفسير به بليت موافق وجه اول است مكر آنكه بليت بلفظ مجهول يا سكون تا خوانند * قال ان الله حرم على الارض اجساد الانبياء * كفت آنحضرت بدرستيكه خدا حرام كردانيده است بر زمين تنهاى پيغمبران را كنايت است از حيات چنانكه صريح در فصل ثالث از حديث ابى الدرداء بيايد وحيات انبيا متفق عليه است هيچكس را در وى خلافى نيست حيات جسمانى دنياوى حقيقي نه حيات معنوى روحاني چنانكه شهدا راست ودرين حديث كه فرمود ان الله حرم على الارض اجساد الانبياء اشارتست بدان اكرچه درين باب كه عرض صلوة وحصول علم وادراك است حيات روحاني نيز كافى است وليكن مذهب همانست كه كفته شد وتحقيق اين مسئله در تاريخ مدينه كه مسمى است بجذب القلوب الى ديار المحبوب كرده شده است از انجا بايد جست * رواه ابوداؤد والنسائي وابن ماجة والدارمي والبيهقي فى الدعوات الكبير * وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليوم الموعود يوم القيمة ويوم المشهود يوم عرفة والشاهد يوم الجمعة * در قرآن مجيد ميفرمايد وَالْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ وَشَاهِدٍ وَّمَشْهُوْدٍ آنحضرت ميفرمايد كه مراد بيوم موعود روز قيامت است كه حق سبحانه تعالى خبر داده است بآمدن وى ووعده كرده است مؤمنانرا بعد از آمدن وى بنعمتهاى بهشت ومراد بيوم مشهود عرفه است زيرا كه مؤمنان حاضر ميشوند او را از آفاق وحاضر ميشوند ملائكه ومشهود بمعنى حضور است ومراد بشاهد روز جمعه است كه حاضر ميشود بر خلق ومى آيد وكويا كه تسميهٔ روز عرفه بمشهود وتسميهٔ روز جمعه بشاهد بجهت آنست كه خلائق ميروند بسوى عرفه وحاضر ميشوند در مكانيكه نسبت بآن روز دارد پس وى مشهود باشد ودر روز جمعه ايشان بر جاى خود اند ويوم حاضر مي آيد برايشان پس وى شاهد باشد ومفسران شاهد را بخلق نيز تفسير ميكنند كه حاضر مى آيند روز قيامت

مشهود را بچیزیکه مشاهده کرده میشود دروی از عجائب امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصا او عموما یا شاهد این امت است و مشهود امم دیگر یا خالق بخلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود وی و صفات وی یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر آنست که این تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن است حمل آن بران و تفسیر همانست که مسند است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم * وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه * و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزیکه فاضلتر از روز جمعه باشد * فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له * درین روز ساعتی است که موافق نیفتد و در نیابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدای تعالی دعای اورا * ولا یستعیذ من شئ الا اعاذه * و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدای تعالی و نگاه دارد اورا از آن شر * رواه احمد والترمذی و قال * و گفت ترمذی * هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن عبیدة * شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیده بضم عین و فتح با * وهو یضعف * و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف کرده میشود او را و حدیث او را ما تحقیق آنست که دروی اختلاف است نسائی و غیر او گفته اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث او حجت نیست بجهت بعضی از رواة وی و حدیث او را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند وفات وی سنة اثنین و خمسین ومائة و گفته اند که از قبر وی بوی مشک و عنبر فائح بود در ربذه که بلد وی بود در آن وقت اصلا مشک و عنبر نبود

* الفصل الثالث * عن ابی لبابة * بضم لام و تخفیف بای موحده اولی نام او رفاعه بکسر را * بن عبد المنذر * صحابی مشهور است احوال او در آخر در ذکر اهل بدر پاره ذکر بکنیم ان شاء الله تعالی * قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله * بدرستیکه روز جمعه مهتر روزها و بزرگتر آنهاست نزد خدا * وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر * و روز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعه بر سائر ایام و لیکن تصریح بیوم عرفه نکرد گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر اوست یا یوم اضحی را افضل از عرفه داریم والله اعلم * فیه خمس خلال * در روز جمعه پنج خصلت است * خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض و فیه توفی الله آدم * در روز جمعه پیدا کرد خدا آدم را و فرود آورد دروی آدم را و دروی بمیرانید خدای تعالی آدم را * و فیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه * و در روز جمعه ساعتی است که نطلبد بنده در آن ساعت چیزی را مگر آنکه بدهد او را * مالم یسأل حراما * مادام که نطلبد چیزی را که حرام است و نامرضی حق است * و فیه تقوم الساعة * و در روز جمعه برپا میشود قیامت * ما من ملك مقرب * نیست هیچ فرشته نزدیک کردانیده شده بجناب حق * ولا سماء ولا ارض * و نیست هیچ آسمانی و نه هیچ زمینی * ولا ریاح ولا جبال ولا بحر * و نه بادها و نه کوهها و نه دریاها * الا هو مشفق من یوم الجمعة * مگر آنکه آن ترسنده است از روز جمعه یعنی از ناگهان برپا شدن قیامت درین روز از اینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه داده اند و همه علم و ادراک دارند * بیت * خاک و آب و باد و آتش بنده اند * با من و تو مرده با حق زنده اند * رواه ابن ماجة و روی احمد عن سعد بن معاذ * روایت کرد این حدیث را از ابی لبابه ابن ماجه و روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ این چنین که * ان رجلا من الانصار اتی النبی * که مردی از انصار آمد پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر * پس گفت آگاه گردان ما را از روز جمعه که چه چیز است دروی از خیر و خوبی * قال فیه خمس خلال وساق الی آخر الحدیث * گفت آنحضرت دروی پنج خصلت است و راند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد * وعن ابی هریرة قال قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شئ سمی یوم الجمعة * گفت ابو هریره گفته شد مر آنحضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه * قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم * گفت آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که دروی ساخته شد گل پدر تو که آدم است و سرشت وی یعنی خلقت وی و گفته اند که مراد بطبع طینت آدم راست کردن وی را و گردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبدعه * و فیها الصعقة

والبعثة * ودر روز جمعه هلاک شدن ومردن جانوران است وبرانگیختن ایشان بعد از مردن از ینجا معلوم میشود که مراد از
بنفخه که درحدیث اوس باصعقه مذکور شد بعث واحیا است * وفیها البطشة * ودر روز جمعه است بطشه وگفته اند که مراد
بآن روز قیامت است چنانکه فرموده یوم نبطش البطشة الکبرى وذکر این بعد از صعقه وبعثه برای تاکید است وبطش بمعنى
اخذ قوی شدید واگر مراد بآن اخذ وبطش الهى تعالى مر بندکان را بعد از بعث وحشر مراد دارند دور نباشد وبعض گفته اند
که مراد اخذ وبطش مشرکان مکه است روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود * وفی آخر ثلث ساعات منها ساعة * ودر آخر سه
ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که * من دعى الله فیها استجیب له * کسیکه دعا کند خدای تعالى را در ان ساعت قبول کرده
میشود دعا برای او پس چون این امور عظام درین روز جمع شده آنرا جمعه خواندند * رواه احمد * وعن ابی الدرداء قال
قال رسول الله صلى الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة * بسیار کوئید درود برمن روز جمعه * فانه مشهود تشهده الملائکة *
زیرا که بدرستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند اورا فرشتگان برحمت وبرکت * وان احدا لم یصل علی الا عرضت
علی صلوته * وبدرستیکه هیچ یکی درود نمیفرستد برمن مگر آنکه عرض کرده میشود وظاهر کردانیده میشود برمن درود آن
کس همیشه پس درین روز جمعه که افضل واشرف ایام است بطریق اولی واحتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب ولازم
باشد وبروجه کمال بود واین مخصوص بهمین روز باشد والله اعلم * حتى یفرغ منها * تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن
زمان که درود میفرستد وچندانکه میفرستد عرض میکنند تا خود از ان فارغ شود وترک کند * قال * گفت ابو الدرداء
* قلت وبعد الموت * گفتم بطریق استفهام واستبعاد وپس از موت عرض میکنند * قال * گفت آنحضرت * ان الله تعالى حرم
علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء * بدرستیکه خدای تعالى حرام کردانیده است برزمین خوردن وی تنهای پیغمبران را
* فنبی الله حی یرزق * پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده میشود روزی حی این تتمه کلام
آنحضرت یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات وبرای ترغیب صلوة برآنحضرت
واکثار آن * رواه احمد * وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او
لیلة الجمعة * شک راویست یا برای تنویع است واین اظهر است میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد روز جمعه یا شب جمعه
* الا وقاه الله فتنة القبر * مگر آنکه نگاهدارد اورا خدای تعالى از عذاب قبر * رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب
ولیس اسناده بمتصل * واین اسناد حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد وبیهقی واز شیرازی در القاب از ابن عمرو از
ابی نعیم درحلیه از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر وبیاید روز قیامت وحال
آنکه بروست مهر شهیدان * وعن ابن عباس انه قرأ * روایت است از ابن عباس که وی خواند این آیت را * الیوم اکملت لکم
دینکم الآیة * که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل کردانیدم دین شما را وتمام کردم برشما نعمت خود را
وراضی شدم برای شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند * وعنده یهودی * ونزد ابن عباس یهودی بود * فقال لو نزلت
هذه الآیة علینا لاتخذناه عیدا * پس گفت یهودی اگر فرود می آمد این آیت برما هر آینه میگرفتیم ما نزول این آیت را آن روز را که
فرود می آمد در وی عید از جهت غایت سرور وشکرانهٔ این نعمت یعنی عجب که شما عید نگرفته اید آنرا * فقال ابن عباس
فانها نزلت فی یوم عیدین * پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آنرا عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روز دو عید یعنی در روزیکه
در وی دو عید است * فی یوم جمعة ویوم عرفة * در روز جمعه ودر روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک
عید چه باشد وعید گرفته ایم یا مراد آنست که بگرفتن عید حاجت نداریم بی آنکه بگیریم در روز عید بود که جمعه وعرفه است
فافهم * رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب * وعن انس قال کان رسول الله صلى الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال * بود
آنحضرت چون می درآمد ماه رجب میگفت * اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان * خداوندا افزونی ده ما را در خیر
ورحمت در ماه رجب وشعبان وبرسان ما را برمضان * قال * گفت انس * وکان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر ویوم الجمعة یوم ازهر *

ربود آنحضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزی است سپید و روز روشن وار امام احمد منقول است که گفت شب جمعه فاضل تر است از شب قدر که دروی علوق آنحضرت دررحم آمنه در آمده وموجب چندین خیرات وبرکات در دنیا وآخرت که ازحد عد وحصر خارج است کشته * رواه البيهقي في الدعوات الكبير *

* باب وجوبها *

جمعه فریضهٔ محکمه است بکتاب وسنت واجماع کافر میشود منکر وي ومراد بذکر درقول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است باخطبهٔ وی ووجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است كذا قالوا ومذکور درتفاسیر آنست که مراد خطبه وصلوة هردو است چه ذکر هردو را شامل است وبرهرد وصادق وجمعه خلف ظهر است وآنحضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة *

* الفصل الاول * عن ابن عمر وابی هریرة انهما قالا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على اعواد منبره * روایت است از ابن عمر وابي هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آنحضرت را که میگفت برچوبهای منبر خود یعني برمنبر خود وتعبیر باین عبارت ظاهرا بجهت آنست که دراول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را ومتعارف نبود درایشان جز چوبي چند برهم نهاده وترکیب داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ وخشت * لينتهين اقوام عن ودعهم الجمعات * باید که البته باز آیند گروههای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعه ها را وعادت گرفتن بترک آنها ولهذا بلفظ جمع آوردو اکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه دراحادیث بیاید * اوليختمن الله على قلوبهم * یا بتحقیق مهر میکند خدای تعالی بردلهای ایشان * ثم ليكونن من الغافلين * بعد از ان هرآینه می باشند ایشان از غافلان ومعدود درایشان ومشهود ومحکوم بدان ودائم بران یعني ازاین دوامر البته ثابت وواقع است یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بردلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود واگر باز نیایند مهر کرده میشود بردلهای ایشان ومهر کردن بردل کنایت است از نهایت غفلت وانسداد باب تذکر وقبول موعظت ونصیحت * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابي الجعد * بفتح جیم وسکون عین مهمله * الضميري * بضم ضاد معجمه وفتح میم وسکون یا اینچنین است در نسخ مشکوة وصواب ضمری است بفتح ضاد وسکون میم نسبت بضمرة بن بكرة بن عبد مناة له صحبة كذا في جامع الاصول * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك ثلث جمع تهاونا بها * کسی که ترک کند سه جمعه را از جهت آسان وسبک وخرد وحقیر پنداشتن آنرا وظاهر امراد بتهاون اینجا تکاسل وعدم جد درادای او ومتهاونه است واستخفاف چه آن کفر است بی شک ومراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم که مفضي بطبع ورین وکفر است * طبع الله على قلبه * مهر کند خدای تعالی بر دل وی ودر روایت رزین آمده که بری الله تعالى منه بیزار میشود خدای تعالی از وی واز ابن عباس آمده که هرکه که ترک کند جمعه ها پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود * رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي ورواه مالك عن صفوان بن سليم * بضم سین صحابي مشهور است * واحمد عن ابی قتادة * که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادت از خیار بندگان صالح امام ومقتدا کسی که استسقا کرده شود بدکر وی وگویند که درجبهه وپیشاني وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود وقانع بود وقبول نمیکرد جائزه سلطانرا وگویند که وی سوگند خورده بود که تاچهل سال پهلو برزمین ننهد چون سي سال گذشت بیمار شد وبحالت نزع رسید دخترش گفت که ای پدر پهلو برزمین بنه که وقت نازک است ننهاد وهم نشسته جان داد ومیگویند قائل بود بقدر والله اعلم * وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك الجمعة من غير عذر فليتصدق بدينار فان لم يجد فنصف دينار * کسی که ترک کند جمعه را یعني اگرچه کند بظاهر از ان بی عذر از اعذار که ساقط میکردد بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار * رواه احمد وابو داود وابن ماجة * اگر گفته شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر نمیگردد به تصدق جوابش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن ما مأموریم باسقاط وی از ذمه بادای جمعه برتقدیر استجماع شرائط معتبره درین باب واکتفا بظهر از جمعه حرام است وتصدق کفارت

ارتكاب اين فعل حرام است وتقصير در اداى مامور باز جود اداى فرض في الجمله فافهم * وعن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من سمع النداء * جمعه فرض است بركسى كه بشنود بانگ نماز جمعه را يعني سعي بسوى جمعه واجب است در وقت سماع ندا واختلاف دارند كه مراد بندا اذان اول است يا اذان خطبه مختار اول است وبعضى كويند ثاني زيرا كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم همين اذان بود وتفصيل اين كلام در باب خطبه وصلوة بيايد * رواه ابوداؤد * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من اواه الليل الى اهله * جمعه فرض است بركسى كه جاى دهد ورا جمع كرد اند اورا شب بسوى اهل خانهٔ وي يعني جمعه واجب است بركسى كه باشد ميان وطن او وميان جاى كه كزارده ميشود جمعه اين قدر مسافت كه بعد از اداى جمعه بوطن خود پيش از شب رجوع تواند كرد ومیتواند باز آمد وشب در خانهٔ خود كرد واين را مسافت عدوى ميكويند برخلاف مسافت قصر كه بوى مسافر ميكردد وطيبي گفته كه باين قائل است امام ابوحنيفه واصحاب وى بشرط آنكه وطن وى داخل ديوان مصرى بود كه كزارده ميشود در وى جمعه واگر وطن او در ديوان ديكر باشد غير ديوان اين مصر واجب نكردد آمدن * رواه الترمذي وقال هذا حديث اسناده ضعيف * وگفته است ترمذي كه اين حديثي است كه اسناد وى ضعيف است * وعن طارق بن شهاب * احمسي كوفي است دريافت جاهليت وديد آنحضرت را ونشنيد از وى صلى الله عليه وسلم مگر نادر وغزا كرد در خلافت ابي بكر وعمر رضي الله عنهما سي وسه ياسي وچهار غزوه وسريه روايت دارد از حضرت ابي بكر وعمر رضي الله عنهما مات سنة ثنين وثمانين وقيل ثلث وثمانين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة * جمعه حق وواجب است بر هر مسلمان در جماعت يعني جماعت در جمعه فرض است وجمعه بى جماعت درست نيست * الا على اربعة * مگر بر چهار گروه واجب نيست * عبد مملوك * يكى بنده كه در ملك كسى است ودر تصرف ديكرى باين علت فرضيت جمعه را از وى ساقط كردانيدند * او امرأة * دوم زن بجهت حق زوج ووجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آنحضرت براى نماز جماعت مى آمدند وليكن فرضيت جمعه از ايشان ساقط كردند از جهت كثرت ازدحام مردم * او صبي * سوم كودك نابالغ از جهت عدم تكليف بروى * او مريض * چهارم بيمار از جهت ضعف وناتوانى ودفع ضرر وبر مسافر واعمى واعرج نيز جمعه فرض نيست چنانكه در احاديث ديگر واقع شده است ظاهرا اسقاط فرضيت ازين طوائف بتدريج وترتيب واقع شده * رواه ابوداؤد وفي شرح السنة بلفظ المصابيح عن رجل من بني وائل * روايت كرد اين حديث را بلفظ مذكور ابوداؤد ودر شرح السنة بلفظى ديكر كه در مصابيح بآن لفظ مذكور است از مردى از بنى وائل كه بخصوص نام او را ذكر نكرده

* الفصل الثالث * عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لقوم يتخلفون عن الجمعة * روايت است از عبد الله ابن مسعود كه آنحضرت گفت مر گروهى را كه پس ميمانند از نماز جمعه وحاضر نمي شوند آنرا * لقد هممت ان آمر رجلا يصلى بالناس * هر آينه بتحقيق قصد كردم من كه بفرمايم مردى را كه بكزارد نماز جمعه را بمردم وامامت كند ايشانرا * ثم احرق على رجال يتخلفون عن الجمعة بيوتهم * پستر من باين كار مشغول شوم كه بسوزم بر سر مردانى كه حاضر نميشوند جمعه را خانهاى ايشان را ومثل اين حديث در شان متخلفين از نماز عشا نيز در باب كذشت ولحرق بتشديد وتخفيف از تحريق واحراق هر دو روايت است * رواه مسلم * درين حديث دليل است بر آنكه امام را ميرسد كه اگر مهم ضرورى باشد يكي را خليفه سازد وخود بآن مهم مشغول كردد چنانچه در حج در سال اول فرضيت آن كردند * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ترك الجمعة من غير ضرورة كتب منافقا * كسى كه ترك كند نماز جمعه را بيضرورت نوشته شود از جملهٔ منافقان وداشته شود در حكم ايشان * في كتاب لا يمحى ولا يبدل * نوشته ميشود در كتابى كه سوده نميشود وتغيير داده نميشود يعني حكم بنفاق وى هميشه ثابت ودائم است تا جزاى آن دهد يا بيامرزد وى سبحانه * وفي بعض الروايات ثلثا * ودر بعض روايات ثلثا واقع شده يعني كسى كه ترك كند جمعه را سه كرت * رواه الشافعي * وعن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة يوم الجمعة * كسى كه ايمان دارد بخدا وروز آخر از روزهاى دنيا كه مراد بدان روز قيامت است

پس فرض است بروی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باد که لازم گیرد روز جمعه وترک نکند آنرا * الا مریض او مسافر اوامرأة اوصبي اومملوک فمن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه * پس کس که بی نیاز شود از نماز جمعه وعبادت مولی تعالی ببازی کردن وبازرگانی کردن بي نياز ميگردد از وی خدای تعالی وعنایت نمی کند ونمي خواهد اورا * والله غني حميد * وخدای تعالی بی نیاز است از بندگان وطاعت ایشان وباز نمیگردد بسوی وی سودی از ان وثنا گویند؛ است وی تعالی مر کسي را که بندگی ميكند وشکر میگوید اورا * رواه الدارقطني *

* باب التنظيف والتبكير * نظافت پاکیزگي وتنظيف پاک کردن ومراد اینجا پاک کردن بدن است بغسل وقص شارب یعنی بریدن سبلت وقلم اظفار یعني چیدن ناخنان وحلق عانه یعنی ستردن موی زهار ونتف ابط یعني برکندن موی بغل وپاک کردن جامه ها وبکار بردن بوی خوش ومانند آن که این همه بروز جمعه سنت است وتفصيل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشته وتبکیر بتقدیم بابر کاف دراصل بمعني وقت بامداد آمدن وبمعني شتافتن بسوی چیزي وآمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد وچه جز آن نیز آید ومراد اینجا این معني است که در اول وقت نماز جمعه برسند از سهل بن سعد رضي الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمي خوردیم ما وقیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گزاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر بجمعه واول هر چیز را باکوره گویند چنانکه نوباوه را باکوره گویند ودر حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب وبهر نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت ومسارعت است بحضور در اول وقت واین رامراتب متفاوتست چنانکه در حدیث بیاید واگر در اول نهار بیاید اکمل وافضل خواهد بود چنانکه امام غزالي در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد مي آمدند آن نه از جهت آنست که تبکیر برمعني بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت ومسارعت است وایشان مبالغه دران مي نمودند ودر وقت بامداد مي آمدند فانهم وعادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آنست که مي آیند واجزاء امكنهٔ شریفه میکنند وسجاده ها میگسترانند ومی روند ونمي نشينند وبعض علما درین فعل تکلم کرده اند وگفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر بنشینند وبذکر مشغول شوند خوب والا مجرد احراز مکان که مستلزم تضییق است غیر مستحسن است

* الفصل الاول عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایغتسل رجل یوم الجمعة * غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه * ویتطهر ما استطاع من طهر * ومبالغه نکند در پاکي آنقدر که تواند از پاکی بي آنکه بدرجهٔ وسواس واسراف برسد * ویدهن * بتشدید دال * من دهنه * وروغن نمالد از روغن خود یعني از انچه میسر گردد در خانه بي تکلف ودهن بفتح دال وسکون ها وادهان بتشدید دال طلا کردن روغن برخود ودرین اشارت است باآنکه باید که خانه از دهن وطیب خالی نباشد وباآنکه مستحسن است استعمال آن برای جمعه وجز آن از مجالس ومجامع خیر * اویمس من طیب بیته * واگر روغن نیابد بمالد از بوی خوش هر چه در خانهٔ وی باشد یا کلمهٔ او بمعني واو است یا شك روایست ومراد بروغن خوشبو داشته اند نزد امام ابوحنيفه روغن کنجد داخل طیب است حتی که جائز نیست مس آن محرم را * ثم یخرج * بعد ازان بیرون آید بسوی مسجد * فلا یفرق بین اثنین * وچون در آید در مسجد پس جدائي نیفکند میان دو کس که بهم نشسته باشند بي آنکه درمیان ایشان جای باشد وایذا بکشند بامراد تفریق بگام زدن ودر گذشتن از انجا ورفتن بجای است بلکه هر جا که برسد وخالي بیند بنشیند واگر ببي تفریق وتخطي بالا رفتن ودر صف اول ونزدیک با آن نشستن میسر گردد بهتر است ودر حقیقت این اشارتست به تبکیر وبر آمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد * ثم یصلي ما کتب له * پستر نماز بگزارد انچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل وبعض این را برسنت جمعه حمل کرده اند وعلما را در سنت قبل الجمعه سخن است وقومی آنرا منکر شده اند وگفته که هر که آنرا ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است وسنت بقیاس ثابت نمیگردد ودر باب السنن اشارتي باآن گذشت وما در شرح سفر السعادة آنرا اثبات کرده واطالت کلام درو نموده ایم وعبارت این حدیث نوع اشارتي بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت * ثم ینصت اذا تکلم الامام * پستر خاموش نشیند وگوش دارد وقتی که تکلم کند امام یعني خطبه خواند وینصت بضم یا از انصات بمعني سکوت یا استماع وفتح یا نیز جائز است وانصات در وقت خطبه واجب است

نزد ما و اکثر علما وتفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاریم * الا غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری * این کار را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهان که میان اوست ومیان جمعهٔ دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بر آن دلالت دارد * رواه البخاری *

وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه * هر که غسل کند پستر بیاید جمعه را پس بگزارد نمازیکه تقدیر کرده شده است براے او پستر انصات کند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبهٔ خود پستر نماز جمعه بگزارد با امام * غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری * آمرزیده شود براے او چیزیکه میان او ومیان جمعهٔ دیگر است از گناهان * وفضل ثلثة ایام * وبا زیادت سه روز دیگر واین زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند اوست واز جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر که می افزایند ده میشود وفضل برفع ونصب هر دو روایت است * رواه مسلم *

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء * کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را * ثم اتی الجمعة فاستمع وانصت * پستر بیاید جمعه را پس بشنود وخاموش نشیند * غفر له ما بینه وبین الجمعة وزیادة ثلثة ایام * آمرزیده شود آنچه گذشته میان او ومیان جمعه وزیادهٔ سه روز * ومن مس الحصی فقد لغی * وکسیکه مساس کند وبساید سنگریزه را پس تحقیق لغو کرد ولغو سخن لایعنی کردن وکلام باطل وکلام در وقت خطبه ممنوع است ومس حصی را در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است از آن ومراد بمس حصی بازی کردن است بدان بعبث یا برابر وهموار کردن آنها ست بر زمین بی ضرورت تا سجده کند بران وبعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزها وشمار کردن تسبیح است بدان واین انسب است بنهی از تکلم نزد خطبه * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول * چون می باشد روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه می نویسند نام هر که پیشتر می آید بترتیب * ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة * وقصه وحال مهجر همچو حال کسی است که می فرستد شتر را بمکه براے تقربی که از همه فاضل تر است مهجر بضم میم وفتح ها وکسر جیم مشدده آنکه نیم روز در گرما سخت یعنی در اول وقت وی که برآینده است وبدنه بفتحات نام آنچه می فرستند بمکه وجمع وی بدن بضمتین * ثم کالذی یهدی بقرة * پستر حال آنکس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد گاو را وبدنه نزد جماعه از علما وشافعی از ایشانست نام شتر است واین حدیث مؤید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده ونزد جمهور اهل لغت وبعضی از فقها وابو حنیفه از ایشانست شامل است شتر را وگاو را وجوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره ایست که ذبح کرده میشود بمکه وبدنه بجهت آن میگویند که فربه می سازند وتن دار میشود ومراد در حدیث شتر است بقرینهٔ مقابله ببقره * ثم کبشا * بعد از آن هر که پستر از ان می آید حال او همچو کسی است که میفرستد قوچ را وروایتی شاة را وذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة * ثم دجاجة * پستر آنکه تصدق میکند ماکیان را ودجاجه بفتح دال وکسر آن وبعض بضم نیز گویند وفتح افصح است * ثم بیضة * پستر آنکه تصدق میکند بیضه را * فاذا خرج الامام * پس چون بیرون می آید امام براے خطبه * طووا صحفهم ویستمعون الذکر * می پیچند فرشتگان نامهٔ خود را که مردم را نام نویسی کرده اند واستماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را ودر روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر مانا که ابتدا طی نزد خروج است وانتها او نزد جلوس درین مقام سخن از روے سوال وجواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت * وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش وسخن مکن وحال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه واین نیز که بدیگری امر کند وخود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون است واز اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف ونهی منکر باشد زیرا که اشارت درمقصود کافی است وتکلم عبث است * متفق علیه * واز اینجا معلوم میشود که انصات واجب است وتفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علما وامام ابو حنیفه از ایشان است ونزد بعض مستحب است وامام شافعی از ایشان است وترمذی گفته که شافعی را درین مسئله دو قول است وهمچنین

از امام احمد و قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض بر کراهت اند و بعض متردد اند در آن انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام برآرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بوده و نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و امام ابوحنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام نیز گاهی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اقوال صحابه نیز برین است و قول صحابی حجت است نزد ما و واجب است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است و قضای فائته مکروه نیست و اختلاف کرده اند در کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمیشنود مختار وجوب سکوت است و بعض گفته اند احسن آنست که مشغول گردد بذکر و تسبیح و تهلیل و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم اذن در اینها و درود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین حمد نزد عطسه و رد منکر باشارت چشم و دست مکروه نیست و هو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه * باید که برنمی خیزاند یکی از شما برادر خود را روز جمعه پستر قصد کند و بیاید بسوی نشستگاه وی پس بنشیند در وی * ولکن یقول افسحوا * ولیکن بگوید کشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است * رواه مسلم *

* الفصل الثانی * عن ابی سعید و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة * کسی که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آنست که غسل کند غسلی کاملی مستجمع جمیع ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعض گفته اند که این اشارت است باستحباب جماع درین روز از برای تخلیهٔ باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر حرام و مؤید این است روایت غسّل بتشدید در حدیث آینده * ولبس من احسن ثیابه * و بپوشد از نیک ترین جامهای خود ظاهر آنست که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر نزد وی بعد از آنکه نامشروع نباشد و بعض گویند که مراد جامهٔ سپید است که محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم * ومس من طیب ان کان عنده * و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی * ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس * پستر بیاید بجمعه را پس نگزرد گرد نهای مردم را و پایمال نکند آنها را * ثم صلی ما کتب الله له * پستر نماز بگزارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل و سنت * ثم انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته * پستر خاموش شود و گوش دارد وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود * کانت کفارة لما بینها و بین الجمعة التی قبلها * باشند این اعمال پوشندهٔ مر گناهان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود * رواه ابوداود * وعن اوس ابن اوس * صحابی ثقفی است نزول کرد شام را و مرد در وی روایت کرد از آن حضرت در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة * بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد حمل و بعسر مرأة را بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او * واغتسل * یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن سر است بخطمی و جز آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است و باغتسال شستن تمام بدن * وبکر * بتشدید

* وابتكر * وبیابد نماز را در اول وقت وادراک کند اول خطبه را یا تکرار است برای تاکید وبعض گفته اند بکر یعنی تصدق
کند پیش از برآمدن بچیزی وگفته اند بکر بمعنی رفت در ساعت اولی وابتکر یعنی کرد فعل مبکر آن را از اشتغال بصلوة وذکر
وبعض گفته اند بکر یعنی دیگری را حامل وباعث شد بر بامداد بیرون آمدن * ومشی ولم یرکب * وبپای رفت وسوار نشد
* ودنا من الامام * ونزدیک شد از امام * فاستمع * پس شنید خطبه را * ولم یلغ * ولغو نکرد وسخن لایعنی
نگفت یعنی انصات کرد * کان له بکل خطوة عمل سنة * باشد او را بهر گام ثواب عبادت یکسال * اجر صیامها وقیامها * پاداش
روزه یکسال ونماز شب یکسال یعنی این چنین عمل که صیام دهر وقیام لیل است واین خاصیت مخصوص نماز جمعه است
باین شرائط که مذکور شد ودر درآمدن بمسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه وکتابت حسنه ومحو سیئه است اما در
جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل وصیام نهار است ودر کتاب سفر السعادة خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است با
زیادتیهای دیگر که در شرح ذکر یافته اینجا باید دید * رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة * وعن عبد الله بن
سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة * نیست بر یکی از شما باکی ونقصی اگر
بیابد ومیسر گردد که بگیرد وبسازد دو جامه برای روز جمعه * سوی ثوبی مهنته * ورای دو جامه خدمت خود ومهنة بفتح میم وکسر آن
وسکون ها بمعنی خدمت وابتذال مراد جامها است که می باشد بروی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه وکار بار آن میکند ودرین
دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد منافی ومخل بزهد نبود آورده اند
که آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی * رواه ابوداود وابن ماجة ورواه مالك عن یحیی بن سعید *
روایت کرد این حدیث را امام مالك از یحیی بن سعید انصاری تابعی * وعن سمرة بن جندب * بفتح سین وضم میم وجندب
بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشهور است وکثیر الحدیث است روایت میکند از وی حسن وابن سیرین مات بالبصرة
سنة تسع وخمسین وقیل سنة ستین والی بود بدان از جانب معاویه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احضروا الذکر * حاضر
شوید ذکر را یعنی خطبه را * وادنوا من الامام * ونزدیک شوید از امام وبایستید در صف اول ونزدیک بآن * فان الرجل لا یزال
یتباعد حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها * زیرا که مرد همیشه دور وپس می افتد از مواضع فضائل ومواقع خیرات تا آنکه پس افگنده میشود
در بهشت از اعالی درجات اگرچه می درآید بهشت را * رواه ابوداود * ودرین ترغیب است بر طلب اعالی امور وزجر است از سکون
وارام بادانی آن * بیت * همت بلند دار که نزد خدا از خلق * باشد بقدر همت تو اعتبار تو * تراز کنگره عرش میزنند صفیر * ندانمت
که درین دامگه چه افتاد است * وعن معاذ ابن انس الجهنی عن ابیه * این چنین واقع شده است در نسخ مشکوة وصواب آنست که گوید
عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است وپدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد واما سهل بن
معاذ تابعی است روایت از پدر خود دارد وگفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث است واحادیث او حسان اند در فضائل ورغایب * قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم * کسی که میگذرد بر گردنهای مردم
روز جمعه گرفته میشود آنکس پل بسوی دوزخ ودرین مجازات بمثل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت او را نیز گذرگاه
مردم ساختند واتخذ بلفظ معلوم ومجهول هر دو روایت است ومعنی مجهول ظاهرتر است اگرچه روایت معلوم قوی تر است * رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب * وعن معاذ ابن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب *
نهی کرد آنحضرت از احتباء روز جمعه وحال آنکه امام خطبه میخواند واحتباء نوعی از جلوس است وآن جمع کردن پشت وساقها است
بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عرب است والآن در اهل حرمین متعارف است وحبوه بفتح حا وضم وکسر
نیز آمده اسم است ازان وآنحضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه ازان نهی فرموده زیرا که
خواب می آرد واز استماع خطبه باز می دارد یا نقض وضو میکند * رواه الترمذی وابوداود * وعن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلك * چون پینکی زند یکی از شما روز جمعه پس باید بگردد و

برخيزد از نشستگاه خود كه در انجا نشسته است و بنشيند بجاى ديگر براى دفع غلبهٔ خواب * رواه الترمذى *

* الفصل الثالث *

* عن نافع قال سمعت ابن عمر يقول * روايت است از نافع مولاى ابن عمر گفت شنيدم ابن عمر را كه ميگفت * نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقيم الرجل الرجل من مقعده ويجلس فيه * نهى كرد آن حضرت از برخيزانيدن مرد مردى ديگر را از جاى نشست وى و نشستن در جاى وى * قيل لنافع فى الجمعة * گفته شد مر نافع را اين نهى در روز جمعه است چنانكه در احاديث ديگر آمده است * قال فى الجمعة وغيرها * گفت نافع نهى كرده است از آن در جمعه وغير جمعه چه موجب نهى ايذا است تخصيص بجمعه ندارد * متفق عليه *

* وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يحضر الجمعة ثلثة نفر * حاضر ميشود جمعه را سه مرد * فرجل حضرها يلغو * پس مردى است كه حاضر ميشود جمعه را بلغو يعنى بسخن لايعنى وكلام باطل وانچه در حكم آنست * فذلك حظه منها * پس آن لغو نصيب او ست از جمعه و از ثواب جمعه و از كمال آن محروم است * ورجل حضرها بدعاء * و مردى ديگر است كه حاضر ميشود جمعه را بدعا وسوال مطالب ومقاصد از درگاه حق * فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء منعه * پس آن مردى است كه دعا كرده است خدا را اجابت نه اگر خواهد خداى تعالى ميدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد منع ميكند ونميدهد پس امر او منوط است در رد وقبول * ورجل حضرها بانصات وسكوت * و مرديست حاضر شده جمعه را باستماع وخاموشى * ولم يتخط رقبة مسلم * و گام بال نكرده است گردن مسلمانى را * ولم يوذ احدا * و ايذا نكرده است هيچ يكى را بتخطى واقامت وجز آن * فهى كفارة الى الجمعة التى تليها وزيادة ثلثة ايام * پس اين جمعه با اين خصال كفارت است از اين جمعه تا جمعهٔ كه متصل است او را با زيادت سه روز چنانكه در احاديث متعدده گذشت كه مكفر از اين جمعه تا جمعهٔ گذشته است و جمعهٔ گذشته را متصل اين جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تليها در متأخر است فافهم * وذلك بان الله يقول * و اين كفارت تا جمعهٔ ديگر با زيادت سه روز بسبب اين است كه خداى تعالى ميگويد * من جاء بالحسنة فله عشر امثالها * كسى كه بيارد و بكند نيكى را پس مر او راست ده مانند آن پوشيده نماند كه لغو و دعا را انصات هرسه در وقت خطبه است و دعا در وى يا بدل و باطن مراد دارند يا بزبان و آن خود مكروه است يا حرام پس منع در وى غالب است پس مرد اول بدكار است جزما و دوم متردد است در نيكى وبدى و مرد سوم طالب رضاى حق است و منقطع است از ما سوى الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است يقينا و احتمال دارد كه دعا در غير وقت خطبه مراد دارند فافهم * رواه ابوداود *

* وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تكلم يوم الجمعة والامام يخطب فهو كمثل الحمار يحمل اسفارا * كسى كه سخن كند و حال آنكه امام خطبه ميخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است كه برميدارد كتابها را بر پشت خود كنايت است از علم بى عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصيل آن * والذى يقول له انصت ليس له جمعة * و آن كسى كه ميگويد مر او را انصت و امر ميكند بخاموشى نيست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتكاب منهى عنه چنانكه در حديث ابى هريرة گذشت * رواه احمد *

* وعن عبيد ابن السباق * بفتح سين وتشديد با * مرسلا * روايت است از عبيد ابن سباق كه از تابعين حجاز است بطريق ارسال * قال قال رسول صلى الله عليه وسلم فى جمعة من الجمع * گفت آنحضرت در جمعه از جمعه ها * يا معشر المسلمين ان هذا اليوم جعله الله عيدا * اى گروه مسلمانان اين روز عيد است كه گردانيده است او را خداى تعالى روز جشن و اجتماع و سرور * فاغتسلوا * پس غسل برآريد * ومن كان عنده طيب فلا يضره ان يمس منه * و كسيكه باشد نزد وى بوى خوش پس زيان ندارد او را كه مساس كند از آن و عبارت زيان ندارد بجهت آن گفت كه كسى توهم نكند كه طيب عادت زنان است مرد را نشايد استعمال آن كردن گذاتيد * وعليكم بالسواك * و برشما باد كه مسواك كنيد درين روز * رواه مالك ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا * روايت كرد اين حديث را مالك از عبيد بن السباق مرسل و ابن ماجه از وى و وى از ابن عباس متصل با آن حضرت صلى الله عليه وسلم پس اين مرسلى است كه متصل شده است بمسند و آن مقبول است قطعا *

* وعن البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حقا على المسلمين ان يغتسلوا يوم الجمعة * حق و ثابت است برمسلمانان كه غسل كنند روز جمعه * وليمس احدهم من طيب اهله * وبايد

كه مساس كند يكى از يشان از بوى خوش زوجهٔ خود اين را بجهت آن گفت كه زنان اكثر طيب نگاه ميدارند واشارتست بآنكه اگر خود ندارد از زن بطلبد آخر نفع اين هم بوى راجع خواهد شد وتواند كه تمام اهل بيت مراد باشند * فان لم يجد فالماء له طيب * پس اگر نيابد طيب پس آب براى وى طيب است كه سبب نظافت است ومى برد بوى بد را * رواه احمد والترمذى وقال هذا حديث حسن *

* باب الخطبة والصلوة * خطبه بضم مصدر است اطلاق كرده ميشود بر كلامى كه خطاب كرده ميشود بدان ودر عرف شرع عبارتست از كلام مشتمل بر ذكر وتشهد وصلوة ووعظ وخطبه شرط است در نماز جمعه وفرض است در وى وادنى مقدار فرض نزد امام ابى حنيفه ادنى چيزيكه مشتمل است بر ذكر خدا از تسبيحه وتحميده از جهت قول حق تعالى فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ كه ذكر مطلق آورده وهيچ فرق نكرده ميان طويل كه آنرا خطبه گويند وقصير كه آنرا خطبه نمى نامند پس شرط ذكر مطلق باشد ليكن ماثور از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ذكر مسمى بخطبه است ومواظبت بر آن است پس آن يا واجب باشد يا سنت نه شرط كه جزوى كفايت نكند وصاحبين ميگويند كه لابد است از ذكر طويل كه آن را خطبه ميگويند در عرف وتسبيحه وتحميده را خطبه نميگويند وشافعى گفته كه جائز نيست تا نخوانند دو خطبه واز امير المؤمنين عثمان رض آورده اند كه چون بخطبه ايستاد گفت الحمد لله ديگر بسته شد پس فرود آمد ونماز بگزارد وهيچكس بروى انكار نكرد پس اجماع شد بر جواز آن وقصهٔ وى رضى الله عنه آنست كه چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست وبمنبر برآمد گفت الحمد لله وبسته شد وگفت ابو بكر وعمر اين مقام را مقالى مهيا ميساختند وشما با امام فعال محتاج تريد از امام قوال ونزديك است كه بيايد شما را خطبه ها بعد خطبه ها وبيامرزد خداى تعالى مرا وشما را وشيخ ابن الهمام گفته كه قصهٔ عثمان شناخته نشده است در كتب حديث ونه در كتب فقه والله اعلم

* الفصل الاول * عن انس ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يصلى الجمعة حين تميل الشمس * بود آنحضرت كه ميگزارد نماز جمعه را هنگام ميل كردن آفتاب بجانب مغرب يعنى وقت زوال واين بر تقدير عدم اشتداد حر وبر تقدير اشتداد حر تبريد ميكرد چنانكه در حديث ديگر از انس بيايد مقصود آنست كه پيش از زوال نميگزارد ودر روايتى از امام احمد آمده كه وى تجويز كرده است نماز جمعه را پيش از زوال چنانكه نماز عيد وهيچ كسى از علما موافقت بكرده است او را درين قول * رواه البخارى *

* وعن سهل بن سعد قال ما كنا نقيل ولا نتغدى الا بعد الجمعة * روايت است از سهل ابن سعد ساعدى انصارى كه از مشاهير صحابه وآخر كسى كه وفات يافته است از صحابه بقول مشهور در مدينه او است سنة احدى وتسعين ودر وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بوده گفت نبوديم ما كه قيلوله ميكرديم ونه طعام چاشت مى خورديم مگر بعد از نماز جمعه تا آنكه نصف نهار را گويند وقيلوله خواب بنصف نهار را گويند كذا فى القاموس وزهرى گفته كه قيلوله ومقيل استراحت در نصف نهار خواب باشد يا نه ومعتبر در اقامت سنت نيز همين است واين حديث فى الجمله تائيد مذهب امام احمد ميكند وليكن مقصود بيان اهتمام بشان جمعه وتبكير بدان است تا اول وقت بدان برسند * متفق عليه *

* وعن انس قال كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا اشتد البرد بكر بالصلوة واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة * بود آنحضرت چون سخت ميشد سردى يعنى چون سخت نمى بود گرمى شتابى ميكرد براى نماز ودر اول وقت ميگزارد وچون سخت ميشد گرمى سردى ميكرد بنماز وپس از اول وقت ميكرد * يعنى الجمعة * ميخواهد بنماز جمعه را گويا اين حديث در نماز جمعه وارد شده است والا حكم ظهر نيز همين است چنانكه در باب اوقات الصلوة گذشت * رواه البخارى *

* وعن السائب بن يزيد * صحابى صغير است حليف بنى اميه يا بنى عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود ووى هفت ساله بود روايت ميكند از پدر خود قليل الحديث است گردانيد او را عمر رضى الله عنه عامل بر سوق مدينه مات سنة ثمانين وقيل ست وثمانين وهو آخر من مات من الصحابة بالمدينة على قول * قال كان النداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام على المنبر على عهد رسول الله * گفت بود اذان روز جمعه اول وى وقتى كه مى نشست امام بر منبر در زمان پيغمبر خدا ١
* صلى الله عليه وسلم وابى بكر وعمر فلما كان عثمان وكثر الناس * پس در گاه كه موجود شد زمان خلافت عثمان وبسيار شدند مردم * زاد النداء الثالث على الزوراء * زياده كرد اذان سوم را بر زوراء كه نام جاى بلند است در بازار مدينه نزديك بمسجد

شريف * رواه البخاري * بدانكه در زمان شريف نبوت سنت آن بود كه وقتيكه آن حضرت صلى الله عليه وسلم مي آمد وبرسر منبر مي نشست اذان ميكفتند و پيش از زوال در اول در آمدن وقت اذاني نبود وهمچنين بود در زمان شيخين ابي بكر وعمر رضي الله عنهما وچون امير المؤمنين عثمان كثرت مردم مشاهده كرد وتباعد وتفرق واشتغال ايشان بكارها ملاحظه نمود ودر زمان آنحضرت همه در مسجد در ملازمت شريف حاضر ميبودند استحسان نمود كه پيش از وقت خطبه نيز اذاني كفته شود تا مردم از دور وپيشتر بيايند ودر وقت خطبه حاضر آيند واختلاف است فقها را كه معتبر در وجوب سعي وحرمت بيع اذان وقت خطبه است زيرا كه اوست اصل در شرع يا اين اذان اول مستحدث اكر در وقتش كفته باشند اصح آنست كه همين معتبر است زيرا كه مقصود كه اعلام است بوي حاصل شد كذا في الهداية بدانكه نداى اول عثماني را در بعض احاديث ثاني كفته اند باعتبار حدوث اكرچه اول است باعتبار فعل وبعضي از فضلا استغراب در عبارت نموده كفته اند كه اول ثاني است وثاني اول ودر بعض احاديث ثالث نيز كفته اند چنانكه درين حديث كتاب وآن باعتبار تسميه اقامت است باذان باعتبار اعلام كه معني لغوي اذان است وباين اعتبار واقع شده است كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو اذان بود ودر بعض روايات آمده است كه اذان اول در زمان امير المؤمنين عمر حادث شده وتا زمان امير المؤمنين عثمان استمرار يافته وليكن در زمان عمر مجرد اعلام بود وعثمان امر كرد كه بلفظ اذان كويند وبر هر تقدير آنچه خلفاى راشدين كرده باشند آنرا بدعت نبايد كفت واطلاق سنت بران آمده است چنانكه سنت ابي بكر وعمر وسنة الشيخين واقع شده است ودر كلام بعض اطلاق بدعت بران واقع شده باعتبار آنكه امري محدث است كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نبود ومقصود تقبيح وتذميم آن فعل نيست واكر بدعت كويند بدعت حسنه خواهد بود كذا قالوا بعد از ان بدانكه حادث در زمان عثمان رضي الله عنه همان اذاني است كه ذكر كرده شد اما اذان ديكر بعد ازوي كه در وقت سنت ميكويند نه در زمان نبوت بوده نه در زمن صحابه ونه بعد از ايشان وعمل نيست بران در اكثر ديار اسلام ومعلوم نيست كه از كي باز حادث شده وكه كرده پس بهتر آنست كه سنت هم باذان اولي ادا كنند واكر بقصد اعلام الصلوة الصلوة سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم كويند كافي است * وعن جابر ابن سمرة قال كانت للنبي صلى الله عليه وسلم خطبتان يجلس بينهما * بود مر آنحضرت را دو خطبه كه مي نشست ميان دو خطبه آنمقدار كه قرار مي يافت هر عضو بجاى خود وبصحت نرسيده است دروي دعاى از ان حضرت صلى الله عليه وسلم واين جلسه سنت است نه واجب واز امير المؤمنين علي رضي الله عنه روايتي آمده كه خطبه خوانده ونه نشست * يقرأ القرآن ويذكر الناس * ميخواند قرآن را در خطبه ها وپند ميداد مردم را ويادميداد آخرت را واحوال آن جهان را از ثواب وعقاب * فكانت صلوته قصدا وخطبته قصدا * پس بود نماز آن حضرت ميانه وبود خطبه او ميانه يعني نه بسي دراز ونه كوتاه واين منافات ندارد كوتاهي خطبه رانسبت بنماز چنانكه درحديث آينده بيايد * رواه مسلم * وعن عمار * روايت است از عمار بن ياسر كه از اكابر صحابه است واحوال او درآخر كتاب در باب جامع المناقب بيايد * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه * ميكفت آنحضرت كه درازي نماز مرد وكوتاهي خطبه وي علامت ودليل فقه وفهم اوست وناشي است ازان وبعض تفسير مئنه بمظنه كرده اند وتحقيق اين در شرح كرده شده است * فاطيلوا الصلوة واقصروا الخطبة * پس دراز كزاريد نماز را وكوتاه بخوانيد خطبه را در درجه بودن آن مظنه فقه وعلم طيبي كفته كه نماز اصل است وخطبه فرع است بران واز جمله قضاياى فقهيه است كه اصل را بر فرع ايثار كنند واهتمام بشان آن بيشتر نمايند وكفت بنده ضعيف عفا الله عنه كه شايد وجه در قصر خطبه آنست كه كفايت است در اتعاظ يك كلمه خصوصا از ان حضرت صلى الله عليه وسلم كه مصدر جوامع كلم ومظهر غرائب حكم بود * ع * درخانه اكر كس است يك حرف بس است * ودر امر بدان تنبيه است از حضرت وي مر امت را بر آنكه سعي كنند در تكثير طاعت وعبادت نمايند ومشغول شوند بتهذيب نفوس خود ودر وعظ وتذكير مردم مظنه عجب و عدم موافقت قول بفعل است ومحل آنكه كفته شود لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ پس ارشاد كرد امت را بآن قولا وفعلا * فان * ودر

روایتی وان * من البیان سحرا * زیرا که بدرستیکه ازجملهٔ بیان سحر است واین قول مناسب تر است باین معنی که گفتیم گویا این دلیل است بر قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزهٔ قلیلهٔ دالّه بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قلّ ودلّ وزیادت اطالت نکند شاید که موهم معانی لاطائل که مذموم است گردد واین قول هم متضمن مدح بیانست وهم مفید ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف وامالت بجانبی چنانکه سحر را تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد واگر بسوی باطل کند مذموم بود وبیان سخن پیدا وکشاده گفتن وتفصیل کلام درین در باب بیان وشعر بیاید انشاء الله تعالی * رواه مسلم * وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطب احمرت عیناه * بود آنحضرت چون خطبه میخواند سرخ میشد هر دو چشم وی * وعلا صوته * وبلند میشد آواز وی * واشتد غضبه * وسخت میگشت خشم وی بسبب آنچه تجلی میکرد بروی ازبوارق انوار عظمت وجلال ولوامع اضواء ابلاغ وانذار * حتی کانه منذر جیش * وحالت آنحضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده است از آمدن لشکر بر قومی وترسانندهٔ است ایشانرا بنزول آن بر ایشان * یقول صبحکم ومساکم * میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را وشام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که در وقت صبح ودر وقت شام بر شما درآید وغارت کند ودمار از روزگار شما برآرد * ویقول * ومیگفت آنحضرت بقصد انذار وبیان قرب قیام ساعت * بعثت انا والساعة کهاتین * برانگیخته شده ام وفرستاده شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت * ویقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی * ومی پیوست آنحضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت است وانگشت میانه ومعنی سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده است واختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند که مراد باقتران سبابه است بوسطی ازجهت اشارت باقتران ساعت ببعث وی صلی الله علیه وسلم وبعض میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعث وساعت است مقدار دوری است که میان سبابه ووسطی است یعنی وسطی از سبابه اندکی بیشتر رفته است وسبابه عقب او است اندکی پستر همچنین من پیشتر از قیامت آمده ام وقیامت از عقب من رسیده می آید ومیگویند لفظ یقرن ناظر در معنی اول است زیرا که بعد میان سبابه ووسطی ثابت است پیوسته کنند یا نکنند جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میگردد وجود بعد ودر کشاده داشتن ظاهر نیست فافهم * رواه مسلم * وعن یعلی ابن امیة * بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه ابن منیة نیز میگویند بضم میم وسکون نون وفتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورده روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را وبود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز * قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر * میخواند آنحضرت بر منبر این آیت را * ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک * وفریاد می کنند وبانگ می زنند دوزخیان ای مالک که نام خازن دوزخ است کو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم ودر قرآن میگوید که جواب می دهد مالک اِنَّكُمْ مَاكِثُونَ این آرزوی شما باطل است شما درنگ کنندگانید در آتش وهمیشه خواهید بود دروی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند از برای انذار * متفق علیه * وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله * روایت است از ام هشام که صحابیهٔ انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سورهٔ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یقرأها کل جمعة علی المنبر اذا خطب الناس * میخواند آنحضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند کاه خواهد بود که این امرأة حاضر شده وشنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند وگفته اند که مراد اول این سورت است زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام را نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم * رواه مسلم * وعن عمرو بن حریث * بضم حاء مهمله وفتح را * ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب وعلیه عمامة سوداء * روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است که آنحضرت را در خردی دیده وازوی حدیث

شنیده و آنحضرت دست مبارک خود را بر موی مالیده و دعا ببرکت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آن حضرت خطبه خوانده و بر سر وی دستار سیاه بود * قد ارخی طرفیها بین کتفیه * در حالی که بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان دو شانهٔ خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید انشاء الله تعالی و کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر است روایة و درایة * یوم الجمعة * این حال در روز جمعه بود * رواه مسلم *

و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب * گفت جابر گفت آنحضرت و حال آنکه وی خطبه میخواند * اذا جاء احدکم یوم الجمعة والامام یخطب * چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند * فلیرکع رکعتین * پس باید که بگزارد دو رکعت * ولیتجوز فیهما * و باید که تخفیف کند درین دو رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجب است اگرچه نزد خطبه باشد و همچنین نزد امام احمد و باین حدیث استدلال میکنند بر تاکید وجوب آن که در وقت خطبه نیز بآن امر فرمود و نزد حنفیه هرگاه که تحیة المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین است مذهب مالک و سفیان ثوری و دیگر از جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه ارادهٔ خطبه است یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینهٔ احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث جابر بطرق متعدده آمده که مردی بمسجد در آمد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آنحضرت آیا نماز کردهٔ یا فلان گفت نکرده ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل کرده اند این را که ورود این واقعه پیش از منع صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود و بعض گویند این قضیه پیش از آن بود که آنحضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این نه در خطبهٔ جمعه بود والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضهٔ این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آنحضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از نماز و واقع همچنین است چنانکه دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آنحضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درینجا بسیار است جملهٔ از آن در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است فلینظر ثم * رواه مسلم *

و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة * کسی که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوات مختص بجمعه ندارد و لیکن ایشان تقیید کرده اند آن را بجمعه بقرینهٔ حدیث آینده در آخر باب * متفق علیه * و در هدایه گفته است کسی که دریافت امام را روز جمعه بگزارد باوی آنچه دریافته است و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هرچه دریابید یعنی با امام بگزارید و آنچه فوت شد قضا کنید آن را اگر دریافته امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل آن را بنا کند بروی ظهر را انتهی و مراد بادراک اکثر رکعت ثانیهٔ ادراک اوست در رکوع نه بعد از برداشتن سر از آن و شیخ ابن الهمام گفته که دلیل مر شیخین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند رکعت را و الا بگزارد چهار رکعت را ثابت نشده *

الفصل الثاني

* عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی یفرغ * بود آنحضرت خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد * اراه المؤذن * این قول راوی ابن عمر است که گفت گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اراه بضم همزه بمعنی اظن * ثم یقوم * پستر بر می خاست * فیخطب * پس خطبه میخواند * ثم یجلس * پستر می نشست * ولا یتکلم * و تکلم نمیکرد فیه بل عادته بغیر آن * ثم یقوم * پستر می ایستاد * فیخطب * پس خطبه میخواند خطبهٔ دوم را * رواه ابو داود * و عن عبدالله

ابن مسعود قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر استقبلناه بوجوهنا * بود آنحضرت كه چون مى نشست بر منبر پيش مى آمديم ما او را برويهاى خود پس سنت آنست كه مردم متوجه بجانب امام بنشينند و خطبه را استماع نمايند و از اينجا اين نيز لازم مى آيد كه خطيبه پشت به قبله ميخوانند و اگر مقصود بيان اين معنى دارند نيز درست است وليكن آنچه ذكر كرديم نيز مطلبى صحيح است * رواه الترمذى وقال هذا حديث لا نعرفه الا من حديث محمد ابن الفضل * روايت كرد اين حديث را ترمذى وگفت اين حديثى است كه نمى شناسيم آنرا مگر از حديث محمد ابن فضل * وهو ضعيف ذاهب الحديث * ووى ضعيف است رونده است حديث وى كنايت است از سوء حفظ وى *

* الفصل الثالث * عن جابر بن سمرة * وى و پدر وى هر دو صحابى اند و وى خواهر زادهٔ سعد ابن ابى وقاص است و مادر وى خالده بنت ابى وقاص روايت ميكند از آنحضرت و از پدر خود و از عمر و على رضى الله عنهم * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب قائما * بود آنحضرت كه خطبه ميخواند ايستاده پس ترمى نشست پس ترمى ايستاد پس خطبه مى خواند ايستاده * فمن نبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب * پس كسيكه خبر دهد ترا كه وى خطبه مى خواند نشسته پس بتحقيق دروغ ميگويد * فقد والله صليت معه اكثر من الفي صلوة * پس بتحقيق بخدا سوگند گزارده ام با آنحضرت بيشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم مى آيد آنست كه مراد بنماز جمعه باشد و اين درست نيست زيرا كه آنحضرت نگزارده مگر نزديك بپانصد جمعه چه اول جمعه كه گزارده بعد از قدوم مدينه بود و مدت اقامت مدينه ده سال است پس مراد نمازهاى پنجگانه است و مقصود جابر بيان كثرت صحبت است با آنحضرت * رواه مسلم * وعن كعب بن عجرة * بضم عين وسكون جيم از مشاهير صحابه حليف انصار است و از اصحاب شجرة است آورده اند كه او را بتى بود كه در خانه نگاه ميداشت و مى پرستيد عبادة بن الصامت يارا و بود روزى درون خانهٔ او در آمد و بت را بشكست وى بغضب در آمد نزديك بود كه دشنام كند عباده را پس بفكر در رفت و با خود گفت كه اگر اين بت فائده و قدرتى داشت باز مى داشت خود را از شكستن پس بيزار گشت از بت پرستيدن و مسلمان شد رضي الله عنه * انه دخل المسجد * روايت ميكند كعب كه وى در آمد مسجد را * وعبد الرحمن بن ام الحكم * كه از بنى اميه و اتباع ايشان است * يخطب قاعدا * خطبه ميخواند نشسته * فقال انظروا الى هذا الخبيث * پس گفت كعب ابن عجره نگاه كنيد بسوى اين پليد * يخطب قاعدا * خطبه ميخواند نشسته * وقد قال الله تعالى * و حال آنكه بتحقيق گفته است خداى تعالى * واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما * چون مى بينند ايشان بازارگانى را يا بازى را ميروند و ريزميكنند بسوى آن و ميگذارند ترا ايستاده قصه آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خطبه ميخواند ناگاه قافله از شام آمد و ايام قحط بود پس صحابه بيطاقت شدند و براى ديدن قافله بدر رفتند مگر نزديك بدوازده كس پس اين آيت نازل شد پس از اينجا معلوم ميشود كه آنحضرت ايستاده خطبه ميخواند و قيام در خطبه نزد ابى حنيفه و مالك و احمد سنت است و نزد شافعى و در روايتى از مالك واجب و نزد باقى ائمه قيام در خطبه شرط است مر كسى را كه قدرت دارد چنانكه نماز را و شيخ ابن الحجر در فتح البارى گفته اول كسيكه نشسته خطبه خواند معاويه بود هنگاميكه بسيار شد پيه شكم وى و آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ابو بكر و عمر و عثمان همه ايستاده خطبه ميخواندند و عثمان چون شاق شد بروى ايستاده ميخواند و چون مانده ميشد مى نشست و خاموش ميبود باز بر ميخاست و ميخواند و معاويه خطبهٔ اولى نشسته مى خواند و خطبهٔ دوم ايستاده و آن بحكم ضرورت بود پس حجت نباشد مر كسى را كه تجويز ميكند نشسته خطبه خواندن كذا ذكره الشيخ * رواه مسلم * و درين حديث دليل است بر جواز تغليظ و تشديد بر كسى كه ارتكاب ميكند حرام را يا مكروه را زيرا كه ارتكاب خلاف چيزيكه مداومت كرده بر آن پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بيضرورت منبى از خبث باطن است * وعن عمارة * بضم عين وتخفيف ميم * بن رويبة * بضم را و فتح واو و سكون يا * انه راى بشر بن مروان على المنبر رافعا يديه * روايت است از عماره كه از صحابه است كه وى ديد بشر بن مروان را بر منبر برداشته هر دو دست را نزد خطبه خواندن چنانكه داب بعض جهلهٔ وعاظ و خطبا است * فقال * پس گفت عماره * قبح الله

ها تين اليدين * زشت كرداند خداى تعالى اين دو دست را * لقد رأيت رسول الله * هر آينه ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم ما يزيد على ان يقول بيده هكذا * زيادة نميكرد آنحضرت برين كه اشارت ميكرد بدست خود همچنين * واشار باصبعه المسبحة * واشارت كرد عمارة با نكشت خود كه مسبحه است براي نمودن صورت اشارت كردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم يعني آنحضرت يک اشارتي با نكشت شهادت خود ميكرد كويا كه خطاب ميكرد بمردم وتنبيه ميكرد ايشان را براستماع وتامل درانچه ذكر ميكرد * رواه مسلم * وعن جابر قال لما استوى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة على المنبر قال اجلسوا * روايت است از جابر كفت هنگامى كه نشست آنحضرت روز جمعه بر منبر كفت يعني مردم را بنشينيد كويا كه مردم ببر آمدن آنحضرت با يستادند فانهم * فسمع ذلك ابن مسعود فجلس على باب المسجد * پس شنيد اين امر حضرت را ابن مسعود كه بر در مسجد ايستاده بود وهمانجا نشست از جهت تبادر ومسارعت با متثال امر شارع * فرآه رسول الله * پس ديد اورا بيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال تعال * پس كفت آنحضرت پيش آى * ياعبد الله بن مسعود * از غايت شفقت ومرحمت بجهت مبادرت او بامتثال وبحقيقت هركه امتثال امر كند محل كرم وعنايت كردد ومحبوب محبوب ومطلوب مطلوب كردد * بيت * هركه او درعشق صادق آمده است * بر سرش معشوق عاشق آمده است * رواه ابوداود * ودرين حديث دليل است برجواز تكلم بر منبر يا اين قبل از شروع در خطبه بوديا آنحضرت اشارت كود وراوى ازان تعبير كرد بقول ودر شرح ابن الهمام كفته كه مكروه است مرخطيب را كه تكلم كند درحال خطبه مكر آنكه امر بمعروف باشد چنانكه قصهٔ عمر باعثمان رضي الله عنهما در وضو آمده است وآن مشهور است ودر باب الغسل مذكور شده است ودر سفر السعادة كفته است كه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم در مسجد ميدرآمد سلام ميداد بر قوم با زچون بر منبر مى نشست باردیكر سلام مى داد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخرى * كسى كه دريافت با امام از جمعه يک ركعت را پس بايد كه ضم كند باوى ركعت ديكر را وجمعه را تمام كند * ومن فاتته الركعتان فليصل اربعا * وكسى كه فوت كردد اورا دو ركعت پس بايد كه بكزارد چهار ركعت * او قال الظهر * يا كفت بجاى اربعا فليصل الظهر يعني چون جمعه نيافت نماز ظهر بكزارد چهار ركعت ودر فصل اول هم درحديث ابي هريرة كلام درين معني كذشت * رواه الدار قطني *

* باب صلوة الخوف * صلوة خوف ثابت است بكتاب وسنت وبروايتي از ابويوسف وحسن بن زياد از حنفيه ومزني از شافعيه مخصوص بود بر زمان نبوت از جهت قصد احراز فضيلت صلوة با رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعد ازوى مشروع نيست وظاهر مفهوم آية كريمه فاذا كنت فيهم نيز همين است ومختار نزد جمهور جواز وست بعد از زمان نبوت نيز وكزاردن بعضى از صحابه مثل علي مرتضى وابو موسى اشعري وحذيفة بن اليمان رضوان الله عليهم اجمعين بعد از زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم حجت ايشانست وبعض كفته اند كه صلوة خوف بر صفت مذكورة بر تقديرى لازم است كه نزاع كنند قوم در كزاردن خلف امام واكر نزاع نكنند بكزارد امام بيک طائفه تمام نماز را وبكزارد بطائفهٔ ديكر امام ديكر ونزد بعض ائمهٔ مثل امام مالك مخصوص است بحالت سفر ونزد ما جائز است درسفر وحضر وصلوة خوف روايت كرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان ومكان بر انچه مصلحت بيند امام در حراست وپرهيز از عدو وهريكى از ائمهٔ وجهى را اختيار كرده وامام ابوحنيفه روايت ابن عمر را كرفته كه ثابت است در كتب سته وشمني كفته كه صلوة خوف ازان حضرت درچهار موضع بوده ذات الرقاع وبطن نخل وعسفان وذى قرد واز ينجا ظاهر ميشود كه درسفر بوده است پس تجويزنها آنرا در حضر بقياس بوده باشد والله اعلم *

* الفصل الاول * عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه * سالم ابن عبد الله ابن عمر از فقهاى مدينه است از سادات تابعين وعلماء ثقات ايشان امام مالك كفت نبود در زمان سالم هيچ يكى مشابه تر بكذشتكان در فضل وزهد وزندكاني درشت سليمان بن عبد الملك اورا دركعبة ديد كفت بطلب ازمن هرچه خواهي كفت هركز نطلبم درخانهٔ خدا از غير خدا وسالم ابن عبد الله بر حجاج درشت كفتي ومردم ميكفتند رحمت برمادر اوكه اورا سالم نام كرد * قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل نجد * كفت ابن عمر غزا كردم من با آنحضرت بجانب نجد بفتح نون وسكون جيم نام شهرها است اعلاى آن تهامة

ويمن واسفل تاعراق وشام ونجد در اصل بمعني زمين بلند ورا ه روشن بلند آيد واين بلاد نيز مرتفع اند ومراد اينجا نجد عراق است نه نجد يمن * فوازينا العدو * پس مقابل ومواجه شديم ما دشمنان را * فصاففنا لهم * پس صفها بستيم ما براى جنگ دشمنان * فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي لنا * پس ايستاد آنحضرت درحالى كه نماز ميكند براى ما يعني امامت ميكند ما را * فقامت طائفة معه واقبلت طائفة على العدو * پس ايستادند كروهي با آن حضرت واقتدا كردند بوى وروى آوردند كروهي ديكر بردشمنان وايستادند درمقابل ايشان * وركع رسول الله * وكزارد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بمن معه * باكروهي كه باوى بودند * وسجد سجدتين * وسجده كرد آنحضرت دوسجده يعنى كزارد يك ركعت * ثم انصرفوا مكان الطائفة التي لم تصل * پستر بركشتند ورفتند اين كروه كه يكركعت با آن حضرت كزاردند بجاى آنكروه كه نكزاردند نماز وايستاده بودند مقابل عدو * فجاؤا * پس آمدند آن كروه * فركع رسول الله صلى الله عليه وسلم بهم ركعة * پس ركوع كرد آنحضرت با ايشان يك ركوع * وسجد سجدتين * وسجده كرد دوسجده * ثم سلم * پستر سلام داد آنحضرت * فقام كل واحد منهم * پس ايستاد هريكي از قوم * فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين * پس ركوع كرد براى خود يك ركوع وسجده كرد دوسجده پس دلالت كرد حديث برآنكه هرطائفه اقتدا كردند برسول خدا صلى الله عليه وسلم در يك ركعت وكزاردند براى خود ركعت ديكرتنها واين مذهب ابى حنيفه است وكفته اند كه اين طريق اوفق است بنص قرآن وحديث بر پوشيده نماند كه سبيل نيست بآنكه هردوطائفه يكباركي بكزارند ركعت باقيه را چه درروى تضييع امر حرب وتفويت مصلحت اوست وازحديث معلوم نشد كه كدام يكي پيشتر بكزارد پس كفت اشهب كه صاحب مالك است طائفهٔ دوم پيشتر بكزارد كه اسلم است از كثرت مخالفت وحديث آينده بران دلالت دارد وامام ابو حنيفه كفت طائفهٔ اولى پيشتر كزارد كذا في بعض الشروح اين روايت سالم است از ابن عمر * وروى نافع نحوه * وروايت كرد نافع از ابن عمر مانند آن * وزاد * وزياده كرده است نافع اين راكه * فان كان خوف هو اشد من ذلك * پس اكر يافته شود ترس از دشمنان كه آن سخت تراست ازان خوف كه باوى نماز بجماعت توان كرد بروجه مذكور * صلوا رجالا قياما على اقدامهم * بكزارند پياده ايستاده برپايهاى خود اكر توانند پياده ايستاده * اوركبانا * يا بكزارند سواره اكر نتوانند پياده شد * مستقبلي القبلة * روى آرنده بجانب قبله اكر ممكن باشد استقبال * اوغير مستقبليها * يا بكزارند نه استقبال كنند قبله را اكر ممكن نباشد استقبال بر هر تقدير تا ممكن است نماز از دست ندهد * بيت * برون افتم از خود به پركندكى * نيفتم برون با تو از بندكي * لنك ولوك وخفته شكل وبى ادب * سوى او مى خيز واورا مى طلب * قال نافع لا ارى ابن عمر ذكر ذلك الا عن رسول الله * كفت نافع كمان ندارم ابن عمر راكه ذكر كرده باشد اين شقوق واين تفصيلات را مكر از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه البخاري * وعن يزيد بن رومان * بضم را وسكون واو كه تابعي است وثقه كثير الحديث * عن صالح ابن خوات * بفتح خاي معجمه وتشديد واو وتاى فوقانيه نيز تابعي ثقه است عزيز الحديث وخوات صحابي است جليل اول مشاهد او احد است * عمن صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ذات الرقاع صلوة الخوف * صالح روايت ميكند از كسى كه نماز كزارده است با آن حضرت درروز ذات الرقاع نماز خوف را وذات الرقاع بكسر را نام غزوة ايست كه درسنة خامسه از هجرت بود كه ملاقي شد آن حضرت كفار را وكزارد اين نماز را وبى آنكه جنكي واقع شود بركشت وذات الرقاع از جهت آن كويند كه مسلمانان پاى برهنه بودند وپايها سوده شده وناخنان پاى افتاده پس جامه پارها را برپاها پيچيده بودند مشهور اين وجه است وبعض كويند كه درانجا كوهى بود كه پارهٔ اوسرخ بود وپارهٔ اوسپيد وپارهٔ اوسياه وپارهٔ اوزرد بود رنك برنك كويا رقعها است برهم دوخته بعد ازان بيان صلوة آنحضرت كه درروز ذات رقاع كرد ميكند بقول خود * ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو * كروهى صف بستند با آن حضرت وكروهي صف بستند وايستاده شدند درمقابلهٔ دشمنان ووجاه بضم واو وكسر آن ودرروايتى تجاه العدو ميآيد * فصلى بالتي معه ركعة * پس كزارد آنحضرت با آن طائفه كه با او بودند يك ركعت * ثم ثبت قائما * پستر برجاى خود ماند آنحضرت ايستاده * واتموا لانفسهم * وتمام كردند ايشان نماز را براى

خود * ثم انصرفوا * پستر بازگردد برگشتند و برفتند * فصفوا وجاه العدو * پس صف بستند در مقابلهٔ دشمنان * وجاءت الطائفة الاخرى * و آمدند طائفهٔ دیگر که نخست در مقابلهٔ دشمنان صف بسته ایستاده بودند * فصلى بهم الركعة التي بقيت من صلوته * پس گزارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی * ثم ثبت جالسا * پستر جای خود ماند آنحضرت نشسته * واتموا لانفسهم * و تمام کردند این طائفه نماز برای خود * ثم سلم بهم * پستر سلام داد آنحضرت با ایشان * متفق عليه واخرج البخاري بطريق آخر عن القاسم * و بیرون آورده و روایت کرده است بخاری باسنادی دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق * عن صالح ابن خوات عن سهل * بفتح سین و سکون ها * بن ابی حثمة * بفتح حاء مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر است در سال سوم از هجرت ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعض گفته اند اینجا پدر سهل را مراد داشته که خوات است و وی صحابی است * عن النبي صلى الله عليه وسلم * این وجه دیگر است از وجوه صلوة الخوف و درین وجه نیز هر یک طائفه یک رکعت با آنحضرت صلى الله عليه وسلم گزاردند و رکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوة آنحضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة وی صلى الله عليه وسلم و باین اخذ کرده اند مالک و شافعی * وعن جابر قال اقبلنا مع رسول الله * پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حتى اذا كنا بذات الرقاع * تا آنکه بودیم ما بذات رقاع * قال كنا اذا اتينا على شجرة ظليلة * گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر درخت سایه دار که خوب می بود سایهٔ او * تركناها لرسول الله * می گذاشتیم ما آن درخت سایه دار را برای پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * تا استراحت کند و آفتاب نخورد * فجاء رجل من المشركين وسيف رسول الله * پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکه شمشیر پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم معلق بشجرة * آویزان بود بدرختی * فاخذ سيف النبي * پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم فاخترطه * پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام * فقال لرسول الله * پس گفت مر پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم اتخافني * آیا میترسی از من * قال لا * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم نمیترسم * قال فمن يمنعك مني * گفت آن مرد پس که باز میدارد ترا از من * قال الله يمنعني منك * گفت آنحضرت خدا باز میدارد مرا از تو * قال * گفت جابر * فتهدده اصحاب رسول الله * پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فغمد السيف وعلقه * پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بر آن درخت چنانچه بود * قال فنودي بالصلوة * گفت جابر پس آواز داده شد واذان گفته شد برای نماز * فصلى بطائفة ركعتين * پس گزارد بیک طائفه دو رکعت * ثم تأخروا * پستر پس رفتند این طائفه * وصلى بالطائفة الاخرى ركعتين * وگزارد آنحضرت بطائفه دیگر دو رکعت * قال فكانت لرسول الله صلى الله عليه وسلم اربع ركعات * گفت جابر پس بود مر آنحضرت را چهار رکعت * وللقوم ركعتان * و مر قوم هر یک ام را دو رکعت * متفق عليه * و اختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آنحضرت چهار رکعت را پس بعض گفته اند که قصر رخصت است چنانکه مذهب بعض ائمه است و در اینجا چهار رکعت گزارد ولیکن این سخن مخالف است بانچه ذکر کرده اند بعض محققین که آنحضرت صلى الله عليه وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگزارده والله اعلم و بعض گفته اند که این از خصائص صلوة الخوف است تا هر طائفه پس آنحضرت تمام نماز بگزارند و شاید که نزاعی واقع شده باشد درین وقت نه در اوقات دیگر و بعض گفته اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکه شافعیه بدان قائل اند و صحیح است اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان و بعض گفته اند که این صلوة درین حالت در حضر بود و اقتصار قوم بر دو رکعت از خصائص ضرورت خوف بود و در روایتی مرابی داود را و نسائی را آمده است که آنحضرت در بعض احیان با هر طائفه یک رکعت میگزارد و قوم اکتفا بر یک رکعت میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست والله اعلم * وعنه قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الخوف فصففنا خلفه صفين * و هم از جابر روایت است گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی دو صف پس و پیش * والعدو بيننا وبين القبلة * و دشمنان میان ما و میان قبله بودند فائده این قید معلوم خواهد شد * فكبر النبي * پس تکبیر برآورد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم وكبرنا * و تکبیر برآوردیم ما نیز * جميعا * همه یعنی هر دو صف

ثم ركع وركعنا جميعا * پستر ركوع كرد آنحضرت وركوع كرديم ما همه * ثم رفع رأسه من الركوع ورفعنا جميعا * پستر برداشت
آنحضرت سر خود را وبرداشتيم ما نيز همه تا اينجا آنحضرت وما همه موافق بوديم * ثم انحدر بالسجود والصف الذي يليه * پستر
فرو رفت بنشيب آنحضرت براى سجده وصف پيش كه متصل بود اورا * وقام الصف المؤخر في نحر العدو * وايستاده ماند صف
پايان در مقابلهٔ دشمنان ودر برابر ايشان * فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم السجود وقام الصف الذي يليه * پس هرگاه كه تمام
كرد آنحضرت سجده را وبايستاد صفي كه متصل بود بآنحضرت يعنى سر برداشتند سر از سجده * انحدر الصف المؤخر بالسجود *
پايان افتادند صف پسين براى سجده * ثم قاموا * پستر برخاستند از سجده * ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم * پستر پيش
رفت صف پسين وپس رفت صف پيشين * ثم ركع النبي صلى الله عليه وسلم وركعنا جميعا * پستر ركوع كرد آنحضرت براى
ركعت دوم وركوع كرديم ما همه * ثم رفع رأسه من الركوع ورفعنا جميعا * پستر برداشت آنحضرت سر خود را از ركوع ركعت دوم
وسر برداشتيم ما نيز همه * ثم انحدر بالسجود والصف الذي يليه الذي كان مؤخرا في الركعة الاولى * پستر انحدار كرد آنحضرت براى
سجود وصفي كه متصل بود آنحضرت را آن صفى كه مؤخر بود در ركعت اولى * وقام الصف المؤخر في نحر العدو * وايستاده ماند
صف پسين در مقابلهٔ دشمنان * فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم السجود والصف الذي يليه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا
ثم سلم النبي صلى الله عليه وسلم وسلمنا جميعا * پستر سلام داد آنحضرت وسلام داديم ما همه * رواه مسلم * اين طريق ديگر است
مبني بر اختلاف زمان وصلاح ديد حراست ونگاهداشت از عدو وچون عدو اينجا در مقابل بود بجانب قبله همه يكجا در مقابل
ايستادند وتا ركوع همه اتفاق نمودند ودر وقت سجده يك طائفه ايستاده ماند وديگرى بسجده رفت چنانكه تقرير يافت وچون
عدو بجانب ديگر غير قبله نبود احتياج بفرستادن جماعه بآن طرف نشد *

* الفصل الثاني * عن جابر
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي بالناس صلوة الظهر في الخوف ببطن نخل فصلى بطائفة ركعتين ثم سلم * گفت جابر بود
آنحضرت كه ميگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل كه نام موضعي است ميان مكه وطائف پس بگزارد بطائفه دو ركعت پستر
سلام ميداد * ثم جاء طائفة اخرى فصلي بهم ركعتين ثم سلم * پستر آمد طائفهٔ ديگر پس بگزارد با ايشان دو ركعت پستر سلام داد
* رواه في شرح السنة * درين صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد ودر اينجا نيز مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم چهار
ركعت بود وقوم را دو ركعت چنانكه در حديث سابق از جابر گذشت ليكن آنجا ساكت بود از ذكر تكرار سلام از آنحضرت چنانكه مؤلف
آورده بود وسفر السعادة ميگويد كه آنحضرت توقف كرد در تشهد تا آنكه گزارد طائفهٔ دوم پس سلام داد آن حضرت وقوم
با تفاق *

* الفصل الثالث * عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل بين ضجنان * بفتح ضاد
معجمه وسكون جيم ونونين نام موضعي يا كوهى است قريب مكه * وعسفان * بضم عين مهمله وسكون سين نام جاى مشهور
است بر دو مرحله از مكهٔ شريفه * فقال المشركون لهؤلاء صلوة هي احب اليهم من آبائهم وابنائهم * پس گفتند مشركان مر ايشان
را يعنى آنحضرت وصحابهٔ او را نمازى است كه وى محبوب تر است بسوى ايشان از پدران ايشان وپسران ايشان ودر روايتى
من ابنائهم واموالهم * وهي العصر * وآن نماز كه محبوب تر است نزد ايشان نماز عصر است * فاجمعوا * بفتح همزه وسكون جيم وكسر
ميم * امركم * پس اجماع كنيد راى خود را واتفاق كنيد وعزم جزم كنيد * فميلوا عليهم ميلة واحدة * پس حمله كنيد بر ايشان
يك حمله كردن ويكبارگي بر ايشان بريزيد وهلاك كنيد مشركان با خود اين قرار دادند * وان جبرئيل اتى النبي صلى الله عليه
وسلم فامره ان يقسم اصحابه شطرين * وبدرستيكه جبرئيل آمد نزد آنحضرت پس بياموخت تدبير براى دفع شر مشركان وامر كرد
آنحضرت را كه قسمت كند ياران خود را دو طائفه * فيصلي بهم * پس نماز بگزارد بيك طائفه * ويقوم طائفة اخرى وراءهم *
وبايستد طائفه ديگر پس ايشان يا پيش ايشان جدا يعنى در مكانى مقابل دشمن ووراء بمعنى پس وپيش هر دو آيد * وليأخذوا حذرهم
واسلحتهم * وبايد كه بگيرند پرهيز خود را يعنى چيزيكه بدان پرهيز ولحترا ز كنند وسلاحهاى خود را حذر بكسر حاى مهمله
وسكون ذال پرهيز كردن وسلاح بكسر سين ساز حرب * فتكون لهم ركعة * پس باشد مر قوم را يك ركعت * ولرسول الله صلى الله

عليه وسلم ركعتان* ومرا آنحضرت را دو ركعت ومراد ببودن يك ركعت قوم را بودن آن با امام و ركعت ديگر را تنها خواهند كرد و بعض برظاهر
حمل كنند وآنرا از خصائص صلوة خوف دانند چنانكه گذشت والله اعلم* رواه الترمذي والنسائي* *باب صلوة العيدين*
گفته اند عيد را بجهت آن عيد خوانند كه عود ميكند هرسال و مكرر مي آيد دنيا و قلت خود و اين معني صادق است
برهمه مواسم كه عود ميكنند و مكرر ميشوند پس زيادة كردند بعض قيد ديگر را و گفتند عود ميكند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور
در عيد فطر شكر نعمت تمامي صيام است و در عيد اضحى تمامي نعمت حج بوقوف عرفات كه عمدة اركان حج است چنانكه وارد شده
است الحج عرفة و جمعه عيد هر هفته و شكر نعمت صلوة هفته است پس وضع كردند شكر نعمت وطاعت را عيدي از جنس وي تا سبب
مزيد آن گردد بحكم لئن شكرتم لازيدنكم واما زكوة هرگاه كه اداي آن را وقتي معين نبود و اجتماعي براي آن اتفاق نيفتاد واقع نشد شكر
تمام آنرا عيدي مناسب آن كذا قالوا و بعض گفته اند كه از جهت آن عيد گفتند كه تفاول شود براي عود او چنانكه قافله را در ابتداي
خروج آن قافله گفتند كه از قفول بمعني رجوع است يعني باز گردد و بيايد وصلوة عيدين فرض است بر قول امام ابو حنيفة مثل
جمعه و در روايتي واجب است وتسميه او بسنت از جهت ثبوت او است به سنت نه بكتاب و نزد صاحبين سنت است و نزد شافعي نفل
است و كردانيده اند او را افضل نوافل و در قولي سنت مؤكدة است و مالك گفته است كه سنت واجبه است وشايد كه وجوب بمعني
تأكد است و احتمال دارد كه مراد چيزي باشد كه در مذهب ابو حنيفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد فرض عين است چنانكه
مذهب ابو حنيفه است و صحيح نزد وي فرض كفايت است مثل صلوة جنازه و جهاد و در روايتي از ابو حنيفه نيز همچنين آمده
والله اعلم* *الفصل الاول* عن ابي سعيد الخدري قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج يوم الفطر والاضحى
الى المصلى* بود آنحضرت كه بيرون مي آمد روز عيد فطر و روز عيد قربان بسوي مصلى كه جاي مشهور است در مدينه بيرون
شهر كه آنجا نماز عيد ميگزارد و الآن چهار ديوار آنرا آورده اند گفته اند كه مسافت از حجرة شريف تا آنجا هزار قدم است و نماز
عيد در مسجد شريف ميگزاردند* فاول شيء يبدأ به الصلوة* پس نخست چيزيكه آغاز ميكرد آنحضرت بعد از رسيدن بآنجا نماز
بود يعني نماز را بر خطبه تقديم ميكرد* ثم ينصرف فيقوم مقابل الناس* پستر بر ميگشت از نماز پس مي ايستاد روبروي مردم بي آنكه بر منبر
بايستد و در زمان شريف منبر در مصلي نبود* والناس جلوس على صفوفهم* و حال آنكه مردم نشسته بودند در صفهاي خود
فيعظهم ويوصيهم ويأمرهم پس پند ميكرد مردم را و انذار ميكرد ايشان را بخير و امر ميكرد ايشان را اين هرسه معاني نزديك
هم اند بطريق تاكيد و تقرير ذكر كرده شد و طيبي گفته است يعظهم يعني انذار ميكرد و تخويف مينمود و يوصيهم يعني در حق غير
تا ناصح و خير خواه مردم باشند و يأمرهم يعني امر ميكرد ايشانرا بحلال و نهي ميكرد از حرام* وان كان يريد ان يقطع بعثا قطعه
و اگر ميخواست كه جدا كند و بفرستد لشكري را جدا ميكرد و ميفرستاد آنرا* او يأمر بشيء امر به* يا اگر ميخواست كه بفرمايد
كاري را ميفرمود آنرا اين تعميم بعد تخصيص است شامل قطع بعث و غير آن* ثم ينصرف* پستر بر ميگشت از وعظ و توصيت و جز
آن بسوي خانه* متفق عليه* وعن جابر بن سمرة قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العيدين غير مرة ولا مرتين بغير
اذان ولا اقامة* گفت جابر گزاردم با آن حضرت هر دو عيد را نه يكبار و نه دو بار بلكه بارها بسيار بي اذان و بي اقامت يعني
براي نماز عيد اذان و اقامت نبودي چنانكه براي نمازهاي پنجگانه مي باشد* رواه مسلم* و زياده كرده است در روايتي ولا
الصلوة جامعة يعني و اينهم نبود كه گويند الصلوة جامعة* وعن ابن عمر قال كان رسول الله* بود پيغمبر خدا* صلى الله
عليه وسلم وابو بكر وعمر يصلون العيدين قبل الخطبة* ميگزاردند نماز هر دو عيد پيش از خطبه و تخصيص ابو بكر و عمر زيرا
تأكيد سنت است زيرا كه آنحضرت فرموده است اقتدوا بالذين بعدي ابي بكر وعمر اقتدا و اتباع كنيد بآن دو كس كه بعد از من
باشند كه ابو بكر و عمر است رضي الله عنهما و ميگويند كه عثمان رضي الله عنه آنرا تغيير داد خطبه پيش از نماز خواند بجهت
وجود كثرت مردم تا دريابند نماز را و برسند بآن و تمام كلام در زين بيايد* متفق عليه* وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم العيد* و پرسيده شد ابن عباس را ايا حاضر شدة تو با آنحضرت نماز عيد را* قال نعم* گفت ابن عباس آري

حاضر شده ام * خرج رسول الله * بيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فصلى ثم خطب * پس بگزارد نماز عيد را پستر خطبه خواند * ولم يذكر اذانا ولا اقامة * و ذكر نكرد ابن عباس اذان را ونه اقامت را * ثم اتى النساء فوعظهن وذكرهن * پس آمد آنحضرت زنان را كه بحكم آنحضرت نماز عيد را حاضر مى شدند پس پند كرد ايشان را و ياد داد ايشان را احكام دين واحوال آخرت از ثواب و عقاب * وامرهن بالصدقة * وامر كرد زنان را بتصدق كردن * فرأيتهن يهوين الى آذانهن وحلوقهن پس ديدم زنان را كه ميل ميكردند دستهاى خود را بسوى گوشهاى خود و گلوهاى خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زيور * يدفعن الى بلال * مى انداختند بسوى بلال و مى سپردند بوى يهوين بضم يا و فتح آن هر دو روايت است * ثم ارتفع هو وبلال الى بيته * پستر رفت وشتابى كرد آنحضرت و بلال بسوى خانهٔ آنحضرت فى الصراح رفع شتابى و مبالغه كردن ستور در رفتن * متفق عليه *

* وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى يوم الفطر ركعتين * روايت ميكند ابن عباس كه آنحضرت گزارد در روز عيد فطر دو ركعت * لم يصل قبلهما ولا بعدهما * نگزارد آنحضرت پيش از ان دو ركعت ونه بعد از ان * متفق عليه * اين حديث دلالت دارد كه پيش از نماز عيد و بعد از وى نمازى نيست ترمذى گفته است كه درين باب حديث از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو وابي سعيد نيز آمده است و حديث ابن عباس حديث حسن صحيح است و عمل برين است نزد بعضى از اهل علم از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم و غيرهم و بتحقيق گفته اند بعضى از اهل علم بنماز بعد از نماز عيدين و پيش از ان و قول اول اصح است انتهى زهرى گفته است كه نشنيدم هيچ يكى را از علماى ما كه ذكر كرده باشد از سلف اين امت كه گزارده باشد پيش از نماز عيد ونه بعد از وى و در هدايه گفته است كه تنفل نكنند در مصلى پيش از صلوة عيد زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نگزارده با كمال حرص وى بر نماز پس بعض گفته اند كه كراهت در مصلى است خاصه و بعض گفته اند در مصلى و در غير مصلى زيرا كه آنحضرت نگزارده انتهى و در بعض شروح هدايه گفته كه اگر بگزارد اشراق و ضحى پيش از خروج بمصلى مكروه نيست و در فتح البارى گفته كوفيان ميگويند كه بگزارد بعد از ان ونه پيش از ان و بصريان ميگويند بگزارد پيش از ان نه بعد از ان و مدنيان ميگويند نه پيش ونه پس و باول قائل است اوزاعي و ثورى و حنفيه و بثانى قائل است حسن بصرى و جماعت و بثالث زهرى و ابن جريج واحمد و شافعي و جماعهٔ از سلف گفته اند كه كراهت نيست در نماز نه قبل ونه بعد بعد از ان اختلاف كرده اند كه چون فوت شود نماز عيد قضا كرده شود يا نه و ظاهر مذهب آنست كه چون فوت كرد با امام قضا نكند زيرا كه نماز باين صفت ساخته شده است بودن او عبادت مگر بشرائط مخصوصه كه تمام نميشود آن شرائط بمنفرد كذا فى الهدايه و در بعض شروح مذكور است كه اگر خواهد دو ركعت بگزارد يا چهار مثل صلوة ضحى كه در ما ثور يا ام گزارده ميشود و نقل كرده از محيط و قاضيخان كه هر كه بمصلى بيايد و نماز با امام در نيابد وى مخير است اگر خواهد باز گردد بخانه بى آنكه بگزارد نماز و اگر خواهد بگزارد و برگردد و افضل آنست كه چهار ركعت بگزارد تا حاصل كرده او را نماز ضحى و همچنين است مذهب احمد *

* وعن ام عطية قالت امرنا ان نخرج الحيض يوم العيدين * ام عطيه كه از كبار صحابيات و عاقلات نساء است و همراه آن حضرت غزا ميكرد در غزا بيماران را بيماردارى ميكرد و مجروحان را تداوى ميكرد گفت امر كرده شديم ما طائفه زنان كه بيرون آريم زنان حائض را در روز عيد * وذات الخدور * و بيرون آريم زنان پرده نشين را حيض بضم حا و فتح ياى مشدده جمع حائض و خدور جمع خدر بكسر خاى معجمه پردهٔ كه كشيده ميشود مر زن بكر را در گوشهٔ خانه كه مى نشيند در وى مقصود آنكه امر كرد آنحضرت كه زنان همه در روز عيد برآيند * فيشهدن جماعة المسلمين ودعوتهم * پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعاى ايشان را * وتعتزل الحيض عن مصلاهن * و گوشه گيرند و يكسو نشينند زنان حائض از جاى نماز خود * قالت امرأة * گفت زنى * يا رسول الله احدينا لا يكون لها جلباب * بكسر جيم يكى از ما نيست مر او را چادر كه بپوشد و برآيد * قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها * گفت بايد كه بپوشاند آن زن را كه چادر ندارد زنى كه يار و مصاحب اوست از چادر خود يعنى زنى كه تعدد دارد در چادرهاى متعدده دارد چادرى براى زنيكه عاجز است بعاريت دهد يا مراد آنست كه گوشهٔ از چادر خود بپوشاند و دو زن در يک چادر نشينند و اگر عاجزه

از قادر در استطاعت دایند و مول لنک میزهاز است که میلش مرخیر است * متفق علیه * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت ان ابا بکر
دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منی * گفت عائشه که ابو بکر در آمد بر وی ونزد وی دو دخترک بودند از دخترکان انصار
در روزهای منی که روز عید اضحی و ایام تشریق اند * تدففان وتضربان * یعنی سرود میکردند ودف میزدند وتضربان گویا
تاکید تدففان است وبعض گفته اند که تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند از ضرب ارض بمعنی پی سپر کردن آن
ودف بضم دال وفتح نیز آمده وردرزدن وی سه قول است بعض مباح دارند مطلقا وبعض حرام علی الاطلاق وصحیح آنست که در
عرس ونزول غائب وآنچه درحکم آن است مباح است وبار فرق کرده اند در آنکه جلاجل دارد وآنکه ندارد ودرین نیز خلاف است
* وفی روایة تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث * ودر روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه با شعاری که گفته بودند
کرده بودند میان یک دیگر وتفاخر میکردند بدان از اشعار حرب وشجاعت انصار چنانکه عادت شعراء است روز بعاث
بضم موحده وعین مهمله وثاء مثلثه نام موضعی است قریب مدینه بر مسافت دو شب یا نام قلعه ایست که میان اوس وخزرج که
نام دو قبیله انصار است در آنجا جنگ بود وتا صد وبیست سال میان یک دیگر معادات ومحاربت میکردند وبعد از اسلام آن جنگ
ودشمنی بر طرف شد وبعد رحمتی مبدل گشت وکریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الآیة
اشارت بآن میکند پس این زنان آن اشعار میخواندند وآن همه در وصف حرب وشجاعت بود ودر ذکر آن معونت است
در امر دین وتحریض است مر مؤمنان را بر جهاد وقتال کفار نه ذکر فواحش ومنکرات که حرام است ذکر آنها وحاشا که در حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم ذکر آن رود * ودر روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند
وذاتا آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد وغنا را خو گرفته باشند ومشهور ومعروف بدان باشند وتشویق بفاحشه وتعریض
بهوی کنند که داعی بفتنه وفساد بود بلکه دخترکان بودند از اهل خانه چنانکه در خانها چیزی میگویند * والنبی صلی الله علیه
وسلم متغش بثوبه * وآنحضرت پوشیده وپیچیده بود خود را بجامه خود ودر روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زده آنحضرت
وبگردانید روی خود را * فانتهرهما ابو بکر * پس منع کرد وزجر نمود آن دو جاریه را ابو بکر رضی الله عنه از غنا کردن ودف زدن
در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ودر صحیح بخاری آمده که گفت ابو بکر آیا مزمار شیاطین میزنید نزد پیغمبر ومزمار آلتی که میزنند
آنرا اهل غنا مثل نی ورباب ودف ومانند آن واضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میکرداند دلها را بلهو ولعب وباز میدارد
از یاد خدا * فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه * پس بگشاد آنحضرت پرده از روی مبارک خود * فقال دعهما یا ابا بکر *
پس گفت بمان وبگذار ایشانرا ای ابو بکر * فانها ایام عید * زیرا که این روزها روزهای منا است که ایام عید واکل وشرب
وایام ضیافت الله است وفرح وسرور در ان اگرچه به تدفیف وتغنی باشد مباح است * وفی روایة * ودر روایتی اینچنین
آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * یا ابا بکر ان لکل قوم عیدا * ای ابا بکر هر قومی را عیدی است * وهذا عیدنا *
واین روز عید ماست ودر روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آنحضرت اشارت کرد عائشه آن دخترکان را وبدر رفتند
* متفق علیه * بدانکه این حدیث است که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا وشنیدن آن بآله وآنچه ازین حدیث
بنظر انصاف بی شوب تعصب واعتساف متبادر میگردد آنست که ابو بکر صدیق انکار کرد تغنی وتدفیف را ومنع وزجر کرد از ان بجهت
آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت وکراهت آن وگمان برد که منع نا کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان از جهت عدم علم بود
بدان بجهت نوم یا غفلت یا مشغول است که منع کند وفرصت آن نشد وبعد آنست که آنحضرت آنرا تقریر نموده وروا داشته است
درین روز چیزی ازان را ولهذا فرمود که اینها ایام عید وابو بکر را باین فرق وتفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت
مقداری ازان در روز عید وغیر آن از مواضعی که مباح است دروی فرح وسرور وشک نیست که این در مادهٔ مخصوص بر وجه
مخصوص است وازینجا اباحت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بران وآن جائز است مگر بر تقدیر عدم نص در فرع وآن محل
نزاع است وانصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا وشرب خمر آمده ثابت نشده است وبتحقیق

تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک نیست که در وام اعتیاد بدان و استدامت آن خلاف طریقهٔ اتباع است و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم مادهٔ و سد ذرائع است و صحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست والله اعلم * وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغدو يوم الفطر حتى يأكل تمرات * بود آنحضرت که نمیرفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما * ويأكلهن وترا * و میخورد تمرات را طاق * رواه البخاري * و در روایت حاکم از عتبة بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر ازان یا زیاده بران و رعایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر يحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حاضر بود و بعض گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین می خورد تاویلش آنست که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میکرداند دل را و لهذا افطار بشیرین افضل است * وعن جابر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عيد خالف الطريق * بود آنحضرت چون می بود روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میگشت از راه دیگر * رواه البخاري * بدانکه اقوال در بیان حکمت و سبب درین فعل ازان حضرت بسیار است بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند مرا و را بقاع و مواضع متکثرهٔ مختلفه و گواهی هر دو راه و ساکنان آن از جن و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا در غیظ و غم انداختن و ترهیب کافران با ظهار شوکت اسلام و رفعت اعلام دین و عزت و کثرت اهل آن یا شامل کردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان ببرکت و دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه وسلم و قضای حوائج ایشان در استفتا و تعلم و استرشاد و صدقه و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعض گفته اند که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است و تصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص آن بحج و مشهور در مردم آنست که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین نباشند و پوشیده نماند که اگر قصد این می بود مکرر میکرد آنرا زیرا که برین تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این همه احتمالات است که هر کس بفهم خود استنباط نموده و حق سبحانه دانا تر است باسرار و مصالح افعال رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان * وعن البراء قال خطبنا النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر * روایت است از براء ابن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند مارا آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه که آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم پستر بازگردیم پس نحر کنیم * فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا * پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق دریافت سنت مارا * ومن ذبح قبل ان نصلي فانما هو شاة لحم عجله لاهله * و کسیکه ذبح کرد پیش ازان که نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانهٔ خود * ليس من النسك في شيء * نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع منسک بفتح میم و کسر آن جای قربان * متفق عليه * وعن جندب بن عبد الله البجلي * بفتح بای موحده و جیم صحابی است و او را جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد روایت کرده اند ازوی حسن بصری و ابن سیرین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فليذبح مكانها اخرى * کسی که ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را * ومن لم يذبح حتى صلينا فليذبح على اسم الله * و کسی که ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گو که ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت * متفق عليه * وعن البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما يذبح لنفسه *

کسی که ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود حاصل کرد وبرای خدا نیست وداخل عبادت نه * ومن ذبح بعد الصلوة * وکسی که ذبح کرد بعد از نماز * فقد تم نسکه واصاب سنة المسلمين * پس بتحقیق تمام شد عبادت وی ویافت سنت وطریق مسلمانان را * متفق علیه * وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى * بود آنحضرت که ذبح میکرد ونحر میکرد در مصلی ذبح در گاو وگوسپند است وصورت آن معلوم است ونحر مخصوص بشتر است وصورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند ونیزه میان هرد وپای پیش او میزنند تا خون از و میرود وبر زمین می افتد وذبح در شتر نیز جائز است اما نحر افضل است در شتر واطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است * رواه البخاري *

* الفصل الثاني *

* عن انس قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما * قدوم آورد آنحضرت بمدینه را وهجرت کرد بسوی وی وحال آنکه مر اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران دو روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود بعض گفته اند که این دو روز نیروز ومهرجان بود واستبعاد کرده شده است این قول با آنکه نیروز ومهرجان از عادات فرس وخصائص ایشان است والله اعلم * فقال * پس گفت آنحضرت صلعم * ما هذان اليومان * چه چیز است این دو روز که شما مقید اید بانها وبازی میکنید دران * قالوا كنا نلعب فيهما في الجاهلية * گفتند چیزی نیست که ما را بتحقیق آن علم باشد وبدانیم که از کجا است وکه ساخته این مقدار میدانیم که ما وپدران ما بازی میکردیم درین دو روز در زمان پیش که زمان جاهلیت است ودرین عبارت هم بیان عذر خود میکنند وهم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد وجد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را ترک کردیم * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر * بتحقیق بدل کردانیده است شما را خدای تعالی بآن دو روز که شما داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از آن دو روز آن دو روز که بدل کردانیده کدام است روز عید قربان وروز عید فطر می فرماید که عید حقیقی وفرح وسرور مر مؤمن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی است از لهو ولعب با اشارت خفي بجواز چیزی از آن در روز عیدین از انچه در وی فاحشه وخروج از طریقه وشعار دین نباشد ونهي است از تعظیم اعیاد مشرکین ومواسم ایشان وسرور بدان وحضور در ان تا آنکه بعضی از علمای براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصد زجر وتشدید وسد ذرائع واتقا از مظان کفر کذا في فتح الباري فافهم * رواه ابو داود * وعن بريدة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم * روایت است از بریده اسلمی که صحابي مشهور است واحوال او در مواضع متعدده ذکر کرده شده است گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعني برای نماز تا آنکه میخورد چیزی * ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلي * ونمی خورد روز عید اضحی تا نماز میگزارد وگفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر در هرچه فرماید وحکم کند واگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی سیر میخورد وحال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد وبعض گفته اند که اکل آنحضرت صلى الله عليه وسلم در هردو عید بعد از اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر یک چون اخراج صدقهٔ فطر پیش از بر آمدن بنماز بود خورد وبر آمد واخراج صدقهٔ اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز گزارد وذبح کرد وتصدق نمود وبخورد * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي * وعن كثير ابن عبد الله عن ابيه عن جده * روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزني باشد که صحابي است وکثیر ضعیف الحدیث است وبعض گفته اند لیس بشئ ومنکر الحدیث واکثر ائمه طعن او کرده اند * ان النبي صلى الله عليه وسلم كبر في العيدين في الاولى سبعا قبل القراءة وفي الآخرة خمسا قبل القراءة * که آن حضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت ودر رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءت * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي * وعن جعفر بن محمد مرسلا * روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضي الله عنهما بطریق ارسال * ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا

في العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا * كه آنحضرت وابوبكر وعمر تكبير گفتند در نماز هر دو عيد و در نماز استسقا هفت تكبير
در ركعت اولى و پنج تكبير در ركعت ثانيه * وصلوا قبل الخطبة * و نماز گزاردند پيش از خطبه * وجهروا بالقراءة * و بلند
خواندند قراءت را * رواه الشافعي * وعن سعيد بن العاص * روايت است از سعيد بن العاص اموي كه يكي از اشراف قريش
بود جامع ميان شجاعت و فصاحت و يكي از آنها كه نوشتند مصحف را براى عثمان و گفته اند كه اشبه الناس بود در لهجه به پيغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم و عكة العسل لقب اوست و ولادت او در سال هجرت است و بعض گفته اند بعد از وى پيش از بدر * قال سألني
ابا موسى و حذيفة كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكبر في الاضحى والفطر * گفت پرسيدم ابوموسى اشعري و حذيفة
بن اليمان را چگونه بود آنحضرت كه تكبير ميگفت در نماز عيد اضحى و فطر * فقال ابوموسى * پس گفت ابوموسى * كان يكبر اربعا *
بود آنحضرت كه مى گفت چهار تكبير * تكبيرة على الجنائز * مانند تكبير گفتن او بر جنازه ها * فقال حذيفة صدق * پس
گفت حذيفه راست گفت ابوموسى * رواه ابو داود * بدانكه احاديث در تكبيرات عيد مختلف آمده و ازين جهت مختلف
آمده اقوال ائمة مذاهب پس نزد ائمة ثلثه هفت تكبير است در ركعت اولى و پنج است در ركعت ثانيه وليكن نزد مالك
و احمد شمار كرده ميشود تا هفت تكبيرة احرام و شمار كرده نمى شود با پنج تكبيرة قيام و نزد شافعى شمار كرده نميشود با هيچ چيزى
از ان نه با تكبيرة احرام و نه تكبيرة قيام و نزد امام ابوحنيفه سه در اولى و سه در ثانيه زائد بر تكبيرة افتتاح و قيام اين مذهب
ابن مسعود است و انچه رفته است بآن شافعي مذهب ابن عباس و كلام در اسانيد اين احاديث و تصحيح و تحسين و تقويت
و تضعيف آنها بسيار است جملهٔ ازان در شرح مذكور است و مشائخ ما ميگويند كه چون احاديث مختلف آمده ما اخذ باقل كرديم
زيرا كه تكبير و رفع ايدى خلاف معهود است پس اخذ باقل اولى باشد كذا في الهداية بعد ازان بدانكه متعارف در بلاد اسلام
از عمل عامه مذهب ابن عباس است و سببش آنست كه چون منتقل شد دولت بني عباس نوشتند بحكام و ولاة روى زمين
كه عمل كنيد بمذهب جد ايشان كه ابن عباس است و شرط كردند كه بغير مذهب وى عمل نكنند بعد ازان منتمر و مستقر شد عمل
بدان در سائر بلاد همچنين و در بلده ما حضرت دهلى عمرها الله وعصمها واهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است و در نواحى
آن و سائر بلاد باقي مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم * وعن البراء ان النبي صلى الله عليه وسلم نوول يوم العيد قوسا
فخطب عليه * روايت است از براء ابن عازب كه آنحضرت داده شد بدست شريف وى روز عيد كمانى پس خطبه خواند
تكيه زده بر كمان * رواه ابوداود * و در بعض كتب فقهيه مذكور است كه اتكا بر قوس و عصا مكروه است و صحيح آنست كه مكروه
نيست از جهت ورود سنت بدان و از روضة العلما نقل كرده اند كه هر بلده كه فتح كرده شده بقهر و غلبه و محاربه تكيه كرده
شود در ان بلده بسلاح و آنكه فتح كرده شد بى آن تكيه كرده شود در ان بعصا و لهذا تكيه ميكنند شافعيه بمكه بر شمشير زيرا كه
فتح مكه نزد ايشان بمحاربه است و نزد حنفيه بعصا زيرا كه فتح آن نزد ايشان بصلح است و امادر مدينهٔ مطهره اعتماد نيست
بسلاح باتفاق زيرا كه فتح وى بمحاربه نيست * وعن عطاء مرسلا ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خطب يعتمد على
عنزته اعتمادا * روايت است از عطا كه از كبار تابعين است بطريق ارسال كه آنحضرت بود كه چون خطبه ميخواند تكيه ميكرد
بر عنزهٔ خود تكيه كردنى و عنزه بفتح عين و نون و زاى نيزهٔ خرد كه مر آنحضرت را بود كه خادمان مى برداشتند و بدان سترة
ميكرد چنانكه در احاديث آمده است * رواه الشافعي * وعن جابر قال شهدت الصلوة مع النبي صلى الله عليه وسلم في يوم
عيد فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغير اذان ولا اقامة * گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عيد پس آغاز كرد بنماز پيش
از خطبه بى اذان و اقامت * فلما قضى الصلوة قام متكئا على بلال * پس هرگاه كه تمام كرد نماز را ايستاد آنحضرت يعني براى خطبه
تكيه زده بر بلال * فحمد الله واثنى عليه * پس حمد گفت خدا را و ستايش كرد بروى تعالى و تقدس * ووعظ الناس * و پند
كرد مردم را وعظ منع و زجر بتخويف * وذكرهم * و تذكير كرد ايشانرا و ياد داد ايشانرا ثواب و عقاب آخرت را * وحثهم على طاعته *
و برانگيخت ايشانرا بر فرمان بردارى وى سبحانه * ومضى الى النساء ومعه بلال * و گذشت و برفت بجانب زنان كه در يك گوشه

نشسته بود تا لوح حالی آنکه بود باوی بلال * فامرهن بتقوى الله ووعظهن وذكرهن * پس امر کرد زنان را بخیرات وپند گفت وتذکیر
کرد * رواه النسائي * وعن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خرج يوم العيد في طريق رجع في غيره * بود آن
حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز میگشت در راه دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار وحکم در آن در فصل اول
* رواه الترمذي والدارمي رضي الله عنه انه اصابهم مطر في يوم عيد فصلى بهم النبي صلى الله عليه وسلم صلوة العيد في المسجد * وهم
از ابی هریره روایت است که شان این است که رسید مردم را بارانی در روز عید پس بگزارد آنحضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین
عبارت آنست که نماز اعیاد در جبانه افضل است از نماز در مسجد مگر بعذری والا آن جائز شد * است عادت اهل مدینه مطهره وهمچنین
مکه معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف وحرم منیف * رواه ابو داود وابن ماجة * وعن ابي الحويرث * بضم حا وفتح واو وسکون
تحتانیه وکسر راء در آخر ثاء مثلثه * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب الى عمرو بن حزم وهو بنجران * ابو الحویرث که
از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مهمله وسکون زای که صحابی انصاریست اول
مشاهد وی خندق است و وی دران زمان پانزده ساله بود وعامل کرده بود او را آنحضرت در نجران بفتح نون وسکون جیم نام شهری
است به یمن وبود وی دران زمان هفده ساله وکتابی نوشته بوی سپرد که در وی فرائض وسنن ودیات بود ونوشت * عجل الاضحى *
شتابی کن نماز عید اضحی را * واخر الفطر * ودیر کن نماز عید فطر را * وذكر الناس * وتذکیر کن مردم را وگفته اند شاید که حکمت
در تعجیل اضحی وتاخیر فطر آنست که هرگاه که ادا کرده شد صدقه فطر وخورده شد طعامی وباقی نماند هیچ مهمی تا خبر موجب
کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعفی وفتوری بصوم راه یافته است که مانع میشود از اسراع واستعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة
تصدقی واکلی هست پس استعجال مناسب آن باشد * رواه الشافعي * وعن ابي عمير * بضم عين * بن انس عن عمومة له من
اصحاب النبي * روایت است از ابی عمیر ابن انس از اعمام که مر او را اند از اصحاب پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ان ركبا جاؤا الى
النبي صلى الله عليه وسلم يشهدون انهم رأوا الهلال بالامس * بدرستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی
میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دی روز * فامرهم ان يفطروا * پس امر کرد آنحضرت اصحاب را که
افطار کنند * واذا اصبحوا ان يغدوا الى مصلاهم * وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد
از زوال بود که وقت نماز گذشته بود ودر روایت ابن ماجه ودارقطنی صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز ولفظ
حدیث دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران
در آخر نهار پس گواهی دادند نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم که ما دیده ایم هلال را دی شب ودر روایتی بعد از زوال آفتاب
ومذهب نزد ما همین است چنانچه در هدایه گفته است * رواه ابو داود والنسائي *

* الفصل الثالث *

عن ابن جريج * بضم جيم اولی وفتح را وسکون تحتانیه ودر روایت جریج بجیم وحای مهمله نه بفتح جیم ونه بضم آن اصلا نیست وابن جریج نام او
عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج فقیه مکی قرشی مولای قریش ودر اصل رومی است یکی از اعلام ائمه مشهور ومعدود ووی اول
کسی است که تصنیف کرد در اسلام در قولی وگفته اند که وی ثابت تر واقوی تر است از امام مالك روایت کردند از وی ثوری وجزوی
وگویند که متعه را مباح میداشت ومیکرد آنرا توفي بمكة سنة خمسين ومائة وپدرش عبد العزيز تابعی مشهور است اما وی افقه واوثق
از پدر است * قال اخبرني عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالا لم يكن يؤذن يوم الفطر ولا يوم الاضحى * گفت ابن جریج
خبر داد مرا عطا از ابن عباس واز جابر که گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود روز عید فطر ونه روز عید اضحی * ثم سألته يعني
عطاء بعد حين عن ذلك * جریج میگوید که بعد از ان سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از ان مسئله مذکوره * فاخبرني *
پس خبر داد مرا عطا * قال * گفت عطاء * اخبرني جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوة يوم الفطر * خبر داد مرا جابر که نیست
اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله وهمین نماز عید فطر را بیان کرد وچیزهای دیگر را
نیز ذکر کرد وگفت * حين يخرج الامام ولا بعد ما يخرج * هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز ونه بعد از بیرون آمدن برای

خطبه * ولا اقامة ولا نداء ولا شيء * ونه بود اقامت ونه آواز دادن چنانکه گويند الصلوة الصلوة وما نند آن ونه بود چيزى
تاكيد است براى نفي مطلق باز تاكيد كرده مى گويد * لا نداء يومئذ ولا اقامة * نبود آواز دادن دران روز ونه اقامت * رواه مسلم
* وعن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يخرج يوم الاضحى ويوم الفطر * بود آنحضرت كه بيرون مى آمد
روز عيد اضحى وروز عيد فطر * فيبدأ بالصلوة * پس آغاز ميكرد بنماز * فاذا صلى صلوته * پس چون ميگزارد آنحضرت نماز
خود را وفارغ ميشد ازان * قام فاقبل على الناس وهم جلوس في مصلاهم * مى ايستاد پس روى مى آورد بر مردم وحال
آنكه مردم نشسته بودند درجاى نماز خود * فان كانت له حاجة ببعث ذكره للناس * پس اگر مى بود مر آن حضرت را حاجت
بفرستادن لشكر بجاى ذكر ميكرد آنرا براى مردم بدان ومى فرستاد * او كانت له حاجة بغير ذلك امرهم بها * يا مى بود مر آنحضرت
را حاجتى بكارى ديگر غير فرستادن لشكر بجاى امر ميكرد مردم را بآن كار * وكان يقول * وبود آنحضرت كه ميگفت * تصدقوا
تصدقوا تصدقوا * صدقه كنيد صدقه كنيد صدقه كنيد مكرر سه بار * وكان اكثر من يتصدق النساء * وبودند بيشترين كسيكه تصدق ميكرد
بفرموده آنحضرت وتاكيد وى صلى الله عليه وسلم زنان * ثم ينصرف * پستر برميگشت آنحضرت بمنزل خود * فلم يزل كذلك *
پس هميشه بود تقديم صلوة بر خطبه در زمان خلفاى اربعه وبعد از ايشان * حتى كان مروان ابن الحكم * تا آنكه شد امارت مروان
بن الحكم بر مدينه از جانب معاوية بن ابي سفيان * فخرجت مخاصرا مروان * ميگويد ابو سعيد خدرى پس بيرون آمدم من
دست در دست گرفته مروان را ومخاصرت بخاى معجمة دستهاى يك ديگر گرفتن از خاصره بمعنى تهيگاه زيرا كه درين حالت دست
يكى بر خاصرهٔ ديگرى مى باشد * حتى اتينا المصلى * تا آنكه آمدم من ومروان هردو مصلا را * فاذا كثير بن الصلت قد بنى منبرا من
طين ولبن * پس ناگاه كثير بن الصلت كندى منبرى در مصلى بنا كرده از گل وخشت خام وخانهٔ او هم درانجا بود ولبن بفتح لام
وكسر با بر وزن كتف ولبن بر وزن ابل نيز آمده واين كثير ابن الصلت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم متولد شده وآنحضرت
او را كثير نام كرده وبود نام او قليل وصاحب جامع الاصول او را در صحابه بايں بيان ذكر كرده وذهبى در كاشف گفته كه قيل له
صحبة وبعض گفته اند وى تابعي است وكثير نام وى عمر بن الخطاب نهاده وظاهر اين حديث آنست كه اول كسيكه منبر در مصلى
ساخته مروان بود واز مدونهٔ مالك نقل كرده اند كه اول كسى كه خطبه در مصلى بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضي
الله عنه ابو سعيد خدرى ميگويد * فاذا مروان ينازعني يده * پس ناگاه مروان كشاكش ميكند مرا دست خود را يعني ميكشد
مرا بدست خود * كانه يجرني نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة * گويا كه وى ميكشد مرا بجانب منبر تا خطبه پيش از نماز بخواند
ومن ميكشم او را بجانب نماز تا نماز پيش از خطبه گزارد چنانكه سنت است * فلما رأيت ذلك منه قلت اين الابتداء بالصلوة * پس هرگاه
كه ديدم من آن قصد واراده را ازوى گفتم كجا شد ابتدا كردن بنماز وگزاردن آن پيش از خطبه كه فعل پيغمبر صلى الله عليه
وسلم وخلفاى او بود * فقال لا يا ابا سعيد * پس گفت مروان نزاع مكن درين باب اى ابوسعيد * قد ترك ما تعلم * بتحقيق ماند
شد وگذاشته شد چيزيكه توميداني از ابتدا بخطبه يعني ترك كردم من آنرا از جهت مصلحتيكه ديدم وآن اين است كه اگر تقديم
صلوة ميكردم مردم براى استماع خطبه انتظار نمى بردند * قلت كلا والذي نفسي بيده لا تأتون بخير مما اعلم * ابوسعيد ميگويد گفتم من
نه چنين است سوگند بخداى كه بقاى ذات من در دست قدرت اوست نمى آريد شما بهتر از آنچه ميدانم من * ثلث مرار * گفتم اين
كلمه را سه بار * ثم انصرف * پستر برگشت ابوسعيد وحاضر نشد جماعت را كذا قال الطيبي ويحتمل كه معني اين باشد كه برگشت از
جانب منبر بجانب نماز ونيز احتمال دارد كه معني اين باشد كه برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند ونشنيد سخن ابي سعيد
را كه نماز پيشتر از خطبه بايد گزارد واين معني از روى عبارت ظاهرتر است والله اعلم * رواه مسلم * بدانكه سنت در عيدين گزاردن
نماز است پيش از خواندن خطبه واتفاق كرده اند اصحاب كتب سته بر روايت آنكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم گزارد نماز پيش
از خطبه وعمل كرد ابوبكر وعمر بعد از وى صحيحين وترمذى گفت كه برين است عمل نزد اهل علم از صحابه وغيرهم وگفته اند
كه اول كسى كه خطبه پيش از نماز خواند مروان بن الحكم بود در زمانيكه امير مدينه بود از قبل معاويه ودر فتح الباري ميگويد كه

بعض كفته اند كه اول كسى كه خطبه پيش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از مدتى از خلافت خود چون ديد جماعه از مردم كه بنماز نرسيدند چنانكه ابن المنذر باسناد صحيح تا حسن بصرى روايت كرده است واين علت غير علتى است كه مروان قصد كرده چه مصلحت عثمان رضي الله عنه رسيدن مردم بود بجماعت وقصد مروان اسماع خطبه بود ومردم ترك داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب وشتم وى كسانى راكه مستحق نبودند آنرا وافراط در مدح بعض مردم واحتمال دارد كه عثمان رضي الله عنه احيانا آنرا بجهت مصلحت صحيح كه ديد كرده باشد كه مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده وبعض كفته اند كه اول كسى كه تغيير داد معاويه بود ومروان در مدينه وزياد ببصره كه عمال او بودند متابعت و مطاوعت وى كردند والله اعلم انتهى كلام الشيخ وبرتقدير ثبوت اين روايت قول مروان كه قد ترك نه تركت محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

* باب الاضحية * اضحيه بضم همزه وكسر آن وتشديد يا و تخفيف آن وجمع وى اضاحي بتشديد يا وتخفيف آن نام چيزى است كه ذبح كرده ميشود بروجه تقرب از شتر وگاو وگوسفند در وقت مخصوص كه آنرا قرباني كويند وتضحيه بمعني ذبح كردن وقرباني كردن ويوم نحر را يوم الاضحى از اينجا نام شد يا از ضحو است بمعني ارتفاع نهار بلكه اصل همين است واضحية فهم از وست كه اول وقت تضحيه است وبدانكه تضحيه واجب است در مذهب امام ابو حنيفه واصحاب وى برهر حر مسلم مقيم موسر ونزد شافعي ودر روايتى از ابي يوسف سنت مؤكده است ومشهور ومختار در مذهب امام احمد همين است ودر روايتى از وي واجب است بر غني وسنت است بر فقير ودر رساله ابن ابي زيد كه در مذهب مالك است كفته كه وى سنت واجبه است بر كسى كه استطاعت دارد آنرا يا مراد بسنت طريقه مسلوكه در دين است يا مراد بوجوب تأكد است ومعني اول قريب تر است دليل وجوب حديثى است كه روايت كرده است آنرا ترمذى وابوداؤد ونسائي كه روايت كرده اند از محبق بضم ميم وفتح حاى مهمله وتشديد باى موحده وقاف در آخر بن سليم كفت بوديم ما با رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعرفات پس شنيديم كه ميكفت بر اهل بيت در هر سال اضحيه است واين صيغه وجوب است وفرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كسى كه بيابد سعت وتضحيه نكند بايد كه قريب نكردد مصلاى مارا ومثل اين وعيد لاحق نميكردد مكر بترك واجب كذا فى الهداية

* الفصل الاول

* عن انس قال ضحى رسول الله * روايت است از انس كه كفت قرباني كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بكبشين * بدو كبش بفتح كاف وسكون با كوسفند نر كه سرون ميزند بفارسي قچقار * املحين * املح آنكه سياهي وى آميخته بسپيدى باشد وبعض كفته اند كه بياض او بيشتر از سواد او باشد وملحه بضم ميم وسكون لام از الوان بياض مخلوط بسواد * اقرنين * شاخ دار يعني دراز شاخ والا هر كبش شاخ دار است يا مراد سالم القرنين است * ذبحهما بيده * ذبح كرد آنحضرت آن دو كبش را بدست مبارك خود * وسمى وكبر * ونام خدا برد وتكبير كفت در وقت ذبح كردن چنانكه شرط ذبح است * قال رأيته واضعا قدمه على صفاحهما * كفت انس ديدم آن حضرت را نهنده پاى مبارك خود را بر پهلوى وى يا بر روى وى وصفاح بكسر جمع صفح بفتح وسكون بمعني پهلو و جانب وروى وپهناى روى * ويقول * ومى كفت * بسم الله والله اكبر متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر بكبش اقرن * روايت است از عائشه كه آن حضرت فرمود بآوردن قچقار شاخدار * يطأ في سواد * كه پي سپر ميكند زمين را در سياهي يعني پايهاى او سياه باشد * ويبرك في سواد * ومى خسپد در سياهي يعني سينه وشكم وى سياه باشد وبروك خسپيدن وسينه بر زمين نهادن واصل وى در شتر است * وينظر في سواد * ونكاه مى كند در سياهي يعني چشم سياه باشد كذا قال الطيبي وبعض كفته اند كه حوالي چشم او سياه بود * فاتي به ليضحي به * پس آورده شد اين چنين كبش را تا ذبح كند وقرباني كند بدان * قال يا عائشة هلمي المدية * كفت آن حضرت اى عائشه بيار وبده مرا كارد را ومديه مثلثة الميم است * ثم قال اشحذيها بحجر * پستر كفت بعائشه تيز كن كارد را بسنكى شحذ بشين وحاى مهمله وذال معجمه تيز كردن كارد ومانند آن مشحذ فسان * ففعلت * عائشه ميكويد پس تيز كردم * ثم اخذها * پستر كرفت آن حضرت كارد را * واخذ الكبش فاضجعه ثم ذبحه * وكرفت آن حضرت كبش را وبر پهلو خوابانيد آنرا پستر ذبح كرد آنرا يعني خواست كه ذبح كند * ثم قال * پستر

گفت * بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد * خداوندا بپذیر از محمد واز آل محمد * ومن امة محمد * واز سائر امت محمد از ینجا بعض
استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز می باشد چه آن حضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا واغنیا واین سخن ضعیف
است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است واین فضل وکرم آنحضرت است با امت که شریک میکردانند ایشان را در ثواب عبادت
خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبینا عن امته * ثم ضحی به * پس طعام چاشت خورانید بدان مردم را تضحیه چنانکه بمعنی ذبح
کردن امت بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده این جا باین معنی است * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لاتذبحوا الا مسنة * بضم میم وکسر سین ونون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را * الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة
من الضأن * مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم وذال * رواه مسلم * شرح
این حدیث تفصیلی دارد آن را موافق مذهب حنفی بیان کنیم ودر شرح موافق مذهب اربعه کرده شده است بدانکه اضحیه
جائز نیست مگر از ابل وبقر وغنم وروایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز
اصناف ثلثه از ذبائح وغنم دو صنف است معز که آنرا بز گویند وضأن که آنرا میش خوانند وجاموس بسین مهمله که معرب گاومیش
است نوعی از بقر است وجائز است از جمیع این اقسام ثنی بتای مثلثه وهمین مراد است بمسنه که درین حدیث مذکور
است وآن از ابل آنچه تمام کرده پنج سال کامل را وپا نهاده در ششم ودر خلاصه گفته آنچه تمام شده بروی چهار سال واز
بقر آنچه استکمال کرده دو سال را واز غنم خواه ضأن باشد یا معز یکساله هکذا فی الهدایة ومذهب امام احمد نیز موافق
مذهب ما است ووجه تسمیه بمسنه آنست که وی می اندازد دندان پیش را که آنرا ثنایا گویند درین عمر ومسنه از سن
است بمعنی دندان یا بمعنی سال پس در جمیع این اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست است ودر هدایه گفته
است که جذع از ضأن در مذهب فقها آنچه تمام شده باشد بروی شش ماه وزعفرانی گفته هفت ماه واین بر تقدیری که عظیم
الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبه گردد بر نظر از دور واگر صغیر وحقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه
ودرست نیست جذعه از معز * وعن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا *
روایت است از عقبة بن عامر که از مشاهیر صحابه است که آن حضرت داد ورا گوسپندان که قسمت کند آنها را بر صحابهٔ
آنحضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد * فبقی عتود * پس باقی ماند بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تای مثناة
یک ساله از اولاد معز وبعض گفته اند آنچه گذشته بروی اکثر حول ودر خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بروی
اکثر سال * فذکره لرسول الله * پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که باقی مانده بود مر پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * راو گفت
غنیم همه قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود * فقال * پس گفت آنحضرت * ضح به انت * تضحیه کن بدان عتود تو
* وفی روایة * ودر روایتی این چنین آمده است که * قلت * گفتم * یا رسول الله اصابنی جذع * رسید مرا جذع یعنی از معز * قال
ضح به * گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بز یکساله است خود درست است نزد ما مطلق واگر کمتر از ان است
میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر است چنانکه در حدیث ابی برده در جذع معز آمده است که ذبح کن تو آنرا وکفایت
نمیکند از هیچ یکی مگر از تو وآنحضرت را می رسد که تخصیص کند بعض احکام را ببعض واحکام مفوض بود بوی بر قول صحیح
* متفق علیه * وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی * بود آنحضرت که ذبح میکرد ونحر میکرد در مصلی
از جهت اول وقت وسابقا معلوم شد که نحر مخصوص است با بل وذبح عام ونحر ابل افضل است از ذبح وی * رواه البخاری *
واین حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری وظاهر این است که همین
جا ذکر میکرد نه آنجا * وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن سبعة * گاو واقع میشود در قربانی از
هفت کس که شریک شوند دران * والبدنة عن سبعة * وشتر نیز واقع میشود از هفت کس * رواه مسلم وابوداؤد واللفظ له *
واین لفظ حدیث مر ابی داؤد راست این اعتراض است بر صاحب مصابیح که چون لفظ حدیث مر ابی داؤد راست می بایست که

آنرا در فصل ثاني ذكر ميكرد * وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر واراد بعضكم ان يضحي چون درآيد دهٔ ماه ذي الحجه وخواهد بعضي از شما كه قرباني كند * فلا يمس من شعره وبشره شيئا * پس بايد كه مساس نكند ونگيرد آن كس از موي خود وروي پوست خود چيزي را * وفي رواية فلا يأخذن شعرا ولا يقلمن ظفرا * پس بايد كه نگيرد موي را ونچيند ناخن را ويقلمن بتشديد وتخفيف هردو روايت است از تقليم وقلم هردو بيك معني است * وفي رواية من رأى هلال ذي الحجة واراد ان يضحي فلا يأخذن من شعره ولا من اظفاره * كسي كه ببيند هلال ذي الحجه را وخواهد كه تضحيه كند پس بايد كه نگيرد از موي خود ونه از ناخنان خود * رواه مسلم * اگر گوئي كه گرفتن مو وناخنان معقول ومتصور است ليكن گرفتن از بشره كه بمعني پوست است كه زير موي نباشد چه معني دارد جوابش آنكه متصور است كه كسي قطع جلد خود بسببي از اسباب يا بغير آن كند پس نهي ميكند كه نبايد كرد شيخ در شرح ميگويد كه تصريح كرده اند ائمه بدين معني وميگويد كه شارح مطلع نگشت بدين معني پس گفت كه مراد ببشره اينجا ظفر است بقرينهٔ روايت ديگر وگفته اند كه حكمت در نهي از گرفتن موي وناخن يا تشبيه است بحجاج بيت الله كه محرم اند در رنگ تعريف كه نزد بعض مستحب است يا بجهت آنكه تا تضحيه از هر جزو حتي موي وناخن واقع شود ولهذا ذبح قبل حلق است در روز نحر بمنا ومؤيد اين معني است كه اگر مقصود تشبه بحجاج بودي شامل وعام بودي تمامهٔ محظورات احرام را مثل لبس مخيط ومس طيب وغير آن واين نهي براي تحريم است نزد قومي وبراي تنزيه است نزد جماعه ودر جامع الاصول از حديث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار ليثي مي آرد كه گفت بوديم ما در حمام نزديك بيوم اضحي پس نوره كردند جمعي از اهل حمام وبعض گفتند كه منع ميكنند علما ازين باز چون ملاقات كردم سعيد بن المسيب واذكر كردم اين را نزد وي گفت يا ابن اخي اين حديثي است كه فراموش كرده اند مردم وترك كرده اند آنرا حديث كرده است ام سلمه زوجهٔ نبي قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم هلال ذي الحجة الحديث * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام العمل الصالح فيهن احب الى الله تعالى من هذه الايام العشر * نيست هيچ روزها كه كار نيك در وي دوست داشته تر باشد نزد خدا ازين ده روز كه دهٔ ذي الحجه است * قالوا * گفتند صحابه * يا رسول الله ولا الجهاد في سبيل الله * ونه كارزار كردن در راه خدا با كافران كه در غير اين ايام واقع شود * قال * گفت آنحضرت * ولا الجهاد في سبيل الله * ونه كارزار كردن در راه خدا آن نيز برابر بعملهاي ديگر نيست كه درين روزها كنند اگرچه عملهاي قليل وآسان باشد * الا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء * مگر جهاد از مرديكه بيرون آيد بنفس خود پس باز برنگشت از نفس ونه از مال خود بچيزي اگر باين مرحله كه برسد آن چيزي ديگر است واين فضل شهادت است * رواه البخاري *

* الفصل الثاني *

* عن جابر قال ذبح النبي صلى الله عليه وسلم يوم الذبح كبشين املحين اقرنين * ذبح كرد آنحضرت روز ذبح يعني روز نحر دو كبش املح اقرن معني اين در لفظ معلوم شد * موجوئين * كوفته شده رگهاي خصيتين آنها يعني خصي اگرچه خصا در لغت بيرون كشيدن خصيتين است اما مراد اينجا يكي است اگر گفته شود كه خصا نقصان است بكمي بعض اجزا هرگاه گوش وشاخ شكسته درست نباشد بجهت نقصان خصي چون درست باشد جوابش آنكه خصا در حيوان نقصان است در صورت ليكن كمال است در معني كه لحم خصي اطيب والذ است وقيمت وي اغلا واغلا است * فلما وجههما قال * پس هرگاه كه روي بقبله گردانيد آن دو كبش را براي ذبح گفت * اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض على ملة ابراهيم حنيفا * بدرستيكه من متوجه گردانيدم روي خود را بسوي آن كسي كه شكافته واز عدم بوجود آورده آسمانها وزمين را در حالتيكه بر كيش ابراهيم مائل از باطل بحق وقرباني كردن نيز سنت ابراهيم وكيش اوست * وما انا من المشركين * ونيستم من از مشركان كه در عبادت ودر ذبح كردن غير خدا را شريك گردانند وبنام بتان ذبح كنند * ان صلوتي ونسكي * بدرستيكه نماز من وهمه عبادات من وبيشتر اطلاق نسك برين عبادت مخصوص آيد كه قرباني كردن است * ومحياي ومماتي * وزيستن من ومردن من * لله رب العالمين * مر خداي راست كه پروردگار جهانيان است * لاشريك له * نيست هيچ انباز مر اورا * وبذلك امرت * وبهمين يعني بتوحيد وترك

* کتاب الصلوة * باب الاضحیة

شرک امر کرده شده ام من * وانا من المسلمین * ومن از جملهٔ اعلام آرندگان امرا وتسلیم کنندهٔ قضا وقدرا ویم وگاهی
میگفت وانا اول المسلمین ومن اول مسلمانان این امت ام چه هر پیغمبر اول مسلمانانست نسبت با مت خود بلکه اول تمامهٔ
مسلمانانم علی الاطلاق بحسب ذات ورتبه واین دعا در کتاب الصلوة در باب مایقول بعد التکبیر گذشته است * اللهم منک *
خداوندا این قربانی از عطای تو وفضل تست * ولک * ومر تراست وبرای ثواب تو ورضای تو میکنم * عن محمد وامته * قبول
کن از محمد وامت وی وداد اینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند وگفت * بسم الله والله اکبر ثم ذبح * پس ترذبح کرد
همین دو کلمه در ذبح کافی است باقی فضیلت است * رواه احمد وابوداود وابن ماجة والدارمي وفی روایة لاحمد وابي داود
والترمذی ذبح بیده * آمد بزیادت لفظ بیده واین نیز آمده که * وقال * وگفت آنحضرت * بسم الله والله اکبر اللهم هذا عني
وعمن لم یضح من امتي * خداوندا این قربانی از من است واز کسیکه قربانی نکرده از میان امت من * وعن حنش * بحای
مهمله ونون مفتوحتین وبشین معجمه کوفي تابعي است روایت میکند از امیر المؤمنین علي ودر احادیث وی سخن است وابوداود
میگوید ثقه است * قال رأیت علیا یضحي بکبشین * گفت دیدم علي را رضي الله عنه که قربانی می کرد بدو کبش * فقلت له ما هذا *
پس گفتم مرا ورا چیست اینکه بدو کبش قربانی میکني وتنها یک کبش کفایت است * فقال * پس گفت علي رضي الله عنه
* ان رسول الله * بدرستیکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اوصاني ان اضحي عنه * وصیت کرد مرا که تضحیه کنم از جانب وی
* فانا اضحي عنه * پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما چیست که آنحضرت فرموده بود که یک بار از من
تضحیه کن پس علي رضي الله عنه تضحیه کرد ووصیت آنحضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه
میکرده باشي پس وی رضي الله عنه دائم از جانب ایشان تضحیه میکرد وظاهر لفظ حدیث ناظر درین معني است والله اعلم واز اینجا
معلوم میشود که تضحیه از میت جائز است وبعض علما جائز نمیدارند تضحیه از میت واز ابن المبارک نقل میکنند که گفت
محبوب ترنزد من آنست که تصدق کند بتضحیه واگر تضحیه کند خود از وی چیزی نخورد وهمه تصدق کند * رواه ابوداود
وروی الترمذی نحوه * وعن علي * رضي الله عنه * قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن * امر کرد مارا
آنحضرت که تامل کنیم ونیک در نگریم از اضحیه چشم را وگوش را که دران نقصاني نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد * وان لا نضحي
بمقابلة * وامر کرد مارا با آنکه تضحیه نکنیم بمقابله بفتح با آنکه بریده شده است از بالای گوش وی * ولا مدابرة * ونه تضحیه کنیم
بمدابره نیز بفتح با آنکه بریده شده است از پایان گوش وی * ولا شرقاء * بفتح شین وسکون را بر وزن حمراء آنکه شکاف دارد
گوش اودراز * ولا خرقاء * ونه آنکه شکاف دارد گوش وی گرد * رواه الترمذی وابوداود والنسائي والدارمي وابن ماجة وانتهت
روایته * ومنتهی شده است روایت ابن ماجه * الی قوله والاذن * تا قول وی والاذن وان لا نضحي تا آخر در حدیث وی نیست
* وعنه قال * وهم از علي است رضي الله عنه که گفت * نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نضحي باعضب القرن والاذن * نهي کرد
آنحضرت که تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ وبشکسته شده گوش وعضب بعین مهمله وضاد معجمهٔ مفتوحه شکسته شدن شاخ وعضباء
گوسپند شاخ شکسته واکثر استعمال عضب در شاخ است وگاهی در گوش نیز اطلاق یابد چنانکه درین حدیث آمده است ومراد
بآن قطع اذن است * رواه ابن ماجة * وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ماذا یتقي من الضحایا *
پرسیده شد آنحضرت که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا یعني کدام ها است که بان تضحیه نتوان کرد * فاشار بیده *
فقال اربعا * پس اشارت کرد با نگشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را * العرجاء البین ظلعها * لنگ که پیدا است لنگي اوی
* والعوراء البین عورها * ویک چشم کور که پیدا است کوری او کل یا اکثر * والمریضة البین مرضها * وبیمار که پیدا است بیماری او چنانکه امید
صحت او نماند * والعجفاء التي لا تنقي * ولاغر که مغز در استخوان ندارد تنقي بضم تا وسکون نون وکسر قاف * رواه مالک واحمد
والترمذی وابوداود والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحي بکبش اقرن
فحیل * گفت ابوسعید خدری بود آنحضرت که قربانی می کرد بقچقار شاخ دار قوی هیکل گوشت دار فحیل بر وزن کریم اینجا

باين معني است واصل معني وی نرا ست قوی برجهنده بر ماده وگفته اند که اولی ترک نری است که بسیاری جهد بر ماده ومراد اینجا قوی وبزرگ است * ینظر في سواد * سیاه چشم * ویأکل في سواد * سیاه دهان * ویمشي في سواد * سیاه پای * رواه الترمذی وابوداؤد والنسائي وابن ماجة * وعن مجاشع * بضم میم وجیم وشین معجمة مکسورة * من بني سلیم * بضم سین وفتح لام * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول ان الجذع یوفي مما یوفي منه الثني * روایت است از مجاشع که صحابي است واز قبیلهٔ بني سلیم است واز مهاجرین است که بود آنحضرت میگفت که جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق را از چیزی که تمام میکند ازان چیز ثني ومراد از جذع ضأن است چنانکه در اول باب گذشت واگر جذع را تفسیر کنند بانچه تمام شده مر اورا یکسال حذع از معز نیز درست باشد چه ثني از معز یکساله را گویند ویوفي به تشدید است از توفیه * رواه ابوداؤد والنسائي وابن ماجة * وعن ابي هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعمت الاضحیة الجذع من الضأن * میگفت آنحضرت نیکو اضحیه است جذع از ضأن یعني جائزا ست برخلاف جذع از معز * رواه الترمذی * وعن ابن عباس قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم في سفر فحضر الاضحی * گفت ابن عباس بودیم ما با آنحضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی * فاشترکنا في البقرة سبعة وفي البعیر عشرة * پس شریک شدیم مادر گاو هفت کس ودر شتر ده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علما است وجمهور بر انند که این منسوخ است وگاو وشتر یک حکم دارند * رواه الترمذی والنسائي وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب * ودر کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است وحکم او نزد جمهور نیز همین است که گفته شد * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم * نکرد آدمي هیچکاری روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعني تضحیه واگرچه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی با اضحیه نرسد اما درین روز تضحیه افضل از تصدق است هرچند گوشت آنرا تصدق نکند اگرچه تصدق ثلث مستحب است واین آنچنان که آفاقي را در مکه طواف افضل است از نماز * وانه لیأتي یوم القیمة بقرونها واشعارها واظلافها * وبدرستي که آن جانور بخون ریخته شده می آید بشاخهای شان وموهای شان وطلف سم شکافته را گویند چون سم گاو وگوسپند وامثال آن یعني می آید در میزان اعمال وگران میکرداند میزان را * وان الدم لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض * وبدرستي که خون هرآینه می افتد نزد خدا در مرتبهٔ قبول بیش از آنکه افتد بر زمین * فطیبوا بها نفسا * پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس وطیبوا بتشدید وتخفیف از تطییب وطیب هردو روایت است معني اول بر وجه اول وثاني بر ثاني * رواه الترمذی وابن ماجة * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة * نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدارا دران روزها از دههٔ ذی الحجة یعني عبادت کردن درین دهه محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصا تضحیه که فاضل تر ومحبوب تر از عملهای دیگر است * یعدل صیام کل یوم فیها بصیام سنة * برابر است روزهٔ هر روز دران روزها بروزهٔ یک سال * وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر * وبرابر است برخاستن وگزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها به نماز شب قدر وعلما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجه وعشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه دروی وشبهای عشرهٔ رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر دران فتدبر * رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی اسناده ضعیف * وگفته است ترمذی اسناد این حدیث ضعیف است *

الفصل الثالث

* عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی است کنیت وی ابو عبد الله وگاهي جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد وی وی را بجلی وعلقي واسلمی گویند نخست در کوفه بود پس به بصره رفت وازانجا نیز آمد ودر قبهٔ ابن الزبیر بعد از چهار سال ازان از عالم رفت روایت میکنند ازوی حسن بصری ومحمد بن سیرین وغیرهما * قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آنحضرت * فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوته وسلم * پس

تجاوز نکرد یا بازنکشت آنحضرت از نماز کزاردن و فارغ شدن از ان و سلام دادن * فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته * پس ناکاه آنحضرت می بیند کوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ کردد از نماز خود * فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی * پس کفت آنحضرت کسی که ذبح کرده است پیش از انکه نماز کرده شود یا پیش از انکه نماز بکزارد آنحضرت یا پیش از آنکه ما نماز بکزاریم شک راوی است که یصلی بیا است مجهولا و معلوما یا نصلی بنون * فلیذبح مکانها اخری * پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیهٔ دیکر را * وفی روایة * و در روایتی اینچنین آمده است * قال * کفت جندب * صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح * نماز کزارد آنحضرت روز نحر پس تر خطبه خواند پس تر ذبح کرد * وقال * و کفت * من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم الله و کسی که ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی که بکند * متفق علیه *

* وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی * قربانیها دو روز است بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت است در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و دو روز دیکر بعد وی یازده و دوازده این مذهب ما است و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز است بعد از روز عید در هدایه کفته است که دلیل است ما را انچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله عنهم که ایشان کفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین است و بی شک آنرا از حضرت شنیده کفته اند زیرا که رای و اجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و اکر در اخبار تعارض و تخالفی باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط * رواه مالک وقال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله * وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی * اقامت کرد آنحضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد ظاهر ازین عبارت آنست که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر ذکر کرده اند که شرعیت اضحی در سنه ثانیه است فتدبر * رواه الترمذی * وعن زید ابن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم * کفت زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است که کفتند اصحاب آنحضرت * یا رسول الله ما هذه الاضاحی * چیست این قربانیها و چیست اصل آن * قال * کفت آنحضرت * سنة ابیکم ابرهیم * این اضاحی سنت پدر شما است که ابراهیم است * علیه السلام قالوا فما لنا فیها * کفتند صحابه پس چیست ما را در ان از اجر و ثواب * یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة * کفت در مقابل هر موی نیکی است و این در معز و بقر است که موی دارند * قالوا فالصوف * کفتند پس ثواب در انچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست * یا رسول الله قال بکل شعرة من الصوف حسنة * کفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است از اینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال میکنند * رواه احمد و ابن ماجة *

* باب العتیرة * عتر بکسر عین و عتیره بر وزن ذبیحه کوسپند قربانی جاهلیت است که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد از ان منسوخ شد توریشتی کفته که بسیاری از علما عتیره را مکروه پنداشته اند و نفی مشروعیت آن میکنند از جهت حدیث ابی هریرة که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میکویند که نهی مخصوص است بصنع جاهلیت که برای بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کند تنک نیست کار بروی و دلالت میکند برین حدیث نبیشه که روایت کرده است آنرا ابوداود که کفت مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی *

* الفصل الاول * عن ابی هریرة رضی الله عنه * عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع * نیست فرع بفتح فا و را * ولا عتیرة * و نیست عتیره * قال * کفت راوی * والفرع اول نتاج کان ینتج لهم * فرع اول ولدی که زائیده میشد از ناقه یا غنم برای ایشان * کانوا یذبحونه لطواغیتهم * بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود * والعتیرة فی رجب * و عتیره آنچه ذبح میکنند در رجب * متفق علیه * این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است *

* الفصل الثانی * عن مخنف * بکسر میم و سکون خای معجمه بنون

وفا * بن سليم * بضم سين وفتح لام صحابي است والي گردانيده بود او را امير المؤمنين علي رضي الله عنه بر اصفهان روايت كرده است ازان حضرت حديث در اضحيه وعتيره * قال كنا وقوفا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفة فسمعته يقول * گفت بوديم ما وقوف كننده با آنحضرت در روز عرفه پس شنيدم من آنحضرت را كه ميگويد * يا ايها الناس ان على كل اهل بيت في كل عام اضحية وعتيرة * اى مردمان بدرستيكه بر اهل خانه در هر سال اضحيه وعتيره است * هل تدرون ما العتيرة * آيا مي دانيد كه چيست عتيره * هي التي تسمونها الرجبية * عتيره آنست كه مي ناميد شما آنرا رجبيه بجهت ذبح او در ماه رجب * رواه الترمذي وابوداود والنسائي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب ضعيف الاسناد وقال ابوداود والعتيرة منسوخة * وگفته است ابوداود كه عتيره منسوخ است وتوربشتي در نسخ وى سخن كرده است كه خطبهٔ آنحضرت بعرفه در حجة الوداع بود وآن پيش از فوت آنحضرت بد وسه ماه بود كه ثابت كرد نهي را بعد ازان والله اعلم *

* الفصل الثالث *

عن عبد الله ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بيوم الاضحى عيدا جعله الله لهذه الامة * گفت آنحضرت امر كرده شده ام بروز اضحى در حاليكه آن عيدى است كه گردانيده است آنرا خداى تعالى براى اين امت * قال له رجل * گفت مر آنحضرت را مردى * يا رسول الله ارأيت ان لم اجد الا منيحة انثى * خبر ده مرا كه اگر نيابم من مگر منيحه كه انثى است * افاضحي بها * آيا پس قرباني كنم بوى ومنيحه بحاى مهمله بر وزن كريمه از منح است بمعني عطا وعرب را عادت بود كه ناقهٔ شيردار يا غنم شيردار را بمحتاجان ميدادند كه بشير وى بلكه بپشم وى وولد وى تا مدتي كه احتياج باشد منتفع شوند وبعد از قضاى حاجت باز گردانيده بدهند واز تقييد بانثى معلوم ميشود كه ذكر را نيز منيحه ميكويند وتاى او مثل تاى حمامه خواهد بود كه بر نر نيز اطلاق ميكنند يا اين قيد اتفاقى است براى تاكيد آورده يعني كه انتفاع در وى پيشتر است پس گفت اگر جز منيحه نداشته باشم آيا او را هم تضحيه كنم * قال لا * فرمود آن حضرت مكن * ولكن خذ من شعرك واظفارك * وليكن بگير از موي خود وناخنان خود * وتقص شاربك * ومي بري وكوتاه ميكني بروت هاى خود را * وتحلق عانتك * ومي ستري موى زهار خود را * فذلك تمام اضحيتك عند الله تعالى * پس آن تمام افعال قرباني تست ودر حكم قرباني است در اجر وثواب نزديك خداى تعالى * رواه ابوداود والنسائي *

* باب صلوة الخسوف *

مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر وكسوف در شمس است ورواة حديث بعضي بكاف روايت كرده اند در هر دو وبعضي بخا در هر دو وجماعه بخا در قمر وبكاف در شمس واحاديث كه مذكور است درين باب مخبر است از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم همه در كسوف شمس است جز حديث ثاني كه محتمل است وشيخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل كرده وجز امري كه در حديث ابن عباس واقع شده كه ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله ودر حديث عائشه فادعوا الله وكبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت درين دو حديث معلوم نشده وشيخ ابن الهمام از دارقطني از حديث ابن عباس آورده كه آنحضرت در كسوف شمس وقمر ميگزارد هشت ركعات در چهار سجدات واز حديث عائشه نيز آورده كه آنحضرت ميگزارد در كسوف شمس وقمر چهار ركعات وچهار سجدات وليكن در اسناد اين هر دو حديث مقال است والله اعلم وبدانكه نزد ما صلوة كسوف شمس دو ركعت است بجماعت در صورت نفل در هر ركعت يك ركوع چنانكه معتاد است در نماز بى خطبه ودر خسوف قمر جماعت نيست هريكى بنفس خود تنها ميگزارد ونزد شافعي براى هر دو جماعت وخطبه ودو ركوع در هر ركعت بر وجه مذكور در حديث ابن عباس وهمچنين نزد امام احمد در مشهور از مذهب وى وجائز است نزد اكثر اصحاب وى تنها نيز وبر كوع واحد وبى خطبه ودليل براى ما حديث ابن عمر است كه ناطق است بانچه مذهب ماست وحال اكشف است مر رجال را كه در صف پيش ايستاده اند از نسا وصبيان كه موقف ايشان صف پسين است پس روايت ايشان راجح تر باشد كذا في الهداية وشيخ ابن الهمام احاديث آورده بروايات صحيحه وحسنه كه مثبت مذهب حنفيه اند وتكلم كرده اند بر احاديث تعدد ركوع كه در آنها اضطراب كرده اند رواة آن بعضي دو ركوع روايت كرده اند وبعضي سه وبعضي چهار وبعضي پنج پس واجب شد كه گزارده شود بر وجهى كه معهود است

نموافق است مر روايات اطلاق را مثل قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم فاذا كان ذلك فصلوا وبجهت همين اضطراب كثير گفته اند بعضى از مشائخ ما كه سبب آن اشتباه است كه بجهت كثرت از دحام اهل صفوف پسين را افتاده وظاهر آنست كه كسوف در زمان آنحضرت جز يكبار واقع نشده وهيچ كس تعدد وقوع آنرا روايت نكرده ووقوع آن متعدد در مدت ده سال بغيل وخلاف عادت است وليكن قول صاحب هدايه كه حال اكشف است مر رجال را بر تقدير تمام است كه غير عائشه از رجال كسى موافق وى روايت نكرده باشد والله اعلم بحقيقة الحال *

* الفصل الاول * عن عائشة * رضي الله عنها * قالت ان الشمس خسفت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت عائشه كه آفتاب گرفت در زمان آنحضرت يعنى بعد از هجرت در مدينه * فبعث مناديا * پس برانگيخت نداكننده را ازده منده را كه فرياد كرد * الصلوة جامعة * پس جمع شدند مردم * فتقدم * پس پيش رفت آنحضرت براى امامت * فصلى اربع ركعات في ركعتين * پس باز ارد آن حضرت چهار ركوع در دو ركعت در هر ركعت دو ركوع چنانكه صورت آن بيايد برخلاف معهود كه در هر ركعت يک ركوع مي باشد * واربع سجدات * چنانكه معهود است * قالت عائشة ما ركعت ركوعا قط ولا سجدت سجودا قط كان اطول منه * گفت عائشه ركوع نكرده ام من هيچ ركوعى را هرگز وسجده نكردم هيچ سجده را هرگز كه درازتر باشد ازين ركوع وسجود كه در نماز خسوف كردم كه اين از همه درازتر بود * متفق عليه *

وعنها قالت جهر النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الخسوف بقراءته * گفت عائشه بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قراءت خودرا يعنى خسوف قمر كذا قال الشيخ في شرحه وگويا كه ثابت شده است روايت آن والا استعمال خسوف در شمس نيز آمده است چنانكه معلوم شد والله اعلم * متفق عليه * وعن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس معه * گفت ابن عباس گرفت آفتاب در زمان آن حضرت همچنين است در روايت بخاري و در روايت مسلم انكسفت ودر شرح السنه خسفت پس نماز گزارد آنحضرت ونماز گزاردند مردم باوى يعنى آن حضرت امامت كرد وايشان اقتدا كردند بوى * فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة * پس قيام كرد آن حضرت قيام دراز نزديک از قراءت سورة بقره يعنى آنقدر از زمان كه دروى سورۂ بقره بخوانند واز اينجا به يقين معلوم نميشود كه سورۂ بقره خوانده باشد والله اعلم * ثم ركع ركوعا طويلا * پستر ركوع كرد ركوعى دراز ودر بعض روايات آمده كه مانند از قيام * ثم رفع * پستر بر داشت سر از ركوع * فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول * پس ايستاد ايستادني دراز واين ايستادن فروتر از قيام اول بود ودون بمعني قريب نيز مي آيد ازين حديث معلوم نشد كه در قيام دوم قراءت كرد يا تسبيح خواند ظاهر ثاني است والله اعلم * ثم ركع ركوعا طويلا * بعد از ان باز ركوع كرد بار دوم ركوعى دراز * وهو دون الركوع الاول * واين ركوع دوم فرو تر يا قريب ركوع نخستين بود * ثم رفع رأسه * پستر بر داشت سر از ركوع دوم * ثم سجد * پستر سجده كرد يعنى دو سجده چنانكه معهود است در سجده وجلسه اينجا بيان طويل نكرد * ثم قام قياما طويلا وهو دون القيام الاول * پستر قيام كرد قيامى طويل براى ركعت دوم واين قيام فرود يا قريب با قيام اول بود كه در ركعت اولى كرده بود * ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول * پستر ركوع كرد در ركعت دوم ركوع دراز واين ركوع دون ركوع اول بود كه در ركعت اولى كرده بود * ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول * پستر ايستاد ايستادني دراز واين ايستادن دون ايستادني بود كه درين ركعت ثانيه كرده بود * ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول * پستر ركوع كرد ركوع طويل واين دون ركوع اول بود كه درين ركعت كرده بود * ثم رفع ثم سجد * پستر بر داشت سر پستر دو سجده كرد * ثم انصرف * پستر بر گشت از نماز يعني بعد از تشهد وتسليم وذكر نكرد اين را از جهت ظهور * وقد تجلت الشمس * وحال آنكه بتحقيق آشكارا وروشن شد آفتاب * فقال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله * پس گفت آنحضرت كه آفتاب وماه دو نشان اند از نشانهاى كه دلالت ميكنند بوجود خود وخسوف وكسوف خود بر كمال قدرت وسلطنت بارى تعالى وموجب عبرت اند مر اهل دانش راكه در يک ساعت با آن نورانيت وابهت مظلم ومكسوف شدند همچنين قادر است وى تعالى والعياذ بالله كه نور علم وايمان از آدميان كسف كند وتاريک گرداند * لا ينخسفان لموت احد ولا لحيوته * نميگيرند از جهت حيات كسى ونه از جهت ممات كسى اين دفع است مر اعتقاد

اهل جاهليت راكه خسوف وكسوف بسبب حادثهٔ عظيم مانند موت شخصى بزرگ وضرر عام مى باشد ودران روز موت
ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم نيز اتفاق افتاده وميگفتند مردم كه مگر بجهت آن باشد ازين جا معلوم شد كه اعتقاد اهل
جاهليت در موت عظيم وضرر عام بود پس ذكر حيات باوى بجهت استتباع واستطرادست موت باشد والله اعلم * فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله *
پس چون به بينيد شما خسوف را پس ذكر كنيد خدا را * قالوا * گفتند صحابه * يا رسول الله رأيناك تناولت شيئا في
مقامك هذا * ديديم ترا كه گرفتني توچيزى را يا قصد گرفتن آن كردى در جاى ايستادن توكه اينست يعني درينجا كه نماز ميگزاردى
يا درينجا پند ونصيحت ميكردى ما را زيرا كه آنحضرت بعد از نماز خطبه نيز خواند چنانكه در احاديث آمده است * ثم رأيناك
تكعكعت * پستر ديديم كه بازايستادى وپس آمدى * فقال اني رأيت الجنة فتناولت منها عنقودا * پس گفت آنحضرت بدرستيكه
كه ديدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشهٔ انگور وظاهر مراد آنست كه قصد گرفتن آن كردم بقرينهٔ
قول وى صلى الله عليه وسلم * ولو اخذته لاكلتم منه ما بقيت الدنيا * واگر ميگرفتم آنرا هرآينه ميخورديد شما ازوى تا مدت
بقاء دنيا يا مراد آنست كه گرفتم براى خود واگر ميگرفتم براى شما وميدادم شما را ميخورديد شما ازان هميشه باين طور كه هردانهٔ
كه ازان ميخورديد دانهٔ ديگر بجاى آن پيدا ميشد چنانكه خاصيت ميوهاى بهشت است ومانند زيادت طعام وتمر وروغن بمعجزهٔ
آنحضرت صلى الله عليه وسلم * ورأيت النار فلم ار كاليوم منظرا قط افظع * وديدم آتش را پس نديدم هيچ منظر را مثل منظرى كه امروز
ديدم هرگز شنيع تر ورسواتر * ورأيت اكثر اهلها النساء * وديدم بيشترين اهل آتش زنان را * فقالوا بم * پس گفتند صحابه
بسبب چه چيز زنان بيشترين اهل آتش اند * يا رسول الله قال بكفرهن * گفت آنحضرت بسبب كفر ايشان * قيل يكفرن بالله *
گفته شد آيا بسبب آنكه كفر مى ورزند بخدا * قال * گفت * يكفرن العشير * كفران نعمت ميكنند زوج را * ويكفرن الاحسان *
وكفران ميكنند نيكي را از هركه باشد * لو احسنت الى احدهن الدهر * اگر نيكي كني توبسوى يكى از زنان تمام روزگار
* ثم رأت منك شيئا * پستر به بيند يكى از ايشان از تو اندك چيزيرا از بدى * قالت ما رأيت منك خيرا قط * ميگويد نديدم
از تو هيچ نيكي هرگز * متفق عليه * وعن عائشة نحو حديث ابن عباس * روايت است از عائشه مانند همين حديث ابن عباس
* وقالت * وگفته است عائشه * ثم سجد * پستر سجده كرد آنحضرت وزيادت كرده است عائشه بران اين عبارت را كه * فاطال
السجود * پس دراز كرد سجود را ونيز زيادت كرده است خطبه ودعا وتكبير وصلوة وتصدق وزيادات ديگر را كه بيايد * ثم انصرف
وقد انجلت الشمس * پستر برگشت آنحضرت از نماز وحال آنكه بتحقيق آشكارا شد آفتاب * فخطب الناس * پس خطبه كرد آنحضرت
مردم را * فحمد الله واثنى عليه * پس سپاس گفت خدا را وستايش كرد بروى * ثم قال * پستر گفت * ان الشمس والقمر آيتان
من آيات الله لا يخسفان لموت احد ولا لحيوته فاذا رأيتم ذلك فادعوا الله وكبروا * پس چون به بينيد آنرا پس دعا كنيد خدا را
وبه بزرگي ياد كنيد * وصلوا وتصدقوا * ونماز بگزاريد وتصدق كنيد * ثم قال * پستر گفت * يا امة محمد والله مامن احد اغير من الله
ان يزني عبده او تزني امته * اى امت محمد بخدا سوگند نيست هيچ يكى غيرتناك تر از خدا درين كه زنا كند غلام وى يا زنا كند
داهٔ وى معني غيرت كراهت شخص است اشتراك غير وى را در چيزيكه حق اوست ومراد بغيرت خدا كراهت مخالفت امر
ونهي وى وغيرت وى تعالى در همه معاصي است وذكر زنا بطريق تمثيل است وتخصيص ذكر وى بجهت زيادت غيرت است
دروى * يا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا * اى امت محمد بخدا سوگند اگر ميدانستيد شما آنچه ميدانم
من از احوال آخرت واهوال قيامت وصفات جلال حق واحكام قهريهٔ وى تعالى وتقدس هرآينه كم ميخنديد وبسيار ميگريستيد
* متفق عليه * وعن ابي موسى قال خسفت الشمس فقام النبي صلى الله عليه وسلم فزعا * گفت ابوموسى اشعرى گرفت آفتاب پس
برخاست آنحضرت ترسان * يخشى ان تكون الساعة * درحالى كه ميترسيد از پيدا شدن قيامت يعني چنان ترسيد كه گويا كه قيامت
برپا خواهد شد واين از تخيل راوى است وتمثيل است والا آنحضرت عالم است بآنكه تا وى درميان مردم است قيامت قائم شدني
نيست وهنوز آن مواعيد كه حق سبحانه بارى كرده تمام كرده نشده * فاتى المسجد * پس آمد آنحضرت در مسجد * فصلى باطول قيام

ورکوع و سجود مارأيته قط يفعله * پس نماز گزارد بدراز ترين قيام و رکوع و سجود که نديدم من آنحضرت را هرگز که ميکرد آنرا
* وقال هذه الآيات التي يرسل الله لاتكون لموت احد ولا لحيوته ولكن يخوف الله بها عباده * و گفت اين نشانها که مي فرستد
الله تعالى نمي باشد از جهت موت هيچ يکي و نه از جهت حيات وي و ليکن مي ترساند خدا تعالى بدان بندگان خود را
بقدرت بر تغيير حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و نزول بليت اعاذنا الله چنانچه سابقا تقرير کرديم * فاذا رأيتم شيئا من ذلك
فافزعوا الى ذكره ودعائه واستغفاره * پس چون به بينيد شما چيزي را از آن پس بترسيد از خدا و پناه جوئيد بسوي ذکر وي و دعا
و استغفار وي و في الصراح فزع بالتحريک ترس و پناه جستن * متفق عليه * وعن جابر قال انكسفت الشمس في عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم مات ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت جابر گرفت آفتاب در زمان
آنحضرت روز موت ابراهيم پسر رسول الله صلى الله عليه وسلم که از ماريه قبطيه که در مدينه سنة ثمان متولد شده بود
و در سنة عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم ميگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت از ست * فصلى بالناس ست ركعات *
پس گزارد بمردم شش رکوع يعني در هر رکعت سه رکوع * باربع سجدات * بچهار سجده در هر دو رکعت دو سجده چنانکه معهود
است * رواه مسلم * و در روايات آمده است که موت ابراهيم روز عاشورا يا دهم ربيع الاول بود و در اين رد است
مر قول منجمين را که ميگويند گرفتن آفتاب نمي باشد مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنين است و اين برخلاف عادت بود
و اگر گويند در غير اين سه روز محال است اين سخن باطل است ان الله على كل شيء قدير * وعن ابن عباس قال صلى رسول الله
صلى الله عليه وسلم حين كسفت الشمس ثمان ركعات * گزارد آنحضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع يعني در هر رکعت چهار
رکوع * في اربع سجدات * در چهار سجده * وعن علي مثل ذلك * و از امير المؤمنين علي رضي الله عنه نيز مانند اين مروي
است يعني ايشان نيز روايت کرده اند که آنحضرت اينچنين گزارد يا از ايشان نيز آمده است که همچنين گزاردند * رواه
مسلم * وعن عبد الرحمن بن سمرة * از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کنيت وي ابو سعيد عبشمي گويند نسبت
بعبد شمس و نام اصلي وي عبد الكعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد روز فتح و بود از ظلقا و فتح کرد سجستان
و کابل را براي عثمان رضي الله عنه * قال كنت ارتمي باسهم لي بالمدينة في حيوة رسول الله * گفت بودم من که تير انداز ي
ميکردم بتيرهاي که بود مرا بمدينه در حيات پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذ كسفت الشمس * ناگاه گرفت آفتاب
* فنبذتها * پس انداختم تيرها را از دست * فقلت والله لانظرن الى ما حدث لرسول الله * پس گفتم بخدا سوگند مرآينه
نظر کنم و به بينم حاليکه نو پيدا شد مر پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم في كسوف الشمس * در گرفتن آفتاب يعني به بينم که آنحضرت
چه حال دارد و چگونه است در اين وقت * قال * گفت عبد الرحمن بن سمرة * فأتيته وهو قائم في الصلوة * پس آمدم آنحضرت
را در حال آنکه وي ايستاده است در نماز * رافع يديه * بر دارنده است هر دو دست خود را * فجعل يسبح ويهلل ويكبر ويحمد
ويدعو * پس شروع کرد در تسبيح و تهليل و تکبير و تحميد و دعا * حتى حسر عنها * تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد از آفتاب
کسوف * فلما حسر عنها * پس هنگاميکه دور کرده شد از آفتاب کسوف * قرأ سورتين * خواند آنحضرت دو سوره را * وصلى
ركعتين * و گزارد دو رکعت و تمام کرد آنرا صورتش چنانکه طيبي ذکر کرده آنست که در آمد آنحضرت در صلوة و ايستاد
در قيام اول و تطويل کرد در تسبيح و تهليل و تکبير و تحميد و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از ان خواند قرآن و رکوع و سجود
کرد پس بر خاست در رکعت ثانيه و خواند در وي قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم * رواه مسلم في
صحيحه عن عبد الرحمن بن سمرة وكذا في شرح السنة عنه وفي نسخ المصابيح عن جابر بن سمرة * اگرچه صاحب مصابيح
ذکر صحابي عادت ندارد اما اينجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورد و تائيد کرد آنرا بر روايت
مسلم و شرح السنة که آن نيز از صاحب مصابيح است و هم از جهت تاکيد و تائيد خود رواه مسلم في صحيحه گفت و اگر نه
ذکر في صحيحه حاجت نيست كما لايخفى * وعن اسماء بنت ابي بكر رضي الله عنهما * قالت لقد امر النبي صلى الله عليه وسلم *

بالعتاقة في كسوف الشمس * بتحقيق امر كرد آن حضرت با آزاد كردن بنده در گرفتن آفتاب وعتاقت بفتح عين بمعنى اعتاق است * رواه البخاري *

الفصل الثاني

عن سمرة بن جندب قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في كسوف لا نسمع له صوتا * گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالى كه نمى شنويم ما مر آن حضرت را آواز يعني قراءت بسيت خواند وشيخ در شرح سفر گفته كه مذهب شافعيه اخفاء قراءت است در صلوة كسوف الشمس از جهت بودن وى نهاريه انتهى واز اين جهت حمل كرد شيخ در حديث عائشه كه حديث دوم باب است خسوف را بر گرفتن قمر كه گفت جهر كرد پيغمبر صلى الله عليه وسلم در صلوة خسوف قراءت را وهمين است قول ابي حنيفه ونزد صاحبيه جهر است وبر روايتي قول محمد مثل قول ابي حنيفه است زيرا كه آنرا نوعيست نوافل ميگزارند چنانكه گذشت * رواه الترمذي وابوداود والنسائي وابن ماجة * وعن عكرمة قال قيل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم * عكرمه كه مولاى ابن عباس است ويكى از فقهاى مكه وتابعين است وشمني گفته هيچ يكى نديدم كه اعلم بود بكتاب الله از عكرمه اصل او از بربر است گفت كه گفته شد مر ابن عباس را كه مرد فلان زن كه بعضى از ازواج مطهرة آن حضرت است ومراد باين فلانه صفيه است رضي الله عنها * فخر ساجدا * پس بر روى افتاد ابن عباس سجده كنان * فقيل له تسجد في هذه الساعة * پس گفته شد مر ابن عباس را آيا سجده ميكني درين ساعت يعني بى وجود موجب سجده وسجده بى موجب ممنوع است كذا في شرح الشيخ وتواند كه وقت كراهت نماز باشد وقياس كرده باشد سجده را برنماز وتوانند كه مراد بسجده نماز باشد چنانكه بعض علماء در سجده شكر بدان تاويل كرده اند فافهم * فقال * پس گفت ابن عباس * قال رسول الله * گفته است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم آية فاسجدوا * وقتيكه به بينيد شما نشانيي از نشانهاى نزول بلايا ومحن كه مى ترسانند خداى تعالى بندگان را بدان پس سجده كنيد از براى تضرع واستغفار واستظهار * واى آية اعظم من ذهاب ازواج النبي * وكدام آيت است بزرگ تر وشديد تر وترسانند تر از رفتن ازواج پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * ازعالم زيرا كه ايشانرا فضل صحبت است بافضل خاص زوجيت واختلاط وارتباط كه هيچكس از صحابه را آن نيست پس در رفتن ايشان ذهاب بركت وخير كثير باشد يا آنكه برفتن ايشان رفتن علمي است كه متفرد بودند ايشان بدان از علم باحوال درونى آن حضرت صلى الله عليه وسلم * رواه ابوداود والترمذي *

الفصل الثالث

* عن ابي بن كعب قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بهم فقرأ سورة من الطول * گرفت آفتاب در زمان آن حضرت پس خواند سورة را از سورهاى دراز طول بضم طا وفتح واو مخففه جمع طولى بر وزن طوبى مؤنث اطول كذا فى القاموس ودر بعض نسخ بكسر طا نوشته ووجه آن ظاهر نيست * وركع خمس ركعات * وركوع كرد پنج ركوع درين ركعت * وسجد سجدتين * وسجده كرد دو سجده چنانكه معهود است * ثم قام الى الثانية * پستر ايستاد بسوى ركعت ثانيه * فقرأ * پس خواند * سورة من الطول ثم ركع خمس ركعات * پستر ركوع كرد پنج ركوع درين ركعت نيز * وسجد سجدتين * وسجده كرد دو سجده * ثم جلس كما هو مستقبل القبلة يدعو * پستر نشسته ماند بعد از نماز چنانكه بود مستقبل قبله در حاليكه دعا ميكند * حتى انجلى كسوفها * تا آنكه آشكارا شد وروشن شد وزائل گشت گرفتن آفتاب * رواه ابوداود * وعن نعمان بن بشير قال كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يصلي ركعتين ركعتين * پس شروع كرد در گزاردن نماز دو دو ركعت احتمال دارد كه دو ركعت گزارد وچون منجلى نشد آفتاب دو ركعت ديگر گزارد * ويسأل عنها * وسوال ميكند از آفتاب وكسوف وى از مردم يا دعا وسوال ميكند از پروردگار تعالى * حتى انجلت الشمس * تا آنكه روشن شد آفتاب * رواه ابوداود وفي رواية النسائي ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى حين انكسفت الشمس مثل صلوتنا يركع ويسجد * آنحضرت گزارد هنگاميكه گرفت آفتاب مانند نماز ما كه ركوع ميكند وسجود ميكند يعني بى تكرار ركوع واين حديث دليل حنفيه است وامثال اين حديث بسيار است كه شيخ ابن الهمام ذكر كرده است * وله في اخرى ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج يوما مستعجلا الى المسجد وقد انكسفت الشمس * ومر نسائي را در روايت ديگر اينست كه آنحضرت بيرون آمد يعني از خانه

شتابان بسوی مسجد و حال آنکه بتحقیق گرفته بود آفتاب * فصلی حتی انجلت * پس بگزارد نماز تا آنکه بگشاد و روشن شد آفتاب
درین حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن * ثم قال ان اهل الجاهلية كانوا يقولون ان
الشمس والقمر لا ينخسفان الا لموت عظيم من عظماء اهل الارض * پس گفت آنحضرت بودند اهل جاهلیت که میگفتند که
آفتاب و ماه نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین * وان الشمس والقمر لا ينخسفان لموت احد ولا لحيوته *
و این چنین نیست که اهل جاهلیت میگویند * ولكنهما خليقتان من خلقه * بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوق اند از پیدایش حق
تعالی * يحدث الله في خلقه ما يشاء * نو پدید می آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد * فايهما انخسف فصلوا *
پس هر کدام از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز بگزارید * حتى ينجلي او يحدث الله امرا * تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پدید
آرد خدای تعالی امری را یعنی عذابی را یا قیامت را * باب في سجود الشكر وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث

اختلاف کرده اند علما در سجدهٔ تنها بیرون نماز که آیا جائز و مسنون و موجب تقرب بدرگاه الهی است یا نه بعض گفته اند
که آن بدعت است و حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را و نزد بعض جائز و مشروع
با کراهت و تفصیل کلام آنست که سجدهٔ خارج صلوة چند قسم است یکی سجدهٔ سهو و آن در حکم سجدهٔ صلوة است دوم سجدهٔ تلاوت
و درینجا خلافی نیست سوم سجدهٔ مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدهٔ شکر بر حصول
نعمت و دفع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و ورود احادیث و آثار
دروی بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالک مکروه است و ایشان میگویند که نعم الهی تعالی لا تعد ولا تحصی است بنده
عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنیت و استحباب باشد مؤدی بتکلیف ما لا یطاق است ولیکن آنها
که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجددهٔ حادثه اند که احیانا واقع میشوند نه دائما و ثابتا مثل وجود و توابع و لوازم آن و از آنحضرت
مروی است که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده کرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمهٔ کذاب و علی مرتضی کرم الله
وجهه بقتل ذی الثدیهٔ خارجی و کعب بن مالک ببشارت قبول توبهٔ او از تخلف غزوهٔ تبوک و قصهٔ وی از احسن قصص است در شرح
سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجدهٔ تحیت گویند و رخصتی دران در بعض روایات
فقهیه آمده است والله اعلم * الفصل الثاني * عن ابي بكرة * ابوبکره بتاء در آخر که صحابی
مشهور است و احوال وی و وجه تسمیهٔ وی باین اسم در مواضع نوشته شده است * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا جاءه امر سرورا * گفت بود آنحضرت چون می آمد ویرا امری از امور که موجب سرور و شادی است * او يسر به * شک
راویست که بجای سرورا يسر به بلفظ مجهول گفته یعنی امری که خوشحال و شاد گردانیده میشد آنحضرت بآن امر * خر ساجدا
شكرا لله تعالى * بر روی می افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدای تعالی را * رواه ابو داود والترمذي وقال هذا
حديث حسن غريب * وعن ابي جعفر ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى رجلا من النغاشين * آنحضرت دید مردی را
از نغاشیان * فخر ساجدا * پس بر روی افتاد سجده کنان و نغاش و نغاشی بضم نون و تخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه
قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یا است یا و نون جمع است در آخر وی و اگر بیاست یا محذوف شده و در بعض
نسخ نغاشیین بتشدید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود بتخفیف غین بی یا و بیاست و از سنت است که
چون مبتلای را به بیند از خدا عافیت خواهد گوید الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به ولیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را
به بیند مانند مرض و زشت روی آهسته بگوید چنانکه نشنود تا ایذا نکشد و شکسته دل نگردد و اگر فاسقی را به بیند آشکارا گوید
تا بشنود و توبه کند و باز آید * رواه الدارقطني مرسلا وفي شرح السنة لفظ المصابيح * و در شرح السنه لفظ مصابیح است یعنی این
حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور است روایت کرده است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد * وعن سعد بن ابي وقاص قال
خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة نريد المدينة * گفت سعد بن ابی وقاص که از عشرهٔ مبشره است بیرون آمدیم ما

با آن حضرت از مكه درحالي كه مي خواهيم مدينه را و ميرويم بسوى آن *فلما كنا قريبا من عزوزاء نزل ثم رفع يديه فدعا الله ساعة* پس هرگاه كه بوديم نزديك بعزوزا بفتح عين مهمله وسكون زاى اول وفتح واو و زاى ثانيه ممدوده يا مقصوره نام موضعي است ميان مكه و مدينه فرود آمد آن حضرت يعني از ناقه پس برداشت هر دو دست خود را پس دعا كرد خدا را ساعتي *ثم خر ساجدا فمكث طويلا* پس بر روى افتاد سجده كنان پس درنگ كرد در سجده دراز *ثم قام* پس برخاست *فرفع يديه ساعة* پس برداشت هر دو دست خود را ساعتي *ثم خر ساجدا* پس بر روى افتاد سجده كنان *فمكث طويلا ثم قام فرفع يديه ساعة ثم خر ساجدا* سه بار سجده كرد و برخاست و برداشت دستها را و دعا كرد ظاهر اصحابه پرسيده باشند كه اين چه بود يا پيش از پرسيدن ايشان *قال اني سألت ربي وشفعت لامتي* گفت بدرستيكه من سوال كردم پروردگار خود را و درخواستم آمرزيدن امت خود را *فاعطاني ثلث امتي* پس داد مرا سه يك امت مرا و بخشيد ايشان را بمن *فخررت ساجدا لربي شكرا* پس بر روى افتادم سجده كنان مر پروردگار خود را بجهت شكرگزارى اين نعمت *ثم رفعت رأسي فسألت ربي لامتي فاعطاني ثلث امتي* پس برداشتم سر خود را پس سوال كردم پروردگار خود را از براى آمرزيدن امت من پس داد مرا سه يك ديگر از امت من *فخررت ساجدا لربي شكرا ثم رفعت رأسي فسألت ربي لامتي فاعطاني الثلث الآخر* پس داد مرا سه يك ديگر را يا ثلث اخير را الآخر بفتح خا و كسر آن هر دو خوانده اند *فخررت ساجدا لربي شكرا* اين بود هر سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن *شعر* چه غم ديوار امت را كه باشد چون تو پشتي بان * چه باك از موج بحرا نرا كه باشد نوح كشتيبان *اينجا اشكالي مي آرند كه چندين آيات و احاديث در وعيد بكبائر وارد شده است كه نزد عاصيان را عذابي خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب ميكويند كه مراد باين دعا شفاعت و اعطاى امن از خسف و مسخ و مانند آن است از عذابها مانند آنكه بر امتان ديگر واقع شد نه عذاب آخرت وبعض كويند كه مراد امن از خلود عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بايشان و خروج از نار *رواه احمد وابوداود*

باب الاستسقاء استسقا در لغت آب خواستن و در شرع نماز و دعا و سوال باران نزد قحط سال با كيفيت مخصوصه ونزد اكثر ائمه صلوة در استسقا سنت است و نزد امام ابوحنيفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب كريم رزاق وهاب و استغفار بحكم نص قرآن سبب ادرار امطار است و ايشان ميكويند كه آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اكثر احاديث صلوة دران مذكور نيست مگر در وجه واحد و آن نيز بجميع خصوصياتش بصحت نرسيده است و آنچه مذكور راست همين دعا است و بتحقيق بصحت رسيده كه امير المؤمنين عمر رضي الله عنه استسقا كرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودي ترك نكردي و عدم علم عمر بآن با عموم بلوى و قرب عهد بزمان نبوت بعيد است در غايت بعد و ترك وى با وجود علم بدان ابعد است با وجود آنكه اين در حضور صحابه بود و تنبيه نكردن ايشان بر ان كنجايش ندارد و گفته اند كه مراد بقول امام ابوحنيفه لاصلوة في الاستسقاء آنست كه جماعت و خطبه و خصوصيات ديگر در وى سنت نيست و شرط نه و اگر هر كسي نماز نفل بكند و دعا و تضرع و سوال نمايد و استغفار كند بهتر باشد و احاديث مرويه در باب استسقا خالي از اضطراب نيست و بسيارى از طرق كه خصوصيات و كيفيات دران مذكور راست خالي از ضعف نيستند پس امام ابوحنيفه خلاصه و مقصود اصلي آن اخذ كرده اخذا بالمتيقن و ابو يوسف و محمد نيز موافق ائمه ديگر اند درين باب و بعض كويند كه مع ابي حنيفة است و فتوى الآن نزد حنفيه بر مذهب صاحبيه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم و عدم دليل بر اختصاص آن با نحضرت والله اعلم*

الفصل الاول عن عبدالله بن زيد قال خرج رسول صلى الله عليه وسلم بالناس الى المصلى يستسقي* روايت است از عبدالله بن زيد انصارى كه يكي از مشاهير صحابه است و وى و مادر و پدر و برادر وى صحابي اند گفت بيرون آمد آن حضرت با مردم بسوى مصلى درحالي كه تصد استسقا دارد *فصلى بهم ركعتين جهر فيهما بالقراءة* پس بگزارد با ايشان دو ركعت جهر كرد در ان دو ركعت بقراءت *واستقبل القبلة يدعو* و روى آورد بقبله درحالي كه دعا ميكند *ورفع يديه* و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه چنانكه در حديث آينده بيايد *وحول رداءه حين استقبل القبلة* وگردانيد

ود زدن میرفت وپیش می آمد وپس میرفت * فاذا مطرت سری عنه * پس چون می بارید وبخیر میگذشت کشاده کرده میشد از وی خوف ودور برده میشد ازوی خوف وسری بلفظ مجهول بتخفیف وتشدید هردو روایت است وبه تشدید برای مبالغه است * فعرفت ذلك عائشة * پس شناخت آنحالت را عائشه ودانست که بدیدن ابر وباران تغیری در آنحضرت پیدا می آید وچون بخیر میگذرد خوشحال میکردد * فسألته * پس پرسید عائشه آنحضرت را از علت آن * فقال لعله یا عائشة کما قال قوم عاد * پس گفت آنحضرت شاید که این ابر وباد ای عائشه مثل آن باشد که گفته است جماعهٔ عاد درانچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان * فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا * پس هرگاه که دیدند ایشان یعني قوم هود که عاد نام ایشان است ابری را که ظاهر شد درکنارهٔ آسمان گفتند که این ابریست که باران آرنده است برای ما وآخر آیت این است که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این ابر بارنده نیست بلکه این عذابی است که شتابي میکردید شما در طلب آن بادیست که در وی عذاب دردناک است * وفي روایة * ودر روایتی بجای فاذا مطرت سری عنه اینچنین آمده است که * ویقول اذا رأی المطر رحمة * وعادت شریف آن بود که میگفت آنحضرت وقتیکه میدید باران را خدا وندا بگردان او را رحمت وبرین وجه رحمت بنصب است یا معني آنست که چون ابر میدید میترسید وچون بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خدای تعالی وبرین وجه رحمت مرفوع است * متفق علیه * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس * خزائن غیب پنج علم است که غیر از آنرا جز خدا وگفته اند که مفاتح جمع مفتح است بفتح میم بمعني مخزن ومفاتیح نیز روایت است جمع مفتاح بمعني کلید یعني علومي که رسیده میشود بآن بسوی مغیبات وطیبي گفته که مفاتیح ومفاتح هر دو جمع مفتح ومفتاح می آید * ثم قرأ * پستر خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را * ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الآیه رواه البخاری * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیست السنة بان لاتمطروا * نیست قحط باین که باران داده نشوید شما * ولکن السنة ان تمطروا ولاتنبت الارض شیئا * ولکن قحط باینست که باران داده شوید یعني بسیار بباراند ونرویاند زمین چیزیرا یعني کمان نبرید که رزق وبرکت وروئیدن از باران است بلکه از جناب حق است وبقدرت ارست تعالی و تواند که باران بباراند وچیزی نروید وقحط بوجود آید * شعر * نباردهوا تا نگوئي ببار * زمین نا ورد تا نگوئي بیار * وسنه بمعني سال است غالب آمده در قحط سال ومراد درحدیث این معني است * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابي هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الریح من روح الله * گفت آنحضرت باد از رحمت آلهي است یعني غالب آنست که رحمت است وعذاب کا فر نیز رحمت است بر مؤمنان یا مراد آنست که رحمت است نسبت بیک قومی وعذاب است نسبت بقوم دیگر ودرکلام حذف واختصار است ای من روح الله ومن عذابه چنانکه گفت * تاتي بالرحمة وبالعذاب * می آرد گاهی رحمت را وگاهی عذاب را وچون آمدن باد بقدرت وارادت اوست * فلا تسبوها * پس دشنام مکنید آنرا * وسلوا الله من خیرها وعوذوا به من شرها * وسوال کنید خدا را از نیکي باد وپناه جوئید بخدا از بدی وی یعني بنده باید که راضي باشد بقضا وقدر آلهي اگرچه نسبت بوی بد باشد ولیکن از خدا نیکي خواهد باقي او حاکم است هرچه میخواهد میکند ومیدهد * رواه الشافعي وابوداود وابن ماجة والبیهقي في الدعوات الکبیر * وعن ابن عباس ان رجلا لعن الریح عند النبي صلی الله علیه وسلم * مردی لعنت ونفرین کرد وبد گفت ودشنام داد باد را واظهار کراهت کرد ازوی * فقال لاتلعنوا الریح * پس گفت آنحضرت لعنت نکنید باد را * فانها مامورة * زیرا که بدرستي باد امر کرده شده است ومستحق لعن نیست * وانه من لعن شیئا لیس له باهل رجعت اللعنة علیه * وبدرستیکه کسی که لعنت کند چیزیرا که نیست آن چیز مر لعنت را سزاوار باز برمیگردد لعنت بران کس * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن ابي ابن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتسبوا الریح * دشنام نکنید باد را * فاذا رأیتم ما تکرهون فقولوا * پس چون به بینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس بگوئید * اللهم انا نسألك من خیر هذه الریح * خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکي این باد * وخیر ما فیها * ونیکي چیزیکه در واست * وخیر

ما امرت به * ونیکی چیزیکه امر کرده شده است این باد بدان چیز * ونعوذ بک من شرهذه الریح وشر ما فیه وشر ما امرت به رواه الترمذی * وعن ابن عباس قال ما هبت ریح قط الا جثا النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه * گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز مگر آنکه نشست آنحضرت برد و زانوی خود * وقال * وگفت * اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا * خدا وندا بگردان این باد را موجب رحمت ومگردان اورا مادهٔ عذاب * اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا * خداوندا بگردان اورا ریاح ومگردان اورا ریح * قال ابن عباس فی کتاب الله تعالی * گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است * انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا * بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت * وارسلنا علیهم الریح العقیم * وفرستادیم بر ایشان باد نازاینده که باردر نمی گردانند درختان را * وارسلنا الریاح لواقح * وفرستادیم باد های آبستنی که درختان بوی باردر می شوند * وان یرسل الریاح مبشرات * واز آیات الٰهی است که میفرستد باد ها را بشارت دهنده بباران * رواه الشافعی والبیهقی فی الدعوات الکبیر * بدانکه مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد چنانکه در دو آیت نخستین وریاح بلفظ جمع در رحمت ودعای مذکور که در روایت ابن عباس آمده مبنی بر آنست وقول ابن عباس را که مذکور شد نیز مؤید آن ساخته اند وخطابی توجیه آن کرده که ریاح چون متکثر کردد سحابها را پیدا آرد وامطار بسیار آید وزروع وثمار پیدا کردد وچون یکبادمی وزد عقیم می باشد اینچنین است اعتقاد عرب وابو جعفر طحاوی این را منکر شده واستشهاد آورده بقول حق سبحانه وجرین بهم بریح طیبة وبانچه در بعض احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر وشر چنانکه در احادیث ابی هریرة کذشت الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب وقول آنحضرت انا نسألک من خیر هذه الریح وخیر ما فیها وحدیث عائشه که مذکور شد وگفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شد ضعیف است مقاومت بآن احادیث صحاح نتواند کرد وطیبی گفته غالبا ریح وریاح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف کردد ودرین جا سخن بسیار است در شرح مذکور شده است * وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا ابصرناشئا من السماء * بود آنحضرت چون میدید ابریرا که پیدا میشد از آسمان * یعنی السحاب * میخواهد از ناشی ابر را وابر را ناشی ازان گویند که پیدا میکردد ازمیان زمین وآسمان ودر صراح گفته که ناشی نخست انچه پیدا میشود از ابر * ترک عمله * میگذاشت آنحضرت کاری را که میکرد بجهت عروض خوف وخشیت * واستقبله * وروی می آورد بآن ابر * وقال * ومیگفت * اللهم انی اعوذ بک من شر ما فیه * خداوندا من پناه میجویم بتو از شر چیزی که درین ابر است * فان کشفه الله حمد الله * پس اگر کشاد خدای تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را * وان مطرت * واگر می بارید * قال اللهم سقیا نافعا * گفت خداوندا بده آب سود دهنده را وسقی بفتح سین وسکون قاف بتنوین بمعنی آب نوشانیدن وبضم سین بی تنوین نیز روایت است وآن اسم است از استسقا بمعنی آب نوشیدنی * رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجة والشافعی واللفظ له * وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال * بود آنحضرت چون میشنید آواز غریدن ابر وآواز آتش که از آسمان بارد میگفت * اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک * خداوندا مکش ما را بخشم خود وهلاک مکن ما را بعذاب خود وعافیت وسلامت بخش ما را پیش ازان * رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب *

* الفصل الثالث * عن عبد الله ابن الزبیر انه کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث * از عبد الله ابن الزبیر آمده است که بود وی چون میشنید رعد را میماند سخن را وخاموش میشد از جهت ترس وهیبت * وقال * ومیگفت * سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته * پاکی آن خدای را که بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی وفرشتگان از ترس وی ورعد اگر بمعنی آواز است اسناد تسبیح بوی بمجاز است زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود کو یا وی تسبیح میکند واگر نام فرشته است بحقیقت است والله اعلم * رواه مالک *

* کتاب الجنائز * جمع جنازه بفتح وکسر تخت که مرده را بروی بر دارند وانچه مرده بروی نباشد آنرا نعش وسریر خوانند کذا فی الصراح ودر نهایه گفته جنازه بکسر وفتح میت بر سریر وبعض گویند بکسر سریر وبفتح میت وقیل بالعکس ومشتق است از جنز بمعنی ستر *

* باب عیادة المریض وثواب المرض * عیادت وعیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن وعرانه

بضم نیز آمده مشتق از عود است بمعنی رجوع چه عائد رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است *

* الفصـــل الاول * عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجائع * طعام دهید گرسنه را و اطعام دادن گرسنه را سنت است اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض است اگر باضطرار کشیده فرض کفایت اگر متعین نگردد یکی و فرض عین اگر متعین گردد * وعودوا المریض * و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد نبود و عودوا بضم عین و سکون واو * وفکوا العانی * و خلاص کنید اسیر را اگر بنا حق بند کرده باشند یا حکم کرده باشد امیر بفدا یعنی سربهای او و فکوا بضم فا و تشدید کاف و فک جدا کردن دو چیز با هم در شده از یکدیگر * رواه البخاری *

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس * حق مسلمان بر مسلمان پنج است * رد السلام * جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد بلکه بجهت اهتمام است که فرض است بر وجه کفایت * وعیادة المریض * و بیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است نه حق صحبت و از بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده و امام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ایراد کرده و اول مسامحه است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند * واتباع الجنائز * و پس روی کردن جنازه ها و دنبال جنازه رفتن و نماز جنازه کردن نیز داخل اینست و فرض کفایت است و ذکر اتباع بجهت اهتمام است و اشارت بآنکه می باید که توقف کند بعد از نماز و پس روی کند هر قدر که تواند و توقف تا دفن افضل است * واجابة الدعوة * و قبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتی از ملاهی و مناهی در ان جا نباشد و امام غزالی گفته طعام که بجهت مفاخرت و مباهات بپزند و برای نام و آوازه بسازند نیز مانع از اجابت دعوت است و سلف مکروه می پنداشتند آنرا * وتشمیت العاطس * پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله و تشمیت بشین معجمه و مهمله و اول فصیح تر است و مشتق است از انچه مشتق است شوامت بمعنی قوائم دابه و گویا دعا است مر عاطس را به ثبات قدم بر خیر و صحت یا از شماتت بمعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعا است بازالهٔ شماتت اعدا از عاطس و ثانی از سمت بمعنی هدی و سیرت و نیک و تسمیت سنت عین است بر واحد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بروی در باب عطاس و تثاؤب از کتاب الآداب بیاید انشاء الله تعالی * متفق علیه *

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست * حق مسلمان بر مسلمان شش است * قیل ما هن * گفته شد چه چیز است و کدام است آن شش * یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه * گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بروی ورد سلام لازم آنست و در حدیث اول رد سلام گفت و اکتفا کرد بوی از ذکر سلام * واذا دعاک فاجبه * و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را * واذا استنصحک فانصح له * و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را و نصیحت در لغت خلوص است عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواهی و حق گزاری مسلمانان است و این سنت است و نزد استنصاح واجب * واذا عطس فحمد الله فشمته * و چون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را و یرحمک الله بگو * واذا مرض فعده * و چون بیمار شود پس عیادت کن او را * واذا مات فاتبعه * و چون بمیرد پس روی کن جنازهٔ او را بعد از نماز گزاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد و مراد حصر نیست و حقوق مسلمانی بسیار است در هر مقام چیزی از ان بیان کرد و تواند که نزول وحی بران بتدریج باشد * رواه مسلم *

وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بسبع ونهانا عن سبع * امر کرد ما را آنحضرت بهفت چیز و نهی کرد ما را از هفت چیز * امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز وتشمیت العاطس ورد السلام واجابة الداعی * معانی این پنج لفظ معلوم شد * وابرار المقسم * و امر کرد ما را براست گردانیدن سوگند خورنده را و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسر سین مخففه و ابرار القسم بفتح قاف و سین بمعنی سوگند نیز روایت است یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا تا سوگند وی راست گردد و حانث نشود یا سوگند خورد بر فعل خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تیسیر

و تحصيل اين كار و بهم رسانيدن اسباب آن و بعض كفته اند كه معني آن است كه اكر يكي ديكري را سوكند دهد و بكويد بخدا سوكند بر توكه اين كار بكن مستحب است بروى كه بكند بجهت تعظيم اسم پروردكار تعالى اكرچه لازم نيست و در دو صورت سابق بجهت برآوردن مسلمانان است از معصيت كه حنث است * ونصر المظلوم * وامر كرد ما را آنحضرت بياري دادن كسي كه بروى ستمي رفته است مسلمان باشد يا كافر ذمي ومستامن * ونهانا عن خاتم الذهب * ونهي كرد ما را از انكشتري طلا * وعن الحرير * واز پوشيدن جامهٔ ابريشمي * والاستبرق والديباج * بكسر دال واز پوشيدن استبرق وديباج ودر صراح كفته استبرق ديباى سطبر و ديباج فارسي معرب ديبا و اين همه اقسام حرير است * والميثرة الحمراء * ونهي كرد ما را از ميثرهٔ سرخ وميثره بكسر ميم وسكون يا و فتح مثلثه فراش صغير پر كرده شده به پنبه كه بر زين بنهند وبروى بنشينند و آنرا نمد زين كويند و اين از عادات اعاجم است كه برسم تكبر و رعونت از حرير و ديبا و جز آن بسازند وقيل بحمرا ناظر دران است كه اكر سرخ نباشد حرام نيست واكر بي قصد رعونت وبجهت ضعف و آسودكي بود نيز حرام نيست * والقسي * ونهي كرد از قسي بفتح قاف وتشديد سين مهمله نام جامهٔ منسوب بقس كه قريه است از مصر از كتان مخلوط بحرير وبعض كفته اند قسي بمعني قزي بزاى نسبت بقز بمعنى ابريشم وزاى را بسين بدل ميكنند وذكر اين ثياب واحكام آن در كتاب اللباس به تفصيل بيايد * وآنية الفضة * ونهي كرد از آوندهاى نقره * وفي رواية عن الشرب في الفضة * ودر روايتي آمده كه نهي كرد از نوشيدن در آوند نقره وخوردن نيز همين حكم دارد * فانه من شرب فيها في الدنيا لم يشرب فيها في الآخرة * پس بدرستيكه شان اينست كه كسي كه بنوشد در آوند فضه در دنيا ننوشد دران در آخرت واين محروم كردانيده شود از ان هميشه يا مدت طويل بجهت معاتبت بدين خطيه وآنيهٔ ذهب نيز همين حكم دارد وتخصيص بفضه بجهت جريان عادت است بشرب دران يا اين چون ادني است حرمت ذهب بطريق اولي خواهد بود واين منهيات مذكوره مخصوص بمردان است الا آنيهٔ فضه كه حرام است برمردان وبر زنان

---

* متفق عليه * وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم يزل في خرفة الجنة حتى يرجع * بدرستيكه مسلمان چون عيادت ميكند برادر مسلمان خود را هميشه مي باشد در چيدن ميوهٔ بهشت تا آن وقت كه باز ميكردد از عيادت وخرفه بضم خا وسكون را آنچه چيده شود از ميوه ومخرف ومخرفه بفتح ميم وكسر را وفتح آن بستان وكاهي ازخرفه نيز بستان اراده نمايند وكاهي بمعني كوچه ميان دو رستهٔ نخيل آيد وطيبي كفته كه مناسب اينجا حمل برين معني است بدليل روايت ديكر كه كفته من مخارف الجنة يعني در بستان بهشت است در طريقي كه موصل است بدان فافهم

---

* رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يقول يوم القيمة يا ابن آدم مرضت فلم تعدني * بدرستيكه پروردكار تعالى ميكويد در روز قيامت اى آدمي بيمار شدم من پس باز پرس نكردى مرا * قال يا رب كيف اعودك وانت رب العالمين * كويد آدمي اى پروردكار من چكونه عيادت كنم ترا وتو پروردكار جهانياني ومنزهي از بيمارى * قال اما علمت ان عبدي فلانا مرض فلم تعده * كويد پروردكار تعالى ايا ندانستي تو اي آدمي كه بندهٔ خاص من فلاني بيمار شد پس نپرسيدي اورا * اما علمت انك لو عدته لوجدتني عنده * ايا ندانستي توكه اكر تو عيادت ميكردى آن بنده را مي يافتي مرا نزد وى يعني رحمت ورضاى مرا نزد وى * يا ابن آدم استطعمتك فلم تطعمني * ميكويد پروردكار در روز قيامت اى پسر آدم طلب طعام كردم از تو پس طعام ندادي مرا * قال يا رب كيف اطعمك وانت رب العالمين * كويد آدمي پروردكار من چكونه طعام دهم ترا وتو پروردكار عالمياني وپاك ومنزهي از كرسنكي واز خوردن * قال اما علمت انه استطعمك عبدي فلان فلم تطعمه * كويد پروردكار تعالى ايا ندانستي توكه طعام طلبيد از تو بندهٔ من فلان پس طعام ندادي تو او را * اما علمت انك لو اطعمته لوجدت ذلك عندي * ايا ندانستي توكه اكر طعام ميدادي تو آن بنده را مي يافتي تو ثواب وجزاى آن طعام را نزد من * قال يا ابن آدم استسقيتك فلم تسقني * ميكويد پروردكار تعالى روز قيامت اى ابن آدم آب طلبيدم از تو پس آب ندادي تو مرا * قال يا رب كيف اسقيك وانت رب العالمين * كويد آدمي چكونه آب دهم ترا و

تو رب عالمیني ومنزهي ومبرائي از تشنكي واحتياج بآب * قال استسقاك عبدي فلان فلم تسقه * بكويد وي تعالى آب طلبيد از تو بندهٔ من فلان پس آب نداد ي تو اورا * اما علمت انك لو سقيته وجدت ذلك عندي * آيا ندانستي كه اگر آب ميدادي تو اورا مي يافتي جزاي آنرا نزد من ودر بعض نسخ آمده اما علمت انك چنانكه در قرائن ديگر است وبر تقدير عدم علمت اما حرف تنبيه است پوشيده نماند كه در عيادت مريض گفت اگر عيادت ميكردي مي يافتي مرا نزد وي ودر طعام وشراب گفت مي يافتي جزاي آنرا نزد من ودر تفنن اين عبارت مبالغه است در افضليت عيادت از طعام وسقي كما لا يخفى وهمين خبررا عارف رومي نظم كرده گفته است * مثنوي * آمد از حق نزد موسى اين عتيب * كاي طلوع نور تو كرده زجيب * مشرقت كردم بنور ايزدي * من حقم رنجور گشتم نامدي * گفت سبحانا كه پاكي از زيان * اين چه رمز است اين بكن يا رب عيان * باز فرمودش كه من رنجوريم * چون نپرسيدي تو از روي كرم * گفت يارب نيست نقصاني ترا * عقل گم شد اين گره را بر گشا * گفت مارا بندهٔ خاص گزين * گشت رنجور او منم نيكو ببين * هست رنجوريش رنجوري من * هست معذوريش معذوري من * هر كه خواهد همنشيني با خدا * گو نشيند در حضور اوليا * رواه مسلم * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل على اعرابي يعوده * روايت است از ابن عباس كه آن حضرت در آمد بر اعرابي در حالي كه عيادت ميكند اورا * وكان اذا دخل على مريض يعوده * وبود عادت شريف آنحضرت كه چون ميدر آمد بر مريض كه عيادت ميكرد اورا * قال له * ميگفت آنحضرت مر آن مريض را * لا باس طهور ان شاء الله * نيست باك يعني غم مخور واندوهگين مباش بانچه مي يابي از درد وسختي بيماري زيرا كه اين پاك كننده است گناهان را ودور كننده است آنها را بلكه تنقيه واصلاح كننده است مر بدن را نيز از اخلاط رديه واجزاي كثيفه * فقال له لا باس طهور ان شاء الله * پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابي را همين كلمه * قال * گفت اعرابي * كلا * نه اين چنين است * بل حمى تفور * بلكه تپي است كه ميجوشد چنانكه ديگ مي جوشد فور وفوران جوشيدن ديگ * على شيخ كبير * بر پير بزرگ سال * تزيره القبور * زيارت ميكناند اين تپ آن پير را گورها را * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فنعم اذن * پس آري همچنين باشد اكنون كه تو همچو ميگوئي غضب كرد آن حضرت بروي كه با وجود ارشاد بر طريق صبر وشكر از قبول آن ابا آورد وسلوك نكرد طريق ادب را وبيرون رفت از حد اعتدال وبراه كفران نعمت رفت واحتمال دارد كه آن بيمار كافر بود اما گفته اند كه ظاهر آنست كه از جفاة اعراب واجلاف ايشان بود كه از شدت وجع آن بيطاقتي كرد وبيتابي نمود وبا وجود آن تكلف كرد در سجع كه نه مقام آن بود ودر غضب آمد آن حضرت والزام كرد اورا بفال بد وشوم كه بر نفس خود كرد * رواه البخاري * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتكى منا انسان مسحه بيمينه * بود آنحضرت كه چون بيمار ميشد از ما آدمي مسح ميكرد آن حضرت آن آدمي را بدست راست خود ومي سود اورا بدست مبارك خود وشكايت بمعنى مرض ودرد مي آيد وشاكي ومشكو ميگويند دردناك را كه دردش بسيار نباشد. واصل معني راجع بشكايت است بمعني گله كردن * ثم قال * پستر ميگفت آن حضرت ومي خواند اين دعا را * اذهب الباس رب الناس * ببر اين درد را اي پروردگار آدميان وباس در اصل بمعني عذاب وسختي وحرب سخت شدن آيد * واشف انت الشافي * وتندرستي ده توئي تندرستي دهنده * لا شفاء الا شفاؤك * نيست شفا مگر شفاي تو * شفاء لا يغادر سقما * شفائيكه نميگذارد هيچ بيماري را وسقم بفتحتين وبضم وسكون هر دو لغت آمده مثل حزن وحزن وروايت اكثر بفتحتين است * متفق عليه * وعنها قالت كان اذا اشتكى الانسان الشيء منه * بود وقتيكه شكايت ميكرد آدمي چيزيرا يا عضو وجزويرا از خود * او كانت به قرحة او جرح * يا مي بود بآدمي ريشي يا خستگي كذا في الصراح وگفته اند كه مراد بقرح بفتح قاف وسكون را چيزيكه بيرون مي آيد بر اعضا همچو دمل ومانند آن وبجرح آنچه ميرسد از زخم شمشير ومانند آن وقرحه بضم قاف وفتح هر دو آيد * قال النبي صلى الله عليه وسلم باصبعه * ميگفت آنحضرت در حالي كه ميگذارانيد انگشت را برجاي درد وگفته است نووي كه ميگرفت آنحضرت آب دهن مبارك خود را براصبع خود ومي نهاد آنرا بر خاك بعد از آن مي نهاد انگشت خاك آلوده را بر جاي درد ومسح

میکرد آنرا بدان و میگفت * بسم الله * بنام خدا * تربة ارضنا بریقة بعضنا * خاک زمین ما آمیخته با آب دهن بعضی از ما * لیشفی سقیمنا * کردیم ما این فعل را تا تندرستی داده شود بیمار ما * باذن ربنا * بدستوری پروردگار ما وامر وی واین سری است از اسرار در علاج قروح وجروح آنچه میرسد دریمی یابد آنرا عقول وافهام ودر رقیه‌ها وافسونها آثار عجیبه است که ظاهر میکردد اسرار آن ومر افعال آنحضرت را اسرار غامضه است که موکول بعلم او ست وافهام وعقول قاصرهٔ ما را بدرک آن راه نیست وگرفتاران تنگنای طبیعت وتفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند ودست وپائی بزنند وبدان راه نیابند واز آنچه درین مقام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از گرفتاران این بند است گفته که بتحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیری است در نضج وتبدیل مزاج وتراب وطن را نیز تاثیری است در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید که خاک از جای وطن خود با خود بردارد وپارهٔ از آن در ظرف آب بیندازد واز آن آب میخورده باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج وتو رپشتی گفته که آنچه سبقت میکند بفهم درتاویل این حدیث آنست که تربت ارض اشارت است بفطرت آدم وریقة بعضنا بنطفه که ازو پیدا میکردد بوی آدمی پس گویا تضرع وزاری میکند بزبان حال وقال که پروردگارا توئی که ابداع کردی اصل اول را از خاک بعد از آن پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر خوار پس آسان است بر تو شفا دادن کسی که شان وی این است انتهی وبعضی از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه است که ثابت شده است مر آنرا خاصیت در شفای مریض ومراد ببعض ذات کریم اوست صلعم واین وجه اخیر توجیهی دارد ونزدیک است وحقیقت حال همان است که گفته شد والله اعلم * متفق علیه * وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده * عائشه گفت بود آنحضرت وقتیکه بیمار میشد میدمید بربدن مبارک خود بمعوذات بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین است دو سورهٔ آخر قرآن یا با سورهٔ قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون یا آیات قرآنی است که متضمن معنی تعوذ وتعویض اند ودور میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میکشید میراند ومیسود * فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه * پس هرگاه که بیمار شد آنحضرت بآن دردی که وفات یافت در آن * کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث * بودم من که میدمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود * وامسح بید النبی * ومسح میکردم ومی مالیدم بدست پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * باین طور که میخواندم ودستهای آنحضرت را میگرفتم ودروی می دمیدم وبهردو دست وی بدن او را مسح میکردم * متفق علیه وفی روایة لمسلم قالت کان اذا مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات * گفت عائشه بود آنحضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانهٔ وی میدمید بروی معوذات را * وعن عثمان بن ابی العاص * صحابی است عامل گردانید او را آنحضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری وابن المسیب وجز ایشان * انه شکی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده * روایت است از عثمان که شکایت کرد نزد آن حضرت دردی را که می یافت آنرا در تن خود * فقال له رسول الله * پس گفت مر او را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الذی یألم من جسدک * بنه دست خود را بر آنجائیکه درد میکند از تن تو * وقل * وبگو * بسم الله ثلثا * سه بار * وقل سبع مرات * وبگو هفت بار * اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر * پناه میجویم بغلبه وبزرگی خدای تعالی وتوانائی وی از بدی چیزیکه می یابم از درد در حال ومی‌ترسم از زیادت وسرایت آن در مآل * قال * گفت عثمان * ففعلت فاذهب الله ما کان بی * پس کردم آنچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد * رواه مسلم * وعن ابی سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت * روایت است از ابی سعید خدری که جبریل آمد آن حضرت را پس گفت بطریق پرسش یا محمد بیمار شدی * فقال * پس گفت آنحضرت * نعم * آری بیمار شدم * قال * گفت جبرئیل وخواند این دعا را برای علاج آن حضرت * بسم الله ارقیک * بنام خدا افسون میکنم ترا * من کل شیء یؤذیک * از هر چیزیکه رنج دهد وآزار کند ترا * من شر کل نفس * از بدی هر ذات * او عین حاسد * واز شر هر چشم حاسد وکلمهٔ او بمعنی واو است واحتمال دارد که برای شک راوی باشد * الله یشفیک * خدا تندرستی دهد ترا * بسم الله ارقیک * بنام خدا افسون میکنم ترا

* رواه مسلم * وعن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعوذ الحسن والحسين * بود آن حضرت كه در پناه خدا ميكرد حسن وحسين را رضي الله عنهما وعن سائر اهل بيت النبوة باين دعا كه * اعيذكما بكلمات الله التامة * در پناه ميكيرم شما را بكلمات خدا كه تمام اند ونقصان وابدال وتغير واختلال آنها را راه نيست ومراد بكلمات يا معلومات الهي است تعالى يا اسماى وى عز اسمه يا كتب منزله * من كل شيطان * از هر شيطان وشيطان نام هر متمرد وهر سركش كه از حد كذرنده است از جن وانس ودواب * وهامة * واز هر هامه بتشديد ميم هر جانور زهردار كشنده چنانچه مار وانچه نكشد آنرا سامه كويند مانند كژدم وزنبور وكاهي دواب را كه ميجنبد بر زمين وتصد آدميان كنند مثل حشرات نيز هوام كويند * ومن كل عين لامة * واز هر چشم خداوند الم كه فرود آيد بر آدمي وبرسد اورا مثل ديوانكي وفساد قوى واعضا وسحر وحسد وجز آن يعني هر چشم بد كه زيان رساند * ويقول ان اباكما كان يعوذ بها اسمعيل واسحق * وميكفت آن حضرت خطاب باامين كرده كه پدر شما كه عبارت از ابرهيم خليل است تعويذ ميكرد باين كلمات اسمعيل واسحق را * رواه البخاري * ودر روى كان يعوذ بها است بضمير مفرد * وفي اكثر نسخ المصابيح بهما على لفظ التثنية * ودر اكثر نسخ مصابيح يعوذ بهما است بضمير تثنيه راجع بدو كلمه كه مدخول من انك يابد رجملة مستعاذ ومستعاذ منه واين تكلف است ولهذا كفته اند كه ظاهر آنست كه اين سهو قلم است والله اعلم * وعن ابي هريرة * رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد الله به خيرا يصب منه * كسي كه بخواهد خداى تعالى بآن كس نيكي را كرفته ميشود يا ميكيرد حق تعالى ازوى يعني از نفس ومال واو لادوى تا موجب اجر وثواب وكفارت ذنوب ورفع درجات كردد يعني مصيبت هميشه از قهر نيست كاهي متضمن لطف نيز مي باشد اكر صبر ورزد وراضي كردد داخل لطف است واكر جزع وفزع وسخط كند علامت قهر است ومصيبت امر مكروه ناخوش بر طبيعت آدمي كه برسد وبكيرد او را ويصب بضم يا وفتح صاد وكسر آن بر صيغة مجهول ومعلوم هر دو روايت است چنانكه در ترجمه اشارت بدو كرده شد * رواه البخاري * وعن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما يصيب المسلم من نصب * نمي رسد مسلمان را از هيچ رنج وتعب ومشقت ودرماندكي * ولا وصب * ونه درد ورنجوري وبعض كويند درد وبيماري دائم * ولا هم * ونه اندوه وكداختن بيماري تن را * ولا حزن * ونه غم واندوه خلاف سرور * ولا اذى * ونه آزار ورنجش * ولا غم * ونه اندوه واندوه كين شدن واكثر اين معني نزد يك يكدكر اند چنانكه از كتب لغت ظاهر ميكردد وفرق ميان هم وغم آنست كه هم در مستقبل مي باشد چنانكه كاري ومحنتي در پيش دارد كه بقصد كردن آن رنج ميكشد وغم در ماضي بود مكروهي وناخوشي بر دل رسيده است كه بجهت آن تيركي وبندوقي بر دل نشسته است كه پوشيده است دل را وبالجمله هرچه بر مسلمانان از غم ومحنت وآزار ميرسد * حتى الشوكة يشاكها * تا آنكه خاريكه خلانيده ميشود آدمي آنرا * الا كفر الله بها من خطاياه * مكر آنكه مي پوشد ومي بخشد خداى تعالى باين مكروهات از مصائب چيزي از كناهان مسلمانان كه صغائر باشند كذا قالوا * متفق عليه * وعن عبد الله بن مسعود قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم وهو يوعك * كفت ابن مسعود در آمدم بر آنحضرت وحال آنكه وى تب زده شده بود ووعك حرارت تب وتيزي وى * فمسسته بيدى * پس بسودم آن حضرت را بدست خود * فقلت * پس كفتم * يا رسول الله انك لتوعك وعكا شديدا * بدرستيكه تو هر آينه كه تب زده ميشوى تپ زده شدن سخت * فقال النبي * پس كفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اجل اني اوعك كما يوعك رجلان منكم * آري من تپ زده ميشوم چنانكه تپ زده ميشوند دو مرد از شما * قال فقلت ذلك لان لك اجرين * ابن مسعود ميكويد پس كفتم من آن يعني تپ زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد بسبب آنست كه مر ترا دو اجر است بر هر عمل ومضاعف است اجر وثواب تو * فقال اجل * پس كفت آنحضرت آرى بسبب اين است * ثم قال ما من مسلم يصيبه اذى من مرض فما سواه * پس تر كفت آنحضرت نيست هيچ مسلماني كه برسد اورا آزاري از بيماري پس چيزيكه جز بيماريست * الا حط الله به سيئاته كما تحط الشجرة ورقها * مكر آنكه فرو مي افكند خداى تعالى بدان بديها او را چنانكه فرو مي افكند درخت بر كهاى خود را * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت ما رأيت احدا الوجع عليه اشد من رسول الله * نديدم من هيچ يكي را كه درد بر وى سخت تر بود از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از جهت صفاى جوهر

وقوت حواس وى ودرين رفع درجات ومضاعفت اجر وحكمتهاى دكراست كه جزعلام الغيوب آنرا نداند * متفق عليه * وعنها قالت
مات النبي صلى الله عليه وسلم بين حاقنتي وذاقنتي * كفت عائشه رحلت كرد آن حضرت سر برسينهٔ من وحاقنه مغاك
درميان چنبر كردن وكتف وذاقنه طرف حلقوم كه زبر ذقن است يعني تكيه كرده بود برمن ومطلع بودم شدت موت ديرا
* فلا اكره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبي * پس مكروه نميدانم سختي مرك رابراى هيچ يكى هركز بعد از پيغمبر * صلى الله
عليه وسلم * پوشيده نماند كه شدت موت كه نسبت بآنحضرت صلى الله عليه وسلم بود مناسب بعلومقام اوست ومتبادر دراذهان
چنان ميدرآيد كه آنحضرت را اصلا كلفتى درموت نمى بود وغايت شدت آن بود كه حرارتى بود وآب برروى مبارك ميپاشيد
وميفرمود ان للموت سكرات چنانكه در فصل ثاني بيايد * رواه البخارى * وعن كعب ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم مثل المومن كمثل الخامة من الزرع تفيئها الرياح * قصه وحال مسلمان همچو قصه وحال شاخ تر ونرم از كشت است كه مائل
وراجع ميكردانند آنرا باد ها وخام بخاى معجمه وتخفيف ميم كياه تازه وتر وتفئ بضم تا وفتح فا وكسرياى مشدده وهمزه * تصرعها
مرة وتعدلها مرة اخرى * مى افكنند ومي اندازند بادها آنرا يكبارى وراست وبرابر ميكردانند بارديكر همچنين مسلمان كاهى
مى اندازد اورا حادثهٔ ضعف وبيمارى وكاهى راست ودرست ميكرداند صحت وتندرستى * حتى يأتيه اجله * تاآنكه مى آيد
اورا وقت موت وتمام ميكردد مدت حيات او * ومثل المنافق كمثل الارزة المجذية * وحال منافق همچو حال درخت صنوبر است
كه محكم وثابت وبرپا است * التي لا يصيبها شئ * ان درختى كه نمى رسد آن را چيزى از باد ها وآفتها ارزه بفتح همزه وسكون را
وبزاى انچنين است روايت وابوعبيده كفته كه وى آرزه است بمد وكسر را وبفتح آن نيز آمده بمعني درخت ثابت بيخ وى درزمين
ومجذيه بضم ميم وسكون جيم وكسر ذال معجمه وجذيه بكسر بيخ درخت راكويند * حتى يكون انجعافها مرة واحدة * تاآنكه ميباشد
افتادن آن درخت برزمين يكبارگي ومنافق هميشه توانا وتندرست است بى ضعف وبيمارى ناكاه بيكبارگي مى افتد ومي ميرد
* متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المؤمن كمثل الزرع لا تزال الريح تميله *
حال مؤمن همچو حال كشت است كه هميشه باد مائل مى كرداند ومى جنباند آنرا * ولا يزال المؤمن يصيبه البلاء * وهميشه
است مؤمن كه مى رسد اورا بلا * ومثل المنافق كمثل شجرة الارزة لا تهتز حتى تستحصد * وحال منافق همچو حال
درخت صنوبر است كه نمى جنبد تاآنكه درووه نشود وبريده نكردد * متفق عليه * وعن جابر قال دخل رسول الله * كفت
جابر درآمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم على ام السائب * برام سائب كه صحابيه است وآن حضرت بدين وى مي آمد
درخانهٔ او ومى درآمد * فقال مالك تزفزفين * پس كفت آن حضرت بام السائب كه تپ لرزه داشت چه شده است تراكه
مى لرزى تزفزفين ماخوذ است از زفزف الطائر وقتى كه فراخ ميكند مرد وبازوى خود را وميجنباند بزاى ورا مرد وآمده
است * قالت الحمى لا بارك الله فيها * كفت ام السائب سبب لرزيدن من تپ است بركت نكند خداى در وى وحمى بضم
حا وتشديد ميم حرارت عارضه دربدن * فقال * پس كفت آنحضرت * لا تسبي الحمى فانها تذهب خطايا بني آدم * دشنام
مكن تپ لرزه راكه بدرستى كه تپ مى برد كناهان فرزندان آدم را * كما يذهب الكير خبث الحديد * چنانكه مى بردمهٔ
آهنكرى چرك وپليدى آهن را * رواه مسلم * وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مرض العبد
او سافر كتب له بمثل ما كان يعمل مقيما صحيحا * وقتى كه بيمار ميشود بنده ياسفر مى كند وچيزى از عبادات او وراد كه درحالت
صحت واقامت داشت فوت ميكردد نوشته ميشود براى آن بنده انچه بود كه عمل مي كرد درحاليكه مقيم وتندرست بود
* رواه البخارى * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطاعون شهادة كل مسلم * طاعون سبب شهادت
هرمسلمان است يعني هركه در طاعون صبر كند ونكريزد وبميرد شهيد مرده باشد درحق اجر وثواب * متفق عليه * خليل
كفته است كه طاعون وبا است وابن اثير كفته طاعون مرض عام ووبا كه فاسد ميكردد بوى هوا پس فاسد ميكردد بوى مزاجها وبدنها
وقاضى ابوبكر بن العربي كفته كه طاعون وجع غالب كه اطفاى روح مى كند تسميه كرده شد بطاعون از جهت سرعت قتل وى

ودر قاموس طاعون ووبا را يكي تفسير كرده واطبا تفسير كرده اند طاعون را بورم مؤلم سياه سوزنده زهردار وآنچه مي برآيد در بعض اعضاي بدن كه نرم اند چنانكه زيربغل يا پس گوش ياران وسياه ميكرده اند گرد خود را وگاهي سبز وسرخ مي باشد وفاسد ميكرده اند عضو را اما آنچه در احاديث مذكور شده وبرگريختن ازان وبيرون رفتن ازشهري كه واقع شده باشد دران نهي كرده ووعيد نموده وتشبيه بفرار از زحف داده وبرصبر بران بشهادت حكم كرده مراد وبا وموت عام ومرض عام است ومخصوص بآنچه اطبا تعيين نموده اند نيست ولهذا در احاديث بلفظ وبا وموت عام مذكور شده واگرچه بلفظ طاعون نيز واقع شده اما مراد معني وبا است وغلط كرده هركه طاعون را برمصطلح اطبا حمل كرده ودر غيرآن فرار مباح داشته واگر نزاع برهمين معني محمول باشد فردي از وبا خواهد بود نه مخصوص بآن واين قائل آن احاديث را كه در وي لفظ وبا وموت عام واقع شده چه خواهد گفت نسأل الله العافية * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهداء خمسة * شهيد ان پنج قسم اند * المطعون * يكي آنكه بعلت طاعون مرده وبه صبر بران جان سپرده * والمبطون * دوم آنكه بعلت اسهال يا استسقا وانتفاخ بطن جان داده وبعض مطلق علت بطن را از درد خله وغيرآن مراد داشته وبعض گفته اند كه مراد بمبطون كسي است كه نگاه داشته بطن را از اكل حرام وشبهه در تقوي وورع هلاك شده واحتمال دارد كه مراد بوي گرسنه باشد كه بعلت گرسنگي بتيغ فقر ومجاهده جان داده والله اعلم * والغريق * سوم آنكه در آب غرق شده بشكستن كشتي وجزآن بعد ازان عمدا بجهل القاى نفس در تهلكه نكرده * وصاحب الهدم * چهارم آنكه در زير ديواري وبنائي كه افتاده مرده بشرط مذكور وهدم بسكون دال ويران كردن وانداختن بنا وفتح دال بناى افتاده وهدم بكسر دال ميت بهدم * والشهيد في سبيل الله * پنجم كشته شده در راه خدا در جنگ اعداي دين وآنكه بظلم كشته شده بي جنگ داخل اوست وشهيد حقيقي كامل همين است واقسام ديگر در حكم اويند وشريك اند در اجر وثواب ولهذا اطلاق اسم شهيد بر وي كرد وگفت الشهيد في سبيل الله نه قتيل وما نند آن يعني ديگر آن قسم كه مشهور ومتعارف است باسم شهيد نا تهم * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الطاعون * گفت عائشه پرسيدم من ازان حضرت از حقيقت طاعون وحكم آن * فاخبرني انه عذاب يبعثه الله على من يشاء * پس خبر داد آنحضرت مرا كه طاعون عذابي است كه مي فرستد آنرا پروردگار تعالى بر هر كه مي خواهد از امم سابقه ولاحقه * وان الله جعله رحمة للمؤمنين * وخبر داد كه خداى تعالى گردانيده است طاعون را مهرباني مر مسلمانان را كه صبر كنند ونگريزند وجان بحق تسليم نمايند چنانكه فرمود * ليس من احد يقع الطاعون فيمكث في بلده صابرا محتسبا * نيست هيچ يكي كه واقع شود طاعون پس درنگ كند در شهر خود ونه برآيد در حاليكه صبر كننده وچشم دارنده است براجر وثواب * يعلم انه لا يصيبه الا ما كتب الله له * در حالي كه ميداند ويقين مي دارد كه نمي رسد او را از مصيبت مگر آنچه نوشته وتقدير كرده است خداي تعالى براي او * الا كان له مثل اجر شهيد * مگر آنكه باشد مر او را مانند پاداش شهيد * رواه البخاري * وعن اسامة بن زيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطاعون رجز ارسل على طائفة من بني اسرائيل * طاعون عذابي است كه فرستاده شده است بر گروهي از بني اسرائيل رجز بكسر را وسكون جيم در آخر زاى عذاب وگاهي زاي را بسين بدل كنند * او على من كان قبلكم * يا بر كسانيكه بودند پيش از شما شك راويست كه على طائفة من بني اسرائيل فرمود يا على من كان قبلكم * فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا عليه * پس چون بشنويد شما خبر طاعون را در زميني وشهري جز شهري كه شما در آنجائيد پس قدم نياريد در ان زمين ونزويد دران وتقدموا بفتح تا وسكون قاف وفتح دال از قدوم ودر بعض روايات فلا تقدموا بضم تا وكسر دال بمعني اقدام نياريد وپيش نيائيد آن زمين را تا القاى نفس در تهلكه لازم نيايد * واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه * وچون بيفتد وفرود آيد طاعون بزميني وحال آنكه شما در آن زمين باشيد پس بيرون نيائيد بجهت گريختن از طاعون * متفق عليه * ضابطه در وبا همين است كه در آنجا كه هست نبايد رفت وازانجا كه باشد نبايد گريخت واگرچه گريختن در بعض مواضع مثل خانه كه در وي زلزله شده يا آتش گرفته يا نشستن در زير ديواري كه خم شده نزد غلبهٔ ظن بهلاكت آمده است اما در باب طاعون جزم نيامده وگريختن

تجويز نيابته وقياس اين بر آن مواد فاسد است كه آنها از قبيل اسباب عاديه اند واين از اسباب وهمي وبرهم تقدير گريختن ازانجا جائز نيست وهيچ جا وارد نشده وهركه بگريزد عاصي ومرتكب كبيره ومردود است نسأل الله العافية * وعن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت انس شنيدم آنحضرت راميگفت * قال الله سبحانه وتعالى اذا ابتليت عبدي بحبيبتيه ثم صبر * ميگويد حق سبحانه چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو محبوبهٔ وی يعنی بدو چشم وی يعنی بستانم چشمان وی يا كور سازم او را پستر صبر كند آن بنده درين ابتلا ودرظاهر وباطن ناسزا نينديشد ونگويد وبداند كه ابتلا بعمي از روی سخط وغضب الهي نيست بلكه از براى دفع مكروهي است كه ببصر واقع ميشود وازبراى تكفير ذنوب ورفع درجات است وشيخ ما كه در آخر عمر اعمى شده اند ميفرمودند كه خلوتي كه درتمام عمر ميخواستم اكنون حاصل شده * عوضته منهما الجنة * عوض دهم آن بنده را ازان حبيبتين بهشت را * يريد عينيه * مى خواهد از حبيبتين بنده دو چشم بنده اگر اين كلام آن حضرت است صلى الله عليه وسلم ضمير يريد عائد بحضرت عزت است جل جلاله واگر كلام راوى است ضمير بحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم است * رواه البخاري *

* الفصل الثاني * عن علي * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من مسلم يعود مسلما غدوة * گفت علي مرتضى رضي الله عنه شنيدم آن حضرت را كه ميگفت نيست هيچ مسلماني كه بيمار پرسي كند مسلماني را در وقت بامداد مراد اينجا پيش از زوال است وغدوة بضم بامداد وبفتح سير كردن ورفتن در وقت بامداد * الاصلى عليه سبعون الف ملك حتى يمسي * مگر آنكه صلوة بفرستند ودعا برحمت كنند بروى هفتاد هزار فرشته تا آنكه شام كند * وان عاده عشية الاصلى عليه سبعون الف ملك حتى يصبح * وعيادت نكند او را شبانگاه كه مراد بدان بعد از زوال است مگر آنكه صلوة بفرستند بروى هفتاد هزار فرشته تا آنكه صبح كند * وكان له خريف في الجنة * وباشد مر او را بستاني در بهشت يا خريف بمعني مخروف است يعني آنچه چيده شود از ميوهاى بهشت * رواه الترمذي وابوداود * وعن زيد ابن ارقم قال عادني النبي صلى الله عليه وسلم من وجع كان بعيني * زيد بن ارقم انصاري كه از مشاهير صحابه است ودر هفده غزوه حاضر شده واز خواص علي ابن ابي طالب بود ودر تصديق وى نازل شده درسورهٔ منافقون ان المنافقين لكاذبون ميگويد كه عيادت كرد مرا پيغمبر صلى الله عليه وسلم از جهت دردى كه بود بدو چشم من ودر روايتي بعيني بلفظ افراد * رواه احمد وابوداود * واز اينجا معلوم ميشود كه عيادت در درد چشم سنت است وقول آن كسيكه گويد كه رمد را عيادت نيست مردود است واسناد اين حديث صحيح است وآنكه بيهقي وطبراني روايت كرده اند كه سه چيزاند كه درانها عيادت نيست دمل وعين وضرس صحيح آنست كه موقوف است بر ابن كثير چنانكه بيهقي تصحيح كرده است والله اعلم * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا * كسيكه وضو كند پس نيك كند وضو را وعيادت كند برادر مسلمان را بقصد ثواب واقامت سنت * بوعد من جهنم مسيرة ستين خريفا * دور گردانيده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال وخريف سال را گويند واز انس تفسير خريف بسال درنفس حديث آمده است كه پرسيده شده يا باحمزة خريف كدام است گفت سال ووجهش آنست كه عرب ابتداء تاريخ سال از خريف اعتبار كنند كه اول بريدن خرما وانگور ورسيدن غلات ايشان درخريف است * رواه ابوداود * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يعود مسلما فيقول سبع مرات * نيست هيچ مسلماني كه عيادت كند مسلماني را پس بگويد هفت كرت اكثر عدد تكرير دعا تا سه است ودر بعض ادعيه هفت نيز آمده است وتوانند كه تخصيص اين عدد درين مقام از براى دفع بلا از سبع اعضا باشد والله اعلم * اسأل الله العظيم رب العرش العظيم ان يشفيك * سوال ميكنم خداى بزرگ را كه پروردگار عرش بزرگ است كه تندرستي دهد ترا * الاشفي * مگر آنكه تندرستي داده شود آن مسلمان * الا ان يكون قد حضر اجله * مگر آنكه باشد كه بتحقيق حاضر شده وقت موت وتمام شده مدت حيات وى كه آنرا علاجي نيست * رواه ابوداود والترمذي * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعلمهم من الحمى ومن الاوجاع كلها ان يقولوا * وهم از ابن عباس است كه آنحضرت بود كه تعليم ميكرد صحابه را از جهت تب بلكه از جهت همه دردها اينكه بگويند * بسم الله الكبير * بنام خداى بزرگ * اعوذ بالله

العظيم * پناه ميجويم بخداي بزرگ * من شر كل عرق نعار ومن شر حر النار * از بدي هر رگي پر شده از خون يا ريزنده خون
واز بدي گرمي آتش * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب لا يعرف الا من حديث ابراهيم ابن اسمعيل وهو يضعف
في الحديث * روايت كرد اين حديث را ترمذي وگفت اين حديث غريب است شناخته نميشود مگر از حديث ابراهيم بن اسمعيل
ووي نسبت بضعف كرده ميشود در حديث * وعن ابي الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من اشتكى منكم شيئا *
ميفرمود آنحضرت كسيكه شكايت كند از شما چيزي را از درد و بيماري * او اشتكاه اخ له * يا شكايت كند برادري مر او را يعني مسلماني
* فليقل * پس بايد كه بگويد و بخواند اين دعا را براي خود يا برادر خود * ربنا الله الذي في السماء * پروردگار ما خدايي است كه در
آسمان است مقصود تبري است از خدايان زمين كه بتان اند ولهذا حكم كرد آنحضرت بايمان زني كه پرسيده شد از وي خدا كجا است
گفت در آسمان و تاويل اين همانست كه در تاويل قول حق سبحانه وهو الله في السموات وفي الارض وقول وي وهو الذي في السماء اله وفي
الارض اله گفته اند * تقدس اسمك * پاك است نام تو اي پروردگار از تهمت نقصان وعدم تاثير * امرك في السماء والارض
امر تو در آسمان و زمين است كه تدبير كاينات آسماني و زميني بدان ميكني چنانكه فرموده واوحى في كل سماء امرها و فرمود
ويتنزل الامر بينهن * كما رحمتك في السماء * چنانكه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا كه همه محل رحمت
اند بخلاف زمين و اهل وي كه رحمت خاص مختص است به بعض دون بعض كه مومنان اند نه كافران اگرچه رحمت عام كه
افاضه وجود ولوازم آنست شامل است همه را لقوله تعالى ورحمتي وسعت كل شيء * فاجعل رحمتك في الارض * پس بگردان
رحمت خاص خود را نيز در زمين * اغفر لنا حوبنا * بيامرز ما را بزه ما را وحوب بضم حا وفتح آن بمعني اثم است وبعض
گفته اند كه فتح لغت اهل حجاز است وضم لغت بني تميم و بمعني حزن و وحشت وجهد و وجع وهلاك وبلا نيز آمده و پوشيده نماند كه
همه اين معاني صالح اراده اند ومراد موجب حوب واسباب آنست * وخطايانا * وبيامرز گناهان ما را وخطا يا گناهاني كه بطريق
خطا بوجود آيند وگاهي بر مطلق گناهان نيز اطلاق يابد * انت رب الطيبين * تو پروردگار پاكاني اين علت طلب مغفرت گناهانست
يعني بيامرز ما را تا از گناهان پاك شويم وقابل تربيت ورحمت خاص تو شويم * انزل رحمة من رحمتك * فرود فرست رحمتي
خاص عظيم را از جنس رحمتهاي تو * وشفاء من شفائك * وبفرست شفاي از شفاهاي تو * على هذا الوجع * برين درد مندي
ورنجوري * فيبرأ * پس به شود و دور كرده اين وجع * رواه ابوداود * وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا جاء الرجل يعود مريضا فليقل * چون بيايد مرد در حاليكه پرسش ميكند بيمار را پس بايد كه بگويد * اللهم اشف
عبدك * خدايا شفا ده بنده خود را * ينكأ لك عدوا * تا جراحت كند وقتل كند براي تو وتقويت دين واعلاي كلمه
تو دشمنان دين را و نكايت بمعني جراحت كردن است وقتل بسيار كردن وبمعني ايلام وايجاع نيز آمده است وبهمزه وبي همزه
هر دو آمده وبهمزه پوست باز كردن از ريش وجراحت وجراحت برجراحت كردن نيز آمده * او يمشي لك الى
جنازة * يا برپاي برود براي رضاي تو واداي حق دين تو بسوي جنازه وتخصيص نكايت عدو ومشي جنازه بذكر از ميان
سائر افعال بمناسبت آنست كه چون مريض بود وبر شرف موت بود بعد از ان ذكر كرد آنچه متعلق بموت است ازاماتت اعدا ودعا
وامداد موتى وطيبي گفته كه جمع ميان نكايت وتشييع جنازه بجهت آنست كه در اول انزال عقاب است بر دشمنان خدا ودر
ثاني ايصال رحمت است بر دوستان وي * رواه ابوداود * وعن علي ابن زيد * روايت است از علي بن زيد بن عبد الرحمن
بن جدعان قرشي تيمي بصري كه از تابعين بصره است * عن امية * بضم همزه وفتح ميم وتشديد تحتانيه تابعيه است
روايت دارد از عائشه * انها سألت عائشة عن قول الله عز وجل * كه اميه پرسيد از عائشه از حقيقت معني قول حق جل وعلا
كه اين آيت است * ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله * اگر پيدا كنيد چيزيرا كه در ذاتهاي شما است يا پنهان داريد آن
را حساب ميكند شما را بآن خداي تعالى * وعن قوله * وپرسيد از قول وي تعالى * من يعمل سوء يجز به * هركه بكند بدي
را پاداش داده ميشود بوي يا عيث بر پرسيدن معني اين دو آيت آنست كه آيت نخستين دلالت دارد كه بندگان حساب كرده ميشوند

بد انچه مضمر دارند در نفس خود از خطرات ذنوب و اندیشهای بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده میشوند بر هر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب ازان * فقالت عائشة ما سألني عنها احد منذ سألت رسول الله * پس گفت عائشه سوال نکرد مرا ازین محاسبه و مجازات هیچ یکی ازان گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * از تفسیر این دو آیت * فقال * پس گفت آنحضرت * هذه معاتبة الله العبد * این محاسبه و جزا که مذکور است درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را * بما يصيبه من الحمى * بانچه میرسد بنده را از تپ و بیماری * والنكبة * و از نکبت بفتح نون عتاب و خشم گرفتن و ملامت کردن و پیدا کردن دوست بر دوست خشم را از جهت بی ادبی که ازوی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف بروی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن و نکبت انچه برسد آدمی را از حوادث و رنجها * حتى البضاعة يضعها في يد قميصه * تا این مصیبت که پارهٔ از مال می نهد بنده آنرا در دست پیراهن خود که عبارت از آستین است و عادت است بر نهادن پارهٔ مال در ان * فيفقدها * پس گم میکند وی آن بضاعت را * فيفزع لها * پس میترسد و متغیر میگردد و فریاد میکند و می طلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این محاسبه و جزا مواخذهٔ خشم و عتاب است در دنیا نه مواخذهٔ عذاب و عقاب است در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین نگردد بلکه خوشحال گردد و مسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب و رفع درجات است * نظم * من ترا غمگین زگریان زان کنم * تا کت از چشم بدان پنهان کنم * زان نجوشانم که مکروه منی * بلکه تا گیری تو ذوق چاشنی * زان حدیث تلخ میگویم ترا * تا ز تلخیها فرو شویم ترا * تو ز تلخی چون همه پر خون شوی * پس ز تلخیها همه بیرون شوی * حتى ان العبد ليخرج من ذنوبه كما يخرج التبر الاحمر من الكير * تا آنکه بنده هر آینه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر و نقره یا انچه از کان می برآید پیش از ریختن در کالبد و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص و فضه پیش ازان که سکه زده شود و چون سکه زنند نام وی عین است * رواه الترمذی * وعن ابی موسی ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يصيب عبدا نكبة * نمیرسد هیچ بنده را مصیبتي و رنجی قلیل حقیر * فما فوقها او دونها * پس انچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاهر تر است * الا بذنب * مگر بسبب گناهی که کرده است و خطای که ازوی رفته است درویشي را بند نعلین بوشی بریده می نالید و میگفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام * وما يعفوا الله عنه اكثر * و انچه عفو و محو میکند و در میگذرد خدای تعالی ازوی بیشتر است * وقرأ * و خواند آنحضرت موافق این حال این آیت را که * وما اصابكم من مصيبة بما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير * و هر چه می رسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزی است که کرده است آنرا دستهای شما یعنی ذاتهای شما و عفو میکند خدای تعالی از بسیاری ازان * رواه الترمذی * وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا كان على طريقة حسنة من العبادة ثم مرض * بدرستیکه بنده چون می باشد بر حالت نیک از عبادت پس تر بیمار شود * قيل للملك الموكل به * گفته میشود مر فرشته را که گماشته شده است بروی * اكتب له مثل عمله اذا كان طليقا * بنویس برای وی مانند عمل وی در وقتی که بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد * حتى اطلقه * تا آنکه رها کنم او را و تندرست گردانم او را * او اكفته الى * یا ضم کنم او را و گرد آرم او را بسوی خود یعنی بمیرانم * وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا ابتلى المسلم ببلاء في جسده قيل للملك * چون مبتلا کرده شود مسلمان و آزموده میشود ببلای در تن او گفته میشود مر فرشته را * اكتب له صالح عمله الذی كان يعمل * بنویس برای وی عمل نیک وی را که میکرد پیش از ابتلا * فان شفاه غسله وطهره * پس اگر شفا میدهد میشوید او را خدای تعالی بمبالغه و پاک میکرد اند او را * وان قبضه غفرله ورحمه * و اگر قبض میکند او را و می میراند می آمرزد مر او را و رحمت میکند او را * رواهما * روایت کرده است این هر دو حدیث را * في شرح السنة * وعن جابر بن عتيك * بر وزن کریم انصاری معاویست منسوب است بمعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را که بعد ازوست و در تقریب گفته صحابي جليل است و خلاف

گردد شد در شهود ذي بدر را * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهادة سبع سوى القتل في سبيل الله * شهادت هفت
قسم است جز کشته شدن در راه خدا که نزد وی عمل متعارف است از آن * المطعون شهيد * آنکه میرد بطاعون شهید است.
* والغريق شهيد وصاحب ذات الجنب شهيد * وخداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است وآن قروح است که حادث میگردد
در داخل پهلو نزدیک بدل وسینه ونشان او تنگی نفس وتپ است واورا اقسام واحکام واسباب وعلامات است که در کتب
طب مذکور است ودر شرح سفر السعادة مجملی از ان ذکر کرده شده است * والمبطون شهيد * معني مبطون معلوم شد * وصاحب
الحريق شهيد * وخداوند آتش که بناگهان در آتش افتد وبسوزد * والذي يموت تحت الهدم شهيد * وآنکه بمیرد زیر
بنائی افتاده که بیفتد بروی وسابقا فرق میان هدم بسکون دال وفتح آن معلوم شد وانجا بفتح مناسب تر است * والمرأة
تموت بجمع شهيد * وزنی که بمیرد بجمع بضم جیم وبعضی بکسر جیم گفته اند وسکون میم بمعني مجموع یعنی آنکه بمیرد نزد
ولادت وبیرون نیاید ولد وی وآنکه عقب ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد وبعضی تفسیر کرده اند ببکر زیرا که بکارت مجموع
است در وی مثل ولد ودر حدیث دیگر آمده است وهر زنیکه بجمع مرد وبرده نشد دختری او می در آید در بهشت * رواه
مالك وابو داود والنسائي * وعن سعد قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از سعد بن ابي وقاص رض که
پرسیده شد آنحضرت * اي الناس اشد بلاء * کدام از آدمیان سخت تر است از روی بلا وآزمایش * قال الانبياء ثم الامثل فالامثل *
گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پستر هر که فاضل تر مرتبه مرتبة چنانکه اولیاء وعلماء وصلحا بر تفاوت مراتب ودرجات * يبتلى
الرجل على حسب دينه * مبتلا کرده میشود مرد براندازهٔ دین وی * فان كان في دينه صلبا * پس اگر باشد مرد در دین
خود سخت ودرشت * اشتد بلاؤه * سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین است پس صبر میکند بران ومیداند
که مبتلی حق است در ان نیز الطاف خفیه است پس کامل میکرد ایمان وی وقوی میکردد محبت وی ومکفر می میکردد سیئات وی
وبلند میکردد درجات وی * وان كان في دينه رقة * واگر باشد در دین وی نرمی وتنگی * هون عليه * آسان وسبک کرده
میشود بروی تا بیصبری نکند وبیرون نیاید از زمرهٔ دین از جهت عدم قوت ایمان ویقین پس تالیف قلب وی میکند به نعمت
وقبول وی * فما زال كذلك * پس همیشه است مرد همچنین وهمبرین حال * حتى يمشي على الارض ماله ذنب * تا آنکه میرود
بر زمین وحال آنکه نیست مرا ورا گناهی بیان حال مردی است که صلب است در دین * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي
وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذي رأيت من شدة موت رسول الله
صلى الله عليه وسلم * گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکی را بآسانی وسبکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آنحضرت یعنی
پیش ازین رشک بردم بر هر که بآسانی می مرد وبعد ازان که دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگر
رشک بر کسی بآسانی موت نبردم واعتقاد کردم که خیریت در سختی موت است نه آسانی * رواه الترمذي والنسائي * وبیان
سختی در حدیث آینده می‌آید * وعنها قالت رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فيه ماء * گفت عائشه دیدم
آنحضرت را وحال آنکه آنحضرت در حالت موت بود ونزد وی قدحی بود که در وی آب است * وهو يدخل يده في القدح *
وآنحضرت می در آورد دست خود را در قدح * ثم يمسح وجهه * پستر مسح میکرد روی مبارک خود را او می برآورد دست تر را بر روی
از جهت حرارتی که می یافت * ثم يقول * پستر میگفت * اللهم اعني على منكرات الموت * خداوندا یاری ده مرا بر حالهای
سخت مرگ * او على سكرات الموت * یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راوی است وسکرات جمع سکرة بسکون کاف است تیز بمعني
سختی ومحنت وبیهوشی است وتسکین بمعنی خفه کردن آید * رواه الترمذي وابن ماجة * وشیخ ما اجل اکرم ابو الحسن البکری
المصري رحمة الله عليه در سبب سکرات موت مر آنحضرت را صلي الله عليه وسلم وجوه متعدده ابراز نموده یکی آنکه مزاج شریف نبوی
اعدل امزجه بود پس احساس وتألم اکثر وذریات اثر آن اکبر بود چنانکه فرمود اني لأوعك كما يوعك رجلان منكم چنانکه
گذشت دیگر آنکه تعلق روح بجسد لطیف وی وتعشق وی بوی اقوی واوفی بود پس تألم وی بمفارقت وی بیشتر واقوی تر باشد دیگر

آنکه در اینجا تسلیهٔ امت است که چون به بینند که نقل روح پاک وی باین صورت است آسان کردد برهر یکی حال نفس وی
دیکر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف کویا فراق تمامهٔ ارواح است از تمامهٔ
اجساد دیکر آنکه آنحضرت متولی امور مملکت الهیه وکماشتهٔ درکاه عزت بود که تمامهٔ امور واحکام کون ومکان بوی مفوض بود وکلام
دایرهٔ مملکت واسع تر از مملکت وسلطنت وی بود وعادت مستمرهٔ کماشتکان است که چون رجوع بدرکاه سلطان نمایند بجهت
استعداد سوال وحساب همی ترهراسی بحال شان راه یابد که چه طور بر آید وشیخ ما شیخ عبد الوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی
رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمودند اکر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوه کین نشوید که آن لازم مقام
ومنصب قطبیت است دیکر آنکه نازل کردانیده شد بروی دران وقت از تنزلات احدیت وتجلیات صمدیت آثار انوار عزت ربوبیت
که در زمان وحی نازل میشد واین آخر آن اوقات واتم واکمل آن حالات بود واین سکرات مشاهدات وافاضات بود که بسبب ضیق
نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات ومجاهدات می نمود واین وجه اوجه وجوه است واوفق بمقام وحال شریف اوست والله
اعلم دیکر آنکه ادراک واحساس بلقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف وخشیت وهیبت واجلال ومعرفت جناب حق
واستکانت وعبودیت در حضرات قرب چنانچه فرموده اعرفکم بالله اخوفکم منه هر که عارف تر ترسان تر از این جهت ظاهر
شد بروی آنچه ظاهر شد دیکر استطارت شوق بآن لقای روحی طبیعت حامل بود بر اسراع واضطراب کویا میخواست روح شریف
وی که زود بر آید وبپرد وبسرعت ورغبت آن قرب خاص مندرج کردد پس ناشی میشد بقهر عالم طبیعت وضغط حضیض مزاج
بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال وظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیکر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله
علیه وسلم از آنجا که علاقهٔ محبتی بحضرت علیه وی دارند وتمثل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع تر وصاف تر از همه
مرایا است پس ظاهر شد از آنجا قلقی والتفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیکر آنکه پروردکار جل وعلا جاری کردانید وباقی داشت
رسول خود را صلی الله علیه وسلم بر اوصاف عبودیت که اشرف اوصاف واجل محامد اتصاف است واین کمالی است خاص مر آنحضرت
را ومقتضای مزاج مقام عبودیت منازلهٔ مکاره ومعانات ومقاسات شدائد است ولهذا کفت نزد موت ولد شریف وی ابراهیم العین
تدمع والقلب یحزن وانا علی فراقک لمحزونون یا ابراهیم انتهی اینست آنچه کفته اند وامثال این نیز میتوان کفت ودرک حقیقت
حال شریف وی اجل واعلا وارفع است از آنکه عقول وافهام وعلوم ومعارف عقلا وعلما وعرفا حاصر وضابط وحاوی آن تواند بود * ع *
ازین برتر از آن است که آید بخیال * وهرچه کویند حکم تاویل متشابهات دارد وما یعلم تاویله الا الله والله اعلم * وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا * چون خواهد خدای تعالی به بندهٔ خود نیکی
را شتاب دهد مر او را بسزای کناهان او در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است ومدت دنیا قصیر بهر نوع که باشد میکذرد * واذا
اراد الله بعبده الشر امسک عنه بذنبه * وچون خواهد خدا به بندهٔ خود بدی نکاه میدارد از وی عقوبت را ومیکذارد او را بکناه وی
* حتی یوافیه به یوم القیمة * تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق است آنرا از عذاب بسبب آن کناه روز قیامت
عرب میکویند اوفی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام ووافی * رواه الترمذی * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم
الجزاء مع عظم البلاء * بدرستیکه بزرکی پاداش با بزرکی بلا است هرچند بلا بیشتر وسخت تر جزا تمام تر ووافرتر وعظم بضم عین وسکون
ظا اسم است از تعظیم * وان الله * وبدرستیکه خدای * عز وجل اذا احب قوما ابتلاهم * چون دوست میدارد کروهی را مبتلا
میکرداند وآزمایش میکند ایشان را وهمچنین چون دشمن میدارد کروهی را مبتلا میکرداند ایشان را واین شق را ذکر نکرده از
جهت فهم وی از سیاق که کفت * فمن رضی فله الرضی * پس کسیکه خوشنود بود از خداوند تعالی در بلا پس مر او راست خوشنودی
از وی تعالی * ومن سخط فله السخط * وکسیکه خشم کیرد وراضی نکردد پس او را خشم وبی رضائی است پس رضا وسخط بندهٔ سبب
وعلامت رضا وسخط پروردکار ومحبت وعداوت او است وصحابه رضی الله عنهم از یکدیکر سوال میکردند که بچه معلوم کردد رضا
وسخط الهی از بنده جواب میدادند اکر بنده از خدای راضی است خدا نیز از بنده راضی است واکر ساخط است ساخط * رواه الترمذی *

وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايزال البلاء بالمؤمن اوالمؤمنة * هميشه مى باشد بلا بمرد مسلمان یا بزن مسلمان * في نفسه * در ذات هر یکی با آلام و امراض واذایا * وماله * و در مال هر یکی بهلاک و نقصان * وولده * و در اولاد بمرض وموت واینها همه سبب کفارت ذنوب ومحو خطایای وی میشوند * حتى يلقى الله وما عليه من خطيئة * تا آنکه پیش می آید وی خدای را در روز جزا وحال آنکه نیست بروی هیچ گناهی * رواه الترمذی و روى مالك نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * وعن محمد ابن خالد السلمي * بضم سين وتخفيف لام مفتوحه * عن ابيه عن جده * از پدرش از جدش وجدا و صحابی است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم يبلغها بعمله * بدرستیکه بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجهٔ بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی تواند رسید بنده بآن منزلت بعمل صالح خود * ابتلاه الله في جسده اوفي ماله اوفي ولده * مبتلا میگرداند او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی * ثم صبره على ذلك * پس شکیبا میگرداند او را بران بلا * حتى يبلغه المنزلة التي سبقت له من الله * تا آنکه میرساند این بلا وصبر کردن بران یا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا وصبر آن بنده را بمرتبهٔ که درگذشته است مر او را از خدا * رواه احمد وابوداود * ازینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمی رسد شیخ امام اجل ابوعبد الله محمد بن علي حکیم ترمذی رحمه الله وقدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت وچون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم واندازه کردم در نفس خود آنچه تدبیر کرده مرا وی سبحانه ازین علت در مقدار این مدت و میان عبادت ثقلین درین مدت پس گفتم با خود اگر مخیر گردانیده میشدم من در وجود این علت و در آنکه مرا عبادت ثقلین می بود درین مدت بکدام ازین دو میل میکردم وکدام یکی را اختیار میکردم پس صحیح شد عزم من وثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است از روی شرف واعظم از روی اجر وانفع از روی عاقبت وآن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من و نیکی است خالی از شائبه عجب وریا و دانستم که این قول که بلا را اختیار کرده اند بچه سبب است و این مسئله را در رسالهٔ تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب به تفصیل بیان کرده شده است * وعن عبد الله بن شخير * بکسر شین معجمه وتشدید خای معجمه مکسوره در آخر راء صحابی است در بصره نزول کرده * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل * بضم میم وکسر مثلثهٔ مکسورهٔ مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد * ابن آدم * آدمی زاد * والى جنبه تسع وتسعون منية * وحال آنکه بجانب پهلو او است یعنی نزدیک یا و متصل بار است نود ونه مرگ یعنی آفات وبلایا که اسباب مرگ و هلاک اند * ان اخطأته المنايا وقع في الهرم حتى يموت * اگر خطا میکند او را ونمیرسد بوی مرگها واسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی مشمول ومحاط است ببلایا ومصائب بی اندازه که خلاصی ندارد از انها واگر نادراً اخلاص یافت ازان می افتد در پیری که درد بی درمان وبلای بی منتها است ودر وی از مردن چاره نیست والبته می باید مرد * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يود اهل العافية يوم القيمة حين يعطى اهل البلاء الثواب * دوست میدارند وآرزو میبرند اهل عافیت که در دنیا از بلایا ومصائب سالم بودند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که * لو ان جلودهم كانت قرضت في الدنيا بالمقاريض * کاشکی پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا بکاردها * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن عامر الرام * مخفف رامی بمعنی تیرانداز وعامر ابن الرام نیز میگویند وصحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد واین نیز بسند مجهول مروی است * قال ذکر رسول الله * گفت ذکر کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الاسقام * بیماریها را * فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله * پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پستر صحت می بخشد او را خدای تعالی * كان كفارة لما مضى من ذنوبه * میباشد بیماری وی پوشنده هر چیزی را که گذشت از گناهان وی * وموعظة له فيما يستقبل * ومی باشد پند مر او را در آنچه پیش می آید از زمان * وان المنافق اذا مرض ثم اعفي * وبدرستیکه

منافق چون بيمار شود پس از عافيت داده شود * كان كالبعير عقله اهله ثم ارسلوه * مى باشد مانند شتر كه ببستند اورا كسان
او پس رها كردند اورا * فلم يدر لم عقلوه ولم ارسلوه * پس در نيافت آن شتر بجهت عدم تميز كه چرا بستند اورا و چرا كشادند
اورا همچنين منافق بخلاف مؤمن كه مى دريابد كه بيمار كردن وى براى تاديب وتهذيب وى بود وعافيت براى پند پذير
شدن وشكر گزاردن وقدر نعمت شناختن است * فقال رجل * پس گفت مردى * يارسول الله وما الاسقام * چه چيز است بيماريها
وكدام است من نمى شناسم آنرا * والله ما مرضت قط * بخدا سوگند بيمار نشده ام من هرگز * فقال قم عنا * پس گفت آنحضرت
برخيز ودور شو از پيش ما * فلست منا * پس نيستى تو از ما ظاهر آنست كه آن مرد منافق بود كذا في شرح الشيخ والا باين
شدت ودرشتى نمى فرمود * رواه ابو داؤد * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخلتم على المريض
فنفسوا له في اجله * چون درآئيد شما بر بيمار براى پرسش وى پس كشاده ميدا اورا وببريد غم او را در درازى مدت حيات او
چنانكه گويند غم مخور باكى نيست شفا خواهى يافت دراز خواهد بود عمر تو في الصراح تنفيس آسايش دادن ورهايش دادن
از غم * فان ذلك لا يرد شيئا ويطيب بنفسه * زيرا كه بدرستيكه تنفيس باز نمى گرداند چيزيرا كه مقدر است وخوش ميگردد
نفس وى ويطيب بتخفيف است وبا زائده است ودر بعض نسخ يطيب نفسه بتشديد بدون با يعنى خوش ميگرداند نفس اورا
* رواه الترمذى وابن ماجة وقال الترمذى هذا حديث غريب * وعن سليمان ابن صرد * بضم صاد وفتح را صحابى است خير فاضل
عابد شريف عمر دراز يافته واز كسانيكه با امام شهيد حسين بن علي رضي الله عنهما كينه كشى كرده وشهيد كشته وعمر وى
نود وسه بوده رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتله بطنه * كسى كه كشت اورا شكم وى يعنى وى
در تفسير مبطون در فصل اول معلوم شد * لم يعذب في قبره * عذاب كرده نشود اورا در گور وى * رواه احمد والترمذى
وقال هذا حديث غريب * * الفصل الثالث * عن انس قال كان غلام يهودي يخدم النبي * بود پسركى
از قوم يهود كه خدمت ميكرد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم * شيخ ابن حجر گفته كه واقف نشدم بر اسم او وبعض گفته اند
كه نام او عبد القدوس بود * فمرض فاتاه النبي * پس بيمار شد آن غلام پس آمد اورا پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يعوده *
در حالتى كه عيادت ميكند آنحضرت اورا * فقعد عند رأسه * پس نشست آنحضرت نزد سر آن غلام * فقال له اسلم *
پس گفت مر اورا مسلمان شو * فنظر الى ابيه وهو عنده * پس نگاه كرد آن غلام بجانب پدر خود وپدر وى نزد وى بود * فقال *
پس گفت پدر * اطع ابا القاسم * فرمان بردارى كن ابو القاسم را ابو القاسم كنيت شريف آنحضرت است ويهود بيشتر آنحضرت را باين
الكنيت ذكر ميكردند وباسم مبارك كه محمد است كمتر ياد ميكردند تا ملزم نشوند بذكر اين اسم شريف در توريت * فاسلم *
پس مسلمان شد آن غلام * فخرج النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول الحمد لله الذي انقذه من النار * پس بيرون آمد
آنحضرت وحال آنكه وى ميگويد شكر مر خداى را كه برهانيد اورا از آتش دوزخ * رواه البخاري * ودرين حديث جواز
استخدام كافر است وجواز عيادت وى باميد ارادهٔ اسلام وى وگفته اند كه اگر خويشى يا همسايگى داشته باشد نيز مى توان
كرد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاد مريضا نادى مناد من السماء * كسى كه عيادت ميكند
بيمار وى را آواز ميدهد آوازدهنده از آسمان يعنى فرشته * طبت وطاب ممشاك * خوشى باد ترا در دنيا وخوش باد برپاى
رفتن تو يا جاى مشى تو در آخرت يا هر دو در دنيا يا هر دو در آخرت ودر اينجا اشارت است بافضليت عيادت پياده * وتبوأت
من الجنة منزلا * وبگيرى تو از بهشت منزل را وتوانند كه اين هر سه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالى از حال عيادت
كننده * رواه ابن ماجة * وعن ابن عباس ان عليا * رضي الله عنهم * خرج من عند النبي صلى الله عليه وسلم في وجعه
الذي توفي فيه * روايت است از ابن عباس كه علي برآمد از نزد آنحضرت در درد وبيمارى وى كه وفات يافت آنحضرت
در آن درد * فقال الناس * پس گفتند مردم * يا ابا الحسن كيف اصبح رسول الله * چگونه صبح كرد پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا * گفت صبح كرد شكر خدا به شونده از بيمارى يعنى الحمد لله كه بهتر است امروز وادبه

آنست كه چون از حال بيمار بپرسند جواب به بهي وخوبي كويند * رواه البخاري * وعن عطاء بن ابي رباح * بفتح را
وتخفيف با تابعي يكي از اعلام علما واجلهٔ فقها امام ابوحنيفه كفت نديدم من از آنها كه ديدم فاضلتر از وي وبود اسود اعور
اشل اعرج بعد از آن اعمى شد روزي كه فوت كرد او را مي كفت مات ارضى اهل الارض * قال قال لي ابن عباس * كفت
عطا كفت مرا ابن عباس * الا اريك امرأة من اهل الجنة * آيا بنمايم ترا زني از اهل بهشت * قلت بلى * كفتم بلى بنما * قال
هذه المرأة السوداء * كفت اين زن سياه در نام وي اختلاف است بعضي سعيره كفته بضم سين وفتح عين وبعضي ستيره بسكيره
و بقاف وكاف بدل عين و بعضي ماشطه وبعض خلجه والله اعلم * اتت النبي * آمد اين زن پيغمبر را * صلى الله عليه
وسلم فقالت * پس كفت يا رسول الله * اني اصرع * بدرستي كه من صرع زده ميشوم نام بيماري مشهور * واني اتكشف *
بتاء فوقانيه وبدرستي كه من برهنه ميشوم يا مي ترسم وملاحظه ميكنم از كشف عورت پس تكشف بمعني اجتناب از كشف
باشد چنانكه تاثم بمعني اجتناب وخوف از اثم * فادع الله لي * پس دعا كن خدا را براى من كه عافيت دهد * فقال ان شئت
صبرت ولك الجنة * پس كفت آنحضرت اكر ميخواهي صبر كني وباشد مر ترا بهشت * وان شئت دعوت الله ان يعافيك * واكر
ميخواهي دعا كنم خدا را كه عافيت دهد ترا * فقالت اصبر * پس كفت آن زن صبر ميكنم وبهشت ميخواهم * فقالت اني اتكشف
فادع الله ان لا اتكشف * پس كفت من برهنه ميشوم ومي ترسم از برهنكي پس دعا كن خدا را كه برهنه نشوم * فدعا لها * پس دعا
كرد مر آن زن را * متفق عليه * ودرين حديث دليل است بر جواز ترك تداوي باميد ثواب آخرت وبر علاج امراض بدعا والتجا بحق
* وعن يحيى بن سعيد قال ان رجلا جاءه الموت في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از يحيى بن سعيد انصاري
كه از تابعين است روايت ميكند از انس وغير وي از صحابه وقتي كه كفت كه مردي آمد او را موت در زمان آنحضرت * فقال رجل
هنيئا له مات ولم يبتل بمرض * كوارا باد مر او را كه مرد ومبتلا كرده نشد به بيماري * فقال رسول الله * پس كفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم ويحك * واى تو عجبا از تو * ما يدريك * چه دانا كند ترا * لو ان الله ابتلاه بمرض فكفر عنه من سيئاته * اكر مي بود اين كه
خداى تعالى مي آزمايد او را به بيماري پس كفارت ميكرد از وي از بديهاي وي بهتر ميبود مر او را * رواه مالك
موطا * وعن شداد بن اوس * صحابي است وي بدري * والصنابحي * بضم صاد صنابحي است بصنابح بن زاهر نام او
عبد الله است اختلاف است كه صحابي است يا تابعي روايت است از اين دو كس * انهما * كه ايشان * دخلا على رجل مريض يعودانه *
در آمدند بر مردي در حالي كه عيادت ميكنند آن مرد را * فقالا له * پس كفتند مر آن مرد را * كيف اصبحت * چكونه
صبح كردي و چه حال داري * قال اصبحت بنعمة * كفت آن مرد صبح كرده ام متلبس ومصحوب بنعمت وحال خوش دارم
* قال شداد ابشر بكفارات السيئات * خوش خبر وخوشحال باش بخصلتها نيكه پوشند بديها را * وحط الخطايا * وبفرو و د
افكندن كناهان * فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله عز وجل يقول * زيرا كه من شنيده ام آنحضرت را كه
ميكفت كه خداى تعالى ميكويد * اذا انا ابتليت عبدا من عبادي مؤمنا * وقتيكه من مبتلا كردانم يعني به بيماري بنده از بندكان خود
را كه مؤمن است * فحمدني على ما ابتليته * پس ثنا كند آن بنده مرا بر مبتلا كردانيدن من او را * فانه يقوم من مضجعه ذلك *
پس بدرستي كه آن بنده بر ميخيزد از آن خوابكاه خود كه در آنجا بيمار افتاده است * كيوم ولدته امه من الخطايا * همچو روز زائيدن
مادر او را يعني پاك ومنزه از كناهان * ويقول الرب * وميكويد پروردكار * تبارك وتعالى * بملائكه كه كاتب اعمال اند * انا قيدت
عبدي وابتليته * من بند كردم بندهٔ خود را به بند بيماري ومبتلا كردانيدم وآزمايش كردم او را * فاجروا له ما كنتم تجرون له
وهو صحيح * پس اجرا كنيد وبنويسيد وثابت كردانيد براى وي از اعمال چيزيكه ميبوديد كه مي نوشتيد واجرا مي كرديد براى وي
در حالي كه وي تندرست بود اجروا بفتح همزه وسكون جيم امر است از اجرا بمعني راندن ومجرى داشتن وظيفه ومهم * رواه احمد *
وعن عائشة * رض * قالت قال رسول الله صلى الله عليه اذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها من العمل * چون بسيار

میکرداند آن بنده را حق تعالی بآن و تا تکفیر کند آنها را از آن بنده * رواه احمد * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة * کسیکه بپرسد بیماری را همیشه می درآید وشنا میکند در دریای رحمت را وغرق میگردد دران خوض بآب درآمدن * حتی یجلس * تا آنکه می نشیند * فاذا جلس اغتمس فیها * پس چون می نشیند فرو میرود در دریای رحمت وغرق میگردد دران * رواه مالک واحمد * وعن ثوبان * مولای آنحضرت است وهمیشه در خدمت می بود در سفر وحضر * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی * وروایت میکند که آنحضرت گفت وقتیکه برسد یکی از شما را تپ * فان الحمی قطعة من النار * پس بدرستیکه تپ پاره ایست از آتش * فلیطفئها عنه بالماء * پس باید که بمیراند آن آتش را از خود بآب گفته اند که این مخصوص است به بعض انواع تپ که حادث است از حرارت چنانکه معتاد اهل حجاز است وچون بیان آنحضرت علاج جسمانی را به تبع وطفیل است ومقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقصا نکرد در تعمیم انواع امراض واقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر واغلب است ووقوع آن دران بلاد والله اعلم وتحقیق این در کتاب طب ورقی بیاید در شرح قول آنحضرت الحمی من فیح جهنم الحدیث ومناسبت آن بود که مصنف این حدیث را هم دران کتاب ذکر میکرد زیرا که درین حدیث ذکر عیادت مریض وثواب مرض نیست بعد ازان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود * فلیستنقع فی نهر جار * پس باید که بیفتد در جوی روان * ولیستقبل جریته * وباید که پیش آید روان شدن جوی را یعنی همان جانب بیفتد که آب میرود جریة بفتح جیم وکسر آن * فیقول * پس میگوید * بسم الله * بنام خدا اقدام درین جوی * اللهم اشف عبدک * خدایا شفا بده بندهٔ خود را * وصدق رسولک * وراست کو کردان پیغمبر خود را که این علاج فرموده است وخبر داده است که هر که این علاج کند شفا می یابد * بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس * بکند این فعل را بعد از نماز بامداد پیش از برآمدن آفتاب * ولیغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام * وباید که غوطه زند در وی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع وایضاح اوست واین عبارت احتمال دارد که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه واحتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد * فان لم یبرأ فی ثلث فخمس * پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن * فان لم یبرأ فی خمس فسبع * پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز * فان لم یبرأ فی سبع فتسع * پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز * فانها لا تکاد تجاوز تسعا باذن الله * پس بدرستیکه آن حمی نزدیک نیست که بگذرد نه روز را بامر وتقدیر خدای عزوجل * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله * گفت ابو هریره ذکر کرده شد تپ را نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فسبها رجل * پس دشنام کرد آنرا مردی * فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب * دشنام مکن تپ را زیرا که وی دور میکند گناهان را * کما تنفی النار خبث الحدید * چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را بلکه لایق ومقتضای این شکرگزاری است بران ولهذا مشائخ گفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت تضمن او الطاف خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است وناتوان صبر را بدل شکر ساختند * رواه ابن ماجة * وعنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول * ونیز از ابی هریره است گفت که آنحضرت عیادت کرد بیماری را که تپ داشت پس گفت خوش باش زیرا که بدرستیکه خدای تعالی میگوید * هی ناری اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا * تپ آتش من است می گمارم آن را بر بندهٔ من که مؤمن است در دنیا * لیکون حظه من النار یوم القیمة * تا باشد تپ بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن * رواه احمد وابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان * وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه وتعالی یقول * روایت است از انس که آنحضرت گفت که پروردگار تعالی میگوید * وعزتی وجلالی * سوگند بعزت ذات من وجلال صفات من * لا اخرج احدا من الدنیا * بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا * ارید اغفر له * که میخواهم بیامرزم مر اورا * حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه * تا آنکه تمام میگیرم بجزای هر گناهی را که در گردن اوست * بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه * بسبب بیماری در تن وی وتنگی در رزق وی وسقم بضم سین وبفتحتین واقتار بکسر همزه وسکون قاف یعنی گناهان که از وی بوجود آمده جزای آنرا هم در دنیا به بیماری وفقر میدهم پس

مغفور میکردد واز عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه تب وبیماری وبلا مکفر ذنوب اند * رواه رزین * وعن شقیق قال
مرض عبد الله فعدناه * شقیق که از کبار ثقات تابعین واز علمای عاملین است وزمان شریف آن حضرت را دریافته اما بشرف
رؤیت مشرف نشده واز یاران مخصوص ابن مسعود است کفت بیمار شد عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم اورا * فجعل
یبکي * پس کریستن کرفت ابن مسعود وشروع کرد دران * فعوتب * پس ملامت کرده شد وخشم کرفتند بروی حاضران بکمان
آنکه از الم بیماری ومحبت حیات دنیا میکرید * فقال اني لا ابكي لاجل المرض * پس کفت ابن مسعود نمی کریم از بهر بیماری
* لاني * زیراکه من ودر بعض نسخ اني بی لام بدرستیکه من * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم
يقول * میکفت * المرض كفارة * بیماری کفارتست کناهان را * وانما ابكي انه اصابني على حال فترة * وانمیکریم مکر از جهت آنکه رسید
بیماری مرا برحال فتور وضعف که حال پیری است فترت بفتح فا وسکون تا سستي * ولم يصبني في حال اجتهاد * ونرسید مرا
مرض درحال قوت وکوشش که وقت جوانی بود * لانه يكتب للعبد من الاجر اذا مرض * زیراکه نوشته میشود مر بنده را از مزد
وقتیکه بیمار میشود * ماكان يكتب له قبل ان يمرض * چیزیکه بود که نوشته میشد مراورا پیش از انکه بیمار کردد * فمنعه منه
المرض * پس بازداشت بنده را از ان عمل بیماری پس چون در وقت جوانی وقوت درحال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار
می نوشتند ودر وقت پیری وضعف کم است کم می نویسند کاشکی درجوانی بیمار میشدم که عمل بسیار می نوشتند اینجا میکویند که
چون در مرض همان عمل نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض درحال قوت وکثرت عمل چه باشد جوابش آنکه تمنیه
میکند کتابت عمل واثبات آنرا بی تعب ومشقت در عمل پس اکر مرض در زمان کثرت عمل میبود نوشته میشد عمل کثیر بی
تعب در عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از شائبهٔ ریا وسمعه وعجب فافهم * رواه رزین * وعن انس
قال كان النبي * روایت است از انس کفت بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا يعود مريضا الا بعد ثلث * عیادت نمی کرد بیماری را
مکر پس از سه شب * رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الايمان * بدانکه بعضی از محدثان کفته اند این حدیث موضوع است ومذهب
نزد ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از کذشتن سه روز کذا في شرح الشيخ وجمهور علما برانند که عیادت مقید
بزمانی نیست زیراکه امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر وکفته اند که این حدیث ضعیف است جدا وراوی
او که مسلمة بن علي است متروک است وابوحاتم کفته که این حدیث باطل است ودر احیاء العلوم کفته که عیادت کرده نشود
مریض مکر بعد از سه روز باین حدیث وکفته که در استعجال شماتت است بوی فیه ما فيه * وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا دخلت على مريض فمره يدعو لك * چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که دعا کند ترا * فان دعاءه
كدعاء الملائكة * زیراکه بدرستي دعای بیمار مانند دعای فرشتکان است وشاید که این بجهت آن است که بنده در مرض
قریب است از درکاه حق ومبرا است از احکام بشریت از اکل وشرب وحصول صفا وطهارت باطن بریاضت نفس وتوجه بعالم
غیب والله اعلم * رواه ابن ماجة * وعن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجلوس وقلة الصخب في العيادة عند المريض * کفت
ابن عباس از سنت است سبکی کردن در نشستن وکم کردن بانک وفریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله وخای معجمه
مفتوحتین یعنی آواز ودر نسخ بتحریک وتسکین هر دو ضبط کرده اند وبسین وصاد هر دو لغت است بمعنی فریاد کردن واضطراب
اصوات * قال * کفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب * وقال رسول الله * وکفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لما كثر
لغطهم واختلافهم * هرکاه که بسیار شد آواز صحابه واختلاف ایشان * قوموا عني * برخیزید ودور شوید از پیش من پس معلوم
شد که آواز وفریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام وغین معجمه وطای مهمله صوت یا اصوات مبهمه که مفهوم نکردد معني آن
وتحقیق این حدیث در باب وفات النبي صلى الله عليه وسلم بیاید ان شاء الله تعالى * رواه رزین * وعن انس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم العيادة فواق ناقة * بیمار پرسي مقدار زمانی است که میان دو دوشیدن شتر ماده است ومراد بدو دوشیدن
آنست که چون یکبار دوشیدند اندکی صبر میکنند چنانکه پستانهای ناقه رامساس میکنند ودست می زنند یا بچه او را بمکانند تا شیر

فرود آید نواق بضم فا و فتح نیز روا ست * وفي رواية سعيد بن المسيب مرسلا * ودر روایت سعید ابن المسیب که از کبار تابعین
است بطریق ارسال آمده است * افضل العيادة سرعة القيام * فاضلترین عیادت شتاب برخاستن است بسبب دروی
خوف ملال وکوفت بیمار است واگر یکی دوست اوست واورا خوش می آید نشستن وحکایت کردن آن دیگر است این داخل
عیادت نیست صحبتی است که باوی میدارد حق عیادت علی العموم همان قدر است فافهم * رواه البيهقي في شعب الايمان
* وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهي * روایت است از ابن عباس که آنحضرت عیادت
کرد مردی را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری وچه میخواهد دل تو از جنس طعام * قال اشتهي خبز بر *
گفت می خواهم نان گندم را * قال النبي * گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم من كان عنده خبز بر فليبعث الى اخيه * کسی که
باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد بسوی برادر خود * ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا اشتهى مريض احدكم
شيئا فليطعمه * وقتی که بخواهد ومیل کند بیماری از شما چیزی را پس باید که بخورانند ورا مراد اشتهای صادق است وآن
نشان صحت است ونیز گاهی زیان نمی کند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را
وصحت می آرد ولیکن چیزی که ضرر او غالب نباشد وبالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است وطیبی گفته
که این مبنی است بر توکل یا نومیدی از حیات ودر حدیث آمده است که بزور نهید بیماران خود را طعام وشراب زیرا که
خدای تعالی میخوراند ومینوشاند ایشانرا * رواه ابن ماجة * وعن عبد الله ابن عمرو قال توفي رجل بالمدينة ممن ولد بها * گفت
مردی مرد بمدینه از آن کسانیکه زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائید وهم در مدینه مرد * فصلى عليه النبي * پس
نماز گزارد بروی پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آنحضرت * ياليته مات بغير مولده * ای کاش می مرد این
مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد * قالوا ولم ذلك * گفتند صحابه وچراست این حکم واین آرزو * يا رسول الله
قال * گفت * ان الرجل اذا مات بغير مولده قيس له من مولده الى منقطع اثره * بدرستی که مرد چون می میرد در غیر
مولد خود اندازه کرفته میشود مر اورا از مولد وی تا بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا که منتهی شده است سفر وی
ومرده است وطیبی گفته که مراد باثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی ومعنی اول که ما گفتیم ظاهرتر است
وما ل این معنی هم بدان است * في الجنة * اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر بفهم این می درآید که بقدر این
مسافت اورا در بهشت جای می دهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنب سعت جنت اعتبار ندارد
اگرچه در حدیث آمده است که جای یکتازیانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته
شود مراد ثواب عملی است که کرده میشد در مقدار این مسافت ومخصوص نیست بعملی که در مولد کرده وطیبی گفته که مراد
آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی ومولد وی وکشاده میشود دری بسوی بهشت فافهم * رواه النسائي
وابن ماجة * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت غربة شهادة * مردن در غربت حکم شهادت دارد
وفي الصراح غربت دوری از جای خود اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت بجسم وغربت بدل که مشار الیه است بقول
وی صلى الله عليه وسلم در حدیث دیگر كن في الدنيا كانك غريب او عابر سبيل وعد نفسك من اصحاب القبور واین حاصل میگردد
بتحصیل موت ارادی وترک تعلق بما سوی الله وتفصیل وی چنانکه در رسالهٔ حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در فضل غربت وغربا نوشته
مذکور است * رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات مريضا مات شهيدا * این چنین
واقع شده در نسخ وتغییر داده اند آن را بعض من مات غريبا وبعض گفته اند که الصواب مرابطا ونوشته اند که در سنن ابن ماجه
این حدیث در باب ما جاء فيمن مات مرابطا آورده ومرابط آنکه در سرحد اسلام بغزای کافران نشسته واصل آن از رباط الخيل
است یعنی اسبان بستن ومستعد جنگ کافران نشستن * ووقي فتنة القبر * ونگاه داشته میشود از فتنهٔ قبر وعذاب وی ودر بعض نسخ
او وقي وکلمه او یا بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است * وغدي وريح عليه برزقه من الجنة * وداده شود در بامداد وشبانگاه یعنی شب

درر ز رزق وى از بهشت ومراد دوام است يا كنايه از تنعم است چنانكه در قرآن مجيد در باب بهشتيان فرموده است ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا * رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الايمان * وعن العرباض * بكسر عين وباء موحده وضاد معجمه * بن سارية * بسين مهمله وراو ياي تحتانيه از اصحاب صفه است ازان كسانيكه نازل شده است درشان ايشان ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآية * ان رسول الله * روايت ميكند كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * يختصم الشهداء والمتوفون على فرشهم * پيكار ميكنند شهيدان وآنها كه ميرانيده شده اند بر فكندنيها و بساطهاء خود بعني آنها كه درخانهٔ خود مرده اند وشهيد نشده * الى ربنا * خصومت ميكنند بسوى پروردگار ما * عز وجل في الذين يتوفون من الطاعون * دركسانيكه ميرانيده شده اند از طاعون * فيقول الشهداء من اخواننا * پس ميگويند شهيدان اين كه بطاعون مردگان از جمله برادران مااند وازمااند * قتلوا كما قتلنا * كشته شده اند چنانكه كشته شده ايم ما بجراحت كه از دست جن خورده اند وميگويند كه اهل طاعون كاهى مى دريابند كه كسى ايشانرا بنيزه زده است ولهذا طاعون نام كرده اند از طعن بمعني نيزه زدن اينجا حمل طاعون بمعني متعارف ميان اطبا مناسب ترمينمايد فافهم * ويقول المتوفون اخواننا * وميگويند ميرانيده شدگان برفرش ايشان برادران مااند * ماتوا على فرشهم كما متنا * مردند بر فرشهاى خود چنانكه مرديم ما * فيقول ربنا * پس ميگويد پروردگار ما تبارك وتعالى * انظروا الى جراحتهم * نگاه كنيد بريشهاء مرده شدگان بطاعون * فان اشبهت جراحهم جراح المقتولين * پس اگرمانند است ريشهاى ايشان ريشهاي كشته شدگانرا * فانهم منهم ومعهم * پس ايشان ازكشته شدگان اند وبا ايشان اند درمرتبه * فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم * پس ناگاه جراحتهاى بطاعون مردگان بتحقيق مانند است جراحتهاى كشته شدگان را ازينجا معلوم ميشود كه هركه بطاعون مرد از شهيدان وباشهيدان است * رواه احمد والنسائي * وعن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الفار من الطاعون كالفار من الزحف * روايت است از جابر كه آن حضرت فرمود گريزنده از طاعون همچو گريزنده از جنگ كافران است وزحف در اصل بمعني غيژيدن كودك است ونام لشكر رونده سوى دشمن بجنگ گويا ايشان نيز بجهت ازدحام وهجوم غيژيده مى روند * والصابر فيه له اجر شهيد * وصبر كننده در طاعون ونگريزنده ازان مراورا اجر شهيد است ازين حديث معلوم ميشود كه گريختن از طاعون گناه كبيره است چنانكه فرار از زحف واگر اعتقاد كند كه اگر نگريزد البته مى ميرد واگر بگريزد بسلامت مى ماند آن خود كفر است وظاهر حديث دراينست كه صابر در طاعون را اجرشهيد است اگرچه نميرد * رواه احمد *

* باب تمني الموت وذكره * باب دربيان آرزوى مرگ وياد كردن آن

بدانكه آرزوى مرگ بجهت ضرر دنيا مانند مرض يا فقر يا مانند آن مكروه است زيراكه آن علامت بي صبرى وبستوه آمدن از تقديرالهى ورناراضي بودن ازان است اما ازجهت محبت وشوق بلقاي الهى تعالى وخلاص از تنگناى اين سراي فاني ومحنت آن ووصول بملك آخرت ونعيم آن نشان ايمان وكمال اواست وهمچنين مكروه نيست از جهت خوف ضرر ديني وذكر موت كنايت است از خوف وخشيت حق وعمل بمقتضاي آن وتوبه واستغفار وتقديم وترجيح نفع دار آخرت والا ذكر موت ويادداشتن آن بيعمل چيزي نيست بلكه تواند كه سبب قساوت قلب گردد چنانكه ذكرخق سبحانه تعالى بغفلت نسأل الله العافية *

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايتمنى احدكم الموت * آرزو نكند يكى از شما مرگ را * اما محسنا * يا اينكه ميباشد آن يكى نيكوكار * فلعله ان يزداد خيرا * پس شايد كه زياده كند نيكي بزيادت حيات * واما مسيئا * ويا اينكه ميباشد بدكار * فلعله ان يستعتب * پس شايدكه وى طلب كند رضاى خداى تعالى بتوبه وتلافي اين حاصل معني اعبارت است وتحقيق الفاظ آن درشرح كرده شده است * رواه البخاري * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايتمنى احدكم الموت ولايدع به من قبل ان يأتيه * آرزو نكند يكى ازشما موت را ودعا نكند بموت پيش ازانكه بيايد موت اورا * انه اذا مات انقطع امله * بدرستيكه وى وقتيكه مى ميرد بريده ميشود اميد وطمع وى از ثواب ودربعض روايات عمله واين ظاهرتراست ومآل هردو يكى است زيراكه مراد با مل اينجا طمع ثواب عمل است وامل مذموم آنست كه باعث بر فتور وقصور در عمل صالح گردد * وانه لايزيد المؤمن عمره الاخيرا * وبدرستي كه شان اين است كه زيادت نميكند مسلمانرا عمروى مگرنيكي را * رواه مسلم

* وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایتمنین احدکم الموت من ضر اصابه * باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از کزندی نهاوی که برسد اورا * فان کان لابد فاعلا فلیقل * پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید * اللهم احیني ما کانت الحیوة خیرا لي * خدایا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا * وتوفني اذا کانت الوفاة خیرا لي * وبمیران مرا وقتیکه باشد مردن بهتر مرا * متفق علیه * وعن عبادة بن الصامت * بضم عین وفتح موحده صحابي مشهور است از انصار واحوال او مکرر نوشته شده است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه * کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست دارد خدای تعالی لقای اورا * ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه * وکسیکه ناخوش دارد لقای خدای تعالی را ناخوش دارد خدای تعالی لقای اورا مشهور آنست که مراد بلقای خدا موت است وتحقیق آنست که مراد بلقای خدا بازگشت بدار آخرت وطلب آنچه نزد اوست تعالی وعدم رکون بدنیا ورضا بحیات دنیا واطمینان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضي الله عنها وانا لنکره الموت موهم آنست پس محبت لقای خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیلهٔ اوست * فقالت عائشة * پس گفت عائشه * او بعض ازواجه * یا گفت بعض ازواج مطهرهٔ آنحضرت شک راوي است * انا لنکره الموت * بدرستیکه ما هرآینه مکروه وناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت * قال لیس ذلك * گفت آنحضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدي که مراد بلقاء الله موت است وبحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمني وی باید کرد بلکه هرکه طالب رضای حق ومشتاق لقاي اوست تعالی شانه محبت موت همیشه بملاحظهٔ توسل وبوساطت محبت ارادي اختیاري بدان دارد وآثار آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میگردد چنانکه فرمود * ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته * ولیکن مسلمان وقتی که نزدیک شود اورا موت بشارت داده میشود اورا براضي بودن خدا از وی وگرامی داشتن وی تعالی اورا چنانکه کریمهٔ اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِکَةُ الآیة ناظر در آن است * فلیس شئ احب الیه مما امامه * پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی که پیش اوست یعنی موت و رفتن بآن عالم * فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه * پس دوست میدارد مؤمن لقای خدا را ودوست میدارد خدا تعالی لقای اورا پس محب ومحبوب وراضی ومرضي ازعالم میرود * وان الکافر اذا حضر * بلفظ مجهول وبدرستیکه کافر وقتی که حضور کرده میشود یعني حاضر میشود اورا موت * بشر بعذاب الله وعقوبته * خبر داده میشود بعذاب خدا وسزا دادن وی تعالی مر اورا * فلیس علیه شئ اکره الیه مما امامه * پس نیست هیچ چیزی مکروه تر بسوی وی از چیزی که پیش اوست * فکره لقاء الله وکره الله لقاءه * پس ناخوش میدارد کافر لقای خدای تعالی را وناخوش میدارد خدای تعالی لقای اورا پس مکروه وممقوت ومغضوب ومبغوض بآن جهان می رود * متفق علیه * وفي روایة عائشة * رضي الله عنها * والموت قبل لقاء الله * وموت پیش از لقای خدا است ووسیله ومقدمهٔ اوست وازین کلام معلوم میشود که موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم * وعن ابي قتادة * انصاری است از فضلای صحابه واز اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شد ودر دست او افتاد پس آنحضرت بازبجایش نشاند وبهتر از آن شد که بود * انه کان یحدث ان رسول الله * روایت است از ابي قتادة که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم مر علیه بجنازة * گذرانیده شد بروی جنازه مر بضم میم * فقال مستریح او مستراح منه * پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است از وی * فقالوا * پس گفتند صحابه * یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه * چیست معني مستریح ومستراح منه وکدام اند اینها * فقال * پس گفت آنحضرت * العبد المؤمن یستریح من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله * بندهٔ مؤمن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب ورنج دنیا وآزار دنیا واهل آن ومیرود ومیرسد بسوی رحمت خدا * والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب * وبندهٔ فاسق راحت می یابند از وی بندگان وشهرها ودرختان وبر زمین جنبندگان وخلاص میشوند از شر وی استراحت عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسید واما استراحت بلاد واشجار ودواب بجهت آنست که بوجود فجور وظلم حاصل میگردد فساد در عالم واخلال در ارکان واجزای آن وفاجر مبغوض میدارد الله تعالی اورا پس ایذا میکشد بوجود وی زمین وهرکه وهرچه بر زمین است ونیز بازداشته میشود بشومی

كناهان وى باران را وچون ميميرد مى بارد وزنده ميگردد زمين ومرگه وهرچه درزمين است * متفق عليه * وعن عبد الله بن
عمر قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبي * گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا ودر بعض نسخ بمنكبي بتشديد
بلفظ تثنيه يعني گرفت هردو دوش مرا * فقال * پس گفت * كن في الدنيا كانك غريب * باش در دنيا گويا كه تو غريبي واز
جاى خود دور افتاده * او عابر سبيل * بلكه راه گذرى ومبالغه درين بيشتر است زيرا كه غريب گاهى ساكن ميشود در بلاد غربت
ومقيم ميگردد دران * وكان ابن عمر يقول * وبود ابن عمر ميگفت * اذا امسيت فلا تنتظر الصباح * چون شام كني پس انتظار
مبر صباح را كه تا وقت صباح زنده خواهم بود * واذا اصبحت فلا تنتظر المساء * وچون صبح كني پس منتظر مباش شام را كه تا
وقت شام زنده خواهم ماند * بيت * غنيمتى شمر اى شمع وصل پروانه * كه اين معامله تا صبحدم نخواهد ماند * وخذ
من صحتك لمرضك * وبگير از تندرستي تو توشه براى وقت بيمارى تو يعني غنيمت دان ايام تندرستي را وعمل كردن دران
* بيت * غنيمت دان جوانا دولت حسن وجواني را * نه پندارى كه ايام جواني جاودان باشد * ومن حيوتك لموتك * وبگير
از زندگاني خود توشه براى مرگ خود * رواه البخاري * وعن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل موته بثلثة
ايام يقول * گفت جابر شنيدم آنحضرت را پيش از موت وى بسه روز ميگفت * لا يموتن احدكم الا وهو يحسن الظن بالله * ميبايد
كه نميرد يكى از شما مگر آنكه نيك دارد گمان خود را بخداوند واميد دارد كرم ومغفرت اورا واعتماد كند بر وعدهٔ كرم وى * رواه مسلم *
گفته اند كه نشان سعادت آنست كه در مدت حيات خوف غالب بود وچون مرگ در رسد نشان اميد پيدا آيد وگفته اند كه
مراد به نيك داشتن گمان نيك كردن اعمال است يعني نيك كنيد اعمال خود را در حيات تا نيك گردد گمان شما بخدا نزد موت چه كسي كه
بد باشد عمل او پيش از موت بد گردد گمان او نزد موت ونيز گفته اند كه حقيقت رجا آنست كه عمل كند واميد دارد وخدمت
مولى كند ونظر بر عطاى او دارد اما اميد دروغ كه باز دارد صاحبش را از عمل وباعث گردد بر گناهان آن اميد نيست بلكه آرزو
وغرور است وحسن بصرى گفت ميگويد يكى از شما نيك ميدارم گمان خود به پروردگار خود ودروغ ميگويد اگر نيك ميداشت گمان
خود را به پروردگار نيك ميكرد عمل را وعمر بن منصور به بعضي از برادران خود نوشت كه تو درازدارى امل خود را بدرازى عمر
خود وآرزو دارى بيدى فعل خود آهن سرد ميكوبي كار نيك كن واميدوار باش.

* الفصل الثاني *

عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انبأتكم ما اول ما يقول الله للمؤمنين يوم القيمة * اگر بخواهيد شما خبردهم
شمارا كه چيست نخستين چيزى كه ميگويد خداى تعالى مرمؤمنان را روز قيامت * وما اول ما يقولون له * وچيست نخستين
چيزى كه ميگويند مؤمنان مرخداى تعالى را * قلنا نعم * گفتيم آرى ميخواهيم كه خبردهي مارا * يا رسول الله قال * گفت آنحضرت
ان الله يقول للمؤمنين * بدرستي كه خداى تعالى ميگويد مرمومنان را * هل احببتم لقائي * آيا دوست مى داريد شما لقاى
مرا وپيش آمدن شما مرا * فيقولون نعم يا ربنا * پس ميگويند مومنان آرى دوست ميداريم لقاى ترا اى پروردگار ما
* فيقول لم * پس ميگويد پروردگار تعالى براى چه چيز دوست ميداريد لقاى مرا ودر بعض نسخ مصابيح لم احببتم يعني
ميگويد پروردگار تعالى چون دوست داشتيد لقاي مرا پس چرا گناه كرديد * فيقولون رجونا عفوك ومغفرتك * پس
ميگويند مؤمنان اميد داشتيم درگذشتن ترا از گناهان ما وپوشيدن تو بديهاي مارا * فيقول قد وجبت لكم مغفرتي *
پس ميگويد پروردگار تعالى بتحقيق ثابت ولازم شد براي شما عفو ومغفرت من چون حاصل معني عفو ومغفرت يكى بود
باكتفا بيكى كرد فافهم * رواه في شرح السنة وابونعيم في الحلية * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اكثروا ذكر هادم اللذات الموت * بسيار كنيد ياد ويران كننده وقطع كنندهٔ لذتها را كه موت است مفهوم از كلام طيبي آنست
كه هادم از هدم است بدال مهمله بمعني ويران كردن وانداختن وشكستن بناى خانه چنانكه مشهور است بر زبان مردم وليكن
اسنوي در مهمات گفته كه هاذم بذال معجمه است بمعني قاطع چنانكه جوهري گفته وبتحقيق تصريح كرده است سهيلي كه روايت
بذال معجمه است وزعفراني گفته كه جائز است بذال معجمه كذا في حاشية الكتاب * رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة *

* وعن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم لاصحابه * روايت است از ابن مسعود كه آن حضرت گفت روزی
بياران خود * استحيوا من الله حق الحياء * شرم داريد از خدا چنانكه واجب وسزاوار است كه شرم بايد داشت * قالوا انا نستحيي
من الله * گفتند صحابه بدرستيكه ما شرم ميداريم از خدا * يا نبي الله * يعنی كه بجای می آريم اوامر ونواهی او را فی الجملة * والحمد لله *
و سپاس وستائش است مر خدای را بر توفيق دادن وی ما را بدان ونيست حق استحيا كه طلب ميكنی از ما وامر ميكنی ما را بدان * قال ليس
ذلك * گفت آنحضرت نيست حق استحيا اين كه شما گمان ميبريد وميكنيد بلكه مقام آن اعلی وارفع است و آن اين است كه تمامه
اعضا وحواس ظاهر وباطن را از نا فرموده نگاهداريد وبيان كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين را بكلام مختصر جامع وفرمود
* ولكن من استحيى من الله حق الحياء فليحفظ الرأس وما وعى * وليكن كسی كه شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس بايد كه نگاهدارد
سر را از خضوع وتواضع كردن مر غير حق را وتكبر وسركشی كردن بر روی زبر خلق وی تعالی ونگاهدارد چيزی را كه حفظ كرده
وجمع كرده است مر آنرا سر از حواس وآلات مانند سمع وبصر ولسان وانديشه وفكر وجز آن * وليحفظ البطن وما حوى * وبايد
كه نگاهدارد شكم را از اكل حرام وشبهه ونگاهدارد چيزی را كه گرد آورده وجمع كرده است شكم آنرا كه دل است بنگاهداشت وی
از جهل بدانچه گنجايش ندارد جهل بدان از معرفت حق واحكام دين واز ياد كرفتن ماسوای حق وبعض گفته اند انچه جمع كرده
او را بطن ومتصل است بدان فرج است ودست وپا ومه را از نا فرموده نگاهدارد * وليذكر الموت * وبايد كه ياد آرد مرگ را
* والبلى * وياد دارد پوسيده شدن استخوان وخاك شدن آنرا وبلى بكسر كهنه شدن هر كه بداند كه دنيا فانی است زهد كند
در وی وترك دهد لذات وشهوات آن را چنانكه فرمود * ومن اراد الآخرة ترك زينة الدنيا * وكسی كه خواهد ثواب آخرت
ونعيم آن را ترك دهد آرايش دنيا را * فمن فعل ذلك فقد استحيى من الله حق الحياء * پس كسی كه بكند اين مذكور را پس
بتحقيق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن وحاصل وی مضمون قول حق سبحانه است واتقوا الله حق تقاته * رواه احمد والترمذی
وقال هذا حديث غريب * شيخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله عليه در رسالة تبيين الطرق ميفرمايد كه قرب سالك بحق
تعالى بعد اوست از غير وی سبحانه ووصل وی قطع وی از غير حق سبحانه وغير منحصر است در محظور ومباح ومراد بمحظور اينجا
جميع اقسام منهيات است از حرام ومكروه وشبهه ومراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان وزمين وكوه ودرخت واسباب معيشت
وجز آن پس بعد سالك از محظورات بی ذهول از مباحات قرب ناقص است وباذهول از مباحات قرب تام وهر مقدار كه بعيد
است سالك از غير قريب است بخدا وهر مقدار كه منقطع است از غير واصل است بوی فافهم وبالله التوفيق * وعن عبد الله
بن عمر وقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن الموت * تحفه مسلمان موت است در صراح گفته تحفه هديه
ودر قاموس گفته تحفه بسكون حا وفتح آن بر ولطف وطرفه وهم در قاموس گفته طرفه بضم مال نو وغريب از ثمر وغيره ودر
صراح گفته طرفه شگفت ومراد آنست كه موت لطفی است از خدا بمؤمن ونيكی ونعمت نو وشگفت وگوارا است از وی تعالى
بوی كه موصل بجنت وقرب اوست ورهاننده است او را از مشقت دنيا وشدت ومحنت آن * رواه البيهقی فی شعب الايمان *
وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يموت بعرق الجبين * مسلمان می ميرد بخوی پيشانی بعض
گفته اند كه اين كنايت است از شدت سكرات موت كه موجب تكفير وتمحيص ذنوب ورفع درجات است وبعض ميگويند
كنايت از كد ومشقت اوست در طلب حلال ورياضت در عبادت تا وقت موت وبعض گفته اند كه عرق جبين علامتی است كه
ظاهر ميشود از مؤمن نزد موت نقل كرده اند اين را از محمد بن سيرين وبعض گفته اند كه مراد آنست كه مشقتی وشدتی نيست
بر مؤمن از موت مگر عرق جبين والله اعلم * رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة * وعن عبيد الله بن خالد قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف * مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فجاءة بضم فا بمد وقصر وبفتح فا بقصر بمعنی
بغته يعنی ناگهان واخذة بفتح همزه وسكون خا بمعنی يكبار گرفتن واسف بفتح همزه وسين مهمله بمعنی غضب وبكسر سين بمعنی
غضبان ومراد آنست كه مرگ ناگهانی از آثار غضب الٰهی است تعالى شانه بر بنده زيرا كه نگذاشت او را تا استعداد آخرت كند

بتوبه وعمل صالح وگفته اند که این مرگ فجاءه راحت است و کسی را که بر طریقهٔ محموده وسیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده وگفته اند که یکایک مردن نیکان را نیک است و بدان را بد * رواه ابو داود وزاد البيهقي في شعب الايمان ورزين في كتابه * روایت ابی داود همان قدر است که مذکور شد وزیاده کرده است بیهقی در شعب الایمان ورزین در کتاب خود این را که * اخذة الاسف للكافر ورحمة للمؤمن * گرفتن غضب است مر کافر را ومهربانی حق تعالی مر مؤمن را ذکر فاسق نکرد ظاهر دخول او در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست والله اعلم بالصواب * وعن انس قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم على شاب وهو في الموت * در آمد آنحضرت بر جوانی وحال آنکه آن جوان در حال مردن بود * فقال * پس گفت آنحضرت بآن جوان * كيف تجدك * چگونه مییابی ومیدانی خود را * فقال ارجو الله * پس گفت آنجوان امید میدارم خدا را * يا رسول الله اني اخاف ذنوبي * بدرستی که من می ترسم گناهان خود را * فقال رسول الله * پس گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم لا يجتمعان في قلب عبد في مثل هذا الموطن * جمع نشوند خوف ورجا در دل هیچ بنده در مانند این جا * الا اعطاه الله ما يرجو وآمنه مما يخاف * مگر آنکه بدهد آن بنده را خدای تعالی چیزیکه امید دارد که فضل وکرم اوست وایمن کرداند از آنچه می ترسد از مواخذه وعتاب بر گناهان وی خصوصا که از تعلیق رجا بخدا وتعلیق خوف بذنوب غلبه وقوت رجا مفهوم میشود یا آنکه آنرا از جهت رعایت ادب کرد فهم * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب * الفصل الثالث

* عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شديد * آرزو مکنید موت را زیرا که بدرستیکه ترس مطلع سخت است ومطلع بضم میم وتشدید طا وفتح لام جای اطلاع از مکان عالی ومطلع جبل میگویند موضعی را که از آنجا بر جبل بر آیند ومراد اینجا چیزی است که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت ودر مواقف قیامت یا اموری که مطلع کردد بر ان از احوال برزخ یعنی فائده در آرزوی موت نیست مگر آرزوی شدائد وآلام وازشان عاقل آنست که تمنی نکند چیزیرا که واقع شود به سبب آن در شدت وبلا که البته واقع شدنی است وطیبی گفته که مراد بهول مطلع چیزی است که مشرف میگردد بنده بران از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر واندوه ودل تنگی میکند وچون متمنای وی واقع شود اندوه ودلتنگی بیشتر خواهد شد ومستحق مزید سخط وغضب خواهد گشت واز ینجا معلوم میشود که نهی از تمنی موت بطریق بیصبری وتنگ دلی است وآنکه بجهت شوق لقای حق ومحبت آن عالم باشد دیگر است * وان من السعادة ان يطول عمر العبد ويرزقه الله عز وجل الانابة * وبدرستی از نیکبختی است که دراز شود عمر بنده وروزی کرداند او را خدای تعالی رجوع وتوجه بجناب خود این علت دیگر است از برای نهی از تمنی موت یعنی موت خود آمدنی است چند روزی در دنیا بودن وکار کردن وتوشهٔ راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنيا مزرعة الآخرة * رواه احمد * وعن ابي امامة قال جلسنا الى رسول الله * گفت ابو امامهٔ باهلی نشستیم وروی آورده بسوی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فذكرنا * پس تذکیر کرد آنحضرت ما را ویاد دهانید احوال آخرت واهوال قیامت را * ورققنا * ونرم وتنگ کردانید دلهای ما را * فبكى * پس گریه کرد * سعد بن ابي وقاص فاكثر البكاء * پس بسیار کرد گریه را * فقال يا ليتني مت * پس گفت ای کاشکی بمیرم من واز محنت وشدت دنیا خلاص شوم * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم يا سعد اعندي تتمنى الموت * یا سعد آیا نزد من وحضور من آرزو میکنی موت را * فردد ذلك ثلث مرات * پس باز کردانید وتکرار کرد آنحضرت این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منهی عنه ونا مرضی حق است پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست که در حضرت من وحیات من آرزوی موت میکنی وحال آنکه مشاهدهٔ جمال من وشرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد اگرچه حاصل کردد ترا بعد از موت نعیم ودرجات که آن همه با نظر بر وجه کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا بهشت نقد است درویشی را پرسیدند که مؤمن را حیات بهتر است یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر وبعد از وی ممات بهتر است * ثم قال * پس گفت آنحضرت * يا سعد ان كنت خلقت للجنة * اگر هستی تو که پیدا کرده شدهٔ برای بهشت * فما طال عمرك وحسن من عملك فهو خير لك * پس آنچه دراز شود عمر تو ونیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مر ترا که استعداد واستحقاق

مراتب و درجات آن جهان حاصل ميكني اكر گفته شود كه كلمه ان در عرف كلام عرب از براى شك و تردد است وسعد بن ابي وقاص از عشرهٔ مبشره است پس وجه قول ان كنت خلقت للجنة چه باشد جواب آنكه شايد كه صدور اين قول پيش از بشارت باشد يا دخول كلمهٔ تردد اشارت بعظم شان اين امر باشد كه جزم بدان نتوان كرد * رواه احمد * وعن حارثة بن مضرب * بضم ميم و فتح ضاد معجمه و كسر راى مشدده تابعي مشهور است * قال * ميكويد * دخلت على خباب * در آمدم بر خباب بفتح خاى معجمه و تشديد موحدهٔ اولى كه صحابي قديم الاسلام و مهاجر و بدريست نزول كرد بكوفه و وفات يافت در وى سنة سبع و ثلثين و نماز گزارد بروى علي بن ابي طالب * وقد اكتوى سبعا * و حال آنكه داغ سوخته بود خباب را بر هفت جاى از بدن خود * فقال * پس كفت خباب * لولا اني سمعت رسول الله * اكر نمي بود كه من شنيده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميكفت * لا يتمن احدكم الموت * بايد كه آرزو نكند يكى از شما مرگ را * لتمنيته * هر آينه آرزو ميكردم آنرا تا كه وى رضي الله عنه مضطر گشت بآرزوى موت نه از سبب ضرر دنيا وحد كه رسيده بود بلكه از جهت شدت اين مرض كه داغ بسبب آن كرده و در شرعيت و كراهت آن اختلاف است چنانكه تحقيق آن در باب الطب بيايد يا از جهت توانكري و مال اري كه ترسيد از سوء عاقبت آن ولهذا گفت * ولقد رأيتني مع رسول الله * وبتحقيق ديدم و دانستم من خود را با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما املك درهما * كه مالك نبودم يك درهم را * وان في جانب بيتي الآن لاربعين الف درهم * و بدرستيكه در كوشهٔ خانهٔ من اكنون چهل هزار درهم است * قال * كفت حارثه كه راوى اين حديث است * ثم اتي بكفنه * بعد از ان آورده شد نزد خباب كفن او را كه قماش نفيس بود * فلما رآه بكى وقال * پس هر گاه كه ديد كفن را بگريست و گفت اگرچه جائز است در شرع * لكن حمزة لم يوجد له كفن * ليكن حمزة بن عبد المطلب كه سيد الشهدا و عم رسول خدا بود صلعم ورضي الله عنه يافته نشد براى او كفن * الا بردة ملحاء * مگر چادر زبون كه در وى خطهاى سياه و سپيد بود و آن هم كفن تمام و درست نبود بلكه * اذا جعلت على رأسه قلصت عن قدميه واذا جعلت على قدميه قلصت عن رأسه * چون كردانيده ميشد آن برده كه براى كفن حمزه پيدا شد بر سر وى كوتاه مي آمد از پايهاى وى و چون كردانيده ميشد بر پايهاى او كوتاه مي آمد از سر وى * حتى مدت على رأسه وجعل على قدميه الاذخر * تا آنكه كشيده شد آن برده بر سر حمزه و كردانيده شد بر پايها اواذخر بكسر همزه و سكون ذال معجمه و كسر خاى معجمه كياه مشهوريست كه بوى سقف خانه ميسازند و در قبرها بكار برند * رواه احمد والترمذى الا انه لم يذكر ثم اتي بكفنه * روايت كردند اين حديث را احمد و ترمذى ليكن ترمذى ذكر نكرد اين قول را كه ثم اتي بكفنه تا آخر حديث * والبيهقي في شعب الايمان

* باب مايقال عند من حضره الموت * باب در بيان چيزيكه گفته ميشود نزد كسى كه حاضر شده او را موت و نزديك رسيده چنانكه بحكم عادت يقين كرده كه مي ميرد و گفته اند علامت احتضار آنست كه سست شدن پايهاى است كه اگر ايستاده كنند پايها را نايستد و كج گشتن بيني و فرو رفتن صدغها يعني ميان درچشم و كوش و دراز گشتن پوست خصيتين بسبب منقبض شدن خصيتين و مراد بمايقال عام تراست از تلقين لا اله الا الله و استرجاع بانا لله وانا اليه راجعون و دعا كردن بخير و خواندن يس وانچه ميكويند ملائكه براى مومن و كافر در وقت ازهاق روح و امثال آن چنانكه در احاديث بيايد *

الفصل الاول * عن ابي سعيد وابي هريرة قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم لا اله الا الله * تلقين كنيد مردهاى خود را يعني آنها كه نزديك بمردن رسيده اند كلمهٔ طيبه را و تلقين مشتق است از لقن بمعني سرعت فهم و تلقين فهمانيدن و مراد بتلقين اينجا ذكر اين كلمه است در حضور كسى كه حاضر شده است او را موت بى آنكه تكليف كنند او را بخواندن آن * رواه مسلم * وعن ام سلمة * رض * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حضرتم المريض * وقتى كه حاضر شويد شما بيمار را * او الميت * يا ميت را يعني آنكه نزديك بموت رسيده و كلمهٔ او براى شك راوى است اگر مراد بمريض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند براى تنويع بود * فقولوا خيرا * پس بگوئيد خير را يعني دعا كنيد بخير براى خود و براى مريض و ميت بشفا و مغفرت * فان الملائكة يؤمنون على ماتقولون * زيرا كه فرشتگان آمين ميكويند بر انچه ميكوئيد شما و دعا ميكنيد * رواه مسلم * وعنها قالت قال رسول الله * وهم از ام سلمه است كه گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما من مسلم تصيبه مصيبة * نيست هيچ مسلماني كه برسد او را مصيبتي و مصيبت سختي واندوه رسنده بكسى

* فيقول ما امره الله به * پس بگوید چیزیرا که امر کرده است خدای تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کلام است * انا لله وانا اليه راجعون * بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامهٔ احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردنده گانیم * اللهم اجرني * این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکی است یعنی اجر ده مرا * في مصيبتي * در مصیبت من * واخلف لي خيرا منها * و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من درین مصیبت واخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدل از جنس آنچه فوت شده چنانکه ظاهر مافی حدیث است میفرماید نگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت * الا اخلف الله له خيرا منها * مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده * فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمين خير من ابي سلمة * ام سلمه میگوید که من این حدیث از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت ابي سلمه میگوید * اول بيت هاجر الى رسول الله * اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * و گفته اند که مراد هجرت ابو سلمه است از حبشه بمدینه زیرا که وی رضي الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پستر از آن از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود درین هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمهٔ آنحضرت بود بره بنت عبد المطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود * ثم اني قلتها * پستر بدرستیکه من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرني الى آخره * فاخلف الله لي رسول الله * پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابو سلمه پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * که در نکاح وی در آمدم و داخل ازواج مطهرهٔ وی گشتم * رواه مسلم * وعنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سلمة وقد شق بصره * در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابو سلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد و شق بفتح شین و رفع بصر و ضم شین غیر مختار است * فاغمضه * پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را * ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر * پستر گفت آنحضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روح میکنند او را بصر و نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز می ماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد * فضج ناس من اهله * پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانهٔ ابي سلمه * فقال * پس گفت آنحضرت * لا تدعوا على انفسكم الا بخير * دعا نکنید بر ذاتهای خود مگر به نیکی و نگوئید واویلا و مانند آن * فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون * زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزیکه میگوئید شما و دعا میکنید * ثم قال * پستر گفت آنحضرت * اللهم اغفر لابي سلمة * خداوندا بیامرز مر ابي سلمه را * وارفع درجته في المهديين * و بلند گردان پایهٔ او را در آن کسانیکه راه راست نموده شده اند * واخلفه في عقبه في الغابرين * و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و برین تقدیر في الغابرين بیان في عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی اند در مردم باقی مانده و برین معنی في الغابرين صفت عقبه است واخلفه بوصل همزه و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد * واغفر لنا وله يا رب العالمين * و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان * وافسح له في قبره * و فراخی کن مر او را در قبر او * ونور له فيه * و روشن گردان مر او را در قبرش * رواه مسلم * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي سجي ببرد حبرة * گفت عائشه که آنحضرت وقتیکه وفات یافت پوشیده شد بجامهٔ حبره بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط * متفق عليه *

الفصل الثاني

* عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان آخر كلامه * کسی که باشد آخر سخن وی * لا اله الا الله دخل الجنة * می در آید به بهشت درین حدیث رمزی به تلقین میت نیز هست که اثر آن این است فافهم * رواه ابو داؤد * وعن معقل * بفتح میم و سکون عین و کسر قاف * بن يسار *

بتحتانيه و سين مهمله صحابی است از اول بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی جمعی بصریها و قبر وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأوا سورة يس على موتاكم * بخوانید سورهٔ یس را بر مردهای خود ظاهر آنست که مراد محتضر باشد و عمل نیز هم برین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت است و اشتمال بر اصول دین و طیبی گفته مشترک است میان وی و سورهٔ دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که ان سر مکتوم در فاتحهٔ این سوره است که متضمن تصدیق رسالت است باز کار رجوع و خاتمهٔ وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون ابن عباس گفت رضي الله عنه که من نمیدانستم که این همه فضل این سوره که وارد شد بچیست آخر دریافتم که بجهت این آیت است * رواه احمد وابوداود وابن ماجة * وعن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو ميت * گفت عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بطای معجمه و حال آنکه وی مرده بود * وهو يبكي * و آنحضرت گریه میکرد * حتى سال دموع النبي * تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر * صلى الله عليه وسلم على وجه عثمان * بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رض اول کسی است که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آن حضرت صلى الله عليه وسلم سنگی بنفس شریف خود برداشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و در این حدیث دلیل است بر طهارت میت خلافا للبعض و وی این را از خصائص می داند و کلام در این در غسل میت بیاید * رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة * وعنها قالت ان ابا بكر قبل النبي * و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضي الله عنه بوسه داد پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم وهو ميت * و حال آنکه آنحضرت رحلت کرده بود * رواه الترمذي وابن ماجة *

و عن حصين * بضم حا و فتح صاد مهملتين * بن وحوح * بضم واوین و بعض بفتح هر دو گفته و این اشهر و اصوب است و سکون حای مهمله اولی صحابی انصاری است معدود در اهل مدینه او را همین یک حدیث است * ان طلحة بن البراء مرض * روایت میکند که طلحة بن البرا که صحابی انصاری است معدود در اهل حجاز بیمار شد * فاتاه النبي * پس آمد او را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم يعوده * درحالی که عیادت میکند او را * فقال * پس گفت آن حضرت * اني لا ارى طلحة الا قد حدث به الموت * بدرستي که من گمان نمی برم طلحه را مگر آنکه بتحقیق که پیدا شده است بوی مرگ و اری بضم همزه بمعنی اظن می آید * فآذنوني به * پس بدانانید و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بروی * وعجلوا * و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن وی * فانه لا ينبغي لجيفة مسلم ان تحبس بين ظهراني اهله * پس بدرستیکه شان این است که نمی باید و سزاوار نیست مر مردهٔ مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانهٔ وی از جهت ترس آنکه مبادا گندیده شود و مکروه و پلید شمارند او را مردم و مؤمن عزیز و مکرم است نزد خدا و لهذا تعبیر بجیفه کرد که بمعنی مردار است یعنی تواند که جیفه گردد و گندیده شود و جیفه جثه میت را گویند بهمین ملاحظه و لفظ ظهراني مقحم است و تحقیق این در شرح کرده شده است و طلحة بن البراء انصاری از کبار صحابه است و چون مرد وی گفت آنحضرت اللهم الق طلحة وانت تضحك اليه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالی که خنده میکني تو بسوی آن و در روایتی زیاده کرده وهو يضحك اليك و او خنده می کند بسوی تو * رواه ابوداود *

* الفصل الثالث عن عبد الله ابن جعفر * عبد الله ابن جعفر بن ابی طالب قرشي هاشمی صحابي است جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر الجود میگفتند و گفته اند که در اسلام از وی سخی تر نبوده * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم * تلقین کنید و بفهمانید مردهای شما را این کلمه * لا اله الا الله الحليم الكريم * توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الهی است تا امید و رجا ان دهد * سبحان الله رب العرش العظيم * اشارت بعظمت و کبریای حق است تا بشوق حضور درگاه بنعمت عزت و عظمت برود * والحمد لله رب العالمين * برفتن از این محنت آباد شاکر و راضي باشد تا بتصور

وحضور معني ربوبيت مستعد فيض وفضل حق كردد * قالوا * كفتند صحابه * يا رسول الله كيف للاحياء * چكونه است اين اذكار مرزندكانرا كربيا موزانيم وتلقين كنيم * قال اجود واجود * كفت بهتر ونيكوتر كه ذكر حق سبحانه زنده ومرده را شفاى قلب وجلاى روح اوست واحضار اين صفات ومعاني مورث ذوق وحيات جاوداني است * ع * مزدهٔ وزندهٔ من ذرقل مت افوا هل بود * رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الميت تحضرة الملائكة * شخصيكه مى ميرد حاضر مى شوند اورا در وقت مردن فرشتكان * فاذا كان الرجل صالحا قالوا * پس چون مى باشد مرد ميرنده نيكوكار ميكويند فرشتكان خطاب بروح ميت كرده * اخرجي ايتها النفس الطيبة كانت في الجسد الطيب * بيرون آى اى جان پاک كه بوده است در تن پاک * اخرجي حميدة * بيرون آى ستوده نزد خدا وخلق * وابشرى بروح وريحان ورب غير غضبان * وخوش شو بخبر راحت ورزق پاک در بهشت يا در برزخ نيز وپروردكار خشم نكننده * فلا تزال يقال لها ذلك حتى تخرج * پس هميشه است آن نفس كه كفته ميشود مر اورا آن سخن مذكور از مدح وبشارت تا آنكه بيرون مى آيد * ثم يعرج بها الى السماء * پستر برداشته ميشود اورا بسوى آسمان * فيفتح لها * پس كشاده ميشود براى وى در آسمان * فيقال من هذا * پس كفته ميشود يعني ميكويند دربانان آسمان كيست اين * فيقولون * پس ميكويند فرشتكان كه برده اند اورا * فلان * اين فلانى است يعني ذكر ميكنند نام ونشان او چنانكه ميشناسند اورا * فيقال مرحبا بالنفس الطيبة كانت في الجسد الطيب * فراخي جاى بجان پاک كه بود در تن پاک * ادخلي حميدة وابشرى بروح وريحان ورب غير غضبان * در آى ستوده وخوش باش براحت ورزق وپروردكار خشم نكننده * فلا تزال يقال لها ذلك * پس هميشه است آن نفس كه كفته ميشود مر اورا آن كلام وبرده ميشود از آسمانى بآسمان ديكر * حتى تنتهي الى السماء التي فيها الله * تا آنكه ميرسد بآسمانى كه در وى خدا است يعني قدرت ورحمت خاص وى * فاذا كان الرجل السوء * پس چون ميباشد مرد بد * قال * ميكويد يكى از فرشتكان حاضر * اخرجي ايتها النفس الخبيثة كانت في الجسد الخبيث * بيرون اى اى جان پليد كه بود در تن پليد * اخرجي ذميمة * بيرون اى نكوهيده * وابشرى بحميم وغساق * وخوش شو بآب كرم وزرداب كه مى چكد از تن دوزخيان وروان ميكردد وغساق بتشديد وتخفيف هر دو آمده است در صراح كفته غساق آب سرد كننده * وآخر من شكله ازواج * وبعذاب ديكر مشابه بعذاب مذكور چند جنس بعذاب يا مذوقات ديكر از جنس غساق چند جنس * فما تزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح لها فيقال من هذا فيقال فلان فيقال لا مرحبا بالنفس الخبيثة كانت في الجسد الخبيث ارجعي ذميمة * بركرد بجسد نكوهيده * فانها لا تفتح لك ابواب السماء * زيرا كه كشاده نميشود براى تو درهاى آسمان * فترسل من السماء * پس فرستاده ميشود وانداخته مى شود از آسمان بزمين * ثم تصير الى القبر * پستر برميكردد بسوى قبر * رواه ابن ماجة * وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملكان يصعدانها * چون بيرون مى آيد جان مسلمان پيش مى آيند اورا دو فرشته كه بالا مى برند آنرا * قال * كفت * حماد * كه راوى حديث است از ابي هريرة * فذكر من طيب ريحها وذكر المسك * پس ذكر كرد ابو هريرة يا آن حضرت از خوشبوئى آن روح وذكر كرد مشک را يعني كفت كه مى آيد از وى بوى مشک واين عبارت براى آنست كه راوى خصوص لفظى كه شنيده ياد ندارد * قال * كفت ابو هريرة يا آن حضرت * ويقول اهل السماء * وميكويند آسمانيان * روح طيبة * جانى پاک است * جاءت من قبل الارض * كه آمده است از جانب زمين بعد از ان بروح خطاب كرده ميكويند * صلى الله عليك وعلى جسد كنت تعمرينه * درود فرستد خداى تعالى برتو وبرتنى كه آباد ان ميكردى تو آن تن را * فينطلق به الى ربه * پس برده ميشود اورا بسوى پروردكار وى * ثم يقول انطلقوا به الى آخر الاجل * پستر ميكويد ببريد اورا بسوى آخر مدت كه مراد بآن قيامت است يعني مدتى كه روز قيامت براى وى نهاده شده است ومراد بدان برزخ است يعني ببريد اورا بمكانيكه آماده كرده شده است براى او تا روز حشر واز اينجا معلوم ميشود كه هر كس را دو اجل است اول وآخر اول اجل موت وآخر اجل قيامت وكريمهٔ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ محتمل هر دو است * قال * كفت آنحضرت * وان الكافر اذا خرجت روحه * وبدرستيكه چون كافر بيرون مى آيد روح او * قال حماد وذكر من نتنها * وذكر كرد ابو هريرة يا آنحضرت

ازبوی نا خوش آن روح * وذكر لعنا * وذكر كرد لعنت را * ويقول اهل السماء روح خبيثة جاءت من قبل الارض فيقال انطلقوا به الى آخر الاجل قال ابو هريرة فرد رسول الله * كفت ابو هريرة پس بازكردانيد ونهاد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ريطة كانت عليه على انفه * چادر را كه بود بر وی بر بينی خود في الصراح ريطه بفتح چادر يك لخت كه زنان بر سر افكنند * هكذا * همچنين اشارت است بفعلی كه ابو هريرة كرد و چادر خود بر بينی نهاد براى نمودن صورت نهادن آن حضرت ريطه را بر انف * رواه مسلم * وعنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احضر المؤمن * وقتيكه حضور كرده ميشود مؤمن يعنى حاضر ميشود او را موت * اتته ملائكة الرحمة بحريرة بيضاء * مى آيند فرشتكان رحمت با فريشم پارهٔ سپيد * فيقولون اخرجي راضية مرضيا عنك الى روح الله * پس ميكويند فرشتكان بروح ميت بيرون آى خوشنود از خدا خوشنودى كرده شده از تو بسوى راحت كه از جانب خدا است * وريحان * وبسوى رزق روحانى از رحمت وعنايت وتواند كه خبر از عاقبت كار باشد كه نعمتهاى بهشت است * ورب غير غضبان * و پروردكار خشم نكننده * فتخرج كاطيب ريح المسك * پس بيرون مى آيد روح ميت همچو بهترين بوى مشك يعنى مى برآيد روح باين بوى خوش * حتى انه ليناوله بعضهم بعضا * تا آنكه هر آينه ميدهند آن روح را بعضى از فرشتكان بعض را يعنى دست بدست مى برند * حتى يأتوا به ابواب السماء * تا آنكه مى آرند او را نزد درهاى آسمان * فيقولون * پس ميكويند فرشتكان * ما اطيب هذه الريح التي جاءتكم من الارض * چه عجب خوش است اين بوى كه آمده است شما را از زمين * فيأتون به ارواح المؤمنين * پس مى آرند او را نزد ارواح مؤمنان * فلهم اشد فرحا به * پس هر آينه ارواح مؤمنان سخت ترانند از روى شادمانى وخوشحالى بآمدن اين روح * من احدكم بغائبه يقدم عليه * از يكى از شما كه خوشحال ميشود بغائب خود كه بازمى آيد از سفر بروى * فيسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان * پس مى پرسند او را چه كرد فلان چه كرد فلان يعنى چه حال دارد وچكونه است فلان وفلان نامهاى آشنايان كه در دنيا كذاشته رفته اند آنها را نام ميبرند واحوال ايشان مى پرسند * فيقولون دعوه فانه كان في غم الدنيا * پس ميكويند بكذاريد او را مپرسيد در تعب جواب نيندازيد زيرا كه وى بود در غم دنيا وازانجا غمزده مى آيد تا راحت يابد وبحال خود بيايد آنكاه پرسيد * فيقول قد مات اما اتكم * پس ميكويد بعد ازان كه بحال خود مى آيد بتحقيق مرده است آن فلان كه شما از احوال وى ميپرسيد آيا نيامده است پيش شما * فيقولون * پس چون خبر ميدهد كه وى مرده است ودرميان خود او را نمى بينند مى كويند ارواح مؤمنان بيك ديكر * قد ذهب به الى امه الهاوية * بتحقيق برده شد او را بسوى مادر وى كه آتش دوزخ است وآتش دوزخ را در قرآن نسبت بدوزخى ام خوانده است كه فرمود فامه هاوية باعتبار احاطه واشتمال قرب واتصال * وان الكافر اذا احتضر * وبدرستى كافر وقتيكه احتضار كرده ميشود وحاضر ميشود او را موت * اتته ملائكة العذاب بمسح * مى آيند او را فرشتكان عذاب بپلاس درشت چنانكه براى مؤمن حرير سپيد مى آرند مسح بكسر ميم وسكون سين پلاس * فيقولون اخرجي ساخطة مسخوطا عليك الى عذاب الله * پس ميكويند فرشتكان بروح كافر بيرون آى ناخشنود وناخشنودى كرده شده بر تو بسوى عذاب خداى * عز وجل فتخرج كانتن ريح جيفة * پس بيرون مى آيد روح ببوى ناخوش همچو كنده ترين بوى مردار بوى كرفته * حتى يأتون به باب الارض * تا آنكه مى آرند او را نزديك در زمين يعنى در آسمان زمين چنانكه دلالت كرد بران حديث سابق واحتمال دارد كه از آسمان بزمين باسفل سافلين مى آورده باشند كذا قال الطيبي * فيقولون ما انتن هذه الريح * پس ميكويند چه عجب كنده است اين بو * حتى يأتون به ارواح الكفار * تا آنكه مى آرند او را نزد ارواح كافران * رواه احمد والنسائي * وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار * كفت بيرون آمديم ما با آنحضرت در جنازهٔ مردى از انصار * فانتهينا الى القبر ولما يلحد * پس آخر رسيديم تا قبر وهنوز در لحد كرده نشده يعنى دفن كرده نشده * فجلس رسول الله * پس نشست پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله * ونشستيم ما كرد آنحضرت * كأن على رؤسنا الطير * باين هيئت وادب ووقار سر فرو افكنده وساكن كه كويا كه بر سرهاى ما پرنده ها نشسته اند كه اكر سر بجنبانيم وبچپ وراست بنكريم آن پرنده هامى برند واين هيئت در نشستن صحابه در حضرت رسول صلعم در احاديث بسيار آمده ومذكور است * وفي يده عود ينكت به في الارض * ودر دست آنحضرت چوبى بود

كه مى كاويد وخط ميكشيد بآن چوب در زمين چنانكه عادت متفكر وغمگين مى باشد * فرفع رأسه * پس برداشت سر مبارك خود را * فقال استعيذوا بالله من عذاب القبر * پس گفت آن حضرت پناه جوئيد بخدا از عذاب قبر * مرتين * دو بار گفت اين سخن را * او ثلاثا * يا سه بار * ثم قال * پستر گفت آنحضرت صلعم * ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة * بدرستيكه بندهٔ مسلمان وقتى كه مى باشد در بريدن از دنيا ومى باشد در روى آوردن بآخرت * نزل اليه ملائكة من السماء بيض الوجوه * فرود مى آيند بسوى وى فرشتگان از آسمان كه رويهاى ايشان سفيد است * كأن وجوههم الشمس * گويا كه رويهاى ايشان آفتاب است * معهم كفن من اكفان الجنة * با ايشان كفنى است از كفنهاى بهشت * وحنوط من حنوط الجنة * وحنوط است از حنوط بهشت وحنوط بفتح حا طيب ميت كه كفن وتن او را بدان خلط كنند * حتى يجلسوا منه مد البصر * تا آنكه مى نشينند اين فرشتگان از ميت در رتا دراز بصر * ثم يجيء ملك الموت عليه * پستر مى آيد فرشتهٔ موت كه عزرائيل است بران ميت * حتى يجلس عند رأسه * تا آنكه مى نشيند نزد سر ميت * فيقول ايتها النفس الطيبة اخرجي الى مغفرة من الله و رضوان * پس ميگويد ملك الموت اى جان پاك بيرون آى بسوى آمرزش از خدا ورضاى عظيم از وى * قال * گفت آنحضرت * فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من السقاء * پس بيرون مى آيد روح در حالى كه روان ميشود چنانكه روان ميگردد آب از مشك سقا بكسر سين مشك * فيأخذها * پس ميگيرد ملك الموت آنرا * فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفة عين * پس چون ميگيرد ملك الموت آنرا نمى گذارند آن فرشتگان آن روح را در دست ملك الموت يك پلك زدن يعني چون ملك الموت روح بنده را قبض كرد باعوان خود كه در دست ايشان كفن بود مى سپارد * حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط * پس ميگيرند فرشتگان روح را در ان كفن ودران حنوط * ويخرج منها كاطيب نفحة مسك وجدت على وجه الارض * بيرون مى آيد از ان روح رائحه همچو خوشبوترين دميدن بوى مشك كه يافته شده است بر روى زمين * قال * گفت آن حضرت * فيصعدون بها * پس والا مى برند فرشتگان آنرا * فلا يمرون يعني بها على ملاء من الملائكة * پس نمى گذرند فرشتگان يعني بآن روح بر هيچ جماعتى از فرشتگان * الا قالوا ما هذا الروح الطيب * مگر آنكه ميگويند كه چيست اين روح پاك وكيست صاحب او * فيقولون فلان بن فلان * پس ميگويند فلان بن فلان است * باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا * مى خوانند او را به نيكوترين نامهاى وى كه ميخواندند او را بدان نامها در دنيا چنانكه لقبها كه دلالت بر مدح دارد * حتى ينتهوا بها الى السماء الدنيا * تا آنكه ميرسند بارى تا آسمان كه فروترين آسمانها است * فيستفتحون له * پس طلب در گشادن ميكنند فرشتگان براى وى * فيفتح لهم * پس گشاده ميشود در براى ايشان * فيشيعه من كل سماء مقربوها * پس مشايعت ميكنند او را ودر پى او ميروند از هر آسمان مقربان درگاه حق كه دران آسمان اند * الى السماء التي تليها * تا آسمانى كه متصل است آن آسمانرا * حتى ينتهي به الى السماء السابعة * تا آنكه بآخر رسيده ميشود بآن روح تا آسمان هفتم * فيقول الله * پس ميگويد خداى * عزوجل اكتبوا كتاب عبدي في عليين * بنويسيد نامهٔ بندهٔ مرا در عليين كه نام موضعى است در آسمان هفتم * واعيدوه الى الارض * وباز گردانيد او را بسوى زمين يعني بسوى بدن وى كه مدفون است در زمين * فاني منها خلقتهم * زيرا كه من از زمين پيدا كرده ام آدميان را * وفيها اعيدهم * ودر زمين باز ميگردانم ايشان را * ومنها اخرجهم تارة اخرى * واز زمين بيرون مى آرم ايشانرا بار ديگر چنانكه نخستين بار بر آورده بودم از ان * قال * گفت آنحضرت * فتعاد روحه في جسده * پس باز گردانيده ميشود روح وى در تن وى * فيأتيه ملكان * پس مى آيند بميت دو فرشته * فيجلسانه فيقولان له * پس مى نشانند او را پس ميگويند مر او را * من ربك * كيست پروردگار تو * فيقول ربي الله * پس ميگويد وى پروردگار من خدا است * فيقولان له ما دينك * پس ميگويند مر او را چيست دين تو * فيقول ديني الاسلام * پس ميگويد دين من اسلام است * فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم * پس ميگويند چيست حال اين مرد كه بر انگيخته شده است در شما وفرستاده شده است بسوى شما كنايت از ذات شريف آنحضرت است صلى الله عليه وسلم * فيقول هو رسول الله * پس ميگويد ميت وى پيغمبر خداست وفرستادهٔ اوست بحق * فيقولان له وما علمك * پس ميگويند آن دو فرشته

مر او را وچیست دلیل دانستن تو رسالت وی را از کجا میکوئی و بچه حجت میکوئی * فیقول قرأت کتاب الله * پس میکوید
خواندم کتاب خدا را که قرآن است ومعجز است * فآمنت به وصدقت * پس ایمان آوردم بوی وراست کو دانستم او را اینجا
دو طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه واثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه وسلم دیکر اثبات قرآن باعجاز واثبات
نبوت بقرآن وتقریر حدیث ناظر در وجه ثانی است * فینادی مناد من السماء * پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان
* ان صدق عبدی * که راست کفت بندهٔ من * فافرشوه من الجنة * پس فرش کردانید بندهٔ مرا وبیندازید برای وی فرشی از بهشت
وافرشوا بفتح همزه وقطع اوست و فرش آفکندنی * والبسوه من الجنة * وبپوشانید او را لباسی از بهشت این نیز بفتح همزه وقطع
از وست * وافتحوا له بابا الی الجنة * وبکشائید برای وی دری بسوی بهشت * قال * کفت آنحضرت * فیأتیه من روحها وطیبها *
پس می آید او را از راحت بهشت وخوشبوی وی * فیفسح له فی قبره مد بصره * پس کشاده کرده میشود برای وی در کور
وی تا درازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند * قال * کفت آنحضرت * ویأتیه رجل حسن الوجه * ومی آید او را مردی
نیکوروی * حسن الثیاب * نیکو جامه ها * طیب الریح * خوشبوی * فیقول ابشر بالذی یسرک * پس میکوید آن مرد مژده باد ترا بانچه
شادمان کرداند ترا وابشار بمعنی مژده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده * هذا یومک الذی کنت توعد * این روز تست که وعده کرده
میشدی تو * فیقول له * پس میکوید میت مر او را * من انت * کیستی تو * فوجهک الوجه * پس روی تو رویی کامل در حسن وجمال وکمال
است * یجیء بالخیر * می آرد روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدان ومی سزد این چنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد
بدان * فیقول * پس میکوید آن مرد * انا عملک الصالح * من عمل نیک توام که تمثل کرده ام باین صورت * فیقول رب اقم
الساعة رب اقم الساعة * پس میکوید میت پروردکارا برپا کن قیامت را * حتی ارجع الی اهلی ومالی * تا آنکه باز بر کردم بسوی اهل
خانهٔ خود وبسوی مال خود یعنی زنده کردان مرا تا باز بر کردم بسوی دنیا وزیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب ودرجه را ولیکن
چون دانست که احیا بعد از موت نیست مکر ببعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا کذا قالوا واحتمال دارد که قول
او حتی ارجع الی اهلی ومالی از فرط سرور وغایت خوشحالی باشد وآرزوی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشان را بدان چنانکه
میکوید وتمنی می کند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم * قال * کفت آنحضرت * وان العبد الکافر
اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة * وبدرستی که بندهٔ کافر وقتی که می باشد در بریدکی از دنیا ودر روی آوردن بآخرت
* نزل الیه من السماء ملائکة سود الوجوه * فرود می آیند بسوی وی فرشتکان سیاه روی * معهم المسوح * با ایشان پلاسها است
* فیجلسون منه مد البصر * پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکند * ثم یجیء ملک الموت حتی یجلس عند رأسه فیقول *
پس می آید فرشتهٔ مرک تا آنکه می نشیند نزد سروی پس میکوید * ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله * ای جان پلید
بیرون آی بسوی خشم وناخوشنودی از خدا * قال * کفت آنحضرت * فتفرق فی جسده * پس پریشان میشود روح در تن کافر
وپراکنده میکردد ودر میرود ودر اعماق آن وناخوش می دارد بر آمدن را ونمی خواهد که بر آید از جهت ترس انچه می بیند از قهر
بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود بر آید به نشاط وسرور وخوشی بمشاهدهٔ انوار وآثار لطف وکرم * فینتزعها * پس میکشد ملک الموت
آن روح را * کما ینزع السفود من الصوف المبلول * چنانکه کشیده میشود سیخ کرم از پشم تر که نزد کشیدن چیزی از ان پشم بوی
میچسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروق بشدت وقوت چنانکه بیرون می آید باوی چیزی از ان عروق چنانکه
در روایت آینده بیاید ودرین غایت ایلام وازعاج است وسفود بفتح سین مهمله وتشدید فا بر وزن تنور آهنی که کباب کرده میشود
بوی کوشت وباقی می ماند باوی بقیهٔ از کوشت سوخته وچون او را از پشم ترشده بکشند لابد چیزی از ان خواهد چسپید * فیأخذها *
پس میکیرد ملک الموت روح کافر را * فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی تلک المسوح وتخرج منها کانتن ریح
جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون بها علی ملأ من الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان
باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهی به الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له * ترجمه این عبارت از ان چه

گذشت ظاهر شده است مجملاً آنکه حال کافر برعکس حال مؤمن است مگر آنجا فیجعلوها فی ذلك الكفن بود و اینجا حتی یجعلوها
فی تلك المسوح یعنی میکرد اند آن را در آن پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسك بود اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح
الطیب بود اینجا ماهذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود اینجا باقبح اسمائه * ثم قرأ رسول الله * پس ترخواند
پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * این آیت را * لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة * کشاده نمیشود مر کافران را
درهای آسمان و در نمی آیند بهشت را * حتی یلج الجمل فی سم الخیاط * تا آنکه در آید شتر با آن ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی
* فیقول الله * پس میگوید خدای * عزوجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی * بنویسید نامهٔ او را در سجین که نام جای
است در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمین هاست بر خلاف علیین که بر آسمان هفتم است * فتطرح روحه طرحا * پس
انداخته میشود روح وی انداختنی سخت * ثم قرأ * پس ترخواند آنحضرت این آیت را * ومن یشرک بالله * و کسی که شرک آرد بخدا
* فکانما خر من السماء * پس گویا بر روی افتاد از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که اوج ایمان و توحید در حضیض
کفر و شرک افتاد * فتخطفه الطیر * پس می ربایند او را پرندگان و هلاک میکرد انند تمثیل است اهوای مردیه را که پریشان
میکردانند افکار را و هلاک میگردانند در وادی خذلان * او تهوی به الریح * یا می اندازد او را باد * فی مکان سحیق * در جای
دور اشارت است باند اختن شیطان او را در ضلالت و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و هلاک است
و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلاً خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعهٔ دیگر آنانند
که ممکن است خلاص ایشان بتوبه ولیکن بعید است کذا قال البیضاوی * فتعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان
له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ماهذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه
هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیأتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره
حتی تختلف فیه اضلاعه ویأتیه رجل قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد
فیقول من انت فوجهک الوجه یجیئ بالشر فیقول انا عملك الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة * ترجمهٔ این عبارت بر وجه مفایلت
از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن مذکور شد ظاهر میکردد و هاه هاه کلمهٔ تحسر و تحیر است و در حال مؤمن ان صدق عبدی
بود و اینجا ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من روحها و طیبها بود و اینجا من حرها و سمومها و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانهای
پهلو تنگ کردانیده میشود بر کافر گور وی تا که در هم شکند اضلاع او را و توعد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بود و تواند
که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزا و تهکم چنانکه ابشر * وفی روایة نحوه * و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شده
چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر * وزاد فیه * و زیاده کرده است در وی در مؤمن این را که * اذا خرج روحه صلی علیه
کل ملك بین السماء والارض وکل ملك فی السماء * چون بیرون می آید روح مؤمن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان
آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمان است * وفتحت ابواب السماء * و کشاده میشود و در بعض نسخ له یعنی کشاده میشود
برای وی درهای آسمان * لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان یعرج بروحه من قبلهم * نیستند هیچ جماعهٔ از اهل هیچ دری
از درهای آسمان مگر آنکه ایشان میخوانند خدا را و دعا میکنند که برداشته شود روح وی از جانب ایشان * وتنزع نفسه یعنی
الکافر مع العروق * و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با رگهای وی چنانکه در روایت سابق مذکور شد * فیلعنه * پس لعنت
میکنند او را * کل ملك بین السماء والارض وکل ملك فی السماء وتغلق ابواب السماء * و بسته میشود درهای آسمان * لیس من اهل
باب الا وهم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم رواه احمد * وعن عبد الرحمن ابن کعب * روایت است از عبد الرحمن
بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت ولادت یافته * عن ابیه * از پدرش که کعب بن مالك است از مشاهیر صحابه
و شعرای اسلام و قصهٔ توبهٔ او در تخلف از غزوهٔ تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است * قال * گفت عبد الرحمن * لما حضرت
کعبا الوفاة * هنگامیکه حاضر شد کعب را وفات * اتته * آمد او را * ام بشر بنت البراء ابن معرور فقالت * پس گفت ام بشر دختر براء

ابن معرور بفتح میم وسکون عین وبضم راء اولی که از انصار است اول کسی که بیعت کرده در لیلة العقبه وپیش از قدوم آنحضرت بمدینه نوت کرده و درصحبت ام بشر خلاف است * یا ابا عبد الرحمن * کنیت کعب ابن مالك است * ان لقیت فلانا فاقرأ علیه منی السلام * اگر ملاقات کنی فلان را دران عالم نام یکی از دوستان خود را برد پس بخوان بروی از من سلام * فقال * پس گفت کعب ابن مالك * غفر الله لك یا ام بشر * بیامرزد ترا خدای تعالی ای ام بشر این عبارت را در جای میگویند که قائل چیزی گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخن است که تو میگوئی * نحن اشغل من ذلك * ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی را بشناسیم وسلام وپیام کسی برسانیم یعنی مارا کارها وشغلها از عجز ودرماندگی وگرفتاری بحال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران واین شامل حال آن کسانیکه بایشان سلام برسانند نیز هست یعنی آنجا کجا کسی را از خود خبر است که سلام بوی برساند وباز وی جواب سلام بگوید * فقالت * پس گفت ام بشر * یا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول * آیا نشنیدهٔ تو آن حضرت را که میگفت * ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة * بدرستیکه روحهای مسلمانان نهاده میشود در درون پرندگان سبز که می چرند درختان بهشت را وعلق بالقاف چریدن شتر سبزه هارا وتعلق بضم لام است * قال بلی * گفت کعب ابن مالك آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را * قالت * گفت ام بشر * فهو ذلك * پس این آن فضل وکرامتی است که امید داشته میشود ترا وتو از کمل مؤمنانی که در غایت سرور وحبور خواهی بود نه مشغول ومخذول * رواه ابن ماجه والبیهقی فی کتاب البعث والنشور * وعنه عن ابیه * وهم از عبد الرحمن ابن کعب از پدر رش * انه کان یحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة * نیست روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر که می چرد در درختان بهشت ونسمه بفتحات انسان گاهی اطلاق کرده میشود بر جسد وگاهی بر روح واینجا مراد روح است * حتى یرجعه الله فی جسده * تا آنکه باز میگرداند خدای عز وجل اورا در تن وی * یوم یبعثه * روزی که بر انگیزد اورا از خاک * رواه مالك والنسائی والبیهقی فی کتاب البعث والنشور * بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده ودر روایتی فی طیر آمده ودر روایتی فی حواصل طیر ودر روایتی فی جوف طیر خضر ودر روایتی کطیر ودر روایتی فی صورة طیر ودر روایتی طیر واین محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود ودر اکثر روایات اخضر یا خضر است ودر روایتی طیرا ابیض آمده وبر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید است وقدرت حق شامل است همه چیزها را وتعلق روح بطیر نه بطریق تعلق روح است ببدن وتدبیر وتصرف دران تا قلب حقیقت لازم آید وتنزل مرتبهٔ ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند واز عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق وتصرف روح انسانی دران بلکه ابداع جوهر روح است دران مثل وضع جواهر در صنادیق و ونگاهداشت آن دران واین نوع تکریم وتنعیم است مر ایشانرا ونیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند وبعض عام دارند تمامهٔ مؤمنان را وظاهر احادیث همین است ودرین احادیث دلیل است بر بقای ارواح وتنعیم وتعذیب آن والله اعلم * وعن محمد ابن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله وهو یموت * محمد بن المنکدر بضم میم وسکون نون وکسر دال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حالی که وی می میرد * فقلت اقرأ علی رسول الله صلى الله عليه وسلم السلام * پس گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام * رواه ابن ماجة *

* باب غسل المیت وتکفینه * باب در بیان غسل میت ودر کفن در آوردن وی بدانکه غسل میت فرض است باجماع ونیز اجماع است بر آنکه ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است وازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است واختلاف کرده اند در سبب وجوب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل وزوال عقل است زیرا که انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر است از وی وهر بار شستن تمام بدن حرجی دارد وچون در میت حرج نبود عائد شد باصل که شستن تمام بدن است وبعض گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است پس متنجس گردد بموت چنانکه سائر حیوانات

واهدا اگر یکی میت را انحو دبر دارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی واگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو برداشتن محدث ثابت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست مرئیه موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل وصحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل ودر روایتی از ابی هریره آمده است که ان المؤمن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است واختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یانه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام ومضمضه واستنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابیحنیفه وهمچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی وتکفین کفن ساختن مرده را وکفن در اصل صوف رستن وکفن بفتحتین جامهٔ مرده

* الفصــــل الاول * عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته * روایت است از ام عطیهٔ انصاریه که از کبار صحابیات است وبآن حضرت غزا میکرد ومجروحان را مداوی میکرد وبیماران را تمریض میکرد گفت درآمد بر ما آن حضرت وما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان رضی الله عنهما وقول اول اصح واشهر است * فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک * پس گفت آنحضرت غسل دهید اورا سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است * ان رأیتن ذلک * اگر مصلحت می بینید شما و نیک دانید واحتیاج باشد بدان وباسراف نکشد * بماء وسدر * بشوئید بآب وبرگهای درخت کنار که در آب میجوشانید که آن ادخل است در تطهیر وتنظیف * واجعلن فی الآخرة کافورا * وبگردانید در مرة اخری کافور را * او شیئا من کافور * یا چیزی از کافور شک راوی است در لفظ که کافور را گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور است در آب جمهور باین قائل اند وکوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند وبعد از غسل وخشک کردن ببدن بمالند وگفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد وترمذی حدیثی نیز درین باب روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم وگفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم واین قول احمد واسحق است وبعضی از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت * فاذا فرغتن فآذننی * پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا واعلام نمائید * فلما فرغنا آذناه * پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را * فالقی الینا حقوه * پس انداخت آن حضرت بسوی ما تهبند خود را وحقو بفتح حای مهمله وکسر نیز آمده وسکون قاف بمعنی ازار وبمعنی بند ازار هردو آمده ومراد اینجا ازار است * وقال اشعرنها ایاه * وگفت آنحضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد وشعار جامه که در درون جامه ها بپوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی ودر اینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین وآثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده * وفی روایة * ودر روایتی این چنین آمده که * اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا * بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار وزیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه است واسراف * وابدأن بمیامنها * وآغاز کنید در غسل اعضا از جانبهای راست وی * ومواضع الوضوء منها * وابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی * وقالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون * وگفت ام عطیه پس بافتیم ما موی او را سه گیسو * فالقیناها خلفها * پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز با مر آن حضرت یا اذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها * قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب * گفت عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار ورداو لفافه است * یمانیة * بتخفیف یا منسوب بیمن * بیض * جامه های سپید جمع ابیض * سحولیة * بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه است از یمن وبعض سحول قصار را گویند وسحل بمعنی شستن است یعنی مغسول ومقصور بودند آن جامه ها وبضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامهٔ سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است وبعض گفته که بضم نیز نام قریه است * من کرسف * از پنبه بودند آن جامه ها وکرسف بضم کاف وسکون را وضم سین قطن یعنی پنبه * لیس فیها قمیص ولا عمامة * نبود در ان سه جامه پیراهن ونه دستار ظاهر این عبارت درین است که قمیص وعمامه در کفن آنحضرت نبود وبعض تاویل

میکنند با آنکه مراد آنیست که قمیص وعمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بودند پس مجموع اکفان آن حضرت پنج باشد واول اصح است زیرا که بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه وباین اخذ کرده شافعي ونزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده است از ان در هدایه قمیص نه عمامه ویا استحسان کرده اند آن را بعض متاخرین برای اشراف وگفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند نه به پشت چنانکه در حالت حیات رسم اهل تصلب الطوائف است وهمچنین است نزد امام احمد وتحقیق آن در کتب فقه است *متفق علیه* وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه* چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را مراد بتحسین کفن آنست که تمام باشد ونظیف وسفید بی اسراف وتبذیر ونو وشسته دو آن برابر است اما آنچه مسرفان کنند بریا وتکبر حرام ومکروه است اشد حرمت وکراهت* رواه مسلم* وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبي* گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر* صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم* پس انداخت او را ناقه وشکست گردن او را در حال آنکه وی محرم بود* فمات* پس مرد آن مرد* فقال رسول الله* پس گفت پیغمبر خدا* صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر* بشوئید او را با آب وبرگ کنار* وکفنوه في ثوبیه* وتکفین کنید او را در دو جامۀ او که در احرام پوشیده بود* ولا تمسوه بطیب* ومسائید او را ببوی خوش* ولا تخمروا رأسه* ونپوشید سر او را چنانکه حکم محرم است* فانه یبعث یوم القیمة ملبیا* پس بدرستی که وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان* متفق علیه* واز این حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند وامام احمد وشافعي هم برین اند ونزد امام ابوحنیفه ومالك حکم محرم مثل حکم سائر موتی است وآن حضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت وامر نه ثم مس طیب وتخمیر رأس مخصوص وی بود وآنرا امر کلي بطریق تشریع نکرد والله اعلم* وسنذکر حدیث خباب* وباشد که ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمه وتشدید موحده که در ان حدیث این است که* قتل مصعب بن عمیر في باب جامع المناقب* که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور است* ان شاء الله تعالی*

الفصل الثاني عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه البسوا من ثیابکم البیاض* بپوشید از جامه های خود سفید را* فانها من خیر ثیابکم* زیرا که جامه های سفید از جملۀ بهترین جامه های شما اند* وکفنوا فیها موتاکم* وتکفین کنید در آن مرده های خود را* ومن خیر اکحالکم الاثمد* واز بهترین سرمه های شما اثمد است بکسر همزه ومیم سنگ سرمه* فانه ینبت الشعر* زیرا که وی میرویاند موی مژگان را* ویجلوا البصر* وروشن میکند بینائی را* رواه ابوداؤد والترمذی وروی ابن ماجة الی موتاکم* وروایت کرده است ابن ماجه تا لفظ موتاکم وذکر کحل واثمد نکرده است* وعن علي* رضي الله عنه* قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تغالوا* بفتح تا ولام* في الکفن* گران بها نکنید در کفن* فانه یسلب سلبا سریعا* پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میگردد در گور ربودنی شتاب یعنی زود کهنه وخراب میشود پس چه حاجت نفاست وگرانی بها است مقصود نهي از تبذیر واسراف در کفن است* رواه ابوداؤد* واز ابوبکر صدیق رض آورده اند که وصیت کرد بتکفین وی در دو جامه که پوشیده بود وگفت که بشوئید اینها را وتکفین کنید مرا در آن زیرا که زنده محتاج تر است بجامۀ نو وگفت اینها برای ریم وزرداب وتراب اند* وعن ابي سعید الخدري انه لما حضره الموت دعا بثیاب جدد فلبسها* واز ابي سعید خدري آمده است که هنگامیکه حاضر شد او را موت طلبید جامه های نو را پس پوشید آنها را* ثم قال سمعت رسول الله* پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را* صلی الله علیه وسلم یقول* میگفت* المیت یبعث في ثیابه التي یموت فیها* مرده برانگیخته میشود در جامه های وی که می میرد در وی* رواه ابوداؤد* وظاهر این حدیث آنست که ابوسعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید ومراد باین حدیث ظاهر اوست که بعث در جامه می باشد واین مشکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است که حشر کرده میشوند مردم برهنه تن وبرهنه پا وکلام درین باب بسیار است وجملۀ از ان در شرح مذکور است وغایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد بثیاب در حدیث اعمال است که میمیرد میت بر ان اعمال وعرب کنایت میکنند از اعمال به ثیاب از جهت ملابست مرد با عمال چنانکه به ثیاب ودر تاویل قول حق سبحانه وثیابک فطهر گفته اند ای اعمالك

فاصلح وابوسعيد رضي الله عنه جامه هاى نوكه پوشيد از براى نظافت وطهارت پوشيد ودرين ميان ناگهان اين حديث اورا خطور كرد
كه ازان حضرت صلى الله عليه وسلم شنيده بود وتاويل حديث همان است كه كرده اند كه ثياب كنايه از اعمال است نه آنكه بجهة
اشتها د لبس ثياب جديد آرد ومقصود ابي سعيد ايهام حمل برظاهر نيز مى تواند بود بجهة كمال حرص بر امتثال ظواهر اگرچه
حقيقة مراد ديگر است فافهم والله اعلم * وعن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الكفن الحلة * بهترين كفن
حله است كه عبارت از ردا وازار است ازبرد يمن وظاهر امراد آنست كه نهى باشد بر ثوب واحد اقتصار كرد ودو جامه بهتر ازان وا كرسه
جامه كنند آن سنت است ومرتبه كمال وتمام است * وخير الاضحية الكبش الاقرن * وبهترين قربانى كبش شاخدار كه آنرا قچقار
گويند زيرا كه جثهٔ وى عظيم ميباشد ودراغلب فربه مى باشد ودر روايات آمده است كه فدا ء ولد ابراهيم عليهما السلام بآن بود
وظاهر اسوال درمجانس در كفن واضحيه تقريبا افتاده باشد ازين جهت جواب هر دو گفت وحاجت نيست كه احداث مناسبتى درين
دو فقره كنند چنانچه تكلف كرده اند والله اعلم * رواه ابو داؤد والترمذى وابن ماجة عن ابي امامة * وعن ابن عباس قال امر
رسول الله * گفت ابن عباس امر كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بقتلى احد ان ينزع عنهم الحديد والجلود * بكشتگان غزوهٔ
احد كه كشيده شود از ايشان آهن وپوششها كه از جنس پوست باشد * وان يدفنوا بدمائهم وثيابهم * وامر كرد كه دفن كرده شوند
بخونهاى ايشان وجامه هاى ايشان * رواه ابو داؤد وابن ماجة * الفصـــــل الثالث * عن سعد بن ابراهيم عن ابيه
ان عبد الرحمن بن عوف اتي بطعام وكان صائما * روايت است از سعد ابن ابراهيم از پدرش ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف كه
عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وى طعامى وبود وى روزه دار * فقال * پس گفت عبد الرحمن * قتل مصعب ابن عمير وهو خير مني *
كشته شد مصعب بن عمير در غزوهٔ احد وحال آنكه وى بهتر بود از من * كفن في بردة * تكفين كرده شد در يك چادر يعنى كوتاهى كه
* ان غطي راسه بدت رجلاه * اگر پوشيده ميشد سر وى پيدا ميشد هر دو پاى وى * وان غطي رجلاه بدا راسه * واگر پوشيده
ميشد هر دو پاى وى پيدا ميشد سر وى * وارا ه قال * وگمان مى برم اورا يعنى عبد الرحمن بن عوف را كه گفت اين را نيز
* وقتل حمزة وهو خير مني * وكشته شد حمزة بن عبد المطلب وحال آنكه وى بهتر بود از من وكفن وى نيز باين حالت بود
تا آنكه بسته شد بر پايهاى او گياه و پوشيده شد بدان چنانكه در فصل ثالث از باب تمني الموت از حديث حارثة بن مضرب گذشت * ثم بسط
لنا من الدنيا ما بسط * پس تر فراخ كرده شد ما را از دنيا آنقدر كه فراخ كرده شد چنانكه از حال عبد الرحمن بن عوف رض مشهور
است * او قال اعطينا من الدنيا ما اعطينا * يا گفت داده شديم ما را از دنيا آنچه داده شد شك راويست در عبارت * ولقد
خشينا ان تكون حسناتنا عجلت لنا * وبتحقيق ترسيديم ما كه باشد ثواب نيكيهاى ما كه شتاب داده شده است درين جهان ودران
جهان ما را چيزى نباشد * ثم جعل يبكي * پس در ايستاد عبد الرحمن بن عوف كه مي گريد * حتى ترك الطعام * تا نماند طعام
وا ونخورد با آنكه روزه دار بود * رواه البخاري * ودرين حديث دليل است بر آنكه نزد ضرورت هرچه از كفن ميسر گردد سنت
همان است ومصعب ابن عمير رضي الله عنه از اجلهٔ صحابه وفضلاى ايشان بود واز اهل بدر بود واز شهداى احد است ودر جاهليت
از متنعم ترين مردم بود در طعام ولباس وچون مسلمان شد بغايت زهد ورزيد وفقر اختيار كرد روايت است كه يكبار وى نزد
آن حضرت صلى الله عليه وسلم آمد پوست گوسپند در كمر بسته پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم با صحابه نظر كنيد باين
مرد كه روشن گردانيده است خداى تعالى دل اورا بايمان ديدم اورا بمكه كه مادر وپدر وى اورا از خوشترين طعام ميخورانيدند
وبرو حله ميديدم كه بدويست درهم مى ارزيد محبت خدا ورسول خدا اورا باين حال گردانيده وحمزة بن عبد المطلب عم رسول الله
صلى الله عليه وسلم ورضي الله عنه كه او را سيد الشهداء اخوانند نيز از اهل بدر وشهداى احد است رضي الله عنه پس عبد الرحمن بن
عوف هر دو را بهتر از خود خواند وگفت كه آنها باين حال از دنيا رفتند وما اين چنين تنعم ميكنيم واين يا ترحم است بر حال ايشان يا
تحسر است بر حال خود غالبهم ودراينجا بحث ميكنند كه عبد الرحمن بن عوف از عشرهٔ مبشره است كه افضل صحابه اند پس چون مصعب
بن عمير را بهتر از خود خواند وجواب ميگويند كه اين تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت بايشان يا خيريت اعم است از افضليت

بسی چنانکه بعضی گفته اند وشیخ ابن حجر در شرح خود کفته که احتمال دارد که ابن قول دال که عشرة مبشرة افضل اند نسبت کسی
باشد که شهید شد در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم * وعن جابر قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الله بن
ابی بعد ما ادخل حفرته * روایت است ازجابر که گفت آمد آنحضرت عبد الله ابن ابی را که ظاهر النفاق ورئیس منافقین بود
بعد از آن که در آورده شد ابن منافق در گور که برای وی کندند بود که عبارت از قبر است وقبر نکفت از برای امانت وی * فامر به *
پس امر کرد آنحضرت به برآوردن از آن حفره * فاخرج * پس بیرون آورده شد * فوضعه علی رکبتیه * پس نهاد آنحضرت اورا
بر دو زانوی خود * فنفث فیه من ریقه * پس دمید آنحضرت در کفن وی واند اخت در وی از آب دهن خود * والبسه قمیصه *
و پوشانید اورا پیراهن خود * قال وکان کسا عباسا قمیصا * وبود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم بود پیراهنی را از خود در وقتی که عباس را روز بدر بند کرده آوردند برهنه بود وپیراهن هیچکس بر قد وی راست
نمی آمد بجهت طول قامتی که داشت وعبد الله ابن ابی نیز طویل القامة بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آنحضرت پیراهن
خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات نا کرده * متفق علیه * ودرین حدیث نیز اشکال
می آرند که چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد ودمید در کفن او وحال آنکه قرآن مجید فرماید ولا تصل علی احد منهم مات
ابدا ولا تقم علی قبره دعا مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده است وما یست بر قبر وی جواب میکویند که شاید که این واقعه پیش از
نزول این آیت بوده وبعض میکویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی ونفیه ما نیه وبعض گفته اند که این را از برای تالیف
قلب پسر وی واکرام وی کرد که از مؤمنان مخلص بود پس کویا که آنحضرت فرمود که ما کردیم انچه در وسع ما بود ولیکن حکم خدا
نافذ وماضی است وبعض گفته اند که پسر وی التماس کرد از آن حضرت پس آن حضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس
عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید وگفت ایا خدا نهی کرده است ترا از آن پس آن حضرت کفت مرا مخیر ساخته اند
در آن که استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی ولا تصل علی احد منهم مات ابدا الایة وکویا که عمر فهمیده بود
نهی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح ودر کتب سیر آمده است که چون آنحضرت این را کرد ایمان آوردند از قوم ابی هزار کس
والله اعلم *

* باب المشی بالجنازة والصلوة علیها * بدانکه پیاده رفتن وسواره رفتن همراه جنازه هر دو جائز است ومشی
افضل است وسوار را باید که در پس جنازه رود وپیاده را پیش وپس رفتن هر دو روا ست وپس رفتن افضل است ونماز جنازه فرض کفایت
است زیرا که غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میکردد بفعل بعض وشرط صحت نماز اسلام میت وطهارت اوست ونهادن
جنازه پیش مصلی پس باین قید جائز نیست بر غائب ونه بر حاضر محمول بر دابه ونه موضوع بر خلف مصلی وچون دفن کرده شد
بی غسل وممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کندن ساقط میکردد شرط طهارت ونماز کزارده نشود بر قبر بی غسل واکر برآوردن
وی آن ممکن است برآرند وغسل دهند ونماز کنند واکر نادانسته بی غسل نماز کردند وبی قبر کندن برآورده غسل دادند اعاده کنند
نماز را ونماز بر غائب جائز است نزد شافعی وکلام در آن بیاید در نماز کزاردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی *

* الفصل الاول * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسرعوا بالجنازة * شتابی کنید بجنازه یعنی ببرداشتن
او بسوی قبر واین مستلزم پویه رفتن نیست وبعضی گفته اند مراد شتابی بتجهیز وتکفین است وسیاق حدیث ناظر در اول است چنانکه
فرمود * فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه * پس اکر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن وزود بقبر رسانیدن آنرا
نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی * وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم * واکر هست جنازه غیر صالح
پس زود بردن سبب دفع شری است که می نهید آنرا از کردن خود * متفق علیه * وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم * وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس برمیدارند اورا مردان بر
گردنهای خود * فان کانت صالحة قالت قدموني * پس اکر باشد میت نیکوکار میکوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من
کرده ام ونسبت قول بجنازه که جثه میت است مجاز است وقائل روح است وتواند که روح را در آن حال بجثه میفرستاده باشند

والله اعلم * وان كانت غير صالحة قالت لاهلها يا ويلها اين تذهبون بها * واكر باشد بدكار ميكويد جنازهٔ مركسان خود را يعني آنها كه بر ميدارند او را اى واى كجا ميبريد او را ظاهر آن بود كه كويد يا ويل كجا مى بريد مرا و ليكن چون نفس خود را صالح نديد خود را از خود جدا كشيد كويا كه غير اوست و تواند كه اين از تصرف راوى باشد بجهت كراهت نسبت ويل بخود و ويل يعني واى و سختي و نام وادى در جهنم آيد * يسمع صوتها كل شيء الا الانسان * ميشنود آواز او را هر چيز از حيوانات بلكه نباتات و جمادات نيز مكر آدمي كه بمقتضيهٔ تكليف ستر كتمان آن از وى مطلوب است تا ايمان بغيب باشد و نيز ميفرمايد كه * ولو سمع الانسان لصعق * و اكر ميشنيد آدمي هر آينه هلاك ميشد بجهت نساعت و دهشت * رواه البخاري * وعنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم الجنازة * چون ببينيد جنازه را كه بيرون مي آرند از درون و احتمال دارد كه مراد رؤيت جنازه باشد در وقتيكه نشسته باشيد و جنازه در نظر آيد و ظاهر سياق اين حديث در اول است فافهم * فقوموا * پس بايستيد از براى ترحيب و تكريم ميت و تعظيم ايمان وى يا بجهت هول و دهشت شان وى چنانكه در حديث آينده مفهوم ميكردد * فمن تبعها فلا يقعد حتى توضع * پس كسى كه پيروى ميكند جنازه را و همراه وى ميرود پس بايد كه نه نشيند تا آنكه نهاده شود جنازه يعني بر زمين يا در لحد و اول اصح و ارفق است باحاديث * متفق عليه * وعن جابر قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلى الله عليه وسلم وقمنا معه * كفت جابر بن عبد الله كذشت جنازه پس بايستاد براى او آنحضرت و ايستاديم ما نيز با آنحضرت * فقلنا * پس كفتيم ما * يا رسول الله انها يهودية * بدرستيكه اين جنازهٔ زن يهوديه است نه مسلمان كه براى تكريم و تعظيم ايمان وى بايستيد * فقال ان الموت فزع * بفتح زاى پس كفت آنحضرت كه مرك جاى ترس و دهشت است * فاذا رأيتم الجنازة فقوموا * پس چون ببينيد شما جنازه را پس بايستيد اكر چه جنازهٔ كافر باشد * متفق عليه * وعن علي * رضي الله عنه * قال رأينا رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا يعني في الجنازة * كفت امير المؤمنين علي رضي الله عنه ديديم ما آنحضرت را كه ايستاد يعني در جنازه پس ايستاديم ما نيز بمتابعت وى و ديديم ويرا كه نشست پس نشستيم ما اين را دو معني است يكى آنكه ايستاد آنحضرت بديدن جنازه ما نيز ايستاديم و چون كذشت و دور رفت از نظر بنشست ما نيز نشستيم دوم آنكه آنحضرت چندكاه بايستاد و بعد از ان نشست و نهى ايستاديس ايستادن امرى واجب نبود يا واجب بود معلوم شد است كه منسوخ كشت بفعل آخير * رواه مسلم وفي رواية مالك وابي داود قام في الجنازة ثم قعد بعد * ايستاد آنحضرت بجهت ديدن جنازه بعد از ان بنشست اين روايت نيز محتمل هر دو معني است و ظاهر در ثاني است * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتبع * بتشديد و در بعض من تبع * جنازة مسلم ايمانا واحتسابا * كسى كه پيروى كند جنازهٔ مسلماني را بجهت ايمان آوردن بفرمودهٔ شرع و طلب كردن ثواب * وكان معه حتى يصلي عليها * و باشد با وى تا آنكه بكزارد نماز بر وى و بفتح لام يصلي نيز روايت است يعني تا آنكه كزارده شود نماز بر وى و اول اقوى و اظهر است * ويفرغ من دفنها * و تا آنكه فارغ كردد يا فارغ كرده شود از دفن وى * فانه يرجع من الاجر بقيراطين * پس بدرستيكه وى باز ميكردد بدو قيراط از اجر يعني اجر او مضاعف است و قيراط دو از دهم حصه از دينار باين حساب نصف دانق باشد كه نام ششم حصه از دينار است و بعض بيست و چهارم حصه از دينار كفته اند پس ربع دانق باشد * كل قيراط مثل احد * هر قيراط آن چهان مانند كوه احد است اين تصوير و تمثيل است براى عظمت فضل و ثواب آن * ومن صلى عليها ثم رجع قبل ان تدفن فانه يرجع بقيراط * و كسى كه نماز كزارد پس تر بر كردد پيش از ان كه دفن كرده شود پس بدرستيكه وى بر ميكردد بيك قيراط از اجر يعني اجر وى نصف اجر اول است * متفق عليه * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نعى للناس النجاشي اليوم الذي مات فيه * وهم از ابي هريرة است كه آنحضرت خبر داد مردم را بمرك نجاشي كه پادشاه حبشه بود و بود بر دين نصارى بود پس ايمان آورده بحضرت و هجرت كردند صحابه نزد وى و خدمتها كرد ايشانرا و نجاشي لقب بادشاه حبشه است و نام اين نجاشي اصحمه بود و مشهور در نجاشي فتح نون و تخفيف جيم و تخفيف ياست پس چون در حبشه مرد آن حضرت بمردم خبر داد از مردن وى همان روزى كه مرد نجاشي در ان روز * وخرج بهم الى المصلى * و بيرون آمد آنحضرت با مردم بسوى مصلاى عيد * نصف بهم *

پس صف بستند بمردم * وكبرا ربع تكبيرات * و تكبير برآورد چهار تكبير * متفق عليه * و اين حديث متمسك شافعي است در جواز صلوة جنازة بر غائب وما ميگوئيم كه نجاشي نسبت بآنحضرت صلى الله عليه وسلم غائب نبود بلكه برداشته شد سرير وي وآورده شد نزد آنحضرت يا كشف كرده شد وبرداشته شد پرده از وي در رؤيت امام كافي است وازان حضرت در غير نجاشي مثل معاوية مزني كه در مدينه مرد وآنحضرت به تبوك بود وبر زيد بن حارثه وجعفر ابن ابي طالب كه در غزوۂ موته شهيد شدند نيز نماز غائبانه روايت كرده اند ودر اسناد آن احاديث سخن است وبر تقدير صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلى الله عليه وسلم والآن در حرمين شريفين زادهما الله تشريفا وتعظيما متعارف است وبعض حنفيه نيز ميكنند * وعن عبد الرحمن ابن ابي ليلى * از كبار تابعين است صد وبيست از صحابه را دريافته روايت ميكند از علي ابن ابي طالب وعثمان بن عفان وغير ايشان وروي از تابعين كوفه است وبي نظير وقت بود * قال * گفت * كان زيد بن ارقم يكبر على جنائزنا اربعا * بود زيد بن ارقم كه از مشاهير صحابه است تكبير ميگفت بر جنازه هاي ما چهار تكبير * وانه كبر على جنازة خمسا * وبدرستيكه وي تكبير گفت بر يك جنازه پنج تكبير * فسألناه * پس پرسيديم او را كه تو هميشه چهار تكبير ميگفتي امروز چرا پنج تكبير گفتي * فقال كان رسول الله * پس گفت زيد ابن ارقم بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يكبرها * ميگفت پنج تكبير يعني احيانا پنج هم ميگفت وائمۂ اربعه اتفاق دارند بر چهار تكبير واز حضرت رسول الله صلعم واصحاب وي زياده ازان مروي ومأثور است وگفته اند كه انچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهار است وبر همين است قرار ودر شرح زياده ازين كلام كرده شده است * رواه مسلم * وعن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرأ فاتحة الكتاب * روايت است از طلحة بن عبد الله بن عوف كه از مشاهير تابعين است وبرادرزادۂ عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس فاتحة الكتاب را * فقال * پس گفت ابن عباس * لتعلموا انها سنة * يعني خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانيد كه آن سنت است * رواه البخاري * بدانكه علماي حنفيه رحمهم الله تعالى گفته اند كه در صلوة جنازه قراءت فاتحه نيست مگر آنكه به نيت ثناو دعا بخوانند وميگويند كه ثابت نشده است از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خواندن آن واين مذهب ابي حنيفه ومالك وثوري است وعمل صحابه دران مختلف آمده وطحاوي گفته شايد كه خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطريق ثناو دعا بوده نه بر وجه قراءت ونزد شافعي بخوانند فاتحه را واز كلام فتح الباري ظاهر ميشود كه مراد وي باين مشروعيت قراءت است نه وجوب آن وكرماني گفته است كه واجب است ومراد بسنت در كلام ابن عباس طريقۂ مسلوكه در دين است وطيبي نيز همچنين گفته والله اعلم * وعن عوف ابن مالك قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على جنازة * گفت عوف بن مالك اشجعي كه صحابي است واول مشاهد او خيبر است نماز گزارد آنحضرت بر جنازه * فحفظت من دعائه * پس ياد گرفتم من چيزي از دعاي آنحضرت * وهو يقول * وآنحضرت ميگفت وميخواند اين دعا را * اللهم اغفر له وارحمه * خداوندا بيامرز مر او را ورحمت كن او را * وعافه واعف عنه * وعافيت ده وسلامت بخش او را وعفو كن از وي * واكرم نزله * وگرامي دار مهماني او را ونزل بضم نون وسكون زاي وبضم زاي نيز آمده انچه پيش مهمان فرود آرند وبنهند از طعام * ووسع مدخله * وفراخ گردان جاي درآمدن او را كه قبر اوست * واغسله بالماء والثلج والبرد * وبشوي او را بآب وبرف وژاله يعني بانواع مطهرات كنايت است از كمال مغفرت وتمام آن * ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس * وپاكيزه گردان او را از گناهان چنانكه پاكيزه گردانيده جامۂ سپيد را از چرك وريمناكي * وابدله دارا خيرا من داره * وبدل كن او را سراي در ان عالم بهتر از سراي او درين جهان * واهلا خيرا من اهله * واهل خانه بهتر از اهل خانۂ وي في الصحاح اهل كسان وكسان سراي وجاي * وزوجا خيرا من زوجه * وجفتي بهتر از جفت وي وزوج بر مرد وزن هر دو اطلاق كنند * وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر * ودر آر او را در بهشت وپناه ده او را از عذاب قبر * او من عذاب النار * او براي شك است يا بمعنى واو * وفي رواية وقه فتنة القبر وعذاب النار * وبه پرهيزان او را از فتنه وابتلاي قبر واز عذاب آتش اين روايت دلالت دارد بران كه كلمۂ

و در روايت سابق بمعنى وارد است * قال حتى تمنيت ان اكون انا ذلك الميت * راوى حديث كه عوف بن مالك است ميكويد كه
چون اين دعا از حضرت در حق آن ميت شنيدم رشك بردم بروى تا آنكه آرزو كردم كه كاشكي من مي بودم آن ميت كه آن حضرت
اين دعا در حق من ميكرد * رواه مسلم * وعن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضي الله عنها لما توفي سعد بن ابى وقاص
قالت ادخلوا به المسجد حتى اصلي عليه * روايت است از ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف كه هر گاه كه مرد سعد ابن ابي وقاص و نزد عائشه
رضي الله عنها براى نماز آوردند گفت عائشه درآريد او را در مسجد تا آنكه نماز گزارم من بروى و چون مسجد نزديك بحجرهٔ وى
رضي الله عنها بود گفت عائشه در مسجد درآريد تا من توانم بروى نماز گزارد * فانكر ذلك عليها * پس انكار كرده شد اين
سخن بر عائشه كه گفت نماز جنازه در مسجد ميگزارم * فقالت * پس گفت عائشه در رد انكار ايشان * والله لقد صلى رسول الله
صلى الله عليه وسلم على ابني بيضاء في المسجد * بخدا سوگند هر آينه بتحقيق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنيكه نامش بيضا است
در مسجد * سهيل واخيه * آن دو پسر كدام اند سهيل و برادرى كه اسمش سهل است هر دو صحابي اند مشهور به نسبت مادر شك اند
و نام پدر ايشان وهب بن ربيعه است و در روايتي آمده است كه گفت عائشه عجب است زود فراموشي مردم عمل آن حضرت را
صلعم * رواه مسلم * بدانكه علما را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مكروه است خواه ميت
و قوم در مسجد باشند يا ميت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد يا امام يا بعضي از قوم خارج مسجد باشند و ميت و باقي قوم
در مسجد يا ميت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و اين اطلاق در كراهت بنا بر آن است كه مسجد مبني براى نماز فرض
و توابع اوست از نوافل و ذكر و تدريس علم و بعض گفته اند مكروه نيست وقتيكه ميت خارج مسجد باشد و اين بنا بر آن است كه
كراهت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول موافق تر است اطلاق حديث را باز اختلاف كرده اند كه كراهت تنزيهي
است يا تحريمي و اول ظاهر تر است و نزد شافعي جائز است بيكراهت و مذهب مالك موافق ما است و از امام احمد نصي نيافتيم و ظاهر
آنست كه با شافعي است و دليل شافعي حديث مذكور در كتاب است و تمسك ابى حنيفه و مالك بحديث ابي هريرة است كه
هر كه نماز بگزارد بر ميت در مسجد اجر نيست مر او را و اما حديث عائشه روايت واقعهٔ مخصوص است نه عام و آنچه ثابت
ميشود همين مقدار است كه آن حضرت اين را يكبارى كرد و تواند كه از جهت ضرورتي باشد كه باعث بران شده باشد و در روايتي
آمده است كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم معتكف بود از ينجهت در مسجد گزارد و نيز در روايتي آمده است كه جنازه خارج
مسجد بود و درين صورت اختلاف است ميان حنفيه و نيز گفته اند كه مصلاى مسجد مكانى متصل مسجد بود پس احتمال دارد
كه روايت صلوة در مسجد باعتبار قرب وى از مسجد بود و آنچه در روايت مسلم آمده است كه نهاده شد جنازهٔ سعد بن ابي
وقاص نزد حجره هاى ازواج مطهره ايضا مبني بران است و ظاهر ميشود كه اين است مبناى آنچه روايت كرده شده است از ابي
يوسف كه اگر مسجدى باشد معد براى آن جائز است در وى بيكراهت و نيز انكار صحابه و تابعين با كثرت ايشان دليل است بران
كه امر قرار يافته بود بعد ازان بر ترك و نسخ و ازينجا معلوم شد كه نسبت عائشه مردم را بنسيان محل سخن است بلكه وى
رضي الله عنها فراموش كرد نسخ فعل سابق را كذا قيل والله اعلم و در شرح درينجا سخن بسيار است فلينظر ثمه * وعن سمرة
بن جندب قال صليت وراء رسول الله صلى الله عليه وسلم على امرأة ماتت في نفاسها * گفت سمرة بن جندب نماز گزاردم پس
آنحضرت بر جنازهٔ زنيكه مرد در حالت زچگى * فقام وسطها * پس ايستاد آنحضرت در وسط آن روايت مشهور بتحريك سين است
و بسكون نيز روايت است و وسط بتحريك بمعنى ميانه و بسكون ميان چنانكه بعض ظرفا گفته اند كه متحرك ساكن است يعني
يكى است كه نمي جنبد و از جاى بجاى نمي رود و ساكن متحرك است كه مي جنبد و مواضع متعدد است و اين متمسك شافعي است
كه ميگويد كه مستحب است وقوف امام نزد عجيزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست كه بايستد مقابل سينه خواه مرد باشد يا زن
و شيخ ابن الهمام گفته كه اين حديث منافى صدر نيست زيرا كه صدر وسط است باعتبار توسط اعضا زيرا كه فوق آن دست
و سر است و تحت وى بطن و رانها و يحتمل كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم محاذى صدر ايستاده باشد مائل بعجيزه و راوى گمان

برد كه مقابل بعجزه ايستاد ازجهت تقارب هردو محل وشمني گفته كه روايت است از ابي حنيفة وابي يوسف كه بايستد امام از زن مقابل عجزه چنانكه مذهب جماعت است * متفق عليه * وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر بقبر دفن ليلا * روايت است از ابن عباس كه آن حضرت گذشت بقبري كه دفن كرده شده بود مرده دروي در شب * فقال متى دفن هذا * پس پرسيد وگفت آنحضرت كي دفن كرده شد اين مرده * قالوا البارحة * گفتند دفن كرده شد دي شب * قال افلا آذنتموني * گفت آن حضرت ايا پس چرا اعلام نكرديد مرا بمردن وي تا نماز ميكردم برجنازهٔ وي * قالوا دفناه في ظلمة الليل * گفتند دفن كرديم او را در تاريكي شب * فكرهنا ان نوقظك * پس ناخوش داشتيم كه بيدار كنيم ترا * فقام * پس ايستاد آنحضرت * فصففنا خلفه * پس صف بستيم ما پس آنحضرت * فصلى عليه * پس نماز گزارد برقبر بعد ازان كه مردم برجنازهٔ او گزارده بودند * متفق عليه * وعن ابي هريرة ان امرأة سوداء كانت تقم المسجد * روايت است از ابي هريرة كه زني سياه بود كه جاروب ميداد مسجد را يعني مسجد شريف آنحضرت را تقم بفتح تا وضم قاف وتشديد ميم ومقمه بكسر ميم مكنسه يعني جاروب وقمامه كناسه يعني خاك روبه * اوشابا * شك راوي است كه زني بود يا جواني بود كه جاروب ميداد * ففقدها * و در بعض نسخ او ففقده * رسول الله * پس گم كرد آن زن را يا آن جوان را پيغمبر خدا يعني حاضر نديد در خدمت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فسأل عنها او عنه * پس پرسيد آنحضرت مردم را از حال آن زن يا آن جوان كه چه شد وكجا رفت * فقالوا مات * پس گفتند مرد وي * قال افلا كنتم آذنتموني * گفت ايا پس چرا خبر نكرديد مرا * قال فكأنهم صغروا امرها اوامره * اين قول راوي از ابي هريرة است يعني گفت ابوهريرة گويا كه صحابه خرد پنداشتند شان آن زن را ياشان آن جوان را وحقير پنداشتند او را وخيال كردند كه لايق نيست كه تكليف كنيم بسبب وي آنحضرت صلى الله عليه وسلم را ودر حقيقت ملحوظ ومنظور ايشان تعظيم شان آن حضرت بود صلى الله عليه وسلم * فقال دلوني على قبره * پس گفت آنحضرت راه نمائيد مرا وبه بريد برقبر آن ميت يا آن شخص * فدلوه * پس راه نمودند آنحضرت را برقبر وي * فصلى عليها * پس نماز گزارد برقبر وي * ثم قال ان هذه القبور مملوة ظلمة على اهلها * پس تر گفت آنحضرت كه اين قبرها پر كرده شده اند بتاريكي براهل خود كه مرده ها اند * وان الله ينورها لهم بصلوتي عليهم * وبدرستي كه حق تعالى روشن ميكرداند آن قبرها را بسبب نماز گزاردن من برايشان * متفق عليه ولفظه لمسلم * بدانكه اختلاف است درنماز گزاردن برقبر جمهور علما برانند كه مشروع است خواه گزارده باشند پيش ازان يا نه وابراهيم نخعي وابوحنيفة ومالك برانند كه اگر پيش ازين نگزارده اند درست است ودر روايتي از احمد نيز همچنين آمده است ودر روايتي از مالك آمده است كه آنكس كه گزارده است يكبار نگزارد وآنها كه نگزارده اند اگر بگزارند رواست ونيز امام ابوحنيفه گفته كه درست است بر تقديري كه ريزيده نشده است ميت در قبر وتقدير كرده آنرا بعضي بسه روز ودر سوال آنحضرت كه فرمود متى دفن اشارتي باين معني ميتوان يافت وامام ابوحنيفه وابويوسف ميگويند كه انچه وارد شده است در احاديث بروجه صلوة نيست بلكه بروجه دعا واستغفار است ولهذا ذكر كرده نشده است در بعض آن روايات تكبيرات وآن روايت كه ذكر كرده شده است دران تكبيرات صحيح نيست وچنانكه روايت كرده شده است ازان حضرت صلى الله عليه وسلم برشهداى احد بعد از هشت سال وآن بطريق توديع بود نه نماز يا آن از خصائص آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم تا آنكه بعضي از علما بران رفته اند كه نماز برقبر مطلقا از خصائص حضرت نبوت است صلى الله عليه وسلم چنانكه از حديث وان الله ينورها لهم بصلوتي عليهم مفهوم ميكردد

* وعن كريب مولى ابن عباس عن عبدالله بن عباس انه مات له ابن بقديد اوبعسفان * روايت است از كريب بضم كاف وفتح را وسكون تحتانيه كه مولاى ابن عباس واز تابعين است از عبدالله بن عباس كه مرد پسري مر ابن عباس را بقديد بضم قاف وفتح دال مهمله وسكون يا نام موضعي است يا مرد بعسفان بضم عين وسكون سين مهمله وبفا نيز نام موضعي است قريب تر از مكه نسبت بقديد * فقال يا كريب انظر ما اجتمع له من الناس * پس گفت ابن عباس اى كريب نگاه كن انچه فراهم آمده اند مردم براى نماز وي * قال خرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له * گفت كريب پس بيرون آمدم من پس ناگاه مردمان بتحقيق جمع شده اند از جهت پسر ابن عباس كه مرده بود * فاخبرته * پس خبر دادم من ابن عباس را كه مردم جمع آمده اند * فقال تقول لهم اربعون * پس گفت ابن عباس ميگوئي

تو که ایشان چهل اند * قال * گفت کریب وظاهر آن بود که کوید فقالت * نعم * آری چهل کس باشند * قال اخرجوه * گفت ابن عباس بیرون آرید جنازهٔ آن پسر را * قال فاني سمعت رسول الله * گفت ابن عباس بدرستیکه من شنیده ام بیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا * نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند برجنازهٔ وی چهل مرد ودرین اشارت است که میجزد ایستادن مسلمانان بر جنازه بر دعای ایشان مؤثر است واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج بابن قید نیست که فرمود * لا یشرکون بالله شیئا * که شریک نمیکردانند آن چهل مرد بخدا چیزیرا * الا شفعهم الله فیه * مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی * رواه مسلم * وعن عائشة ان النبي صلی الله علیه وسلم قال ما من میت تصلي علیه امة من المسلمین یبلغون مائة * نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بروی گروهی از مسلمانان که برسند عدد صد را ودر حدیث سابق اربعون فرمود گویا چهل اقل عددی است که امید شفاعت شان توان داشت وصد اکثر وتوربشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متأخر باشد در ورود از جهت فضل وکرامت حق بر بندگان خود * کلهم یشفعون له * همهٔ ایشان شفاعت کنند ودعا کنند مر او را بمغفرت * الا شفعوا فیه * مگر آنکه مقبول الشفاعة کردانیده شوند در حق وی * رواه مسلم * وعن انس قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا * گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازهٔ پس ثنا کردند بروی نیکی را * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم وجبت * واجب شد * ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا * بسترگذشتند بجنازهٔ دیگر پس ذکر کردند بروی بدی را * فقال وجبت * پس گفت آنحضرت واجب شد * فقال عمر * پس گفت عمر رض * ما وجبت * چه چیز واجب شد * فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة * پس گفت آنحضرت این میت که یاد کردید او را به نیکي پس واجب شد برای وی بهشت * وهذا اثنیتم علیه شرا * واین میت دیگر که یاد کردید او را ببدی * فوجبت له النار * پس واجب شد مر او را آتش * انتم شهداء الله في الارض * شما گواهان خدائید در زمین برای هرکه گواهی دهید به بهشت بهشتي است وبرای هرکه گواهی دهید بدوزخ دوزخي است * متفق علیه * وفي روایة المؤمنون شهداء الله في الارض * مسلمانان گواه خدا اند در زمین وباید دانست که مراد ثنای اهل خیر وصلاح وصدق وتقوی بمحل خلیت غرض نفسانی است که آن علامت بودن مردست از اهل جنت والا اگر بعضی از فساق وفجار بغرضی از اغراض یکی از اهل فسق را بستایند یا یکی صالحي را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد در آن حضرت صلی الله علیه وسلم که حکم بوجوب جنت ونار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم * وعن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة * هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکي ومسلمانی میدر آرد او را خدای تعالی بهشت را * قلنا وثلثة * گفتیم ما واگر سه کس هم گواهی دهند * قال وثلثة * گفت آن حضرت واگر سه کس هم گواهی دهند بخیر میدر آرد او را خدای تعالی در بهشت * قلنا واثنان * گفتیم ما واگر دو کس هم گواهی دهند * قال واثنان * فرمود واگر دو کس هم گواهی دهند * ثم لم نسأله عن الواحد * بستر نپرسیدیم ما آنحضرت را از یک کس وشاید که مگر از یک کس هم می پرسیدند میفرمود واگر یک کس هم گواهی دهد واین خبر وبشارت است ازان حضرت بکمال سعت رحمت حق ورجاء فضل وکرامت وی تعالی بر بندگان وتوقع بندگان از درگاه رحمت وتمانا که در وقتی که ایشان التماس سه ودو کردند آنحضرت توجه والتماس بجناب حق کرد ووحي آمد که چنین باشد که تو میکوئی ای حبیب من وآنحضرت صلی الله علیه وسلم راضي ومرضي جناب عزت ومحب ومحبوب آن درگاه است وکریمهٔ ولسوف یعطیک ربک فترضی طغرای این نشان است * رواه البخاری * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات * دشنام مکنید وبد مکوئید مردهها را * فانهم قد افضوا الی ما قدموا * زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوی چیزیکه پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی که کردند اگر خیر است ببدی یاد کردن نشاید واگر شر است شاید که ببخشند واگر نه ببخشند ذکر کردن شما آنرا وقوع در ما لا یعني است * رواه البخاری * وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد في ثوب واحد * روایت است از جابر رضي الله عنه که آنحضرت بود که جمع

ميكرد ميان دو مرد از كشتگان غزوهٔ احد در يك جامه و بعض گفته اند كه مراد بثوب واحد قبر است زيرا كه جائز نيست
برهنه كردن آنها چنانكه ملاقي گردد بشرهٔ هر دو و خطابي گفته جائز است بحكم ضرورت جمع كردن در يك جامه چنانكه در يك
قبر * ثم يقول * بعد از ان ميگفت و مي پرسيد آنحضرت * ايهما اكثر اخذا للقرآن * كدام يكي ازين دو بيشتر است از روي گرفتن
مر قرآن را و ياد داشتن مر آنرا * فاذا اشير له الى احدهما قدمه في اللحد * پس چون اشارت كرده ميشود مر آنحضرت را بسوي
يكي از ان دو كه بيشتر است اخذ وي مر قرآن را پيش ميكرد اورا در لحد يعني در جانب قبله گويا وي امام است از جهت بودن
او اقرأ * وقال انا شهيد على هؤلاء يوم القيمة * و گواه هستم بر اينها روز قيامت كه در راه خدا كشته شده اند * وامر بدفنهم
بدمائهم * و امر كرد آنحضرت بدفن كردن ايشان با خونهاي ايشان * ولم يصل عليهم * و نماز نگزارد بر ايشان * ولم يغسلوا * و غسل
داده نشدند * رواه البخاري * و ازين حديث معلوم ميشود كه شهيد را غسل نيست و بروي نماز نيست اما عدم غسل پس
متفق عليه است و در ترك صلوة اختلاف است و نزد ما بر شهيد نماز گزارند و نزد امام مالك و شافعي نماز بر شهيد نيست
و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در مذهب وي عدم صلوة است و بقولي مخير است در گزاردن و نا گزاردن
از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنيه ميگويد كه اختلاف است ميان شافعيه كه منع صلوة بر شهيد نزد شافعي بمعني حرمت است
يا بمعني عدم وجوب و از كلام امام احمد ظاهر ميشود كه مستحب است نه واجب و تمسك آن ائمه درين باب باين حديث است
كه در كتب محدثين مذكور است و دليل امام ابو حنيفه احاديث كثيره است كه در باب صلوة بر شهيد آمده است خصوصا در قصهٔ احد
و ميگويند كه آن احاديث مثبت است و حديث جابر نافي و مثبت مقدم است بر نافي و گويند كه جابر دران روز مشغول بود با آنكه
پدر و خال وي كشته شده بودند و بمدينه آمده بود تا دفن كند و ايشان را بمدينه برداشته آورد و آنها كه در حضرت رسول الله
صلى الله عليه وسلم بودند و فعل آنحضرت را مشاهده كرده اند اثبات آورده اند و شمني گويد كه حاكم از جابر آورده و حكم بصحت كرده كه
چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال اورا ازانچه اعداء دين بوي كرده بودند ديد فرياد زد و بگريست و مردي از انصار كه
حاضر بود جامه خود را بروي انداخت و نماز گزارد و شيخ ابن الهمام زياده كرده كه پس نماز گزارد بر شهدا و نهاده ميشدند
ايشان در جانب حمزه و نماز گزارده ميشد بر ايشان پس برداشته ميشدند و بجاي خود گذاشته اشد حمزه تا گزارد نماز بر همه
شهيدان و گفت كه حاكم روايت كرده اين حديث را از جابر و وي صحيح الاسناد است و بالجمله روايات در جانب صلوة بر شهيد راجح
تر و غالب تر است و الله اعلم * وعن جابر بن سمرة قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بفرس معرور * گفت جابر بن سمره كه
پيش آورده شد كه آورده شد نزد آنحضرت اسب بي زين * فركبه حين انصرف من جنازة ابن الدحداح * پس سوار شد آنحضرت
آن اسب را هنگام بر گشتن از جنازهٔ ثابت بن الدحداح كه از صحابه است و ما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشده تو فرمودند
مرا نكه پياده ميروند سوار شدن مناسب نيست و جابر بن سمره روايت ميكند كه وقت بر گشتن سوار شد * ونحن نمشي حوله *
و حال آنكه ما پياده ميرفتيم گرد آن حضرت * رواه مسلم *

الفصل الثاني

* عن المغيرة بن شعبة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الراكب يسير خلف الجنازة والماشي يمشي خلفها و امامها وعن يمينها وعن يسارها قريبا منها * كسي
كه سوار است ميرود پس جنازه و آنكه پياده است ميرود پس جنازه و پيش جنازه و ميرود جانب راست وي و جانب چپ وي
نزديك از وي * والسقط يصلى عليه * و بچه ناتمام كه از شكم افتاده باشد نماز گزارده ميشود بروي سقوط افتادن و افتادن بچه ناتمام از شكم
و سقط بكسر سين و بضم و فتح نيز آمده * ويدعى لوالديه بالمغفرة والرحمة * و دعا كرده مي شود در نماز براي ما در و پدر وي
بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعي بر تقدير يست كه آواز كند و ظاهر گردد از وي چيزي كه دلالت كند بر حيات
مانند جنبش يا آواز چنانچه در آخر باب از حديث جابر بيايد و نزد امام احمد بي استهلال و ظهور علامت حيات نيز گزارده
شود از جهت اين حديث كه مطلق است از قيد حيات و از جهت حديث ابن عمر كه در مغني آمده است و گفته است كه چون چهار ماه
بگذرد در شكم اگرچه در وقت خروج زنده نه بر ايد نماز گزارده شود بروي زيرا كه درين مدت روح در وي دميده ميشود غايت

آنكه وى مرده برآمد ونماز جنازه برمرده مي باشد وائمهٔ ديگر ميگويند كه درعرف مرده آن را ميگويند كه زنده از شكم برآيد بعد از ان بميرد * رواه ابوداود وفي رواية احمد والترمذي والنسائي وابن ماجة * لفظ حديث اين چنين واقع شده * قال الراكب خلف الجنازة والماشي حيث شاء منها والطفل يصلى عليه * سوار ميرود پس جنازه وپياده هر سو كه خواهد پس يا پيش چپ يا راست وطفل نماز گزارده شود بروى ودرين روايت بجاى سقط طفل واقع شده وظاهر اً مراد همان سقط است والا در نماز گزاردن برطفل چه سخن است وتواند كه طفل محمول برحقيقت باشد وذكر او براى آن باشد كه كسى توهم نكند كه چون وى مرحوم ومغفور است نماز گزاردن بروى حاجت نباشد والله اعلم * وفي المصابيح عن المغيرة بن زياد * ودر مصابيح روايت كرده اين حديث را از مغيره بن زياد وگفته اند كه اين تحريف است ودريافته نميشود كه از كجا واقع شده زيرا كه شناخته نميشود مغيرة بن زياد اصلا نه در صحابه ونه در تابعين واين حديث مروى است از مغيرة بن شعبه ودر سنن ابي داود از زياد بن جبير عن ابيه عن المغيرة ابن شعبة واقع شده وگويا بعض نساخ دران خبط كرده وبعد از ان اقتدا كرده بوى كسى كه اعتنا نيست مر او را بعلم حديث كذا قال التوربشتي والله اعلم * وعن الزهري عن سالم عن ابيه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر يمشون امام الجنازة * روايت است از زهرى از سالم از پدرش كه ابن عمر است گفت ديدم آنحضرت را وابو بكر وعمر را كه پياده ميرفتند پيش جنازه * رواه احمد وابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة قال الترمذي واهل الحديث كانهم يرونه مرسلا * گفت ترمذى ومحدثان گويا كه مي دانند اين حديث را مرسل كه راوى آن زهرى است يا سالم كه از تابعين اند ومادر واقع اين حديث مرفوع است كه از ابن عمر است كه صحابي است * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجنازة متبوعة * جنازه پس روى كرده شده است كه مردم در پس وى روند * ولا تتبع * وجنازه پس روى نميكند اين تاكيد است در رفتن پس جنازه باز تاكيد ديگر ميكند ومى فرمايد * ليس معها من تقدمها * نيست همراه جنازه ونمي يابد ثواب همراهي آن كسى كه پيش رود جنازه را * رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة قال الترمذي وابو ماجد الراوي رجل مجهول * ترمذى اين حديث را تضعيف كرده وگفته كه ابو ماجد كه راوى وست مردى مجهول است كه كسي او را نمي شناسد ومجهول دو قسم است مجهول العين ومجهول الحال ودر مقدمه معنى آن معلوم شده است ونسائي گفته است كه وى منكر الحديث است وبخارى گفته كه وى ضعيف است وحديث وى در مشي مع الجنازه است بدانكه علما اختلاف كرده اند در مشي مع الجنازه امام ابو حنيفه واوزاعي بر انند كه مشي پس جنازه احب است وثوري وطائفهٔ ديگر ميگويند كه پس وپيش هر دو برابر است ومالك وشافعي واحمد بن حنبل رحمهم الله ميگويند كه پيش رفتن افضل است كذا قال الشمني ودليل پس رفتن احاديثي است كه درين باب متعدد وارد شده ونيز پس رفتن اظهر وادخل است در اعتبار واتعاظ وتفكر واقرب است بمعاونت نزد احتياج بدان وروايت كرده است ابن ابي شيبه از عبد الرحمن ابن ابزى گفت بودم در جنازه وابو بكر وعمر رضي الله عنهما پيش جنازه ميرفتند وعلي رضي پس جنازه ميرفت پس گفتم من بعلي تو پس جنازه ميروى واين دو مرد پيش ميروند گفت ايشان ميدانند كه فضل مشي خلف جنازه بر مشي امام وى همچو فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد وليكن ايشان دوست داشتند كه آسان كنند كار بر مردم وتنگ نكنند راه بر مردم انتهى ودليل ائمهٔ ثلثه حديث زهرى از سالم است كه مذكور شده ونيز ميگويند كه قوم شفعا اند وشفيع در عرف وعادت پيش ميرود ومشفوع را پس خود انداخته مى برد وآنها كه پس وپيش هر دو برابر ميدارند ميگويند كه دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشد وحديث مغيرة بن شعبه نيز حكم به تسويه ميكند در حق ماشي ومروى از قول انس رضي الله عنه نيز همين است ودر كتب فقه از ابي حنيفه رضي الله عنه مذكور است كه گفتا باك نيست برفتن پيش از جنازه وچپ وراست وى * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار * كسيكه پس روى كند جنازه را وبر دارد او را سه بار * فقد قضى ما عليه من حقها * پس بتحقيق بپرداخت چيزى را كه بر او ست از حق جنازه * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وقد روي في شرح السنة ان النبي * وبتحقيق روايت كرده شده است در شرح السنة كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم حمل جنازة سعد بن

معاذ بين العمودين * برداشت جنازۀ سعد بن معاذ را رض ميان دو عمود كه عبارت اند از دو چوب پيش و پس در حمل جنازه نزد شافعي اين است كه بردارد اين دو چوب را بر دو دوش خود و چوب را كه عريض است بر كردن و بردارند مؤخر نعش را دو كس يكى از جانب راست و ديگرى از جانب چپ و درين جانب توسط خشبتين ممكن نيست كه موضع قدمين مرئي نميكردد و نظر بوراه نمى افتد پس سه كس حامل جنازه ميشوند وگفته اند كه اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو كس ديگر اعانت كنند او را پس جنازه محمول بر پنج كس ميكردد همچنين گفته است در حاوى وشرح وى كه در مذهب شافعي است و در هدايه گفته است كه قول شافعي آنست كه برميدارند جنازه را دو كس مى نهد آنرا سابق بر اصل عنق خود و تالي بر اعلاى سينه زيرا كه جنازۀ سعد بن معاذ همچنين برداشته شد اين مگر قول ديگر است از شافعي و در بعض شروح هدايه گفته است كه اين نزد برداشتن جنازه است از زمين بعد ازان باكى نيست اگر معاونت كنند هر كه خواهد و سنت نزد ما آنست كه بردارند آن را چهار كس زيرا كه روايت كرده شده است از ابن مسعود كه گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روايت كرده است اين را امام محمد در آثار از ابي حنيفه بسند وى تا ابن مسعود و همچنين روايت كرده است ابو داؤد طيالسي و ابن ابي شيبه وعبد الرزاق از شعبه از منصور و ذكر كرده است شيخ ابن الهمام در حمل بين العمودين آثار از صحابه و حديثي مرفوع كه تضعيف كرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار را احاديث مرفوعه صحيحه وگفته كه آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد كه از جهت سنت باشد واحتمال دارد كه از جهت عارضي باشد كه تقاضا كرده در خصوص آن مثل ضيق مكان يا قلت حاملين والله اعلم * وعن ثوبان قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في جنازة * روايت است از ثوبان كه مولاى آنحضرت بود و در سفر و حضر در خدمت ميبود گفت بيرون آمديم ما با آنحضرت بجهت مشايعت جنازه * فرأى ناسا ركبانا * پس ديد آنحضرت بعض مردم را سوار * فقال الا تستحيون ان ملائكة الله على اقدامهم * پس گفت آنحضرت آيا شرم نميداريد كه فرشتگان خدا برپايهاى خود ميروند * وانتم على ظهور الدواب * وشما بر پشتهاى چارپايها ميرويد و در حواشى نوشته اند كه سواران را نزديك بجنازه ديد يعنى اگر سواران دورتر از جنازه روند باكى نيست و در روايات فقهيه نوشته اند كه اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز است بيكراهت * رواه الترمذي وابن ماجة وروى ابو داؤد نحوه قال الترمذي وقد روي عن ثوبان موقوفا * گفته ترمذي وبتحقيق روايت كرده شده است اين حديث از ثوبان موقوف يعنى اين قول ثوبان است نه حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم مرفوع نشده وليكن در معنى مرفوع است چه برفتن ملائكه پياده نا شنيده از حضرت نبوت خبر نتوان داد * وعن ابن عباس ان النبي * روايت است از ابن عباس كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قرأ على الجنازة بفاتحة الكتاب * ظاهر آنست كه مراد قراءت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانكه از حديث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد كه بر جنازه بعد از نماز يا پيش ازان بقصد تبرك خوانده باشد چنانكه الآن متعارف است والله اعلم * رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة * وترمذي گفته است كه اسناد اين حديث قوي نيست وابراهيم بن عثمان كه راوى اين حديث است منكر الحديث است وآنچه ثابت شده است قول ابن عباس است كه قراءت فاتحه سنت است وگفته اند كه اين قول صريح نيست در رفع و در فصل اول گذشت * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صليتم على الميت فاخلصوا له الدعاء * چون نماز گزاريد بر ميت پس خالص كنيد براى وى دعا را واخلاص بى آميغ كردن وبى ريا وسمعه آوردن طاعت خدا را * رواه ابو داؤد وابن ماجة * وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى على الجنازة قال * وهم از ابي هريره است گفت بود آنحضرت چون ميگزارد نماز بر جنازه ميگفت * اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان * خداوندا كسيكه زنده دارى او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام وكسيكه بميرانى او را پس بميران او را بر ايمان در حيات اسلام ذكر كرد و در ممات ايمان زيرا كه اسلام نام اعمال ظاهره است وآن در حالت حيات است نه در حالت موت جز تصديق قلبي ميسر نيست * اللهم لا تحرمنا اجره * خداوندا محروم مگردان ما را از اجر او يعنى اجرى كه بمصيبت وى بما رسيده وتحرمنا بفتح تا وضم آن هر دو روايت آمده است حرم واحرام بمعنى محروم كردن از چيزى * ولا تفتنا بعده * ودر فتنه مينداز ما را پس از وى * رواه احمد وابو داؤد والترمذي وابن

ماجة * ورواه النسائي عن ابي ابراهيم الاشهلي عن ابيه * ابو ابراهيم اشهلي انصاري را مسلم در كتاب كنى ذكر كرده و ترمذي
گفت پرسيدم بخاري را از پدر ابو ابراهيم پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وي مرد مجهول اند * واليه رواية عند قوله
و تمام شد است روايت نسائي نزد قول او * وانثانا * واللهم من احييته منا الى آخره در روايت وي نيست * وفي رواية ابي داود
فاحيه على الايمان وتوفه على الاسلام * يعني در حيات ايمان ذكر كرده و در ممات اسلام يعني بر عكس انچه در روايت اولى ذكر كرده
و وجه مناسبت در انجا معلوم شد و چون اسلام و ايمان در حقيقت زمان يكي اند اشتباه مرد و در ست آمده * وفي آخره * و در آخر
حديث ابي داود * ولا تضلنا بعده * و گمراه مكردان ما را بعد وي * وعن واثلة * بكسر مثلثه * بن الاسقع * بفتح همزه و سكون
عين مهمله و فتح قاف * قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على رجل من المسلمين * گفت نماز گزارد با ما آن حضرت
بر مردي از مسلمانان * فسمعته يقول * پس شنيدم من آن حضرت را كه مي گفت * اللهم ان فلان بن فلان * خداوندا فلان
ابن فلان نام او را و نام پدر او را ذكر كرد * في ذمتك * در عهد و امان و زينهار تست * وحبل جوارك * و در وسيلهٔ همسايگي تست حبل
در اصل بمعني رسن و مراد اينجا عهد و پيوند است * فقه من فتنة القبر * پس نگاه دار او را از ابتلاء گور * وعذاب النار * و از
عذاب آتش دوزخ * وانت اهل الوفاء والحق * و تويي اهل وفائي كه هر عهد را وعده كه به بندگان خود كرده و تمكين بان و وفا
بعمر بردن و مستحق و سزاوار تويي از اهل حقي كه هر چه ميگويي و ميكني حق است * اللهم اغفر له وارحمه * خداوندا
بيامرز مر او را و مهرباني كن او را و ببخشاي برو * انك انت الغفور الرحيم * بدرستيكه تو بسيار آمرزنده و بسيار مهرباني * رواه
ابو داود وابن ماجة * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذكروا محاسن موتاكم * ياد كنيد و بگوئيد نيكيهاء
مردهاء خود را * وكفوا عن مساويهم * و باز ايستيد از ذكر كردن بديهاء ايشان و اين مخصوص است بمسلمانان و صالحان و آنكه آشكارا
فسق نكنند و ظلم نكنند * رواه ابو داود والترمذي * وعن نافع ابي غالب * روايت است از نافع كه او را ابو غالب گويند و از تابعين است
نه نافع كه مولاء ابن عمر است * قال صليت مع انس بن مالك على جنازة رجل فقام حيال رأسه * گفت نافع نماز گزاردم با انس
بن مالك بر جنازهٔ مردي پس بايستاد انس مقابل سر آن مرد * ثم جاؤا بجنازة امرأة من قريش * پستر آوردند جنازهٔ زني را از قريش
* فقالوا * پس گفتند * يا باحمزة * كنيت انس است * صل عليها * نماز بگزار بر جنازهٔ اين زن * فقام حيال وسط السرير * پس بايستاد
انس مقابل ميانهٔ سرير * فقال له العلاء بن زياد * پس گفت مر انس را علاء بن زياد كه از تابعين است * هكذا رأيت رسول الله
صلى الله عليه وسلم قام على الجنازة * آيا همچنين ديده تو آن حضرت را كه ايستاد بر جنازه * مقامك منها * در جاي ايستادن تو
از آن زن * ومن الرجل مقامك منه * و ايستاد از مرد در جاي ايستادن تو از مرد يعني پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم هم ديدي
كه بايستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سرير زن * قال نعم * گفت انس آري همچنين ايستاد آنحضرت هم * رواه الترمذي
وابن ماجة وفي رواية ابي داود نحوه مع زيادة * و در روايت ابي داود مانند اين است با زيادت * وفيه * و در حديث ابي داود زيادت
كرده شده است بعد از قول وي فقام حيال وسط السرير اين قول را كه * فقام عند عجيزة المرأة * پس ايستاد انس نزد سرين
زن و عجيزه مخصوص بزن است و عجز بفتح عين و ضم جيم آخر چيزي و سخن درين در فصل اول در حديث سمرة بن جندب نيز
گذشت * الفصل الثالث * عن عبد الرحمن ابن ابي ليلى * از كبار تابعين است و از طبقهٔ اولى از تابعين كوفه
است و معظم و مبجل است نزد ايشان روايت ميكند از پدر خود و از علي و عثمان و ابو ايوب انصاري و غير ايشان گفت صد و بيست
از اصحابه را در يافتم كه همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت كان نديدم كه زنان مثل وي زائيده باشند و لادت وي در زمان
عمر است كه شش سال از خلافت او مانده بود و در سماع او از عمر خلاف است و صحيح عدم سماع است * قال كان سهل بن حنيف *
بضم حاء مهمله * وقيس ابن سعد قاعدين بالقادسية * بودند اين دو صحابي نشسته بقادسيه بقاف و تشديد يا كه نام موضعي است
بر پانزده ميل از كوفه * فمر عليهما بجنازة * پس گذشته شد بر ايشان بجنازه * فقاما * پس بايستادند بديدن جنازه * فقيل لهما انها
من اهل الارض * پس گفته شد مر ايشان را كه اين جنازه از زمين داران است * اى من اهل الذمة * يعني مراد از اهل ارض اهل

ذمه اند ایشانرا اهل ارض بجهت سفالت ورذالت ایشان گفتند که مائل وراغب بزمین گشتند یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین و خراج * فقالا ان رسول الله * پس گفتند آن دو صحابي که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم مرت به جنازة فقام * گذشت بوی جنازه پس بایستاد * فقیل له انها جنازة یهودي * پس گفته شد مر آن حضرت را که این جنازه یهودی است * فقال * پس گفت آنحضرت * الیست نفسا * آیا نیست جان دار که بموت وی میتوان ترسید و عبرت گرفت * متفق علیه * وعن عبادة بن الصامت قال كان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اتبع جنازة لم یقعد حتی توضع في اللحد * که چون میرفت در پي جنازه نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد * فعرض له حبر من الیهود * پس پیش آمد مر آنحضرت را دانشمندی از یهود * فقال له * پس گفت آن حبر مر آنحضرت را * انا هكذا نصنع * بدرستي که ما همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده می باشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد * قال * گفت راوی * فجلس رسول الله * پس نشست پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * یعني بعد ازین و نایستاد تا لحد کردن * وقال خالفوهم * و گفت مخالفت کنید یهود را ظاهرا وحي آمد که بنشینند والا آنحضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحي کرده نشده است بسوی وی فانهم پس این ناسخ گشت حکم سابق را * رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب وبشر * بکسر با * بن رافع الراوي ليس بالقوي * و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر بن رافع که راوی این حدیث است نیست قوی * وعن علي رضي الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم امرنا بالقيام في الجنازة * بود آنحضرت که امر میکرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازه * ثم جلس بعد ذلك وامرنا بالجلوس * پستر نشست بعد از آن و امر کرد ما را به نشستن * رواه احمد *

وعن محمد بن سيرين قال ان جنازة مرت بالحسن بن علي وابن عباس * روایت است از محمد بن سیرین که از مشاهیر تابعین است گفت جنازه گذشت با مام حسن بن علی و ابن عباس رضي الله عنهم * فقام الحسن ولم يقم ابن عباس * پس ایستاد امام حسن و نایستاد ابن عباس * فقال الحسن الیس قد قام رسول الله * پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بجنازة یهودي * مر جنازه را با وجود آنکه جنازهٔ یهودي بود * قال نعم ثم جلس * گفت ابن عباس آری می ایستاد پستر بنشست یعني نخست آنچنان بود که آن حضرت بدیدن جنازه میستاد بعد ازان نشسته می ماند و بر نمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد و این نسخ در جنازهٔ یهود باشد یا مطلق والله اعلم و ظاهر ثاني است * رواه النسائي * وعن جعفر بن محمد عن ابيه * روایت است از امام جعفر صادق از پدر وی امام محمد باقر * ان الحسن بن علي كان جالسا فمر عليه بجنازة * که امام حسن بن علي بود نشسته پس گذشته شد بروی بجنازه * فقام الناس حتى جاوزت الجنازة * پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازه از پیش ایشان * فقال الحسن انما مر بجنازة یهودي * پس گفت امام حسن گذشته نشده مگر بجنازهٔ یهودي یعنی پس بر نخیزید * وكان رسول الله * و بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم على طريقها جالسا * بر راه جنازه نشسته * وكره ان تعلوا رأسه جنازة یهودي فقام * و ناخوش داشت که بلند شود سر مبارک آنحضرت را جنازهٔ یهودي پس بایستاد آنحضرت یعني آن حضرت که بدیدن جنازهٔ یهودي بایستاد بجهت آن بود که نخواست که سر شریف او را جنازهٔ یهودی بلند کردد و این بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازه و نسخ حکم بقیام یا ذکر توجیه برای قیام که از آن حضرت صادر شد و این حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در نیافته است امام حسن را رضي الله عنهم اجمعين * رواه النسائي * وعن ابی موسی ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال اذا مرت بک جنازة یهودي او نصراني او مسلم * گفت آن حضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودي یا نصراني یا مسلمان و در بعض مرت بکم چون بگذرد بشما و این انسب است بقول وی * فقوموا لها * پس بایستید برای آن جنازه * فلستم لها تقومون * پس نیستید شما که می ایستید بتحقیق برای جنازه * انما تقومون لمن معها من الملائكة * نمی ایستید شما مگر برای کسانیکه همراه جنازه اند از فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازهٔ مسلمان است یا فرشتگان عذاب اگر جنازهٔ کافر است پس اسباب قیام مختلف آمد کما هي

بجهت فزع وعبرت بجنازه برخاست وگاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی اند وگاهی بسبب کراهت ارتفاع جنازه برسر مبارک وی صلی الله علیه وسلم وگاهی اعتبار نکرد هیچ یکی را بجهت اختلاف مقامات وحالات واگر ثابت کردد که آخر امر عدم قیام بود هرچه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم * رواه احمد * وعن مالك ابن هبيرة * بضم ها وفتح با وسکون یا صحابی است وامیر معاویه بود بر لشکرهای وی ودر زمان مروان از عالم رفت * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم يقول * میگفت * ما من مسلم يموت فيصلي عليه ثلثة صفوف من المسلمين * نیست هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز بگزارد بر وی سه صف از مسلمانان * الا اوجب * مگر آنکه واجب گردانند یعنی خدای تعالی باین فعل برای وی بهشت ومغفرت را * فكان مالك اذا استقل اهل الجنازة * پس بود مالك بن هبيرة وقتی که کم میدید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند * جزأهم ثلثة صفوف * بخش میکرد وقسمت می کرد ایشان را ومی ساخت سه صف * لهذا الحديث * از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابوداود وفي رواية الترمذي قال * گفت راوی * كان مالك ابن هبيرة اذا صلى على جنازة فتقال الناس عليها * بود مالك ابن هبيره چون میگزارد نماز بر جنازه پس کم می پنداشت مردم را بر جنازه * جزأهم ثلثة اجزاء * میساخت مردم را سه پاره یعنی سه صف * ثم قال * پس میگفت * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من صلى عليه ثلثة صفوف اوجب * کسی که نماز گزارد بر وی سه صف واجب میگردانند بهشت را * وروى ابن ماجة نحوه * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في الصلوة على الجنازة * روایت میکند ابوهریره از آنحضرت در گزاردن نماز آنحضرت بر جنازه که میخواندند این دعا را * اللهم انت ربها * خداوندا تویی پروردگار او * وانت خلقتها * وتو پیدا کردی او را * وانت هديتها الى الاسلام * وتو راه نمودی او را بدین اسلام * وانت قبضت روحها * وتو قبض کردی روح او را وقبض در اصل گرفتن پنجه * وانت اعلم بسرها وعلانيتها * وتو دانا تری به نهان وی وآشکار وی * جئنا شفعاء فاغفرله * آمده ایم ما خواهش گر برای آمرزیدن گناه وی پس بیامرز مر او را * رواه ابوداود * وعن سعيد بن المسيب قال صليت وراء ابي هريرة على صبي لم يعمل خطيئة قط * گفت نماز گزاردم در پس ابی هریره بر کودکی که نکرده بود گناهی را هرگز چون صبی بود غیر مکلف * فسمعته يقول * پس شنیدم ابوهریره را که میگفت در دعا * اللهم اعذه من عذاب القبر * خداوند اپناه ده مر او را از عذاب گور از ظاهر این حدیث معلوم می گردد که کودکان را در گور سوالی است وعذابی وعلما را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدهٔ شرع است وتوجیهات این در باب الایمان بالقدر گذشت نقل کرد * رواه مالك * وعن البخاري تعليقا * وروایت است از بخاری بطریق تعلیق که در ترجمه بابی گفته است * قال يقرأ الحسن على الطفل فاتحة الكتاب * میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازه سورهٔ فاتحه را * ويقول * ومیگفت * اللهم اجعله لنا * خداوندا بگردان او را برای ما * سلفا وفرطا وذخرا واجرا * سلفا بتحریک آنکه پیش گذشته در موت وفرط نیز بتحریک آنکه پیش رود تا اسپان را آبخور ودلو ورسن وپاک کردن چاه وجز آن راست کند وذخر بضم ذال وسکون خای معجمتین مالی که ذخیر کنند ونگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید واجر مزد * وعن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطفل لا يصلى عليه * طفل یعنی سقط نماز جنازه گزارده نشود بر وی * ولا يرث * ووارث نشود از غیر * ولا يورث * ووارث کرد انیده نشود دیگری از وی * حتى يستهل * تا آنکه آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر نشود از وی نشان زندگی چنانکه گذشت * رواه الترمذي وابن ماجة الا انه لم يذكر ولا يورث * لیکن ترمذی ذکر نکرده است لفظ ولا یورث را * وعن ابي مسعود الانصاري * صحابی مشهور است وبعض او را از اهل بدر شمرده اند وتحقیق آنست که نسبت او ببدر بجهت سکونت اوست در آنجا نه بجهت حضور غزوهٔ آن والله اعلم * قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم الامام فوق شئ والناس خلفه يعني اسفل منه * نهی کرد آنحضرت از آن که بایستد امام یعنی تنها بالای چیزی وبایستند مردم پس اوی یعنی پایان تر از وی این حکم در همه نمازها ست خصوصیت بنماز جنازه ندارد ولفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حمل بر وی کرده درین باب آورده اند گویا که ورود حدیث در وی بود شاید که مردم را عادت بران بود که در نماز

جنازه را چنين ميكردند پس نهي كرده شدند از ان والله اعلم * رواه الدارقطني في المجتبى في كتاب الجنائز *

* باب دفن الميت * دفن بمعني ستر است غالب آمده در ستر ميت در زمين وقبر نيز بمعني دفن است غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است ومقبره موضع قبور مفتوح الميم ومثلث البا وبكسر ميم با فتح با نيز آمده ونخست كسيكه دفن كرده شد در زمين هابيل است از جهت بودن وي اول كسيكه مرد وقبر دو نوع است بلحد وبشق وهر دو مشروع است وليكن لحد افضل است واوفق بسنت چنانكه بيان آن در شرح احاديث بيايد *

* الفصل الاول * عن عامر بن سعد بن ابي وقاص ان سعد بن ابي وقاص قال في المرض الذي هلك فيه * روايت است از عامر بن سعد بن ابي وقاص كه از مشاهير تابعين است كه پدر وي سعد ابن ابي وقاص است گفت در بيماري كه مرد دران بيماري * الحدوا لي لحدا * بسازيد براي دفن من لحد ساختني ولحد بفتح لام وضم نيز داده ميشود وسكون حا در لغت بمعني ميل ودر شرع شكافي كه كنده ميشود در قبر در جانب قبله والحدوا بكسر همزه وفتح حا وفتح همزه وكسر حا هر دو روايت است * وانصبوا علي اللبن نصبا * وايستاده كنيد بر من خشتهاي خام ايستاده كردني * كما صنع برسول الله * چنانچه ساخته شد وكرده شد به پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * ولبن بفتح لام وكسر با بر وزن كتف وواحد وي لبنه بر وزن كلمه ولبن بكسر تبن نيز آمده * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال جعل في قبر رسول الله * گردانيده شد ونهاده شد در قبر پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قطيفة حمراء * قطيفه سرخ وقطيفه كساي كه او را ريشه و پرز باشد وآنرا خميله نيز گويند وتخطيط هم باين معني است وسبب انداختن آن در قبر شريف آن ميگويند كه شقران بضم شين وسكون قاف كه مولاي آنحضرت بود بي امر صحابه ورضاي ايشان آنرا انداخت تا كسي بعد آن حضرت نپوشد وعلما جامه در ته مرده انداختن را مكروه ميدارند زيرا كه تضييع واسراف است وبعض ميگويند كه آن از خواص نبوت است زيرا كه وي صلى الله عليه وسلم زنده است در قبر والله اعلم * وعن سفيان التمار * بفتح فوقانيه وتشديد ميم از كبار علما است كه زمان صحابه را دريافته اما روايت از ايشان ندارد * انه رأى قبر النبي * روايت ميكند كه وي ديد قبر پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم مسنما * مسنم بر شكل كوهان شتر * رواه البخاري * ودر مصنف ابن ابي شيبه مي آرد كه گفت سفيان تمار درآمدم در خانه كه در وي قبر پيغمبر صلى الله عليه وسلم وقبر ابو بكر وعمر بود رضي الله عنهما وديدم قبور ايشانرا مسنم وسنت در قبر تسنيم است واخبار وآثار صحيحه در وي آمده وافضل آنست كه بلندي قبر بمقدار شبر بود وگفته اند كه بلندي قبر شريف نيز همين مقدار است ودر قبر همين قدر كه از زمين پيدا بود كافي است ودرين ديار ما اگرچه تربيع ميكنند اما بر بالاي آن مسنم صغير ميسازند از جهت رعايت سنت ونزد شافعي مسطح ساخته ميشود قبور در مذهب ايشان است گفته كه تسطيح اولى است از تسنيم ودر شرح وي گفته زيرا كه آنحضرت مسطح كردانيد قبر پسر خود را كه ابراهيم است واز قاسم بن محمد آرند كه وي آن قبور متبركه را مسطح ديد وشيخ ابن الهمام از جماعه از تابعين وصحابه آورده كه مسنم اند وهو الصحيح والله اعلم * وعن ابي الهياج * بفتح ها وتشديد تحتانيه ودر آخر جيم * الاسدي * از قبيله بني اسد تابعي بزرگ صحيح الحديث است * قال قال لي علي * گفت گفت مرا امير المؤمنين علي رض * الا ابعثك على ما بعثني عليه رسول الله * آيا برنه انگيزم ونفرستم ترا بر كاري كه برانگيخت وبفرستاد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمسته * وآن كار اين است كه نگذاري هيچ صورت را مگر آنكه محو ونا پديد كني آنرا وصراح گفته تمثال بكسر پيكر بنگاشته * ولا قبرا مشرفا الا سويته * ونگذاري گور بلند را مگر آنكه بر زمين برابر وهموار كني يعني پست كني چنانكه نزديك بزمين باشد آن قدر كه پيدا ونمايان بود مقدار يك شبر چنانكه سنت است * رواه مسلم * وعن جابر قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يجصص القبر * نهي كرد آنحضرت از گچ كردن گور وگفته اند كه اگر كل كنند تا ويران نشود درست است * وان يبنى عليه * ونهي كرد ازان كه بنا كرده شود بر گور بعض گفته اند كه مراد بنا كردن است بسنگ ومانند آن وبعض گفته كه مراد به بنا خيمه زدن ومانند آن است كه آن نيز مكروه ومنهي عنه است * وان يقعد عليه * ونهي كرد ازان كه نشسته شود بر قبر كه آن منافي عبرت واكرام مؤمن است وبعض گفته اند كه مراد نشستن براي قضاي حاجت است واز بعض سلف خواب كردن بر قبر منقول است والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابي مرثد *

بفتح ميم وسكون را و فتح ثاء مثلثه * الغنوي * بفتح غين معجمه و نون از كبار صحابه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجلسوا على القبور * نه نشينيد بر گورها * ولا تصلوا اليها * و نماز گذاريد بجانب آن كلام درين بتفصيل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته است * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان يجلس احدكم على جمرة * هر آينه اينكه بنشيند يكي از شما بر اخگر سوزان * فتحرق ثيابه * پس بسوزاند جمره جامه هاي او را * فتخلص الى جلده * پس برسد آن جمره و اثر سوختن وي تا پوست وي وخلوص پيوستن بچيزي وتخلص بضم لام است * خيرله من ان يجلس على قبر * بهتر است مر او را از نشستن وي بر قبر * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن عروة بن الزبير قال كان بالمدينة رجلان احدهما يلحد * بودند در مدينه دو مرد كه حفر قبر ميكردند يكي از ان دو مرد لحد ميكرد در قبر و آن ابو طلحة انصاري بود * والآخر لا يلحد * و ديگري لحد نمي كرد بلكه شق ميكرد در ميانه نيز و آن ابو عبيدة بن الجراح بود وهر دو صحابي مشهوراند واين دلالت ميكند بر مشروعيت شق و اگر نا مشروع مي بود ابو عبيدة بن الجراح چون ميكرد * فقالوا * پس گفتند صحابه بعد از ان كه اختلاف كردند كه آنحضرت را لحد بايد كرد يا شق * ايهما جاء اولا عمل عمله * هر كدام يكي ازين دو كه بيايد نخست كار كند كار خود را * فجاء الذي يلحد * پس آمد آن كسي كه لحد ميكرد * فلحد لرسول الله * پس لحد كرد براي پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه في شرح السنة * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللحد لنا والشق لغيرنا * لحد بسكون حا براي ما است و شق بفتح شين براي غير ما است و اگر مراد بلنا مسلمانانند و بغيرنا يهود و نصارى مثلا پس شك نيست كه اين دلالت دارد بر افضليت لحد بلكه بر كراهت شق و اگر مراد بغيرنا امم سابقه دارند نيز در وي اشعاري بافضليت هست و بر هر تقدير لحد واجب نيست و شق منهي عنه ني و اگر منهي عنه بودي ابو عبيدة آنرا نكردي و ظاهر آنست كه آن با مر آنحضرت يا تقرير وي صلى الله عليه وسلم بود وايضا اتفاق دارند بران كه هر كه اول بيايد عمل خود كند دلالت بر جواز هر دو عمل دارد پس آنچه فرمود كه اللحد لنا از جمله اختيار است نه سنن يعني ما لحد را اختيار كرديم و ديگران شق كذا قيل و بعض گفته اند كه مراد بغيرنا غير اهل مدينه اند زيرا كه زمين مدينه سخت و محكم است و قابل لحد است بخلاف بلاد ديگر و طيبي گفته كه اين حديث اخبار از كائن و واقع است كه همچنين خواهد شد پس از معجزات است * رواه الترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة ورواه احمد عن جرير بن عبد الله * وعن هشام بن عامر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يوم احد * روايت است از هشام بن عامر كه مر او را و پدر او را صحبت است وحديث او در بصريين است روايت ميكنند از وي حسن بصري و غير وي كه آنحضرت گفت روز غزوه احد كه جماعه از صحابه شهيد شدند * احفروا واوسعوا * بكنيد قبرها را و فراخ كنيد * واعمقوا * و مغاك كنيد و از ينجا معلوم ميشود كه اعماق در قبر سنت است زيرا كه در وي صيانت ميت است از ضياع و مروي از امام محمد آنست كه مقدار اعماق تا سينه مرد ميانه بالا است و هر چه زياده بران كنند افضل است و اگر مقدار قامت آدمي كنند احسن است كذا في مطالب المؤمنين نقلا عن المحيط * واحسنوا * و نيكو كنيد عمل در هموار كردن قبر و تنظيف از خاك و خس و خاشاك و مانند آن و بعض گفته اند كه احسان كنيد بسوي ميت بمبالغه در رفق در شستن و شوي وي و تجهيز و تكفين و برداشتن و فرود آوردن در قبر كذا في شرح الشيخ * وادفنوا الاثنين والثلثة في قبر واحد * و دفن كنيد دو كس و سه كس را در يك قبر و اين در حالت ضرورت است و بي ضرورت درست نيست * وقدموا اكثرهم قرآنا * و تقديم كنيد در قبر بجانب قبله كسي را كه بيشتر است قرآن وي * رواه احمد والترمذي وابو داود والنسائي وروى ابن ماجة الى قوله * و روايت كرد ابن ماجه تا قول وي * واحسنوا * وعن جابر قال لما كان يوم احد جاءت عمتي بابي لتدفنه في مقابرنا * گفت جابر هرگاه كه بود روز جنگ احد و كشته شدند در وي بعض مسلمانان و پدر من هم در ميان كشتگان بود آورد عمه من مرده پدر مرا تا گور كند در گورستان ما كه در بقيع بود * فنادى منادي رسول الله * پس آواز داد آواز دهنده پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ردوا القتلى الى مضاجعهم * باز گردانيد كشتگان را بخوابگاه ايشان يعني بجاي كه در آنجا كشته شده اند در همانجا دفن كنيد * رواه احمد والترمذي وابو داود والنسائي والدارمي ولفظه للترمذي * و درين حديث دليل است بر آنكه مرده را از آنجا كه مرده است بجاي

دیگر نقل نکنند واز خصوص قصهٔ جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد بآوردن
حمهٔ جابر پدرش را ارادهٔ آوردن باشد ولیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آورده دفن کرد وطیبی
گفته ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جائز است وبی ضرورت روا نبود ودر کتب فقه تفصیلی است مر آنرا وشیخ ابن الهمام گفته
که اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن وتسویه لبن باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت درمقابر باین مقدار میرسد ومستحب
آنست که دفن کرده شود در مقبرهٔ هر بلدی که مرده است در وی وعائشه رضي الله عنها در وقتی که زیارت کرده برادرش را
عبد الرحمن بن ابي بكر رضي الله عنه ومرده بود وی در یک مرحله از مکه پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر میبودم من حاضر در
وقت موت تو نقل نمی کردم ترا ودفن میکردم در همانجا که مرده بودی وبعد از دفن وریختن خاک درست نیست نبش در مدت
قصیره نه طویله مگر بعذر وعذر آنست که ظاهر شود که ارض مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع وچندین از صحابه در زمین حرب دفن
کرده شدند وازانجا نقل نکردند واگر مالک زمین خواهد که زمین را همواره کند وزراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده
در باطن است نه در ظاهر واز جملهٔ اعذار است که در لحد مال کسی یا جامهٔ کسی افتاده باشد وگفت شیخ ابن الهمام که متفق است
کلمهٔ مشائخ در زنی که دفن کرده شد پسر وی در غیر بلد خود ووی غائب بود پس بیصبری میکند ومیخواهد نقل کند کنجایش
ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آنرا اعتبار ندارد واگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز برآورده نشود باتفاق
ودفن کرده نشود در خانهٔ که می بود دران زیرا که آن خاصهٔ انبیا است صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين بلکه نقل کرده شود بمقابر
مسلمین ودفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهی * وعن ابن عباس قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم من
قبل رأسه * کشیده شد آنحضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر وسل در لغت کشیدن چیزی وبیرون آوردن آن بنرمی چنانچه
کشیدن شمشیر وکارد وجز آن از نیام وکشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر پستر بیرون آورده شود از
جانب سر ودرآورده شود در قبر ومذهب شافعي این است وسنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد
پایان جنازه بجانب پایان قبر وسر وی بجانب سر قبر وبرداشته شود میت ونهاده شود در قبر وهمچنین می درآوردند آنحضرت صلى الله
عليه وسلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینده بیاید ودر حجرهٔ آنحضرت آنقدر وسعت نبود که از جانب قبله درآورده شود زیرا که
قبر شریف ملصق بجدار است * رواه الشافعي وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل قبرا ليلا * وهم از ابن عباس است که
آنحضرت درآمد قبری را در شب گویند که آن قبر عبد الله ذو البجادین است که از اصحاب صفه است واسلام او را قصهٔ غریبی است
که از قوم خود گریخته آمد وایمان آورد * فاسرج له بسراج * پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی * فاخذ من قبل القبلة *
پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله * وقال * وگفت * رحمك الله * رحمت کند ترا خدای تعالی * ان كنت لاواها تلاء
للقرآن * بتحقیق بودی تو اواه بسیار خواننده قرآن را واواه بمعني متضرع كثير البكا كثير الدعا مهربان نرم دل اند وهگین دردمند
* رواه الترمذي وقال في شرح السنة اسناده ضعيف * وترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر ویزید بن ثابت که برادر
زید بن ثابت است آمده وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است واز ین حدیث معلوم میشود که دفن در شب درست
است وبعض مکروه پنداشته اند * وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ادخل الميت القبر * بود آنحضرت چون
درآورده میشد میت یا چون میدرآورد میت را در قبر ادخل بصیغهٔ مجهول ومعلوم هر دو روایت است * قال * میگفت این کلمات را
* بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله وفي رواية وعلى سنة رسول الله * بذکر سنت بجای ملت * رواه احمد والترمذي وابن ماجة *
روایت کرده اند این جماعه این حدیث را باین دو روایت * وروى ابوداود الثانية * وروایت کرد ابوداود روایت ثانیه را * وعن جعفر
بن محمد عن ابيه مرسلا ان النبي صلى الله عليه وسلم حثى على الميت ثلث حثيات * روایت است از امام جعفر از پدرش امام
محمد باقر بطریق ارسال که آنحضرت خاک انداخت بر میت سه انداختن * بيديه جميعا * بهر دو دست وحثو خاک زدن بر روی کسی
وحثي بر وزن رمی آنچه بیکبار بدست بردارند * وانه رش على قبر ابنه ابراهيم * وروایت کرده که وی صلى الله عليه وسلم آب پاشید

برگور بصر خورد که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است * ووضع علیه حصباء * ونهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزهای خرد را. * رواه في شرح السنة وروی الشافعي من قوله * وروایت کرده است شافعي از قول وی * رش * یعني ابتداء حدیث شافعي از رش علی قبر بنه است تا آخر واول حدیث که حتی علی المیت است تا آخر در روایت شافعي نیست * وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور * نهی کرد آنحضرت از ان که گچ کرده شوند قبرها از جهت آنچه در روست از تکلف وتزیین وروا داشته است حسن بصری گل کردن را و شافعي گفته مستحب است گل کردن و در خانیه گفته که تطیین قبور لا باس به خلاف مر کرخی را کذا في مطالب المؤمنین * وان یکتب علیها * ونهی کرد از ان که نوشته شود بر قبور یعني نام خدای تعالی یا قرآن و نام رسول تا خوار و پایمال نگردد و بول نکنند بر وی حیوان ونیز گفته اند که مکروه است برپا کردن الواح مکتوبه که بی فائده است مگر آن که دران غرض صحیح باشد * وان توطأ * ونهي کرد از ان که پایمال کرده شود قبور ونیز مستحب است که در قبور برهنه پا در آیند کذا في شرعة الاسلام * رواه الترمذي * وعنه قال رش قبر النبي صلی الله علیه وسلم * وهم از جابر است گفت که آب پاشیده شد قبر آن حضرت * وکان الذي رش الماء علی قبره بلال بن رباح * وبود آنکس که پاشید آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را * بقربة * پاشید آب بمشک * بدأ من قبل رأسه حتی انتهی الی رجلیه * شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی سر دو پای او * رواه البیهقي في دلائل النبوة * وعن المطلب بن ابي وداعة * بفتح واو صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه واین حدیث را از صحابي دیگر روایت می کند از جهت عدم حضور او دران وقت * قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازته فدفن * هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بظاء معجمه و وی اول کسي است که مرد از مهاجرین بمدینه و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد * امر النبي صلی الله علیه وسلم رجلا ان یأتیه بحجر * امر کرد آنحضرت مردی را که بیارد او را سنگی را * فلم یستطع حملها * پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را * فقام الیها رسول الله * پس برخاست آنحضرت و رفت بجانب آن سنگ * وحسر عن ذراعیه * وبرداشت آستینهای خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دستها را از آستین حسر بحاء وسین مهملتین برهنه کردن * قال المطلب * گفت راوی حدیث مطلب بن ابي وداعه که * قال الذي یخبرني عن رسول الله * گفت آن کسي که خبر میداد مرا از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کأني انظر الی بیاض ذراعي رسول الله * گویا که من الآن نظر میکنم بسوی سفیدی هر دو ذراع پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم حین حسر عنهما * هنگامی که کشاد دستها را از آستین * ثم حملها فوضعها عند رأسه * پستر برداشت آن حجاره را پس نهاد آنرا نزد سر عثمان بن مظعون * وقال اعلم بها قبر اخي * وگفت آنحضرت میدانم ونشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعني عثمان بن مظعون وگویند که بعد از ان حضرت صلی الله علیه وسلم مروان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد * وادفن الیه من مات من اهلي * ودفن میکنم بجانب وی کسی را که بمیرد از اهل و عیال من و بعد از وی اول کسیکه دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود وچون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آنحضرت فرمود لاحق شو بسلف خیرما عثمان بن مظعون * رواه ابو داود * وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة * رضي الله عنها * فقلت یا اماه اکشفي لي عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه * روایت است از قاسم بن محمد بن ابي بکر صدیق که از اکابر تابعین وافاضل عصر واز فقهاء سبعۀ مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفتم ای مادر من در بکشا و پرده بردار برای من از قبر آنحضرت وهر دو یار وی که ابوبکر و عمر است رضي الله عنهما این قبور در حجرۀ عائشه بودند تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو هشته بودند چون میخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند ومیدر آمدند * فکشفت لي عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة * پس پرده برداشت عائشه برای من از سه قبر نه بلند ونه متصل بزمین وگفته اند که بلندی آنها یک شبر بود * مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء * سنگ ریزه چیده شده بر وی بسنگ ریزهای سرخ عرصه و بطحا رود فراخ که در وی سنگ ریزهای خرد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزهاست وعرصه در اصل صحن سرای وا طلاق کرده میشود بر هر موضع فراخ بعد از ان غالب آمد برجای مخصوص که در حوالي مدینۀ مطهره است * رواه ابو داود * وعن البراء بن عازب

قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار * گفت براء بن عازب كه بيرون آمديم ما با آنحضرت در
جنازۀ مردی از انصار * فانتهينا الى القبر * پس رسيديم ما تا قبر * ولما يلحد بعد * و دفن كرده نشده بود آن مرد هنوز و در لحد نهاده نشده
* فجلس النبي * پس نشست پيغمبر * صلى الله عليه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه * و نشستيم ما با وی * رواه ابوداود والنسائي
وابن ماجة وزاد في آخره * و زياده كرده است ابن ماجه در آخر اين حديث اين لفظ را * كان على رؤسنا الطير * گويا كه بر سرهاء ما
مرغانند * كنايت از غايت خضوع و سكون و اين حديث در فصل ثالث در باب مايقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته
نسبت با زيادتهای ديگر كه در آنجا مذكور است و از اين حديث معلوم ميشود كه متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس تا دفن سنت است
* وعن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كسر عظم الميت ككسره حيا * شكستن استخوان مرده
همچو شكستن استخوان اوست در حالت حيات ابن عبد البر گفته است كه از اينجا مستفاد ميگردد كه ميت متألم ميگردد بجميع آنچه
متألم ميگردد بدان حي ولازم اين است كه متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ ميشود بدان زنده انتهى * رواه مالك وابوداود
وابن ماجة * الفصل الثالث * عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تدفن ورسول الله
صلى الله عليه وسلم جالس على القبر * گفت انس حاضر شديم ما دختر آنحضرت را در حاليكه دفن كرده ميشود و آن ام كلثوم بود
كه زوجۀ عثمان بود و حال آنكه آنحضرت نشسته بود نزد قبر * فرأيت عينيه تدمعان * پس ديدم من هر دو چشم آنحضرت را كه اشك
ميريختند * فقال * پس گفت آنحضرت * هل فيكم من احد لم يقارف الليلة * ايا هست در ميان شما هيچ يكی كه گناهی نكرده است يا جماع
نكرده است با زن امشب اقتراف و مقارفت بتقديم قاف بر فا بهر دو معنی آمده است و بر هر دو معنی حمل كرده اند و گفته اند كه اولی و ارجح
معنی ثانی است و گفته اند كه عثمان در اين شب يكی از كنيزكان خود را پيش خود طلبيده بود و جماع كرده پس آنحضرت تعريض بوی
كرد در منع كردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند كه عذر عثمان در ان فعل آن بود كه بيماری ام كلثوم
دراز كشيده بود و گمان نداشت عثمان كه امشب فوت خواهد كرد بيطاقت شده كرد و چون آنحضرت اين سخن گفت * فقال ابو
طلحة انا * پس گفت ابو طلحۀ انصاری كه زوج مادر انس بود من جماع نكرده ام امشب * قال * گفت آنحضرت * فانزل في قبرها *
پس فرود آی تو در قبر وی * فنزل في قبرها * پس فرود آمد ابو طلحه در قبر ام كلثوم و شيخ در شرح خود گفته كه مشكل نشود
اين حديث بآنچه گفته اند كه زوج و محارم اولی اند از صالحان بيگانه از جهت احتمال آنكه آنحضرت را و عثمان را عذری بود
در فرود آمدن در قبر همچنين گفته است نووی و گفته كه از اين حديث اين ماخوذ ميشود كه اگر يكی بعيد العهد از جماع بود
وی اولی است نيكو * رواه البخاري * وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو في سياق الموت * روايت است از عمرو بن العاص
كه صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را و حال آنكه عمرو در شروع موت و نزع روح بود * اذا انا مت فلا تصحبني نائحة ولا نار *
وقتی كه من بميرم پس بايد كه همراه نشود مرا زنی نوحه گر و نه آتش عادت اهل جاهليت بود كه آتش همراه ميت می فرستادند تا
برای بخور و جزان كار آيد * فاذا دفنتموني فشنوا علي التراب شنا * پس چون دفن كنيد مرا پس بنرمی و بسهولت بيندازيد بر من
خاك را يعنی اندك اندك اندازيد و اين اشارت است بآنكه ميت احساس ميكند درد خاك ميشود بآنچه دردناك ميشود بآن
زنده و شنوا بضم شين و تشديد نون و شن بشين معجمه و تشديد نون در اصل پاشيدن آب و پراكندن است و اينجا در تراب استعمال
كرده * ثم اقيموا حول قبري قدر ما ينحر جزور * پس برپا ايستيد گرد قبر من اندازۀ آنچه ذبح كرده شود شتری جزور بفتح جيم شتر
كشتنی * ويقسم لحمها * و بخش كرده شود گوشت آن * حتى استأنس بكم * تا آنكه آرام گيرم بشما في الصراح انس بی بزمانی و آرام
يافتن * واعلم ماذا اراجع به رسل ربي * و بدانم كه چه چيز با زميگردانم و جواب ميگويم فرستادهای پروردگار خود را يعنی فرشتها
كه در گور می آيند و می پرسند * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا مات احدكم
فلا تحبسوه * ميگفت آنحضرت چون بميرد يكی از شما پس در بند نكنيد و نگاه نداريد او را در خانه * واسرعوا به الى قبره * و شتاب
بهبريد او را بسوی قبر وی * وليقرأ عند رأسه فاتحة البقرة * و بايد كه خوانده شود نزد سر وی يعنی بعد از دفن اول سورۀ بقره

که از الم تا هم المفلحون است * وعند رجلیه بخاتمة البقرة * ونزد پایهای وی خاتمهٔ بقره که از آمن الرسول تا آخر سوره است ودر آثار قراءت فاتحة الکتاب ومعوذتین وقل هو الله احد وکردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است واختلاف کرده اند در کردانیدن ثواب قرآن برای میت وو صول ثواب آن بدو وصحیح وصول اوست شیخ عبد الله یافعي در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام را در خواب دیدند که کفت که ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شد ودر یافتم که میرسد ومکروه نیست قراءت قرآن بر قبر وهو الصحیح ذکره الشیخ ابن الهمام * رواه البیهقي في شعب الایمان * روایت کرد این حدیث را بیهقي بطریق رفع در شعب الایمان * وقال والصحیح انه موقوف علیه * وصحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر وقول اوست * وعن ابن ابي ملیکة * بضم میم وفتح لام وسکون تحتانیه از مشاهیر تابعین است وقاضي مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر * قال * کفت * لما توفي عبد الرحمن بن ابي بکر بالحبشي وهو موضع * هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابي بکر صدیق که از صحابه است در حبشي بضم حا وسکون موحده وشین معجمه ویای مشدده موضعي است در اسفل مکه قریب بوی وبعض کفته اند بریک برید * فحمل الی مکة * پس برداشته وآورده شد بسوی مکه * فدفن بها * پس دفن کرده شد بمکه در معلا * فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن ابن ابي بکر * پس هرگاه که قدم آورده عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابي بکر را ووی برادر عائشه بود مادر ایشان ام رومان بود * فقالت * پس کفت عائشه وخواند این دو بیت را که تمیم بن نویره راست در مرثیهٔ برادر خود مالک بن نویره در وقتی که کشت او را خالد بن ولید در خلافت ابي بکر صدیق بتهمت قول او عن النبي صاحبکم * شعر *

* وکنا کندماني جذیمة حقبة * من الدهر * جذیمة بجیم مفتوحه وکسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقرر وتصحیح کرده اند وبضم جیم وفتح ذال چنانکه در صحاح کفته نام پادشاهی که عراق داشت وجزیرهٔ عرب را نیز با آن ضم کرده بود واین پادشاه دو ندیم داشت مالک وعقیل که تا مدت چهل سال ندیم وجلیس وی بودند وایشانرا نعمان کشت ودر قتل ایشان قصهٔ عجیبهٔ طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است وحقبه بکسر حا وسکون قاف مدتی از زمان وبضم هشتاد سال یا بیشتر وهو وفي الصراح کفته حقبه بکسر سالها وحقب بضم وبضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول حق سبحانه او امضي حقباً وقوله تعالی لابثین فیها احقاباً میکویند بودیم ما مانند دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یک دیکر مدتهای مدید از روزکار * حتی قیل لن یتصدعا * تا آنکه کفته شد هرکز متفرق نخواهند شد * فلما تفرقنا کأني ومالکا * پس هرگاه جدا افتادیم کویا که من ومالک * لطول اجتماع لم نبت لیلة معا * بعد از درازی اجتماع واتصال شب نکرده بودیم بایکدیکر ولام بمعني بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند * ثم قالت * پستر کفت * والله لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت * بخدا سوکند اکر حاضر می بودم من دفن کرده نمي شدی تو مکر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت وافضل است * ولو شهدتک ما زرتک * واکر حاضر میشدم من ترا در وقت فوت تو زیارت نمي کردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست با آنکه امهات المؤمنین حکم معتدات دارند که باید ملازم مساکن وبیوت خود باشند جز در مهم ضروري وحاجت مانند حج وغیره نه برآیند باوجود آنکه ظاهر حدیث نهي نساست از زیارت اکرچه ماول ومنسوخ میدارند ونقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است ولیکن چون لقای تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد والا اولی ترک زیارت بود فافهم * رواه الترمذي * وعن ابي رافع قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم سعدا * کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه ودر آورد در قبر * ورش علی قبره ماء * وپاشید بر قبر وی آب را وخود متعهد شد بجهت تکریم وی واظهار عنایت بحال وي * رواه ابن ماجة * وعن ابي هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی علیه من قبل رأسه ثلثا * روایت است از ابي هریره که آنحضرت نماز کزارد بر جنازه پستر آمد قبر را پس انداخت بروی خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار * رواه ابن ماجة * وعن عمرو بن حزم * بفتح حای مهمله وسکون زای صحابي است وپانزده ساله بود که ایمان آورد عام خندق وهفده ساله بود که آن حضرت او را بعمل یمن بر نجران فرستاد * قال رآني النبي صلی الله علیه وسلم متکئا علی قبر * کفت دید مرا

آنحضرت تکیه زننده بر قبری وی * فقال * پس گفت آنحضرت * لاتؤذ صاحب هذا القبر * آزار مکن صاحب این قبر را * او لا تؤذه * شک راوی است که لاتؤذ صاحب هذا القبر گفت یا لاتؤذه گفت و بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد و شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش میشد از و راضی نیست بتکیه کردن بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوی والله اعلم * رواه احمد *

باب البکاء علی المیت * گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لاباس به است و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن میت را بافراط شبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست و مکروه است تجدید مصائب زیاده بر سه روز و بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و مکروه است نشستن بر در و نزد بعض مشائخ مکروه نیست و نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بر آن مکروه است و بعض تا هفت روز گفته اند و از عطاء خراسانی که از تابعین است منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامهٔ خلائق تا هفت روز بر وی بگریستند و بسیاری از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است که بنشینند بر در خانهٔ خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و بر گردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بکار خود مشغول گردند و مردم نیز بکارهای خود مشغول شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد و بعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و بعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات کنند همه بدعت و شنیع و نامشروع است و اگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسید بعض گفته اند که کفر است و بعض گویند که کفر نیست ولیکن خطای عظیم است و بعض فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هرچه از جان او بکاست در جان تو زیاده باد بیم کفر است و اگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است ذکره کله فی مطالب المؤمنین

* الفصل الاول * عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف القین * گفت انس در آمدیم ما همراه آنحضرت بر ابی سیف آهنگر * وکان ظئرا لابراهیم * و بود وی دایه یعنی شوهر دایهٔ ابراهیم بن رسول الله و مرضعهٔ وی و نام وی براء بن اوس بود و نام زوجهٔ او خوله بنت المنذر و معنی ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری * فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقبله وشمه * پس گرفت آنحضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را و بوی کرد او را * ثم دخلنا علیه بعد ذلک * پس درآمدیم ما بر وی بعد از آن یعنی همراه آنحضرت * وابراهیم یجود بنفسه * و حال آنکه ابراهیم جود و سخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم رضی الله عنه دو ساله و بعض گفته اند شانزده ماهه و هشت روزه و در روایتی یک ساله و ده ماهه و شش روزه و بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت * فجعلت عینا رسول الله * پس در ایستادند دو چشم پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم تذرفان * که روان شد اشکها از آن ذرف بدال معجمه و راء و فاء ریختن اشک از چشم * فقال له * پس گفت مر آنحضرت را * عبدالرحمن بن عوف وانت * و تو گریه میکنی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان * یا رسول الله فقال * پس گفت آن حضرت * یا ابن عوف انها رحمة * ای پسر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت است بر مقبوض بمشاهدهٔ حال وی که مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نه از جهت جزع و بیصبری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیال کردهٔ * ثم اتبعها باخری * پس در پی کرد و گردانید آن اشکها را باشکهای دیگر یا این کلمه را با کلمهٔ دیگر * فقال * پس گفت * ان العین تدمع والقلب یحزن * بدرستیکه چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد * ولا نقول الا ما یرضی ربنا * و نمیگوییم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما * وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون * و بدرستیکه ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگین ایم * متفق علیه *

و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری است علی الاطلاق که شامل تمامهٔ لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است برخلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که مبدا همه چیز را حق و ظاهر میشد از وی آثار تمامهٔ حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچه نه مقدور بود صادر میشد بحکم

طبیعت و اضطرار او اگرنه این چنین باشد نقصان لازم آید وهمه موافق حق وحکمت است واین دلیل سلامت حواس وقوی است پس مر آنحضرت را در هر مرتبه تمام وکمال است واین یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند که تمام لطائف از طبیعت ونفس وقلب وروح وسر در ارباب تمکین جدا جدا بی مزج وخلط میان این لطائف در عمل وکار خود اند وآثار ونتائج هر یکی بران مترتب وصادر سر بذات حق تعالی وتقدس متصل وروح در محبت وی تعالی مستغرق وقلب بذکر وی مشغول ونفس لذت وی حامل وطبیعت بحظوظی که سبب قوام بدن است آخذ وهمه مطیع ومنقاد حق الله در آنچه پیدا شده اند برای آن والله اعلم * وعن اسامة بن زيد قال ارسلت ابنة النبي صلى الله عليه وسلم اليه * گفت اسامة بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجهٔ ابي العاص بن الربيع بود کسی را بسوی آنحضرت * ان ابنا لي قبض * که پسری است مرا که در حالت نزع است ونزدیک است که قبض روح وی کرده شود * فائتنا * پس بیا مارا وپرسش حال ما کن وبفریاد ما رس وبه بین که چه حال داریم * فارسل يقرئ السلام ويقول * پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی وی در حالتی که میخواند او سلام را ومیگوید آنحضرت * ان لله ما اخذ وله ما اعطى * بدرستیکه مر خدا راست چیزیکه گرفت ومر او راست چیزی که داده * وكل عنده باجل مسمى * وهمه نزد او بمدتی معین است وحیات آن پسر تا این مدت مقدر بود * فلتصبر ولتحتسب * پس باید که صبر کند وطالب ثواب وی گردد * فارسلت اليه تقسم عليه ليأتينها * پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آنحضرت در حالتیکه سوگند میخورد بروی که البته بیاید آنحضرت او را * فقام ومعه * پس برخاست آنحضرت ودر حال آنکه باوی بود * سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وابي ابن كعب وزيد بن ثابت ورجال * ومردان دیگر از صحابه * فرفع الى رسول الله * پس برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الصبي * آن کودک که جان میداد * ونفسه تتقعقع * وحال آنکه جان وی حرکت میکرد ومی لرزید وتقعقع حکایت آواز سلاح وآواز دندان از جهت سخت واقع شدن در اکل وجنبانیدن چیز خشک بآواز کذا في القاموس ودر صراح گفته آواز سلاح ورفتن در زمین * ففاضت عيناه * پس اشک بسیار میریخت هر دو چشم آن حضرت * فقال سعد * پس گفت سعد بن ابي وقاص * يا رسول الله ما هذا * چیست این گریستن از تو واشک ریختن که تو بان قوت وکمال حال میگریی * فقال * پس گفت آنحضرت * هذه رحمة جعلها الله في قلوب عباده * این اثر مهربانی ونرمی است که گردانیده ونهاده است آنرا خدای تعالی در دلهای بندگان خود * فانما يرحم الله من عباده الرحماء * پس رحمت ومهربانی نمی کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان ومهربانان را * متفق عليه * وعن عبد الله بن عمر * رضي الله عنه * قال اشتكى سعد بن عبادة شكوى له * گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عبادة بیماری که مر او را بود مشخص نیست نزد وی که چه بیماری بود * فاتاه النبي * پس آمد او را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم يعوده * در حالی که عیادت میکند آنحضرت او را * مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابي وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل عليه * پس هرگاه که در آمد آنحضرت بر سعد بن عبادة * وجده في غاشية * یافت او را در حادثهٔ که پوشیده واحاطه کرده بود او را کنایت از شدت مرض واندوه ودرد است وغاشیه کار سخت ودشوار که احاطه کند ودر گیرد مرد را از مرض وغیره واز این جهت قیامت را غاشیه گفته اند ودر صراح گفته غاشیه قیامت ودرد وبیماری شکم وبعض گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را وگرد وی نشسته * فقال * پس گفت آنحضرت بمشاهدهٔ سختی حال وی بطریق استفهام * قد قضى * بتحقیق میرانیده شد وپرداخته شد کار حیات وی وبلفظ معلوم نیز روایت کرده شده است چنانکه در کریمه وقضى نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را * قالوا * گفتند * لا * نمرده است * يا رسول الله * وموت سعد بن عبادة بعد از ان حضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابي بكر رضي الله عنهما * فبكى النبي * پس بگریست پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فلما رأى القوم بكاء النبي * پس هرگاه که دیدند آن گروه گریهٔ پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم بكوا * بگریستند ایشان نیز * فقال * پس گفت آنحضرت * الا تسمعون ان الله لا يعذب بدمع العين * آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی عذاب نمیکند باشک چشم * ولا بحزن القلب * ونه باندوه دل

* ولكن يعذب بهذا * وليكن عذاب ميكند بفعل اين * واشار الى لسانه * واشارت كرد بلفظ هذا بسوی زبان خود * او يرحم * يا رحم ميكند باين يعنى عذاب الهي و رحمت وی همه مترتب بر فعل زبان ميكردد اگر نوحه كرد درين باب يا سخنی ناشايسته گفت مستحق عذاب گردد واگر حمد خدا گفت وترجيع كرد مستوجب رحمت ثواب شود * وان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه * و بدرستی كه مرده عذاب كرده ميشود بگريستن كسان وی بروی تحقيق اين در شرح حديث عائشه بيايد * متفق عليه *

وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس منا من ضرب الخدود وشق الجيوب ودعى بدعوى الجاهلية * نيست از اهل طريقه ما كسی كه بزند رخسارها را و پاره كند گريبانها را و بخواند بخواندن جاهليت چنانكه نوحه و دعا بويل وثبور * متفق عليه *

وعن ابي بردة * بضم با وسكون را پسر ابو موسى اشعری است از تابعين * قال اغمی على ابي موسى * گفت بيهوش شد ابو موسی كه پدر اوست غمی بفتح وقصر بيهوشی اغما بيهوش كردن انيدن غمی عليه واغمی عليه همچنين استعمال كرده ميشوند بلفظ مجهول * فاقبلت امرأته ام عبد الله تصيح برنة * پس پيش آمد زن وی كه كنيت او ام عبد الله بود در حالتيكه آواز ميكند ببكاء و رنه بفتح را وتشديد نون آواز با گريه كه در وی ترجيع است يعنی گردانيدن آواز در حلق * ثم افاق * پستر بهوش آمد * وقال الم تعلمي * پس گفت ابو موسى مر زن را آيا نميدانی تو * وكان يحدثها ان رسول الله * وبود ابو موسى كه تحديث ميكرد و خبر ميداد آن زن را كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * انا بريء ممن حلق وصلق وخرق * من بيزارم از كسی كه بسترد موی سر را يعنی در مصيبت و بلند كند آواز خود را بگريه و پاره كند گريبان را * متفق عليه ولفظه لمسلم *

وعن ابي مالك الاشعری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع في امتي من امر الجاهلية لا يتركونهن * چهار خصلت اند در امت من از كار جاهليت كه نميكذارند آنها را * الفخر في الاحساب * يكی نازيدن و مدح كردن نفس در حسبها وحسب آنچه بشمار در مرد از صفات وخصال وشرف ومجد كه در وی و در پدران اوست * والطعن في الانساب * دوم طعن كردن وعيب گرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر و تمدح بنسب خود ميكنند وحاصل اين هر دو خصلت تعظيم نفس و تحقير مردم است و هر دو مذموم است مگر باسلام و كفر * والاستسقاء بالنجوم * وطلب آب باران كردن بستاره ها يعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانكه گويند وقتی كه كوكب در فلان منزل بيايد باران شود چنانكه در حديث ديگر آمده است مطرنا بنوء كذا واين منع و زجر است از تمسك بقواعد نجوم واعتقاد باحكام آن * والنياحة * چهارم نوحه كردن در ماتم * وقال * وگفت آن حضرت * النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام يوم القيمة * زن نوحه گر چون توبه نكند پيش از مرگ خود يعنی از عالم بتوبه نرود ايستاده كرده ميشود روز قيامت يعنی در موقف يا برانگيخته ميشود * وعليها سربال من قطران * وحال آنكه بر آن زن پيراهنی است از قطران بفتح قاف وكسر طا وسكون نيز آمده روغنی است كه دوشيده وكشيده ميشود از درختی كه معروف است بعد از آن پخته ميشود و سوخته ميشود در چراغ وطلا كرده ميشود بدان شتران گرگين واين سخت تر است در اشتعال نار واحراق * ودرع من جرب * و بروی است پيراهن از جرب بفتح جيم ورا كه نام مرضی است مشهور كه آن را گر گويند ودرع پيراهن زن و سربال پيراهن خواه از زن يا مرد يعنی مسلط كردانيده ميشود بر تن وی گر و خارش پس از آن طلا ميكنند بقطران تا زياده كرد الم وسوزش وبعض در بيان مناسبت عمل نياحت و جزای آن بجرب گفته اند كه چون نائحه خراش ميكرد روی را و پاره ميكرد جامه را مبتلا كردانيده شد بچيزيكه صبر نمی تواند كرد بر آن بخراشيدن و پاره كردن و نيز خراش ميكرد بسخنان رقت انگيز خود دلهای مصيبت زدگان را و جراحت ميكرد درونهای ايشان را پس عقاب كرده شود بآنچه مناسب آن باشد والله اعلم * رواه مسلم *

وعن انس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بامرأة تبكي عند قبر * روايت است از انس گفت گذشت آن حضرت بزنی كه گريه ميكرد نزد گوری * فقال * پس گفت آنحضرت بآن زن * اتقي الله واصبري * پرهيز كن ای زن از نافرمودهٔ خدا و شكيبائی كن * قالت * گفت آن زن با آنحضرت * اليك عني فانك لم تصب بمصيبتي * يكسو شو از من زيرا كه تو مصيبت زده نشدهٔ بمصيبت من * ولم تعرفه * ونشناخت آن زن آنحضرت را * فقيل لها انه النبي * پس گفته شد مر آن زن را كه اين سخن كه گفت پيغمبر بود * صلى الله عليه وسلم فاتت باب النبي * پس آمد آن زن

بردر پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فلم تجد عنده بوابین * پس نیافت آن زن نزد آنحضرت دربانان را چنانکه بردر ملوک وامرا
می باشند ومانع نیافت از درآمدن گویا درنفس خود خوفی وهیبتی یافته بود وگمان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل
ملوک وسلاطین خواهد بود واو را مجال درآمدن بروی نخواهد بود تا درآید واعتذار نماید * فقالت لم اعرفک * پس گفت
آن زن وعذرخواهی نمود که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم وبی ادبی نمینمودم * فقال * پس
گفت آنحضرت * انما الصبر عند الصدمة الاولی * معتبر ومحمود نیست صبر مگر نزد کوفت نخستین که اول زمان مصیبت رسیدن
وکوفتاوست وبعد از گذشتن آنوقت خود بضرورت صبر میکنند وصدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجا زدن مصیبت
که سخت است بر دل که وی نیز سخت است ودر تحمل شدائد وبلایا پس میزند بروی ومی شکند آنرا وصدم بمعنی رسیدن امر مکروه
نیز آید چنانکه رسیدن بلا واین معنی اظهر است ولیکن معنی اول ابلغ است * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لایموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار * نمی میرد مر مسلمانی را سه کس از فرزندان پس درآید آتش دوزخ را
* الا تحلة القسم * مگر برای حلال گردانیدن وگشادن سوگند که حق سبحانه تعالی در قرآن مجید درورود بندگان آتش را یاد کرده وفرموده که
وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا وهیچ یکی از شما نیست مگر آنکه درآید دوزخ را اگرچه درآنی باشد مثل برق جهنده وباد پرنده وعرب میگویند
که کردم این کار بجهت تحلة القسم یعنی همان قدر کردم که بوی از عهدهٔ سوگند برآیم ودر وی ادنی فعل که یکبار در آن لطیف کنند
کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرده در دوزخ نمی درآید مگر همان قدر که سوگند راست گردد * متفق علیه * وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لنسوة من الانصار * وهم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت مر جماعت زنان را از قبیلهٔ
انصار * لایموت لاحداکن ثلثة من الولد فتحتسبه * نمیمیرد مر یکی از شما را سه کس از اولاد پس صبر کنند وطلب ثواب دارد * الا
دخلت الجنة * مگر آنکه درآید بهشت را * فقالت امرأة منهن او اثنان * پس گفت زنی از میان این زنان یا دو کس هم بمیرند
* یا رسول الله * یعنی بفرما که سه کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسه کس مداز * قال * گفت آنحضرت * او اثنان * یا دو کس
بمیرند ولدین احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود آمده باشد بتوجه آنحضرت بدرگاه صمدیت حق یا آنحضرت دعا کرده باشد
ومموقف اجابت رسیده * رواه مسلم وفی روایة لهما * ودر روایتی مر بخاری ومسلم را این چنین آمده که * ثلثة لم یبلغوا الحنث *
بمیرند سه کس که نرسیده اند بزه وگناه را یعنی بالغ نشده اند که فعل آنها گناه باشد وبران بزه مترتب گردد وصغیر بمیرند زیراکه
زنان باطفال مهر وشفقت زائد دارند والم ایشان مفرط واطفال تابع وملحق وملصق اند بایشان بخلاف کبار * وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم * وهم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت در حدیث قدسی * یقول الله ما لعبدی المؤمن عندی
جزاء * میگوید خدای تعالی نیست مر بندهٔ مسلمان را نزد من پاداش * اذا قبضت صفیه من اهل الدنیا * چون قبض کنم
وبمیرانم دوست خالص او را که بی شائبهٔ تکلف او را دوست میدارد چنانکه پسر وجز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد
* ثم احتسبه * پس تر صبر کند ونظر بر ثواب آخرت دارد * الا الجنة * مگر بهشت را * رواه البخاری * * الفصـــل الثانی *
* عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول الله * گفت لعنت کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم النائحة * زن نوحه کننده را
* والمستمعة * وگوش دارنده بنوحه وشنوندهٔ آنرا بوجه رضا ولفظ تانیث را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد
جماعة نائحه ونفس نائحه است تا مردان را نیز شامل باشد ووجه اول ظاهرتر است * رواه ابوداود * وعن سعد ابن ابی وقاص
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله وشکر * کاری شگرف است مر مسلمان را اگر برسد او را
نیکی از نعمت ومال ومنال وعافیت ستایش میکند خدا را وسپاس میگوید او را * وان اصابته مصیبة حمد الله وصبر * واگر برسد او را
سختی واندوه ثنا میگوید وشکیبائی می ورزد بشهود صفات جمال وجلال ولطف وقهر زیرا که مقصود وی سبحانه از ایراد نوازل
وحوادث بر بنده تعرف است وچون معرفت حاصل شد حمد لازم آنست * فالمؤمن یؤجر فی کل امره * پس مسلمان مزد داده میشود
در همه کار ودر همه حال وی چه نعمت وچه مصیبت وچه شکر وچه صبر * حتی فی اللقمة یرفعها الی فی امرأته * تا آنکه در لقمه

كه بر ميدارد و مى نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مودت و رحمت باداى نفقة واجبه اگرچه بظاهر از قسم شهوت و حظ نفس است وليكن در حقيقت اداى حق است ولهذا فرمودند لزوجتك عليك حقا قول مشائخ شاذليه است المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس و درين اشارت بتاكيد و تائيد ثبوت اجراست در جميع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار تضمن وى نيت را چه مباحات اگرچه در ظاهر از قبيل شهوات باشند ليكن باعتبار اشتمال آن بر نيت تقرب حكم مستحبات ميگيرند و عادات عبادات ميگردند * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مؤمن الاوله بابان * نيست هيچ مسلماني مگر آنكه او را دو در است * باب يصعد منه عمله * درى است كه بالا ميرود از راه آن عمل او در محل كتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمين * وباب ينزل منه رزقه * و درى است كه فرود مى آيد ازان در رزق و روزى وى و ميرسد بمستقر ارزاق از زمين * فاذا مات بكيا عليه * پس چون ميميرد مرد مسلمان ميگريند آن هردو در بر وى بحقيقت يا مراد گريه اهل آنهاست از ملائكه وظاهر آيت وحديث درمعني اول است والله اعلم اما بكاى باب صعود از جهت آنكه مشرف ميشدند و گريه در رزق بسبب آنكه رزق عون بود بر عمل صالح پس هردو ميگريند بجهت حرمان ازين سعادت وفقدان اين نعمت * فذلك قوله تعالى * پس اين گريه در صعود و رزق بر مؤمن مراد است بقول حق تعالى كه از كافران نفي كرده است و فرموده * فما بكت عليهم السماء والارض * پس نه گريست برايشان آسمان و زمين اين در شان كافران است و در مقابل آن وجود بكاى آسمان و زمين بر مسلمانان مفهوم ميگردد اگر گفته شود كه در صعود و در رزق هردو در آسمان اند پس گريه زمين از چيست و از كجا است جوابش آنكه رزق از آسمان بر زمين ميرسد پس آن مقام كه محل وصول ارزاق است مى گريد چنانكه در ترجمه اشارت بدان كرديم * رواه الترمذي * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان له فرطان من امتي ادخله الله بهما الجنة * كسى كه باشد او را دو فرط از امت من مى درآرد او را خداى تعالى بسبب آن دو فرط وجزاى مصيبت وبشفاعت ايشان در بهشت فرط بفتحتين پيش روند ه بآب خور از براى اصلاح حوض و دلو ها پيش روند ه از قافله تا طيار سازد آب را و منزل را و آنچه محتاج اند بدان در منزل و مراد اينجا فرزند كسى كه بميرد گويا پيشتر ميرود و كار او دران جهان در بهشت اماده ميكردانند * فقالت * پس گفت * عائشة * رضي الله عنها * فمن كان له فرط من امتك * پس كسى كه باشد مر او را يك فرط از امت تو يعني يك فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است و شما اين بشارت را بر دو فرط داديد * قال فمن كان له فرط * گفت آنحضرت پس كسيكه باشد او را يك فرط نيز مى درآرد او را در بهشت ما دو گفتيم زيرا كه اول حكم همچنين بود باز درخواست كرديم رحمت واسع شد يكى را نيز حكم شد * يا موفقة * اي توفيق داده شده بخيرات و حرص بر تعليم شرائع و احكام و سوال ازان ند است بعائشه و تشريف است مر او را باين لقب جامع فضائل و كمالات و عائشه راد رحضرت وى صلى الله عليه وسلم راه سوال و علمي در شرائع بود كه هيچ يكي از ازواج مطهره را نبود و چون آنحضرت او را برين صفت مدح كرد و برين فعل ترغيب نمود زياده كرد در سوال با ظهار تحسر و تاسف بر فوت اين نعمت كه وجود فرط است ازوى رضي الله عنها * فقالت * پس گفت عائشه * فمن لم يكن له فرط من امتك * پس كسى كه نباشد براى او فرطى از امت تو چكار كند * قال * گفت آنحضرت * فانا فرط امتي * پس من فرط امت خودم كه پيشتر ميروم و كار سازى ايشان دران جهان ميكنم و اين جزا و ثواب ايشان را كه بمردن فرزند است بجهت درد و مصيبت است كه بايشان ميرسد * لن يصابوا بمثلي * هرگز مصيبت زده نميشوند ايشان بمانند مصيبت موت من زيرا كه من محبوب ترم نزد ايشان از يدران و بمران وازهرچه تعلق دارند بدان * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن ابي موسى الاشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالى لملائكته * چون مى ميرد فرزند بنده ميگويد خداى تعالى مر فرشتگان خود را و مى پرسد از ايشان * قبضتم ولد عبدي * قبض كرديد شما روح فرزند بندهٔ مرا * فيقولون نعم * پس ميگويند فرشتگان آرى قبض كرديم پس مهرباني ميكند وى تعالى بر بندهٔ خود * فيقول * پس ميگويد وى تعالى * قبضتم ثمرة فؤاده * قبض كرديد ميوهٔ

دل اورا وحاصل عمر و زندكاني اورا* فيقولون نعم* پس ميكويند آري كرديم* فيقول* پس ميكويد الله تعالى* ماذا قال عبدي* چه چيز گفت بندهٔ من در وقت قبض روح فرزندش* فيقولون* پس ميكويند فرشتگان* حمدك واسترجع* حمد كفت واسترجاع كرد يعني كفت انا لله وانا اليه راجعون* فيقول الله* پس ميكويد خداى تعالى* ابنوا لعبدي بيتا في الجنة* برآريد براى بندهٔ من خانه در بهشت كه چون درين جهان پدر وى بمصيبت و محنت غمكين شده است در آن جهان به تنعم بهشت وحور و غلمان آن شاد كردد و چون بمردن فرزند خانهٔ جمعيت وسر وروى ويران شده است خانه بهتر ازين در بهشت بنا كنيد اين همه ظهور صفت جلال و جمال اوست تعالى وتقدس ميزيانند وميميرانند وميكريانند وميخندانند* بيت* كهي ميزند تا شود دردناك* كهي ميكند آبش از ديدهٔ پاك* كه بلطفم مي نوازد كه بنازم مي كشد* زنده مي سازد مرا آن شوخ بازم مي كشد* وسموه بيت الحمد* وسمي فرمايد وي سبحانه وتعالى بفرشتكان كه براى آن بنده خانه بنا كنيد و نام نهيد آنخانه را خانهٔ حمد كه اين جزاى حمد و رضا و تسليم اوست كه در مصيبت كرده* رواه احمد والترمذي* وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عزى مصابا فله مثل اجره* كسي كه تعزيت كند وصبر فرمايد وتسلى دهد مصيبت زده را پس مراو راست مانند اجر وى بر مصيبت وصبر بران* رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب لا نعرفه مرفوعا الا من حديث علي بن عاصم الراوي* وكفت ترمذي اين حديث غريب است نمي شناسيم آنرا بطريق رفع مكر از حديث علي بن عاصم كه راوى اين حديث است و در كاشف كفته كه اورا تضعيف كرده اند ائمه* وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد موقوفا* وكفت ترمذي و روايت كرده اند آنرا بعض محدثين از محمد ابن سوقه بضم سين مهمله وسكون واو وبقاف بهمين اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود كفته اند كه محمد بن سوقه ثقه و مرضي است * وعن ابي برزة* روايت است از ابي برزه بفتح موحده وسكون راء وبزاى اسلمي كه از صحابه است وهميشه همراه آنحضرت در غزا بود* قال قال رسول الله* كفت كفت پيغمبر خدا* صلى الله عليه وسلم من عزى ثكلى كسي بردا في الجنة* كسي كه تعزيت كند وصبر فرمايد ثكلى را پوشانيده شود مر او را جامه در بهشت وثكلى بفتح مثلثه وسكون كاف زني كه فرزندش مرده و در قاموس كفته كه ثكل بضم موت وهلاك وفقد حبيب يا ولد ومرد را ثاكل وثكلان كويند وزن را ثكلى وثكلانه وثكلانه قليل است وبرد بضم ثوب مخطط وآن معروف است* رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب* وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعي جعفر* روايت است از عبد الله بن جعفر بن ابي طالب كفت هركاه آمد خبر موت جعفر كه در غزوهٔ موته شهيد شد ونعي بفتح نون وسكون عين خبر موت ونعي بفتح نون وكسر عين وتشديد يا نيز روايت است بمعنى خبر موت رسانند واول ظاهر تر است* قال النبي* كفت پيغمبر* صلى الله عليه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما* بسازيد براى اولاد جعفر طعامى را* فقد اتاهم ما يشغلهم* پس بتحقيق آمده است ايشان را چيزى كه باز ميدارد ايشانرا از طعام پختن كه خبر موت او يا شد* رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة* ودرين حديث دليل است برآنكه مستحب است خويشان وهمسايكان ودوستان را تهيهٔ طعام مر اهل ميت را وبعض كفته اند كه فرستادن طعام براى اهل مصيبت روز اول غير مكروه است از جهت شغل ايشان بتجهيز ميت ودر روز دوم مكروه است اكر زنان نوحه كر جمع شوند زيرا كه اين اعانت است بر اثم وعدوان واختلاف كرده اند در اكل غير اهل مصيبت آن طعام را وابو القاسم كفته كه باك نيست مر كسي را كه مشغول است بجهاز ميت كذا في مطالب المؤمنين

* الفصل الثالث * عن المغيرة ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من نيح عليه فانه يعذب بما نيح عليه يوم القيمة* كفت مغيرة شنيدم آنحضرت را كه ميكفت كسي كه نوحه كرده شود بروى پس بدرستيكه آنكس عذاب كرده ميشود بچيزى كه نوحه كرده ميشود بروى روز قيامت ومراد بچيزى كه نوحه كرده ميشود بروى آن سخني است كه ميكويند آنرا نوحه براى ميت وكفته ميشود بوى بطريق استهزا وسخريت چنانكه درحديث نعمان بن بشير بيايد كويا كه وى ظاهر ميكرد نفس خود را متصف بآن صفات وراضي بود بآن پس محل زجر وتوبيخ باشد* متفق عليه* وعن عمرة* بفتح عين مهمله وسكون ميم* بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة* رضي الله عنها روايت است از عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة كه صحابيه است ودر كنار عائشة ام المؤمنين پرورده شده روايت

ميكند احاديث عائشه را بسيار كه وى كفت شنيدم عائشه را * وذكر لها ان عبد الله بن عمر يقول ان الميت ليعذب ببكاء الحي عليه *
وحال آنكه ذكر كرده شد مر عائشه كه عبد الله بن عمر ميكويد كه ميت عذاب كرده ميشود بكريستن زنده بروى * تقول * ميكفت عائشه
* يغفر الله لابي عبد الرحمن * بيامرزد خداى تعالى مر ابي عبد الرحمن را كه كنيت ابن عمر است واين كلمه در جاي ميكويند كه كسي
سخني كفته وخطا كرده ميكويند كه خدا او را رحمت كند وبيامرزد باز عائشه ميكويد * اما انه لم يكذب * آكاه باشيد بدرستيكه وى يعني
ابن عمر عمدا دروغ نكفته است وچون كويد وشان وى اعلى وارفع است از ان * ولكنه نسي * وليكن وى فراموش كرده است انچه از
حضرت شنيده * او اخطأ * يا خطا كرده است در شنيدن وفهميدن بعد ازان بيان خطاى ابن عمر ميكند بقول خود * انما مر رسول الله * اين
است وجز اين نيست كه كذشت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم على يهودية يبكى عليها * بر زن يهوديه كه مرده بود كريسته ميشد بروى
* فقال انهم ليبكون عليها * پس كفت آنحضرت بدرستيكه ايشان ميكريند بروى * وانها لتعذب في قبرها * وحال آنكه بتحقيق
وى هر آينه عذاب كرده ميشود در قبرش پس آنحضرت در خصوص يهوديه اين را كفت وكفار ديكر در حكم وى خواهند بود ودر خصوص
وى هم نكفت كه وى بسبب بكاى ايشان معذب است بلكه وى در عذاب است چنانكه شان كافران است وايشان ميكريند واورا عزيز
ميدارند ومرحوم ميدانند وى خوار وملعون است از اينجا ابن عمر فهميد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بطريق كليه فرمود
كه ميت بسبب كريهٔ زندكان بروى در قبر معذب ميكردد وشرح اين كلام تمام در حديث آينده بيايد * متفق عليه * وعن عبد الله
بن ابي مليكة * بضم ميم وفتح لام وسكون يا كه از مشاهير تابعين است * قال * كفت * توفيت بنت لعثمان بن عفان * رضي الله
عنه * بمكة * مرد دختري مر عثمان بن عفان را بمكه * فجئنا لنشهدها * پس آمديم ما تا حاضر شويم جنازهٔ اورا * وحضرها * وحاضر
شد اورا * ابن عمر وابن عباس فاني لجالس بينهما * پس بدرستيكه من هر آينه نشسته ام ميان ابن عمر وابن عباس ودر بعض نسخ
واني بواو ودر صحيح بخاري نيز همچنين است واين اظهر است در معني * فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه * پس كفت
ابن عمر مر پسر عثمان را كه نام او عمرو است وحال آنكه وى روبروى وى بود * الا تنهى عن البكاء * ايا باز نمى داري يعني زنان
را از كريستن * فان رسول الله * زيرا كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * كفته است * ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه *
بدرستيكه مرده هر آينه عذاب كرده ميشود بكريستن كسان وى بروى * فقال ابن عباس قد كان عمر يقول بعض ذلك * پس كفت
ابن عباس بتحقيق بود عمر رضي الله عنه ميكفت بعض اين سخن را كه ابن عمر ميكويد بعض بجهت آن كفت كه شايد در عبارت
كم وبيش واقع شده باشد يا عمر اينچنين ميكفت كه ببعض بكاء اهله چنانكه ابن عباس خواهد كفت * ثم حدث * پس تر
حديث كرد ابن عباس * فقال صدرت مع عمر من مكة * بازكشته بودم با عمر در زمان خلافت وى از مكه بسوى مدينه واين دران سال
است كه عمر رضي الله عنه در مدينه كشته خواهد شد * حتى اذا كنا بالبيداء * تا آنكه بوديم ما به بيدا بر وزن صحرا بفتح موحده
وسكون تحتانيه نام موضعي است ميان مكه ومدينه * فاذا هو بركب تحت ظل سمرة * پس ناكاه عمر ملابس وملاقي است بسواران
در زير سايهٔ درختي كه نام وى سمره است بفتح سين وضم ميم * فقال اذهب فانظر من هؤلاء الركب * پس كفت عمر يعني ابن عباس را
برو پس ببين كيستند اين سواران * فنظرت فاذا هو صهيب * پس نكاه كرديم من پس ناكاه آن صهيب رومي رض است وسواران
ديكر نيز همراه ويند * قال فاخبرته * كفت ابن عباس پس خبر كردم عمر را كه صهيب است * فقال ادعه * پس كفت عمر
بخوان اورا وبطلب * فرجعت الى صهيب * پس باز آمدم بسوى صهيب * فقلت ارتحل فالحق امير المؤمنين * پس كفتم كوچ كن
از اينجا پس برس ودريا ب امير المؤمنين را يعني عمر را رضي الله عنه * فلما ان اصيب عمر دخل صهيب يبكي * پس هر كاه كه مدينه
رسيدند ورسيد عمر را مصيبت قتل در آمد صهيب در حالى كه مى كريد بر مصيبت عمر * يقول * ميكويد * وا اخاه وا صاحباه *
واى برادر واى يار * فقال عمر يا صهيب اتبكي علي * پس منع كرد عمر اورا از كريستن وكفت اى صهيب ايا كريه ميكني بر من
* وقد قال رسول الله * وحال آنكه بتحقيق كفته است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان الميت ليعذب ببعض بكاء اهله عليه *
ذكر بعض بكا براى آن خواهد بود كه ممنوع كريه است كه باندبه وبفجيع وجزع بود يا مراد آنست كه بكا مظنهٔ تعذيب است اكر خواهند

عذاب الله تعالى عذاب ميكند بران ماتم * فقال ابن عباس فلما مات عمر ذكرت ذلك لعائشة * پس گفت ابن عباس هرگاه كه
مرد عمر ذكر كردم آنرا يعني گفت وگو عمر و صهيب را و قول عمر را كه ان الميت ليعذب الى آخره مر عائشه را * فقالت يرحم
الله عمر * پس گفت عائشه رحمت كند خداى تعالى عمر را چنانكه با ابن عمر گفته بود يغفر الله اينجا ذكر مغفرت نكرد كه منبي
از سبق گناه است بخلاف رحمت كه مورد وى عام است * لا والله * نه اين چنين است بخدا سوگند * ما حدث رسول الله * حديث نكرد
پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه * يعني بران وجهى كه عمر فهميده زيرا كه حديث صحيح است بى
شبهه و اختلاف در تعيين مراد است عمر و ابن عمر ميگويند كه عذاب بسبب بكاست مؤمن را و كافر را و عائشه ميگويند كه اين در
مادهٔ كافر است و او در عذاب است گريه كنند يا نكنند و بر تقدير گريه عذاب مقارن گريه است پس عذاب با گريه است نه از گريه و اين مضمون
را اگر بزبان علم اداكنند واضح تر مى گردد كه كلمهٔ با نزد ابن عمر براى سببيت است و نزد عائشه براى ملابست است و اگر فرضا
مسلماني را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گريه خواهد بود اما عائشه ميگويد كه ورود اين حديث در كافر است و اين است
معني قول عائشه كه گفت * ولكن ان الله تعالى يزيد الكافر عذابا ببكاء اهله عليه * وليكن بدرستي كه خداى تعالى افزون ميكند كافر را
عذاب با بكاى اهل وى بروى و اين عبارت دلالت ميكند كه در مادهٔ كافر گريه نيز سبب افزوني عذاب ميگردد و اين بسبب آن
خواهد بود كه كافر راضي است بگريه بلكه بعض وصيت ميكردند بگريه و نوحه و نامشروعات ديگر سببيت گريه مر عذاب را بجهت
اين است و بعض بهمين توجيه ميكنند كه عذاب بسبب گريه در انجاست كه ميت وصيت كرده باشد بدان و راضي شده چنانكه
رسم جاهليت بود فتامل بعد ازان عائشه رضي الله عنها استدلال ميكند بر عدم سببيت گريه اهل ميت مر عذاب او را چنانكه
ميفرمايد * وقالت عائشة * رضي الله عنها * حسبكم القرآن * بس است شما را قرآن كه ميفرمايد * ولا تزر وازرة وزر اخرى *
و بر نميدارد هيچ نفس باربردارنده بار نفس ديگر را يعني گناه يكي بر ديگرى نمى نويسند و چون گريه و نوحه گناه اهل ميت است
بر ميت براى چه نويسند وى چه گناه كرده است كه او را بدان عذاب كنند * قال ابن عباس عند ذلك * گفت ابن عباس نزد اين
سخن مضمون آيت قرآني را كه * والله اضحك وابكى * و خدا مى خنداند و مى گرياند و اين تقريرى است براى نفي مذهب ابن
عمر كه ميت عذاب كرده ميشود ببكاى اهل وى بروى زيرا كه بكاى آدمي و ضحك وى و اندوه و شادى وى از خداست كه پيدا ميكند
و ظاهر ميگرداند در وى آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما اين بر تقديرى خواهد بود كه ضحك و بكا بى اختيارى باشد و تكلف
و اختيار را دران و اسباب آن مدخلي نباشد فافهم والله اعلم * قال ابن ابي مليكة فما قال ابن عمر شيئا * پس نگفت ابن عمر در برابر
اين سخن چيزى را و ملزم گشت و قبول كرد * متفق عليه * و درين حديث دليل است بر آنكه مجتهد اسير دليل است و او را ميرسد
كه بدليل خود تخطيهٔ مجتهد ديگر كند اگرچه بزرگ تر و عالي شان و عالم تر از وى باشد چنانكه عمر نسبت بعائشه رضي الله عنها و
و چون حق ظاهر گردد قبول كند و ساكت گردد تا نزاع و جدال زياده نگردد * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت لما جاء النبي
صلى الله عليه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة * گفت عائشه هرگاه كه رسيد آن حضرت را خبر كشته شدن زيد بن حارثه
و جعفر ابن ابي طالب و عبد الله ابن رواحه در غزوهٔ موته چنانكه قصهٔ آن در احاديث و كتب سير مذكور و مسطور است * جلس *
نشست آن حضرت يعني در مسجد براى عزاى ايشان * يعرف فيه الحزن * شناخته ميشود در آنحضرت غم و اندوه * وانا انظر
من صائر الباب * و من نگاه ميكردم از شكاف در چنانكه تفسير كرده است او را راوى بقول * تعني شق الباب * ميخواهد عائشه
بصائر باب شكاف باب را ظاهرا نزد آن حضرت در ان وقت كسى بيگانه نبود * فاتاه رجل * پس آمد آنحضرت را مردى * فقال *
پس گفت آنمرد * ان نساء جعفر * بدرستيكه زنان جعفر * وذكر بكاءهن * و ذكر كرد آن مرد گريهٔ زنان جعفر را كه بسيار ميكنند
* فامره ان ينهاهن * پس امر كرد آنحضرت آنمرد را كه باز دارد زنان را از گريه * فذهب * پس رفت آن مرد پيش زنان تا منع
كند * ثم اتاه الثانية * پستر آمد آن مرد نزد آنحضرت بار دوم * لم يطعنه * اطاعت نكردند زنان آن مرد را و باز نيامدند از گريه بگفتهٔ او
* فقال انههن * پس باز گفت بآن مرد كه برو و باز دار ايشان را از گريه * فاتاه الثالثة * پس آمد آنمرد نزد آنحضرت سيوم بار

* قال * گفت * والله علبنا * بخدا سوگند غالب آمدند زنان ما را * يارسول الله فزعمت * پس گمان برد عائشه ودر بعض نسخ زعمت بلفظ متكلم تصحيح كرده اند پس اين قول عائشه است كه گفت پس دانستم * انه قال * كه آن حضرت گفت بآن مرد * فاحث في افواههن التراب * پس بينداز در دهنهاى ايشان خاك را مبالغه است در منع ايشان از بكا و زور آوردن بران عائشه ميگويد * فقلت * پس گفتم با دل خود خطاب بآن مرد * ارغم الله انفك * بر خاك بمالد خداى تعالى بيني ترا كنايت است از خوارى وا هانت * لم تفعل ما امرك رسول الله * نكردي تو آنچه امر كرد ترا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه باز داشتن زنان است از گريه * ولم تترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من العناء * و خلاص نكردي آنحضرت را از رنج و مشقت كشيدن در امر بمنع مكرر كه هر بار آمدى و گفتي كه آنها باز نمى آيند تا بار ديگر امر كرد آنحضرت و تعب كشيد * متفق عليه * وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت * گفت ام سلمه كه چون مرد ابو سلمه كه زوج اول وي بود پيش از آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفتم من * غريب وفي ارض غربة * غريب است ابو سلمه ودر زمين غربت است زيرا كه از مكه بحبشه هجرت كرده بود واز حبشه بمدينه آمده وغريب بود وبا هيچكس گفت وگوى نداشت * لا بكينه بكاء يتحدث عنه * البته بگريم او را گريه كه حكايت كرده شود از ان در مردم كه اين چنين گريه كرد كه هيچ كس نكرده است * فكنت قد تهيأت للبكاء عليه * پس بودم من كه بتحقيق آماده شدم براى گريه كردن برا بو سلمه وخود را بران آوردم * اذا اقبلت امرأة تريد ان تسعدني * ناگاه پيش آمد زنى ميخواهد آن زن كه يارى دهد مرا وموافقت كند با من در گريه كردن * فاستقبلها رسول الله * پس پيش آمد آن زن را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آن حضرت * اتريدين ان تدخلي الشيطان * ايا مى خواهي تواى زن كه در آرى شيطان را * بيتا اخرجه الله منه مرتين * در خانه كه بيرون آورده است از واخداى تعالى از ان خانه دو باريكبار يكبا ربدر آمدن در اسلام و بار دگر بهجرت يا يكبار بهجرت از مكه بحبشه و بار ديگر از حبشه بمدينه يا در روز در آمدن در اسلام ودر روز بيرون رفتن از دنيا و تواند كه مرتين متعلق بقال باشد * وكففت عن البكاء فلم ابك * ام سلمه ميگويد و چون آنحضرت اين كلمه فرمود باز آمدم از گريه پس گريه نكردم بعد از ان * رواه مسلم * وعن النعمان بن بشير * صحابى است كه در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود * قال اغمي على عبد الله بن رواحة * گفت نعمان بيهوشي اند اخته شد بر عبد الله بن رواحه در وقتى كه بيمار بود ونزديك بمردن رسيده اگرچه وي رضي الله عنه در بيمارى نمرده است بلكه شهيد شد در غزوة موته * فجعلت اخته عمرة تبكي * پس در ايستاد خواهر او كه عمره نام داشت كه ميگريست و مي گفت * واجبلاه * اى كوه * واكذا واكذا * اى چنين اى چنين * تعدد عليه * در حاليكه مي شمارد بروى اوصاف و مي ستايد چنانكه مي ستايند زنان مرده را در نوحه وتفجع * فقال * پس گفت عبد الله بن رواحه يعني بعمرة * حين افاق * هنگامى كه بهوش آمد * ماقلت شيئا الا قيل لي كذلك * نگفتي تو هيچ چيزي از ان اوصاف را مگر آنكه گفته شد مرا بطريق سخريت وايذا همچنانكه تو گفتي * زاد في رواية * زيادة كرده است در روايتي اين عبارت را كه * فلما مات لم تبك عليه * پس چون مرد ابن رواحه نگريست عمره بروي ونوحه نكرد اين يك توجيهي است كه مر قول عمر وابن عمر را كه در حديث ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه گفته اند * رواه البخارى * وعن ابى موسى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من ميت يموت * گفت ابو موسى شنيدم آن حضرت را كه ميگفت نيست هيچ مرده كه مى ميرد * فيقوم باكيهم * پس مى ايستد گريه كننده قوم * فيقول * پس ميگويد آن گريه كننده * واجبلاه واسيداه اونحوذلك * يا مانند ان الفاظ ديگر كه درندبه وتفجع ميگويند * الا وكل الله به ملكين * مگر آنكه مى گمارد خداى تعالى بروى دو فرشته را و مي سپارد كار او را با ايشان * يلهزانه * كه مى جنبانند ودفع ميكنند آن ميت را ولهز مشت بر سينه زدن از باب فتح يفتح * ويقولان * وميگويند بطريق ايذا * اهكذا كنت * ايا همچنين بودى تو اين نيز نوعى از عذاب است * رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب حسن * وعن ابي هريرة قال مات ميت من آل رسول الله * مرد ميرنده از اهل بيت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاجتمع النساء يبكين عليه * پس جمع شدند زنان در حاليكه گريه ميكنند بران ميت * فقام عمر * پس بايستاد عمر رضي الله عنه * ينهاهن ويطردهن * در حالى كه باز ميداشت اين زنان را و ميراند

ايشان را *فقال رسول الله* پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم دعهن * بگذار ايشان را* ياعمر فان العين دامعة * زيرا كه
چشم اشك ريزنده است* والقلب مصاب * ودل مصيبت زده واندوهگين است *والعهد قريب * وزمان مصيبت نزديك
وتازه است ومانا كه گريهٔ آن زنان بي نوحه وبي تفجع بوده است چنانكه سياق حديث دلالت دارد بران وعمر رضي الله عنه گريه را
مطلق مكروه ميداشت وآن زنان بزور وغلبه گريه ميكردند * رواه احمد والنسائي * وعن ابن عباس قال ماتت زينب بنت
رسول الله* مرد زينب دختر پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه زوجهٔ ابي العاص بن ربيع اموي بود * فبكت النساء *
پس گريستند زنان * فجعل عمر يضربهن بسوطه * پس در ايستاد عمر كه ميزد ايشانرا بتازيانهٔ خود * فأخره رسول الله * پس
وا افكند ودور كرد عمر را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بيده * بدست خود * وقال * وگفت آنحضرت *مهلا* آهسته شو
* ياعمر ثم قال *پستر گفت آنحضرت مر زنان را * اياكن ونعيق الشيطان* دور داريد خودرا اى زنان از آواز شيطان كه نوحه
وندبه است ونعيق در اصل بانگ كردن زاغ وشبان مر گوسپندانرا * ثم قال * پستر گفت آن حضرت * انه مهما كان من العين
ومن القلب فمن الله * بدرستي كه شان اين است كه هرچه باشد از چشم كه گريه است وازدل كه غم واندوه است پس از خدا است
* عزوجل * يعني راضى است ازان خدا * ومن الرحمة * واز مهرباني است *وماكان من اليد ومن اللسان * وچيزى كه باشد
از دست واز زبان * فمن الشيطان * پس از شيطان است وخوش ميشود شيطان بدان كه در معصيت مي افتد آدمي ازان * رواه
احمد * وعن البخاري تعليقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علي* بخاري در صحيح خود بطريق تعليق آورده است كه چون
مرد حسن بن امام حسن كه اورا حسن مثنى گويند ومعني تعليق در مقدمه معلوم شده است * ضربت امرأته القبة على قبره سنة*
زد زن حسن خيمه بر قبر وى يك سال كه در ان يكسال بر سر گور وي نشست ودرد ومصيبت واندوه وفراق وى هر روز تازه
مى داشت * ثم رفعت * بعد از يك سال چون درد فرو نشست برداشت خيمه را * فسمعت صائحا يقول * پس شنيد آواز كننده را
كه ميگويد* الا هل وجدوا ما فقدوا* دانا وآگاه باشيد آيا يافتند چيزى را كه گم كردند*فاجابه آخر*پس جواب داد اين آواز كننده را آواز كنندهٔ
ديگر* بل يئسوا فانقلبوا * بلكه نوميد شدند پس بر گشتند * شعر * وعوضت اجرا من فقيد فلا تكن * فقيدك لا يأتي واجرك
ذاهب*وعن عمران بن حصين وابي برزة* بفتح را وبرزاى*قالا * روايت است ازين دو صحابي كه گفتند* خرجنا مع رسول الله * بيرون
آمديم ما با پيغمبر خدا*صلى الله عليه وسلم فى جنازة * در مشايعت جنازه * فرأى قوما قد طرحوا ارديتهم *پس ديد آنحضرت گروهى را
از اهل ميت كه بتحقيق انداخته اند رداهاى خودرا * يمشون في قمص * ميروند در پيراهن هاى بى ردا واين رسم جاهليت بود كه
چون پس جنازه ميرفتند ردا نمى پوشيدند اشارت بر پريشاني بال وبى سر وساماني حال *فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم أبفعل الجاهلية تاخذون *ايا بكردار اهل جاهليت عمل ميكنيد* او بصنيع الجاهلية تشبهون* يا بكار
وپيشهٔ جاهليت مانند مي شويد يا مانند ميكنيد خودرا وكلمهٔ او يا براى شك روايست يا براى تنويع وتشبهون بفتح تا وتشديد موحده
وبضم تا وكسر موحده نيز روايت است* لقد هممت ان ادعو عليكم * بتحقيق قصد كردم كه دعاى بد كنم بر شما * دعوة ترجعون في
غير صوركم * اين چنين دعاى كه بر گرديد شما يعني مصور شويد در غير صورتهاى خود يعني مسخ شويد وخنازير وقرده
شويد يا بر گرديد بسوى خانهاى خود حالى كه در غير صورت خود ايد يعني چون وضع ولباس خود را نه بجهت حق تغيير داديد
صورتهاى شما كه لباس ارواح شما است نيز بر گردد * قال فأخذوا اارديتهم ولم يعودوا لذلك *گفت راوى پس گرفتند
رداهاى خود را وباز بر نگشتند بآن فعل ورسم جاهليت* رواه ابن ماجة * وعن ابن عمر قال نهى رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان تتبع جنازة معها رانة* گفت ابن عمر نهي كرد آنحضرت ازان كه پس روى كرده شود جنازه كه با وى نوحه كرى باشد
يعني رفتن با جنازه سنت است وليكن ترك داده مى شود بوجود رانه چنانكه اجابت دعوت سنت است وليكن ترك داده
ميشود بوجود ملاهى ومنكرات * رواه احمد وابن ماجة * وعن ابي هريرة ان رجلا قال له مات ابن لي فوجدت عليه * روايت
است از ابي هريرة كه مردى گفت مر اورا مرد پسرى كه مرا بود پس اندوهگين شدم بر مردن وى * هل سمعت من خليلك* ايا

شنیدۀ تو از دوست جانی خود یعنی محمد رسول الله* صلوات الله وسلامه علیه* درودهای خدا وسلام بروی باد* شیئا یطیب بانفسنا عن موتانا* چیزیکه خوش سازد نفس های ما را از جانب مردهای ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را* قال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال* گفت ابوهریره آری شنیده ام آنحضرت را که گفته است* صغارهم دعامیص الجنة* خردان مسلمانان که می میرند دعامیص بهشت اند ودعامیص جمع دعموص است بضم دال وآن کرمکی است که غوطه میزند در آب ومی برآید ونیز بمعنی شخصی که دخال است در امور وپیش آینده است ملوک وامرا را نیز می آید یعنی این خردان میکردند در بهشت ومی درآیند هرجا که میخواهند ودخل میکنند درهر کار که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا *یلقی احدهم اباه* پیش می آید یکی ازین خردان پدر خود را* فیأخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه* پس میگیرد کنارۀ جامۀ پدر را پس جدا نمیشود از وی* حتی یدخله الجنة* تا آنکه میدرآرد او را در بهشت وتخصیص به پدر بذکر یا از آن جهت است که وی اصل ومتبوع است وما در تابع وفرع او است یا از جهت آنکه صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان ودر بعض احادیث مادر مذکور شده ودر بعض مادر وپدر هردو وظاهرا بجهت اختلاف مقام ووجود تقریب کلام است والله اعلم* رواه مسلم واحمد واللفظ له* وعن ابی سعید قال جاءت امرأة الی رسول الله* آمد زنی بسوی پیغمبر خدا* صلی الله علیه وسلم فقالت* پس گفت آن زن* یا رسول الله ذهب الرجال بحدیثك* بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان وگرفتن نصیبی تمام از مواعظ ونصائح تو* فاجعل لنا من نفسك یوما نأتیک فیه* پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبی در روزی که بیائیم ما ترا در ان روز* تعلمنا مما علمك الله* تا بیاموزانی ما را از ان چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی* فقال* پس گفت آنحضرت* اجتمعن فی یوم كذا وكذا* فراهم آیید از جماعت زنان در روز چنین وچنین* فی مکان كذا وكذا* درجای چنین وچنین* فاجتمعن فاتاهن رسول الله* پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا* صلی الله علیه وسلم فعلمهن مما علمه الله* پس تعلیم کرد ایشان را از آنچه تعلیم کرده است او را خدای تعالی* ثم قال* پستر گفت آنحضرت* ما منكن امرأة تقدم بین یدیها من ولدها ثلثة* نیست از شما زنیکه بفرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را* الا کان لها حجابا من النار* مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده ومانع از درآمدن در آتش دوزخ* فقالت امرأة منهن* پس گفت زنی ازین زنان * یا رسول الله اواثنین* یا دو فرزند فرستد* فاعادتها مرتین* پس باز گردانید ومکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار* ثم قال* پستر گفت آنحضرت* واثنین واثنین واثنین* مکرر سه بار* رواه البخاری* وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة* نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان *الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته* مگر آنکه درآورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود ودر بعض نسخ بفضله ورحمته* ایاهما* آن هردو را تاکید هما است* فقالوا* پس گفتند* یا رسول الله اواثنان* یا دو کس بمیرند *قال اواثنان* گفت آنحضرت یا دو کس* قالوا اوواحد قال اوواحد ثم قال* پستر گفت آنحضرت* والذی نفسی بیده* سوگند آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت او است* ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة* بدرستیکه بچۀ ناتمام افتاده از شکم چه جای مولود تمام هرآینه می کشد مادر خود را بسرر خود بسوی بهشت* اذا احتسبته* چون صبر کند بروی ونگرید ونظر بر ثواب دارد وسرر بفتحتین انچه بریده شود از ناف کودک اشارت است بعلاقه که میان او ومادر است گویا مثل ریسمانی میشود که میکشد بدان او را به بهشت* رواه احمد وروی ابن ماجه من قوله* وروایت کرده است این حدیث را ابن ماجه از قول وی* والذی نفسی بیده* تا آخر واول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر نکرده* وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قدم ثلثة من الولد لم یبلغوا الحنث* کسیکه پیش بفرستد سه کس را از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را* کانوا له حصنا حصینا من النار* باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش دوزخ* فقال* پس گفت* ابوذر قدمت اثنین* پیش فرستاده ام من دو کس را* قال* گفت آنحضرت* واثنین* اگر دو کس را هم پیش فرستد

مي باشند پناه از آتش دوزخ * قال ابي ابن كعب ابو منذر سيد القراء * گفت ابي كه كنيت وي ابوالمنذر است ودر
شان وي سيد القراء واقع شده است يعني مهتر قرآن خوانندگان بود آنحضرت اورا سيد الانصار گفته وعمر بن الخطاب سيد المسلمين
خوانده * قدمت واحدا * پيش فرستاده ام من يكي را * قال وواحدا * گفت آنحضرت يكي را هم اگر پيش فرستد توجيه
اين مابقا كل شده است كه يا بتوجه آنحضرت همين ساعت وحي نازل شد يا آنحضرت دعا كرد وقبول افتاد * رواه الترمذي
وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن قرة * بضم قاف وتشديد را * المزني * بضم ميم وفتح زاء وبنون از اصحابه
است * ان رجلا كان يأتي النبي صلى الله عليه وسلم ومعه ابن له * بود مردي كه مي آمد نزد آنحضرت وحال آنكه با وي پسر وي
بود مر اورا * فقال له النبي * پس گفت مر آن مرد را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اتحبه * ايا دوست ميداري تو اين پسر را
* فقال * پس گفت آن مرد * يا رسول الله احبك الله كما احبه * دوست دارد ترا خداي تعالى آنچنانكه دوست ميدارم من
اورا يعني محبت دوست ميدارم من اورا * ففقده النبي * پس گم كرد وندید آن پسر را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال
ما فعل ابن فلان * پس گفت آنحضرت چه كرد پسر فلاني يعني چه شد وكجا رفت وچه حال دارد * قالوا * گفتند * يا رسول الله مات *
مرد آن پسر گويا كه آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدليل خطاب كه با وي كرد وليكن اورا نرسيد از جهت شدت مصيبت
رو در بشارت با وي خطاب كرد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اما تحب ان لا تأتي بابا من ابواب
الجنة الا وجدته ينتظرك * ايا دوست نمي داري تو كه نيايي تو هيچ دري از درهاي بهشت را مگر آنكه يابي تو اورا كه انتظار ميبرد ترا
تو ميدرآرد ترا در بهشت * فقال رجل * پس گفت مردي * يا رسول الله له خاصة ام لكلنا * مرا وراست اين بشارت يا همهٔ ما را
است * قال بل لكلكم * گفت آنحضرت بلكه مر همهٔ شما راست * رواه احمد * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان السقط ليراغم ربه * بدرستيكه بچه افكنده هر آينه حجت ميكند وجدال ميكند پروردگار خود را واصل مراغمت
در خشم آوردن كسي را ومراد اينجا محاجه ومجادله است * اذا ادخل ابويه النار * وقتيكه مي درآرد پروردگار تعالى پدر ومادر اورا
در آتش * فيقال ايها السقط المراغم ربه * پس گفته مي شود اي سقط مراغمت كننده پروردگار خود را * ادخل ابويك الجنة *
درآر پدر ومادر خود را در بهشت * فيجرهما بسرره * پس درميكشد آن سقط پدر ومادر خود را بسرر خود * فيدخلهما الجنة *
پس مي درآرد ايشانرا در بهشت * رواه ابن ماجة * وعن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله * گفت آنحضرت ميگويد خداي
* تبارك وتعالى ابن آدم ان صبرت واحتسبت عند الصدمة الاولى * اي فرزند آدم اگر صبر كني واميد ثواب داري نزد اول وقت مصيبت
* لم ارض لك ثوابا دون الجنة * راضي نميشوم من مر ترا از روي ثواب غير بهشت يعني البته به بهشت مي درآرم ترا * رواه
ابن ماجة * وعن الحسين بن علي * رضي الله عنهما * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة يصاب بمصيبة * نيست
هيچ مرد مسلمان ونه زن مسلمان كه رسيده ميشود به مصيبت * فيذكرها * پس ياد ميكند آن مصيبت را * وان طال عهدها * واگرچه
دراز بود زمان آن مصيبت * فيحدث لذلك استرجاعا * پس نو پيدا ميكند مر آن واقع را از مصيبت استرجاع يعني قول انا لله
وانا اليه راجعون * الا جدد الله تبارك وتعالى له عند ذلك * مگر آنكه نو ميكند خداي تعالى ثواب را نزد احداث استرجاع * فاعطاه
مثل اجرها يوم اصيب بها * پس ميدهد خداي تعالى اورا مانند اجر وي در روزي كه رسيده شده است آن مسلمان بآن مصيبت
* رواه احمد والبيهقي في شعب الايمان * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انقطع شسع احدكم فليسترجع *
وقتيكه بگسلد دوال نعل يكي از شما پس بايد كه استرجاع كند شسع بكسر شين معجمه وسكون مهمله دوال نعلين * فانه من المصائب *
زيرا كه گسستن دوال نيز از مصيبتها است * وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء يقول سمعت ابا القاسم صلى الله عليه وسلم
يقول ان الله تبارك وتعالى قال * گفت ام الدرداء كه زوجهٔ ابو الدرداء است شنيدم ابو الدرداء را كه ميگفت شنيدم آنحضرت
را كه ميگفت كه خداي تعالى بعيسى گفت * يا عيسى اني باعث من بعدك امة اذا اصابهم ما يحبون حمدوا الله * اي عيسى بدرستيكه
من برانگيزنده ام پس از تو گروهي را كه چون برسد ايشانرا چيزها كه دوست مي دارند آنرا از نعمت شكر ميگويند خدارا

* وان اصابهم مايكرهون احتسبوا وصبروا * وچون برسد ايشانرا چيزی كه ناخوش ميدارند آنرا از بابت اميد ثواب ميدارند وصبر ميكنند * ولاحلم ولاعقل * وحال آنكه نيست ايشان رابرد باری وآهستگی وعقل وتدبير اين تاكيد مفهوم احتسبوا وصبروا است زيراكه معنی احتساب آنست كه باعث بر عمل اخلاص وطلب رضای حق تعالی باشد نه حلم وعقل ودرينجا متوجه ميشود كه چه گونه صبر واحتساب كند كسی كه اورا حلم وعقل نيست چنانكه فرمود * فقال * پس گفت عيسی * يارب كيف يكون هذا لهم ولاحلم ولاعقل * ای پروردگار من چگونه باشد صبر واحتساب مر ايشانرا وحال آنكه نيست حلم وعقل * فقال * پس گفت پروردگار تعالی * اعطيهم من حلمي وعقلي * ميدهم من مر ايشانرا از حلم خود وعقل خود كذا قيل وممكن است كه گفته شود كه معنی لاحلم ولاعقل آنست كه مدهوش شدند ورفت عقل ايشان از جهت صدمهٔ مصيبت وباوجود آن صبر ميكنند واحتساب مينمايند واين عبارت را معنی ديگر خيال كرده شده است كه در شرح مذكور است فلينظر ثمه والله اعلم * رواهما * روايت كرد اين هردو حديث را * البيهقي في شعب الايمان *

* باب زيارة القبور * زيارت قبور مستحب است باتفاق زيراكه سبب رقت قلب وتذكر موت وپوسيدگی استخوان وفنای دنيا است وجز آن از فوائد وعمده دران دعا مر اموات را واستغفار برای ايشان است وباين وارد شده است سنت وبود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه به بقيع ميرفت وسلام ميداد بر اهل آن واستغفار ميكرد برای ايشان واما استمداد با هل قبور در غير نبی صلى الله عليه وسلم يا غير انبيا عليهم السلام منكر شده اند آنرا بسياری از فقها وميگويند نيست زيارت مگر برای دعای موتی واستغفار برای ايشان ورسانيدن نفع بايشان بدعا واستغفار وتلاوت قرآن واثبات كرده اند آنرا مشائخ صوفيه قدس الله اسرارهم وبعض فقها رحمة الله عليهم واين امريست محقق ومقرر است نزد اهل كشف وكمال ازايشان تا آنكه بسياری را فيوض وفتوح از ارواح رسيده واين طائفه را در اصطلاح ايشان اويسی خوانند امام شافعی گفته است قبر موسی كاظم ترياق مجربست مر اجابت دعارا وحجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر كه استمداد كرده شود بوی در حيات استمداد كرده ميشود بوی بعد از وفات ويكی از مشائخ عظام گفته است ديدم چهار كس را از مشائخ كه تصرف ميكنند در قبور خود مانند تصرفهای ايشان در حيات خود يا بيشتر شيخ معروف كرخی وشيخ عبد القادر جيلانی ودو كس ديگر را از اوليا شمرده ومقصود حصر نيست انچه خود ديده ويافته است گفته وسيدی احمد بن رزوق كه از اعاظم فقها وعلما ومشائخ ديار مغرب است گفت كه روزی شيخ ابو العباس حضرمی از من پرسيد كه امداد حی اقوی است يا امداد ميت من گفتم قومی ميگويند كه امداد حی قوی تر است ومن ميگويم كه امداد ميت قوی تر است پس شيخ گفت نعم زيراكه وی در بساط حق است ودر حضرت اوست ونقل درين معنی ازين طائفه بيشتر ازان است كه حصر واحصا كرده شود ويافته نمی شود در كتاب وسنت واقوال سلف صالح كه منافی ومخالف اين باشد ورد كند اين را وبتحقيق ثابت شده است بآيات واحاديث كه روح باقی است واورا علم وشعور بزائران واحوال ايشان ثابت است وارواح كاملان را قربی ومكانتی در جناب حق ثابت است چنانكه در حيات بود يا بيشتر ازان واوليا را كرامات وتصرف در اكوان حاصل است وآن نيست مگر ارواح ايشانرا وارواح باقی است ومتصرف حقيقی نيست مگر خدا عز شانه وهمه بقدرت اوست وايشان فانی اند درجلال حق در حيات وبعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چيزی بوساطت يكی از دوستان حق ومكانتی كه نزد خدا دارد دور نباشد چنانكه در حالت حيات بود ونيست فعل وتصرف در هردو حالت مگر حق را جل جلاله وعم نواله ونيست چيزی كه فرق كند ميان هردو حالت ويافته نشده است دليلی بران در شرح شيخ ابن حجر هيثمی مكی در شرح حديث لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد گفته است كه اين برتقديريست كه نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظيم وی كه آن حرام است باتفاق واما اتخاذ مسجد در جوار پيغمبری يا صالحی ونماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظيم قبر وتوجه بجانب قبر بلكه به نيت حصول مدد ازوی تاكامل شود ثواب عبادت ببركت قبر ومجاورت مر آن روح پاک را حرجی نيست دران ودر آخر باب چيزی بيايد متعلق باين سخن وتمام كرده اين بحث ان شاء الله تعالى در كتاب جدا در قضيهٔ قتلای بدر والله اعلم واز جملهٔ آداب زيارت است كه روی بجانب قبر وپشت بجانب قبله مقابل روی ميت بايستد وسلام دهد ومسح نكند قبررا

بدعت وبوسه ندهد آنرا و منحني نشود وروى بخاک نمالد که این عادت نصاری است وقراءت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه ونزد محمد مکروه نیست وصدر الشهید که یکی از مشائخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده وفتوی هم برین است وشیخ امام محمد بن الفضل گفته که مکروه قراءت قرآن بجهر است واما مخافت لا باس به است اگرچه ختم کند واز شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سورهٔ تبارک الملک بلند یا پست وفرقی نیست درمیان جهر ومخافت در ظاهر روایت از جهت ورود آثار بدان ونقل کرده شده است از شیخ ابی بکر بن سعد که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سورهٔ اخلاص هفت بار وبه بخشد ثواب آنرا برای میت واصح آنست که میرسد بمیت ودر بعض روایات آمده که بخواند ایستاده یازده بار قل هو الله احد بعد ازان بنشیند وزیارت روز جمعه فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصا در اول روز جمعه وهمین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما وتشریفا بیرون می آیند در اول روز جمعه بمعلا وبقیع برای زیارت ودر روایات آمده است که داده میشود برای میت در روز جمعه علم وادراک بیشتر از انچه داده میشود در روزهای دیگر وتا اینکه می شناسد زائر را بیشتر از روزهای دیگر وانچه مشهور شده است در دیار ما در عامهٔ ناس از منع زیارت روز جمعه واثری که دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد ومکروه است پی سپر کردن قبور بی ضرورت ومستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز وتصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم ووارد شده است دران احادیث صحیحه خصوصا آب وبعضی از علما گفته اند که نمی رسد به میت مگر صدقه ودعا ودر بعض روایات آمده است که روح میت می آید خانهٔ خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کنند از وی یا نه والله اعلم

الفصل الاول عن بريدة * بضم با وفتح را که از مشاهیر صحابه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نهيتكم عن زيارة القبور * نهی کرده بودم من شما را یعنی پیش ازین اززیارت کردن قبور * فزوروها * پس زیارت بکنید الآن وآن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود وخوف آنکه بگویند وبکنند انچه در جاهلیت میگفتند ومیکردند اما الآن پس بتحقیق مقرر وثابت شد قواعد اسلام واختلاف کرده اند درنسا وبعض گفته اند که رخصت مردان راست وزنان باقی اند برنهی مگر در زیارت رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را ونسا را همه ودر حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندهٔ قبور را وآنها که قائلند باباحت میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم * ونهيتكم عن لحوم الاضاحي فوق ثلث * ونهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز * فامسكوا ما بدا لكم * پس نگاه دارید الآن تا وقتی که ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را وقرار گیرد رای شما بران وسبب نهی از نگاه داشتن لحوم اضاحی زیاده برسه روز احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کرد ونگاه نداشت بعد ازان چون فراخ کردانید خدای تعالی بر مردم واحتیاج نماند رخصت کردند که نگاه دارند تا آنوقت که خوش آید * ونهيتكم عن النبيذ الا في سقاء * ونهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک * فاشربوا في الاسقية كلها * پس بنوشید الآن در همه ظرفها چه مشک وچه غیر آن پس مراد باسقیه ظروف است وسبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمی شود وتیز وتند نمیگردد نبیذ دران ودر ظروف دیگر گرم میشود وسخت وتند میگردد پس شاید که خمر گردد وحرام شود وبودند مردم قریب العهد از تحریم خمر وهنوز لذت خمر وهوای آن از سرایشان نرفته شاید که دران افتند وبعد ازان که امر تحریم خمر مقرر شد واحتراز واجتناب ازان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختارند اگر تیز وتند نیست ومسکر نشده خواهند خورد والا اجتناب خواهند نمود ازان چنانکه فرمود * ولا تشربوا مسكرا * ونه نوشید هیچ مستی آرنده را ونیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی بود پس نهی کرده شد ازان وجائز داشته نشد مگر در مشکها ودر آخر تجویز کرده شد در همه ظروف واین نزد امام مالک واحمد است ونزد دیگران هنوز دران ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد ومعنی نبیذ آن است که خرما یا انگور را کوفته در آب اندازند ونگاه دارند تا اندک تیزی دروی پیدا گردد وبنوشند واین حلال است واگر تیزی

بیشتر گردد وسخت ومسکر شود حرام است ودر کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم خواهد شد * رواه مسلم * وعن ابي هريرة
قال زار رسول الله صلى الله عليه وسلم قبر امه فبكي وابكى من حوله * زیارت کرد آنحضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد وبگریانید
کسی را که گرد آنحضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که دردیگران نیز تاثیر کرد وبگریهٔ او در گریه درآمدند * فقال استأذنت
ربي في ان استغفر لها * پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزیدن کنم برای مادر خود * فلم يؤذن لي *
پس اذن کرده نشد مرا * فاستأذنته في ان ازور قبرها * پس طلب اذن کردم پروردگار را در آنکه زیارت کنم قبر مادر را
* فاذن لي * پس اذن داده شد مرا * فزوروا القبور * پس زیارت کنید قبرها را * فانها تذكر الموت * زیرا که قبرها یاد میدهند موت را
* رواه مسلم * بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث وامثال وی طریقهٔ متقدمین است وبعضی از ایشان میگویند که درین باب
نازل شده است قول وی سبحانه وتعالی * ماكان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى * وقول وی سبحانه
وتعالی ولا تسأل عن اصحاب الجحيم بر قراءت معلوم واما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آبا
وامهات آنحضرت را صلى الله عليه وسلم تا آدم ع م وایشان را در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه
ایشان را دعوت نرسیده ومرده که در زمان فترت بوده ومردند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده کردانید خدای تعالی ایشان را
بر دست آنحضرت وبدعای وی پس ایمان آوردند وحدیث احیای والدین اگرچه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح
وتحسین کرده اند آنرا بتعدد طرق واین علم گویا مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آنرا حق تعالی بر متاخرین والله
يختص برحمته من يشاء بما شاء من فضله وشیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسائل تصنیف کرده اند وآنرا بدلائل اثبات
نموده واز شبهه مخالفان جواب داده واگر آنرا نقل کنیم سخن دراز گردد وهم درانجا باید نگریست والله اعلم * وعن بريدة قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر * بود آنحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند
بسوی مقبره ها این کلمات * السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين * سلام بر شما ای اهل سراها از مؤمنین ومسلمین
وگفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم ورضا ودیار جمع دار است ودار نام بنائی که آنرا عرصه وفضائی باشد
واستعمال او در منازل احیا آید ورد را موات نیز اطلاق کردند * وانا ان شاء الله بكم للاحقون * وما اگر خواسته است
خدا بشما رسنده گان وپیوسته گانیم واستعمال انشاء الله یا بجهت تبرک ورغبت است چنانکه بیمار را بگویند ان شاء الله صحت
خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت * بیت * گرنه قضا بود که باهم رویم * میرسد آن وقت که ما هم رویم *
* نسأل الله لنا ولكم العافية * میطلبیم از خدا برای خود وبرای شما عافیت وسلامت از عذاب دنیا وآخرت * رواه مسلم *
الفصل الثاني * عن ابن عباس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بقبور بالمدينة * گذشت آنحضرت بقبرها که در مدینه بود
* فاقبل عليهم بوجهه * پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود * فقال * پس گفت * السلام عليكم يا اهل
القبور يغفر الله لنا ولكم * بیامرزد خدای تعالی ما را وشما را * انتم سلفنا ونحن بالاثر * شما پیش گذشتگان مائید وما در پی شما
میرسیم * رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب * الفصل الثالث * عن عائشة رضي الله
عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم كلما كان ليلتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت عائشه بود آنحضرت
هرگاه که می بود شب نوبت عائشه ازان حضرت * يخرج من آخر الليل الى البقيع * بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوی
بقیع بموحده وقاف نام مقبرهٔ مدینه است * فيقول * پس میگفت * السلام عليكم دار قوم مؤمنين * سلام باد بر شما ای اهل
سرای مؤمنان * واتاكم ما توعدون غدا مؤجلون * وآمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین
مهلت داده شدگانید شما * وانا ان شاء الله بكم لاحقون * وما اگر خواسته است خدا بشما رسندگانیم * اللهم اغفر لاهل بقيع
الغرقد * خدایا بیامرز مراهل بقیع غرقد را وبقیع الغرقد بجهت آن گویند که بقیع نام زمینی که در وی درختان باشند وغرقد بغین
معجمه وقاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود * رواه مسلم * وعنها قالت كيف اقول *

وهم از عائشه است که گفت پرسید از آنحضرت چه گونه گویم وچه گویم وچه خوانم * یارسول الله تعني في زيارة القبور *
ميخواهد عائشه ازين پرسيدن که چه گويم در زيارت قبور واين دلالت دارد برجواز زيارت مر نسا را وبرآنكه حديث نهي
پيش از رخصت بود * قال قولي * گفت آنحضرت بگو * السلام على اهل الديار من المؤمنين والمسلمين ويرحم الله المتقدمين منا
والمتأخرين * ورحمت كند خداى تعالى پيش روندگان را از ما وپس ماندگان را * وانا ان شاء الله بكم للاحقون * رواه مسلم *
وعن محمد بن النعمان يرفع الحديث الى النبي * روايت است از محمد بن نعمان كه از ثقات تابعين است در حاليكه مى رساند
حديث را به پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * من زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة * كسى كه زيارت
كند قبر پدر ومادر خود را يا قبر يكي ازين دو را هر هفته * غفر له وكتب برا * آمرزيده شود مرآنكس را ونوشته شود در ديوان
اعمال نيكي كنندة به پدر ومادر وبر بكسر بانيكى كردن به پدر ومادر ضد عقوق وبر بفتح وهمچنين بارنيكي كنندة با ايشان ضد عاق
ودر بعض روايات فقهيه بوسه دادن قبر پدر ومادر را نيز آمده است * رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا * وعن ابن مسعود ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها تزهد في الدنيا وتذكر الآخرة * پس بدرستي كه
قبور ودیدن آنها بى رغبت ميكرداند در دنيا ونفرت مى بخشد از آن كه چون عاقبت كار اين است اين همه تعلق بدنيا
چيست وياد ميدهد آخرت را كه جز اين عالم عالمى ديگر هست كه آنجا بايد رفت از اينجا معلوم ميشود كه در قبور بصفت عبرت
وحيرت بايد بود وغافل وذاهل نبايد بود * بيت * برزمينى كه همى ميگذرى ساكن رو * كه عيون نعمت وخطوط است وقدود
است وخدود * اين همان چشمهٔ خورشيد جهان افروز است * كه همي تافت برآرامگه عاد وثمود * رواه ابن ماجة * وعن ابي
هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن زوارات القبور * روايت است از ابوهريره كه آن حضرت گفت لعنت
كناد خداى تعالى زنان زيارت كننده را كه در زيارت جزع وفزع ونوحه وبكا وندبه بسيار ميكنند * رواه احمد والترمذي
وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وقال قد رأى بعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان يرخص النبي * وگفت ترمذي
كه اين حديث بود پيش از آنكه رخصت كند پيغمبر * صلى الله عليه وسلم في زيارة القبور * در زيارت قبور * فلما رخص دخل في
رخصته الرجال والنساء * پس هرگاه كه رخصت كرد آنحضرت درآمدند در رخصت او مردان وزنان * وقال بعضهم انما كره
زيارة القبور للنساء * وگفته اند بعضي از اهل علم كه آنحضرت مكروه پنداشت زيارت قبور مر زنان را * لقلة صبرهن وكثرة
جزعهن * از جهت كمي صبر زنان وبسيارى بى صبرى ايشان پس رخصت نزد اين بعض مخصوص بمردان خواهد بود * تم كلامه *
تمام شد كلام ترمذى وتا اينجا همه كلام او بود * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله * گفت عائشه
بودم من كه ميدر آمدم خانهٔ خود را كه دروى مدفون بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وابوبكر نيز مدفون شده بود دروى
* واني واضع ثوبي * وحال آنكه من نهندة وافكندة بودم جامهٔ خود را يعني ردا را از بدن * واقول انما هو زوجي وابي * وميگفتم
بدل خود آيا اگر مى پرسيد ندازان كسى نيست مدفون مگر شوهر من كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم است وپدر من كه ابوبكر
است رضي الله عنه * فلما دفن عمر * پس هرگاه كه دفن كرده شد عمر رضي الله عنه * فوالله مادخلته الا وانا مشدود علي ثيابي *
پس بخدا سوگند نه درآمدم آن خانه را مگر آنكه من بسته شده است بر من جامه هاى من * حياء من عمر * از جهت شرم داشتن
از عمر كه بيگانه بود * رواه احمد * ودرين حديث دليلي واضح است بر حيات ميت وعلم وى وآنكه واجب است احترام ميت
نزد زيارت وى خصوصا صالحان ومراعات ادب بر قدر مراتب ايشان چنانچه در حالت حيات ايشان بود زيرا كه صالحان را مدد
بليغ است مر زيارت كنندگان خود را براندازهٔ ادب ايشان كذا في شرح الشيخ * تمام شد كتاب الصلوة بفضل خدا وكرم وى وصلى الله
على خير خلقه محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعين هداة طريق الحق ومحيي علوم الدين ولاحول ولاقوة الا بالله العظيم *

بعد حمد حضرت ایزد سبحان ونعت رسول مظهر معجزات شایان مبرهن بادکه طبع جلد اول ترجمهٔ مشکوة المصابیح تصنیف من هو لا بواب المغلقات مفاتیح اعني شیخ عبد الحق دهلوی رزقه مغفرة ربه القوي بامداد واعانت تصحیح اسوهٔ فضلای نحاریر* جناب حاجي حافظ مولوی احمد کبیر* وقدوهٔ علمای زمان* جناب قاضی القضاة مولوي غلام سبحان خان* وزبدهٔ مدققین متبحرین* جناب مولوی غیاث الدین* وعمدهٔ من هو بالتحقیق احق* جناب مولوي نور الحق* ومبین غوامض علوم نقلي وعقلي* جناب قاضي عبد الباری* وازحقائق فنون آگاه* جناب مولوی قدرت الله* وواقف رموز کلام احد* جناب مولوی عجیب احمد* ولوذعی دهر فاضل مشتهر* جناب مولوی محمد مظهر* ومظهر فضائل لا تحصی* جناب مولوي محمد مرتضی* بروز پنجشبه بتاریخ هفدهم شهر ربیع الاول سـنه ١٢٥٣ هجریه علي صاحبها الف الصلوة والتحیه بکاریردازی من هو بالصنعة اولی* منشي غلام مولی* صورت اختتام پذیرفت الهم اجعله ذریعة الفلاح والمنافع للشرکاء والخلائق بحق محمد مظهر الاسرار والحقائق آمین رب العلمین

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣	١٨	با شل	باشند	٨٦	٢٢	ازبن عمر	ازابن عمر
١٢	٣١	فی عزة شئ	عزة شئ	٩١	٥	وتشیب فیه خصلتان	وتشب فیه خصلتان
١٤	١	آورده اند	آورده اند	٩٢	١٥	آلهٔ	آله
١٥	٣٣	ود ربصرة	در بصرة	٩٢	٣١	اذا خلا ربک	اذ اخذ ربک
١٦	٣٣	جرج	جرح	٩٢	٢٨	آباءکم	اباکم
١٨	٤	وثقت	وثقه	١٠٤	٢٦	سوی ادب	سوء ادب
١٩	١٢	نماینل	نمایند	١١١	١٤	مواطن	موطن
٢٢	١٦	بل ی	ابدي	١١٢	١٢	الامرامن امری	الامر من امری
٢٥	٢٤	چیزی ذکردیکرنکرد	چیزی دیکرذکرنکرد	ایضا	٢٠	بدرستیکه که	بدرستیکه
٣٣	١٩	الا لله	الا الله	١١٣	١٩	وکون را	وسکون را
٣٥	٨	ارادات	ارادت	١١٥	٢٠	واسترسال	واستدلال
٣٧	٢٢	رغضب	وغضب	ایضا	٢٦	من انضف بالانصاف	من اتصف بالانصاف
٤٠	١٧	محبب	محبت	١١٦	١	مزینه	مزنیه
٤١	٣٣	وادرقواعد الطریقة	ودرقواعد الطریقه	١٢٤	١٥	پسند میکرد	پسند میکردند
٤٦	١	زصي الله	رضي الله	١٤٥	١٢	رسقکاران	وستمکاران
٤٧	٢٨	هما	همه	ایضا	٢٢	دردر مدینه	در مدینة
٥٠	١٨	وبا وجود آن نسق	وبا وجود نسق	١٤٦	١٧	میکند	میکنند
٦١	٦	ان تزاني	ان تزني	١٤٨	٨	ماز	نماز
٦٢	٣٢	ودرروایت	درروایت	١٤٩	٢٦	وانسائی وازحاکم	ونسائي وحاکم
٦٦	١٤	تانکویند نمی نویسند	تابکویند مکر تانکنند	١٥٠	١٧	خیرا	خیر
			ونکویند نمي نویسند	١٥٢	٢٨	ثر	اثر
٦٩	٢٣	وضي الله	رضي الله	١٥٥	٦	نکودیم	نکردیم
٧٠	٣٢	للهخلق	اللهخلق	١٥٦	٨	نمیکرند	نمیکردند
٧٥	٦	لاآنه	لاآله	١٥٧	٢٨	مشهود	مشهور
٨٤	١٤	ایابایین فرستاده شده ام	یاباین فرستاده شده ام	١٥٨	١	پال	پاک

صفحة	سطر	غلط	صحيح	صفحة	سطر	غلط	صحيح
ایضا	۴	الله		ایضا	۲۲	الرکعتن	الرکعتین
۱۶۵	۲۲	آنست	انیت	۳۴۶	۴	عمرا	عمران
۱۶۸	۲۱	ود	بود	۳۴۹	۴	علام	اعلام
۱۷۵	۲۱	رویات	روایات	ایضا	۵	ابن عباس زایا	ابن عباس را یا
۱۷۹	۱۳	تنمه	تتمهٔ	۳۵۴	۲۷	تبلیهٔ	قبیلهٔ
۱۸۱	۱۴	داخل	ادخل	ایضا	۲۹	تعیلم	تعلیم
۱۸۴	۳۳	بیرپس	پیرزن	۳۵۶	۱۳	واروه	وارده
۱۸۳	۱۷	فاغسلوا	فاغسلوا ایست	ایضا	۲۱	ابو عبد الله صنابحی	عبد الله صنابحی
۲۰۱	۳۱	کرد علقمه	کرد بروایت علقمه	۳۵۷	۹	مشکل	شکل
۲۰۲	۹	محصن	محصّن	۳۶۱	۶	لابد	لا بدّ
۲۱۱	۳۰	خاک پاک کنندهٔ	خاک پاک پاک کنندهٔ	۳۶۶	۲۶	از علماالغته	از علمای لغت
۲۱۳	۶	وفعت	وفعلت	۳۷۸	۲۶	برنه خیزند	برنه خیزید
۲۱۷	۳	ناس	باس	۳۸۶	۲۳	این را حل یکنی	این حل یک
۲۱۸	۱۱	مبتل ئه ت	مبتل آت	۴۱۲	۹	بحب لوتر	[illegible]
۲۱۹	۱۵	این است جزین نیست	جزین نیست	۴۲۱	۶	ین	بن
۲۴۳	۳۰	الصوات	الصلوات	۴۲۲	۱۴	می شود	شود
۲۵۱	۱۶	من یا بید	می یابید	۴۲۳	۵	رتر	قنوت
[illegible]	۴	التیهشی	الهیثمی	۴۲۹	۷	مشرع	مشروع
[illegible]	۱۰	نزع	نزاع	۴۳۱	۳۰	یایها	یا ایها
۳۰۲	۳۱	لنبي	النبي	۴۳۶	۷	بیرون انس	انس بیرون
[illegible]	۴	القیمته	القیمة	۴۳۶	۲۳	نزده	پا نزده
ایضا	۹	لیس	الیس	۴۳۸	۳۳	صحیه	صحیحه
ایضا	۳۰	یر	یره	۴۴۰	۳۱	شریعت	شرعیت
ایضا	۳۱	لرجل	الرجل	۴۴۸	۴	مراد د ارند	دارند
۳۰۶	۱	قرل	قول	ایضا	۲۹	درعید	در عید
۳۰۷	۲۳	جماج	حجاج	۴۴۹	۲۳	هرکه که	هرکه
۳۲۴	۳۰	یصتمونی	یصمتونني	ایضا	۲۸	اشت	اشت
۳۳۷	۱	ببخش	ببخشش	۴۵۰	۱۱	نشینند	نشیند
ایضا	۲۴	میکرارد	میگزارد	۴۵۴	۶	بازدت	بازیادت
ایضا	۳۴	بکسز	بکسر	۴۶۱	۱۲	رواي	راوي
۳۳۶	۱۷	هم	۵م	۴۶۴	۲۸	قرا	قرار
۳۴۰	۲۷	ان	آن	۴۷۵	۱۳	رودر	ودر
[illegible]	۴	لقلیر	تقدیر	۴۸۲	۱۹	السعاة	السعادة